



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی



عمران
علیهما صلوات

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir

جوان از نظر

عقل و احساسات



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

جوان از نظر عقل و احساسات

نویسنده:

محمد تقی فلسفی

ناشر چاپی:

دفتر نشر فرهنگ اسلامی

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۶۶	جوان از نظر عقل و احساسات
۶۶	مشخصات کتاب
۶۶	مقدمه
۶۷	ارزش جوانی
۶۷	قال الله . . .
۶۷	مراحل زندگی
۶۷	ایام جوانی
۶۷	فروع زندگی
۶۸	نیروی جوانی
۶۸	آغاز زندگی اجتماعی
۶۸	رسوم وحشیانه
۶۸	اهمیت نسل جوان
۶۹	اسلام و نسل جوانان
۶۹	نعمت مجهول
۷۰	چهار اندرز
۷۰	جوان و دنیای کنونی
۷۰	زشت و زیبای جوانی
۷۱	شناختن ارزش واقعی
۷۱	استفاده از نیروی جوانی
۷۱	حمایت پیغمبر از جوانان
۷۳	جوانان لایق
۷۴	فتح مکه

۷۴	فرماندار جوان
۷۵	میزان فضیلت
۷۵	فرماندهی سپاه
۷۵	اطاعت از فرمانده جوان
۷۶	جوان و مشاغل مهم
۷۶	جمال جوانی
۷۷	قال الله . . .
۷۷	طراوت ایام شباب
۷۷	جنبه شاعرانه جوانی
۷۷	دو صفت مطبوع
۷۸	زیبایی حیوانات
۷۸	جمال در نظر اقوام وحشی
۷۸	پرورش حس جمال
۷۸	تکامل احساس
۷۹	زیباپسندی در دنیای امروز
۷۹	ترقی فرهنگ و درک زیبایی
۷۹	زیبایی های طبیعت
۸۰	اسلام و پرورش حسن زیبایی
۸۰	زیبایی آسمان
۸۰	فروغ ستارگان
۸۰	زیبایی های زمین
۸۱	جمال طبیعی انسان
۸۱	زنان زیبا
۸۱	زیبایی و محبوبیت

۸۱	زینت و خودآرایی
۸۲	ارزش جمال و تجمل
۸۲	زیبایی جوانی
۸۳	میل جوان به خودآرایی
۸۳	ارتباط تجمل با گزینه جنسی
۸۳	احساس لذت زیبایی
۸۳	ارضای تمایل جمال
۸۴	رغبت جوان به زیبایی
۸۴	اندازه گیری تجمل
۸۴	زیاده روی در تجمل
۸۵	جمال معنوی و اخلاقی
۸۵	زیبایی علم و اخلاق
۸۵	جمال الهی
۸۶	میل جوان به جمال روحانی
۸۶	پرورش سجایای اخلاقی
۸۶	صفای باطن جوان
۸۷	فضیلت خواهی جوان
۸۷	قلب رئوف جوانان
۸۷	تمایل جوان به عواطف انسانی
۸۸	ارزش جمال روحانی
۸۹	جوانان با فضیلت
۸۹	جوانان آلوده
۸۹	قبح خیانت
۹۰	خودشناسی جوانان

۹۰	طبع زود رنج جوان
۹۰	فرصت جوانی
۹۰	قال الله . . .
۹۰	استعدادهای نهفته
۹۱	استفاده از فرصت
۹۱	ارزش فرصت
۹۱	احساس مسؤ ولیت
۹۱	اساس موفقیت
۹۲	لحظات زودگذر
۹۲	سرمایه های جوانی
۹۳	مسؤ ولیت شخصی جوان
۹۳	جوانان مایوس
۹۳	انزواطلبی
۹۴	جوانی از دست رفته
۹۴	فرصت کوتاه
۹۵	افراد قدرشناس
۹۵	افسوس و نگرانی
۹۶	شکنجه های روحی
۹۶	اضطراب فکر
۹۶	فشارهای روانی
۹۷	درمان افسوس و نگرانی
۹۷	آینده مجهول
۹۷	گذشته معدوم
۹۸	فرصت موجود

۹۸ سرمایه عمر
۹۹ تمایلات موهم
۹۹ آرزوهای شیرین
۹۹ افکار وحشتناک
۱۰۰ دوران تخیلات
۱۰۰ حس ابداع و ابتکار
۱۰۰ جوانی ناشناخته
۱۰۱ آشفتنگی های روحی
۱۰۱ عقل ضعیف و احساسات حاد
۱۰۱ بلوغ و رشد
۱۰۲ قال الله . . .
۱۰۲ دو محیط مستقل
۱۰۲ پل ارتباط
۱۰۲ تحولات بلوغ
۱۰۲ اخلاق ناموزون
۱۰۳ ناراحتی های بلوغ
۱۰۳ دوران برزخی
۱۰۳ بلوغ کامل
۱۰۳ تغییرات بدنی و فکری
۱۰۴ بزهکاری نابالغ
۱۰۴ مجازات تاءدیبی
۱۰۴ رشد سریع و همه جانبه
۱۰۴ مناظر مختلف بلوغ
۱۰۵ پی بردن به علل حوادث

۱۰۵	علائم ظاهری بلوغ
۱۰۵	عامل واقعی بلوغ
۱۰۶	غدد داخلی
۱۰۶	نقش هورمون ها
۱۰۶	نارسایی دانش کنونی
۱۰۶	پدیده بلوغ
۱۰۷	آغاز بلوغ کودک
۱۰۷	دوران بلوغ
۱۰۷	جهش بدن
۱۰۷	سرعت رشد
۱۰۸	نمو استخوانها
۱۰۸	رشد نهایی قامت
۱۰۸	اختلاف رشد زن و مرد
۱۰۹	تفاوت اساسی زن و مرد
۱۰۹	رشد خفیف جمجمه
۱۰۹	نمو اعضای داخلی بدن
۱۱۰	توازن رشد
۱۱۰	آفرینش بر اساس محاسبه
۱۱۰	نمو بدن در ادوار مختلف
۱۱۰	ناموزونی نمو
۱۱۱	افزایش یا کاهش هورمون رشد
۱۱۱	پایان دوران کودکی
۱۱۱	رشد تارهای صوتی
۱۱۲	تفاوت دختر و پسر

۱۱۲	رشد و محیط طبیعی
۱۱۲	منازل تکامل
۱۱۲	رشد نهایی عقل جوان
۱۱۲	قال الله . . .
۱۱۳	تأثیر بلوغ در حالات روانی
۱۱۳	جهش احساسات
۱۱۳	افکار ناسنجیده
۱۱۳	طغیان احساسات
۱۱۴	روان شناسی اختصاصی جوان
۱۱۴	بهترین وسیله تربیت جوانان
۱۱۴	ترک خودسری و استبداد
۱۱۴	بررسی عقل
۱۱۵	طرفداران تجرد نفس
۱۱۵	پیروان مکتب مادی
۱۱۵	مرکز اصلی حافظه
۱۱۶	ضایعات مغزی
۱۱۶	فراموشی های غیرطبیعی
۱۱۶	دستگاه ماشینی مغز
۱۱۷	اشتباه مادیون
۱۱۷	تفکیک حافظه از عادات
۱۱۷	نظریه روحیون و مادیون
۱۱۷	حقیقت ناشناخته
۱۱۷	منشاء واقعی فکر
۱۱۸	اندازه گیری نیروها

- ۱۱۸ شگفتی کارهای دماغی
- ۱۱۸ بی نیازی روح از انرژی مادی
- ۱۱۹ نارسایی دانش در شناختن روح
- ۱۱۹ جرقه مجهول
- ۱۲۰ مرکز مادی تعقل
- ۱۲۰ بررسی مغز نوجوانان
- ۱۲۰ رشد سریع مغز کودک
- ۱۲۰ افکار کودکان
- ۱۲۱ سن پسر دختر
- ۱۲۱ پوشش کامل رشته های عصبی
- ۱۲۱ رمز نارسایی عقل جوان
- ۱۲۱ اندازه گیری عقل و هوش
- ۱۲۲ میزان متری هوش
- ۱۲۲ جهش عواطف و کندی فکر
- ۱۲۲ جنون جوانی
- ۱۲۳ ضعف سریع عقلانی
- ۱۲۳ اطوار مضحک
- ۱۲۳ جنون خودنمایی
- ۱۲۳ استدلالات به ظاهر منطقی
- ۱۲۴ روش های غیرعادی
- ۱۲۴ تصورات ناسنجیده
- ۱۲۴ مستی جوانی
- ۱۲۴ تخیلات موهوم
- ۱۲۵ نیاز جوان به راهنمایی

- ۱۲۵ عذر مقبول
- ۱۲۵ اشتباه جوانان
- ۱۲۵ تحمیل نظرات خام
- ۱۲۶ تفکیک بلوغ جنسی و عقلی
- ۱۲۶ رشد عقلی
- ۱۲۶ استقلال اقتصادی
- ۱۲۶ اختیارات مالی
- ۱۲۷ شکفتگی کامل عقل
- ۱۲۷ ضعف عقل در بحران بلوغ
- ۱۲۷ مآل اندیشی
- ۱۲۸ مشورت با خردمندان
- ۱۲۸ سنجش سن تقویمی و عقلی جوان
- ۱۲۸ قال الله . . .
- ۱۲۸ بزرگ ترین امتیاز بشر
- ۱۲۸ میزان خوبی و شایستگی
- ۱۲۸ حسن خلق و خرد
- ۱۲۹ درجات عقل بشر
- ۱۲۹ کوتاه فکران بالغ
- ۱۲۹ اجتناب از همنشین احمق
- ۱۳۰ علائم حماقت
- ۱۳۰ بیماری درمان ناپذیر
- ۱۳۰ تربیت در زمینه های ارثی
- ۱۳۰ عطیه الهی
- ۱۳۱ آزمایش عقل و هوش

۱۳۱	سنجش فکر اطفال
۱۳۱	طبقه بندی تست ها
۱۳۲	سن عقلی و تقویمی
۱۳۲	افراد غیر طبیعی
۱۳۲	نارسایی عقل
۱۳۲	منشاء صغر فکری
۱۳۳	حقیقت تلخ
۱۳۳	راه آزمایش عاقل
۱۳۳	جواب فوری
۱۳۴	نظر صائب
۱۳۴	فصلی در روان شناسی
۱۳۴	عقول ممتاز
۱۳۵	برتری عقل رجال وحی
۱۳۶	بررسی جسم و عقل جوان
۱۳۶	وضع جسم
۱۳۶	عقل پیش رس
۱۳۶	طبقه ممتاز اجتماع
۱۳۷	اکثریت جوانان
۱۳۷	ناموزونی جسم و عقل
۱۳۷	جوانی کم هوش
۱۳۷	نارسایی عقل
۱۳۸	تمایلات شخصی
۱۳۸	اعمال تخریبی
۱۳۸	علامت ضعف عقل

- خودسری و استبداد ۱۳۹
- کاهش شخصیت ۱۳۹
- دشمنی با روزگار ۱۳۹
- آزادی بی حساب ۱۳۹
- نفرت از جامعه ۱۴۰
- بی نظمی و آشوب ۱۴۰
- گسترش میل به جرم ۱۴۰
- رشد اکتسابی عقل جوان ۱۴۰
- قال الله ۱۴۰
- رشد طبیعی و اکتسابی عقل ۱۴۱
- آغاز رشد طبیعی و اکتسابی ۱۴۱
- تحصیل علم و رشد عقل ۱۴۱
- رشد طبیعی و اکتسابی ۱۴۲
- افزایش عقل ۱۴۲
- اولین فرصت ۱۴۲
- آغاز پرورش عقل ۱۴۳
- تکامل تدریجی ۱۴۳
- جریان دائمی ۱۴۳
- تجزیه و تحلیل مسائل ۱۴۳
- نیل به مدارج کمال ۱۴۴
- درک حقایق ۱۴۴
- محور آموزش و پرورش ۱۴۴
- استقلال فکر ۱۴۵
- ارزش دوران کودکی ۱۴۵

۱۴۵	نقض تربیت در کودک
۱۴۵	پرورش استعدادها
۱۴۶	منشاء دانش امروز
۱۴۶	واقعیت های جهان
۱۴۶	مطالب غیرواقعی
۱۴۶	روش های قابل سنجش
۱۴۷	قربانی های عادات غلط
۱۴۷	پرورش اخلاق
۱۴۷	محیط اجتماعی
۱۴۷	عناصر فاسد
۱۴۸	شکفتگی عقل
۱۴۸	میل به درک مسائل علمی
۱۴۸	مدرسه و غنای فکری
۱۴۸	ترقی استدلال
۱۴۹	تقویت هوش
۱۴۹	فراگرفتن علم و ادب
۱۴۹	به کار انداختن فهم
۱۴۹	تسهیل تفکر
۱۵۰	برکناری از افراط
۱۵۰	ناموزونی آموزش و پرورش
۱۵۰	افراد بی فضیلت
۱۵۰	مربیان نالایق
۱۵۱	اسلام و نسل جوان
۱۵۱	پی ریزی اساس سعادت

- بیماری تنبلی ۱۵۱
- سستی و بطالت ۱۵۲
- خودسری و بوالهوسی ۱۵۲
- اوهام و تخیلات ۱۵۲
- علاقه جوانان به مجهولات ۱۵۲
- گرداب های فساد ۱۵۳
- کتاب های افسانه ای ۱۵۳
- تجربه آموزی جوان ۱۵۳
- قال الله ۱۵۳
- تجربه و رشد عقل ۱۵۳
- دانش نوین ۱۵۴
- تحقق یادگیری ۱۵۴
- شناختن روا و ناروا ۱۵۴
- مقیاس ارزش آرا ۱۵۴
- دقت در مسائل حیاتی ۱۵۵
- ساختن شخصیت ۱۵۵
- تحلیل حوادث ۱۵۵
- شاگردی مکتب اجتماع ۱۵۶
- وظیفه مربی ۱۵۶
- محیط مدرسه و اجتماع ۱۵۶
- وسائل آزمایشگاهی ۱۵۶
- آمیزش عناصر عینی و ذهنی ۱۵۷
- آزمایشگاه فکر ۱۵۷
- دانش ثمربخش ۱۵۷

۱۵۷	تفکر دارای هدف
۱۵۷	ارزیابی آینده
۱۵۸	مکتب روزگار
۱۵۸	بهره برداری از وقایع
۱۵۸	درک فوائد تاریخ
۱۵۹	تقویت نیروی انتقاد
۱۵۹	قرآن و وقایع تاریخی
۱۵۹	بیداری فکر
۱۵۹	علل ترقی و سقوط
۱۶۰	ارتباط گذشته و حال
۱۶۰	بررسی تاریخ
۱۶۱	فهم نکات تاریخ
۱۶۱	پیوند اطلاعات
۱۶۱	میراث فرهنگی بشر
۱۶۱	اعتراف به جهل
۱۶۲	تاریخ آموزنده
۱۶۲	تشخیص نیک و بد
۱۶۳	خطر گناه
۱۶۳	خیانت و سقوط
۱۶۳	اثر درستی و امانت
۱۶۴	دقت در وقایع شخصی
۱۶۴	راه رسیده به واقع
۱۶۵	فتح قلعه عموریه
۱۶۵	استفاده از مشاهدات

۱۶۶	احساسات جوان
۱۶۶	قال الله . . .
۱۶۶	بحران های عصبی
۱۶۶	حالت مالیخولیایی
۱۶۷	نیروی محرک بشر
۱۶۷	ذخایر گران بها
۱۶۷	اهتزاز عواطف
۱۶۸	مشکل تربیت جوان
۱۶۸	تأثیر عواطف در طرز تفکر
۱۶۸	تفاوت عقل و احساس
۱۶۸	کانون مهر و محبت
۱۶۹	منشاء احساسات
۱۶۹	فعالیت های عاطفی
۱۶۹	راهنمای فضیلت
۱۷۰	نیل به خوبی ها
۱۷۰	ناصح راستگو
۱۷۰	نیروی عواطف
۱۷۰	منشاء نیکی و بدی
۱۷۱	واکنش هیجانی
۱۷۱	رشد تدریجی احساسات
۱۷۱	بلوغ و رشد غرایز
۱۷۱	تجدید تشکیلات
۱۷۱	طغیان غرایز
۱۷۲	نفس سرکش

۱۷۲	تسخیر تمایلات
۱۷۲	خودسری غرایز
۱۷۳	اطاعت از هوای نفس
۱۷۳	منشاء جرایم
۱۷۳	محرک جنایتکاران
۱۷۳	خاطرات ناپسند
۱۷۴	احساسات مخرب
۱۷۴	فساد و تباهی
۱۷۴	هوی پرستی و سقوط
۱۷۴	عقل ضعیف و احساسات قوی
۱۷۵	عقل خواب آلود
۱۷۵	خشم و تیرگی طفل
۱۷۵	از دست دادن تعادل
۱۷۵	تمایلات غیرعقلانی
۱۷۶	نسل جوان و احساسات
۱۷۶	روان زودرنج جوان
۱۷۶	بی احترامی به جوانان
۱۷۶	جرم جوانان
۱۷۷	خشونت های بی مورد
۱۷۷	احساسات تند
۱۷۷	ناتوانی عقل
۱۷۷	انگیزه های عاطفی
۱۷۸	نکوهش نابه جا
۱۷۸	اندیشه نادرست

۱۷۸	افکار مطرود
۱۷۹	تندروی جوان
۱۷۹	میل به انتقام
۱۷۹	نشانه خردمندی
۱۷۹	سنجش بدی ها
۱۸۰	سد راه سعادت
۱۸۰	مبارزه با صفات ناپسند
۱۸۰	جهاد اکبر
۱۸۰	مشورت با عقل
۱۸۱	تعالیم ایمانی
۱۸۱	خواهش جنسی
۱۸۱	تمایلات فطری و تربیتی جوان
۱۸۱	قال الله . . .
۱۸۱	خواهش های طبیعی و اکتسابی
۱۸۲	خلق و خوی ثابت
۱۸۲	بروز نتایج تربیت
۱۸۲	معلم اول کودک
۱۸۲	پی ریزی قواعد زندگی
۱۸۳	خانواده و تربیت
۱۸۳	رقابت های تهاجمی
۱۸۳	بذرهای تربیتی
۱۸۳	حقوق فرزندان
۱۸۴	شریف ترین خدمت
۱۸۴	عالی ترین انتساب

۱۸۴	بهترین میراث
۱۸۴	اولین فرصت
۱۸۵	تأثیر محیط اجتماعی
۱۸۵	وابستگی فرد به اجتماع
۱۸۵	فراگرفتن صفات جامعه
۱۸۵	تعصب های جاهلانه
۱۸۶	تکوین شخصیت
۱۸۶	انحراف های اخلاقی
۱۸۶	تعدیل تمایل آزادی
۱۸۷	تغذیه جسم و جان
۱۸۷	هدایت تمایلات
۱۸۷	میل به اظهار شخصیت
۱۸۷	جلب توجه دگران
۱۸۸	پرورش شخصیت
۱۸۸	تمایل سرکوب شده
۱۸۸	جبران خطای تربیتی
۱۸۸	وظیفه والدین
۱۸۹	توقف رشد عقلی
۱۸۹	عادات ناپسند
۱۸۹	استهزای دگران
۱۸۹	جوانان مردم آزار
۱۹۰	محرومیت های ایام کودکی
۱۹۰	آسیب های روحی
۱۹۰	زیاده روی در محبت

۱۹۱	بدترین پدران
۱۹۱	جهان تخیلات
۱۹۱	جوانان بی شخصیت
۱۹۱	جوانی و بروز خلیات
۱۹۲	تشدید سجایای اخلاقی
۱۹۲	اندیشه عدل و انصاف
۱۹۲	مبارزه با زورگویی
۱۹۲	روان عدل پرور
۱۹۳	خاطره پر افتخار
۱۹۳	پیمان دادگستری
۱۹۳	اولین دادرسی
۱۹۴	اقامه عدل
۱۹۴	نقاط اتکا
۱۹۵	دعوت عمومی اسلام
۱۹۵	تشخیص عیوب اخلاقی
۱۹۵	پرهیز از گناه
۱۹۵	توبه در جوانی
۱۹۶	رفع نقابص
۱۹۶	وظیفه جوان
۱۹۶	اقتضای طبع جوانی
۱۹۶	مستی غفلت و غرور
۱۹۶	تصمیم ثمربخش
۱۹۷	تعدیل تمایلات جوان
۱۹۷	قال الله . . .

۱۹۷ جوانی و بروز تمایلات
۱۹۷ خواهش های ایام شباب
۱۹۷ ستم به انسانیت
۱۹۸ کفران نعمت
۱۹۸ ساختن جسم و جان
۱۹۸ تغییر شکل روحی
۱۹۸ نیاز جوان به راهنمایی
۱۹۹ احتیاج به معرفت
۱۹۹ منابع تمایلات
۱۹۹ نیروهای محرک
۱۹۹ کشش غریزه جنسی
۲۰۰ مرکز تحریک آرزوها
۲۰۰ جنبش شهوت و غضب
۲۰۰ افراط و تفریط زیان آور
۲۰۱ تعدیل تمایلات
۲۰۱ چشم پوشی از خواهش های ناروا
۲۰۱ طلب سجایای اخلاقی
۲۰۱ تعدیل تمایل بیمار
۲۰۲ توازن آزادی و امنیت
۲۰۲ خواهش لذت و سلامت
۲۰۲ میل جوان به پاکی و شرافت
۲۰۳ ضرورت تعدیل خواهش ها
۲۰۳ ارضای همه تمایلات
۲۰۳ اعمال شهوت در حدود مصلحت

- ۲۰۳ خواهش سجایای اخلاقی
- ۲۰۴ اسیران شهوت و هوی
- ۲۰۴ فحشا و بی عفتی
- ۲۰۴ دلیل تر از بردگان
- ۲۰۴ طغیان شهوت و تیرگی عقل
- ۲۰۵ ناکامی و انتقام
- ۲۰۵ کاهش فروغ عقل
- ۲۰۵ حکومت شهوت بر جسم و جان
- ۲۰۵ قطب مثبت و منفی
- ۲۰۶ همسران شایسته
- ۲۰۶ خوی احمقانه
- ۲۰۶ خمودی عقل
- ۲۰۶ بالاخانه غم
- ۲۰۷ سفر طولانی
- ۲۰۷ رفیق از دست رفته
- ۲۰۷ پیمانی با خدا
- ۲۰۸ لحظات آخر
- ۲۰۸ قصر مجلل و دختر ماهرو
- ۲۰۸ نامه تکان دهنده
- ۲۰۸ مایه ترس و رسوایی
- ۲۰۹ وسیله ارضای شهوت
- ۲۰۹ دزدی عفت
- ۲۰۹ سم تلخ
- ۲۰۹ آستانه قبر

- ۲۱۰ جرایم غیر انسانی
- ۲۱۰ شکنجه وجدان اخلاقی
- ۲۱۱ عهدشکنی
- ۲۱۱ ملامت های دورنی
- ۲۱۱ بزرگ ترین پرتگاه
- ۲۱۱ شهوت پرستان عیاش
- ۲۱۲ احساسات مذهبی جوان
- ۲۱۲ قال الله . . .
- ۲۱۲ پایه تربیت جوان
- ۲۱۲ منشا انحراف جوان
- ۲۱۲ بی اعتنایی به اصول اخلاق
- ۲۱۲ پی بردن به واقعیات
- ۲۱۳ احیای همه تمایلات
- ۲۱۳ برنامه تربیت در اسلام
- ۲۱۳ قدرت تغییرناپذیر
- ۲۱۳ توجه به آیین فطرت
- ۲۱۴ حقیقت پایدار
- ۲۱۴ الهام الهی
- ۲۱۴ وجدان اخلاقی
- ۲۱۴ مشخص خوبی و بدی
- ۲۱۵ تمایل ایمان و اخلاق
- ۲۱۵ عجز کودک از درک مجردات
- ۲۱۵ کشش های روحانی در جوان
- ۲۱۵ در جست وجوی حق

- ۲۱۶ ندای راستی و درستی
- ۲۱۶ آرزوی سجایای انسانی
- ۲۱۶ بلوغ و جهش احساسات مذهبی
- ۲۱۶ توسعه شخصیت
- ۲۱۷ سنین ماوراء طبیعت
- ۲۱۷ رغبت جوان به درک مذهب
- ۲۱۷ علاقه جوانان به اسلام
- ۲۱۷ غذای روحانی
- ۲۱۸ پیروی از برنامه خلقت
- ۲۱۸ دوران مهلت
- ۲۱۸ آغاز تربیت
- ۲۱۹ مهار کردن غرایز
- ۲۱۹ آفرینش بشر
- ۲۱۹ تمایل سوزان
- ۲۱۹ سرفصل کتاب تربیت
- ۲۲۰ تاءثیر مذهب در جوان
- ۲۲۰ ارزش عبادت جوان
- ۲۲۰ توبه جوانان
- ۲۲۰ استحقاق کیفر
- ۲۲۰ پدران مختلف
- ۲۲۱ اولین فرصت
- ۲۲۱ مایه آرامش خاطر
- ۲۲۱ نیروی ایمان
- ۲۲۱ عشق به وارستگی

- ۲۲۲ تسکین اضطراب
- ۲۲۲ تربیت بدون ایمان
- ۲۲۲ مایه سعادت ابدی
- ۲۲۲ تعارض اخلاق و تمایلات نفسانی
- ۲۲۳ بهترین ضامن اجرا
- ۲۲۳ مرز تعالیم الهی
- ۲۲۳ محو ارزش های اخلاقی
- ۲۲۴ نابودی میانی اخلاقی
- ۲۲۴ تربیت بر اساس فطرت
- ۲۲۴ استفاده از احساسات مذهبی
- ۲۲۴ تعدیل خواهش ها
- ۲۲۵ پیروی از آیین خلقت
- ۲۲۵ یکی از مشکلات اجتماعی
- ۲۲۵ تحدید غرایز جوان
- ۲۲۵ قال الله . . .
- ۲۲۵ یکی از پایه های تمدن
- ۲۲۶ عامل سقوط و تباهی
- ۲۲۶ دورویی خودپسندانه
- ۲۲۶ ضرورت رام کردن غرایز
- ۲۲۶ عقل و اندازه گیری شهوات
- ۲۲۷ طغیان غرایز
- ۲۲۷ ناتوانی عقل
- ۲۲۷ مشعل فروزان دانش
- ۲۲۷ علم و احساسات

۲۲۷	چشم پوشی از عقیده علمی
۲۲۸	تربیت و تعدیل تمایلات
۲۲۸	تعلیم و تربیت نوین
۲۲۸	تمدن ظاهری
۲۲۹	عوامل رام کردن غرایز
۲۲۹	نیروی محرک بشر
۲۲۹	قدرت غرایز و ضعف عقل و علم
۲۲۹	توازن قدرت
۲۳۰	مهار کردن غرایز
۲۳۰	نیروی عشق
۲۳۰	عشق به خداوند
۲۳۰	وجدان اخلاقی
۲۳۱	پایداری وجدان
۲۳۱	آغاز تمایل به مذهب
۲۳۱	ارضای خواهش مذهب
۲۳۱	اساس تربیت در اسلام
۲۳۲	مذهب صحیح و مذهب خرافی
۲۳۲	شرک و بت پرستی
۲۳۲	بحران تردید
۲۳۳	تعالیم استوار
۲۳۳	بزرگ ترین عامل سقوط
۲۳۳	مبارزه با خرافات
۲۳۳	معیار برتری اسلام
۲۳۴	پرورش تمایلات مذهبی

- ۲۳۴ احیای فطرت ایمانی
- ۲۳۴ قرآن و طبیعیات
- ۲۳۴ قرآن و صفات خداوند
- ۲۳۵ عقل خلاقه
- ۲۳۵ خداوند مهربان
- ۲۳۵ پروردگار محبوب
- ۲۳۵ بهترین پاداش
- ۲۳۶ دعوت بر اساس محبت
- ۲۳۶ حب خدا و فداکاری
- ۲۳۶ احسان برای خدا
- ۲۳۷ عبادت و نیایش
- ۲۳۷ اطاعت از محبوب
- ۲۳۷ پایه گذاری ایمان
- ۲۳۷ تشدید محبت
- ۲۳۸ امید به رحمت
- ۲۳۸ دوره بحرانی ایمان
- ۲۳۸ اقتناع خودخواهی جوان
- ۲۳۸ مخالفت با قانون آفرینش
- ۲۳۹ نارسایی دانش
- ۲۳۹ بی‌اعتنایی به حس مذهبی
- ۲۳۹ خودسری نوجوان
- ۲۳۹ جرایم جوانان
- ۲۴۰ تنزل سطح اخلاق
- ۲۴۰ تربیت بدون مذهب

- ۲۴۰ تمدن فریبنده
- ۲۴۰ محو ارزش های اخلاقی
- ۲۴۱ رجعت فرهنگی
- ۲۴۱ کشتارهای وحشیانه
- ۲۴۱ اعمال سبعانه
- ۲۴۱ تصور خطا
- ۲۴۱ اسلام و غرایز جوانان
- ۲۴۲ عالی ترین احساس مذهبی
- ۲۴۲ انسان کامل
- ۲۴۲ تعدیل احساس مذهبی
- ۲۴۲ میانه روی در عبادت
- ۲۴۳ تشخیص طلبی جوان
- ۲۴۳ قال الله . . .
- ۲۴۳ خواهش استقلال و شخصیت
- ۲۴۳ میل جوان به آزادی
- ۲۴۳ قبول عضویت اجتماعی
- ۲۴۳ استحقاق پاداش و کیفر
- ۲۴۴ مشکل بزرگ نسل جوان
- ۲۴۴ توافق با محیط
- ۲۴۴ حس تفوق طلبی
- ۲۴۵ کسب قدرت و مقام
- ۲۴۵ واکنش احساس حقارت
- ۲۴۵ جبران حقارت
- ۲۴۵ تقلید از روش دگران

- ۲۴۶ میل به شهرت و خودنمایی
- ۲۴۶ پیروی از قهرمانان
- ۲۴۶ ورزش های خطرناک
- ۲۴۶ تقلید از ستاره های سینما
- ۲۴۷ بی اعتنایی به حسن اخلاق
- ۲۴۷ اخبار جراید
- ۲۴۷ نمونه های مخرب
- ۲۴۷ عمل وحشیانه
- ۲۴۸ فیلم های گمراه کننده
- ۲۴۸ سقوط و بدنامی
- ۲۴۸ خیانت و دزدی
- ۲۴۸ لذت از کارهای قهرمانی
- ۲۴۹ انگیزه ارتکاب جرایم
- ۲۴۹ علل عقده حقارت
- ۲۴۹ بدآموزی فیلم های مضر
- ۲۵۰ شکست گناهکاران
- ۲۵۰ تقلید ناصواب
- ۲۵۰ استعدادهای متفاوت
- ۲۵۰ قهرمان خیالی
- ۲۵۱ استفاده از قوای طبیعی
- ۲۵۱ عالی ترین سرمایه های افتخار
- ۲۵۱ مایه مجد و شرف
- ۲۵۱ مشکل جوانان
- ۲۵۱ وسوسه تجاوز

۲۵۲	مقاومت در مقابل غرایز
۲۵۲	تضاد طبع و وظیفه
۲۵۲	تحدید تمایلات
۲۵۲	کوشش در راه آزادی
۲۵۳	دشواری مبارزه
۲۵۳	پی ریزی شخصیت
۲۵۳	بندگان شهوت
۲۵۳	قهرمان واقعی
۲۵۴	قوی تر از قهرمان
۲۵۴	حس خویشتن داری
۲۵۴	رهایی از ذلت گناه
۲۵۴	احراز شخصیت معنوی
۲۵۵	پیروی از اصول اخلاقی
۲۵۵	خطر آزادی غرایز
۲۵۵	اطاعت از هوای نفس
۲۵۵	حجاب واقع بینی
۲۵۶	تشخیص صلاح و فساد
۲۵۶	برهان الهی
۲۵۶	رستگاری حقیقی
۲۵۶	اثر تربیت صحیح
۲۵۷	معلم لایق
۲۵۷	دوران بروز تمایلات
۲۵۷	شخصیت آزاد و مستقل
۲۵۷	بر سر دو راهی

۲۵۸	تصمیم به کناره گیری
۲۵۸	تجاوز به حریم الهی
۲۵۸	استعفا از مقام خلافت
۲۵۹	شخصیت متکی به ایمان
۲۵۹	احترام به شخصیت جوان
۲۵۹	قال الله . . .
۲۵۹	توقع تکریم
۲۵۹	رهایی از قید کودکی
۲۵۹	آمیزش با مردم
۲۶۰	خواهش آزادی
۲۶۰	ترک لجاج و خودسری
۲۶۰	وظیفه والدین و جوانان
۲۶۰	مخالفت های نابه جا
۲۶۱	سخت گیری بی مورد
۲۶۱	نوجوانان خودسر
۲۶۱	وظیفه شناسی
۲۶۱	حقیقت انکارناپذیر
۲۶۲	دوران قبل از بلوغ
۲۶۲	دوران بلوغ و جوانی
۲۶۲	قبول مسؤ ولیت
۲۶۲	وزیر در کشور خانواده
۲۶۳	مشورت و همفکری
۲۶۳	رفاقت پدران با نوجوانان
۲۶۳	اثر تکریم به نوجوانان

- بی احترامی به نوجوان ۲۶۳
- خطر انحراف و سقوط ۲۶۴
- بی اعتنایی ۲۶۴
- نوسان جوانان ۲۶۴
- سازگاری با اجتماع ۲۶۴
- رشد عقلی نوجوان ۲۶۵
- غلبه بر مشکلات ۲۶۵
- سخن تحکم آمیز ۲۶۵
- میل با ثبات شخصیت ۲۶۶
- توجه به عزت نفس ۲۶۶
- تشویق یا انتقاد بی جا ۲۶۶
- مرجع مشاوره جوان ۲۶۷
- والدین وظیفه شناس ۲۶۷
- اعتراف تلخ ۲۶۷
- راهنمای دوستانه ۲۶۷
- اندرز و نصیحت ۲۶۸
- لحن سخن لقمان ۲۶۸
- انجام وظیفه پدری ۲۶۸
- زبان خیرخواهی ۲۶۸
- همکاری پدر و پسر ۲۶۹
- روش استدلالی ۲۶۹
- قدرت تجزیه و تحلیل ۲۶۹
- اعتراف ضمنی ۲۶۹
- نصایح مستدل ۲۷۰

- ۲۷۰ رفاقت های مضر
- ۲۷۰ انتقاد ملایم
- ۲۷۰ تذکر به کنایه
- ۲۷۱ اثر تکرار ملامت
- ۲۷۱ اجتناب از توبیخ
- ۲۷۱ بهترین وسیله تربیت
- ۲۷۱ بی احترامی به جوان
- ۲۷۱ فکر انتقام
- ۲۷۲ والدین بدرفتار
- ۲۷۲ دشنام گویی
- ۲۷۲ انتقام خشن
- ۲۷۲ قتل متوکل
- ۲۷۳ پدران مطرود
- ۲۷۳ وظیفه جوانان
- ۲۷۳ خودداری از انتقام
- ۲۷۳ نگاه بغض آمیز
- ۲۷۴ صفات خوب و صفات بد
- ۲۷۴ خامی فکر جوان
- ۲۷۴ خطر دنیاپرستی
- ۲۷۴ اطاعت از خیرخواهان
- ۲۷۵ جوان و احراز شخصیت
- ۲۷۵ قال الله . . .
- ۲۷۵ اثبات شخصیت
- ۲۷۵ گروه ناموفق

۲۷۶	ابراز لیاقت
۲۷۶	حسن سازگاری
۲۷۶	صفات طبیعی و تربیتی
۲۷۶	شخصیت چیست؟
۲۷۷	صفات پایدار
۲۷۷	جنون اخلاقی
۲۷۸	دو نکته اساسی
۲۷۸	اسلام و صفات شخصیت
۲۷۸	انعطاف پذیری
۲۷۸	قدرت تطبیق
۲۷۹	تحمل شکست
۲۷۹	منشاء شخصیت
۲۷۹	وراثت و محیط
۲۷۹	تفاوت ساختمان
۲۸۰	کم هوشی و احساس حقارت
۲۸۰	گشاده رویی
۲۸۰	سیمای دلپذیر
۲۸۱	قیافه نامطبوع
۲۸۱	شخصیت متعادل
۲۸۱	جبران نقایص
۲۸۲	تنزل شخصیت
۲۸۲	اثر تذکرات مربی
۲۸۳	مشکلات توابع
۲۸۳	احساس برتری

۲۸۳	تحقیر دیگران
۲۸۴	ایجاد عداوت
۲۸۴	فرصت انتقام
۲۸۵	نقش محیط در تکوین شخصیت
۲۸۵	خانواده و اجتماع
۲۸۶	طرز اداره خانواده
۲۸۶	محیط اجتماعی و حکومت
۲۸۶	وضع اقتصادی خانواده
۲۸۶	اثر اقتصاد بر شخصیت
۲۸۷	فقر وضعف شخصیت
۲۸۷	بدبینی و آشفتگی
۲۸۷	ثروت و شخصیت
۲۸۸	فرزندان یاغی و متجاوز
۲۸۸	فضایل اخلاقی
۲۸۸	محبوبیت اجتماعی
۲۸۹	خلقیات ناپسند
۲۸۹	صفات ناپسند
۲۸۹	رشد شخصیت جوان
۲۸۹	قال الله . . .
۲۸۹	اصلاح نقایص
۲۹۰	منشاء طبیعی شخصیت
۲۹۰	اعمال انعکاسی شیرخوار
۲۹۰	شخصیت پنهانی کودکان
۲۹۰	عکس العمل اسرارآمیز

- ۲۹۱ رشد جسم و شخصیت
- ۲۹۱ بسط عواطف و احساسات
- ۲۹۱ تجلی وجدان اخلاقی
- ۲۹۱ تشخیص خوب و بد
- ۲۹۲ شکفته شدن استعدادها
- ۲۹۲ تکوین خلق و خوی
- ۲۹۲ دوران بحرانی بلوغ
- ۲۹۳ تغییرات اساسی در اخلاق و عقاید
- ۲۹۳ تمایلات ناپایدار
- ۲۹۳ تشکیل شخصیت
- ۲۹۴ ارزشهای زندگی
- ۲۹۴ تکوین اخلاق بر اساس ارزشها
- ۲۹۴ زیبایی های زندگی
- ۲۹۴ شکست شخصیت
- ۲۹۵ حساسیت جوان در مقابل ارزشها
- ۲۹۵ تفاوت ارزش در نظر جوانان
- ۲۹۶ انتخاب ارزشهای واقعی
- ۲۹۶ از دست دادن فرصت
- ۲۹۶ اخلاق خوب و بد
- ۲۹۷ وظیفه مربیان
- ۲۹۷ توجه به همه ارزشها
- ۲۹۷ اندازه گیری قدرت و رغبت
- ۲۹۸ عشق به عبادت
- ۲۹۸ پرهیز از افراط و تفریط

- ۲۹۸ کلید ناکامی
- ۲۹۹ خوددوستی
- ۲۹۹ خودپرستی
- ۲۹۹ خوددوستی و رشد شخصیت
- ۳۰۰ مفاسد خودخواهی
- ۳۰۰ سد راه ترقی
- ۳۰۰ خودپسندی بیماری است
- ۳۰۰ علاقه به خودنمایی
- ۳۰۱ افراط در جنبه فردی
- ۳۰۱ لزوم تعدیل احساسات
- ۳۰۱ شخصیت کاذب خودپرستان
- ۳۰۱ خودخواهی و اعمال احمقانه
- ۳۰۲ عشق به مسائل سیاسی
- ۳۰۲ علاقه به اکتشافات اشیاء
- ۳۰۲ توقع نابه جای جوانان
- ۳۰۳ فکر خام و بلندپروازی
- ۳۰۳ جوانان ناپخته
- ۳۰۳ تندروی های ناسنجیده
- ۳۰۳ تخیلات احساساتی
- ۳۰۴ دل بستگی نسنجیده
- ۳۰۴ استثمار جوانان
- ۳۰۴ نصایح و اندرزهای حکیمانه
- ۳۰۴ پیروی های ناروا
- ۳۰۴ نردبان گمراهی

- نقش محیط در ساختن شخصیت جوان ۳۰۵
- قال الله ۳۰۵
- دوران کودکی حیوانات ۳۰۵
- اندازه گیری محبت والدین ۳۰۵
- دوران کودکی بشر ۳۰۶
- نیاز بشر به اجتماع ۳۰۶
- ضرورت اخلاق ۳۰۶
- مقیاس کامیابی ۳۰۷
- لزوم معاشرت ۳۰۷
- پرورش استعدادها ۳۰۷
- محیط تربیتی ۳۰۸
- کودک و خانواده ۳۰۸
- کودک و رفتار دگران ۳۰۸
- آموزش های آگاهانه ۳۰۹
- فراگیری های ناآگاه ۳۰۹
- پایه گذاران شخصیت ۳۰۹
- تربیت خوب و بد ۳۰۹
- محیط نیرومند اجتماع ۳۱۰
- پیروی مردم از اجتماع ۳۱۰
- گرایش افراد به آداب نوین ۳۱۱
- تأثیر اجتماع در عقاید ۳۱۱
- اقامت در محیط فساد ۳۱۱
- تعرب بعد از هجرت ۳۱۲
- حرکت فرد در اجتماع ۳۱۲

- ۳۱۲ اطاعت کورکورانه
- ۳۱۳ جنبش فرومایگان
- ۳۱۳ نهضت جهال
- ۳۱۳ مجرمین ناشناخته
- ۳۱۴ اختلال شخصیت
- ۳۱۴ تحول در دنیای ماشین
- ۳۱۴ آداب اجتماعی
- ۳۱۵ پایه های اخلاق
- ۳۱۵ آداب و سنن
- ۳۱۵ رسوم ناپایدار
- ۳۱۵ تغییر مقتضیات زمان
- ۳۱۶ تربیت بر وفق محیط
- ۳۱۶ تفاوت زمان پدران و مادران
- ۳۱۶ پیشرفت با تکامل زمان
- ۳۱۶ پدیده های نوین
- ۳۱۷ سنن تغییرناپذیر
- ۳۱۷ هدف زندگی در جهان امروز
- ۳۱۸ بهزیستی در پرتو علم
- ۳۱۸ نتایج زیان بخش ماشین
- ۳۱۸ زمینه نابودی بشر
- ۳۱۹ لزوم توسعه اخلاق
- ۳۱۹ بلوغ جنسی و بلوغ اقتصادی
- ۳۱۹ تضعیف عفت و اخلاق
- ۳۱۹ مشکلات زندگی در دنیای ماشین

- برافتادن عفت و حیا ۳۲۰
- رواج ناپاکی ۳۲۰
- پیش بینی انحطاط اخلاقی ۳۲۰
- فروریختن بنای اخلاق ۳۲۰
- جوان و اثبات شخصیت ۳۲۱
- قال الله ۳۲۱
- احساسات تند جوانی ۳۲۱
- عواطف زودگذر ۳۲۱
- سرپیچی جوان از رسوم کهن ۳۲۱
- تجددخواهی جوان ۳۲۲
- تکامل در پرتو عقل ۳۲۲
- تطبیق با تحولات ۳۲۲
- شناسایی روزگار ۳۲۲
- شرط کامیابی ۳۲۳
- محافظه کاری نسل کهن ۳۲۳
- ویرانی های جنگ ۳۲۳
- جوان و نوسازی محیط ۳۲۳
- جوانان و پیشوای اسلام ۳۲۴
- آزادی خواهی مفرط ۳۲۴
- اثر تقلید و ضدتقلید ۳۲۴
- اندازه گیری بر معیار عقل ۳۲۴
- پیروی بی قید و شرط ۳۲۵
- تقلید کورکورانه ۳۲۵
- پیروی های احمقانه ۳۲۵

۳۲۶	سریچی های نابه جا
۳۲۶	جوان و روش های افراطی
۳۲۶	تقلید در جهت مخالف
۳۲۷	جوان و تخیلات
۳۲۷	تخیلات مفید
۳۲۸	جوان و افکار شاعرانه
۳۲۸	خیالات باطل
۳۲۸	اسلام و تخیلات مفید
۳۲۸	آرزوهای دراز
۳۲۹	شخصیت موهوم
۳۲۹	علل سریچی جوانان
۳۲۹	فعالیت‌های غیر عمیق
۳۲۹	عصیان ناپایدار
۳۳۰	جوانان انقلابی
۳۳۰	مخالفت بر اثر بیماری یا نبوغ
۳۳۰	غرور فطری
۳۳۰	منطق غلط
۳۳۱	شخصیت تغییرناپذیر
۳۳۱	بیماری هیستری
۳۳۱	شیزوفرنی
۳۳۱	جوانان خشمگین
۳۳۲	عجز از سازش با محیط
۳۳۲	عدم اعتماد به نفس
۳۳۲	شخصیت انقلابی نوابغ

- ۳۳۲ رهبران روحانی
- ۳۳۳ آغاز رهبری ابراهیم
- ۳۳۳ سخنان ابراهیم و آذر
- ۳۳۳ مبارزه ابراهیم با بت پرستی
- ۳۳۴ تشدید مبارزات
- ۳۳۴ اعلام بت شکنی
- ۳۳۴ محاکمه علنی ابراهیم
- ۳۳۴ نتیجه انقلابی
- ۳۳۵ قیام رهبر اسلام
- ۳۳۵ اوضاع عصر جاهلیت
- ۳۳۵ تحولات درخشان
- ۳۳۶ پیغمبر و نسل جوان
- ۳۳۶ اولین تصادم جوانان با مشرکین
- ۳۳۶ تغییر شخصیت جوان
- ۳۳۷ قال الله . . .
- ۳۳۷ صفات قابل تغییر
- ۳۳۷ صفات موروث و مکتب
- ۳۳۷ مجاهده در راه اصلاح
- ۳۳۸ استفاده از عقل و منطق
- ۳۳۸ خودپسندی حجاب عقل است
- ۳۳۸ ناتوان ترین مردم
- ۳۳۸ سعادت در پرتو عمل
- ۳۳۹ تزکیه روح
- ۳۳۹ اثر معاشرت های بد

- ۳۳۹ همنشین شرابخوار
- ۳۳۹ آیا اخلاق بشر تابع غرایز است ؟
- ۳۴۰ آیا محیط نیرومندتر از غرایز است ؟
- ۳۴۰ پایه های اساسی تربیت
- ۳۴۰ نقش عادات در زندگی بشر
- ۳۴۱ منشاء عادات خوب و بد
- ۳۴۱ عادت به بردباری در ناملایمات
- ۳۴۱ حکومت عادات بر بشر
- ۳۴۱ طرز مبارزه با عادات بد
- ۳۴۲ بسیج قوا برای مبارزه
- ۳۴۲ استفاده از غرایز
- ۳۴۲ راه تقویت اراده
- ۳۴۳ گزینه خوددوستی
- ۳۴۳ استفاده از گزینه و ایمان
- ۳۴۳ درمان خودپسندی
- ۳۴۴ مبارزه با حسد
- ۳۴۴ علاج بیماری تکبر
- ۳۴۴ دشواری مبارزه با عادات
- ۳۴۵ سعادت در پرتو مجاهده
- ۳۴۵ جنبش حیات بخش در صدر اسلام
- ۳۴۵ تحول سریع و درخشان
- ۳۴۶ ایجاد پیوند برادری
- ۳۴۶ پایه گذاری تمدن جدید
- ۳۴۶ ضعف مردم مکه

- ۳۴۷ نیرومندی بر اثر اسلام
- ۳۴۷ پیشرفت سریع مسلمین
- ۳۴۷ سرمایه پیروزی
- ۳۴۷ مقاومت رهبر اسلام
- ۳۴۷ پایداری مسلمین
- ۳۴۸ بردباری در پرتو ایمان
- ۳۴۸ برنامه تعاون
- ۳۴۹ نقش مربی در تربیت
- ۳۴۹ نتایج مجاهدات پیغمبر (ص)
- ۳۴۹ تغییر عادات مذموم
- ۳۵۰ ترس و شکست شخصیت جوان
- ۳۵۰ قال الله . . .
- ۳۵۰ شرط اساسی اثبات شخصیت
- ۳۵۰ عزت و ذلت بر اثر اخلاق
- ۳۵۰ اسلام و تزکیه نفوس
- ۳۵۱ لزوم پرورش اخلاق
- ۳۵۱ آیا ترس در کودک غریزی است ؟
- ۳۵۱ ترسهای غریزی و تلقینی
- ۳۵۲ نیاز کودک به ترس
- ۳۵۲ ترسهای نابه جا
- ۳۵۲ ترس بر اثر خشونت والدین
- ۳۵۳ درمان بیماری ترس
- ۳۵۳ تحلیل حالات روحی
- ۳۵۳ فکر چاره جوئی

- ۳۵۳ ترسهای مفید
- ۳۵۴ ترسهای مضر
- ۳۵۴ ترس از فال بد
- ۳۵۴ فال بد و نگرانی
- ۳۵۵ ترس و تصمیمهای غیر عاقلانه
- ۳۵۵ اسلام و مبارزه با خرافات
- ۳۵۵ بشر و ستاره شناسی
- ۳۵۶ ادعاهای غیر واقعی
- ۳۵۶ ترس و مشورت با کاهنان
- ۳۵۶ اسلام و علم نجوم
- ۳۵۶ تفکر در آفرینش جهان
- ۳۵۷ پندار نادرست
- ۳۵۷ ترس و تضعیف جسم و جان
- ۳۵۸ ترس و تزلزل اراده
- ۳۵۸ ترس بر اثر نقص اندام
- ۳۵۸ ترس از استهزا
- ۳۵۹ درمان عیوب موروثی
- ۳۵۹ تشخیص استعدادهای شخصی
- ۳۵۹ استفاده از سرمایه های طبیعی
- ۳۶۰ راه جبران حقارت
- ۳۶۰ ترس بر اثر سوء تربیت
- ۳۶۰ تربیت براساس بیم و امید
- ۳۶۱ موازنه بیم و امید
- ۳۶۱ پیشرفت بر اثر تشویق

- ۳۶۱ مقایسه تشویق و توبیخ
- ۳۶۱ پاداش و کیفر در اسلام
- ۳۶۱ وظیفه فرمانروایان
- ۳۶۲ قدردانی از خدمتگزاران
- ۳۶۲ ضمیر آرام بر اثر حسن تربیت
- ۳۶۲ خودباختگی بر اثر سوء تربیت
- ۳۶۳ عوارض ترس
- ۳۶۳ عقده حقارت و ترس
- ۳۶۴ ترس و تباهی جسم و جان
- ۳۶۴ مبارزه با منشاء ترس
- ۳۶۴ درمان ترس
- ۳۶۵ تحلیل حالات روانی
- ۳۶۵ راه جلب محبت
- ۳۶۵ با سلام آغاز سخن کنید
- ۳۶۵ محبت های نا به جا
- ۳۶۶ قطع مرآوده بر اثر ترس
- ۳۶۶ ترس از قبول مسئولیت
- ۳۶۷ ترس جوان در دوره تحصیل
- ۳۶۷ جوان و آزادی
- ۳۶۷ قال الله . . .
- ۳۶۷ آزادی و نیل به کمال
- ۳۶۷ تمایل آزادی در حیوان
- ۳۶۸ تفاوت آزادی با افراطکاری
- ۳۶۸ جوان و خواهش آزادی

- ۳۶۸ جوانی و احساسات تند
- ۳۶۹ تمایل جوان به آزادی نامحدود
- ۳۶۹ توجه جوان به رقابتهای اجتماعی
- ۳۶۹ خطر آزادی نامحدود
- ۳۷۰ مایه ویرانی اخلاق
- ۳۷۰ ضرورت تعدیل غرایز
- ۳۷۰ آزادی و موانع طبیعی
- ۳۷۰ کیفیت تندروی در غرایز
- ۳۷۱ الزامات قوانین طبیعی
- ۳۷۱ تضاد غرایز
- ۳۷۱ ناسازگاری تمایلات
- ۳۷۱ ولع و حرص بشر
- ۳۷۲ عقل در هدایت غریزه
- ۳۷۲ توافق تمایلات
- ۳۷۲ حرص و سرکوبی عزت نفس
- ۳۷۲ طمع کاری و ذلت
- ۳۷۳ ناکامی آزمندان
- ۳۷۳ کشمکش های درونی
- ۳۷۳ لزوم تعدیل تمایلات
- ۳۷۳ قوانین و تحدید آزادی
- ۳۷۳ هدف تمدن
- ۳۷۴ حدشناسی در اجتماع
- ۳۷۴ آغاز آزادی
- ۳۷۵ حقوق بر اساس انصاف

۳۷۵	کیفر تجاوز به حقوق دگران
۳۷۵	تحدید آزادی
۳۷۵	اسلام و آزادی فردی
۳۷۶	تجاوز به آزادی غیر
۳۷۶	کیفر متجاوز
۳۷۶	تجزیه و تحلیل یک تجاوز
۳۷۷	میل بشر به آزادی مطلق
۳۷۷	مخالفین تمدن
۳۷۷	خطر الغای مقررات
۳۷۸	عوارض نابودی تمدن
۳۷۸	ارضای نامحدود غرایز
۳۷۸	برگشت به زندگی ابتدایی
۳۷۸	مخالفین حکومت های دینی یا بشری
۳۷۹	فضیلت های فطری به جای قوانین
۳۷۹	برقراری نظم بدون حکومت
۳۷۹	معایب آزادی مطلق
۳۷۹	اسلام و لزوم حکومت
۳۸۰	امیر خیرخواه و مطاع
۳۸۰	طبع سرکش بشر
۳۸۰	خواهش تعالی روان
۳۸۱	تمایلات اختصاصی بشر
۳۸۱	اعمال ضد انسانی
۳۸۱	موازنه تمایلات
۳۸۲	ذلیل تر از بردگان

- ۳۸۲ جوان و تضاد وجدان و گریزه
- ۳۸۲ قال الله . . .
- ۳۸۲ دو راهی وجدان و گرایز
- ۳۸۳ تفاوت های وجدان و عقل
- ۳۸۳ وجدان یا نور ذاتی
- ۳۸۳ معیار تشخیص خوب و بد
- ۳۸۴ نقش وجدان در صفات انسانی
- ۳۸۴ سعادت در پرتو وجدان
- ۳۸۴ فقد وجدان و درنده خوبی
- ۳۸۴ بلوغ و شکفتگی وجدان
- ۳۸۵ جوان و اندیشه پاکی
- ۳۸۵ آرزوی عدالت مطلق
- ۳۸۵ خودسازی جوان
- ۳۸۶ گرایش جوان به پاکی
- ۳۸۶ پیروی جوانان از مردان الهی
- ۳۸۶ فضیلت پذیری جوان
- ۳۸۶ گرایش صادقانه
- ۳۸۷ نفوذ اسلام در نسل جوان
- ۳۸۷ شکایت مشرکین از پیغمبر
- ۳۸۷ خشم پدران و مادران
- ۳۸۷ زندگی تلخ مسلمانان
- ۳۸۸ مهاجرت مسلمین به حبشه
- ۳۸۸ احضار مهاجرین به مجلس ملک
- ۳۸۸ خودداری مسلمین از سجده ملک

- سخنان جعفر ۳۸۹
- هم آهنگ ساختن وجدان با غرایز ۳۹۰
- انتقاد باروک از مکتب فروید ۳۹۰
- نقش غرایز در روانشناسی مدرن ۳۹۰
- حکومت نفس بر عقل ۳۹۱
- علل انحراف نسل جوان ۳۹۱
- عادات بد بر اثر سوء تربیت ۳۹۱
- جوان و محیط فاسد ۳۹۲
- تغییر مفاهیم خوب و بد ۳۹۲
- کشش غرایز و شهوات ۳۹۳
- تحول اخلاقی بر اثر بلوغ ۳۹۳
- لزوم هم آهنگی وجدان و غرایز ۳۹۴
- پرتگاه زندگی ۳۹۴
- جوان بر سر دو راهی ۳۹۴
- انتقام جویی در اثر شکست در عشق ۳۹۵
- تضاد غرایز ۳۹۶
- شکنجه وجدان اخلاقی ۳۹۶
- جوان و عزت نفس ۳۹۷
- قال الله ۳۹۷
- بشر و خواهش عزت ۳۹۷
- عزت نفس و آزادگی ۳۹۸
- عزت نفس و اجتناب از گناه ۳۹۸
- حق فرزند به پدر ۳۹۸
- ضامن اجرای فضایل ۳۹۹

- ۳۹۹ سرکوب شدن عزت نفس
- ۳۹۹ مراعات شرف کودک در خانواده
- ۴۰۰ آموزشگاه و عزت نفس نوآموز
- ۴۰۰ محیط اهانت و تحقیر
- ۴۰۰ تشویق و بسط فعالیت
- ۴۰۱ ضرر تشویق نابه جا
- ۴۰۱ خودداری از توبیخ
- ۴۰۱ اجرای کیفر قانونی
- ۴۰۲ یک اشتباه تربیتی
- ۴۰۲ توبیخ بی گناه
- ۴۰۳ اندرز به جای توبیخ
- ۴۰۳ نصیحت در خلوت
- ۴۰۳ محیط اجتماعی و عزت نفس
- ۴۰۴ نقش حکومت در احیای شرافت
- ۴۰۴ شرافت در حکومت قانون
- ۴۰۴ زندگی حیوانات در حکومت استبداد
- ۴۰۴ آیین اسلام و عزت نفس
- ۴۰۵ جنگ با خدا
- ۴۰۵ لزوم اجتناب از ذلت
- ۴۰۵ اسلام و مبارزه با شرک
- ۴۰۶ حکومت بر اساس شرافت
- ۴۰۶ روش پیشوای اسلام
- ۴۰۶ نکوهش از رفتار ناپسند
- ۴۰۷ رفاقت با احترام متقابل

- ۴۰۸ رژیم استبداد و کیفی‌های خشن
- ۴۰۹ مجازات ننگ و بدنامی
- ۴۰۹ شکنجه بی‌اعتنایی مردم
- ۴۰۹ انگیزه درستکاری
- ۴۱۰ جوان و شرافت دوستی
- ۴۱۰ عزت نفس و درستکاری
- ۴۱۱ جرایم اخلاقی در جنگ دوم
- ۴۱۱ خوی قساوت و بیدادگری
- ۴۱۱ سعادت در حفظ شرافت
- ۴۱۲ جوان و رفاقت
- ۴۱۲ قال الله . . .
- ۴۱۲ نیاز بشر به رفاقت
- ۴۱۲ تاءثیر رفیق
- ۴۱۲ ذخیره زندگی
- ۴۱۳ مصیبت بزرگ
- ۴۱۳ مکتب فداکاری
- ۴۱۳ خطر رفیق بد
- ۴۱۳ اندرز اولیای اسلام
- ۴۱۴ دزدی ناآگاهانه
- ۴۱۴ جوان و انتخاب رفیق
- ۴۱۴ جوان و تمایل رفاقت
- ۴۱۴ نیاز جوان به راهنمایی
- ۴۱۵ انگیزه های دوستی
- ۴۱۵ تفاوت رفاقت کودکان و جوانان

- ۴۱۶ رفاقت بزرگسالان
- ۴۱۶ جوان و رفاقت‌های اتفاقی
- ۴۱۶ دوستی خالی از تفکر
- ۴۱۷ جوان و تعصب در رفاقت
- ۴۱۷ جوان و دوستی افراطی
- ۴۱۷ جوان و زیاده روی در رفاقت
- ۴۱۸ احترام به حقوق رفیق
- ۴۱۸ مآل بینی در ایام جدائی
- ۴۱۹ رفیق شایسته
- ۴۱۹ جوان و خودپسندی
- ۴۱۹ توقع بی جا از رفیق
- ۴۱۹ جوان و گله مندی از محیط
- ۴۲۰ پیروی از احساسات تند
- ۴۲۰ میانه روی در رفاقت
- ۴۲۰ دوستی در حدود مصلحت
- ۴۲۱ جوان و رفاقت با همسالان
- ۴۲۱ رفاقت جوان و بزرگسالان
- ۴۲۱ جوان و اثبات لیاقت
- ۴۲۲ جوان و راز داری
- ۴۲۲ رفاقت های خود سرانه
- ۴۲۲ رفیق پایه گذاری اخلاق
- ۴۲۳ رفاقت بر اساس عقل
- ۴۲۳ اجتناب از احمق
- ۴۲۳ دوست موقع ناشناس

- ۴۲۴ دوست نادان
- ۴۲۴ رفیق خردمند
- ۴۲۴ معتصم در مهمانی وزیر
- ۴۲۵ هوش ابراهیم موصلی
- ۴۲۵ رفیق گناهکار
- ۴۲۶ رفیق بد و بدنامی
- ۴۲۶ رفیق دروغگو
- ۴۲۶ رفیق متملق
- ۴۲۷ جوان و انتخاب شغل
- ۴۲۷ قال الله
- ۴۲۸ بیکاری و فساد اخلاق
- ۴۲۸ بهزیستی در پرتو کار
- ۴۲۸ ارزش کار در اسلام
- ۴۲۸ تحمل رنج در تاءمین معاش
- ۴۲۹ پیغمبر اکرم و تشویق کارگر
- ۴۲۹ وظایف پدران
- ۴۲۹ سربلندی در پرتو کار
- ۴۳۰ کار و تحکیم شخصیت
- ۴۳۰ مشاغل مشروع
- ۴۳۰ رابطه شغل با اخلاق
- ۴۳۱ کار و تاءمین معاش کار و ثروت اندوزی
- ۴۳۲ انگیزه های کار
- ۴۳۲ هدف کار و کوشش
- ۴۳۴ تساوی حقوق در اجتماع

- ۴۳۴ اختلاف مردم در ساختمان
- ۴۳۴ کار بر اساس فعالیت‌های فطری
- ۴۳۴ تشخیص استعداد
- ۴۳۵ شناخت استعداد اختصاصی
- ۴۳۵ میل طبیعی در انتخاب شغل
- ۴۳۶ کار بر معیار ذوق و استعداد
- ۴۳۷ شرایط پیروزی در کار
- ۴۳۷ اقتصاد در دوره کشاورزی
- ۴۳۷ کاربایی در دنیای ماشین
- ۴۳۸ مشکلات کار در اقتصاد صنعتی
- ۴۳۸ انتخاب شغل در خور توانایی
- ۴۳۸ پندار غلط
- ۴۳۹ نشانه رشد
- ۴۳۹ موانع اشتغال پس از فراغت از تحصیل
- ۴۴۰ پدیده صنایع خودکار
- ۴۴۰ نظارت ماشین بر ماشین
- ۴۴۱ بیکاری تکنولوژی
- ۴۴۱ لزوم کوشش در تأمین معاش
- ۴۴۱ جوان و دنیای ماشین
- ۴۴۱ قال الله . . .
- ۴۴۱ انسان و عقل
- ۴۴۲ آزادی در پرتو خرد
- ۴۴۲ آبادی زمین به دست بشر
- ۴۴۲ بهره برداری از منابع طبیعت

- ۴۴۳ استعداد نامحدود بشر
- ۴۴۳ تسخیر اجرام سماوی
- ۴۴۴ آغاز حکومت بشر بر زمین
- ۴۴۴ طرز تغذیه بشر ابتدایی
- ۴۴۴ فقدان امنیت اقتصادی
- ۴۴۴ آغاز تکامل در پرتو کشاورزی
- ۴۴۵ پایه گذاری تمدن
- ۴۴۵ اهمیت کشاورزی در زندگی بشر
- ۴۴۵ تقدس کشاورزی در ادیان الهی
- ۴۴۶ امر خداوند به آباد کردن زمین
- ۴۴۶ بهترین کار
- ۴۴۶ ذخیره قوت و آرامش خاطر
- ۴۴۶ تأمین غذا و تکامل بشر
- ۴۴۷ مهم ترین نیاز انسان
- ۴۴۷ گرسنگی و خمود عقل و احساس
- ۴۴۷ قیام صاحب الزنج
- ۴۴۸ محو عواطف خواهری
- ۴۴۸ مادر گرسنه و خوردن فرزند
- ۴۴۸ تحول بر اثر کشاورزی و صنعت
- ۴۴۹ نتایج انقلاب صنعتی
- ۴۴۹ تسخیر طبیعت در پرتو صنعت
- ۴۵۰ بسط مدرسه و دانشگاه
- ۴۵۰ ضرورت آموزش در جهات صنعت
- ۴۵۱ تقدم اجتماعی بر اثر دانش

- ۴۵۱ جوان و تحصیل علم
- ۴۵۱ غلبه علم بر عوامل طبیعت
- ۴۵۲ غرور علمی بشر
- ۴۵۲ عجب بشر مقابل طبیعت
- ۴۵۲ خودسری بر اثر بی ایمانی
- ۴۵۲ علم در خدمت غرایز
- ۴۵۳ ناموزونی علم و ایمان
- ۴۵۳ آزادی غرایز جنگی
- ۴۵۳ افزایش جنایات
- ۴۵۴ درمان بیماری اجتماعی
- ۴۵۴ استفاده از اخلاق و معنویات
- ۴۵۴ کار بدون ابتکار
- ۴۵۵ کار با اعمال ذوق
- ۴۵۵ تکامل اثر آزادی
- ۴۵۵ کار تواءم با فهم
- ۴۵۶ وظیفه کارگر در صنایع سنگین
- ۴۵۶ گفت و گو با افراد عالم
- ۴۵۶ تفریحات مصنوعی
- ۴۵۷ وظیفه محصل
- ۴۵۷ جوان و ساعات فراغت
- ۴۵۷ قال الله . . .
- ۴۵۷ ضرورت تفریح در زندگی
- ۴۵۷ تفریح و آرامش خاطر
- ۴۵۷ تفریح و رفع خستگی

- فرصت سودبخش ۴۵۸
- اسلام و تمایل به تفریح ۴۵۸
- تقسیم ساعات روز ۴۵۸
- تفریح پس از تاءمین معاش ۴۵۹
- دوره کارهای دستی ۴۵۹
- ماشین به جای نیروی انسانی ۴۵۹
- آزادی در ساعات فراغت ۴۵۹
- تقلیل ساعات کار ۴۶۰
- ماشین و ازدیاد تولید ۴۶۰
- افزایش ساعات فراغت ۴۶۰
- بسط جرایم در کشورهای مرفه ۴۶۱
- یک مسئله حیاتی ۴۶۱
- ثروت در اقتصاد صنعتی ۴۶۱
- ثروت و طغیان غرایز ۴۶۲
- ویرانی اصول اخلاق ۴۶۲
- لزوم تعدیل غریزه تفریح ۴۶۲
- عدم توجه به اوقات بیکاری ۴۶۲
- اسلام و تمایل لذت ۴۶۳
- استفاده از لذایذ مشروع ۴۶۳
- تندروی جوانان کامجو ۴۶۳
- گناهکاری به نام تفریحی ۴۶۴
- تفریح و پرورش قوا ۴۶۴
- مسافرت و جهانگردی ۴۶۵
- مسافرت و سلامت جسم ۴۶۵

- ۴۶۶ مسافرت و ازدیاد معلومات
- ۴۶۶ فواید مسافرت
- ۴۶۶ ورزش در دنیای کنونی
- ۴۶۶ کار عضلانی و سلامت بدن
- ۴۶۷ خمود اعمال تطابقی
- ۴۶۷ ورزش و توازن قوا
- ۴۶۷ اسلام و نیرومندی جسم
- ۴۶۸ اسب دوانی و تیراندازی
- ۴۶۸ برد و باخت قانونی
- ۴۶۸ شرکت پیغمبر در مسابقه
- ۴۶۸ رسول اکرم و تیراندازی
- ۴۶۹ شنا کردن
- ۴۷۰ گسترش ورزش
- ۴۷۰ مسابقه بکس
- ۴۷۱ شکار لهو
- ۴۷۱ جوان و دگر دوستی
- ۴۷۱ قال الله . . .
- ۴۷۱ غریزه خوددوستی
- ۴۷۱ تمایل دگردوستی
- ۴۷۲ تضعیف غریزه تهاجم
- ۴۷۲ انسان دوستی بی آرایش
- ۴۷۲ پیامبران و بشردوستی
- ۴۷۳ عواطف پیشوای اسلام
- ۴۷۳ بهزیستی در پرتو دگردوستی

- ۴۷۴ اوضاع نامطلوب جهان کنونی
- ۴۷۴ منشاء بدبختی بشر
- ۴۷۵ داروی رنجهای اجتماعی
- ۴۷۵ عقل و مهرورزی
- ۴۷۵ جوان و دگردوستی
- ۴۷۶ تقسیم ساعات فراغت
- ۴۷۶ طرز استفاده از اوقات آزادی
- ۴۷۶ پرورش صفات انسانی
- ۴۷۷ پیامبران و انسان سازی
- ۴۷۷ لذت بیشتر در ظلایمان
- ۴۷۸ سرکوب کردن تمایلات روحانی
- ۴۷۸ حکومت و اقامه عدل
- ۴۷۹ ضرورت اخلاق در دنیای کنونی
- ۴۷۹ نجات تمدن در پرتو ایمان
- ۴۷۹ اندیشه نهرو
- ۴۷۹ نقش مذهب در تعالی اخلاق
- ۴۸۰ زندگی بر وفق آفرینش
- ۴۸۰ انحراف از مسیر فطرت
- ۴۸۱ افزایش جنایت
- ۴۸۲ توجه بشر به محسوسات
- ۴۸۲ لزوم احیای معنویت
- ۴۸۲ نوید الهی
- ۴۸۳ پیشرفت ناموزون
- ۴۸۳ خودشناسی و زندگی انسانی

- ۴۸۳ خمود عواطف
- ۴۸۴ جوان و مکارم اخلاق
- ۴۸۴ جوان و تفریحات زیان بخش
- ۴۸۴ قال الله . . .
- ۴۸۴ رهبری غریزه تفریح
- ۴۸۴ سوء تشخیص در گذشته و حال
- ۴۸۵ توجه به دو نکته اساسی
- ۴۸۵ میگساری و قماربازی
- ۴۸۶ در آمد مشروب و قمار
- ۴۸۶ زیان بیش از سود
- ۴۸۶ سودجویی و تیرگی خرد
- ۴۸۷ دشمنی بر اثر مشروب و قمار
- ۴۸۷ نقش حیا در اجرای قوانین
- ۴۸۸ قمار و خصومت
- ۴۸۸ میخواری و تیرگی عقل
- ۴۸۸ مستی یا جنون حاد
- ۴۸۹ عامل مولد جرم
- ۴۸۹ جنون مزمن بر اثر الکل
- ۴۸۹ رابطه الکلیسم با دیوانگی
- ۴۹۰ مشروب و سلولهای مغز
- ۴۹۰ تضعیف قدرت فهم
- ۴۹۱ الکلیست و فرزندانشان
- ۴۹۱ وصلت با شراب خوار
- ۴۹۱ الکل و عوارض جسمانی

- ۴۹۲ الکل و عوارض قلبی
- ۴۹۲ الکل و جهاز هاضمه
- ۴۹۲ رابطه الکل با شکست فرانسه
- ۴۹۳ اعلامیه آکادمی پزشکی
- ۴۹۳ پندار جاهلانه
- ۴۹۳ شرکت در مجلس شراب
- ۴۹۴ قمار و هیجان روحی
- ۴۹۴ قمار بر سر زن و آزادی
- ۴۹۵ حرمت قمار
- ۴۹۵ قمار بازی در دنیای امروز
- ۴۹۵ نسل جوان و مواد مخدر
- ۴۹۶ ارمغان تمدن جدید
- ۴۹۷ دزدی بر اثر اعتیاد
- ۴۹۷ لذت موقت و رسوایی پایدار
- ۴۹۷ پی نوشتها
- ۴۹۷ از ۱ تا ۱۶۰
- ۴۹۹ از ۱۶۱ تا ۳۲۰
- ۵۰۰ از ۳۲۱ تا ۴۸۰
- ۵۰۱ از ۴۸۱ تا ۶۴۰
- ۵۰۳ از ۶۴۱ تا ۸۰۰
- ۵۰۴ از ۸۰۱ تا ۹۵۰
- ۵۰۵ از ۹۵۱ تا ۱۱۱۰
- ۵۰۷ از ۱۱۱۱ تا ۱۲۲۲
- ۵۰۸ درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

جوان از نظر عقل و احساسات

مشخصات کتاب

سرشناسه: فلسفی محمدتقی ۱۲۸۳ - ۱۳۷۷. عنوان و نام پدیدآور: جوان از نظر عقل و احساسات نویسنده محمدتقی فلسفی
 مشخصات نشر: تهران دفتر نشر فرهنگ اسلامی ۱۳۷۸. مشخصات ظاهری: ۲ ج. شابک: دوره ۹۶۴۴۳۰۶۷۷۵؛ ۱۲۰۰۰۰ ریال
 دوره ۹۷۸-۹۶۴-۴۷۶-۰۸۵-۳؛ ۶۱۷۰۰۰ ریال: دوره، چاپ دهم ۹۷۸-۹۶۴-۴۷۶-۰۸۶-۰؛ ۳۰۰۰۰ ریال دوره، چاپ چهارم
 ۹۶۴۴۷۶۰۸۶۷؛ ۱۱۵۰۰۰ ریال (دوره، چاپ ششم)؛ ۱۲۰۰۰۰ ریال (دوره، چاپ هفتم)؛ ۱۲۰۰۰۰ ریال (دوره، چاپ نهم)؛ ج ۱
 ۹۶۴۴۳۰۶۷۵۹؛ ۱۴۵۰۰ ریال (ج. ۱، چاپ دوم)؛ ۳۰۰۰۰ ریال ج ۱، چاپ چهارم ۹۶۴۴۷۶۰۸۴۰؛ ۵۵۰۰۰ ریال (ج. ۱، چاپ پنجم)؛
 ج. ۱، چاپ هفتم ۹۷۸-۹۶۴-۴۷۶-۰۸۴-۶؛ ج ۲ ۹۶۴۴۳۰۶۷۶۷؛ ۱۸۵۰۰ ریال (ج. ۲، چاپ دوم)؛ ۳۲۰۰۰ ریال ج ۲، چاپ چهارم
 ۹۶۴۴۷۶۰۸۵۹؛ ۶۰۰۰۰ ریال (ج. ۲، چاپ پنجم)؛ ۶۸۰۰۰ ریال ج. ۲، ب. ۱، چاپ پنجم ۹۶۴۴۷۶۰۶۶۲؛ ج. ۲، ب. ۲ ۹۷۸-۹۶۴۴۷۶۰۶۷۹
 ؛ ج. ۲، چاپ دهم ۹۷۸-۹۶۴-۴۷۶-۰۸۵-۳. وضعیت فهرست نویسی: برون سپاری یادداشت: جلد دوم تحت عنوان "بزرگسال و
 جوان از نظر افکار و تمایلات منتشر شده است یادداشت: ج ۱ و ۲ (چاپ دوم ۱۳۷۹). یادداشت: ج ۱ و ۲ (چاپ چهارم ۱۳۸۲).
 یادداشت: ج. ۱ و ۲ (چاپ ششم: ۱۳۸۵). یادداشت: ج. ۱ (چاپ هفتم، هشتم و نهم: ۱۳۸۶). یادداشت: ج. ۱ و ۲ (چاپ پنجم:
 ۱۳۸۴). یادداشت: ج. ۲ (چاپ نهم: ۱۳۸۶). یادداشت: ج. ۱ و ۲ (چاپ دهم: ۱۳۹۰) (فیبا). یادداشت: ج. ۲، ب. ۱ (چاپ پنجم:
 ۱۳۸۵). یادداشت: ج. ۲، ب. ۲ (چاپ هفتم تا نهم: ۱۳۸۶). یادداشت: ج. ۲، ب. ۲ (چاپ هشتم: ۱۳۸۷). یادداشت: بالای عنوان
 گفتار فلسفی یادداشت: کتابنامه. یادداشت: نمایه. عنوان دیگر: گفتار فلسفی عنوان دیگر: بزرگسال و جوان از نظر افکار و
 تمایلات موضوع: جوانان و اسلام موضوع: نوجوانان -- روان‌شناسی شناسه افزوده: دفتر نشر فرهنگ اسلامی رده بندی کنگره:
 BP۲۳۰/۱۶۵/ف۸ج۹ ۱۳۷۸ رده بندی دیویی: ۲۹۷/۴۸۳ شماره کتابشناسی ملی: م ۷۷-۱۷۳۵۱

مقدمه

به نام خدا کتابی که اکنون به عنوان گفتار فلسفی درباره جوان از نظر عقل و احساسات تقدیم خوانندگان عزیز می شود شامل
 قسمتی از سخنرانیهای خطیب نامی معاصر و دانشمند معظم جناب آقای محمد تقی فلسفی واعظ مشهور می باشد که در دو مجلد
 تنظیم شده است. بخش اول آن، که کتاب حاضر است، مشتمل بر پانزده فصل می باشد. کسانی که به بیانات شیوا و رسای معظم
 له آشنائی دارند می دانند که این گوینده توانا مطالب علمی و مشکل را با بیانی ساده و نافذ و قابل فهم عموم ایراد نموده و هر کس
 به فراخور ذوق خود از هر طبقه و مرتبه ای که باشد از آن استفاده می کند. آموزش، پرورش و تربیت جوان، که موضوع بحث
 این کتاب است از مسائل مهم و مورد توجه روانشناسان و مربیان تعلیم و تربیت می باشد و درباره آن کتابهای بیشماری نوشته اند.
 اسلام نیز به این امر توجه کامل داشته و در قرآن کریم و احادیث، پیرامون معاد مطالب بسیاری به مسلمین گفته شده است. در
 گفتارهای این کتاب، معظم له، درباره مسایل مربوط به تمایلات، احساسات و عقل جوانان بحث می نماید و با استفاده از نظریه
 های آنان و انتقاد از بعضی از مکاتب، حقایق نهفته را آشکار و برتری اسلام را از لحاظ علمی روشن می نماید. در این گفتارها از
 آیات و احادیث مربوطه با اسلوب تازه ای ضمن بحثهای متنوع استفاده شده و نیز مقالات علمی و نظریه های دانشمندان غرب به
 مناسبت عینا نقل گردیده است. دفتر نشر فرهنگ اسلامی، پس از کسب موافقت معظم له، به منظور آشنایی بیشتر عموم مردم با
 مبانی اسلام، با تائیدات خداوند متعال تصمیم به چاپ مجموعه آثار ایشان گرفت تا پس از چاپ، با بهای مناسب در اختیار علاقه
 مندان قرار گیرد. پاییز ۱۳۷۷ دفتر نشر فرهنگ اسلامی

ارزش جوانی

قال الله ...

قال الله العظيم في كتابه: ... الله الذي خلقكم من ضعف ثم جعل من بعد ضعف قوة ثم جعل من بعد قوة ضعفاً وشيبةً يخلق ما يشاء وهو العليم القدير (۱) مجموع فراز و نشیب دوران زندگی بشر در سه مرحله خلاصه می شود . کودکی ، جوانی ، پیری .

مراحل زندگی

جوانی منزل قوت و نیرومندی ایام زندگی است که از دو طرف محفوظ به ضعف و ناتوانی است . از طرفی ضعف ایام کودکی و از طرف دیگر ناتوانی دوران پیری . بشر در پیمودن راه زندگی و طی کردن پستی ها و بلندی های آن ، مانند کوه نوری است که یک روز دامنه فراز را می پیماید تا خود را به مرتفع ترین قله کوه برساند ، و روز دیگر از دامنه نشیب عبور می کند تا به آخرین نقطه نزولی برسد . موقع پیمودن دامنه فراز ، هر روزی که بروی می گذرد ، چشم اندازش وسیع تر می گردد ، و نقاط تماشایی را بیشتر می بیند . وقتی که به قله کوه قدم می گذارد ، به همه جا مسلط می شود ، و عالی ترین مناظر را مشاهده می کند . برعکس ، موقع پیمودن راه نشیب ، هر روزی که بر او می گذرد ، چشم اندازش محدودتر می شود و نقاط تماشایی ، یکی پس از دیگری ، پنهان می گردند تا به کلی همه مناظر زیبا از نظرش غایب شوند .

ایام جوانی

ایام جوانی ، رسیدن به مرتفع ترین و عالی ترین منازل زندگی است . در دیدگاه جوانان ، مناظر زیبا و چشم اندازهای مطبوع و دل پسند بسیار است . روح جوانان لبریز از آمال و آرزو و سرشار از عشق و امید است . کودک ناتوان ، قبل از دوران جوانی ، پیوسته به سوی قدرت و نیرومندی پیش می رود و هر سالی که بروی می گذرد ، قوی تر می شود تا به سر منزل کمال جوانی و به اوج قوت و توانایی برسد . برعکس ، آدمی پس از دوران جوانی به سوی فرسودگی و ناتوانی می رود و هر سال از سال قبل ضعیف تر می شود . آن قدر این راه نشیب را می پیماید ، تا به منزل پیری و نهایت درجه ناتوانی برسد . (و من نعمه نكسه في الخلق . (۲))
(اطوار مختلف کودکی و جوانی و پیری ، در برنامه زندگی طبیعی انسان ، قانون قطعی تکوین و سنت اجتناب ناپذیر الهی در نظام آفرینش است . قرآن شریف این سه مرحله را در ضمن یک آیه بیان فرموده و آن را مستند به اراده خداوند توانا کرده است .)
الله الذی خلقکم من ضعف ثم جعل من من بعد ضعف قوة ثم جعل من بعد قوة ضعفاً وشيبةً يخلق ما يشاء وهو العليم القدير . (این خداوند بزرگ است که شما را از نطفه ضعیف آفریده ، و در شرایط ضعف و ناتوانی دوران کودکی پرورش داده است . پس از دوران ضعف به شما قوت و نیروی جوانی بخشیده و سپس برای شما روزگار ضعف و پیری مقدر فرموده است . خداوند آن چه را که اراده فرماید خلق می کند و مشیتش بر اساس علم و قدرت استوار است .

فروع زندگی

ایام جوانی دوران درخشندگی و فروع زندگی است . دوران سرور و شادمانی است . دوران قوت و قدرت است . دوران نشاط و امید است . دوران کار و کوشش است . دوران شور و هیجان است . یکی از بزرگ ترین سرمایه های هر مملکت ، نیروی انسانی آن مملکت است و مهم ترین نیروی انسانی هر کشور را در نسل جوان آن کشور می توان یافت . قدرت و نیروی جوانی است که

می تواند بر مشکلات زندگی فائق آید و راه های سخت و ناهموار را به آسانی بپیماید .

نیروی جوانی

مزارع سرسبز و خرم با سعی و کوشش نسل جوان آباد است . چرخ های عظیم صنایع سنگین با نیروی جوانان در حرکت است . ذخایر طبیعی که در اعمال معادن نهفته است ، با همت نسل جوان استخراج می شود ، کاخ های مجلل و آسمان خراش های بزرگ جهان را اراده خستگی ناپذیر جوانان به پا داشته است . عمران و آبادی ها مدیون کار و کوشش نسل جوان است . پایه های اقتصاد کشورها بر نیروی فعاله جوانان استوار است . دفاع از مرزها و حفظ استقلال و امنیت مملکت ها بر عهده نسل جوان است . خلاصه ، در همه کشورها ، آثار پر ارج فعالیت جوانان در تمام مظاهر زندگی مشهود است و نیروی خستگی ناپذیر نسل جوان ، مایه امیدواری تمام ملت هاست .

آغاز زندگی اجتماعی

با فرارسیدن ایام جوانی ، زندگی کودکی و طفیلی گری سپری می شود . آدمی به محیط مسؤ ولیت شخصی قدم می گذارد و به انجام وظایف عمومی مکلف می شود . بلوغ و جوانی ، که آغاز زندگی اجتماعی بشر است ، در تمام خانواده ها و بین کلیه ملل و اقوام مورد توجه مخصوص بوده و آن را یک تحول مهم و انقلاب پر ارج در حیات آدمیان تلقی می کردند . در ادوار گذشته ، بعضی از اقوام ، فرارسیدن ایام بلوغ را با انجام مراسم و تشریفات خاصی اعلام می نمودند . (شروع به زندگانی اجتماعی چیزی است که در همه ادوار ، موضوعی جدی تشخیص داده شده و غالباً با تشریفات تواءم بوده است . در نزد اقوام بدوی ، برای شروع دوره تکلیف ، جشن های مذهبی برقرار می گشت و این علامت آن بود که جوان ، گذشته از این که می تواند تولید مثل کند و در ازدیاد نوع بکوشد ، از زندگی خانوادگی قدم فراتر نهاده ، وارد زندگی فعال برای همکاری با قبیله خود شده است .

رسوم و حشایانه

اعمال عجیب و رسوم وحشایانه ای که لوی بروهل درباره آن ها تحقیقات کرده و به فرانسویان شناسانده است ، برای به عمل می آمدند که جوان را به معتقدات و سنین ایل و طایفه وی این آشنا سازند . با این کارها ، جوان را برای زحمات جنگی آماده می ساختند . وی می بایست بدون آن که از خود تاءثر نشان دهد ، کندن یک دندان یا خال کوبی بدن را تحمل نماید . دختر جوان نیز مجبور بود وظایف اجتماعی جنسی خود را انجام دهد . مثلاً می بایست روزها در سکوت و انزوا ، و یا در حمام های خاص نظیف ، روزه بگیرد تا وظایف آتیه وی ، از لحاظ مادری و زندگی زناشویی به وی خاطر نشان گردد . (در تمدن های عهد عتیق نیز تشریفات وجود داشت . در آتن این تشریفات در حدود هیجده سالگی به عمل می آمد و در رم هنگامی انجام می گرفت که جوان جامه کودکی را از تن درآورده و به لباس و جبه اشخاص بزرگ ملبس می گشت . در دوران ملوک الطوائفی ، نجیب زادگان که به خدمت شاهزادگان گماشته می شدند ، از چهارده سالگی موظف بودند سپر برداشته و همراه آقای خود به جنگ بروند .) (۳)

اهمیت نسل جوان

گر چه تمام ملل و اقوام بشر ، در گذشته ، کم و بیش به موضوع جوانی و ارزش جوانان توجه داشتند و تحولات عظیمی را که به سبب بلوغ در فرزندان جامعه بروز می کرد ، با توجه و دقت می نگرستند و نیروی جوانی را یکی از سرمایه های بزرگ بشری می دانستند . ولی پیشرفت های علوم زیست شناسی و روان شناسی و جرم شناسی و همچنین تحولات سریعی که در قرن اخیر به علت

پدید آمدن زندگی ماشینی و صنعتی و بسط علوم طبیعی در حیات اجتماعی بشر روی داد، بر اهمیت نسل جوان بیش از پیش افزود و دانشمندان را به بررسی و مطالعات گوناگونی در این باره وادار نمود. در دنیای امروز، جوانان مورد توجه مخصوص قرار گرفته اند و در کلیه شئون سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، صنعتی و اخلاقی سهم بزرگی را به دست آورده اند و درباره هر یک از آنها، نقش مهمی را عهده دار شده اند. (نهضت‌هایی که از اوایل قرن بیستم به وسیله جوانان به عمل آمد و موجب تشکیل اردوهای جوانان در آلمان و پیش‌آهنگی در انگلستان گردید، توجه عمومی را به سوی زندگانی اجتماعی جوانان جلب کرد و وسایل تعلیم و تربیت را به وضع جدیدی مورد توجه عامه قرار داد. پیش‌قدمان این نهضت‌ها، پیش از آن که مناظر اساسی افکار جوانان را بشناسند، حدس‌هایی درباره آنان زدند. این حدس‌های مقرون به حقیقت، برای پیشرفت اکتشافات مربوط به عوالم بلوغ، بسیار مؤثر واقع شد.) بعد از جنگ بین‌المللی ۱۸ ۱۹۱۴ ممالکی مانند آلمان، ایتالیا و روسیه شوروی، که اوضاع داخلی آنها به کلی زیر و رو گردید، نسل‌های جوان برای پیشرفت و برقراری رژیم‌های جدید، کوشش بسیار کردند و پیشروان این رژیم‌ها، برای این منظور، از عالی‌ترین کیفیات اخلاقی جوانان استفاده نمودند. (۴) (اگر موضوع جوانان یک مسئله دائمی و مربوط به تمام ادوار است، در اوضاع و احوال خطرناک فعلی دنیا، مسئله مهم و عمده روز است. مدت‌های مدید، همه از کیفیات دوران بلوغ جاهل بودند. بالعکس، امروز، همان‌طور که اکتشاف یک قاره جدید توجه عده زیادی را به طرف آن جلب می‌کند، مسئله بلوغ نیز توجه عده روزافزونی را جلب کرده است. سیاست‌یون به جوانان اتکا می‌کنند، رمان‌نویسان شخصیت‌های خود را از بین آنان انتخاب می‌نمایند، روزنامه‌نویسان از ایشان ستایش می‌کنند و حتی تملق می‌گویند و خلاصه در اطراف آنها محیط اسرارآمیزی به وجود آورده اند.) (۵)

اسلام و نسل جوانان

آیین مقدس اسلام، در چهارده قرن قبل، ضمن برنامه‌های جامع و سعادت‌بخش خود، توجه مخصوصی به نسل جوان معطوف داشته و جوانان را از نظر مادی و معنوی، روانی و تربیتی، اخلاقی و اجتماعی، دنیوی و اخروی و خلاصه از کلیه جهات، تحت مراقبت کامل قرار داده است. اولیای گرامی اسلام، جوانی را یکی از نعمت‌های پرارج الهی و از سرمایه‌های بزرگ سعادت در زندگی بشر شناخته‌اند و این موضوع را با عبارات مختلفی به مسلمین خاطر نشان نموده‌اند: (قال علی علیه السلام: شیئان لایعرف فضلهم الا من فقدهما: الشباب والعافیة. (۶)) علی علیه السلام فرموده: دو چیز است که قدر و قیمتشان را نمی‌شناسد، مگر کسی که آن دو را از دست داده باشد. یکی جوانی و دیگری تندرستی و عافیت است.

نعمت مجهول

در این حدیث، علی علیه السلام، نعمت جوانی را در ردیف بزرگ‌ترین نعمت‌های الهی، یعنی صحت و سلامت، آورده است و به اندازه‌ای آن را مجهول‌القدر دانسته، که می‌فرماید تنها در موقع فقدان جوانی می‌توان به ارزش آن پی برد. به پیری خاک بازیگاه طفلان می‌کنم بر سر که شاید بشنوم زان خاک بوی نوجوانی را (قال رسول الله علیه و آله: ان العبد لاتزول قدمه یوم القیمة حتی یسأل عن عمره فیما افناه و عن شبابه فیما ابلاه. (۷)) رسول اکرم (ص) فرموده: در قیامت هیچ بنده‌ای قدم از قدم بر نمی‌دارد تا به این پرسشها پاسخ دهد. اول آن که عمرش را در چه کار فانی نموده است. دوم جوانی‌اش را چگونه و در چه راه تمام کرده است. از این حدیث، به خوبی استفاده می‌شود که اسلام تا چه پایه به جوانی و ارزش آن توجه مخصوص دارد. این سرمایه در پیشگاه الهی به اندازه‌ای مهم است که روز حساب از صاحبش سؤال می‌شود که چگونه آن را صرف کرده است. گرچه دوران جوانی، خود قسمتی از مجموع عمر آدمی است، ولی این قسمت از عمر آن قدر ارزنده و ممتاز است که درباره آن

پرسش مخصوص می شود . (قال ابو عبدالله علیه السلام : کان فیما وعظ به لقمان ابنه یا بنی واعلم انک ستساءل غدا وقت بین یدی الله عزوجل عن اربع شبابک فیما ابلیته و عمرک فیما افیتته و مالکک مما اکتسبته و فیما انفقته . (۸))

چهار اندرز

امام صادق علیه السلام فرموده : از مواعظ لقمان حکیم به فرزند خود این بود که فرزند من ، بدان فردا ، که در پیشگاه الهی برای حساب حاضر می شوی ، درباره چهار چیز از تو می پرسند : جوانی ات را در چه راه تمام کردی ؟ عمرت را در چه کافر فانی نمودی ؟ ثروت را چگونه به دست آوردی ؟ و آن را چه راه صرف کردی ؟

جوان و دنیای کنونی

در دنیای کنونی ، موضوع جوانان و ارزش و اهمیت آنان ، زبازد تمام ملل و اقوام بشری شده و همه جا صحبت از نسل جوان است . محققین دانشمند درباره این امر مهم از جهات مختلف علمی بحث ها کرده اند . نویسندگان و گویندگان توانا درباره آن کتاب ها نوشته و سخنرانی ها نموده اند ، و خلاصه ، این مطلب بزرگ و قابل ملاحظه ، توجه عموم جهانیان را به خود معطوف نموده و پیوسته دامنه آن توسعه می یابد . در این میان ، کسانی دچار تندروری و افراط شده و جوانان را از اندازه واقعی که شایسته آنهاست بالاتر برده اند و بعضی دچار کندروی و تفریط شده و جوانان را ، به علت خامی و نداشتن تجربه های علمی و عملی ، از حد واقعی خویش تنزل داده اند و کسانی ، با توجه به جهات کمال و نقض جوانان ، راه اعتدال را پیموده اند . موریس دبس می گوید : (قبل از جنگ ۴۵ ۱۹۳۹ ، من از این عقیده پشتیبانی کرده بودم که جوانی یکی از ارزش های ذی قیمت بشری است و ما باید درس های سودبخش و مفیدی از این مکتب بگیریم . حوادث بعدی ایمان مرا برای این موضوع ثابت تر نمودند . اما باید توجه داشت که جوانی ، تنها ارزش ممکن نیست . امروزه برخی در راه تمجید شور و حرارت جوانان تازه کار ، به راه اغراق می روند و به نظر ایشان ، شور و حرارت جوانان ، غایت کمال را می رساند و کمال مطلوب آن است که ما بتوانیم حداکثر استفاده را از این نیرو به دست آوریم .

زشت و زیبای جوانی

این فکر ، یک انحراف طبیعی و خطرناک است . طبیعی است از این لحاظ که هر کس در احوال جوانان مطالعه کند ، تصدیق می نماید که به خصوص ، دوران شور و هیجان جوانی ، بهترین ادوار زندگی است و صفات این سنین ، به خصوص نمونه صلاح و کمال می باشد . خطرناک است از این لحاظ که نباید مشاهده کیفیات عالی این دوران ، ما را از نقایص آن غافل نماید . زیرا میل و علاقه ایشان به سوی امور مطلق ، خود امر مطلق نیست . گذشته از آن ، اگر بخواهیم افراط کرده و اعمال جوانان را معجزه بنامیم ، دیری نخواهد پایید که روح خودبینی و پر ادعایی و غرور احمقانه و وقاحت در ایشان پیدا می شود . قدرت عمل و خود عمل را به یکدیگر مخلوط نماییم . فراموش نکنیم که جوانی ، خود یکی از ارزش های زندگی است و باید مانند همه ارزش ها ، رعایت سلسله مراتب را کرده و از ارزش های عالی تر اطاعت و تبعیت نماید . شجاعت ، تقوا محسوب نمی شود ، مگر در مقام دفاع از یک ارزش عالی تر ، و آن دفاع از خطری است که زندگانی را تهدید می کند . در غیر این صورت ، شجاعت تغییر شکل داده ، به شدت تبدیل می گردد . بنابراین ، بلوغ از نظر خود ، جز بلوغ زیست شناسی و بلوغ روان شناسی ارزش دیگری ندارد و این جز یک حلقه کوچک از زنجیر زندگی نیست . ارزش هنگامی پیدا می شود که از این مقام تجاوز نماییم . درست است که جوانی به زودی می گذرد و چشم هایی که به مشاهده زیبایی حریص بوده اند ، از ملاحظه این که گل ها پژمرده می شوند اندوهناک می گردند .

علت آن است که آنان از علت غایی وجود گل، یعنی میوه غافل بوده اند. فراموش کردن یا انکار کردن ارزش بلوغ، موجب زوال می باشد. تأسف خوردن بر این دوره، ضعف محسوب می شود. پرستیدن آن اشتباه است. آن چه باید کرد آن است که از بهترین کیفیات آن، مانند یک نیروی محرک، یک مثال زنده، یک برنامه عملی، استفاده نماییم. (۹)

شناختن ارزش واقعی

شناختن ارزش واقعی جوانی و توجه به زشت و زیبای آن، شرط اساسی سعادت جوانان و راه بهره برداری صحیح از نیروی فعاله آنان است. مریبان جامعه باید در کمال واقع بینی، از یک طرف متوجه کمال جوانی باشند و از نیروی انسانی جوانان با طرز شایسته ای به نفع ملت و مملکت استفاده کنند، و از طرف دیگر، باید متوجه نقایص طبیعی دوران شباب باشند و با راهنمایی های صحیح و طرح برنامه های عالمانه و عاقلانه، جوانان را برای نیل و مدارج عالی تر مجهز نمایند و با تعدیل تمایلات عاطفی آنان، از سرکشی و طغیانشان باز دارند. در کشورهای پیشرفته، موضوع احترام و شایستگی نسل جوان و استفاده از نیروی عظیم آنان مورد کمال توجه قرار گرفته است. برای آن که چرخ های اجتماع با سرعت بیشتری بگردد و کشور در شئون مختلف با وضع بهتری پیشروی کند، قسمتی از کارهای حساس و مهم مملکت را به عهده جوانان لایق می گذارند و از نیروی عظیم آنان به نفع کشور و ملت استفاده می کنند. برای آن که در تشخیص حد واقعی جوانان به راه خطا نرویم و با قضاوت نابه جای خویش دچار افراط و تفریط نگردیم، برای آن که با واقع بینی درباره ارزش حقیقی جوانان قضاوت نماییم و از راه حقیقت منحرف نشویم، برای آن که از طرفی جوانان درباره خود و از طرف دیگر مردم درباره جوانان گمراه نشوند، لازم است تعالیم الهی را در این موضوع مهم، معیار نفی و اثبات خود قرار دهیم و از راهنمایی های واقعی رهبران عالی قدر اسلام استفاده نماییم. موضوع استفاده از نیروی جوانان لایق در کارهای مهم مملکت، که امروز توجه کشورهای پیشرفته را به خود جلب نموده است، مورد قبول و امضای تعالیم عالی الهی است.

استفاده از نیروی جوانی

پیشوای عالی قدر اسلام، در چهارده قرن قبل، به این نکته مهم اجتماعی عنایت مخصوص داشت و در کشور کوچک و نوپید خود، از نسل جوان برای کارهای حساس مملکت استفاده می کرد.

حمایت پیغمبر از جوانان

رسول اکرم (ص) در موارد متعددی پاره ای از مشاغل مهم مملکت را به جوانان شایسته و لایق محول کرد و در کمال صراحت، قولاً و عملاً، از آنان حمایت فرمود، ولی انجام چنین عملی در محیط سراسر جهل و تعصب آن روز به سادگی انجام نمی شد، زیرا سالخوردگان حاضر نبودند زیر بار نسل جوان بروند و مطیع او امر آنان باشند. به همین جهت، موقعی که رسول اکرم (ص) جوانی را انتخاب می فرمود و او را عهده دار مقام بزرگی می کرد، پیران سالخورده رنجیده خاطر می شدند و صریحاً از آن حضرت گله می کردند. پیغمبر اکرم (ص) برای تثبیت روش خود پافشاری می فرمود و در مقابل افکار ناروا و تعصب های جاهلانه آنان مقاومت می کرد و سرانجام، با سخنان حکیمانه و تذکرات مؤکد خویش، آنها را قانع می نمود، یا لاقلاً به سکوتشان وادار می کرد. به علاوه، در منبر و محضر، جوانان شایسته را مورد پشتیبانی و حمایت صریح خود قرار می داد و بدین وسیله آنان را در مقامات عالی اداری مستقر می کرد. برای مزید اطلاع، به سه مورد از عمل پیغمبر اکرم (ص) اشاره می شود. اول. یکی از اصحاب جوان پیغمبر اکرم، در ایام قبل از هجرت، مصعب بن عمیر است. او بسیار زیبا و عقیف، بلند همت و

جوانمرد بود. پدر و مادرش به وی علاقه بسیار داشتند. مصعب در مکه معظمه مورد تکریم و احترام عموم مردم بود. بهترین جامه‌ها را می‌پوشید و در بهترین شرایط، در کمال رفاه و آسایش زندگی می‌کرد. او شیفته سخنان آسمانی پیغمبر اکرم و مجذوب گفتار روحانی و نافذ آن حضرت شد و بر اثر شرفیابی مکرر و شنیدن آیات قرآن شریف، آیین اسلام را صمیمانه پذیرفت و به شرف مسلمانی نایل آمد. در محیط مسموم و خطرناک آن روز و بین بت پرستان خودسر و جنایت کار مکه، پیروی از رسول اکرم و پذیرفتن آیین اسلام، بزرگ‌ترین جرم شناخته می‌شد. کسانی که به پیغمبر ایمان می‌آوردند و تعالیم عالییه اسلام را در کمال صفا و صمیمیت می‌پذیرفتند، جرئت اظهار نداشتند و حتی المقدور ایمان خود را از دگران، حتی از کسان و بستگان خویش پنهان نگاه می‌داشتند. به همین جهت، مصعب، مسلمانی خود را به کسی نگفت و فرایض دینی خویش را تا آن جا که ممکن بود، در خفا انجام می‌داد. روزی عثمان بن طلحه او را در حال نماز دید و دانست که قبول اسلام کرده. این خبر را به مادر مصعب داد. طولی نکشید که این خبر به گوش دیگران رسید و همه جا صحبت از مسلمانی مصعب به میان آمد. مادر و بستگانش، از این عمل سخت خشمگین شدند. او را در منزل زندانی کردند تا مگر بر اثر این مجازات، تغییر عقیده دهد و مسلمانی را ترک گوید و از پیغمبر اکرم دست بشوید. ولی این مجازات در وی کمترین اثری نگذاشت و نتوانست او را از راهی که برگزیده است، منحرف نماید. زیرا مصعب جوان، مسلمانی را بر اساس عقل و استدلال پذیرفته و در کمال توجه و بیدار دلی به این آیین مقدس گرویده است. چطور ممکن است با چند روز زندان، تغییر عقیده دهد و از سعادت که نصیبش شده است دست بردارد؟ او همچنان در مسلمانی ثابت قدم ماند و تا پایان زندگی در کمال صداقت از پیشوای عالی قدر اسلام پیروی نمود. (و شاهد مصعب بدرامع رسول الله (ص) و شاهد احدا و معه لواء رسول الله (ص) و قتل باحد شهیدا. (۱۰)) او در جنگ بدر در رکاب پیغمبر اکرم بود و در جنگ احد نیز حضور داشت و پرچم مخصوص پیغمبر در دست او بود و در همان جنگ به درجه شهادت نایل شد. پیغمبر اکرم مدتی مردم را در خفا به اسلام دعوت نمود. پس از آن که عده قابل ملاحظه‌ای از زن و مرد به آن حضرت گرویدند، به امر الهی، دعوت خود را آشکار کرد. از آن موقع، علنا در مجامع عمومی مکه تلاوت قرآن می‌نمود و برنامه‌های اسلام را با مردم به میان می‌گذاشت. مسافرینی که در طول ایام سال برای عبادت و زیارت، از اطراف به مکه می‌آمدند، اغلب در مجالس عمومی آن حضرت شرکت می‌کردند و به سخنان حکیمانه اش گوش فرا می‌دادند. پس از مراجعت، آن چه را که از پیغمبر اسلام و روش مسلمین دیده و شنیده بودند، برای سایر مردم بیان می‌کردند. رفته رفته، گفتار پیغمبر اکرم در سراسر جزیره العرب، به خصوص در شهر مدینه پخش شد و کم و بیش، مردم، از اساس اسلام و برنامه‌های آن آیین مقدس آگاه شدند. در نتیجه، دین اسلام در گوشه و کنار طرفدارانی پیدا کرد و کسانی قبل از درک محضر پیغمبر اکرم، به تعالیم آن حضرت متمایل شدند. روزی دو نفر از محترمین مدینه، از قبیله خزرج، به نام اسعد بن زراره و ذکوان بن عبد قیس به مکه آمدند و در شرایط بسیار مشکل و ناراحت کننده‌ای به محضر رسول اکرم شرفیاب شدند. آنان پس از استماع بیانات کوتاه و نافذ آن حضرت، صریحا اسلام آوردند و اعتقاد قلبی خود را اعلام کردند. (ثم قالوا- یا رسول الله ابعث معنا رجلا- یعلمنا القرآن و یدعو الناس الی امرک.) سپس از حضرت درخواست نمودند کسی را به نمایندگی خود با آنها به مدینه بفرستد که قرآن را به مردم بیاموزد و آنان را به آیین اسلام دعوت نماید. در آن روزگار، مدینه یکی از مهم‌ترین شهرهای جزیره العرب بود و دو قبیله بزرگ و معروف، به نام اوس و خزرج در آن زندگی می‌کردند که بدبختانه نسبت به یکدیگر کینه و دشمنی داشتند و سالیان دراز با هم در جنگ و ستیز بودند. اکنون برای پیغمبر اکرم و عموم مسلمین که در شرایط سخت و ناگواری زندگی می‌کنند، فرصت مهمی پیش آمده است. زیرا دو مرد نامی و دو شخصیت بارز مدینه درخواست دارند که پیغمبر اکرم نماینده‌ای به مدینه بفرستد که علنا مردم آن شهر را به آیین اسلام دعوت نماید. پیشوای اسلام و پیروان آن حضرت می‌دانند که اگر از این فرصت گران بها به خوبی استفاده شود، اگر نماینده پیغمبر اکرم بتواند با روش صحیح و عالمانه، دین اسلام را به مردم مدینه معرفی نماید، به طوری که آنان اسلام را بپذیرند و به

تعالیم قرآن شریف ایمان بیاورند، موفقیت بسیار عظیم و درخشانی نصیب مسلمین خواهد شد. زیرا در مقابل محیط محدود و پرخفقان مکه و در برابر فشارهای جانکاه و طاقت فرسای مشرکین، مهم ترین پایگاه را برای تبلیغ و مبارزه به دست خواهند آورد و در کمال آزادی و صراحت، با همکاری مردم مدینه، به نشر معارف اسلام و برهم ریختن اساس شرک و ستمکاری موفق خواهند شد. اولین بار است که شهر بزرگ و پر اختلاف مدینه، از نبی اکرم درخواست نمایند کرده است. اولین بار است که پیشوای اسلام تصمیم گرفته است به خارج از مکه نماینده رسمی بفرستد. بدون تردید، کسی که برای آن نمایندگی معین می گردد و برای انجام چنین مأموریت خطیری برگزیده می شود، باید از هر جهت شایسته و لایق باشد تا بتواند از طرفی به اختلافات خونی اوس و خزرج خاتمه دهد و محیط مهر و محبتی به وجود آورد، و از طرف دیگر، مرام مقدس اسلام را طوری نشر و تبلیغ نماید که در دل‌های مردم اثر کند و صمیمانه به آن مؤمن و معتقد شوند. پیشوای اسلام، از میان همه مسلمانان سالخورده جوان و از بین تمام اصحاب و یاران، مصعب بن عمیر جوان را به نمایندگی خود برگزید و او را برای انجام آن مأموریت مهم به مدینه فرستاد. (فقال رسول الله (ص) لمصعب بن عمیر و کان فتی حدثا... و امره رسول الله بالخروج مع الاسعد و کان تعلم من القرآن کثیرا. (۱۱)) پیغمبر اکرم به مصعب بن عمیر، که آن روز جوان نوری بود، امر فرمود به معیت اسعد به سوی مدینه حرکت کند. او بیشتر قرآن مجید را فرا گرفته بود. مصعب با حرارت و نیروی ایمان، با شور و هیجان جوانی، وارد مدینه شد و در کمال خلوص و جدیت برنامه کار خود را آغاز کرد. گفتار آتشینش در سخنرانی، آهنگ گرمش در تلاوت قرآن، اخلاق پسندیده اش در معاشرت با مردم، تدبیر عاقلانه اش در حل مشکلات و اختلافات، افکار مردم را زیر و رو کرد و آنان را به شدت تحت تأثیر رفتار و گفتار عمیق خود قرار داد. طولی نکشید که زن و مرد، پیر و جوان، رؤسای عشایر و افراد عادی مدینه به وی متوجه شدند. قرآن کریم را فرا گرفتند. دین اسلام را پذیرفتند. کینه های دیرینه را از صفحه دل زدودند. با هم برادر شدند و در کمال صاف و در صفوف جماعت شرکت کردند. مصعب بن عمیر جوان، در سفر مدینه، مأموریت خود را به بهترین وجهی انجام داد و افتخارات درخشانی نصیبش گردید. (انه اول من جمع الجمعة بالمدينة واسلم علی یده اسیدبن خضیر و سعدبن معاذ و کفی بذلک فخرا واثرا فی الاسلام. (۱۲)) مصعب بن عمیر اول کسی است که در مدینه اقامه جمعه و جماعت کرد و به دست او اسید بن خضیر و سعد بن معاذ قبول اسلام کردند و این پیروزی های درخشان در اسلام برای افتخار و بزرگی او کافی است. رسول اکرم می دانست در شهر مدینه مردان سالخورده و شخصیت های وزین و مسن بسیارند و برای آنان پذیرفتن او امر یک جوان بسی دشوار است. پیشوای اسلام می توانست از بین اصحاب خود، مرد سالخورده ای را به نمایندگی خویش برگزیند و به مدینه بفرستد، یا آن که چند نفر را با هم، به اسم یک هیئت نمایندگی انتخاب و آن مأموریت را به آنان محول فرماید، ولی از این که پیغمبر اکرم تنها مصعب بن عمیر جوان را برای این مأموریت برگزید و او را به نمایندگی به شهر مدینه، که آن روز برای آن حضرت به منزله یک کشور بیگانه بود فرستاد، می توان نتیجه گرفت که رسول اکرم خواهد عملا به پیروان خود بفهماند که در مکتب اسلام، شرط اساسی عهده دار شدن مشاغل بزرگ مملکت، صلاحیت و شایستگی است، نه تعداد سنین زندگی. اگر در نسل جوان مملکت افراد لایقی باشند، لازم است از وجودشان استفاده کرد و کارهای مهم کشور را به آنان محول نمود.

جوانان لایق

دوم. شهر مقدس مکه، مرکز جزیره العرب و مورد توجه و احترام عموم قبایل و عشایر بود. رسول اکرم، که خود در مکه متولد شده و همان جا به افتخار نبوت نایل آمده بود، به آن شهر علاقه بسیار داشت، ولی سختگیری و فشار مشرکین آن چنان زندگی را بر آن حضرت و یارانش غیرقابل تحمل کرده بود که ناگزیر شد مکه را ترک گوید و از سرزمین محبوب خویش دل برگیرد و به مدینه مهاجرت نماید. فعالیت مؤثر و تبلیغات نافذ مصعب بن عمیر، قبلا زمینه را برای ورود پیغمبر اکرم (ص) مهیا کرده بود و

مردم مدینه با آغوش باز آماده پذیرایی پیشوای اسلام و پیروان آن حضرت بودند. رسول اکرم به مدینه آمد و مسلمین مکه نیز تدریجا وارد آن شهر شدند. رفته رفته اسلام در مدینه قوت گرفت و مسلمین مکه و مدینه، که آن روز به نام مهاجر و انصار خوانده می شدند، متشکل گردیدند و در کمال خلوص و صمیمیت، به رهبری پیشوای خود، فعالیت های اساسی و همگانی خویش را برای بسط اسلام و پیشرفت مسلمین آغاز نمودند. بزرگ ترین آرزویی که آن روز مسلمین در دل داشتند این بود که مکه را فتح کنند و کعبه مقدس را از ید مشرکین خارج، و از لوٹ وجود بت های گوناگون تطهیر نمایند، زیرا می دانستند با فتح مکه، یعنی مرکز جزیره العرب، راه پیشرفت اسلام از هر جهت هموار خواهد شد، و تعالیم آسمانی رسول اکرم همه جا با سرعت پیشرفت خواهد کرد.

فتح مکه

به خواست خداوند، این آرزوی بزرگ جامه عمل پوشید و پیشوای عالی قدر اسلام، با سربازان سلحشور و با ایمان خود، مشرکین را غافلگیر کردند و بدون احتیاج به زد و خوردهای خونین، به مکه قدم گذاردند. بت ها را شکستند و آن لکه های ننگ را نابود کردند. حرم خدا از پلیدی شرک پاک شد، و بانگ الله اکبر، از بام کعبه مقدس، به تمام شهر طنین انداخت. پس از فتح مکه طولی نکشید که جنگ حنین پیش آمد. ناچار باید رسول اکرم و سربازانش از مکه خارج شوند و به جبهه جنگ بروند. لازم بود برای تنظیم امور اداری آن شهر، که به تازگی از ید مشرکین خارج شده، فرماندار لایق و مدبری تعیین شود که در کمال شایستگی به کارهای مردم رسیدگی کند و به علاوه، از بی نظمی هایی که ممکن است دشمنان به وجود آورند، جلوگیری نمایند. پیشوای اسلام، از بین تمام مسلمین، جوان بیست و یکساله ای را به نام عتاب بن اسید، برای اشغال آن مقام بزرگ برگزید و به نام وی فرمان صادر کرد. (و ولی صلی الله علیه و آله عتاب بن اسید و عمره احدی و عشرون سنه امر مکه، و امره (ص) ان یصلی بالناس و هو اول امیر صلی بمکه بعد الفتح جماعه. (۱۳)) رسول اکرم عتاب بن اسید را والی مکه قرار داد، و در آن روز سنش بیست و یکسال بود. پیغمبر امر فرمود که با مردم نماز بگذارد و عتاب بن اسید اول امیری بود که پس از فتح، در مکه اقامه نماز جماعت کرد.

فرماندار جوان

(و قال له صلی الله علیه و آله یا عتاب تدری علی من استعملتک؟ استعملتک عی اهل الله عزوجل، ولو اعلم لهم خیرا منک استعملته علیهم و کان عمره لما استعمله رسول الله (ص) نیفا و عشرين سنه. (۱۴)) پیغمبر اکرم به عتاب بن اسید، فرماندار برگزیده خود فرمود: آیا می دانی تو را به چه مقامی گمارده و بر چه قومی فرمانروا کرده ام؟ تو را حاکم و امیر اهل حرم خدا و ساکنین مکه معظمه نموده ام. اگر بین مسلمین کسی را از تو شایسته تر می شناختم، حتما این مقام را به وی محول می کردم. عتاب بن اسید روزی که از طرف پیشوای بزرگ اسلام به مقام فرمانداری مکه برگزیده شد، سنش در حدود بیست و یکسال بود. انتساب آن جوان به چنین مقام بزرگی، باعث رنجش خاطر و آزرده شدنش شدید رجال عرب و بزرگان مکه شد. زبان به شکایت و اعتراض گشودند، و گفتند رسول اکرم دوست دارد که ما همواره حقیر و پست باشیم، به همین جهت جوان نوری را بر مشایخ عرب و بزرگان حرم، امیر و فرمانروا کرده است. سخنان گله آمیز مردم به سمع مبارک آن حضرت رسید، نامه مفصلی خطاب به مردم مکه نوشت و در کمال صراحت، مراتب شایستگی و لیاقت عتاب بن اسید را خاطر نشان فرمود و تاءکید کرد که تمام مردم مؤظف اند از او امر وی اطاعت نمایند و دستورهای او را به کار بندند. در پایان نامه، با جمله کوتاهی، اعتراض نابه جای مردم را جواب داد: (و لایحتج منکم فی مخالفته بصغر سنه فلیس الاکبر هو الافضل، بل الاءفضل هو الاکبر. (۱۵))

میزان فضیلت

هیچ یک از شما جوانی عتاب را اساس اعتراض قرار ندهد، زیرا ملاک فضیلت انسان، کبر سن و بزرگی نیست. بلکه برعکس، میزان بزرگی انسان، فضیلت و کمال معنوی است. رسول اکرم همواره از عتاب بن اسد حمایت می فرمود، و آن جوان تا آخر عمر پیغمبر اکرم (ص) فرماندار مکه بود و در کمال لیاقت و شایستگی انجام وظیفه کرد و در طول دوران ماءموریت خویش، به خدمت درخشانی در تمام شئون مختلف نایل گردید. ایستادگی و اصرار پیغمبر اکرم در تثبیت مقام عتاب بن اسید و بی اعتنایی به رنجش خاطر سالخوردگان و جواب گویی به اعتراض آنان، معرف برنامه مکتب اسلام در پشتیبانی از جوانان لایق است. رسول اکرم با رفتار جدی خویش، و با حمایت صریحی که از عتاب بن اسید فرمود، عموم پیروان خود را به این نکته متوجه کرد که باید با نادانی ها و تعصب های جاهلانه، قولا و عملا مبارزه کرد. باید در مواقع مقتضی قسمتی از کارهای مهم مملکت را به جوانان شایسته محول نمود و از نیروی ثمربخش نسل جوان به نفع کشور و ملت استفاده کرد. سوم. پیغمبر اکرم در روزهای آخر زندگی خود، مسلمین را برای جنگ با کشور نیرومند رم بسیج کرد. تمام افسران ارشد و امرای ارتش، کلیه بزرگان مهاجرین و انصار، همه شیوخ عرب و رجال با شخصیت، در این لشکر عظیم بودند. روزی که پیغمبر برای دیدن سپاه به خارج شهر مدینه آمد، ملاحظه فرمود که تمام بزرگان مسلمین مہیای سفرند. (فلم یبق من وجوه المهاجرین والانصار الا انتدب فی تلک الغزاه فیہم ابوبکر و عمر و سعد بن ابی وقاص و سعد بن زید و ابو عبیدہ و قتادہ النعمان. (۱۶))

فرماندهی سپاه

بدون تردید فرماندهی چنین سپاه عظیمی فوق العاده مهم و شایان ملاحظه است و حتما باید لایق ترین افسران، از طرف پیشوای اسلام، برای آن مقام خطیر برگزیده شود. رسول اکرم اسامه بن زید را طلبید و پرچم فرماندهی را با دست خود برای او بست و امارت لشکر را به وی محول فرمود. (واستعمله النبی (ص) و هو ابن ثمانی عشر سنه. (۱۷)) روزی که پیغمبر اکرم اسامه بن زید را به فرماندهی سپاه مسلمین برگزید، سنش هجده سال بود. و این موضوع، از نظر تاریخ نظامی در جهان، اگر نگوییم بی نظیر است، قطعاً باید گفت کم نظیر است. با این که دنیای متمدن امروز به شدت از نسل جوان حمایت می کند، با آن که ممالک پیشرفته کوشش دارند بسیاری از کارهای مهم مملکت را به جوانان محول نمایند، ولی تصور نمی رود زمامداران هیچ یک از کشورهای اروپایی و آمریکایی حاضر باشند که جوان هجده ساله ای را به سرفرماندهی بزرگ ترین سپاه مملکت، که برای جنگ با کشور بیگانه و نیرومندی مجهز شده است، بگمارند.

اطاعت از فرمانده جوان

پیشوای عالی قدر اسلام، در ۱۴ قرن قبل، به منظور حمایت از جوانان لایق، به این عمل مهم نظامی دست زد، و فرماندهی بزرگ ترین سپاه اسلام را که برای جنگ با امپراطوری رم بسیج شده بود، به عهده افسر جوان هجده ساله ای به نام اسامه بن زید واگذار کرد. افسران ارشدی که در سخت ترین مواقع و دشوارترین نبردها، پرچم اسلام را روی دژهای محکم دشمنان به اهتزاز در آورده بودند، سربازان پردل و نیرومندی که بدون ترس و هراس در طول چندین سال امتحان شجاعت و دلاوری داده بودند، بزرگان عرب و شخصیت های مهم اسلامی که در مشکل ترین شرایط، مراتب شایستگی و لیاقت خود را آشکار کرده بودند، اکنون همه آنها به امر رسول اکرم مؤظف اند در این لشکرکشی شرکت کنند و در تمام مراحل از او امر فرمانده جوان خود اطاعت نمایند. بدون تردید تحمل چنین وضعی برای آنان بسی دشوار و مشکل بود. این انتصاب غیر منتظر، بسیاری از افسران ارشد را دچار بهت

و تحیر کرد، و عمل پیشوای عالی قدر خود را با تعجب توأم با نگرانی تلقی کردند و با نگاه‌های حیرت زده، یکدیگر را می‌نگریستند. بعضی از آنها خیلی زود خاطره پنهانی خود را آشکار کردند و آن چه در دل داشتند به زبان آوردند: (فتکلم قوم و قالوا يستعمل هذا الغلام علی المهاجرین الاولین؟!) گفتند چه شد است که این جوان نوری به فرماندهی مهاجرین سابقه دار و پیش قدمان اسلام برگزیده شده است؟ مهاجرینی که در اعلائی حق و پیشرفت دادن این آیین آسمانی سوابق دیرینه و ممتدی دارند؟ (فغضب رسول الله (ص) غضبنا شدیداً، فخرج فصعد المنبر فحمد الله و اثنی علیه، ثم قال: اما بعد ایها الناس فما مقاله بلغنی عن بعضکم فی تاءمیری اسامه؟ و لئن طعنتم فی تاءمیری اسامه فقد طعنتم فی تاءمیری اباه قبله، و ایم الله ان کان لاماره خلیقا و ان ابنه بعده لخلیق لاءماره. (۱۸)) رسول اکرم از شنیدن سخنان طعن آمیز بعضی از افسران، به سختی خشمگین شد. منبر رفت. پس از حمد و ثنای خداوند فرمود: - مردم! این چه سخنی است که درباره فرماندهی اسامه از بعضی از شما به من رسیده است؟ طعنه‌های امروز شما تازگی ندارد. چند سال قبل که زیدبن حارثه، پدر اسامه، را به فرماندهی لشکر، در جنگ موته تعیین کردم، زبان به طعن و ملامت گشودید. به خداوند بزرگ قسم یاد می‌کنم که دیروز زیدبن حارثه برای امارت لشکر شایسته بود و امروز نیز فرزندش اسامه شایستگی دارد. باید همه شما از وی اطاعت نمایید. پافشاری و اصرار پیغمبر اکرم در پشتیبانی از جوانان لایق و تثبیت مقام آنان، اثری عمیق در افکار عموم مسلمین گذارد. آنان که درباره نسل جوان به غلط فکر می‌کردند، رفته رفته به خطای خود پی بردن و تعصب‌های جاهلانه را از صفحه خاطر زدودند. ابو ایوب یکی از انصار محترم و از صحابه رسول اکرم است. او همواره نسبت به آیین مقدس اسلام وفادار بوده و در طول ایام زندگی خود در چند جبهه جنگ شرکت کرد و دوش به دوش سربازان مسلمین فداکاری نمود. (و لم يتخلف عن الجهاد الا عاما واحدا فانه استعمل علی الجیش رجل شاب فقعد ذلک العام فجعل بعد ذلک يتلهف و يقول و ما علی من استعمل علی. (۱۹)) او، تنها در یکی از جنگها، از وظیفه سربازی تخلف کرد، و سببش این بود که یک افسر جوان، فرماندهی لشکر را به عهده داشت. ابوایوب، در سالهای بعد، از عمل خود سخت پشیمان شده بود و از آن تخلف نابه جا با تأسف و تاءثر یاد می‌کرد و احساس رنج و ناراحتی می‌نمود. او همواره با خود می‌گفت به من چه رابطی داشت که فرمانده لشکر کیست؟ چرا از اطاعت فرمانده جوان، سر باز زدم؟

جوان و مشاغل مهم

از این سه نمونه تاریخی به خوبی استفاده می‌شود که ارزش نسل جوان، در مکتب آسمانی اسلام، مورد کمال توجه است. اگر دنیای امروز تازه به این فکر افتاده است که پاره‌ای از کارهای مهم مملکت را به جوان محول نماید، در تصمیم خود خطا نکرده و راه اشتباه نپیموده است، زیرا پیشوای واقع بین اسلام، که پیوسته در حمایت و راهنمایی مخصوص وحی الهی است و از هر خطا و اشتباهی مصون و محفوظ است، در چهارده قرن قبل، به این کار اساسی دست زده و پاره‌ای از مشاغل مهم داخلی و خارجی، لشکری و کشوری مملکت نوین اسلام را به جوانان محول فرموده است. ناگفته نماند که شرط اساسی برگزیدن جوانان، صلاحیت و شایستگی آنان است و این مطلب از خلال سخنان آن حضرت به خوبی استفاده می‌شود. جوانانی که پیشوای عالی قدر اسلام آنان را انتخاب فرموده و به کارهای اساسی مملکت گمارده است، از نظر عقل، فکر، هوش، ایمان، علم، اخلاق، تدبیر، و خلاصه از کلیه جهات لازم، شایستگی و لیاقت داشتند. به همین جهت، گله سالخوردگان از پیغمبر اکرم، تنها از جهت جوانی آنان بوده و هرگز کسی به آن حضرت نگفته است که برگزیدگان شما نالایق اند، و از جهت عقل و فراست یا ایمان و اخلاق، یا سایر جهات معنوی شایستگی ندارند.

جمال جوانی

قال الله ...

قال الله العظيم في كتابه: ... قل من حرم زينه الله التي اخرج لعباده (۲۰)

طراوت ایام شباب

جمال طبیعی و طراوت مطبوع دوران شباب ، یکی از مزایای دل پسند و از سرمایه های پر ارزش نسل جوان است . با فرارسیدن دوران جوانی ، نه تنها بدن نیرومند و قوی می گردد و عواطف و احساسات شکفته می شوند ، بلکه فر و شکوه جوانی ، به منزله زینت گران بها و پر فروغی است که به صاحبش زیبایی و جمال می بخشد ، و او را در نظر مردم عزیز و محبوب می کند . طراوت و شادابی دوران جوانی ، یکی از مظاهر مهم جمال طبیعی و از امتیازات اختصاصی نسل جوان است . انسان وقتی پیر و فرسوده می شود ، نه فقط قدرت و نیروی جوانی از کفش می رود ، بلکه زیبایی و جمال دل فریب دوران جوانی را نیز از دست می دهد . صورت گلگون و پر طراوتش تیره و پژمرده می گردد . قامت موزونش شکسته می شود . پوست شفاف و نرم بدنش چین خورده و خشن می گردد . سرور جوانی اش به افسردگی و خمودی می گراید و می گوید : آن قوت جوانی ، آن صورت بهشتی ای بی خرد تن من ، از دست چون بهشتی

جنبه شاعرانه جوانی

دنیای کنونی ، امتیاز جوانان را منحصر در نیروی جسمانی و کار و کوشش آنان نمی داند ، و ارزش نسل جوان را تنها در فعالیت های صنعتی و معدنی ، اقتصادی و کشاورزی و نظایر آنها محصور نمی کند ، بلکه برای زیبایی های دوران جوانی حساب جداگانه ای دارد و طراوت و جمال جوانان را ، که جنبه شاعرانه ایام شباب است ، نیز مورد توجه مخصوص قرار می دهد . (در مجاورت علاقه به اتکای بر نیروی جوانان ، که مطابق تعالیم مسلک های مختلف ، متفاوت می باشد ، این فکر جدید نیز قوت یافته است که جوانی دارای ارزش خاص خود می باشد . جوانی یک نوع از زندگانی است که عظمت و زیبایی به خصوصی دارد ، و در تکامل آینده موجود بسیار مؤثر است . جوانی خود ارزشی است که می تواند نوع جهان بینی ما را در مورد زندگانی به طور عمیق تغییر دهد . این اکتشافات اخیر در مورد بلوغ شاید از همه اکتشافات دیگر مهم تر باشد . موضوع این اکتشاف آگاه شدن از نمود مهمی است که در اجتماعات به آن اهمیت کافی داده نمی شد و هنوز هم نتایج کامل آن را نمی توان پیش بینی کرد . مقدمات این اکتشاف ، از دوران نهضت رمانتیک شروع شد ، زیرا این نهضت از آن رو بدیع است که مشخص جمال شناسی و فلسفه جوانان نورسیده می باشد . فتح این اکتشاف ، در واقع ، غلبه مسلک تغزل و نفسانیات و مطالعات شاعرانه بود . این غلبه ، در واقع غلبه ارزش های جوانی بر ارزش های دوران کمال ، غلبه احساسات بر منطق ، غلبه ایده آل بر عقل ، و فتح حرکت ، در مقابل پایداری و سکون محسوب می شود . آن چه را که رمانتیسم در مقام هنر ، یعنی شعر و نقاشی ، انجام داد ، زمان می خواهد همان را در قلمرو سیاسی و اجتماعی انجام دهد .) (۲۱)

دو صفت مطبوع

در ایام بلوغ به طور طبیعی دو صفت مطبوع و جذاب در جوانان نورس بروز می کند : یکی شکفته شدن غریزه جنسی و دیگری طراوت و زیبایی ایام شباب . گرچه تمایل جنسی خود به تنهایی عامل بسیار مؤثری برای جلب جنس مخالف و حفظ نسل بشر است ، ولی خداوند این تمایل آتشین را با زیبایی و جمال دختران و پسران آراسته و از این راه رغبت آمیزش را در آنان سوزان تر

کرده و میل پیوستگی آن را به یکدیگر تشدید نموده است .

زیبایی حیوانات

جمال و زیبایی دوران بلوغ مخصوص نوع بشر نیست ، بلکه خداوند در نظام آفرینش ، بسیاری از حیوانات را نیز از این مزیت برخوردار فرموده و غریزه شهوتشان را با زیبایی اندام آرایش کرده و بدین وسیله از جاذبه جنسی آنها که حافظ صورت نوعیه است ، حمایت بیشتری فرموده است . (این مطلب غیر قابل انکار است که در خاتمه دوران بلوغ ، در غالب انواع حیوانات ، یک نوع شکفتگی بدنی دیده می شود ، و به خصوص در نزد طیور ، به وسیله آوازه‌ها و رنگ شدید پر و بالها آشکار می گردد .) (۲۲)
تمایل آدمی به زیبایی و جمال ، یکی از خواهش های فطری بشر ، و احساس لذت از مناظر زیبا ، با سرشت انسان آمیخته شده است . به همین جهت ، تمام طبقات مردم ، حتی ملل و اقوام وحشی ، دارای این احساس طبیعی هستند ، و پاره ای از صفات در نظرشان زیبا و جمیل است ، و آن را میزان جمال و دلبری می دانند .

جمال در نظر اقوام وحشی

(در آفریقای مرکزی ، زیبای زن به چاقی او بستگی دارد . از این رو محلی هست که در آن جا دختران را فربه می کنند . وقتی دختر بالغ می شود ، گاهی مدتی چند ، جدا زندگی می کند ، و غذاهای چرب و شیرین می خورد و مرتباً به بدن او روغن می مالند . وقتی از این چله بیرون می آید که بشود هیکل چاق او را نشان داد . پس از این نمایش با مردی عروسی می کند ، و مرد از داشتن چنین زنی فربه بر خود می بالد . قوم بوکا ، جای زخم را در چهره یا در بدن دلیل زیبایی می دانند . وقتی زنی را با این صفت می بینند ، می گویند این دختر زیباست . بدنش پر از اثر زخم است . حکایت می کنند که خدمتکار پادشاه کشن شین ، از زن سفیر انگلستان با نفرت سخن می گفت . زیرا به عقیده او ، آن زن دندان هایش مثل دندان های سگ سفید ، و رنگ پوستش مانند گل سیب زمینی سرخ روشن بود .) (۲۳) (یک بومی استرالیایی ، درست مانند مهرویاتن پارسی ، همیشه همراه خود مقداری رنگ های زرد و سرخ و سفید دارد تا گاه به گاه در زیبایی خود دستکاری کند . هر وقت سرخاب و سفیداب وی در شرف تمام شدن باشد ، به مسافرت های خطرناک و دور و دراز می پردازد تا زاد و توشه جدیدی به چنگ آورد . در روزهای عادی ، این مرد بومی به آن قناعت می کند که لکه های رنگی بر دو گونه و دو شانه و سینه خود بگذارد ، ولی در جشن ها ، اگر از سر تا قدم خود را رنگین نکند ، احساسی به او دست می دهد که شبیه است به احساس مردمان برهنه در نزد ما .) (۲۴)

پرورش حس جمال

این نکته واضح است که برای شناسایی همه زیبایی ها و درک جمال طبیعی و هنری ، تنها حس فطری جمال دوستی کافی نیست ، بلکه باید آن نیروی طبیعی تربیت شود و در پرتو پرورش های صحیح ، بسط و توسعه پیدا کند تا بتواند جمال موجودات زیبا را آن چنان که هست درک نماید ، و از آن محظوظ و بهره مند گردد . استعداد درک زیبایی ها ، مانند قابلیت تفکر و سجایای اخلاقی یا قوه سخن گفتن و خط نوشتن ، در نهاد فرزندان بشر نهفته است . پرورش صحیح می تواند آن استعدادها را آشکار کند ، و از سر حد قوه به فعلیت بیاورد . اگر استعداد درک زیبایی مورد حمایت و پرورش قرار نگیرد ، اگر آن احساس لطیف به طرز شایسته ای تربیت نشود ، خفه و خاموش مانده و هرگز در ضمیر صاحبش شکفته نمی شود .

تکامل احساس

درک زیبایی‌ها وابسته به تکامل احساس و پرورش عواطف مردم است. به هر نسبتی که سطح دانش و فرهنگ یک کشور ترقی کند، به هر نسبتی که عواطف مردم شکفته تر شود، زیبایی‌های طبیعی و مصنوعی را بهتر درک می‌کنند و لطف و ظرافت موجودات زیبا را بیشتر احساس می‌نمایند. (حس جمالی خود به خود پرورش نمی‌یابد و در ما بالقوه موجود است. در بعضی اعصار و در برخی شرایط به حال خمود و کون باقی می‌ماند. حتی گاهی، از میان مللی که در گذشته آن را به وجه اکمل دارا بوده‌اند، از میان می‌رود.) (۲۵) زیبایی ممکن است در طبیعت و یا آثار هنری که از دست انسان بیرون می‌آید، وجود داشته باشد، ولی برای آن که شخص، زیبایی را دوست داشته باشد و یا آن که زیبایی طبیعی را تشخیص دهد، باید قبلا، کم و بیش خود را مستعد کرده و به عبارت دیگر، پرورش یافته باشد. شناسایی عالم خارجی عبارت از بازشناسی است، این است که گفته‌اند چهره و سیمای هر شیئی به نسبت درجه فرهنگ اشخاص فرق می‌کند.) (۲۶) در دنیای کنونی و بین ملل و اقوام پیشرفته، مسئله زیبایی مورد کمال توجه قرار گرفته و تمام طبقات مردم به زیبایی، ابراز علاقه شدید می‌کنند. این حس جمال دوستی و زیباپسندی، پیوسته رو به فزونی است و روز به روز تشدید می‌شود.

زیباپسندی در دنیای امروز

مردم علاقه دارند همه جا و همه چیز زیبا باشد. در خانه آراسته زندگی کنند. لباس نیکو بپوشند. و روی و موی خود را به زیبایی بیاریند. روی میل قشنگ بنشینند و بر مرکب زیبا سوار شوند. حیاط منزل و اطاق پذیرایی غرق گل‌های رنگارنگ باشد. میز غذا، حتی بسته بندی دوا، زیبا و قشنگ باشد. امروزه پول‌هایی که مردم در کشورهای پیشرفته صرف زیبایی و جمال می‌کنند، اگر از مصارف ضروریات زندگی بیشتر نباشد، کمتر نیست.

ترقی فرهنگ و درک زیبایی

بدون تردید، در هر کشوری، ترقی فرهنگ عمومی و بالا-رفتن درجه فهم جامعه، عامل مؤثری در پرورش تشخیص زیبایی و تربیت حس جمال دوستی است، ولی نباید فراموش کرد که ذوق لطیف و قریحه موشکاف و حساس نویسندگان توانا و شعرای دانا، در پرورش عواطف جمال دوستی مردم، نقش فوق العاده مهمی داشته است. اینان بوده‌اند که با نگاه‌های نافذ و ذوق سرشار خود، زیبایی‌های گوناگون طبیعت را شناخته و آن چه را که سایر مردم بدان توجه نداشتند، با عواطف حساس خود درک کردند و سپس مدرکات خود را در قالب اشعار و ترکیب عبارات ریختند، یا آن که به صورت نقاشی‌های ظریف ظاهر ساختند و به جامعه عرضه نمودند و از این راه حس جمال را در مردم پرورش دادند و آنان را در شناخت زیبایی‌ها با خود شریک نمودند.

زیبایی‌های طبیعت

(البته مردمان ابتدایی، بچه‌ها و اشخاص بی فرهنگ هم از صداها و رنگ‌های تند و زننده محظوظ می‌شوند، ولی عموماً در برابر زیبایی یک جنگل، یا عظمت یک درخت و جمال غروب آفتاب در قید مانده و هیچ گونه تاءثیری از خود نشان نمی‌دهند. دوست داشتن طبیعت و لذت بردن از زیبایی‌های آن، بر اثر گفته‌ها و نوشته‌های شعرا و نقاشان، رفته رفته پرورش و تکامل یافته است. خیلی‌ها پیش از ژان ژاک روسو، از زیبایی‌های کوه‌ها، و پیش از ریسته‌ال از جمال ابرهای پاره پاره، که نسیم شبانگاه در پیش خود می‌راند، بی‌خبر بودند. آری، در سایه تاءثیر آنان، چشم و گوش و وجدان مردمان پرورش یافته و در عالم بیرونی و درونی، هزاران لطایف زیبا تشخیص می‌دهد که پیش از آن ادراک و مشاهده نکرده بودند.) (۲۷)

اسلام و پرورش حسن زیبایی

آیین مقدس اسلام، که برنامه جامع سعادت و کامیابی بشر است، به موضوع جمال و زیبایی توجه مخصوصی دارد. اسلام، در ضمن پرورش کلیه تمایلات فطری بشر، عاطفه جمال دوستی مردم را نیز مورد حمایت و تربیت قرار داده و استفاده از زیبایی های طبیعی و مصنوعی را به پیروان خود اکیدا توصیه کرده است. اسلام با حمایت از زیبایی و جمال، یکی از خواهش های طبیعی مردم را ارضا نموده است. به علاوه، از این راه عاطفه جمال دوستی و زیباپسندی را که نشانه تکامل احساسات و رشد عواطف لطیف آدمی است، در امت خود بیدار کرده و به راه های صحیح و بی خطر هدایت نموده است.

زیبایی آسمان

اسلام از زیبایی آسمان و ستارگان، از زیبایی موجودات روی زمین، از جمال طبیعی و مصنوعی بشر سخن گفته و در آیات و روایات بسیاری به موضوع جمال و تجمل تکیه کرده است. برای نمونه، بعضی از آنها در این جا نقل می شود: (و لقد جعلنا فی السماء بروجاً و زیناتاً للناظرین. (۲۸)) ما در آسمان اجرام بزرگ کیهانی آفریده ایم و برای بهجت و سرور بینندگان، آنها را با زیبایی و درخشندگی آراسته ایم. (و لقد زینا السماء الدنيا بمصابیح. (۲۹)) آسمان دنیا را با فروغ ستارگان زینت داده ایم و چشم انداز بینندگان زیباپسند را چراغان کرده ایم.

فروغ ستارگان

(افلم ينظروا الى السماء فوقهم كيف بنيناها و زيناها. (۳۰)) آیا نمی بینند که آفریدگار جهان چگونه کاخ بلند پایه کیهان را بالای سر مردم بنا کرده و با چه زیبایی و جمالی آن را با ستارگان درخشنده زینت داده است؟ قرآن شریف در این چند آیه، از جلوه و جمال ستارگان درخشان سخن گفته و زیبای جذاب و دل پسند صفحه نیلگون آسمان را خاطر نشان نموده است. این آیات و آیات دیگری نظایر آنها، عاطفه جمال دوستی را در ضمیر مسلمین بیدار کرد و حس تشخیص زیبایی را در نهادشان پرورش داد. دیشب که صفای روی مهتاب می برد ز چشم عاشقان خواب گر چشم ستاره خفت یک دم آرام گرفت چشم من هم چشم همه بود بر ستاره او بر من و من بر او نظاره ماه از پس این حجاب آبی خورشید صفت شد آفتابی (انا جعلنا ما علی الارض زینة لها. (۳۱)) موجودات ارضی را زینت و جمال زمین قرار دادیم.

زیبایی های زمین

اشجار سرسبز و خرم، گل های زیبا و رنگارنگ، امواج پرچین و شکن دریاها، پرندگان خوش آواز و زیبا و خلاصه همه موجوداتی که با لطف و جمال خودنمایی می کنند، مایه زیبایی و زینت کره زمین هستند. رسول اکرم در محیطی مبعوث شد که مردم فاقد علم و فرهنگ بودند و افکارشان در سطح بسیار پستی قرار داشت. آنان، مانند سایر اقوام عقب افتاده، کم و بیش جمال موجودات را درک می کردند، ولی احساسات ناشکفته و عواطف پرورش نیافته آنها هرگز قادر نبود زیبایی های لطیف کیهان را که مردم حساس و فهمیده درک می کنند، بفهمند، و جلوه جمال موجودات قشنگ طبیعت را آن طوری که هست تشخیص دهند. عرب قبل از سلام با عواطف خفته و احساسات خمود خویش نمی فهمید که ستارگان ریز و درشت، مانند مرواریدهای درخشان، سینه آسمان را زینت داده، یا درختان خرم و گل های الوان، کره زمین را آرایش کرده است. این درس عاطفی را قرآن شریف به مردم داد و از این راه احساسات خفته آنان را بیدار کرد و عاطفه زیباپسندی را در ضمیرشان پرورش داد.

جمال طبیعی انسان

موضوع زیبایی و جمال طبیعی انسان نیز یکی از مسائلی است که در روایات مذهبی مورد کمال توجه قرار گرفته و اولیای گرامی اسلام درباره ارزش آن سخن گفته اند . (قال رسول الله صلی الله علیه و اله : علیکم بالوجه الملاح و الحدق السود .) (۳۲) رسول اکرم (ص) فرموده است : بر شما باد که با خوب رویان نمکین صورت و مشکین چشم معاشرت نمایید . (قال علی علیه السلام : حسن وجه المؤمن حسن عناية الله به .) (۳۳) (علی علیه السلام فرموده : روی زیبای مردم با ایمان ، عنایت نیکوی خداوند است به آنان .) (قال رسول الله (ص) : اطلبوا لخير عند حسان الوجوه .) (۳۴)

زنان زیبا

رسول اکرم (ص) فرموده است : خیر و خوبی را نزد خوب رویان جست و جو کنید . (و عنه صلی الله علیه و آله : افضل نساء امتی اصبحهن وجها و اقلهن مهرا .) (۳۵) و نیز فرموده است بهترین زنان امت من کسانی هستند که صورتشان زیباتر و صداقتشان کمتر باشد .

زیبایی و محبوبیت

زیبایی رخسار و صورت قشنگ یکی از عوامل محبوبیت اجتماعی ، و رمز نفوذ در دیگران است . زیبارویان با نیروی جذاب جمال ، همه جا نزد مردم عزیز و دلپذیرند . شاهد آن جا که رود عزت و حرمت بیند و برانند ز خدمت پدر و مادر و خویش پر طاووس در اوراق مصاحف دیدم گفتم این منزلت از قدر تو می بینم بیش گفت خاموش که هر کس که جمالی دارد هر کجا پای نهد دست نیارندش پیش صورت زیبا و چهره جذاب یوسف صدیق ، یکی از امتیازات آن پیغمبر محبوب بود . پیشوای عالی قدر اسلام ، حضرت محمد (ص) ، علاوه بر زیبایی رخسار ، گیرندگی و ملاحظت مخصوصی داشت که بیننده را مجذوب می کرد و تا اعماق جان مردم نفوذ می نمود . (قال رسول الله (ص) کان یوسف احسن ولكنی املح .) (۳۶) رسول اکرم می فرمود که حضرت یوسف زیباتر بود ، ولی من از او نمکین ترم . علی علیه السلام روز بعثت پیغمبر اکرم ده سال داشت ، و روز مرگ آن حضرت سی و سه ساله بود . او تمام دوران جوانی و پرشورترین ایام زندگانی خود را با همکاری پیغمبر اسلام و در راه اعلای حق و حقیقت گذراند . پیشوای اسلام که همواره به تمام مزایای ظاهری و معنوی ، علمی و ایمانی آن شخصیت درخشان توجه داشت ، درباره جمال طبیعی و زیبایی رخسار آن جوان فداکار چنین فرموده است : (اشرف یوما علی رسول الله (ص) فقال ما ظننت الا انه اشرف علی القمر لیلۃ البدر .) (۳۷) روزی علی علیه السلام به محضر پیغمبر اکرم شرفیاب شد . قیافه جذاب و صورت زیبایش به قدری جلوه داشت که پیغمبر فرمود : چنین پنداشتم که ماه شب چهارده به من نزدیک شده است .

زینت و خودآرایی

زیبایی های مصنوعی و تجمل و خودآرایی نیز مانند جمال طبیعی مورد عنایت مخصوص قرآن شریف و روایات مذهبی است ، و اولیای گرامی اسلامی ، استفاده از آن را به پیروان خود اکیدا توصیه نموده اند . جامه زیبا پوشیدن ، مسواک کردن ، به موی شانه و روغن زدن ، معطر بودن ، و خلاصه خود را آراستن در حال عبادت و در مواقع معاشرت با مردم ، در مسجد یا در محیط خانواده ، از مستحبات مؤ کد و جزء برنامه روزانه مسلمین است . (قل من حرم زینة الله التي اخرج لعباده .) (لباس های زیبایی را که خداوند برای بندگان خود پدید آورده ، چه کسی بر مردم حرام نموده است ؟) (یا بنی آدم خذوا زینتکم عند کل مسجد .) (۳۸) (موقعی

که برای عبادت در مسجد حاضر می شوید ، با پوشیدن جامه زیبا ، با شانه کردن مو ، و عطر زدن خود را زینت کنید و با تجمل و آراستگی در جامعه شرکت نمایید . (کان الحسن بن علی علیهما السلام اذا قام الى الصلوة لبس اجود ثیابه ، فقيل له يابن رسول الله تلبس اجود ثيابك فقال ان الله جميل يحب الجمال فاتجمل لربي و هو يقول خذوا زینتکم عند كل مسجد . (۳۹)) حضرت مجتبی علیه السلام بهترین جامه های خود را در موقع نماز در بر می کرد . کسانی از آن حضرت سبب این کار را پرسش کردند . در جواب فرمود : خداوند جمیل است و جمال و زیبایی را دوست دارد . به این جهت ، خود را در پیشگاه الهی زینت می کنم . خداوند امر فرموده که با زینت های خود در مساجد حاضر شوید . (قال الصادق علیه السلام : ان الله يحب الجمال والتجمل . (۴۰)) امام صادق علیه السلام فرموده است : خداوند جمال و زیبایی و همچنین تجمل و خودآرای را دوست دارد .

ارزش جمال و تجمل

امام صادق علیه السلام فرمود : مردی به خانه رسول اکرم آمد و درخواست ملاقات داشت . موقعی که حضرت خواست از حجره خارج شود و به ملاقات آن مرد برود ، به جای آئینه ، جلوی ظرف بزرگ آبی که در داخل اطاق بود ، ایستاد و سر و صورت خود را مرتب کرد . عایشه از مشاهده این کار به عجب آمد . در مراجعت عرض کرد : یا رسول الله چرا در موقع رفتن در برابر ظرف آب ایستادید و موی و روی خود را منظم کردید ؟ (قال يا عایشة ان الله يحب اذا خرج عبده المؤمن من الی اخیه ان یتھاءله و ان یتجمل . (۴۱)) فرمود : عایشه ، خداوند دوست دارد که وقتی مسلمانی برای دیدار برادرش می رود ، خود را بسازد و خویشتن را برای ملاقات او بیاراید . از این چند آیه و حدیث چنین برمی آید که اولیای اسلام به پرورش حس زیبایی و بیدار کردن عاطفه جمال دوستی مردم ، علاقه کامل داشتند . ضمناً این نکته استفاده می شود که تزئین و تجمل در نظر اسلام ، نه تنها یک کار پسندیده اجتماعی است ، بلکه این عمل محبوب خداوند و دارای ارزش عبادت است . پیروان اسلام می توانند با به کار بستن این دستور موجبات خشنودی خداوند بزرگ را فراهم آورند .

زیبایی جوانی

جمال دلپذیر و جذاب دوران جوانی ، یکی از زیبایی های طبیعی بشر است که در ایام شباب با فروغ خیره کننده خود جلوه می کند ، و تنها نسل جوان از آن زیبایی برخوردار است . شور و هیجان ، عشق و امید ، وجد و نشاط ، طراوت و لطافت ، تناسب اندام ، صورت شکفته ، موهای زیبا و صفات دیگری نظیر اینها ، همه و همه از شاخ و بالهای زیبایی دوران جوانی است . کلیه ملل پیشرفته و تمام اقوام عقب مانده ، قوت و نیروی جوانی را درک می کنند . همه می فهمند که جوانان از سالخوردگان و پیران قوی ترند ، ولی درک جمال جوانی برای همه مردم میسر نیست ، زیرا تشخیص زیبایی های رقیق و نازک کاری های طبیعت ، تنها در پرتو عواطف شکفته و احساسات پرورش یافته قابل درک است . مللی که از علم و فرهنگ بهره ندارند ، قومی که از تربیت صحیح برخوردار نبوده و حس جمال دوستی در ضمیرشان شکفته نشده است ، از درک ظرایف طبیعت عاجزند . آنان نمی توانند جمال جوانی را آن طور که هست درک کنند و زیبایی های رقیق ایام شباب را به خوبی تشخیص دهند . اگر دنیای متمدن امروز ، به جنبه شاعرانه جوانی و زیبایی های پرفروغ آن متوجه شده است ، اگر دانشمندان بشر درباره جمال جوانی سخن می گویند و نویسندگان با ذوق ، پیرامون زیبایی نسل جوان قلم فرسایی می کنند ، و خلاصه اگر جهان متمدن کنونی ، نسل جوان را با دیده احساسات و جمال دوستی می نگرد ، از این جهت است که تمدن جدید تحول عظیمی در ذوق و عواطف بشر به وجود آورده و پیشرفت فرهنگ و دانش ، منشاء انقلاب عمیقی در بیداری درک های عاطفی و تشخیص زیبایی ها شده است . ناگفته نماند که هم زمان با فرارسیدن ایام شباب و آشکار شدن زیبایی های جویزی ، تمایل زینت کردن و خودآرایی نیز به طور طبیعی در ضمیر جوانان بیدار

می شود، و آنان را شیفته آرایش و خودسازی می کند. به عبارت دیگر، در ایام شباب، جمال و زیبایی طبیعی با خودآرایی و تجمل مصنوعی هم آهنگ می شوند. از یک طرف عوامل بلوغ، خود به خود به جوانان طراوت و جمال طبیعی می بخشد و آنان را زیبا و دلپذیر می کند، و از طرف دیگر، در باطن آنها، عشق، تزئین و خودآرایی ایجاد می نماید و به تجمل و جلوه گری علاقه مندشان می کند.

میل جوان به خودآرایی

(جوانان، به اصطلاح رودن، پیشقدمان زیبایی هستند، و ارزش های مربوط به جمال پسندی را در مرحله اول اهمیت قرار می دهند. عشق به جمال، در نزد بعضی از دختران جوان منجر به یک نوع بت پرستی برای بدن و هنر می گردد.)

ارتباط تجمل با غریزه جنسی

تردیدی نیست که علاقه مندی و مرجح داشتن هر آن چه زیباست، با توسعه بدن از لحاظ زیست شناسی و به خصوص با جهش غریزه جنسی ارتباط کامل دارد. ذوق جواهرات و آرایش ها و هر آن چه ممکن است نظر اشخاص را با لطف و علاقه مندی به سوی شخص جلب کند، در حقیقت چیزی جز تکمیل عمل طبیعت نیست که در اواخر دوران بلوغ، به رنگ بدن، به نگاه، به شکل اعضای دختران جوان، یک نوع زیبایی غیر قابل مقایسه با سابق و در عین حال کم دوام می دهد.

احساس لذت زیبایی

سیر در زیبایی و تماشای جمال، یکی از فعالیت هایی است که جوانان به آن بسیار علاقه مند هستند. زیبایی در ایشان یک نوع لذتی ایجاد می کند و هر قدر این کیفیت لذت بردن از زیبایی بیشتر به یکی از صفات ایشان اتکا داشته باشد، شدت ادراک آن لذت، بیشتر است. (۴۲) (دختران و پسران جوان، عطرها، گیسو، کرم و شامپو را که بعدها ممکن است در توالی رل مهمی بازی کنند، دوست دارند. در مقابل عطر، موها و گیسو و پوست بدن بسیار حساس می شوند و این بوها تأثیر مطبوعی در ایشان می بخشد. توافقی رنگ ها، زیبایی اشکال، شنیدن اصوات مطبوع، حالتی بوجود می آورند و احساس مطبوعی تولید می کنند.) (۴۳)

ارضای تمایل جمال

خواهش فطری تجمل و خودآرایی در نسل جوان، یکی از تمایلاتی است که باید تحت مراقبت کامل قرار گیرد و به طور عادلانه و دور از افراط و تفریط ارضا گردد. اسلام از راه پاکیزگی بدن، مسواک کردن دندان، معطر بودن، رنگین کردن و روغن زدن مو، جامه قشنگ پوشیدن و کارهایی نظیر این ها، حس خودآرایی جوانان را به راه صحیح و بی خطر هدایت نموده و بر جلوه و جمال آنان افزوده است. (قال رسول الله صلی الله علیه و آله: اختضبوا فانه یزید فی شبابکم و جمالکم.) (۴۴) رسول اکرم درباره رنگ کردن مو فرموده است: خضاب کنید که بر جوانی و زیبایی شما می افزاید. (عن الصادق علیه السلام: اذا اصبت الدهن فی یدک فقل، اللهم انی اءساء لک الزین و الزینة.) (۴۵) امام صادق علیه السلام فرموده: موقع روغن زدن موی سر، بگو: بارالها، از تو درخواست زیبایی و زینت دارم. (عن الباقر علیه السلام: ان امیر المؤمنین (ع) اتی البزازین فقال لرجل بعنی ثوبین فقال الرجل یا امیر المؤمنین عندی حاجتک، فلما عرفه مضی عنه فوقف علی غلام فاءخذ ثوبین احدهما بثلثة دراهم والاخر بدرهمین فقال یا قنبر خذ الذی بثلثة، فقال انت اولی به، تصعد المنبر و تخطب الناس، فقال و انت شاب و لک شره الشباب و انا استحیی من ربی

ان اتفضل علیک ، سمعت رسول الله (ص) يقول البسوهم مما تلبسون و اطعموهم مما تاء کلون . (۴۶) امام باقر علیه السلام فرمود که حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام ، در ایام خلافت ، با غلام خود قنبر ، برای معامله به بازار بزازها آمد . به مرد کاسبی فرمود : دو لباس داری به من بفروشی ؟ مرد کاسب عرض کرد : بلی ای پیشوای مسلمین . جنسی را که احتیاج داری نزد من موجود است . حضرت وقتی متوجه شد که مرد کاسب او را شناخته و به عنوان امیرالمؤمنین خطابش کرده است ، معامله نکرد و از در دکان او گذشت و مقابل بزاز دیگری که جوان بود توقف کرد و دو لباس خرید . یکی را به سه درهم و دیگری را به دو درهم . پس به قنبر فرمود : سه درهمی را تو بردار . عرض کرد : مولای من ، شایسته تر آن است که شما لباس سه درهمی را بفروشی ، زیرا منبر می روی و با مردم سخن می گویی و باید لباس شما بهتر باشد .

رغبت جوان به زیبایی

حضرت فرمود : تو جوانی و مانند سایر جوانان به تجمل و زیبایی رغبت بسیار داری . به علاوه ، من از خدای خود حیا می کنم که لباسم از تو بهتر باشد ، زیرا از پیغمبر اکرم (ص) شنیده ام درباره غلامان سفارش می فرمود که به آنان همان لباسی را بپوشانید که خود می پوشید و همان غذا را بخورانید که خود می خورید . در این حدیث ، سه نکته جلب توجه می کند : اول آن که زمامداران در معاملات عادی نباید از مقام خود سوء استفاده کنند . علی علیه السلام عملاً به مرد کاسب فهماند آن که می خواهد لباس بخرد ، یک فرد عادی مملکت به نام علی بن ابی طالب است ، نه امیرالمؤمنین شخص اول کشور ، و چون حضرت را امیرالمؤمنین خطاب نموده بود ، با وی معامله نکرد . دوم آن که غلامان در آیین مقدس اسلام به قدری مورد حمایت هستند که پیشوای مسلمین صریحاً توصیه فرموده است لباس و غذای آنان ، با لباس و غذای آقایان آنها یکسان باشد .

اندازه گیری تجمل

سوم آن که اولیای گرامی اسلام از تمایل خودآرایی و تجمل دوستی جوانان در حدود مصلحت حمایت می کنند . به همین جهت ، علی علیه السلام جامه بهتر را به قنبر جوان داد تا او را از پوشیدن آن لباس شادمان و مسرور کند ، و بدین وسیله تمایل زیباپسندی اش را ارضا نماید . بدون تردید ، ارضای تمایل خودآرایی و تجمل ، که یکی از خواهش های فطری است ، به تکامل ذوق و شکفتن احساسات جوانان کمک می کند و آنان را به راه تعالی روحی و پیشرفت های عاطفی سوق می دهد . به همین جهت ، آیین مقدس اسلام ، این امر را با نظر موافق و مؤ کد به پیروان خود توصیه کرده است ، ولی باید توجه داشت که جوانان در این کار به راه زیاده روی و افراط نگریند و از حد شایسته تجاوز نکنند . تجمل پرستی و زیاده روی در زینت و خودآرایی عوارض نامطلوبی دربردارد و ممکن است دختران و پسران جوان را به راه های غلط سوق دهد و سرانجام مایه تیره روزی و بدبختی آنان گردد .

زیاده روی در تجمل

توجه به خودآرایی بیش از اندازه می تواند منشاء بیماری و سواس شود ، و رفته رفته مایه اختلالات روحی گردد . توجه بیش از اندازه به خودآرایی ، برای جلب توجه دیگران ، ممکن است باعث پیدایش خوی ناپسند ریاکاری و خودپرستی شود و آدمی را منفور و مردود جامعه نماید . توجه بیش از اندازه به خودآرایی می تواند شخص را از فعالیت های ثمربخش زندگی باز دارد و عمر عزیز ، که سرمایه سعادت بشر است ، در راه های غیرمفید و احیاناً مضر مصروف می گردد .

جمال معنوی و اخلاقی

نکته مهمی که لازم است اذهان همه مردم، به خصوص جوانان به آن معطوف گردد این است که در نظر اولیای گرامی اسلام، زیبایی بشر منحصر به جمال طبیعی و تجمل مصنوعی نیست، بلکه جمال معنوی و اخلاقی نیز یکی از مهم ترین ارکان اساسی زیبایی بشر است. به عبارت دیگر، زیبایی جامع و کامل برای انسان عبارت از این است که سیمای جسم و جان و شکل صورت و معنی، هر دو زیبا و جمیل باشند. جمال طبیعی و تجمل مصنوعی ظاهر مردم را زیبا می کند، ولی جمال علم و اخلاق که عالی ترین زینت و درخشان ترین زیور اختصاصی انسان است، به آدمی زیبایی روحانی و جمال معنوی عطا می نماید. گرچه جمال و تجمل ظاهری آدمی را محبوب و دلخواه مردم می کند، ولی بهترین جمالی که شایسته مقام بشر است و به انسان کمال حقیقی و عزت واقعی می بخشد، جمال علم و اخلاق و زیبایی صفات حمیده و سجایای انسانی است. (قال علی علیه السلام: میزه الرجل عقله و جماله مروته. (۴۷))

زیبایی علم و اخلاق

علی علیه السلام فرموده است: امتیاز مرد به عقل او و جمال و زیبایی اش به مردانگی و فضایل اخلاقی اوست. (و عنه علیه السلام: العلم جمال لایخفی و نسب لایجفی. (۴۸)) و نیز فرموده است: زیور دانش برای انسان، جمالی است که پوشاننده نمی شود و نسبی است که مورد جفا قرار نمی گیرد. (قال ابو محمد العسکری (ع) حسن الصورة جمال ظاهر و حسن العقل جمال باطن. (۴۹)) امام عسکری علیه السلام فرموده است: زیبایی صورت، جمال ظاهری انسان است و زیبایی عقل و فکر، جمال باطنی اوست. در روایات اسلامی و همچنین در مضامین ادعیه وارده، مکرر کلمه جمال درباره ذات مقدس حق به کار رفته و اولیای گرامی اسلام خداوند را با صفت جمال یاد کرده اند. (عن ابی عبدالله علیه السلام قال: قال امیرالمؤمنین (ع) ان الله جمیل یحب الجمال، و یحب ان یری اثر النعمه علی عبده. (۵۰)) امام صادق علیه السلام از جد گرامی اش علی علیهما السلام روایت کرده است که فرمود: خداوند جمیل است و جمال و زیبایی را دوست دارد، و همچنین دوست دارد که اثر نعمت های خود را در مردم مشاهده فرماید.

جمال الهی

بدون تردید، جمال در مورد خداوند بزرگ، به معنی زیبایی طبیعی یا تجمل مصنوعی نیست. بلکه مراد از جمال الهی، صفات جمالیه و کمالات معنوی است که در ذات لایزال الهی به نحو اتم و اکمل موجود است. او خیر مطلق، کمال مطلق و جمال مطلق است و در ذات منزّه از عیب و نقصش، چیزی جز کمال و جمال نیست. (اللهم انی اساءلک من جمالك باجمله و کل جمالك جمیل. اللهم انی اساءلک بجمالک کله.) علم، قدرت، رحمت، حلم، جود، وفای به عهد، عیب پوشی، قبول عذر، عفو از گناهکار و عدل صفاتی است که حق تعالی برای خود برگزیده است. این صفات جمیله، پایه اساسی جمال معنوی است. خداوند دوست دارد که بندگانش نیز به این صفات پسندیده متصف گردند و به زیبایی های معنوی مزین شوند. (شناختن زیبایی از لحاظ متافیزیک، مشکل ترین نظریاتی است که در این باب موجود است. متافیزیک یا فلسفه ماورای طبیعت، عبارت از پی بردن به وجود مطلق و وجود فی نفسه است. هدف این رشته دانش این است که از ظواهر اشیاء، که به وسیله حواس یا وجدان شناخته می شوند، تجاوز کرده و حقیقت را دریابد. متافیزیک، پدیده ها را که نسبت به یکدیگر و نسبت به فکر شخص فرق و اختلاف پیدا می کند، کنار گذارده، جست و جوی مطلق و تغییر ناپذیر و بلاشرط را منظور خود قرار می دهد. اشیاء وقتی زیبا هستند که

نصیب و پرتوی از آن دریافته باشند. خوب مطلق و خیر اکمل همان زیبایی و جمال محض است. (۵۱) کسی که سیمای جان خود را به زیور علم و اخلاق بیاراید، کسی که ضمیر خویش را به صفات جمالیه و سجایای انسانی مزین نماید، او دارای جمال معنوی و زیبایی روحانی است. او با این عمل توانسته است به خدا نزدیک شود و خویشتن را محبوب خلق خدا نماید. علاوه بر جمال باطن، خداوند جمال ظاهر مردم را نیز دوست دارد. خدا دوست دارد نعمت‌هایی را که به مردم بخشیده و زیبایی‌هایی را که به آنان عطا فرموده، آشکارا مشاهده نماید. آن کس که اندام موزون و صورت زیبا دارد، خود را شکسته و نازیبا ننماید. کسی که دارای نعمت قوت و سلامت است، خویشتن را مریض و ناتوان جلوه ندهد. کسی که تمکن مالی دارد، لباس پستی که مایه خواری وی می‌شود، نپوشد. خلاصه خداوند دوست دارد ظاهر و باطن مردم زیبا باشد. خدا دوست دارد که جان مردم از زیور صفات جمالیه زیبا گردد و جسم مردم از تجمل ظاهری و نعمت‌هایی که عطا فرموده، جمیل و زیبا باشد.

میل جوان به جمال روحانی

خوشبختانه، در دوران شباب، میل به جمال روحانی و سجایای اخلاقی، خود به خود در باطن جوانان بیدار می‌گردد و علاقه به زیبایی معنوی، مانند عشق به خودآرایی و تجمل ظاهری، در ضمیرشان شکفته می‌شود. به عبارت دیگر، جوانان به طور طبیعی مایل به فتوت و جوانمردی هستند، و به فضایل اخلاقی و صفات ممتازه انسانی علاقه دارند. جوانان فطرتاً شیفته راستگویی، درستکاری، وفای به عهد، ادای امانت، عزت نفس، خدمت به مردم، فداکاری و صفاتی نظیر اینها هستند و از دروغگویی، نادرستی، عهدشکنی و خیانت متنفرند، و از مشاهده رفتار و گرفتار نادرست دیگران برافروخته و خشمگین می‌گردند.

پرورش سجایای اخلاقی

مربیان لایق باید از این سرمایه طبیعی استفاده کنند و خواهش فطری سجایای اخلاقی را در ضمیر جوانان پرورش دهند. مربیان باید میل به خلیات پاک انسانی را، که مایه جمال روحانی و زیبایی معنوی است، در نسل جوان تقویت نمایند و آنان را مردانی شایسته و لایق بار آورند. (ایده آل اخلاقی با ایده آل جمال پسندی جوان بستگی دارد. هر مربی و معلمی که از ندای ارزشهای اخلاقی غافل بماند و از این قدرت استفاده نکند، مقصر و بدبخت است. ارزش‌های اخلاقی جوانان، با نوع ارزش‌های سنین کمال متفاوت اند. تعاون و همکاری، به نظر آنان، همچون فداکاری است. نیکی مفهوم ترحم را دارد. بردباری که در دوران جوانی بسیار مشکل است، صورت یک جوانمردی قهرمانی را پیدا می‌کند.

صفای باطن جوان

ارزش‌های دیگری وجود دارد که جوانان آنها را ترجیح دهند. مثلاً شرافت، کفایت و لیاقت شخص، دوستی و صمیمیت قاطع، مانند قهرمانان افسانه‌ای شجاعت تا درجه‌ای که به فداکاری در راه هدفی که انسان دوست دارد منجر شود. تمام این صفات، جوان را برای شکفتگی کامل امکانات فردی آماده می‌سازند. (۵۲) اولیای گرامی اسلام، در قرون گذشته، ضمن بیانات خود، به روح پاک جوانان و تمایل فطری آنان، به اصول اخلاقی و انسانی تکیه کرده و بهره‌برداری از آن سرمایه بزرگ را در راه تربیت صحیح نسل جوان، به مربیان خاطرنشان نموده‌اند. مردی به نام ابی جعفر احوال، از دوستان امام صادق علیه السلام، مدتی به تبلیغ مذهب تشیع و نشر تعالیم اهل بیت علیهم السلام اشتغال داشت. روزی شرفیاب محضر آن حضرت شد. (قال کیف رأیت مسارعة الناس الی هذا الاءمر و دخولهم فیه، قال و الله انهم لقلیل.) امام علیه السلام از او سؤال کرد: مردم بصره را در قبول روش اهل بیت و سرعت پذیرش آیین تشیع چگونه یافتی؟ عرض کرد: مردم قلیلی تعالیم اهل بیت را پذیرفتند. (فقال علیه السلام علیک

بالاحداث فانهم اسرع الی کل خیر . (۵۳) امام علیه السلام فرمود : توجه تبلیغی خود را به نسل جوان معطوف دار و نیروی خویش را در راه هدایت آنان به کارانداز ، زیرا جوانان زودتر حق را پذیرند و سریع تر به هر خیر و صلاحی می گرایند .

فضیلت خواهی جوان

در این حدیث ، امام صادق علیه السلام ، به صفای باطن و فضیلت دوستی نسل جوان تصریح فرموده و به ابی جعفر احوال ، که مبلغ مذهبی و مربی مردم بوده ، یادآور شده است که روح جوان خوبی ها را زودتر می پذیرد ، و به صفات انسانی سریع تر متصف می شود . این خود اشاره به این مطلب است که در ایام شباب ، خواهش جمال روحانی و میل به فضایل اخلاقی در ضمیر جوانان بیدار می شود . به شرحی که در قرآن شریف و روایات اسلامی رسیده ، فرزندان یعقوب نسبت به حضرت یوسف ، برادر کوچک خود ، ستم کردند و او را ، به غلامی ، به کاروان مصر فروختند . پس از چند سال که یوسف در مصر به سلطنت رسید و برادران از این موضوع آگاه شدند ، از ستم خویش درباره یوسف پشیمان گذشتند و نزد یعقوب و یوسف زبان به عذرخواهی گشودند ، در برابر یعقوب گفتند : (یا اءبانا استغفرلنا ذنوبنا انا كنا خاطئين قال سوف استغفر لکم ربی . (۵۴)) ای پدر بزرگوار ، درخواست داریم از درگاه الهی برای ما طلب عفو و مغفرت نمایی . ما به خطای خود اعتراف داریم . حضرت یعقوب به درخواست فرزندان جواب موفق داد ، ولی انجام آن را به بعد موکول کرد و فرمود : در آتیه نزدیکی از خداوند برای شما طلب بخشش خواهم کرد . در برابر یوسف گفتند : (تالله اترك الله علينا و ان كنا لخاطئين قال لا تثریب علیکم الیوم یغفرالله لکم و هو ارحم الراحمین . (۵۵)) به حق قسم است که خداوند تو را بر ما برتری داده و ما خطاکار بوده ایم . یوسف در جواب فرمود : شما را بخشیدم . اکنون بر شما ملامتی نیست . خداوند نیز شما را ببخشد که او از هر رحیمی مهربان تر است . اسمعیل بن فضل هاشمی از امام صادق علیه السلام سؤال کرد : - چرا حضرت یعقوب طلب عفو فرزندان را به تعویق انداخت ، ولی یوسف فوراً برادران گناهکار خود را بخشید و برای آمرزش آنان دعا کرد ؟ (قال لان قلب الشاب ارق من قلب الشيخ ، و كان جنایة ولد یعقوب علی یوسف و جنایتهم علی یعقوب انما كانت بجنایتهم علی یوسف ، فبادر یوسف الی العفو عن حقه و اخر یعقوب العفو ، لان عفوہ انما كان عن حق غیره فاخرهم الی السحر لیلۃ الجمعة . (۵۶)) حضرت دو جواب داد :

قلب رئوف جوانان

اول آن که جوان از پیر رقیق القلب تر است . به این جهت ، یوسف از عذرخواهی برادران زودتر متاثر شد و آنان را فوراً بخشید . دوم آن که فرزندان یعقوب به یوسف ستم کرده بودند . یوسف خود صاحب حق بود و آن را فوراً بخشید ، ولی یعقوب که باید حق دیگری را ببخشد ، به تعویق انداخت که سحر شب جمعه برای آنان طلب آمرزش نماید . در این حدیث نیز امام صادق علیه السلام از قلب رئوف و رقیق جوانان سخن گفته و اشاره فرموده است که روح جوان برای گذشت های اخلاقی و عواطف انسانی آماده تر است .

تمایل جوان به عواطف انسانی

وظیفه مربیان این است که مراقبت کنند تا تمایلات فطری اخلاقی در ضمیر جوانان زنده بماند ، و عشق به جمال معنوی همواره در باطنشان تقویت شود . باید کوشش کنند تا شعله های فروزان پاکی و فضیلت به خمودی و خاموشی نگراید و جوانان از مسیر سجایای انسانی منحرف نگردند . تمایل فطری اخلاقی در جوانان به منزله اعلام آمادگی آنان برای پاکی و نیکی است ، ولی اگر در محیط فاسد و آلوده قرار گیرند و به غلط تربیت شوند ، خیلی زود به وجودان اخلاقی و خواهش های انسانی خود پشت پا می

زنند و در راه ناپاکی و پلیدی قدم می‌گذارند. (ندای ارزش های اخلاقی به هیچ وجه این معنی را ندارد که رفتار جوانان آمیخته به تقدس و تقوا باشد، بلکه فقط این را می‌رساند که او برای تمایل به نیکی حساس تر است. آنان، در عین حال که بعدها برای یک زندگی اخلاقی شخصی آماده هستند، برای پستی و رذالت نیز قابلیت دارند.) (۵۷) نتیجه بحث آن که طراوت و شکفتگی های دوران جوانی، خود یکی از مظاهر عالی جمال طبیعی است. فروغ دل پذیر و جذاب دوران شباب، به نسل جوان زیبایی و جمال می‌بخشد و آنان را در نظر مردم عزیز و دلخواه جلوه می‌دهد. موقعی که جوانان خود را می‌آریند و جمال طبیعی خویش را با تزئین و تجمل می‌آمیزند، وقتی که موی و روی خود را آرایش می‌کنند و جامه قشنگ می‌پوشند، بر محبوبیتشان افزوده می‌شود و بیشتر جذاب و دلپذیر می‌گردند. آری، جمال و زیبایی رمز محبوبیت و سر نفوذ در مردم است. جمال کامل و زیبایی همه جانبه زمانی به دست می‌آید که جوانان، با وجود زیبایی طبیعی و تجمل ظاهری، واجد جمال معنوی و سجایای اخلاقی باشند. چنین جوانانی محبوب واقعی و دلپذیر عموم مردم اند و همه جا مورد تکریم و احترام خواهند بود.

ارزش جمال روحانی

جمال باطنی و زیبایی روحانی، در نظر جامعه بشر، به مراتب ارزنده تر از جمال طبیعی و تجمل ظاهری است. به همین جهت، یک جوان زیبا و خوش ظاهر که واجد تمام مراتب جمال طبیعی و تجمل مصنوعی است، اگر فاقد جمال معنوی باشد، اگر خائن و جنایتکار باشد، مردم به زیبایی ظاهری اش اعتنا نمی‌کنند، و او را با دیده انزجار و تنفر می‌نگرند و به علت ناپاکی و پلیدی اش از خود می‌رانند. هدف بزرگ اولیای گرامی اسلام، در پرورش نسل جوان این است که آنان را در بحبوحه جمال ظاهری از زیبایی معنوی و جمال روحانی نیز برخوردار کنند و با سجایای اخلاقی و صفات انسانی تربیتشان نمایند، تا در دوران شباب، اساس سعادت تمام عمر در ضمیرشان پی‌ریزی شود. برای آن که جوانان به ارزش جمال معنوی و فضایل روحانی بیشتر پی‌برند و این حقیقت را بهتر درک نمایند، برای آن که در دوران شباب موجبات خوشبختی ابدی خویش را فراهم آورند و خود را به زیور سجایای اخلاقی بیاریند، مثل ساده ای می‌آورم که برای همه طبقات قابل درک باشد. گل های گوناگون با رنگ های مختلف و جمال طبیعی خود، محبوب زیباپسندان و مورد علاقه مردم اند. گل فروشان آنها را از شاخه ها جدا می‌کنند و از اقسام مختلفشان دسته گل می‌سازند و نوارهای رنگارنگ به آن می‌پیچند و با این کار بر زیبایی و جلوه گل می‌افزایند. سپس دسته گل نوار بسته را در گلدان زیبایی قرار می‌دهند و دوستانان جمال و زیبایی آن را با قیمت قابل ملاحظه ای می‌خرند و در سالن پذیرایی یا روی میز غذا می‌گذارند، تا از جمال طبیعی گل و تجمل مصنوعی اش محظوظ و بهره مند گردند. گلی که بوی مطبوع یا نامطبوعی ندارد و تنها زیبا و جمیل است، به سبب جمال دلپذیرش، مورد علاقه مردم است. جمال دوستان که شیفته زیبایی هستند، آن را خریداری می‌کنند و از تماشای جمال با طراوتش لذت می‌برند. گل زیبایی که علاوه بر جمال طبیعی و تجمل ظاهری دارای بوی مطبوع و عطر دلخواهی است. محبوبیت بیشتری دارد، و مردم رغبت و علاقه زیادتری نسبت به آن نشان می‌دهند. زیرا از یک طرف روی زیبایش چشم را محظوظ می‌کند و از طرف دیگر، بوی مطبوعش شامه را بهره مند می‌سازد. اگر گل زیبایی بوی نامطبوع و زننده داشته باشد، اگر استشمام هوای مجاور آن باعث سردرد و تهوع شود، هرگز عزیز و محبوب نخواهد شد. مردم از چنین کس راضی نمی‌شود آن گل بدبو را، هر قدر هم که زیبا باشد، در سالن پذیرایی یا روی میز غذای خود قرار دهد و به قیمت تماشای جمال آن، سلامت و آسایش خود را به خطر اندازد. جوانان در بوستان بشریت به منزله گل های نو شکفته و زیبایی هستند که به علت طراوت و جمال طبیعی، در نظر مردم جمال شناس، عزیز و محبوب اند. تزئین و خودآرایی، موهای منظم و معطر، لباس های آراسته، و خلاصه تجمل ظاهری، به منزله نوارهای خوش رنگ و زیبایی است که بر جلوه و جمال جوانان می‌افزاید و آنان را بیشتر دلخواه و محبوب می‌کند. صفات خوب و بد و خلیقات پسندیده و ناپسند برای جوانان، به منزله بوهای

مطبوع و نامطبوع گل های مختلف است .

جوانان با فضیلت

جوانی که دارای سجایای اخلاقی و صفات انسانی است ، جوانی که پاکدل و با ایمان ، راستگو درستکار ، خدمتگزار و فداکار ، امین و خیرخواه ، و خلاصه دارای ملکات پسندیده است ، در جامعه محبوبیت بسیار دارد . او واجد زیبایی ظاهری و جمال معنوی است و همواره مورد علاقه و احترام مردم خواهد بود . چنین جوانی ، مانند شاخه گل معطری است که علاوه بر طراوت و جمال طبیعی ، دارای بوی مطبوع و شامه نواز است . این گل محبوب ، دست به دست می گردد و مردم از دیدن روی زیبا و بوی مطبوع آن لذت می برند و همواره در نگاهداری اش می کوشند و به آن ابراز علاقه می کنند . بعضی از جوانان اند که فاقد صفات پسندیده و سجایای انسانی هستند ، ولی به صفات ناپسند و پلیدی های اخلاقی هم آلوده نشده اند . اینان اگر خدمتی نمی کنند ، خیانتی هم نمی نمایند . اگر خیرشان به مردم نمی رسد ، شری هم ندارند ، اگر نمی توانند دو رنجیده خاطر را آشتی دهند ، باعث تفتین و افساد هم نیستند . اگر از بینوایان دستگیری نمی نمایند ، به آنان آزار هم نمی رسانند . اگر یار مظلومان نیستند ، به ستمگران هم کمک نمی کنند . اگر بازوی افتادگان را نمی گیرند ، آنان را لگدکوب هم نمی نمایند . خلاصه ، اگر از فضایل انسانی محروم اند ، به رذایل اخلاقی هم آلوده نشده اند . این گروه از جوانان نیز تا اندازه ای محبوب اجتماع اند ، زیرا به مردم آسیبی نمی رسانند و جامعه از شر آنان در امان است . اینان مانند گل های زیبا و با طراوتی هستند که اگر عطر مطبوعی ندارند ، بوی بد و آزار دهنده ای هم ندارند که باعث ناراحتی و ایدای مردم گردند .

جوانان آلوده

جوانی که آلوده به صفات رذیله و فساد اخلاق است و مردم از رفتار و گفتار ناپسندش همواره و در عذاب اند ، هر قدر زیبا و جمیل باشد ، و به هر اندازه موی و روی خود را بیاراید و جامه زیبا بپوشد ، باز هم در مورد بدبینی و انزجار است و مردم از دیدن وی متنفرند . جمال جوانی و تجمل و خودآرای قادر نیست نقایص معنوی او را جبران نماید و حسن ظاهر هرگز نمی تواند قبح باطنش را بپوشاند و از وی محبوبیتی نزد مردم ایجاد نماید . او مانند گل زیبایی است که مردم از بوی بد و زنده اش دچار انقلاب و ناراحتی می شوند . گل بدبو و آزاردهنده هر قدر زیبا باشد محبوب مردم نخواهد شد ، و کسی حاضر نیست آن را در منزل خود نگاهداری کند و در کنارش بنشیند .

قبح خیانت

اگر جوان زیبا و خوشی لباسی مرتکب عمل جنایتی غیرانسانی شود و کودک بی گناهی را در کمال قساوت قلب و بی رحمی به قتل برساند ، سیل خشم و تنفر جامعه به وی متوجه می شود . مردم وقتی او را می بینند یا عکسش را در روزنامه ها مشاهده می کنند ، نه تنها از دیدن روی زیبا و اندام موزون و لباس زیبای وی مسرور نمی شوند ، بلکه برعکس به شدت ابراز انزجار می کنند ، و اگر دستشان برسد ، آزارش می نمایند . زیرا قبح جنایتکاری و فساد اخلاق به قدری شدید است که با وجود آن ، زیبایی طبیعی و حسن ظاهری قدر و قیمتی نخواهد داشت . برای آن که جوانان به سجایای اخلاقی متخلق شوند و از جمال روحانی برخوردار گردند ، برای آن که جوانان گرفتار فساد اخلاق نشوند و سرانجام مطرود جامعه نگردند ، باید خودشان و همچنین مربیانشان همواره متوجه وظایف خویش باشند .

خودشناسی جوانان

جوانان باید خود را بشناسند و در خاطر داشته باشند که ایام کودکی را پشت سر گذارده و اینک خود دارای استقلال و مسؤ‌ولیت شخصی هستند. باید بدانند که اکنون قسمت اعظم خوشبختی و بدبختی آنان در اختیار خودشان قرار گرفته است. این جوانان هستند که می‌توانند با مراقبت‌های صحیح علمی و عملی و با کوشش‌های مداوم خود، در راه فراگرفتن سجایای اخلاقی و به کار بستن آنها، موجبات سعادت ابدی خود را فراهم آورند و از زیبایی و جمال معنوی که مایه محبوبیت اجتماعی است، برخوردار گردند. این جوانان هستند که می‌توانند با شرکت در مجالس گناه و آمیزش با افراد آلوده و ناپاک، موجبات تیره‌روزی و بدبختی خود را فراهم آورند و خویشتن را به فساد اخلاق، که باعث بدنامی و نفرت اجتماعی است، آلوده نمایند.

طبع زود رنج جوان

پدران و مادران و مربیان نیز باید همواره طبع حساس و زود رنج جوانان را در نظر داشته باشند و با آنان بر اساس تکریم و احترام برخورد نمایند. باید متوجه باشند که بی‌احترامی به جوانان و تحقیر شخصیت آنان، یکی از عوامل تجاوزکاری و طغیان نسل جوان است. پدران و مادرانی که مراعات عواطف فرزندان جوان خود را نمی‌نمایند و با کلمات تند و رفتار خشن، باعث آزرده‌گی و رنجش خاطرشان می‌گردند، باید بدانند که با این رفتار ناپسند، آنان را به راه سیئات اخلاقی و انتقام‌جویی سوق می‌دهند و عملاً- فکر نادرستی و احیاناً جنایتکاری را در مغزشان می‌پرورانند. (قال رسول الله یا علی لعن الله والدین حملاً- ولدهما علی عقوقهما. (۵۸)) رسول اکرم به علی (ع) فرمود: از رحمت خدا دور باد آن پدر و مادری که با رفتار و گفتار نادرستشان موجبات بدکاری فرزندان خود و نارضایی خویشتن را از وی فراهم آورند. خوش بختی و سعادت کامل برای جوانانی است که با مراقبت پدران و مادران وظیفه‌شناس و در پرتو تربیت صحیح مربیان لایق و بر اثر مجاهده و کشش شخصی، به سجایای اخلاقی و صفات انسانی متصف شده‌اند، و با دارا بودن جمال جوانی و تجمل ظاهر، از زیبایی روحانی و جمال معنوی نیز بهره‌کافی دارند. اینان همواره مورد احترام و تکریم جامعه هستند و مانند گل‌های زیبا و معطر، محبوب و عزیزند. به علاوه، بر اثر پاک‌دلی و سجایای اخلاقی، خداوند بزرگ از آنها راضی و خشنود است.

فرصت جوانی

قال الله ...

قال الله العظیم فی کتابه: ... اولم نعمرکم ما یتذکر فیه من تذکر (۵۹) دوران جوانی یکی از فرصت‌های گران‌بها در طول زندگانی بشر است. جوانی کانون نیرو و قوت و مظهر زیبایی و جمال است.

استعدادهای نهفته

استعدادهایی که در جسم و جان جوانان نهفته است و شرایط مساعدی که برای تعالی و تکامل در نهاد آنان وجود دارد، اگر به درستی مورد استفاده و بهره‌برداری قرار گیرند، می‌توانند پایه‌اساسی سعادت نسل جوان برای تمام دوران عمر باشند. پدران و مادرانی که به سعادت و خوشبختی فرزندان جوان خود علاقه دارند، جوانانی که شیفته کامروایی و پیروزی خود هستند، باید این فرصت ثمربخش را از هر جهت مغتنم شمارند و حداکثر استفاده ممکن را از شرایط مفید و مساعد آن بنمایند.

استفاده از فرصت

اولیای گرامی اسلام، به منظور بیان ارزش جوانی و برای تاءمین سعادت نسل جوان، ضمن بیانات خود، یادآوری‌هایی فرموده و مغتنم شمردن این فرصت گران بها را به پیروان خود اکیدا خاطر نشان کرده‌اند. (قال رسول الله صلی الله علیه و آله: یا اباذر اغتنم خمسا قبل الخمس، شبابک قبل هرمک و صحتک قبل سقمک و غناک قبل فقرک و فراغک قبل شغلک و حیواتک قبل موتک. (۶۰)) رسول اکرم (ص) به ابی ذر غفاری فرمود: پنج چیز را پیش از پنج چیز غنیمت بشمار، جوانی ات را قبل از پیری، سلامت را قبل از بیماری، تمکنت را قبل از تهیدستی، فراغت را قبل از گرفتاری، زندگانی ات را قبل از مرگ. (قال علی علیه السلام: بادر شبابک قبل هرمک، و صحتک قبل سقمک. (۶۱)) علی علیه السلام فرموده: دریاب جوانی ات را قبل از پیری، و سلامت را قبل از بیماری. (جعفر بن محمد عن آبائه علیهم السلام فی قوله تعالی: و لا تنس نصیبک من الدنیا. قال لا تنس صحتک و قوتک و فراغک و شبابک و نشاطک و غناک و ان تطلب به الاخره. (۶۲)) امام صادق علیه السلام از پدران خود، در تفسیر آیه (و لا تنس نصیبک من الدنیا) روایت کرده است که سلامت، نیرومندی، فراغت، جوانی، نشاط و بی‌نیازی خود را فراموش منما. در دنیا از آنها بهره برداری کن و متوجه باش که از آن سرمایه‌های عظیم به نفع معنویات و آخرت خود استفاده نمایی.

ارزش فرصت

در این سه حدیث، فرصت گران بهای جوانی مورد توجه مخصوص قرار گرفته، و ارزش آن نسبت به دوران پیری، در ردیف ارزش تندرستی نسبت به ایام بیماری به حساب آمده است. جوانا بدان قدر روز جوانی مده نقد عمر از کفت رایگانی فرصت، یعنی نوبت آماده شدن شرایط لازم برای نیل به هدف، و استفاده از فرصت، یعنی سعی و کوشش در راه بهره برداری صحیح از آن نوبت و آن شرایط مساعد. در این جهان هیچ موجودی بی حساب نیست، و هیچ نتیجه و حاصلی بدون سعی و کوشش در راه استفاده از شرایط موجود به دست نمی‌آید. (و ان لیس للانسان الا ما سعی. (۶۳)) نصیب آدمیان چیزی جز محصول سعی و عمل آنان نخواهد بود. (قال ابو عبدالله علیه السلام: احمل نفسک لنفسک فان لم تفعل لم یحملك غیرک. (۶۴))

احساس مسؤ ولیت

امام صادق علیه السلام فرموده: بار مسئولیت خویشتن را خودت باید بردوش بگیری، و اگر از انجام وظیفه شانه خالی کنی، دیگری بار مسؤ ولیت تو را حمل نخواهد کرد. کشاورز باید از فرصت مساعد آب و هوا و زمین استفاده کند و با سعی و کوشش، در شخم زدن و بذر ریختن و مراقبت کردن، وظایف خود را به درستی انجام دهد تا محصولی به دست آورد. محصل باید از فرصت مناسب و شرایط مساعد کتاب و مدرسه و معلم و محیط امن و سلامت خود استفاده کند و با جدیت در تحصیل علم و تمرین و مطالعه بکوشد تا به مدارج علمی نایل گردد. بیمار باید از فرصت وجود طیب و دوا و پرستار و بیمارستان استفاده کند و با سعی و مراقبت در استراحت و پرهیز و استفاده از داروهای مفید، خویشتن را درمان نماید. گمراهان و بدکاران باید از وجود تعالیم الهی و رهبران روحانی و عقل و درایت خویش استفاده کنند، و با مجاهده در راه فضیلت و سعی و کوشش در انجام وظایف ایمانی و اخلاقی، خود را در صف پاکان و نیکان درآورند و بدین وسیله موجبات خوشبختی و سعادت ابدی خویش را فراهم نمایند.

اساس موفقیت

خلاصه ، استفاده از فرصت های مناسب و بهره برداری از شرایط مساعد ، پایه اساسی موفقیت و پیروزی بشر در جمیع شئون مادی و معنوی است . عاقل ترین مردم کسانی هستند که همواره از شرایط موجود استفاده می کنند و هیچ فرصتی را به رایگان از کف نمی دهند . (قال رسول الله صلی الله علیه و آله : ان لربکم فی ایام دهرکم نفحات الا فتعرضوا لها . (۶۵)) رسول اکرم می فرمود : در ایام زندگی شما لحظاتی فرامی رسد که در معرض نسیم حیات بخش الهی قرار می گیرید و فرصت مناسبی به دست می آورد . بکشید که از آن فرصت ها استفاده کنید ، و خویشتن را در مسیر فیض الهی قرار دهید .

لحظات زودگذر

بدبختانه فرصت هایی که بر سر راه زندگی بشر در تمام شئون مادی و معنوی پیش می آید ناپایدار و زودگذر است ، و ممکن است بر اثر کمترین مسامحه و سهل انگاری ، بزرگ ترین فرصت ثمربخش از کف برود و برای صاحبش تنها شکست و ندامت باقی بماند . به همین جهت ، اولیای گرامی اسلام ، در برنامه های تربیتی خود ، این نکته را مورد توجه مخصوص قرار داده ، همواره خطر از دست رفتن فرصت ها را به پیروان خود خاطرنشان نموده اند . (النبی صلی الله علیه و آله : قال من فتح له باب خیر فلینتھزه فانه لا یدری متی یغلق عنه .) (۶۶) رسول اکرم (ص) فرموده است : آن کس که به رویش در خیری گشوده شد غنیمت بشمارد و از فرصت استفاده کند ، زیرا نمی داند چه وقت آن به رویش بسته می شود . (قال علی علیه السلام : الفرصة تمر مر السحاب ، فانتهزوا فرص الخیر .) (۶۷) () علی علیه السلام فرموده است : فرصت مانند ابر از افق زندگی می گذرد . مواقعی که فرصت های خیری پیش می آید ، غنیمت بشمارید و از آنها استفاده کنید . (و عنه علیه السلام : الفرصة سریع الفوت و بطیئة العود .) (۶۸) () و نیز فرموده است : فرصت خیلی زود می گذرد و دیر برمی گردد . (سنلت عن الهادی علیه السلام عن الحزم ، فقال هو ان تنتهز فرصتک و تعاجل ما امکنک .) (۶۹) () راوی از امام هادی علیه السلام معنی حزم و محکم کاری را سؤال کرد . در جواب فرمود : حزم عبارت از این است که فرصت خیر را مغتنم بشماری و به قدر ممکن در استفاده از آن تسریع نمایی .

سرمایه های جوانی

دوران جوانی بهترین فرصت برای نیل به پیروزی های درخشان زندگی است . در جسم و جان جوانان ، به طور طبیعی ، سرمایه هایی وجود دارد که اگر به خوبی مورد استفاده قرار گیرند ، می توانند موجبات خوشبختی و سعادتشان را تا پایان عمر فراهم آورند . نیروی جسمانی جوانان ، رشد همه جانبه بدن ، استخوان بندی محکم ، عضلات قوی ، اعصاب پولادین ، و خلاصه مجموعه قوای جسمانی نسل جوان ، بهترین وسیله برای کار و فعالیت است . آنان می توانند در نبرد زندگی به سخت ترین کارها دست بزنند و با نیروی جوانی بر همه مشکلات پیروز شوند . در نظر پیشوای عالی قدر اسلام ، قوت و شدت قوای بدن ، یکی از شاخه های سعادت آدمی شناخته شده و خوش بختانه جوانان در دوران شباب از این نعمت برخوردارند . (قال رسول الله صلی الله علیه و آله : طوبی لمن اسلم و کان عیسه کفافا و قواه شدادا .) (۷۰) () رسول اکرم (ص) فرمود : خوشبخت و سعادت مند ، انسان با ایمانی است که در آمدش برای معاش کافی و قوای بدنش نیرومند باشد . نیروی معنوی نسل جوان ، عشق و امید و شور و هیجان است که در دوران شباب به شدت ظهور می کند . هم زمان با رشد بدن و نمو اندام ، عواطف و احساسات گرمی که منشاء اساسی بیشتر جنبش های بشری است ، در اعماق جان جوانان بیدار می شود و با شور و شوق ، آنان را به فعالیت های پی گیر و خستگی ناپذیری وامی دارد ، و این خود سرمایه دیگری است که در دوران شباب به اختیار نسل جوان قرار می گیرید . (وقتی که در حضور ما از کلمه بلوغ گفت و گو می شود ، بلافاصله به یاد سرعت رشد بدنی و تغییرات داخلی که موجب می شوند دستگاه بدن بتواند کوشش های زمان کمال و پختگی را انجام دهد ، می افتیم . آن چه که ابتدا جلب توجه ما را می نماید ، جهش بدنی است و این خود اولین خط

سیر برای مطالعه در بلوغ است. اما در همین زمان و به عنوان حمله متقابل، چشم انداز جدیدی در مقابل ما رخ می نماید و بر اثر بیداری شوق ها و شورها و عشق ها در این سن، حساسیت زیاد می شود، حتی در نزد طبایع فعال و جدی، حاکم بر تمام فعالیت های نفسانی می گردد. پس همراه با جهش بدن، جهش قلب نیز شروع می گردد. نزدیک شدن این دو خط سیر با یکدیگر بر حس استفاق و تصادف نیست، بلکه نزدیکی آن دو با یکدیگر، یکی از دلایل بستگی زندگانی ذهنی و زندگانی خارجی است که در هر یک از ادوار وجود، مظاهر آن دیده می شود. (۷۱) اگر جوانان به وضع طبیعی خود متوجه شوند و از عطایای الهی آگاه گردند، اگر بتوانند در پرتو سعی و عمل از سرمایه های گران بهایی که در جسم و جان دارند استفاده کنند و آنها را در راه تاءمین سعادت مادی و معنوی خود به کار اندازند، توانسته اند از فرصت بی نظیر جوانی و شرایط مساعد آن بهره برداری نمایند. (قال رسول الله صلی الله علیه و آله: فلیاءخذ العبد المؤمن من نفسه لنفسه، و من دنياه لاخرته، و فی الشیبه قبل الکبر و فی الحیوه قبل الممات. (۷۲)) رسول اکرم فرموده: بر مرد با ایمان لازم است که از نیروی خود به نفع خویشتن استفاده نماید، از دنیای خود برای آخرت خویش، و در جوانی خود پیش از فرارسیدن ایام پیری و در زندگی پیش از مرگ. (و عنه صلی الله علیه و آله: ان الله ملکا ينزل فی کل لیله فینادی یا ابناء العشرین جدوا واجتهدوا. (۷۳)) و نیز فرموده است که فرشته الهی هر شب به جوانان بیست ساله ندا می دهد کوشش و جدیت کنید و برای نیل به کمال و سعادت خود مجاهده نمایید.

مسئولیت شخصی جوان

دوران شباب، ایام مؤ اخذه و مسؤ ولیت شخصی است. سن بیداری و به خود آمدن است. موقع کار و فعالیت است. کسی که در بحبوحه جوانی به سعادت خود فکر نمی کند و در راه خوشبختی مادی و معنوی خویش قدم بر نمی دارد، جوانی که با سستی و سهل انگاری بهترین ایام عمر خود را به رایگان از کف می دهد و از آن فرصت بی نظیر قدردانی نمی نماید، استحقاق توبیخ و کیفر دارد. (ابی عبدالله علیه السلام فی قول الله عزوجل (اولم نعمرکم ما یتذکر فیه من تذکر) توبیخ لابن ثمانی عشر سنه. (۷۴) امام صادق علیه السلام فرموده است که این آیه ملامت و سرزنش جوانان غافل است که به سن هجده سال رسیده اند و از فرصت جوانی خود استفاده نمی کنند. متأسفانه در تمام کشورهای پیشرفته و در حال رشد، به علت تربیت های نادرست پدران و مادران و مریبان و همچنین به سبب فساد اخلاق اجتماعی، بسیاری از جوانان از صراط مستقیم منحرف شده و عملاً به تمام مقررات اخلاقی و انسانی پشت پا زده اند. به همه چیز و همه کس بدبین اند و فکر طغیان و عصیان در سر می پرورند.

جوانان ماءیوس

اینان در دوران جوانی و در پرشورترین ایام زندگی، به جای امیدواری و کوشش، دچار یأس و ناامیدی شده اند. نه به تحصیل دانش علاقه دارند، نه به سعادت فردای خود امیدوارند بیشتر آنها به عادات مضره آلوده شده اند و فرصت گران بهای جوانی را به نادانی و بوالهوسی از دست می دهند. به طوری که از آمارهای رسمی و از خلال مقالات نویسندگان استفاده می شود، این گروه جوانان آلوده و گمراه، در کشورهای بزرگ امروز، مشکلات عظیمی را به وجود آورده و باعث بدبختی خود و دگران شده اند. دانشمندان تربیت و روان، به منظور نجات آنان کوشش می کنند تا مگر بتوانند با تدبیرهای علمی و عمل، آن بیماران تیره روز را درمان کنند و برای حل مشکلاتشان چاره ای بیندیشند.

انزواطلبی

(غرایب اخلاقی جوانان در روزگار ما به اوج خود رسیده است. درد جوانان عمیق و جدی است. چگونه باید با این مصیبت مقابله

کرد؟ چگونه باید جوانان را از انزوای مهلکی که بدان دچار شده اند، خارج ساخت و آنها را به زندگی پیوند داد؟ مؤسسه تحقیقات امور اجتماعی و جوانان، چندی پیش با لحن مضطربی، به دولت فرانسه اعلام خطر کرد که لااقل ۶۰٪ از جوانان، به علت بی بندوباری و ندانم کاری اولیای مدارس و اجتماع، شور زندگی را از دست داده اند، و ناامیدانه به کارهایی دست می زنند که عواقب هولناکی برای مجموعه جامعه به بار خواهد آورد. بسیاری از جوانان، بزرگسالان را قبول ندارند، و هر لحظه می کوشند تا علیه سنت های گذشته بشورند. به موجب احصایه های آماری، تعداد معتادان به مواد مخدره و الکل و سیگار در میان جوانان، قوس صعودی برق آسایی را طی کرده است. کسانی که ارزش های اخلاقی را زیرورو می کنند رو به افزایش اند. در آمریکا، به موجب تحقیقات آماری، معلوم شده است که ۴۵٪ از جوانان، هیچ یک از آداب و رسوم گذشته را قبول ندارند و ۵۵٪ بقیه نیز به اعتقادات جدید و شگفت آوری باور آورده اند. در آلمان، به موجب برآوردهای دقیق، جوانان یاغی از بزرگسالان متنفرند. (۷۵) ناگفته نماند که بهره برداری صحیح از فرصت جوانی یا ضایع کردن و به هدر دادن آن، در تمام دوران عمر آدمی مؤثر است و نتایج خوب و بدش تا پایان زندگی عاید می گردد، زیرا پایه های اساسی سعادت و خوشبختی، با تیره روزی و بدبختی هر انسانی، در جوانی اش پی ریزی می شود. (دوران بلوغ در ادوار زندگی انسان اهمیت اساسی دارد. مطالعه بلوغ از روی قواعد علمی زیست شناسی و روان شناسی و جامعه شناسی ثابت می کند که این دوران از لحاظ انواع امکانات، غنی است و خیلی بیش از آن چه تصور می شود. می توان در این دوره با فعالیت، مقدمات دوران کمال را آماده نمود. این دورانی است که حوادث مختلف تقدیر هر کس در آن با یکدیگر گره می خورند.) (۷۶) پایه هایی که در جوانی گذارده می شود، به میزان وسیع و فراوانی، در باروری یا بی ثمری سالهای آینده زندگی اثر دارد.) (۷۷) معلوماتی که جوانان در رشته های مختلف علمی و فنی، در ایام شباب، فرامی گیرند، سرمایه ای است که در تمام عمر از آن استفاده می کنند. صفات خوب و بد و خلیات پسندیده و ناپسندی که جوانان در ایام شباب کسب می کنند، برنامه معاشرشان با مردم در ایام زندگی است. آن کس که در جوانی از فرصت استفاده نموده و سرمایه دانش و اخلاق اندوخته است، تا پایان عمر شادمان و مباهی است و همواره بین مردم گرمی و محترم است. برعکس، آن کس که فرصت جوانی را به هدر داده است، آن کس که تنبلی و تن پروری، نالایق و بی سوادش بار آورده و سیئات اخلاقی و گناه، مفتضح و بدنامش نموده است، در بزرگسالی و پیری سرافکننده و شرمسار است و همواره در خود احساس پستی و حقارت می کند.

جوانی از دست رفته

(در جوانی، امکان ها و امتیازات بسیاری برای زندگی یافت می شود، در حالی که در سنین کهولت، خیلی از این امکان ها از دست می روند. چه بسا اشخاصی که پیوسته افسوس می خورند از این که نمی توانند فرصت های درخشانی را که به غفلت از دست داده اند، دوباره در زندگی بازببند. همین حسرت ها بود که سبب شد دیسرائلی بگوید: جوانی یک اشتباه است، کهولت بیکار است و پیری یک حسرت است.) (۷۸) چنین گفت روزی به پیری، جوانی که چون است با پیری ات زندگانی بگفتش در این نامه حرفی است مبهم که معنیش جز وقت پیری ندانی تو به کز توانایی خویش گویی چه می پرسی از دوره ناتوانی جوانی نگهدار کاین مرغ زیبا نماند در این خانه استخوانی متاعی که من رایگان دادم از کف تو گر می توانی مده رایگانی هر آن سر گرانی که من کردم اول جهان بیشتر کرد از آن سرگرانی چه سرمایه ام رفت بی مایه ماندم که بازی است بی مایه بازارگانی از آن برد گنج مرا دزد گیتی که در خواب بودم که پاسبانی

فرصت کوتاه

متأسفانه فرصت گران بهای جوانی مانند سایر فرصت‌های ثمربخش زندگی، کوتاه و زودگذر است. چند سالی بیشتر نمی‌پاید که ایام شیرین و پرشور و نشاط جوانی سپری می‌شود و شعله‌های فروزانش رفته رفته به خمودی می‌گراید. خوشبخت جوانانی که از این فرصت کوتاه استفاده بسیار کنند و از این دوران محدود، بهره‌های فراوان گیرند و بدبخت آنان که ایام جوانی را با غفلت و بوالهوسی می‌گذرانند و این فرصت عظیم را به رایگان از کف می‌دهند و سپس در اندوه گذشته بی‌حاصل، اشک حسرت و ندامت می‌بارند. باران بی‌محل، ندهد نفع کشت را در وقت پیری اشک ندامت چه می‌کند (شباب عالی‌ترین سنی است که در طی آن شاهراه‌های زندگی به روی جوانان گشوده می‌شوند. اما این دوران تحسین‌انگیز و فریبنده‌ای که کودک با ناشکیبایی، فرارسیدن آن را انتظار می‌کشد و پسران و دختران آرزو دارند که دوام آن زیادتر شود خیلی گذرنده است. شباب چند سالی بیشتر طول نمی‌کشد. بنابراین باید این دوران زندگی را به کمال خوبی و روشنی برآورد.) (۷۹)

افراد قدرناشناس

علی‌علیه‌السلام، در ضمن یکی از خطبه‌های خود، از ساختمان بدن انسان و اعضای که خداوند برای ادامه حیات به وی عنایت فرموده و همچنین از نعمت‌ها و فرصت‌هایی که در اختیار بشر گذارده است، سخن گفته و سپس درباره مردم قدرناشناس و هوسبار، درباره کسانی که دوران سلامت و قوت جوانی را به غفلت گذرانده‌اند و از نعمت‌های الهی بهره صحیح و کافی نبرده‌اند، چنین فرموده است: (لم یمهدوا فی سلامة الابدان، و لم یعتبروا فی اءنف الاءوان، فهل ینتظر اهل بضاضة الشباب الا حوانی الهمرم). (۸۰) در ایام سلامت بدن، سرمایه‌ای مهیا نکردند و در اولین فرصت‌های زندگی و نیرومندی درس عبرتی نگرفتند و درخشنده‌ترین ایام عمر را به رایگان از کف دادند. آیا کسی که در جوانی اهل تن‌پروری بوده می‌تواند در پیری جز شکستگی و ذلت‌انتظاری داشته باشد؟ (و عنه علیه‌السلام: ما اقرب الدنیا من الذهاب و الشیب من الشباب). (۸۱) و نیز فرموده است: چه نزدیک است دنیا را گذران و رفتن و چه نزدیک است جوانی را پیری و درهم‌شکستن. جوانانی که خواهان سعادت و خوشبختی خود هستند، کسانی که مایل‌اند فرصت جوانی را مغتنم شمارند و به‌طور کامل از آن بهره‌برداری کنند، لازم است این چند نکته را همواره به‌خاطر داشته باشند و صفحه‌ای بنویسند و در مقابل چشم خود قرار دهند: ۱ دوران جوانی یکی از بهترین و پراح‌ترین فرصت‌های ثمربخش در طول زندگی بشر است. ۲ استفاده از فرصت جوانی و سعی و کوشش در راه بهره‌برداری از آن، شرط اساسی کامیابی و موفقیت آدمی است. ۳ خوشبختی و بدبختی هر انسانی در ایام جوانی اش‌پی‌ریزی می‌شود. جوانی که از فرصت شباب به خوبی استفاده می‌کند، توانسته است با این عمل زمینه سعادت خود را برای تمام ایام زندگی فراهم آورد. ۴ عمر جوانی کوتاه و فرصت شباب زودگذر است. یک روز غفلت و سستی، باعث حسرت و خسران و مایه ندامت و پشیمانی در تمام ایام زندگی است. بر سر راه زندگی بشر موانع بسیاری وجود دارد که نمی‌گذارند مردم فرصت‌های گران‌بهایی که به دستشان می‌آید، به‌درستی بهره‌برداری کنند و از شرایط مساعدی که در اختیارشان قرار می‌گیرد، استفاده نمایند. به همین جهت، بسیاری از فرصت‌ها به رایگان از کفشان می‌رود و شکست و محرومیت، به‌صورت مختلف، دام‌گیرشان می‌شود. فرصت جوانی نیز مانند سایر فرصت‌ها موانع و مشکلاتی بر سر راه دارد که با محاسبه‌های روانی و مراقبت‌های علمی برطرف‌شدنی و قابل‌حل است. برای آن که جوانان تا اندازه‌ای از آن موانع آگاه شوند و راه برطرف کردن آنها را بیاموزند، به بعضی از آنها اشاره می‌شود:

افسوس و نگرانی

اضطراب و نگرانی از آینده، تاءثر و افسوس بر گذشته از جمله موانعی هستند که اگر در روح کسی نفوذ نمایند، عزم و تصمیمش

را درهم می‌شکنند و او را خود باخته و مرعوب می‌سازند. نگرانی از آینده و افسوس بر گذشته سد راه سعادت آدمی است. این دو مانع روانی نمی‌گذارند مردم از فرصت موجود و از نیرویی که اکنون در اختیار دارند، به درستی استفاده کنند و موجبات پیروزی و موفقیت خود را فراهم آورند.

شکنجه های روحی

افسوس و نگرانی، مانند موربانه، ریشه های امید و اراده را در ضمیر مردم خورند و آنان راه به طوری مردد و احيانا ماء‌یوس می نمایند که از سعی و کوشش دلسرد شده و گاهی از انجام وظایفی که بر عهده دارند، سرباز می‌زنند. بدبختانه، بیشتر مردم از زن و مرد، پیر و جوان، در تمام شئون فردی و اجتماعی، به این بیماری روحی گرفتارند و از شکنجه های جان کاه افسوس و نگرانی، همواره رنج می‌برند. به همین جهت، بسیاری از فرصت های عزیز را بی‌ثمر و رایگان از کف می‌دهند و سپس در آتش حسرت و ندامتی که خود افروخته اند، می‌سوزند. مثلاً وقتی جوان محصلی به علت مسامحه در تحصیل، از عهده امتحان بر نمی‌آید، تجدیدی می‌شود. یعنی به وی مجال می‌دهند که ظرف چند ماه کوشش کند و عقب افتادگی های خود را جبران نماید و دوباره امتحان بدهد. این مهلت، برای او فرصت گران بها و پریمی است. اگر به درستی از آن فرصت استفاده کند، اگر تمام نیروی خود را در راه درس و مطالعه به کار اندازد، در امتحان مجدد پذیرفته خواهد شد و به گروه قبول شدگان می‌پیوندد و در نتیجه می‌تواند سال بعد در کلاس بالاتر به تحصیل خود ادامه دهد. برای استفاده از این فرصت و بهره بردن از این مهلت لازم است روح محصل جوان، آرام و آزاد باشد تا بتواند کتاب های مربوطه را با خاطری مطمئن و در کمال دقت مطالعه نماید و مطالب درس های تجدیدی را به خوبی فراگیرد.

اضطراب فکر

بدبختانه، بسیاری از جوانان در چنین مواقعی، به علت افسوس بر گذشته یا نگرانی از آینده، دچار اضطراب فکر و تشویش خاطر می‌شوند. گاهی به یاد گذشته می‌افتند و افسوس می‌خورند که چرا سال گذشته درست درس نخواندیم؟ چرا تنبلی کردیم و عمر عزیز را به مسامحه و بطالت گذرانندیم؟ گاهی در اطراف آینده مبهم و تاریک خودشان فکر می‌کنند. خویش را می‌بازند. مضطرب و نگران می‌شوند. دچار هیجان روحی و بی‌خوابی می‌گردند. با خود می‌گویند: (اگر در امتحان تجدیدی قبول نشویم، اگر به خوبی از عهده جواب سئوالات برنیاییم، رسوا خواهیم شد، شخصیتمان درهم شکسته می‌شود، ممکن است از مدرسه اخراج شویم، به کلی از تحصیل محروم و برای همیشه بدبخت و بی‌آبرو بمانیم.)

فشارهای روانی

این دو فکر خطرناک، این دو مانع بزرگ، آن چنان به روح حساس جوانان فشار می‌آورند و آنان را در محاصره قرار می‌دهند که از فعالیت تحصیلی باز می‌مانند و نشاط درس خواندن را از کف می‌دهند. کتاب را در مقابل خود باز می‌کنند، ولی افکار پریشان و ناراحت، چنان مقهور و مسخرشان نموده که از آن چیزی نمی‌فهمند. خلاصه در کشاکش افسوس گذشته و نگرانی آینده، ایام مهلت سپری می‌شود، و فرصت گران بها برای تجدید امتحان، بدون اخذ نتیجه از دستشان می‌رود. ناچار باید یک سال دیگر در همان کلاس بمانند. بدبختانه، با تمام شدن سال تحصیلی و سپری شدن فرصت امتحان تجدیدی، وضع روحی آنان آرام نمی‌شود و فشارهای روانی پایان نمی‌پذیرد، بلکه سال بعد نیز وضع به همین منوال است و همچنان از افسوس گذشته و ترس آینده، پریشان خاطر و نگران اند، ممکن است سال بعد، اضطراب روحی و نگرانی افزایش یابد و آن گرفتاری شکننده و طاقت

فرسا تشدید شود .

درمان افسوس و نگرانی

درمان این دو بیماری روح ، تنها با محاسبه های صحیح و آرام کردن ضمیر میسر است . مبتلایان باید با مجاهده و کوشش ، فکر گذشته و آینده را از صفحه دل بزایند و آن دو خاطره مزاحم و ناراحت کننده راه به دست فراموشی بسپارند . درباره گذشته باید این مطلب را به درستی و قطعی در باطن خود حل و فصل کنند که گذشته ما هر چه بود گذشت و دیگر بر نمی گردد . افسوس ما برگزیده ، نه تنها اثر مفید ندارد ، بلکه مضر و مایه خسارت است . قسمتی از وقت گران بهایی را که اکنون در اختیار داریم ، به هدر می دهد . به علاوه ، فکر ما را ناراحت و پریشان می کند . مهم تر آن که ما را از فعالیت های مفید امروز ، که مایه پیروزی و کامیابی فرداست ، باز می دارد . (قال علی علیه السلام : لا تشعر قلبك الهم علی مافات فی شغلک عن الاستعداد بما هو آت . (۸۲))

علی علیه السلام فرموده است : افسوس های گذشته را در دل خود بیدار مکن که تو را از آمادگی پیروزی هایی که در پیش داری باز می دارد . درباره آینده نیز باید روش خود را روشن کنند . نگرانی و اضطراب را در ضمیر خود راه ندهند . باید متوجه باشند که آینده هر کس وابسته به وضع فعلی اوست . اگر امروز وظایف خود را به درستی انجام دهیم و از فرصتی که در اختیار ماست ، به خوبی استفاده نماییم ، آینده ما خوب و درخشان خواهد بود . برعکس ، اگر فرصت نقد را بیهوده از کف بدهیم و با وحشت و نگرانی ، وقت گران بها را بگذرانیم ، قطعاً آینده ما تاریک شده و در آتیه تیره روز و بدبخت خواهیم بود . (قال علی علیه السلام : لا تحمل هم یومک الذی لم یأتک علی یومک الذی قد اتاک . (۸۳))

علی علیه السلام فرموده : غصه فردای نیامده را بر امروز موجودت تحمیل مکن و بار روز حضرت را بی جهت سنگین منما .

آینده مجهول

متأسفانه ، بسیاری از جوانان و سالخورده گان ، به وضع موجود خود کمترین متوجهی ندارند و نقد عمر خویش را ، که سرمایه اساسی سعادت است نمی بینند . گاهی در اطراف آینده مجهول و تاریک خود فکر می کنند و دورنمای وحشت زایی در ضمیر خود می سازند ، و با آن خیالات پریشان و ناراحت کننده ، آسایش و آرامش را از خویش سلب می نمایند و زندگی شیرین امروز را با اندیشه های موهوم ، بر خود تلخ و غیرقابل تحمل می کنند .

گذشته معدوم

گاهی از نادانی ، روی خود را به عقب برمی گردانند و راهی را که در طول چند سال زندگی پیموده اند ، با افسوس و تاءثر می نگرند . خاطرات حسرت بار گذشته ، مانند باد سرد زمستانی بر آرزوهای آن ها می وزد . شور و نشاط را در دلشان می کشد و چراغ فروزان عشق و امید را در ضمیرشان خاموش می نماید . چنان مایوس در دل شکسته می شوند که از سعی و کوشش باز می مانند و فرصت های گران بهای عمر را یکی پس از دیگری از کف می دهند . این چه حالت بود که اهل زمین هر زمان از گذشته یاد کنند از فراق گذشته ها غمگین وز غم حال بانگ و داد کنند کارشان غیر آه و حسرت نیست هیچشان از زمانه عبرت نیست آن یکی در بهار برنایی می خورد بهر کودکی افسوس در کمال جمال و زیبایی از تأسف کند قیافه عبوس که چه خوش بود کودکی که گذشت مرده ام ده که آن زمان برگشت و آن دگر از شباب کرده عبور دیده آن سخت راه ناهموار داده از کف نشاط عقل و شعور آرزوی شباب کرده شعار که چه شد روزگار برنایی تا کشم سر به عشق و رسوایی آن چه دیدم به غالب احوال هیچ کس فکر نقد حال نبود همه در اختیار وهم و خیال حالشان جز غم و ملال نبود غافل از آن که حال زاینده مادر رفته است و آینده اغتنام

فرصت، یعنی توجه آدمی به شرایط موجود و بهره برداری صحیح از آنها، به نفع سعادت مادی و معنوی خود. استفاده از فرصت یعنی سعی و کوشش انسان در اجرای تمام وظایفی که اکنون بر عهده دارد. افسوس و حسرت بر گذشته یک مانع بزرگ روانی در راه استفاده از فرصت است و نگرانی و اضطراب از آینده، مانع دیگر.

فرصت موجود

کسی که می‌خواهد از فرصت‌ها استفاده کند و از سرمایه‌هایی که در اختیار دارد، به خوبی بهره‌برداری نماید، باید گذشته معدوم را به دست فراموشی بسپارد و دل را از حسرت و اندوه آن خالی کند. همچنین باید آینده موجود نشده را نادیده انگارد و نگران آن نباشد. باید تمام نیروی خود را متوجه لحظه حال و شرایط موجود نماید و در هر کاری از خود سؤال کند (الآن چه باید کرد؟) فکر کند. عاقلانه به آن پرسش پاسخ دهد. سپس به انجام آنچه موظف است، جدا قیام نماید. (ن ابی عبدالله علیه السلام: قال الايام ثلثة، فیوم مضی لایدرک و یوم الناس فیه فینبغی ان یغتموه، و غد انما فی ایدیهم امله. (۸۴)) امام صادق علیه السلام فرموده است: ایام زندگی سه روز است: اول روزی که گذشته است و برگشت ندارد. دوم روز موجود است که مردم در آن قرار دارند و در اختیار آن‌هاست. باید آن را مغتنم شمارند و از آن استفاده نمایند. سوم فردایی است که نیامده و تنها آرزوی آن را در دست دارند. (و عنه علیه السلام قال: اصبروا علی الدنيا فانما هی ساعة فما مضی منه فلا تجد له الما و لا سرورا، و ما لم یجی ء فلا تدری ما هو و انما هی ساعتک التی انت فیها فاصبر فیها علی طاعة الله و اصبر فیها عن معصیه الله. (۸۵))

سرمایه عمر

و نیز فرموده است: مجموع عمر آدمی در دنیا ساعتی بیش نیست، آن چه از این ساعت گذشته است، معدوم شده و لذت و المی از آن احساس نمی‌کنید و آن چه از آن هنوز نیامده است، نمی‌دانید چیست سرمایه موجود و پر ارزش عمر، تنها همان لحظات نقدی است که اینک در اختیار شماست و در آن به سر می‌برید. مالک نفس خود باشید و در حال حاضر برای اصلاح و رستگاری خود بکوشید. در مشکلات و وظیفه‌شناسی و اطاعت از او امر الهی، پایداری و از آلودگی به گناه و نافرمانی خداوند، خودداری کنید. (قال امیرالمؤمنین علیه السلام: و ما فاتک منها فلاتاءس علیه جزعا. (۸۶)) علی علیه السلام در ضمن نامه‌ای به عبدالله بن عباس نوشته، فرموده است: نسبت به چیزی که از دنیایت فوت شده و از دست داده‌ای غمگین و بی‌تاب مباش. (و عنه علیه السلام: فلا تحمل هم ستنک علی هم یومک کفاک کل یوم ما فیه. (۸۷)) و نیز فرموده است: غم و اندوه سال نیامده را بر امروز خود تحمیل منما، که هر روزی، هر آن چه در آن هست، برای تو کافی است. آن چه را که اولیای گرامی است در چهارده قرن قبل، ضمن برنامه‌های روانی و تربیتی خود، برای مبارزه با افسوس گذشته و نگرانی آینده، به پیروان خود آموخته‌اند، دانشمندان نامی امروز، همان‌ها را در کلاس‌های علمی به دانشجویان می‌آموزند و برای آنان تدریس می‌کنند. دلیل کارنگی می‌گوید: (در تمام مراحل حیات، در آهینی به روی گذشته، آن دیروزی که دیگر وجود ندارد، محکم ببندید و همین‌طور یک پرده فولادین جلو آینده، فردایی که هنوز بوجود نیامده است، بکشید. آن وقت با اطمینان خاطر امروز را بگذرانید. گذشته را به حال خود گذارید تا در مرگ و نیستی مدفون گردد. آن دیروزی را که برای اشخاص احمق، راهنمایی به طرف فنا و مرگ است به دور افکنید. چون بار مشکلات آینده بر محنت‌های گذشته افزون گردد و به اضافه مسایل حال حاضر، بر دوش کسی قرار گیرد، با خود، شکست، محرومیت و رنج همراه آورده و در نتیجه قوی‌ترین افراد را نیز از پا در می‌آورد. آینده را با همان نیرویی که گذشته را از خود به دور افکندید، از خویش‌تَن جدا کنید. آینده همین امروز است. فردایی وجود ندارد و روز رستگاری و نجات جز امروز نیست. کسانی که برای آینده در تشویش اند بی‌جهت نیروی خود را تلف می‌کنند و برای خویش‌تَن

مشکلات و گرفتاری‌های فکری و عصبی بوجود می‌آورند. پس در به روی این دو هیولای عظیم، یعنی گذشته و آینده بیندید و امروز را از دیروز و فردا جدا کنید. (۸۸) گرچه بسیاری از مردم، از زنان و مردان، جوانان و سالخوردگان، گرفتار افسوس برگزیده شده معدوم و نگرانی از آینده موهوم خود هستند، و در نتیجه فرصت‌های گران بها و ثمربخش، یکی پس از دیگری از کفشان می‌رود، ولی جوانان، روی طبع جوانی و خاصیت فطری دوران شباب، گرفتار یک مشکل اختصاصی هستند و آن علاقه به تمایلات موهوم و عشق به افسانه‌های ناشدنی و غیر واقعی است.

تمایلات موهوم

به عبارت دیگر، اشخاص سالخورده که در طول عمر خود سرد و گرم جهان را بسیار دیده و در مکتب زندگی تجاربی آموخته‌اند، اگر به آینده خوب و بد خود فکر می‌کنند، در حدود تخیلات امکان‌پذیر و تصورات قابل وقوع است. ولی جوانان که در دوران اول شباب، اغلب در جهان موهوم خواب و خیال زندگی می‌کنند و همواره سرگرم تصورات ممتنع و تخیلات محال خود هستند، از واقع بینی بازمانده بر اساس بیم و امید و عشق و آرزو، برای آینده خود دورنمای موهومی می‌سازند و در ضمیر خود مناظره غیر واقعی و عجیبی به وجود می‌آورند.

آرزوهای شیرین

گاهی به کامیابی و پیروزی فردای خود فکر می‌کنند و آرزوهای شیرین خویش را به صورت کاخ‌های مجلل و افسانه‌ای در می‌آورند و در ضمیر خود بهشت دل‌فریبی می‌آفرینند و سپس از مشاهده آن همه زیبایی و جمال، غرق شادی و مسرت می‌شوند و از خوش حالی در پوست نمی‌کنجد.

افکار وحشتناک

زمانی به ناکامی و شکست خود فکر می‌کنند و در جهان نامحدود وهم و تخیل، بدبختی‌های خود را به صورت ویرانه‌های مخوف و وحشتناک در می‌آورند و در باطن خود جهنم سوزانی می‌آفرینند. سپس از تماشای آن مناظر وحشتناک دچار ترس و شکست می‌شوند. گاهی چنان خود را می‌بازند و گرفتار یأس و ناامیدی می‌شوند که از زندگی دل‌سرد شده و از انجام هر قسم کار و فعالیت‌شان خالی می‌کنند. اثر این تخیلات موهوم و تصورات افسانه‌ای آن است که جوانان از واقع بینی و مشاهده حقیقت زندگی غافل می‌شوند و فرصت موجودی را که سرشار از شرایط مساعد و خوشبختی و سعادت است، بی‌نتیجه از دست می‌دهند. (بعد از تکلیف، کنجکاوی بیشتر ذهنی شده و می‌تواند ساختمان‌ها و ترکیب‌های شجاعت‌آمیز بسازد اتکای جوانان در این دوره، بر یادگارهای متعدد و مطالعات است که به مدد آنها زیبایی تازه و پروژه‌های خیالی به وجود می‌آورند. در حالی که کودک فقط در زمان حال زندگی می‌کند، جوان نارس، مفهوم زمان روحی را در دو جهت گذشته و آینده تشکیل می‌دهد. فعالیت فکری که بیشتر متوجه گذشته و آینده است، علاقه مندی به وضع حاضر را در درجه دوم اهمیت می‌گذارد. به همین علت است که برای جوان نارس، مواجهه با حقیقت مشکل است. گذشته از آن، قدرت تصور ذهنی یک شخص یا یک صحنه به اندازه‌ای است که حد فاصل مابین حقیقت و مجاز، تقریباً از بین می‌رود. مخصوصاً دخترکان می‌توانند در وسط زندگانی روزانه، خواب و خیال‌هایی را که در بیداری انجام می‌گیرد، ادامه دهند. گاهی اوقات صوری از مرض میتومانی، یعنی علاقه به دروغ پردازی افسانه‌ای مانند در ایشان دیده می‌شود حقیقت در نظر جوانان نارس تغییرات زیادی می‌یابد. آنان حقیقت را از ورای امواجی از تصاویر و تخیلات تعبیر می‌نمایند. بنابراین، باید در مشاهده جوانان و قضاوت درباره ایشان احتیاط کرد.

دوران تخیلات

جوانی مهم ترین دورانی از زندگی است که انسان به تخیلات غیر مسکن و افسانه مانند می پردازد و افکار شیرین و باطل ، مخصوصا در دخترکان جوان ، پیدا می شود . به طوری که قبول واقعیت زندگی برای ایشان مشکل می نماید و ممکن است در بعضی از مغزهای ظریف و حساس اختلالاتی به وجود آورد . (۸۹) ناگفته نماند که میل طبیعی جوانان به تخیلات موهوم و افسانه های غیرواقعی ، اثر مفیدی در توسعه ذهن و شکفته شدن نیروی خلاقه آنان دارد . به شرط آن که این تمایل از حد شایسته خود تجاوز نکند و جوانان را از واقع بینی و استفاده از فرصت های موجود باز ندارد .

حس ابداع و ابتکار

به عبارت دیگر ، میل به تصورات ناشدنی و تخیلات غیرممکن ، از خاصیت های طبیعی دوران شباب است که به امر الهی در نهاد جوانان ایجاد شده است . این حالت روانی قوه تخیل را توسعه می دهد و به ذهن جوانان نیروی خلاقه می بخشد . این حالت روانی حس ابداع و ابتکار را در ضمیر جوانان بیدار می کند و آنان را برای نوسازی و کمال تازه تری مجهز می نماید . ولی باید این تمایل تحت مراقبت صحیح قرار گیرد و به افراط و زیاده روی نگراید . باید جوانان و مریبان آنان متوجه باشند که تخیلات افسانه ای جوانان ، سرمایه های موجود آنان را که از کفشان نرباید و دورنمای مناظر موهوم فردا ، شرایط واقعی امروز را به هدر ندهد . خوشبختانه دوران بروز تخیلات موهوم و افسانه های ناشدنی در جوانان کوتاه است . تنها در چند سال اول بلوغ ، این حالت طوفانی در ضمیر نوجوانان با شدت بروز می کند . هر قدر پیشتر می روند و از مکتب زندگی تجربه می آموزند ، تخیلات موهوم کمتر می شود و رفته رفته افکارشان وضع عادی به خود می گیرد . (هر گاه بخواهید مشخصات فکر جوانان نورسیده را فحص نمایید ، تصدیق خواهید کرد که نیروی فکری آنها هنوز با توافق و هم آهنگی شکفته نشده است . افراط در عواطف محبت ، شدت تجسم ، ذوق استدلالات نسنجیده و از پیش خود ، عدم تکافوی تجربه ، یک نوع کیفیت ذهنی به طرز تفکر ایشان می بخشد . عوامل ذهنی آنان نامرتب ، طرز تفکر آنان شاعرانه و به طور افراط جنبه فردی دارد .) (۹۰) (هنگامی که دوران پختگی و کمال نزدیک می شود ، شخصیت نیز در راه صحیحی شروع به رشد و نمو می نماید . تطابق با محیط که در دوران رشد دچار اختلال شده و ممکن بود به وضع جبران ناپذیری خطر و بدنامی ایجاد کند ، ممکن می شود . ناراحتی های روحی و جسمی به وی پابند زده بودند ، معدوم می گردند . هر گاه شخصیت یک نوجوان را با شخصیت بیست سالگی او مقایسه کنیم ، ترقیات حاصل جلب توجه می کند . بعد از آن که منافع جدید جوان مسلم و محقق گردید ، اولین تجارب شخصی به مرحله حقیقت درآمده ، مسائل اساسی زندگی ، اگر حل هم نشده باشد ، لااقل مطرح شده ، جوان از آن صورت مه آلود سابق ، به یک حالت مشخص تر درمی آید .) (۹۱)

جوانی ناشناخته

دوران جوانی از نظر علمی یک دوره اسرارآمیز در زندگی بشر است . دانشمندان امروز جهان با پیشرفت های قابل ملاحظه ای که در شناسایی روح جوانان نموده اند ، خود اعتراف دارند که حقایق ناشناخته در روان شناسی جوان بسیار است . هنوز دانش امروز نتوانسته است به طور شایسته و کامل از این راز مجهول پرده بردارد و تمام زوایای تاریک روح جوانان را بر دانشمندان روشن نماید . ولی کوشش و مجاهده مردان علم و تحقیق ، توانسته است بسیاری از حقایق نهفته را آشکار کند و صفات ناشناخته روح جوان راه از پرده استتار به در آورد . موریس دبس می گوید : (همان طور که در اواسط قرن گذشته ، روی نقشه های آفریقا ، نقاط سفید متعدد دیده می شد و حتی همه نقشه ها با هم توافق نداشتند ، در مورد اکتشافات قلمرو جوانان نیز حال بدین منوال است . در

مجاورت نقاط و گودال‌های مجهول و غیرقابل اجتناب، نقاط مکشوف یا مشتبه بسیار دیده می‌شود. شاید اکتشافات جدید تغییرات اساسی در این قسمت‌ها بدهد. اما هنوز در آن‌جا سراب‌های متعدد، سلسله جبال دروغی، رودخانه‌های اسرارآمیز، همچون رود نیجر جغرافیادانان قرن هجدهم دیده می‌شود. با این حال، این اکتشافات، لاقلاً آن اندازه پیشرفته نموده‌اند که یک نظر نسبتاً دقیق از احوال این سنین از زندگی انسان به ما بدهند. (۹۲) (ترقیات علم بلوغ آن قدر که انتظار می‌رفت، با سرعت انجام نمی‌گیرد. حتی امروز نیز درباره کودکان و روان‌شناسی ایشان اطلاعات بیشتر و بهتری در دست است تا درباره دوران بلوغ. سنین بلوغ یک دوران مسدود اسرارآمیز است که نمی‌توان در مورد آن سئوالاتی مطرح کرد که دارای جواب‌های صحیح و مؤثق باشند. گذشته از آن، احوال انسان در این سنین چنان متغیر است که ممکن است همه زحمات مشاهده‌کنندگان را باطل و بیهوده کند و ایشان را دچار خیالات واهی سازد.) (۹۳)

آشفته‌گی‌های روحی

عوامل نیرومند بلوغ، به طور طبیعی در جسم و جان جوانان، تحولات عظیمی را به وجود می‌آورند و آنان را در شرایط فوق‌العاده مشکل و مخصوص قرار می‌دهند. از طرفی، با فرارسیدن ایام جوانی و شکفته شدن قوای جسمی و روانی، بهترین عوامل ترقی و تکامل در اختیار جوانان قرار می‌گیرد که اگر به درستی از آنها استفاده کنند، خوشبخت و سعادت‌مند خواهند شد. از طرف دیگر، جوانان دچار شدیدترین آشفته‌گی‌های روحی و ناراحتی‌های روانی می‌شوند، به طوری که با یک غفلت، ممکن است دچار سقوط و بدبختی ابدی شوند. این تمایلات مختلف و متضاد سبب شده است که دانشمندان امروز جهان، دوران جوانی را پیچیده‌ترین و مبهم‌ترین ادوار زندگی بشر شناخته‌اند و حل مشکلات جوانان را سرلوحه تمام مشکلات اجتماعی قرار داده‌اند. برای آن که جوانان بتوانند دوران طوفانی و خطرناک جوانی را به سلامت طی کنند، برای آن که بتوانند از طرفی خود را از پرتگاه‌هایی که بر سر راه دارند محافظت نمایند، و از طرف دیگر به سرمایه‌های جوانی متوجه شوند و از نیروهایی که در اختیار دارند، حداکثر استفاده را بنمایند، باید همواره به دو نکته توجه کامل داشته باشند:

عقل ضعیف و احساسات حاد

اول. وضع طبیعی خود را بشناسند و تا جایی که ممکن است از آشفته‌گی‌هایی که مخصوص دوران جوانی است، آگاه شوند. متوجه باشند که در جوانی عقل ضعیف و احساسات حاد و آتشین است. بیشتر تصمیم‌های جوانان، براساس احساس است و کمتر با عقل سر و کار دارند و این خود خطر بسیار بزرگی است که پیوسته سعادت آنان را تهدید می‌کند. ممکن است با یک تصمیم نادرست، برای همیشه خویشتن را دچار تیره‌روزی و بدبختی نمایند. (نوجوانان هنوز قسمت بزرگ‌تر عمر خود را در پیش دارند. بنابراین خودشناسی بهتر می‌تواند برای آنان مفید باشد، زیرا بدان وسیله می‌توانند خود را از عکس‌العمل‌ها و رفتار ناسالم و ناپسند، در برابر پیش‌آمدهای آینده حفظ نمایند. همچنین دارای این قدرت خواهند بود که در برابر موفقیت‌ها یا شکست‌های زندگی خود را نبالزند. زیرا غرور در نتیجه موفقیت، یا نومیدی در نتیجه شکست، هر دو برای شخص، خطرناک است. باید دانست که گذشتن از مرحله کودکی و وارد شدن به مرحله بلوغ و جوانی، چندان آسان نیست. بلکه جریان مشکلی است که گاهی چندین سال طول می‌کشد تا این راه با موفقیت پیموده شود. ولی اگر شما بدانید که در این هنگام، در درون وجود شما و سایرین، چه تغییراتی پدیدار می‌شود، آن وقت گذشتن از این راه خیلی آسان‌تر خواهد شد.) (۹۴)

بلوغ و رشد

قال الله ...

قال الله العظيم في كتابه: ثم يخرجكم طفلا ثم لتبلغوا اشدكم (۹۵)

دو محیط مستقل

ایام کودکی، با ضعف و ناتوانی اش، و دوران جوانی با قوت و نیرومندی اش، دو محیط کاملا مستقل و دو روزگار جدا و متمایز از یکدیگر است. اندام کودک ناتوان، آهنگش بچه گانه، عضلات و استخوان بندی اش ضعیف، حرکات و سکنتات، اخلاق و افکارش کودکانه است. او مایل است با اطفال بیامیزد و با آنان همبازی باشد و نوع سرگرمی ها و بازی هایی را که دوست دارد، مناسب دوران کودکی است. برعکس، اندام جوان نیرومند، آهنگش درشت و مردانه، عضلات و استخوان بندی اش قوی، حرکات و سکنتات، اخلاق و افکارش متناسب با دوران جوانی است. او مایل است با جوانان و بزرگسالان معاشرت نماید و نوع بازی ها و سرگرمی های مردانه و بزرگسالان را دوست دارد.

پل ارتباط

کودکی و جوانی به منزله دو سرزمین مستقل و از هم جدا و دو منطقه از هر جهت متفاوت و ممتاز است. هر یک دارای شرایط و خصوصیات مخصوص به خود هستند. بلوغ به منزله پلی است که این دو منطقه را به هم مرتبط می کند و طفل را از محیط ضعف و ناتوانی کودکی به دنیای نیرومند و پر شور جوانی می رساند. پسران و دخترانی که منازل کودکی را به سلامت گذرانده اند، اگر بتوانند دوران بلوغ را نیز به درستی طی کنند و از آن منزل سراسر طوفان و انقلاب به خوبی عبور نمایند، به محیط زیبا و دلخواه جوانی وارد می شوند و در صف مردان و زنان جامعه قرار می گیرند.

تحولات بلوغ

از زمانی که عوامل بلوغ فعالیت خود را در مزاج دختران و پسران آغاز می کنند تا زمانی سیر طبیعی آن فعالیت ها پایان پذیرد و کودکان به سر منزل جوانی برسند و وضع روحی و جسمی آنان تثبیت گردد، چندین سال طول می کشد. در خلال این مدت، تحولات عظیمی در ناحیه جسم و جان آنها پدید می آید. قد و قامتشان تغییر می کند، اعضای بدنشان با سرعت رشد می نماید. احساسات و تمایلات جدیدی در نهادشان شکفته می شود. صفات معنوی و خلقیشان دگرگون می گردند. عادات روان کودکی رفته رفته به ضعف و سستی می گرایند و تدریجا جای خود را به صفات و عادات تازه ای می دهند. سرگرمی های دوران کودکی را ترک می گویند. به عروسک و سایر اسباب بازی های ایام طفولیت بی اعتنا می شوند. آنها را به کناری می اندازند و به فکر سرگرمی های تازه ای می افتند.

اخلاق ناموزون

ایام بلوغ در مزاج آدمیان دوره بحران و انقلاب است. در این زمان، جسم و جان کودک همواره در معرض بزرگ ترین تحول و تغییر است. اخلاق و رفتار نوجوان در دوران بلوغ به قدری ناموزون و غیرمنظم است که دانشمندان روان آن را دوران آشوب و تشنج نامیده اند. (این دوره تحول که پ. ماندوس آن را زندگی تشنج انگیز، ش. بوهلر دوران منفی نامیده، در واقع عبارت است از دورانی که قبل بلوغ واقع شده و شروع این دوره و همچنین آغاز عمل تولید مثل را اعلام می نماید.)

ناراحتی های بلوغ

مدت آن از ۱۲ سالگی تا ۱۵ سالگی و گاهی نیز تا ۱۶ سالگی است و کاملاً مشخصات یک دوره بحرانی را داراست. این دوره را دوران اختلال و بی نظمی رشد می نامند. تقریباً همیشه این دوره همراه با ناراحتی است. بدن شل و ول است. اخلاق متغیر می باشد. پسر یا دختر در چنان حالی هستند که گویی با چشمان بسته و دست مالی به طرف آینده نامعلومی رهسپارند. از آن پس اعضای بدن و زندگانی اخلاقی استحکام می یابد. شخص برای شغلی که باید در آتیه اختیار کند، ذی علاقه تر می شود. در غالب موارد، مرحله شاگردی برای تعیین شغل در این دوره شروع شده است. مسائل سیاسی و اقتصادی جلب توجه کرده و مسائل تحصیلی را تحت الشعاع خود قرار می دهند. شوق زندگی از هر لحاظ فعالیت خود را آغاز می کند. احساسات، همچون درختانی که در ماه آوریل گل می کنند، شکفته می گردند. جوانان مکلف، مضطرب و ناراحت، جای خود را به مردان جوان یا دختران جوانی می دهند که آینده را با شور و هیجان می نگرند و در تخیلات خود بر بال های امید سوار شده، به هر طرف پرواز می نمایند. مدت این دوره از ۱۶ سالگی تا ۲۰ سالگی است. این همان دوره شور جوانی است که افلاطون آن را مستی روحی نامیده است. (۹۶)

دوران برزخی

ایام بحرانی و سراسر انقلاب بلوغ، برای دختران و پسران یک دوره برزخی و جوانی و یک قسمت مخصوص از زندگی انسان است. این دوره نه می توان از ایام کودکی به حساب آورد و نه می توان در حساب جوانی محسوب داشت. به طفلی که عوامل بلوغ در مزاجش بیدار شده و فعالیت عمیق خود را آغاز نموده است در لغت عرب مراهق می گویند. مراهق نه کودک است نه جوان. کودک نیست برای آن که فعل و انفعال های بلوغ در جسم و جان وی اثر گذارده و پاره ای از صفات و ممیزات کودکی را از وی سلب نموده است. اندام و افکارش، حرکات و اخلاقیاتش از وضع کودکی خارج شده و صورت دیگری به خود گرفته است.

بلوغ کامل

جوان نیست برای آن که هنوز عوامل بلوغ تمام منازل پیشرفت را نپیموده و به کمال نهایی خود نرسیده است. باید مدتی بگذرد و فعالیت های طبیعی بلوغ همچنان ادامه پیدا کند تا نوجوان مراهق به سر منزل بلوغ کامل برسد و تمام اوصاف و علائم یک جوان در وی آشکار و تثبیت گردد. (مدت های مدید، منازعه در این بود که آیا بلوغ جزو دوران کودکی یا جزو زمان رشد و کمال است و حتی امروز نیز غالب اشخاص گمان می کنند که انسان تا سن ۱۴ یا ۱۵ سالگی کودک است، و سپس از یک دوران استحاله و برزخی به نام بلوغ عبور کرده و شخص کامل و پخته می شود. این مطلب حقیقت ندارد. در واقع ما بین سنین ۱۲ و ۱۸ سالگی، انسان یک دوره مشخص از زندگی، مستقل از دوران کودکی و دوران کمال را می گذراند که خود به خود دارای وحدت قوانین و مسائلی است و در زندگانی انسانی نقش مهمی بر عهده دارد. در مطالعات مربوط به رشد و نمو بدن انسان، باید برای بلوغ یک مکان اساسی قائل شد. مفهوم کلمه بلوغ نیز همین موضوع را نشان می دهد، سنی که شخص در آن بزرگ می شود. بنابراین هبلوژی در مطالعه تکامل انسان، اهمیت اصلی و اساسی دارد. محال است بتوان دوران بلوغ را بدون در نظر گرفتن تغییرات دائمی بدنی و فکری، که مشخص آن می باشند، مورد توصیف مشروح و دقیق قرار داد. (۹۷)

تغییرات بدنی و فکری

اسلام در تعالیم خود برای پسران و دخترانی که به سر حد بلوغ کامل نرسیده اند، مقررات مخصوصی وضع نموده است. مثلاً یک پسر بچه ۱۲ ساله نه مانند افراد بالغ از هر جهت مؤ اخذ و مسئول است، و نه مانند کودکان خردسال آزاد و غیرمسئول. او باید نماز بخواند و روزه بگیرد. پدر و مادرش مؤ ظف اند در اجرای این دستور از وی مراقبت نمایند، ولی از این جهت که نابالغ است، برای اعمال او تسهیلاتی پیش بینی شده و اگر در پاره ای از موارد از انجام وظیفه شانه خالی کند، قانونگذار، او را مانند افراد بالغ، مستحق مجازات و کیفر نمی داند.

بزهکاری نابالغ

در مورد ارتکاب جرم و بزهکاری نیز وضع او اختصاصی است. پسر بچه ۱۲ ساله مؤ ظف است از هر گناه و جنایتی احتراز نماید و دامن خود را همواره از پلیدی‌ها پاک نگاه دارد، ولی اگر اتفاقاً مرتکب عمل جنایی شود، از طرفی قاضی محکمه مجاز نیست که قوانین کیفری و حدود شرعی را درباره وی اجرا نماید. زیرا او نابالغ است و اجرای حدود شرعی تنها در مورد افراد بالغ است. از طرف دیگر، قاضی شرع نمی تواند انحراف و بزهکاری او را به کلی نادیده انگارد و نباید او را مانند کودک خردسال از مجازات معاف داد. در چنین مواردی قاضی محکمه او را تعزیر می کند و در مقابل عمل جنایی، مجازات تاءدیبی اش می نماید. (ابی عبدالله علیه السلام: فی الغلام یفجر بالمراءه قال یعزز و یقام علی المراءه الحد. (۹۸)) امام صادق علیه السلام در مورد پسر نابالغی که با زن بالغی در آمیزد و زنا کند فرموده است: برای پسری که به حد بلوغ کامل نرسیده، مجازات تاءدیبی مقرر است و برای زن بالغ که زنا داده است کیفر قانونی.

مجازات تاءدیبی

(و عنه علیه السلام: لا حد علی الاطفال ولكن یؤ دبون ادبا بلیغا. (۹۹)) و نیز فرموده است: حدود شرعی درباره اطفال بزهکار جاری نمی گردد، ولی باید مجازات تاءدیبی شوند.

رشد سریع و همه جانبه

بلوغ به منزله ولادت تازه ای است که کودک را از محیط محدود طفولیت به دنیای وسیع و نیرومند جوانی منتقل می کند. گرچه نوزادان از روز اول ولادت همواره در راه رشد و نمو هستند و استعدادهای تکاملی آنان یکی پس از دیگری به فعلیت می رسند، ولی بزرگ ترین و سریع ترین رشد همه جانبه بشر، در ولادت دوم، یعنی دوران بلوغ است. بلوغ تمام ذخایر پنهانی انسان را ظاهر می کند و به همه قابلیت ها جامه عمل می پوشد. مجموع تطورات طبیعی ولادت دوم را می توان در سه فصل خلاصه کرد: بلوغ، رشد و جوانی. گرچه مسئله بلوغ و تحولات ناشیه از آن، یکی از مسائل زیست شناسی است و بحث و تحقیقش در صلاحیت دانشمندان حیات شناس است، ولی از این نظر که دوران بلوغ، ایام بیدار شدن عواطف و شکفته شدن احساسات است و نوجوانان تازه بالغ از جهت اخلاقی و روانی، وضعی مخصوص به خود دارند؛ به این جهت، مسئله بلوغ در علوم روانی و تربیتی نیز مورد کمال توجه قرار گرفته است. دانشمندان طبیعی درباره بلوغ از جهت زیست شناسی بحث و گفت و گو می کنند و علمای روان شناس و اخلاق، آن را از نظر روانی و تربیتی مورد مطالعه و دقت قرار می دهند:

مناظر مختلف بلوغ

(مناظر مختلف جهان بلوغ . دوران بلوغ که قسمت معینی از زندگانی ما را تشکیل می دهد ، خود به خود نیز صورت کامل و پیچیده ای دارد . دنیایی است که سر بسته و مسدود نیست ، زیرا از طرفی با دوره کودکی که قبل از آن است و از طرف دیگر با دوران کمال که بعد از آن است بستگی دارد . با این حال دارای تشکیلات و حرکات خاصی می باشد . مطالعه در مسائل مربوط به بلوغ از نقطه نظرهای مختلف ممکن است . حیات شناسی خاص بلوغ ، روان شناسی ، تعلیم و تربیت و حتی علم اخلاق مخصوص دوران بلوغ . بنابراین ، برای آن که تصور صحیحی از این دوران به دست آوریم ، باید مناظر مختلف این حقیقت را مطالعه نماییم .) (۱۰۰)

پی بردن به علل حوادث

معنی پیشرفت های علمی در تمدن جدید ، اطلاع از علل پنهانی حوادث و آگاهی از عوامل پدیده های طبیعت است . به هر نسبتی که چشم واقع بین علم ، حقایق نهفته عالم را بهتر ببیند و به اسرار خلقت ، بیشتر پی ببرد ، بر حکومت و قدرت علم افزوده می شود و تکامل و تعالی بیشتری نصیب بشر می گردد . حوادث ظاهری عالم را همه می بینند ، ولی مشکل بزرگ پی بردن به علل حوادث است . گرفتن جرم آفتاب و ماه ، لرزیدن زمین ، وزش بادهای ، سبز شدن اشجار ، باردار شدن حیوان و انسان ، فرزند آوردن و صدها حوادث دیگر در طبیعت همواره وجود داشته و دارد و تمام اقوام وحشی و متمدن ، آنها را دیده و می بینند . مطلب مهم آن است که بشر بداند چرا آفتاب می گیرد ؟ چرا زمین می لرزد ؟ چگونه درختان شکوفه می کنند و زنان باردار می شوند ؟ و از چه راه صفات اختصاصی پدران و مادران به فرزندان منتقل می شود ؟ در گذشته همه می دیدند که مرض نوبه (مالاریا) با بیماران چه می کند و تب و لرز چگونه نیروی آنان را می کاهد و رفته رفته به حیاتشان خاتمه می دهد ، ولی از عامل اصلی مرض کسی آگاه نبود . همه می دیدند که بیماری سل چگونه جوانان را ناتوان می کند و سرانجام از پای در می آورد ، ولی هیچ کس علت واقعی آن بیماری را نمی شناخت . روزی که تمدن جدید با اسباب های دقیق و حساس به جهان میکروبی راه یافت و از دنیای حیرت انگیز موجودات زنده ذره بینی آگاه گردید عامل حقیقی امراض عفونی ، شناخته شده و یکی از پیچیده ترین اسرار پنهان خلقت از پرده خفا درآمد . معلوم شد که علت بیماری آن است که میلیون ها موجودات زنده ذره بینی ، مانند لشکر مهاجمی ، بدن بیمار را اشغال می کنند و برای ادامه زندگی و تکثیر نسل خویش ، از نیروی انسان مریض استفاده می کنند و پیوسته خود را قوی و او را ناتوان می سازد و سرانجام تسلیم مرگش می نمایند :

علائم ظاهری بلوغ

بلوغ و تحولاتی که در جسم و جان اطفال بر اثر بلوغ پدید می آید ، یکی از واقعیت های انکارناپذیر در حیات بشر است . اطلاعات مردم دیروز جهان از بلوغ ، تنها مشاهده علائم و تغییراتی بود که در اندام و اخلاق نوجوانان تازه بالغ آشکار می شد . همه می دیدند که بدن نوجوان بر اثر بلوغ به سرعت رشد می کند و صفات جسم و جانش عوض می شود ، ولی حقیقت بلوغ را نمی شناختند و از عامل واقعی آن آگاه نبودند . دانشمندان تمدن جدید با وسایل علمی و آزمایش های دقیق توانسته اند تا اندازه ای از این راز مجهول پرده بردارند و عامل واقعی بلوغ را بشناسند .

عامل واقعی بلوغ

به شرحی که مبسوطا در کتب علمی آمده ، تحقیقات دانشمندان به این نتیجه رسیده است که غدد داخلی در ساختمان بدن انسان به منزله کارگاه های شیمیایی بسیار منظمی است که هر یک از آنها ، یک یا چند ماده مخصوص در خود تهیه می کنند و مستقیماً به

داخل خون می ریزند. آن مواد در اصطلاح علمی به اسم هورمون نامگذاری شده است. (شما می توانید بدن را مانند یک جامعه نمونه بدانید. پایه و ستون این جامعه، استخوان بندی آن است که سایر اجزای بدن بر روی آن ساخته شده اند. در میان این استخوان بندی، خانواده‌ها یا تیم‌های مختلفی جای دارند که همه برای یک هدف مشترک با هم همکاری می کنند. شش خانواده یا تیم عمده که در میان این استخوان بندی قرار دارند، عبارتند از: ۱: دستگاه گوارش و ترشح کننده. ۲: دستگاه تنفس. ۳: دستگاه گردش خون. ۴: دستگاه اعصاب (پی‌ها) ۵: دستگاه غدد. ۶: دستگاه تناسلی. (۱۰۱)

غدد داخلی

(غده‌های تراوش درونی، اعضای هستند که از سلول‌های بسیار مشخص و متمایز به وجود آمده اند. این سلول‌ها را از آن نظر بسیار مشخص و متمایز می‌نامیم که کارشان وقف ترکیب یک یا چند ماده‌ای است که منحصر به خود آنها می‌باشد. این ترکیبات که هورمون نام دارند، مستقیماً وارد جریان خون شده، به تمام سلول‌های بدن می‌رسند. کارشان، کالبد شکافی این غده‌های ترشحاتی را غدد بی‌مجرا نامیده اند) (۱۰۲)

نقش هورمون‌ها

کار این غدد و موادی که در خود تهیه می‌کنند، منشاء تحولات عظیمی در بدن است. نظم کار غده‌ها و تعادل ترشح هورمون‌ها نقش فوق‌العاده مهمی در تعادل جسم و جان و سلامت اخلاق و اندام دارند. چنان‌که اختلال کار آن غدد و بی‌نظمی ترشحات آنها منشاء اختلالات گوناگونی در اندام و روان، در اخلاق و اعمال آدمی است و می‌توانند بیماری‌هایی را به بار آورند. گرچه دانشمندان بشر در نیم قرن اخیر به مقدار قابل ملاحظه‌ای از دنیای تاریک غدد داخل و آثار حیرت‌انگیز هورمون‌ها آگاه شده‌اند و با تجربیات و تحقیقات عمیقی که در این راه اعمال شده، پیشرفت‌های عظیمی نصیبشان گشته است، ولی موضوع غدد بی‌مجرا و مواد شیمیایی آنها به قدری پیچیده و مبهم است که متخصصین صریحاً به نارسایی دانش خود در این باره اعتراف دارند.

نارسایی دانش کنونی

دکتر ادیث سپرول می‌گوید: (معتبرترین نتیجه‌گیری درباره دستگاه ترشح درونی، خود از داستان جهل ما حکایت می‌کند. ما فقط صاحب این دانش بسیار مقدماتی هستیم که به چگونگی ترکیب هورمون‌های انحصاری اعضای ترشح درونی پی برده‌ایم. گرچه از خواص هورمون‌ها و تأثیر آن بر بدن، اطلاعات قابل توجهی داریم، اما از چگونگی این اثر و نفوذ چیزی نمی‌دانیم.) (۱۰۳) دکتر اوستاس چسر می‌گوید: (از جمله قسمت‌های بدن که هنوز بسیاری از اسرار آن بر ما مجهول است، همین غدد داخلی است. ما فقط می‌توانیم بگوییم که این غدد چکار می‌کنند، زیرا تجربه به ما نشان داده که اگر فلان غده درست کار نکند، فلان عیب در شخص پیدا می‌شود، ولی ما همیشه نمی‌دانیم که غدد چرا و چگونه کار مخصوص خود را انجام می‌دهند.) (۱۰۴)

پدیده بلوغ

یکی از نتایج فعالیت غدد داخلی، پدیده بلوغ و تحولاتی است که به سبب آن در مزاج کودکان آشکار می‌شود. به نظر زیست‌شناسان، منشاء طبیعی بلوغ، ترشح هورمون‌های جنسی، به ضمیمه فعالیت‌های منظم بعضی دیگر از غدد داخلی است. (از ابتدای حیات تا دوران بلوغ، غدد جنسی به خواب فرورفته‌اند و هیچ نوع فعالیتی ندارند. در سن بلوغ، هیپوفیز با ترشح هورمون

های محرک جنسی، این غدد را از خواب بیدار می‌کند و به کار وامی دارد. (۱۰۵) بیضه‌ها در مردان غددی هستند که دو نوع ماده درست می‌کنند: یکی ماده‌ای است که مستقیماً وارد خون می‌شود و از این لحاظ آنها جزء غدد داخلی محسوب می‌شوند و دیگر مایع منی است (اسپرم) که محتوی تخم مرد است. در زن نیز دو غده وجود دارد موسوم به تخمدان که همان وظیفه بیضه‌ها را در زن انجام می‌دهند. البته تخمدان‌های زن در بدن او قرار دارند و مانند بیضه‌ها به هم نزدیک نیستند، بلکه کمی از یکدیگر فاصله داشته و در دو طرف رحم، در قسمت پایین شکم قرار دارند. (۱۰۶)

آغاز بلوغ کودک

در تمام دوران چند ساله بلوغ، عوامل فعاله همچنان به کار خود ادامه می‌دهند تا کودک تازه بلوغ را به رشد نهایی و به عالی‌ترین مدارج قوت و شدت جوانی برسانند، و کلیه ممیزات یک مرد یا یک زن کامل را در وی ایجاد و مستقر نمایند.

دوران بلوغ

(بیضه دو عمل مجزا از هم دارد. یکی ساختن هورمون مردسازی به نام تستوسترون و دیگری ساختن نطفه. برای هر یک از این دو کار هیپوفیزیک، هورمون محرک مخصوص دارد. تستوسترون به مراتب از هورمون‌های مردساز غده فوق کلیوی قوی‌تر است و در دوران بلوغ، مشخصات ثانوی جنسی و تمایل جنسی را به وجود می‌آورد.) (۱۰۷) (هورمون‌های تخمدان، باید دو کار مهم انجام دهند. کار اول این است که مشخصات ثانوی جنسی را به وجود بیاورند و موجب رشد دستگاه تناسلی بشوند و کار دوم این که تحولات ماهانه دستگاه تناسلی را تنظیم نمایند.) (۱۰۸) (با ورود تستوسترون به جریان خون، آن تغییراتی که باعث تبدیل یک پسر به یک مرد می‌شود شروع می‌گردد. تحت تأثیر و نظارت مستقیم تستوسترون، نه فقط غده وزی و آلت و کیسه‌های منی و موی بدن بالغ می‌شود بلکه سایر اعضای و قوای عقلانی نیز کامل می‌گردد. به فرمان تستوسترون، ماهیچه‌ها و استخوان بندی، راه رشد و تکامل می‌پیمایند.) (۱۰۹) (ماده مخصوصی که وارد خون می‌شود، در مرد علائم و آثار مردی ظاهر می‌سازد. مانند روئیدن مو در روی سینه و شکم و ریش و صدای کلفت مردانه و غیره. این امر به طور ناگهانی رخ نمی‌دهد، بلکه تدریجی است و سالهای بین دوران بچگی و مردی را دوران بلوغ می‌نامند. در این مدت است که تغییرات جسمی مرد کامل می‌شود و این تغییرات بیشتر در نتیجه کار بیضه‌ها و سایر غدد داخلی بدن است.) (۱۱۰)

جهش بدن

یکی از مهم‌ترین تحولات انقلابی دوران بلوغ، رشد سریع استخوان‌ها و عضلات و کلیه اعضای داخل بدن است. گرچه کودک در رحم مادر و همچنین در ایام طفولیت همواره در مسیر رشد و تکامل بوده و پیوسته نمو می‌کرده است، ولی رشد دوران بلوغ به قدری سریع و شدید است که قابل مقایسه با رشد دوران کودکی نیست. به همین جهت، دانشمندان در کتاب‌های علمی خود، رشد و نمو دوران بلوغ را به جهش تعبیر کرده‌اند: (هورمون‌های جنسی که در زن از تخمدان و مرد از بیضه‌ها ترشح می‌شوند، حساسیت سلول‌ها را نسبت به هورمون رشد زیاد می‌کنند. یعنی باعث می‌شوند که سلول‌ها در مقابل مقدار ثابتی از هورمون رشد، بیشتر عکس‌العمل نشان بدهند و بیشتر سلول بسازند. این خاصیت موجب می‌گردد که رشد دختران و پسران در دوران بلوغ بسیار سریع شود و به اصطلاح جهش نشان بدهد.) (۱۱۱)

سرعت رشد

(در این دوره ، در نتیجه سرعت رشد بدنی ، قد انسان زود به زود بلند می شود . طفل ابتدا خیلی زود رشد می کند . بین تولد و پنج سالگی به طور متوسط قدش دو برابر می شود . از آن پس ، به شهادت منحنیات آمارها ، جهتش نقصان می یابد . در حدود ده سالگی به حداقل خود می رسد . از آن پس رشد از سر گرفته می شود . معمولا پسران از ۱۲ سالگی و دخترکان یک سال زودتر از آنها شروع می نمایند . در دوران بلوغ معمولا قد شخص ۲۰ تا ۲۵ سانتیمتر اضافه می شود و این مقدار نسبت به تمام رشد و نمود بدن انسان زیاد نیست ، امام چون این تغییر به سرعت و حتی ناگهانی انجام می گردد ، موجب تعجب فراوان می شود . بسا اتفاق می افتد که در چند ماه ، مثلا در دوران یک ناخوشی طویل ، ۱۰ سانتیمتر بر طول قد اضافه می شود و حال آن که سابقا این اندازه رشد ، طی سالیان دراز به دست می آید .) (۱۱۲)

نمو استخوانها

استخوان بندی انسان تکیه گاه عضلات مختلف بدن است . رشد طبیعی و غیرطبیعی آنها میزان قامت طبیعی و غیرطبیعی انسان است . استخوان ها از زمان ولادت تدریجا رشد می کنند و با نمو آنها ، طول قامت و تناسب اندام کودک افزوده می شود ، ولی در دوران بلوغ به شدت تحت تاثیر عوامل رشد قرار می گیرند ، با سرعت و به طور جهش نمو می کنند تا به آخرین مراحل تکاملی و رشد نهایی خود برسند .

رشد نهایی قامت

(قال علی علیه السلام : و يستكمل طولہ فی اربع و عشرين سنه . (۱۱۳)) علی علیه السلام در ضمن حدیثی ، مدارج تکامل و رشد انسان را در سنین مختلف ، تا رسیدن به دوران بلوغ و آخرین مرحله نمو شرح داده ، و درباره رشد استخوان های طولی بدن که ملاک طول قامت انسان است ، فرموده ، در سن ۲۴ سالگی استخوان های دراز و قامت آدمی به رشد نهایی خود می رسند و سپس متوقف می گردند . (اولین نشانه بلوغ ، رشد سریع بدن ، مخصوصا استخوان های دراز است . ارتباط رشد استخوان با هورمون های جنسی آن قدر زیاد است که می شود با عکس برداری از استخوان ها ، تاریخ شروع بلوغ جنسی را پیش بینی کرد .) (۱۱۴) در ابتدای دوران بلوغ ، پاهای به سرعت رشد می کنند . به طوری که غالبا جوانان نارس قیافه مرغان پا بلند را دارند . حتی گاهی در مواضع مفاصل ، این سرعت رشد آن قدر زیاد است که پوست بدن قادر به هماهنگی با آن نیست و در حدود زانو ، بعضی از قسمت های پوست که به طور قائم قرار گرفته اند ، صورت نوارهای رنگ پریده ای را پیدا می کنند که آن ها را نوارهای رشد می نامند . از آن پس ، رشد سریع شروع می شود ، تمام قطعات استخوان بندی انسان از این قاعده پیروی کرده به تناوب بلند یا پهن می گردند . واضح است که در دوران بلوغ ، آخرین پیشرفت های استخوان بندی بدن انجام می گیرد و بعد از بیست سالگی بی نهایت ضعیف می شود . معمولا بعد از آن که غضروف های نقاط اتصال از بین رفتند ، استخوان دیگر قادر به بزرگ شدن نیست و این امر مابین ۲۰ تا ۲۵ سالگی است .) (۱۱۵)

اختلاف رشد زن و مرد

رشد استخوان ها در بدن دختران و پسران به اعتبار تفاوت وظایف حیاتی آنان متفاوت است . دختران دارای وظیفه اختصاصی زاییدن و فرزند آوردن هستند و باید ساختمان بدن آنان برای انجام این وظیفه سنگین و طبیعی متناسب باشد . در مقررات آفرینش ، این نکته به خوبی پیش بینی شده و قسمتی از استخوان بدن دختران به راهنمایی خداوند جهان ، طوری رشد می کنند که برای بارداری و وضع حمل شایسته باشند و این خود یکی از موارد اختلاف طبیعی زن و مرد است . (در طی دوران رشد سریع استخوان

ها، بدن شکل نهایی خود را پیدا می‌کند و باعث می‌شود که زنها لگن پهن و شانه باریک پیدا کنند و بالعکس، مردها شانه پهن و لگن باریک داشته باشند. رشد لگن خاصره در زن از مهم ترین تغییرات بدنی در دوران بلوغ است. چون بدون رشد طبیعی لگن، زایمان طبیعی امکان پذیر نیست.) (۱۱۶) دکتر کارل می گوید: (اختلافی که بین زن و مرد موجود است تنها مربوط به شکل اندام های جنسی آنها و وجود زهدان و انجام زایمان نزد زن و طرز تعلیم خاص آنها نیست. بلکه نتیجه علتی عمیق تر است که از تاءثیر مواد شیمیایی مترشحه غدد تناسلی در خون ناشی می‌شود.

تفاوت اساسی زن و مرد

به علت عدم توجه به این نکته اصلی و مهم است که طرفداران نهضت زن فکر می‌کنند که هر دو جنس می‌توانند یک قسم تعلیم و تربیت یابند و مشاغل و اختیارات و مسؤ ولیت های یکسانی به عهده بگیرند. زن در حقیقت از جهات زیادی با مرد متفاوت است. یکایک سلول های بدنش، همچنین دستگاه های عضوی و مخصوصا سلسله عصبی، نشانه جنس او راه به روی خود دارد. قوانین فیزیولوژی نیز هم مانند قوانین جهان ستارگان، سخت و غیرقابل تغییر است و ممکن نیست تمایلات انسانی در آنها راهی یابد. ما مجبوریم آنها را آن طوری که هستند بپذیریم. زنان باید به بسط مواهب طبیعی خود در جهت و مسیر سرشت خاص خویش، بدون تقلید کورکورانه از مردان، بکوشند. وظیفه ایشان در راه تکامل بشریت، خیلی بزرگ تر از مردهاست و نایستی آن را سرسری بگیرند و رها کنند.) (۱۱۷) به هر حال، دختران و پسرانی که غدد داخلی آنها سالم است و به اندازه طبیعی، هورمون می‌سازند و در خون می‌ریزند، با فرارسیدن ایام بلوغ، همه استخوانها در قسمت های مختلف بدنشان رشد می‌کنند و تا رسیدن به مرحله نهایی و از بین رفتن غضروف های اتصال، همچنان به نمو خود ادامه می‌دهند. با این تفاوت که در نظام حکیمانه آفرینش، وظیفه اختصاصی دختران مورد توجه قرار گرفته و لگن خاصره آنان به تناسب حملی که در پیش دارند بیش از پسران رشد می‌کند.

رشد خفیف جمجمه

تنها قسمت استخوانی بدن که در تحولات انقلابی و دامنه دار بلوغ، از نمو سریع و جهش رشد، نصیبی ندارد، جمجمه است. در دوران چند ساله بلوغ، رشد استخوان سر بسیار خفیف است. به همین جهت، همه لباس های سال قبل نوجوانان تازه بالغ برای سال بعدشان تنگ و کوتاه می‌شود، ولی کلاه، تنها لباسی است که در سال بعد نیز قابل استفاده است. مگر آن که زیباپسندی و تجمل دوستی که در ضمیر جوانان خیلی سریع تر از جهش های بدنی آنان رشد می‌کند، مانع این کار شود و پوشیدن کلاه سال قبل با مخالفت مدپرستی و زیباپرستی آنان روبرو گردد.

نمو اعضای داخلی بدن

هم زمان با رشد استخوان های مختلف، کلیه اعضای داخلی، مانند قلب و کبد و کلیه و معده و سایر اعضا و همچنین تمام قسمت های عضلانی بدن با نسبت های متفاوت و منظم به سرعت رشد می‌کنند. (اعضای درون بدن نیز به همین ترتیب رشد و نمو می‌نمایند. غالب آنها در دوران بلوغ به حداکثر وزن می‌رسند و بهترین مثال از این نوع، کبد می‌باشد. افزایش وزن بدن خیلی بیشتر از قد است. این افزایش در حدود ۱۲ سالگی برای افراد هر دو جنس به سرعت انجام می‌گیرد و در حالی که در سنین کودکی افزایش سالیانه، بیش از یک یا دو کیلوگرم نبوده است، مابین ۱۲ تا ۱۶ سالگی، به ۴ تا ۵ کیلوگرم در هر سال می‌رسد. قوای عضلانی که بوسیله نیروسنج اندازه گرفته می‌شوند، مابین ۱۲ تا ۱۸ سالگی، سه برابر می‌شوند. در انتهای دوران بلوغ می‌توان گفت که بدن از لحاظ قالب، حالت کودکی را ترک گفته و به حال رشد و کمال نزدیک شده است. از روی محاسبه معلوم شده

که از ۱۷ سالگی به بعد، به طور متوسط، هر پسر فقط از لحاظ قد، به قدر یک دهم و از لحاظ وزن، یک سوم میزان واقعی را کسر دارد تا به حد کمال می‌رسد. (۱۱۸)

توازن رشد

نکته جالبی که توجه دانشمندان بشر را به خود معطوف داشته و در کتاب‌های علمی خاطرنشان نموده‌اند، موضوع موازنه‌ای است که همواره در تمام قسمت‌های بدن وجود دارد. به طوری که کلیه اجزا و اعضای مختلف در رحم مادر و در ایام کودکی و در دوران بلوغ، با تناسب و اندازه‌گیری صحیح رشد می‌کنند. اندازه‌گیری‌های حکیمانه‌ای که در تمام نظام آفرینش وجود دارد، یکی از آیات الهی است و قرآن شریف آن را به خداوند نسبت داده است. (انا کل شیء خلقناه بقدر. (۱۱۹)) همه چیز جهان هستی را با محاسبه و اندازه‌گیری آفریده ایم. (و کل شیء عنده بمقدار. (۱۲۰))

آفرینش بر اساس محاسبه

در پیشگاه خداوند بزرگ همه چیز اندازه و حساب دارد. (قد جعل الله لكل شیء قدرا. (۱۲۱)) خداوند برای هر چیز، اندازه‌ای مقرر فرموده است. امام صادق علیه السلام، در توحید مفضل، موضوع رشد اندام و موازنه آن را، از دوران رحم تا دوران بلوغ و جوانی، در ردیف یکی از آیات الهی آورده است. (قال امفضل فقلت صف نشوالابدان و نموها حالا بعد حال حتی تبلغ التمام و الکمال. فقال علیه السلام اول ذلك تصویر الجنین فی الرحم حیث لاتراه عین و لاتناله ید و یدبر حتی یخرج سویا مستوفیا جمیع مافیہ قوامه و صلاحه من الاءحشاء و الجوارح و العوامل الی ما فی ترکیب اعضائه من العظام و اللحم و الشحم و المخ و العصب و العروق و الغضاريف. فاذا خرج الی العالم تراه کیف ینمی بجمیع اعضائه و هو ثابت علی شکل و هیئة لاتتزايد و لاتنقص الی یبلغ اشد، هل هذا الا من لطیف التدبیر و الحکمة. (۱۲۲))

نمو بدن در ادوار مختلف

مفضل از امام صادق علیه السلام درخواست کرد در اطراف رشد بدن انسان در ادوار مختلف زندگی، تا رسیدن به حد بلوغ و کمال نهایی خود بیانی فرماید. امام علیه السلام فرمود: مراحل اولیه رشد در رحم مادر است. در آن جایی که چشمی او را نمی‌بیند و دست کسی به وی نمی‌رسد، پرورش می‌یابد تا به صورت انسان معتدلی متولد شود. انسانی که واجد تمام لوازم و سرمایه‌های زندگی است. انسانی که دارای احشا و اعضای عوامل حیات است، و ساخته شده از مجموع استخوان، گوشت، پیه مغز، پی، رگ و غضروف. موقعی که متولد می‌شود، باز هم در راه رشد و نمو است. رشد همگانی، رشد همه جانبه و عمومی. تمام اعضا نمو می‌کنند، در حالی که شکل انسانی و توازن اندام، همواره ثابت و برقرار است. مجموعه بدن با تعادل پیش می‌رود و دچار زیاده و نقصان ناموزون نمی‌شود، تا سرانجام به رشد نهایی خود برسد. آیا به وجود آمدن آن همه اعضای مختلف و گوناگون و همچنین رشد موزون و تکامل معتدل آنها، از چه منشاءیی جز تدبیر لطیف و حکیمانه الهی ممکن است سرچشمه بگیرد؟ موازنه و تعادل رشد قسمت‌های مختلف بدن انسان، بر اساس قانون تکوین و سنت آفرینش استوار است. این قانون که از اراده حکیمانه خالق عالم سرچشمه گرفته است، به طور طبیعی و خودکار در مورد جنین و نوزاد، کودک و جوان اجرا می‌شود.

ناموزونی نمو

کسانی که سالمند و ساختمان بدنشان طبیعی است، از رشد معتدل و نمو موزون برخوردارند، ولی بیمارانی که گرفتار اختلالات

غدد داخلی هستند، عوارض گوناگونی دارند و بعضی از آنها دچار ناموزونی رشد در نواحی مختلف بدن می‌شوند: (بیشتر اطلاعات ما درباره غده های ترشحی درونی، محصول مطالعه حالات بیمارانی است که یا چند غده تراوش درونی مریض داشته باشند. بیماری های غدد ترشح درونی به دو دسته تقسیم می‌شوند. ۱. بیماری هایی که غده را خراب و کار آن را دچار وقفه می‌کند. ۲. بیماری هایی که فعالیت غده را فزونی می‌بخشند. مطالعه این بیماری ها و نتایج حاصل شده تقریبا با آزمایش هایی که روی حیوانات به عمل می‌آوریم، نزدیک به هم است.) (۱۲۳)

افزایش یا کاهش هورمون رشد

(هورمون رشد که برای نمو و تکامل بدن پستانداران ضروری است، مستقیما بر همه اعضای بدن اثر دارد. اگر میزان هورمون نمو، زیادتر از حد لازم بالا رود، تولید مرضی می‌کند به نام آکرومگالی که نشانی های آن از این قرار است: بزرگ شدن عمومی بافت های استخوانی و بافت های نرمک به خصوص در اندام های فوقانی و ساق ها و اجزای صورت. ازدیاد هورمون نمو، طفل را به غولی مبدل می‌کند، زیرا تمام قسمت های بدن متحدا نمو می‌کنند، اما این که هورمون نمو چگونه این کار را انجام می‌دهد، امری است نامعلوم.)

پایان دوران کودکی

تحولات اساسی بلوغ به دوران کودکی خاتمه می‌دهد و نوجوانان به وسیله رشد تدریجی و سریع استخوان ها و عضلات و اعضای داخلی بدن، به صف مردان و زنان جامعه نزدیک می‌شوند و طولی نمی‌کشد که تمام ممیزات یک شخص بزرگ در آنان پدیدار می‌گردد. همزمان با تحولات انقلابی و نمو همه جانبه بدن، عوارض دیگری نیز به سبب بلوغ، در جسم نوجوانان آشکار می‌شود. (پسرها با چیزهای تازه دیگری آشنا می‌شوند. پیدایش دانه های سیاه رنگ بر روی پوست، مخصوصا در اطراف بینی، روی چانه یا روی شانه ها، ایشان را سخت مضطرب می‌سازد. آن گاه که غدد چربی دهنده شروع به ترشحات فراوان می‌نمایند و بعضی از خلل و فرج را مسدود می‌کنند، این جوش های صورت، که به فراوانی دیده می‌شوند، ظهور می‌نمایند و این ها جز جریحه دار ساختن عزت نفس جوانان، عیب دیگری ندارند.)

رشد تارهای صوتی

تغییر صدا که بر حسب آب و هوا و نژادهای مختلف، زودتر یا دیرتر ظهور می‌نماید، یک اثر عمومی است که در همه پیدا خواهد شد. حلقوم در هنگام تکلیف توسعه می‌یابد و برجستگی حلقوم بر آمده تر از سابق می‌شود. تارهای صوتی از لحاظ طول دو برابر می‌شوند. صدا که تا آن هنگام زیر بود، در مدت چند ماه، طنین مخصوصی پیدا کرده، به اصطلاح دو رگه می‌شود و بسیار نامطبوع می‌گردد. بعد از آن در مدت چند هفته از شدت آن کاسته می‌شود و به تدریج حالت تدریج حالت صدای اشخاص بالغ را پیدا می‌کند و در ۱۷ سالگی آخرین تغییرات صوتی نیز از بین می‌روند. صدای زن نیز تغییر می‌کند، اما کمتر محسوس است. آهنگ آن که بلوغ تر و رساتر می‌شود، در حدود ۱۵ سالگی وضع ثابتی به خود می‌گیرد.) (۱۲۴) روئیدن موی بر صورت پسران یکی از نشانه های بلوغ آنان و حاکی از طی شدن دوران طفولیت است، ولی در صورت دختران بالغ، موی نمی‌روید و این خود یکی از تفاوت های آشکار زن و مرد است. امام صادق علیه السلام، در توحید مفضل، به این مطلب اشاره فرموده و آن را یکی از مظاهر طراوت و جمال زن معرفی کرده است: (فاذا ادرك و كان ذكرا طلع الشعر في وجهه فكان ذلك علامة الذكر و عز الرجل التي يخرج به من حد الصبي و شبه النساء و ان كانت انثى يبقي وجهها نقيا من الشعر لتبقي لها البهجة

والنضارة التي تحرك الرجال لما فيه دوام النسل و بقاؤه . (۱۲۵)

تفاوت دختر و پسر

موقعی که طفل بالغ می شود اگر پسر باشد در صورتش موی می روید و این نشانه جنس مرد است و به علاوه مایه عز و شخصیت اوست . چه ، بدین وسیله از سر حد کودکی و شباهت زنان خارج می شود . و اگر دختر باشد ، رخسارش همچنان پاک و بدون مو باقی می ماند تا طراوت و جذابیت ، که عامل محرک مردان و مایه دوام نسل انسان است ، در وی محفوظ باشد . (فقال المفضل یا مولای فقد رأیت من یبقی علی حالته و لاینبت الشعر فی وجهه و ان بلغ حال الکبر فقال ذلک بما قدمت ایدیهم و ان الله لیس بظلام للعیید .) (۱۲۶) مفضل عرض کرد : مولای من ، کسانی را دیده ام که همچنان به وضع سابق خود باقی مانده و با آن که بزرگ شده اند ، موی بر صورتشان نروئیده است . حضرت فرمود این وضع معلول اعمالی است که سابقا انجام داده اند ، خداوند هرگز به بندگان خود ستم نمی کند . گویی امام علیه السلام می خواهد به مفضل بفهماند که روئیدن موی در صورت مردان یک سنت الهی در برنامه طبیعت است . هر جا که طبیعت از انجام کار خود سر باز می زند ، قطعاً مانعی بر سر راه دارد . گاهی آن مانع از ریشه های ارثی سرچشمه می گیرد و گاهی از اعمال نسل سابق است که عکس العمل روی نسل های بعد می گذارد .

رشد و محیط طبیعی

ناگفته نماند که به نظر دانشمندان ، عامل رشد استخوان ها و عضلات و اعضای داخلی بدن نوجوانان تازه بالغ ، تنها معلول عوامل بلوغ نیست ، بلکه شرایط طبیعی فردی و نژادی و همچنین عوامل طبیعی محیط زندگی نیز در کیفیت رشد مؤثرند . نظر به این که عوامل خارجی رشد در همه جا و برای همه کس یکسان نیست ، به همین جهت ، نمو بدن کودکان تازه بالغ تحت نظم و حساب مخصوصی قرار ندارد و به اعتبار تفاوت شرایط و اختلاف عوامل ، متفاوت می شود . (گودن ثابت کرده است که رشد بدنی مطلقاً تابع هیچ گونه نظم و ترتیبی نیست . معمولاً رشد بدنی کم و بیش بریده بریده انجام می یابد و آهنگ افزایش آن ، نه تنها با رفتار و علل شخصی و فردی بستگی دارد ، بلکه با شرایط محیط خارجی نیز تغییر می یابد . مثلاً میزان آن در فصل تابستان بیش از فصل زمستان است .) (۱۲۷) نتیجه آن که بلوغ ، عامل نمو سریع استخوان ها و عضلات و کلیه اعضای داخلی است . بلوغ ، کودکان ضعیف را به رشد نهایی بدن و کمال نیرومندی جسم می رساند و آنان را در ردیف افراد بزرگ و کامل اجتماع قرار می دهد .

منازل تکامل

قرآن شریف ، منازل تکامل فرزندان بشر را یکی پس از دیگری تا لحظه آخر رحم مادر شرح می دهد و سپس می فرماید : (ثم یخرجکم طفلاً-، ثم لتبلغوا اشدکم .) پس از آن شما را به صورت طفل ناتوانی از رحم مادر بیرون می آورد ، سپس دوران بلوغ فرامی رسد تا شما به رشد نهایی و کمال قوت خود برسید . (ابی عبدالله علیه السلام فی قول الله عزوجل (فلما بلغ اشد و استوی) قال اشد ثمانی عشر سنه و استوی التحی .) (۱۲۸) امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه (فلما بلغ اشد و استوی) فرموده است : مراد از نیرومندی ، رسیدن به هجده سال است و مراد از استوی روئیدن موی بر صورت است .

رشد نهایی عقل جوان

قال الله ...

قال الله العظيم في كتابه : وابتلوا اليتامى حتى اذا بلغوا النكاح ، فآن انستم منهم رشدا فادفعوا اليهم اموالهم (۱۲۹)

تأثیر بلوغ در حالات روانی

عوامل انقلابی بلوغ ، نه تنها بر روی بدن اثر می گذارند و باعث رشد سریع و همه جانبه جسم می شوند ، بلکه در روان نوجوانان نیز مؤثرند . افکار و اخلاق آنان را دگرگون می سازند و انقلاب عمیقی در روحشان پدید می آورند . به همین جهت ، طرز فکر و خلیات نوجوانان ، با اطفال نابالغ تفاوت بسیار دارد . (غدد تناسلی نه تنها برای حفظ نسل و نژاد وظیفه بزرگی را بر عهده دارند ، بلکه در تشدید فعالیت های فیزیولوژیکی و روانی و معنوی ما نیز مؤثرند ، بین خواجه ها هیچ گاه فلاسفه و دانشمندان بزرگ پیدا نشده است . بیضه ها و تخمدان ها اعمال پر دامنه ای دارند . نخست آن که سلول های نر یا ماده می سازند که پیوستگی این دو موجود تازه ، انسانی را پدید می آورد و در عین حال موادی ترشح می کنند و در خون می ریزند که در نسوج و اندام ها و شعور ما خصایص جنس مرد یا زن را آشکار می سازد . همچنین به تمام اعمال بدنی ما شدت می دهند . ترشح بیضه ها موجد تهور و جوش و خروش و خشونت می گردد .) (۱۳۰) (بیضه ها از تمام غدد مترشحه داخلی نفوذ بیشتری بر روی قدرت و حالت روحی ما دارد . در هنرمندان و شعرای بزرگ و مقدسین و فاتحین عموما تمایل جنسی شدید بوده است . برداشتن غدد جنسی حتی پیش افراد بالغ تغییراتی را در حالات روانی سبب می شود . بعد از بیرون آوردن تخمدان ها زنان افسرده می شوند و قسمتی از فعالیت های فکری و حس اخلاق خود را از دست می دهند . در کسانی که با عمل جراحی بیضه ها را برمی دارند ، شخصیت رفته رفته زایل می شود .) (۱۳۱)

جهش احساسات

در باطن آدمی دو نیروی عظیم و دو قدرت مؤثر وجود دارد : یکی عقل و دیگری احساسات . مراد از جنبه روانی و معنوی بشر ، مجموع این دو قدرت است . وقتی گفته می شود عوامل بلوغ در جهات معنوی و روانی انسان مؤثرند مراد این است که با فرارسیدن بلوغ ، هم زمان با رشد اندام ، عقل و احساسات نیز تحت تأثیر قرار می گیرند و آن دو هم ، پا به پای نمو اندام ، در راه رشد و شکفتگی قدم می گذارند ، با این تفاوت که رشد احساسات ، مانند رشد اندام ، خیلی سریع و به طور جهش صورت می گیرد و عواطف نوجوانان خیلی زود و با شدت شکفته می شوند ، ولی عقل در کمال آرامی و به تدریج منازل کمال خود را طی می کند و پس از گذشت سالیان دراز به رشد نهایی خود می رسد .

افکار ناسنجیده

ناموزونی رشد عقل و احساسات ، بزرگ ترین مشکل روانی جوانان و منشاء انحراف اخلاقی آنان است . افکار خام و ناسنجیده ، اعمال نادرست و غیرعادی ، و احیانا طغیان های نسل جوان ، اغلب از عدم توازن عقل و احساساتشان سرچشمه می گیرد .

طغیان احساسات

در ایام جوانی ، احساسات که بزرگ ترین قوه محرکه و نیروی فعاله آدمیان است ، در کمال قدرت و نیرومندی است و عقل مآل اندیش ، که راهنمای خیرخواه احساسات است ، در حال ضعف و ناتوانی است . به همین جهت است که جوانان ، موقعی که در حال عادی هستند ، پاره ای از اعمال و اقوالشان نامعقول و حساب نشده به نظر می رسد . موقعی که برافروخته و غیرعادی هستند ، احساساتشان طغیان می کند و شعله های سوزان از باطنشان زبانه می کشد . در آن موقع تصمیم های ناروا می گیرند و به اعمال

وحشت زنا و خطرناکی دست می زنند، عقل ضعیف و رشد نکرده آنها هرگز قادر نیست احساسات آتشین را مهار نماید و از تندروری و طغیانشان باز دارد.

روان شناسی اختصاصی جوان

وضع اختصاصی روح جوانان سبب شده است که دانشمندان می گویند: روان شناسی جوان، اختصاصی است و از جهات بسیاری با روان شناسی عمومی تفاوت دارد. مربی شایسته کسی است که دوران شباب را بشناسد و از وضع عقل و عواطف جوانان، که پایه های اساسی تعلیم و تربیت است، آگاه باشد و با توجه به حالات روانی آنان، برنامه های تربیتی خود را تنظیم نموده و به موقع اجرا می گذارد. ناگفته نماند که تربیت کودکان با جوانان از جهات بسیاری متفاوت است. از آن جمله این که کودکان خردسال به علت ضعف جسم و نارسایی فکر، در خود احساس استقلال و اختیار نمی کنند و حاضرند بی چون و چرا از مربیان خود اطلاعات نمایند و برنامه های تربیتی را به کار بندند؛ ولی جوانان که بر اثر بلوغ، نیرومند و توانا شده اند و در خود احساس شخصیت و استقلال می کنند، حاضر نیستند به اطاعت بی قید و شرط تن در دهند و ندانسته تسلیم برنامه های تربیتی شوند. اگر مربیان بخواهند به هدف خود برسند و جوانان را بر اساس صحیح تربیت نمایند، باید وسیله ای فراهم آورند که جوانان احتیاج خود را به راهنمایی آنان درک کنند و به کار بستن تعالیشان را وظیفه قطعی خود بشناسند و به منظور نیل به خوشبختی و سعادت، در کمال صمیمیت و علاقه مندی با آن ها همکاری نمایند.

بهترین وسیله تربیت جوانان

یکی از بهترین وسایل تربیت پذیری نسل جوان، خودشناسی است. اگر جوانان خود را بشناسند و از موقع حساس و خطرناک خویش آگاه باشند، اگر این حقیقت تلخ را باور کنند که در دوران بلوغ و جوانی، چراغ عقلشان ضعیف و کم فروغ است و بر عکس احساساتشان نیرومند و آتشین است، اگر بفهمند که عدم توازن عقل و احساسات در دوران شباب، بزرگ ترین پرتگاه زندگی است اگر بدانند بعضی از جوانان با احساسات ناسنجیده و غیر عقلانی، تصمیم های خطرناکی گرفتند و به کارهای ناروایی دست زدند و برای همیشه دچار تیره روزی و بدبختی شدند، اگر متوجه شوند که بدون راهنمایی مربیان عالم و خیرخواه قادر نیستند این پرتگاه چند ساله را به سلامت طی کنند و از سقوط و بدبختی و خطر رهایی یابند، و خلاصه اگر این حقیقت را بپذیرد که برای نیل به خوشبختی و سعادت، نیازمند مربیان و برنامه های صحیح تربیتی هستند و سرپیچی از تعالیم آنان جز بدبختی و ناکامی اثری نخواهد داشت، به نظر می رسد که برنامه های تربیتی را با آغوش باز استقبال کنند، خودسری و استبداد رای را ترک گویند و تعالیم مربیان را در کمال صمیمیت و علاقه مندی به کار بندند.

ترک خودسری و استبداد

در این فصل، به اختصار، پیرامون عقل بشر عموماً، و عقل جوانان خصوصاً، گفت و گو می کنیم و با استفاده از منابع اسلامی و نظریات تحقیقی دانشمندان بشر، این بحث دقیق را به منظور خودشناسی جوانان با آنان در میان می گذاریم. امید است این بررسی، نسل جوان را به لزوم پذیرش تربیت های اسلامی و قبول اندرزهای حکیمانه مردان عالم و خیرخواه بیش از پیش متوجه نماید.

بررسی عقل

مسئله روح، عقل و فکر، در گذشته و حال، یکی از مهم ترین مسائل فلسفی و روانی شناخته شده و پیرامون آن پرسش های

زیادی به میان آمده است. از آن جمله این که آیا نفس عاقله بشر، یک حقیقت مجرد و فوق ماده است، یا چیزی جز ماده نیست؟ آیا فکر که منشاء تمام ترقیات بشر است، زائیده سلول‌های مغز انسان است یا آن که مغز برای فکر کردن، به منزله ابزاری در اختیار روح مجرد است؟ آیا روان بشر با مرگ بدن از میان می‌رود یا آن که پس از مرگ باقی و پایدار است؟ و پرسش‌های دیگری نظیر این‌ها.

طرفداران تجرد نفس

بسیاری از فلاسفه و حکما، در گذشته، به تجرد نفس عقیده داشته و نیروی اصلی ادراکات عقلی را خارج از حریم ماده می‌دانستند و در کتب فلسفی برای اثبات عقیده خود، دلایلی آورده‌اند. بوعلی سینا می‌گوید: (ان الجوهر الذی هو محل المعقولات، لیس بجسم و لا هو قائم بجسم. (۱۳۲)) حقیقت پابرجایی که کانون مدرکات عقلیه است، نه جسم است و نه متکی به جسم. و نیز می‌گوید: (و یدرک بغير جسمیته و بغير مزاج جسمیته. (۱۳۳)) نیرویی که آدمی به وسیله آن حقایق عقلی را درک می‌کند، نه جسم است و نه ترکیب مادی دارد. حکیم صدرالدین شیرازی می‌گوید: (ان النفس الناطقه لیست بجسم و لامقدار. (۱۳۴)) نفس ناطقه انسان نه جسم است و نه دارای مقدار مادی. در پایان دلایل تجرد نفس می‌گوید: (فهنه احدی عشرة براهین موقعه للیقین بان النفس الانسانیة مجردة عن المادة ولواحقها. (۱۳۵)) این یازده دلیل، براهینی است اطمینان بخش که نفس آدمی مجرد از ماده و آثار ماده است. این عقیده در دنیای کنونی و بین دانشمندان نامی امروز نیز طرفداران بسیار دارد. این گروه فلاسفه را روحیون می‌نامند. ایشان عقیده دارند که عقل از شئون نفس مجرد است.

پیروان مکتب مادی

در مقابل طرفداران روح مجرد و پیروان مکتب ماورای طبیعت، مکتب مادیون قرار دارد که نه تنها روح مجرد را انکار می‌کنند، بلکه اساساً به ماورای طبیعت عقیده ندارند. اینان جهان هستی را جز ماده و تحولات آن نمی‌دانند. در نظر آنان عقل عبارت از سلول‌های مغز است و فکر و تعقل، خاصیت طبیعی آن سلول‌ها است. خلاصه، در کمال صراحت می‌گویند: همان طور که صرفاً ترشح کبد است، تعقل و تفکر نیز ناشی از سلول‌های مغز است.

مرکز اصلی حافظه

در جهان کنونی، غیر از مسئله عقل، مسائل مشکل دیگری نیز وجود دارد که دانشمندان بشر بر اساس اختلاف مکتب روحیون و مادیون پیرامون آن‌ها بحث و گفت‌وگو می‌کنند. از آن جمله موضوع حافظه است. به نظر مادیون، مرکز اصلی حافظه، سلول‌های مغز است، ولی روحیون عقیده دارند کانون اصلی حافظه روح مجرد است و در نظر آن‌ها سلول‌های مغز رابطی بیش نیستند. (جاذب‌ترین مسائل حافظه مسئله فلسفی آن است. موضوع این است که بدانیم خاطرات در کجا و چگونه حفظ می‌گردند. این مسئله مهم است. زیرا اجازه می‌دهد فلسفه مادی و حکمت معنوی را در موضوع دقیقی در برابر یکدیگر قرار دهیم. مسئله حافظه در حقیقت یکی از مسائل بسیار تاریک روابط مغز و فکر می‌باشد. خاطرات در کجا حفظ می‌شود؟ در مغز یا روح؟ شرایط تشکیل خاطره کدام است؟ اگر بخواهیم به این پرسش‌ها پاسخی بدهیم، باید از یک روش فلسفی طرفداری کنیم و روش دیگر را غلط بپنداریم. قضایای حافظه برای بعضی اشخاص دلیل صحت فرضیه مادیون و برای بعضی دیگر درخشان‌ترین برهان استقلال روح می‌باشد.) (۱۳۶)

ضایعات مغزی

مادیون عقیده دارند که فراگیری مطالب، نگاهداری و یادآوری آن‌ها و خلاصه ضبط تمام محفوظات علمی و غیر علمی و همچنین به موقع یادآوری، کارهایی است مادی و مرکز اصلی تمام آن‌ها سلول‌های مغز است. به همین جهت، اگر نقطه یا نقاطی از مغز، به علت بیماری یا خونریزی یا علل دیگر معیوب شود، بیمار تمام یا قسمتی از حافظه خود را از دست خواهد داد.

فراموشی‌های غیرطبیعی

(در سال ۱۸۳۵ بروکا ثابت کرد که خونریزی سومین برآمدگی سمت چپ مغز، باعث پدید آمدن فراموشی‌های حرکتی می‌گردد. زیرا صورت‌های ذهنی حرکتی و لسانی خراب می‌شوند. بنابر تحقیقاتی که ورنیک و گوسماول و شارکو به عمل آورده‌اند، فراموشی کتابت، که به واسطه جراحت دومین برآمدگی مغز در قسمت پیشانی پدید می‌آید، باعث خرابی دومین برآمدگی قحفلی است، به واسطه خراب شدن صورت‌های بصری خطی ظاهر می‌گردد. بالا-خره آن‌ها علت کوری ذهنی را پدید آمدن جراحاتی در اولین برآمدگی شقیقه ای می‌دانند که نتیجه آن نابود شدن صورت‌های ذهنی سمعی است. برای صورت‌های ذهنی تکلمی، مراکز مخصوصی وجود دارد که در محل معینی از پوشش مغز متمرکز شده‌اند. به علاوه، چنان‌که ریو ثابت کرده است، فراموشی‌های غیرطبیعی را می‌توان به علت جراحاتی از مغز دانست که این جراحات به واسطه عوامل مختلف عفونی و سمی و یا عللی که به رطوبت‌های نسوج مغز مربوط است، تولید می‌شوند. فراموشی‌هایی که به واسطه فلج عمومی یا ضعف حافظه ایام پیری عارض می‌شود و همچنین فراموشی‌های موسمی نیز که نتیجه تکان‌های مغزی می‌باشد. همین‌طور هستند.) (۱۳۷)

دستگاه ماشینی مغز

روحیون پس از بررسی‌های دقیق و دامنه دار و نقض‌های متعددی که بر نظریه مادیون وارد کرده‌اند، به این نتیجه رسیده‌اند که بدون تردید مغز آدمی مرکز مادی حافظه و یادآوری هاست، ولی کانون اصلی و مرکز حقیقی حافظه، روح مجرد است، سلول‌های مغز، برای روح مجرد، به منزله دستگاه ارتباط و ابزار کار است. اگر آدمی بر اثر خونریزی یا عفونی شدن بعضی از نقاط مغز، قسمتی از محفوظات خود را از دست می‌دهد، نه برای آن است که مرکز اصلی حافظه آسیب دیده است، بلکه با ضایع شدن قسمتی از سلول‌های مغز، روح مجرد، وسایل ارتباط و ابزار کار آن قسمت مخصوص را از دست داده و در نتیجه از انجام وظیفه مربوط به آن بازمانده است. ژان ث. فیلو، استاد فلسفه، چنین می‌گوید: (به نظر برگسون، نقش اساسی بدن، عمل کردن است. دنیای خارج بر بدن اثر می‌گذارد و آن هم به دنیای خارج عکس‌العمل نشان می‌دهد. مغز به غیر از نوعی مرکز تلفن چیز دیگری نیست. نقش آن هم مثل مرکز تلفن چیز دیگری نیست. نقش آن هم مثل مرکز تلفن عبارت از برقرار ساختن ارتباط یا منتظر نگاه داشتن است. اگر این دستگاه ماشینی خراب شود، فراموشی‌های مختلفی را مشاهده خواهیم کرد. اما صورت‌های ذهنی گذشته، کجا و چگونه حفظ می‌شوند؟ برگسون در این قسمت به یک بار تسلیم نظریه‌های روحی می‌شود. طرفداران این نظریه معتقدند که نیروی روحی، حقیقت مختلفی دارد و ممکن نیست از بین برود. راویسون که یکی از طرفداران فلسفه روحی است و قبل از برگسون بوده، به روح مطلق معتقد است که واحد کامل و خاطره تمام است و همواره در برابر همه چیز و خودش حاضر است و همیشه و بدون تخلف، آن‌چه را که خودش بوده و می‌باشد زیر نظر دارد. راویسون که یکی از طرفداران فلسفه روحی است و قبل از برگسون بوده، به روح مطلق معتقد است که واحد کامل و خاطره تمام است و همواره در برابر همه چیز و خودش حاضر است و همیشه و بدون تخلف، آن‌چه را که خودش بوده و می‌باشد زیر نظر دارد.)

اشتباه مادیون

فیلو می گوید: اگر زیست شناسان تصور کرده اند که خاطرات به شکل استحاله های مادی در مغز باقی می ماند و این موضوع را به اتکای امراض حافظه و ارتباط آن ها با قسمتی از مغز اظهار داشته اند، دچار اشتباه شده اند. اگر به مغز صدمه ای برسد، دستگاه های حرکتی خراب می شوند و مغز دیگر نمی تواند نقش خود را انجام دهد و خاطرات مجرد هم نمی توانند صورت مادی به خود بگیرند. دیگر خاطرات مفید ظاهر نمی شوند و شخص به انواع امراض حافظه مبتلا می گردد، اما با این حال، حافظه مجرد مورد تعرض قرار نگرفته است. پس مغز فقط شرایط انجام عمل تذکار را فراهم می نماید و محتوی تذکار نیست. البته عموماً مابین حالات نفسانی و مغز، پیوستگی و تعلق وجود دارد، ولی چنان که برگسون متذکر می گردد، مابین لباسی که به میخ آویزان است و خود میخ هم پیوستگی وجود دارد، زیرا اگر میخ را بیرون بیاوریم، لباس می افتد. با این حال وجود لباس به وجود میخ بستگی ندارد.

تفکیک حافظه از عادات

اگر در دوره کنونی بخواهیم از نفوذ نظریه های برگسون اظهار عدم اطلاع کنیم، کار بیهوده ای کرده ایم. برگسون اول کسی است که حافظه حقیقی را از عادات مجزا نموده و ثابت کرد که خاطره مانند چیزی که در کتابی ثبت شده باشد، در مغز نیست. وی نشان داد که مغز دستگاهی است که صورت های ذهنی را با زمان حال مربوط می سازد. از طرفی دلایلی می نویسد تمام قضایایی که اخیراً به وسیله آزمایش های علوم حیوان شناسی و علم امراض ثابت شده است، نظریه برگسون را تایید می کند. (۱۳۸)

نظریه روحیون و مادیون

عقل بشر نیز یکی از پیچیده ترین حقایق جهان آفرینش است. این گوهر گران بها و ناشناخته، که منشاء اصلی تمام افتخارات انسان و مایه اساسی تقدم بشر است، به مراتب مجهول تر از نیروی حافظه است.

حقیقت ناشناخته

دانشمندان روحی و مادی، در گذشته، پیرامون آن سخن ها گفته و بحث ها کرده اند و آن گفت و گو تا امروز همچنان ادامه دارد. روحیون معتقدند که نفس عاقله و مرکز اصلی تفکر و تعقل، روح مجرد انسان است و سلول های مغز چیزی جز وسیله مادی نیست که در اختیار روح مجرد قرار گرفته است. مادیون عقیده دارند که روح مجردی در بشر وجود ندارد. مرکز اصلی و کانون حقیقی تفکر، همان سلول های مخصوص مغز است. ولی با تمام گفت و گوها و با همه پیشرفت هایی که در علوم مختلف نصیب بشر شده، تا امروز چیزی جز بهت و تحیر عاید دانشمندان نگردیده است و هر چه بیشتر می روند، بیشتر به عجز و ناتوانی خویش اعتراف می نمایند.

منشاء واقعی فکر

دکتر کارل می گوید: (ماهیت فکر یعنی این عنصر عجیبی که با صرف انرژی ناچیزی این قدر فعالیت می کند، چیست؟ و روابط آن با اشکال معلوم انرژی فیزیکی کدام است؟ روح در ماده زنده، نامریی است. مع ذلک، بزرگ ترین قدرت فعاله دنیای ماست

. چه ، سطح زمین را با کاوش های خود عوض کرده و تمدن ها بر پا و سرنگون نموده و جهان ستارگان را به ما شناسانده است . آیا همان طور که انسولین به وسیله لوزالمعده و صفر از کبد ترشح می شود ، فکر نیز از مغز تراوش می کند ؟ کدام عناصر و مواد سلول عصبی است که به فکر بدل می گردد ؟ آیا همان قسم که گلوکز از گلیکوژن و فیبرین از فیبرینوژن حاصل می شود ، فکر نیز از عاملی که قبلا وجود داشته ، پدیدار می گردد و یا نوعی انرژی است که با انرژی های فیزیکی متفاوت است و به وسیله سلول های طبقه قشری مغز زاییده می شود ؟ و یا بر عکس موجودی غیر مادی است که در خارج از زمان و مکان و بیرون از ابعاد جهان بزرگ وجود دارد و به طریقه مجهولی در مغز راه می یابد . در هر عصر و در هر کشور ، فلاسفه بزرگ ، عمر خود را صرف حل این مسائل کرده اند و هیچ یک به گشودن این راز موفق نشده اند . (۱۳۹)

اندازه گیری نیروها

بدون تردید ، هر قسم فعالیت مادی احتیاج به مصرف کردن نیرو دارد . دانشمندان در پرتو پیشرفت های علمی توانسته اند از مقدار نیرویی که در بدن یک انسان ، برای انجام کاری صرف می شود ، اندازه گیری کنند . پنج ساعت رانندگی ، چهار ساعت نجاری ، سه ساعت آهنگری ، دو ساعت نویسندگی و یک ساعت سخن گفتن ، چه مقدار نیرو لازم دارد ؟ علم آن را تعیین نموده و پاسخ داده است . مهم ترین کار انسان فکر کردن است . فکری که مایه همه پیروزی های دانشمندان بشر است . فکری که منشاء اصلی کلیه مظاهر خیره کننده تمدن است . فکری که اساس سعادت مادی و معنوی بشر به آن بستگی دارد . فکری که می تواند یک تمدن عظیم به وجود آورد ، یا یک تمدن کهن را نابود نماید . از یک اندیشه که آید در درون صد جهان گردد به یک دم سرنگون خلق بی پایان ز یک اندیشه بین گشته چون سیلی روانه بر زمین هست آن اندیشه پیش خلق خرد لیک چون سیلی جهان را خورد و برد خلق عالم چون رمه است و او شبان می دواند جمله را روز و شبان

شگفتی کارهای دماغی

موضوع عجیب و جالب توجه آن است که فکر ، با همه اقتدار و عظمتش ، به نیروی مادی ، احتیاج قابل ملاحظه ای ندارد و مقدار مصرفش به قدری کم و ناچیز است که با وسایل علمی قابل اندازه گیری نیست و تقریبا باید گفت صفر است . (شگفتی در این است که کارهای دماغی به هیچ وجه سبب افزایش متابولیسم بدن نمی گردد . گویی در این هنگام انرژی زیادی مصرف نمی شود و یا آن که انرژی لازمه آن قدر ناچیز است که تکنیک های ما قادر به اندازه گیری آن نیست . حقیقتا عجیب است که صرف انرژی برای فکر ، فکری که سطح زمین را با آثار خود تغییر می دهد و باعث ایجاد و افنای ملت ها می گردد و در فضای بی کران آسمان ، دنیاها را جدیدی را کاوش و کشف می کند ، این قدر ناچیز باشد که نتوان آن را سنجید . بزرگ ترین فعالیت های فکری ، کمتر از انقباض عضله دو سرباز برای برداشتن یک کتاب ، متابولیسم را بالا می برد . نه جاه طلبی سزار ، نه تفکرات نیوتن ، نه مطالعات درخشان پاستور ، به اندازه قدرت چند میکروب یا جزیی افزایش تیروئید ، سبب افزایش تغذیه بافت ها و متابولیسم ایشان نشده است .) (۱۴۰)

بی نیازی روح از انرژی مادی

این که بزرگ ترین فعالیت های فکری ، کمتر از انقباض عضله ای نیرو مصرف می کند ، موید این مطلب است که فکر یک عمل مادی نیست ، بلکه یک عمل معنوی و ناشی از روح مجرد است . روح مجرد در فعالیت های روحانی خود نیازی به انرژی مادی ندارد . مردم چهارده قرن قبل ، از رسول اکرم (ص) درباره حقیقت روح پرسش کردند . خداوند در قرآن شریف به این پرسش

پاسخ داد: (و یستلونک عن الروح ، قل الروح من امر ربی و ما اوتیتم من العلم الا-قلیلا-) . (۱۴۱) پیغمبر اکرم ماءمور شد در جواب سؤال مردم بگوید که روح یک امر الهی است و برای بشر یک حقیقت ناشناخته و مجهول است و آن چه که در فهم این حقیقت ، به آن ها افاضه شده ، بسی کم و ناچیز است .

نارسایی دانش در شناختن روح

از روزگار رسول اکرم تا امروز ، تحولات عظیمی در جهان بشر پدید آمده و انسان در راه علم و دانش پیشرفت های قابل ملاحظه ای نصیبش گردیده و منازل بسیاری را پشت سر گذارده است . حقایق مجهول یکی پس از دیگری آشکار شده و رازهای بسیاری از پشت پرده درآمده است . ولی درباره شناسایی حقیقت روح بشر ، وضع دنیای امروز هم مانند عصر پیغمبر اکرم است . بشر آن روز از این حقیقت مجهول آگاه نبود ، و دانشمندان امروز نیز حقیقت روح را نمی شناسند . آن روز اطلاعات بشر درباره روح ، کم و ناچیز بوده و اطلاعات امروز انسان هم با همه پیشرفت های علمی ، ناچیز و کم است . این خود حقیقتی است که دانشمندان در کمال صراحت بدان اعتراف می کند :

جرقه مجهول

دکتر اوستاس چسر پزشک و روان شناس انگلیسی می گوید : (بعضی اشخاص می گویند که مجموعه اعمال ماشینی مغز ما ، این من یا خود را تشکیل می دهد . عده دیگر می گویند که آن عبارت از مغز به علاوه یک جرقه مرموز است که هنگام مرگ از بدن ما خارج می شود . چنان که می دانید ، فلاسفه بزرگ درباره روح و ماهیت آن و محل آن در بدن ما و همچنین این که آیا روح از بین رفتنی است یا جاودانی ، زیاد اندیشیده اند . این مسئله پیچیده هنوز هم حل نشده است و هنوز هم دانشمندان برای کشف حقیقت آن می کوشند . به هر حال هر یک از ما باید این موضوع را برای خود حل کنیم . یعنی یا باید از افکار یکی از فلاسفه یا ادیان درباره روح پیروی کنیم ، یا آن که کوشش کنیم خودمان در این باره به نتیجه ای برسیم . این مسئله به قدری وسیع است و به اندازه ای عقاید گوناگون درباره آن اظهار شده که در سال های اخیر ، بسیاری از متفکرین تصمیم گرفتند آن را از نظر دیگری مورد مطالعه قرار دهند . به این معنی که مسئله روح را که بسیار پیچیده یا مبهم است ، کنار گذارده ، تنها درباره ذهن یا روان ، یعنی مجموعه احساسات و عقاید و افکار ما ، به کنجکاوی و مطالعه پردازند . قبلا باید بگویم که هنوز درباره بدن ، بسیاری چیزها را نمی دانیم ، ولی البته می توانیم بدن را وزن کنیم یا از آن عکس بگیریم . حتی می توانیم اجزای مختلف آن را جداگانه مورد مطالعه قرار دهیم و آزمایش های زیادی روی آن انجام دهیم . درست است که ما می توانیم مغز را وزن کنیم و از آن عکس بگیریم و آن را تشریح کنیم ، با مغز شخص مرده می توانیم این کارها را به خوبی و به طور کامل انجام دهیم و با مغز شخص زنده هم تا اندازه محدودی این آزمایش ها را می توان انجام داد ، ولی آیا تشریح مغز مرده ، به ما در شناختن روان کمک می کند و آیا جراحی که مغز یک شخص زنده را عمل می کند ، می تواند به افکار درونی او پی ببرد ؟ متأسفانه باید بگویم که موضوع شناختن روان ، خیلی از این مشکل تر و پیچیده تر است .) (۱۴۲) از این مختصر دو نتیجه به دست آمد : اول . قرآن شریف که مبین حقایق و میزان شناسایی حق از باطل است ، به وجود روح تصریح کرده و آن را یک امر الهی معرفی فرموده است . به علاوه ، خاطر نشان کرده که آگاهی مردم بر آن حقیقت مجهول بسی ناچیز و کم است . اکنون نیز روحیون و مادیون ، با همه پیشرفت های علمی ، معترف اند که از حقیقت و روان بشر و همچنین حقیقت عقل ، آگاهی ندارند . خلاصه ، روح و عقل در نظر پیروان هر دو مکتب ، دو حقیقت مجهول و ناشناخته هستند .

مرکز مادی تعقل

دوم . روحیون و مادیون هر دو قبول دارند که از نظر وظایف الاعضایی ، مغز آدمی مرکز عقل و فکر است و اگر آسیبی ببیند ، در تعقل و تفکر اثر می گذارد . این موضوع نیز مورد تایید روایات اسلامی است . (ابی عبدالله علیه السلام : موضع العقل الدماغ .) (۱۴۳) امام صادق (ع) فرموده است : مرکز عقل بشر مغز است . (ابن عباس ، قال ان الله تعالى اوحى الى داود ان يسال سليمان عن اربعه عشر كلمه ، فان اجاب ورثه العلم والنبوه ، قال اخبرني يا بنی این موضع العقل منك ، قال الدماغ .) (۱۴۴) (ابن عباس می گوید که خداوند به داود پیغمبر وحی فرستاد که از فرزند خود حضرت سلیمان ، ۱۴ کلمه را پرسش نماید . اگر به درستی جواب داد ، او را وارث علم و نبوت خود قرار دهد . سؤال کرد : فرزند ، مرکز عقل تو در بدنت کجاست ؟ جواب داد : مغز مرکز عقل است . اینک ، برای آن که جوانان خود را بشناسند و از نارسایی عقل خویشتن در دوران بلوغ بهتر آگاه گردند ، مطالب چندی را بر اساس روایات اسلامی و تحقیقات علمی دانشمندان بشر ، با آنان در میان می گذاریم .

بررسی مغز نوجوانان

اول . با توجه به این مطلب که مرکز مادی عقل آدمی ، دماغ اوست ، بررسی وضع مغز نوجوانان تازه بالغ ، یکی از بهترین و نزدیک ترین راه تشخیص درجه خردمندی و تعقل آن هاست . خوشبختانه ، دانش امروز این مطلب را به خوبی تحقیق کرده و در اختیار علاقه مندان گذارده است . (تنها قسمت بدن که از قانون تقسیم سلولی مستثناست ، بافت عصبی یعنی مغز و اعصاب است . چون نوزادان ، تمام سلول این بافت را با خود به دنیا می آوردند و در تمام دوران زندگی ، حتی یک سلول مغزی یا عصبی نمی سازند ، به همین دلیل ، از بین رفتن این سلول ها بر اثر بیماری یا ضربه ، غیر قابل جبران است . اما با وجود همه این ها ، مغز و پی نوزاد بدون زیاد شدن سلول ها رشد می کند و این کار در سه سال اول زندگی آن قدر سریع انجام می گیرد که تقریباً ۸۵ درصد از رشد مغز بشر تا سه سالگی انجام شده است .) (۱۴۵)

رشد سریع مغز کودک

گرچه ساختمان مغزهای مردم از نظر تعداد سلول ها و خصوصیات دقیق آن با یکدیگر متفاوت است ، ولی در هر حال مغز هر انسانی وسیله ارتباط و ابزار مادی برای روح آن انسان است . موقعی که سلول های هر مغزی به رشد نهایی خود رسید و آخرین مرحله کمال طبیعی خود را طی کرد ، می توان گفته وسیله مادی تعقل در آن فرد به حد کمال خود رسیده است و قبل از آن ، به سبب ناتمامی رشد و کمال سلول ها ، چراغ عقل ضعیف و کم فروغ است .

افکار کودکان

با آن که در سه سال اول زندگی ، نمو سلول های مغز بسیار سریع است و در آن مدت کوتاه ، تقریباً ۸۵ درصد رشد دماغی پایان می پذیرد ، با این حال می بینیم که اطفال ، همچنان کودکانه فکر می کنند و قدرت تجزیه و تحلیل صحیح مطالب را ندارند ، زیرا از طرفی ، تا زمانی که ۱۵ درصد باقی مانده رشد بر آن افزوده نشود و سلول های مغز و شبکه های ارتباطی آن به منزل نمو و کمال خود نرسند ، نیروی تعقل و تفکر به خوبی شکفته نمی شود و از طرف دیگر ، عقل و ادراک وقتی کامل می شود که تمام شبکه های ارتباطی مغزی ، که از تارهای عصبی تشکیل شده اند ، به طور کامل از غشاء میلین پوشیده شوند . (به عقیده لانک ورثی ، فعالیت ادراکی روانی مغز با سرعت پوشیده شدن رشته های عصبی از ماده میلین رابطه خیلی نزدیک دارد .) (۱۴۶) برای آن که

نوجوانان، زمان رشد نهایی مغز خود را بدانند و از سنین آخرین مراحل تکاملی اعصاب آن، آگاه گردند و خلاصه برای آن که بدانند نیروی عقل و درکشان در چه موقع به آخرین مراحل کمال خود می‌رسد، دو قسمت از نتیجه تحقیقات دانشمندان متخصص را در این جا نقل می‌کنم. (۱). جدول رشد مغز که به وسیله بُوید تهیه شده است. (۱۴۷) وزن متوسط مغز در سنین مختلف

سن پسر دختر

در مواقع تولد ۳۳۰ گرم ۲۸۳ گرم ۳ تا ۶ ماهگی ۶۰۲ گرم ۵۶۰ گرم ۶ تا ۱۲ ماهگی ۷۷۶ گرم ۷۲۷ گرم ۱ تا ۲ سالگی ۹۴۱ گرم ۸۴۳ گرم ۲ تا ۴ سالگی ۱۰۹۵ گرم ۹۹۰ گرم ۴ تا ۷ سالگی ۱۱۳۸ گرم ۱۰۳۵ گرم ۷ تا ۱۴ سالگی ۱۳۰۱ گرم ۱۱۵۴ گرم ۱۴ تا ۲۰ سالگی ۱۳۷۴ گرم ۱۲۴۴ گرم

پوشش کامل رشته های عصبی

(۲). اکثر رشته های عصبی در مغز و نخاع و پی ها، از ماده ای به نام میلین پوشیده شده اند و می توان گفت یک رابطه مستقیم خیلی نزدیک بین رشد اعمال مغزی و پوشیده شدن رشته های عصبی از میلین وجود دارد. بیشتر رشته های عصبی در مغز، تا سن بلوغ، از این ماده پوشیده می شوند، ولی بعضی از رشته های عصبی که در قشر مغز وجود دارند، در سنین متوسط زندگانی، کاملاً از غشاء میلین پوشیده می شوند. (۱۴۸) ملاحظه می کنید که مغز آدمی در بیست سالگی به رشد نهایی خود می رسد، ولی پوشش کامل رشته های عصبی قشر مغز، که با فعالیت های ادراکی رابطه مستقیم دارد، با اختلاف تفاوت سرعت پوشش در افراد، تقریباً در سنین متوسط زندگی صورت می گیرد. بنابراین، به هر نسبتی که سن نوجوان بالا می رود و به سنین متوسط عمر نزدیک تر می شود، نیروی درک و تعقلش کامل تر می گردد. (قال علی علیه السلام: و يستكمل عقله فی ثمان و عشرين سنه. (۱۴۹)) علی علیه السلام می فرماید: عقل آدمی در ۲۸ سالگی کامل می شود. (و عنه علیه السلام و ینتهی عقله فی خمس و ثلاثین و ما کان بعد ذلک فبالتجارب. (۱۵۰)) و نیز فرموده است آخرین مرحله نهایی تکامل طبیعی عقل، در ۳۵ سالگی است و از آن پس، هر ترقی و کمالی که نصیب عقل می شود، تجربی است نه طبیعی. نتیجه این مطلب در سه جمله خلاصه می شود: ۱. مغز آدمی مرکز مادی تعقل و تفکر است. ۲. تا زمانی که مغز هر انسانی به رشد نهایی خود نرسیده و تارهای عصبی قشر مغز از ماده میلین به طور کامل پوشیده نگشته، وسیله تعقل و تفکر او کامل نشده است. ۳. گرچه در سه سال اول زندگی، مغز کودک در حدود ۸۵ درصد رشد می کند، ولی ۱۵ درصد باقیمانده، که میزان رشد نهایی مغز است و همچنین پوشش تارهای عصبی، که وسیله شکفتگی کامل دستگاه تعقل است، با گذشتن سالیان دراز به دست می آید و تا حدود ۳۵ سالگی طول می کشد.

رمز نارسایی عقل جوان

اگر نوجوانان به این سه نکته طبیعی توجه کامل نمایند، به رمز نارسایی عقل خود پی می برند و به خوبی می فهمند که تا دوران بلوغ را طی نکنند و ایام جوانی را پشت سر نگذارند، نیروی درکشان به رشد نهایی خود نمی رسد و از کمال عقل برخوردار نخواهند شد.

اندازه گیری عقل و هوش

دوم. چندی است که به وسیله تست، درجات عقل و هوش اشخاص را آزمایش می کنند و این دو نیروی پنهانی روان را به وسیله سوالات مربوط اندازه گیری می نمایند. آزمایش های را که کارشناسان روی عقل و هوش نوجوانان تازه بالغ انجام داده اند، به

این نتیجه رسیده است که نه تنها عقل و هوش آنان در تحولات بلوغ رشد نمی کند ، بلکه سطح آن دو تا اندازه ای تنزل می نماید . درباره این که چرا تنزل می کند ، نظراتی اظهار شده است . برای آن که نوجوانان از وضع روانی خود بهتر آگاه گردند ، عین عبارات بعضی از دانشمندان را در این جا نقل می کنم : (اگر کسی ناگهان این سؤال را از شما بکند ، آیا جوانان نورسیده از کودکان باهوش ترند ، مثل این که میل می کنید بگویید : بلی . اما در نتیجه تفکر ، شبهه ای در شما پیدا می شود .

میزان متری هوش

می دانید که به وسیله تست ها موفق شده اند سطح فکری اطفال را سال به سال تعیین کنند ، و آن چیزی را که بینه میزان متری هوش نامیده است ، تشکیل دهند . اما آهنگ توسعه فکری که به وسیله تست اندازه گرفته می شود ، از سال های تکلیف به بعد کم کم نقصان می یابد و از ۱۴ سالگی به بعد ، تا سنین کمال ، ترقیات آن نامحسوس است . به طوری که منحنی های آمار کم کم افقی می گردند . بینه چنین عقیده داشت که با مطالعه در کارخانه ها نیز سن به طور متوسط از ۱۳ سال تجاوز نمی نماید .) (۱۵۱) (رابطه مابین پیدایش یک فکر منطقی نزدیک به فکر دوران کمال ، و زمانی که توسعه فکری حاصله از تست ها شروع به کند شدن می کند ، دلیل دیگری برای این نظریه به وجود می آورد که بعد از دوران کودکی ، ترقی فکری واقعی انجام نمی گیرد .

جهش عواطف و کندی فکر

ممکن است این فکر نیز برای برخی پیش آید که در دوران بلوغ ، در نتیجه جهش عواطف محبت و پیدایش غریزه جنسی ، هوش تحت تاءثیر آن ها قرار می گیرد و مطیع و منقاد می شود . فکر یک کودک ۱۱ ساله که عینی تر و عملی تر است و با دنیای خارج توافق بیشتری دارد ، خیلی به فکر اشخاص عاقل و کامل نزدیک تر است تا فکر جوانی که دل داده عواطف و هیجانات خویشتن است و علاقه او به کابوس ها و تخیلات و عواطف خود خیلی بیشتر است تا به محیطی که وی را احاطه نموده است . اگر بخواهیم بگوییم که در دوران بلوغ ، هوش به کلی تاریک و خرف می شود ، اغراق گفته ایم . اما اگر واقعا یک سیر قهقهه‌رایی در بین باشد ، فقط در دوران بحران تکلیف امکان دارد ، زیرا شور و هیجان جوانی با شکفتگی فکری ، موافق و مساعد نیست .) (۱۵۲) (قال امیرالمومنین علیه السلام : لا يزال العقل والحمق يتغالبان على الرجل الى ثمانی عشر سنه فاذا بلغها غلب عليه اكثرهما فيه .) (۱۵۳) (علی علیه السلام فرموده است : پیوسته عقل و حماقت در مزاج نوجوانان تازه بالغ در جنگ و ستیزند تا بحران تکلیف را پشت سر بگذارند و به سن هجده سال برسند . در آن موقع ، اگر ساختمان فکری جوان طبیعی و سالم باشد ، کم کم عقل پیروز می شود و حماقت شکست می خورد ، و اگر اساسا احمق باشد ، حماقت بر عقل غالب خواهد شد .

جنون جوانی

سوم . یکی از بیماری های روانی که کلیه دانشمندان متخصص ، در کتب علمی خود شرح داده و پیرامون آن مبسوطا بحث کرده اند ، جنون جوانی است . این بیماری معمولا در سنین بلوغ آشکار می شود و با تفاوت نشانه ها و عکس العمل های مختلفی که در بیماران پدید می آید ، به چهار نوع تقسیم شده است . کارشناسان دانشمند تاکنون نتوانسته اند علت واقعی این بیماری را به درستی تشخیص دهند و محتملا آن را ناشی از فعل و انفعال های ترشحات غدد داخلی ، در دوران بحرانی بلوغ ، و مسمومیت های ناشیه از آن می دانند . (علت اصلی جهل ما از مسائل روانی ، پیچیدگی و ابهام شگرف موضوع اوست . ما هنوز وسایلی در دست نداریم که بتوانیم در دنیای مجهول سلول های عصبی و اعمال مغزی و روانی ، برای خود راهی باز کنیم . فی المثل ، برای ما ممکن نیست که روابط دقیق بین علائم بیماری جنون جوانی و ضایعات سلول های مغزی را در یابیم .) (۱۵۴)

ضعف سریع عقلانی

(پیروان مکتب کرپلن می گوید: جنون جوانی عبارت است از ضعف سریع عقلانی که هنگام بلوغ ظاهر شده و احتمالاً نتیجه مسمومیت درونی و پریشانی غدد مترشح داخلی است.) (۱۵۵) (نشانه یک نوع ساده این بیماری آن است که بیمار پیوسته در بهت و تحیر به سر می برد. همه روزه در جایی می نشیند و مبهوت به نقطه ای نگاه می کند. در زندگی هدفی ندارد و همه کارها در نظرش یکسان است. مشخص نوع دیگر این بیماری آن است که بیمار به کارهای ناجور و غیر مناسبی دست می زند .

اطوار مضحک

زنی را که به این نوع بیماری مبتلا بود یافتند که در ایستگاه اتوبوس، در دستشویی مخصوص مردان، همه لباس های خود را کنده بود و مشغول شستن آن ها بود. وقتی در مقابل دانشجویان از او سؤال شد، خندید و آن را به صورت شوخی تلقی کرد. در مقابل دانشجویان انواع ادا و اطوار مضحک به خود می گرفت و نمی توانست به صورت عادی به سئوالات پاسخ دهد. شاید اگر به او می گفتند که مادرش مرده است، باز هم با همان اطوار مضحک و خنده بی جا پاسخ می داد.) (۱۵۶) این بیماری که در اصطلاح روان پزشکی به جنون جوانی تعبیر شده، دامنگیر عموم جوانان نیست، بلکه به گروه مخصوصی اختصاص دارد. اینان باید مانند سایر دیوانگان، با نظر پزشک تحت درمان قرار گیرند و گاهی بیماری بعضی از آن ها شدید می شود و دوران آن به طول می انجامد.

جنون خودنمایی

یک قسم اختلالات روانی و بی نظمی های فکری در ایام نوجوانی بروز می کند که عمومی و همگانی است و کم و بیش تمام جوانان نوحاسته گرفتار آن هستند و آن جنون خودنمایی و تخیلات افسانه ای است. در این دوران، عموم نوجوانان اسیر تصورات واهی خود می گردند. از واقعیت های زندگی غافل می شوند و مانند مجانین به پناه اوهام و تخیلات می روند و همواره در خواب و خیال سیر می کنند و زندگی را از پشت عینک افکار بیهوده و غیرواقعی خود می بینند. از عقل و منطق گریزان اند و عاشق اوهام و افسانه های ناشدنی هستند. جنون خودنمایی در تمام گفتار و رفتارشان آشکار است. (جوانان به عقل چندان ارادتی ندارند. قضاوت های عقلی را بسیار حقیر می شمارند و آن را لایق پیر مردان می دانند. آنان مثل امرسون فکر می کنند که می خواست ارا به خود را به یکی از ستارگان ببندد.) (۱۵۷)

استدلالات به ظاهر منطقی

(جنون خودنمایی، مانند جوش های صورت، جزء امراض جوانی محسوب می شوند. افراط و سوء استفاده از استدلالات به ظاهر منطقی و به خصوص جدل ها و قیاسات ایشان، زشتی مخصوصی به افکار جوانان می بخشد.) (۱۵۸) تصورات واهی و غیر عقلانی جنون تظاهر و خودنمایی، به طوری در جوانان اثر می گذارد و آنان را تحت تاءثیر قرار می دهد که گاهی مرتکب جرم و جنایت می شوند. به کارهای وحشتناک و خشن و به اعمال جنون آمیز و خطرناک دست می زنند. (ماهنامه فرانسه می نویسد: دسته های مختلف اجتماعی جوانان، تابع اصول و انضباط محکم و خشنی هستند و اغلب، غرایب اخلاقی عجیبی بر آن ها حکومت می کند.

روش های غیر عادی

یک نمونه از این جوانان که در عالم مخصوص به خودشان زندگی می کنند، زندگی دو جوان هامبورگی است که برای رسیدن به پایه جیمس دین با طناب باریکی خود را از طبقه چهارم عمارتی به پایین انداختند. اغلب دیده ایم که چند نفر جوان، پشت ویتترین مغازه ای توقف کرده اند و در آن واحد مشغول شانه زدن موهای بلند خود هستند و بی آن که دلیلی داشته باشد، به جان پیرمردی افتاده اند و او را از پا در آورده اند و بعد استدلال کرده اند ما را مسخره کرده، ما هم چنین کردیم. مشخصه دیگر نوجوانان، میل به استثنایی جلوه کردن است و این خصیصه در میان آنان به شدت به چشم می خورد. اینان بر خلاف جهت تمایلات اکثریت گام برمی دارند و استثنائات را به عنوان روش خود برمی گزینند. مثلاً هنگامی که لا-کی لوجیانو، گانگستر معروف، از زندان خارج می شد، با تحسین های صمیمانه ۳۰۰ نفر جوان ولگرد روبه رو شد. در پرسش نامه ای که اخیراً تهیه شده، از چند جوان دانشجوی که علیه قوانین و مقررات دانشگاه شوریده بودند، سؤال شده بود: - چرا از تحصیل و دانشگاه بیزار شده اید؟ - برای آن که هر چه میل دارید به ما تحمیل می کنید. ما تئوری های شما را قبول نداریم و دلمان نمی خواهد تحصیل کنیم. - پس می خواهید چه کنید؟ - کارهایی که شما نمی پسندید. (۱۵۹)

تصورات ناسنجیده

تخیلات غیر عقلانی و تصورات ناسنجیده جوانان که منشاء پاره ای از اعمال جنون آمیز است، گاه آنان را چنان مسرور و شادمان می کند که از خوش حالی در پوست نمی گنجند و بی اختیار قهقهه می زنند، و گاهی چنان غم زده و مهموشان می سازد که جامعه را ترک می گویند و به گوشه گیری و انزوا پناهنده می شوند. این اختلالات روحی و آشفتگی روانی را رسول اکرم یک قسم جنون معرفی فرموده و علی علیه السلام آن را به مستی جوانی تعبیر کرده است.

مستی جوانی

(قال رسول الله صلی الله علیه و آله: الشباب شعبه من الجنون. (۱۶۰)) رسول اکرم فرموده: جوانی، خود یکی از اقسام جنون و دیوانگی بشر است. (قال علی علیه السلام: ینبغی للعاقل ان یحترس من سکر المال و سکر القدره و سکر العلم و سکر المدح و سکر الشباب، فان لكل ذلك ریح خبیثه تسلب العقل و تستخف الوقار. (۱۶۱)) علی علیه السلام فرموده: شایسته است انسان خویشتن را از مستی ثروت، از مستی قدرت، از مستی علم و دانش، از مستی تمجید و تملق، از مستی جوانی مصون نگاه دارد. زیرا هر یک از این مستی ها بادهای مسموم و پلیدی دارد که عقل را زایل می کند و آدمی را خفیف و بی شخصیت می نماید. (و عنه علیه السلام: اصناف السکر اربعه: سکر الشباب و سکر المال و سکر النوم و سکر الملک. (۱۶۲)) نیز فرموده است مستی بر چهار قسم است: قسم جوانی، مستی ثروت، مستی خواب، مستی ریاست. خلاصه این سه مطلب که به اختصار توضیح داده شد، عبارت است از: ۱. در دوران بلوغ، مغز نوجوانان و شبکه عصبی مربوط، که ابزار مادی تعقل و تفکر است، به رشد نهایی خود نمی رسد. ۲. از تست های عقل و هوش جوانان، این نتیجه به دست آمده است که در دوران بلوغ، عقل نوجوانان، شکفتگی تازه ای پیدا نمی کند و درجات عقل و فراستشان در حدود دوران قبل از بلوغ است.

تخیلات موهوم

۳. عموم جوانان، کم و بیش، به اختلالات روحی و جنون خودنمایی گرفتارند و بر اثر ضعف دستگاه عقل، از واقعیت های

زندگی غافل می شوند و مانند دیوانگان مستان ، در عالم تخیلات افسانه ای و اوهام ناشدنی سیر می کنند و به کارهای غیرعقلانی و جنون آمیز دست می زنند .

نیاز جوان به راهنمایی

اگر نوجوانان به این سه نکته اساسی توجه دقیق نمایند ، وضع روانی خویشان را درک می کنند و به نارسایی عقل و کوتاهی فکر خود به خوبی پی می برند و نیاز خویشان را به راهنمایی از طرف مردان عاقل و کامل احساس می نمایند ، و هرگز در اجرای نظرات خام ناسنجیده خود پافشاری نمی کنند و موجبات بدبختی و تیره روزی خویش را فراهم نمی نمایند . نارسایی عقل نوجوانان و اختلالات فکری آنان ، در بحران بلوغ و تکلیف ، مخصوص یک کشور یا نژاد معین نیست ، بلکه کلیه فرزندان بشر در سراسر گیتی با آن روبه رو هستند . جوانان اگر نتواند مسائل زندگی را به درستی تجزیه و تحلیل کنند و تصمیم صحیح و عاقلانه بگیرند ، عذر موجهی دارند و آن خامی دوران جوانی و نارسایی طبیعی فکر است .

عذر مقبول

(قال علی علیه السلام : جهل الشباب معذور ، و علمه محصور . (۱۶۳)) علی علیه السلام فرموده : عذر نادانی جوان پذیرفته و مقبول است و دانش او در جوانی محدود و محصور می باشد . می گویند یکی از کشورهای غربی مثلی دارد : ای کاش جوانان می دانستند و ای کاش پیران می توانستند . جوانان بر اثر نیروی جسم ، به انجام هر کار سختی قادرند ، ولی به علت نارسایی عقل نمی دانند چه کنند . پیران به واسطه سالخوردگی و تجربه آموزی عقل روشنی دارند . می دانند چه کنند ، ولی به علت ضعف جسم ناتوانی بدن قادر به آنجا آن نیستند . در نظر واقع بین حضرت علی علیه السلام ، راء صائب و عقل روشن پیران ، بر نیرومندی و تندکاری جوانان برتری دارد . (قال امیرالمومنین علیه السلام : رای الشیخ احب الی من جلدالغلام . (۱۶۴)) علی علیه السلام فرموده است اندیشه روشن پیرمرد ، نزد من از قوت و نیرومندی جوانان محبوب تر است .

اشتباه جوانان

بعضی از دختران و پسران موقعی که دوران بلوغ را طی می کنند و اندامشان از هر جهت رشد می کند و صورت یک مرد یا یک زن کامل را به خود می گیرند ، دچار اشتباه می شوند . گمان می کنند که از هر جهت کامل شده اند و با زنان و مردان جامعه یکسان گشته اند . با خود می گویند : (مگر شخصیت ما با شخصیت بزرگسالان فرق دارد ؟ آیا ما با زنان و مردان جامعه مساوی نیستیم ؟ آیا نمی توانیم از هر جهت در ردیف آنان قرار گیریم ؟ آیا نباید مانند بزرگسالان همه جا اظهار نظر کنیم و از تمام مزایای اجتماعی برخوردار باشیم ؟)

تحلیل نظرات خام

گاهی این اندیشه ناصحیح آن چنان در فکرشان قوت می گیرد و دچار افراط و تندروری می شوند که بزرگسالان را مسخره می کنند و با تمام قوا می کوشند تا نظرات خام و ناسنجیده خود را بر آنان تحمیل نمایند و به قبولشان وادار کنند . اینان ظاهر خود را می بینند و از باطن خویش آگاه نیستند . اینان می بینند که قد و قامتشان به خوبی رشد کرده و اندامشان هم مانند اندام پدران و مادران بزرگ شده است . اینان حس می کنند که تمایل جنسی در مزاجشان بیدار شده و می توانند انتخاب همسر کنند و فرزند بیاورند ، ولی از این نکته اساسی غافل اند که از نظر دینی و علمی ، بلوغ جنسی غیر از بلوغ عقلی است و باید چندین سال از بلوغ

جنسی فرزندان بشر بگذرد تا عقلشان به رشد نهایی و بلوغ کامل برسد. (تنها رشد جنسی بدن کافی نیست. باید فکر و احساسات ما هم دارای رشد کامل و آمادگی شود. رشد فکری و احساساتی ما مدت ها بعد از رشد بدنی ما صورت می گیرد.) (۱۶۵)

تفکیک بلوغ جنسی و عقلی

برتری معنوی پدران و مادران و سایر زنان و مردان اجتماع، نسبت به نوجوانان این است که عقل آنان به رشد نهایی خود رسیده و از نظر طبیعی و تجربی کامل شده اند، ولی نوجوانان تنها دارای بلوغ جنسی هستند و عقلشان هنوز نابالغ و به رشد کامل خود نرسیده است.

رشد عقلی

در مقررات اسلامی، بر اساس تفکیک بلوغ جنسی از بلوغ عقلی، قانون مخصوصی راجع به استقلال اقتصادی و آزادی های مالی وضع شده است. به موجب این قانون، اختیارات مالی به کسی تفویض می شود که علاوه بر بلوغ جنسی دارای رشد عقلی نیز باشد. کسی که از نظر جنسی بالغ شده، ولی دارای رشد عقلی نیست، از آزادی اقتصادی و اختیارات مالی محروم است. (وابتلوا الیتامی حتی اذا بلغوا النکاح فان انستم منهم رشدا فادفعوا الیهم اموالهم.) (کودکان یتیم را بیازمایید. موقعی که به حد بلوغ می رسند اگر علاوه بر تمایل جنسی و قدرت آمیزش، واجد رشد عقلی نیز بودند، اموالشان را در اختیارشان قرار دهید.)

استقلال اقتصادی

در این آیه تصریح شده است که استقلال اقتصادی و آزادی مالی برای یتیمان، مشروط به بلوغ جنسی و رشد عقلی است. نشانه بلوغ جنسی، نطفه سازی و بروز تمایل به آمیزش است که با کلمه نکاح ادا شده و بلوغ عقلی به کلمه رشد تعبیر شده است. (ن ابی عبدالله علیه السلام: قال انقطع یتیم بالا حلام و هو اشد و ان احتلم و لم یونس و منه رشده و کان سفیها او ضعیفا فلیمسک عنه و لیه ماله.) (۱۶۶) امام صادق علیه السلام فرموده: یتیمی کودکان بی پدر، با نطفه سازی و محتلم شدن، که نشانه بلوغ جنسی و نیرومندی بدن است، پایان می پذیرد، اما اگر با وجود احتلام، رشد عقلی اش ثابت نشود، سفیه یا ضعیف العقل باشد، ولی او موظف است اموال وی را همچنان در ید خویش نگاهداری نماید. (ن بن سنان قال قلت لابی عبدالله علیه السلام متی یدفع الی الغلام ماله، قال اذا بلغ و اونس منه رشده. ولم یکن سفیها او ضعیفا.) (۱۶۷) ابن سنان از حضرت صادق علیه السلام سؤال کرد چه موقع اموال نوجوان در اختیارش گذارده می شود؟ فرمود: (موقعی که بالغ شود و به علاوه رشد عقلی وی نیز معلوم گردد و سفیه یا ضعیف العقل نباشد.) (لی عن اخیه علیه السلام: قال سئلته عن الیتیم متی ینقطع یتمه، قال اذا احتلم و عرف الاخذ و الاعطاء.) (۱۶۸) از امام علیه السلام سؤال شد: چه موقع یتیمی اطفال پایان می پذیرد؟ فرمود: (موقعی که محتلم می شود و به علاوه دارای رشد عقلی باشد که داد و ستد را درک نماید.)

اختیارات مالی

از این یک آیه و چند حدیث به خوبی استفاده می شود که قانون گزار اسلام، بلوغ جنسی را از بلوغ عقلی تفکیک کرده و اختیارات مالی را تنها به نوجوانانی تفویض می کند که علاوه بر بلوغ جنسی، دارای رشد عقلی برای به دست آوردن استقلال مالی، خردمندی کامل و رشد نهایی عقل نیست. همین قدر که نوجوان به حداقل رشد عقلی برسد و معنی نفع و ضرر مالی را درک کند و قادر باشد که در ثروت خود عاقلانه تصرف نماید، از نظر قانونی رشید است و حق دارد اختیارات مالی خود را در دست

گیرد. ناگفته نماند که مشکل نارسایی عقل جوانان، که موضوع بحث ماست، با این درجه از رشد عقلی، که شرط احراز استقلال مالی است، حل نمی‌شود. زیرا بیشتر جوانان در ابتدای جوانی واجد این درجه از رشد عقلی هستند، ولی نمی‌توانند به وسیله آن خیر و شر و زندگی را به درستی تشخیص دهند و مسائل حیاتی را به نحو شایسته‌ای تجزیه و تحلیل نمایند.

شکفتگی کامل عقل

تنها عاملی که مشکل جوانان را حل می‌کند و نارسایی فکر آنان را جبران می‌نماید، رشد نهایی و شکفتگی کامل عقل است و این درجه از رشد، خیلی دیر به دست می‌آید. بیشتر خطراتی که دامنگیر نسل جوان می‌شود، در فاصله چند ساله بین بلوغ جنسی و رشد نهایی عقل است. در طول این چند سال، جوانان همواره در معرض خطر و احیاناً سقوط قرار دارند. زیرا عقلشان ضعیف و احساساتشان شدید است. بسیار اتفاق می‌افتد که جوان نوحاسته‌ای بر اثر تهییج غریزه خشم و یا شهوت یا سایر تمایلات نفسانی، خودسرانه تصمیم ناروایی اتخاذ می‌کند و به کار زیان بخشی دست می‌زند و در نتیجه، مصیبت غیر قابل جبرانی برای خود و دیگران به بار می‌آورد.

ضعف عقل در بحران بلوغ

اگر نوجوانان این حقیقت را به خوبی درک نمایند که در ایام بحرانی بلوغ و جوانی، عقلشان نارسا و ضعیف است، قطعاً به خطر تصمیم‌های ناسنجیده و عجولانه خود بهتر متوجه می‌شوند و در راه زندگی با احتیاط و دقت بیشتری قدم بر می‌دارند اینان نیازمندی خود را به راهنمایی رجال الهی و مربیان خیرخواه به خوبی احساس می‌کنند و برنامه‌های تربیتی را در کمال علاقه مندی به کار می‌بندند. در پایان این فصل، به منظور حفظ جوانان از خطر تصمیم‌های عجولانه و لغزش‌های زندگی، دو دستور مفید و سعادت بخش را از پیشوای عالی قدر اسلام خاطر نشان می‌کنم. به نظر می‌رسد اگر نوجوانان عزیز این دو نکته را به خوبی فراگیرند و عملاً به کار بندند، می‌توانند دوران بحرانی شباب را به سلامت طی کنند و از کارهای ناروایی که ناشی از ضعف فکر و نارسایی عقل است، مصون بمانند. اول. (ن ابی عبدالله السلام قال: ان رجالاتی النبی صلی الله علیه و آله، فقال یا رسول الله اوصنی. فقال له رسول الله فهل انت مستوص ان انا اوصیتک؟ حتی قال له ذلک ثلاثا و فی کلها یقول الرجل نعم یا رسول الله. فقال الله (ص) فانی اوصیک اذا انت هممت بامر فتدبر عاقبتہ، فان یک رشدا فامضه، و ان یک غیا فانتہ عنه. (۱۶۹))

مآل اندیشی

امام صادق علیه السلام فرمود: مردی شرفیاب محضر رسول اکرم شد. عرض کرد: (یا رسول الله به من سفارشی بفرما و دستوری بده.) حضرت فرمود: (آیا دستورپذیر هستی تا به تو سفارشی کنم؟) و این سؤال را سه بار تکرار کرد و مرد درخواست کننده، در هر سه نوبت، جواب داد بلی یا رسول الله. آن گاه رسول اکرم فرمود: (سفارش من به تو این است که هر وقت خواستی برای انجام کاری تصمیم بگیری، قبلاً به عاقبت آن کار فکر کن و نتیجه‌اش را در نظر بیاور. اگر دیدی حق و شایسته است، اقدام کن، و اگر ناشایست و برخلاف حق بود، از انجام آن خودداری بنما.) اگر جوانان عزیز عملاً از این دستور سودمند پیروی کنند و قبل از هر کار، چند لحظه در نتایج آن بیندیشند، هرگز پیرامون گناه نمی‌گردند و دامن خود را آلوده نمی‌کنند. چه بسیارند جوانانی که بر اثر یک هیجان موقت، مرتکب جرم و جنایتی شده‌اند، سپس در گوشه زندان مجازات، انگشت ندامت به دندان گرفته و پیوسته با خود می‌گویند: (ای کاش قبلاً فکر کرده بودیم و نتیجه کارمان را به نظر می‌آوردیم.) ولی ندامت بعد از جنایت سودی ندارد. توصیه رسول اکرم این است که قبل از انجام هر کاری، به نیک و بدش فکر کنید و پیش از آن که پشیمان شوید،

درباره آن کار مطالعه نماید .

مشورت با خردمندان

دوم . جایی که جوانان به علت نارسایی عقل و کوتاهی فکر از تشخیص نیک و بد کار خود عاجزند ، باید از افکار روشن سالخورده‌گان عاقل استفاده کنند و از راه مشورت با خردمندان تجربه آموخته ، فکر ضعیف خود را تقویت نمایند و با کمک چراغ فروزان عقل آنان ، راه تاریک زندگی خویشان را روشن سازند . (قال النبی صلی الله علیه و آله : الشیخ فی قومه کالنبی فی امته .) (۱۷۰) رسول اکرم (ص) می فرمود : پیر سالخورده در بین قوم و کسان خود ، مانند پیغمبر الهی بین امت خود می باشد . پیامبران الهی راهنمای امت های خود بودند و پیران سالخورده نیز باید هادی اقوام و بستگان جوان خود باشند . همان طور که گفتار پیغمبران خدا مایه سعادت امت هاست ، اندرزهای پیران روشن ضمیر نیز باعث خوشبختی کسان و بستگان آنان است .

سنجش سن تقویمی و عقلی جوان

قال الله ...

قال الله العظیم فی کتابه : و قد خلقکم اطوارا (۱۷۱)

بزرگ ترین امتیاز بشر

گران بهاترین سرمایه ای که خداوند بزرگ آن را به نوع بشر ارزانی داشته است ، گوهر فروزان عقل است . بزرگ ترین امتیازی که انسان را بر تمام حیوانات برتری داده و فرمانروایی کرده زمین را در اختیار او گذارده ، عقل است . شریف ترین مخلوقی که خالق عالم در سراسر جهان هستی آفریده و در پیشگاه مقدسش از هر موجودی محبوب تر و گرامی تر است ، عقل است . (عن ابی علیه السلام : ثم قال و عزتی و جلالی و ما خلقت خلقا هو احب الی منک . (۱۷۲)) امام باقر علیه السلام فرمود : وقتی خداوند عقل را آفرید ، درباره اش فرمود : به عزت و جلالم قسم است که هیچ موجودی را نیافریده ام که نزد من از تو محبوب تر باشد .

میزان خوبی و شایستگی

در نظر اولیای گرامی اسلام ، میزان خوبی و شایستگی مردم ، تنها درستکاری و صحت عمل نیست ، بلکه اخلاق خوب و اعمال پسندیده آنان را به توجه به درجه عقل و کیفیت اندیشه و فکرشان می سنجند . درستکاران با ارزش ، کسانی هستند که با داشتن عقل کافی و فکر روشن ، پاکی و صحت عمل را اختیار کرده و به نادرستی و گناهکاری پشت پا زده اند . (قال رسول الله علیه و آله : اذا بلغکم عن رجل حسن حال ، فانظروا فی حسن عقله فانما یجازی بعقله . (۱۷۳))

حسن خلق و خرد

رسول اکرم فرموده : وقتی خبر حسن خلق و درستکاری مردی به شما می رسد ، تنها به آن قانع نشوید ، بلکه خوبی عقل و فکرش را ببیند و مقدار درک و فهمش را در نظر آورید . زیرا پاداش عمل هر کسی به مقدار عقل اوست . (ن ابی جعفر علیه السلام : ان الله تبارک و تعالی یحاسب الناس علی قدر ما اتاهم من العقول فی دار الدنیا . (۱۷۴)) امام باقر علیه السلام فرموده است : در قیامت بازخواست خداوند از مردم به مقدار عقلی است که در دنیا به آنان داده است . هر انسانی که از مادر متولد می شود دارای ساختمان

اختصاصی و ممیزات معینی است. رنگ چهره، اجزای صورت، کیفیت قیافه، ساختمان چشم و مو، آهنگ صوت و حتی خطوط ریز سرانگشت هر انسانی با دیگری فرق دارد. این اختلاف طبیعی، که یکی از آیات الهی است، در قرآن شریف با یک جمله کوتاه ادا شده است. (و قد خلقکم اطوارا). خداوند شما را با ممیزات مختلف و اندازه گیری های گوناگون آفریده است. همان طور که ساختمان جسم و خصوصیات طبیعی اندام مردم با یکدیگر متفاوت است، قوه عقل و نیروی درک مردم نیز با یکدیگر فرق دارد. عقل هر انسانی با حدود معین و طور مخصوص به خود و او آفریده شده است. بعضی از افراد، با عقل بسیار قوی و درک فوق عادی آفریده شده اند و دارای نبوغ ذاتی هستند. اینان در تمام اعصار و در همه کشورها کم و بیش وجود داشته اند، ولی تعداد نوابغ همیشه کم و انگشت شمار بوده است.

درجات عقل بشر

بعضی از مردم با عقل متوسط و درک عادی آفریده شده اند. اینان مردمان معتدل جهان اند و در هر عصری تعدادشان زیاده بوده و جمعیت قابل ملاحظه کشورها را تشکیل داده اند. بعضی از مردم اند که با عقل ضعیف و فکر و کوتاه آفریده شده اند. اینان مردم عقب افتاده و دون حد عادی هستند و متأسفانه تعداد آنان در همه کشورها نسبتاً زیاد و قابل ملاحظه بوده است. این گروه بدبخت را با کلماتی نظیر احمق، سفیه، کودن، کوتاه فکر و نظایر این ها معرفی کرده اند. آنان در جامعه مانند سایر افراد عادی زندگی می کنند و با دیگران آمیزش دارند. از نارسایی فکر خود آگاه نیستند، ولی گفتار و رفتار ناسنجیده و غیر عقلانی آن ها همواره برای خودشان و سایر مردم رنج و زحمت به بار می آورد.

کوتاه فکران بالغ

(انواع اشکالاتی که ممکن است بچگی افراد بالغ به وجود آورد، لاتعد و لاتحصی است. این بچگی ها و ناکاملی ها، نه فقط در بین آن بدبخت هایی وجود دارد که به نام دیوانگان و مجانین در حصارهای محکم نگاهداری می شوند، بلکه در میان هزارها زنان و مردانی هم دیده می شوند که ظاهراً افرادی بالغ هستند و یا دیگران آن ها را بالغ و کامل می دانند و از تمام مزایای بلوغ و کمال هم در ظاهر از هر حیث برخوردارند. در میان این افراد ظاهراً و جسماً بزرگ، و در حقیقت کوچک و بچه فکر، میزان نپختگی و ناکاملی که وجود دارد از چشم افراد دیگر متأسفانه پوشیده است، و حتی اغلب عدم کمال و بچگی های بزرگ ها از چشم کسانی که در زندگی آنان شریک هم هستند مخفی است. زیرا شرکای آن ها هم اغلب دارای همان عدم رشد می باشند. از آن جا که جامعه هنوز ملاک تشخیص برای رفتار افراد بالغ از لحاظ رشد یا عدم رشد معین نکرده، ناکاملی ها و عدم رشدها از نظر جامعه اغلب مخفی و مستور می باشند. می توان گفت که همین عدم رشدها می تواند قسمتی از تاریکی های تاریخ را که ظاهراً برای آن دلیل و مفهومی به نظر نمی رسد، برای ما روشن سازد. نه فقط در قسمت زیادی از تاریخ این گونه عدم رشدها باعث ایجاد وقایع ناگوار بوده اند، بلکه اغلب موارد گوناگون از وقایع ناگوار شخصی یا اجتماعی حیات روزمره ما هم مدیون همین عدم رشدها ناپختگی هاست.) (۱۷۵)

اجتناب از همنشین احمق

امام باقر علیه السلام قصد مسافرت داشت. پدر گرامی اش، حضرت سجاد علیه السلام، در ضمن سفارش های خود به او فرمود: فرزند عزیز، از رفاقت و آمیزش با احمق پرهیز و از او دوری کن و از بحث و مذاکره با او اجتناب نما. سپس در بیان مراتب کوتاه بینی و نارسایی فکر احمق فرمود: (ان تکلم فضحة حمقه، و ان سکت قصر به عیه، و ان عمل افسد، و ان استرعی اضاع، لا علمه

من نفسه یغنیه ، و لا علم غیره ینفعه ، و لا یطیع ناصحه ، و لا یستریح مقارنه ، تود امه ثکلته ، وامراته انها فقدته ، و جاره بعد داره ، و جلیسه الوحده من مجالسته ان کان اصغر من فی المجلس اعیی من فوقه ، و ان کان اکبرهم افسد من دونه . (۱۷۶)

علائم حماقت

اگر سخن بگوید حماقت و نادانی اش او را رسوا خواهد کرد . اگر سکوت کند نارسایی و عجزش ظاهر می گردد . اگر به کاری دست بزند آن را خراب می کند . اگر رازی به وی سپرده شود افشا می نماید . نه دانش خودش او را بی نیاز می کند و نه از دانش دیگران بهره مند می گردد . اندرزگوی خود را اطاعت نمی کند ، و رفیق خود را راحت نمی گذارد . مادرش مرگ او را دوست دارد تا در عزایش گریه کند و زنش آرزوی جدایی وی را در مغز می پرورد . همسایه اش تمنا دارد که منزل او دور باشد ، و همنشینش از ترس مجالست با او ، در تنهایی و سکوت به سر می برد ، موقعی که احمق در مجلس دیگران شرکت می کند ، اگر حضار محضر از او بزرگ تر باشند ، همه آن ها را عاجز می کند و اگر از وی کوچک تر باشند ، با رفتار و گفتار احمقانه خود آنان را گمراه می نماید .

بیماری درمان ناپذیر

نقص غیر قابل جبران بدبختانه بیماری حماقت از امراض علاج ناپذیر و غیر قابل درمان است . تربیت های علمی و عملی در دوران کودکی و جوانی ، هر قدر نیرومند و اساسی باشند ، نمی توانند نارسایی طبیعی مغز یک انسان احمق را بر طرف کنند و نقایص فطری اش را جبران نمایند ، زیرا اساس عقل طبیعی هر انسان در رحم مادر پی ریزی می شود ، و آن وضع مخصوص ، تا پایان عمر باقی و برقرار است . تربیت می تواند عقل طبیعی را پرورش دهد و استعداد های نهفته اش را به فعلیت بیاورد . مغز یک انسان احمق اساسا استعداد فروغ و درخشندگی کامل ندارد تا به وسیله تربیت آشکار گردد .

تربیت در زمینه های ارثی

(یک کودک ابله و گیج و ترسو و کاهل را نمی توان با تربیت و پرورش به یک مرد فعال یا یک زمامدار مقتدر و جسوری تبدیل کرد . خصایصی چون فعالیت و تهور و روح حادثه جویی ، کاملاً زاینده محیط نیست و شاید محیط بر روی آن ها اثری ندارد . در حقیقت ، عوامل پرورش و تربیت ، جز در حدود زمینه های ارثی و خصایص سرشتی بافت ها و شعور فرد موثر نیستند .) (۱۷۷)
 العیسوی علیه السلام قال : عالجت الاحمق فلم اقدر علی اصلاحه . (۱۷۸) حضرت مسیح بن مریم فرمود : برای علاج مردم احمق کوشش کردم ، ولی نتوانستم آنان را درمان نمایم و نارسایی عقلشان را اصلاح کنم . گفت رنج احمقی قهر خداست رنج کوری نیست قهر آن ابتلاست ابتلا-رنجی است کان رحم آورد احمقی رنجی است کان زخم آورد آن چه داغ اوست مهر او کرده است چاره ای بر وی نیارد برد دست زاحمقان بگریز چون عیسی گریخت صحبت احمق بسی خون ها ریخت آن کسی که گرفتار بیماری دروغگویی است ، با تربیت می توان راستگوش کرد . آن کس که دچار یاوه گویی و پرحرفی است ، با تربیت می توان درمانش نمود . خلاصه ، همه بیماری های اخلاقی علاج پذیرند ، ولی بیماری حماقت با هیچ دارویی درمان نمی شود و کوشش های تربیتی ، نارسایی عقل را جبران نمی کند . (ن الرضا علیه السلام : قال العقل حباء من الله والادب کلفه فمن تکلف الادب قدر علیه و من تکلف العقل لم یزدد بذلک الا جهلا .) (۱۷۹)

عطیه الهی

حضرت رضا علیه السلام به ابوهاشم فرمود: عقل عطیه الهی است و ادب و تربیت نتیجه مشقت. آن کس که در راه فراگرفتن ادب به مشقت و زحمت تن در دهد، پیروز می‌شود، و سرانجام مؤدب می‌گردد، و آن کس که در راه ازدیاد عقل خداداد، که جزء سرشت آدمی است، سعی و مجاهده نماید، جز بر نادانی خود نیفزوده است. (قال علی علیه السلام: العقول مواهب والاداب مکاسب). (۱۸۰) علی علیه السلام فرموده: عقل‌های مردم بخشش‌های الهی است و با سعی و کوشش به دست نمی‌آید. ادب و اخلاق است که مردم می‌توانند از راه سعی و مجاهده به دست آورند.

آزمایش عقل و هوش

یکی از مطالبی که در روان‌شناسی جدید مورد کمال توجه قرار گرفته، موضوع آزمایش عقل و هوش کودکان و جوانان است. در قرون گذشته، عموم مردم، کم و بیش می‌دانستند که چگونه و با چه وسیله حدود تفاوت را معین کنند و با محاسبه دقیق آن را اندازه‌گیری نمایند. دانشمندان امروز با بررسی‌های پی‌گیر و دامنه‌دار خود، در این باره به پیشرفت‌های قابل ملاحظه‌ای نایل شده و توانسته‌اند تا اندازه‌ای عقل، هوش، حافظه، سرعت انتقال کودکان و جوانان را امتحان کنند و با محاسبه و اندازه‌گیری صحیح، حدود هر یک را معین نمایند.

سنجش فکر اطفال

(در آغاز قرن اخیر این فکر برای اولین بار اثر مساعی ابتکاری بینه برای سنجش فکری اطفال به مرحله آزمایش در آمد. تا آن روز، آن چه را که این استاد مورد توجه قرار داد، به هیچ وجه سابقه نداشت. البته روشن شده بود که بعضی از اطفال باهوش تر و ذکی تر از سایرین هستند، ولی هیچ گاه سعی نشده بود که ارتباط بین ذکاوت یا کندهوشی طفل با سن وی روشن گردد.) (۱۸۱) (آن چه لازم بود، ساختن وسایل آزمایشی بود که با قضاوت عینی بتواند کودکان بی‌هوش را از کودکان عادی جدا کند. بینه معتقد شد که یک سلسله آزمایش‌های مدرج هوش می‌توان ساخت تا همان طور که گز طول را به دقت اندازه می‌گیرد، بتواند هوش را به دقت اندازه‌گیری کند. بینه همکار او سیمون، نخست امتحان‌هایی که تست خوانده شده است، برای آزمون دقت و حافظه و قدرت تشخیص و توانایی‌های روانی دیگر ساختند و تحقیق کردند که کودکان متوسط، در هر سن، از عهده چه مقدار از این امتحان‌ها بر می‌آیند.

طبقه بندی تست‌ها

پس از طبقه بندی تست‌ها، برای سن‌های بینه و سیمون مفهوم تازه‌ای را بیان کردند و آن عقلی بود. کودک پنج ساله‌ای که می‌توانست از عهده تست‌های مناسب برای پنج سال بر آید، ولی نمی‌توانست تست‌های گروه سن شش را انجام دهد، دارای سن عقلی پنج سال بود. پس اگر کودکی سن تقویمی پنج سال داشت و تست‌های آن سن را درست انجام می‌داد، کودک عادی بود، اما ممکن بود که سن تقویمی کودکی ده سال باشد، ولی نتواند از عهده تست‌های گروه پنج ساله به بالا بر آید. در این مورد گویم کودک بسیار کم‌هوش است. اما اگر کودک سه ساله موفق شود تست‌های سن پنج را انجام دهد، گویم کودک پیش‌رس یا بسیار باهوش است. پس تصور سن عقلی نشان می‌دهد که کودک توانایی‌های چه سنی را دارد، ولی در نفس خود کافی نیست که نشان دهد این کودک کم‌هوش است یا باهوش. وقتی این تشخیص ممکن می‌شود که سن عقلی و سن تقویمی کودک هر دو را با هم در نظر بگیریم.) (۱۸۲)

سن عقلی و تقویمی

از زمانی که اندازه گیری عقل و هوش بشر با روش های علمی و عملی میسر شده و کشورهای متمدن کم و بیش به این کار اقدام کرده اند ، حقایق تلخ و ناگواری آشکار گردیده و نتایج نامطلوب و تاءثر آوری که مردم جهان از آن ها بی خبر بودند ، به دست آمده است . رسیدگی های دقیقی که از هوش و عقل محصلین و کارگران و سربازان در محیط مدارس و کارخانه ها و سربازخانه ها به عمل آمده است ، نشان می دهد که عده بسیاری از افراد اجتماع ، کوتاه فکر و کم هوش و خلاصه از نظر رشد عقل ، غیر طبیعی و عقل افتاده اند . دکتر کارل می گوید : (بسیاری از افرادی (خواه فرانسه خواه در آمریکا) که سن روانی آنان از ده سال نمی گذرد . به موجب گزارش کمیته ملی بهداشت روانی ، ۴۰۰۰۰۰ کودک ، کم هوش تر از آن اند که بتوانند تعلیمات مدرسه ای را ادامه دهند . به موجب آزمایشی که در سال ۱۹۱۷ ، به وسیله هرکس روی سربازان و افسران ارتش آمریکا به عمل آمد ، معلوم شد که سن روانی ۴۶ درصد آنان کمتر از ۱۳ سال است . یقین است که چنین آزمایشی از ملت فرانسه ، به خصوص در بعضی شهرهای ایالات بروتانی و نورماندی ، جواب های مشابهی خواهد داد ، ولی در این کشور آماری وجود ندارد که بتوان سن معمولی و سن روانی کودکان محصل را با هم سنجید . در این مورد نباید گول نتیجه امتحانات را خورد که دوران جوانی ما را تلف می کند . ما می دانیم که اخذ تصدیق ها و دیپلم ها و حتی و قبولی در مدارس عالی نیز نشانه هوشیاری نیست . بسیاری از جوانان خیلی کم هوش نیز در این امتحانات موفق می شوند .

افراد غیر طبیعی

اجتماع بالغ ، بسیاری از افراد غیر طبیعی را شامل است . در آمریکای شمالی ، شاید سی میلیون افرادی وجود دارند که با زندگی مدرن توافق نیافته اند و یا هرگز توافق نتوانند یافت . در فرانسه قسمت اعظم بیکاران کسانی هستند که جاهل تر یا کم هوش تر و یا بیمارتر از آن اند که از عهده انجام کاری بر آیند . (۱۸۳)

نارسایی عقل

حماقت و کوتاه فکری یکی از بزرگ ترین بدبختی های فردی و اجتماعی در زندگی بشر است . چه بسیار مصائب و آلام ، ناکامی و محرومیت ها ، بر اثر نارسایی عقل و هوش ، دامنگیر انسان می شود . همان طور که گوهر درخشان عقل ، برای نیل به مدرج کمال ، از هر سرمایه ای گران بهاتر است ، همچنین حماقت و کوتاه فکری برای محروم کردن انسان از تعالی و ترقی از هر عاملی موثرتر است . (ن ابی عبدالله علیه السلام قال : لاغناء اخصب من العقل و لافقر احظ من الحمق . (۱۸۴)) امام صادق علیه السلام فرموده : خیر و برکت هیچ ثروتی به قدر عقل نیست ، و پستی و ذلت هیچ فقری به پایه حماقت ، که فقر عقلی است ، نمی رسد . اگر آزمایش عقل و هوش ، عمومی و جهانی شود ، اگر در همه کشورها و از کلیه طبقات مردم امتحان روان به عمل آید ، آن گاه معلوم می شود که حماقت و نارسایی فکر چه بلای بزرگی است و چه جمعیت عظیمی از نسل بشر در تمام کشورها به آن مبتلا هستند .

منشاء صغر فکری

(سن روانی قسمت اعظم مردم از ۱۲ یا ۱۳ سال نمی گذرد . علل این واقعه بدفرجام را به خوبی نمی توان شناخت . عموماً صغر فکری را در بازماندگان الکلی ها و سفلیسی ها و ناقص عقلان و فاسد اخلاقان می توان دید .) (۱۸۵) (کاهش عمومی هوش و

نیروی عقل سلیم، تاءثیر الکل، شراب و همه قسم افراط و بالاخره از بی نظمی در عادات ناشی می گردد. بلاشک رابطه ای میان میزان مصرف الکل و ضعف فکری یک اجتماع وجود دارد. (۱۸۶) (گذار مشاهده کرده است که در نسل خانواده ای که پدر و مادر مبتلا به ضعف عقل بوده اند، ۴۷۰ کودک ضعیف العقل و فقط ۶ کودک طبیعی به وجود آمده است.) (۱۸۷)

حقیقت تلخ

با در نظر گرفتن این مطلب که حماقت و کم هوشی، غیر قابل درمان است، و با توجه به این نکته که الکل، مشروب و دیگر عادات مضره کم و بیش می توانند منشاء این بیماری شوند، و به علاوه اکثر فرزندان، وارث حماقت و ضعف عقل پدران و مادران خود هستند، با کمال تأسف باید این حقیقت تلخ را قبول کرد که این بیماری خطرناک در سراسر جهان رو به افزایش است و جامعه بشر در آتیه، بیش از پیش با مصائب آن مواجه خواهد بود. مسئله ارزش و اهمیت عقل در آیین مقدس اسلام، یکی از بدیهی ترین مطالب است. به مقداری که در قرآن شریف و روایات اسلامی راجع به عقل و تعقل و تفکر بحث شده، درباره هیچ موضوعی آن اندازه آیات و اخبار نرسیده است. یکی از مسائلی که در ضمن روایات مربوط به عقل، مورد توجه صریح قرار گرفته، مسئله آزمایش عقل مردم است که دانشمندان امروز از آن به کلمه تست تعبیر می کنند. مکرر در اخبار آمده است که اولیای گرامی اسلام، در مواقع مخصوصی، از پیروان خود سئوالاتی کرده اند تا میزان عقل و درجه درک آنان از پاسخشان معلوم شود و علاوه از موارد شخصی، در ضمن پاره ای از احادیث، برنامه هایی را به صورت دستورهای کلی به مردم آموخته اند تا بتوانند با اجرای آن ها، عقل های دیگران را آزمایش کنند. برای نمونه در این جا به بعضی از آن ها اشاره می شود. (ن ابی عبدالله علیه السلام: اذا اردت ان تختبر عقل الرجل فی مجلس واحد، فحدثه فی خلال حدیثک بما لایکون، فان انکره فهو عاقل، و ان صدقه فهو احمق.) (۱۸۸)

راه آزمایش عاقل

امام صادق علیه السلام فرموده: اگر خواستی در یک مجلس و با اولین بر خورد عقل کسی را امتحان کنی، مطلبی را که ناشدنی و غیر قابل وقوع است، در ضمن سخنان خود با وی به میان بگذار. اگر سریعا به نادرستی مطلب متوجه شد و آن را تکذیب کرد، مرد عاقلی است و اگر آن را صحیح تلقی نمود و تایید کرد، مرد احمق و کوتاده فکری است. بر اساس این دستور می توان عقل های کودکان و جوانان را آزمایش نمود و به اعتبار درجات مختلف سن آنان، ده ها مطالب ناشدنی و غیر قابل وقوع را به صورت سئوال، یا وقایع فرضی طرح کرد و با آن ها در میان گذارد تا مراتب روشن بینی یا نارسایی فکرشان معلوم شود. (قال علی علیه السلام: عند بدیهه المقال تختبر عقول الرجال.) (۱۸۹) (علی علیه السلام فرموده: عقل های مردم را می توان از سخنانی که فوری و بالبداهه می گویند آزمایش نمود.)

جواب فوری

میزان آزمایش در این حدیث بدهت مقال یعنی سرعت و فوریت کلام است. خواه گوینده در شرایط مخصوصی قرار گیرد و خود بالبداهه سخنی بگوید. خواه از وی سئوالی شود و فوراً جواب بدهد. در هر دو صورت، سخن فوری هر انسانی، آزمایش عقل اوست و کمال و نقصش را آشکار می کند. دامنه آزمایش این حدیث به مراتب وسیع تر از حدیث اول است و برای امتحان عقل کودکان و جوانان با اختلاف درجات سن، به صدها صورت قابل طرح است. به علاوه، با سرعت کلام، نه تنها عقل را می توان امتحان نمود، بلکه هوش، حافظه و سایر شئون روانی را نیز می شود آزمایش کرد. (قال علی علیه السلام: ظن الانسان میزان عقله)

(۱۹۰) کلمه ظن در لغت به معانی یقین و گمان و شک آمده است، و در این حدیث ممکن است هر سه معنی مراد باشد. علی علیه السلام می‌فرماید: نظرات قطعی یا حدس و تمان یا شک و تردید مردم در موضوعات مختلف وسیله سنجش عقل و میزان تشخیص درک آنان است.

نظر صائب

مردم درباره یک واقعه جهانی یا یک حادثه ملی یا یک پیش آمد خانوادگی و فردی یا سایر علمی و اجتماعی، نظرات مختلفی ابراز می‌دارند. به علاوه، بعضی نظر خود را به صورت قطعی و بعضی به طور تردید بیان می‌کنند. هر قدر عقل یک انسان کامل تر و فکرش عمیق تر باشد، نظرش صائب تر و گمانش به واقع نزدیک تر خواهد بود. در این حدیث، علی علیه السلام، نظرات مختلف مردم را میزان آزمایش عقل آنان شناخته است. بر اساس سه دستور کلی می‌توان صدها سؤال به صورت تست هایی که در روان شناسی امروز معمول است، تهیه کرد و کودکان و جوانان را از نظر عقلی و همچنین از سایر جهات روانی آزمایش نمود.

فصلی در روان شناسی

چندی است که مسئله آزمایش عقل کودکان و جوانان، با توجه به سنین عمر آنان، فصل جدیدی را در روان شناسی گشود است. با تفکیک سن تقویمی از سن عقلی ثابت شده که ممکن است عقل یک جوان بیست ساله به قدر یک کودک ده ساله باشد، یا بر عکس، عقل یک کودک ده ساله به اندازه یک جوان بیست ساله باشد. (هیچ لزومی ندارد که سن روان شناسی یا روحی، درست مطابق با سن زمانی یا سنین عمر باشد. طفلی که طبق تقویم ده ساله می‌باشد ممکن است از لحاظ روحی و روان شناسی فقط پنج ساله باشد یا مثلاً به عکس پانزده ساله باشد. روشن است که بدین ترتیب، پرتو جدیدی از علم، مورد توجه بشر قرار گرفته و اطلاع تازه ای از طبیعت بشری ما به دست آمده که باعث می‌شود به افراد بشر با چشم بنگریم. مسلم شد هر انسانی یک سن روحی و فکری و یک سن تقویمی دارد. سن تقویمی و زمانی انسان ممکن است با سن روحی و روان شناسی وی اختلاف فاحش داشته باشد. مثلاً یک زن سی ساله ممکن است از لحاظ احساساتی، در حدود سن متوسط پانزده ساله باشد، یا یک پسر بچه ده ساله را می‌توان یافت که از لحاظ حسن مسوولیت و قدرت تعقیب هدف در حدود سن بیست سال داشته باشد. درست است که آن پسر از لحاظ سنی طفل است، ولی از لحاظ احساسات و فکری کامل می‌باشد. یک مردم بیست و پنج ساله ممکن است از لحاظ کار شخصی و فردی، ظاهر یک بچه پنج ساله را به بیاورد و یا آن که یک پسر پنج ساله ممکن است از خیلی از اسباب بازی های خود به دور بوده و دارای قدرت داد و ستد، و حس عدالت خواهی و امیدواری به آینده، که مربوط به سنین خیلی بالاتر است، باشد.) (۱۹۱)

عقول ممتاز

پغمبر گرامی اسلام و ائمه طهرین علیهم السلام، از نظر کمال عقلی و رشد فکری، در حد بسیار ممتازی قرار داشتند و از دوران کودکی مراتب نبوغ ذاتی و فروغ عقلی آنان، ضمن گفتار و رفتارشان به خوبی مشهود بوده است. شواهد تاریخی که حاکی از برتری عقل هر یک از آن ها باشد بسیار است. برای نمونه، تنها به نقل یک مورد اکتفا می‌شود. پس از یک سال وفات حضرت رضا علیه السلام، مامون الرشید، خلیفه وقت، به بغداد آمد. اتفاقاً روزی به عزم شکار به خارج شهر می‌رفت گذارش به یکی از محلات کنار شهر افتاد که جمعی کودک در راه با هم بازی می‌کردند. (و محمد علیه السلام واقف معهم، و کان عمره یومئذ احدی عشره سنه فما حولها.) حضرت محمد بن علی، امام جواد علیه السلام، که آن روز سنش در حدود یازده سال بود، در کنار

کودکان ایستاده بود. مامون نزدیک شد و کودکان فرار کردند. تنها امام جواد (ع) از جای خود حرکت نکرد. خلیفه که از دور ناظر فرار کودکان و توقف امام جواد علیه السلام بود، وقتی نزدیک آن حضرت رسید، عنان مرکب کشید و گفت: - ای کودک، چرا مانند سایر اطفال فرار نکردی و همچنان در جای خود ماندی؟ (فقال محمد (ع) مسرعا: یا امیرالمومنین لم یکن بالطریق ضیق لاوسعہ علیک بذهابی، و لم یکن لی جریمه فاحشاها، و ظنی بک حسن، انک لاتضر من لاذنب له فوقت). امام جواد علیه السلام بدون درنگ جواد داد: - ای خلیفه مسلمین، راه عبور تنگ نبوده با رفتن خود توسعه داده باشم. جرمی مرتکب نشده‌ام تا بترسم و فرار کنم. گمان من درباره خلیفه مسلمین نیکوست. می‌دانم به کسی که مرتکب گناه نشده، آسیبی نمی‌رساند. به این جهت توقف کردم. (فاعجبه کلامه و وجهه فقال له ما اسمک؟ قال محمد، قال ابن من انت؟ قال یا امیرالمومنین انا بن علی الرضا). (۱۹۲)) مامون که تا آن موقع حضرت را نمی‌شناخت و از سخنان حکیمانه و رخسار زیبای وی به عجب آمده بود، پرسید: اسم شما چیست؟ فرمود: محمد. گفت: پسر کیستی؟ فرمود: فرزند علی بن موسی الرضا هستم. مامون به روان پاک حضرت رضا علیه السلام درود و رحمت فرستاد و مرکب خود را به راهی که در پیش داشت، به حرکت در آورد. از این حدیث، تفاوت سن تقویمی از سن عقلی به خوبی واضح می‌شود. سن تقویمی امام جواد علیه السلام یازده سال بود، ولی درجه عقل و مراتب درک آن حضرت خیلی بیشتر از سن تقویمی اش بوده است. حرف هایی که امام جواد یازده ساله به مامون الرشید گفت، شایسته یک مرد بزرگی است که به خوبی درس خوانده باشد، و از مسائل روانی و قوانین حقوقی و جزائی با خیر باشد، و بتواند مسائل را به خوبی تحلیل کند. به علاوه شجاع باشد که با خلیفه مقتدری چون مامون الرشید این چنین صریح سخن بگوید.

برتری عقل رجال وحی

به موجب روایات مذهبی، یکی از امتیازات رجال وحی و رهبران روحانی، کمال عقل و درک بود است. کسانی که خداوند آنان را به پیامبران برگزیده و به منظور راهنمایی مردم مبعوث فرموده است و همچنین کسانی که پیغمبران آنان را به امر الهی برای جانشینی خود انتخاب کرده اند، عقل فوق عادی داشتند، و از جهت مراتب فکر و هوش، دارای امتیازی مخصوص به خود بودند. (قال رسول الله صلی الله علیه و آله: ولابعث الله رسولا ولا نبیا حتی یتکمل العقل و یكون عقله افضل من عقول جمیع امته). (۱۹۳)) رسول اکرم (ص) فرمود: هیچ پیغمبری از طرف خداوند به رسالت یا نبوت مبعوث نشد، مگر آن که واجد عقل کامل بود. به حدی که عقل وی بر عقول جمیع امتش برتری داشت. کسانی که از طرف خداوند به مقام پیغمبری برگزیده شده اند، وجد جمیع شرایط مادی و معنوی بوده اند. (الله اعلم حیث یجعل رسالته). (۱۹۴)) خدا بهتر می‌داند که چه شخصی را به نبوت مبعوث فرماید و جامه پرافتخار رسالت را بر کدام پیکر بپوشاند. به موجب حدیث رسول اکرم، کمال عقل و برتری درک پیامبران خدا، یکی از شرایط شایستگی و صلاحیت آنان برای احراز مقام شامخ رسالت یا نبوت بوده است. اندازه گیری درجات عقل و هوش کودکان و جوانان، با مقایسه به سنین عمرشان، آنان را به گروه های عادی، فوق عادی و دون عادی تقسیم کرده است. گروه عادی، کسانی هستند که رشد عقلشان به سنین عمرشان تقریباً هم آهنگ است و با مختصر تفاوتی در حدود یکدیگر قرار گرفته اند. نه عقل پیش رسی دارند و نه دچار عقل افتادگی و نارسایی هستند. در هر سنی که باشند، از عهده آزمایش های عقلی و هوش آن سن بر می آیند. گروه فوق عادی، کسانی هستند که عقل پیش رسی دارند و درجه درک و هوش آنان از سنین عمرشان بیشتر است. این گروه، به اعتبار درجات پیش افتادگی عقل و هوش، مراتب متفاوتی دارند. در بعضی از آنها فروغ عقل و هوش به قدری شدید است که در آزمایش های عقلی و روانی از عهده امتحان دو برابر سن خود یا بالاتر بر می آیند. گروه دون عادی، کسانی هستند که درجه عقلشان از سنین عمرشان کمتر است. اینان گرفتار کم هوشی و عقب افتادگی رشد عقلی هستند. گاهی نارسایی و عقب افتادگی در بعضی از افراد این گروه به قدری شدید است که در آزمایش های روانی از عهده امتحانات

عقلی و هوشی نصف عمر خود هم بر نمی آیند. (کم هوشی درجات دارد و در مواردی که کم هوشی خیلی شدید است، ممکن است کودک پانزده ساله، از عهده کارهایی که کودک عادی چهار ساله می کند، بر نیاید.) (۱۹۵)

بررسی جسم و عقل جوان

اینک، با توجه به اختلاف درجات عقل و هوش مردم، و با در نظر گرفتن این نکته که در همه کشورهای جهان، اکثریت قطعی جوانان را دو گروه عادی و دون عادی تشکیل می دهند، بررسی وضع جسمی و عقلی جوانان، پس از پایان تحولات انقلابی بلوغ، شایان ملاحظه و قابل دقت است. برای آن که جوانان خود را بهتر بشناسند و از خطرات احتمالی دوران شباب، بیشتر آگاه شوند، وضع جسمی و عقلی جوانان هر سه گروه را به اختصار توضیح می دهیم، تا مگر خود را برای اطاعت از تعالیم مریبان الهی و به کار بستن نظرات حکیمانه دانشمندان بشر آماده تر نمایند و موجبات خوشبختی و سعادت خویش را بیش از پیش فراهم آورند.

وضع جسم

وضع جسمی: موقعی که عوامل بلوغ، فعالیت پنهانی خود را در مزاج کودکان آغاز می کنند، تمام استخوان ها و عضلات و کلیه اعضای داخلی بدن به طور جهش می کنند، با سرعت به سوی نیرومندی پیش می روند، و در مدت کوتاهی، نصف و ناتوانی دوران کودکی، جای خود را به قدرت و قوت جوانی می دهد. این تحول همه جانبه و طبیعی و این نمو سریع و انقلابی، برای اطفال هر سه گروه یکسان است و همه کودکان عادی و فوق عادی و دون عادی، حتی دیوانگان، تحت تأثیر عوامل بلوغ قرار می گیرند و اندام ضعیف کودکان آنان قوی و نیرومند می شود. به طوری که درجه قدرت بدنی و نیروی فعاله جسمی یک نوجوان شانزده ساله نسبت به یک کودک دوازده ساله آشکار افزونی دارد.

عقل پیش رسی

وضع عقلی: بعضی از جوانان دارای عقل پیش رسی و نبوغ ذاتی هستند، و عقل و هوششان فوق عادی است. به طوری که در شانزده سالگی درجه فکر و فراستشان به اندازه عقل و هوش افراد عادی در بیست و شش سالگی است، و در واقع سن عقلی آن ها به قدر ده سال بیش از سن تقویمی آنان است. این گروه به علت رشد عقلی و هوشمندی فطری می توانند تا اندازه ای مسائل زندگی را تجزیه و تحلیل کنند و در سن جوانی، کم و بیش خیر و شر خود را تشخیص دهند و اعمال خویش را با مصالح اجتماع مطابق نمایند. می توانند و رفتار و گفتار خود را بسنجند، به اعمال ناپسندیده و غیر عقلانی دست نزنند و از قوای جوانی و نیروی جسمانی خویش سوء استفاده نمایند. ولی با همه نبوغ ذاتی و فروغ عقلی، به علت این که از مکتب زندگی تجربه کافی نیاموخته اند، نقاط ضعف بسیار دارند و حتما باید در مواقع لازم، از نظرات مردم آزموده و کامل عقل، استفاده کنند تا در معرض خطر قرار نگیرند و به انحراف و گمراهی نگرینند.

طبقه ممتاز اجتماع

این گروه طبقه ممتاز اجتماع اند. اینان بودند که با فروغ عقلی و هوش سرشار خود به اسرار طبیعت پی بردند و حقایق نهفته ای را از پرده درآوردند و در پرتو علم و دانش، تحولات عظیمی را در زندگی بشر به وجود آوردند. متأسفانه تعداد این گروه در تمام جوامع بشری نسبت به دو گروه دیگر همیشه کمتر بوده است. بعضی از جوانان دارای عقل و هوش عادی هستند، و سن عقلی آنان مطابق سن تقویمی آن هاست. نه عقلشان از درجه رشد طبیعی جلو افتاده نه عقب مانده است. در شانزده سالگی عقل عادی افراد

شانزده ساله را دارند .

اکثریت جوانان

این گروه که اکثریت جوانان را تشکیل می دهند ، گر چه از نظر رشد عقلی ، سالم و طبیعی هستند ، ولی اساسا عقل عادی جوانان شانزده ساله ، عقل کامل نیست و به سبب نارسایی فکر و جنون جوانی ، نمی توانند مسائل حیاتی را به خوبی درک کنند و صلاح و فساد زندگی را به درستی تشخیص دهند . باید سالیان دراز بر آنان بگذرد تا عقلشان تدریجا کامل شود و به رشد نهایی خود برسند .

ناموزونی جسم و عقل

اندام نوجوانان در طول چند ساله بلوغ ، به مقدار قابل ملاحظه ای رشد می کند و تمام قوای بدنشان افزوده می شود ، ولی عقلشان در آن دوران رشد محسوسی ندارد و تقریبا در سطح قبل از بلوغ باقی می ماند . این ناهم آهنگی جسم و عقل ، منشاء بسیاری از خطرات در دوران جوانی است . زیرا از یک طرف ، با رشد جسم ، قدرت اجرایی بیشتر از دوران کودکی در اختیار جوانان قرار می گیرد و از طرف دیگر ، عقلشان که راهنما و فرمانده و قوای جسمانی است ، به وضع ایام کودکی باقی مانده و همچنان ضعیف و کم فروغ می ماند . گاهی اتفاق می افتد که با افکار خام و کودکانه خود ، تصمیم های ناسنجیده و غیر عقلانی می گیرند و با بدن نیرومند خویش آن تصمیم های ناروا را به موقع اجرا می گذارند و پس از عمل با ندامت و پشیمانی روبه رو می شوند . برای آن که قبیل جوانان به اعمال بچه گانه و ناپسندی دست بزنند و موجبات تیره روزی و بدبختی خود و دیگران را فراهم نیاورند ، باید همواره مراقب کارهای خود باشند و همیشه خطر را بر سر راه خود ببینند و برای آن که گرفتار نشوند ، لازم است نظرات و تصمیم های اساسی خود را قبل از عمل ، با مردان کامل و عاقل در میان بگذارند و پس از مشورت و جلب نظرات سنجیده آنان ، به مقاصد خویش جامه عمل بپوشانند ، تا لغزش یا سقوطی ممکن است در راه زندگی دامنگیرشان شود ، محفوظ بمانند .

جوانی کم هوش

بعضی از جوانان گرفتار کم هوشی و نارسایی عقل اند و درجه فکر و فراستشان دون عادی است . یعنی سن عقلی و هوشی آنان کمتر از سن تقویمی آن هاست . گاهی اتفاق می افتد که نوجوان شانزده ساله ای دارای عقل و هوش کودک شش ساله است . در واقع به قدر ده سال از افراد عادی عقب افتادگی عقلی و هوشی دارد . بدبختانه افراد گروه ناقص عقلا و کم هوشان ، با اختلاف درجات نقصشان ، در جوامع بشری کم نیست و جدا تعداد آن ها قابل کمال توجه است .

نارسایی عقل

این قبیل جوانان همواره در معرض خطرات گوناگون قرار دارند و به علت نارسایی فکر ، از تجزیه و تحلیل مسائل زندگی عاجزند و خیر و شر خود را به درستی تشخیص نمی دهند . هر لحظه ممکن است با یک تصمیم احمقانه و خلاف مصلحت ، به کار ناروا و خطرناکی دست بزنند و موجبات تیره روزی و بدبختی خود و همچنین جامعه ای را که در آن زندگی می کنند ، فراهم آورند . (قال علی الحسین علیهما السلام : من لم یکن عقله اکمل مافیہ ، کان هلاکه من ایسر مافیہ . (۱۹۶)) حضرت سجاد علیه السلام فرموده است : کسی که عقل وی از سایر قوایش کامل تر نباشد ، هلاکت و سقوط ، از آسان ترین حوادث در زندگانی اوست . یک کودک شش ساله ، به علت ضعف عقل و نارسایی فکر ، خیر و شر خود را تشخیص نمی دهد و قدرت تحلیل مسائل زندگی

را ندارد. او تنها به تمایلات ناسنجیده خود متوجه است و همواره در راه نیل به خواهش‌های نفسانی خویشتن، کوشش می‌کند. خوشبختانه چون بدنش ضعیف است، نمی‌تواند همه نیات نادرست و خلاف مصلحت خود را اجرا کند و به تمام خواسته‌های کودکانه و ناروای خویشتن جامه عمل بپوشاند، در نتیجه، خطرات بزرگی را به بار نخواهد آورد. یک نوجوان کم‌هوش و کوتاه فکر که سن تقویمی اش شانزده سال و سن عقلی اش شش سال باشد، وضع بسیار خطرناکی دارد. زیرا از جهت عقلی مانند یک کودک شش ساله فکر می‌کند و تنها پیرو تمایلات ناسنجیده و خواهش‌های کودکانه خویشتن است. با این تفاوت که چون بالغ شده از جهت جسمی نیرومند و تواناست، او قادر است تمام مقاصد بچگانه و خلاق مصلحت خود را عملاً اجرا نماید و به همه خواهش‌های خام و ناسنجیده خویش جامه عمل بپوشاند. واضح است که وجود چنین بچه نیرومند و پر قدرتی در خانواده، تا چه پایه وحشتناک است، و چگونه می‌تواند در اطراف خود بی‌نظمی‌های بزرگ و احیاناً ویرانی‌ها و خطرات غیر قابل جبران به بار بیاورد.

تمایلات شخصی

(اگر نیروی جسمانی افراد، اندازه نیروی عقلانی آن‌ها ضعیف باشد، یعنی هر دو نیرو یکسان باشند، سایر افراد بشر در امن و آسایش زندگی می‌کنند. اما طفلی که دارای نیرو و قدرت یک انسان کامل باشد، غولی وحشتناک است. زیرا ارتباط طفل با حیات و زندگی، فقط بر اساس تمایلات شخصی اوست. این تمایلات است که از هر جهت بر روی مسلط بوده و او را اداره می‌کند، و چون صاحب دانش و اطلاع نیست، بنابراین اعمال قدرت وی، مبتنی بر جهل و نادانی خواهد بود و ثمره آن هم معلوم است. وی احساسات پخته و کامل ندارد، بلکه آن چه دارد، لذت شخصی است. بنابراین هر کاری را انجام می‌دهد، فقط برای لذت شخصی و رسیدن به آن خواهد بود. نیروی تصورش درباره دیگران بالقوه است، نه قدرت اعمال شده، و هر گونه اعمال قدرت‌های وی، عملیات بی‌رحمانه و ستمگرانه خواهد بود.)

اعمال تخریبی

او دارای صبر و شکیبایی، ملاحظه و کار مداوم نیست که محصول آن ساختمان بنای محیط باشد. بنابراین هر گونه اعمال قدرت از ناحیه او عملیات تخریبی خواهد بود. برای او استقامت اخلاقی، قانون عدالت، ایمان به مفهوم حیات و مقام، معنی واقعی ندارد. بنابر این اعمال وی بر اساس بوالهوسی و تلون خواهد بود. وقتی می‌توانیم بگوییم که یک فرد انسانی به نیروی جسمانی او جلو برود. اگر نیروی اجرایی او جلو برود، در حالی که نیروی فهم وی نتواند به قدرت جسمانی او برسد، چنین شخصی از لحاظ روان‌شناسی، عقب مانده و از لحاظ جامعه و محیطی که در آن زندگی می‌کند، خطرناک است. قدرت جسمانی وقتی برای یک فرد مفید است که وی ارتباط خود را با علم و دانش توأم سازد و احساس کند آن چه را که برای کار و عمل انتخاب می‌کند، خلاقه است نه مضر و مخرب. مفید به حال جامعه است نه مخالف با حیات اجتماع. (۱۹۷) (قال امیرالمومنین علیه السلام: عظم الجسد و طوله لا ینفع اذا کان القلب خاویا. (۱۹۸)) علی علیه السلام فرموده است: بزرگی اندام و طول قامت برای کسی که روانش از عقل و فکر و تهی است، فایده‌ای نخواهد داشت. مردان عاقل و کارآزموده، اگر بخواهند در موردی اظهار نظر کنند، با احتیاط سخن می‌گویند و در موقع بیان رای سنجیده و پخته خود، خاطر نشان می‌کنند که ممکن است اشتباه کرده باشیم و در این باره باید از دیگران نیز نظر خواست.

علامت ضعف عقل

برعکس ، مردمان احمق و کوتاه فکر ، خود را مصون از خطا می پندارند و راءى خام و بچگانه خویش را مطابق با واقع می شناسند و به گمان داشتن چنین راءى صائى ، بر خود می بالند و پیروى از آن نظر را وظیفه قطعى همه مردم می دانند . و همین طرز فکر ، خود دلیل حماقت و کم عقلی آن هاست . (قال امیرالمومنین علیه السلام : اعجاب المرء بنفسه دل على ضعف عقله . (۱۹۹)) علی علیه السلام فرموده است : خودپسندى و بلندپروازى هر انسان ، دلیل بر ضعف عقل و نارسایی فکر اوست .

خودسرى و استبداد

بدون تردید ، یک قسمت از مشکلات دوران شباب ، که منشاء بسیاری از مفاصد اخلاقى و اختلافات خانوادگى است ، از نظرات خام و ناسنجیده جوانان خودسر و مستبد به راءى سرچشمه می گیرد . بعضى از جوانان در پاره ای از موارد شخصا تصمیم خلاف می گیرند و بدون شور با دیگران ، به فکر اجرای تصمیم خود می افتند . برای آن که افکار بچگانه غیر عقلانى خویش را به اعضاى خانواده تحمیل کنند و از این راه شخصیت خود را تثبیت نمایند ، به اعمال ناپسند و مخربى دست می زنند . وضع داخلى منزل را مختل می کنند و با کلمات رکیک و فریادهای خشن ، در دیگران ایجاد رعب و هراس می نمایند . گاهى راحت و آرام را از پدران و مادران و سایر افراد خانواده سلب می کنند و زندگى را بر همه آنان تلخ و غیر قابل تحمل می نمایند .

کاهش شخصیت

اینان تصور می کنند که با روش های مستبدانه و اعمال نارواى خود می توانند قدر و منزلتى به دست آورند و در نظر دیگران بزرگ و با شخصیت جلوه کنند . غافل از آن که این اعمال خام و غیر عقلانى از شخصیت آنان می کاهد و در نتیجه مختصر ارزشى را هم که نزد دیگران دارند ، از دست می دهند . نارسایی عقل جوان یک مطلب غیرواقعى و یک قرارداد ساختگى برزگسالان نیست که بتوان با خشونت و استبداد راءى آن را بر هم زد . بلکه یک قانون اجتناب ناپذیر طبیعت و یک سنت قطعى الهى در نظام آفرینش است . انسان عاقل با قوانین طبیع نمى جنگد و با سنن خلقت از در دشمنى و خصومت وارد نمى شود ، زیرا به طور شکست می خورد . (قال رسول الله صلى الله عليه و آله : لا تعادوا الايام فتعاديكم . (۲۰۰)) رسول اکرم (ص) فرموده : با روزگار دشمنى نکنید تا او نیز با شما دشمنى کند و شکستان دهد .

دشمنى با روزگار

(قال على عليه السلام : من كابر الزمان عطب . (۲۰۱)) علی علیه السلام فرموده است : آن کس که با روزگار دشمنى کند ، هلاک خواهد شد . در مواقعى که جوانان تحت تاءثیر شهوت ، غضب ، حب مال و تمایلات دیگرى نظایر این ها واقع می شوند و برای نیل به خواهش های نفسانى خود ، تصمیم های غیرعقلانه و خلاف مصلحت می گیرند ، باید بدانند که در پرتگاه سقوط قرار گرفته اند . اگر قبل از اجرای تصمیم ، خطر را احساس کنند و با افراد عاقل و فهمیده مشورت نمایند ، می توانند خود را از سقوط قطعى حفظ کنند و اگر خودسرانه و روى استبداد راءى ، به تصمیم خویش جامه عمل بپوشند و با فریاد و خشونت ، پدر و مادر را وادار به سکوت نمایند ، خواه ناخواه به عوارض شوم آن دچار می شوند و گاهى تا پایان عمر گفتار خواهند بود .

آزادى بی حساب

بدبختانه ، بی اعتنائى سازمان های فرهنگى به پرورش های صحیح ایمانى و اخلاقى و فرزندان اجتماع ، آزادى های بی حساب و خارج از اندازه جوانان اعمال شهوات تمایلات جنسى ، محیطهای فاسد خانواده ها و مراکز ضد عفت و اخلاق و عوامل دیگرى

نظایر این‌ها، نسل جوان را در سراسر جهان، به خصوص در اروپا و آمریکا، با وضع رقت بار و خطرناکی مواجه کرده است. به موجب مقالات گوناگون و آمارهای مختلفی که همه ساله در جهان غرب نشر می‌شود، به این حقیقت ناگوار متوجه می‌شویم که جوانان با سرعت به سوی ناپاکی و سقوط پیش می‌روند، و در تصمیم‌های غیرعقلانی و خلاف مصلحت خود، نه تنها به نظرات عقلا و بزرگسالان احترام نمی‌کنند، بلکه از آنان متفرند و سعی دارند حتی المقدور برخلاف نظرات پدران و مادران بر ضد افکار مردان اجتماع قدم بردارند.

نفرت از جامعه

(پدیده بیماری نفرت از جامعه در بین جوانان سرتاسر دنیا رواج دارد و در حال نضج است. چنان که آمار سال گذشته در سیدنی، نیویورک، ورشو، پاریس و سایر کشورها بر این مدعا صادقانه گواهی می‌دهد.

بی‌نظمی و آشوب

جوانان کشورهای مختلف از رنج‌های مجهول ناشناخته‌ای بیمار شده‌اند و نسبت به همه چیز حالت عصیان دارند و نمی‌خواهد معیارهای پدران خود را در مسائل گوناگون ملاک کار قرار دهند. حقیقت این است که طبیعتاً جوانان به سوی بی‌نظمی و آشوب فکری و عصیان سوق داده شده‌اند. آقای اندره لوگال، بازرس وزارت فرهنگ فرانسه، می‌نویسد: چون جوانان امروز بیش از هر وقت دیگر، از نسل‌های گذشته پرت افتاده‌اند، موجب وحشت و اضطراب واقعی هستند، زیرا اینان مثل دوره‌های قبل، از فاز معینی عبور نمی‌کنند، بلکه در حالت خاصی قرار می‌گیرند که نوظهور است. آمار دقیق سال ۱۹۶۰ تنها ۲۶۸۹۴ نفر را در میان جوانان سراسر فرانسه مجرم قلمداد کرده است که ۲۴۰۹ نفر آن‌ها دختر بوده‌اند و به دستگاه عدالت سپرده شده‌اند.

گسترش میل به جرم

گسترش میل جرم در نهاد جوانان، نشانه بحرانی است که در میان آن‌ها بروز کرده است. علائم دیگری نیز وجود دارد که مبین این خطر حاد است چنان که آمار می‌گوید، سال گذشته ۱۰۰ پسر بچه کمتر از بیست سال در پاریس دست به انتحار زده‌اند. دکتر دانون - بوالو، به موجب مطالعات دقیق و احصائیه‌های سرشماری، با لحن تلخ و تعجب آمیزی می‌نویسد: ۵۰ از دانشجویان، تحصیلات خود را، قبل از آن‌که به جایی برسند، ترک می‌گویند. دکتر روسوله تصریح می‌نماید که داوطلبان تحصیلات عالی، قبل از آن‌که وارد دانشگاه شوند، شور تحصیل را از دست می‌دهند. در میان جوانان دبیرستانی، دانشجویان، داوطلبان دوره عالی تحصیلات کینه آشکار و مستقیمی نسبت به بزرگسالان محسوس است. به هر حال عصیان شروع شده است. یک جوان روشنفکر با اعتقاد می‌گفت: من از هر گونه دخالتی در اجتماع نفرت دارم. (۲۰۲) نتیجه طغیان و عصیان جوانان در جهان غرب، ترک تحصیل، بی‌سوادی، لاپالایی‌گری، اعتیادات مضره، ارتکاب جرایم و جنایات و عوارض دیگری نظیر این‌هاست. اگر نسل جوان ما از انحراف‌های دیگران و بدبختی‌هایی که دامنگیرشان شده است درس عبرت بگیرند، اگر راه غلطی را که بعضی از جوانان غرب پیموده‌اند و به نتایج شوم آن دچار شده‌اند، نپیمایند، می‌توانند خویششان را از بدبختی‌ها و تیره‌روزی‌ها بر کنار نگاه دارند و موجبات خوشبختی و سعادت خود را فراهم آوردند.

رشد اکتسابی عقل جوان

قال الله ...

قال الله العظيم في كتابه: قل هل يستوي الذين يعلمون و الذين لا يعلمون ، انما يتذكر اولو الالباب (۲۰۳)

رشد طبیعی و اکتسابی عقل

رشد عقل در عموم افراد بشر دو مرحله دارد: یکی رشد طبیعی و دیگری رشد اکتسابی. رشد طبیعی. عبارت از نموی است که بر اساس قانون خلقت و سنت آفرینش، تدریجا نصیب عقل بشر می گردد. رشد اکتسابی. عبارت از تکاملی است که بر اثر آموزش های علمی و تجربیات عملی عاید عقل آدمی می شود. (قال علی علیه السلام: العقل عقلان مطبوع و مسموع و لا ینفع المسموع ما لم یکن مطبوع ، کما لا ینفع نور الشمس و نور العین ممنوع . (۲۰۴)) علی علیه السلام فرموده: عقل بر دو قسم است. اول عقلی که به طور طبیعی و بر اساس سنت آفرینش، نصیب بشر می شود و دیگری عقلی که از راه شنیدن سخنان دیگران و فراگرفتن معلومات این و آن، عاید آدمی می گردد. ولی برای کسی که عقل و سالم ندارد، شنیدن مقالات علمی سودبخش نیست. مانند کسی که چشمش نابیناست و نمی تواند از پرتو نور آفتاب استفاده کند و موجودات را ببیند. عقل دو عقل است اول مکسبی که در آموزی چو در مکتب صبی از کتاب و اوستاد و فکر و ذکر از معانی و ز علوم خوب و بکر عقل دیگر بخشش یزدان بود چشمه آن در میان جان بود چون ز سینه آب دانش جوش کرد نی شود گنده نه دیرینه نه زرد آغاز رشد طبیعی و اکتسابی رشد طبیعی عقل از دوران کودکی و همزمان با رشد طبیعی بدن به طور خودکار آغاز می گردد و تا وصول به رشد نهایی خود، همچنان ادامه دارد و پیوسته نمو می کند.

آغاز رشد طبیعی و اکتسابی

رشد اکتسابی عقل هم با ایجاد شرایط مساعد تعلیم و تربیت می تواند از دوران کودکی آغاز شود و سالیان دراز، پس از طی آخرین مراحل رشد طبیعی، نیز ادامه داشته باشد. به عبارت دیگر، رشد طبیعی عقل مانند رشد طبیعی بدن، حد محدودی دارد و موقعی که به نقطه نهایی خود رسید، مانند نمو بدن متوقف می شود، ولی میدان رشد اکتسابی برای ادامه فعالیت های علمی و تجربی باز است و عقل می تواند در سنین متمادی، همچنان در راه تعالی و تکامل پیشروی کند. نظر به این که عقل طبیعی مردم درجات مختلف دارد، ناچار رشد طبیعی عقل آنان نیز متفاوت خواهد بود. کسانی که دارای عقل عادی هستند، رشد طبیعی عقل آنان نیز عادی است. آنان که دارای نبوغ ذاتی هستند و عقل فوق عادی دارند، رشد طبیعی عقل آنان نیز فوق عادی خواهد بود. آنان که گرفتار حماقت اند و عقل آنان دون عادی دارند، رشد طبیعی عقل آنان نیز کمتر از حد عادی خواهد بود و همین تفاوت رشد طبیعی عقل است که معیار سنجش سن تقویمی افراد با سن عقلی آن هاست. نکته قابل ملاحظه آن است که عقل بشر، تنها با رشد طبیعی به تمام مراتب کمال لایق خود نمی رسد و با نمو طبیعی فقط، همه قابلیت های نهفته اش فعلیت پیدا نمی کنند، بلکه لازم است رشد اکتسابی نیز ضمیمه آن شود و آدمی از راه تحصیل علم و کسب دانش، که یکی از بهترین وسایل تکامل معنوی است، موجبات شکفتگی و رشد کامل عقل خویش را فراهم آورد. برای مثال، دو کودک هم شکم و به اصطلاح دو قلو را فرض می کنیم که در یک دهستان دور از دانش و فرهنگ متولد شده اند و چون هر دو از یک نطفه به وجود آمده و با هم در یک شکم ساخته شده اند، دارای صفات موروثی یکسان هستند، و از نظر ساختمان روانی و درجه عقل طبیعی با یکدیگر تفاوتی ندارند.

تحصیل علم و رشد عقل

اگر یکی از آن دو کودک در همان دهستان بماند و در شرایط دور از آموزش و پرورش رشد کنند و سپس به کارهایی نظیر

گاوداری و چوپانی بردارد، و کودک دیگر را به شهرستانی ببرند که دارای تمام وسایل علمی و فرهنگی باشد و او را در شرایط صحیح تعلیم و تربیت پرورش دهند، از شش سالگی مشغول تحصیل شود و هر سال به کلاس بالاتر برود، هرگاه آن دو برادر در سن هجده سالگی با هم مواجه شوند، می بینیم که درجه عقل و ادراکشان با هم تفاوت دارد. آن که درس خوانده و تحصیل کرده است، علل و معالیل را بیشتر می فهمد و نیک و بدها را بهتر تشخیص می دهد. بدون تردید، اختلاف درجه درک و تفکر آن دو برادر ناشی از اختلاف رشد طبیعی عقل آنان نیست، زیرا فرض ما این بود که عقل طبیعی و سرمایه های موروثی هر دو برادر از اول یکسان بوده قهرا رشد طبیعی هر دو نیز یکسان خواهد بود. این تفاوت ناشی از رشد اکتسابی است. برادری که در ده مانده و تحصیل نکرده است، در طول این چند سال، عقلش تنها از رشد طبیعی استفاده کرده است، ولی عقل برادر تحصیل کرده، علاوه از رشد طبیعی، از رشد اکتسابی نیز بهره مند شده است. او اکنون با عقلی که از دو جهت رشد کرده است فکر می کند و مسائل را تجزیه و تحلیل می نماید.

رشد طبیعی و اکتسابی

(رشد و یادگیری: نموی که از راه رشد حاصل می شود غیر از نموی است که از یادگیری نتیجه می شود. اگر مثالی درباره بدن آدمی بزنیم، می توانیم بگوییم داشتن عضله بازو امری است که به رشد (در نتیجه وراثت) مربوط است. اما کوچکی یا بزرگی این عضله که در نتیجه ورزش حاصل می شود، به رشد مربوط نیست. داشتن مغز آماده و رسیده را رشد مغز می خوانیم، اما تغییراتی که بر اثر اکتسابات ما در مغز حاصل می شود، به رشد مربوط نیست، بلکه مربوط به عوامل موثر در مغز است.) (۲۰۵)

موضوع رشد اکتسابی عقل، از راه فراگرفتن علم و دانش، مورد کمال توجه اولیای گرامی اسلام بوده و این حقیقت را با تعبیرهای مختلفی به پیروان خود خاطر نشان نموده اند:

افزایش عقل

(قال علی علیه السلام: العقل عریزۃ تزیّد بالعلم و التجارب. (۲۰۶)) علی علیه السلام فرموده است: عقل که غریزه اختصاصی انسان و از سرمایه های طبیعی بشر است، با علم آموزی و تجربه اندوزی افزایش می یابد. (و عنه علیه السلام و مویّد العقل العلم. (۲۰۷)) و نیز فرموده است: که تحصیل علم و دانش مایه تقویت و تائید عقل آدمی است. (قال الصادق علیه السلام: کثرة النظر فی العلم بفتح العقل. (۲۰۸)) امام صادق علیه السلام فرموده است: مطالعه بسیار و پی گیری در مسائل علمی، باعث شکفتگی عقل و تقویت نیروی فکر و فهم است. ناگفته نماند که رشد اکتسابی عقل براساس طبیعی آن استوار است. مغز کودک که مرکز مادی تعقل است، باید قبلا آن قدر رشد کرده باشد که بتواند ساده ترین مطالب آموزشی را درک کند و در راه رشد اکتسابی به حرکت در آید. کودکی که عقلش به قدر کافی رشد طبیعی نکرده است، هرگز نمی شود او را به طرف رشد اکتسابی سوق داد.

اولین فرصت

پدران و مادران وظیفه شناس، کسانی هستند که در اولین فرصت مناسب، به پرورش عقل کودک خود می پردازند و در خور فهم ضعیف و کودکانه اش با وی سخن می گویند و نیروی مغزش را در راه فهم و درک مطالب به حرکت درمی آورند و پا به پای افزایش رشد طبیعی عقل، به رشد اکتسابی اش نیز می افزایند. جهاز هاضمه کودک در ابتدای ولادت ضعیف است و نمی تواند غذاهای سخت را هضم نماید. ناچار مدتی از شیر رقیق مادر تغذیه می کند و تدریجا قوی می شود. بر اثر قوتی که از شیر مادر به دست می آورد، آماده هضم غذاهای نرم می شود. مدتی از آن ها نیز استفاده می کند و در نتیجه قوت بیشتری نصیبش می گردد.

طولی نمی کشد که دندان های طفل می روید و دستگاه هاضمه اش نیرومند می گردد و مانند بزرگسالان ، غذاهای سخت را نیز هضم می نماید . در واقع غذاهای رقیق برای معده ناتوان کودک دو اثر دارد : اول آن که حیات فعلی طفل را حفظ می کند و دیگر آن که به وی قوت می بخشد و برای هضم غذاهای سنگین تری آماده اش می نماید .

آغاز پرورش عقل

عقل طبیعی کودک نیز به منزله دستگاه هضم مسائل علمی است . برای آن که این دستگاه فعالیت خود را به موقع مقتضی آغاز کند ، لازم است پدران و مادران در اولین فرصت با گفتن مطالب صحیح ، ولی بسیار ساده و کودکانه ، هاضمه عقلی فرزندان خود را تدریجا به کار اندازند و بدین وسیله موجبات رشد اکتسابی عقل آنان را فراهم آورند . بدون تردید ، تفکر کودک در مطالب بسیار ساده امروز ، عقلش را تقویت می کند و او را برای درک مطالب مشکل فردا آماده می نماید .

تکامل تدریجی

نه تنها رشد اکتسابی عقل کودکان تدریجی است و هر منزلی مقدمه بالاتر است ، بلکه تکامل روانی جوانان بزرگسالان نیز به همین منوال است . کسی که علاقه دارد عقلش به رشد اکتسابی بالاتری برسد ، باید از عقل کنونی خود استفاده کند و در مسائلی که با درجه فکر او متناسب است ، تفکر نماید و از این راه عقل خویش ...تقویت کند و برای نیل به منزل بالاتری مجهزش نماید . کسی که نمی تواند از عقل فعلی خود استفاده کند ، قطعاً قادر نیست به منزل بالاتری برود و استعدادهایی را که در عقلش نهفته است ، به فعلیت بیاورد . (قال علی علیه السلام : من عجز عن حاضر لبه فهو عن غائبه اعجز . (۲۰۹)) علی علیه السلام فرموده است : آن کس که از بهره برداری عقل موجود خویش عاجز است ، در استفاده از استعدادهای پنهانی عقل خود عاجزتر خواهد بود .

جریان دائمی

(آموزش و پرورش جریانانی است دائمی و نتیجه تجربیات روزافزون فرد . فرد در طی زندگی همواره بر اثر عمل و آزمایش ، نکته ای را در می یابد و با هر دریافت جدیدی ، صاحب شخصیت جدیدی می شود و از دیدگاهی نو به تجربه می پردازد و ناگزیر به دریافت نکات تازه دیگری نایل می آید . از این رو ، در جریان آموزش و پرورش ، هر قدمی محرک قدم دیگری و مقدمه قدم بلندتر و مهم تری است . بنابراین ، در تعریف آموزش و پرورش می گوئیم : جریانی متضمن نوسازی یا تنظیم مجدد آزمایش ها ، که پیوسته آزمایش های فرد را غنی تر و عمیق تر می کند و او را در هدایت آزمایش های آتی ، تواناتر می سازد . وقتی کودکی را مورد آموزش و پرورش قرار می دهیم ، سعی می کنیم که معنی آزمایش های او را در برابر اشیاء و امور مختلف به او بفهمانیم . از این رو ، هر چه دامنه آموزش و پرورش او وسیع تر می شود ، اشیاء و امور در نظر او معنی دامنه دارتری پیدا می کند . یک کودک نوحاسته البته تصویری از شعله دارد ، ولی این تصور که در آغاز بسیار محدود است ، در جریان رشد او همواره وسیع تر و عمیق تر می گردد و عاقبت بر اثر آموزش مدرسه ای ، به معنی وسیعی که در علم شیمی طرح می شود ، تبدیل می یابد .) (۲۱۰)

تجزیه و تحلیل مسائل

لازم است پدران و مادران و عموم مریبان به این نکته اساسی متوجه باشند که منظور از کسب از دانش ، تنها به کار انداختن نیروی حافظه و ضبط برنامه های خشک علمی نیست . بلکه مقصود آن است که کودکان و جوانان ، در هر سنی که هستند ، مسائل علمی و درسی را به خوبی درک کنند و در فکر خود آن ها را تجزیه و تحلیل نمایند و مانند غذا در هاضمه عقلشان هضم شود .

نیل به مدارج کمال

به عبارت دیگر، حفظ مسائل علمی و تکرار مطالب درسی، به تنهایی نمی تواند عقل محصلین را به خوبی پرورش دهند و موجبات شکفتگی و فروغ خرد آنان را فراهم آورند، بلکه باید عمق مطالب را به درستی بفهمند و با کمک مریبان خویش درباره تمام جزئیات آن ها تدبر و مطالعه نمایند و عملاً به کار بندند. این طرز تحصیل است که به رشد عقلی آنان کمک شایان می کنند و محصل را به مدارج کمال عقلی و علمی می رساند. این طرز تحصیل است که در ۱۴ قرن قبل مورد توجه اولیای گرامی اسلام قرار گرفته و دانشمندان تعلیم و تربیت امروز نیز آن را خاطر نشان کرده اند: (قال علی علیه السلام: فضل فکر و فهم انجع من فضل تکرار و دراسة. (۲۱۱)) علی علیه السلام فرموده است: فضیلت درک و فهم مطالب علمی، به مراتب نافع تر از فضیلت تکرار و خواندن و فرا گرفتن آن است. (ن ابی عبدالله علیه السلام انه قال حدیث تدریه خیر من الف ترویه، و لایکون الرجل منکم فقیها حتی یعرف معاریض کلامنا. (۲۱۲)) امام صادق علیه السلام فرموده: اگر کسی یک حدیث از معارف اسلامی را به خوبی بفهمد و عمق علمی آن به درستی درک کند، بهتر از آن است که هزار حدیث را در حافظه خود بسپارد و آن ها را نقل نماید، و پیروان مکتب اهل بیت و مقام فقاهاست نایل نمی شوند مگر آن که نظرات ائمه علیهم السلام را درک کنند و به جهات مختلفه احادیث متوجه باشند.

درک حقایق

(ن علی علیه السلام: عقلوا الدین عقل و عایة و رعایة، لاعقل سماع و روایة، فان رواة العلم کثیر و رعایة قلیل. (۲۱۳)) علی علیه السلام درباره خاندان گرامی نبی اکرم، که شاگردان واقعی و شایسته مکتب اسلام بودند، فرموده است: اینان حقایق علمی اسلام را با نیروی فکر و تدبر فهمیدند و برای عمل کردن و به کار بستن فرار گرفتند. نه آن که فقط به شنیدن علوم اسلامی قناعت کنند و سپس مسموعات و محفوظات خویش را برای دگران نقل نمایند و گویندگان مطالب علمی بسیارند، ولی کسانی که حقایق علمی را به درستی درک کرده باشند و عملاً به کار بندند، کم و معدوند. (ن ابی جعفر علیه السلام: و بالدرایات للروایات یعلموا المومن الی اقصی درجات الایمان. (۲۱۴)) امام باقر علیه السلام فرموده است: پیروان اسلام، در پرتو معرفت واقعی و درک حقایق علمی روایات، می توانند به عالی ترین مدارج ایمان نایل شوند. (آموزش و پرورش، شخص را با چگونگی و نتایج اعمال خود و دیگران آشنا می سازد و از این رهگذر، بصیرت او را عمق و وسعت می بخشد و به او امکان می دهد که پیش از شروع به کارها، نتایج آن ها را پیش بینی کند و با هشیاری و بیداری به کارها پردازد و هنگام برخورد با موانع و مشکلات، از چاره جویی و ابتکار باز نماند. (آموزش و پرورش حقیقی هیچ گاه به تشکیل عادات ماشینی کورکورانه یا اعمال، با آگاهی و عمد و اراده همراه نیستند و حال آن که آموزش و پرورش، جریانی است آگاهانه. (۲۱۵))

محور آموزش و پرورش

(تفکر، محور آموزش و پرورش است و روش های آموزش و پرورش باید مبتنی به جریان تفکر باشند. هر روشی که بهتر از روش های دیگر، کودک را به تفکر بکشاند، باارزش تر است. (۲۱۶)) برای آن که از رشد طبیعی عقل کودک، در راه رشد اکتسابی وی استفاده شود، باید در اولین فرصت که مغز طفل آماده پذیرش مطالب می شود، برنامه آموزش و پرورش را آغاز نموده و دستگاه تفکر کودک را به کار انداخت و بدین وسیله موجبات رشد اکتسابی عقلش را فراهم آورد. کسانی که از دوران کودکی با وسایل علمی و عملی نیروی تعلقشان بیدار شده و از رشد اکتسابی برخوردار گشته اند، در جوانی به نسبت سن خود،

دارای عقل روشن و شکفته هستند و طولی نمی کشند که بر مشکلات زندگی فائق می آیند و در صف مقدم اجتماع قرار می گیرند. بر عکس کسانی که در ایام طفولیت از آموزش های لازم و فعالیت های فکری بی نصیب مانده اند و در فرصت گران بهای کودکی از رشد اکتسابی عقل بهره ای نبرده اند، در بزرگسالی دچار کوتاه فکری و نارسایی عقل اند و قهرا در صفوف عقب افتادگان اجتماع قرار دارند. (قال علی علیه السلام: من لم يتعلم فی الصغر لم يتقدم فی الکبر. (۲۱۷)) علی علیه السلام فرموده است: آن کس که در کودکی به کسب علم و دانش نپردازد، در بزرگسالی تقدم اجتماع نخواهد داشت.

استقلال فکر

(باید طفل را طوری پرورش داد که دارای عادت فکری صحیح شود. عادت قبول هر چیز بدون انتقاد، شخصیت طفل را غیر مستقل و ساکن و بدون حرکت بار می آورد. در صورتی که اگر طفل عادت کند که خودش فکر کند و به دنبال کشف حقیقت برود و آن حقیقت را با نیروی قضاوت خود بسنجد، متکی به نفس و مستقل و فعال بار خواهد آمد. (۲۱۸))

ارزش دوران کودکی

(برای آن که تعلیم و تربیت مفید افتد، باید خیلی زودتر از آن چه عموماً امروز فکر می کنند، شروع شود. یعنی از هفته های اول بعد از تولد ابتدا باید به مسائل فیزیولوژیکی، منحصرأ، و بعد از سال اول به مسائل روانی توجه شود. ارزش زمان برای کودک و پدر و مادرش یکسان نیست. یک روز در یک سالگی خیلی طولانی تر از یک روز در سی سالگی است و شاید شش برابر بیشتر حوادث فیزیولوژیکی و روانی را شامل است. بنابراین نباید چنین دوران پرمایه کودکی را بدون کشت گذاشت. محتملاً در طول شش سال اول زندگی، نتیجه اجرای مقررات زندگی قطعی تر است. (۲۱۹))

نقض تربیت در کودک

باید توجه داشت که همه نارسایی عقلی و کم هوشی مردم کوتاه فکر، ناشی از کودنی فطری و حماقت ذاتی آنان نیست، بلکه محروم ماندن از آموزش و پرورش صحیح در دوران کودکی نیز یکی از علل نارسایی فکر آدمی در دوران جوانی و بزرگسالی است. چه بسیارند اشخاصی که از نظر ساختمان طبیعی دارای عقل عادی هستند، ولی در ایام کودکی، به علت نبودن مربی لایق و نداشتن تعلیم و تربیت صحیح، از فرا گرفتن علم و دانش بی نصیب مانده و در بزرگسالی به نارسایی فکر دچار شده اند. (درک عمیق این حقیقت، که مهم ترین دوره تکامل فکری در زندگی شخص، دوره ای است که شالوده شخصیت وی ریخته می شود، ما را در سیر تمدن جلو می اندازد. رفته رفته بشر پی می برد که علت عمده کمی رشد عقلانی بعضی از اشخاص بالغ، عدم آگاهی دیرین ما از امکان راهنمایی کودک در طی سال های اولیه رشد اوست. اگر ما خواستار آن هستیم که نسل های آینده، رشد عقلانی بیشتری داشته باشند، بایستی سال های دوران کودکی و همچنین مشکلات روحی خاص این دوران را به دقت مورد بررسی و توجه قرار دهیم. (۲۲۰))

پرورش استعدادها

مباحث علمی، به عقل بشر حیات معنوی می بخشد. مجالست با دانشمندان با شنیدن سخنان حکیمانه آنان نیروی خرد را پرورش می دهد و استعدادهای خفته را بیدار می کند. آنان که یک عمر به نادانی در ده های دورافتاده یا محیطهای بی فرهنگ زندگی کرده اند و از فیض علم و دانش بهره ای نبرده اند، استعدادهای رشد اکتسابی در ضمیرشان مرده و فروغ قابلیت ها در باطنشان به

خمودی گراییده است. (قال علی علیه السلام: من ترك الاستماع من ذوی العقول مات عقله. (۲۲۱)) علی علیه السلام فرموده است: آن کس که گفتار حکیمانه خردمندان را نشنود و از دانش دانشمندان کسل فیض ننماید، رفته رفته عقلش می میرد.

منشاء دانش امروز

دانش امروز جهان، محصول زحمت‌ها و مطالعات صدها مردان عالم در قرن‌های متمادی است. بشر امروز، با کمک عقل دانشمندان دیروز فکر می‌کند و از زحمت‌های پی‌گیر گذشتگان خردمند استفاده می‌نماید. آن کس که درس می‌خواند، در واقع عقل خود را به عقول دانشمندان بشر مرتبط می‌کند و از این پیوند معنوی و روحانی کسب قدرت و نیرو می‌نماید. (قال علی علیه السلام: حق علی العاقل ان یضیف الی راءیه رای العقلاء و الی علمه علوم العلماء. (۲۲۲)) علی علیه السلام فرموده: شایسته مرد عاقل آن است که نظر صائب خردمندان را بر اندیشه خود بیفزاید و دانش خویش را به علم دانشمندان پیوند دهد.

واقعیت‌های جهان

ناگفته نماند که مراد از علم و مقصود از دانش، درک و فهم واقعیت‌های جهان خلقت و حقایقی است که مورد امضای عقل و مطابق محتویات کتاب آفرینش باشد. فراگرفتن چنین علمی، عقل را به مدارج کمال معنوی می‌رساند و به رشد اکتسابی اش نایل می‌رساند.

مطالب غیر واقعی

مطالبی که ساخته اوهام مردم بی‌خرد و زاییده مغزهای افراد نادان است، علم نیست، اگر چه بی‌خردان آن را علم بخوانند. این قبیل مطالب بی‌پایه و غیر واقعی، نه تنها مایه رشد عقل نیست، بلکه کودکان و نوجوانان را به راه انحراف و گمراهی سوق می‌دهد. (قال علی علیه السلام: کل عل لایوبیده عقل مضله. (۲۲۳)) علی علیه السلام فرموده است: هر آن علمی که مورد تاءبید و امضای عقل نباشد، گمراهی و ضلالت است. (دانش، برخلاف گمان و حدس و تصور، با نوعی اطمینان یا یقین همراه است، و علم با کامل‌ترین نوع اطمینان یا یقین ملازم است. وقتی که سوابق ذهنی و عواطف ما، در دانش ما راه یابند، نه تنها دانش ما کم اعتبار خواهد بود، بلکه تصحیح آن دشواری فراوان خواهد داشت. از این رو می‌توان گفت: جهل، بهتر از دانش ناستوار است. کسی که جاهل باشد و از جهل خود آگاه باشد، می‌تواند به دانش خود شک کند، می‌تواند به دانش صحیح برسد. به این سبب است که سقراط، وقوف به جهل را مقدمه دانش دانسته و دکارت، شک را مقدمه علم شمرده است.

روش‌های قابل سنجش

(باری دانشی که از دستبرد سوابق ذهن و عواطف و عقاید عامیانه مصون است، علم است. علم، مرکب از روش‌هایی است که بشر به تدریج برای تفکر منظم و قابل سنجش به وجود آورده است. علم، مستلزم این است که تفکر در شرایط مخصوصی صورت گیرد و جریانات نتایج آن، به وسیله آن شرایط سنجیده شود، علم محصول خودبه‌خودی ارگانسیم نیست، بلکه زاده قرن‌ها فعالیت اجتماعی بشر است. بنابراین، علم باید در برنامه‌های درسی مقام شامخی داشته باشد. اگر کودکان با علوم آشنا نشوند، از تفکر منظم، از مؤثرترین وسیله درست‌اندیشی محروم می‌مانند. (۲۲۴)) یکی از علل کوتاه‌فکری و نارسایی عقل بعضی از نوجوانان، تربیت‌های غلط دوران کودکی آنان است. اطفالی که با تعلیم و تربیت پدران و مادران نادان و گناهکار پرورش یافته‌اند، کودکانی که در محیط فاسد با افکار ضد علمی و خلیقات ناپسند و عادات مضرت‌بار آمده‌اند، در دوران بلوغ گرفتار ضعف

عقل و کم هوشی هستند. این قبیل نوجوانان، برای نیل به رشد اکتسابی عقل، باید مجاهده بیشتری کنند و برای جبران عقب ماندگی های هوش و خرد خویش، فعالیت های زیادتری بنمایند تا بتوانند خود را از نتایج شوم تربیت های نادرست دوران کودکی برهانند.

قربانی های عادات غلط

(مابین مردمانی که نیروی فکریشان تا مدت مدیدی پرورش می یابد، بسیاری نمی توانند به بلوغ روانی برسند. مع هذا می توانسته اند از فرصت ها برای بهبود وضع جسمی و معنوی خود استفاده کنند. بر عکس، ایشان وقت اضافی را با نوشابه نوشی و بازی ورق و سینما رفتن و رقصیدن و خواندن رمان های مبتذل تلف می کنند. اینان قربانی های تعلیم و تربیت و عادات غلط زندگی امروزند. مسؤ ولیت صغر فکری و اخلاقی امروزی که منجر به سقوط شده است. آیا متوجه تعلیم و تربیت در محیط دروغ و سرگرمی های پوچی که رادیو و مجلات به وجود می آورند، در خمود زندگی امروزی، در محیطی که پاکی و تقدس تحقیر می شود، پای عقل و احساس فلج می گردد. مع هذا، چنین معایی قانون تعالی روانی را از کار باز نمی دارد. همان طور که وجود بیماری سبب نمی شود که سلامتی، توهمی در نظر آید.) (۲۲۵) نوجوانان از هر گروهی که هستند و با هر شرایطی که در کودکی تربیت شده اند، باید متوجه روزگار پرارزش دوران بلوغ و نوجوانی خود باشند. باید بدانند که در تمام طول عمر، دوران نوجوانی از گران بهاترین ایام زندگانی است.

پرورش اخلاق

این دوران برای فراگرفتن حقایق علمی و به دست آوردن رشد اکتسابی عقل بهترین فرصت است. این دوران برای ساختن شخصیت اخلاقی و انسانی و پرورش صفات حمیده بهترین زمان است. قوت و قدرت جسم، شور و نشاط جوانی، مغز آماده و در حال رشد، عشق و علاقه شدید به درک مجهولات، حافظه قوی و نیرومند و صفات دیگری نظیر آن ها، سرمایه های دوران جوانی است و هر یک از آن ها سهم مؤ ثری در راه فراگرفتن علم و اخلاق دارند. خوشبختانه، مطالبی که جوانان در دوران شبان یاد می گیرند، پیوسته در خاطرشان می ماند و کمتر دستخوش فراموشی می گردد. (عن موسی بن جعفر علیهم السلام قال: من تعلم فی شبابه کان بمنزلة الرسم فی الحجر.) (۲۲۶) حضرت موسی بن جعفر علیه السلام فرموده است: آموخته های دوران جوانی مانند نقشی که بر سنگ حجاری شده باشد، ثابت و پایدار می ماند.

محیط اجتماعی

یکی از عوامل نیرومندی که در ساختمان روان بشر نقش بسیار مهمی دارد، محیط اجتماعی و معاشرت های عمومی است. رفت و آمد، گفت و شنود، مهر و کین، ملایمت و خشونت، آمیزش و رفاقت و خلاصه تمام شئون مختلف اجتماع، در ساختن روح بشر موثر است و آدمی طبق عوامل اجتماعی خود بار می آید.

عناصر فاسد

صفحه اندیشه نوجوان، مانند یک ورق سفید، از نقش های خوب و بد اجتماعی خالی است و تاکنون رنگی به خود نگرفته است. نوجوانی که تازه از محیط محدود کودکی خارج شده و می خواهد در محیط وسیع اجتماع قدم بگذارد، باید مراقب باشد که عناصر فاسد اجتماع در روان وی نفوذ نکنند و صفحه پاک خاطرش را به زنگ ناپاکی نیالیند. یک رفیق بد، یک زبان هتاک،

یک مجلس قاسد قمار و شراب، می تواند نقطه انحراف او شود رفته رفته برای تمام عمر بدبخت و تیره روزش نماید. (قال امیرالمومنین علیه السلام: و انما قلب الحدث كالارض الخالیة ما القی فیها من شیئی قبلته. (۲۲۷)) علی علیه السلام فرموده است: دل نوجوان مانند زمین آماده ای است که از هر سبزه و گیاه خالی باشد. هر بذری که در آن افشاندن شود می پذیرد و در آغوش خود به خوبی می پرورد.

شکفتگی عقل

اولین و بهترین بذری که باید در زمین با استعداد دل نوجوانان افشاندن شود، بذر پربرکت علم و دانش است. علم، مایه اساسی سعادت و خوشبختی است. علم باعث شکفتگی عقل و بروز کمالات انسانی است. خلاصه، علم پایه محکم تمام قرآن شریف، علما و دانشمندان را گروه ممتاز جامعه شناخته و برتری آنان را نسبت و به مردمانی که فاقد علم و دانش هستند، خاطر نشان فرموده است. (قل هل یستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون، انما یتذکر اولوالالباب.) آیا گروه تحصیل کرده و عالم، با مردمان غیر عالم مساوی هستند؟ هرگز چنین نیست. صاحبان عقل و خرد، تفاوت ارزش این دو گروه را نسبت به یکدیگر تشخیص می دهند.

میل به درک مسائل علمی

نوجوانان، به طور طبیعی، متمایل به درک مسائل علمی هستند و علاقه دارند از اسرار جهان، آگاه شوند و به حقایق نهفته خات پی ببرند، علل و معالیل عالم را بشناسند تا مجهولاتشان معلوم گردد. این خواهش فطری، آنان را به کوشش و کاوش وامی دارد و به راه بحث و تحقیق می کشاند. گرچه نوجوانان، در ابتدا از فهم بسیاری از مطالب علمی عاجزند، ولی بحث و مذاکره به فکرشان توسعه می بخشد و قوه درکشان را نیرومند می کند. در نتیجه، موجبات رشد عقلی و کمال معنوی آنان را فراهم می آورد. محیط مدرسه و تحصیلات صحیح علمی بهترین وسیله برای ارضای این خواهش طبیعی است.

مدرسه و غنای فکری

(مدرسه از نظر کانون علم و معرفت، به جوانان غنای فکری می بخشد، که در تشکیل شخصیت ایشان بسیار مؤثر است. مدرسه ایشان را به فکر کردن وامی دارد. نمونه هایی به ایشان پیشنهاد می کند که تصور و تخیل آن ها را تحریک می نماید و میل می کنند از آن ها تقلید کنند. مدرسه عموماً با نهایت سکون، اعمالی را بر عهده می گیرد که در نتیجه آن، شخصیت جوان به تدریج اصلاح و تکمیل می شود.) (۲۲۸) (به عقیده ماندوس، جوان نو رسیده که کمتر از کودکان منطقی است، خیلی بیشتر از آن ها منطقی و استدلال به هم می بافت. جوانان، به خصوص با تهور جنون آمیزی در پی مسائل بسیار مشکل می روند. دلایلی که در ابتدای امر به کار می رود، بسیار شلوغ و درهم و برهم اند، کم کم با تشخیص بیشتری به کار می روند و استدلال منطقی، به واسطه عاداتی که در کلاس به دست می آید، اصلاح می شوند. هر کس می داند که مباحثات راجع به مسائل اخلاقی و سیاسی و مذهبی ما بین شاگردان چقدر وسیع می شود و از این میل به مباحثه، در مدارس خود، تا چه اندازه استفاده می نمایند.)

ترقی استدلال

ترقی استدلال با اکتشاف افکار عمومی که در حدود ۱۴ سالگی به عمل می آید بستگی دارد. آن گاه، در نتیجه اکتشاف روابط منطقی ما بین این افکار، از قبیل امکان رسیدن از اصول ساده به براهین ریاضی و رجوع از علم حساب به محاسبات جبری، این

ترقی آشکار می شود. تمام این امور موجب می شوند که قدرت تجرید فکری بیشتری حاصل شود. (۲۲۹)

تقویت هوش

تحصیل علم و محیط مدرسه، عامل بسیار مؤثری در رشد عقل و تقویت هوش نوجوانان است. چراغ فروزان علم، راه خوشبختی را در زندگی مادی و راه ایمان و اخلاق را در سعادت معنوی به جوانان نشان می دهد و آنان را با واقع بینی به وظایف خود متوجه می نماید. نوجوانان با فراگرفتن علوم طبیعی، تا اندازه ای از ساختمان وجود خود و سایر موجودات کره زمین آگاه می گردند و در ضمن تحصیل علم، به عظمت خلقت و نظم عجیب کتاب آفرینش نیز پی می برند. در نتیجه، مانند سایر دانشمندان الهی، به وجود خداوند بزرگ، که پدیدآورنده جهان خلقت و نظم حکیمانه آن است ایمان می آورند. نوجوانان با فراگرفتن علوم روانی و تربیتی، تا اندازه ای از وضع روح خود آگاه می گردند. به تمایلات غریزی خویش پی می برند و به خطر طغیان غرایز و لزوم تعدیل تمایلات خود متوجه می شوند و در پرتو انجام وظایف اخلاقی و انسانی و موجبات خوشبختی معنوی خویش را فراهم آورند. خلاصه، تحصیل علم، عالی ترین وسیله برای تاءمین رفاه زندگی مادی و بهترین راه برای نیل به ایمان و اخلاق در سعادت روحانی است.

فراگرفتن علم و ادب

اولیای گرامی اسلام، در راه پرورش ایمان و اخلاق نسل جوان، به تعلیم و تربیت تکیه کرده اند و برای تاءمین سعادت مادی و معنوی، آنان را به فراگرفتن علم و ادب تشویق فرموده اند. (ن علی علیه السلام: یا معشر الفتیان حسنوا اعراضکم بالادب و دینکم بالعلم. (۲۳۰)) علی علیه السلام فرموده است: ای گروه جوانان، شرف انسانی و سجایای اخلاقی خود را با ادب آموزی و تربیت محافظت نمایید و سرمایه گران بهای دین خویشتن را با نیروی علم و دانش، از دستبرد ناپاکان و خطرات گوناگون، برکنار نگاه دارید. واضح است که کیفیت تدریس معلمین و لایق و علاقه مند، در اجرای برنامه های آموزشی و طرز رفتار و گفتار مربیان دلسوز در انجام وظایف پرورشی، نقش بسیار مهمی در رشد عقل نوجوانان و هدایت صحیح احساسات آنان دارند.

به کار انداختن فهم

معلم لایق کسی است که در موقع تدریس، برنامه های آموزشی را طوری اجرا نماید که قوه فهم و فکر نوجوانان به کار افتند. موجباتی را فراهم آورد که با تجزیه و تحلیل مطالب علمی، نیروهای باطنی آنان بیدار شود و استعدادهایی که در عقلشان نهفته است، تدریجاً به فعلیت بیاید. این قسم تدریس است که نوجوانان را با سرعت به مدارج کمال معنوی می رساند و موجبات رشد اکتسابی عقل آنان را فراهم می آورد.

تسهیل تفکر

(معلم خوب کسی است که با ایجاد اوضاع و احوال مناسب و عناصر فکری خوبی برای شاگردان فراهم آورد و تفکر خلاق آنان را تسهیل کند و این هم وقتی امکان پذیر می شود که معلم، در همه فعالیت های شاگردان، صمیمانه شرکت کند و به نوبه خود به حل مسائلی که پیش می آید، پردازد. چنین معلمی، نه تنها زمینه خلاقیت فکری شاگردان خود را هموار ساخت، بلکه خود نیز در ضمن تجزیه و حل مسائل، به آموختن نکات فراوان نایل خواهد آمد و در عین معلمی شاگردی درس آموز خواهد بود.) (۲۳۱)
مربی شایسته و دلسوز کسی است که از وضع روانی و عواطف درونی نوجوانان آگاه باشد و برنامه های تربیتی را طوری

اجرا کند که احساسات آنان به مسیر صحیح اخلاقی هدایت شوند و از سرکشی طغیان مصون باشند .

برکناری از افراط

(روح مربی باید برای ادراک امور مربوط به جوانان آمادگی خاصی داشته و شخص او علاقه مندی به خصوص به جوانان داشته باشد . وی باید در عین حال برای بیداری نیروی آن‌ها محیط مساعدی به وجود آورد و انرژی ذخیره آن‌ها را به اقتضای زمان به کار اندازد و ضمناً آنان را از افراطهایی که کفاره طبیعت ایشان محسوب می‌شود ، برکنار نگاه دارد . یعنی نگذارد که تقلید تبدیل به هیجان شود . نگذارد که حرارت به تعصب مبدل گردد . نگذارد روح آزادخواهی ، به عصیان و عدم اطاعت بدل شود . برای تشکیل دادن جوانان ، باید در عین حال هم آنان را به هیجان در آورد و هم تحت انضباط قرار داد . فقط به این شرط است که وظیفه ایشان انجام می‌شود و کشور در راه ترقی سیر می‌نماید .) (۲۳۲) تربیت اخلاقی و پرورش سجایای انسانی ، یکی از ارکان اساسی تعالی روح فرزندان بشر است . آموزش بدون پرورش و تعلیم بدون تربیت نمی‌تواند انسانی از هر جهت شایسته و لایق بسازد .

ناموزنی آموزش و پرورش

دنیای غرب ، با تمام پیشرفتی که در شئون مختلف نصیبش شده است ، به پرورش ایمان و اخلاق فرزندان کشور توجه کافی نکرده است . ناموزنی آموزش و پرورش در کشورهای پیشرفته نسل جوان با مشکلات بزرگی روبه‌رو نموده است . دکتر کارل می‌گوید : (کسی که از آغاز زندگی به شناختن خوبی و بدی عادت کرد ، در تمام عمر ، انتخاب خوبی و پرهیز از بدی برای او آسان خواهد بود و همان‌طور که از آتش دوری می‌کند ، از بدی نیز می‌پرهیزد و عهدشکنی و دورغ‌گویی و خیانت در نظر او ، نه تنها اعمالی ممنوع ، بلکه غیرممکن می‌آید .

افراد بی‌فضیلت

برای بسط این واکنش‌ها در فرد ، محیطی ضروری است که در آن اصول اخلاقی قطعاً و دائماً مورد توجه باشد . انسان همچون میمون تمایل غریزی به تقلید ، اگر فرزندان را به دست افراد بی‌فضیلتی بسپارند ، معایب بی‌حدی به بار خواهد آمد . فقط کسانی مربی خوب اند که به آن چه می‌گویند ، معتقد باشند و عمل کنند . بسیاری از علمای تربیتی ، به فعالیت‌های غیر عقلانی روانی ، به خصوص حس اخلاق و حس جمال توجه ندارند . مساعی فراوان تعلیم و تربیت ، امروز ، بیشتر به جنبه فکری و اجتماعی متوجه است . نکته شگفت‌آور این که جوانانی که امروز ناظر از هم پاشیدن مدنیت اند ، محصول مدارس جدید و کم‌سواد ، زرننگ ، محیل ، دغل ، و عاری از سجایا و حسن اخلاق اند . آیا این عیوب نشانه نقص بزرگی در روش تعلیم و تربیت نیست ؟ به طور مثال ، آیا چه قدر از علمای تربیتی به پرورش اراده و تملک نفس می‌پرازند . فراوان اند کودکانی که در خانه خانواده خود منازری از بی ادبی و مجادله و خودپسندی و بدبختی را می‌بینند و بسیاری اگر در خانه خود ندیده اند ، از دوستان خویش آموخته اند .

مربیان نالایق

خلاصه آن که نه مدرسه و نه خانواده ، امروز نمی‌توانند راه و رسم زندگی را به کودکان بیاموزند . بدین سبب است که در چهره طبقه جوان ، همچون در آینه ای ، اثر بی‌لیاقتی مربیان منعکس شده است . تعلیم و تربیت ، عملاً به آمادگی برای امتحانات و به تمرین ساده حافظه منحصر گشته است و بدین ترتیب ، جز چارپایی که بر او کتابی چند باشد نمی‌پرورد . با چنین تربیتی جوانان

نمی‌توانند واقعیت را درک و وظیفه طبیعی خود را ایفا کنند. (۲۳۳)

اسلام و نسل جوان

مسئله تعلیم و تربیت نسل جوان و پرورش عقل و عواطف آنان در نظر اولیای گرامی اسلام همواره مورد کمال توجه بوده و در تمام مواقع، قولاً و عملاً، پیروان خود را به استفاده از آن دوران پرارزش و زودگذر تشویق می‌کردند و از سستی و مسامحه تحذیرشان می‌نمودند. (عن ابی عبدالله علیه السلام قال : لست احب ان اری الشاب منکم الا عادیاً فی حالین ، اما عالماً او متعلماً ، فان لم یفعل فرط فان فرط ضیع فان ضیع اثم و ان اثم سکن النار والذی بعث محمداً بالحق . (۲۳۴)) امام صادق علیه السلام فرموده : دوست ندارم جوانی را از شما مسلمانان ببینم مگر آن که روز او به یکی دو حالت آغاز شود . یا تحصیل کرده و عالم باشد ، یا متعلم و دانشجو . اگر هیچ یک از این دو حالت در وی نباشد و با نادانی به سر برد ، در ادای وظیفه کوتاهی کرده است . مسامحه در ادای وظیفه تزییع حق جوانی است . تزییع جوانی ، به گناهکاری منجر میشود و اگر مرتکب گناه شود ، به خداوندی که پیغمبر اکرم را به نبوت فرستاده قسم است که در عذاب الهی مسکن خواهد گزید . معاذ بن جبل انصاری یکی از صحابه معروف رسول اکرم است . او دارای عقل رسا ، هوش سرشار ، صورت زیبا ، جود و سخاوت ، حسن ادب و اخلاق بود . (و کن عمره لما اسلم ثمانی عشر سنه . (۲۳۵)) روزی که قبول اسلام کرد ، هجده سال داشت . معاذ در مکتب آسمانی اسلام ، با مراقبت مخصوص رسول اکرم (ص) ، به کسب دانش و فراگرفتن علوم اسلامی اشتغال یافت . در یرتو استعداد فطری و کوشش و مجاهدت پی گیر خود ، در ظرف چند سال تحصیل ، قسمت قابل ملاحظه ای از معارف اسلامی را آموخت و در ردیف فضلالی صحابه قرار گرفت . در سال فتح مکه سنش در حدود ۲۶ سال بود . موقعی که مکه معظمه از ید مشرکین خارج شد و حکمت اسلامی در آن مستقر گردید ، لازم بود که یک فرد شایسته و لایق در آن شهر گمارده شود تا مقررات اسلام را در عبادات معاملات به مردم بیاموزد و قوانین حقوقی و جزایی اسلام را برای آنان تدریس نماید . (و ترک صلی الله علیه و آله معاذبن جبل بمکه معلماً للناس السنن والفقہ . (۲۳۶)) رسول اکرم معاذ بن جبل بیست و شش ساله را برای امور علمی مکه تعیین فرمود و کرسی تدریس قوانین و فقه اسلام را به وی محول کرد . در واقع ، او را به سمت رئیس فرهنگ آن شهر برگزید و به مردم معرفی نمود . این خود یک نمونه از مراقبت اولیای اسلام ، در آموزش و پرورش نسل جوان است .

پی ریزی اساس سعادت

جوانان با استعداد ، اگر از دوران جوانی خود به خوبی استفاده کنند و نیروی هوش را در راه تحصیل علم و دانش به کار اندازند ، می‌توانند در ظرف چند سال منازل مهمی را پیمایند و در آن مدت کوتاه اساس سعادت و خوشبختی تمام عمر را پی ریزی کنند و خیلی زود به کمال لایق خود برسند . (پایه ای که دور جوانی گذارده می‌شود ، به میزان وسیع و فراوانی در باوری یا بی ثمری سال های آینده زندگی اثر دارد . در جوابی ، امکان ها و امتیازات بسیاری برای زندگی یافت می‌شود ، در حالی که در سنین کهولت ، خیلی از این امکان ها از دست می‌روند . چه بسا اشخاصی که پیوسته افسوس می‌خورند از این که نمی‌توانند فرصت های درخشانی را که به غفلت از دست داده اند ، دوباره در زندگی بازیابند و همین حسرت ها بود که سبب شد دیسرائلی بگوید : جوانی یک اشتباه است ، کهولت یک پیکار است ، و پیری یک حسرت است . (۲۳۷))

بیماری تنبلی

بعضی از نوجوانان ، در اوقاتی که باید همه نیروی خود را با علاقه مندی و دلگرمی ، در راه کسب علم و دانش مصروف دارند ،

دچار بیماری تنبلی و تن پروری می شوند. اسیر یأس و نومیدی می گردند و سرمایه گران بهای جوانی را به رایگان از دست می دهند. اینان باید بدانند که با این روش، بزرگ ترین ستم را نسبت به خود روا می دارند. به کامیابی و پیروزی فردای خود عملاً پشت پا می زنند، و با دست خود بنای سعادت و خوشبختی خویشتن را ویران می سازند.

سستی و بطالت

(قال امیرالمومنین علیه السلام: من اطاع التوانی ضیع الحقوق. (۲۳۸)) علی علیه السلام فرموده است: آن کس که از تنبلی و سستی پیروی نماید، حقوق خویش را در جمیع شئون مختلف زندگی ضایع کرده است. (و عنه علیه السلام: هیات من نیل السعادة السكون الی الهوانی و البطالة. (۲۳۹)) و نیز فرموده است: آرمیدن در آغوش تنبلی و بطالت، دوری جستن از خوشبختی سعادت است. (قال ابو جعفر علیه السلام: قال موسی یا رب ای عبادک ابغض الیک، قال جیفه باللیل، بطل بالنهاری. (۲۴۰)) امام باقر علیه السلام فرمود: حضرت موسی بن عمران در پیشگاه الهی عرض کرد: (پروردگارا کدام یک از بندگانت نزد تو بیشتر مورد بغض و بدبینی است.) فرمود: (آن که شب ها چون مرداری در بستر خفته و روزها را به بطالت و تنبلی می گذراند.)

خودسری و بوالهوسی

نوجوانانی بر اثر بوالهوسی و خودسری، روزگار گران بهای جوانی را با تنبلی و تن پروری به سر می برند و از آن دوران پر برکت، ذخایر علمی برای فردای خود تهیه نمی کنند، در بزرگسالی پیوسته گرفتار ندامت و حسرت هستند و همواره در آتش افسوسی که در باطن خویش افروخته اند، می سوزند، ولی افسوس و ندامت برای فرصت از دست رفته اثری ندارد. (قال علی علیه السلام: من اطاع التوانی احاطت به الندامة. (۲۴۱)) علی علیه السلام فرموده است: کسی که از تنبلی و مسامحه کاری اطاعت نماید، سرانجام در محاصره ندامت و پشیمانی قرار خواهد گرفت.

اوهام و تخیلات

بعضی از جوانان، به اقتضای طبع جوانی، به پناه اوهام و تخیلات می روند و در دروان تحصیل دانش و فضیلت، قسمتی از عمر عزیز را به مطالعه کتاب های موهوم و افسانه های غیر مفید و احیاناً مضر مصروف می دارند و به جای فراگرفتن علوم حقیقی و به دست آوردن کمال واقعی، خویشتن را سرگرم اوهام و مطالب تخیلی می نمایند. اینان باید متوجه باشند به مقداری که افکار خود را در راه غیر صحیح به کار می اندازند، به همان نسبت، از واقعیت های زندگی و درک حقایق علیم باز می مانند.

علاقه جوانان به مجهولات

(جوانان مجهولات از دوست دارند. زیرا مجهولات چیزهای تازه ای هستند که بهتر از معلومات تجربی با مولودات ذهنی ایشان توافق می یابند. هر کس می داند که مابین ۱۲ و ۱۵ سالگی، آنان تا چه اندازه به رمان های مربوط به حوادث ماجراجویانه علاقه پیدا می کنند. آن گاه ماجراجویی را کنار گذارده، متوجه اشعار عاشقانه و یا اشعار سمبولیک می شوند و به رمان های احساساتی توجه پیدا می کنند.) (۲۴۲) هنگامی که کتاب ها کمیاب بودند، فقط کتب مذهبی و سه چهار کتاب تاریخ یا کتاب های کلاسیک دیگر، کتابخانه خانواده را تشکیل می داد و اتفاقاً مطالعه همین کتاب ها، پس از پایان کارهای روزانه، در پرتو شعله های لرزان شمع، دانشمندان نامدار و زمامداران بزرگی به وجود آورد. در حالی که امروز، که روزنامه های گوناگون و انواع و اقسام نشریات هفتگی و ماهانه، مهم ترین منبع مطالعه جوانان می باشند، باید گفت که به نسبت دوران گذشته، کمتر با عقول و

افکار برجسته روبه رو می شویم .

گرداب های فساد

هنگامی که دختران و پسران ، کتاب های سبک و یاره را برای مطالعه انتخاب می کنند ، کم کم ذوق شناسایی آن چه را که زیبا و پر ارج و عالی است از دست می دهند . کتاب های بد ، احساسات خشم و غضب و هیجان خواننده را بر می انگیزند و او را به پرتگاهی که پایانش گرداب های فساد اخلاق است ، نزدیک می کنند . این کتاب ها ، اراده را ضعیف می سازند ، تبلی فکری به وجود می آورند ، زندگی معنوی را به پستی می کشانند و انسان را کارهای جسمانی بیزار می سازند . (۲۴۳) کتاب های افسانه ای و رمان های موهوم و غیرواقعی ، که ممکن است مورد مطالعه نوجوانان قرار گیرد ، دو قسم است . بعضی از آن ها علاوه بر تضحیح عمر ، به مایه گمراهی فساد اخلاق است به نوجوانان درس گناهکاری و خیانت می دهد .

کتاب های افسانه ای

قسم دیگر ، کتاب های افسانه ای است که گرچه مایه گمراهی و فساد اخلاق نیست ، ولی حداقل ضررش این است که نیروی جوانی را در راه غیر مفید به هدر می رود ، و نقد عمر را از کف نوجوانان به رایگان می رباید و آنان را از تحصیل دانش و مطالعه کتب سودمند و سعادت بخش باز می دارد . (قال علی علیه السلام : من اشتغل بالفضول فاته من مهمه المامل . (۲۴۴)) علی علیه السلام فرموده : آن کس که خود را به مسائل زاید و غیر لازم سرگرم کند ، از مهمات واقعی زندگی که آرزو دارد ، باز می ماند .

تجربه آموزی جوان

قال الله ...

قال الله العظيم في كتابه : فاقصص القصص لعلهم يتفكرون (۲۴۵)

تجربه و رشد عقل

یکی از وسایل رشد اکتسابی عقل ، تجربیاتی است که آدمی در طول دوران زندگی ، از راه های مختلف فرا می گیرد ، تا در مواقع لازم بر طبق آن ها عمل کند . کسی که از شنیدن یک واقعه یا مشاهده یک حادثه متأثر می شود و درباره آن فکر می کند و به رمز آن پی می برد و نتیجه اش به خاطر می سپارد ، با این عمل تجربه ای اندوخته و به قدر یک تجربه ، عقل خویشتن را تقویت کرده است . (قال علی علیه السلام : العقل عقلان عقل الطبع و عقل التجربة و كلاهما يؤدی الى المنفعة . (۲۴۶)) علی علیه السلام فرموده است : عقل بر دو قسم است : عقل طبیعی و عقل تجربی و نتیجه این هر دو به سود آدمیان است و به خیر و سعادت بشر منتهی می گردد . هدایت فکر تجربه ، فکر را به راه صحیح هدایت می کند . تجربه پرده های و هم پندار را می برد و آدمی را واقع بین می سازد . تجربه در علوم طبیعی ، در روش های اخلاقی و تربیتی ، در زندگی فردی و اجتماعی و خلاصه در تمام مراحل علمی و عملی ، نتایج درخشانی دارد . تجربه نیروی پی گیر و مداومی است که پیوسته چراغ عقل را فروزان تر می کند و بر قدرت فهم و فکر می افزاید . (قال علی علیه السلام : التجارب لاتنقضی والعامل منها فی زیاده . (۲۴۷)) علی علیه السلام فرموده است : تجربیات در زندگی بشر پایان ندارد و انسان عاقل همواره از راه تجربه ، بر ذخایر معنوی خویشتن می افزاید . (و عنه علیه السلام : و فی التجارب علم مستاءنف . (۲۴۸)) و نیز فرموده است : تجربیات ، به مردم دانش تازه می آموزد .

دانش نوین

جان دیویی می گوید: (وقتی امر یا چیزی را مورد تجربه قرار می دهیم، از طرفی عملی روی آن می کنیم و از طرف دیگر، به اقتضای چگونگی آن تغییر می پذیریم. از طرفی دخالتی در جریان آن امر یا چیز می کنیم و از طرف دیگر، آن امر یا چیز دخالتی در جریان وجود ما می کند. پس تجربه متضمن دو وجه است: وجه فعال و وجه منفعل. اگر یکی از این دو وجه در میان نباشد، تجربه میسر نمی شود. تجربه بدون وجه فعال اصلاً امکان نمی یابد و تجربه بدون وجه منفعل چیزی جز فعالیتی بی معنی نیست. فعالیت موجب تغییر است، ولی اگر جریان فعالیت تائیری بر ارگانسیم نگذارد، مدرک و بامعنی نخواهد بود. وقتی که فعالیت ما موجب تغییری می شود و این تغییر در ارگانسیم منعکس می گردد، تجربه صورت می گیرد. یعنی فعالیت به صورتی با معنی و انسانی در می آید. در چنین مورری است که یادگیری تحقق می پذیرد.

تحقق یادگیری

کودکی که صرفاً دست خود را در مقابل آتش می گیرد و می سوزاند تجربه نمی کند. ولی کودکی که دست خود را مقابل آتش می گیرد و بر اثر احساس سوزش دست خود را پس می کشد، به تجربه می پردازد. زیرا در جریان این عمل به معنی آتش پی می برد، سوختن دست کودک، اگر موجد ادراک و عاطفه ای نشود، فرقی با سوختن یک قطعه چوب ندارد. فعلی است شیمیایی و فاقد معنی، تجربه شمرده نمی شود. تجربه متضمن فکر است، زیرا فکر رابطه آگاهانه ای است بین آن چه نسبت به امور و اشیاء می کنیم و آن چه امور و اشیاء نسبت به ما می کنند. رابطه ای است بین مساعی ما و نتایج آن ها. بنابراین، تجربه به تفکر یا کشف روابط گوناگون می انجامد. (۲۴۹)

شناختن روا و ناروا

تجربه های علمی، مانند مباحث علمی، وسیله شکفتگی عقل و نیرومندی دستگاہ درک است. تجربه راهنمای آدمی در شناختن روا و ناروا و تشخیص صلاح و فساد است. ارزش آرا و نظرات مردم را با مقیاس درک عقلی آنان و تجربیاتی که در زندگی اندوخته اند می توان سنجید. آنان که مسائل زندگی را با دقت مطالعه کرده اند و از نیک و بدهای حیات و عکس العمل های آن ها درس عبرت گرفته اند، و خلاصه مطالعات خویش را به صورت تجربیات منظم، در خزانه حافظه نگاهداری نموده اند و بر طبق آن عمل می کنند، مردانی عاقل و روشن بین هستند، و اغلب نظراتشان صائب و اعمالشان بر وفق مصلحت است.

مقیاس ارزش آرا

(قال علی علیه السلام: راءى الرجل على قدر تجربته. (۲۵۰)) علی علیه السلام فرموده است: ارزش راءى هر انسانی به مقدار تجربه ای است که در مدرسه زندگی فرا گرفته است. (و عنه علیه السلام: من حفظ التجارب اصابت افعاله. (۲۵۱)) و نیز فرموده است: آن کس که تجربیات خود را به خوبی حفظ کند، در کارها به راه صحیح و صواب خواهد رفت. (و من وصیة کتبها علیه السلام: والعقل حفظ التجارب. (۲۵۲)) علی علیه السلام در ضمن نامه خود به حضرت مجتبی علیه السلام نوشته: عقل، حفظ تجربیات زندگی است. مردم نادان و کوتاه فکر، قضایای زندگی را سرسری می نگرند و بدون دقت و تعمق از آن ها می گذرند و فراموش می کنند. در مشاهدات و مسموعات خود، فکر نمی کنند، از حوادث تجربه نمی آموزند و نیروی عقل خویش را تقویت نمی کنند. به کارهای خطا دست می زنند و نتایج بد و نامطلوب آن ها را نمی بینند و دوباره همان اعمال را تکرار می

کنند و باز هم خویشتن را گرفتار می نمایند . (عن علی علیه السلام : فان الشقی من حرم نفع ما اوتی من العقل والتجربة . (۲۵۳))
 علی علیه السلام فرموده : بدبخت و زیان کار کسی است که از سرمایه های عقل و تجربه سودی نبرد و از ذخایری که به وی عطا شده است ، بهره ای برنگیرد . (و عنه علیه السلام : من لم ینفعه الله بالبلاء و التجارب لم ینتفع بشیء من العظة . (۲۵۴)) و نیز فرموده است : کسی که نخواهد از راه بلایا و تجارب زندگی نفع هدایت الهی عایدش شود ، او از هیچ اندرز و نصیحتی بهره مند نخواهد شد .

دقت در مسائل حیاتی

بعضی از نوجوانان لایق ، در مدت کوتاه زندگی خود ، بر اثر دقت در مسائل حیاتی ، صدها تجربه آموخته و بسیاری از نیک و بدها را شناخته اند . در مطالبی که شایسته آنهاست عاقلانه فکر می کنند و به درستی سخن می گویند . برعکس ، بعضی از بزرگسالان که از عمر خود بهره عقلی نبرده اند ، در مکتب آموزنده زندگی تجاربی نیاموخته اند ، و عقل خفته خود را بیدار نکرده اند ، همچنان کودکانه فکر می کنند و مانند اطفال سخن می گویند . (آن چه در مورد یک فرد بشری شایان اهمیت می باشد ، تعداد سنین عمر و سنوات حیات نیست ، بلکه اثری است که زندگی در وی باقی گذارده و درسی است که از وقایع و اطلاعات نوین گرفته است . بدین ترتیب ، برای ارزش خودمان و اطرافیان خودمان راه جدیدی در مقابل ما گذاشته می شود . به معنای دیگر ، همه افراد بالغ ما بالغ نیستند . بیشتر آن کسانی که در ظاهر ، کامل و مسن به نظر می رسند ، ممکن است در باطن ، طفل و نابالغ باشند و آنها که ظاهری طفلانه دارند ، ممکن است به شکل تعجب آوری ، باطنا ، کامل و بالغ باشند .) (۲۵۵)

ساختن شخصیت

با گذشتن دوران بلوغ و فرارسیدن ایام تکلیف ، نوجوانان ، روزگار کودکی و طفیلی گری را پشت سر می گذارند و مستقلا عضو بالغ اجتماع و مسؤول رفتار و گفتار خود می شوند . اینان باید در ایام بلوغ از فرصت استفاده کنند و با مجاهدات و کوشش های پی گیر ، شخصیت خود را بسازند و به قدر ممکن ، مراتب شایستگی خویش را برای عضویت جامعه احراز نمایند تا در ردیف اعضای لایق و سالم اجتماع قرار گیرند . اینان باید از راهنمایی های مربیان عالم استفاده کنند ، نیروی عقل خود را تقویت نمایند ، عواطف و تمایلات خویش را به درستی پرورش دهند و با به کار بستن برنامه های علمی و تربیتی ، افکار و اخلاق خود را با شرایط زندگی و اجتماعی و مسؤولیت های دینی و قانونی منطبق نمایند . نوجوانان از دو راه می توانند نیروی فهم و درک خود را به کار اندازند و موجبات شکفتگی و رشد اکتسابی عقل خویش را فراهم آورند : یکی علم آموزی و دیگری تجربه اندوزی .

تحلیل حوادث

نوجوانان باید از یک طرف بوسیله فراگرفتن دانش و بحث های ثمربخش مدرسه ، عقل خود را تقویت کنند و از طرف دیگر ، وقایع روزمره و حوادث بزرگ و کوچک زندگی را مورد مطالعه و دقت قرار دهند و با کمک مربیان خود آنها را تجزیه و تحلیل نمایند ، علل و معالیشان را بفهمند ، پیرامون هر یک به اندازه فهم خود فکر کنند ، نتیجه هر یک را که یک تجربه زندگی است ، به حافظه بسپارند و آنها را معیار رفتار و گفتار خود قرار دهند . بدیهی است این کار مانند تحصیل علم ، فکر نوجوانان را پرورش می دهد و باعث شکفتگی عقل آنان می گردد ، به علاوه در راه زندگی از انحراف و سقوطشان محفوظ می دارد . (قال علی علیه السلام : من احکم من التجارب سلم من العواطب . (۲۵۶)) علی علیه السلام فرموده است : آن کس که اعمال خود را بر پایه محکم تجربیات استوار می نماید ، از سقوط و تباهی به سلامت خواهد بود .

شاگردی مکتب اجتماع

(طفل در دوران بلوغ محیطهای وسیع تری را کشف می کند . فعالیت های جدیدی را آغاز می نماید و در وقایع شاگردی مکتب اجتماع را شروع می کند تا بتواند روابط جدیدی مابین خود و اشخاص بالغ و بزرگ ایجاد نماید . به این ترتیب ، وی مفهومی از شخص خود به دست می آورد که داخلی تر و درک شده تر از سابق است . هر قدر که به خود پی می برد و خودخواهی وی بزرگ می شود ، شخصیت او نیز شروع به تشکیل می نماید . در ابتدا کیفیت آن مردد و متغیر است . آن گاه کم کم وضع آن معین و مشخص شده و بالاخره در دوران کمال و پختگی ثابت می گردد . در ابتدای امر ، اخلاق چیزی جز بیان نامنظم کیفیت مزاجی و خلقت طفل ، که خود به خود وجود دارد نیست . آن گاه ، کم کم از تجارب دوران زندگی استفاده می کند و شخصیت اجتماعی کودک تشکیل می یابد و اگر چه در ابتدا ناقص است ، اما به تدریج دقیق و کامل می شود .) (۲۵۷)

وظیفه مربی

(وظیفه مربی آن است که کاری کند تا نوجوانان در به کار بردن دستگاه فکر خود استادتر شوند و این کار قدری مشکل است . زیرا آن چه به خصوص در استدلالات جوانان وجود ندارد ، تجربه کافی در رهبری و راهنمایی است . حتی خود جوانان نمی دانند که چگونه باید تجارب خود را به مرحله عمل و استعمال درآورند . از نصایح و تقلید از رفتار دیگران نیز خوششان نمی آید . هنگامی که استدلال و تجربه با هم سازش می نمایند ، دوران کمال و پختگی آغاز می گردد .) (۲۵۸)

محیط مدرسه و اجتماع

محیط مدرسه و محیط اجتماع برای نوجوانان فهیم و فکور دو کانون آموزنده و دو مرکز پرورش عقل است . مسائل مختلف علوم طبیعی و ریاضی و سایر برنامه های علمی ، مواد درسی مدارس است . وقایع خوب و بد و برخوردهای افراد با یکدیگر و خلاصه کلیه حوادث روزمره ، مواد درسی مدرسه اجتماع است . نوجوانان زمانی واجد شخصیت علمی می شوند و به رشد اکتسابی عقل نایل می گردند که نیروی فکری خود را با علاقه مندی برای درک مواد درسی این دو مدرسه به کار اندازند و مطالب این دو آموزشگاه را به خوبی بفهند .

وسایل آزمایشگاهی

در تعلیم و تربیت جدید ، برای آن که محصلین به عمق مسائل علمی وقوف بیشتری پیدا کنند و علل و معالیل طبیعت را بهتر درک نمایند ، مدارس را تا آن جا که ممکن است به وسایل آزمایشگاهی مجهز می کنند و مطلب درس را از مرحله بحث کلاس و تصورات ذهنی ، به محیط آزمایشگاه و تجربه می برند تا محصلین از تدریس نظری و مشاهده علمی ، تواءم استفاده کنند و مسائل مورد بحث ، بهتر در ذهنشان جایگیر شود . دانشمندان مبتکر نیز برای پی بردن به حقایق ناشناخته و به منظور کشف مسائل تازه علمی ، در لابراتوارها به آزمایش و تجربه اشتغال دارند تا مگر در پرتو سعی و کوشش ، مطالب تازه ای را بفهمند و فصل جدیدی بر کتاب علم بشر بیفزایند . (علوم جدید که از قرن هفدهم آغاز شد و انقلابی در دانش بشری به راه انداخت ، بر تجربه ای که معمولاً- آزمایش علمی خوانده می شود ، استوار است ، تجربه ای که با کنترل همراه باشد ، یعنی با عمل و بصیرت کافی صورت گیرد ، منجر به دانش صحیح می شود .

آمیزش عناصر عینی و ذهنی

تجربه ای نتیجه بخش و سودرسان است که عناصر عینی آن با عناصر ذهنی بیامیزد و ادراکات حسی پراکنده ، به وسیله تدقیق ذهنی ، با یکدیگر ترکیب شوند و روابط جدیدی به دست دهند . دانشمندان به وسیله کنترل موضوع تجربه ، که معمولاً به مدد وسایل دقیقی مانند ریزین و دوربین و نظایر آنها صورت می گیرد ، همواره به کشف روابط و حقایق تازه ای توفیق می یابند . تجربه در معنی دقیق و علمی خود هیچ گونه مغایرتی با دانش ندارد . از زمانی که آزمایش با تجربه دقیق شناخته شد و زمینه علوم گردید ، تحولات عظیمی در آموزش و پرورش رخ داد و مریبان مفهوم جدید تجربه را به حوزه آموزش و پرورش کشاندند . (۲۵۹)

آزمایشگاه فکر

همان طور که دانشمندان مواد مختلف طبیعت را در آزمایشگاه های ماشینی مورد امتحان قرار می دهند و از تجزیه و تحلیل آنها به یک مسئله تازه علمی پی می برند ، نوجوانان نیز باید حوادث گذشته و حال را که به منزله مواد خام مطالعه و تعقل است ، در آزمایشگاه های فکری خود مورد دقت و بررسی قرار دهند و آنها را به درستی تجزیه و تحلیل نمایند و با پی بردن به علل و معالیل هر یک از آنها ، تجربه تازه ای بیاموزند و در خزانه فکر خود نگاهداری نمایند . این عمل برای نوجوانان دو نتیجه دارد . اول آن که بر اثر به کار افتادن فکر و مطالعه در علل وقایع ، نیروی عقلشان تقویت می شود و یک قدم در راه رشد اکتسابی پیش می روند . دیگر آن که تجربیان ذخیره شده در تمام دوران عمر ، برنامه زندگی آنان خواهد شد و بر اثر به کار بستن آنها ، کمتر دچار خطا و انحراف می شوند . (قال علی علیه السلام : التجارب علم مستفاد . (۲۶۰))

دانش ثمربخش

علی علیه السلام فرموده است : تجربه های زندگی ، دانش مفید و ثمربخش است . (عن ابی عبدالله علیه السلام : لا یلسع العاقل من جحر مرتین . (۲۶۱)) امام صادق علیه السلام فرموده است : انسان عاقل از یک سوراخ مار دو بار گزیده نمی شود . یعنی انسان عاقل ، همواره تجربیات خود را به خاطر می سپارد و عملاً به کار می بندد و اگر یک بار اشتباه کرد ، دوباره آن را تکرار نمی کند .

تفکر دارای هدف

(تجربه فکری ، تجربه ای است که عنصر منفعل یا درونی آن بر عنصر فعال و بیرونی چیرگی ورزد و مستلزم تدقیق و تجزیه و تحلیل و بصیرت و پیش بینی باشد . این نوع تجربه را که منجر به کشف روابط و چگونگی آنها می شود می توان تفکر خواند . بنابراین ، تفکر کوششی است عمدی برای کشف روابط خاص بین آن چه می توانیم بکنیم و نتایجی که از کار ما برمی آید . به بیان دیگر ، تفکر ، با فعالیت دارای هدف همراه است . تفکر وقتی آغاز می شود که کودک هدفی برمی گزیند و انتظار و چشم داشتی دارد و در نتیجه می کوشد تا از روی جریان امور و اشیاء ، به جریان بعدی آنها برسد . می کوشد تا یک چیز را نشانه چیز دیگر بشمارد . می کوشد تا بین اشیاء رابطه برقرار کند .

ارزیابی آینده

همه وجوه عالی تفکر بر همین اساس استوارند . بزرگ ترین تفکر کاری نمی کند مگر این که با دقت به مشاهده می پردازد و

عواملی را که ناظر به حوادث آینده هستند، مورد تاءکید قرار می دهد. متفکر، آینده را از روی واقعیت حال ارزیابی می کند. متفکر از روی جریان موجود دنباله آن را پیش بینی می نماید. بنابراین، اگر حوادث حال را بدون توجه به احتمالات و نمات آتی آنها مورد توجه قرار دهیم، تفکر نکرده ایم. همچنین، اگر حوادث گذشته را بدون توجه به توالی و بستگی های آنها مطمح نظر سازیم، کار ما تفکر نخواهد بود. (۲۶۲) تجربیات از بررسی و تجزیه و تحلیل حوادث و پی بردن به علل آنها به دست می آید و حوادث از تصادم و تصادف اشخاص یا اشیاء پدیدار می گردند. روزگار گذران به منزله ظرفی است که وقایع و حوادث مختلف در آن اتفاق می افتد. بدیهی است کسی که عمر بیشتری کرده و روزگار درازتری را دیده است، با حوادث زیادتری مواجه شده است، و اگر روی همه آنها دقت و مطالعه کرده باشد، قهرا تجربه های بیشتری اندوخته است. (قال امیرالمؤمنین علیه السلام: الایام تفید التجارب. (۲۶۳))

مکتب روزگار

علی علیه السلام فرموده است: مکتب روزگار به آدمی درس سودمند تجربه می آموزد. نوجوانان، گر چه عمر زیادی نکرده اند و خود شخصا حوادث بسیاری ندیده اند و به قدر کافی طعم وقایع تلخ و شیرین زندگی را نچشیده اند، ولی برای تجربه آموزی و مطالعه در حوادث می توانند از وقایع زندگی دگران استفاده کنند و تاریخ حوادث گذشتگان را ضمیمه وقایع شخصی خود نمایند و به قدر کافی برای خویشتن مواد قابل مطالعه مهیا سازند و روی هر کدام جداگانه فکر کنند و نتیجه همه آنها را به عنوان تجربیات ثمربخش زندگی، به خزانه حافظه خود بسپارند.

بهره برداری از وقایع

اینک پیرامون تجربه آموزی نوجوانان، از وقایع تاریخی دگران و حوادث شخصی خودشان، به اختصار بحث می کنم و توجه آنان را به بهره برداری صحیح از این دو منبع مفید و ثمربخش زندگی جلب می نمایم. بشر به طور فطری از دوران کودکی تا روزگار پیری علاقه به شنیدن قصه و داستان دارد. این تمایل طبیعی که به امر الهی در ضمیر آدمیان آفریده شده، یکی از پایگاه های اساسی تعلیم و تربیت است. مریبان لایق، با در نظر گرفتن ادوار مختلف کودکی و جوانی، می توانند از این خواهش فطری استفاده کنند و بذره های تربیتی را در خلال قصه های آموزنده و نقل وقایع تاریخی، در ضمیر شاگردان خود بیفشانند و بدین وسیله موجبات رشد عقلی و پرورش اخلاقی آنان را فراهم آورند. (فاصله بین ۱۲ و ۱۵ سالگی، دوره تغییرات اساسی است. در این دوره، اطفال از عهد صباوت به سنین جوانی می گذرند. در جریان این تغییر، شخصیت آنان با وضوح بیشتر و در عین حال با پیچیدگی های زیادتری توأم است. از لحاظ معلم تاریخ، این دوره جدید، هم پایه آشفستگی هم بی نهایت پرمعنی است. در این دوره است که شاگردان می توانند تاریخ را شخصا مسخر کرده و مغز خود را برای ادراک فواید آن آماده سازند. داستانهایی که در دوره صباوت، مایه وجد و شوق آنان شده، در این دوره می تواند معنای تازه ای به خود بگیرد و اساس رشد فکری مهمی را پی ریزی کند.

درک فواید تاریخ

از لحاظ جامعه ای که طفل در آن زندگی می کند، این دوره، مخصوصا، دوره ای است که درس تاریخ در دبستان از لحاظ رشد اطفال و تکوین افراد مفدی جامعه اهمیت خاصی دارد. (۲۶۴)

تقویت نیروی انتقاد

(درس تاریخ باید یکی از دروس اصلی برای کودکان میان ۱۵ تا ۱۸ سال در تمام کشورها به شمار رود . نخستین قدم معلم ، بالغ کردن مغز محصلین است تا نیروی انتقاد آنها قوی شود و از این طریق دانش آموزان را باید وادار کرد که به دقیق بینی عادت نمود و امور و وقایع را برحسب حقیقت مورد توجه قرار دهند ، و نسبت به مسائل و مطالبی که مورد مطالعه آنان است استقلال نظر پیدا کنند . این منظور موجب می شود که قضاوت دانش آموزان به طور عاقلانه و منطقی رشد کند و آنان را قادر می سازد که شواهد و دلایل را غربال کرده و آن چه که حقیقت دارد ، برگزیده ، با حقایق دیگر پیوستگی دهد . با این ترتیب شاگردان می توانند علاوه بر هضم حقایق و امور ، آنها را تجزیه و تحلیل و تفسیر نمایند . برای نخستین بار این دسته از محصلین ، درس تاریخ را به آن صورت ساده که در سالهای قبل فرا می گرفتند ، نمی آموزند و برای نخستین بار مواجه با موضوع شناسایی دیگران شده و امور را مثل بزرگسالان می بینند .) (۲۶۵)

قرآن و وقایع تاریخی

خداوند در قرآن شریف ، به منظور هدایت و راهنمایی نوع بشر ، از وقایع تاریخی استفاده نموده و عموم مردم را به تفکر و مطالعه در اختیار عبرت انگیز ملل و اقوام پیشین دعوت کرده است . در کتاب مجید الهی ، از بی ایمانی یا ایمان امت ها ، از پیروزی یا شکست ملت ها ، از عدالت یا ستمکاری بعضی از اقوام ، از دادگری یا جنایت و خیانت از قوت یا ضعف ، از سقوط یا هلاک امم مختلف ، سخن بسیار به میان آمده و خلاصه یک قسمت مهم این کتاب آسمانی ، از شرح تاریخ اقوام یا افراد گذشته و حوادث خوب و بد آنان تشکیل یافته است . مطالعه و تفکر درباره هر یک از آن وقایع ، عامل مؤثری در بیداری فکر انسان و راه روشنی برای شناختن علل خوشبختی و بدبختی بشر است .

بیداری فکر

مقررات و قوانین اساسی زندگی بشر ، ماندن قوانین و سنن طبیعت ، همواره ثابت و لایتغیر است و گذشت زمان ، آنها را تغییر نمی دهد . همان طور که قوانین حیات ، مرگ ، رشد ، سرعت سیر نور و سایر قوانین طبیعی در ادوار گذشته بوده و پیوسته خواهد بود ، همچنین قوانین سعادت بخش اجتماعی مانند عدل ، علم ، امانت ، راستی ، وفای به عهد ، یا عوامل سقوط و بدبختی مانند ظلم ، جهل ، خیانت ، دروغ و نظایر آنها همواره ثابت و پایدار است .

علل ترقی و سقوط

اگر در گذشته علم و عدل و امانت و سایر فضایل ، ملت عقب افتاده ای را به اوج عظمت رسانده است ، ملل امروز نیز می توانند در پرتو همان عوامل به اوج عظمت برسند . اگر در گذشته ظلم ، جهل ، خیانت و دیگر سیئات اخلاقی ، ملتی را گرفتار بدبختی و سقوط کرده است ، برای ملل امروز نیز همان عوامل مایه سقوط است . (قال علی علیه السلام : استدلال علی ما لم یکن بما قد کان فان الامور اشباه ولا تکنون ممن لا تنفعه العظة الا اذا بالغت فی ایلامه فان العاقل یتعظ بالاءدب ، والبهائم لا تتعظ الا بالضرب .) (۲۶۶) (علی علیه السلام به فرزندش حضرت مجتبی فرموده است : برای امور واقع نشده به آن چه واقع شده است استدلال نما و با مطالعه قضایای تحقق یافته ، حوادث یافت نشده را پیش بینی کن . زیرا امور جهان هم مانند یکدیگرند . از آن اشخاص نباش که موعظه سودش ندهد ، مگر توأم با آزار و رنج باشد ، زیرا انسان عاقل باید از راه آموزش و فکر ، پند پذیرد . این بهایم هستند که

جز با کتک فرمان نمی برند .

ارتباط گذشته و حال

(متأسفانه در مدارس ما تاریخ را صرف ناظر به گذشته می دانند ، و از ارتباط آن با زندگی اجتماعی معاصر غافل اند . تاریخ اگر از زمان حال بگسلد ، دیگر متضمن هیچ گونه فایده ای نخواهد بود . زیرا گذشته ، اگر مطلقاً رفته و گذشته باشد ، راهی در زندگی ما نخواهد داشت و گرهی از کار ما نخواهد گشود ، ولی واقع امر چنین نیست . تاریخ البته با گذشته سر و کار دارد ، ولی این گذشته با زمان حال بی ارتباط نیست . تاریخ ، علم حوادث گذشته است ، اما گذشته تاریخی در حکم تاریخ زمان حال است . ما وقتی می توانیم جریانات و امکانات وضع موجود کشور خود را دریابیم که سیر حوادث گذشته آن را بدانیم . شاید مهم ترین کشف نیمه دوم قرن نوزدهم این بود که برای فهم هر چیزی باید با سیر تاریخی آن به خوبی آشنا شد . بی گمان ، نه تنها شناخت گذشته برای دریافت حال حاضر ضرورت دارد ، بلکه اساساً تبیین حوادث گذشته ، بدون رجوع به موازین و مقتضیات حال ، دست نمی دهد . اگر از پایگاه حال به گذشته ننگریم ، نمی توانیم معنایی برای حوادث گذشته قائل شویم . بنابراین مسلم است که علم تاریخ باید با حوادث اجتماعی موجود در ارتباط باشد . در غیر این صورت ، تاریخ از عهده رسالت خود ، که بسط مناسبات اجتماعی انسان است ، قاصر خواهد ماند .) (۲۶۷)

بررسی تاریخ

تاریخ گذشتگان زمانی ثمربخش و مفید است که آدمی با تفکر و تعمق آن را بررسی کند و با تجزیه و تحلیل صحیح ، علل پیشرفت و خوشبختی یا عوامل عقب افتادگی و بدبختی مردم دیروز را بفهمد و آنها را زمینه عبرت و تجربه خود قرار دهد و زندگی امروز خویش را بر علل موفقیت و سعادت گذشتگان استوار نماید و از عواملی که باعث بدبختی و شکست آنان شده است اجتناب کند . هدف قرآن شریف و روایات اسلامی از نقل وقایع تاریخی ، عبرت گرفتن و به کار انداختن دستگاه تفکر مردم است . (فاقصص القصص لعلم یتفکرون .) خداوند به رسول اکرم صلی الله علیه و آله امر می کند که وقایع گذشتگان و تاریخ پیشینیان برای مردم عصر خود نقل کن ، به این امید که شاید نیروی تفکرشان به کار افتد و نیک و بد های زندگی خویش را از خلال آن وقایع تاریخی تشخیص دهند . (عن علی علیه السلام : من اعتبر ابصر و من ابصر فهم و من فهم علم .) (۲۶۸) (علی علیه السلام فرموده است : هر کس از وقایع گذشتگان عبرت بگیرد بینا می شود . کسی که بصیرت و بینایی پیدا کرد ، می فهمد ، و آن کس که فهمید ، عالم می شود . آنان که فکر خود را به کار نینداخته و درباره وقایع گذشتگان تعقل نمی کنند و تجربه نمی آموزند ، کسانی که چشم بصیرت خویش را بر هم گذارده و تاریخ پیشینیان را نمی بینند و عبرت نمی گیرند ، خویشان را از درک بسیاری از حقایق آموزنده محروم ساخته اند . این گروه در قرآن شریف و روایات اسلامی مورد اعراض و بدبینی هستند . (و لقد جاءهم من الانباء مافیه مزدجر ، حکمة بالغه فما تغنی النذر ، فتول عنهم .) (۲۶۹) (در این کتاب آسمانی ، از تاریخ امم گذشته اخبار بسیاری آمده است که اگر معاندین ، پندپذیر می بودند ، برای بازداشتشان از گناه و ناپاکی کافی بود . اخبار قرآن ، حکمت رسان ، و درس آموزنده است ، ولی برای معاندین لجوج ، این اعلام خطرها کافی نیست و آنان از اخبار گذشتگان عبرت نمی گیرند . و همچنان به رفتار ناروای خود ادامه می دهند . تو ، ای پیغمبر ، از این گروه خودسر و تربیت ناپذیر اعراض کن . (قال علی علیه السلام : من لم يعتبر بغیره لم یستظهر لنفسه .) (۲۷۰) (علی علیه السلام فرموده است : کسی که از تاریخ دگران پند نگیرد و تجربه نیاموزد ، در برنامه زندگی خود پشتیبانی نگرفته است .

فهم نکات تاریخ

برای آن که نیروی فکر نوجوانان تقویت شود و تدریجا به رشد اکتسابی عقل برسند، برای آن که نیک و بد‌های زندگی را بشناسند و از شئون مختلف حیات اجتماعی بشر آگاه گردند، برای آن که از فرصت جوانی بهره برداری کنند و با فکر ساخته و مجهز، زندگی اجتماعی را آغاز نمایند، باید تاریخ بخوانند و برای فهم نکات آن، دقت و مطالعه نمایند. باید از خوشبختی و بدبختی امم گذشته، در مظاهر مختلف زندگی، درس عبرت بگیرند و از تجزیه و تحلیل وقایع پیشینان تجربه آموزند و زندگی خود را براساس یک برنامه صحیح و حساب شده استوار نمایند. (قسمت اعظم برنامه تاریخ، برای محصلین از ۱۵ تا ۱۸ سال، باید شامل مسائل اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی و مذهبی و رشد این امور باشد. با بحث در این مطالب، اختلاف میان اقوام مختلف و شباهت میان آنها و این که چگونه اقوام مختلف استقلال به دست آورده اند، به خوبی روشن می شود و ما می توانیم از میراث عمومی نوع بشر آگاه شویم. نیز فرصتی به دست می دهند که راجع به کوشش بشر در پیشرفت و بهبود اجتماع مذاکره و تائید نمایند. اگر ما تدریس تاریخ را وسعت دهیم و مسایل سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی را مورد بحث و تفسیر قرار دهیم، و از طریق روان شناسی فردی و اجتماعی، عوامل مؤثر در وجود انسان را بیان نماییم، می توانیم به جرات بگوییم که قدم هایی به سوی حقیقت برداشته ایم.) (۲۷۱)

پیوند اطلاعات

(ارتباط افراد با یکدیگر وسیله پر مایه شدن تجربه است و این امر وقتی به بهترین نحو میسر می شود که رغبت های مشترکی بر افراد حاکم باشد، به طوری که جریان انتقال و قبول معانی، با شوق و شور صورت گیرد، در چنین وضعی، تجربه فرد از طریق اطلاعاتی که دیگران به او می دهند، به تجارب یک قوم یا یک جامعه یا حتی تمام بشریت پیوند می خورد. تاریخ مهم ترین درسی است که باعث وسعت و عمق و پرمایگی تجارب فردی می شود و شخص را با طبیعت پهناور و گذشته های بعید بشریت مرتبط می سازد. از این رو، ارزش تربیتی عظیم دارد. علم تاریخ، زندگی انسان اجتماعی را در عرصه طبیعت مورد بحث قرار می دهد.) (۲۷۲) یکی از شرایط اساسی استفاده جوانان از تاریخ گذشتگان، وجود مربی لایق و علاقه مند است. معلمی که خود تاریخ را به خوبی فهمیده و به حقیقت آن پی برده است، معلمی که با تجزیه و تحلیل تاریخ، علل حوادث را شناخته و به عمق آن واقف شده است، اگر با علاقه مندی و صمیمیت عهده دار تعلیم و تربیت جوانان گردد، و خلاصه معلومات خود را در اختیار آنان بگذارد، می تواند نیروی فهم و درکشان را تقویت کند و موجبات رشد اکتسابی عقل آنها را فراهم آورد.

میراث فرهنگی بشر

(معلم تاریخ باید یک شخص با فرهنگ و دارای مطالعات فراوان باشد. کسی که رسول میراث فرهنگ بشر است باید خود از کارهای ادبی جهان و از زحمات نویسندگان اطلاع داشته باشد. اگر او در رشته خود تحقیق کرده و از این راه گوشه ای از تاریخ را روشن نموده باشد، معلم تاریخی است که بالقوه قادر است به دانش آموزان خود بفهماند که معنی واقعی و حقیقی تاریخ چیست؟

اعتراف به جهل

معلم تاریخ باید شیفته حقیقت بوده و به این صفت شناخته شده باشد. او باید بسیار دقیق بوده و دارای یک فکر انتقادی در مطالعه جزئیات باشد و اگر چیزی را نمی داند، از اعتراف به جهل خود ابا نورزد. این است صفات یک شخص تربیت شده در علم تاریخ

. یک نفر معلم تاریخ هیچ گاه نباید از ذکر هدف‌ها و منظوره‌های عالی بیم داشته باشد. همیشه باید این صفت را در خود و شاگردانش پی‌رورداند. اگر معلم تاریخ نتواند به کودکان بیاموزد که حق دار و حق پرست باشید، و در آنها افکار عالی ایجاد نکند، او معلم خوبی نیست. (۲۷۳) مربی عالی قدر بشر و معلم جهان انسان، حضرت علی علیه السلام، فرزند گرامی خود، حضرت مجتبی علیه السلام، را مخاطب قرار داده و اهمیت تاریخ و فهم عمق و حقیقت تاریخ و طرز تدریس و بهره برداری از تاریخ را در ضمن عبارت کوتاهی بیان فرموده است. (ای بنی - انی و ان لم اکن عمرت عمر من کان قبلی فقد نظرت فی اعمالهم و فکرت فی اخبارهم و سرت فی آثارهم حتی عدت کاحدهم بل کانی بما انتهی الی من امورهم قد عمرت مع اولهم الی آخرهم ففرفت صفو ذلک من کدره و نفعه من ضرره فاستخلصت لک من کل امر نخيله و توخیت لک جميله و صرفت عنک مجهوله. (۲۷۴))

تاریخ آموزنده

ای فرزند عزیز، گرچه عمر من همزمان با عمر گذشتگان نبوده است، ولی در کارهای آنان نظر افکنده‌ام و در تاریخشان با دقت فکر کرده و در آثارشان سیر نموده‌ام، تا جایی که از کثرت اطلاع، مانند یکی از آنان به حساب آمدم. اخباری را که از گذشتگان دریافت داشته‌ام، به قدری مرا به وضع آنان آگاه کرده که گویی خود شخصا با اولین تا آخرین آنها زندگی کرده‌ام و جریان امورشان را از نزدیک دیده‌ام. بر اثر تعمق در تاریخ آنان، روشنی و تیرگی کارشان را شناختم و سود و زیان اعمالشان را تشخیص دادم. سپس مجموع اطلاعات تاریخی خود را غربال کردم. آن چه که مفید و آموزنده بود در اختیار تو گذاردم، و تنها مطالب زیبا و دلپذیر وقایع را برای تو برگزیدم، و ذهنت را از قضایای مجهول و بی فایده، که اثر علمی و عملی ندارد، برکنار نگاه داشتم. سخن حکیمانه حضرت علی علیه السلام پنج مطلب اساسی را در زمینه تاریخ به پدران درس خوانده و عالم و همچنین به معلمین تاریخ می‌آموزد. ۱. از تاریخ ملل و امم گذشته به خوبی آگاه شوند. ۲. با تجزیه و تحلیل تاریخ، علل وقایع را بشناسند و نیک را از بد تشخیص دهند. ۳. قسمت‌های آموزنده تاریخ را برای نوجوانان تدریس کنند. ۴. پاره‌ای از قسمت‌های بسیار مفید تاریخ را انتخاب نمایند و به طور اختصاصی به جوانان خاطر نشان سازند. ۵. حافظه نوجوانان را با ضبط مطالب بی اثر و غیر مفید تاریخ خسته نکنند و موجب اتلاف وقتشان نشوند. این قسم درس تاریخ، به فکر نوجوانان توسعه می‌بخشد و در زندگی فردی و اجتماعی، به آنان درس تجربه می‌آموزد. این قسم تدریس تاریخ، سطح درک و فهم نوجوانان را بالا می‌برد و باعث رشد اکتسابی عقل آنان می‌گردد.

تشخیص نیک و بد

نوجوانان باید متوجه باشند که تنها وجود معلم لایق و تدریس صحیح تاریخ برای تجربه آموزی و موفقیت در زندگی کافی نیست، بلکه جوانان نیز باید خود در کمال علاقه مندی، قضایای تاریخی را فراگیرند و با تجزیه و تحلیل وقایع، نیک را از بد بشناسند و خلاصه آنها را به ذهن بسپارند و در برنامه روزمره زندگی، عملاً به کار بندند تا از فواید آن برخوردار شوند و راه و رسم زندگی بهتر و پاک تری را بیابند. گاهی عبرت گرفتن از یک تاریخ کوتاه و تجربه آموزی از یک واقعه کوچک و به کار بستن آن ممکن است مسیر زندگانی جوانی را تغییر دهد و او را از سقوط قطعی برهاند و به اوج عزت و عظمتش برساند. اکنون برای نمونه، به یک نمونه تاریخی اشاره می‌شود. در زمان حکومت عبدالملک مروان، مرد تاجری بود که عموم طبقات وی را به درستکاری و صحت عمل می‌شناختند. او در بازار دمشق به قدری حسن شهرت داشت و مورد وثوق و اعتماد مردم بود که صاحبان کالا با اطمینان خاطر، متاع خود را به طور حق العمل کاری نزد وی امانت می‌گذارند تا به قیمتی که صلاح می‌داند، بفروشد.

خطر گناه

اتفاقا در یکی از معاملات خود، از مسیر درستی و امانت منحرف گردید و مرتکب خیانت شد. این خبر به گوش مردم رسید و زبانزد خاص و عام گردید. از آن روز اعتبار و شخصیت تاجر متزلزل گشت و اعتماد مردم از وی سلب شد. از آن به بعد به او جنس امانت ندادند. رفته رفته اوضاع کسبش از هم پاشید و طلبکاران در فشارش گذاردند. فرزند آن تاجر که جوان فهمیده و با فراستی بوده، از سرگذشت تلخ پدر درس عبرت گرفت و از آن واقعه دردناک، تجربه آموخت. او متوجه شد که تنها یک خیانت ممکن است حیثیت و شرف آدمی را بر باد دهد و زندگی آبرومند و با عزتی را به بدنامی و ذلت تبدیل نماید. تصمیم گرفت هرگز پیرامون خیانت و گناه نگردد و همواره پاکی و تقوا را پیشه خود سازد. رفتار پسندیده پسر مایه محبوبیت و عزتش گردید. اتفاقا در همسایگی آنان افسر ارشدی بود که از طرف عبدالملک مروان مأموریت یافت که به معیت سربازان مسلمان به جبهه جنگ روم برود. قبل از حرکت، آن پسر را طلبید و تمام سرمایه نقد خود را که ده هزار دینار طلا بود به او سپرد و گفت: این طلاها نزد تو امانت باشد. من به جبهه جنگ می روم. اگر به سلامت برگشتم، شخصا آنها را دریافت می کنم و حق العمل امانت داری تو را می پردازم، اگر کشته شدم مراقب باش هر وقت دیدی زن و فرزندان من در مضیقه زندگی قرار گرفتند، یک دهم آن را برای خود بردار و بقیه را در اختیار آنها بگذار که آبرومندانه زندگی کنند. افسر نامبرده به سفر رفت و در جنگ کشته شد.

خیانت و سقوط

پدر آن جوان، همان تاجر شکست خورده، وقتی از کشته شدن همسایه خود آگاه گردید، به پسر گفت: هیچ کس از طلاهایی که نزد تو امانت است خبر ندارد، من اکنون در مضیقه و تنگ دستی هستم. از تو می خواهم که مقداری از آن را به من بدهی. هر وقت در زندگی ام گشایشی پیدا شد، به تو برمی گردانم. جوان گفت: پدر، تو از خیانت و نادرستی، به این روزگار سیاه گرفتار شده ای به خدا قسم، اگر اعضای بدنم را قطعه قطعه کنند، من در امانت خیانت نخواهم کرد، و اشتباه تو را تکرار نمی کنم و موجبات بدبختی خود را فراهم نمی آورم. مدتی گذشت. بازماندگان افسر مقتول پیریشان احوال شدند. نزد آن جوان آمدند و از وی خواستند که نامه ای از زبان آنان برای عبدالملک مروان بنویسد و فقر و تهی دستی آنها را به اطلاع خلیفه مسلمین برساند، شاید مؤثر واقع شود و به آنها کمکی نماید. نامه را نوشت و تسلیم آنان کرد، ولی نتیجه ای نداشت. زیرا عبدالملک پاسخ داده بود که هر کس کشته شود، نامش از دیوان بیت المال حذف می گردد. وقتی جوان از جواب عبدالملک و ناامیدی بازماندگان افسر مقتول آگاه شد، با خود گفت: (اکنون موقع آن رسیده است که طلاها را در اختیار آنان بگذارم و از فقر و تنگدستی رهانشان سازم). فرزندان افسر را به منزل خود طلبید و گفت: پدر شما نزد من مقداری پول طلا به امانت گذارده و سفارش کرده است که در روز تنگدستی آن را در اختیارتان بگذارم و یک دهمش را برای خود بردارم. فرزندان از شنیدن این خیر مسرت بخش خوشحال شدند و گفتند هر قدر پدر ما برای شما وصیت کرد، دو برابر خواهیم داد.

اثر درستی و امانت

جوان پول ها را آورد. آن ها دو هزار دینار به وی دادند و هشت هزار دینار را با خود بردند. چند روز از این قضیه گذشت. عبدالملک در تعقیب نامه ای که قبلا نوشته بودند، بازماندگان افسر مقتول را به دربار خود احضار کرد و از وضع زندگی آنان پرسش نمود. جریان جوان را به اطلاع خلیفه رساندند. عبدالملک بی درنگ جوان را احضار کرد و از مراتب درستکاری و امانت وی تجلیل بسیار نمود و پست خزانه داری کشور را به او سپرد و گفت: من هیچ کس را نمی شناسم که مانند تو شرط درستی و

امانت را به جای آورده باشد. (۲۷۵) جوانانی که از تاریخ دگران درس عبرت می‌گیرند و از وقایع خوب و بد مردم تجربه می‌آموزند و با تعقل و تفکر، برنامه زندگی خویش را بر اساس صحیح استوار می‌کنند، افراد لایق و شایسته اجتماع اند و می‌توانند عمر خود را با نیک نامی و کامرانی، در خوشبختی و سعادت بگذرانند.

دقت در وقایع شخصی

راه تجربه آموزی و پرورش نیروی فکر و فهم برای جوانان، منحصر به مطالعه در تاریخ دگران نیست، بلکه مطالعه و دقت در وقایع شخصی خودشان نیز مایه عبرت و منبع کسب تجربیات است و به عبارت دیگر، همان طور که جوانان عاقل و با درایت، از تجزیه و تحلیل تاریخ دگران پند و سرمشق می‌گیرند و بدین وسیله نیروی عقل و درک خود را تقویت می‌کنند و نیک و بدیهای زندگی را می‌فهمند، لازم است که از حوادث شخصی خودشان نیز استفاده کنند و با تحلیل پیش آمدهای روزمره خود عبرت آموزند و تجربه اندوزند و بدین وسیله موجبات شکفتگی و رشد عقل خود را فهم آورند. (قال علی علیه السلام: العاقل من وعظته التجارب). (۲۷۶) علی علیه السلام فرموده: خردمند کسی است که از تجربیات زندگی پند و سرمشق آموزد. (و عنه علیه السلام: من عقل اعتبر بامسه و استظهر لنفسه). (۲۷۷) و نیز فرموده است: انسان عاقل، از وقایع دیروز خود عبارت و سرمشق می‌گیرد و آن را در زندگی پشتیبان خود قرار می‌دهد.

راه رسیده به واقع

تجربه یکی از عوامل بزرگ پرورش عقل و هوش است تجربه در زندگی بشر، یکی از راه‌های روشن برای رسیدن به واقع است. نظر اشخاص با تجربه در موضوع مورد نظر به مراتب ارزنده تر از رای اشخاص خام و بی تجربه است. لشکر روم به شهرهای مرزی اسلام حمله کردند و به مال و جان مسلمین آسیب رساندند. یکی از مسلمین که از نزدیک ناظر حملات و ضربات دشمن بود، با سرعت خود را به مرکز مملکت رساند و به دربار معتصم آمد و اجازه شرفیابی گرفت و با ناراحتی گفت: من در قلعه عموریه بودم و دیدم که سربازان رومی زن مسلمانی را به اسیری گرفت و به صورتش سیلی زد. زن مسلمان به صدای بلند فریاد زد: (وامعتصما)، و خلیفه وقت را به یاری طلبید. سرباز رومی با تمسخر به وی گفت: بلی اکنون معتصم بر اسب ابلق سوار می‌شود به یاری تو می‌آید، و دوباره او را سیلی زد. معتصم از شنیدن این خبر، سخت ناراحت شد و به مرد گفت: عموریه در کدام جهت واقع شده است. مرد به طرف عموریه اشاره کرد و جهت را نشان داد. معتصم صورت خود را به آن طرف گرداند و به صدای بلند گفت: لیبک ای زن ستمدیده مظلوم. به خدا قسم، معتصم دعوت تو را اجابت می‌کند و به یاری ات می‌شتابد. فوراً به ارتش دستور آمادگی برای مسافرت داد. لشکری عظیم و کم نظیر مهیای حرکت شد. سلاح و مرکب، خواربار و لوازم فنی و کلیه ساز و برگ نظامی، به طور کامل برای سپاه آماده شد و در روز مقرر، معتصم به معیت سربازان و افسران، به طرف قلعه عموریه حرکت کردند، و پس از مدتی راه پیمایی به قلعه رسیدند. قلعه عموریه بسیار محکم بود. سپاه عظیم معتصم برای فتح قلعه مدتی کوشش کردند و نتیجه‌ای به دست نیاوردند. مشاوره افسران نیز به نتیجه نرسید. سربازان رفته رفته روحیه خود را از دست می‌دادند و آثار یأس و شکست در قیافه آنان خوانده می‌شد. در این میان، منجمین که همراه معتصم آمده بودند، پس از محاسبه نجومی به این نتیجه رسیدند که قلعه عموریه موقعی فتح می‌شود که انجیرها و انگورها برسند و باید چند ماه سربازان معطل بمانند تا فصل تابستان بیاید. معتصم از این پیش آمد بسیار ناراحت و نگران بود، زیرا شکست وی در این جبهه به قیمت از دست رفتن شخصیت و قدرت او تمام خواهد شد. در یکی از شب‌ها، معتصم در کمال پریشان فکری، با لباس مبدل از خیمه سلطنتی خارج شد تا خود شخصا بین سربازان برود و از نزدیک سخنان آن‌ها را بشنود و از روحیه و طرز فکر آنان آگاه گردد. برای

مراقبت، چند ماء‌مور با لباس عادی دورادور پشت سرش حرکت می‌کردند. ضمن گردش، عبورش به قسمت فنی سپاه افتاد. آهنگری را دید که در آن وقت شب مشغول کار است و نعل اسب می‌سازد. شاگرد جوانی دارد که سرش طاس و صورتش بد منظر است. با کمال تعجب دید هر دفعه که شاگرد آهنگر چکش خود را روی آهن سرخ می‌کوبد، با خود می‌گوید: (این چکش به کله معتصم). چندین بار این جمله را تکرار کرد. استاد آهنگر که از شنیدن این سخن ناراحت شده بود، به شاگردش گفت: پسر، تو با این سخنان ما را گرفتار خواهی کرد. تو را با معتصم چه کار است؟ برای چه این حرف را می‌زنی؟ شاگرد آهنگر گفت: معتصم مرد بی‌تدبیری است. این همه نیرو و قدرت در اختیار دارد، نمی‌تواند قلعه عموریه را فتح کند. اگر فرماندهی لشکر را به من بسپارد، فردا قبل از غروب در قلعه خواهم بود. معتصم از شنیدن سخنان شاگرد آهنگر در عجب آمد. به خیمه بازگشت و چند ماء‌مور بر وی گمارد که تمام شب مراقبش باشند و صبح او را به خیمه معتصم بیاورند. صبح شد و به حضور خلیفه اش آوردند. معتصم پرسید: این چه سخنانی است که از تو به من رسیده است؟ شاگرد گفت: تمام آن چه را که خبر داده‌اند، صحیح است، ولی خارج از محیط خیمه سلطنتی، اکنون که در محضر خلیفه شرفیابم، مژده می‌دهم که به فضل خداوند، قلعه عموریه به دست مسلمین فتح خواهد شد. معتصم فرماندهی لشکر را به او سپرد و خلعتش داد و گفت جنگ را آغاز کند. شاگرد آهنگر آماده کار شد. ابتدا تمام تیراندازان سپاه را احضار کرد و جمعی را که در فن تیراندازی و هدف‌گیری قوی‌تر بودند، از بین آنان انتخاب نمود و همه آن‌ها را در پشت دیوار یک طرف قلعه جمع کرد. دیوار این قسمت قلعه وضع مخصوصی داشت. در وسط دیوار، از الوار درخت‌های ساج، به طول تمام دیوار قلعه و به عرض سه وجب، چوب‌کشی کرده بودند. آن چوب‌ها به صورت نوار سیاهی در سراسر دیوار نمایان بود. خاصیت چوب ساج این است که در مقابلش آتش زود مشتعل می‌شود. شاگرد آهنگر دستور داد تمام کوره‌های آهنگری را در سراسر این قسمت از دیوار قلعه مستقر نمایند و نیش تیرها را در آتش سرخ کنند. به تیراندازان گفت باید این خط چوب سرتاسری را نشانه تیرهای گداخته خود قرار دهند و هر کس در این کار سستی کند و در نتیجه تیرش خطا برود، مجازاتش مرگ است.

فتح قلعه عموریه

تیراندازان، طبق دستور فرمانده نشانه رفتند و تیرهای گداخته پی‌در‌پی بر چوب‌ها نشست. طولی نکشید که الوارهای ساج مشتعل شد و دیوارهایی که بر آن چوب‌ها ساخته شده بود، فرو ریخت. راه برای ورود سربازان مسلمین به داخل قلعه باز شد. تکبیرگویان وارد قلعه شدند و فتح و پیروزی به دست آوردند. معتصم از خوش‌حالی در پوست نمی‌گنجید. بر اسب ابلقی سوار شد. آن کسی را که خبر سیلی خوردن زن مسلمان را به وی داده بود، با خود به داخل قلعه آورد و گفت: آن نقطه‌ای که زن ستم‌دیده به صدای بلند فریاد زد و معتصم کجاست؟ معتصم، سواره در همان نقطه توقف کرد و زن سیلی خورده را به حضور طلبید، به او گفت: ای بانوی مسلمان، آیا معتصم ندای تو را لیک گفت؟ آیا دعوت تو را اجابت کرد؟ سربازی که زن مسلمان را زده بود، احضار نمود. او را نکشت، ولی به غلامی زن درآورد. مردی که زن مسلمان را به کنیزی گرفته بود، با تمام ثروتش به آن بانوی مسلمان تملیک کرد. لشکر اسلام پنجاه و پنج روز در آن قلعه ماندند و امور داخلی آن را منظم کردند، و سپس به طرطوس و از آن جا به پایتخت عزیمت نمودند. (۲۷۸)

استفاده از مشاهدات

شاگرد آهنگر جوان، سرمایه علمی نداشت، ولی از مکتب آموزنده زندگی، سرمشق‌هایی گرفته بود. او قسمتی از عمرش در شغل آهنگری گذشته و از مشاهدات روزمره خود درس‌هایی فرا گرفته است. کوره آهنگری، فلز گداخته، جرقه‌های آتش،

سوختن چوب، اشتعال سریع چوب ساج و دیگر مطالبی نظیر این‌ها، در ذهن آهنگر جوان، خاطراتی باقی گذارده و در ضمیر وی تجربیاتی به وجود آورده است. موقعی که مردان کامل و تحصیل کرده در فتح قلعه عموریه عاجز می‌شوند، وقتی که افراد عالم و افسران فهمیده حیران می‌گردند و آثار یأس و ناامیدی در همه آنها پدید می‌آید، شاگرد آهنگر جوان قدم به میان می‌گذارد و از تجربیات و مشاهدات خود در دوران کوتاه آهنگری استفاده می‌کند و این مشکل عظیم را با سرعت و آسانی حل می‌نماید. نتیجه آن که نوجوانان از دو راه می‌توانند تجربه آموزند. یکی از مطالعه تاریخ دگران و دقت در وقایع و حوادث پیشینیان و دیگر تجزیه و تحلیل اعمال روزمره خود، و این هر دو، وسیله تقویت فکر و رشد اکتسابی عقلی آنان است.

احساسات جوان

قال الله ...

قال الله العظیم فی کتابه: و ان کثیرا لیضلون باهوائهم بغیر علم (۲۷۹) با فرا رسیدن دوران انقلابی بلوغ و همزمان با رشد سریع استخوان‌ها و عضلات و اعضای داخلی بدن، عواطف مهیج و احساسات آتشی در ضمیر نوجوانان نیز پدید می‌آید و خلق و خوی آنان را به کلی تغییر می‌دهد. بلوغ، روح آرام و کودکانه اطفال را منقلب و طوفانی می‌نماید و تمایلات سوزانی را در ضمیرشان بیدار می‌کند. توازی که قبل از بلوغ، به طور طبیعی، بین جسم و جان کودکان وجود داشته، بر اثر بلوغ بر هم می‌خورد و به سبب حساسیت شدید، تمام حرکات و سکنتات، رفتار و گفتارشان به کلی تغییر می‌کند: (هر کس این موضوع را امتحان کرده است که جوانان هر دو جنس، خیلی زودتر از کودکانی که در حدود ده سالگی هستند متاثر می‌گردند. یک کلمه، یک کنایه و اشاره، یک حرکت کافی است که طوفانی ایجاد کند. برای خاطر هیچ، رنگ ایشان سرخ میشود. دخترکان در زمان تکلیف گاهی دچار بحران خنده می‌شوند که همراه با تشنج و بحران‌های شدید می‌باشد. وقتی که این حالات بروز می‌کند، هیجانات حاصله نه تنها اعمال و حرکات را دچار اختلال می‌نمایند، بلکه فعالیت فکری و فرهنگی را نیز فلج می‌سازند.

بحران‌های عصبی

همان طور که شدت هیجانات زیاد می‌شود، تعداد و نوع تائثرات نیز توسعه می‌یابد. خشم کودکانه جای خود را به غیظ و نفرت می‌دهد و حالت رافت و ترحم، جانشین دقت کودکی می‌شود. حتی ممکن است که بعضی از حالات محبت، شامل هر دو جنبه شادی و غم باشند.

حالت مالیخولیایی

حالت مالیخولیایی که هرگز در پیش کودکان وجود ندارد، یکی از همین هیجانات دو جنبه‌ای است که مشخص پانزده سالگی می‌باشد. این حالت از یک غم بی‌علت، یک نوع خستگی سبک، یک انتظار آمیخته به اضطراب تشکیل یافته و همه این‌ها چیزهایی هستند که برای نوجوانان، خالی از لطف نمی‌باشد و تا اندازه‌ای فشار روحی آنان را تخفیف می‌دهد. تغییراتی که در هیجانات زندگی رخ می‌دهد، همه نتیجه نظم جدیدی است که در دستگاه هورمونی و دستگاه اعصاب پیدا می‌شود. مطلب چنان است که گویی دستگاه‌های جدیدی از طرف بدن به کار گمارده شده است که در مقابل این هیجانات تازه حساس می‌باشد و هنگامی که این دستگاه‌ها کار نمی‌کردند، ادراک آن‌ها برای انسان غیر ممکن بوده است. (۲۸۰) احساسات تند و تمایلات پرشوری که به طور طبیعی در دوران شباب ظهور می‌کند، ناشی از قضای حکیمانه الهی در نظام آفرینش است و قطعا نقش مؤ

ثری در تاءمین خوشبختی و سعادت جوانان دارد .

نیروی محرک بشر

دوران جوانی ، روزگار پی ریزی اساس زندگی در تمام عمر است . احساسات تند و ناپایدار ایام شباب نیرویی است که جوانان را با شدت و شتاب و به حرکت و فعالیت وامی دارد . به کارهای مختلف و اغلب ناسنجیده ای دست می زند و قهرا با عکس العمل های گوناگونی مواجه می شوند . هر عکس العملی به آنها تجربه ای می آموزد . نیروی درکشان را تقویت می کند و راه و رسم صحیح زندگی را به آنان می فهماند . (نتیجه فراوانی هیجانات و احساسات آن می شود که به زودی واکنشی در جوانان تولید می گردد که خود را تحت کنترل و دقت قرار دهند . هر قدر جوان تازه بالغ بیشتر در معرض هجوم هیجانات قوی و متفاوت قرار می گیرد ، قدرت خودداری وی نیز افزون تر می شود . اراده او بزرگ تر می گردد و از فراوانی محبت های نابه جا جلوگیری می کند .

((۲۸۱))

ذخایر گران بها

احساسات پرشور و عواطف تخیلی از ذخایر گران بهای دوران جوانی است . استعدادهایی که به طور طبیعی در نهاد فرزندان بشر نهفته است ، در دوران بلوغ و جوانی ، به وسیله عواطف و احساسات به فعلیت می رسند و چرخ های زندگی را به حرکت می آورند . کودکان ، تا زمانی که به سر حد بلوغ نرسیده اند ، به ارزش خود واقف نیستند و از سرمایه های معنوی خویش آگاهی ندارند ، ولی با فرارسیدن بلوغ ، عواطف و احساسات شکفته می شوند و تمایلات گوناگونی در جوانان پدید می آیند که آنان را به حرکت و فعالیت وادار می کنند و بر اثر آن تدریجا استعدادهای نهایی به فعلیت می رسند و ارزش های باطنی ، یکی پس از دیگری ، آشکار می گردند . (تجسم و تخیل ، جوان را وادار می کند که وجود خود را کشف نماید و دیگران را درک کند و حقیقت زندگی و جهان را حدس بزند . محقق است که از این تخیلات در خاطره جوانان جز چیزی ساده و بی ثبات باقی نمی ماند . در فکر آنان صوری خلاصه و متغییر تشکیل می شود ، و این به واسطه وفور و کثرت صور مختلفی است که به علت های چندی ، از قبیل آرزوی زندگی و عشق و غیره در ایشان تولید می شود .

اهتزاز عواطف

احساسات عبارت از ثروت واقعی روح جوانان می باشد . در نزد اطفال ، این احساسات ضعیف و محدود است و بالعکس در نزد جوانان ، سهم تجسم و تصور خیلی بیشتر است . بنابراین ، هر نوع اهتزاز عواطف ، ممکن است احساسات عالی به وجود آورد . در این دوران ، انسان شاهد تجدید تشکیلات در جهان احساسات است . احساساتی که تاکنون وجود داشته ، مانند خودخواهی ، محبت به والدین ، مشخصات جدیدی پیدا می کنند و علاقه مندی های ساده ، شکفته شده و صور مختلف محبت را به وجود می آورند . به علاوه ، احساسات دیگری از قبیل عشق ، نفرت ، تحقیر یا تحسین و علاقه مندی به شهر و دیار خویش به وجود می آیند ، یا احساسات عالی ترین ، از قبیل عشق به زیبایی ، احساسات اخلاقی یا مذهبی پدیدار می شوند . ((۲۸۲)) تمایلات عاطفی جوانان از پایگاه های مهم آموزش های اخلاقی و پرورش های انسانی است و قسمت اعظم تربیت های درست یا نادرست جوانان بر اساس عواطف و احساسات آنان استوار است . بیشتر بدبختی ها و خوشبختی ها ، پیروزی ها و شکست ها ، ناکامی ها و کامروایی ها ، مخالفتها و موافقت های جوانان ، از عواطف و احساسات آنان سرچشمه می گیرد .

مشکل تربیت جوان

بزرگ‌ترین مشکل تربیت جوانان، هدایت صحیح احساسات آنهاست. مربی لایق کسی است که بتواند با برنامه‌های دقیق و حساب‌شده، تمایلات عاطفی جوانان را تعدیل و تنظیم نماید. از طرفی احساسات آنان را به نحو شایسته‌ای ارضا کند و از طرف دیگر مانع سرکشی و طغیان‌شان گردد. خواهش‌های نفسانی و تمایلات عاطفی، نیرومندترین قدرتی است که در نهاد بشر حکومت می‌کند و عملاً آدمی را به مسیر خود سوق می‌دهد. زن و مرد، پسر و جوان، تحصیل‌کرده و بی‌سواد و خلاصه تمام طبقات مردم، کم و بیش فرمانبردار تمایلات عاطفی خود هستند. عقلاً بشر با همه ارزش و اهمیتی که در راهنمایی انسان دارد، اغلب تحت تأثیر احساسات قرار می‌گیرد و از درخشندگی و فروغش می‌کاهد. (قال علی علیه السلام: و کم من عقل اسیر عند هوی امیر.) (۲۸۳) علی علیه السلام فرموده: چه بسیار عقلی که در برابر فرمانروایی هوی و خواهش‌های نفسانی اسیر و گرفتار است. (قال الصادق علیه السلام: الهوی بظان والعقل نائم.) (۲۸۴) امام صادق علیه السلام فرموده است: تمایلات نفسانی در ضمیر بشر بیدار است و خرد در خواب.

تأثیر عواطف در طرز تفکر

حالات عاطفی، رنج‌ها و شادی‌ها و عشق و کینه و ما هر لحظه در طرز تفکر مؤثر است. کسی که فکر می‌کند یا مطالعه و قضاوت می‌نماید، در عین حال ممکن است تحت تأثیر امیال و آرزوها و شهوات خود، خوشبخت یا بدبخت، مضطرب یا آرام، بشاش یا افسرده باشد. به این ترتیب، جهان در دیده ما بر وفق حالات عاطفی و فیزیولوژیکی، که عمق متغیر شعور ما را در حین فعالیت فکری می‌سازد، نماهای مختلفی به خود می‌گیرد. می‌دانیم که عشق و کینه و خشم و ترس می‌توانند حتی منطبق را منحرف و مختل سازند. (۲۸۵) عقل و احساس دو عامل مؤثر در اداره زندگی بشر و دو نیروی مهم در تأمین خوشبختی و سعادت انسان است. وجود هر یک از این دو عامل در جای خود ضروری و لازم است. عقل و احساس به اعتبار نوع فعالیت و خصوصیات مربوط به خود، از جهات متعدد با یکدیگر متفاوت اند.

تفاوت عقل و احساس

عقل و سرچشمه دانش بشری و کانون دقت و تفکر است. عقل همواره بر اساس منطق و استدلال تکیه می‌کند و درباره مسائل مختلف، با محاسبه و سنجش صحیح قضاوت می‌نماید، ولی احساس با منطق و استدلال سر و کار ندارد و عاطفه به علم و محاسبه متوجه نیست. بلکه هدف انگیزه‌های احساساتی و کشش‌های عاطفی، تنهای ایجاد هیجان و جنبش و رسیدن به نتیجه مطلوب است. خواه آن نتیجه مطابق و مصلحت باشد و خواه خلاف استدلال مصلحت. عقل به منزله چراغ روشن و پرفروغی است که تاریکی‌های زندگی را روشن می‌کند و در پرتو نور خود، راه را از بی‌راه و صلاح را از فساد تشخیص می‌دهد. ولی پیمودن راه خیر و شر، به فرمان احساسات است. این تمایل عاطفی و خواهش نفسانی است که آدمی را به حرکت و فعالیت وامی‌دارد. گاهی از عقل پیروی می‌کند به راه خیر و صلاح می‌رود و گاهی مخالف می‌ورزد و در راه شر و خطر قدم می‌گذارد.

کانون مهر و محبت

عقل سرمایه سیادت و قدرت بشر در کره زمین است. آدمی با نیروی عقل به رموز کتاب آفرینش پی می‌برد و موالید طبیعت را مسخر و مطیع خود می‌سازد و بر همه آن‌ها حکومت می‌کند. ولی عقل مانند عدل و علم، خشک و سرد و بی‌مهر است و هرگز

به زندگی بشر، شور و حررات نمیبخشد و مایه جذب و به هم آمیختگی مردم نمی شود. بر عکس، عاطفه و احساس سرشار از وجد و نشاط، شور و سرور، مهر و محبت و جنبش و حرکت است. عاطفه و احساس است که بازار زندگی را گرم و لذت بخش می کند. کشش عاطفی است که مردم را به هم پیوند می دهد و زندگی را مطلوب و دلنشین می سازد. (آن چه انسان را به عمل وامی دارد، عقیده است نه منطق. عقل نمی تواند به ما نیروی زیستن بر وفق طبیعت اشیاء بدهد. فقط به روشن کردن راه قناعت می کند و هرگز ما را به جلو نمی راند. رفتار مفتکرین صرف، شبیه به افلیج هایی است که برای یک مسابقه دو حاضر شده اند. مقصد را به خوبی می بینند، ولی قادر نیستند که از جای خود بجنبند. ما بر موانعی که در پیش داریم فائق نخواهیم شد، مگر آن که از عمق روح ما موجی از عواطف سربالا بکشد.) (۲۸۶) (عقل اطلاعاتی را که اعضای حسی از دنیای خارج به او می دهند به کار می بندد و وسایل عمل ما را در دنیا فراهم می کند و به لطف اکتشافات خود، حدت درک و قدرت دست های ما را به وضع شگرفی افزایش داده و تلسکوپ های عظیم کالیفرنی و کوه ویلسن را ساخته است که به دنیاهایی راه می یابد که چندین میلیون سال نوری از کهکشان فاصله دارند، و از طرفی میکروسکوپ الکترونی را به وجود آورده است که با آن می توان دنیای مولکول ها را مطالعه کرد. عقل، خلاق علم و فلسفه است و هنگامی که متعادل باشد، راهنمای خوبی است، ولی به ما حسن زندگی و قدرت زیستن نمی بخشد و جز یکی از فعالیت های روانی نیست. اگر به تنهایی رشد کند و همراه با احساس نباشد، افراد را از یکدیگر دور و از انسانیت خارج می کند.

منشاء احساسات

احساسات بیشتر از غدد داخلی و اعصاب سمپاتیکی و قلب ناشی می گردد تا از مغز. شوق و شجاعت و عشق و کینه، ما را به کاری که طرحش را عقل کشیده وامی دارد. ترس و خشم و عشق، کشف و جرات اقدام است که با واسطه اعصاب سمپاتیکی روی غددی عمل می کند که ترشحشان ما را به حالت عمل و دفاع یا فرار و حمله وامی دارد. هیپوفیز و تیروئید و غدد جنسی و فوق کلیوی عشق و شور و کینه را ممکن می سازد.

فعالیت های عاطفی

به خاطر عمل این اعضا است که جماعات بشری باقی می مانند. منطق به تنهایی برای اتحاد افراد کافی نیست و نمی تواند مهر بورزد و کینه بتوزد. اجرای فضایل اخلاقی، وقتی که غدد داخلی معیوب اند، مشکل می شود. عقل به زندگی خارجی نظر دارد و احساس بر عکس، به زندگی درونی می پردازد. به گفته پاسکال قلب دلایلی دارد که منطق نمی شناسد. فعالیت های عاطفی روان و حس اخلاق و حس جمال و حس مذهبی است که در ما در نیروی و شادی ایجاد می کند و به افراد قدرتی می بخشد که از خود خارج شوند و با دیگران تماس بگیرند، آنان را دوست بدارند و در راهشان فداکاری کنند. (۲۸۷)

راهنمای فضیلت

یکی از تفاوت های مهم عقل و احساس، که توجه به آن برای عموم افراد بشر، به خصوص نسل جوان ضرورت دارد این است که عقل به طور فطری راهنمای پاکی و فضیلت است و همواره بشر را به خیر و صلاح می خواند و از ناپاکی و گناه متنفر است، ولی هدف احساسات و انگیزه های عاطفی مختلف است. گاهی انسان را به نیکی و پاکی تحریک می کند، و گاهی به ارتکاب جرم و جنایتش وامی دارد. عقل حجت الهی و هادی بشر است. عقل راهنمای منزهی است که مردم را به حق و حقیقت دعوت می کند. عقل همنشین دانایی است که هرگز در مشورت خیانت نمی نماید. پیروی از عقل، باعث خوشبختی و سعادت و مخالفتش مایه

تیره روزی و بدبختی بشر است. اولیای گرامی اسلام این حقیقت را با عبارات مختلفی بیان کرده و پاکی عقل را با پیروان خود خاطر نشان نموده اند.

نیل به خوبی ها

(قال رسول الله صلى الله عليه و آله : انما یدرک الخیر کله بالعقل .) (۲۸۸) رسول اکرم (ص) فرموده است : همه خوبی ها و نیکی ها به وسیله عقل نصیب بشر می شود . (ن ابی عبدالله علیه السلام : قال حجۃ الله علی العبادۃ النبوی ، والحجۃ فیما بین العباد و بین الله العقل .) (۲۸۹) امام صادق علیه السلام فرموده : حجت خداوند بر مردم ، پیامبر است و حجت بین مردم و خداوند عقل است . (قال النبوی صلى الله عليه و آله : استرشدوا العقل ترشدوا و لاتعصوه فتمدموا .) (۲۹۰) پغمبر اکرم (ص) فرموده است : از عقل راهنمایی بخواهید تا شما را هدایت کند و از دستور عقل سرپیچی نکنید که سرانجام پشیمان خواهید شد .

ناصح راستگو

(قال علی علیه السلام : لیست الرویة مع الابصار فقد تکذب العیون اهلها و لا تغش العقل من استنصحه .) (۲۹۱) علی علیه السلام فرموده : بینش و درک واقعی ، همیشه با دیده ها میسر نیست . زیرا گاهی چشم خطا می کند و به صاحبش دروغ می گوید ، ولی عقل ، در اندرز و نصیحت به صاحبش خیانت نمی نماید و هرگز خلاف واقع نمی گوید . (عن ابی عبدالله علیه السلام : العقل دلیل المؤمن .) (۲۹۲) امام صادق علیه السلام فرموده : خرد ، راهنما و دلیل مردان با ایمان است .

نیروی عواطف

در مقابل قوه عقل ، نیروهای دیگری در نهاد آدمی وجود دارد که به نام های هوی ، غرایز ، عواطف ، احساسات ، خواهش های نفسانی ، تمایلات غیرعقلانی و اسماء دیگری نظیر این ها خوانده می شوند . تمایلات عاطفی بزرگ ترین قدرت محرک بشر و نیرومندترین عامل تهییج و جنبش انسان است . احساس و عاطفه گاهی آدمی را در راه خیر و خوبی تحریک می کند و منشاء بروز عالی ترین سجایای اخلاقی و صفات انسانی می شود و گاهی به گناه و ناپاکی تهییجش می نماید و باعث ارتکاب خطرناک ترین جرایم و جنایات می گردد .

منشاء نیکی و بدی

مهر محبت ها ، علاقه و عشق ها ، اغماض و گذشت ها ، عفو و بخشش ها ، جانبازی و فداکاری ها ، دستگیری و یتیم نوازی ها و خلاصه ده ها صفات عالیه انسانی ، از عواطف و احساسات سرچشمه می گیرند . جنایت و آدم کشی ها ، خیانت و دزدی ها ، خشم و انتقام جویی ها ، ایذاء و سمتگری ها ، هتک و اهانت ها ، چپاول و غارت ها ، تخریب سیئات اخلاقی و صفات غیر انسانی نیز از عواطف و احساسات پدید می آیند . ریشه های اصلی و بذرهای اساسی تمایلات غریزی و خواهش های عاطفی ، در نهاد فرزندان بشر ، روز ولادت به صورت استعداد های فطری وجود دارد . به موازات نمو اندام و رشد نیروی درک کودک و به تناسب احتیاجات زندگی و بسط استعدادها یکی پس از دیگری به فعلیت می رسند . (هنگام تولد کودک و مدتی پس از آن نمی توان هیجان های مختلف را در او مشاهده کرد . آن چه در این دوران دیده می شود ، فقط به حالت برانگیختگی است . هیجان ها کم کم نمو می کنند و تنوع می یابند . تنوع هیجان ها از طرفی با بلوغ مکانیزم و از طرف دیگر با یادگیری ارتباط دارد .

واکنش هیجانی

تحریک هیجانی کودک در دروان ابتدایی عمر با نیازمندی های فیزیولوژیک او بستگی دارد . نیازمندی به غذا و اجتناب از درد و احتیاج به فعالیت ، وقتی به مانعی برخوردند ، در او ایجاد واکنش هیجانی می کنند و مثلا او را به گریه وادار می نمایند . همین که نیازمندی ها رفع شوند ، کودک خاموش می شود ، کم کم هیجان ها نمو می کنند و تنوع می یابند . (۲۹۳)

رشد تدریجی احساسات

کودک در ابتدا گرسنگی و درد را احساس می کند . پس از چندی لبخند می زند . با اشخاص انس می گیرد . از دیدن بعضی شاد می شود و نسبت به بعضی ابراز بی میلی و آزرده گی می کند . اگر نازش بکشند خشنود می شود و لذت می برد . اگر به وی تندی کنند ناراحت می شود ، قهر می کند و با گریه خود را به دامن مادر می افکند . چندی نمی گذرد که حالت خشم و ترس نیز در وی پیدا می شود . همچنین نسبت به بعضی از کودکان ، حسد می برد و درباره بعضس ابراز مهر و محبت می کند . کم کم انگیزه تملک و حس جمال در وی ظاهر می شود و از اشیاء رنگین و لباس زیبا خشنود می گردد . سپس در محیط خانواده یا در بازی های دسته جمعی ، حس تشخیص طلبی و تمایل به ستیزه جویی از خود نشان می دهد . خلاصه ، هر چه رشدش زیادتر می شود و نیروی درکش قوی تر می گردد ، عواطف و احساساتش افزایش می یابد .

بلوغ و رشد غرایز

تمایلات عاطفی و خواهش های نفسانی در مزاج کودکان همچنان به رشد و شکفتگی خود ادامه می دهند و پیوسته پیشروی می کنند تا دروان بلوغ و جوانی برسد . در آن موقع غرایز طبیعی به خوبی شکفته می شوند و همه استعدادهای عاطفی به فعلیت می رسند . احساسات غیر عقلانی در مزاج جوانان به سرعت شدت بسط و توسعه پیدا می کنند و سراپای وجود آنان را فرا می گیرند .

تجدید تشکیلات

(به طور کلی ، در نتیجه بیداری نیروی عشق در سنین بلوغ ، حساسیت جوانان زیاد می شود و در واقع مسئله خیلی پیچیده تر از این هاست . نباید تصور کرد که قلب جوانان همان قلب کودکان است که بر آن عشق نیز افزوده اند . تولید عشق در جوانان نتیجه یک تجدید تشکیلات عمیق در مسائل روحی و عواطف آن هاست که به تدریج تکامل یافته است و همچون جهش بدنی ، صورت یک نوع جهش واقعی دارد .) (۲۹۴) خداوند حکیم به منظور صیانت ذات و تاءمین شئون مختلف زندگی بشر و حفظ حیات فردی و نوعی انسان ، غرایز و تمایلاتی را در نهاد آدمیان به ودیعه گذارده است . وجود هر یک از آن غرایز و خواهش های عاطفی در جای خود ضروری و لازم است .

طغیان غرایز

اگر غرایز به خوبی تعدیل گردند و از سرکشی و طغیانشان جلوگیری شود ، اگر عواطف و احساسات هر یک با اندازه گیری صحیح و در جای مناسب خود اعمال شوند ، موجب خوشبختی و کمال بشر و مایه سعادت فرد و اجتماع خواهد بود . بر عکس ، اگر غرایز و احساسات مهار نشوند ، اگر آزادانه و بدون قید و شرط اعمال گردند ، اگر در مسیر سرکشی و هیجان های نابه جا قرار گیرند ، آدمی را به جرایم و جنایات عظیمی وامی دارند و انسان را از هر درنده ای خونخوارتر و از هر گزنده ای خطرناک تر

خواهند ساخت. اولیای گرامی اسلام، در چهارده قرن قبل، این حقیقت مهم روانی را خاطر نشان فرموده اند و روان شناسان امروز نیز صریحا به آن اعتراف دارند: (قال امیرالمؤمنین علیه السلام: الشر کائن فی طبیعه کل احد فان غلبه صاحبه بطن و ان لم یغلب ظهر.) (۲۹۵) علی علیه السلام فرموده است: شر و بدی به طور طبیعی در سرشت هر انسانی وجود دارد. اگر آدمی بر آن غلبه کند و طبع سرکش خود را مهار نماید، تمایلات بد و مخرب در پس پرده پنهان خواهد ماند، و اگر بر طبع خود غلبه نکند و به مهار کردن تمایلات ناروای خویش نایل نگردد، شرور و خطرات آشکار خواهند شد. (و عنه علیه السلام: اکره نفسک علی الفضائل، فان الرذائل انت مطبوع علیها.) (۲۹۶) و نیز فرموده است: با سعی و مجاهده، فضایل اخلاقی را به نفس سرکش خود تحمیل کن و برخلاف میل و رغبتش، او را به پاکی و نیکی وادار نما. زیرا خواهش طبیعی و رغبت نفسانی بشر، به شهوات ناروا و رذایل اخلاق است و قبول فضایل و ملکات پاک برخلاف تمایلات فطری نفس است. (به نظر دیدرو، دانشمند فرانسوی، همه بچه ها اساسا جانی هستند و این از اقبال خوش ماست که نیروی جسمانی آن ها به قدری محدود می باشد که نمی گذارد نیروی مخرب خود را در خارج و علیه ما به کار ببرند.) (۲۹۷)

نفس سرکش

دکتر اوستاس چسر می گوید: در باطن هر یک از ما یک نفس بد و شریر وجود دارد که ما می توانیم با کسب دانش و تربیت صحیح آن را تحت فرمان و اختیار در آوریم. اگر چه گاهی در شرایط غیر عادی، مثلا هنگام جنگ یا قحطی، این نفس سرکش دوباره آزاد می شود. (۲۹۸) آنان که بر هوای نفس تمایلات غریزی خود تسلط دارند، کسانی که عواطف و احساسات خویش را در اختیار گرفته اند و آن ها را به مقدار لازم و در جای شایسته به کار می برند، انسان واقعی هستند و از سعادت و خوشبختی بشری برخوردارند.

تسخیر تمایلات

(قال رسول الله صلی الله علیه و آله: اشجع الناس من غلب هواه.) (۲۹۹) رسول اکرم (ص) فرموده است: نیرومندترین مردم کسانی هستند که بر تمایلات نفسانی خود پیروز شوند و آن ها را مطیع و مسخر منطق عقل خویشان سازند. (و عنه صلی الله علیه و آله: ما منکم من احد الا و له شیطان، قالوا و انت یا رسول الله؟ قال و انا الا ان الله عزوجل اعاننی علیه فاسلم، فلا یاء مرنی الا بخیر.) (۳۰۰) رسول اکرم (ص) به مردم فرمود: هیچ یک از شما نیست مگر آن که در باطن خود شیطانی دارد. عرض کردند: یا رسول الله، آیا برای شما هم شیطانی است؟ فرمود: بلی، برای من هم، جز آن که خداوند مرا یاری کرده و شیطانم تسلیم من شده است و غیر از نیکی و خیر از من خواهشی نمی کند.

خودسری غرایز

بدون تردید، آزادی نامحدود عواطف و احساسات، سد راه سعادت و خوشبختی بشر است. خودسری و لجام گسیختگی غرایز و خواهش های نفسانی، منافی با نظم اجتماعی و تمدن انسانی است و آدمی را به راه سقوط و تباهی و سوق می دهد. (زندگانی و مخصوصا زندگی اجتماعی انسان ایجاب می کند که نیروی غرایز از ابتدا هدایت شود و به طرف هدف های اجتماعی معطوف گردد. تمدن باید با ابراز آزادانه غرایز مخالفت نماید و به زبان دیگر، همان طور که جلو جریان آب را برای چرخاندن یک توربین سد می کنند، تمدن باید غرایز را به منظور ترقی و تکامل انسان تحت فرمان بگیرد و از تظاهر بی بندوبار آن ها جلوگیری نماید.) (۳۰۱)

اطاعت از هوای نفس

(قال الجواد علیه السلام : من اطاع هواه اعطی عدوه مناه .) (۳۰۲) امام جواد علیه السلام فرموده است : آن کس که از هوای نفس خود اطاعت و فرمان برداری نماید ، با این عمل آرزوهای دشمن خویش را بر آورده است . (قال علی علیه السلام : من غلب هواه علی عقله ظهرت علیه الفصایح .) (۳۰۳) علی علیه السلام فرموده است : آن کس که تمایلات نفسانی بر عقلش غالب باشد ، رسوایی هایش آشکار خواهد شد .

منشاء جرایم

همه می دانیم که در کره زمین روزی نمی گذرد مگر آن که صدها و جنایت و خیانت ، به صور مختلف اتفاق می افتد و دامن بشر به جرایم گوناگونی از قبیل آدم کشی و دزدی ، رشوه خواری و بی عفتی ، زورگویی و ستمگری و اعمالی نظیر این ها آلوده می گردد و مردم کشورها کم و بیش از عوارض سوء و نتایج شوم آن جنایت ها رنج می برند .

محرک جنایتکاران

محرک آدمی در ارتکاب جرم و جنایت ، احساسات تعدیل نشده و تمایلات خودسر و لجام گسیخته ای است که همواره در ضمیر مردم حکومت می کند و آنان را به راه ناپاکی و انحراف سوق می دهد . (ممکن است بین چهار نفر جانی ، عمل جنایت ناشی از محرک های مختلف باشد . یکی به علت انتقام از رقیب دست به قتل می زند . دومی یکی از خویشاوندانش را که حاجب ارث بردن اوست از میان برمی دارد . سومی که مثلاً یک زن است ، طفل خود را خفه می کند تا از رنج تربیت او آسوده شود . چهارمی به منزل پیرمردی وارد می شود و برای آن که بدون قیل و قال اثاثش را بدزدد ، او را می کشد . پس هر جانی محرکی خاص خود دارد . این محرک اگر از احساسات سرچشمه نمی گیرد ، پس از کجا تولید می شود ؟ میل به انتقام ، از توهینی که به عزت نفس و شرافت کسی وارد شده ، یا به دست آوردن ثروت و مال باعث قتل نفس می شود ، عمل منافی با عفت به عنف و سوء قصد نسبت به شرافت یک زن هم در حقیقت از احساسات جاه طلبانه سرچشمه می گیرد . این اطفای نایره شهوت از آن جا ناشی می شود که مردی برای آن که قدرت خود را به زن ضعیف نشان دهد ، او را به قربانی کردن عفت و آزرش مجبور می سازد . حریق عمدی غالباً از حس انتقام سرچشمه می گیرد . دزدی اکثراً از احساسات آزمندانه ناشی می شود . پس چنان که دیدیم ، جاه طلبی ، غرور ، میل به قدرت نمایی ، حرص ، تملک ، احساسات مختلفی هستند که محرک آدمی در ارتکاب جرایم و جنایات می شوند .) (۳۰۴) (نیرویی که قادر است احساسات را مهار کند و آنها را به راه صحیح و سعادت بخش هدایت نماید ، عقل است . قدرتی که می تواند خواهش های نفسانی و تمایلات عاطفی را تعدیل کند و به نحو شایسته ای از آنها بهره برداری نماید عقل است . عقل راهنمای منزهی است که بشر را از اعمال احساسات ناروا باز می دارد . عقل نگهبان خیرخواهی است که جلو انگیزه های خطرناک را می گیرد و آدمی را از سقوط و تباهی محافظت می نماید . خلاصه ، عقل است که مانع طغیان و سرکشی احساسات است و نمی گذارد آدمی به جرایم و جنایات آلوده شود .

خاطرات ناپسند

(قال علی علیه السلام : للنفوس خواطر للهوی : والعقول تزجر و تنهی .) (۳۰۵) علی علیه السلام فرموده است : نفس اماره بشر بر اساس هوی و تمایلات ناروا ، خاطراتی در خود می پرورد ، و عقل مصلحت اندیش مانع اجرای آن خاطرات می شود و آدمی را از

اعمال تمنیات خود باز می‌دارد. (و عنه علیه السلام: للقلوب خواطر سوء والعقول تزجر منها.) (۳۰۶) و نیز فرموده است: در دل‌های بشر، خاطرات بد و خواهش‌های زشت پدید می‌آید. عقل است که از اعمال آن خاطرات جلوگیری می‌کند و بشر را از بدکاری و گناه محافظت می‌نماید.

احساسات مخرب

(محرک‌های اعمال، از نوع عاطفی‌اند. حتی افلاطون نیز منحصرآنها را عقلانی نمی‌دانست. ما در عین احتیاج به احساس، به منطق نیز احتیاج داریم. احساس اگر بوسیله عقل هدایت نشود، خطرناک است. مثلاً خطر حسد از یک اپیدمی طاعون کمتر نیست، زیرا هر کس برای آزار دیگران بیشتر از کمک به خود تلاش می‌کند. کینه نیز همچون حسد، متباین با قوانین زندگی است، زیرا اصولاً مخرب است.) (۳۰۷) در اجتماعی که عقل بر احساسات حاکم باشد، جایی که تمایلات عاطفی مردم با مصلحت اندیشی عقل به کار افتد، آن‌جا کانون خوشبختی و سعادت است. آن‌جا مهد عدالت و امنیت است و خلاصه آن‌جا مدینه فاضله است. در آن‌جا، مردم همواره از نیروی پربرکت احساسات و عواطف حداکثر استفاده را به نفع مادیات و معنویات خویش می‌نمایند و در پرتو راهنمایی‌های عقل، از خطراتی که ممکن است دامگیرشان شود، مصون و محفوظ‌مانند.

فساد و تباهی

جایی که عقل محکوم هوی باشد، جایی که تمایلات نفسانی و خواهش‌های غریزی بر مردم حکومت کند و جامعه پیرو بی‌قید و شرط شهوات و تمایلات ناروای خود باشد و صدای عقل به جایی نرسد، آن‌جا کانون فساد و تباهی است. آن‌جا مرکز تیره‌روزی و بدبختی است. در آن‌جا از عدل و انصاف، از حق و فضیلت سخنی نیست. در آن‌جا زندگی انسانی و سجایای اخلاقی به معنی واقعی خود، مفهومی نخواهد داشت. (قال علی علیه السلام: من غلب عقله هواه افلح، و من غلب هواه عقله افتضح.) (۳۰۸) (علی علیه السلام فرموده است: کسی که عقلش بر هوای نفس غالب باشد به رستگاری و سعادت نایل می‌شود، و آن‌کس که عقلش مغلوب تمایلات نفسانی‌اش باشد، سرانجام رسوا و مفتضح می‌گردد.

هوی پرستی و سقوط

(و عنه علیه السلام: انکم ان امرتم علیکم الهوی اصمکم و اعماکم و ارداکم.) (۳۰۹) (و نیز فرموده است: به راستی اگر هوای نفس را فرمانروای خود سازید و بی‌قید و شرط اطاعتش نمایید، شما را کور و کر می‌کند و سرانجام مایه سقوط و هلاک شما خواهد شد.

عقل ضعیف و احساسات قوی

ناگفته نماند که عقل ضعیف و ناتوان هرگز قادر نیست بر تمایلات نفسانی غلبه کند و احساسات سرکش آدمی را مهار نماید. تنها عقل کامل است که می‌تواند در مقابل سیل خروشان شهوات و تمایلات نفسانی سد محکمی باشد و عواطف و احساسات نیرومند را مطیع و فرمان بردار خود سازد. (قال علی علیه السلام: العقل الکامل قاهر للطبع السوء.) (۳۱۰) (علی علیه السلام فرموده: عقلی که به مرتبه کمال و نیرومندی رسیده است می‌تواند طبیعت بد و غرایز تندرو را مقهور و سرکوب نماید. متأسفانه عقل کامل و نیرومند، در بین افراد بشر، حتی کسانی که به سن کمال رسیده‌اند، کمتر یافت می‌شود. عقل بیشتر مردم در مقابل طوفان سهمگین احساسات، ضعیف و ناتوان است و تاب مقاومت ندارد. موقعی که کشش‌های شهوات و تمایلات نفسانی تهییج می‌

شوند ، موقعی که انگیزه های خشم و انتقامجویی طغیان می کنند و سراپای وجود آدمی را میدان تاخت و تاز خود قرار می دهند ، گویی عقل تاءثیر خود را به کلی از دست می دهد و از صحنه نبرد خود را بیرون می کشد . در آن موقع است که حوادث تلخ و مصائب غیرقابل جبرانی به بار می آید .

عقل خواب آلود

(قال علی علیه السلام : نعوذ بالله من سبات العقل و قبح الزلل . (۳۱۱)) علی علیه السلام فرموده است : پناه می برم به خداوند از این که شرایطی پیش آید که عقل به خواب فرو رود و از راهنمایی و هدایت بازماند و در نتیجه آدمی به زشت ترین لغزش ها دچار گردد .

خشم و تیرگی طفل

(و عنه علیه السلام : الغضب یفسد الالباب و یبعد من الصواب .) (۳۱۲) و نیز فرموده است : غضب ، عقل های مردم را فاسد می کند و آدمی را از درستکاری و صلاح دور می سازد . (عن ابی عبدالله علیه السلام : الغضب مفتاح کل شر . (۳۱۳)) امام صادق علیه السلام فرموده است : خشم ، کلید تمام بدی ها و شرور است . (خشم موجب نفرت ، و نفرت محرک انتقام می شود . هرگز فکر جنایت در آرامش آغاز نمی شود ، بلکه در حالت بحرانی و شدید و در یک لحظه ایجاد می گردد . زیر ضربات تمایلی که ایجاد شده و هر آن بر سراسر وجود آدمی مستولی می گردد ، احساسات غیر قابل مقاومتی به وجود می آید که غالبا با تظاهرات عضوی و اختلالات جسمانی که منجر به انقلاب روحی می شود ، تواءم است . در این حالت آشفتگی ، عقل چه نقشی می تواند بازی کند ؟ عقل جای خود را به احساسات می دهد و خود از میانه ناپدید می گردد . ریو ، در بحث منطق عواطف ، این موضوع را مورد بررسی قرار داده و عمل آن را با منطق عقلانی مغایر دانسته است . عقل ، بی طرفانه از مقدمات ، نتایج کلی می گیرد و احساسات ، مقدمات را برای هدف مطلوب مورد استفاده قرار می دهد .

از دست دادن تعادل

کسی که شانه اش زیر تازیانه خشم خم شده ، دیگر نمی تواند فکر کند و قضاوت نماید و تحت تاءثیر و نفوذ جابرانه احساسات و رشک ، تعادلش را از دست می دهد و تصمیمی جز جنایت نمی تواند بگیرد و از هر جانب که می اندیشد ، راست به این مقصد می رسد . در این مرحله و لحظه میان تصمیم و عمل ، اگر عقل پای خود را در میان نگذارد ، فاجعه جامه عمل به خود می پوشد . (۳۱۴)

تمایلات غیر عقلانی

نه تنها جرایم و جنایات و گمراهی های اخلاقی ناشی از احساسات لجام گسیخته و تمایلات غیرعقلانی است ، بلکه گمراهی های معنوی و انحراف های اعتقادی نیز از خواهش های حساب نشده و هوای نفس سرچشمه می گیرد . تعصب ، لجاج ، تکبر ، ، خودپسندی و صفاتی نظیر اینها سد راه سعادت بشرند و نمی گذارند مردم عاقلانه فکر کنند و از روی علم و معرفت ، هدایت را از گمراهی تشخیص دهند و به حق و حقیقت بگرایند . (و ان کثیرا لیضلون باهوائهم بغیر علم .) بسیاری از مردم که دچار گمراهی و ضلالت می شوند ، به سبب این است که ندانسته از هوای نفس خود اطاعت می کند و بدون علم و فکر ، تمایلات خویش را پیروی می نمایند .

نسل جوان و احساسات

گرچه تمام طبقات مردم در سنین مختلف، کم و بیش اسیر احساسات نیرومند و تمایلات خودسر خویش هستند و پیوسته در معرض گناهکاری و انحراف اند، ولی خطر طغیان احساسات برای نسل جوان، از سایر طبقات بیشتر است و همواره خوشبختی و سعادتشان را تهدید می‌کند. زیرا از یک طرف، با فرارسیدن دوران بلوغ، تمایل جنسی و سایر خواهش‌های عاطفی در ضمیرشان به شدت بیدار می‌شوند و آنان را از هر جهت تحت تأثیر خود قرار می‌دهند و از طرف دیگر، عقل نوجوانان که هنوز به رشد نهایی و کمال طبیعی و اکتسابی خود نرسیده است، مانند دوران کودکی، همچنان ضعیف و ناتوان است و در مقابل امواج نیرومند احساسات قدرت ایستادگی و مقاومت ندارد. بدیهی است در چنین شرایطی، جوانان پیوسته در پرتگاه خطر قرار دارند و با کمترین غفلت ممکن است سقوط کنند و به بزرگ‌ترین حادثه نامطلوب دچار شوند. اگر یکی از انگیزه‌های عاطفی جوانان تهییج شود، اگر یکی از تمایلات نفسانی آنان طغیان نماید، مزاجشان را با سرعت و به سختی طوفانی می‌کند و چون به سبب خامی و نارسایی عقل، از مصلحت‌اندیشی و مال‌بینی هم عاجزند، در آن موقع حساس ممکن است به کارهای خلاف مصلحت و احیاناً به جرایم خطرناکی دست بزنند که هرگز قابل جبران نباشد و برای همیشه خود را سیه روز و بدبخت کنند.

روان زودرنج جوان

روان زودرنج و حساس جوانی مانند انبار باروتی است که مستعد اشتعال است. کافی است با یک جرقه منفجر شود و شعله‌های سوزانش خرمن سعادت خود و اطرافیانش را نابود کند. مزاج نوجوانان همواره آماده هیجان و طوفان است. آماده تخریب و انقلاب است. آنان به علت شدت تمایلات عاطفی، همه چیز و همه کس را از پشت عینک احساسات می‌نگرند. یک تحریک کوچک، یک ضربه روحی، ممکن است آنها را منقلب کند و از راه اعتدال و درستکاری منحرف نماید.

بی‌احترامی به جوانان

بی‌احترامی به شخصیت جوانان، تحقیر و اهانت به آنان یکی از عوامل مهم طغیان نسل جوان است. برای آن که نوجوانان دچار انگیزه‌های عاطفی و هیجان‌های انتقامی نشوند، برای آن که به کارهای زشت و ناپسند دست نزنند، پدران و مادران در خانواده و مربیان در محیط آموزشگاه موظف اند با آنان طوری رفتار کنند که روح زودرنجشان آزرده نشود، عواطف و احساساتشان مجروح نگردد و در خود احساس پستی و حقارت نمایند. زیرا پدید آمدن این حالت روانی ممکن است آنان را تحریک کند و به کارهای ناروایی وادارشان نماید.

جرم جوانان

(یکی از دقیق‌ترین و مهم‌ترین مطالعاتی که درباره جنبه‌های روان‌پزشکی جرم جوانان شده استک مطالعه هلی وبرونر است. این دو دانشمند به معاینه دقیق و عمیق ۱۰۵ جفت کودکانی که مرتکب خلاف بزرگی شده بودند و نیز برادران و خواهران غیر مجرم ایشان پرداختند. یعنی جوانان مجرم را با خواهران و برادرانشان طوری مقایسه کردند که بتوانند عوامل مربوط به وراثت و محیط اجتماعی و اقتصادی را درست زیر نظر بگیرند. سرانجام به این نتیجه رسیدند که تقریباً صدی نود و یک جوانان مجرم، از اختلالات عاطفی شدید رنج می‌بردند. یعنی از حیث روابط عاطفی و این که مورد بی‌مهری قرار گرفته بودند، هم احساس ناامنی می‌کردند و هم از اختلالات عاطفی مربوط به انضباط خانوادگی رنج می‌بردند. هم احساس حقارت و حسادت و رقابت با

برادران خود داشتند و هم کشمکش های عاطفی عمیق درونی و احساس ناخود آگاهانه گناهکاری ، همراه با میل به مجازات شدن در آنها دیده می شد . (۳۱۵)

خشونت های بی مورد

بدون تردید ، یک قسمت از طغیان و عصیان جوانان ، ناشی از بی مهری ها و اعمال ناسنجیده پدران و مادران است . تحقیر و سرزنش های غیر صحیح ، سخت گیری ها و خشونت های بی مورد ، مخالفت ها و انتقادهای نابه جای پدران و مادران نادان ، فرزندان جوان را خشمگین و غضب آلود می کند و آنان را به ستیزه جویی و تجاوز کاری وامی دارد . این قبیل پدران و مادران ، مورد بدبینی و سوء نظر اولیای گرامی اسلام اند .

احساسات تند

گرچه اعمال ناپسند و سوء رفتار بعضی از پدران و مادران ، منشاء قسمتی از طغیان و عصیان نسل جوان است ، ولی ناگفته نماند که احساسات تند و افکار ناپخته خود جوانان نیز سهم مؤثرتری در تجاوز کاری و خودسری آنان دارد . گاهی پدران و مادران عاقل و دوراندیش با بعضی از خواسته های خام و ناسنجیده فرزندان جوان خود مخالفت می نمایند و آن را منافی با مصلحت تشخیص می دهند ، ولی جوانان ، که مخالفت آنان را اهانت به شخصیت خود گمان می کنند و باعث شکست و حقارت خویش می پندارند ، برافروخته و خشمگین می شوند و برای جبران شکست موهوم خود ، به کارهای غیرعقلانه و احیانا ضدانسانی دست می زنند . بعضی در مقابل پدر و مادر زبان به بدگویی و سخنان رکیک می گشایند و دست تجاوز به سوی آنها دراز می کنند . بعضی قهر می کنند و به صورت تعرض ، خانه و خانواده را ترک می گویند . گاهی از شهرستان مسکونی خود خارج می شوند و پدر و مادر را از محل خویش بی خبر می گذارند و باعث نگرانی و پریشان فکری آنها می شوند . بعضی از جوانان که نادان ترند ، مرتکب اعمال وحشیانه و خطرناکی می شوند که به هیچ وجه قابل جبران نیست و بعضی به سبب ضعف نفس و هیجان های شدید روحی ، خودکشی می کنند .

ناتوانی عقل

تمام این اعمال ناروا و کارهای زشت دیگری نظایر اینها ، از ناتوانی عقل و نیرومندی احساسات و تمایلات عاطفی نسل جوان سرچشمه می گیرد . تا زمانی که جوانان ، این دوران بحرانی را پشت سر نگذارند و از این منزلی طوفانی عبور نکنند ، وضع عقل و عواطفشان نامتعادل و غیرموزون است .

انگیزه های عاطفی

این حقیقت تلخ قابل انکار نیست که اغلب جوانان ، تحت تاءثیر احساسات سوزان خود هستند و در مواقعی که انگیزه های عاطفی و تمایلات نفسانی ، آنان را تهییج می کند ، به علت نارسایی فکر و کمی تجربه ، به خیر و شر کارهای خود توجه ندارند و از عکس العمل تصمیم های عجولانه خویش آگاه نیستند . اگر پدران و مادران دانا و دلسوز ، قدم به میان نگذارند و با تصمیمات خام جوانان مخالفت نکنند ، اگر آنان را از تندروری و شتاب زدگی باز ندارند ، ممکن است حوادث نامطلوبی اتفاق افتد و با یک اقدام خلاف مصلحت ، مشکلات غیرقابل حلی در راه زندگی خود و دیگران به وجود آورند . حضرت سجاد زین العابدین علیه السلام کنیزی داشت . او را در راه خدا آزاد کرد و سپس وی را به همسری قانونی خود درآورد و با او ازدواج نمود . جاسوسی

مخصوص خلیفه، این جریان را برای عبدالملک مروان گزارش داد. عبدالملک به حضور حضرت زین العابدین نامه تندی به این مضمون نوشت. (به اطلاع من رسیده است که با کنیز آزاد کرده خویش ازدواج نموده اید، با آن که می دانستید در خاندان قریش، زنان وزین و با شخصیتی وجود داشت که ازدواج با آنها باعث مجد و عظمت شما می شد و فرزندان نجیب و شایسته ای می آوردند، شما با این ازدواج، نه بزرگی خود را در نظر گرفتی و نه حیثیت فرزندان خویش را مراعات کردی.)

نکوهش نابه جا

حضرت سجاد علیه السلام در جواب نوشت: (نامه شما که حاوی نکوهش من در ازدواج کنیز آزاد شده ام بود، رسید. نوشته بودید که در زنان قریش کسانی هستند که ازدواج با آنها سبب افتخار من و مایه پدید آمدن فرزندان نجیب است. بدانید فوق مقام رفیع رسول اکرم مقامی نیست و کسی در شرف و فضیلت بر آن حضرت فرونی ندارد. یعنی ازدواج با خانواده قریش برای فرزندان پیغمبر اکرم باعث مجد و عظمت نخواهد شد. ما هرگز به دگران افتخار نمی کنیم. کنیزی داشتیم برای رضای خدا آزاد کردم تا از اجر الهی برخوردار شوم. سپس وی را بر طبق قانون اسلام به همسری خود در آوردم. او زنی است شریف و با ایمان، متقی و پرهیزگار. کسی که در دین خدا به پاکی و نیکی قدم برداشته، فقر و گمنامی یا سابقه کنیزی به شخصیت او ضرر نمی زند. اسلام، اختلافات طبقاتی را محو کرد. اسلام، پستی های موهوم را از میان برد و نقایص را با تعالیم عالیه خویش جبران کرد، اسلام ریشه های ملامت و سرزنش های دوران جاهلیت را از بیخ و بن برانداخت.) (فلالوم علی امرء مسلم، انما اللوم لوم الجاهلیة والسلام.)

اندیشه نادرست

بر یک مرد مسلمان که وظایف خود را به درستی انجام می دهد، ملامتی نیست. ملامت شایسته کسانی است که اندیشه های نادرست در مغز می پرورند و همچنان مانند دوران جاهلیت فکر می کنند. عبدالملک نامه حضرت سجاد علیه السلام را خواند. مضامین محکم نامه، روحش را فشرده. آن گاه نامه را به طرف فرزند جوانش، سلمان بن عبدالملک، که در مجلس نشسته بود، افکند که بخواند. پسر جوان وقتی نامه را خواند، برافروخته و خشمگین شد نتوانست خود را نگاه دارد. با ناراحتی به پدر گفت که حضرت سجاد با پیوندی که به رسول اکرم دارد، سخت بر شما افتخار کرده و صریحا برتری و مزیت خویش را خاطر نشان نموده است. عبدالملک گفت: فرزند، این مطلب را فراموش کن و از آن سخنی به میان نیاور. زبان گویای بنی هاشم، سنگ سخت را می شکند و امواج دریا را می شکافد. فرزند عزیز، چیزی که سایر مردم را پست و کوچک می سازد، برای علی بن الحسین مایه رفع و عظمت می شود. (۳۱۶)

افکار مطرود

حضرت سجاد علیه السلام در پاسخ نامه عبدالملک، به مقام شامخ نبی اکرم و افتخار فرزندان عزیز آن حضرت اشاره کرد و ضمنا به طور کنایه و غیرمستقیم عبدالملک مروان را در سخن جاهلانه اش ملامت نمود و اندیشه نادرستش را از بقایای افکار مطرود و محکوم دوران جاهلیت معرفی کرد. بدیهی است دریافت چنین نامه ای برای عبدالملک و پسرش بسیار سنگین و ناراحت کننده بود. عبدالملک نمی بایست از اول به علی بن الحسین نامه انتقاد بنویسد و بی جهت عمل صحیح و قانونی آن حضرت را مورد اعتراض و خرده گیری قرار دهد. اکنون که نامه نوشته و به این عمل نادرست مبادرت کرده است، باید خود را برای دریافت پاسخ محکم و متقن آن جناب آماده نماید و به عوارض نوشته نا به جای خویشتن تن در دهد.

تندروی جوان

عبدالملک که دوران جوانی را پشت سر گذارده است، عبدالملک که با گذشت زمان، عقلش به رشد طبیعی خود رسیده و از حوادث روزگار به مقدار قابل ملاحظه‌ای تجربه آموخته است، تا اندازه‌ای بر احساسات خویش مسلط است و می‌تواند خود را از هیجان‌های بی‌مورد و خطرناک نگاه دارد. ولی فرزند جوانش که اکنون دوران شباب را طی می‌کند و هنوز به رشد عقلی نرسیده و سرد و گرم جهان را ندیده است، بعید به نظر می‌رسد که بتواند خویشتن دار باشد و در مواقع تحریک احساسات، از تندروی و تصمیم‌های ناروا بر کنار ماند. پاسخ قاطع حضرت سجاد علیه السلام به پدر و پسر، ضربه روحی زد و هر دو از مضمون نامه آن حضرت ناراحت و رنجیده خاطر شدند. با این تفاوت که پدر کار آزموده و تجربه دیده، هیجان‌های خود را پنهان نگاه داشت و چیزی نگفت، ولی پسر جوان و کم تجربه نتوانست خود را نگاه دارد و مراتب ناراحتی و هیجان خویش را به زبان آورد.

میل به انتقام

اگر اختیار در دست پسر نادان و کوتاه فکر می‌بود برای ارضای احساسات برانگیخته خود انتقام می‌گرفت. او از قدرت‌های نظامی و انتظامی مملکت استفاده می‌کرد و به منظور جبران شکست معنوی خویش، به آن حضرت آسیب مالی و جانی می‌رساند و کمترین توجهی به نتایج شوم عمل خود نمی‌نمود. ولی پدر پخته و عاقل که، به تمام جهات قضیه متوجه است، با خود حساب می‌کند گرچه پاسخ حضرت سجاد علیه السلام تلخ و سنگین است، ولی عوارض انتقامجویی و تجاوز به آن حضرت به مراتب تلخ‌تر و سنگین‌تر است. اگر به زین العابدین آسیبی برساند، مورد تنفر و انزجار افکار عمومی واقع می‌شود. ممکن است مردم بر وی بشورند و باعث سقوط حکومتش گردند.

نشانه خردمندی

عبدالملک روی فکر و مال اندیشی، به این نتیجه رسید که باید فشار روانی نامه حضرت سجاد را تحمل کند و از انتقامجویی که خطر بزرگ‌تری در بردارد، چشم‌پوشد. باید به ناراحتی و شکست روحی پاسخ زین العابدین تن دردهد و از تنفر افکار عمومی که شکست بزرگ‌تر و شر ناراحت‌کننده‌تری است، بر کنار بماند. او عملاً به همین روش عاقلانه تصمیم گرفت و به فرزند جوانان و برافروخته خود نیز توصیه کرد: (ساکت باش و این سخن را دوباره به زبان نیاور.) و این خود نشانه خردمندی و مال اندیشی است. (قال امیرالمؤمنین علیه السلام: لیس العاقل من يعرف الخیر من الشر، ولكن العاقل من يعرف خیر الشرین. (۳۱۷)) علی علیه السلام فرمود: عاقل آن کسی نیست که تنها نیکی را از بدی تشخیص دهد. بلکه عاقل کسی است که وقتی در مقابل دو بدی قرار می‌گیرد، آن را که خطرش کمتر و شرش خفیف‌تر است بشناسد، و با تن دادن به شر کوچک‌تر، خود را از شر بزرگ‌تر مصون نگاه دارد.

سنجش بدی‌ها

مردان کامل و خردمند، تنها به ارضای تمایلات موجود خویش فکر نمی‌کنند، بلکه با عقل دوراندیش خود منازل بعد را نیز در نظر می‌گیرند. مردان عاقل تا جایی از خواهش‌های نفسانی خود پیروی می‌کنند که مایه تیره‌روزی و بدبختی فردای آنان نشود. ولی جوانان بیشتر متوجه تمنیات موجود و احساسات نقد خود هستند و به عکس‌العمل کارهای خویش کمتر فکر می‌کنند و از همین رهگذر، به اعمال زشت و ناروایی آلوده می‌شوند و موجبات انحراف خود را فراهم می‌آورند. برای آن که جوانان بر

عواطف و احساسات خویش مسلط شوند و از خطرات محتمله مصون باشند، برای آن که به تعدیل تمایلات نفسانی خود نایل گردند و از آنها به نحو شایسته استفاده کنند، لازم است به چند نکته اساسی توجه کامل نمایند و همواره آنها را به خاطر بسپارند و عملاً به کار بندند.

سد راه سعادت

اول. جوانان باید بدانند که خودسری و لجام گسیختگی عواطف و احساسات، بزرگ‌ترین سد راه سعادت انسان است. جوانی که به خوشبختی و کامیابی خود علاقه دارد، باید مجاهده کند تا بر هوای نفس و تمایلات عاطفی خویش حاکم گردد و بتواند آن‌ها را در جای خود، با اندازه صحیح، اعمال نماید و از تندروی و طغیانشان بازدارد.

مبارزه با صفات ناپسند

تحکیم مبانی اخلاقی و پرورش سجایای انسانی و همچنین مبارزه با سیئات اخلاقی و صفات ناپسند، در برنامه زندگی و تاهمین سعادت بشر، اگر مهم‌تر از فراگرفتن مطالب علمی و برنامه‌های درسی نباشد، قطعاً کمتر از آن نیست. (ما ابایی نداریم از این که سالیانی چند را برای آموزش حساب و تاریخ و علوم و فلسفه صرف کنیم و زمان‌های درازی را برای آشنایی به قواعد ورزش و دو و شنا و فوتبال و اسکی و تیس به کار بریم. جوانان، گذراندن امتحانات متوسطه و آزمایش‌های لازم برای تصدیق رانندگی و خلبانی را با خوش رویی استقبال می‌کنند، ولی هنوز توجه نکرده‌اند که تکنیک مشی زندگی خیلی مشکل‌تر از پرورش فکری است. مبارزه علیه خودپسندی، روشی عالمانه‌تر از مبارزه با تیفوس یا وبای آسیایی می‌خواهد. بلاشک، ترک عادات مضره، همچون تلمذ ریاضیات عالی دشوار است. به محض ورود به مدرسه، از همان دقایقی که کودک، آموزش خط و الفبا را شروع می‌کند، باید قوانین اصلی زندگی را نیز تعلیم بگیرد. بی ادبی و حسادت و دو بهم زنی، عیوبی بزرگ‌تر از ندانستن جغرافی و دستورزبان است، و اجرای مقررات عقلانی زندگی، کم‌اهمیت‌تر از تعلیم حساب نیست.) (۳۱۸) متأسفانه غلبه بر هوای نفس و مهار کردن عواطف و احساسات کاری بسی دشوار و مشکل است. پیشوای عالی قدر اسلام، جانبازی و فداکاری در میدان جنگ و پیروزی بر دشمنان مسلح را جهاد اصغر خوانده، ولی جنگ با هوای نفس را، که دشمن داخلی است، به جهاد اکبر تعبیر فرموده است. عن موسی بن جعفر علیه السلام قال ان رسول الله صلی الله علیه و آله بعث سربیه فلما رجعوا قال مرحبا بقوم قضاوا الجهاد الاصغر و بقى عليهم الجهاد الاكبر. قيل يا رسول الله و ما الجهاد الاكبر قال جهاد النفس. (۳۱۹)

جهاد اکبر

پیغمبر اکرم به سربازانی که از جبهه جنگ برگشته بودند فرمود: در گشایش و رحمت باشند مردمی که جهاد اصغر را انجام داده و جهاد اکبر به عهده آنان باقی مانده است. عرض شد: یا رسول الله جهاد اکبر کدام است؟ فرمود: جهاد با نفس. دوم. نیرویی که با هوای نفس بجنگد و با مجاهدات پی‌گیر خود بر آن پیروز گردد، عقل است. برای آن که جوانان در نبرد با هوای نفس فاتح شوند، برای آن که بتوانند احساسات خویش را مسخر و مطیع خود سازند، باید همواره از عقل پیروی کنند و گوش به فرمانش باشند.

مشورت با عقل

پیش از اعمال هر یک از خواهش‌های نفسانی، با عقل مشورت کنند. اگر موافق بود به کار بندند و اگر مخالفت کرد، ترکش

گویند . در چنین شرایطی است که عقل رفته رفته نیرومند می شود و عنان نفس سرکش را در دست می گیرد و مانع سرکشی و طغیانش می شود و در نتیجه موجبات خوشبختی و سعادت صاحبش را فراهم می آورد . (قال علی علیه السلام : والعقل حسام قاطع ، و قاتل هواك بعقلك . (۳۲۰)) علی علیه السلام فرموده : عقل شمشیر برانی است . از آن استفاده کنید و با هوای نفس خود بجنگید .

تعالیم ایمانی

سوم . هوای نفس و تمایلات عاطفی در مزاج بشر بسیار قوی و تواناست . عقل که نیروی تعدیل کننده تمایلات است ، در عموم مردم ، به خصوص نسل جوان ، ضعیف و ناتوان است . عقل قادر نیست به تنهایی تمام صلاح و فساد زندگی را تشخیص دهد و همه جا و برای همیشه بر احساسات حکومت کند و از طغیانشان بازدارد . به همین جهت ، برای تأمین سعادت بشر ، پیامبران را مبعوث فرموده و تعالیم ایمانی و مذهبی را مؤید عقل قرار داده است . (قال علی علیه السلام : العقل شرع من داخل والشرع عقل من خارج . (۳۲۱)) علی علیه السلام فرموده : عقل برای بشر دین داخلی است ، چنان که دین برای او عقل خارجی است . اگر جوانان از اول مبانی ایمان خود را محکم کنند ، اگر به تعالیم الهی و قوانین مذهبی متوجه شوند ، می توانند بر احساسات خود حاکم گردند و همواره از پلیدی ها و گناه مصون بمانند .

خواهش جنسی

تمایل جنسی نیرومندترین خواهش نفسانی جوانان است و اغلب آنان در این پرتگاه دچار سقوط می شوند . نیروی عظیم ایمان توانست یوسف جوان را در سخت ترین شرایط هیجان شهوت جنسی حفظ کند و دامنش را همچنان منزه و پاک نگاه دارد . (و راودته التي هو فی بیتها عن نفسه و غلقت الابواب و قالت هیت لك ، قال معاذالله انه ربی احسن مثوای انه لا یفلح الظالمون .) (۳۲۲) بانویی که یوسف در خانه او بود ، به فکر افتاد تا از وی کامیاب شود . برای این منظور درهای عمارت را بست و به یوسف گفت : در اختیار تو هستم . یوسف جواب داد : خدا نکند که به این عمل ناپاک آلوده شوم . مری من خداست و اوست که منزلت و مقام مرا نیکو داشته است و ستمکار هرگز رستگار نخواهد شد . اگر عقل جوانان از نیروی ایمان استمداد کند ، اگر مذهب و خرد با هم فعالیت سعادت بخش خود را آغاز نمایند ، نفس سرکش رام می شود و جوانان می توانند احساسات و عواطف را مطیع خویش سازند و موجبات سعادت حقیقی خود را فراهم آورند .

تمایلات فطری و تربیتی جوان

قال الله ...

قال الله العظيم فی کتابه : قل کل یعمل علی شاکلته (۳۲۳)

خواهش های طبیعی و اکتسابی

مجموع خواهش های نفسانی و کشش های عاطفی جوانان را می توان به دو دسته تقسیم کرد . یک قسم تمایلاتی است که به طور طبیعی در نهاد بشر آفریده شده و ریشه فطری آنها با سرشت انسان آمیخته است . قسم دیگر ، خواهش های اکتسابی است و منشاء آنها کیفیت تربیت های خانوادگی و شرایط اختصاصی محیط اجتماعی است . غرایز طبیعی و خواهش های طبیعی ، از دوران

کودکی تا اوان بلوغ تدریجاً شکفته می‌شوند و یکی پس از دیگری به فعلیت می‌رسند. موقعی که کودک بالغ می‌شود، غرایزی که قبلاً شکفته شده بودند، نیرومندتر می‌گردند و با وضوح و شدت بیشتری ظهور می‌نمایند. به علاوه، با فرا رسیدن بلوغ، تمایلات فطری دیگری نیز در نوجوانان آشکار می‌شود و فعالیت خود را آغاز می‌نمایند. مانند کشش‌های شهوی و عشق سوزان به جنس مخالف، بسط شخصیت و تمایل شدید به احراز استقلال، علاقه به تجمل و خودآرایی و انگیزه‌های دیگری نظیر اینها.

خلق و خوی ثابت

خواهش‌های اکتسابی نیز با پیشرفت تربیت‌های خوب و بد خانوادگی و تأثیر محیط اجتماعی در دوران قبل از بلوغ به تدریج آشکار می‌گردند. به هر نسبتی که آثار تربیت‌های پسندیده یا ناپسند در ضمیر کودک ریشه دارتر می‌شوند، تمایلات ناشی از آنها خودنمایی آشکارتری می‌نمایند و رفته رفته تمایلات خوب و بد، به صورت خلق و خوی ثابت درمی‌آیند. مانند خواهش عدل و انصاف یا انگیزه تجاوز و ستمکاری، علاقه به مهر و محبت یا حس کینه توزی و دشمنی، رغبت به وجود و سخاوت یا میل به بخل و لثامت و صفات دیگری مانند آنها.

بروز نتایج تربیت

موقعی که طفل بالغ می‌شود و به محیط پرشور نوجوانی قدم می‌گذارد و قوای جسم و جاننش با سرعت شکفته می‌شوند، نتایج خوب و بد تربیت‌های دوران کودکی نمایان‌تر می‌گردند و با قوت و شدت بیشتری ظهور می‌نمایند. به طوری که در تمام رفتار و گفتار نوجوان را تحت تأثیر خود قرار می‌دهند. کودک وقتی از مادر متولد می‌شود، هیچ نمی‌داند و صفحه دلش از نقش هر علم و دانشی خالی است. ولی خداوند وی را با وسایل دانش آموزی مجهز فرموده است. به او ذهن مستعدی عطا کرده که تدریجاً تکامل می‌یابد و آماده فراگرفتن مطالب علمی می‌شود. همچنین به وی چشم و گوش داده تا ذهن را با جهان خارج مرتبط کند و از راه مسموعات و مبصرات، حقایق را درک نماید و به مدارج علم و معرفت نایل گردد. (والله اخرجکم من بطون امهاتکم لا تعلمون شیئاً و جعل لکم السمع والابصار والافتدء لعلکم تشکرون. (۳۲۴)) خداوند شما را از شکم مادر بیرون آورده. هیچ نمی‌دانستید. به منظور زندگی و نیل به دانش، برای شما چشم و گوش و ذهن قرار داده تا مگر نعمت‌های او را شکرگزاری کنید.

معلم اول کودک

اول معلمی که درس زندگی به کودک می‌آموزد و در دل پاک او نقش‌های خوب و بد ترسیم می‌کند، پدر و مادر است. اولین عاملی که دل بی‌آلایش طفل را به صفات پسندیده یا ناپسند متصف می‌سازد و در وی تمایلات روا یا ناروا پدید می‌آورد، تربیت خانوادگی است. جسم و جان کودک، ابتدا در محیط خانواده پرورش می‌یابد و اساس اولیه ساختمان اندام و اخلاق وی در دامن والدین پی‌ریزی می‌شود. پدران و مادران دانان و دلسوزند که می‌توانند فرزندان لایق و شایسته بسازند و برعکس، والدین بی‌علاقه و نادانند که فرزندان را افراد فاسد و نالایق بار می‌آورند. باید تا مادران با خرد و رأی کودک دانا پرورند به دامان مادر آموزگار و طفل نوآموز دامن مادر بود نخست دبستان

پی‌ریزی قواعد زندگی

(البته طفل می‌تواند در آینده بر آسمان‌های پیورزی پرواز کند، ولی تقدیر طفل مرتبط با کسانی است که وی را زیر نظر و تحت کنترل خویش می‌گیرند و اولین قواعد و قوانین را برای طرز رفتار و اخلاق او پی‌گذاری می‌نمایند، و اولین توقعات او را درباره

زندگی بنا می کنند .

خانواده و تربیت

هیچ گونه تشکیلات اجتماعی در ساختن طفل به اندازه خانه مؤثر نیست . زیرا در آن ، اولین قالب ریزی اخلاق انجام می گیرد . در یک خانه خوب و شایسته ، وسایل کمال ، زودتر و سریع تر آماده می گردد و به طفل کمک می شود که قدم به قدم در راه اعتماد به نفس ، لیاقت ، علاقه مندی به کار و مسؤ ولیت و تفاهم پیشرفت نماید .

رقابت های تهاجمی

در خانه بد از پیشرفت به طرف کمال جلوگیری می شود . طفل احساس می کند که کسی او را نمی خواهد و شاید به همین جهت او با اعتماد و اطمینان در زندگی حرکت نمی کند ، و یا آن که از بس او را تهدید می کنند ، وحشت زده می شود و از همه چیز هراس دارد . به طوری که پس از چندی از زندگی خجالت می کشد . یا آن که والدین طوری با او رفتار می کنند که طفل هیچ وقت نمی تواند عکس العمل آنها را در وقایع پیش بینی نماید . بنابراین ، دائما در یک حالت عصبانی به سر می برد . یا آن که او خود موضوع یک نوع رقابت حسودانه بین والدین خویش قرار می گیرد . یا آن که برای به دست آوردن آن چه که بدان محتاج است ، مجبور می شود از راه آن چنان رقابت مهاجمانه ای وارد شود که چیزی نمی گذرد که کلمه دشمن خیلی بیشتر از کلمه دوست برای او مفهوم پیدا می کند . یا آن که به وسیله معاشرت با بزرگ ترها به این نتیجه غلط می رسد که اگر از برآوردن احتیاجات فردی صرف نظر شود ، دیگر زندگی هیچ گونه معنایی نخواهد داشت . کسانی که در این قبیل خانه ها و خانواده ها متولد می شوند ، فقط از دوران بچگی به دوران بلوغ پا می گذارند ، ولی نمی توانند به شایستگی مدارج ترقی را به سوی کمال پیمایند .) (۳۲۵)

بذره های تربیتی

دل کودک مانند زمین خالی و آماده ای است که می تواند هر تخم یا گیاهی را در خود پرورد و موجبات رشد و تکاملش را فراهم آورد . رفتار و گفتار صحیح یا ناصحیح پدران و مادران و طرز تربیت آنان در خانواده ، به منزله بذرهایی است که در ضمیر کودک افشاند می شود ، تدریجا پرورش می یابند و نمو می کنند و در دوران بلوغ و جوانی به رشد نهایی خود می رسند و بار می دهند . ثمره تربیت های خوب یا بد خانوادگی ، تمایلات پسندیده یا ناپسندی که در ضمیر جوانان مستقر شده و با علاقه مندی در راه رضای آن خواهش ها می کوشند . محصول تربیتهای خانوادگی ، سجایای اخلاقی یا صفات ذمیمه ای است که جوانان به آنها متخلق شده اند و بر اساس همان صفات با مردم آمیزش می نمایند . در آیین مقدس اسلام ، تربیت صحیح فرزندان ، یکی از وظایف مسلم والدین و جزء تکالیفی است که صریحا مورد مؤ اخذ و پرسش خداوند بزرگ قرار می گیرد . تربیت صحیح فرزندان ، در ردیف حقوقی است که اطفال نسبت به والدین خود دارند . (قال علی بن الحسین علیه السلام : و اما حق ولدک فان تعلم انه منک و مضاف الیک فی عاجل الدنیا بخیره و شره و انک مسئول عما ولیته به من حسن الادب والدلاله علی ربه عزوجل والمعونه له علی طاعته فاعمل فی امره عمل من یعلم انه مثاب علی الاحسان الیه معاقب علی الاساءه الیه .) (۳۲۶)

حقوق فرزندان

مسؤ ولیت پدران حضرت سجاد علیه السلام فرمود : حق فرزندت به تو این است که بدانی و او از تو به وجود آمده و در نیک و بد

زندگی وابسته به توست. بدانی که در سرپرستی وی، مسؤ ول ادب و تربیت صحیح او هستی. مسؤ ولی که او را به خداوند بزرگ راهنمایی کنی و در اطاعت از او امر حق یاری اش نمایی. باید رفتار تو در تربیت فرزندت تواءم با احساس مسؤ ولیت باشد. رفتار کسی که بداند در حسن تربیت فرزند، ماءجور و مئاب است و در سوء رفتارش استحقاق عقاب و کیفر دارد. (قال علی علیه السلام: و حق الولد علی الوالد ان یحسن اسمه و یحسن ادبه و یعلمه القرآن. (۳۲۷)) علی علیه السلام فرموده: حق فرزند به پدرش این است که او را به اسم خوب نامگذاری کند و به خوبی ادب و تربیتش نماید و به وی قرآن مجید را تعلیم دهد. ادب آموزی و تربیت پذیری در نظر اولیای گرامی اسلام از وظایف قطعی انسان و از ضروری ترین ارکان سعادت بشر است. (قال ابو عبدالله علیه السلام: ان اجلت فی عمرک یومین فاجعل احدهما لاءدبک لتستعین به علی یوم موتک. (۳۲۸)) امام صادق علیه السلام فرمود: اگر از عمرت فقط دو روز باقی مانده باشد، یک روزش را به فراگرفتن ادب و تربیت اختصاص بده تا روز مرگت از سرمایه های اخلاقی روز قبلت یاری بخواهی.

شریف ترین خدمت

پدران و مادران، با تربیت صحیح فرزندان، بزرگ ترین دین ملی و انسانی خویش را ادا می کنند و مهم ترین وظیفه اسلامی خود را نسبت به آنان انجام می دهند. در مکتب آسمانی اسلام، هیچ خدمتی از ناحیه پدران و مادران، درباره فرزندان، شریف تر و عالی تر از تربیت صحیح آنان نیست. در این باره روایات بسیار رسیده است: (عن علی علیه السلام: ما نحل والد ولدا نحلا افضل من ادب حسن. (۳۲۹)) علی علیه السلام فرموده: هیچ پدری به فرزندش تفضل و بخششی ننموده است که عالی تر و شریف تر از تربیت خوب باشد. (و عنه علیه السلام: حسن الاءدب افضل نسب و اشرف سبب. (۳۳۰)) و نیز فرموده است: ادب و تربیت خوب از هر بستگی نسبی و سببی شریف تر و افتخار آمیزتر است.

عالی ترین انتساب

(عن ابی عبدالله علیه السلام: ان خیر ماورث الآباء لاءبنائهم الاءدب لالمال. (۳۳۱)) امام صادق علیه السلام فرموده است: بهترین ارثی که پدران برای فرزندان خود باقی می گذارند، ادب و تربیت صحیح است نه ثروت و مال. (قال علی علیه السلام: لا میراث کالاءدب. (۳۳۲))

بهترین میراث

علی علیه السلام فرموده: هیچ ارثی مانند ادب و اخلاق پراج و گران مایه نیست. حضرت سجاد علیه السلام در انجام وظیفه سنگین تربیت فرزند، از خداوند بزرگ استمداد می نمود و در ضمن دعاهاى خود در پیشگاه الهی عرض می کرد: (واعنی علی تربیتهم و تاءدیهم و برهم. (۳۳۳)) بار خدایا، مرا در تربیت و ادب و نیکوکاری فرزندانم یاری و مدد بفرما. علی علیه السلام در ضمن نامه خود به فرزندش، حضرت حسن علیه السلام، نوشته است: (فبادرتک بالاءدب قبل ان یقسو قلبک و یشغل لبک. (۳۳۴))

اولین فرصت

فرزند عزیز، در راه ادب آموزی تو از فرصت استفاده کردم و قبل از آن که دل کودکانه ات سخت شود و عقلت به اندیشه های دیگری مشغول گردد، به تربیت مبادرت نمودم و وظیفه پدری خود را انجام دادم. خلاصه، اولین عامل نیرومندی که سازنده

عواطف و پرورش دهنده تمایلات فرزندان بشر است، تربیت های خانوادگی است. پدر و مادرند که با رفتار خوب یا بد خود، شخصیت معنوی فرزندان را پایه گذاری می کنند و اندیشه آنان را به راه صحیح یا ناصحیح هدایت می نمایند و رفتار فرزندان، در جوانی، بر طبق تربیت های دوران کودکی آن هاست.

تأثیر محیط اجتماعی

دوم عامل تربیتی که سازنده روان کودکان و پرورش دهنده عواطف و تمایلات آنان است، شرایط محیط اجتماعی است. کودک همواره تحت تأثیر جامعه ای است که در آن زندگی می کند و پرورش می یابد. عادات و صفات خوب یا بد اجتماع در روان وی اثر می گذارد و تا اعماق جانش نفوذ می کند و در جوانی با شدت و هیجان در وی آشکار می گردد. همان طور که محیط طبیعی و شرایط نور آفتاب، سرما و گرما، رطوبت و خشکی و دیگر عوامل جوی در اندام مردم و احیاناً در اخلاق آنان اثر می گذارد، همچنین شرایط محیط اجتماعی و اخلاق و تربیت عمومی نیز در افکار و روان مردم اثر عمیق دارد. هر انسانی خواه ناخواه تحت تأثیر عوامل تربیتی محیط خویشتن است و بر طبق آن پرورش می یابد و رشد می کند.

وابستگی فرد به اجتماع

(موجودی که فعالیت هایش به فعالیت دیگران بستگی دارد، دارای محیطی اجتماعی است. آن چه می کند و می تواند بکند، وابسته توقعات و مطالبات و نقض و ابرام دیگران است. موجودی که با دیگران مرتبط است، نمی تواند بدون توجه به فعالیت های دیگران فعالیت کند، زیرا فعالیت های دیگران در حکم شرایط ضروری فعالیت اوست و هر حرکت او در دیگران تأثیر می کند. اگر بخواهیم فعالیت های کسی را بدون فعالیت دیگران تعیین و ارزیابی کنیم، خیالی خام کرده ایم. همچنان که یک سوداگر نمی تواند با خود معامله کند، هیچ فردی نیز نمی تواند صرفاً بر پای خود قائم باشد. همه ما به آسانی می توانیم عمل جامعه را در ساختن عادات خارجی فرد ملاحظه کنیم. نه تنها افراد انسانی، بلکه سگ ها و اسب ها هم بر اثر زندگی با انسان، عادات تازه ای پیدا می کنند و زندگی اولیه آن ها تغییراتی می پذیرد. در کودک، استعداد فراگرفتن هر قسم زبان و لغتی است. او در هر محیطی که متولد می شود. رشد می کند و با مردمش می آمیزد، همان لغت را با تمام دقایق و ممیزاتش فرا می گیرد و با کیفیت های مخصوص آن مکالمه می کند.)

فراگرفتن صفات جامعه

استعداد قبول هر خلق خوب یا بدی در طفل وجود دارد. او در جامعه ای که زندگی می کند، به صفات آن متصف می گردد و هر خلقی که بر مردم حاکم باشد، در طفل نیز اثر خواهد کرد و سرانجام به اخلاق و عادات آن مردم بار می آید.

تعصب های جاهلانه

جامعه ای که مردمانش اسیر تعصب های جاهلانه و عادات ناپسندی هستند و برای پاره ای از موهومات، لجاج و پافشاری می کنند و احیاناً به قتل و خونریزی دست می زنند، کودک نیز متعصب و لجوج بار می آید. در محیطی که مهمان دوستی از عادات ملی شناخته شده و مورد توجه عموم قرار گرفته است و همه کس پذیرایی مهمان را از وظایف خود می داند، کودکان نیز با سنجیه سخاوت و مهمان دوستی پرورش می یابند. (در یک قبیله جنگی، که موفقیت و پیروزی جمع، از طریق جنگ تأمین می گردد، هر کودکی که به دنیا آمد، به اقتضای این محیط جنگی می آموزد که باید در تظاهرات خشن و ماجراجویانه شرکت کند.

هنگامی که تن به جنگ می دهد، مورد ستایش دگران قرار می گیرد و اهمیت می یابد، ولی وقتی از ستیزه جویی می پرهیزد، با نفرت و تمسخر و بی اعتنائی دیگران روبه رو می شود. بدیهی است چنین محیطی به تمایلات و عواطف ستیزه جویانه او خودنمایی می دهد و آن ها را بر سایر تمایلات و عواطف وی چیره می سازد. در نتیجه افکار او به امور مربوط به جنگ می گراید و به این شیوه، عضو رسمی و خلف صدق جامعه خود می شود و جریان ذهنی او آهسته آهسته به رنگ جریان ذهنی عمومی در می آید. (۳۳۵)

تکوین شخصیت

(تأثیر محیط در ساختن شخصیت افراد آدمی بسیار مهم است. اگر یکی از ما، در قبیله ای از اسکیموها به جهان آمده بودیم، شخصیتی به کلی متمایز از آن چه اکنون دارا می بودیم. نه تنها در لباس پوشیدن و خانه ساختن و سخن گفتن و غذا خوردن با آن چه اکنون هستیم تفاوت فاحش می داشتیم، بلکه تصور ما از جهان و از مقام خود در جهان، به کلی تصور دیگری می بود. مردم شناسان به حق اهمیت چهارچوب فرهنگی و اجتماعی را در تکوین تاءکید کرده اند.) (۳۳۶) تربیت های خوب یا بدی که کودک از خانواده و محیط اجتماعی فرا می گیرد، در ضمیر باطنش ذخیره می شوند و پایه اساسی شخصیت اخلاقی و معنوی اش می گردند. موقعی که دوران بلوغ را طی می کند و عضو رسمی جامعه می شود، همه آن ها را در گفتار و رفتار خود به کار می بندد و بر طبق آن چه فراگرفته است، عمل می کند. (قل کل يعمل علی شاکلته.) اعمال مردم مطابق صفات و خلقیاتی است که در باطنشان جای گرفته و شخصیت روحی و معنوی آنان را ساخته است. سیئات اخلاقی و صفات ناپسندی که بر اثر سوء تربیت پدران و مادران، یا به علت فساد محیط اجتماعی دامنگیر کودکان می شود، یکی از مهم ترین مصائب فردی و اجتماعی است. این قبیل، در دوران بلوغ و جوانی و تا پایان عمر، همواره از خلق و خوی بد خویش در عذاب اند و دیگران نیز از رفتار و گفتار ناصحیح آنان رنج می برند.

انحراف های اخلاقی

(باید دانست که معایب بدنی زودتر ممکن است رفع شود، ولی ناراحتی های روحی ممکن است همیشه باقی بماند. زیرا فقط اراده خود شخص می تواند در معالجه آن ها کمک کند. اشخاصی که فکر و روحشان در نتیجه وضع بد محیط و تربیت خانوادگی از راه راست منحرف شده، خودشان هم نمی دانند عیشان چیست و چرا نمی توانند در زندگی خوشبخت و کامروا باشند. صدمه و آسیبی که در دوره کودکی به روح و فکر کودک وارد می آید، نتیجه اش این است که وقتی بزرگ شد، اخلاق و رفتار غیر عادی داشته باشد.) (۳۳۷)

تعدیل تمایل آزادی

کودک به رغبت طبیعی خود دوست دارد از هر جهت آزاد باشد و به هر کاری که مایل است دست بزند، ولی این آزادی بی قید و شرط به صلاح او نیست. پدر و مادر دانا باید در کمال جدیت و علاقه مندی، به تعدیل تمایلاتش همت گمارند و از راه ادب و تربیت، جلو خواهش های ناروای او را بگیرند و از بدکاری و انحرافش بازدارند تا در جوانی دچار سیاه روزی و بدبختی نشود. (قال علی علیه السلام: من کلف بالادب قلت مساویه.) (۳۳۸) علی علیه السلام فرموده: آن کس که برخلاف میلش، به ادب آموزی و تربیت وادار شود و به مشقت های آن تن دردهد، به گفتار و رفتار زشت کمتر آلوده می گردد. (و عنه علیه السلام: من لم یجهد نفسه فی صغره لم ینبل فی کبره.) (۳۳۹) و نیز فرموده است: کسی که قبل از بلوغ با خواهش های نفسانی خویش

مجاهده نکرده باشد، در بزرگی به مقام فضل و شایستگی نایل نمی شود.

تغذیه جسم و جان

جسم و جان طفل به موازات یکدیگر ساخته می شوند. همان طور که بدن کودک با تغذیه صحیح و مراقبت های بهداشتی به سرعت رشد می کند و راه قوت و نیرومندی را می پیماید، روان طفل نیز از تعلیم و تربیت صحیح می تواند تغذیه کند و با قوت و سلامت روح، به کمال لایق خود برسد و برای یک زندگی خوب و سعادت بخش آماده شود. پدران و مادران باید از فرصت گران بهای کودکی فرزندان خود استفاده کنند و اساس سعادت و خوشبختی آنان را برای تمام دوران عمر پی ریزی نمایند. (شناسایی زمان فیزیولوژیکی، اطلاعات گران بهایی برای پرورش افراد به دست می دهد، و به ما می فهماند که در چه لحظه از زندگی و از چه راه و چگونه این عمل می تواند مؤثر باشد. بعد زمانی ما، مخصوصا در دوران کودکی که اعمال حیاتی خیلی فعال ترند، ساخته می شود. در این دوره که وقایع عضوی هر روز به مقدار زیادی روی هم متراکم می شود و می توان کودک را به شکل دلخواه بار آورد، باید به پرورش بدنی و روانی وی توجه کافی مبذول داشت. خلاصه، در تربیت بدنی و فکری و اخلاقی بایستی طبیعت طول عمر و بعد زمانی ما مورد توجه قرار گیرد.) (۳۴۰)

هدایت تمایلات

هدایت صحیح خواهش های فطری آن هاست. اطفال به طور طبیعی غرایز و تمایلاتی دارند که اگر از اول به راه صحیح سوق داده شوند و به درستی مورد بهره برداری قرار گیرند، مایه خوشبختی و سعادت خواهند بود، و اگر از راه صحیح صلاح منحرف شوند، بدون تردید خطرات گوناگونی به بار خواهند آورد. (غریزه در رفتار و کردار اشخاص، حکم یک میانجی را دارد. اخلاق در حقیقت عبارت از کوشش به منظور یافتن زمینه مناسبی برای ابراز غرایز است. البته به ثمر رساند این کوشش کار آسانی نیست. غرایزی که در راه اصلاح و تجدید قوا به کار برده نشوند، خود به خود، به طور نامنظم و وحشی، زمینه نامناسبی برای ابراز خود پیدا می کنند و یا آن که تبدیل به بیماری روحی می شوند.) (۳۴۱) یک قسمت مهم سوء رفتار و اخلاق ناپسند جوانان، ناشی از اشتباه یا مسامحه پدران و مادران در هدایت غرایز و تمایلات نفسانی آنان در دوران کودکی است. برای نمونه به بعضی از آن ها اشاره می شود.

میل به اظهار شخصیت

میل به تفوق و برتری و علاقه به کسب قدرت و اهمیت، از تمایلات طبیعی بشر و از شاخه های غریزه حب ذات است. کودک، از طرفی میل است توجه دیگران را به خود جلب کند و شخصیت خویش را به این و آن بنمایاند، و از طرف دیگر، به علت ناتوانی بدن، خود را ضعیف می بیند و در خویشتن احساس حقارت می کند. این تضاد درونی، طفل را به فعالیت و سعی می کند تا آن جا که قدرت دارد استعدادهای باطنی خود را به فعلیت بیاورد و بدین وسیله خویش را به دیگران نشان بدهد و ارزش خود را ثابت نماید.

جلب توجه دیگران

کودک از هر موفقیتی که در این راه نصیبش می شود، مسرور می گردد. موقعی که چیزی را با دست های کوچک خود می گیرد، وقتی جقجه را به صدا در می آورد، زمانی که برای اولین بار روی پای خود می ایستد، بی اندازه شادمان می گردد و مراتب

مسرت و رضامندی از چشم‌ها و قیافه‌اش به خوبی خوانده می‌شود. در این مواقع انتظار دارد اطرافیانش نیز به وی توجه کنند و در سرور و شادی‌اش شرکت نمایند و در این فتح و پیروزی تشویقش کنند.

پرورش شخصیت

اگر پدران و مادران، این تمایل فطری را همواره در نظر داشته باشند و خواهش عرض وجود کودک را به طرز شایسته‌ای ارضا نمایند، اگر در محیط خانواده او را یک انسان به حساب آورند و عملاً مورد تکریم و احترامش قرار دهند، اگر به رفتار و گفتار کودکانه‌اش عنایت نمایند و با تمسخر و توهین یا بی‌اعتنایی تحقیرش نکنند و آزرده‌خاطرش ننمایند، دو نتیجه بزرگ می‌گیرند. اول آن که خواهش فطری وی را به راه صحیح و بی‌خطر هدایت کرده‌اند. دیگر آن که او را یک فرد مستقل و باشخصیت بار آورده‌اند. (عن النبی صلی الله علیه و آله: اکرموا اولادکم و احسنوا آدابکم. (۳۴۲)) رسول اکرم (ص) فرمود: فرزندان خود را احترام کنید و با آنان مؤدب برخورد نمایید. کودکی که تمایل عزت نفس و شخصیتش ارضا شود و عملاً مورد تکریم و احترام باشد، دچار پستی و شکست روحی نمی‌شود و در خود احساس حقارت نمی‌نماید و قهراً در دوران طفولیت و جوانی و تا پایان عمر از عوارض نامطلوبی که ناشی از این قسم احساس حقارت است، مصون و محفوظ خواهد ماند.

تمایل سرکوب شده

کودکی که در محیط خانواده مورد توجه و تکریم شایسته نباشد و پدر و مادر به وی اعتنا نکنند، کودکی که غریزه حب ذات و تمایل خودنمایی است سرکوب شود و همواره در معرض تحقیر و اهانت باشد، طفلی که احساس کند او را انسان حساب نمی‌کنند، یا فکر کند در زندگی خانوادگی عضو زایدی است و هیچ‌کس او را نمی‌خواهد، قهراً خشمگین و ناراحت می‌شود. برای جبران حقارت درونی خود و برای ارضای خواهش‌های شکست‌خورده خویش، به وسایل نادرست و احياناً خطرناک متوسل می‌شود تا بتواند از خلال آن وسایل، خود را نشان بدهد و شخصیت خویش را آشکار کند و مورد توجه دگران قرار گیرد.

جبران خطای تربیتی

اگر پدران و مادران به خطای تربیتی خود پی نبرند و هر چه زودتر با احترام به شخصیت کودک و ابراز محبت‌های به جا، عقده‌های درونی اطفال را نگشایند و غرایز و تمایلاتشان را به راه صحیح هدایت نکنند، طولی نمی‌کشد که به انحراف و کج روی عادت می‌کنند و آن کارهای نادرست و بچه‌گانه را با شدت بیشتری در دوران جوانی و گاهی تا پایان عمر مرتکب می‌شوند. بعضی از کودکان که مورد بی‌اعتنایی پدر و مادر هستند، احساس می‌کنند که اگر تقاضای مشروعی داشته باشند و به طور عادی درخواست نمایند، کسی به آن‌ها اعتنا نمی‌کند و حاجتشان برآورده نمی‌شود. برای آن‌که به مقصد برسند و ضمناً شخصیت خویش را نیز اثبات نمایند، متوسل به زور می‌شوند. فریاد می‌کنند. خود را به زمین می‌کوبند. در را به هم می‌زنند. شیشه را می‌شکنند. محیط رعب و وحشت به وجود می‌آورند، و خلاصه از راه خرابکاری و آسیب رساندن به این و آن، به مقصد می‌رسند.

وظیفه والدین

در چنین مواردی، وظیفه پدر و مادر این است که از طرفی به شخصیت کودک و تمنیات او توجه کنند و هر وقت درخواست صحیح و به جایی دارد، عملی نمایند و به وی مجال خرابکاری ندهند و از طرف دیگر، به او بفهمانند که این اعمال ناپسندیده،

راه پیروزی و موفقیت نیست. (در دوران اولیه زندگی ، ممکن است طفل چنین خیال کند که تنها راه رسیدن به آن چه که می‌خواهند ، آزار رساندن به شخص خود و دیگران است . مثلا خیال کند اگر به صدای بلند فریاد زند ، پاشنه پای خود را به زمین بکوبد ، خود را بزند و صورت خود را خونین کند ، می‌تواند ابویین خویش را بترساند و آن‌ها را مجبور به تسلیم نماید .

توقف رشد عقلی

اگر طفل والدین دانا و فهمیده داشته باشد ، به وی حالی خواهند کرد که با این طریقه بچگانه با موضوع روبه‌رو نشود ، ولی اگر والدین دانا و فهمیده نباشند و هر بار با وسایل غلط ، حالت عدم اعتماد را در وی بیدارتر کنند ، رفته رفته این روش کودکانه در دماغ وی ثابت تر گشته و بدین ترتیب جلو ترقی فکر کودک برای حل مسائل گرفته می‌شود و در نتیجه نشو و نمای عقلی وی متوقف می‌گردد . اگر طفل با این روش پرورش یابد ، ممکن است در جوانی و حتی در سن چهل سالگی هم برای رسیدن به آن چه که می‌خواهد ، از راه غضب و عصبانیت و با زدن زن و بچه یا فحش دادن به زیردستان اقدام کند . اگر چنین مردی وارد سیاست باشد ، به جای آن که سعی کند راه‌های منطقی برای موفقیت خود به دست آورد ، می‌خواهد مخالفین خود را با خشن‌ترین طرق ، شبیه همان ضربات و فحش و لگد سنین بچگی از بین برد . (۳۴۳) بعضی از کودکان محروم از تکریم و احترام ، برای آن که توجه اشخاص را به خود جلب کنند و شخصیت خویش را به دیگران بنمایانند ، افراد را به باد مسخره می‌گیرند . مانند آن‌ها حرف می‌زنند و مثل آن‌ها راه می‌روند تا بدین وسیله مردم را بخندانند و از این راه ، حقارت باطنی خود را جبران کنند و مورد توجه مردم قرار گیرند . چه بسا کودکی که از این راه ناصحیح ، موفقیتی به دست آورده و کم و بیش توجه مردم را به خود جلب کرده است .

عادات ناپسند

اگر پدران و مادران ، قبح و مسخره کردن مردم را به فرزندان خود نفهمانند و به تربیتشان توجه عاجل نکنند ، اگر غریزه حب ذات و تمایل خودنمایی آنان را به راه صحیح هدایت ننمایند و از این روش ناپسند منعشان نکنند ، رفته رفته به این صفت زیان بخش و غیر انسانی معتاد می‌شوند و خلق و خوی ثابتشان می‌گردد . موقعی که بالغ می‌شوند همچنان به عمل نادرست خود ادامه می‌دهند و برخلاف حق و فضیلت ، مردم را به باد اهانت و استهزا می‌گیرند .

استهزای دیگران

(هر . ۱ . اوراستریت ، استاد دانشگاه کالیفرنیا ، درباره بعضی از نوجوانان آمریکا ، که در کودکی بد تربیت شده‌اند ، چنین می‌گوید : گاه در جیب خود سیگارهای ترقه‌ای که منفجر می‌شود گذارده ، آن را یک مرتبه منفجر می‌سازد و گاه گلی را با بوی زننده‌ای آغشته می‌کند تا از قیافه کسی که ندانسته گل را بو کرده است ، دیگران لبخند بزنند و یا بمب کوچکی را که ظاهرا بی‌ضرر است ، زیر چرخ اتومبیل بگذارد که وقتی افراد می‌خواهند از حضور جمع خداحافظی کنند ، بترکد و سایرین بخندند و او لذت ببرد و گاه مبل و اثاث هتل و گاه و لباس خانم‌ها را پاره می‌کند . با وجود آن که بزرگ شده ، موهای سرش ریخته و شکمش جلو آمده . او خود را همان پسر بچه شیطان سابق فرض می‌کند و طبق رفتار آن زمان عمل می‌نماید .) (۳۴۴)

جوانان مردم آزار

بدبختانه در کشور ما هم بعضی از نوجوانان یافت می‌شوند که گرفتاری بیماری مردم آزاری هستند . اینان به علت سوء تربیت

دوران کودکی، در رهگذرها و مراکز اجتماعی، باعث آزار مردم می‌شوند. زن و مرد، پیر و جوان را مسخره می‌کنند و با حرکت ناپسند و الفاظ زشت، آنان را تحقیر می‌نمایند. به این گمان که در نظر مردم، مهم و با شخصیت جلوه کنند و از این راه کسب قدرت و اهمیت نمایند. غافل از آن که این قبیل اعمال زیان بخش، نه تنها صاحبش را بزرگ نمی‌کند، بلکه مایه پستی و حقارت وی می‌گردد و بیش از پیش پست و کوچکش می‌کند.

محرومیت های ایام کودکی

تحقیر کودک، بی‌مهری نسبت به کودک، سرکوب شدن شخصیت و عزت نفس کودک، و خلاصه محرومیت‌هایی که به علت سوء تربیت دوران کودکی دامنگیر اطفال می‌شود، در ضمیر باطنشان باقی می‌مانند و در دوران جوانی به صور مختلف آشکار می‌شوند. بعضی از جوانان، زورگو و ستمگر می‌شوند. بعضی دیگر مردم را استهزاء و مسخره می‌کنند. بعضی به خود و دیگران آسیب می‌رسانند. بعضی از جوانان به دنیای اوهام و تخیلات پناهنده می‌شوند و خویشتن را قهرمان و پهلوان می‌پندارند و بعضی گوشه‌گیر و منزوی می‌شوند. بعضی خود را از همه بالاتر می‌بینند و دیگران را از درک احساسات عالی‌ه خود عاجز می‌خوانند. بعضی متملق و زبون می‌شوند. بعضی در ظاهر عکس‌العملی ندارند، ولی دشمنی کسانی که را که بر آن‌ها فرمانروایی کرده و می‌کنند، در دل می‌پرورند.

آسیب های روحی

(اگر خوب فکر کنید می‌فهمید که علت بعضی از افکار و اعمال شما روان ناآگاه شماست. در حقیقت شما نمی‌دانید که چرا دارای این افکار هستید و چرا آن اعمال از شما سر می‌زند، زیرا عقل و اداره شما هیچ دخالتی در آن‌ها ندارد. این افکار و اعمال نتیجه آسیب‌های کوچک و ناچیزی است که در دوره کودکی به روح و ذهن و شما وارد شده است. مانند پیش آمدها و خاطرات ناگوار که در آن هنگام روح حساس شما را سخت متاثر کرده است. مثلاً محرومیت از محبت و توجه اطرافیان، دیدن مناظر وحشت‌انگیز، مورد آزار و اذیت دیگران واقع شدن و غیره. اگر شما به منشاء و علت این افکار و رفتار خود پی ببرید و آن خاطرات و پیش آمدهایی را که روح شما را متاثر کرده، به یاد بیاورید، یک قدم به سوی موفقیت و پیروزی بر نواقص روانی خود بر داشته اید.) (۳۴۵)

زیاده روی در محبت

ناگفته نماند که محبت بیش از اندازه نسبت به کودک نیز مانند بی‌مهری به کودک، عوارض نامطلوبی در بردارد. به عبارت دیگر، همان‌طور که تحقیر و توهین به کودک، بی‌احترامی به شخصیت کودک، توجه نکردن به عزت نفس و حب ذات کودک، در نهاد طفل اثر بد می‌گذارد و نتایج تلخ آن در جوانی آشکار می‌شود، زیاده‌روی در محبت و افراط در نوازش نیز روان طفل را زودرنج و نامتعادل می‌سازد و در جوانی مایه تیره‌روزی و بدبختی‌اش می‌شود. (اینان خود را لایق هر سعادت می‌دانند و دنیا را فرمانبردار خود فرض می‌کنند. هر دفعه که با ناکامی و حرمان روبه‌رو می‌شوند، گرچه شاید از تدبیر و سعی و عمل، مبلغ مهمی خرج نکرده باشند، زمین و زمان را مسؤ‌ول نامرادی خویش می‌خوانند و خود را به سبب این نامرادی، بدبخت و محروم می‌بینند و با مقداری از قوای روحی خود را از دست می‌دهند. این‌گونه اشخاص، غالباً به تصور این که دیگران در عدم موفقیت ایشان تقصیر کارند، در دل از همه قهر می‌کنند و حتی در ظاهر نیز کدورت خود را به زبان می‌آورند و دوستان خود را یکی پس از دیگری از دست می‌دهند.) (۳۴۶)

بدترین پدران

(عن ابی جعفر علیه السلام : قال شر الالباء من دعاه البر الی الافراط . (۳۴۷)) امام باقر علیه السلام فرمود : بدترین پدران کسانی هستند که در اعمال محبت نسبت به فرزند زیاده روی و افراط نمایند . (البته کودک نیاز فراوانی به محبت دارد ، اما نه از آن محبت های افراطی و مبالغ آمیزی که اشتها و تمایلات وی را تحریک کند . قوانین تغییرناپذیری یافت می شوند که همواره در هر عصری در اداره زندگی ها و اجتماعات تاءثیر دارند و خوشبختی و آرامش روان به دست نمی آید ، مگر با در نظر گرفتن و پیروی از این قوانین جاودان و تغییرناپذیر .

جهان تخیلات

یکی از آن قوانین آن است که هر فردی ، در سایه شکیبایی و حوصله و پایداری در مقابل وظیفه ، با دست خویش سرنوشتش را به وجود آورد ، در حالی که کودک فاسد و لوس ، ناتوان تر از آن است که بتواند در زندگی به چنین تلاشی برخیزد . او پیوسته در یک جهان خیالی و نامتعادل به سر می برد و تا دم مرگ می پندارد که یک لبخند کوچک یا یک اخم ، رحم و محبت همه کس را تحریک خواهد کرد . (۳۴۸)

جوانان بی شخصیت

زندگی همواره توأم با مشکلات و مصائب است . کودکی که با آلام زندگی مواجه می شود ، اگر پدر و مادر نادان ، بی جهت نازش را نکشند و بی مورد حمایتش نمایند ، خودش به فکر چاره جویی می افتد . افکار خویش را به کار می اندازد و با صبر و حوصله مشکلات را یکی پس از دیگری حل می کند . بدیهی است چنین کودکی وقتی به جوانی می رسد ، مرد کار و فعالیت است و در مقابل سختی های زندگی مقاومت می کند و با نیرومندی بر آن ها پیروز می گردد . برعکس ، اطفال نازپرورده و از خودراضی ، در دوران جوانی عناصری نالایق و بی شخصیت هستند . روح زودرنج و شکست پذیرشان درمقابل آلام زندگی تاب مقاومت ندارد و امواج نیرومند روزگار خیلی زود آنان را در هم می شکند . فرزند خرد را به مشقت بزرگ کن کز زحمت است هر که به راحت رسیده است ورنه زچشم دهر بیفتد چه طفل اشک آن بی هنر پسر که تو را نوردیده است پیوسته در نیاز و نقم پاید آن پسر کو را پدر به ناز و نعم پروریده است آسان کشد به ساحل مقصود رخت بخت آن ناخدا که سختی دریا کشیده است (عن صالح بن عقبه قال سمعت العبد الصالح (ع) یقول یستحب غرامه الغلام فی صغره لیكون حلیمًا فی کبره .) (۳۴۹) امام موسی بن جعفر علیه السلام فرموده : بهتر آن است که طفل در کودکی با سختی و مشکلات اجتناب ناپذیر حیات ، که غرامت زندگی است ، روبه رو شود ، تا در جوانی و بزرگسالی بردبار و صبور باشد .

جوانی و بروز خلقیات

همان طور که بلوغ ، صفات ناپسند کودکان بد تربیت شده را آشکارتر می کند و آنان را به فعالیت بیشتری وا می دارد ، همچنین اثر صفات پسندیده و سجایای اخلاقی اطفال خوب تربیت شده نیز بر اثر بلوغ ، تشدید می شود و یا جلوه و فروغ بیشتری نمایان می گردد . کودکی که از اول به پاکی و خیرخواهی بار آمده است ، طفلی که روانش با صفات حمیده بشردوستی ، مهربانی ، خدمتگزاری ، راستی و درستی ، عدل و انصاف ، و سایر ملکات پسندیده پرورش یافته است ، وقتی بالغ می شود ، همان صفات با شدت بیشتری در وی نمایان می گردند و در جوانی شعله های پاکی و فضیلت در مزاجش فروزان تر می شوند .

تشدید سجایای اخلاقی

این موضوع در تاریخ زندگی رسول اکرم (ص) به خوبی مشهود است. با مقایسه دوران کودکی آن حضرت با ایام جوانی اش، واضح می شود که چگونه سجایای اخلاقی و صفات انسانی ایام طفولیت در جوانی تشدید می شوند و با جلوه و ظهور بیشتری آشکار می گردند. برای نمونه، به یک مورد اشاره می شود: (فلما صار بن سبع سنین قال لامه حلیمه یا امی این اخوتی قالت یا بنی انهم یرعون الغنم الی رزقنا الله ایاها ببرکتک، قال یا امه ما انصفتنی، قالت کیف ذلک یا ولدی، قال اکون انا فی الظل و اخوتی فی الشمس و الحر الشدید و انا اشرب منها البین). (۳۵۰) موقعی که حضرت محمد (ص) هفت ساله شد، روزی به مادرش، حلیمه سعیدیه، فرمود: برادرانم کجا هستند؟ جواب داد: فرزند عزیز، آنان گوسفندانی را که خداوند به برکت وجود تو به ما مرحمت کرده است، به چرا می برند. طفل گفت: مادر، درباره من به انصاف رفتار نمودی. مادر پرسید: چرا؟ فرمود: آیا سزاوار است که من در سایه خیمه باشم و شیر بنوشم و برادرانم در بیابان برابر آفتاب سوزان باشند.

اندیشه عدل و انصاف

حضرت محمد (ص) در هفت سالگی، با مادر خود، در محیط کوچک خانواده، از انصاف سخن می گوید و در مغز کودکانه خویش فکر عدل و داد می پرورد. این طفل وقتی به سن بلوغ و جوانی رسید، اندیشه عدل و داد در مغزش شکفته تر گردید. دامنه فکر خود را از محیط خانواده به فضای وسیع شهر مکه کشانید و به آرزوی دادگستری و اقامه عدل اجتماعی، با جمعی از رجال نامی عرب در حلف الفضول شرکت کرده و به منظور دفاع از حقوق مردم، به آنان هم پیمان شد. جریان قضیه، به طوری که در تاریخ آمده، به این شرح است: حلف الفضول در روزگار گذشته، در مکه معظمه، سه نفر از قبیله جرهم و قطور به نام فضیل بن حرث جرهمی و مفضل بن فضاله جرهمی و فضیل بن وادعه قطوری، به منظور اقامه عدل اجتماعی، شهر مکه باشند و در راه اجرای عدل حفظ حقوق اهل مکه، یا کسانی که از سایر بلاد به این شهر مقدس وارد می شوند، در کمال صداقت سعی و کوشش نمایند و تمام نیروی خود را در این راه به کار اندازند. به مناسبت این که اسم هر سه نفر از ماده فضل اتخاذ شده بود، آن پیمان را حلف الفضول یعنی پیمان فضل ها نامگذاری کردند. اعضای پیمان تا زنده بودند به تعهدات خود عمل می کردند و همواره در حفظ حقوق مردم می کوشیدند و آن پیمان به نیک نامی، زبانزد مردم شد. از مرگ آنان، سالیان دراز گذشت و مردم نسل های بعد همچنان از آن پیمان به خوبی یاد می کردند، ولی از آن جز اسمی باقی نمانده بود. زمانی که رسول اکرم سنین جوانی را می گذرانند و هنوز به نبوت مبعوث نشده بود، بر اثر ظلمی که به یک مرد پبله ور شد، عده ای از خیرخواهان مکه به فکر افتادند مانند گذشته، برای اقامه عدل، پیمانی ببندند و از حقوق مردم دفاع نمایند.

مبارزه با زورگویی

جمعی از بنی هاشم و بنی المطلب و بنی اسد و همچنین زهره بن کلاب و تیم بن مره در منزل عبدالله بن جدعان، که از اشراف و محترمین مکه بود، اجتماع کردند و برای دادگستری و جلوگیری از تجاوز و زورگویی، هم قسم شدند و با یکدیگر پیمان بستند. این پیمان را نیز به یاد روزگار پیشین، حلف الفضول نامیدند. (۳۵۱)

روان عدل پرور

حضرت محمد (ص)، در دوران جوانی، حتی المقذور، از آمیزش با مردم منحرف دوره جاهلیت اجتناب می کرد و از شرکت

در مجالسشان خودداری می فرمود ، ولی در این مجلس با کمال مسرت و گشاده رویی شرکت کرد و با افرادی که به منظور اقامه عدل عمومی ، با یکدیگر عهد و پیمان می بستند ، همکار شد . زیرا این پیمان موافق طبع پاک و روان عدل پرور حضرت محمد (ص) بود . کسی که از کودکی در فکر عدل بوده و در هفت سالگی با مادر خود از انصاف سخن گفته است ، قطعا در جوانی شور و حرارت بیشتری دارد . او باید راه اقامه عدل اجتماعی از هر موقعی استفاده کند و برای رسیدن به هدف مقدس خود به تمام وسایل متوسل شود . اکنون که جمعی از مردم مقتدر مکه تصمیم گرفته اند نیروی خود را در راه عدل و داد به کار اندازند و جلو ظلم و بیدادگری را بگیرند ، برای آن حضرت بهترین فرصت پیش آمده است . به همین جهت ، از موقع استفاده نمود و با آنان دست همکاری داد و خود شخصا عضو رسمی حلف الفضول شد .

خاطره بر افتخار

وقتی حضرت محمد (ص) به پیغمبری مبعوث شد ، تمام بشر را برای همیشه به عدل و داد دعوت کرد و آهنگ عدل اجتماعی اش از محیط شهر مکه و مرزهای حجاز گذشت و در سراسر گیتی طنین انداخت ، ولی هرگز خاطره شیرین حلف الفضول را فراموش نمی فرمود و همواره از آن پیمان پرافتخار ، با شادی و مسرت یاد می کرد : (فقال حين ارسله الله تعالى لقد شهدت مع عمومتي حلفا في دار عبدالله بن جدعان ما احب ان لي به حمر النعم ، ولو دعيت به في السلام لاجبت .) (۳۵۲)

پیمان دادگستری

می فرمود : با عموهایم در منزل عبدالله بن جدعان ، موقع حلف الفضول حضور داشتم ، به اندازه ای امضای آن پیمان برای من ارزنده و مسرت بخش بود که راضی نمی شدم شادی و مسرتم را با مهم ترین ثروت عرب ، که شتران سرخ مو است ، مبادله نمایم . گرچه اکنون حکومت نیرومند اسلام ، خود مجری عدل و داد است ، ولی اگر کسی امروز هم مرا بر اساس پیمان حلف الفضول به یاری خود بخواند و تقاضای رفع ستم نماید ، اجابتش می کنم و به کمک وی می شتابم . درست نمی دانیم که حلف الفضول از زمانی که تشکیل شد در چند مورد به احقاق حق و اقامه عدل موفق گردید ، ولی دو مورد است که در تواریخ آمده و در این جا به اختصار نقل می شود .

اولین دادرسی

۱ . اولین ستمی که حلف الفضول به رفع آن نایل شد و اساسا همان ستم ، باعث پیدایش حلف الفضول گردید ، این بود که مردی از زبید وارد مکه شد و متاعی با خود برای فروش آورده بود . عاص بن وائل ، که از شخصیت های وزین مکه بود ، آن متاع را خریداری کرد ، ولی از پرداخت قیمتش خودداری نمود . زبیدی برای احقاق حق خود به هر وسیله ای متوسل شد ، نتیجه نگرفت و از هر کس استمداد نمود ، یاری اش نکرد . ناچار روزی اول صبح ، موقعی که رجال قریش در مراکز خود در اطراف کعبه جمع بودند ، بالای کوه ابو قبیس رفت و با صدای بلند ، در ضمن سه بیت شعر ، فریاد مظلومیت خود را به گوش همه آن ها رسانید و در بیت آخرش گفت : (احترام برای قومی است که دارای مکارم اخلاقی باشند ، نه آن که جامه مکر و فریب بیوشند و حقوق مردم را ضایع کنند .) سخنان مرد زبیدی ، عبدالله بن جدعان و زبیر بن عبدالمطلب را سخت متاثر کرد . تصمیم گرفتند او را یاری نمایند . برای آن که قطعا به منظور خود نایل شوند و احقاق حق کنند ، هدف خود را با چند نفر از افراد وزین و محترم به میان گذاردند . از آن جمله حضرت محمد (ص) بود . در نتیجه پیمان حلف الفضول بسته شد . سپس سر وقت عاص بن وائل رفتند . متاع مرد زبیدی را پس گرفتند و تسلیم صاحبش کردند . (۳۵۳) ۲ . مردی از خثعم برای عبادت به مکه آمد . دختری زیبا داشت که او را نیز با

خود به سفر حج آورده بود. روزی نبیه بن حجاج دختر را دید و شیفته جمالش شد. او را به زور از پدرش جدا کرد و به خانه خود برد. مرد غریب از این پیشامد ناگوار سخت ناراحت شد. کسانی که از گرفتار شدن دخترش آگاه شده بودند، به وی فهماندند که تنها راه نجات فرزندت این است که از حلف الفضول یاری بخواهی. (فوقف عندالکعبه و نادی یا لحلف الفضول). مرد خنثمی کنار دیوار کعبه ایستاد و به صدای بلند حلف الفضول را به یاری خود طلبید. جمعی از افراد قبایل که اعضای حلف الفضول بودند، از اطراف مسجدالحرام به سویش شتافتند و گردش جمع شدند. شمشیرهای خود را از غلاف بیرون آوردند و روی دست گرفتند و گفتند: یارانت حاضرند، حاجت خود را بگو. او قصه دخترش را که نبیه بن حجاج ربوده بود، برای آنان شرح داد. جمعیت با شمشیرهای عریان به در خانه او رفتند. نبیه از منزل بیرون آمد. به وی گفتند فوراً دختر را رها کن، تو می دانی ما کیستیم و چه پیمانی برای اقامه عدل و انصاف بسته ایم. نبیه گفت: اطاعت می کنم، ولی به من اجازه دهید امشب دختر را نگهدارم و صبح رهایش کنم. گفتند: به قدر یک لحظه مهلت نداری و باید الحال او را از منزل خارج کنی.

اقامه عدل

نبیه ناچار اطاعت کرد و دختر را به پدرش تسلیم نمود. (۳۵۴) حلف الفضول از درخشان ترین نقطه های فروزان زندگی حضرت محمد (ص) در دوران جوانی است، طفلی که در کودکی از عدل و انصاف سخن می گوید، نمی تواند در جوانی، بیدادگری رجال عرب را ببیند و ساکت باشد. به همین جهت، در حلف الفضول شرکت کرد و با همکاری جمعی از افراد خیرخواه و مؤثر، به اقامه عدل و داد قیام نمود و در واقع برای مردم بی پناه مکه و زائرین حرم، بهترین پناهگاه را به وجود آورد. خلاصه آن که تربیت های فردی دوران طفولیت، سازنده روان کودک است. نیک و بدیهایی که اطفال از پدر و مادر و یا از محیط اجتماع می آموزند، زمینه گفتار و رفتار آن ها در دوران جوانی و تا پایان عمر است. خوشبخت نوجوانانی که در کودکی به خوبی و پاکی تربیت شده اند و از خانواده و محیط اجتماعی، صفات پسندیده و سجایای اخلاقی فراگرفته اند. اینان بدون زحمت و به طور طبیعی به راه صلاح و رستگاری می روند و موجبات خوشبختی خود و سعادت دگران را فراهم می آورند.

نقاط اتکا

(دوران کودکی نقاط اتکایی مستحکمی دارد که توسعه احساسات در ازمنه بعد بدان مربوط می باشد. بسا اوقات اگر انسان به وضع کودکی نوجوانی که در دوران بلوغ است، سابقه نداشته باشد، اخلاق او را ادراک نخواهد کرد. محبت هایی که طفل در دوران اول کودکی، یعنی از قبل از سنین ۵ یا ۶ دیده است و تجارب مطبوع یا نامطبوعی که از آن حاصل شده اند، در ضمیر ناخودآگاه طفل آثاری از خود باقی می گذارند که نقاط احساس روحیه او را تشکیل می دهند، و در حقیقت مانند مراکز انرژی هستند که بدون اطلاع شخص، در رفتار آینده او مؤثر می شوند.) (۳۵۵) در این جا برای همه این پرسش پیش می آید که اگر نوجوانان در ایام کودکی بد تربیت شده باشند و مریبان به آنان درس خیانت و نادرستی داده باشند، آیا در ایام بلوغ و جوانی مجبورند بدکار و نادرست باشند؟ آیا اینان محکوم به تعالیم ایام کودکی خود هستند و نمی توانند خویشتن را اصلاح کنند؟ یا می توانند با اراده و اختیار خود آموزش های گمراه کننده کودکی را در ضمیر خویش بمیرانند و در عوض، تعالیم صحیح و سعادت بخش را فرا گیرند و بر طبق آنها عمل نمایند و به راه صلاح و شایستگی بروند؟ خوشبختانه پاسخ این پرسش از نظر دینی و علمی امیدوارکننده و مسرت بخش است. جوانانی که در کودکی بد تربیت شده اند و مریبان نادان یا مغرض آنان را منحرف بار آورده اند، اگر برای اصلاح خود تصمیم قطعی بگیرند، می توانند به همه آن تربیت های ناپسند پشت پا بزنند و با فرا گرفتن تعالیم صحیح اخلاق و انسانی و پیروی از آنها، خویشتن را انسانی خلیق و شایسته بسازند و مدارج کمال را به خوبی پیمایند.

دعوت عمومی اسلام

اسلام تمام نوجوانان را، از هر نژاد و ملت و در هر قسم شرایط تربیتی، به تکالیف مذهبی و تعالیم دینی مکلف می‌شناسد. اسلام عموم نوجوانان را به ایمان و اخلاق دعوت می‌کند، اگر نوجوانان بد تربیت شده اصلاح پذیر نمی‌بودند، هرگز رسول اکرم آنان را به ایمان و اخلاق دعوت نمی‌فرمود. از این که پیغمبر اسلام به امر الهی تمام نوجوانان تازه بالغ را، در کلیه شرایط خوب و بد تربیتی، به پاکی و فضیلت دعوت می‌کند و آنان را به انجام وظایف اخلاقی و انسانی مکلف می‌شناسد، استفاده می‌شود که به نظر رهبر عالی قدر اسلام، نوجوانان بد تربیت شده قابل اصلاح اند، ولی این کار احتیاج به مجاهده و تصمیم جدی دارد.

تشخیص عیوب اخلاقی

نوجوانانی که با اخلاق فاسد بار آمده اند، باید با کمک مردان دانا و با فضیلت، عیوب اخلاقی خود را بشناسند و به درمان آنها بکوشند. باید از رفتار ناپسند دگران درس عبرت بگیرند و با کمک عقل و فکر، خویشتن را اصلاح نمایند و خود را از ننگ اعمال ناپسند مصون بدارند. (عن علی علیه السلام: الفکر مرآة صافیة و الاعتبار منذر ناصح و کفی ادبا لنفسک تجنبک ما کرهته لغیرک. (۳۵۶)) علی علیه السلام فرموده: فکر و تدبیر، آینه پاکی است که حقیقت را به آدمی نشان می‌دهد. عبرت گرفتن از دگران، ترساننده‌ای است که به انسان پند و اندرز می‌گوید و برای ادب و تربیت همین بس است که پرهیزی از آن چه که میل نداری دگران مرتکب شوند. (و عنه علیه السلام: من لم یهدب نفسه فضحه سوء العادة. (۳۵۷)) و نیز فرموده است: کسی که روان خود را از ناپاکی‌های اخلاق تطهیر ننماید، عادت ناپسندیده اش او را رسوا خواهد ساخت.

پرهیز از گناه

همه مردم، در هر سنی که باشند، مکلف اند خویشتن را اصلاح کنند، از ناپاکی‌ها پرهیزند و از گناه خود در پیشگاه الهی عذر بخواهند. ولی انجام این وظیفه مقدس برای جوانان بهتر و مهم تر است، زیرا آنان در دوران شباب، اساس زندگی تمام عمر خود را پی ریزی می‌کنند. چه بهتر که از این فرصت استفاده نمایند و خویشتن را از تربیت‌های بد دوران کودکی و پلیدی‌های گناه تطهیر کنند و عمری را به پاکی و نیکی بگذرانند.

توبه در جوانی

(قال رسول الله صلی الله علیه و آله: التوبة حسنة لکنه فی الشباب احسن. (۳۵۸)) رسول اکرم فرموده: توبه از گناه همیشه پسندیده است، ولی در سنین جوانی بهتر و پسندیده تر است. منطق روان شناسی نیز می‌گوید جوانان می‌توانند خاطرات بد و تربیت‌های ناپسند دوران کودکی را در ضمیر خود خاموش کنند و با تصمیم و اراده جدی، آنها را از اثر بیندازند و به دست فراموشی بسپارند و در عوض، خویشتن را به عادات حمیده و صفات پسندیده متخلق سازند. دکتر اوستاس چسر می‌گوید: (در دوره کودکی ممکن است شما در نتیجه عواملی که در رشد شخصیت مؤثرند، دچار نقایص و مشکلاتی شده باشید. خوشبختانه این نقایص و مشکلات چیزی نیست که همیشه باقی مانده و قابل رفع نباشند. بالعکس، اغلب ما می‌توانیم با جدیت و اراده، اثرات زیان بخش وضع دوره کودکی خود را از بین ببریم. مخصوصا باید در دوره جوانی سعی کنیم اگر جسم یا روح ما در نتیجه پیش آمده‌های گذشته نواقصی دارد، آنها را رفع کنیم. (۳۵۹))

رفع نقایص

(اگر شما در باغچه منزل خود کدو کاشته باشید، شاید گاهی هوس کنید یک کدوی کوچک را انتخاب کرده و با چوب کبریت، اسم خود را روی آن بنویسید. در این صورت می‌دانید که هر قدر آن کدوی کوچک رشد کند و بزرگ تر شود، آن اثری که روی آن کنده اید بزرگ تر می‌شود و هنگامی که رشد آن کدو کامل و برای چیدن آماده شود، آن اثر یا نوشته مثل اول واضح نیست، ولی وسعت آن زیادتر گشته است. به همین ترتیب، آثاری که بر روی روان کودک به وجود می‌آید نیز باقی می‌ماند. ممکن است این آثار و خاطرات ضعیف تر شوند، ولی میدان فعالیت و نفوذ آنها وسیع تر می‌شود و اثر آنها در اخلاق و رفتار ظاهر می‌گردد. می‌دانید کدو دارای آن قدرت نیست که آن اثر را به کلی از روی پوست خود محو کند، ولی ما اگر بخواهیم و تصمیم بگیریم، می‌توانیم دارای آن قدرت بشویم که نگذاریم ان آثار و خطرات مخفی، که در ذهن باطن ما به جای مانده، تاءثیر بد و زیان بخش در زندگی ما بکند.) (۳۶۰)

وظیفه جوان

جوانانی که در کودکی با تربیت صحیح پرورش یافته‌اند، در دوران جوانی یک وظیفه سنگین دارند و آن این که مراقبت نمایند تا شهوت و غضب و دیگر تمایلات طبیعی در مزاجشان طغیان نکنند و آنان را به راه ناپاکی و گناه سوق ندهند. جوانانی که در کودکی با روش‌های بد تربیت شده‌اند و از جهت اخلاقی، تمایلات ناپسندی دارند، دو وظیفه بزرگ بر عهده آنان است: یکی آن که عنان شهوت و تمایلات طبیعی خود را در دست بگیرند و از سرکشی و طغیانشان جلوگیری نمایند. دیگر آن که مجاهده کنند تا صفات ذمیمه دوران طفولیت را در مزاج خود بی‌اثر نمایند و عادات ناپسند را تدریجا ترک گویند و در عوض خویشتن را به صفات حمیده و خلیقات پسندیده متخلق سازند.

اقتضای طبع جوانی

در هر حال، جوانان هر دو گروه باید اقتضای طبع جوانی را بشناسند و خویشتن را از هر جهت تحت مراقبت قرار دهند. باید بدانند دوران جوانی، دوران شهوت و غضب است، دوران غرور و خودپرستی است، دوران غفلت و بی‌خبری است و همواره در راه زندگی خطراتی در پیش دارند که سعادتشان را تهدید می‌کند. (قال علی علیه السلام: سکر الغفلة و الغرور ابعده افاقه من سکر الخمر.) (۳۶۱)

مستی غفلت و غرور

علی علیه السلام فرمود: کسانی که مست غفلت و غرور هستند خیلی دیرتر از مست شدگان از شراب به هوش می‌آیند. نوجوانانی که در کودکی خوب تربیت شده‌اند و پدر و مادر، آنان را به درستی پرورش داده‌اند، مغرور نباشند و گمان نکنند که نتایج تربیت‌های صحیح، در هر گونه شرایط و به هر صورت، ثابت و پایدار خواهد ماند. اینان اگر در جوانی اسیر هوی پرستی و تمایلات نفسانی خود شوند، اگر خواهش‌های طبیعی و شهوات غریزی بر آنان حاکم و فرمانروا گردد، تار و پود تربیت‌های صحیح کودکی‌شان به هم می‌ریزد، و نتیجه زحمات چندین ساله پدران و مادرانشان بر باد می‌رود، از صراط مستقیم منحرف خواهند شد و سرانجام در پرتگاه گمراهی و تیره روزی سقوط خواهند کرد.

تصمیم نمر بخش

نوجوانانی که در کودکی بد تربیت شده و در محیط فاسد بار آمده اند، مایوس و ناامید نباشند و گمان نکنند که نتایج شوم تربیت های بد، همه جا و در هر صورت پابرجا و ثابت است. اینان اگر به استعداد های معنوی و لیاقت های روحانی خود واقف باشند، اگر در جوانی برای نیل به خوشبختی و سعادت ابدی خویش تصمیم قطعی بگیرند، اگر برای شناختن بیماری های درونی خود و درمان آنها خویشتن را در اختیار تعالیم عالیه اسلام و مریبان عالم و پاک نهاد قرار دهند، می توانند اساس تربیت های غلط دوران کودکی را به هم بریزند و خویشتن را از قید آموزش های بد و صفات ناپسند آزاد سازند و از عوارض نامطلوب آنها برکنار بمانند. (قال علی علیه السلام: من عرف شرف معناه صانه عن دنائة شهوته و زورمنه. (۳۶۲)) علی علیه السلام فرموده: کسی که شرافت باطنی و گوهر انسانی خود را بشناسد، این شناسایی او را از پستی های شهوت و آرزوهای باطل مصون خواهد داشت.

تعدیل تمایلات جوان

قال الله ...

قال الله العظیم فی کتابه: و اذا اردنا ان نهلك قرية امرنا مترفها ففسقوا فيها فحق عليها القول فدمرناها تدميرا (۳۶۳)

جوانی و بروز تمایلات

موقعی که طفل دوران کودکی را پشت سر می گذارد و با پیمودن ایام انقلابی بلوغ، به سر حد تکلیف و جوانی می رسد، به طور طبیعی تمایلات گوناگونی در ضمیرش شکفته می شود و نوجوان، با شور و هیجان، در راه ارضای تمایلات نفسانی و خواهش های درونی خویش فعالیت و جنبش پی گیر خود را آغاز می کند. نوجوان علاقه دارد به اسرار طبیعت پی ببرد، از علل و معالیل عالم با خبر شود، آفریننده جهان را بشناسد و از مطالب مذهبی آگاه گردد. نوجوان با میل فطری خود به راستی و درستی، به پاکی و فضیلت، به عدل و انصاف، به جوانمردی و علو همت علاقه دارد. نوجوان خواستار آزادی و عاشق احراز استقلال و شخصیت و اظهار وجود است. مایل به خودنمایی و تشخیص طلبی است. با فرارسیدن بلوغ، در نوجوان عشق سوزانی به جنس مقابل پدید می آید، به طوری که سایر تمایلات تحت الشعاع شهوت جنسی قرار می گیرند. نوجوان به زیبایی و زینت، خودآرایی و تجمل، رغبت شدید دارد. نوجوان مایل است خود را با محیط اجتماعی تطبیق دهد و عضو مؤثر جامعه گردد و از راه سعی و کوشش، مال و ثروتی به دست آورد. خلاصه، بر اثر بلوغ، تمایلات مختلفی در باطن جوان بیدار می شود و از هر جهت جسم و جانسان تحت تاءثیر قرار می گیرند.

خواهش های ایام شباب

هر یک از خواهش هایی که به قضای حکیمانانه الهی در نهاد بشر آفریده شده، به منزله یک شاخه از شجره خوشبختی است. جوانانی که مایل به سعادت و کامیابی هستند، آنان که می خواهند یک انسان واقعی باشند و به خوشبختی حقیقی نیل شوند، باید به همه تمایلات طبیعی خویش توجه نمایند و هر یک از آنها را در جای خود و با اندازه گیری صحیح ارضا کنند.

ستم به انسانیت

کسانی که خوشبختی و سعادت خود را تنها در ارضای بعضی از خواهش های غریزی جست و جو می کنند، آنان که توجه اساسی و همت خود را به یک میل نفسانی معطوف داشته و از سایر استعداد های درونی خویش غافل اند، به انسانیت خود ستم می کنند و

هرگز به کمال و سعادت‌تی که شایسته مقام انسان است، نایل نخواهند شد. (قال رسول الله صلی الله علیه و آله: من لم یران الله علیه نعمه الا فی مطعم او مشرب فقد جهل و کفر نعم الله و ضل سعیه و دنا منه عذابه. (۳۶۴))

کفران نعمت

رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است: کسی که از همه نعمت‌های خداوند تنها متوجه خوردن یا آشامیدن باشد و سایر عطایای الهی را در خویشتن نادیده انگارد، به نادانی گراییده و کفران نعمت کرده است. او با این فکر نادرست و روش ناپسند به گمراهی قدم گذارده و کیفر خداوندی به وی نزدیک شده است. (هدف درست و عملی ما باید این باشد که وجود خود را از هر لحاظ پرورش دهیم، نه آن که فقط به معلومات کتابی یا نیرومند کردن جسم بپردازیم، یا فقط به فکر کار و پول درآوردن باشیم. البته هر یک از اینها به جای خود مهم است، ولی از همه چیز مهم تر این است که ما یک انسان حقیقی باشیم.) (۳۶۵)

ساختن جسم و جان

ایام شباب دوره تثبیت شخصیت است. ایام شباب مهلت گران بها و پرازشی است که جوانان جسم و جان خود را برای یک زندگی صحیح و شایسته بسازند و خویشتن را با شرایط لازم علمی و عملی مجهز نمایند. در این فرصت، باید به همه تمایلات مادی و معنوی خویش متوجه باشند و با حفظ موازنه و تعادل، تمام استعدادهای خود را در مسیر فعلیت و بهره برداری قرار دهند و از هر کدام به نفع سعادت خویش استفاده نمایند. (دوران بلوغ به فرد وسیله می دهد که هر قدر ممکن است، افق خود را توسعه دهد و تمام موجودیت خود را منبسط سازد و همه امکانات متفاوت خویش را بشناسد تا در انتخاب قطعی که باید برای دوران کمال و پختگی انجام دهند، دچار خبط نگردد. فعالیت را که نوجوان انجام می دهد، یک بازی ساده کودکانه نیست، بلکه یک امر جدی است که در عین حال جهت یابی تعهد آینده و مقدمه آن محسوب می گردد.)

تغییر شکل روحی

فایده بزرگ این دوره آن است که فرد، ناگهان محدود نمی شود، بلکه به تدریج به سمت حد یا مافوق حدی که نمونه عادی بشریت است، پیشرفت می نماید. جوانی، در نتیجه دارا بودن تجسم قوی و کنجکاوی، عالی ترین دوره تغییر شکل روحی است. افکار جدید، نقطه نظرهای خاص، و خلاصه همه چیزهایی که آینده موجود را مشخص می سازند، در این دوره شروع به نمو و ترقی می نمایند. در این دوران است که حالات اساسی ما در مقابل زندگی تشکیلات می یابد. هنگامی که سنین کمال فرا می رسد، بار دیگر خاطرات زنده این دوران در ساعات خستگی به یاد می آید. خاطراتی که چشمه زاینده اعتماد و پاکی و لطف است. (۳۶۶) تعدیل تمایلات نفسانی، اندازه گیری خواهش های غریزی، ارضای کلیه تمنیات درونی با موازنه و هم آهنگی، بهره برداری از همه استعدادهای انسانی، مجهز شدن به تمام شرایط صحیح زندگی و خلاصه خودسازی جوانان کار ساده و آسانی نیست.

نیاز جوان به راهنمایی

نوجوانی که خود از یک طرف دچار نارسایی عقل طبیعی است و از طرف دیگر اسیر احساسات تند و آتشین است، هرگز قادر نیست به تنهایی جمیع مصلحت های خود را بشناسد و به درستی راه فلاح و رستگاری خویش را تشخیص دهد و از هر جهت موجبات خوشبختی و سعادت خود را فراهم آورد. او باید در پیمودن این راه خطرناک و پرپیچ و خم، از تعالیم عالیه اسلام استفاده

کند و از راهنمایی مردان عالم و شایسته کمک بگیرد. او باید این راه را با چراغ علم و معرفت طی کند و در پرتو آن خویشتن را از انحراف و سقوط محافظت نماید. (قال رسول الله صلی الله علیه و آله: من عمل علی غیر علم کان مایفسد اکثر مما یصلح. (۳۶۷))
(رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: کسی که کارش بر پایه علم و معرفت استوار نباشد، زیان و فساد عملش بیشتر از خیر و مصلحت است.)

احتیاج به معرفت

(عن علی علیه السلام قال یا کمیل: ما من حركة الا وانت محتاج فیها الی معرفة. (۳۶۸)) علی علیه السلام به کمیل بن زیاد فرمود: هیچ فعالیت و حرکتی نیست، مگر آن که در انجام آن به علم و معرفت نیازمندی. (عن ابی عبدالله علیه السلام گفتم قال العامل علی غیر بصیره کالسائر علی غیر الطریق لا یزیده سرعد السیر الا بعدا. (۳۶۹)) امام صادق علیه السلام فرموده است: کسی که بدون بصیرت و دانایی به کاری دست می‌زند، مانند مسافری است که در بی‌راهه می‌رود. او هر قدر بر سرعت سیر خود می‌افزاید، به همان نسبت از جاده دورتر می‌شود. برای آن که جوانان خود را بیشتر بشناسند و از تمایلات باطنی خویش بهتر آگاه شوند، برای آن که به ارضای همه خواهش‌های درونی خود موفق گردند و دچار تندروی یا کندروی نشوند، برای آن که راه سعادت خویش را با چراغ فروزان دین و علم پیمایند و از خطر طغیان غرایز و افراط و تفریط خواهش‌های نفسانی مصون بمانند، این بحث را به بیان تعدیل تمایلات اختصاص می‌دهم و پیرامون آن با نسل جوان گفت و گو می‌کنم.

منابع تمایلات

تمایلاتی که به طور طبیعی در نهاد جوانان وجود دارد، از منابع مختلف سرچشمه می‌گیرند. ریشه بعضی از تمایلات، غریزه حب ذات و شهوت جنسی و سایر غرایز طبیعی است که قسمتی از آنها با فرارسیدن بلوغ شکفته می‌شوند. بعضی از تمایلات از معرفت فطری و وجدان اخلاقی، که در سرشت انسان آمیخته است، الهام می‌گیرند. پاره‌ای از تمایلات ناشی از قضاوت عقل و محاسبه دقیق خرد است. هدف ما در این بحث، کلیه تمایلات درونی نسل جوان است.

نیروهای محرک

این خواهش‌های فطری و تمنیات طبیعی، نیروهای محرک آدمی در شئون مختلف زندگی است. این تمایلات اند که انسان را در جلب لذایت یا دفع آلام، به سعی و کوشش وامی‌دارند و محیط زندگی را با جوش و خروش خود گرم می‌کنند. نکته جالبی که لازم است جوانان در خاطر بسپارند و همواره بدان متوجه باشند این است که قدرت کشش و نیروهای تحریکی تمایلات درونی انسان، یکسان و متساوی نیستند. انگیزه بعضی از تمایلات بسیار قوی و نیرومند است، برعکس قدرت کشش پاره‌ای از خواهش‌ها متوسط یا ضعیف است. مثلاً غریزه شهوت و خواهش لذت جنسی از یک طرف و تمایل به وفای به عهد و راستی از طرف دیگر، در نهاد هر جوانی وجود دارد. با این تفاوت که انگیزه شهوت و نیروی محرک جوانان در اعمال غریزه جنسی، به مراتب قوی‌تر از نیروی فطرت است که او را به وفای به عهد و راستی وامی‌دارد.

کشش غریزه جنسی

غریزه جنسی مانند آتش سوزانی است که از اعمال وجود جوان زبانه می‌کشد و اگر از حد مصلحت تجاوز نماید و طغیان کند، اگر به درستی مهار نشود و با شدت مشتعل گردد، قادر است ریشه فضایل اخلاقی و سجایای انسانی را بسوزاند و سعادت آدمی را

نابود کند .

مرکز تحریک آرزوها

(دیر یا زود غریزه جنسی ، مخصوصا در نزد پسران ، تا سر حد وجدان نفوذ کرده و تحریکات شهوانی ، همچون تصادم امواج با ساحل ، شروع به مبارزه می نمایند . عمل این غریزه آن قدر قوی است که در واقع مرکز تحریکات مستقیم برای تمام آرزوهای اعضای مختلف بدن می گردد . تاءثیر غیرمستقیم آن خیلی بیش از این هاست . وجود آن به کلی زندگانی قلبی و تظاهرات محبت آمیز انسان را تحت تاءثیر خود قرار می دهد ، تا جایی که اگر در ۱۳ یا ۱۴ سالگی مکان محدودی را در حساسیت انسان اشغال کرده باشد ، سه یا چهار سال بعد از آن ، مالک اصلی می شود و آن گاه تمام تظاهرات محبت آمیز انسان از غریزه جنسی سرچشمه می گیرد .) (۳۷۰)

جنبش شهوت و غضب

نه تنها غریزه شهوت جنسی ، بلکه قدرت کشش تمام غرایز در وجود آدمی به مراتب قوی تر از قدرت وجدان اخلاقی و عقل است . آدمی در حال عادی ، در موقعی که تحت تاءثیر غرایز نیست ، ندای وجدان و عقل را به خوبی می شنود و خیر و شر خود را تشخیص می دهد ، ولی در مواقعی که غرایز تحریک می شوند و طغیان می کنند ، در موقعی که شهوت و غضب به جنبش می آیند و فعالیت آتشین خود را آغاز می نمایند ، سراسر وجود آدمی میدان تاخت و تاز آنها می شود . در آن موقع تمایلات عقلی و اخلاقی لگد کوب می گردند و ندای حیات بخش و مصلحت آمیز آنها به گوش نمی رسد . میل ها همچون سگان خفته اند اندر ایشان خیر و شر بنهفته اند چون که قدرت نیست خفتند آن رده همچو هیزم پاره ها و تن زده تا که مرداری درآید در میان نفخ صور حرص کوبد بر سگان چون در آن کوچه خری مردار شد صد سگ خفته بدان بیدار شد حرص های رفته اندر کتم غیب تاختن آورد و سر بر زد ز جیب مو به موی هر سگی دندان شده وز برای حيله دم جنبان شده صد چنین سگ اندر این تن خفته اند چون شکاری نیستشان بنهفته اند مشکل بزرگی که در زمینه ارضای تمایلات بر سر راه فرزندانشان ، به خصوص نسل جوان ، وجود دارد و همواره سعادت آنها را تهدید می کند ، تضادی است که بین خواهش های درونی انسان است . تمایلات گوناگونی که در نهاد آدمی وجود دارد با هم ناسازگار و ضد یکدیگرند ، راضی کردن بی حساب و نامحدود هر یک از آن تمایلات ، مستلزم سرکوب کردن تمایل دیگری است ، و بدون تردید ، این عمل اثر نامطلوبی در سعادت و خوشبختی بشر دارد . (قال علی علیه السلام : لقد علق بنیاط هذا الانسان بضعة هی اعجب مافیة و ذلک القلب و له مواد من الحکمة و اضداد من خلافها فان سنج له الرجاء اذله الطمع و ان هاج به الطمع و ان هاج به الطمع اهلکه الحرص و ان ملکه الیاءس قتله الاسف و ان عرض له الغضب اشتد به الغیظ و ان اسعده الرضا نسی التحفظ و ان غاله الخوف شغله الحذر و ان اتسع له الاءمن استلبته العزة و ان اصابتة مصیبة فضحه الجزع و ان افاد مالا اطغاه الغنى و ان عضته الفاقه شغله البلا و ان جهده الجوع قعدت به الضعف و ان افراط به الشبع كظته البطنه فكل تقصیر به مضر و كل افراط له مفسد .) (۳۷۱)

افراط و تفريط زیان آور

علی علیه السلام درباره قلب آدمی ، که خلقتی بس عجیب و شگفت آور دارد ، فرموده است : در این کانون تمایلات عاطفی ، مجموعه ای از خواهش های حکیمانه و تمایلاتی ضد آنها گرد آمده است . اگر امیدوار شود ، تمنای طمع خوارش می سازد . اگر میل به آز و طمع در ضمیرش جنبش کند ، خواهش حرص تباهش می نماید . اگر ناامید گردد ، اندوه و غم او را می کشد . اگر

حالت غضب بر وی دست دهد، به شدت خشمگین می‌گردد. اگر خشنود شود، خودداری‌های لازم را فراموش می‌کند. اگر دچار خوف و هراس شود، در جست و جوی راه نجات، حیرت زده و مبهوت می‌گردد. اگر در امنیت و گشایش قرار گیرد، غفلت و نادانی آن را از کفش می‌رباید. اگر به مصیبتی دچار شود، بی‌تابی رسوایش می‌کند. اگر مالی به دست آورد، توانگری به طغیانش وامی‌دارد. اگر فقر و تهی دستی آزارش دهد، گرفتار بلا می‌شود. اگر گرسنگی بر او فشار آورد، ناتوانی زمین‌گیرش می‌کند. اگر در خوردن زیاده روی کند، فشار شکم ناراحتش می‌سازد. پس هر کوتاهی و کندروی در تمایلات، برای بشر زیان‌آور است، و هر افراط و تندروری نیز مایه فساد و تباهی است.

تعدیل تمایلات

تنها وسیله‌ای که می‌تواند تضاد تمایلات را از میان بردارد و هر یک از خواهش‌های طبیعی بشر را در جای خود، با اندازه‌گیری صحیح، ارضا نماید، تعدیل تمایلات و محدود کردن تمایلات درونی است. بزرگ‌ترین پرتگاهی که در راه زندگی جوانان وجود دارد و اغلب باعث سقوط آنان می‌شود، تندروری در اعمال بعضی از غرایز و ارضای پاره‌ای از خواهش‌های نفسانی است. هدف برنامه‌های پرارزش دینی و علمی در تربیت جوانان این است که آنان را در اعمال تمایلاتشان هدایت کنند و از افراط و تفریطی که باعث سقوط و تباهی است، برکنارشان نگاه دارند. مسئله اجتناب از هوی پرستی و تعدیل خواهش‌های نفسانی، نه تنها یک وظیفه قطعی اسلام است، بلکه لزوم محدود نمودن تمایلات درونی، از جهات عقلی، علمی، تربیتی، اخلاقی، بهداشتی، اجتماعی و خلاصه از نظر ضرورت زندگی، یک اصل قطعی و غیر قابل‌تخلف است.

چشم‌پوشی از خواهش‌های ناروا

آدمی برای نیل به یک زندگی سالم و مرفه ناچار است از خواهش‌های ناروای خویش چشم‌پوشد و از اعمال غیر انسانی اجتناب نماید. بشر هرگز نمی‌تواند با لجام گسیختگی تمایلات و آزادی بی‌قید و شرط خواهش‌های نفسانی، به حیات فردی و اجتماعی خود ادامه دهد و موجبات فلاح و رستگاری خویش را فراهم آورد. (قال علی علیه السلام: لو کنا لانرجو جنه و لانخشی ناراً و لا ثواباً و لاعقاباً لکان ینبغی لنا ان نطالب بمکارم الاخلاق فانها مما تدل علی سبیل النجاح). (۳۷۲)

طلب سجایای اخلاقی

علی علیه السلام فرموده است: اگر به فرض، امیدی به بهشت و ترسی از دوزخ نداشته باشیم، اگر فرضاً قواب و عقابی در قیامت نباشد، باز هم لازم است از خود، مکارم اخلاقی و سجایای انسانی را مطالبه نماییم، زیرا فرا گرفتن صفات پسندیده و به کار بستن آن‌ها از عوامل مؤثر رستگاری است و در زندگی بشر مایه اصلی خوشبختی و سعادت است. برای آن‌که جوانان به لزوم تعدیل تمایلات نفسانی بیشتر متوجه گردند و از ضرورت آن در شئون مختلف زندگانی بهتر آگاه شوند، چند مورد را به اختصار یادآور می‌شوم. یکی از وظایف مهم آقایان اطبا، در برنامه‌های درمانی، تعدیل تمایلات بیمار است. مریض از یک طرف خواستار سلامت و بهبودی و از طرف دیگر مایل به خوردن غذاهای گوناگون است. بیمار اگر بخواهد تمایل خود را در خوردن غذاها آزادانه و بدون قید و شرط ارضا نماید و هر چه میل دارد بخورد، منافعی با تمایل به بهبودی است، زیرا بعضی از غذاها برای وی مضر است و باعث تشدید مرضش می‌شود.

تعدیل تمایل بیمار

پزشک دانا با بررسی دقیق، تمایل غذا را در بیمار تعدیل می‌کند و با محاسبه صحیح، بعضی از آن‌ها را اجازه می‌دهد و بعضی را منع می‌نماید. طیب با این عمل، از طرفی تمایل به غذا را با اندازه‌گیری صحیح ارضا نموده و از طرف دیگر، تمایل به بهبودی را نیز مورد توجه قرار داده است. به علاوه، تضادی که در بین تمایل به غذا و خواهش بهبودی وجود داشت، با دستور خود برطرف نموده است. یکی از وظایف قانونگذاران عادل در حفظ حقوق و حدود و ایجاد عدل اجتماعی، تعدیل تمایلات مردم است. هر انسانی از یک طرف مایل است آزاد باشد و از طرف دیگر خواهان آرامش و امنیت است. اگر مردم بخواهند تمایل به آزادی را بدون قید و شرط ارضا نمایند و هر کس به هر کاری که مایل است، دست بزند، باید از خواهش امنیت چشم‌پوشند و تمایل به آرامش خاطر را سرکوب کنند. زیرا آزادی مطلق با امنیت سازگار نیست و موجب هرج و مرج است.

توازن آزادی و امنیت

قانونگذار عادل، با محاسبه صحیح، تمایل به آزادی را تعدیل می‌کند و خواهش آزادی فردی را تا جایی اجازه می‌دهد که منافی با امنیت اجتماعی و مزاحم آزادی غیر نباشد. در نتیجه، از یک طرف تمایل به آزادی با اندازه‌گیری ارضا شده و از طرف دیگر، تمایل به امنیت نیز جامه عمل پوشیده است، به علاوه، تضادی که بین این دو خواهش وجود داشت از میان رفته است.

خواهش لذت و سلامت

یکی از راهنمایی‌های عقل تعدیل تمایلات است. آدمی از یک طرف میل دارد از همه لذت‌های زندگی بهره‌مند شود و از طرف دیگر مایل است سالم و نیرومند باشد. بعضی از لذت‌ها مانند نشئه‌روئین و لذت نوشابه‌های الکلی، منافی با تمایل به سلامت و نیرومندی است. در چنین مواردی عقل برای تعدیل خواهش لذت مداخله می‌کند. لذت‌های مفید یا لافل غیر مضر را اجازه می‌دهد و آدمی را از لذت‌های برحذر می‌دارد، و با این راهنمایی، از طرف تمایل به لذت را با اندازه‌گیری صحیح ارضا می‌کند و از طرف دیگر، عملاً تمایل به سلامت را مورد توجه قرار می‌دهد. به علاوه بر تحدید لذت، تضاد آن دو را مرتفع می‌سازد. در این سه مورد، لزوم تعدیل تمایلات، از نظر درمانی و بهداشتی و اجتماعی و عقلی به خوبی واضح است. در سایر شئون زندگی نیز تحدید خواهش‌های نفسانی ضرورت قطعی دارد و بدون آن زندگی سالم و صحیح فردی و اجتماعی میسر نخواهد بود.

میل جوان به پاکی و شرافت

یکی از تمایلاتی که در نهاد نسل جوان وجود دارد، خواهش سجایای اخلاقی و صفات انسانی است. جوان به فطرت طبیعی خود مایل است انسان واقعی باشد. مایل است به پاکی و شرافت زندگی کند و از سعادت حقیقی برخوردار گردد. بدون تردید، ارضای این خواهش انسانی و نیل به این هدف نورانی وقتی میسر است که آدمی از گناه و ناپاکی اجتناب کند و خواهش‌های ضد انسانی را سرکوب نماید. (قال علی علیه السلام: من احب المکارم اجتنب المحارم. (۳۷۳)) علی علیه السلام فرموده است: کسی که مکارم اخلاقی و سجایای انسانی را دوست دارد، باید از گناه و نادرستی پرهیزد. زیرا مکارم اخلاق با گناهکاری و عصیان ناسازگار است. آیین مقدس اسلام می‌خواهد جامعه بشر را به راه رستگاری و سعادت حقیقی هدایت کند و آنان را انسان واقعی بسازد. هدف پیشوای عالی قدر اسلام این است که در ظل تعالیم الهی، تمایلات نفسانی و خواهش‌های درونی بشر را تعدیل نماید و همه آن‌ها را با اندازه‌گیری صحیح و در حدود مصلحت ارضا کند. (قال رسول الله صلی الله علیه و آله: یا عباد الله انتم کالمرضى و رب العالمین کالطیب فصلاح المرضی فیما یعلم الطیب و تدبیر به لا فیما یشتهیه المرضی و یقترحها الا فسلموا لله امره تکنونوا من الفائزین. (۳۷۴)) رسول اکرم فرموده است: ای بندگان خدا، شما مانند بیمارانیید و پروردگار جهان مانند طیب. خیر

و صلاح بیماران در چیزهایی است که طیب می‌داند و به کار می‌برد، نه در آن چیزهایی که بیماران به آن‌ها رغبت دارند و بی حساب نسبت به آنها ابراز تمایل می‌کنند. تسلیم امر الهی باشید تا در صف رستگاران در آید.

ضرورت تعدیل خواهش‌ها

همان‌طور که بیمار برای بهبود خود باید از دستور پزشک اطاعت نماید و خواهش غذا را اندازه‌گیری کند. همان‌طور که آدمی برای حفظ امنیت باید از قانون اطاعت نماید و خواهش آزادی را محدود کند، همان‌طور که انسان برای حفظ سلامت و نیرومندی خویش باید از عقل پیروی کند و از لذت‌های مضر و خطرناک چشم‌پوشد، همچنین، تمام افراد بشر برای نیل به کمالات معنوی و صفات عالی‌انسانی باید از تعالیم الهی پیروی کنند و به تمایلاتی که منشاء ناپاکی و گناه است، پشت‌پا بزنند. گزینه حب ذات، تمایل به شهوت جنسی، انگیزه انتقام‌جویی، خواهش مال و ثروت، تمنای قدرت و مقام، خواهش آزادی و حریت، میل به احراز استقلال و شخصیت و همچنین سایر تمایلاتی که در نهاد بشر وجود دارند، همه باید تعدیل شوند. همه باید با اندازه‌گیری و دور از افراط و تفریط اعمال‌گردند، و برای از بین رفتن تضاد تمایلات، لازم است هر خواهشی به قدری ارضا شود که باعث سرکوبی سایر تمایلات نشود و منافی با سعادت و رستگاری آدمی نباشد.

ارضای همه تمایلات

برای آن که جوانان به وضع درونی خود واقف شوند و از تضاد خواهش‌های نفسانی خویش آگاه گردند، برای آن که ضرورت تعدیل تمایلات نفسانی را احساس کنند و عملاً از برنامه‌های تربیتی اسلام پیروی نمایند، موضوع گزینه جنسی را به اختصار مورد بحث قرار می‌دهم و توجه جوانان را به پاره‌ای از خطرانی که ممکن است از این رهگذر دام‌گیرشان شود، جلب می‌نمایم. البته وضع سایر غرایز، از مقایسه با گزینه جنسی نیز روشن می‌شود.

اعمال شهوت در حدود مصلحت

گزینه شهوت و خواهش لذت جنسی یکی از نیرومندترین تمایلاتی است که به قضای حکیمانه الهی در بشر آفریده شده است. اگر این خواهش سوزان به درستی تعدیل شود و با اندازه‌گیری صحیح، در جای خود ارضا گردد، مایه مطبوع‌ترین لذت و باعث حفظ نوع بشر است. برعکس، اگر با خودسری و لجام‌گسیختگی طغیان نماید و از حدود مصلحت تجاوز کند، مفسد عظیم و غیرقابل‌جبرانی به بار می‌آورد و می‌تواند منشاء بدبختی و سقوط بشر گردد. اگر گزینه جنسی محدود گردد و در جای خود به کار برده شود، با سایر تمایلات انسانی اختلاف و تضادی نخواهد داشت و جوانان می‌توانند با اعمال گزینه جنسی، سایر تمایلات طبیعی و خواهش‌های فطری خود را نیز ارضا کنند. ولی در جایی که گزینه جنسی تعدیل نشده باشد و جوانان بخواهند آن را آزادانه و به هر صورتی که مایل باشند، اعمال نمایند، ناسازگاری و تضاد تمایلات شروع می‌شود. نظر به این که گزینه جنسی و انگیزه شهوت از سایر تمایلات آدمی قوی‌تر است. قهراً این نبرد به پیروزی شهوت و شکست سایر خواهش‌های فطری و انسانی پایان می‌پذیرد.

خواهش سجایای اخلاقی

جوانان، به فطرت انسانی خود، مایل به راستی و درستی، به عدل و انصاف، به ادای امانت و وفای به عهد هستند. سرچشمه این خواهش‌های پاک و انسانی، وجدان اخلاقی و الهام الهی است. خداوند در نهاد انسان این تمایلات مقدس را آفریده است که

افراد بشر از آن‌ها پیروی کنند و زندگی خویش را بر اساس آن صفات حمیده استوار نمایند تا در نتیجه یک انسان واقعی شوند و به مدارج کمال و سعادت نایل گردند. سرکوبی تمایلات انسانی موقعی که شهوت تعدیل نشده و خودسر، در مزاج جوان طغیان می‌کند و کشش‌های جنسی او را به جنبش و کوشش وادار می‌دارد، وجدان اخلاقی و تمایلات انسانی در ضمیرش سرکوب می‌شوند و در راه رسیدن به مقصود و ارضای خواهش لذت، ممکن است به دروغ و تهمت، به خیانت در امانت، به عهدشکنی و جنایت، و خلاصه به همه ناپاکی‌ها و گناهان ضد انسانی دست بزنند و برای ارضای شهوت جنسی و لذت زودگذر، بنای فضیلت و سعادت ابدی خویش را ویران سازد. (قال علی علیه السلام: کم من لذه دنیة منعت سنی درجات. (۳۷۵)) علی علیه السلام فرموده است: چه بسا لذت پست و ناچیزی که آدمی را از نیل به درجات عالی انسانی باز داشته و سد راه سعادت شده است. جوانان به طور طبیعی مایل به عزت نفس و شرافت هستند و از کوچک‌ترین اهانت و تحقیر برافروخته می‌شوند. این انگیزه طبیعی، محرک آنان به احراز شخصیت و کسب عزت اجتماعی است، و همین تمایل طبیعی است که نمی‌گذارد جوانان به ذلت و پستی تن در دهند و زیر بار خواری و زبونی بروند. جوانی که نتواند گزینه جنسی خود را تعدیل کند و بر تمایل شهوی خویش مسلط گردد، بعید به نظر می‌رسد که بتواند خواهش عزت نفس و شرافت خود را به شایستگی ارضا کند، زیرا شهوت لجام گسیخته و خودسر، مایه رسوائی و بی‌آبرویی است و با تمایل به عزت و شرف ناسازگار است.

اسیران شهوت و هوی

چه بسیارند دختران و پسران جوانی که بنده شهوت و اسیر هوای نفس خویشان هستند و در راه جلب لذت و ارضای خواهش جنسی، به همه پستی‌ها و نکبت‌ها تن می‌دهند، و سرانجام در منجلاب فحشا و بی‌عفتی سقوط می‌کنند. خلاصه، برای راضی کردن شهوت جنسی، تمایل شرف و فضیلت انسانی را در ضمیر خویشان لگدکوب می‌کنند و به حیثیت و شخصیت خود و خانواده خویش پشت پا می‌زنند.

فحشا و بی‌عفتی

(قال علی علیه السلام: من غلب شهوته صان قدره. (۳۷۶)) علی علیه السلام فرموده است: آن کس که بر تمایل جنسی خود غلبه کند و عنان شهوت را در اختیار بگیرد، قدر و شرف خود را حفظ کرده است. (قال امیر المؤمنین علیه السلام: عبد الشهوة اذل من عبدالرق. (۳۷۷))

ذلیل تر از بردگان

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده است: آنان که بنده شهوت خود هستند، به مراتب ذلیل تر از بردگان و غلامان زرخریدند. (و عنه علیه السلام: من ملک نفسه علا امره، من ملتهک نفسه ذل قدره. (۳۷۸)) و نیز فرموده است: کسی که بر نفس سرکش خود حاکم باشد، شائن و منزلتش بالا می‌گیرد، و بر عکس که نفس شهوانی اش مالک و فرمانروای وی باشد، به ذلت و خواری دچار می‌شود و قدر و قیمتش پست می‌گردد. شریف‌ترین و گران‌بهارترین سرمایه‌ای که خداوند به نوع بشر عطا فرموده، عقل است. عقل، چراغ فروزان در راه زندگی است. عقل، هادی بشر به سوی سعادت و خوشبختی است. انسان عاقل طبعا مایل است تمام اعمال خود را با دستور عقل تطبیق دهد و همواره از فرمان سعادت بخش خرد اطاعت نماید.

طغیان شهوت و تیرگی عقل

مساءسفانه غریزه شهوت جنسی به اندازه ای قوی و نیرومند است که اگر تعدیل نشود و در راه سرکشی و طغیان به حرکت در آید، می تواند چراغ عقل را تیره و تاریک کند و جوانان را به کارهای جنون آمیز و خطرناکی وادار نماید.

ناکامی و انتقام

در روزگار قبل از اسلام، زد و خورد خونینی بین قبیله بنی عامر و بنی کنانه در بازار عکاظ اتفاق افتاد که تاریخ آن را به نام حرب الفجار ثبت نموده است. سبب حادثه این بود که زنی از بنی عامر در بازار عکاظ نشسته بود. جوانی از بنی کنانه به وی نزدیک شد و چند قدمی گردش چرخید و سپس از زن درخواست کرد که خود را به وی بنمایاند تا از تماشای او لذتی ببرد. زن از انجام تمنای جوان خودداری کرد. جوان که در ارضای شهوات جنسی خود شکست خورده بود، به فکر انتقام افتاد و بدون آن که زن متوجه باشد، پشت سر او نشست و با تیغ تیزی، درز پشت پیراهن وی را شکافت، موقعی که زن از جای حرکت نمود، قمست سرین و رانش از شکافت پیراهن ظاهر شد. کسانی که از نزدیک ناظر این جریان بودند، خندیدند، زن که از این اهانت، سخت خشمگین شده بود، به صدای بلند فریاد زد و بنی عامر را به یاری خود طلید. افراد قبیله با شمشیرهای برهنه به یاری زن شتافتند و به جوان متجاوز حمله کردند. جوان نیز قبیله بنی کنانه را به کمک خود خواست. آنان همه آمدند، هر دو قبیله به جان هم افتادند و عده ای در این واقعه کشته شدند. (۳۷۹) عمل غیر عقلانی جوان در بازار عکاظ، که باعث قتل جمعی گردید، از شهوت جنسی سرچشمه گرفته و این قضیه به صورت های مختلف، در تاریخ بشر، نظایر زیاد دارد.

کاهش فروغ عقل

غریزه شهوت اگر مهار نشود، و باخودسری به حرکت در آید، می تواند از فروغ عقل بکاهد و نیروی خود را ضعیف کند و جوانان را به کارهای ضد عقل و مصحلت وادار نماید و مصائب غیر قابل جبرانی به بار آورد. (قال علی علیه السلام: زوال العقل بین دواعی الشهوة والغضب. (۳۸۰)) علی علیه السلام فرموده است: در کشاکش انگیزه های شهوت و غضب، عقل بشر تیره و تار می شود و فروغ خود را از دست می دهد. (و عنه علیه السلام: من لم یملک شهوته لم یملک عقله. (۳۸۱)) و نیز فرموده است: کسی که مالک شهوت خود نباشد، مالک عقل خود نخواهد بود.

حکومت شهوت بر جسم و جان

اساسا در دوران شباب، غریزه جنسی بزرگترین قدرتی است که بر جسم و جان جوانان حکومت می کند و نیرومندترین انگیزه ای است که اندیشه و افکار آنان را به خود معطوف می دارد. جوانان، بیش از هر چیز، به ارضای شهوت و جلب لذت فکر می کنند و کمتر به جهات عقلی و مصحلت اندیشی توجه دارند. به همین جهت، اگر در انتخاب همسر، تنها به میل و تشخیص خود متکی باشند و از مشورت با افراد عاقل و مال اندیش خودداری نمایند، اغلب به خطا می روند و به گمان جلب لذت جنسی زودگذر، باعث بدبختی خود می شوند و یک عمر، خویشتن را اسیر و گرفتار می سازند.

قطب مثبت و منفی

(زنشویی یا اتحاد دو نفر را میتوان به اتصال دو قطب مثبت و منفی تشبیه کرد که از آن فضایی گرم و روشن می شود یا خانه آتش می گیرد، این که می گویند ازدواج، بخت آزمایی است. درست نیست. زیرا اگر کسی نسنجیده و امتحان نکرده عینکی بخرد که به کارش نیاید، تقصیر از اوست نه از بخت و سرنوشت. به خیال دو روز خوشگذارانی نباید ازدواج کرد. کودک، از نادانی،

به هر چه لذیذ است دست می برد و از ضرر آن نمی اندیشد، جوان نیز در کار زناشویی غالباً کودکمی است حریص و بی تجربه. ازدواج را به خاطر عیش و لذت می خواهد و تصور می کند که این عیش همیشه به همان لذت خواهد بود. یعنی از معشوق به جز کام و خوشی تمنایی ندارد. ولی شخص پخته و دانا، از زناشویی انتظار بیشتر و بزرگ تری دارد و آن یار و همسری است که او را در پیمودن وادی زندگی، چراغ و رهبر و همراه و همزبان و غمخوار و جان شیرین باشد.

همسران شایسته

این است که باید همسر خود را از هر جهت شایسته و متناسب انتخاب کرد و سهم عقل را در این کار خطیر، بر سهم عشق و دل، فزونی داد و از دوستان آزموده و دانا به خصوص از پدر و مادر، که هم دوست اند و هم دانا، در این موقع بار یک راهنمایی و دستور خواست. حاصل آن که بنای زناشویی باید بر عقل باشد و زینت آن از عشق، و گرنه چه بسا احتمال فروریختن دارد. (۳۸۲) (قال علی علیه السلام: الاستهتار بالنساء شیمة النوکی. (۳۸۳))

خوی احمقانه

علی علیه السلام فرموده است: پیروی از هوای نفس و اطاعت از تمنیات ناسنجیده در مورد زنان، از خلق و خوی مردان احمق است. (عن ابی عبدالله علیه السلام قال: انما المراءة قلادة فانظر الی ماتقلده. (۳۸۴)) امام صادق علیه السلام فرموده است: زنی که به همسری خویش انتخاب می کنی، مانند قلاده ای است که به اختیار بر گردن خود می افکنی، با عقل و بصیرت نگاه کن که به چه چیز گردن می نهی. حاصل آنکه انگیزه تمایل جنسی در جوانان به مراتب قوی تر از تمایلات عقلی و وجدان اخلاقی است، و تعدیل آن گزینه نیرومند، اولین و اساسی ترین پایه تربیت نسل جوان است. اگر شهوت جنسی به درستی محدود شود و با اندازه گیری صحیح در راه مشروع و قانونی اعمال گردد، تضادی بین آن و سایر تمایلات انسانی و سجایای اخلاقی وجود نخواهد داشت. جوانان می توانند از یک طرف خواهش های غریزی خود را ارضا کنند و از طرف دیگر به تمایلات اخلاقی و هدایت های عقلی خویش جامه عقلی ببوشانند، و در نتیجه، یک انسان واقعی باشند و با ارضای همه خواهش ها، موجبات سعادت خود را فراهم آورند.

خمودی عقل

اگر گزینه جنسی لجام گسیخته و خودسر باشد، اگر جوانان اسیر شهوت و میع نفس سرکش خود گردند، زمینه تضاد تمایلات در وجودشان آماده می شود. در این موقع، تمام شهوت، جسم و جان جوانان را مسخر می کند و تمام قدرت را به دست می گیرد و آنان را در راه ارضای این خواهش سوزان، ناپاکی و گناه وا میدارد. در این موقع است که وجدان اخلاقی سرکوب می شود و شعله های فروزان عقل به خمودی می گراید. در این موقع ممکن است جوانان به انواع پلیدها و جنایات آلوده شوند و در معرض تیره روزی و سقوط قرار گیرند.

بالاخانه غم

مصطفی لطفی منفلوطی، زیر عنوان غرقه الاحزان، بالاخانه غم ها، زندگی تاءثر بار دختر و پسر جوانی را شرح می دهد که از خلال آن ارضای نابه جای شهوت جنسی و تضاد تمایلات و عوارض ناشیه از آن به خوبی واضح میشود. برای عبرت دختران و پسران جوان، ترجمه کامل آن را در این جا می آورم. دوستی داشتم که بیشتر علاقه من به او از جنبه دانش و فضلش بود، نه از

جهت ایمان و اخلاق. از دیدن وی همواره مسرور می شدم و در محضرش احساس شادی می کردم. نه به عبادت و طاعت او توجه داشتم نه به آلودگی و گناهانش. او برای من تنها رفیق انس بود. هرگز در این فکر نبودم که از وی علوم شرعی بیاموزم یا آن که دروس فضیلت و اخلاق فرا گیرم. سالیان دراز با هم رفاقت داشتیم. در طول این مدت، نه من از او بدی دیدم و نه او از من رنجیده خاطر شد.

سفر طولانی

برای پیشامد یک سفر طولانی، ناچار قاهره را ترک گفتم و از رفیق محبوبم جدا شدم، ولی تا مدتی با هم مکاتبه می کردیم و بدین وسیله از حال یکدیگر خبر داشتیم، متأسفانه چندی گذشت و نامه ای از او به من نرسید و این وضع تا پایان مسافرتم ادامه داشت. در طول این مدت نگران و ناراحت بودم. پس از مراجعت از سفر، برای دیدار دوستم به در خانه اش رفتم. از آن منزل رفته بود. همسایگان گفتند دیر زمانی است که تغییر مسکن داده و نمی دانیم به کجا رفته است. برای پیدا کردن دوستم کوشش بسیار کردم و در جست و جوی او به هر جایی که احتمال ملاقاتش را می دادم، رفتم و او را نیافتم، رفته رفته مایوس شدم، تا جایی که یقین کردم دوست خود را از دست داده ام و دیگر راهی به او ندارم.

رفیق از دست رفته

اشک تاءثر ریختم. گریه کردم. آن کسی که در زندگی از داشتن دوستان باوفا کم نصیب است، گریه آن کسی که هدف تیره‌های روزگار قرار گرفته، تیره‌هایی که هرگز به خطا نمی رود و پی در پی درد و رنج احساس می شود. اتفاقاً در یکی از شب های تاریک آخر ماه که به طرف منزل می رفتم، راه را گم کردم و ندانسته و به محله دور افتاده و به کوچه های تنگ و وحشتناک رسیدم. در آن ساعت، از شدت ظلمت، چنین احساس کردم که در دریای سیاه و بی کرانی که دو کوه بلند تیره آن را احاطه کرده است، در حرکتیم و امواج سهمگینش گاهی بلند می شود و به جلو می آید و گاهی فروکش می کند و به عقب می گردد. هنوز به وسط آن دریای تیره نرسیده بودم که از یکی از آن منازل ویران صدایی شنیدم و رفت و آمدهای اضطراب آمیزی احساس کردم که در من اثری بس عمیق گذارد. با خود گفتم: (ای عجب، که این شب تاریک چه مقدر اسرار مردم بی نوا و مصائب غم زدگان ار در سینه خود پنهان کرده است.

پیمانی با خدا

ماه در پشت ابر من از پیش با خدای خود عهد کرده بودم که هر گاه مصیبت زده ای در بینم، اگر قادر باشم یاری اش کنم، و اگر عاجز باشم، با اشک و آه خود در غمش شریک گردم. به همین جهت، راه خود را به طرف آن خانه گرداندم و آهسته در زدم. کسی نیامد. دفعه دوم به شدت کوبیدم. در باز شد. دیدم دختر بچه ای است که در حدود ده سال از عمرش رفته و چراغ کم فروغی به دست دارد. در پرتو آن نور خفیف، دخترک را دیدم. لباس مندرسی در برداشت، ولی جمال و زیبایی اش در آن لباس، مانند ماه تمام بود که در پشت ابرهای پاره پاره قرار گرفته باشد. از دختر بچه سؤال کردم: در منزل بیماری دارند؟ در کمال ناراحتی و نگرانی، که نزدیک بود قلبش بایستد، جواب داد: ای مرد، پدرم را دریاب. در حال جان دادن است. این جمله را گفت و برای راهنمایی من به داخل منزل روان شد. پشت سرش رفتم. مرا در بالا خانه ای برد که یک در کوتاه بیشتر نداشت. داخل شدم، ولی چه اطاق وحشت زایی، چه وضع رقت باری. در آن موقع گمان می کردم که از جهان زنده به عالم مردگان آمده ام. در نظر من، آن بالا خانه کوچک، چون گور و آن بیمار چون میتی جلوه می کرد. نزدیک بیمار آمدم. پهلویش نشستم

. بی اندازه ناتوان شده بود . گویی پیکرش یک قفس استخوانی است که تنفس می کند و یا نی خشکی است که چون هوا در آن عبور می نماید ، صدا می دهد . از محبت دستم را روی پیشانی اش گذاردم . چشم خود را گشود و مدتی به من نگاه کرد . کم کم لب های بی رمقش به حرکت در آمد و با صدای بسیار ضعیف گفت : (الحمدلله فقد وجدت صدیقی .) خدا را شکر که دوست گم شده ام را پیدا کردم .

لحظات آخر

از شنیدن این سخن چنان منقلب و مضطرب شدم که گویی دلم از جای کنده شده و در سینه ام راه می رود . فهمیدم که به گمشده خود رسیده ام ، ولی هرگز نمی خواستم او را در لحظه مرگ و ساعات آخر زندگی ملاقات نمایم . نمی خواستم غصه های پنهانی ام با دیدن وضع دلخراش و رقت بار او تجدید و تشدید شود . با کمال تعجب و تاءثر و از او پرسیدم : این چه حال است که در تو می بینم ؟ چرا به این وضع دچار شده ای ؟ با اشاره به من فهماند که میل نشستن دارد . دستم را تکیه گاه بدنش قرار دادم و با کمک من در بستر خود نشست و آرام آرام لب به سخن گشود تا قصه خود را شرح دهد .

قصر مجلل و دختر ماهرو

گفت : ده سال تمام من و مادرم در خانه ای مسکن داشتیم . همسایه مجاور ما مرد ثروتمندی بود . قصر مجلل و باشکوه آن مرد متمکن ، دختر ماهرو و زیبایی را در آغوش داشت که نظیرش در هیچ یک از قصور این شهر نبود . چنان شیفته و دلباخته او شدم که صبر و قرارم به کلی از دست رفت . برای آن که به وصلش برسم ، تمام کوشش را به کار بردم . از هر دری سخن گفتم و به هر وسیله ای متوسل شدم ، ولی نتیجه نگرفتم . آن دختر زیبا همچنان از من کناره می گرفت . سرانجام به او وعده ازدواج دادم و به این امید قانعش کردم . با من طرح دوستی ریخت و محرمانه باب مراد به باز شد تا یکی از روزها به کام دل رسیدم و دلش را با آبرویش یک جا بردم و آن چه نباید بشود ، اتفاق افتاد . خیلی زود فهمیدم که دختر جوان فرزندی در شکم دارد . دو دل و محیر شدم از این که آیا به وعده خود وفا کنم و با ازدواج نمایم ، یا آن که رشته محبتش را قطع کنم و از وی جدا شوم ؟ شق دوم را انتخاب کردم و برای فرار از دختر ، منزل مسکونی ام را تغییر دادم و به منزلی که تو در آن جا به ملاقاتم می آمدی ، منتقل شدم و از آن پس از او خبری نداشتم . از این قصه سال ها گذشت . روزی نامه ای به من با پست رسید .

نامه تکان دهنده

در این موقع دست خود را دراز کرد و کاغذ کهنه زرد رنگی را از زیر بالش خود بیرون آورد و به دست من داد . نامه را خواندم ، این مطالب در آن نوشته شده بود . اگر به تو نامه می نویسم ، نه برای این است که دوستی و مودت گذشته را تجدید نمایم ، برای این کار حاضر نیستم حتی یک سطر یا یک کلمه بنویسم ، زیرا پیمانی مانند پیمان مکارانه تو و مؤدتی مانند مؤدت دروغ و خلاف حقیقت تو شایسته یادآوری نیست . چه رسد که بر آن تاءسف خورم و تمنای تجدیدش را نمایم .

مایه ترس و رسوایی

تو می دانی روزی که مرا ترک گفتی ، آتش سوزنده ای در دل و جنین جنبنده ای در شکم داشتم . آتش تاءسف بر گذشته ام بود و جنین مایه ترس و رسوایی آینده ام . تو کمترین اعتنایی به گذشته و آینده من نمودی . فرار کردی تا جنایتی را که خود به وجود آورده ای نبینی و اشک هایی را که تو جاری کرده ای ، پاک نکنی . آیا با این رفتار بی رحمانه و ضد انسانی می توانم تو را یک

انسان شریف بخوانم؟ هرگز، نه تنها انسان شریف نیستی، بلکه اصلا انسان نیستی. زیرا تمام صفات ناپسند وحوش و درندگان را در خود جمع کرده‌ای و یک جا مظهر همه ناپاکی‌ها و سیئات اخلاقی شده‌ای.

وسیله ارضای شهوت

می‌گفتی تو را دوست دارم. دروغ می‌گفتی. تو خودت را دوست می‌داشتی، تو به تمایلات خویشتن علاقه مند بودی. در رهگذر خواهش‌های نفسانی خود به من برخورد کردی و مرا وسیله ارضای تمنیات خویشتن یافتی، و گرنه هرگز به خانه من نمی‌آمدی و به من توجه نمی‌کردی. به من خیانت کردی، زیرا وعده دادی با من ازدواج کنی، ولی پیمان شکستی و به وعده ات وفا نمودی. فکر می‌کردی زنی که آلوده به گناه شده و در بی‌عفتی سقوط کرده است، لایق همسری نیست. آیا گناهکاری من جز به دست تو شد؟ آیا سقوط من، سببی جز جنایتکاری تو داشت؟ اگر تو نبود، من هرگز به گناه آلوده نشده بودم. اصرار مداوم تو مرا عاجز کرد و سرانجام مانند کودک خردسالی که به دست جبار توانایی اسیر شده باشد، در مقابل تو ساقط شدم و قدرت مقاومت را از دست دادم.

دزدی عفت

عفت مرا دزدیدی. پس از آن من خود را ذلیل و خوار حس می‌کردم و قلبم مالا مال غصه و اندوه شد. زندگی برایم سنگین و غیر قابل تحمل می‌نمود. برای یک دختر جوانی مانند من، زندگی چه لذتی می‌توانست داشته باشد؟ نه قادر است همسر قانونی یک مرد باشد و نه می‌تواند مادر پاکدامن یک کودک. بلکه قادر نیست در جامعه به وضع عادی به سر برد. او پیوسته سرافکنده و شرمسار است. اشک تاءثر می‌بارد و از غصه صورت خود را به کف دست می‌گذارد و بر گذشته تیره خود فکر می‌کند. وقتی به یاد رسوایی خویش و سرزنش‌های مردم می‌افتد، از ترس، بندهای استخوانش می‌سوزد و دلش از غصه آب می‌شود. آسایش و راحت را از من ربودی. آن چنان مضطر و بیچاره شدم که از آن خانه مجلل و باشکوه فرار کردم. از پدر و مادر عزیز و از آن زندگی مرفه و گوارا چشم پوشیده و به یک منزل کوچک، در یک محله دورافتاده و بی‌رفت و آمد مسکن گزیدم تا باقی مانده عمر غم‌انگیز خود را در آن جا بگذرانم. پدر و مادرم را کشتی. خبر دارم هر دو در غیاب من جان سپردند و از دنیا رفتند. آن‌ها از غصه جدایی من دق کردند و از ناامیدی دیدار من مردند و گمان می‌کنم مرگ آن‌ها سببی جز این نداشت.

سم تلخ

مرا کشتی، زیرا آن سم تلخی را که از جام تو نوشیدم و آن غصه‌های کشنده و عمیقی که از دست تو در دلم جای گرفت و با آن در جنگ و ستیز بودم، اثر نهایی خود را در جسم و جانم گذارده است. اینک در بستر مرگ قرار گرفته‌ام و روزهای آخر زندگی خود را می‌گذرانم. من اکنون مانند چوب خشکی هستم که آتش در اعماق آن خانه کرده باشد، پیوسته می‌سوزد و قریباً متلاشی می‌شود. گمان می‌کنم خداوند به من توجه کرده و دعایم مستجاب شده است. اراده فرموده است که مرا از این همه نکبت و تیره روزی برهاند و از دنیای مرگ و بدبختی، به عالم زندگی و آسایش منتقل نماید. با این همه جرایم و جنایات، باید بگویم: تو دروغگویی، تو مکار و حيله گری، تو دزد جنایتکاری. گمان نمی‌کنم خداوند عادل تو را آزاد بگذارد و حق من ستم‌دیده مظلوم را از تو نگیرد.

آستانه قبر

این نامه را برای تجدید عهد دوستی و مؤدت نوشتم ، زیرا تو پست تر از آنی که با تو از پیمان محبت صحبت کنم . به علاوه ، من اکنون در آستانه قبر قرار گرفته ام . از نیک و بدهای زندگی ، از خوش بختی ها و بدبختی های حیات در حال وداع و جدایی هستم . نه دیگر در دل من آرزوی دوستی کسی است و نه لحظات مرگ اجازه عهد و پیمان محبت به من می دهد . این نامه را تنها از آن جهت نوشتم که تو نزد من امانتی داری و آن دختر بچه بی گناه توست . اگر در دل بی رحمت ، عاطفه پدری وجود دارد ، بیا این کودک بی سرپرست را از من بگیر تا مگر بدبختی هایی که دامنگیر مادر ستمدیده او شده است ، دامنگیر وی نشود و روزگار او مانند روزگار من توأم با تیره روزی و ناکامی نگردد . هنوز از خواندن نامه فارغ نشده بودم که به او نگاه کردم . دیدم اشکش بر صورتش جاری است . پرسیدم : بعد چه شد ؟

جرایم غیر انسانی

گفت : وقتی این نامه را خواندم ، تمام بدنم لرزید . از شدت ناراحتی و هیجان ، گمان می کردم نزدیک است سینه بشکافد و قلبم از غصه بیرون افتد . با سرعت به منزلی که نشانی داده بود آمدم و آن همین منزل بود . وارد این بالا خانه شدم . دیدم روی همین تخت ، یک بدن بی حرکت افتاده و دختر بچه اش پهلوی آن بدن نشسته و با وضع تلخ و ناراحت کننده ای گریه می کند . بی اختیار از وحشت آن منظره هولناک فریاد زدم و بی هوش شدم . گویی در آن موقع ، جرایم غیر انسانی من به صورت درندگان وحشتناک در نظرم مجسم شده بودند . یکی چنگال خود را به من می نمود و دیگری می خواست با دندان مرا بدرد . وقتی به خود آمدم ، با خدا عهد کردم که از این بالا خانه ، که اسمش را غرقه الاحزان گذارده ام ، خارج نشوم و به جبران ستم هایی که بر آن دختر مظلوم کرده ام ، مثل او زندگی کنم و مانند او بمیرم . اینک موقع مرگم فرا رسیده و در خود احساس مسرت و رضایت خاطر می کنم . زیرا ندای باطنی قلبم به من می گوید ، خداوند جرایم تو را بخشیده و آن همه گناهای را که ناشی از بی رحمی و قساوت قلب بوده ، آمرزیده است . سخنش که به اینجا رسید ، زبانش بند آمد و رنگ صورتش به کلی تغییر کرد . نتوانست خود را نگاه دارد . در بستر افتاد . آخرین کلامی که در نهایت ضعف و ناتوانی به من گفت ، این بود : ابنتی یا صدیقی یعنی دوست عزیزم ، دخترم را به تو می سپارم . سپس جان به جان آفرین تسلیم کرد . ساعتی در کنارش ماندم و آن چه وظیفه یک دوست بود ، درباره اش انجام دادم . نامه هایی برای دوستان و آشنایانش نوشتم و همه در تشییع جنازه اش شرکت کردند . من در عمرم روزی را مثل آن روز ندیدم که زن و مرد به شدت گریه می کردند . خدا می داند الآن هم که قصه او را می نویسم ، از شدت گریه و هیجان نمی توانم خود را نگاه دارم و هرگز صدای ضعیف او را در آخرین لحظه زندگی فراموش نمی کنم که گفت : ابنتی یا صدیقی . (۳۸۵)

شکنجه وجدان اخلاقی

این واقعه دردناک ، از تجاوز جنسی یک پسر و تسلیم نابه جای یک دختر سرچشمه گرفت . تضاد تمایلات و شکنجه های وجدان اخلاقی ، آن را تشدید کرد و سرانجام با آن وضع تاءثر بار و رقت انگیز پایان پذیرفت . اگر دختر و پسر از اول تمایل جنسی خود را تعدیل کرده بودند ، اگر بر خواهش های نفسانی خویش مسلط می بودند و برخلاف عفت و قانون با یکدیگر نمی آویختند ، هیچ یک از آن صحنه های تکان دهنده و رنج آور پیش نمی آمد . بدبختانه ، پسر تحت تاءثیر شهوت بود و تمایل جنسی بر وی حکومت داشت . او تنها به ارضای خواهش نفسانی خود فکر می کرد و در راه رسیدن به مقصود ، از دروغگویی و عهدشکنی باک نداشت . دختر نیز بر خواهش نفسانی خود مسلط نبود و در مقابل گزینه جنسی قدرت خودداری نداشت . او تنها بر آبرو و شرف خود می ترسید ، به همین جهت ، موقعی که پسر به وی وعده ازدواج داد ، تسلیم شد ، زیرا گمان می کرد با این وعده ، تضاد

شهوت و شرف برطرف شده و آبرویش محفوظ خواهد ماند .

عهدشکنی

پسر پس از اعمال شهوت و ارضای غریزه ، دختر را ترک گفت و بر خلاف فطرت اخلاقی و سجایای انسانی عهدشکنی کرد . دختر که تمایل عزتش سرکوب شده بود ، از ترس رسوایی و بدنامی ، از پدر و مادر ، از خانه زندگی ، از رفاه و آسایش و خلاصه از همه چیز خود چشم پوشید و به آن زندگی تلخ و ناگوار تن داد . شکست های روحی و پایمال شدن آبرو و شرف ، تار و پود وجود دختر را سوزاند و در سنین جوانی تسلیم مرگش کرد .

ملامت های دورنی

پسر که به وسیله نامه از نتایج شوم عهدشکنی و خیانت خود آگاه شده بود ، سخت ناراحت شد . موقعی که از نزدیک دختر بدبخت را در حال مرگ مشاهده کرد ، از وحشت بی هوش گردید . شکنجه وجدان اخلاقی و ملامت های درونی ، چنان او را درهم کوبید که پس از مرگ دختر نتوانست به زندگی عادی خود ادامه دهد . احساس شرمساری مجبورش کرد که خود ار در آن بالا خانه مصیبت زا زندانی کند و در آن محیط رنج آور و طاقت فرسا آن قدر بماند تا بمیرد . (قال علی علیه السلام : کم من شهوة ساعة اورثت حزنا طویلا .) (۳۸۶) علی علیه السلام فرموده است : چه بسا لذت کوتاه شهوت زودگذری غصه های درازی به دنبال می آورد و اندوه فراوانی در بر دارد .

بزرگ ترین پرتگاه

تمایلات غریزی ، به خصوص خواهش جنسی ، بزرگ ترین و خطرناک ترین پرتگاهی است که بر سر راه زندگی جوانان وجود دارد . آنان که خواهان سعادت و کامیابی خویش هستند ، باید خواهش های نفسانین خود را تعدیل کنند و عنان غرایز را در اختیار عقل بگذارند تا از خطر تندروی و طغیان نشان مصون بمانند و دچار تیره روزی و بدبختی نشوند . کسانی که غرایز خود را تعدیل نکرده و بنده لذت و شهوت هستند ، کسانی که تمایلات خویش را محدود ننموده و اسیر عیاشی و هوای نفس اند ، کسانی که نعمت های الهی را نابه جا صرف می کنند و در راه ارضای تمنیات شهوانی خویش ، از اعمال منافی اخلاق و عفت باک ندارند ، در لغت عرب مترف نامیده می شوند .

شهوت پرستان عیاش

این گروه عیاش و خودپرست ، این گروه شهوتران و لابلالی ، نه تنها با غرایز تعدیل نشده و تمایلات لجام گسیخته خویش موجبات تیره روزی و بدبختی شخص خود را فراهم می آورند ، بلکه این عناصر خطرناک باعث بدبختی جامعه نیز هستند . اینان می توانند با رفتار ناپسند خود ، دگران را نیز منحرف کنند و به راه پلیدی و ناپاکی سوق دهند . می توانند توازن اخلاقی سجایای انسانی مردم را نابود کنند و بنای سعادت و رستگاری قومی را ویران سازند و سرانجام موجبات سقوط و هلاک آن جامعه را فراهم آورند . قرآن شریف به این مطلب مهم اجتماعی و تربیتی تصریح فرموده و خطر وجود شهوت پرستان عیاش و لابلالی را به مسلمین خاطر نشان کرده است . (و اذا اردنا ان نهلك قرية امرنا مترفيها ففسقوا فيها فحق عليها القول فدمرناها تدميرا .) اراده الهی بر هلاک مردم یک سرزمین ، موقعی است که شهوت پرستان عیاش ، در راه ارضای تمایلات تعدیل نشده خود ، به گناهکاری و اعمال منافی عفت و اخلاق دست بزنند و جامعه را به راه ناپاکی و لابلالی گری سوق دهند . در این شرایط ، زمینه عذاب الهی فراهم می

شود و خداوند آن مردم را هلاک خواهد کرد .

احساسات مذهبی جوان

قال الله ...

قال الله العظيم فی کتابه : لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم . ثم رددناه اسفل سافلین . الاالذین امنوا و عملوا الصالحات فلهم اجر غیر ممنون (۳۸۷)

پایه تربیت جوان

شناختن تمایلات طبیعی و تمنیات فطری جوانان و ارضای صحیح و معتدل هر یک از آن تمایلات ، اساسی ترین پایه تربیت نسل جوان است . مربی لایق کسی است که در درجه اول ، ساختمان طبیعی جوانان را مورد مطالعه دقیق قرار دهد و با بررسی کامل و همه جانبه ، تمام خواهش های درونی آنان را بشناسد و سپس هر کدام را در جای خود و با اندازه گیری صحیح و عاقلانه ارضا نماید .

منشا انحراف جوان

چنین تربیتی ، هم آهنگ با نظام حکمیانه خلقت و بر وفق قانون آفرینش است . چنین تربیتی بهترین و پایدارترین تربیت هاست . چنین تربیتی می تواند جوانان را به شایستگی بسازد و موجبات خوشبختی و سعادت ابدی آنان را فراهم آورد . بیشتر انحرافات جوانان ، که سرانجام منجر به تیره روزی و سقوط آنان می شود ، از دو منشاء سرچشمه می گیرد : یا برای این است که پاره ای از تمایلات فطری ، مورد توجه قرار نگرفته و عملاً سرکوب شده اند . یا برای آن است که جوانان در ارضای بعضی از تمایلات ، دچار تندروی و افراط شده اند . دکتر کارل می گوید : (از هم اکنون باید مسئله احیای تعلیمات عمومی را مورد نظر قرار داد . دبستان ها و دبیرستان و دانشکده نتوانسته اند مردان و زنانی تربیت کنند که به خوبی از عهده رهبری صحیح زندگی بر آیند . تمدن غرب به سوی انحطاط گراییده ، زیرا نه مدرسه و نه خانواده موفق به تهیه و تربیت مردمی واقعا متمدن نشده است .

بی اعتنایی به اصول اخلاق

شکست تعلیم و تربیت امروزی ، با کمبود پدر و مادر فهمیده از یک طرف ، و با اولویتی که مربیان برای مسائل فکری قائل اند و فهم ناکافی ایشان از مسایل فیزیولوژیکی و بی اعتنایی به اصول اخلاق از طرف دیگر ، بستگی دارد . حوادث سالیان اخیر ، نواقص طبقه جوانان را که از مدارس دانشگاه ها بیرون آمده اند ، به خوبی نشان داه است . وقتی اجتماع از هم می پاشد ، بسط علم و ادبیات و هنر و فلسفه چه سودی دارد ؟ برای آن که تمدن ما زندگی خود را ادامه دهد ، باید هر کس خود را آماده زیستن کند ، ولی نه بر حسب ایدئولوژی ها ، بلکه بر وفق نظم طبیعی اشیا . بنابراین ، بایستی به جای تعلیم منحصرافکری ، تعلیم جامع را جایگزین کرد . به بیان دیگر ، باید تمام امکانات ارثی را به فعالیت واداشت و فردی را که بدین ترتیب پرورش یابد ، به واقعیات جهانی و اجتماعی واقف کرد .

پی بردن به واقعیات

(ما امروز مربیانی برای تعلیم و تربیت جامع در دست نداریم . لذا ، قبل از هر چیز مدرسی برای تربیت چنین مربیانی ضروری است تا در آن اصول مشی صحیح زندگی و مقررات تکنیک های آن تعلیم شود . وظیفه چنین معلمی آن است که موجودات کاملی به وجود بیاورد و در هر کس ، تا آن جا که امکانات ارثی اش اجازه می دهد ، ادب و تملک نفس و درستی و حس جمالی و حس مذهبی و رسوم دلیری و قهرمانی را بسط دهد و در عین حال همیشه با پزشکان و استادان تربیت بدنی و پرورش فکری و روحانیون حقیقی و با اولیای شاگردان در تماس باشد و بالاخره اثر این عوامل مختلف را چنان توجه کنند که از هر کودکی موجود متعادلی ساخته شود . چنین معلمی مدیر حقیقی مدرسه است .) (۳۸۸)

احیای همه تمایلات

در آیین مقدس اسلام ، برنامه تربیت نسل جوان بر اساس احیای تمام تمایلات فطری و هدایت همه خواہش های طبیعی استوار است . پیشوای عالی قدر اسلام ، کلیه تمنیات مادی و معنوی جوانان را مورد توجه دقیق قرار داده است و در ضمن تعالیم اعتقادی و اخلاقی و عملی خود ، همه آن ها را با هم موزون و هم آهنگ ساخته و هر یک را با اندازه گیری صحیح در جای خود ارضا کرده است .

برنامه تربیت در اسلام

جوانی که در مکتب آسمانی اسلام تربیت می شود و جسم و جانش با تعالیم رسول اکرم پرورش می یابد ، یک انسان واقعی است و در زندگی از تمام مزایای سعادت و خوشبختی برخوردار است . او دارای سرمایه ایمان و اخلاق است و جز به پاکی و نیکی ، فکر نمی کند . او با اتکای به خداوند بزرگ ، روحی مطمئن و آرام دارد و در مقابل پیش آمدهای زندگی ، خود را نمی بازد و شخصیت معنوی خویش را از دست نمی دهد . او مرد کار و فعالیت است و هرگز از انجام وظایف خویش شانه خالی نمی کند . او از تمام لذایذ زندگی ، به طور مشروع به قدر مصلحت برخوردار است و در خویش احساس محرومیت نمی نماید . خلاصه ، جوانی که با برنامه اسلام تربیت می شود ، به کمال شایسته خویش می رسد و کلیه تمایلاتش در جای خود ارضا می گردد . برای آن که جوانان از برنامه های تربیتی اسلام در احیای تمایلات و تعدیل خواہش ها آگاه شوند ، برای آن که تا اندازه ای روش های علمی و عملی رسول اکرم و ائمه طاهرین علیهم السلام واضح گردد ، پاره ای از آن ها را ضمن این بحث و چند بحث دیگر مورد گفت و گو قرار می دهم تا جوانان با پیروی از آن ها موجبات سعادت و کامیابی خود را فراهم آورند . از جمله تمایلاتی که به طور فطری با سرشت انسان آمیخته شده و ریشه اصلی آن در اعماق جان کلیه ملل و اقوام بشری وجود دارد ، معرفت الهی و وجدان اخلاقی است .

قدرت تغییرناپذیر

بشر به فطرت طبیعی خود درک می کند که در این جهان متغیر و پر تحول ، قدرتی وجود دارد که همواره ثابت و لایتغیر است . تحولات جهان در آن قدرت اثر نمی گذارد و گذشت زمان تغییرش نمی دهد . آن حقیقت مجهول ، ذات لایزال الهی است . بشر به خواہش فطری و کشش طبیعی خود مایل است آن حقیقت را بهتر بشناسد و نسبت به وی معرفت بیشتری پیدا کند و در مقابل آن قدرت ثابت و نامحدود ، سر تعظیم و بندگی فرود آورد .

توجه به آیین فطرت

(فاقم وجهک للدين حنيفا فطرت الله التي فطر الناس عليها لا تبديل لخلق الله ذلك الدين القيم .) (۳۸۹) به آيين فطرت و دين حنيف توجه نما . به آن که فطرتی که خداوند تمام بشر را با آن آفریده است . فطرتی که در خلقت انسان همواره ثابت است و هرگز تغيير نمی کند . این است آيين استوار و تزلزل ناپذير الهی . (عن زرارة قال سئلت ابا جعفر عليه السلام ما الحنيفية ، قال هي الفطرة التي فطر الناس عليها ، فطرم علی معرفته .) (۳۹۰) زرارہ از امام صادق عليه السلام پرسید : دين حنيف چیست ؟ فرمود : فطرت است . فطرتی که خداوند مردم را با آن آفریده است ، فطرت مردم بر معرفت الهی است .

حقیقت پایدار

جان . بی . کایزل می گوید : (هر چه زندگی می کنیم ، در مبداء وجود این عالم کنجکاو تر می شویم و در پی بردن به کیفیت زیبایی و نیکی و حقیقت آفریننده و روابط ما با او بیشتر اصرار می ورزیم و توجهمان از مادیات به معنویات و از خودمان به عالم معطوف می شود ، می بینیم که اصل حیات متغیر است . وجود ما هر هفت سال یک مرتبه عوض می شود . سبزه و درخت می پژمرند و می خشکند . خویشاوندان و دوستان همه می میرند . آداب و رسوم و اجتماعات ، هر چه هست ، از بین می رود . پس آن چه پایدار است و نمی میرد کدام است ؟ فکر بشر آن قدر به دنبال آن اصلی که در این دنیای متغیر ، پایدار و جاوید و تغییرناپذیر باشد ، تجسس و تکاپو کرده تا به این حقیقت رسیده که آن چه در این عالم ناپایدار ، ابدی و پاینده است ، وجود پروردگار یا به زبان دیگر علت اولیه آفرینش است .) (۳۹۱)

الهام الهی

بشر به فطرت انسانی خود ، بدون مربی و معلم ، اصول اولیه خوبی ها و بدی ها را درک می کند و . طبعاً مایل است به خوبی ها بگراید و از بدی ها اجتناب نماید . این تشخیص فطری که ناشی از هدایت تکوینی خداوند است ، در قرآن شریف به الهام الهی تعبیر شده است . (و نفس و ما سویها . فالفهمها فجورها و تقویها .) (۳۹۲) قسم به جان بشر و آن خدایی که او را موزون و معتدل آفریده و نیک و بدش را به وی الهام فرموده است . (عن ابی عبدالله علیه السلام قال : فالفهمها فجورها و تقویها) قال بین لها ماتاتی و ما تترک .) (۳۹۳) امام صادق علیه السلام در تفسیر این آیه فرموده است : که خداوند با فیض الهام خود ، نیک و بدها را بر بشر آشکار فرموده است . روان شناسان ، آن نیروی دراک را که با سرشت بشر آمیخته و در اعماق جان تمام ملت ها وجود دارد و به وسیله آن خوبی ها و بدی های اصلی را تشخیص می دهند ، به نام وجدان اخلاقی می خوانند .

وجدان اخلاقی

ژان ژاک روسو می گوید : (به تمام ملل دنیا نظر بیندازید ، تمام تاریخ ها را ورق بزنید ، در بین تمام این کیش های عجیب و غریب و ظالمانه ، در بین تمام این عادات و رسوم بی نهایت متنوع ، همه جا ، همان اصول عدالت و درستی ، همان قوانین اخلاقی ، همان مفاهیم نیکی و بدی را خواهید یافت . بنابراین ، در اعماق همه روح ها ، یک اصل فطری عدالت و تقوا یافت می شود که ما ، علی رغم قوانین و عادات ، اعمال خود و دیگران را از روی آن قضاوت می نماییم و خوب و بد آن را معلوم می کنیم . این اصل همان است که من وجدان می نامم .

مشخص خوبی و بدی

راست بگو ، آیا در دنیا مملکتی یافت می شود که در آن پای بند بودن به ایمان و عقیده ، حفظ قول ، ترحم ، خیرخواهی و

جوانمردی، جنایت باشد؟ آدم خوب، منفور باشد و آدم بد، محترم؟ ای وجدان، ای غریزه ملکوتی، ای صدای جاویدان و آسمانی، ای راهنمایی مطمئن این موجودات نادان و کم عقل، تویی که عاقل و آزاد هستی. ای آن که نیکی و بدی را بدون خطا قضاوت می کنی. تویی که انسان را به خدا نزدیک می نمایی. تو هستی که او را نیک می گردانی و اعمال او را با قوانین اخلاقی وفق می دهی. اگر تو نبودی، من در خودم چیزی حس نمی کردم که مرا فوق بهایم قرار دهد، تنها امتیازی که بر آن ها داشتم، این بود که به وسیله فهم نامرتب و عقل نامنظم خود گمراه شوم و از خطایی به خطای دیگر بیفتم. (۳۹۴)

تمایل ایمان و اخلاق

همان طور که ریشه های اصلی غرایز و خواهش های نفسانی، از دوران کودکی در نهاد فرزندان بشر وجود دارند و تدریجا با پیشرفت سن و تناسب و نمو بدن، رشد می کنند و با فرا رسیدن دوران بلوغ، با شدت و نیرومندی آشکار می گردند، همچنین بذره های اساسی معرفت فطری و وجدان اخلاقی نیز از دوران طفولیت در اعماق جان کودکان نهفته اند و کم و بیش خودنمایی حقیقی دارند. موقعی که کودک به دوران بلوغ و جوانی می رسد از نیرومندی جسم و جان برخوردار می گردد، بذره های معرفت و وجدان شکفته می شوند و تمایلات فطری ایمان و اخلاق در نهادش به شدت بیدار می گردند.

عجز کودک از درک مجردات

(در اوان کودکی، هنوز ذهن و شعور انسانی برای درک حقایق جاوید، مانند راستی و زیبایی و نیکی و مبدء آفرینش، یعنی پروردگار، آماده نیست. تعلق طفل به مادیات است و از فهم معانی و مجردات عجز دارد. به همین جهت، که حقیقت فوق ماده است و همچنین مذهب که مشعر از روابط انسان با خداوند است، برای طفل قابل فهم نیست. سروکار طفل با چیزهایی است که می تواند ببیند و لمس کند و بشنود و ببوید و بچشد. مدتی باید از این عالم بیرون بیاید و بتواند به درک مجردات و معانی، که گرداننده واقعی این عالم اند، پی ببرد. بر طبق آزمایش هایی که به عمل آمده، به طور کلی ایمان به مذهب از سن ۱۲ سالگی آغاز می شود. در اشخاص سالم و طبیعی، ایمان به حقایق جاوید، یعنی احتیاج به پرسش، سنین عمر شدید می شود و هر چه روح و جسم در مراحل رشد و نمو پیش می روند، نفوذ و تاءثیر ایمان در افکار و اعمال ما زیادتر است.) (۳۹۵)

کشش های روحانی در جوان

تحولات انقلابی بلوغ، کلیه فطریات نهفته را در وجود جوانان آشکار می سازد و به همه استعداد های طبیعی جامه فعلیت می پوشاند. با فرا رسیدن بلوغ، از یک طرف خواهش های غریزی در وجود جوانان شکفته می شود و از طرف دیگر، تمایلات روحانی و وجدان اخلاقی در ضمیرشان بیدار می گردد. همان طور که انگیزه غرایز، جوانان را به اعمال خواهش های نفسانی تحریک می کند، همچنین کشش های روحانی، آنان را به ارضای تمنیات معنوی وامی دارد.

در جست وجوی حق

به عقیده روان شناسان، دروان بلوغ و جوانی، دوره بروز احساسات مذهبی و شکفته شدن تمایلات ایمانی و اخلاقی است. جوانان به طور فطری مایل اند از مبدء عالم باخبر شوند، خداوند خالق را بشناسند و او را پرستش کنند. جوانان به طبع انسانی خود، در جست وجوی حق هستند و در راه پی بردن به حقیقت، مجاهده و کوشش می کنند و بدین وسیله تمایل فطری خود را به معرفت ارضا می نمایند. جوانان به تمایل طبیعی و رغبت فطری خود، به پاکی و فضیلت، به عدل و انصاف، به ادای امانت و وفای به

پیمان، به راستی و درستی، و خلاصه به سجایای انسانی علاقه دارند و مایل اند شخصیت خود را بر اساس تمنیات وجدان اخلاقی استوار نمایند. قدرت و اختیار جوانان در انتخاب صفات پسندیده و یا ناپسند یکسان است و می توانند عملاً نادرستی را برگزینند و به انحراف و ناپاکی بگرایند. ولی انگیزه های فطری و کشش های درونی، که در اعماق جانیشان وجود دارد، آنان را به راه فضایل اخلاقی و سجایای انسانی سوق می دهد و از نادرستی و سیئات اخلاقی بر حذرشان می دارد.

ندای راستی و درستی

جوانان از ضمیر باطن خود، که کانون تمنیات فطری است، تنها یک ندا را می شنود و آن ندای درستی و راستی است. ندای پاکی و فضیلت است. آن ندایی است که با سرشت آدمیان آمیخته شده و به نام الهام الهی و وجدان اخلاقی خوانده می شود. تمایل طبیعی نوجوانان به فضیلت اخلاقی و انصاف، به پاکی و پاکدامنی، به قدری شدید است که اگر در محیط خانواده، از پدر خشمگین می گردند، لب به اعتراض می گشایند، پدر و مادر نادرست و ستمگر را به شدت ملامت می کنند و آنان را مایه ننگ بشریت می دانند. نوجوانان نه تنها به صفات پسندیده و رفتار پاک خود فکر می کنند، بلکه میل درونی و رغبت فطری آنان، پاکی و فضیلت تمام مردم جهان است.

آرزوی سجایای انسانی

جوانان از نادرستی و بد اخلاقی دگران رنج می برند و بر انحراف و ناپاکی مردم افسوس می خورند. آرزو دارند که سجایای انسانی و فضایل اخلاقی بر سراسر جهان حاکم باشد و تمام مردم عالم، به راستی و درستی قدم بردارند. موريس دبس استاد دانشگاه استراسبورگ می گوید: (در حدود ۱۵ - ۱۷ سالگی، جوانان به ندای تقدس یا شجاعت به لرزه در می آیند. آرزومند می شوند که جهان را از نو تشکیل دهند، بدی را محو و نابود سازند عدالت مطلق را حکمفرما نمایند.) (۳۹۶) (ارزشهای ماوراءالطبیعه و مذهبی، در مجاورت ایده آل های اخلاقی ارزش های ماوراءالطبیعه جوانان وجود دارد. دانشجویان جوان به دستگاه هایی که در جست و جوی بیان واقعی، از حقیقت امور جهان باشد، علاقه وافر دارند).

بلوغ و جهش احساسات مذهبی

اوگوست، در قانون سه حالت خود، دوران بلوغ را سنین ماوراءالطبیعه نامیده است. غالب اشخاص در مقام مواجهه با مسائل اسرار جهان و کیفیت وجود، یک نوع اضطراب خاص حس می کنند که یک راه دیگر وصول به ماوراءالطبیعه است. خیلی مشکل است که بتوان در فکر جوانان، با روشنی، قلمرو ماوراءالطبیعه را از مسائل مذهبی جدا کرد، زیرا همه ارزش های روحی در یک جا تقارب پیدا می کنند.

توسعه شخصیت

گویا همه روان شناسان در این نکته متفق القول اند که ما بین بحران تکلیف و جهش ناگهانی احساسات مذهبی، ارتباطی وجود دارد. در این اوقات، یک نوع نهضت مذهبی، حتی در نزد کسانی دیده می شود که سابق بر این نسبت به مسائل مربوط به مذهب و ایمان لاقید و بی اعتنا می شوند. طبق نظر استانلی هال، حداکثر این احساسات مذهبی در حدود ۱۶ سالگی پیدا می شود. این استحاله را می توان یک صورت خلاصه و فشرده از توسعه شخصیت جوان دانست. این احساسات به جوان، که تحت تاءثیر نیروهای مختلف قرار گرفته است، اجازه می دهد که علت غایی خود را در وجود خداوند پیدا کند. وجود خداوند، عذاب و

شکنجه داخلی او را تخفیف می دهد و این موضوع برای وی محقق می گردد که او نیز در دستگاہ زندگی جهانی مقامی دارد . در نزد کسانی که در دوران کودکی ، تعلیم و تربیت مذهبی داشته اند ، چنین نهضت ناگهانی وجود ندارد ، اما عشق به خداوند شدت می یابد و به اصطلاح پ . بوره ، با آن احساسی که در دوران کودکی نسبت به خداوند حس می کردند ، تفاوت پیدا می کند ، به خصوص در نزد دختران جوان ، همراه با جهش های عارفانه است . بالاخره در این دوران است که الهامات مذهبی صورت دقیق پیدا می کند . (۳۹۷)

سنین ماوراء طبیعت

نوجوانان ، از هر ملت و نژاد ، به طور فطری خواهان معرفت الهی و سجایای اخلاقی هستند . این خواهش عمیق و طبیعی سبب شده است که دانشمندان روان ، دوران بلوغ را سنین ماورای طبیعت بنامند و در مباحث روان شناسی جوان ، مستقلاً درباره آن گفت و گو کنند . تمایل فطری جوانان به مذهب آن قدر شدید است که همه روان شناسان می گویند : بین بحران تکلیف و جهش های مذهبی ، ارتباط غیرقابل انکاری وجود دارد . حتی کودکانی که در خانواده های دور از مذهب و ایمان پرورش یافته اند ، در دوران بلوغ علاقه بیشتری از خود نسبت به مسائل مذهبی نشان می دهند .

رغبت جوان به درک مذهب

تقاضای مذهب ، یکی از خواهش های فطری بشر است که با فرارسیدن بلوغ ، مانند سایر تمایلات طبیعی در نهاد جوانان بیدار می شود و آنان را به مجاهده و کوشش وامی دارد . جوانان ، به طور طبیعی رغبت وافری به درک مسائل مذهبی دارند و گفتارهای دینی را با کمال علاقه مندی و رضای خاطر می شنوند . موقعی که رسول اکرم در مکه قیام کرد و دعوت خود را بین مردم آشکار نمود ، شور و هیجان عظیمی در نسل جوان پدید آمد . آنان روی تمایل فطری مذهب ، در اطراف حضرت محمد صلی الله علیه و آله اجتماع کردند و به شدت تحت تاءثیر گفتارش قرار گرفتند . این امر سبب بروز اختلافات شدیدی در خانواده ها ، بین جوانان و سالمندان گردید و مشرکین آن را در ردیف اعتراضات خود به رسول اکرم قرار دادند .

علاقه جوانان به اسلام

(فاجتمعت قریش علی ابیطالب فقالوا یا اباطالب ان بن اخیک قد سب الهتنا و افسد شباننا و فرق جماعتنا . (۳۹۸)) قریش گرد حضرت ابوطالب جمع شدند و گفتند برادرزاده ات خدایان ما را به بدی یاد کرده و جوانان ما را فاسد نموده و مایه اختلاف و تفرق ما شده است .

غذای روحانی

سخن حضرت محمد صلی الله علیه و آله را همه طبقات ، از زن و مرد و پیر و جوان می شنیدند ، ولی جوانان بیش از سایر مردم ابراز علاقه می کردند . زیرا جهش تمایل فطری مذهب در دوران بلوغ ، آنان را شیفته فراگرفتن ایمان و اخلاق نموده و سخنان رسول اکرم جوابگوی تمایلات مذهبی جوانان و غذای روحانی آنان بود . به همین جهت ، بیش از بزرگسالان و پیران ، به تعالیم آن حضرت ابراز علاقه می کردند . زمانی که مصعب بن عمیر ، نماینده مخصوص رسول اکرم ، برای تعلیم دادن قرآن مجید و نشر معارف اسلامی به مدینه آمد ، جوانان بیش از بزرگسالان دعوتش را اجابت می کردند و در راه فراگرفتن اسلام رغبت بیشتری از خود نشان می دادند . (و کان مصعب نازلاً علی اسعد بن زرارۃ و کان یخرج فی کل یوم و یطوف علی مجالس الخزرج یدعوهم

الی الاسلام فیجیه الاءحداث . (۳۹۹) مصعب در مدینه به منزل اسعدین زراره وارد بود . روزها به مجالس قبیله خزرج می رفت و آنان را به آیین اسلام دعوت می نمود و نوجوانان دعوتش را می پذیرفتند . تمایل فطری ایمان و اخلاق ، که به قضای حکیمانه الهی در نهاد بشر آفریده شده و در دوران بحرانی بلوغ ، به صورت جهش احساسات مذهبی آشکار می گردد ، یکی از بهترین و نیرومندترین پایگاه های تربیتی نسل جوان است . مریبان لایق باید از این تمایل فطری و کشش روحانی استفاده نمایند و آن را همواره در ضمیر جوانان زنده و بیدار نگاه دارند و برنامه های تربیتی خود را براساس این تمنای طبیعی استوار سازند .

پیروی از برنامه خلقت

ارضای خواهش های ایمانی و اخلاقی جوانان ، پیروی از برنامه خلقت و اطاعت از قوانین آفرینش است . تربیتی که با ندای فطرت هم آهنگ باشد ، تربیتی که بر پایه تمایلات طبیعی بنیان گذاری شود ، مایه خوشبختی و سعادت ابدی است و پیوسته ثابت و پایدار خواهد ماند . این تمایلات مختلف ، که با فرارسیدن بلوغ در ضمیر جوانان بیدار می شود ، سرمایه های پرارزش جوانی است و هر یک از آنها سهمی در تربیت جوان دارد . مریبان دانا از همه آنان تمایلات به نحو شایسته استفاده می کنند و هر یک را در مسیر خود به درستی هدایت می نمایند . ولی در نظر دانشمندان روان و تربیت ، مطلب شایان دقت این است که تربیت جوان را از کجا آغاز کنیم و کدام تمایل را بر سایر خواهش های طبیعی مقدم بداریم .

دوران مهلت

موریس دبس ، استاد دانشگاه استراسبورگ می گوید : (ما بین زمانی که جوان نورسیده به ارزش شخصی خود پی می برد و زمانی که وی ارزش های اجتماعی را درک می نماید ، یک دوران مهلت وجود دارد که باید در حفظ آن کوشید و جوان را در این مدت مهلت ، تحت تعلیم قرار داد و مابین ارزش های متفاوت جمال پسندی ، اخلاقی ، مذهبی ، آن ارزشی را که شخصیت وی را بالا می برد ، به او آموخت . مسلماً به این ترتیب ، بر حسب ارزش هایی که جوان را احاطه نموده باشند ، کیفیت جوانی تغییر می نماید . کدام ارزش را باید اختیار کرد ؟ کدام یک از آنها را مقدم بر دیگران باید داشت ؟ اینها مسائل اساسی ، مسائل سوزان و شورانگیزی هستند که عقاید و مسلک های مختلف بر روی آنها با یکدیگر جنگ و جدال می کنند . من در این جا ، از هر نوع انتخاب خودداری می کنم ، زیرا این موضوع بستگی بسیاری با نظر مربی دارد .) (۴۰۰)

آغاز تربیت

مکتب آسمانی اسلام به این پرسش پاسخ صریح داده و اولین تمایلی که به طور قاطع آن را در راه تربیت نسل جوان مورد توجه قرار می دهد ، خواهش فطری مذهب است . اسلام به تمام تمنیات طبیعی جوانان عنایت دارد و هر یک را در جای خود ، با اندازه گیری صحیح ، ارضا می کند ، ولی احیای خواهش مذهب را بر سایر خواهش ها مقدم شناخته و برنامه های تربیتی خود را از ارضای تمایلات معرفت فطری و وجدان اخلاقی آغاز می کند . اسلام با پرورش ایمان و اخلاق در دوران بلوغ ، جوانان را خداپرست و با فضیلت بار می آورد . به آنان شخصیت انسانی می بخشد و آنها را برای یک زندگی پاک و شرافتمند ، که تواءم با ایمان الهی و سجایای اخلاقی است ، آماده می سازد . علی علیه السلام ، ضمن نامه مفصلی ، روش عالمانه و نظر صائب خود را در طرز تربیت حضرت مجتبی علیه السلام ، جوان نوحاسته خویش ، توضیح داده و برنامه خود را با احیای عواطف مذهبی آغاز فرموده است : (. . . و ان ابتدئک بتعلیم کتاب الله و تاءویله و شرائع الاسلام و احکامه و حلاله و حرامه .) (۴۰۱) . . . و این که تربیت تو را با تعلیم کتاب الهی و تاءویل آن شروع نمایم ، مقررات اسلامی را به تو یاد دهم و حلال و حرام آن را به تو بیاموزم .

مهار کردن غرایز

آموزش تعالیم دینی و پرورش عواطف ایمانی و اخلاقی، در وجود جوانان دو اثر بزرگ دارد: اول آن که احساسات مذهبی جوانان، که خود یکی از خواش فطری آنان است، بدین وسیله ارضا می‌گردد و دیگر آن که نیروی مذهب، سایر تمایلات طبیعی و خواش های غریزی جوانان را مهار می‌کند و از تندروی و طغیانشان باز می‌دارد و آنان را تیره روزی و سقوط محافظت می‌نماید. قرآن شریف به این نکته تصریح کرده است:

آفرینش بشر

(لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم ثم رددناه اسفل سافلین الا الذین آمنوا و عملوا الصالحات فلهم اجر غیر ممنون .) ما آدمی را در بهترین قوام و نیکوترین سازمان آفریده ایم . سپس به پست ترین منازل سقوط و انحطاطش برمی گردانیم ، مگر کسانی را که دارای ایمان و رفتار شایسته باشند . این گروه همواره از پاداش های بی منت و مداوم برخوردار خواهند بود . خداوند حکیم آدمی را خوب آفریده و تمایل معرفت و تشخیص نیک و بد را با سرشت وی آمیخته است . بدبختانه ، بیشتر مردم بر اثر بی اعتنایی به ندای فطرت و تندروی در اعمال غرایز و شهوات نفسانی ، دچار سقوط می شوند و به انحطاط و پستی می گریند . تنها کسانی که از آیین فطرت پیروی می کنند و خواش ایمان و اخلاق را دوشادوش سایر تمایلات طبیعی خود ارضا می نمایند ، خوشبخت و سعادت‌مندند .

تمایل سوزان

با فرا رسیدن ایام بلوغ ، احساسات مذهبی و تمایلات دینی در وجود نوجوانان بیدار می شود و آنان را شیفته فرا گرفتن تعالیم روحانی می سازد . این خواش فطری در سنین بحرانی بلوغ ، شدید و سوزان است و نوجوانان با علاقه مندی و بی صبری از پی مسائل مذهبی می روند ، ولی پس از طرد شدن دوران بلوغ ، تدریجا از شدت آن تمایل کاسته می شود و رفته رفته خواش ایمان و اخلاق به صورت یک تمایل عادی در می آید .

سرفصل کتاب تربیت

مکتب آسمانی اسلام ، در برنامه تربیت نسل جوان ، از جهش های مذهبی و تمایلات سوزان دینی ، که در بحران بلوغ ، به طور طبیعی در نهاد نوجوانان پدیدار می شود ، حداکثر استفاده را می نماید . اسلام آن فرصت کوتاه پر ارج را بسیار مغتنم می شمارد و آن را سرفصل کتاب تربیت جوانان قرار می دهد و از این راه عالی ترین و پاک ترین تربیت را در ضمیر آنان پایه گذاری می کند . اسلام برنامه پرورش ایمان و اخلاق را ، که یکی از ارکان اساسی تربیت جوانان است ، بر طبق خواش فطری آنان و بر اساس عرضه و تقاضا تنظیم نموده است . در اوقاتی که تحولات انقلابی بلوغ ، تقاضای مذهب را در ضمیر نوجوانان بیدار می کند و آنان را به فرا گرفتن مسائل مذهبی علاقه مند می سازد ، اولیای گرامی اسلام ، بدون فوت وقت ، تعالیم دینی را به آنان عرضه می کنند و جوانان را به فرا گرفتن قرآن شریف و مقررات اسلامی و انجام وظایف بندگی و خودداری از گناهان و خلاصه به ادای تکالیف مذهبی و اطاعت از اوامر الهی موظف می سازند . در این باره روایات بسیاری رسیده است : (عن ابی عبدالله علیه السلام قال : من قرء القرآن و هو شاب مؤ من اختلط القرآن بلحمه و دمه . (۴۰۲))

تأثیر مذهب در جوان

امام صادق علیه السلام فرموده است: کسی که تلاوت قرآن می‌کند، اگر جوان با ایمان باشد، قرآن با گوشت و خونش آمیخته می‌شود و در همه انسان بدنش اثر می‌گذارد. (عن الصادق علیه السلام قال: الغلام يلعب سبع سنين و يتعلم الكتاب سبع سنين و يتعلم الحلال و الحرام سبع سنين. (۴۰۳)) حضرت صادق علیه السلام فرموده: پسر بچه هفت سال بازی می‌کند و هفت سال نوشتن می‌آموزد و تحصیل می‌کند و هفت سال حلال و حرام مذهبی را یاد می‌گیرد. (عن النبی صلی الله علیه و آله: سبعة يظلمهم الله في ظله يوم لا ظل الا ظله، الامام العدل و شاب نشاء في عبادة الله... (۴۰۴))

ارزش عبادت جوان

رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است: خداوند هفت گروه را در ظل رحمت خود جای می‌دهد. روزی که سایه ای جز سایه او نیست. اول زمامداران دادگر و دوم جوانانی که در عبادت خداوند پرورش یافته باشند. جوانا ره طاعت امروز گیر که فردا نیاید جوانی ز پیر قضا روزگاری زمن در ربود که هر روزش از پی شب قدر بود من این روز را قدر نشناختم بدانستم اکنون که در باختم (قال رسول صلی الله علیه و آله: ما من شیء ا احب الی الله من شاب تائب. (۴۰۵))

توبه جوانان

پیغمبر اکرم فرموده: محبوب تر از هر چیز نزد خداوند جوانی است که از گناه توبه می‌کند و از پیشگاه الهی طلب آمرزش می‌نماید. ارضای خواهش مذهبی جوانان و پرورش ایمان و اخلاق در ضمیر آنان یک ضرورت قطعی و تربیتی است. جوانانی که از انجام این وظیفه فطری شانه خالی می‌کنند، در نظری اولیای گرامی اسلام، استحقاق کیفر دارند. (قال الباقر علیه السلام: لو اتیت بشاب من شباب الشیعة لا یتفقه فی الدین لاء و جعته. (۴۰۶))

استحقاق کیفر

امام باقر علیه السلام فرموده است: اگر جوانی را از شیعیان بینیم که مسائل مذهبی را نمی‌آموزد و از ادای این وظیفه تخلف می‌کند او را به وضع دردناکی مجازات خواهیم کرد. اولیای نوجوانان نیز مکلف اند فرزندان خود را به تعلیم فرایض دینی و فراگرفتن وظایف مذهبی تشویق کنند و آنان را افرادی با ایمان و درستکار بار بیاورند. پدرانی که از این وظیفه بزرگ تربیتی تخلف می‌کنند و به پرورش تمایل ایمانی فرزندان خود توجه ندارند، مورد بدبینی و سوء نظر پیشوای عالی قدر اسلام اند. (روی عن النبی صلی الله علیه و آله: انه نظر الی بعض الاطفال فقال: ویل لاء ولاد آخر الزمان من آبائهم. فقیل یا رسول الله من آبائهم المشرکین، فقال لا من آبائهم المؤمنین لا یعلمونهم شیئا من الفرائض و اذا تعلموا اولادهم منعوهم و رضوا عنهم بعرض یسیر من الدنیا فانا منهم بریء و هم منی برآء. (۴۰۷))

پدران مختلف

رسول اکرم بعضی از کودکان را دید و فرمود: وای بر فرزندان آخر زمان از پدرانشان. عرض شد: یا رسول الله، از پدران مشرک آنها؟ فرمود: نه، بلکه از پدران مسلمانان که هیچ چیز از فرایض مذهبی را به آنان نمی‌آموزند و اگر خود فرزندان پاره ای از مسائل دینی را فراگیرند، آنها را از ادای این وظیفه مقدس باز می‌دارند و تنها به این قانع هستند که فرزندانشان متاع ناچیزی را دنیا

به دست آورند . من از این قبیل پدران بری هستم و آنان نیز از من بیزارند .

اولین فرصت

برای آن که تعالیم دینی در ضمیر نوجوانان اثر عمیق بگذارد و روح آنان با آموزش های مذهبی پرورش یابد ، لازم است از اولین فرصت استفاده شود و در موقعی که احساسات مذهبی در نهادشان بیدار می گردد ، تعالیم دینی آغاز گردد . این نکته در برنامه تربیت نسل جوان مورد توجه اولیای گرامی اسلام است . (عن ابی عبدالله علیه السلام قال : بادروا احداثکم بالحدیث قبل ان یسبقکم الیهم المرجئه . (۴۰۸)) امام صادق علیه السلام فرموده است : احادیث اسلامی را به نوجوانان خود بیاموزند و در انجام این وظیفه تربیتی ، تسریع نمایید ، پیش از آن که مخالفین گمراه بر شما پیشی گیرند و سخنان نادرست خویش را در ضمیر پاک آنان جای دهند و گمراهشان سازند .

مایه آرامش خاطر

ایمان به خداوند ، یکی از محکم ترین پایه های سعادت بشر است . ایمان به خداوند سرچشمه نیرومندی و قدرت روح است . ایمان به خداوند مایه آرامش خاطر و اطمینان روان است . (الا بذکرالله تطمئن القلوب . (۴۰۹)) آگاه باشید که روح بشر با یاد خداوند بزرگ آرام و قرار می گیرد . نوجوانانی که از اول ، با ایمان به خداوند پرورش یافته اند و تمایلات مذهبی خود را با فراگرفتن آیین الهی و به کار بستن آن ارضا نموده اند ، در شداید زندگی خود را نمی بازند و با استفاده از نیروی ایمان بر هر مشکلی فائق می شوند . ویلیام جیمز پدر روان شناسی جدید و استاد فلسفه در دانشگاه هاروارد می گوید : (ایمان یکی از قوایی است که بشر به مدد آن زندگی می کند و فقدان کامل آن در حکم سقوط بشر است .) (۴۱۰)

نیروی ایمان

جان . بی . کایزل می گوید : (بی ایمانی به خصوص از این لحاظ رنج آور است که دنیا و هر چه را که در اوست در نظر ما لغو و بیهوده و ناپایدار جلوه می دهد ، در صورتی که صاحب ایمان در آفرینش و در زندگانی منظور و مقصودی می بیند ، گرچه نتواند آن را به دیگری ثابت کند . ایمان ستونی است که ما را در طوفان روزگار ، از افتادن و مغلوب شدن نگاه می دارد . مقیاس عظیمی است که چون همه چیز را با او بسنجیم ، به حقارت و ناچیزی هر چه از خوشی و ناخوشی به ما دست می دهد ، به آسانی پی می بریم ، و نه در ناخوشی مقهور و بیچاره می شویم و نه در خوشی مغرور و گمراه . کسی که مذهب ندارد ، غریقی است که مدام در دریای شک و تردید و بی تکلیفی دست و پا می زند . خوب را از بد و مفید را از مضر و راست را از دروغ نمی تواند جدا کند و هر روز و هر ساعت عقیده ای دارد و با خود و با طبیعت و با اهل دنیا پیوسته در جدال و کشمکش است .) (۴۱۱) دکتر کارل می گوید : (امروز نیز مانند همه اعصار ، در همه کشورها ، مردان و زنانی وجود دارند که زیستن برای آنان هدفی ناکافی است و حیات در نظرشان پربهاترین مواهب نیست . آنان تشنه جمال و وارستگی و عشق اند و می خواهند به خدا برسند .

عشق به وارستگی

به پرسش هایشان ، فلسفه ، جز پاسخ های کوچکی نداده است . نه سقراط و نه افلاطون موفق به تسکین اضطراب بشریت در برابر راز زندگی نشدند . فقط مذهب راه حل کاملی برای مسئله بشری پیشنهاد کرده و در طی قرون متوالی ، کنجکاوی اضطراب آلودی را که مردم نسبت به سرنوشت خود داشته اند ، تسکین داده است . الهام مذهبی و توجه به خداوند و ایمان ، موجد و یقین و آرامش

می شود. (۴۱۲)

تسکین اضطراب

بشر برای نیل به سعادت واقعی و تحقق بخشیدن به یک زندگی انسانی، نیازمند تربیت است. باید فرزندان را از دوران کودکی تا سنین بلوغ و جوانی تحت مراقبت و پرورش صحیح قرار داد. باید نیک و بدها را به آنان آموخت و به انجام وظایفشان علاقه مند ساخت. این مطلب مورد قبول تمام مذاهب الهی و کلیه مکاتب علمی و تربیتی جهان است، با این تفاوت که مذاهب الهی، ایمان به خداوند را پایه اصلی و شرط اساسی تربیت قرار داده اند و برنامه های خود را بر اساس ایمان به خدا طرح کرده اند و آن را بهترین وسیله اجرای مقررات اخلاقی شناخته اند.

تربیت بدون ایمان

سایر مکاتب تربیتی، در مورد ایمان به خداوند، یا ساکت اند یا مانند مادیون، طرفدار تربیت بدون ایمان هستند. این خود بزرگ ترین اصلی است که مکتب الهی انبیا را از تمام مکاتب بشری جدا می کند. پیروان انبیا عقیده دارند که جهان هستی، آفریده خداوند بزرگ است. عقیده دارند که پروردگار توانا، با اراده حکیمانه خود، بشر را خلق کرده و در نهادش وجدان اخلاقی را آفریده و نیک و بدها را به وی الهام فرموده است. عقیده دارند که پیروی از وجدان اخلاقی، اطاعت از اوامر تکوینی خداوند بزرگ است. ولی پیروان مکتب مادی که جهان را مولود تحولات ماده می دانند، عقیده دارند که پیدایش بشر و همچنین پدیده وجدان اخلاقی، ناشی از تصادف های کور و کری است که در طبیعت اتفاق افتاده است. در نظر آنان وجدان اخلاقی ارزش معنوی ندارد تا خود را به پیروی از آن مؤظف بدانند و به احترام آن از تمایلات و شهوات خلاف وجدان چشم پوشی کنند. (افراد آدمی، در هر سنی که باشند، به وسیله احساس، بیش از منطق به جنبش درمی آیند و از قوانین دشوار زندگی، اگر آنها را معرفت اراده خداوندی بدانند، نه یک نیروی نابینا، با میل بیشتری اطاعت می کنند و با تجربه معلوم شده است که خیلی بهتر از یک شخص پیروی می نمایند تا از یک اصل. قوانین طبیعی حفظ زندگی و بقای نسل و تعالی روان، اگر چون مشیت خداوندی در نظر آیند، قدرت و نفوذ بیشتری پیدا می کنند. (۴۱۳)

مایه سعادت ابدی

پیروان انبیا عقیده دارند که تعالیم اخلاقی و علمی پیامبران الهی از اراده خداوند حکیم سرچشمه گرفته و به کار بستن آنها برای تمام مردم یک وظیفه قطعی است. عقیده دارند که اطاعت از اوامر فرستادگان خدا باعث خشنودی پروردگار و مایه خوشبختی و سعادت ابدی است، و سرپیچی از اوامر پیامبران، موجب غضب الهی و مایه شقاوت و بدبختی است. به همین جهت، مقررات مذهبی را صمیمانه به کار می بندند و بر طبق آنها عمل می کنند. ولی پیروان مکاتب بشری، تعالیم اخلاقی و مقررات عملی را زاییده افکار بشر می دانند. بشری که همواره در معرض خطا و اشتباه است، بشری که تحت تأثیر عوامل مختلف قرار می گیرد و پیوسته عقیده می دهد. ممکن است در حال عادی برنامه های تربیتی را به کار بندند و بر طبق آنها رفتار نمایند، ولی در موقعی که تعالیم اخلاقی مزاحم لذایذ شهوی و خواهش های نفسانی آنان باشد، عملاً به آنان تعالیم پشت پا می زنند و برای نیل به تمایلات خویش، برخلاف مسیر برنامه های تربیتی حرکت می کنند.

تعارض اخلاق و تمایلات نفسانی

لکنت دونویی می گوید: (بعضی از لامذهب ها که طبعاً اخلاقی هستند ، می گویند که چون مشکل اساسی ، اطاعت از قوانین اخلاقی است ، پس اگر عملاً بتوانیم این قواعد را به کار بندیم ، به مذهب محتاج نخواهیم بود . این روش نشانه ندانستن پسیکولوژی است . چه انسان همیشه در اعتبار قواعدی که سرچشمه آن را نمی داند ، شک می کند . به علاوه ، چنین روشی دلیل نفهمیدن اصل مشکل است ، زیرا مقصود این است که انسان از درون تکمیل شود تا بتواند به طور اخلاقی فکر کند . هدف این نیست که انسان را وادار کنیم که حرکات اخلاقی بکند . مادامی که رفتار هر فرد نشانه تکامل عمیق درونی نباشد ، عملیات او یک رشته تحدیدات مصنوعی قراردادی و موقت خواهد بود که با اول بهانه ای به باد خواهد رفت . اگر قواعد اخلاقی به طور دلخواه تحمیل شود ، هر قدر هم که ارزش عملی داشته باشد ، هیچ وقت موفقانه بر ضد جنبش های حیوانی جدال نخواهد نمود .) (۴۱۴)

بهترین ضامن اجرا

خلاصه آن که مکتب تربیت پیامبران الهی در عمق اندیشه و طرز تفکر پیروان خود اثر می گذارد و تعالیم ذهبی و اخلاقی را با روح آنان می آمیزد . ایمان به خداوند ، که پایه اساسی مذهب است ، بهترین ضامن اجرای تعالیم اخلاقی و برنامه های علمی است . کسانی که به پروردگار جهان ایمان واقعی دارند و از روی حقیقت به آیین الهی گرویده اند ، همه جا و در کلیه احوال به وظایف خود عمل می کنند و از حدود فضیلت و اخلاق ، که مرز تعالیم الهی است ، تجاوز نمی نمایند ، و اگر اتفاقاً در موردی دچار لغزش شوند و از برنامه مذهب تخلف نمایند ، ناراحت می شوند و در پیشگاه خداوند توبه می کنند و برای گناه خویش طلب آمرزش می نمایند .

مرز تعالیم الهی

تربیتی که بر پایه ایمان به خدا استوار نباشد ، ضامن اجرا ندارد و هرگز در اعماق جان مردم ریشه نمی کند . چنین تربیتی ، گرچه در حال عادی ممکن است نظم اخلاقی و اجتماعی را برقرار سازد ، ولی در طوفان های اجتماعی و هیجان های غریزی متزلزل می گردد و تاءثیر خود را از دست می دهد . تربیت شدگان چنین مکتبی ، در واقع غیرعادی ممکن است جرایم بزرگی را مرتکب شوند و به اعمال ضد انسانی و اخلاقی دست بزنند . شاهد این مدعی ، حوادث وحشت زایی است که در خلال جنگ جهانی اول و دوم در دنیای متمدن غرب اتفاق افتاده است .

محو ارزش های اخلاقی

ادگار پش روان شناس فرانسوی می گوید: (ظواهر ایدئولوژیک و اخلاقی ، که تمدن اروپایی را زینت می دادند ، از آن جا که مبنای آنها منحصرآ مادی بود ، بر اثر جنگ اول جهانی منهدم شدند . ترس و اضطراب با وسعت و شدت بیشتری در جنگ دوم جهانی سراسر دنیا را فرا گرفت . احترام به زندگی و مقام انسانیت و همچنین تصور ارزش های اخلاقی در همه جا ناپدید شد . تبعیدها ، قتل عام های مردم غیرنظامی ، اردوگاه های کار اجباری (که در آن جا نه فقط قحطی و بیماری های ساری بیداد می کرد ، بلکه انواع بدرفتاری و شکنجه نیز عملی می گردید) ، تخریب های نامعقول و سرتاسری توسط بمباران ها ، همه به منزله روش های عادی و معمولی در جنگ به کار برده می شدند . در این گیرودار ، یک عده از مؤلفین حقوق هم کوشش می کردند این حق جدید را مشروع جلوه دهند و تصور ذهنی عدالت را تا یک میزان پست پایین بیاورند . بنا به مطالب مذکور ، وقت آن رسیده است که تمام کسانی که حسن نیت دارند ، در این مسئله حیاتی به تعمق و کاوش بپردازند : تمدن دارای چه ماهیتی است و مردم را به کجا می برد ؟) (۴۱۵) (مردمان متمدن بی شماری هستند که از تصور ارتکاب قتل یا ارتباط جنسی با محارم وحشت زده می

شوند، ولی همین اشخاص از ارضای حرص و آز خود، تجاوزطلبی و مطامع جنسی خود، روگردان نیستند. آنها اگر بتوانند از کیفر فرار کنند، به هم نوع خویش به وسیله دروغ، فریب، بهتان و افترا، آزار می‌رسانند. (۴۱۶) (دولت‌ها به هنگام جنگ، همه بی‌عدالتی‌ها و همه تعرض‌هایی را که کوچک‌ترین آنها در زمان عادی موجب بی‌آب‌تلاسی است، مجاز می‌دارند. برای این منظور، دولت‌ها نه فقط در مقابل دشمن به مکر و حيله متوسل می‌شوند، بلکه از گفتن دروغ‌های عالمانه و عمدی نیز خودداری نمی‌کنند و به طوری که ملاحظه شد، دروغ و تزویر به طور بی‌سابقه‌ای در جنگ جهانی رایج بود.) (۴۱۷)

نابودی میانی اخلاقی

(این وضع نه تنها هر نوع کوششی را برای ارتقای مقام انسانیت از بین می‌برد بلکه دولت‌ها بدین وسیله به تخریب اجتماعی که بر آن حکمروایی می‌کنند نیز کمک می‌نمایند و به طور غیر مستقیم مبانی اخلاقی را که با خون دل و زحمت زیاد برپا شده‌اند، مضمحل و معدوم می‌سازند.) (۴۱۸) خلاصه آن که برنامه تربیت، هر قدر هم ریشه علمی و روانی داشته باشد، در صورتی که متکی به ایمان الهی و اطاعت از اوامر خداوند نباشد، در مواقع بحرانی و در مقابل تمایلات غریزی قدرت مقاومت ندارد و نمی‌تواند آدمی را همه‌جا به انجام وظایف وادار کند و از اعمال ضد اخلاقی و انسانی بازدارد. آدمی کاندرا طریق معرفت ایمان ندارد شخص انسان دارد و شخصیت انسان ندارد ای که مغروری به دانش داشت را بیشتر کن تا بدانی هیچ ارزش علم بی‌ایمان ندارد کاخ دانش گر همه از سنگ و از فولاد سازی لرزد و ریزد گر از ایمان پی و بنیان ندارد گر چه در علم است دریا مرد بی‌دین روز بحران کشتی نوح است لیکن طاقت طوفان ندارد بشکند بازوی تقوا مشت پولادین بی‌دین گرچه مرد متقی سرپنجه طغیان ندارد

تربیت بر اساس فطرت

آیین مقدس اسلام در راه ساختن یک ملت شایسته و لایق، درستکار و پاک عمل، برنامه‌های تربیتی خود را بر اساس فطرت ایمان تنظیم نموده و از دوران شباب، نسل جوانان را با ایمان به خداوند بار می‌آورد. اسلام از نیروی وجدان اخلاقی، که الهام تکوینی خداوند است و با سرشت بشر آمیخته شده، حداکثر استفاده را می‌نماید و نوجوانان را با صفات انسانی و سجایای اخلاقی پرورش می‌دهد.

استفاده از احساسات مذهبی

اسلام جهش احساسات مذهبی نوجوانان را زمینه تربیت‌های دینی قرار داده و در موقعی که تمایل مذهب، به طور طبیعی در ضمیرشان شکفته می‌شود، آنان را به ادای فرایض دینی و انجام وظایف مذهبی مکلف می‌نماید و به وسیله عبادات یومیه، ایمان مردم را به خداوند محکم تر می‌سازد.

تعدیل خواهش‌ها

خلاصه اسلام، تربیت نسل جوان را از تمایلات فطری ایمان و اخلاق و مذهب آغاز می‌کند و با ارضای این خواهش‌های روحانی، سایر تمایلات طبیعی جوانان را تعدیل می‌نماید و از تندروی و طغیان‌شان باز می‌دارد. مکتب آسمانی اسلام، ایمان به خداوند و ارضای خواهش مذهبی را ضامن اجرای تمام برنامه‌های اخلاقی و عملی قرار داده و از این راه مردم را از ناپاکی و گناهکاری برحذر داشته است. جوانانی که می‌خواهند با سجایای اخلاقی و صفات انسانی پرورش یابند و درخشان‌ترین شخصیت معنوی را احراز کنند، جوانانی که مایل‌اند در حال عادی و مواقع بحرانی، همواره بر تمایلات نفسانی خویش حاکم باشند و دوران عمر را

با پاکدامنی و درستکاری بگذرانند، باید از آغاز دوران بلوغ، به ندای فطرت ایمانی و وجدان اخلاقی خود گوش دل فرا دارند و از زمانی که تمایل به مذهب، به طور طبیعی در ضمیرشان بیدار می‌شود، با فراگرفتن عقاید صحیح و سجایای اخلاقی و به کار بستن برنامه‌های عملی مذهبی، و خلاصه با پیروی از آیین الهی، آن خواهش فطری را ارضا نمایند، باید پیمان روحی خود را با خداوند بزرگ محکم کنند و در هر حال به یاد او باشند.

پیروی از آیین خلقت

مربانی که می‌خواهند جوانانی را به شایستگی تربیت کنند و آنان را افرادی پاک و با فضیلت بسازند، باید از آیین خلقت پیروی کنند و برنامه‌های تربیتی خود را با تمنیات فطری آنها هم‌آهنگ سازند. احیای تمایلات ایمانی و اخلاقی جوانان و ارضای خواهش مذهبی آنان، اطاعت از قانون خلقت و سنت آفرینش است. بی‌اعتنایی به تمایلات معنوی جوانان و سرکوب کردن خواهش مذهبی آنان، مخالفت صریح با کتاب فطرت و نظام خلقت بشر است. بدون تردید، سرپیچی از قوانین خلقت، عوارض نامطلوبی در بردارد و متخلف بدون کیفر نخواهد ماند.

یکی از مشکلات اجتماعی

در کشورهای پیشرفته امروز، مسئله جوانان در ردیف یکی از بزرگ‌ترین مشکلات اجتماعی قرار گرفته و افکار دانشمندان را به خود معطوف داشته است. به موجب آمارهای دقیق، تعداد جرایم و جنایات جوانان، در دنیای غرب، هر سال بیش از سال قبل است. نسل جوان بر اثر بی‌ایمانی و سوء تربیت به راه طغیان و عصیان گراییده و به انواع ناروایی‌ها آلوده شده است. قانون شکنی، لجام گسیختگی و خودسری، تجاوزطلبی، دزدی، تعدی به حقوق دیگران، ترک تحصیل، اعتیادات مضره، بی‌عفتی، و گناهان دیگری نظایر اینها، در محیط جوانان پیوسته رو به افزایش است. این حوادث نامطلوب، محصول تربیت بدون ایمان و سرپیچی از آیین فطرت و قانون آفرینش است. گناه و ناپاکی که نتیجه بی‌ایمانی است، زندگی را بر جوانان و اولیاءشان تلخ و ناگوار ساخته و جامعه را در مضیقه و تنگنای شدید قرار داده است. (و من اعرض عن ذکری فان له معیشت ضنکا. (۴۱۹)) قرآن شریف فرموده است: کسی که از یاد خداوند روی گردان شود و فطرت ایمانی را در ضمیر خود سرکوب نماید، زندگی‌اش همواره توأم با تنگی و مضیقه خواهد بود.

تحدید غرایز جوان

قال الله ...

قال الله العظیم فی کتابه: والذین یجتنبون کبائر الاثم و الفواحش و اذا ما غضبوا هم یغفرون (۴۲۰)

یکی از پایه‌های تمدن

تعدیل تمایلات نفسانی و رام کردن غرایز، یکی از پایه‌های اصلی تمدن و شرط اساسی سعادت و کامیابی انسان است. این مطلب مورد قبول و تائید همه ادیان الهی و تمام دانشمندان بشر است. کسی که از نظر روحانی می‌خواهد انسان حقیقی باشد و در پرتو تعالیم الهی به کمال واقعی برسد، کسی که می‌خواهد به حیات معنوی زنده باشد و از فضایل اخلاقی و سجایای انسانی برخوردار گردد، باید تمایلات غریزی و خواهش‌های نفسانی خود را با اندازه‌گیری صحیح، محدود نماید و از تندروری و افراطشان باز دارد

. چه آن که پیروی بی قید و شرط از هوای نفس ، مایه انحطاط و سقوط انسانیت است . (کان ابو عبدالله علیه السلام یقول : لا تدع النفس و هواها فان هواها رداها . (۴۲۱))

عامل سقوط و تباهی

امام صادق علیه السلام می فرمود : نفس خویشتن را با خواهش های گوناگونش آزاد مگذار ، زیرا همان تمایلات آزاد و ناروا باعث سقوط و هلاکش خواهد شد . صرف نظر از جنبه روحانی و ایمانی ، کسی که می خواهد انسان متمدنی باشد و از مزایای تمدن برخوردار گردد ، کسی که از نظر مادی می خواهد با مردم بیامیزد و در جامعه بشر زندگی کند ، باید خواهش های غریزی و شهوات نفسانی خود را محدود نماید . (بسیاری از افراد بدان جهت که تمدن جلو تحریک های غریزی ایشان را می گیرد ، با آن در حال معارضه هستند . باید متوجه بود که اعتراض افراد به هیچ وجه وارد نیست ، زیرا می توان گفت که از نظر فنی ، برای نیل تمدن به مقاصد خود ، جلوگیری از غرایز کمال لزوم را دارد . پس جست و جوی امنیت و آرامشی که معلول تمدن است ، بدون انصراف از آزادی طبیعی ، یک توقع خودپسندانه به شمار می رود و بشر برای زندگی در جامعه ، باید از آن آزادی طبیعی که از لحاظ نظری قبل از تشکیل تمدن وجود داشته است ، صرف نظر نماید .

دورویی خودپسندانه

اشتیاق به بازگشت به وضع طبیعی ، برای دسترسی به ارضای آزادانه غرایز یک اشتباه است ، ولی انتظار زندگی در جامعه متمدن و داشتن آزادی کامل ، یک دورویی خودپسندانه است و به سلب آزادی دیگران منجر خواهد شد . جلوگیری از تهاجم برای هر اجتماع ضرورت دارد . واضح است که هر گاه عامل تهاجم و تجاوز به شکل مستقیما غریزی خود (از قبیل قتل و تعرض های جنسی) ابراز شود ، هیچ رابطه اجتماعی نمی تواند وجود پیدا کند . (۴۲۲)

ضرورت رام کردن غرایز

خلاصه آن که تمام رهبران روحانی و کلیه مکاتب علمی جهان ، در این موضوع متفق القول اند که رام کردن غرایز و تعدیل تمایلات نفسانی ، یک ضرورت قطعی و اجتناب ناپذیری در زندگانی بشر است . آدمی برای نیل به سعادت واقعی ، یا لاقابل برای تأمین یک تمدن صحیح ، ناگزیر است که از آزادی بی قید و شرط تمایلات نفسانی خود چشم پوشد و غرایز خویش را به طور محدود و با اندازه گیری صحیح در جای خود اعمال نماید . نکته مهم و قابل ملاحظه این است که شهوات نیرومند و غرایز سرکش بشر را چگونه و با چه قدرتی می توان مهار کرد ؟ و با چه وسیله ممکن است آدمی را از خطر طغیان تمایلات و افراط خواهش های نفسانی و مفسد ناشیه از آنها بر حذر داشت ؟ و به عبارت دیگر ، چه نیرویی می تواند ضامن اجرای تعدیل تمایلات نفسانی بشر باشد ؟ یکی از عوامل بسیار مؤثر در تعدیل خواهش های نفسانی و رام کردن غرایز بشری ، عقل است .

عقل و اندازه گیری شهوات

عقل براساس محاسبه صحیح ، آزادی انسان را محدود می کند و در مسیر زندگی ، راه را از بی راه و روا را از ناروا تمیز می دهد . عقل می تواند شهوات و تمایلات بشر را اندازه گیری کند و موجبات تعدیل خواهش ها را فراهم آورد . عقل قادر است غرایز آدمی را به راه خیر و صلاح هدایت کند و از تندروی و طغیانشان باز دارد . خلاصه ، عقل راهنمایی است که پیروی از آن مایه فلاح و رستگاری بشر است . (قال علی علیه السلام : فکرک یهدیک الی الرشاد . (۴۲۳)) علی علیه السلام فرموده است : افکار

عاقلا نه ات تو را به راه صواب و هدایت واقعی راهنمایی می کند .

طغیان غرایز

مشکل بزرگی که بر سر راه عقل وجود دارد این است که نیروی فعاله شهوات و انگیزه های غرایز ، بسیار قوی و توانا هستند . موقعی که احساسات و تمایلات غریزی به هیجان می آیند ، موقعی که شهوت یا غضب طغیان می کنند و وجود بشر را طوفانی می نمایند ، چراغ عقل ضعیف می شود و فروغ خرد به خمودی می گراید و نیروی مقاومت خود را از دست می دهد . در چنین مواقعی ، غرایز و شهوات ، مانند سیل بنیان کنی قدرت را در دست می گیرند و آزادانه بر سراسر وجود انسان حکومت می کنند و دیوانه وار آدمی را به کارهای ناروا وامی دارند و سرانجام مفسد بزرگ و احیانا غیرقابل جبرانی به بار می آورند . (قال امیرالمؤمنین علیه السلام : الغضب یفسد الالباب و یبعد عن الصواب . (۴۲۴)) امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده : خشم و غضب آلودگی باعث فساد و تباهی عقل است و آدمی را از راه صلاح و صواب دور می سازد .

ناتوانی عقل

(و عنه علیه السلام : اکثر مصارع العقول تحت بروق المطامع . (۴۲۵)) و نیز فرموده است : بیشتر فرو افتادن و سقوط عقل های بشر در زیر اشعه فریبنده و تلالؤ خیره کننده آرز و طمع است . نتیجه آن که عقل ، در حال عادی ، نقش مؤثری در رام کردن غرایز و تعدیل تمایلات نفسانی دارد و قادر است آزادی انسان را براساس صحیح مصلحت ، محدود سازد ، ولی در مواقع هیجان احساسات و طغیان غرایز ، عقل ناتوان می گردد و نمی تواند غرایز سرکش را از تندروی و تجاوز باز دارد .

مشغله روزان دانش

یکی دیگر از عوامل تعدیل تمایلات نفسانی و رام کردن غرایز بشری علم است . علم مانند مشعل فروزانی است که راه تاریک زندگی را روشن می کند و آدمی را در پیچ و خم های آن از انحراف و سقوط محافظت می نماید . بدون تردید ، علم در پرورش استعداد های انسانی و ساختن افراد شایسته نقش بسیار مؤثری دارد . علم می تواند با واقع بینی ، خواهش های غریزی را محدود کند و آدمی را به فلاح و رستگاری خود متوجه نماید و از اعمال ناروای تمایلات نفسانیش باز دارد . (قال علی علیه السلام : کلمه زاد علم الرجل زاد عنایتة بنفسه و بذل فی ریاضتها و صلاحها جهده . (۴۲۶)) علی علیه السلام فرموده است : به هر نسبت که دانش آدمی زیادتیر می شود ، توجه خود را به نفس خویش افزون می کند و برای نیل به سعادت و صلاح ، سعی و کوشش خود را به کار می اندازد .

علم و احساسات

علم با تمام آثار درخشانش ، مانند عقل ، در برابر احساسات برانگیخته تاب مقاومت ندارد و در مقابل غرایز تهییج شده نیروی خود را از دست می دهد . تحصیلات دانشگاهی نمی تواند انسان را از حرص و آز یا خودپسندی و جاه طلبی مصون بدارد . تحصیلات دانشگاهی نمی تواند شهوت و غضب آدمی را مهار کند . تحصیلات دانشگاهی قادر نیست شخص را به فداکاری و از خود گذشتگی وادارد .

چشم پوشی از عقیده علمی

در تاریخ علم، برای گالیله، دانشمند معروف، در موضوع حرکت زمین خطری پیش آمد و دیوان تفتیش عقاید کلیسا او را به محاکمه دعوت کرد و گزینه حب ذاتش در معرض خطر قرار گرفت. گالیله برای نجات خود، از عقیده علمی خویش چشم پوشید و از گفتار خود توبه و استغفار کرد. (دفتر پدر مقدس مشغول تهیه ادعانه او بود. در روز ۲۰ ماه ژوئن سال ۱۶۳۳ محکوم را بدان جا احضار کردند و روز ۲۲ ژوئن وادارش نمودند که توبه نامه زیر را امضا کند. من، گالیله، در هفتادمین سال زندگی، در مقابل حضرات شما به زانو درآمده ام و در حالی که کتاب مقدس را پیش چشم دارم و با دست های خود آن را لمس می نمایم، توبه می کنم و ادعای خالی از حقیقت حرکت زمین را انکار می نمایم، آن را منفور و مطرود می دانم.) (۴۲۷)

تربیت و تعدیل تمایلات

تربیت نیز مانند علم یکی از عوامل مؤثر تعدیل تمایلات می گیرند و از اول به شایستگی پرورش می یابند، در بزرگسالی به مقدار قابل ملاحظه ای بر غرایز و تمایلات خویش حاکم اند. اینان بر اثر تربیت صحیح، به پاکی و درستی عادت می کنند و از گناه و ناپاکی پرهیز دارند. (قال علی علیه السلام: من کلف بالادب قلت مساویه. (۴۲۸)) علی علیه السلام فرموده است: کسی که به ادب آموزی وادار شود و به خوبی تربیت گردد، بدکاری اش کم خواهد بود. تربیت، اگر متکی به غریزه حب ذات و آمیخته به عاطفه و احساس باشد، عامل مؤثری در رام کردن غرایز و تعدیل تمایلات نفسانی است، ولی اگر رنگ عاطفی نداشته باشد و تنها متکی به محاسبه های عقلی و علمی باشد، در موقع طغیان غرایز و تهییج احساسات، قدرت مقاومت ندارد و نمی تواند از تندروی و افراط آنها جلوگیری نماید.

تعلیم و تربیت نوین

دیر زمانی است که تعلیم و تربیت نوین برای رام کردن غرایز و ایجاد یک تمدن واقعی، بر جهان غرب حکومت می کند و صدها میلیون بشر، در طول چند نسل متوالی، بر آن اساس پرورش یافته اند، ولی با همه سعی و کوششی که در این راه به عمل آمده است، تربیت شدگان آموزش و پرورش جدید، از محدودیت غرایز خود و ممانعت هایی که تمدن در راه ارضای تمایلاتشان به وجود آورده، ناراضی و گله مندند و هر موقعی که بتوانند، به هر صورتی که باشد، در راه ارضای غرایز و خواهش های نفسانی خویش می کوشند و عملاً به مقررات تربیت و تمدن پشت پا می زنند.

تمدن ظاهری

ادگارپیش، استاد روان شناس فرانسوی می گوید: (اعمال تهاجمی و ضداجتماعی، که بسیاری از مردم به محض اضمحلال قیود و موانع اجتماعی مرتکب می شوند، به خوبی ثابت می کند که هر چند افراد در جامعه زندگی می نمایند و تمدن های گوناگونی را ایجاد کرده اند، مع هذا متمدن نیستند. این اکثریت بدین معنی متمدن نیست که به شکل های تمدن، فقط به صورت ظاهر و مادام که فشار اجتماعی او را مجبور می سازد، احترام می گذارد.) (۴۲۹) فروید در یکی از آثار خود می نویسد: (تعداد کسانی که تمدن را از روی تزویر و ریا می پذیرند، بی نهایت بیشتر از کسانی است که واقعا و حقیقتاً متمدن هستند. هدف تشکیلات و قوانین تمدن فقط یک قسم توزیع اموال نیست، بلکه این عوامل باید از تمدن حمایت کنند و آن را در برابر تحریک های غریزی و خصمانه افراد محافظت نمایند.) (۴۳۰) (شکایت مردم از تمدن، در واقع تحریک های غریزی خودپسندانه تهاجم آمیز و غیراجتماعی ایشان را ظاهر می سازد. مدعیانی که از تمدن شکوه می کنند و از شکل ها و مظاهر آن، از جنبه های روحی، سیاسی یا اقتصادی انتقاد می نمایند، خودشان در حقیقت متمدن نیستند و با تظاهر به تمدن دروغ می گویند. بسیاری از اشخاص

کوشش دارند غرایز خود را زیر حجاب تمدن ارضا نمایند و تقریباً همه ایشان محدودیت‌ها و ممانعت‌های اجتماعی را، وقتی متوجه دیگران باشد، تصدیق و تائید می‌کنند، اما به محض این که محدودیت‌ها به خودشان صدمه بزند، زبان به اعتراض می‌گشایند. (۴۳۱)

عوامل رام کردن غرایز

گرچه برای محدود کردن تمایلات نفسانی و جلوگیری از اعمال تهاجمی غرایز، عوامل دیگری مانند نظارت ملی و تنفر افکار عمومی یا قوانین کیفری وجود دارد، که هر یک از آنها به نوبه خود در تعدیل تمایلات و محدود کردن آزادی‌های نابه‌جا مؤثرند، ولی در دنیای کنونی، عقل و علم و تربیت، سه عامل بزرگ برای رام کردن غرایز شناخته شده و مریبان‌بیشتر به آنها تکیه می‌کنند. به طوری که اشاره شد، هیچ‌یک از آن عوامل در موقع طغیان شهوات و غرایز، قدرت مقاومت ندارند و نتیجه آنها همه جا مثبت و ثمربخش نیست. اکنون جای این پرسش است که چرا عقل و علم و تربیت نمی‌توانند خواهش‌های نفسانی و غرایز بشری را به خوبی مهار کنند؟ چرا در موقع هیجان شهوت و غضب و سایر خواهش‌های غریزی، عقل و علم و تربیت شکست می‌خورند و تاءثیر خود را از دست می‌دهند؟

نیروی محرک بشر

پاسخ این پرسش آن است که بزرگ‌ترین نیرویی که مردم را در کارهای پسندیده یا ناپسند به جنبش و هیجان می‌آورد و آنان را به کوشش و فعالیت وادار می‌کند، نیروی احساسات است. شجاعت، شهامت، صراحت، جوانمردی، از خودگذشتگی و فداکاری، یا برعکس، ترس، زبونی، دورویی، خودخواهی، فرومایگی، همه از احساسات سرچشمه می‌گیرد. عقل قادر است با بررسی دقیق و محاسبه صحیح، راه خوشبختی و سعادت را به ما نشان بدهد، ولی قدرتی که آدمی را در آن راه صعب‌العبور به حرکت در می‌آورد و نیرومندان از پیچ و خم‌های آن می‌گذارند، نیروی احساسات است. رحمت، محبت، احسان، بشردوستی، سخاوت و نظایر آن‌ها احساسات پاکی است که مایه خوشبختی و سعادت است. حسد، خودپسندی، جاه‌طلبی، تکبر، بخل و نظایر آن‌ها احساسات ناپاکی است که باعث تیره‌روزی و بدبختی بشر است. خلاصه آن که احساسات در وجود بشر، نیرومندترین محرک است و قسمت اعظم فعالیت‌های روا و ناروا در شئون مادی و معنوی، از احساسات سرچشمه می‌گیرد.

قدرت غرایز و ضعف عقل و علم

با توجه به این نکته که تمایلات غریزی و خواهش‌های نفسانی از گروه احساسات بسیار قوی و نیرومند انسان‌اند واضح می‌شود که چرا عقل و علم و تربیت نمی‌توانند غرایز و شهوات را مهار کنند، زیرا نیروی کشش غرایز و تمایلات نفسانی، به مراتب بیش از نیروی عقل و علم است، و هرگز کمتر نمی‌تواند نیروی بیش از خود را مسخر و مقهور خویش سازد. در دنیای امروز، با پیشرفت‌های عظیم علمی، رودخانه‌های بزرگ را به وسیله بستن سد مهار می‌کنند و میلیون‌ها متر مکعب آب راه در پشت سد ذخیره می‌نمایند و آن‌ها را در موقع خود، با اندازه‌گیری صحیح، برای عمران و آبادی به جریان می‌اندازند و با این عمل، از طرفی حداکثر استفاده را از رودخانه می‌برند و از طرف دیگر، خود را از ویرانی‌های ناشی از طغیان رودخانه مصون می‌دارند.

توازن قدرت

بدون تردید شرط اساسی مهار شدن رودخانه، توازن قدرت فشار آب و مقاومت سد است. مهندسین تحصیل کرده، با محاسبه

دقیق، سد را طوری می سازند که نیروی مقاومتش زیادتر از حداکثر فشار آب باشد تا بتواند در مواقع طغیان رودخانه و در مقابل شدیدترین فشار آب همچنان ایستادگی و مقاومت نماید. تمایلات غریزی و خواهش های نفسانی، در وجود هر انسان، به منزله چشمه های پربرکتی است که اگر به درستی مهار شوند و با اندازه گیری صحیح، در مجاری خود به جریان افتند، مایه خوشبختی و سعادت فرد و اجتماع اند، و اگر لجام گسیخته و خودسر باشند، مفسد بزرگ و خطرات غیر قابل جبرانی به بار می آورند.

مهار کردن غرایز

برای مهار کردن احساسات غریزی و رام کردن تمایلات نفسانی باید از عاطفه و احساس نیرومندتری استفاده کرد. عقل و علم و تربیت در مقابل سیل بنیان کن غرایز تاب مقاومت ندارند و نمی توانند آن را از تجاوز و طغیان بازدارند. تنها احساس است که می تواند احساس دیگری را رام کند و آن را مسخر و مقهور خویش سازد.

نیروی عشق

(هیچ کس کاملاً خود را برای حقیقت علمی فدا نمی کند. حتی گالیله از شهادت سر پیچید. صحت عقلانی یک وظیفه، الزاما سبب اطاعت از آن وظیفه نمی گردد. وقتی که نظریه ای در تغییر روش مردم مؤثر واقع می شود، بدان جهت است که در کنار عوامل منطقی، عوامل عاطفی را نیز شامل است. تنها عشق می تواند دیوارهای ضخیمی را که خودخواهی ما را در پشت خود پناه داده اند، از میان بردارد و در ما آتش شور و شوق زنده کند و ما را به چهره گشاد، در راه دردناک فداکاری بکشانند. به خاطر عشق مادر است که کودک خردسال رفتار عاقلانه در پیش می گیرد. مطالعه یک کتاب حقوق شور و شوق، بر نمی انگیزد. شهدایی که در راه مسیح جان داده اند، زندگی را به خاطر قوانین طبیعی نباخته اند. یک مفهوم انتزاعی محرک نمی شود، مگر وقتی که با یک عامل عقیدتی همراه باشد.) (۴۳۲) در مکتب آسمانی اسلام، برای رام کردن غرایز و تعدیل تمایلات نفسانی، عقل، علم، تربیت، حیای اجتماعی، نظارت ملی، قوانین کیفی و خلاصه کلیه عوامل مؤثر، مورد کمال توجه قرار گرفته و درباره هر یک از آن ها آیات و اخبار بسیاری رسیده است. ولی بزرگ ترین قدرتی که در این آیین مقدس برای مهار کردن غرایز مورد استفاده واقع شده و نتایج بزرگ و ثمربخش به بار آورده، احساس مذهب است.

عشق به خداوند

اسلام با نیروی ایمان و عشق به خداوند بزرگ، در ضمیر پیروان حقیقی خود، سد عظیمی به وجود آورده که در مقابل سخت ترین طوفان های غریزی و نیرومندی هیجان های شهوی مقاومت می کند و تمایلات سرکش و نیرومند را به آسانی مهار می نماید. به عبارت دیگر، اسلام برای تعدیل تمایلات نفسانی محدود کردن خواهش های بشری، تنها به عقل و علم و منطق قناعت نکرده است، بلکه برای رام کردن غرایز، احساسات مذهبی و عواطف ایمانی، که در سرشت مردم ریشه فطری دارد نیز استفاده نموده و بدین وسیله پیروان خود را از خطر طغیان تمایلات نفسانی مصون داشته است. اینک برای روشن شدن طرز تربیت اسلام، توضیح کوتاهی داده می شود. به طوری که در فصل گذشته اشاره شد، معرفت الهی و وجدان اخلاقی به طور فطری با سرشت هر انسانی آمیخته است. کودک، به هر نسبتی که رشد می کند و نیروی درکش قوی تر می گردد، آن ودایع فطری شکفته تر و نیرومندتر می گردند.

وجدان اخلاقی

وجدان اخلاقی، که در قرآن شریف به الهام الهی تعبیر شده، یکی از پایه های محکم تربیت است. وجدان اخلاقی مانند شعله فروزانی است که همواره از اعماق جان انسان زبانه می کشد و در هیچ حالت محو و خاموش نمی شود.

پایداری وجدان

هانری باروک می گوید: (وجدان اخلاقی، یک واکنش ساختگی نیست، بلکه عمیق ترین عامل طبیعت بشری می باشد و اشخاص با وجود تظاهرات گوناگون، نمی توانند این وجدان را خاموش و نابود کنند. از آن گذشته، ثبات و پایداری خارق العاده وجدان اخلاقی، حتی در بیماری های شدید و در جریان جنون و تنزل و روحی و بقای وی پس از افسردگی پرتو خرد و هوش، بر اهمیت فراوان و مقام ارجمند آن در روح بشری گواهی می دهد. (پاره ای از دانشمندان از خود می پرسند؟ آیا وجدان اخلاقی، محصول تعلیم و تربیت مذهب نیست؟ ولی باید یادآور شد که در تشریفات سری بشر اولیه، آثاری برجسته از این وجدان به دست آورده اند. وحشت ها و استغفار قبایل اولیه بر قدمت وجدان، از همان آغاز کار بشر گواهی می دهد. انکار این واقعیت به مثابه آن است که از شخصیت بشری هیچ نفهمیم.) (۴۳۳)

آغاز تمایل به مذهب

علاوه بر معرفت فطری و وجدان اخلاقی، به عقیده همه دانشمندان متخصص، در حدود ۱۲ سالگی، یعنی آغاز دوران نوجوانی، به طور طبیعی تمایل دیگری در فرزندان بشر آشکار می شود و آن عشق و علاقه به مذهب است. این تمایل با پیشرفت عوامل طبیعی بلوغ پیوسته تشدید می شود و در ۱۶ سالگی به اوج خود می رسد. جان. بی. کایزل می گوید: (بر طبق آزمایش هایی که به عمل آمده، به طور کلی ایمان به مذهب از سن ۱۲ سالگی آغاز می شود.) (۴۳۴) موریس دبس می گوید: (گویا همه روان شناسان در این نکته متفق القول اند که مابین بحران تکلیف و جهش ناگهانی احساسات مذهبی ارتباطی وجود دارد. در این اوقات یک نوع نهضت مذهبی، حتی در کسانی دیده می شود که سابق بر این نسبت به مسائل مربوط به مذهب و ایمان، لاقید بوده اند. حداکثر این احساسات مذهبی در حدود ۱۶ سالگی پیدا می شود.) (۴۳۵)

ارضای خواهش مذهب

نتیجه آن که در سن ۱۲ سالگی، سه سرمایه فطری و سه تمایل روحانی در نهاد نوجوانان وجود دارد. اول. معرفت الهی و علاقه به ماورای طبیعت. دوم. وجدان اخلاقی و نیروی درک امهات فضایل و رذایل. سوم. علاقه به مذهب. می توان گفت که دو تمایل اول در تمایل به مذهب نهفته است و با ارضای کامل خواهش مذهب، تمایل معرفت و وجدان اخلاقی نیز خود ارضا می شوند. خیلی مشکل است که بتوان در فکر نوجوانان، با روشنی، قلمرو ماوراءالطبیعه را از مسائل مذهبی جدا کرد، زیرا همه ارزش های روحی در یک جا تقارب پیدا می کنند.) (۴۳۶)

اساس تربیت در اسلام

اسلام در راه تعدیل تمایلات نفسانی و رام کردن غرایز از نیروی معرفت و وجدان و مذهب، حداکثر استفاده را نموده و پایه های تربیت خود را بر اساس قانون تغییر ناپذیر خلقت و فطرت استوار کرده است. جالب آن که تمایل به مذهب در ۱۲ سالگی، که آغاز فعالیت بلوغ است، آشکار می شود. در آن موقع، غرایز هنوز به خوبی شکفته نشده اند و مزاج کودک اسیر طغیان شهوات نیست. گویی خداوند حکیم و به صورت پیشگیری قبل از بروز طوفان و طغیان غرایز، وسیله مهارکردنشان را آماده نموده است و

دوران چند ساله بلوغ را مهلت خودسازی و پرورش احساس مذهب قرار داده است. برای ارضای تمایل نوجوانان و استفاده از احساس مذهبی آنان، دو نکته باید همواره مورد کمال توجه باشد. یکی آن که احساس مذهبی‌شان به راه صحیح هدایت شود و دیگر آن که با وسایل علمی و عملی موجبات پرورش آن فراهم آید.

مذهب صحیح و مذهب خرافی

اول. نوجوان با علاقه شدیدی که به مذهب دارد، مانند طفل گرسنه ای است که از پی غذا می رود و در فکر سیر کردن خویشتن است. همان طور که طفل گرسنه، با خوردن غذای سالم نیرومند می شود و از غذای فاسد مسموم می گردد. همچنین، مذهب صحیح و مستدل، مایه سعادت نوجوان می شود و مذهب باطل و خرافی، باعث بدبختی و گمراهی اش می گردد. هدایت صحیح عبارت از این است که از اول تمایل مذهبی و نوجوانان به خداپرستی و ایمان به مذهب حق، رهبری شود و از اعتقاد به اوهام و خرافات پاک بمانند.

شرک و بت پرستی

قرن های متمادی است که در سراسر کره زمین، شرک و بت پرستی و اوهام و عقاید باطل، با صورت های مختلف به نام مذهب، افکار مردم را اشغال کرده است. بیشتر مردم، بر اثر نادانی، به آن عقاید باطل گرویده و تمایل فطری مذهبی خود را به همان اعتقادات نامناسب و غیر صحیح ارضا کرده اند. جمعی برای یافتن مذهب صحیح راه مجاهده و تحقیق را در پیش گرفته و سرانجام تغییر مذهب داده اند. بعضی تمایل فطری ایمانی خود را سرکوب کرده و اساسا از زیربار مذهب شانه خالی نموده اند. در دنیای کنونی، با پیشرفت های علوم و بسط فرهنگ، نسل جوان در موضوع مذهب با مشکل بزرگی مواجه شده است. از طرفی احساسات فطری مذهبی و تمایلات طبیعی ایمانی، جوانان را به راه مذهب سوق می دهد و آنان را به فراگرفتن تعالیم دینی وامی دارد و از طرف دیگر، مطالب خرافی و ضد عقلی، که در بسیاری از مذاهب بزرگ جهان وجود دارد، آنان را نسبت به مذهب دودل و مردد می کند و حالت آرامش و اطمینان روحی را از آنان سلب می نماید. پیشوایان روحانی بیشتر مذاهب جهان، که خود اسیر خرافات هستند، نمی توانند با منطق صحیح و مستدل جوانان را قانع کنند و تمایلات مذهبی آنان را به راه صحیح هدایت نمایند. در نتیجه، بسیاری از جوانان، سرمایه روحانی و ایمانی خود را به رایگان از دست می دهند.

بحران تردید

(در محیط فرهنگی و فکری، جوان سعی می کند که ما بین عقاید مذهبی و خود اطلاعات علمی خویش توافقی تولید نماید. یک بحران تردید در حدود ۱۷ یا ۱۸ سالگی پیدا می شود. مخصوصا در نزد جوانان محصل. در آن هنگام که از نظر روح انتقادی ایشان، ما بین مواعظ و آیات آسمانی، با بعضی از نتایج علمی یا امور مربوط به زندگانی عادی اختلافی به وجود آید. روان شناسان کاتولیک ملاحظه کرده اند که این بحران های مختلف، به خصوص در مواردی ظاهر می شوند که تعلیم و تربیت مذهبی فقط جنبه بدوی و ابتدایی داشته باشد. مانند لباسی که تا مزاحم به نظر می رسد، از تن بیرون می نمایند. جوان ها، گاهی بعد از فراغ از این جدال ها، ایمان خود را از دست می دهند و گاهی بالعکس، در نتیجه استدلال، ایمان خویش را مستحکم تر می سازند. بعضی دیگر مذهب خاصی را که تعصب بری است، اختیار می نمایند.) (۴۳۷) خلاصه آن که شرط اول استفاده نوجوانان از تمایل ایمانی و معنوی آن است که احساس مذهبی آنان به درستی هدایت شود و خواهش ایمان که در ضمیرشان نهفته است، به وسیله تعالیم صحیح و دور از اوهام و خرافات ارضا گردد.

تعالیم استوار

اسلام در برنامه های اعتقادی و اخلاقی و عملی خود این هدف مقدس را ، که پایه اساسی سعادت بشر است ، به خوبی تاءمین کرده و پیروان خود را به استوارترین تعالیم روحانی و پاک ترین قرآن شریف ، این کتاب آسمانی ، بشر را به مستقیم ترین و استوارترین صراط سعادت راهنمایی می کند . (ان هذا القران یهدی الی الی هی اقوم . (۴۳۸)) قرآن شریف ، این کتاب آسمانی ، بشر را به مستقیم ترین و استوارترین صراط سعادت راهنمایی می کند . اسلام دعوت روحانی و هدایت آسمانی خود را با احیای عقل بشر آغاز نموده و پذیرش تعالیم قرآن شریف را به وسیله تعقل و تفکر از مردم خواسته است .

بزرگ ترین عامل سقوط

(لقد انزلنا الیکم کتابا فیه ذکر کم افلا تعقلون .) (۴۳۹) اسلام سرکوب کردن عقل و خاموش کردن چراغ خرد را بزرگ ترین عامل سقوط و پستی بشر شناخته و کسی که عقل خود را به کار نمی اندازد و فکر نمی کند ، در صریح قرآن شریف خطرناک تر از هر جانوری به حساب آمده است . (ان شرالدواب عندالله الصم البکم الذین لا یعقلون .) (۴۴۰) بدترین جنبدگان نزد خداوند آن بشری است که گوش دلش از شنیدن حق کر و زبان جانش از گفتن حقیقت لال است و در راه درک حقایق ، نیروی عقل خود را به کار نمی اندازد و تعقل نمی کند . اسلام دین تعقل و تفکر است . دین علم و تعلم است . اسلام آیین خلقت و فطرت است . دین آسمانی اسلام ، نه تنها از اوهام و خرافات منزّه است ، بلکه یک قسمت از قرآن شریف برای مبارزه با مذاهب باطل و عقاید موهوم نازل شده است .

مبارزه با خرافات

قرآن با پرستش بت و گاو و ستاره و ماه ، و خلاصه با تمام عقاید خرافی شرک مبارزه کرده و بشر را به توحید عقلی و علمی هدایت فرموده است . اسلام با خرافات جاهلانه و اساس تثلیث ، اب و ابن و روح القدس که بدبختانه مذهب شایع اروپا و آمریکای امروز است ، به شدت مبارزه کرده و عنوان ننگین پسر خدا را از حضرت مسیح سلب نموده است . اسلام دامن پاک عیسی بن مریم از لکه های غلو مسیحین تطهیر نموده و او را تنها یکی از پیامبران برگزیده الهی معرفی کرده است .

معیار برتری اسلام

اسلام دین حق و آیین واقعی سعادت بشر است . دین اسلام منزّه از خرافات و اوهام است و مردم را به صراط مستقیم حقیقت و فضیلت هدایت می کند و این مزیت معیار برتری اسلام بر تمام ادیان جهان است . قرآن شریف به همین نکته تکیه کرده و صریحا پیروزی اسلام را بر تمام ادیان جهان به مسلمین بشارت داده است : (هو الذی ارسل رسوله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله و لو کره المشرکون .) (۴۴۱) اوست خداوندی که برای هدایت بشر ، حضرت محمد (ص) را با دین حق فرستاده تا او را بر تمام ادیان جهان برتری و پیروزی بخشد ، هر چند مشرکان از این برتری بی میل و ناراضی باشند . نتیجه آن که هدایت صحیح احساس مذهبی نوجوانان ، که شرط اول استفاده از نیروی معنوی آنان است ، در دین اسلام به خوبی و شایستگی تامین شده است . تعالیم عالیه رسول اکرم (ص) می تواند در همه قرون و اعصار ، احساس مذهبی نوجوانان را به راه صحیح و دین حق هدایت نماید و موجبات ارضای خواهش روحانی آنان را به بهترین وجهی فراهم آورد .

پرورش تمایلات مذهبی

دوم. شرط دیگر استفاده از نیروی معنوی نوجوانان، در راه محدود کردن خواهش‌های نفسانی آنان، پرورش تمایلات مذهبی است. لازم است به وسیله برنامه‌های علمی و عملی، احساس مذهبی نوجوانان را پرورش داد و موجبات نیرومندی و تقویت آن را فراهم آورد تا بتوانند در مقابل طوفان غرایز و طغیان شهوات، مقاومت کنند و از افراط و تندروری آن‌ها جلوگیری نمایند. حس مذهبی نوجوانان، که به طور طبیعی در دوران بحرانی بلوغ، به صورت جهش و ناگهانی آشکار می‌گردد، مانند هسته میوه‌ای است که اگر به آغوش خاک سپرده شود و در مسیر پرورش صحیح قرار گیرد، درختی بزرگ و بارور خواهد شد، و اگر در معرض تربیت واقع نشود، همچنان به صورت هسته ناچیزی باقی می‌ماند. حس مذهبی، مانند حس جمال دوستی است که ریشه اصلی آن در فطرت آدمی نهفته است. برای آن که نیرومند شود و در ردیف یکی از احساسات قوی در آید، باید در معرض پرورش قرار گیرد تا به خوبی شکفته شود و به کمال خود برسد.

احیای فطرت ایمانی

اسلام پایه تربیت‌های روحانی و معنوی جوانان را بر اساس پرورش احساسات مذهبی و احیای فطرت ایمانی استوار نموده و اولین برنامه آن ایمان به خداوند است و در قرآن شریف و روایات اسلامی، ایمان به خدا اساس سعادت و رستگاری بشر شناخته شده و این مطلب ضمن صدها آیه و حدیث خاطر نشان گردیده است. آیین اسلام، ایمان به خداوند را کورکورانه و ندانسته به نوجوانان تحمیل نمی‌کنند، بلکه آنان را وادار می‌دارد قبلاً این موضوع را در محکمه عقل بررسی کنند و با مطالعه در آیات الهی، به وجود خداوند بزرگ پی ببرند و با رای قطعی خرد، به ذات مقدسش مؤمن گردند. به عبارت دیگر، نوجوان درباره خداوند مراحل را در باطن خود طی می‌کند تا به منزل ایمان، که آغاز برنامه‌های مذهبی است، وارد شود. اول. معرفت فطری است که از کودکی به طور طبیعی در نهاد تمام فرزندان بشر وجود دارد. دوم. جهش احساسات مذهبی است که از ۱۲ سالگی بروز می‌کند و انگیزه و این احساس، نوجوان را وادار می‌دارد که به معرفت فطری خود توجه کند و درباره مبدء عالم تحقیق و کنجکاوی نماید. سوم. بررسی عقل و دقت در آیات الهی است. چهارم. ایمان به خداوند و احساس دلبستگی و محبت به ذات مقدس اوست.

قرآن و طبیعات

قرآن، کتاب تاریخ طبیعی نیست، ولی ضمن صدها آیه، درباره خلقت انسان و حیوان، نبات و معدن، اجرام کیهانی و دیگر موجودات ارضی و سماوی گفت و گو کرده است. هدف قرآن از ذکر آن‌ها جلب توجه انسان به آیات الهی است. مقصود این است که مردم کتاب آفرینش را با دقت مطالعه کنند و با هدایت عقل، به وجود پروردگار، به علم و قدرت، به اراده و حکمت، به لطف و رحمت، و خلاصه به ذات و صفات الهی پی ببرند و به خداوندی که واجد تمام اوصاف کمالیه است، ایمان بیاورند.

قرآن و صفات خداوند

قرآن شریف، مردم را به خداوند رحمان و رحیم، عالم و عادل دعوت می‌کند. به خداوندی که بندگان خود را دوست دارد. به آنها رئوف و مهربان است و پیوسته مورد عنایت و تفضلشان قرار می‌دهد. به خداوندی که عالم است و از افکار درونی و اعمال پنهانی و آشکار مردم آگاه است. به خداوندی که عادل است، از نیکی و نیکان خشنود و از ستم و ستمکاران بیزار است. نیکوکاران را به فضل و رحمت خود پاداش می‌دهد و بدکاران را کیفر. به خداوندی که توبه گناهکاران را می‌پذیرد و از لغزش

آنان در می‌گذرد و آن‌ها را می‌بخشد. به خداوندی که دعای مردم را می‌شنود و با اجابت خود آنان را یاری می‌نماید. به خداوندی که باید مردم همواره به لطف و رحمتش امیدوار باشند و از خشم و عذابش ترسان. خلاصه این که، قرآن شریف، در مورد ایمان به خداوند، عقل و عواطف را به هم مرتبط می‌سازد و ضمن استدلال عقلی بر اثبات ذات و صفات خدا، عواطف را به مهر قهر الهی متوجه می‌کند و حس بیم و امید را از غضب و رحمت خداوند در ضمیر مردم بیدار می‌نماید. (به گفته ارتور کانتون، فرضیه خداوند بهتر از هر فرضیه دیگری جهان توجیه می‌کند و همچون بسیاری از فرضیات فیزیکی، قانونی است. فرضیه خداوند بسیار پر ثمر بوده و هیچ دلیلی برای ترک آن در دست نیست.

عقل خلاقه

میلیکان و ادنیگتون و جینز نیز هم مانند نیوتن معتقدند که جهان، محصول یک عقل خلاقه‌ای است. ولی این فرضیه، که فیزیکدان‌ها و منجمین را ارضا می‌کند، کافی نیست و این خدای نیوتن بیشتر از خدای افلاطون به شادی‌ها و رنج‌ها و مصائب ما نمی‌پردازد. ما نمی‌خواهیم که خدای ما یک ریاضی‌دان بزرگ یا یک تجربه‌کننده خشن و مرددی باشد. ما به خدایی نیازمندیم که ما را دوست بدارد، زبان ما را بفهمد و به ما کمک کند. (۴۴۲)

خداوند مهربان

تمام سوره‌های قرآن مجید به نام خدا افتتاح می‌شود، ولی از بین تمام صفات الهی، دو صفت مورد کمال توجه قرار گرفته و همه جا خداوند با آن دو صفت معرفی شده است. یکی رحمان و دیگری رحیم. گویی تعالیم عالیه مکتب اسلام با دعوت به خداوند بخشنده مهربان آغاز می‌شود. این دو صفت از بزرگ‌ترین عوامل محرک احساسات بشر است. این دو صفت مایه جلب دوستی و محبت مردم به خداوند است. این دو صفت منشاء کشش‌های نیرومند عاطفی است و دل‌ها را به نور امید روشن می‌کند. اولین برنامه اسلام، در پرورش احساسات مذهبی نوجوانان و ارضای خواهش‌های ایمانی آنان، دعوت به خداوند بخشنده مهربان است. این دو صفت، عقل را با احساسات می‌آمیزد و اعتراف عقلی را با عاطفی، پیوند می‌دهد و احساسات مذهبی را پایه‌گذاری می‌کند.

پروردگار محبوب

بخشندگی و مهربانی، دو صفت مطبوع و دلپذیری است که پروردگار را محبوب نوجوان می‌کند و عواطف و احساسات او را برای دوست داشتن خداوند عزیز، تهییج می‌نماید. به هر نسبتی که محبتش به خدا بیشتر شود، دینش قوی‌تر و ایمانش محکم‌تر خواهد شد. (عن ابی جعفر علیه السلام قال: هل الدین الا الحب.) (۴۴۳) امام باقر علیه السلام در جواب سؤال سائلی فرموده است: آیا دین چیزی جز محبت و دوستی است؟ محبت نیرومندترین قدرت محرک بشر در تمام مظاهر گوناگون زندگی است. محبت، احساس مطبوع و دلپذیری است که با وجود آن، مشکلات آسان می‌شود و مصائب و آلام قابل تحمل می‌گردد. عشق و محبت، آدمی را به راه فداکاری و از خود گذشتگی می‌کشاند و برای رضای محبوب، از همه چیز خود می‌گذرد.

بهترین پاداش

دین و مذهب به گفته امام باقر علیه السلام، چیزی جز حب و دوستی نیست، حب خدا و پیغمبر و اولیای خدا. برای دوستداران خدا که مؤمنین واقعی هستند، هیچ پاداشی بهتر و عالی‌تر از خشنودی پروردگار و جلب رضایت محبوب نیست. (و رضوان من الله اکبر ذلک هو الفوز العظیم.) (۴۴۴) بهتر و برتر از هر نعمتی، خشنودی و رضای خداوند است و مقام رضای الهی پیروزی

عظیم است .

دعوت بر اساس محبت

بزرگ ترین ضامن اجرای مقررات اسلامی ، نزد مردان و زنان با ایمان ، حب پروردگار و جلب رضای الهی است . قرآن شریف برای واداشتن مؤمنین به نیکی ها و بازداشتن آنان از بدی ها ، با زبان محبت و احساس سخن گفته و به دوست داشتن و دوست نداشتن خدا تکیه کرده است ، برای نمونه و شاهد ، به بعضی از آیات اشاره می شود . کسانی که خدا آنان را دوست دارد (ان الله يحب المقسطين . (۴۴۵)) خداوند کسانی را که دادگرند و به عدل و انصاف حکم می کنند ، دوست دارد . (ان الله يحب المتقين . (۴۴۶)) خداوند کسانی را که پرهیزگارند و دامن خویش را به گناه آلوده نمی کنند ، دوست دارد . (ان الله يحب التوابين . (۴۴۷)) خداوند کسانی را که از اعمال ناپسند خویش نادم می شوند و از خدا طلب آمرزش می کنند ، دوسن دارد . (و الله يحب المطهرين . (۴۴۸)) خداوند مردان پاک و مهذب را دوست دارد . (و الله يحب المحسنين . (۴۴۹)) خداوند نیکوکاران را دوست دارد . (و الله يحب الصابرين . (۴۵۰)) خداوند مردم صابر و بردبار را دوست دارد . کسانی که خدا آنان را دوست ندارد . (و الله لا يحب المعتدين . (۴۵۱)) خداوند کسانی را که متجاوز و ستمگرند ، دوست ندارد . (و الله لا يحب الفساد . (۴۵۲)) خداوند فتنه و فساد را دوست ندارد . (و الله لا يحب الظالمين . (۴۵۳)) خداوند کسانی را که بیدادگرند و به مردم ستم می کنند ، دوست ندارد . (ان الله لا يحب الخائنين . (۴۵۴)) خداوند خیانتکاران را دوست نمی دارد . (انه لا يحب المستكبرين . (۴۵۵)) خداوند متکبران خودپسند را دوست ندارد . (و الله لا يحب كل كفار اثيم . (۴۵۶)) خداوند مردم بی ایمان گنه پیشه را دوست ندارد .

حب خدا و فداکاری

بشر ، به تمایل غریزی و علاقه طبیعی ، جان و مال خود را دوست دارد و در حفظ و صیانت آن ها با تمام قدرت می کوشد ، ولی محبت الهی در ضمیر افراد با ایمان به اندازه ای شدید و نیرومند است که با اراده و اختیار خود ، از جان و مال می گذرند و در راه دوستی و حب خداوند ، فداکاری می کنند . (ان الله يحب الذين يقاتلون في سبيله صفا كانهم بنیان مرصوص . (۴۵۷)) خداوند دوست دارد کسانی را که در راه پروردگار جنگ می کنند و در صف جهاد با دشمن ، مانند سد نیرومندی ، با یکدیگر هم دست و پیوسته اند .

احسان برای خدا

(و اتى المال على حبه ذوى القربى و اليتامى و المساكين و ابن السبيل و السائلين و فى الرقاب . (۴۵۸)) از علائم نیکوکاران با ایمان این است که ثروت خود را در راه دوستی پروردگار ، به خویشان و یتیمان و فقیران و واماندگان و درخواست کنندگان انفاق می کنند . از این چند آیه به خوبی استفاده می شود که مکتب آسمانی اسلام ، تا چه پایه در پرورش احساسات مذهبی ، به محبت خداوند تکیه کرده است ، و چگونه پیروان خود را با عاطفه دوستی پروردگار ، به انجام نیکی ها وادار نموده و با ترس از بی مهری خداوند ، آنان را از ارتکاب گناهان و ناپاکی ها برحذر داشته است . بدیهی است به هر نسبتی که احساس دوستی پروردگار عمیق تر و عاطفه محبت شدیدتر باشد ، نتایج عملی آن بیشتر بوده و برنامه های مذهبی بهتر اجرا می شود . اسلام برای آن که احساس محبت الهی را در قلوب پیروان خود تقویت کند و ریشه های دوستی را ، تا آن جا که ممکن است ، در اعماق جانیشان عمیق تر نماید ، از تمام وسایل علمی و عملی استفاده نموده و در ضمن برنامه های وسیعی ، این هدف مقدس را دنبال کرده است .

عبادت و نیایش

ارتباط خلق و خالق عبادات واجب و مستحبی که در اسلام تشریح شده و همچنین دعا و نیایش در پیشگاه الهی، از عوامل مؤثر در تحکیم دوستی و محبت پروردگار است. نماز، که از عبادات بزرگ اسلامی است، وسیله قرب معنوی به پروردگار عالم است. نماز عامل ارتباط مستقیم خلق و خالق است. نماز گزار روزی چند بار به پیشگاه خدا می رود و مراتب دوستی خود را با محبوب خویش تجدید می کند. نماز گزار روزی چند بار از خداوند یاری و استعانت می جوید و عزم ضعیف خود را با اراده توانای الهی تقویت می کند و بدین وسیله بر تمایلات نفسانی خویش حاکم می شود و دامن خود را از پلیدی های گناه مصون می دارد. (ان الصلوه تنهی عن الفحشاء و المنکر. (۴۵۹)) نماز آدمی را از کارهای زشت و گناهان باز می دارد. نماز گزار، در ثلث آخر شب، با جاذبه محبت الهی، بستر خواب را ترک می گوید و برای ادای نافله شب به پیشگاه خدا می رود و مانند عاشق دلباخته ای با محبوب خویش خلوت می کند، اشک محبت می بارد، و با وی راز و نیاز می گوید. این عمل روحانی و هیجانی درونی، این نیایش و مناجات نیمه شب به او نورانیت و صفا می بخشد، ایمانش را محکم تر و محبتش را به خداوند سوزان تر می کند.

اطاعت از محبوب

انجام فرضیه روزه و زکات و سایر عبادات نیز مانند نماز، باعث تقویت ایمان و تشدید محبت به حق است، زیرا عبادت به قصد اطاعت از او امر حق اجرا می شود. اطاعت از امر محبوب، آدمی را به او نزدیک تر می کند و مراتب محبت را شدیدتر می نماید. آیین مقدس اسلام در راه پرورش احساسات مذهبی نوجوانان و مهار کردن غرایز و خواهش های نفسانی آنان، طبق برنامه های منظمی، قدم به قدم پیشروی می کند و آنان را افرادی با اراده و ایمان می سازد.

پایه گذاری ایمان

۱. در اولین فرصت طبیعی، یعنی در موقع جهش احساسات مذهبی، که نوجوانان شیفته فراگرفتن مطالب دینی هستند، آنان را به پروردگار جهان دعوت نموده و با منطق عقلی ساده ای که در خور فهمشان باشد، به وجود خداوند استدلال می کند و اساس دین را پایه گذاری می نماید. ۲. خداوند را با صفات محبت انگیز بخشندگی و مهربانی معرفی می کند و از این راه عواطف نوجوانان را به پروردگار متوجه می سازد و محبت او را در ضمیرشان جای می دهد. محبت خداوند بهترین جوابگوی احساسات مذهبی نوجوانان و بزرگ ترین وسیله ارضای تمایلات ایمانی آنان است. ۳. از حب خداوند، که اولین احساس مذهبی است، استفاده می کند و نوجوانان را به راه پیروی و اطاعت از پیشوای عالی قدر اسلام سوق می دهد و آنان را به اجرای تمام وظایف معنوی و مقررات دینی علاقه مند می سازد. (قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحبکم الله و یغفر لکم ذنوبکم و الله غفور رحیم. (۴۶۰)) بگو، ای پیغمبر، اگر خدا را دوست دارید، از من پیروی کنید تا خدا نیز شما را دوست بدارد و گناهانتان را ببامزد که خداوند آمرزنده و مهربان است.

تشدید محبت

نوجوان وقتی احساس می کند که بر اثر پیروی از پیغمبر اسلام، مورد محبت و عنایت خداوند بزرگ قرار گرفته و پروردگارش او را دوست دارد، عواطف مذهبی اش تشدید می شود و محبتش به حضرت حق افزایش می یابد.

امید به رحمت

۴. نوجوان را به عبادات واجب و مستحب، موظف می‌کند و بدین وسیله بین او و خداوند محبوب ارتباط مستقیم برقرار می‌نماید. نماز یومیه را که از هفت سالگی تدریجاً آموخته و تمرین کرده است، اینک باید مرتباً انجام دهد و روزی چند بار با خدای خود سخن بگوید و به زبان ساده خویش، از وی تقاضای یاری و کمک نماید و به وسیله دعا و نیایش، نهال محبت الهی را در ضمیر خود آبیاری کند و هر روز، بیش از روز قبل، خدای حاضر و ناظر را دوست بدارد، به رحمتش امیدوار باشد و از قهرش ترسان. نوجوانی که طبق برنامه اسلام از ۱۲ سالگی با تعالیم الهی تربیت می‌شود و در پرتو ایمان به خداوند و نیایش، عواطف مذهبی اش به خوبی پرورش می‌یابد، در ۱۶ سالگی یک فرد معتقد و با ایمان خواهد بود. احساسات پرورش یافته و نیرومندش می‌تواند در مقابل تمایلات غریزی و شهوات نفسانی مقاومت کند و از تندروی و طغیان‌شان باز دارد.

دوره بحرانی ایمان

نوجوانی که احساسات مذهبی اش مورد حمایت و پرورش قرار نگرفته و احیاناً سرکوب شده باشد، نوجوانی که خواهش معنوی اش ارضا نگشته و نور ایمان، ضمیرش را روشن ننموده است، در ۱۶ سالگی محکوم تمایلات غریزی و شهوی خویش خواهد بود و عواطف مذهبی پرورش نیافته اش قادر نیست در مقابل خواهش های نفسانی مقاومت کند و در سنین پرشور و خطرناک جوانی، از انحراف و گناه محافظتش نماید.

اقناع خودخواهی جوان

موریس دبس درباره این گروه از جوانان چنین می‌گوید: (وقتی که ارزش های جدید الکتشاف، برای تعیین رفتار جوان، بنای مخالفت با یکدیگر را می‌گذارند، ایمان جوان دوره های بحرانی را طی می‌نماید. این حالت، به خصوص در مواردی اتفاق می‌افتد که ارزش های خدایی با ارزش های دیگری تصادم پیدا کنند که عزت نفس جوانان را نوازش می‌کند و خودخواهی آنان را اقناع می‌نماید و یا هنگامی که آرزوهای شهوانی، علیه قواعد اخلاقی مذهبی قیام نمایند، در این حال، ایمان در مقابل سیل اشتباهی عنان گسیخته محو و نابود می‌شود.) (۴۶۱) معرفت فطری و وجدان اخلاقی و احساسات مذهبی، سه تمایل فطری است که مانند سایر تمایلات طبیعی با سرشت نسل جوان آمیخته شده است. اگر بخواهیم نوجوانان را به شایستگی تربیت کنیم، باید آنان را همان طور که آفریده شده اند ببینیم. باید به تمام جهات مادی و معنوی و جسمی و روانی آن ها توجه نماییم. و با واقع بینی از سرمایه های طبیعی و تمایلات فطریشان استفاده کنیم و بنای تربیت را بر اساس همان تمنیات استوار سازیم.

مخالفت با قانون آفرینش

بشر موجودی است ترکیب یافته از جسم و جان و ساخته شده از اندام و روان. بشر مجموعه ای است از خواهش های گوناگون فطری و تمنیات مختلف طبیعی. خوشبختی و سعادت همه جانبه آدمی زمانی تأمین می‌شود که تمام جهات مادی و معنوی اش مورد بررسی قرار گیرند و کلیه تمایلاتش با اندازه گیری صحیح ارضا شوند. توجه داشتن به بعضی از تمایلات و ارضای آن ها و بی‌اعتنایی به پاره ای از خواهش های فطری و سرکوب کردن آنها، مخالفت با قانون آفرینش و منافی سعادت و رستگاری انسان است. دکتر کارل می‌گوید: (ما ناگزیریم آدمی را از جنبه های گوناگون فیزیکیوشیمیایی، کالیدشناسی، فیزیولوژیکی، فکری، اخلاقی، هنری، مذهبی، اجتماعی و... او مورد مطالعه قرار دهیم. هر دانشمندی که به مطالعه یک رشته از این مجموعه پیچیده

می پردازد، به علت انحراف تخصصی خود گمان می برد آن را شناخته است و حال آن که جز قطعه کوچکی بر او روشن نشده و این جزء را معرف کل در نظر آورده است.

نارسایی دانش

عقل ما آن چه را که عقاید علمی یا فلسفی عصر وفق نمی دهد، نمی پذیرد، هر چه باشد دانشمندان نیز چون همه مردم، تحت تاءثیر شرایط زمان و مکان خود قرار می گیرند و به آسانی وجود قضایایی را که با تئوری های حاضر تعبیر و توجیه نشود، از یاد می برند. طرق علمی برای مطالعه تمام فعالیت هایی آدمی کافی به نظر نمی رسد. آشکار است که محققین نمی توانند تمام جنبه های شخصیت آدمی را مورد کاوش قرار دهند. چه تکنیک های ما از آن چه جرم و بعد ندارد، چیز درک نمی کند و جز بر روی اشیایی که در قلمرو زمان و مکان می توان یافت، اعمال نمی شود برای سنجش حرص و کینه و دشمنی و مهر و زیبایی و تخیلات دانشمندان و الهام هنرمندان و ایمان مذهبی ناتوان است. به همین جهت، مجموعه اطلاعات ضروری برای شناسایی انسان ناقص مانده است. بنابراین باید خود را از تمام جهات مطالعه کنیم و هیچ چیز را فروگذار ننماییم. (۴۶۲)

بی اعتنایی به حس مذهبی

بدبختانه، دنیای امروز، در برنامه های تربیتی نسل جوان، به تمایلات ایمانی و عواطف دینی نوجوانان، که یکی از خواش های فطری آنان است، آن طور که باید، توجه ندارد. احساس مذهب، که در بحران بلوغ به طور طبیعی شکفته می شود و اگر مورد حمایت قرار گیرد، بزرگترین نیروی مهار کننده غرایز و تمایلات نفسانی خواهد شد، عملاً به دست فراموشی سپرده شده است. در جهان کنونی، حس زیبایی که از عواطف فطری آدمی است، به طرق مختلف مورد حمایت و پرورش قرار می گیرد و پیوسته تقویت می شود، ولی از حس مذهبی نوجوانان و تمایل ایمانی آنان پشتیبانی نمی شود و مریبان در راه پرورش آن نمی کوشند و در نتیجه، نوجوانان، بی علاقه به مذهب و ایمان بار می آیند.

خودسری نوجوان

بی اعتنایی به عاطفه مذهبی نوجوانان، مخالفت با آیین فطرت و سنت آفرینش است، و سرپیچی از مقررات خلقت، بدون کیفر نخواهد ماند. کیفر این مخالفت، طغیان و عصیان جوانان و خودسری و لجام گسیختگی روزافزون آنان در سراسر جهان است. (جهان از جنایات جوانان به ستوه آمده است. سومین کنگره سازمان ملل متحد برای پیشگیری از جنایت و تداوی جنایتکاران، که با شرکت هزار نفر قاضی، جامعه شناس و پلیس در استکهلم تشکیل شده بود، بعد از یک هفته کار خود را پایان داد. کنگره از تمام دول جهان طلب کرد علیه جنایات جوانان قیام کرده و تصمیمات لازمی برای جلوگیری از این جنایات اتخاذ کنند، زیرا که جهان از جنایات جوانان به ستوه آمده است. (۴۶۳)

جرایم جوانان

(نیویورک از وحشت جنایات جوانان می لرزد. جوانان مجرم مهم ترین انگیزه اضطراب اند. در ظرف ده سال، یعنی از ۱۹۵۴ تا ۱۹۶۴ جنایات جوانان کمتر از ۱۶ سال، اعم از دختر و پسر، ۱۵ درصد افزایش یافته است و جوانان بازداشت شده غالباً مرتکب جنایاتی از قبیل آدمکشی، هتک ناموس، حمله مسلحانه، سرقت و قاچاق مواد مخدره شده اند. تنها در سال ۱۹۶۴ جوانانی که کمتر از ۲۰ سال داشته و مرتکب جنایاتی از این نوع شده اند، ۳۸ درصد مجرمین دستگیر شده را تشکیل می دهند. (۴۶۴)

تنزل سطح اخلاق

(مگر زندگی عصر حاضر سطح فکری و اخلاقی مردم را تنزل نداده است ؟ چرا باید هر سال چندین بلیون دلار برای مبارزه با جنایتکاران صرف شود ؟ و چرا باید در برابر چنین خرج گزافی باز دزدان و راهزنان ، فاتحانه به بانکها حمله برند و مأمورین انتظامی را بکشند و کودکان را بدزدند و به قتل برسانند ، یا گروکشی کنند ؟ جای آن دارد با مشاهده سیر قهقرایی تمدن ، از خود پرسیم که آیا علل این انحطاط در خود ما و در تشکیلات ما نیست ؟) (۴۶۵)

تربیت بدون مذهب

در جهان غرب ، زیگموند فروید از جمله کسانی است که تمایلات فطری ایمانی را نادیده می گرفت و اندیشه تعلیم و تربیت بدون مذهب را در ذهن می پروراند . فروید از طرفی اعتراف دارد که مذهب به مقدار قابل ملاحظه ای در مهار کردن غرایز و تمایلات نفسانی پیروز شده و چنین می گوید : (البته مذهب ، از آن جا که به میزان زیاد در رام کردن غرایز غیراجتماعی کمک کرده است ، خدمات مهمی به انسانیت و تمدن انجام داده ، ولی در این معنی نتوانسته است به اندازه کافی پیش برود .) (۴۶۶) و از طرف دیگر توصیه کند : (خوب است یک تعلیم و تربیت غیرمذهبی مورد آزمایش قرار گیرد ، مردم عادت داده شوند از این تسلی صرف نظر کنند و برای آن که به تنهایی و با اتکای به نفس ، در مقابل خطرها و دلوپسی ها ایستادگی نمایند ، این پناهگاه را ترک گویند .) (۴۶۷)

تمدن فریبنده

تمدن فریبنده کشورهای غربی و نظم اخلاقی ملل اروپایی ، پیش از جنگ جهانی اول ، فروید را امیدوار کرده بود که تربیت بدون مذهب و ایمان می تواند یک تمدن واقعی و سعادت بخش به وجود آورد و غرایز سرکش بشری را به خوبی مهار نماید . فروید با مشاهده وظیفه شناسی های افراد ملل اروپایی که بر اثر آموزش و پرورش نوین به وجود آمده بود ، تصور می کرد که مردم مغرب زمین ، انسان واقعی شده اند و دارای سجایای انسانی و ملکات اخلاقی گشته اند .

محو ارزش های اخلاقی

(در همین احوال ، جنگ اول جهانی مانند طوفانی فرود آمد و فروید را منقلب ساخت . او که سالهای پیری خود را می گذرانید ، می دید که چگونه اعتبارها و ارزشهای اخلاقی و ایدئولوژیک ، که خودش در آنها زندگی کرده بود ، محو می شدند . فروید می خواست با دانش خود مردم را تسکین دهد و برای مقابله با موانع بی شمار زندگی آماده سازد ، اما این آرزوها با اولین صدای توپ نقش بر آب شد . انسانی که به خود می بالید که توانسته است مانند پرندگان آسمان ها را بپیماید ، نخستین هواپیما را برای پرتاب کردن نخستین بمب ها به کار می برد . در گیرودار جنگ ۱۹۱۵ ، فروید در یکی از آثار خود چنین نوشت : جنگی که ما نمی خواستیم هرگز فکر آن را هم بکنیم ، در گرفت . این جنگ ، نه فقط به جهت تکمیل وحشتناک سلاح های تهاجمی و تدافعی ، خونین ترین و مهلک ترین جنگ هاست ، بلکه از لحاظ بی رحمی ، قساوت و سختی هم نظیر آن دیده نشده است . روش دول ، نسبت به همسایگان خود ، که متناسب با قوانین اخلاقی نبود و همچنین رفتار خشونت آمیزی که از افراد دیده شد و به هیچ وجه انتظار آن از این نمایندگان عالی ترین تمدن بشری نمی رفت ، موجب تنبه و سرخوردگی ما گردید .

رجعت فرهنگی

به علت قتل عامی که در اروپا بیداد می‌کرد و بشریت را به یک رجعت فرهنگی تهدید می‌نمود، و همچنین از اضطراب و تشویش از یک جنگ جدید، به تعمق درباره آینده بشریت وادار شد و افکار تلخ و ناگوار خود را ضمن کتاب آشوب در تمدن به رشته تحریر درآورد. (۴۶۸)

کشتارهای وحشیانه

کشتارهای وحشیانه و اعمال غیرانسانی کشورهای غربی، در جنگ اول جهانی، فروید را سخت منقلب کرد و در افکار و نظریات علمی اش اثری بس عمیق گذارد. فروید متوجه شد که تعلیم و تربیت غیرمذهبی نتوانسته است مردم اروپا را متمدن واقعی بسازد و از جنایتکاری و اعمال ضد انسانی مصونشان دارد. (فروید، مانند همه مردم آن زمان، بوسیله محیط قتل عام‌ها و سوگواری‌هایی که ناگهان در تابستان ۱۹۱۴ اروپا را فراگرفت، محاصره گردید. این حوادث تاریخی که طبعا هر متفکر را به تعمق وامی‌دارد، فروید را هم متاثر ساخت. او هنگامی که لحظه‌ای سر خود را از اطاق کارش بیرون برد و به جهان خارج نظر کرد، یک دنیای مشوش و مضطرب و تهدیدکننده را در برابر خویش مشاهده نمود. (در حدود شصت سالگی، اندیشه فروید تحولی پیدا کرد. بدین معنی که از دورتر و بالاتر یک مقدار از مسائلی را که تا آن وقت فقط از نظر استفاده علمی به آنها نگاه کرده بود، مورد توجه قرار داد.) (۴۶۹)

اعمال سبعانه

(فروید در ۱۹۱۷ نوشت: مشاهده اعمالی که با تصور ما از زندگی مدنی مطابقت ندارند و در نتیجه این اعمال سبعانه، جهانیان را مجرم و تبه‌کار می‌بینیم، ما را غرق اندوه نومیدی دردناکی ساخته است. ما به این جهت مردم جهان را فعلا پست و منحط می‌شماریم که قبل از جنگ به غلط خیال می‌کردیم در سطح اخلاقی و معنوی بالاتری قرار دارند.) (۴۷۰) ادگارپش می‌گوید: فروید خوشبختانه شکنجه‌های مهیب تر هیتلر و بزرگ‌ترین قتل عام‌های تاریخ را ندید. او سوزاندن میلیون‌ها نفر انسان، بمباران‌ها و وحشت‌انگیزی که شهرها را با خاک یکسان می‌کردند و اژدرهای هولناک و بمب‌های اتمیک را مشاهده نکرد.) (۴۷۱)

تصور خطا

خلاصه، فروید با مشاهده تمدن ملل غرب و رفتار دلفریب آنان تصور کرده بود که اگر تمایل روحانی و احساسات مذهبی بشر را نادیده انگاریم، اگر انسان‌ها را با تعلیم و تربیت، بدون ایمان به خدا و مذهب بار بیاوریم، می‌توانیم مردم را متمدن واقعی بسازیم و از سجایای انسانی برخوردارشان کنیم. می‌توانیم غرایز نیرومندشان را مهار نماییم و به راه فضیلت و انسانیت سوقشان دهیم. ولی کشتارهای بی‌رحمانه و اعمال ضدانسانی دنیای متمدن، در جنگ اول و دوم جهانی، در زمان حیات فروید و پس از مرگش، نظریه او را عملاً رد کرد و ثابت نمود که تعلیم و تربیت بدون ایمان و مذهب قادر نیست تمایلات نفسانی بشر را تعدیل نماید و غرایز سرکش را به راه صحیح و مصلحت‌آمیز سوق دهد. نتیجه بحث آن که اسلام در راه تربیت صحیح نسل جوان، به معرفت فطری و وجدان اخلاقی و احساسات مذهبی نوجوانان، که خواهش باطنی و ندای فطری آنهاست تکیه کرده است.

اسلام و غرایز جوانان

اسلام برای مهار کردن غرایز جوانان و تعدیل تمایلاتشان، از عقل و علم و تربیت استفاده نموده و به موازات آنها از نیروی عظیم ایمان به خدا و برنامه های مذهبی بهره برداری کرده است. اسلام، بوسیله ایمان به مهر و قهر الهی، در ضمیر پیروان خود احساس بیم و امید را بیدار کرده و آنان را به راه اطاعت از اوامر پروردگار و اجتناب از گناهان سوق داده است. ولی در تعالیم آسمانی خود به نیروی محبت الهی و امید به رحمت حضرت حق، بیش از قهر پروردگار و بیم عذاب تکیه کرده است. اسلام از راه منطق عقلی و عبادات عملی، تدریجا حب خداوند را در ضمیر نوجوانان تقویت می کند و بدین وسیله سد محکمی در مقابل تمایلات شهوی و احساسات غریزی آنان ایجاد می نماید و خلاصه احساس را با احساس مهار می کند.

عالی ترین احساس مذهبی

در مکتب اسلام، حب الهی و عشق به پروردگار، عالی ترین احساس مذهبی است. مؤمن کامل کسی است که محبت خداوند در ضمیرش آن قدر شدید و نیرومند گردد که بر سایر محبت ها و تمایلات نفسانی اش حاکم و فرمانروا باشد و هر چیز را تا جایی دوست بدارد که منافی با محبت خدا نباشد. آن کس که جان و مال، زن و فرزند، کسب و کار و دیگر علایق زندگی در نظرش محبوب تر از خداوند است، او به درجه ایمان کامل نایل نشده و نمی تواند از افتخارات روحانی، یک مؤمن واقعی و کامل برخوردار باشد. (قل ان كان اباؤکم و ابناؤکم و اخوانکم و ازواجکم و عشیرتکم و اموال اقترفتموها و تجارۃ تخشون کسادها و مساکن ترضونها احب الیکم من الله و رسوله و جهاد فی سبیلہ فترصبوا حتی یاءتی الله بامرہ و الله لا یهدی القوم الفاسقین. (۴۷۲)) ایمان به خدا و احساس عشق الهی در باطن افراد با ایمان آن چنان سد محکمی به وجود می آورد که غرایز سرکش و نیرومند نمی توانند در زمینه شهوات، او را به منجلاب گناه و ناپاکی بکشانند، یا در زمینه غضب، وی را به انتقام جویی های پلید و ناروا وادار کنند. (والذین یجتنبون کبائر الاثم والفواحش و اذا ما غضبوا هم یغفرون.) مردان با ایمان، از گناهان بزرگ و تبهکاری اجتناب می کنند و در مواقعی که خشمگین و برافروخته می شوند، لغزش اشخاص را می بخشند. (قال علی بن الحسین علیه السلام: الرجل کل الرجل نعم الرجل هو الذی جعل هواه تبعاً لامر الله. (۴۷۳))

انسان کامل

حضرت سجاد علیه السلام فرموده است: مرد واقعی، مرد کامل، مرد شایسته کسی است که خواهش های غریزی و تمایلات شهوی خود را با حب الهی مهار کند و هوای نفس خویش را مطیع اوامر پروردگار نماید، هر جا اجازه داده است، میل خود را اعمال کند و هر جا که نهی فرموده سرکوبش نماید.

تعدیل احساس مذهبی

ناگفته نماند که احساس مذهبی و نیایش و پرستش، مانند سایر تمایلات طبیعی باید تعدیل شود و با اندازه گیری صحیح اعمال گردد. همان طور که تندروی در ارضای خواهش جنسی یا حب مال و مقام ناپسند است، زیاده روی در ارضای خواهش مذهبی نیز در مکتب اسلام نامطلوب شناخته شده و اولیای گرامی اسلام در این باره، میانه روی را اکیدا توصیه کرده اند. (فی وصیۃ امیرالمؤمنین علیه السلام عند وفاته: واقتصاد یا بنی فی معیشتک و اقتصاد فی عبادتک. (۴۷۴))

میانه روی در عبادت

از جمله وصایای علی علیه السلام به فرزندش، نزدیک مرگ، این بود: در امور زندگی و همچنین در انجام عبادات، معتدل و

میانه رو باش . (عن ابی عبدالله علیه السلام قال : اجتهدت فی العبادۃ و انا شاب فقال لی ابی یا بنی دون ما اراک تصنع فان الله عزوجل اذا احب عبدا رضی منه بالیسیر . (۴۷۵)) امام صادق علیه السلام فرمود : من جوان بودم و در عبادت کوشش بسیار می کردم . پدرم به من فرمود : کمتر از این مقدار عبادت که از تو می بینیم به جای آور ، زیرا وقتی خداوند بنده ای را دوست دارد ، با عبادت کم از او راضی می شود .

تشخص طلبی جوان

قال الله ...

قال الله العظیم فی کتابه : افمن کان علی بینة من ربه کمن زین له سوء عمله واتبعوا اهوانهم (۴۷۶)

خواهش استقلال و شخصیت

یکی از تمایلاتی که با فرارسیدن بلوغ ، به طور طبیعی در نهاد نوجوانان بیدار می شود و آنان را به فعالیت و مجاهده وامی دارد ، میل به احراز استقلال و شخصیت است . کودک ، به علت ناتوانی جسم و نارسایی فکر ، خویش را شایسته استقلال اراده نمی داند . او همواره طفیلی پدر و مادر است و در حمایت آنان زندگی می کند . ولی با فرارسیدن دوران انقلابی بلوغ ، روزگار کودکی سپری می شود و با رشد همه جانبه بدن ، نوجوانان تدریجا صفات و ممیزات یک مرد یا یک زن کامل را به خود می گیرد . همزمان با تحولات جسمانی ، خواهش های درونی نوجوانان نیز تغییر می یابد و عواطف و احساسات جدیدی در نهادشان پدیدار می شود . از آن جمله ، میل به احراز استقلال و شخصیت است .

میل جوان به آزادی

(اثبات شخصیت اجتماعی جوانان در موارد متعدد بروز می نماید ، ولی همواره صورت یک نوع فعالیت کاملا شخصی را داراست . جوان نشان می دهد که مایل است از صورت طفیلی گری کودکی خارج شده ، زندگانی مستقل و آزاد داشته باشد . دیگر ، جوان قیم و سرپرست لازم ندارد و در جامعه مسؤل حرکات و اعمال خویشتن است . قوانین جزایی و حقوقی نیز این موضوع را تائید می نمایند . دیگر جوان ، به اصطلاح ، صغیر نیست . این دوره ای است که باید کم کم طناب کشتی را شل کرد . جوانان خواه ناخواه ، اما به طور لزوم به سوی یک نوع زندگی جدید ، متفاوت با زندگی دوران کودکی ، میل می کنند . آنان عادات کهنه کودکی را کنار گذارده ، فعالیت های جدیدی آغاز می نمایند . دنیای محدود سالهای اول زندگی را رها کرده ، خود را برای کوشش های دوران کمال و مردی آماده می سازند . میل به استقلال ، جز بیان این تکامل چیز دیگری نیست .) (۴۷۷)

قبول عضویت اجتماعی

لازم است تمایل استقلال و شخصیت نوجوانان به درستی ارضا شود و باید این دو خواهش فطری جامه عمل بپوشند . زیرا بر اثر بلوغ ، دو مسؤل ولیت بزرگ به عهده نوجوانان گذارده می شود . یکی مؤ اخذ از آنان در اعمال فردی و دیگری قبول عضویت اجتماعی . احراز استقلال ، مصحح مسؤل ولیت فردی نوجوانان است و به دست آوردن شخصیت ، شرط عضویت آنان در امور اجتماعی است .

استحقاق پاداش و کیفر

نوجوان ، بر طبق مقررات اسلامی و قوانین مملکتی ، مسؤل اعمال خویشتن است . او در کارهای پسندیده یا ناپسندی که انجام می دهد ، مستقل و مختار است و شخصا استحقاق پاداش یا کیفر دارد . کسی که به موجب مقررات شرع و قوانین عقلایی ، در مقابل کارهای خود مورد مؤاخذه و پرسش قرار می گیرد ، باید مستقل و دارای اراده و اختیار باشد . دوران جوانی ، اوقات سپری شدن ایام کودکی و آغاز زندگی اجتماعی است . نوجوان بر اثر بلوغ ، از محیط محدود خانواده خارج می شود و به فضای پهناور اجتماع قدم می گذارد . او باید عضویت جامعه را بپذیرد و بار مسؤل ولیتی را به عهده بگیرد . کسی که می خواهد عضو مؤثر اجتماع باشد و در صف افراد مفید قرار گیرد ، باید واجد شخصیتی باشد که بتواند خویشتن را با جامعه تطبیق دهد به صفات لازم عضویت اجتماعی متصف گردد . صفاتی که شخص آنها را جهت سازگاری با محیط برای خود انتخاب می کند و به آنها متصف می گردد ، در اصطلاح روان شناسی ، صفات شخصیت خوانده می شود . خلاصه ، ضرورت مسؤل ولیت شخصی و پذیرش عضویت اجتماعی ایجاب می کند که نوجوان ، واجد استقلال و شخصیت شود و این دو تمایل فطری ، به شایستگی و درستی ارضا گردند .

مشکل بزرگ نسل جوان

موضوع احراز شخصیت و برگزیدن صفات لازم برای سازگاری با اجتماع ، یکی از بزرگ ترین مشکلات نسل جوان است . بسیاری از نوجوانان به علت خودسری یا نداشتن مربی لایق از مسیر صحیح منحرف می شوند و به جای برگزیدن صفات مفید و پسندیده ، به خلیقات مضر و ناپسند آلوده می گردند در نتیجه از منطبق کردن خود با اجتماع عاجز می مانند . بیشتر طغیان ها و عصیان ها ، ناکامی ها و شکست ها ، محرومیت ها و احیاناً خودکشی ها ، ناشی از ضعف شخصیت و سوء تشخیص جوانان در راه سازگاری با اجتماع است :

توافق با محیط

(هر اندازه که ارتباطات جوانان با محیط خانواه سست تر می شود ، شخصیت جوان ، که خود را قوی تر ، آزادتر و پر از نیرو و ادعا حس می کند ، با مشکلات جدیدی مواجه می گردد . اثبات شخصیت ، که برای این سن یک امر طبیعی است ، غالباً مخالفتی مابین فرد و محیطی که در آن زندگی می کند ، تولید می نماید . مانندوس متوجه شده است که جوانان ، بیشتر درصدد آن اند که محیط را با خود موافق سازند ، نه خود را با محیط . انضباطهای اجتماعی ، که بعد از خروج از خانواده با آن برخورد می نمایند ، ایشان را متحیر می سازد . عده ای سخت برآشفته می شوند و عده ای دیگر در مقابل آن سر فرود می آورند ، و فقط عده معدودی خود را با آن موافق می سازند . از این جاست که عصیان ها و روش های هرج و مرج طلبی ایجاد می شود و در نزد طبایع سست ، جای خود را به تصورات و تخیلات عجیب و غریب می دهد .) (۴۷۸) اشتباه نوجوانان در برگزیدن صفات شخصیت و انحراف آنان از راه فضیلت و مصلحت ، علل متعددی دارد . بدون تردید ، حالات روانی و تمایلات نفسانی نسل جوان در دوران بحرانی بلوغ ، از عوامل مؤثر این اشتباه است .

حس تفوق طلبی

یکی از تمایلات طبیعی نوجوانان ، حس تفوق طلبی و برتری جویی است . این خواهش فطری ، که با فرارسیدن بلوغ بیدار می شود ، از سرمایه های پراچ و و گران بهای دوران جوانی است . اگر آن تمایل به راه صحیح هدایت شود و به شایستگی مورد استفاده قرار گیرد ، می تواند جوانان را به راه تعالی و تکامل سوق دهد و استعدادهای درونی آنان را به فعلیت بیاورد ، برعکس اگر

نوجوانان آن خواهش طبیعی را به درستی اعمال نکنند و در راه ارضای آن به افراط و تندروری بگرایند ، موجبات بدبختی و تیره روزی خود را فراهم می آورند .

کسب قدرت و مقام

تشخص طلبی و تفوق خواهی یکی از تمایلات غریزی بشر است . این تمایل در نسل جوان بسیار قوی و نیرومند است و هر نوجوانی به شدت علاقه دارد که در جامعه قدرت و مقام رفیعی به دست آورد و به سرفرازی و افتخارات درخشانی نایل گردد . می توان گفت میل سوزان نوجوان به نیرومندی و جلب توجه دیگران ، عکس العمل حقارت های چند ساله دوران کودکی است . نوجوانی که به تازگی ایام حقارت آمیز طفولیت را پشت سر گذارده و بال و پری گشوده است لذت می برد از این که قدرت و شهرتی به دست آورد و بدین وسیله ضعف و حقارت های دوران کودکی را هر چه زودتر جبران نماید . (یکی از تمایلاتی که ماک دوگال آن را غریزی می داند ، تشخص طلبی و کسب مقام و منزلت در جامعه و نیل به درجه عالی اجتماعی است . در روان شناسی آلفرد آدلر و پیروان او ، این مسئله تنها یک غریزه نیست ، بلکه انگیزه عمده رفتار یا انگیزه ای است که اغلب به عنوان اصل مبین به کار می رود .

واکنش احساس حقارت

آدلر ، تشخص طلبی را واکنشی در برابر احساس حقارت واقعی یا خیالی یا جبران آن می داند . نوعی حقارت و کهتری دامنگیر همه هست و آن این که همه ، روزی بچه بوده اند . در کودک حس حقارت بر سه تجربه متفان مبتنی است . نخست . احساس ناتوانی . دوم . احساس ضعیف تر بودن از بزرگسالان . سوم . احساس وابستگی به بزرگسالان . هر کودکی می خواهد آدم بزرگی باشد و در راه برتری می کوشد تا بر احساس کم و کاستی خود فائق آید . (۴۷۹)

جبران حقارت

(اثبات وجود در جوانان ، مبین پیشرفت نیروی بدنی و فکری در آخرین دوره رشد است . در عین حال ، عکس العمل آرزوی قدرت در مقابل احساس زیردستی است که نسبت به اشخاص بالغ و نسل پیش از خود مشاهده می نماید .) (۴۸۰) حس تقلید ، یکی از تمایلات طبیعی است که در تمام افراد بشر در سنین مختلف وجود دارد و در نسل جوان شدیدتر است . آدمی به وسیله تقلید ، از تجربیات علمی و عملی دیگران استفاده می کند و راهی را که گذشتگان پیموده و به نتیجه رسیده اند ، می پیماید و بدین وسیله مدارج ترقی و تعالی را با زحمت کمتر و سرعت بیشتری طی می کند .

تقلید از روش دگران

نوجوانان برای ساختن شخصیت خویش و برگزیدن صفات لازم از دگران تقلید می کنند و روش آنان را برنامه کار خود قرار می دهند . با توجه به این نکته که تمایل خودنمایی و تشخص طلبی در نوجوانان شدید است ، کوشش می کنند تا جایی که میسر است ، از مردان مشهور و ممتاز پیروی نمایند و صفات آنان را الگوی شخصیت سازی خود قرار دهند ، به این امید که هر چه زودتر و بیشتر شهرت و افتخاری کسب نمایند و مورد توجه عموم قرار گیرند . (به محض این که خودخواهی توسعه یافت ، انسان دائما خود را با دیگران می سنجد . یعنی ممکن نیست جوان ، به مردم دیگر نظر نماید و فوراً متوجه خویش شدن نشود و خود را با آنها مقایسه نماید . جوانان ما با هر یک از رجال بزرگ تاریخ که آشنا می شوند ، فوراً تغییر روش می دهند . یعنی میل دارند خود را

به جای آنها قرار دهند. به عبارت دیگر، گاهی می‌خواهند سیسرن بشوند. زمانی تراژان یا اسکندر. به همین جهت، وقتی به خود بازگشتند، از وضعیت خویش ناراضی می‌شوند، بر مقامی که دارند افسوس می‌خورند و دچار یأس می‌گردند. (۴۸۱)

میل به شهرت و خودنمایی

نوجوانان عاشق عرض وجود و اثبات شخصیت خود هستند و به هر کاری که باعث شهرت و خودنمایی آنان گردد، یا نشانه نیرومندی قدرتشان باشد، رغبت بسیار دارند. نوجوانان براساس حس تفوق طلبی و برتری جویی شیفته کارهای قهرمانی هستند و نسبت به قهرمانان واقعی یا افسانه‌ای، ابراز علاقه می‌کنند. مایل اند تاریخ آنان را با دقت بخوانند و از جزر و مد زندگی آنها به درستی آگاه شوند. می‌خواهند شخصیت خود را بر طبق شخصیت قهرمانان نامی بسازند و اعمال آنان را سرمشق تمام کارهای خود قرار دهند.

پیروی از قهرمانان

گاهی از قهرمانان ورزشی تقلید می‌کنند و در رفتار و گفتار خود از آنان پیروی می‌نمایند و برای نیل به مقام قهرمانی، احیانا به ورزش‌های سنگین، بیش از استعداد خود دست می‌زنند و یا مرتکب کارهای خطرناک و خلاف مصلحت می‌شوند و در جوانی سلامت خویش را به رایگان از کف می‌دهند.

ورزش‌های خطرناک

(ورزش‌های بدنی جوانان، اگر تحت بازرسی دقیق قرار نگیرد، ممکن است در نتیجه افراط، مضار غیرقابل جبرانی را موجب گردد. در صنعت، از یک قرن قبل از این تاکنون، قوانین شدیدی وضع شده است که سوء استفاده و استعمار بیش از اندازه از جوانان و کودکان را مورد تعقیب قرار می‌دهند. همچنین از نظر ورزش‌های بدنی نیز باید یک بازرسی طبی شدید برقرار باشد و اگر در این باره دقت و احتیاط کافی نشود، جوانان نورسیده، در نتیجه هم‌چشمی و در تحت فشار، عزت نفس، کوشش‌هایی غیرمتناسب با ظرفیت خود انجام می‌دهند. همان‌طور که کار اجباری برای نوآموزان و شاگردان، در کارخانه‌ها ممنوع شده است، باید هر نوع کوشش پیش از موقع برای نورسیدگان ممنوع شود. در غیر این صورت ممکن است در استخوان بندی آنها تغییر شکل حادث شود و بدتر از همه، فشار زیاد به قلب، تولید امراض مزمن و خطرناک قلبی خواهد کرد.) (۴۸۲)

تقلید از ستاره‌های سینما

گاهی پیرو ستاره‌های سینما می‌شوند و کارهای ساختگی و غیرواقعی آنها را برنامه زندگی حقیقی خود قرار می‌دهند و این رفتار نادرست را مایه افتخار و شهرت خویش می‌پندارند. مانند آنان راه می‌روند. حرف می‌زنند. لباس می‌پوشند. نگاه می‌کنند. می‌خندند. معاشقه می‌کنند و روی و موی خوی خود را مثل آنها می‌آرایند، و خلاصه به جای این که نوجوانان، شخصیت خویش را بر اساس سجایای اخلاقی و صفات انسان‌پی‌ریزی کنند و خود را انسان لایقی بسازند، از ستاره‌های سینما تقلید می‌کنند. رفتار آنها را برنامه کار خود قرار می‌دهند و از این راه بزرگترین ضربه را به شخصیت معنوی خود می‌زنند. دکتر کارل می‌گوید: (انتشار بی حد روزنامه‌ها و سینماها و رادیو، سطح فکری طبقات اجتماعی را به پایین‌ترین مرحله خود رسانده است. شاگردان مدارس و دانشجویان افکار خود را در برنامه‌های گنگ رادیویی و سینمایی که به آن عادت کرده‌اند، می‌ریزند. محیط اجتماعی امروز نه تنها رشد فکری را تسهیل نمی‌کند. بلکه از آن جلوگیری هم می‌نماید.

بی‌اعتنایی به حسن اخلاق

هنر صنعتی به سرعت بسط می‌یابد. بخصوص معماری در فصل تازه‌ای قدم نهاده است و ساختمان‌های مجلل، نمای شهرها را عوض کرده‌اند. لکن در مورد حسن اخلاق چنین نیست. محیط اجتماعی امروز آن را کاملاً در بوتۀ فراموشی نهاده، و در حقیقت آن را از میان برده است. نوجوانان کارهای خود را از قهرمانان پرده سینما فرامی‌گیرند و در بازی‌های خود از آنان تقلید می‌کنند. (۴۸۳) بدون تردید، در دنیای کنونی، روزنامه و سینما در ساختن افکار جامعه و پی‌ریزی شخصیت مردم، بخصوص نسل جوان نقش فوق‌العاده مؤثری دارند. مطالبی را که جوانان در جراید می‌خوانند یا در پرده سینما می‌بینند، در آنان اثر عمیق می‌گذارد و بدون آن که خودشان متوجه باشند، به همان مسیر سوق داده می‌شوند و با همان روحیه پرورش می‌یابند. به نظر روان‌شناسان بزرگ جهان، این دو عامل مؤثر نه تنها وظیفه‌سازندگی طرز فکر مردم را به خوبی و شایستگی انجام نمی‌دهند، بلکه گاهی افکار جامعه را از مسیر صحیح خود خارج می‌کنند و به انحراف ناپاکی سوق می‌دهند.

اخبار جراید

انحراف از محور زندگی اوراستریت استاد دانشگاه‌های کالیفرنیا و نیویورک می‌گوید: (مهمترین اخبار یک روزنامه خبرهایی است که باعث ناراحتی و کسالت اشخاص یا لاقلاً شخص خواننده شود. اخبار سیاسی داخلی معمولاً نوعی از اخبار مسابقات و زد و خورد‌ها تلقی می‌گردد. اکثر اخبار محلی که در ستون‌ها و سرلوحه‌ها نقل می‌شود، مربوط به سوانح است: یکی را کشته‌اند. دیگری را دزدیده‌اند. سومی را مورد ضرب و شتم و حمله قرار داده‌اند. یکی موجب اعتصاب گشته. دیگری در معامله کلاه برداری کرده. سومی را توقیف کرده‌اند. قاتلی فرار کرده. شخصی اسرار محرمانه دیگری را فاش نموده. اینها و امثال اینها، اهم اخبار داخلی مملکت ما را تشکیل می‌دهند. بطور خلاصه، اکثر روزنامه‌ها بدین نکته پی برده‌اند که بیشتر افراد، در اکثر مواقع به آن نوع زندگی که از محور خود به نحوی منحرف گشته، بیش از آن نوع زندگی که جریان عادی خود را سیر می‌کند علاقه نشان داده‌اند.

نمونه‌های مخرب

می‌توان گفت که جراید علاقه ثابتی را نسبت به سوانح و وقایع غیرعادی در مردم ایجاد کرده‌اند. اگر بتوانند نقطه‌ای را برای جنگ و مجادله پیدا کنند، آن را بزرگ می‌کنند و اگر بتوانند از روی یک واقعه حزن‌انگیز پرده بردارند، آن را در سرلوحه خود قرار می‌دهند. از لحاظ توجه ما به کمال از جهت روان‌شناسی، هر یک از اینها دارای معنای خاصی است و معنای آن این است که روز به روز، سال به سال همه ما از پیر و جوان، رفته رفته از زاویه منحرف به زندگی نظر و توجه می‌کنیم. ما زندگی را در نمونه‌های خصومت‌آمیز و پراسانحه و مخرب آن جالب‌تر از نمونه‌های دوستانه و خلاق آن می‌بینیم. ما دارای چنان تمدنی هستیم که مطبوعات آن، اکثر افراد را از اوان کودکی تحت تأثیر شدید قرار می‌دهند و این فکر رفته رفته در اذهان رسوخ پیدا می‌کند که جالب بودن، مرادف است با جنگ و سوانح غیرعادی. (۴۸۴)

عمل وحشیانه

دکتر اوستاس چسر پزشک و روان‌شناس انگلیسی می‌گوید: (ما می‌بینیم که در بعضی فیلم‌ها زورگویی و خشونت را یک صفت برجسته و قابل ستایش نشان می‌دهند. در این فیلم‌ها، آن مرد راهزن و تبهکار (گانگستر) و همچنین بشر جنگلی (تارزان

(را ایده آل و سرمشق زندگی ما معرفی می نمایند . قدرت بدنی هر دو پسندیده و خوب است ، ولی چنان که شکسپیر می گوید ، داشتن زور و نیروی غول آسا چیزی است بسیار خوب و عالی ، ولی به کار بردن آن زور و نیرو ، مانند غول ، عملی است وحشیانه .) (۴۸۵) سنین بلوغ ، دورانی است که نوجوانان شخصیت معنوی خود را در آن پی ریزی می کنند و خویشتن را برای سازگاری با اجتماع مجهز می نمایند . در این موقع ، باید تحت مراقبت کامل قرار گیرند و از راهنمایی های مربیان لایق و خیرخواه همواره برخوردار باشند تا بتوانند این دوران بحرانی را به سلامت طی کنند و از خطراتی که ممکن است بر سر راهشان پیش آید و هر لحظه دامنگیرشان شود ، مصون بمانند . نوجوانان برای ساختن شخصیت خویش ، از طرفی ناچارند از روش دیگران تقلید کنند و در برنامه های گوناگون زندگی از تجربه آنان پیروی نمایند ، و از طرف دیگر شیفته برتری جویی و بلندپروازی هستند . مایل اند روش قهرمانان و اشخاص نامی را سرمشق خویش قرار دهند و تمایل تفوق طلبی خود را بدین وسیله ارضا نمایند .

فیلم های گمراه کننده

چه بسا جوانانی که با مشاهده بعضی از فیلم های مضر و گمراه کننده از مسیر پاکی و فضیلت منحرف گشتند و برای ارضای خواهش برتری جویی و تشخیص طلبی ، مرتکب گناهان بزرگ شدند و برای همیشه موجبات تیره روزی و بدبختی خود را فراهم آوردند .

سقوط و بدنامی

(نسل جوان معاصر ، که علاقه مفراطی به سینما دارد ، بدون شک متمایل خواهد شد که زندگی اش شبیه زندگی قهرمانان فیلم باشد و هرگز قسمت های جعلی و ساختگی فیلم را در نظر نمی گیرد . قهرمانان فیلم غالبا با کمال شجاعت در میدان حوادث پای می گذارند و هیچ مانع و رادعی آنان را از رسیدن به هدف باز نمی دارد و بر همه رقبای خود فائق می شوند . آن چه در این گونه فیلم ها مورد استعمال زیادی پیدا می کند ، هفت تیر است و با کمال تأسف باید بگوییم که همیشه این تقلید نتایج ثمربخش به بار نمی آورد و به جای فتح و پیروزی و به دست آوردن ثروت و معشوقه ثروتمند ، که زینت فیلم های امروزی است ، غالبا نشستن پشت میز محکمه جنایی و سقوط و بدنامی نصیب ایشان می شود . کیست که منکر تاءثیر شوم رمان های پلیسی در جوانان ما بشود ؟ زیرا برای جوانان دشوار است که نقش یک کارآگاه زبردست را بازی کنند . به آسانی رل جانی را بازی می کنند ، بازی ای که برای ایشان خیلی گران تمام می شود .) (۴۸۶) (خطر سینما . شکایت جالبی که هفته گذشته مادری علیه فرزندش در بیروت اقامه کرد ، توجه مردم را به خطر فیلم های جنایی در روحیه کودکان جلب نمود . این زن که آمنه غندور نام دارد ، در شکایت خود یادآور شد که پسر دوازده ساله او ، عدنان غندور ، مرتب از مدرسه فرار می کند و بی حساب و لخرجی می نماید و او (مادر) نمی داند که عدنان این پولها را از کجا می آورد .

خیانت و دزدی

پس از تحقیقاتی که از عدنان شد ، وی اعتراف کرد که او فن سرقت را از مشاهده فیلم ها یاد گرفته و تاکنون مرتکب ۲۷ فقره سرقت شده است ، که از جمله ، هفت دستگاه دوچرخه دزدیده و فروخته است .) (۴۸۷)

لذت از کارهای قهرمانی

(چندی پیش در تهران عده ای نوجوان ، که برخی از آنها دانش آموز نیز بوده اند ، دست به دزدی اتومبیل های سواری می زدند

و دستگیر می شدند. سن این دسته بین ۱۶ تا ۲۰ سال بود و بیشتر آنان در بازجویی چنین اعتراف کردند: ما خودمان هم نمی دانیم چرا به این کار دست زدیم، اما هر چه بود، از دزدیدن اتومبیل مخصوصا کارهای قهرمانی آن لذت می بردیم، ولی هیچ گاه از پول هایی که به دست می آوردیم نتوانستیم استفاده کافی ببریم. در آمریکا چند باند دزدان اتومبیل، از میان نوجوانان دستگیر شده و همگی اعتراف کردند که از روی استیصال به این کار دست زده اند، بلکه از کار قهرمانی آن لذت برده اند. میل داشته اند از این راه به قیود اجتماعی و قراردادهای و قوانین کشوری تعدی و تجاوز کنند، و از این کار خود لذت ببرند. برخی از دانشمندان، این حوادث را ناشی از علل متعددی می دانند که از آن جمله تاءثیر سوء فیلم های جنایی و پلیسی تلویزیون و مجله در جوانان است. (۴۸۸)

انگیزه ارتکاب جرایم

گرچه تماشای فیلم های جنایی و پلیسی گمراه کننده، برای عموم نوجوانان، که در راه ساختن شخصیت خود مجاهده می کنند، مضر است و ممکن است همه آنها را از مسیر صحیح منحرف سازد و به پیروی از قهرمانان فیلمها، مرتکب جرایم و جنایاتی شوند، ولی مشاهده آن مناظر، برای جوانانی که از یک یا چند جهت دچار عقده حقارت هستند یا در کودکی از تربیت صحیح محروم بوده اند، به مراتب خطرناک تر است. زیرا در نهاد این قبیل جوانان، علاوه بر تمایل تفوق طلبی، انگیزه های دیگری وجود دارد که آنان را به ارتکاب جرایم تحریک می کند.

علل عقده حقارت

نوجوانی که در کودکی محبت بیش از اندازه دیده و از خودراضی بار آمده و اکنون جامعه به وی اعتنا نمی کند و عملا تحقیرش می نماید، نوجوانی که در طفولیت مورد بی مهری پدر و مادر بوده و عزت نفسش سرکوب شده است، نوجوانی که به علت تنبلی یا نارسایی عقل و هوش از رفقای تحصیلی خود عقب افتاده و مورد بی اعتنایی قرار گرفته است، نوجوانی که به علت نقص عضوی همیشه در خود احساس پستی و کمبود نموده و رنج برده است، نوجوانی که در محیط خانواده یا اجتماع مورد تعدی و ستم واقع شده کسی به حق او توجه نکرده استک و خلاصه نوجوانی که ضمیر آرام ندارد و از یک یا چند جهت در خود احساس حقارت می کند، همواره در فکر جبران آن حقارت است. او می خواهد از هر راهی که میسر است، خود را بنمایاند و اثبات وجود کند و بدین وسیله پستی و نقص خود را بپوشاند.

بدآموزی فیلم های مضر

فیلم های گمراه کننده و مضر، راه این کار را به وی نشان می دهند و قهرمانان فیلم به او می آموزند که چگونه انتقام بگیرد. زور بگوید. اعمال خشونت کند. افراد را مرعوب سازد. شخصیت خود را اثبات کند. سخنان خویش را به دگران بقبولاند. با دزدی ثروتی به دست آورد. تمایل جنسی خود را به غیر مشروع ارضا نماید. خلاصه، به وی یاد می دهند چه کند تا از طرفی قهرمان شود و خواهش تفوق طلبی خود را اعمال نماید و از طرف دیگر به کارهای بزرگی دست بزند و بدین وسیله حقارت های درونی خویش را جبران نماید. بدون تردید، تقلید یکی از ارکان اساسی ترقی بشر و از عوامل بسیار مؤثر در پیشرفت های فردی و اجتماعی است، و باید نوجوانان در راه ساختن شخصیت خود، از این تمایل طبیعی استفاده کنند. ولی برای آن که بر اثر تقلیدهای کورکورانه و نادرست، دچار خطا و گمراهی نشوند و از مسیر فضیلت و مصلحت منحرف نگردند، لازم است همواره به دو نکته متوجه باشند.

شکست گناهکاران

اول. افراد منحرف و گناهکاری پیروی نکنند و به امید نیل به درجه قهرمانی و رسیدن به مقام رفیع اجتماعی، اعمال نادرست آنان را سرمشق خود قرار ندهند. چه آن که گناهکاران خیلی زود با شکست و ناکامی مواجه خواهند شد. (عن الحسین علیه السلام: من حاول امرًا بمعصیة الله کان افوت لما یرجوا و اسرع لما یحذر. (۴۸۹)) حضرت حسین بن علی علیهما السلام فرموده است: کسی که از راه گناه از پی کاری برخیزد، امیدش بیشتر فوت می شود و از آن چه می ترسد سریع تر به آن مبتلا می گردد. (رفتار ما به طور کلی بر اثر تقلید است. اگر این گزینه نبود، می بایستی هر کس از طفولیت تجربیان زندگی را از سر بگیرد و رفتار و کردار مخصوص به خود داشته باشد و البته در این صورت، زندگی در اجتماع بسیار دشوار و شاید غیرممکن می شد.

تقلید ناصواب

مئات سفاهانه گاهی تشخیص نادرست و هوی و هوس، برخی را به تقلید از افرادی وامی دارد که مورد تصدیق همه کس و پسندیده عقلا نیستند. چنان که ممکن است جوانی عجول و شیفته خودنمایی و سرافرازی، به عوض این که با صبر و حوصله اسباب بزرگی را یک به یک فراهم بیاورد، از کسی پیروی و تقلید کند که اتفاقاً از راه ناصواب به کام رسیده و در نتیجه این تقلید ناروا، خود را به هزار زحمت و مهلکه بیندازد. (۴۹۰)

استعدادهای متفاوت

دوم. بدانند ساختمان طبیعی و استعدادهای فطری بشر با یکدیگر متفاوت است. خداوند مردم را مختلف آفریده و هر انسانی برای انجام کار مناسب با ساختمان خود آمادگی بیشتری دارد. (قال رسول الله صلی الله علیه و آله: اعملوا فکل میسر لما خلق له. (۴۹۱)) رسول اکرم فرموده است: کار کنید، که هر کس برای کاری که آفریده شده مهیاتر است و آن را آسان تر انجام می دهد. آدمی زمانی به کمال لایق خویشتن می رسد که از ذخایر نهانی خود استفاده کند استعدادهای درونی خویش را به فعلیت بیاورد. منظور از تقلید آن است که شخص در راه احیای قابلیت و ابراز لیاقت خود، از روش دیگران استفاده کند و راهی را که آنان پیموده اند و به نتایج ثمرربخش رسیده اند، بپیماید، نه آن که به خیال قهرمان شدن، کورکورانه از قهرمانان تقلید کند و استعدادهای فطری خود را که می توانند مایه شهرت و سربلندی وی گردند سرکوب نماید. (عشق و حادثه جویی چیزهایی نیست که بتواند به تنهایی زندگی شما را تشکیل دهد. بنابراین نباید زیاد به دنبال آنها رفت. آنها خود به موقع به سراغ شما می آیند، به شرط آن که سعی کنید همیشه خودتان باشید، نه آن که بخواهید خود را به جای یکی از قهرمانان کتاب های رمان یا فیلم ها بگذارید.

قهرمان خیالی

اگر شما فقط یک قسمت از شخصیت خود را بگیرید و آن را پرورش دهید تا به شکل یک قهرمان خیالی درآید، هرگز شخصیت واقعی خودتان نخواهید بود. شخص تا وقتی حرکات و رفتار و افکارش طبیعی و حقیقی باشد، خیلی بیش از کسی که با رفتار مصنوعی، خود را به رخ دیگران می کشد دارای ارزش و احترام خواهد بود. انسان می تواند با کوشش و اراده، خود را از گمنامی به شهرت و افتخار برساند و شخصیت برجسته ای دارا شود، ولی اشخاصی که فقط می خواهند از قهرمانان تقلید نمایند، هیچ وقت بیش از یک شخص مقلد نخواهند بود. خوشبختی، عشق و موفقیت و پیشرفت، همه زمانی نصیب شما می شوند که شما

از قوا و استعدادهای طبیعی خود استفاده کنید ، نه آن که استعدادهای خویش را با اخلاق و رفتار ناپسند ، غرور و حرص ، عدم اعتماد یا اعتماد بیش از اندازه به دگران یا پیروی کورکورانه ، از بین ببرید . (۴۹۲)

استفاده از قوای طبیعی

برای آن که نوجوانان در ساختن شخصیت خویش تا اندازه ای از برنامه های اسلام آگاه شوند و با تقلیدهای کورکورانه ، استعدادهای طبیعی خود را سرکوب ننمایند و احیانا به ناپاکی و گناه آلوده نشوند ، برای آن که نوجوانان در ارضای تفوق طلبی و برتری جویی خود به راه خطا نروند و مانند بعضی از جانان گمراه ، از مسیر سعادت و مصلحت منحرف نگردند ، و خلاصه برای آن که صفات شخصیت نوجوانان ، براساس صحیح و ثمربخش پایه گذاری شود و تا پایان عمر از نتایج سودمند آن برخوردار باشند ، در این بحث به پاره ای از تعالیم عالی اسلام اشاره می شود .

عالی ترین سرمایه های افتخار

صفات حمیده و اخلاق پسندیده در آیین مقدس اسلام ، عالی ترین سرمایه افتخار و شرف اجتماعی شناخته شده است . سجایای اخلاقی و صفات انسانی ، رمز کامیابی و موفقیت و بهترین وسیله سازگاری با اجتماع است . حسن خلق می تواند آدمی را در نظر مردم عزیز و محبوب نماید و موجبات آسایش مادی و معنوی اش را از هر جهت فراهم آورد . در این باره روایات بسیاری رسیده است .

مایه مجد و شرف

(قال علی علیه السلام : اکرم الحسب حسن الخلق . (۴۹۳)) علی علیه السلام فرموده : عالی ترین مایه مجد و شرف آدمی ، حسن خلق است . (و عنه علیه السلام : رب عزیز اذله خلقه و ذلیل اعزه خلقه . (۴۹۴)) و نیز فرموده است : چه بسا عزیز... که خلق ناپسند به ذلت و خواری اش افکنده و چه بسا ذلیلی که حسن خلق محبوب و عزیزش ساخته است . (قال الصادق علیه السلام : حسن الخلق یزید فی الرزق . (۴۹۵)) امام صادق علیه السلام فرموده : حسن خلق مایه افزایش روزی است . (عن علی علیه السلام : فی سعة الاخلاق کنوز الارزاق . (۴۹۶)) علی علیه السلام فرموده است : گنج های روزی مردم در گشایش اخلاقی نهفته است .

مشکل جوانان

مشکل بزرگی که جوانان در راه ساختن شخصیت خود با آن مواجه هستند و مانع تخلق آنان به صفات انسانی و سجایای اخلاقی می شود ، تمایلات نفسانی و انگیزه های نیرومند غرایز است . عقل و وجدان اخلاقی ، که سرمایه های فضیلت و انسانیت اند ، آدمی را به صفات حمیده و خلقیات پسندیده دعوت می کنند ، ولی نفس سرکش و غرایز لجام گسیخته ، برای نیل به تمنیات طبیعی خودشان ، انسان را به راه ستم و تجاوز سوق می دهند و به ارتکاب خیانت و ناپاکی وامی دارند .

وسوسه تجاوز

(انسان در این وسوسه است که حسن نیازمندی خویش را به تجاوز و تعدی ، به زیان هممنوع خود اقناع کند . کار هممنوع را بدون جبران خسارت او استثمار نماید . از لحاظ جنسی وی را بدون رضایت خاطر خودش مورد تمتع قرار دهد . اموال او را تصاحب کند . او را تحقیر نماید . رنج بدهد . بکشد . . . این تمایل به تعدی ، عامل اصلی بی نظمی و اختلال در روابط ما با افراد دیگر است .

در نتیجه این خصومت ابتدایی، که مردم را به مخالفت با یکدیگر برمی‌انگیزد، جامعه متمدن دائما به اضمحلال تهدید می‌شود. (۴۹۷) پیروی بی‌قید و شرط از تمایلات غریزی، مستلزم سرکوب نمودن تمایلات انسانی و نابود کردن افتخارات بشری است. جوانان در برگزیدن سجایای اخلاقی و صفات انسانی همواره در کشاکش این دو قدرت متضاد قرار دارند.

مقاومت در مقابل غرایز

کسی که مایل است انسان واقعی باشد و به مدارج کمال روحانی نایل شود، باید تصمیم بگیرد که در کمال نیرومندی، در برابر قدرت غرایز مقاومت کن تا بتواند خویشتن را از پستی و سقوط حتمی بر کنار نگاه دارد.

تضاد طبع و وظیفه

(عن امیرالمؤمنین علیه السلام قال: النفس محبولة علی سوء الادب والعبء ماء مور بملازمة حسن الادب والنفس تجری بطبعها فی میدان المخالفة والعبء یجهد بردها عن سوء المطالبة فمتی اطلق عنانها فهو شریک فی فسادها و من اعان نفسه فی هوی نفسه فقد اشرك نفسه فی قتل نفسه. (۴۹۸)) علی علیه السلام فرموده: نفس آدمی به طور طبیعی، مایل به لجام گسیختگی و خلیات ناپسند است و بنده مطیع، حق مؤظف است خویشتن را به صفات پسندیده متخلق سازد. نفس آدمی، به طبع متجاوز خود، در صحنه مخالفت با فضیلت و مصلحت می‌تازد و بنده درستکار الهی کوشش می‌کند تا مسیر او را از تمنیات ناروا بگرداند. کسی که عنان نفس سرکش خود را رها کند و در ارضای تمایلات نادرستش آزاد بگذارد، به تباهی و فساد نفس خویش کمک کرده است. کسی که نفس متجاوز خود را در تمنیات نابه جایش یاری نماید، خویشتن را شریک کشتن انسانیت خود نموده است. خواهش طغیان و تجاوز به دگران و میل به ایذا و آزار این و آن، به منظور ارضای غرایز و نیل به تمنیات نفسانی با سرشت بشر آمیخته شده و در نهاد تمام افراد مردم وجود دارد. با این تفاوت که این حالت روانی در بعضی از اشخاص شدیدتر و در برخی خفیف تر است. (قال علی علیه السلام: ان هذه الطبائع متباینة و خیرها ابعدها من الشر. (۴۹۹)) علی علیه السلام فرموده: ساختمان طبیعی و سرشت مردم از یکدیگر دور و با هم متفاوت است و از همه بهتر طبیعی است که از شر و بدکاری برکنارتر باشد.

تحدید تمایلات

جوانان از هر گروه و دسته‌ای که باشند، اگر بخواهند به سجایای انسانی متخلق شوند و واجد شخصیت شایسته‌ای باشند، باید تمایلات نفسانی خود را محدود کنند و خویشتن را از قید بندگی و اطاعت بی‌قید و شرط هوای نفس خود آزاد نمایند. (عن ابی عبدالله علیه السلام قال: اقصر نفسک عما یضرها من قبل ان تفارقک واسع فی فکاکها کما تسعى فی طلب معیشتک فان نفسک رهین بعملک. (۵۰۰))

کوشش در راه آزادی

امام صادق علیه السلام فرموده است: نفس خود را از تمایلات مضرش بازدار پیش از آن که مرگت فرا رسد و جان از تنت مفارقت نماید، و در راه آزادی نفس خویش کوشش کن، همان طور که در طلب معاش خود مجاهده می‌کنی که نفس تو در گرو اعمال تو خواهد بود. یکی از امتیازات بشر نسبت به حیوانات این است که حیوانات مطیع غرایز و فرمانبردار تمایلات نفسانی خود هستند، ولی انسان عاقل، پیرو عقل و مطیع مصلحت است. تمایلات مفید و سودمند خود را اعمال می‌کند و به خواهش‌های مضر خویش

پشت پا می زند. اگر انسانی مانند حیوانات تنها مطیع غرایز خود باشد و به مصلحت توجه نکند، او نیز حیوانی بیش نیست. (قال علی علیه السلام: من لم يعرف الخیر من الشر فهو بمنزلة البهیمه. (۵۰۱)) علی علیه السلام فرموده است: کسی که خیر را از شر نشناسد و نیک را از بد تمیز ندهد، او هم مانند حیوان است. غلبه بر تمایلات غریزی و مبارزه با خواهش های نفسانی کاری بس دشوار و طاقت فرساست.

دشواری مبارزه

اولیای گرامی اسلام، پیکار با نفس اماره و مبارزه با تمنیات نابه جای غرایز را عالی ترین جهاد مقدس شناخته اند. (قال علی علیه السلام: ان افضل الجهاد مجاهدة الرجل نفسه. (۵۰۲)) علی علیه السلام فرموده: بهترین و بزرگ ترین جنگ و مبارزه این است که آدمی با نفس سرکش خود پیکار نماید.

پی ریزی شخصیت

در مکتب آسمانی اسلام، پی ریزی شخصیت و برگزیدن صفات سازگاری با اجتماع، از غلبه بر تمایلات غریزی و قدرت خویشتن داری آغاز می شود. به عبارت دیگر، نوجوانی که می خواهد شخصیت خود را به شایستگی بسازد و خویشتن را به سجایای اخلاقی و صفات انسانی متصف نماید، در قدم اول، باید بر تمایلات نفسانی خود مسلط گردد و خواهش های غریزی خویشتن را مهار نماید. (قال علی علیه السلام: خالف نفسک تستقم و خالط العلماء تعلم. (۵۰۳)) علی علیه السلام فرموده است: با تمایلات نفسانی خود مخالفت کن. راست و درست بمان. با دانشمندان آمیزش کن و دانا باش.

بندگان شهوت

افراد زبون و بی شخصیتی که بنده فرمانبردار شهوات خویش هستند و همواره در معرض تجاوزکاری و گناه قرار دارند، هرگز نمی توانند به صفات عالی انسانی متخلق شوند و شخصیت بارزی احراز نمایند، مگر آن که خود را از قید اسارت غرایز آزاد کنند و بر تمایلات خویشتن حاکم گردند. حس تفوق طلبی و برتری جویی از تمایلات فطری جوانان از پایه های اساسی تعالی و ترقی است. نوجوانان، به منظور ارضای این خواهش طبیعی، راه قهرمانی را در پیش می گیرند و از ستاره های سینما و قهرمانان نامی تقلید می نمایند. اینان اثبات وجود و برتری قدرت خود را در نبرد با رقبای ورزشی و پیروزی در صحنه های قهرمانی جست و جو می کنند و از رقیب نیرومند داخلی، یعنی نفس سرکش و گناهکار خود غافل اند و درباره غلبه بر آن دشمن توانا فکر نمی کنند. ولی اسلام اولین و مهم ترین نشانه قدرت و برتری هر فرد را در پیکار با غرایز و پیروزی بر تمایلات نفسانی خود او می داند. به عبارت کوتاه تر، در نظر مردم، قهرمان کسی است که با اعمال قهرمانی خود بر دیگران پیروز گردد، و در نظر اسلام قهرمان کسی است که با اراده آهنین، بر نفس خود غلبه کند و حاکم بر تمایلات غریزی خویش گردد. (عن النبی صلی الله علیه و آله: ان الشدید لیس من غلب الناس ولكن الشدید من غلب علی نفسه. (۵۰۴)) رسول اکرم فرموده: نیرومند و توانا آن کس نیست که بر مردم پیروز شود، بلکه قوی و مقتدر کسی است که بر نفس خویشتن غلبه نماید. (و عنه صلی الله علیه و آله: لیس الشدید بالصرعاً انما الشدید الذی یملک نفسه عند الغضب. (۵۰۵))

قهرمان واقعی

و نیز فرموده است: نیرومند و قهرمان کسی نیست که در گشتی، رقیب خود را بر زمین زند، بلکه نیرومند کسی است که در موقع

خشم ، مالک نفس خود باشد . (قال علی علیه السلام : من قوی علی نفسه تناهی فی القوه . (۵۰۶)) علی علیه السلام فرموده است : کسی که بر نفس خود غالب شود به درجه نهایی قوت و قدرت نایل شده است .

قوی تر از قهرمان

(مر رسول الله صلی الله علیه و آله بقوم فیهم رجل یرفع حجرا یقال له حجرا لشداء و هم یعجبون منه . فقال ما هذا ؟ قالوا رجل یرفع حجرا یقال له حجرا لشداء . قال افلا اخیبرکم بما هو اشد منه ؟ رجل سبه رجل فحلم عنه فغلب نفسه و غلب شیطان و شیطان صاحبه . (۵۰۷)) رسول اکرم صلی الله علیه و آله گذر کرد بر جمعیتی که بین آنها مرد پرقدرت و نیرومندی بود که سنگ بزرگی را از زمین برمی داشت و مردم آن را سنگ زورمندان ، یعنی وزنه قهرمانان ، می نامیدند و همه از عمل آن ورزشکار قوی در شگفتی بودند . رسول اکرم پرسید : این اجتماع برای چیست ؟ مردم عمل وزنه برداری آن قهرمان را به عرض رساندند . فرمود : آیا به شما نگویم قوی تر از این مرد کیست ؟ قوی تر از او کسی است که به وی دشنام گویند و تحمل نماید و بر نفس سرکش و انتقامجوی غلبه کند و بر شیطان خویش و شیطان دشنام گو پیروز گردد .

حس خویشتن داری

در نظر اولیای گرامی اسلام ، غلبه بر خواهش های ناروای غرایز و اجتناب از ناپاکی و گناه ، نه تنها دلیل بر عزم ثابت و قدرت نفس آدمی است ، بلکه مایه عزت و سرافرازی است . جوانانی که خواهان محبوبیت و افتخارات واقعی هستند ، باید شخصیت خود را براساس خویشتن داری و غلبه بر هوای نفس استوار نمایند و از این راه موجبات آبرومندی و خوشبختی همیشگی خود را فراهم آورند .

رهایی از ذلت گناه

(قال الصادق علیه السلام : من اراد عزا بلاعشیره و غنی بلامال و هیئة بلاسلطان فلینتقل من ذل معصیة الله الی عز طاعته . (۵۰۸)) امام صادق علیه السلام فرموده است : کسی که می خواهد با نداشتن خویش و قوم ، عزیز و محترم باشد ، با نداشتن ثروت ، غنی و بی نیاز باشد ، با نداشتن مقام شامخ اجتماعی ، دارای ابهت و عظمت باشد ، باید خویشتن را از ذلت گناه و ناپاکی ، به محیط با عزت اطاعت الهی منتقل نماید . (قال علی علیه السلام : من حصر شهوته فقد صان قدره . (۵۰۹)) علی علیه السلام فرموده است : کسی که شهوات خویش را محدود نماید ، ارزش انسانی و شخصیت معنوی خود را محافظت کرده است . نوجوانانی که می خواهند شخصیت خود را بر طبق تعالیم عالیه اسلام بسازند و به سجایای انسانی متخلق گردند ، باید در اولین قدم بر نفس سرکش خود حاکم شوند . باید برنامه خودسازی را از غلبه بر تمایلات نفسانی خویشتن آغاز کنند و نیروی تفوق طلبی را در مهار کردن خواهش های غریزی خود اعمال نمایند .

احراز شخصیت معنوی

کسی که بر تمنیات نفسانی خود غالب می شود و حاکم بر غرایز خویشتن می گردد ، کسی که عنان نفس سرکش خود را به دست عقل می سپارد و عملا خواهش های وی را محدود می کند ، واجد عالی ترین سرمایه روحانی و شخصیت معنوی است . او پیرامون گناه و ناپاکی نمی گردد و مرتکب جرم و جنایت نمی شود . چنین انسانی ، اگر به عالی ترین مدارج علمی برسد یا بزرگ ترین مقام کشوری یا لشکری را احراز نماید ، اگر در صف سرمایه داران جامعه قرار گیرد یا به گروه قهرمانان کشور پیوندد ، و خلاصه

به هر مقام رفیعی نایل شود، گناه نمی‌کند و از مسیر پاکی و فضیلت منحرف نمی‌گردد. او همواره مسلط بر نفس خویشتن است و در سازگاری با اجتماع پیرو اصول صحیح اخلاقی و انسانی است.

پیروی از اصول اخلاقی

(قال امیرالمؤمنین علیه السلام: من قدم عقله علی هواه حسنت مساعیه. (۵۱۰)) علی علیه السلام فرموده است: کسی که عقل خود را بر هوای نفس خویش مقدم بدارد، اعمال و کوشش‌های او همواره نیکو و پسندیده خواهد بود. برعکس کسی که در راه ارضای تمنیات غریزی خود، به ندای عقل و مصلحت توجه نکند و نفس سرکش خویش را در خواسته‌های ناروایش آزاد بگذارد، همواره در معرض انحراف و سقوط است. او بنده شهوت و لذت خویشتن است و از آزادگی، که نشانه شرف انسانی و مایه سعادت و خوشبختی بشر است، نصیبی نخواهد داشت.

خطر آزادی غرایز

(قال علی علیه السلام: من رخص لنفسه ذهبت به فی مذاهب الظلم. (۵۱۱)) علی علیه السلام فرموده است: هر کس عنان نفس خویشتن را رها کند و در اعمال تمنیات مضرش آزاد بگذارد، نفس متجاوز و سرکش، او را به راه‌های تاریک و خطرناک می‌برد و موجبات تباهی و سقوطش را فراهم می‌سازد. (و عنه علیه السلام: من اهمل نفسه فی لذاتها شقی و بعد. (۵۱۲)) و نیز فرموده است: کسی که نفس خویش را در عرصه لذاتش آزاد بگذارد و به صلاح و فسادش توجه ننماید، بدبخت و دور افتاده از فیض الهی خواهد شد.

اطاعت از هوای نفس

کسی که بنده شهوات و مطیع هوای نفس خویشتن است، نمی‌تواند شخصیت شایسته‌ای را احراز نماید و به مدارج کمال انسانی نایل گردد. چنین انسانی، اگر فرضاً به تحصیل علم موفق شود، مال و ثروتی به دست آورد، یا به مقام بزرگی برسد، چون بنده تمایلات نفسانی خویشتن است از همه آنها به نفع شهوات ناروای خود استفاده می‌کند و در جهت مخالفت مصلحت خویشتن و جامعه قدم برمی‌دارد و سرانجام موجبات رسوایی و سقوط خود را فراهم می‌آورد. (قال علی علیه السلام: من اطاع نفسه فی شهواتها فقد اعانها علی هلاکتها. (۵۱۳)) علی علیه السلام فرموده است: آن کس که نفس خود را در شهوات ناروایش اطاعت نماید، عملاً به تباهی و هلاکت خویش کمک کرده است. مال و منصب ناکسی کارد به دست طالب رسوایی خویش آمده است بد گهر را علم و فن آموختن دادن تیغ است دست راهزن تیغ دادن در کف زنگی مست به که آید علم ناکس را به دست علم و مال و منصب و جاه و قران فتنه ارد در کف بد گهران

حجاب واقع بینی

تصور خطا بدبختانه، گزینه حب ذات، که در نهاد تمام افراد بشر وجود دارد، حجاب تاریکی است که اغلب، آدمی را از واقع بینی و درک حقیقت باز می‌دارد. به همین جهت، هوی پرستان، تمایلات ناروای خویش را روا می‌پندارند و برای ارضای خواهش‌های نفسانی خود، به اعمال ناپسندی دست می‌زنند و سپس با چشم خودپسندی به کارهای نادرست خویش می‌نگرند و همه را خوب و زیبا می‌بینند و به قبح و ناپاکی آنها متوجه نمی‌شوند. خداوند درباره این گروه فرموده است: (افمن زین له سوء عمله فراه حسنا. (۵۱۴)) آیا کسی که رفتار زشتش در نظر وی زیبا جلوه می‌کند و اعمال نادرست خود را خوب و پسندیده می‌داند...

بیند (مانند کسی است که با پاک نظری حقیقت را مشاهده می نماید؟!) گاهی روش های غلط اجتماعی و عادات ناپسند عمومی ، مانند بی عفتی ، میگساری ، قماربازی و نظایر آنها ، که بیش و کم در ملت ها وجود داشته و دارد ، باعث گمراهی می شوند و در نظر مردم ، تمایلات ناروا را روا جلوه می دهند و کارهای ناپسند را پسندیده وانمود می نمایند و در نتیجه بشر را از سعادت واقعی و کمال حقیقی باز می دارند .

تشخیص صلاح و فساد

برای آن که نوجوانان در راه غلبه بر هوای نفس و ساختن شخصیت خود دچار خطا و گمراهی نشوند ، برای آن که در تشخیص صلاح و فساد زندگی تحت تاءثیر خودپسندی یا عادات غلط اجتماعی و خانوادگی قرار نگیرند ، و خلاصه برای آن که تمایلات مفید و مضر خود را از روی حقیقت بشناسند و نیک و بد تمایلات نفسانی خویش را با واقع بینی تشخیص دهند و بر طبق آن عمل نمایند ، باید از تعالیم الهی و راهنمایی های واقعی قرآن شریف پیروی کنند . (افمن كان على بينة من ربه كمن زين له سوء عمله واتبعوا هوائهم .)

برهان الهی

آیا کسی که از پروردگار خود حجت و برهانی در دست دارد و بر طبق آن عمل می کند ، مانند کسی است که رفتار زشت و ناپسند خود را زیبا می بیند یا آنان که از هوای نفس خویشتن پیروی می کنند . خداپرستان واقعی و هوی پرستان ، دو گروه متمایزند که همواره در برابر یکدیگر قرار دارند و عملا با هم مخالف اند . خداپرستان ، در تمام امور مادی و معنوی ، پیرو اوامر الهی هستند و خواهش های غریزی خود را در حدود رضای خداوند ارضا می کنند و به تمایلاتی که مخالف تعالیم الهی است ، توجهی ندارند . اینان از نظر اسلام گروه رستگارانند .

رستگاری حقیقی

(قال علی علیه السلام : فطوبی لمن اخلص لله عمله و علمه و حبه و بغضه و اخذه و ترکه و کلامه و صمته و فعله و قوله . (۵۱۵))
علی علیه السلام در ضمن وصایای خود به حضرت حسین علیه السلام فرموده خوشبخت و رستگار کسی است که علم و عملش ، دوستی و دشمنی اش ، گرفتن و رها کردنش ، سخن گفتن و سکوتش ، رفتار و گفتارش تنها براساس رضای الهی استوار باشد و برخلاف امر پروردگار قدمی برندارد . هوی پرستان پیرو تمنیات غریزی و مطیع بی قید و شرط خواهش های نفسانی خود هستند . هدف آنان تنها ارضای شهوات و جلب لذایذ است و کمترین توجهی به اوامر الهی و سجایای اخلاقی ندارند . اینان ممکن است در راه رسیدن به مقاصد خود ، مرتکب گناهان بزرگ و اعمال ضد انسانی شوند و مفسد عظیمی به بار بیاورند . چنان که در ادوار گذشته ، به شهادت تاریخ ، هوی پرستان خودسر ، به جرایم و جنایات غیر قابل جبرانی دست زدند و با گناهان سنگین خود دامن بشرین را لکه دار کردند .

اثر تربیت صحیح

ناگفته نماند که غلبه بر غرایز و شهوات نیرومند کاری بس دشوار و مشکل است ، ولی کسانی که در طفولیت و ایام بحرانی بلوغ ، با تربیت صحیح پرورش یافته اند و بر اثر مراقبت های پی گیر مربیان لایق ، تعالیم الهی در اعماق جانیشان نفوذ کرده و از اول با ایمان و خداپرست بار آمده اند ، در دوران جوانی و بزرگسالی واجد آن چنان شخصیت نیرومندی هستند که می توانند بر تمایلات

نفسانی خود حاکم باشند و قادرند به آسانی غرایز سرکش را رام کنند و خواهش های ناروای خویش را سرکوب نمایند . برای نمونه ، به یک مورد از تاریخ اسلام اشاره می شود . یزیدبن معاویه پسری داشت که در نظرش بسیار عزیز و محبوب بود . نام او را معاویه گذارده بود و علاقه داشت که به خوبی تربیت شود و به شایستگی ، مدارج کمال را بیامد .

معلم لایق

موقعی که به سن تحصیلی رسید ، معلم لایق و با فضیلتی را به نام عمرالمقصود برای تعلیم و تربیت او برگزید و فرزند خود را به وی سپرد . عمرالمقصود از مردان با ایمان و از دوستان واقعی علی علیه السلام بود و در باطن از رفتار ظالمانه معاویه بن ابی سفیان و فرزندش ، یزید سخت تنفر داشت . این معلم شایسته ، در طول سنواتی که عهده دار تعلیم و تربیت معاویه بن یزید بود ، همه مبانی اسلامی و ایمانی را به وی آموخت و تمام وجودش را از اشعه فروزان تعالیم قرآن شریف روشن کرد و او را یک فرد معتقد به اسلام و حقوق اهل بیت علیه السلام بار آورد . آن پسر تربیت شده ، در بحبوحه جوانی و در حدود بیست سالگی بود که پدرش یزیدبن معاویه از دنیا رفت و مردم او را به جانشینی پدر برگزیدند و با وی به خلافت بیعت کردند .

دوران بروز تمایلات

حدود ۲۰ سالگی ، یعنی سالهای بین ۱۸ تا ۲۳ ، دوران بروز تمایلات سوزان جوانی و پرشورترین ایام زندگی است . در این سنین ، شهوت جنسی به اوج اعلای خود می رسد ، تفوق طلبی و شهرت دوستی ، علاقه به مال و مقام در نهاد آدمی به شدت بیدار می شود . در این سنین ، جوانان شیفته دست یافتن به لذایذ و شهوات خود هستند و در راه نیل به تمنیات درونی خویش ممکن است به کارهای ناروا و خلاف مصلحت دست بزنند .

شخصیت آزاد و مستقل

جانشینی یزید و فرمانروایی بر یک کشور پهناور ، برای معاویه جوان ، بهترین وسیله ارضای تمنیات غریزی اش بود . جانشینی یزید می توانست جوابگوی شهوت جنسی ، تفوق طلبی ، مال دوستی ، و خلاصه کلیه خواهش های سوزان وی باشد . معاویه بن یزید ، اگر بنده هوای نفس خود می بود و از تربیت صحیح اسلامی بهره ای نمی داشت ، قادر بود از کرسی خلافت حداکثر استفاده را بنماید و همه شهوات جوانی خویش را ، به هر صورتی که مایل باشد ، اعمال کند ، ولی معلم دانا و لایقش ، در پرتو ایمان به خدا و تعالیم قرآن شریف ، او را چنان با اراده و نیرومند ، آزاده و مستقل بار آورده بود که مقام عظیم خلافت ، با تمام شکوه و جلالش نتوانست شخصیت وی را درهم بشکند و او را اسیر شهوات و تمایلات نفسانی اش نماید . معاویه بن یزید چهل روز بر مسند خلافت نشست و در ظرف آن مدت کوتاه کارهای ننگین و شرم آور دوران حکومت پدر و جد خود را به خوبی بررسی کرد . او متوجه شد که یزید و معاویه برای چند سال حکومت ، چه جرایم عظیمی مرتکب شدند و چگونه با سیاه کاری های خود به مخالفت خداوند بزرگ قیام کردند و صدمات غیر قابل جبرانی بر پیکر اسلام و مسلمین وارد آوردند .

بر سر دو راهی

معاویه بن یزید بر سر یک دو راهی بسیار مهم و حساس قرار گرفته بود . باید تصمیم بگیرد و یکی از آن دو را اختیار کند . یا به زمامداری خود ادامه دهد و مانند پدر و جدش به جنایتکاری و ناپاکی آلوده گردد و در ضمن ، تمام شهوات و تمایلات نفسانی خویش را ارضا کند ، یا مطیع اوامر الهی و پیرو حق و فضیلت باشد ، صریحا از ریاستی که مایه ننگ و گناهکاری است کناره

گیری نماید و تمایلات ناروا و ضد انسانی خود را سرکوب کند .

تصمیم به کناره گیری

سرانجام تصمیم گرفت و با نیروی ایمان و تربیت های عمیق مذهبی ، که در ایام کودکی و نوجوانی از استاد فراگرفته بود ، بر هوای نفس خویش پیروز شد ، از خلافت کناره گیری کرد و در کمال صراحت و شجاعت ، به مقام و ریاستی که آلوده به انواع گناهان بود پشت پا زد . روزی که خواست کناره گیری خود را از مقام خلافت به اطلاع عموم برساند ، با حضور رجال کشور و عموم طبقات مردم بر منبر رفت . پس از حمد خداوند و درود بر رسول اکرم صلی الله علیه و آله آغاز سخن کرد و گفت : جد من معاویه بن ابی سفیان ، در امر خلافت با کسی معارضه کرد که از تمام مردم برای آن مقام شایسته تر بود . سابقه اش در اسلام بیشتر و در شجاعت و علم از همه برتر بود . او پیش از دگران ایمان آورد و از همه مردم به پیغمبر نزدیک تر بود . او ابن عم رسول اکرم و همسر حضرت زهرا و پدر سبطین است . جد من معاویه ، برای جنگ با او به پاخاست و شماها نیز به جد من کمک کردید تا کار خلافت بر وفق مرادش منظم شد . روزی که اجلش رسید ، تنها در قبر خود آرمید و اینک در گرو اعمال و ستمکاری های خویشتن است .

تجاوز به حریم الهی

پس از او خلافت به پدرم یزید منتقل شد . او به علت سوء رفتار و گناهکاری برای خلافت شایسته نبود ، ولی خودسرانه بر مرکب هوای نفس سوار شد . کارهای ناپسند خویش را نیکو می پنداشت . به حریم الهی تجاوز کرد و به فرزندان رسول اکرم بزرگ ترین ستم ها را روا داشت ، ولی مدت حکومتش کوتاه بود . خیلی زود زندگی اش سپری شد و اینک خود او در گرو گناهان خویشتن است و نتایج اعمال زشتش گریبانگیر مردم .

استعفا از مقام خلافت

وقتی سخنان معاویه بن یزید ، در میان بهت و تحیر مردم ، به این جا رسید ، بغض گلوگیرش شد . مدتی بلند بلند گریه کرد . پس گفت : مردم ، من گناهان شما را به دوش نمی گیرم و حلقه و زر شماها را به گردن نمی افکنم . اینک خود دانید و حکومتی که انتخاب خواهید کرد . من بیعت خود را از شما برداشتم و از خلافت کناره گرفتم . سخنان معاویه مجلس را طوفانی کرد و همه با تعجب آمیخته به تاءثر به یکدیگر نگاه می کردند . مروان بن حکم که پای منبر نشسته بود به سخنان معاویه بن یزید اعتراض کرد . او با شدت و تندی به مروان گفت : (از من دور شو ، آیا به دین من از در خدعه و نیرنگ وارد می شوی ؟ من شیرینی خلافت شما را نچشیدم تا تلخی های مسؤ ولیت و گناهش را ننوشم . اگر خلافت مایه بهره مندی و منفعت است ، بدبختانه پدر من از آن جز گناه و ضرر طرفی نیست ، و اگر مایه تیره روزی و بدبختی است ، هر آن چه دامنگیر پدرم شد کافی است . من خود را آلوده نخواهم کرد .) سپس با دیده اشکبار از منبر به زیر آمد . بنی امیه که بر اثر این پیش آمد با خطر بزرگی مواجه شده بودند و ممکن بود خلافت از خاندان آنها خارج شود ، سخت غضب آلود و خشمگین گشتند . سر وقت عمرالمقصود معلم معاویه بن یزید رفتند . به وی گفتند تو او را این چنین تربیت کردی و از خلافت منصرفش نمودی . تو دوستی علی را در نظر او جلوه گر ساختی . تو او را وادار کردی که این نطق آتشین را ایراد کند و ستمکاری های بنی امیه را به زبان بیاورد . سپس او را گرفتند . و گودالی کردند و زنده دفن نمودند . (۵۱۶)

شخصیت متکی به ایمان

معاویه بن یزید ، با استمداد از نیروی ایمان ، شخصیتی را احراز کرد که توانست بر هوای نفس خود حاکم شود و از بزرگ ترین مقامی که مستلزم گناهکاری و اعمال ضد انسانی بود ، چشم پوشد و دامن انسانیت خویش را لکه دار نکند . ولی پدر و جدش که مطیع هوای نفس و اسیر تمایلات غریزی خویش بودند ، ظالمانه بر کرسی خلافت تکیه کردند و جنایاتی را مرتکب شدند که در طول قرن های متمادی فراموش نشده و نخواهد شد . (ائمن کان علی بینة من ربه کمن زین له سوء عمله و اتبعوا اهوائهم .) آیا کسی که از پروردگار خود حجت و برهانی در دست دارد و بر طبق آن عمل می کند مانند کسی است که رفتار زشت و ناپسند خود را زیبا می بیند یا آنان که از هوای نفس خویشتن پیروی می کنند ؟

احترام به شخصیت جوان

قال الله ...

قال الله العظیم فی کتابه : و اذ قال لقمان لابنه و هو یعظه یا بنی (۵۱۷)

توقع تکریم

یکی از خواهش های طبیعی نوجوانان این است که مانند بزرگسالان به شخصیت شان احترام شود و به شایستگی مورد تجلیل و تکریم دگران قرار گیرند . نوجوانان متوقع اند که پدران و مادران و همچنین عموم بستگان و سایر مردم ، آنان را به چشم یک فرد کامل نگاه کنند و در معاشرت و محاوره ، در احوال پرس و پذیرایی ، و خلاصه در تمام شئون عادی و اجتماعی با آنان مانند بزرگسالان برخورد نمایند . اگر با نوجوانی رفتار کودکانه شود ، اگر مانند یک طفل نابالغ مورد نوازش و محبت بچگانه قرار گیرد ، سخت ناراحت و آزرده خاطر می شود ، زیرا احساس می کند که دیگران هنوز او را به چشم کودکی می نگرند و حاضر نیستند با وی معامله یک انسان بالغ و کامل بنمایند .

رهایی از قید کودکی

نوجوان شادمان است از این که دوران کودکی را پشت سر گذارده و از زندان طفولیت آزاده شده است . مسرور است که از صف بچه ها خارج شده و به گروه جوانان و بزرگسالان پیوسته است . او هرگز نمی خواهد دوباره به دوره کودکی برگردد و دگران با او برخورد کودکانه نمایند . او به هیچ قیمت حاضر نیست بزرگی خود را از دست بدهد و به شخصیت و عزت نفسش آسیبی برسد .

آمیزش با مردم

کودک به سبب ناتوانی جسم و نارسایی فکر ، ناچار است تابع پدر و مادر باشد ، در محیط محدود خانواده به سر برد و اوامر آنان را بدون چون و چرا اطاعت نماید . ولی نوجوانان بالغ که از ضعف دوران کودکی آزاد شده و خود را نیرومند و توانا می بیند ، تنها به این قانع نیست که دگران او را یک انسان بزرگ بدانند بلکه می خواهد در تمام رفتار و گفتار ، مانند بزرگسالان باشد . از محیط خانواده قدم فراتر بگذارد ، مثل افراد بزرگ وارد اجتماع شود ، و آزادانه با مردم بیامیزد . او دیگر حاضر نیست مانند اطفال نابالغ ، مطیع بی قید و شرط پدر و مادر باشد یا زیر بار فرمانروایی این و آن برود . (خانواده برای کودک محیط عادی و طبیعی است که در آن جا می تواند به طور کامل شکفتگی حاصل نماید . اما از زمان تکلیف به بعد دیگر این محیط برای فعالیت جوانان مخصوصا

پسران، کافی نیست دیگر اشتغالات خانوادگی ایشان را کسل می نماید، زیرا میل دارند با دوستان یکدل و منتخب به گردش بپردازند. دیگر جوانان مطیع و آرامی نیستند و حکومت برایشان مشکل و گاهی غیر ممکن است. (۵۱۸) (هر قدر که نیرو زیاد می شود، شخص در مقابل یوغ اسارت بی تاب می گردد. هر نوع حاکمیت دیگران سنگین به نظر می رسد و هر قسم فشار و مضیقه به نظر غیرقابل تحمل می آید. اصلا جوان، علت وجود و لزوم این مضیقه ها را درک نمی نماید.) (۵۱۹)

خواهش آزادی

تمنای تکریم و احترام و خواهش و آزادی و استقلال، که با فرا رسیدن بلوغ در نهاد نوجوانان بیدار می شود، یکی از پدیده های طبیعی است که به قضای الهی با سرشت فرزندان بشر آمیخته شده و در همه جا برای همیشه وجود داشته و خواهد داشت. این تمایل، به محیط زندگی جوانان توسعه می بخشد و در چشم انداز آنان مناظر تازه ای را به وجود می آورد این تمایل نوجوانان را عرصه پهناور اجتماع می کشد و آنان را برای عضویت جامعه آماده می سازد. اگر این تمایل طبیعی با اندازه گیری صحیح ارضا شود و بدون افراط و تفریط در مسیر خود به حرکت در آید، نوجوانان می توانند به آسانی خود را با جامعه تطبیق دهند و به شرایط سازگاری با اجتماع مجهز گردند.

ترک لجاج و خودسری

اگر پدران و مادران از وضع روانی نوجوانان خویش آگاه باشند و با اندازه گیری، صحیح، به آنان آزادی و استقلال بدهند، اگر در حدود مصلحت با ارضای تمایلات فکری فرزندان خویش موافقت کنند و ناسنجیده آنان را در مضیقه نگذارند و بی جهت خشمگین و ناراحتشان و نسازند، همچنین اگر نوجوانان حدود خود را بشناسند، لجاج و خودسری را ترک گویند، اگر در ارضای تمایل آزادی و استقلال طلبی خویش تدروی نکند و از حریم مصلحت تجاوز ننماید، روابط نوجوانان با پدران و مادران همواره بر اساس صحیح دوستی و احترام، استوار خواهد ماند.

وظیفه والدین و جوانان

(پدران و مادران باید با کمال میل وظایف پدری و مادری را یاد بگیرند و ضمناً فرزند نیز باید با کمال میل راهنمایی ها و اندرزهای مفید پدر و مادر را که در نتیجه تجربه به دست آمده است بپذیرد. اگر پدران و مادران و فرزندان آن ها با طرز فکر و احساسات و تمایلات یکدیگر آشنا شوند، بین آن ها اعتماد حقیقی پیدا می شود. در این صورت، پدر یا مادر، بدون جهت از فرزندان ایراد نخواهند گرفت و از موجودی که هنوز رشدش کامل نشده و تحت سرپرستی آن هاست، توقع بیش از اندازه نخواهند داشت. فرزند نیز آماده پذیرفتن بعضی محدودیت های لازم بوده و اندرز و راهنمایی پدر و مادر خود را به کار خواهد بست.) (۵۲۰)

مخالفت های نابه جا

متأسفانه، بعضی از پدران و مادران نادان، به علل مختلفی با استقلال طلبی و آزادی خواهی نوجوانان که حق طبیعی آن هاست مخالفت می کنند و تمایل فطری آنان را حمل بر خودسری و بی حیایی یا خودپسندی و تدروی آن ها می نمایند و با رفتار و گفتار ناپسند خود، نه تنها زندگی گرم و پرمحبت خانواده را به محیط سرد و بی مهری تبدیل می کنند، بلکه در بعضی از مواقع موجبات طغیان و عصیان نوجوانان را فراهم می آورند و عملاً آنان را به کارهای ناروا و خطرناک وا می دارند.

سخت‌گیری بی‌مورد

(بعضی از پدران و مادران که دارای حسن نیت هستند، ولی نمی‌توانند روحیه و احتیاجات فرزند خود را درک کنند، غالباً همان اشتباهاتی را مرتکب می‌شوند که پدران و مادران خودشان در تربیت آنها مرتکب شده‌اند. آن‌ها مشکلات و گرفتاری‌های دوران نوجوانی خود را فراموش کرده‌اند و نمی‌دانند که طرز فکر غلط و نواقص روحی و اخلاقی خود آن‌ها در نتیجه این است که پدران و مادرانشان، در عین حال که حس نیت داشته‌اند، متأسفانه به علت کوتاه بینی، سخت‌گیری‌های بی‌موردی نسبت به آنها کرده‌اند. آن وقت از خود می‌پرسند چرا فرزندان ما از ما فرار می‌کنند و نمی‌خواهند در هیچ کاری با ما مشورت کنند.) (۵۲۱) (در دوران بلوغ، مرکز عاطفه محبت تغییر مکان می‌دهد و محبت‌های خانوادگی، فقط جزئی و عنصری از احساسات جوان را تشکیل می‌دهند. گاهی روابط پدر و فرزندان دچار بحران‌های نفرت‌آوری می‌شود و این مخصوصاً در مورد طبایع سرکش، که با پدر و مادر مستبد یا بالعکس با پدر و مادر ضعیفی مواجه باشند، رخ می‌دهد. گاهی یک نوع احساسات دشمنی ایجاد می‌شود که ممکن است اصولاً روابط خانوادگی را محو معدوم می‌سازد. ابتدا عدم اطاعت شروع می‌شود، آن‌گاه گریز از خانه پدری و سخنان تند و خشن اعمال می‌گردد تا وقتی منجر به متارکه کامل می‌شود.) (۵۲۲)

نوجوانان خودسر

در بعضی از مواقع، اختلالات خانوادگی و دشمنی‌های پدران و مادران با فرزندان، ناشی از خودسری و استبداد رأی نوجوانان متجاوز است. پدر و مادر عاقل حاضرند در حدود مصلحت به فرزند خود آزادی و استقلال بدهند، ولی فرزند نادان و تندرو به حد خویش قانع نیست و به حق و مصلحت اعتنا ندارد. او به پدر و مادر خود اهانت می‌کند و نصایح حکیمانه آنان را به باد مسخره می‌گیرد. چنین فرزند همواره در معرض بدبختی و سقوط قرار دارد و ممکن است با روش‌های ناپسند خویش مشکلات غیر قابل حلی برای خود و خانواده‌ای که در آن زندگی می‌کند فراهم آورد.

وظیفه‌شناسی

برای آن که پدران و مادران از وضع روانی نوجوانان آگاه گردند و بر اساس تعالیم دینی و روش‌های علمی، وظایف خود را بهتر بشناسند، برای آن که نسبت به فرزندان جوان خود سخت‌گیری‌های بی‌مورد نکنند و با اندازه‌گیری صحیح، تمایل تکریم و آزادی خواهی آنان را ارضا نمایند، همچنین برای آن که نوجوانان نیز حد خود را بشناسند و به مصلحت خویش بیشتر واقف شوند، برای آن که از نیروی جوانی خود استفاده ناروا نکنند و با تندروری و تجاوز موجبات سقوط اخلاقی خویش را فراهم نیاورند، قسمتی از تعالیم عالیه اسلام را که در روایات مذهبی رسیده، خاطرنشان می‌کنم و در ضمن به پاره‌ای از تحقیقات علمی دانشمندان نیز اشاره می‌شود.

حقیقت انکارناپذیر

اولین حقیقتی که باید پدران و مادران آنان را بپذیرند و یک واقعیت غیر قابل انکار بدانند این است که تحولات بلوغ، وضع طبیعی جسم و جان اطفال را دگرگون می‌سازد. بلوغ عملاً به دوران کودکی خاتمه می‌دهد و به فرزندان شخصیتی تازه‌ای می‌بخشد. پدر و مادر باید متوجه باشند که نوجوان امروز، کودک دیروز نیست و نمی‌تواند فرزند بالغ خود را بچه فرض کنند و با وی رفتار مشابه دوران کودکی‌اش داشته باشند. پیشوای عالی قدر اسلام، وضع روانی فرزندان بشر را در سنین کودکی و دوران بلوغ، در

ضمن یک حدیث، با عبارتی کوتاه و جامع بیان فرموده است. و از طرز تعبیر آن حضرت، ارزش شخصیت نوجوانان و همچنین وظیفه پدران و مادران نسبت به آنان به خوبی واضح می شود. (قال النبی صلی الله علیه و آله: الولد سید سبع سنین و عبد سبع سنین و وزیر سبع سنین.) (۵۲۳) رسول اکرم (ص) فرموده است: فرزندان آدمی در هفت سال اول زندگی، آقا و سید پدر و مادر است. در هفت سال دوم بنده فرمانبردار و مطیع پدر و مادر است. و در هفت سال سوم وزیر خانواده و مشاور پدر و مادر است.

دوران قبل از بلوغ

طفل در هفت سال اول زندگی، به علت ناتوانی جسم و نارسایی فکر، مورد کمال عطف و ترحم است. او بر پدر و مادر خود آقایی می کند. پدر و مادر از روی رافت و رحمت به خواسته های او جامه عمل می پوشند. از گفته های وی اطاعت می نمایند و مراقبت دارند که حتی المقدور آزرده خاطر نشود. به این جهت، رسول اکرم فرموده است طفل در هفت سال اول سیادت و آقایی دارد. در هفت سال دوم زندگی، که طفل به مقدار قابل ملاحظه ای نیرومند شده است، مانند گذشته مورد ترحم و عطف نیست. نظر به این که تا اندازه ای خوب و بد را درک می کند، پدر و مادر او را در رفتار و گفتارش مؤاخذ و مسئول می شناسند، اما چون عقلش به درستی شکفته نشده و خیر و شر خود را به خوبی نمی فهمد، پدر و مادر وظایف او را به صورت حکم قطعی و امر غیر قابل تخلف به وی می گویند و اجازه نمی دهند در صلاح و فساد زندگی اظهار عقیده و اعمال نظر نماید. او ناگزیر است و دستورات عملی ها را بدون چون و چرا به کار بندد و فرمانبردار بی قید و شرط والدین خود باشد. به همین جهت، رسول اکرم فرموده است کودک در هفت سال دوم زندگی بنده پدر و مادر است.

دوران بلوغ و جوانی

هفت سال سوم زندگی، از پانزده سالگی آغاز می شود، دوران بلوغ و جوانی است. در این دوران، تحولات سریعی در جسم و جان نوجوان پدیدار می گردد و در مدت کوتاهی اندام و افکارش به کلی تغییر می کند. رسول اکرم ارزش معنوی و شخصیتی جدید نوجوان را در این دوره با کلمه وزیر بیان نموده است.

قبول مسؤ ولت

وزیر در لغت به معانی متعددی آمده است. وزیر آن کسی است که بار سنگینی بر دوش گرفته و مسئولیت مهمی را عهده دار شده است. به همین جهت، کسی را که در مملکت مسئول یکی از مقامات مهم است، وزیر می خوانند. طفل، قبل از بلوغ، طفیلی پدر و مادر است و در محیط خانواده مسئولیتی ندارد، ولی وقتی بالغ می شود، زیر بار مسئولیت می رود و مورد مؤاخذه قرار می گیرد. وزارت به معنی یاری و معاونت آمده است. وزارت به معنی کمک فکری و همکاری در تدبیر و مصلحت اندیشی آمده است. نوجوان باید در محیط خانواده معاون پدر و مادر باشد. باید با مشاوره و تبادل فکر، والدین خود را یاری کند و در تدبیر زندگی و مصلحت اندیشی، همکار و معاضد آنان باشد.

وزیر در کشور خانواده

گویی رسول اکرم، با این عبارت کوتاه، به پیروان خود می فهماند که خانواده به منزله یک کشور کوچک است و پدر و مادر، هیئت حاکمه آن کشور هستند. کودکان تا وقتی که صغیرند و به رشد عقلی نرسیده اند، نمی توانند در تصمیم های اساسی

خانواده اظهار نظر کنند. تنها وظیفه آنان فرمانبرداری از اوامر پدر و مادر و به کار بستن دستورهای عاقلانه آنان است. ولی موقعی که بالغ می شوند، باید یک قسمت از مسئولیت اداره این کشور را به عهده بگیرند. باید مانند یک وزیر در شورای عالی خانواده شرکت نمایند و به نوبه خود اظهار نظر کنند و افکارشان مورد توجه هیئت حاکمه، یعنی والدین، قرار گیرد.

مشورت و همفکری

در این حدیث، رسول اکرم کلمه وزیر را در مورد نوجوانان به کار برده و بزرگ ترین احترام را به شخصیت آنان نموده است. اگر پدر و مادر به دستور رسول اکرم عمل کنند و نوجوان را در شورای خانواده به همکاری و فکری و مشورت دعوت نمایند، ارزش معنوی او را مورد توجه قرار داده اند و بدین وسیله خواهش تکریم و احترامش را به نحو شایسته ای ارضا کرده اند. (عن ابی عبدالله علیه السلام: دع ابنک یلعب سبع سنین و یودب سبع سنین و الزمه نفسک سبع سنین). (۵۲۴) امام صادق علیه السلام فرموده است: فرزند خود را هفت سال آزاد بگذار بازی کند و هفت سال او را با آداب و روش های مفید و لازم تربیت کن و در هفت سال سوم مانند رفیق صمیمی، مصاحب و ملازمش باش.

رفاقت پدران با نوجوانان

در این حدیث، امام صادق علیه السلام احترام و تکریم نوجوانان را با کلمه ملازمت با اولیاءشان بیان نموده است. پدران و مادران در سنین قبل از بلوغ بر فرزندان خود حکومت می کنند، ولی از آغاز پانزده سالگی موظف اند به شخصیت آنان احترام کنند و به جای فرمانرایی، رفیق صمیمی نوجوانان و مصاحب با صفای آنان باشند. تکریم نوجوانان و احترام به شخصیت آنان، از نظر مذهبی یکی از وظایف قطعی پدران و مادران و عموم افراد اجتماع است. تجلیل نوجوانان در تمام شئون اخلاقی و اجتماعی، اقتصادی و روانی و تربیتی آنان اثر می گذارد و نتایج درخشانی به بار می آورد.

اثر تکریم به نوجوانان

نوجوانی که مورد تکریم پدر و مادر است، نوجوانی که در شورای خانواده شرکت می کند به نظراتش تربیت اثر داده می شود، نوجوانی که پدرش با وی مانند یک رفیق صمیمی رفتار می کند و همواره گرمی و محترمش می دارد و خلاصه نوجوانی که در خانواده و اجتماع احساس می کند شخصیتش مانند شخصیت بزرگسالان مورد کمال تجلیل و احترام است، کوشش می کند که خود را به پستی و ناپاکی آلوده ننماید و رفتارش شایسته این تکریم باشد. مراقبت می کند از اعمالی که مقام او را تنزل می دهد و ارزشش را لکه دار می کند، اجتناب نماید. (قال علی علیه السلام: من کرم علی نفسه هانت علیه شهواته). (۵۲۵) علی علیه السلام فرموده است: آن کس که واجد بزرگواری و کرامت نفس باشد، تمایلات شهوانی اش در نظر او خوار می آید. (و عنه علیه السلام: من کرمت علیه نفسه لم یهنها بالمعصیه). (۵۲۶) و نیز فرموده است: کسی که به شرف معنوی و کرامت نفس خود عقیده دارد، با پلیدی گناه خوارش نخواهد ساخت.

بی احترامی به نوجوان

بر عکس، نوجوانی که مورد تکریم پدر و مادر نباشد و جامعه به شخصیت وی احترام نکند، در ضمیر خود احساس پستی و حقارت می نماید و همواره از این احساس درونی رنج می برد. او می کوشد تا به هر وسیله که ممکن است، اظهار وجود کند و شخصیت خویش را در محیط خانواده و اجتماع اثبات نماید. جایی که از راه مشروع، به این کار موفق نشود، به کارهای ناروا و

غیر مشروع دست می زند و با خود می گوید: در دل دوست به هر حيله رهي بايد کرد طاعت از دست نياید گنهي بايد کرد

خطر انحراف و سقوط

وجود چنین جوانی برای خانواده و اجتماع مایه نگرانی و ناامنی است. او همواره در معرض انحراف و سقوط قرار دارد و ممکن است و مرتکب جرایم بزرگ و جنایات غیر قابل جبرانی بشود. (عن ابی الحسن الثالث علیه السلام: من هانت علیه نفسه فلا تاءمن شره.) (۵۲۷) امام هادی علیه السلام فرموده است: کسی که خود را خفیف و خوار می داند و در باطن احساس پستی و حقارت می کند، از شر او ایمنی نداشته باش. در روان شناسی جدید نیز موضوع تکریم نوجوانان و احترام به شخصیت آنان مورد کمال توجه قرار گرفته است. پدران و مادرانی که به این حق طبیعی اعتنا نمی کنند و فرزندان جوان خود را به چشم کودکی می نگرند، از نظر علمی استحقاق نکوهش و توبیخ دارند. به عقیده دانشمندان غرب، پاره ای از بی نظمی ها و خودسری ها و احیاناً طغیان نوجوانان ناشی از بی اعتنایی به مقام اجتماعی آنان است.

بی اعتنایی

(در نظر عده ای از پدران و مادران، اطفال آن ها هیچ وقت بزرگ نمی شوند و به آنان می گویند تو همیشه همان کوچولوی عزیز منی. می دانیم که این طرز برخورد، خیلی بر جوانان گران می آید. پس نباید از عصیان آن ها تعجب کرد و با آن برچسب بیماری زد.)

نوسان جوانان

جوان امروز می اندیشد که مقامی را که سزاوار اوست از او باز گرفته اند و احساس می کند در جامعه ما جایی ندارد. لووین، روان شناس معروف آمریکایی، موقعیت جوانان امروزی را با اقلیت های نژادی مقایسه می کند و می گوید: همان طور که اقلیت ها بین دو قطب اکثریت و گروه محدود هم سلکان خود نوسان می کنند، جوانان نیز بین عالم کودکی و عالم بالغ ها در نوسان اند و در واقع به هیچ یک از این دو عالم نمی پیوندند، لووین می گوید: شرایط زندگی نوبالغان در برابر بزرگسالان، از هر حیث به تازه به دوران رسیده ها و نوکیسه ها مانند است، که هنوز یقین ندارند در صف جدیدی که بدان پیوسته اند، پذیرفته شده اند یا نه؟ ما اغلب از جوانان می خواهیم معقول باشند و کار کنند و خلاصه رفتاری چون ما داشته باشند، ولی در همال حال حق خود مختاری کامل را از آنان سلب می کنیم و یک نقش فرعی و بی اهمیت و در واقع حاشیه مانند به آن ها عطا می نماییم. اینان بین دو طبقه مختلف، پا در هوا مانده اند که گاهی به سوی این و زمانی به سوی آن نوسان می کنند. هیچ روزنامه ای مقالات خود را درست به کار آنان اختصاص نمی دهد، جز آن که اخباری در ذم آنان منتشر ساخته باشد. بنابراین، جوان ها گاهی مجله کودکان برادران کوچک خود را می خوانند و زمانی روزنامه فرانس سوار پدرانشان را مطالعه می کنند.) (۵۲۸)

سازگاری با اجتماع

یکی از مشکلاتی که بر سر راه نسل جوان وجود دارد و حتما باید حل شود، مسئله احراز صلاحیت برای سازگاری با اجتماع است. نوجوانان موظف اند هر چه زودتر شخصیت خود را بسازند و موجبات رشد عقلی خویشان را فراهم آورند و خود را برای تطبیق با جامعه و قبول مسئولیت اجتماعی مجهز نمایند.

رشد عقلی نوجوان

موضوع تکریم نوجوانان و احترام به شخصیت آنان در محیط خانواده، برای رسیدن به این هدف کمک قابل ملاحظه ای می کند. نوجوانی که پدرش با او مانند یک رفیق صمیمی رفتار می کند، نوجوانی که به فرموده رسول اکرم، در کشور خانواده نقش وزیر مشاور دارد و زیر بار مسئولیت می رود، پدر و مادر با وی مشورت می کنند و او در اداره امور زندگی، با پدر و مادر مصحلت اندیشی و همکاری می نماید، خیلی زود عقلش رشد می کند و سریع تر برای سازگاری با اجتماع آماده می شود. (شورای خانوادگی. لازم است که اعضای خانواده گاهی دور هم به مشورت بنشینند و در مسائل خانوادگی و مشکلاتی که پیش می آید، شور و گفت و گو کنند، دخل و خرج خود را بسنجند و برای سال آینده برای خود تکالیفی در نظر بگیرند.

غلبه بر مشکلات

در ضمن این گفت و شنید، فرزندان به مسؤ ولت و فداکاری پدر و مادر و به وظایف خود و به رموز زندگی آشنا می شوند و به مشورت کردن در کارها و به روش زندگی دموکراسی خو می گیرند و می فهمند که در مقابل خواسته های دیگران، باید به رضا و رغبت، از مقداری از خواسته های خود چشم پوشید و از قوانین اجتماع اطاعت کرد. یاد می گیرند که چگونه به نیروی تدبیر و در نتیجه همکاری می توان بر مشکلات فائق شد. جوان هایی که در خانه مورد شور و شریک زندگی بوده اند، مرحله درازی را از رشد فکری پیموده و از هم سن های خود به موفقیت و شادکامی نزدیک ترند. (۵۲۹) نوجوانان، نه مانند خردسالان مطیع و فرمانبردارند و نه مانند بزرگسالان، پخته و کار آزموده اند. اگر پدران و مادران آنان را به کلی آزاد بگذارند و کوچکترین نظارتی در اعمالشان نمایند، به علت خامی و بی اطلاعی ممکن است از راه صحیح زندگی منحرف شوند و در گرداب تباهی و فساد سقوط نمایند. اگر بخواهند در کارشان مداخله کنند، در رفتار و گفتارشان، در آمیزش های خصوصی و رفت و آمدشان اظهار نظر نمایند، به شخصیت و استقلالشان بر می خورد. رنجیده خاطر می شوند و روح حساس و زود رنجشان ناراحت می گردد. در چنین مواقعی است که روابط نوجوانان با پدران و مادران تیره می شود. اوضاع داخلی و خانواده مختل می گردد و ممکن است فرزندان خشنگین و برافروخته، برای اثبات قدرت و شخصیت خود به کارهای ناروا و احيانا غیر قابل جبرانی دست بزنند. این تضاد روانی مشکل بزرگی است که همواره پدران و مادران، در راه تربیت فرزندان جوان خود با آن مواجه هستند. تنها برنامه های صحیح علمی و روش های عاقلانه پدراتن و مادران می تواند این مشکل را حل کند. (احساسات جوانان نارس نسبت به اشخاص خارجی، یک سرچشمه مشکلات برای خانواده است. این جا قلمرو اسرار ایشان است. وای بر کسی که با بی احتیاطی در این سرزمین پای نهد. پدر و مادر، در این مقام، از معاشرت های خطرناک نوجوانان خود بیم دارند و حق هم با آن هاست، اما باید مواظبت و دقت درباره ایشان با یک نوع استادی و کاردانی خاصی توأم باشد که تنها علاقه و حسن نیت نمی تواند جانشین آن شود.) (۵۳۰)

سخن تحکم آمیز

مراقبت در تکریم نوجوانان و احترام به مقام اجتماعی آنان، بزرگ ترین عامل موثر در حل این مشکل بزرگ روانی است. نوجوان، عاشق آزادی و اظهار وجود و شیفته استقلال و اثبات شخصیت است. نوجوان از قبول اندرزهای پدر و مادر و پذیرش راهنمایی های بزرگسالان، که باعث پی بردن به صلاح و فساد زندگی است، ابا ندارد. آن چه برای او سنگین و غیر قابل تحمل است، تحکم و فرمانروایی است. پدر و مادری که با نوجوان خود آمرانه صحبت می کنند و بدون توجه به عزت نفس و شخصیتش می

خواهند مانند دوران کودکی بر وی حکومت نمایند، هرگز به تربیت فرزندان جوان خود موفق نخواهند شد. بلکه با گفتار تند و رفتار موهن خود، او را به مخالفت و تجاوز وا می‌دارند. بر عکس، پدر و مادری به شخصیت فرزند جوان خود احترام می‌کنند و به دستور رسول اکرم، در کارهای داخلی و امور خانوادگی با وی مشورت می‌نمایند و نظریات و افکارش به به عنوان وزیر خانواده محترم می‌شمارند، والدینی که به گفته امام صادق علیه السلام با نوجوان خود مانند یک دوست صمیمی معاشرت می‌کنند و همواره به ارزش اجتماعی اش توجه دارند، به آسانی می‌توانند تعالیم تربیتی خود را به وی بقبولانند و روح سرکشش را آرام نمایند. زیرا هرگز تذکرات خود را آمرانه و تحکم آمیز ادا نمی‌کنند، بلکه همیشه و در هر مقامی، با وی در نهایت ادب و ملاحظت سخن می‌گویند و راهنمایی‌های خود را با حفظ شخصیت نوجوان یادآوری می‌نمایند. به نظر می‌رسد که نوجوانان، این روش تربیتی را با آغوش باز می‌پذیرند و در کمال علاقه مندی به کار می‌بندند. (آن چه فرزند باید انجام دهد، راه او را به وی نشان بدهید. او را نرنجانید. ولی مقصود این نیست که نوجوان را به حال خود بگذارید. باید در این مورد امیال و هدف‌های دیگری ایجاد و تعیین کنید و افعالی را پیشنهاد نمایید که در عین این که مفید است، موجب اثبات و ظهور شخصیت وی شود، زیرا اگر نوجوانی به آسانی مرتکب عمل نامطلوبی می‌شود بدانید که دلیلش منع کرن وی از آن کار بوده است و او خواسته است با ارتکاب آن، قدرتی اقلا مساوی دسته مخالف، یعنی والدین، خود به دست آورد.

میل با ثبات شخصیت

ما در هر سنی که هستیم می‌خواهیم خود را ثابت و پیروز سازیم فقط شخصیت شخص دیگری است که برای تمایلات ما محدودی ایجاد می‌کند برای نوجوانان، محدود کردن اراده و امیال، کار بسیار مشکلی است. ممانعت، یعنی از بین بردن قوای زنده جوانی، در صورتی که ما باید این قوا را دوست داشته باشیم و آن را کامل تر کنیم. پس کافی است که ما جهت آن‌ها را تغییر دهیم تا این فعالیت‌ها خلاق و مفید گردند. شما به خوبی می‌دانید که تا چه اندازه عشق و تنفر، به هم نزدیک اند. فعالیت‌های جوانی هم همین وضع را دارد و از چند کلمه و علامت شعله ور می‌شوند. باید دانست که برای دوره جوانی، مهم تر از هر چیز، همین حالت هیجان و سوزش است ما نباید این شعله را خاموش کنیم، زیرا ممکن است به قیمت ضعف و ناتوانی جوانان تمام شود. بلکه باید عاقلانه آن را به راه صحیح و ثمربخش هدایت نماییم. (۵۳۱)

توجه به عزت نفس

(باید با جوانان مهربان بود و مدارا کرد. باید به درد دلشان رسید و باید از کارهای خوبی که انجام می‌دهند، قدر شناخت، و بر روی هم، بایستی مواظب بود که عزت آن‌ها جریحه دار نشود و به شخصیتشان لطمه ای وارد نیاید.

تشویق یا انتقاد بی جا

اگر رفتار ما در قبال این جوانان، از نظر روان شناسی درست و بی ایراد باشد، در این سنین هم آن‌ها مانند دروان کودکی، برای یاری خواستن، برای اندرز گرفتن و برای تشویق شدن، به سوی ما خواهند شتافت. به عکس اگر ما با تشویق‌ها یا انتقادهای فراوان خویش، آن‌ها را به ستوه آوریم، از ما دوری می‌جویند و فاصله می‌گیرند. این جوانان، هجده سال از عمرشان را در کنار ما به سر آورده‌اند و این زمان دراز کافی بوده است برای این که ما آن‌ها را به وظایفشان آشنا سازیم و از این پس دیگر نقش ما باید این باشد که خودمان را در قبال آن‌ها یک رفیق جوانمرد و مهربان نشان دهیم. (۵۳۲) کودک پیش از ایام بلوغ، در محیط محدود خانواده زندگی می‌کند و با افراد انگشت شماری آمیزش دارد، ولی با فرارسیدن بلوغ، شرایط زندگی اش به

کلی تغییر می کند . به محیط وسیع اجتماع قدم می گذارد . با مردم ناشناخته آشنا می شود . دوستان جدیدی می گیرد . هر روز مناظر گوناگونی می بیند و با مسائل تازه ای برخورد می کند . گاهی نوجوان در مسیر زندگی جدید خود با مطلب مشکلی مواجه می گردد که خیر و شر آن را نمی فهمد و نمی تواند شخصا تصمیم بگیرد و باید آن را با دگران در میان بگذارد و با شور و مصلحت اندیشی ، به صلاح و فساد آن پی ببرد و اگر به درستی ، جهات آن را نسجد و به قدر کافی دقت و مشورت نماید ، ممکن است به بدبختی و تیره روزی دچار شود .

مرجع مشاوره جوان

بدون تردید ، پدر و مادر عاقل و دلسوز ، شایسته ترین مرجع مشاوره و تبادل فکرنند . ولی آیا در چنین مواردی نوجوانان به والدین خود مراجعه می کنند ؟ آیا حاضرند راز خود را با آنان در میان بگذارند و در مشکلات زندگی با آن ها مشورت نمایند ؟ متاسفانه در بیشتر موارد ، پاسخ این پرسش منفی است .

والدین وظیفه شناس

جایی که پدر و مادر به شخصیت نوجوان احترام می گذارند و او را مانند یک دوست صمیمی ، عزیز و گرامی می دارند ، جایی که پدر و مادر در امور خانوادگی با نوجوان مشورت می کنند و در کمال صداقت و یکرنگی از وی کمک فکری می خواهند ، به نظر می رسد که نوجوان نیز حاضر باشد در مشکلات خود با پدر و مادر مشورت کند و از راهنمایی آنان استفاده نماید ، ولی کم اتفاق می افتد که پدران و مادران نسبت به فرزندان جوان خود این چنین وظیفه شناس و واقع بین باشند . جایی که پدر و مادر ، فرزند جوان خود را بچه فرض می کنند و به ارزش اجتماعی اش احترام نمی گذارند ، جایی که پدر و مادر ، نوجوان خود را در تصمیم های داخلی بیگانه می پندارند و او را شایسته مصلحت اندیشی و مشاوره نمی دانند ، و خلاصه در خانواده ای که پدر و مادر به شخصیت نوجوان خود توجه ندارند و مانند دوران کودکی با وی آمرانه صحبت می کنند ، نوجوان نیز پدر و مادر را در اسرار زندگی شخصی خود بیگانه و نامحرم می شناسند ، راز خود را با آنان در میان نمی گذارد و در مشکلات خویش از آنان چاره جویی نمی کند .

اعتراف تلخ

(بدبختانه ، با همه تلخی و تاءسفی که این حقیقت در بردارد ، باید اقرار کنیم که در موقع نیازمندی به اندرز و راهنمایی ، پدر و مادر آخرین نفراتی هستند که مورد مراجعه فرزندان قرار می گیرند . اگر آن ها توانسته بودند کردار خویش را اندیشیده تر و شخصیتشان را جالب تر کنند ، هرگز چنین وضعی پیش نمی آمد .) (۵۳۳) عزت نفس و اثبات شخصیت در نظر نوجوان ، از هر چیز محبوب تر است . پدران و مادران و مربیانی که به سعادت نوجوانان علاقه دارند و می خواهند آنان را به شایستگی تربیت کنند و از انحراف و سقوطشان مصون دارند ، باید همواره متوجه حالت روانی آن ها باشند . باید با نوجوانان طوری رفتار کنند که به شخصیتشان آسیبی نرسد و موجبات هتک حرمت و تحقیرشان فراهم نیاید .

راهنمای دوستانه

اگر والدین مطالب تربیتی یا راهنمایی های خود را دوستانه و به زبان اندرز بگویند یا به صورت مشورت و تبادل فکر با آنان در میان بگذارند ، به خوبی می توانند در اعماق روح نوجوانان نفوذ کنند و به تربیت صحیح آنان موفق گردند . مکتب آسمانی اسلام

در برنامه های تربیتی نسل جوان ، به این نکته دقیق روانی توجه کامل دارد و در ضمن بعضی از آیات و روایات ، به پیروان خود آمیخته است که راهنمایی جوانان و اجرای روش های آموزشی و پرورشی آنان باید بر اساس تکریم و احترام به شخصیت آن ها استوار باشد . (و اذ قال لابنه و هو یعظه یا بنی ...) زمانی که لقمان حکیم به فرزند خود با زبان موعظه اندرز فرمود فرزند عزیز . . . لقمان از مردان الهی و از پیشوایان ایمان و حکمت بوده و در قرآن شریف سوره ای به نام او آمده است . لقمان برای راهنمایی و تربیت فرزند جوان خود ، مطالبی عمیق و حکیمانه بیان فرموده که قسمتی از آن ها در کتاب الهی نقل شده است .

اندرز و نصیحت

نکته جالب آن که خداوند ، در ضمن عنایت به مقالات اساسی لقمان ، کیفیت سخن گفتن او را نیز مورد توجه مخصوص قرار داده و با جمله و هو یعظه به آن اشاره فرموده است .

لحن سخن لقمان

اگر این جمله در وسط کلام نیامده بود و آیه به این صورت نازل می شد و واذ قال لقمان لابنه یا بنی ، عبارت تمام بود و فهمیده می شد که لقمان حکیم و دانا ، فرزند جوان خود را مخاطب ساخته و چنین سخنانی با وی گفته است ، ولی کیفیت سخن گفتن لقمان معلوم نبود . خداوند با ذکر جمله و هو یعظه این مطلب را روشن کرد و صریحا خاطر نشان فرمود که لحن سخن لقمان ، آمرانه و تحکم آمیز ، یا تلخ و کدورت انگیز ، موهن و تحقیر کننده ، یا ذلت بار و امیخته به تملق نبود ، بلکه لقمان با زبان گرم اندرز و نصیحت سخن گفته و مقالات تربیتی خویش را با حفظ شخصیت و عزت نفس فرزند جوانش را ادا کرده است . گویی خداوند به پدران توصیه می کند که روش راهنمایی و تربیت فرزندان جوان خود را از لقمان حکیم بیاموزید و با زبان نصیحت و اندرز سخن بگویید تا گفتار شما در روان آنان اثر مفید بگذارد و موجبات خوشبختی و سعادتشان را فراهم آورد . اولیای گرامی اسلام نیز در انجام وظیفه پدری و تربیت فرزندان جوان خود همواره از روش دوستانه اندرز و نصیحت استفاده کرده اند . علی علیه السلام در ضمن نامه ای که به فرزند خود ، حضرت مجتبی علیه السلام نوشته این نکته را صریحا خاطر نشان فرموده است : (فانی لم الک نصیحه و انک لن تبلغ فی النظر لنفسک و ان اجتهدت مبلغ نظری لک .) (۵۳۴)

انجام وظیفه پدری

فرزند عزیز ، من هیچ وقت در انجام وظیفه نصیحت نسبت به تو کوتاهی نکردم و در اندرز گفتنت مسامحه نمودم . فرزند عزیز ، تو همواره در فکر تاءمین خیر و سعادت خود هستی و من نیز ، روی مهر پدری ، در اندیشه نیکبختی و رستگاری تو هستم ، ولی مطمئن باش که تو هر قدر در راه خیر و صلاح خود مجاهده کنی ، افکارت به پایه اندیشه های پدر آزموده ات نخواهد رسید . پدران و مادران می توانند از این عبارت کوتاه و آموزنده ، دو نکته دقیق روانی را استفاده کنند و در راهنمایی فرزندان جوان خود عملا به کار بندند .

زبان خیر خواهی

اول . تذکرات تربیتی خویش را با زبان نصیحت و خیر خواهی ادا کنند ، نه آن که آمرانه و تحکم آمیز سخن بگویند و در نتیجه موجبات اهانت و تحقیر نوجوانان را فراهم آورند . دوم . پدر و مادر ، خود را شریک خوشبختی فرزند خویش بدانند و به وی بفهمانند که تو بر اثر حب ذات ، طالب سعادت خود هستی و ما نیز به علت مهر پدری و مادری ، خوشبختی تو را خواهیم . ما و

شما یک هدف داریم و آن رستگاری و پیروزی شماست ، برای نیل به این هدف ، با یکدیگر همکاری می کنیم ، با این تفاوت که ما عمر بیشتری کرده ایم ، تجربه های زیادتری اندوخته ایم و از خطرات ایام جوانی به خوبی آگاهیم .

همکاری پدر و پسر

برای آن که این دوران طوفانی را به سلامت طی کنی و با اطمینان خاطر به سر منزل سعادت بررسی ، در مواقع ضروری تذکرات لازم را به تو می دهیم و از خطراتی که بر سر راه داری ، آگاہت می سازیم . انتظار داریم که تو نیز با پذیرفتن و به کار بستن نصایح ما صمیمانه با ما همکاری نمایی و موجبات پیروزی و موفقیت خود را ، که هدف مشترک ماست ، فراهم آوری . به نظر می رسد که نوجوان از چنین منطقی که سرشار از خیرخواهی و محبت است ، استقبال نماید و از راهنمایی های مصلحت آمیز پدر و مادر ، که با احترام به شخصیتش ادا شده ، پیروی کند و نصایح آنان را صمیمانه به کار بندد .

روش استدلالی

یکی از طرق احترام به شخصیت نوجوانان ، در بیان وظایف اخلاقی آنان ، روش های استدلالی است . یعنی پدران و مادران مطالب تربیتی خود را با دلیل به جوانان بگویند و علل دستورالعمل های خویش را به آنها بفهمانند . این خود یکی از تفاوت هایی است که روش تربیت نوجوانان را از کودکان جدا می کند . کودک به علت نارسایی عقل ، از تجزیه و تحلیل مسائل عاجز است . پدران و مادران موظف اند تکالیف اطفال را خاطر نشان کنند و راه را به آنها نشان بدهند و نیازی به استدلال ندارند . اطفال نیز بدون مطالبه دلیل از پدر و مادر اطاعت می کنند و دستور آن ها را به کار می بندند . (دستورهایی مثبت به بچه راهی را که باید طی کند نشان می دهد . همه چیز بسته به طرز ادای جمله است . برای یک سن مخصوص ، این کار بکن باید وجه امری داشته باشد و هیچ جای بحث برای او نگذارد . طفل محتاج به مقررات است و باید خط مشی مفیدی به او نشان داد . وقتی که از همان سال های اول ، طفل فهمید چه باید بکند ، دیگر به بحث و جدل بی مورد عادت نخواهد کرد .) (۵۳۵)

قدرت تجزیه و تحلیل

نوجوان که دروان طفولیت را پشت سر گذارده و به مقدار قابل ملاحظه ای عقلش شکفته شده است ، می تواند علل دستورها را بفهمد و مسائل را تجزیه و تحلیل نماید . پدر و مادر باید از نیروی درک نوجوان استفاده کنند و مطالب تربیتی خود را با منطق استدلال به وی تذکر دهند . (پس از دوران کودکی ، صورت امر از قطعیت خود خارج می شود و بیشتر با دلیل و عقل سلیم سروکار دارد . از این به بعد ، پدر باید بگوید : اگر من به جای تو بودم ، فلان کار را می کردم . و دلیل بیاورد .) (۵۳۶)

اعتراف ضمنی

تذکرات استدلالی پدران و مادران ، اعتراف ضمنی والدین به شایستگی عقل و درک فرزندان جوان و احترام به شخصیت آنها خواهد بود . تذکرات استدلالی باعث شکفته شدن فهم نوجوانان و به کار افتادن نیروی خرد آنان است . به علاوه ، تذکراتی که با دلیل همراه باشد ، اثر تربیتی اش در ضمیر نوجوانان عمیق تر است و به خوبی از آنها پیروی می کنند . اولیای گرامی اسلام در پرورش های اخلاقی نسل جوان از روش استدلال استفاده کرده اند و مطالب تربیتی را با ذکر دلیل ، به فرزندان جوان خود خاطر نشان نموده اند . (قال علی بن الحسین علیه السلام لبعض بنیه : یا بنی انظر خمسۃ فلا تصاحبهم ولا تحادثهم ولا تراقهم فی طریق . فقال یا ابا من هم ؟ قال علیه السلام ایاک و مصاحبۃ الکذاب فانه بمنزلۃ السراب یقرب لک البعید و یبعد لک القریب ، و

ایاک و مصاحبه الفاسق فانه بايعك باكله او اقل من ذلك ، و اياك و مصاحبه البخيل فانه يخذلك في ماله احوج ماتكون اليه ، و اياك و مصاحبه الاحمق فانه يريده ان ينفعك فيضرك ، اياك و مصاحبه القاطع لرحمه فاني ينفعك فيضرك ، و اياك و مصاحبه القاطع لرحمه فاني وجدته ملعونا في كتاب الله . (۵۳۷)

نصایح مستدل

حضرت علی بن الحسین علیه السلام ، بعضی از فرزندان خود را مخاطب ساخت و فرمود : عزیز متوجه پنج گروه باش که با آنان مجالست نکنی ، هم کلام نشوی ، و در مسافرت با آن ها رفاقت ننمایی . عرض کرد : پدر جان آنان کیانند ؟

رفاقت های مضر

حضرت سجاد (ع) فرمود : از مجالست دروغ ساز پرهیز کن . چه او مانند سرابی است که مطالب را بر خلاف واقع نشان می دهد . دور را در نظرت نزدیک و نزدیک را دور جلوه می دهد . از رفاقت با گناهکار و لایبالی اجتناب کن . زیرا او تو را به بهای یک لقمه یا کمتر از آن می فروشد . از رفاقت بخیل پرهیز نما که او در ضروری ترین مواقع احتیاج ، تو را یاری نخواهد کرد . از رفاقت با احمق اجتناب کن که او نفع را اراده می کند و از نادانی به تو ضرر می زند . از مصاحبت کسی که قطع رحم کرده است پرهیز ، که در کتاب آسمانی مورد لعن نفرین قرار گرفته است . (عن ابی جعفر علیه السلام قال : کان فیما وعظ به لقمان ابنه ان قال یا بنی من یشارک الفاجر یتعلم من طرقة ، من یحب المرء یشتم ، و من یدخل مدخل السوء یتهم ، و من یقارن قرین السوء لایسلم ، و من لایملک لسانه یندم . (۵۳۸)) امام باقر علیه السلام فرموده است : از اندرهای لقمان حکیم به فرزندش این بود که فرزند عزیز ، کسی که با گناهکار شریک شود ، راه ناپاکی را از وی یاد می گیرد . کسی که مجادله را دوست داشته باشد ، مورد فحش و دشنام واقع می شود . کسی که در جایگاه های بدنام قدم بگذارد ، متهم خواهد شد . کسی که با رفیق بد همگام گردد ، از فساد اخلاق سالم نمی ماند . کسی که مالک زبان خود نباشد ، سرانجام پشیمان خواهد گشت .

انتقاد ملایم

پدران و مادران ، نه تنها در مورد تذکرات تربیتی خود مکلف اند مراتب تکریم و احترام نوجوانان را مراعات نمایند ، بلکه در مورد لغزش و تخلف نیز باید متوجه شخصیت آنان باشند و تذکرات انتقادی خود را طوری ادا کنند که باعث هتک احترام و توهین نوجوان نشود و به راه عصیان و طغیانشان سوق ندهد .

تذکر به کنایه

(قال علی علیه السلام : تلویح زله العاقل له امض من عتابه .) (۵۳۹) علی علیه السلام فرموده است : لغزش انسان عاقل را با کنایه تذکر دادن برای او مؤثرتر و دردناک تر از سرزنش و توبیخ صریح است . اگر تخلف و لغزش نوجوانان ، با کنایه و در کمال ادب تذکر داده می شود ، دور نیست که به خوبی مؤثر افتد و لاقبل برای حفظ شخصیت خودشان آن را ترک گویند و خویشتن را اصلاح نمایند . برعکس ، در صورتی که تذکرات پدر و مادر ، آمیخته به ملامت و تحقیر نوجوانان باشد ، نه تنها اثر مفید در آنان نمی گذارد ، بلکه ممکن است در پاره ای از موارد عکس العمل نشان بدهند و برای اثبات شخصیت خودشان ، در مقابل گفته پدر و مادر مقاومت کنند و در ادامه روش ناپسند پافشاری نمایند .

اثر تکرار ملامت

بدبختانه بعضی از پدران و مادران، بر اثر بی اطلاعی از فن تربیت، سخنان ملامت آمیز خود را تکرار می کنند و به قصد اصلاح نوجوانان، پیوسته آنان را مورد توبیخ و اهانت خویش قرار می دهند، غافل از آن که تکرار ملامت اثر معکوس دارد و نوجوانان را در اعمال ناپسند خود جری تر می کند و آنان را به لجاجت وامی دارد. (قال علی علیه السلام: الافراط فی الملامه تشب نیران اللجاج. (۵۴۰)) علی علیه السلام فرموده است: زیاده روی در ملامت و سرزنش، آتش عناد و لجاجت را مشتعل می کند.

اجتناب از توبیخ

(و عنه علیه السلام: ایاک ان تکرر العتب فان ذلک یغری بالذنب و یهون بالعتب. (۵۴۱)) و نیز فرموده است: از توبیخ مکرر پرهیز کن. چه آن که تکرار سرزنش، گناهکار را در اعمال ناپسندش جری و جسور می کند. به علاوه، ملامت را پست و بی اثر می سازد. (اولیای اطفال باید از هرگونه مؤ اخذه و سرزنش شدید نسبت به کودک مقصر پرهیزند و اگر کاری را به خوبی از عهده برنیاید، به او نهند، بلکه کمک کنند تا بار دیگر آن عمل را بهتر انجام بدهد. بی تردید، اگر اطرافیان شخص بالغ، که گواه خطای او هستند، دوست و مساعد باشند و از شماتت خودداری نمایند و خطا را به او ببخشند، از رنج شرمساری او بسی خواهد کاست. در صورتی که اگر در شماتت و ملامت اصرار بورزند، ممکن است شخص خطاکار در عمل خود مصر سرسخت بشود و به جای پشیمانی، به دفاع از خطای خود بپردازد. (۵۴۲))

بهترین وسیله تربیت

تکریم و احترام به شخصیت نوجوانان، یکی از بهترین وسایل تربیت صحیح آنان است. پدران و مادرانی که این وظیفه اسلامی را به درستی انجام می دهند و فرزندان جوان خود را به اندازه لازم احترام می کنند و بدین وسیله آنها را نسبت به خودشان و دیگران نیکوکار و وظیفه شناس بار می آورند، مورد عنایت مخصوص پیشوای عالی قدر اسلام اند. (قال رسول الله صلی الله علیه و آله: رحم الله والدین اعانا ولدهما علی برهما. (۵۴۳)) رسول اکرم فرموده است: رحمت الهی بر پدر و مادری باد که فرزند خویش را در انجام نیکی و خیر یاری نمایند.

بی احترامی به جوان

بی احترامی به شخصیت نوجوانان، یکی از عوامل بداخلاقی و انحراف آنان است. پدرانی و مادرانی که از غرور و خودپسندی، فرزندان جوان خویش را مورد اهانت و تحقیر قرار می دهند و موجبات خشم و طغیان آنان را فراهم می آورند و به راه گناه و نادرستی سوقشان می دهند، نزد خداوند شریک جرایم فرزندان خود هستند. نوجوانان به اعتبار تفاوت حالات روانی و اختلاف تربیت های دوران کودکی، در مقابل اهانت و تحقیر پدران و مادران، عکس العمل های مختلفی از خود نشان می دهند. بعضی تنها متاثر و رنجیده خاطر می شوند. بعضی با کلمات ناپسند مراتب ناراحتی خود را ابراز می کنند. بعضی از پدر و مادر قهر می کنند و خانه و خانواده را ترک می گویند. بعضی وضع داخلی منزل را مختل می کنند و احیانا به خرابکاری و بی نظمی دست می زنند.

فکر انتقام

خطر بزرگ موقعی پیش می‌آید که والدین از روی کمال نادانی و خودسری و برخلاف موازین مذهبی و اخلاقی، زبان به فحش و ناسزا بکشایند و در برابر دگران فرزند جوان خود را مورد بزرگ‌ترین اهانت و تحقیر قرار دهند و شخصیت او را به کلی منهدم سازند. در این موقع است که نوجوان به سختی خشمگین و غضب‌آلود می‌شود و برای جبران شکست خود، به فکر انتقام می‌افتد و ممکن است به کار خطرناکی دست بزند که قابل جبران نباشد.

والدین بد رفتار

این قبیل پدران و مادران، که با رفتار خشن و غیر مشروع خود، جوانان را به عصیان و طغیان وامی‌دارند و عملاً آنان را به راه گناه و جنایت سوق می‌دهند شدیداً مورد بدبینی و سوءنظر پیشوای عالی قدر اسلام اند. (فی وصیة النبی صلی الله علیه و آله لعلی علیه السلام یا علی: لعن الله والدین حملاً ولدهما علی عقوقهما. (۵۴۴)) رسول اکرم به علی علیه السلام فرمود: لعن الهی و دوری از فیض خداوند بر پدر و مادری باد که فرزند خویش را به عصیان و آزار خودشان وادارند و باعث قطع رابطه محبت شوند. متوکل، که یکی از خلفای سلسله عباسی بود، نسبت به فروزان‌ترین ستاره درخشان اسلام، حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام، به شدت اظهار دشمنی و عناد می‌کرد، متوکل آن حضرت را تنها با کلمه ابوتراب می‌خواند و در مجالس عمومی و خصوصی خود، همواره نام مبارکش را به بدی یاد می‌کرد و به مقام مقدسش اهانت می‌نمود. منتصر عباسی، فرزند جوان متوکل و ولیعهد کشور، از رفتار زشت پدرش نسبت به حضرت علی علیه السلام سخت ناراضی و آزرده خاطر بود، ولی در مقابل رفتار و گفتار ناپسند وی چاره‌ای جز سکوت نداشت.

دشنام گویی

روزی متوکل، طبق معمول، در مجلس خود با حضور جمعی از رجال کشور، نام علی (ع) را به زشتی یاد کرد و صریحاً جسارت نمود. منتصر که در مجلس حاضر بود، مانند همیشه از گفتار پدر ناراحت شد و رنگش تغییر کرد، ولی این بار متوکل در مقابل تاءثر پسرش ساکت نماند. در حضور مردم توبیخ و تحقیرش کرد. به وی دشنام داد و این شعر را درباره اش گفت: (غضب الفتی لابن عمه راءس الفتی فی حرامه) یعنی این جوان را ببین که به پشتیبانی پسر عم خود خشمگین و غضب‌آلوده شده است. سرش به عورت مادرش باد.

انتقام خشن

برای منتصر که دارای مقام ولایتعهدی بود و در آن موقع بیست و پنجمین سال عمر خود را می‌گذرانید، دشنام پدرش غیر قابل تحمل بود. منتصر از هتک حرمت و توهینی که متوکل در حضور مردم از وی نمود، سخت به هیجان آمد. آتش نفرت و کینه در ضمیرش مشتعل شد. تصمیم گرفت عمل پدر را تلافی کند، انتقام بگیرد، انتقامی خشن و سخت، انتقامی که با دشنام و توهین پدرش برابری کند و شکست درونی اش را جبران نماید. در همان لحظه، کشتن پدر از خاطرش گذشت، بر آن کار تصمیم گرفت و در اولین فرصت فکر خود را با چند نفر از غلامان مخصوص متوکل، که محرم رازش بودند، در میان گذارد و با مشورت آنان، نقشه قتل پدر را طرح کرد و مجریان نقشه را با وعده مال و مقام آماده و مجهز نمود.

قتل متوکل

شب‌ی متوکل در قصر اختصاصی خود بزم شراب گسترده. با ندیمان می‌گساری می‌کرد و به شدت مست شد. نزدیک نیمه شب،

بغای صغیر، که رئیس تشریفات کاخ خلافت بود، به تالار وارد شد و اعلام کرد وقت استراحت خلیفه است، ندیمان مرخص اند. همه از قصر خارج شدند، تنها فتح بن خاقان، که مقام رفیعی نزد متوکل داشت، در حضور خلیفه ماند. در این موقع، غلامان قوی و نیرومندی که برای قتل متوکل تعیین شده بودند، از مخفی گاه های آوردند. فتح بن خاقان، که از مشاهده این وضع به وحشت افتاده بود، فریاد کشید مگر می خواهید خلیفه را بکشید؟ و برای محافظت جان متوکل، خود را بر روی وی افکند، ولی غلامان مهلت ندادند و با ضربات پی در پی متوکل و فتح بن خاقان را یک جا کشتند و در همان نیمه شب به قصر مخصوص منتصر رفتند. به خلافت سلامش گفتند و اجرای نقشه قتل پدر را به وی اعلام نمودند. (۵۴۵)

پدران مطرود

متوکل پدر خودسر و مغروری بود که با دشنام و ناسزا، پسر جوان خود را در حضور مردم تحقیر کرد و به شخصیت وی اهانت نمود. متوکل پدر نادان و متجاوز بود که با رفتار ناپسند خویش، موجبات طغیان و عصیان فرزندان جوان خود را فراهم آورد و او را به کشتن پدر وادار نمود. این قبیل پدران و مادران وظیفه ناشناس اند که در مکتب آسمانی اسلام مطرود شناخته شده اند و رسول اکرم درباره آنان فرموده است. (یا علی لعن الله والدین حملا ولدهما علی عقوقهما). نفرین بر آن پدر و مادری باد که با اعمال ناروای خود فرزندان خویش را به عصیان و تجاوز وادار می کنند. نتیجه بحث آن که نوجوانان، دوران کودکی را پشت سر گذارده و به گروه بزرگسالان پیوسته اند. پدران و مادران باید این حقیقت را بپذیرند. به شخصیت نوجوانان احترام کنند و ارزش اجتماعی آنان را همواره مورد توجه قرار دهند. باید در تعلیم و ظایف اخلاقی و اجرای برنامه های تربیت، عواطف و احساسات جوانان را در نظر بگیرند و مطالب خود را به صورت نصیحت یا در لباس مشورت تذکر دهند و از گفتار آمرانه و تحکیم آمیز، که باعث درهم شکستن شخصیت آنهاست، اجتناب نمایند.

وظیفه جوانان

در پایان بحث لازم است توجه نوجوانان به دو نکته اساسی معطوف گردد و به موازات بیان وظیفه پدران و مادران، در احترام به شخصیت فرزندان جوان، وظیفه فرزندان نیز در مقابل پدران و مادران خاطر نشان شود. اول. جوانانی که به آیین اسلام معتقدند و از نبی اکرم پیروی می کنند، باید همواره به این نکته متوجه باشند که پدران و مادران، حق بزرگی به فرزندان خود دارند. قرآن شریف و روایات اسلامی حق والدین را از تمام حقوق اخلاقی و اجتماعی مسلمین مهم تر شناخته است.

خودداری از انتقام

در مواردی که پدران و مادران، به علت بی سوادی یا بر اثر خودسری یا سهل انگاری، شخصیت فرزندان جوان خود را محترم نشمرند یا احیانا نسبت به آنان ستم کنند، فرزندان مکلف اند در مقابل رفتار والدین خود صابر و بردبار باشند. باید از تلافی و انتقام خودداری کنند و عکس العمل نامطلوبی از خویشان نشان ندهند. جوانان، به هر صورت و در هر شرایطی، وظیفه دارند نسبت به پدر و مادر مؤدب و حق شناس باشند. باید روزگار ضعف و ناتوانی خویش را به خاطر بیاورند و از زحمات طاقت فرسای آنان حق شناسی نمایند. چه خوش گفت زالی به فرزند خویش چو دیدش پلنگ افکن و پیل تن گر از عهد خریدت یاد آمدی که بیچاره بودی در آغوش من نکردی در این روز بر من جفا که تو شیرمردی و من پیرزن

نگاه بغض آمیز

(عن ابی عبدالله علیه السلام قال : من نظر الی ابویه نظر مامت و هما ظالمان له لم یقبل الله له صلوٰة . (۵۴۶)) امام صادق علیه السلام فرموده است : هر کس با چشم بغض و کینه به پدر و مادر خود ، که به وی ستم کرده اند ، نگاه کند ، نمازش در پیشگاه الهی نامقبول است . در این حدیث تصریح شده است که اگر فرضاً پدر یا مادری به فرزند خود ستم کنند ، فرزند موظف است ستم آنان را نادیده انگارد . نباید با چشم کینه به آنان نظر کند و به قدر یک نگاه تند ، ستم آنها را تلافی نماید .

صفات خوب و صفات بد

(همواره به خاطر داشته باشید که پدران و مادران شما انسان هستند . بنابراین هم دارای صفات برجسته هستند و هم دارای نقاط ضعف . حال اگر نقاط ضعف آنها در مورد طرز رفتارشان با شما باشد ، بهتر این است که با واقع بینی ، این عیب را از آنها یک امر طبیعی بدانید و ضمناً صفات برجسته و محاسن آنها و محبت پاک و بی آرایش آنها را نسبت به خود و توجه و مواظبتی را که از شما می نمایند در نظر بگیرید و از آنان قدردانی نمایید . (۵۴۷)) دوم . گرچه پدران و مادران طبق تعالیم دینی و علمی موظف اند به شخصیت نوجوانان احترام کنند و آنان را مانند یک دوست صمیمی طرف شور و تبادل فکر قرار دهند ، ولی این احترام و تکریم نباید جوانان را مغرور نماید و تصور کنند اکنون که بالغ شده اند ، به تنهایی خیر و شر خود را می فهمند و نیازی به راهنمایی والدین خود ندارند .

خامی فکر جوان

حقیقت این است که بشر در تمام سنین زندگی ، نیازمند به راهنمایی و نصیحت است . پدران و مادران سالخورده که عقلشان به رشد نهایی خود رسیده و در دوران زندگی تجربیاتی اندوخته اند ، همواره در معرض گمراهی و انحراف اند و به اندرز دگران احتیاج دارند ، چه رسد به نوجوانانی که گرفتار خامی و نارسایی فکرنده و عقلشان به رشد نهایی خود نرسیده است . محمد بن مسلم زهری ، از مردان فهمیده و تحصیل کرده ای بود که تمایل مال و مقام ، از مسیر پاکی و فضیلت منحرفش ساخت و در کبر سن ، دچار تیره روزی و بدبختی شد . حضرت علی بن الحسین علیه السلام به منظور راهنمایی و نصیحت ، نامه ای به وی نوشته و در ضمن یک جمله کوتاه ، نارسایی جوانان و خطرات بیشتری را که بر سر راه آنان وجود دارد ، خاطر نشان فرموده است .

خطر دنیاپرستی

(فاذا كانت الدنيا تبغ من مثلك هذا المبلغ مع کبر سنک و رسوخ علمک و حضور اجلک فکیف یسلم الحدث فی سنه الجاهل فی علمه الماء فون فی رایه المدخول فی عقله ؟ (۵۴۸)) وقتی که دنیاپرستی می تواند مانند تو کسی را تا این درجه به انحطاط و پستی برساند ، با آن که عمر بسیار کرده ای و از تحصیلات عمیق علمی بهره مند شده ای و با مرگ فاصله زیادی نداری ، پس یک نفر جوان ، در برابر تمایلات نفسانی خود چگونه سالم می ماند ؟ جوانی که نوحاسته و از دانش بی بهره است ، جوانی که راءیش ضعیف و عقلش نارسا و منحرف است . نوجوانان ، اگر به سعادت و رستگاری خود علاقه دارند ، باید در تصمیم های خود فکر کنند و با افراد متوجه و دانا مشورت نمایند . باید به سخنان پدران و مادران گوش فرادارند و از نصایح سودمند آنان پیروی کنند . (قال علی علیه السلام : من قبل النصیحة سلم من الفضحة . (۵۴۹)) علی علیه السلام فرموده است : کسی که اندرز و نصیحت را بپذیرد ، از رسوایی مضمون خواهد ماند .

اطاعت از خیر خواهان

جوانانی که بر اثر لجاجت و خودسری از مسیر پاکی و فضیلت منحرف شده اند باید هر چه زودتر از فرصت استفاده کنند و با اطاعت از نصایح خیرخواهان و تذکرات پرمهر پدران و مادران، خویشتن را اصلاح نمایند، و مطمئن باشند که اگر به روش های ناپسند خویش ادامه دهند و در کارهای ناروای خود همچنان پافشاری نمایند، با کیفیتهای شدید اجتماعی رو به رو خواهند شد و سرانجام، جبر زندگی آنان را اصلاح خواهد کرد، اگر دیر نشده باشد. (قال علی علیه السلام: من لم یصلحه حسن المداراة یصلحه حسن المكافاة.) (۵۵۰) علی علیه السلام فرموده است: کسی که ملایمت و حسن سلوک او را اصلاح نکند، مجازات به جا و خوب اصلاحش خواهد کرد. (و عنه علیه السلام: من لم تصلحه الکرامة اصلحته الالهانه.) (۵۵۱) و نیز فرموده است: آن کس که روش های کریمانه و اندرزهای خیر خواهانه اصلاحش ننماید، هتک حرمت و توهین های اجتماعی اصلاحش خواهد کرد.

جوان و احراز شخصیت

قال الله ...

قال الله العظیم فی کتابه: ... ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات سیجعل لهم الرحمن ودا. (۵۵۲) زندگی اجتماعی فرزندان بشر با سپری شدن دوران بلوغ و فرارسیدن ایام شباب آغاز می شود، و جوانان به محیطهای وسیع جامعه قدم می گذارند. ضرورت زندگی ایجاب می کند که جوان با طبقات مختلف مردم بیامیزد و مانند چرخ گردنده ای با گردش چرخ های گوناگون اجتماعی بگردد، مسئولیتی را به عهده بگیرد و برای جامعه کار کند، جامعه نیز او را به نام یک فرد مفید و فعال بشناسد و عضو زنده ای در پیکر اجتماعش بداند. نیل به این هدف بزرگ و اساسی، مستلزم احراز شخصیت و به دست آوردن صفات پسندیده و متناسب برای سازگاری با اجتماع است. جوانانی که از نظر طبیعی سالم و موزون آفریده شده اند، و از نظر تربیتی نیز در پرتو مراقبت های والدین و مربیان لایق خود، با صفات حمیده و سجایای اخلاقی پرورش یافته اند، به آسانی خود را با جامعه تطبیق می دهند و خیلی زود به اثبات شخصیت و حسن سازگاری با محیط موفق می شوند.

اثبات شخصیت

برعکس جوانانی که از نظر طبیعی در افکار یا اندامشان نقایص و عیوبی وجود دارد یا در محیط خانواده و اجتماع، بد تربیت شده و از والدین و مربیان خویش صفات ناپسندی را فرا گرفته اند، در اثبات شخصیت و سازش های اجتماعی با مشکلات گوناگونی رو به رو هستند. بعضی از آنها با دشواری و زحمت، تا اندازه ای خود را به جامعه منطبق می کنند و بعضی تا پایان عمر از هماهنگی اجتماعی محروم اند و هرگز به توافق با محیط زندگی موفق نمی شوند.

گروه ناموفق

گروه ناموفق، عکس العملهای مختلفی از خود نشان می دهند. بعضی به انزواطلبی و طفیلی گری عمر خود را می گذرانند، بعضی به طغیان و عصیان دست می زنند و مرتکب جرایم و جنایاتی می شوند، و بعضی بر اثر فشارهای شدید ناکامی و شکست های روحی، خود را می بازند و اقدام به خودکشی می کنند. (متأسفانه اثبات شخصیت همیشه به طور طبیعی انجام نمی پذیرد و اختلافات اخلاق در دوران بلوغ به قدر اختلافات عاطفه محبت، متعددند. پسیکانالیست معروف، رانک، معتقد است که علت اصلی حمله های عصبی، همین بیم از اثبات شخصیت و اظهار وجود است. گروه عاصی ابدی هرگز با محیط متوافق نمی شوند و

در سماجت و پافشاری خود منجمدند و بالاخره جزء اشخاص ناپایدار و فاسد اجتماع می شوند. بعضی از بیم مسئولیت نمی توانند شغلی را قبول کنند و یا علاقه دارند که تحت حمایت خانواده باقی بمانند. گروهی بدون قدرت اخذ تصمیم درباره مشاغل مختلف شاگردی می کنند. گاهی اختلالات آن قدر شدت می یابند که جوان نورسیده را وادار به انتحار می کنند. غالب اوقات، این موضوع با دغدغه خاطرها و وسواس ها و اشتغال دائمی فکر و رعشه و انقباض عضلات، که مشخص گروه بیماران روحی است، همراه می باشد. (۵۵۳)

ابراز لیاقت

جوانان، شیفته اظهار وجود و دلباخته ابراز لیاقت و شایستگی هستند. برای جوانان، اثبات شخصیت اجتماعی، یکی از مطبوعترین لذایذ روحانی است و برای نیل به آن، از هیچ مجاهده و کوششی شانه خالی نمی کنند. جوانی که برای اولین بار در یکی از مؤسسات ملی یا ادارات دولتی شغلی به دست می آورد و مسئولیتی را به عهده می گیرد، بسیار خوشحال و مسرور است، زیرا احساس می کند که جامعه او را به عضویت خود پذیرفته و شخصیتش مورد توجه قرار گرفته است. اولین پولی که از راه فعالیت شخصی خود به دست می آورد، هر قدر هم ناچیز و کم باشد، در نظرش بسیار عزیز و گران بهاست و آن را چندین برابر پولی که به رایگان از پدر خود می گیرد، قابل مقایسه نمی داند، زیرا آن پول، سند شخصیت و دلیل لیاقت و شایستگی اوست.

حسن سازگاری

پسر جوانی که بعد از مرگ پدر خود مسئولیت خانواده را به عهده می گیرد و زندگی مادر و اطفال خردسال او را اداره می کند، در خود احساس سربلندی و افتخار می کند. او برای تأمین مخارج آن ها با تمام قدرت می کوشد و به همه مشکلات تن می دهد و در باطن دلخوش و مسرور است، زیرا از این راه می تواند مراتب لیاقت و شایستگی خویش را آشکار کند و شخصیت خود را در جامعه اثبات نماید. برعکس، جوانی که نمی تواند با مردم به درستی بیامیزد و عضو مفید و مقبول جامعه باشد، جوانی که قادر نیست عرض وجود و اثبات شخصیت کند، همواره متاثر و افسرده خاطر است و از محرومیت خود رنج می برد. خلاصه، احراز شخصیت و حسن سازگاری با اجتماع، یکی از تمایلات درونی نسل جوان و از ارکان اساسی زندگی اجتماعی است.

صفات طبیعی و تربیتی

در کتاب های روانی، مسئله شخصیت از جهات مختلف مورد بررسی و تحقیق دانشمندان قرار گرفته و درباره معنی شخصیت، منشاء شخصیت، سنجش شخصیت، پریشانی شخصیت، رشد شخصیت و مطالب دیگری مربوط به شخصیت، بحث و گفت و گو کرده اند. برای آن که جوانان تا اندازه ای از این موضوع اساسی آگاه شوند و به جهات مختلف آن توجه نمایند، برای آن که راه احراز شخصیت را بشناسند و تا جایی که ممکن است خویشتن را به شایستگی بسازند، به اختصار پیرامون آن بحث می کنیم.

شخصیت چیست؟

شخصیت چیست؟ می دانیم با آن که همه مردم انسانند و در ساختمان جسم و جان و صفات نوعی، شبیه یکدیگرند، با این حال، از جهت خصوصیات طبیعی و تربیتی با یکدیگر متفاوت اند و هر انسان من حیث المجموع وضعی مخصوص به خود دارد. هوش، حافظه، سرعت انتقال، قدرت درک، حساسیت بدن، عکس العمل عضلانی و دیگر صفات طبیعی مردم نسبت به یکدیگر یکسان نیست و هر فردی دارای کیفیت اختصاصی است. همچنین، مردم از جهت بردباری، تندخویی، عفو اغماض، انتقام جویی،

مهربانی، کینه توزی، فروتنی، خودپسندی، خوشرویی و دیگر صفات اخلاقی با یکدیگر متفاوت اند و هر فردی دارای خلقیات مخصوص به خویشتن است. شخصیت در نظر روان شناسان عبارت از وحدت مخصوصی است که از مجموعه صفات طبیعی و اکتسابی بالنسبه ثابت هر فردی به وجود می آید و او را در سازش های عمومی و برخوردهای اجتماعی، از سایر افراد متمایز می سازد. (شخصیت، تالیف و توحید ساختمان و نوع رفتار و علاقه ها و وضع روانی نفسانی و استعدادها و توانش های فرد است که به خصوص، از لحاظ سازگاری با اوضاع اجتماعی در نظر گرفته شود.) (۵۵۴) آلپورت می گوید: (شخصیت سازمان متحرکی (دینامیک) از منظومه های روانی و بدنی در درون فرد است که سبب سازگاری بی همتا و بی نظیر او با محیط می شود.) (۵۵۵) (وی، شخصیت را عبارت از مظهر عادات و رفتار و خوی آدمی می داند که چگونگی تطبیق او را با محیطش معین می کند.) (۵۵۶) موری می گوید: (شخصیت عبارت از مجموعه نیازمندی های خصوصی و اجتماعی فرد و چگونگی تاءمین آن هاست.) (۵۵۷) (مسئله بی همتایی شخصیت را باید به نحو روشن تری تبیین کرد. مسلم است که فرد در همه چیز بی همتا نیست. کلاک هون و موری و شنایدر خاطر نشان می سازند که از برخی جهات، هر فرد؛ ۱. به همه مردم شبیه است؛ ۲. به بعضی از مردم شبیه است؛ ۳. به هیچ کس شبیه نیست. فرد از لحاظ واکنشهای خود، که معلول وراثت حیاتی و مشترک میان نوع انسان است، و نیز از جنبه های عمومی حیات اجتماعی، شبیه به همه افراد دیگر است. در موردی که به گروه فرهنگی واحد تعلق دارد و در جامعه نقش واحدی را ایفا می کند و شاید از جهت این که ساختمان بدنی مشابهی را به ارث برده است به برخی از افراد شبیه است، و چون تجارب گذشته او درست همان تجارب دیگران نیست، بنابراین در نوع خود بی همتاست.) (۵۵۸) (شخصیت، مجموعه منظم متکامل و بالنسبه ثابت خصایص و رفتارهای بدنی، عقلی و اجتماعی فرد است که او را از سایر افراد مشخص می سازد.) (۵۵۹)

صفات پایدار

(منظور از شخصیت، وحدتی است که از صفات ظاهری و انگیزه های نهانی به وجود آمده است و ما از همه صفات مختلف فرد، آن صفات را جزء شخصیت او می شماریم که نوعی پایداری داشته باشد. اگر شخصی عادتاً آرام است و گاهی برانگیخته می شود، آرامی، صفت شخصیت اوست نه انگیزش پذیری.) (۵۶۰) کسانی که شخصیت اخلاقی آنان، آرامی و ملایمت است، اگر احوال در مورد مخصوصی خشمگین و برافروخته شوند، خیلی زود از کرده خود نادم و پشیمان می گردند، زیرا آن حالت زود گذر با شخصیت اخلاقی و وضع روحی آنان ناسازگار است.

جنون اخلاقی

بر عکس، کسانی که شخصیت اخلاقی و خوی اکتسابی آنان خشم و برانگیختگی است، پس از تندی و خشونت پشیمان نمی شوند و همواره به روش ناپسند خویش ادامه می دهند. این تفاوت شخصیت، در کلام علی علیه السلام به جنون موقت و جنون ثابت تعبیر شده است. (قال علی علیه السلام: الحده ضرب من الجنون لان صاحبها یندم فان لم یندم فجنونه مستحکم.) (۵۶۱) (علی علیه السلام فرموده است: خشونت و تندخویی، خود نوعی از دیوانگی است، زیرا تندخو پس از تسکین خاطر و به خود آمدن پشیمان می شود. اگر کسی پس از تندی و برانگیختگی پشیمان نشد، جنونش ثابت و پابرجاست.) (از شخصیت، تعریف های فراوانی شده است و این کلمه به طرق گوناگون به کار برده اند. ژ. و. آلپورت، در عرف عام، پنجاه معنی برای شخص و شخصیت پیدا کرده است.) (۵۶۲)

دو نکته اساسی

گرچه روان شناسان، شخصیت آدمی را با عبارات مختلف تعریف و تفسیر کرده اند، ولی در تمام تعریف ها، دو نکته اساسی وجود دارد که همه دانشمندان در توصیف شخصیت به آن عنایت و توجه دارند. یکی تالیف مجموعه صفات طبیعی و اکتسابی مخصوص هر فرد، که وی را یک واحد ممتاز و بی نظیر در جامعه به حساب می آورد و آن دیگر، مسئله سازگاری اجتماعی است. به عبارت روشن تر، معرف شخصیت، مجموعه صفات طبیعی و اکتسابی مخصوصی است که مسیر آدمی را در روابط عمومی و سازش های اجتماعی تعیین می کند و ارزش افراد را در جامعه آشکار می سازد.

اسلام و صفات شخصیت

در آیین مقدس اسلام، مسئله شخصیت اجتماعی افراد، از نظر صفات طبیعی و اکتسابی، و همچنین موضوع سازگاری با محیط و حسن معاشرت با مردم، مورد توجه مخصوص قرار گرفته است و اولیای گرامی اسلام، ضمن احادیث بسیاری، صفات پسندیده شخصیت و ارزش سازگاری با محیط را به عبارات مختلفی توضیح داده و به پیروان خود خاطر نشان نموده اند. در این جا به بعضی از آن ها اشاره می شود. (عن علی بن الحسین علیهما السلام قال: کان رسول الله صلی الله علیه و آله یقول فی آخر خطبته: طوبی لمن طاب خلقه و طهرت سجیته و صلحت سریره و حسنت علانیته و انفق الفضل من ماله و امسک الفضل من قوله و انصف الناس من نفسه. (۵۶۳)) از حضرت سجاد علیه السلام حدیث شده که رسول اکرم در آخر خطبه خود فرمود: خیر و سعادت برای کسی است که اخلاقش پسندیده و خویش پاک باشد، باطنش نیکو و ظاهرش خوب باشد، مازاد اموال خود را انفاق کند و از ادای سخنان زائد امساک نماید و با همه مردم به عدل و انصاف رفتار کند. (عن ابی عبدالله علیه السلام قال قال امیرالمومنین (ع): المؤمن من مالوف و لا خیر لمن لا یالف و لا یولف. (۵۶۴)) امام صادق از علی (ع) حدیث کرده است که فرمود: مرد با ایمان شایسته دوستی و الفت است. کسی که خود با مردم دوستی نمی کند و مردم نیز او را لایق دوستی نمی دانند، در وجودش خیر و خوبی یافت نمی شود. (عن عبسه بن العابد قال قال لی ابو عبدالله علیه السلام: ما یقدم المؤمن علی الله عزوجل بعمل بعد الفرائض احب الی الله تعالی من ان یسع الناس بخلقه. (۵۶۵)) امام صادق علیه السلام به عبسه بن عابد فرمود: بعد از فرایض دینی، هیچ یک از اعمال مرد با ایمان در پیشگاه الهی محبوب تر از آن نیست که با تمام مردم به گشاده رویی و حسن خلق برخورد نماید. (قال علی علیه السلام: اعجز الناس من اعجز عن اکتساب الاخوان و اعجز منه من ضیع من ظفر به منهم. (۵۶۶)) علی علیه السلام فرمود: ناتوان ترین مردم کسی است که از دوست یابی عاجز باشد و از او ناتوان تر کسی است که دوست به کف آورده خود را از دست بدهد.

انعطاف پذیری

یکی از مسائل مهم و اساسی در احراز شخصیت و سازش با محیط اجتماعی، انعطاف پذیری و نرمش در حوادث اجتماعی است. کسانی که عاقلانه با پیشآمدها برخورد می کنند و از سرسختی و مقاومت های نابه جا پرهیز دارند، به خوبی بر مشکلات غلبه می کنند و شخصیت خود را اثبات می نمایند. برعکس، کسانی که لجوج و متصلب اند و در مقابل حوادث به مقاومت های بی مورد دست می زنند، شخصیت خود را در هم می شکنند و احیانا با مصائب غیرقابل جبرانی مواجه می گردند. (عن النبی صلی الله علیه و آله: مثل المؤمن من مثل السنبلة یحرکها الريح فتقوم مره و تقع اخرى و مثل الکافر مثل الارز لا تزال قائمه حتی تنفعر. (۵۶۷))

قدرت تطبیق

رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است: مرد با ایمان در برابر طوفان حوادث، مانند خوشه رسیده است که وقتی باد می وزد روی زمین خم می شود و چون باد ایستاد دوباره به پا می ایستد و با این روش، خویشتن را با وقایع تطبیق می دهد و از شر حوادث مصون می ماند، ولی کافر تیره عقل، مانند درخت صنوبر، ندانسته و نابه جا در مقابل طوفان مقاومت می کند و سرانجام بر اثر فشار ریشه کن می شود.

تحمل شکست

(آدم سالم، که قدرت نرمش و برگشت به حال عادی دارد، هر شکستی را تحمل می کند. به پا می خیزد و کوشش را از سر می گیرد و چون چندین تیر در ترکش دارد، اگر راهی بسته شد، به راه دیگری می رود و هدف دیگری انتخاب می کند. در صورتی که روح ناسالم، جز یک هدف و یک راه در دنیا نمی بیند و اگر اشکالی در آن راه پیدا شد، در می ماند و از امید دست برمی دارد. هرچه انسانی بیشتر از قدرت نرمش برخوردار باشد، کمتر از شکست می ترسد و میدان موفقیت را بهتر قبضه می کند و آن جولانگاه آرزو و استعداد و همت خود قرار می دهد و هرچه از این قدرت محروم باشد، زودتر از عرصه مبارزه به در می رود و خود را به درد ناکامی می سپارد.) (۵۶۸) هدف اساسی این روایات و احادیث بسیاری نظیر این ها، که در تعالیم اسلامی رسیده است، ساختن شخصیت و ایجاد محبوبیت اجتماعی است. اولیای گرامی اسلام، با تعلیم صفات حمیده و خلیات پسندیده، شخصیت پیروان خود را به خوبی پرورش دادند و آنان را در راه آمیزش های اجتماعی و حسن سازگاری با محیط، به شایسته ترین وجهی رهبری نموده اند.

منشاء شخصیت

منشاء شخصیت. یکی از مسائلی که در بحث شخصیت مورد تحقیق و گفت و گوی روان شناسان قرار گرفته و دانستن آن برای نسل جوان مفید و سودمند است، شناختن منشاء شخصیت است. برای آن که جوانان بتوانند شخصیت خود را تا جایی که ممکن است، به درستی بسازند و در سازگاری های اجتماعی به شایستگی موفق شوند، لازم است به منشاء شخصیت خود پی ببرند.

وراثت و محیط

صفات اختصاصی شخصیت هر یک از افراد بشر، که پایه سازش های اجتماعی اوست، از دو منشاء اساسی سرچشمه می گیرد: یکی وراثت طبیعی و دیگری محیط طبیعی و دیگری محیط تربیتی. به عبارت دیگر، صفات و ممیزات شخصیت آدمی بر دو نوع است: یکی صفات طبیعی و آن دیگر صفات اکتسابی است. (نمی توان گفت توارث یا محیط، کدامیک در ایجاد شخصیت ما مؤثر است، بلکه در شناختن اشخاص، این هر دو عامل را باید مورد مطالعه قرار داد و اهمیت تاثیر هر یک را معلوم کرد. مسلم این است که توارث در قوای جسمانی و بلندی و کوتاهی قد، و در قوای دماغی، از حیث تندی و کندی هوش و عمل، تاثیر به سزایی دارد، لکن علت تندخویی و خوش خویی، کم رویی و بی حیایی، شوق به معاشرت و گریز از آمیزش، اعتماد به نفس یا عجز و زبونی، همه را باید در آثار محیط جست و جو کرد.) (۵۶۹) برای آن که صفات ناشی از وراثت و تربیت به خوبی شناخته شده و از یکدیگر متمایز گردند، برای آن که نقش این دو در ساختن شخصیت افراد و سازگاری با محیط واضح شود، لازم است پیرامون هر یک جداگانه بحث و گفت و گو نماییم.

تفاوت ساختمان

صفات موروثی. فرزندان بشر، به طور طبیعی متفاوت آفریده شده اند و هر یک از آنها صفات مخصوصی را از پدران و مادران خود ارث برده اند. عقل، هوش، حافظه، ذوق، قریحه، تناسب اندام، زیبایی صورت، آهنگ گرم، قیافه جذاب، و سایر صفات افراد با یکدیگر متفاوت است و هر یک از این صفات، در برخوردهای اجتماعی و سازگاری با محیط، و خلاصه در ساختن شخصیت آدمی سهم مستقل و مؤثری دارد.

کم هوشی و احساس حقارت

(کودکی که سطح هوشش پایین تر از همسالان یا همکلاسانش باشد، همواره خود را در میان آنها بیگانه می پندارد. در فعالیت های گوناگون نمی توان با آنها هماهنگی باشد و به علت اختلاف میلی که با آنها دارد، از سازش با ایشان عاجز می شود و در نتیجه خود را حقیر می داند و شخصیت او با احساس حقارت مشخص می شود.) (۵۷۰) (هنگامی که کودک کندذهن یا عقب مانده، در آموزشگاه ناگزیر می گردد با کودکان باهوش تر و زرنگ تر از خودش رقابت کند، مواجه با شکست می شود و به نقصان استعداد خودش پی می برد. این که سایر کودکان ممکن است وی را بی عرضه بخوانند و او را از فعالیت های گروهی خودشان برانند، حس حقارتش را تشدید خواهد کرد. روشهای او در خانه با تجاربش در آموزشگاه ممکن است در وی عقده حقارت خطرناکی به وجود آورد.) (۵۷۱) (بر اثر داشتن ساختمان بدنی خاصی، ممکن است دگران به نحو مخصوصی با ما برخورد کنند و برخورد آنها در شخصیت ما مؤثر شود. مثلاً ممکن است کسی که ساختمان تن قوی و قد بلند دارد، از طرف دیگران مورد توجه قرار گیرد و به او تعرض کمتر شود و در نتیجه چنین شخصی دارای اعتماد به نفس و خوش خویی گردد. برعکس، کسی که بدن ناقص یا فوق العاده نحیف دارد، چون مورد بی اعتنایی یا تعرض دیگران قرار می گیرد، دارای شخصیتی متعزز یا تلخ شود. به عبارت دیگر، ممکن است ساختمان تن ما مستقیماً در شخصیت ما مؤثر نباشد، لکن طرز برخورد مردم دیگر با ما ممکن است در ما تأثیر فراوان داشته باشد.) (۵۷۲)

گشاده رویی

یکی از صفات شخصیت، که در معاشرت های اجتماعی و سازگاری با محیط، اثر بارزی دارد گشاده رویی و حسن برخورد است. کسانی که با سیمای شاد و چهره باز با مردم می آمیزند و به گرمی با آنان سخن می گویند، به آسانی می توانند با محیط اجتماعی خویش سازش کنند و محبت مردم را نسبت به خویش جلب نمایند. (قال رسول الله صلی الله علیه و آله : یا بین عبدالمطلب انکم لم تسعوالناس باموالکم فالقوهم بطلاقة الوجه و حسن البشیر.) (۵۷۳) رسول اکرم (ص) به فرزندان عبدالمطلب فرمود: شما نمی توانید با ثروت و سرمایه های خود محیط وسیع پرمهری را به وجود آورید که همه مردم را دربرگیرد و دلهای آنان را به شما متوجه سازد. پس با روی بشاش و چهره گشاده با آنان برخورد نمایید و بدین وسیله محبتشان را جلب کنید.

سیمای دلپذیر

بعضی از افراد با روی گشاده و قیافه بشاش آفریده شده اند و این حالت مطبوع، که یکی از صفات شخصیت در حسن سازگاری با محیط است، در چهره آنان خواننده می شود. این گروه، بدون زحمت خودسازی، دارای رخساره گیرا و نافذند و خوشرویی و بشاشت با سرشتشان آمیخته شده است. اینان در حال طبیعی نمی توانند عبوس و تلخ رو باشند و قادر نیستند با سیمای نامطبوع و ملال آور درمقابل دیگران ظاهر شوند. به عبارت کوتاه تر، گشاده رویی و بشاشت، که از صفات شخصیت و یکی از عوامل نفوذ

اجتماعی است، خود به خود در آنها وجود دارد.

قیافه نامطبوع

برعکس، کسانی که با چهره عادی و غیربشاش و یا تلخ و نامطبوع آفریده شده‌اند، باید برای نیل به گشاده رویی و بشاشت مجاهده کنند و از راه تمرین و ممارست، این صفت پسندیده را در سیمای خود به وجود آورند تا در برخوردهای اجتماعی و سازگاری با محیط، کامیاب و موفق گردند. واضح است که بشاشت رخسار یا گرمی گفتار و خلاصه هر یک از خلاقیت پسندیده شخصیت، اگر فطری و طبیعی باشد، زودتر به نتیجه می‌رسد و صاحبش آسان‌تر به احراز شخصیت و سازش با محیط اجتماعی خود موفق می‌گردد، ولی این قبیل صفات، فاقد ارزش تربیتی است و دارنده آن استحقاق پاداش اخلاقی ندارد، زیرا در راه به دست آوردن آن زحمتی نکشیده و مجاهده‌ای نکرده است. (عن اسحاق بن عمار، عن ابی‌عبدالله علیه السلام قال: ان الخلق منیحه یمنحها الله عزوجل خلخه، فمنه سحیه و من نیه. فقلت فایتهما افضل؟ فقال صاحب السحیه و هو مجبول لا یستطیح غیره و صاحب النیه یصبر علی الطاعه تصبراً فهو افضلهما. (۵۷۴)) اسحاق بن عمار از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: خلق خوب و صفت پسندیده، عطیه الهی است که خداوند جهان به بندگان خود عطا فرموده است و آن بر دو قسم است: نزد بعضی فطرت و به صورت سجیه و در گروه دیگری اکتسابی و قائم به نیت و اراده است. اسحاق پرسید: کدام یک نسبت به دیگری برتری دارد؟ حضرت فرمود: صفت فطری با سرشت آدمی ترکیب شده و صاحبش به طور طبیعی نمی‌تواند به غیر آن متصف باشد، ولی خلق اکتسابی از راه مجاهده و بردباری به دست آمده است و هر صفت پسندیده‌ای که با کوشش و صبر به دست آید، بر صفت طبیعی برتری دارد. خلاصه، ساختمان طبیعی جسم و عقل و کیفیت مطبوع یا نامطبوع صفات فطری هر انسانی، در تکوین شخصیت سازش‌های اجتماعی وی اثر عمیق دارد. به عبارت دیگر، قسمتی از شخصیت هر یک از افراد بشر ناشی از صفات موروثی اوست. (اندام و نیرو و بنیه شخص، به طور قابل ملاحظه‌ای، روش عکس‌العمل‌های او را به دیگران و بازتاب‌های دیگران را نسبت به او تعیین می‌کند. ساختمان بدنی و جاذبیت شخص کودک، مورد تحسین یا تقیح دیگران قرار می‌گیرد و آگاه شدن کودک به احساس دگران، درباره اندام و ساختمان و حالت بهداشت عمومی خودش، تاثیر بیشتری در نظر او نسبت به خویش دارد و همین خویش‌فهمی، در چگونگی رفتار او مؤثر می‌شود.

شخصیت متعادل

پسرانی که دارای بدن متناسب هستند، معمولاً شخصیت متعادل دارند. برعکس پسرانی که از لحاظ بدنی ناقص می‌باشند، برای جبران این نقص، به بعض رفتارهای ناپسندیده متوسل می‌شوند که آنها را از سازگاری درست باز می‌دارد و این از دست دادن پذیرش اجتماعی، تاثیر نامطلوبی در رشد و تکامل شخصیت او دارد. (۵۷۵) جوانانی که ظاهر و باطنشان جسم و عقلشان با صفات مناسب برای سازگاری با محیط آفریده شده و به طور طبیعی واجد شرایط آمیزش‌های عمومی هستند، می‌توانند به آسانی قسمتی از شخصیت خود را احراز کنند و با سرعت موجبات تطبیق خویش را با جامعه فراهم آورند. جوانانی که کم‌هوش و کوتاه فکر، یا بدقیافه و ناموزون از مادر متولد شده‌اند، یا در طول ایام زندگی به عیوب و نقایص دچار گشته‌اند، در معاشرت‌های اجتماعی و اثبات شخصیت خود، کم و بیش با مشکلاتی مواجه هستند. بعضی از آنها به طوری شکست روحی می‌خورند که تا پایان عمر به سازش صحیح با محیط اجتماعی موفق نخواهند شد.

جبران نقایص

آنان که از جهت ساختمان طبیعی گرفتار نقایص و عیوبی هستند، برای احراز شخصیت و نیل به کمال و سعادت باید تا آن جا که می‌توانند نقایص خود را فراموش کنند و حس امید را در ضمیر خویش بیدار نمایند. باید از پی‌کاری برونند که شایسته آن هستند و با سعی و مجاهده، استعدادهای درونی خود را به فعلیت بیاورند و بدین وسیله نقایص خویش را جبران و شخصیت مناسبی را احراز نمایند. ح. شناخت می‌گوید: (پسری از نزدیکان من همیشه تنها بود. در زنگ‌های تفریح مدرسه تنها راه می‌رفت و در ابر و آسمان خیال‌گردش می‌کرد. بعد از ساعات درس فوراً به خانه می‌آمد و از بازی با همشاگردی‌ها می‌گریخت. در هیچ دسته و انجمن خیریه شرکت نداشت. هیچ کس را به خانه خود دعوت نمی‌کرد و به خانه هیچ کس به مهمانی نمی‌رفت. می‌گفت اطاق کارو کتاب‌هایم را از همه کس بیشتر دوست دارم. لکن حقیقت این بود که آن جوان بنیه و جثه خوبی نداشتن و در بازیهای جسمانی به پای دیگران نمی‌رسد و برای آن که ضعف خود را بپوشاند و مورد ترحم و تحقیر واقع نشود، از بازی اجتناب می‌کرد و رفته رفته این عادت، او را در موقع دگر نیز از همه دور و تنها کرده بود. اگر آن پسر درد خود را فهمیده یا از روان پزشکی پرسیده بود، می‌دانست که ممکن است هر بدن و عضلات ضعیفی را تقویت کرد و اگر احیاناً کسی مطلقاً در بازیهای جسمانی استعداد نداشته باشد، حتماً در رشته دیگری دارای استعداد و قدرت است و با کار و کوشش خواهد توانست که در آن رشته به مقام ارجمندی برسد.) (۵۷۶) بدون تردید، مریبان لایق و دلسوز در احیای شخصیت و تقویت اراده این قبیل افراد، نقش مؤثری دارند و می‌تواند با سخنان حکمیانه و نافذ خود، شکست‌های روحی و تالمات درونی آنان را جبران نمایند و با دلگرمی و امیدواری، برای سازش‌های اجتماعی مجهزشان سازند.

تنزل شخصیت

یونس بن عمار از صحابه امام صادق علیه السلام بود. زمانی دچار بیماری برص شد و لکه‌های سفیدی در صورتش آشکار گردید. این عارضه باعث ملال و آزرده‌گی خاطرش گردید، به علاوه، ارزش شخصیت اجتماعی وی را تنزل داد. کسانی درباره اش می‌گفتند اگر دین حق به او نیازی می‌داشت و وجودش منشاء اثری می‌بود، به چنین بلیه‌ای دچار نمی‌شد. ناچار به محضر مربی بشر، امام صادق علیه السلام، شرفیاب شد و گفته‌های ملال‌آور مردم را شرح داد. (فقال علیه السلام: لقد کان مؤمن آل فرعون مکنع الاصابع فکان یقول هکذا و یمد یدیه و یقول یا قول اتبعوا المرسلین.) (۵۷۷) امام صادق علیه السلام فرمود: انگشت‌های دست مومن آل فرعون به هم چسبیده و بی حرکت بود. او در موقع سخن گفتن، بدون احساس ضعف و انکسار، دست معیوب خود را به سوی مردم دراز می‌کرد و می‌فرمود: از فرستادگان خدا پیروی کنید.

اثر تذکرات مربی

امام علیه السلام با این عبارت کوتاه، از یک طرف جواب سخنان بی‌اساس مردم را داد و خاطر نشان کرد که ممکن است مرد پاکدل و شریفی که خدمتگذار دین خداست، به عارضه‌ای مبتلا باشد، همان‌طور که مومن آل فرعون دچار بود، و از طرف دیگر با نقل قضیه مومن آل فرعون، روحیه یونس را تقویت کرد و به وی فهماند که سبب عارضه لکه‌های صورت، از مردم کناره‌گیری مکن و اطمینان و شخصیت خویش را از دست مده و همچنان با شهامت به انجام وظایف تبلیغی خود مشغول باش. چنان‌که مومن آل فرعون دست معیوب خود را به سوی مردم دراز می‌کرد و آنان را به پیروی از انبیای الهی دعوت می‌نمود. یعنی همان طوری که نقص عضوی انگشت‌های دست، اراده مومن آل فرعون را متزلزل نکرد و نتوانست شخصیت معنوی او را در هم بشکند، لکه‌های صورت نیز نباید اراده شما را تضعیف کند و از انجام وظایف اجتماعی‌ات باز دارد. بیان امام صادق علیه السلام، خاطر پریشان یونس بن عمار را آرام کرد و او را برای تجدید آمیزش با مردم و سازش با محیط تقویت و تشویق نمود و به شخصیت

تزلزل یافته اش استقرار و ثبات بخشید. آری؛ بیان نافذ مریبان بزرگ، در جبران شکست های روحی افراد و تقویت شخصیت آنان اثر درخشانی دارد.

مشکلات توابع

ناگفته نماند که مشکل احراز شخصیت و حسن سازش اجتماعی، مخصوص جوانان کوتاه فکر و کم هوش یا بدقیافه و ناقص عضو نیست، بلکه جوانان نابغه و هوشمند و همچنین جوانان زیبارو و خوش آهنگ نیز در راه اجراز شخصیت و سازگاری با محیط، مشکلات گوناگونی بر سر راه دارند. جوانانی که به طور طبیعی کم هوش و کوتاه عقل یا بدقیافه و ناقص عضو آفریده شده اند، به سبب نارسایی هوش و خرد، یا ناموزونی اندام و قبح منظر، همواره اسیر احساس حقارت و پستی هستند و از ترس بی اعتنایی یا توهین دیگران جرات نمی کنند که به گرمی با مردم بیامیزند و در نتیجه از حسن سازگاری با محیط و اثبات شخصیت خود محروم اند.

احساس برتری

جوانانی که با عقل و هوش فوق عادی آفریده شده اند، همچنین آنان که صورت زیبا و اندام موزون و آهنگ گرم دارند، در خود احساس برتری و مزیت می کنند و خویشان را فوق می بینند. گاهی این احساس باعث تکبر و خودپسندی آنان می شود و در نتیجه دیگران را به دیده تحقیر و پستی می نگرند و در برخوردهای اجتماعی مراعات اخلاق و ادب را نمی نمایند و با غرور و خودخواهی موجبات رنجش خاطر مردم و خواری خود را فراهم می آورند. این گروه نیز بر اثر سوء معاشرت، از حسن سازگاری با محیط و احراز شخصیتی که شایسته آن هستند، محروم خواهند بود. (کودکی که بیش از حد باهوش باشد، به مناسبت همان هوش خارق العاده خود، تطبیق با محیط و جامعه، با اشکالاتی مواجه خواهد گردید. ستایش بیش از اندازه از روشهای او در سال های اولیه زندگی ممکن است وی را بیش از حد نسبت به قوا و استعداد های فطری اش مغرور سازد. گذشته از این، به مناسبت هوش سرشارش، ممکن است مورد بغض و آزار سایر کودکان همسن خویش قرار گیرد. از طرف دیگر، رشدش از لحاظ جنبه های دیگر به اندازه کافی نیست که کودکان بزرگتر وی را به بازی گیرند. کودکی که از لحاظ نیروی ذهنی برتر از همسالان خود باشد، به ویژه در آخرین سالهای کودکی و اوایل بلوغ، غالباً می تواند جنبه غیر عقلانی و ناستواری مقررات و اصول و دستورهای بالغان را، تشخیص دهد. از این روی ممکن است نسبت به قدرت بالغان روش منفی پیش گیرد و از آنان آزرده شود.) (۵۷۸)

کسی که هوش برتر دارد، در سازش های اجتماعی با مشکلات زیاد و ناکامی ها مواجه خواهد شد و برای ارضای امیالش، به رفتارهای ناپسندیده ای از قبیل رفتار منفی، تعصب، مغالطه، گوشه گیری، غرور و خودپسندی و خود را از دیگران بی نیاز داشتن دست می زند.) (۵۷۹)

تحقیر دیگران

ابن مقفع، از افراد دراک و پرفراست عصر خویش بود و از جهت عقل و هوش طبیعی، نسبت به افراد عادی مزیت و برتری داشت. او در سنین جوانی، بر اثر لیاقت فطری، به فراگرفتن پاره ای از علوم موفق گردید و توانست بعضی از کتب علمی را به زبان عربی ترجمه نماید، ولی برتری هوش و خرد، وی را مغرور کرد و احساس تفوق، در اخلاق و رفتارش اثر نامطلوب گذارد و در سازش های اجتماعی با مشکلاتی مواجهش ساخت. او مردم را حقیر و خوار می پنداشت و گاهی با کلمات زننده، تحقیرشان می کرد و بذر کینه و دشمنی در نهادشان می افشاند. سفیان بن معاویه، که از طرف دوانیقی فرمانداری بصره را به عهده داشت، از کسانی

بود که مکرر مورد تعرض و تحقیر ابن مقفع قرار گرفت و با کلمات تند و زننده در حضور مردم خجلت زده و شرمسارش ساخت. سفیان بینی بزرگ و ناموزونی داشت. هر وقت ابن مقفع به فرمانداری می آمد در حضور مردم به صدای بلند می گفت: (سلام علیکما)، یعنی سلام به تو و بینی بزرگت، او را با این طرز سلام کردن، تحقیر می نمود. روزی سفیان در مجلس خود گفت، من هرگز از سکوت و خاموش پشیمان نشده ام. ابن مقفع گفت که کسی که زیبایی و زینتش لکنت زبان باشد، البته از سکوت هرگز پشیمان نمی شود. گاهی سفیان را به نام مادرش تحقیر می کرد و در ضمن کنیه ای که برای وی ساخته بود، مادر و فرزند را یک جا اهانت می نمود و در حضور مردم به صدای بلند می گفت: (یا بن المغتلمه) یعنی ای پسر زن شهوت پرست. روزی ابن مقفع، بر سیبل تمسخر و به منظور وانمود کردن نادانی سفیان، در محضر عمومی از وی سوال کرد: اگر کسی بمیرد و از او زن و شوهری باقی مانده باشد، ارثشان چگونه تقسیم می شود؟

ایجاد عداوت

ابن مقفع تیزهوش و دراک، با سخنان موهن خود، که ناشی از غرور و خودپسندی اش بود، کینه و دشمنی سفیان را به شدت برانگیخت و او را برای تلافی آن همه اهانت و ناروایی مجهز ساخت. سفیان منتظر بود فرصت مناسبی به دست آورد که با شدتی هرچه تمامتر از وی انتقام بگیرد. اتفاقاً در آن اوقات، عبدالله بن علی، بر برادر زاده خود، منصور دوانیقی، مدعی خلافت شد و بر وی خروج کرد. منصور خلیفه وقت، ابومسلم خراسانی را به فرماندهی لشکر نیرومندی برای سرکوبی عمومی خود و یارانش به بصره فرستاد و سرانجام در مدت کوتاهی ابومسلم غلبه کرد و عبدالله بن علی فرار نمود و به برادران خود سلیمان و عیسی پناهنده شد و نزد آنان مخفی گشت. سلیمان و عیسی نزد منصور رفتند و درخواست کردند که از تخلف برادرشان عبدالله بن علی درگذرد. منصور شفاعت آن دو را پذیرفت. قرار شد امان نامه ای بنویسند و منصور دوانیقی آن را امضا نماید. وقتی به بصره مراجعت کردند، نوشتن امان نامه را به عهده ابن مقفع که منشی مخصوص عیسی بود، گذاردند و از وی خواستند که آن را به قدری محکم و موکد بنویسد که منصور نتواند آسیبی به عبدالله بن علی برساند. ابن مقفع امان نامه مبالغه آمیزی تنظیم کرد و نوشت اگر منصور دوانیقی به عمومی خود عبدالله بن علی مکر کند و او را آزار نماید، اموالش وقف مردم، بندگانش آزاد، و مسلمین از بیعت او یله و رها باشند. موقعی که آن را برای امضا نزد منصور دوانیقی بردند، سخت برآشفته و از تنظیم کننده آن پرسش کرد. گفتند ابن مقفع نوشته است. منصور از امضای آن خودداری کرد. به علاوه، به حاکم بصره محرمانه دستور داد تا ابن مقفع را به قتل برساند.

فرصت انتقام

سفیان، حاکم بصره، که مدت ها از سخنان ابن مقفع احساس خشم و ناراحتی می کرد، در انتظار فرصت مناسبی بود تا انتقام بگیرد. اینک با وصول دستور دوانیقی آن فرصت به دست آمده و موقع آن رسیده که گفتار و رفتار ناروای او را تلافی کند و خشم درونی خویش را تسکین بخشد. دستور داد ابن مقفع را به اطاعتی بردند. سپس با وی گفت: به خاطر داری درباره من چه ها گفتی و از مادر من چگونه یاد می کردی؟ به گفته خودت، مادرم مغتلمه باد اگر تو را به وضع تازه و بی مانندی به قتل نرسانم. آن گاه دستور داد تنوری را گداختند و ابن مقفع را که در آن موقع سی و شش ساله بود، کنار تنور بردند. اعضای بدنش را یکی پس از دیگری می برید و در برابر چشمش به داخل تنور می افکند و با این کیفیت سخت و پرشکنجه به حیات او خاتمه داد. (۵۸۰) (قال علی علیه السلام: من زرع العداوة حصد الخسران. (۵۸۱)) علی علیه السلام فرموده است: هرکس تخم عداوت بیفشاند، زیان و خسارت می درود. (قال ابو عبدالله علیه السلام: من زرع العداوة حصد ما بذر. (۵۸۲)) امام صادق علیه السلام فرموده است: کسی که بذر دشمنی و عداوت در دل مردم بکارد، سرانجام کشته خود را درو خواهد کرد. عقل و هوش سرشار

این مقفع، نه تنها در ساختن شخصیت و حسن سازگاری او با اجتماع مفید واقع نشد، بلکه در وی اثر نامطلوبی گذارد و به علت خودپسندی و بلند پروازی دگران را مورد تحقیر و اهانت قرار داد و سرانجام در سنین جوانی با وضع سخت و رنج آوری چراغ زندگی اش خاموش شد. نتیجه آن که خصایص موروثی هر جوانی، در ساختن شخصیت و کیفیت سازش های اجتماعی وی اثر عمیق دارد، و منشاء یک قسمت از صفات شخصیت اجتماعی جوانان، وضع ساختمان طبیعی عقل و جسم آنان است. اگر آن صفات معتدل و در حدود طبیعی باشد، جوان به آسانی شخصیت خود را احراز می کند و اگر صفات طبیعی اش بر اثر عیوب و نقایص، دون حد عادی باشد یا بر اثر نبوع و کمال، فوق حد عادی باشد، جوان در اثبات شخصیت خود با مشکلات گوناگونی مواجه می گردد.

نقش محیط در تکوین شخصیت

عامل دیگری که در ساختن شخصیت جوانان و تنظیم برخوردهای اجتماعی آنان اثر مستقیم دارد، محیط طبیعی و تربیتی مخصوصی است که در آن پرورش یافته اند. آب و هوا، سرما و گرما همچنین پدر و مادر، مدرسه و اجتماع، فقر یا غنای خانوادگی، سلامت یا بیماری و خلاصه مجموعه عوامل طبیعی و اجتماعی محیط، منشاء تکوین یک قسمت از شخصیت جوانان است.

خانواده و اجتماع

روش های خوب و بد و خلیقات پسندیده یا ناپسندی که جوانان از دوران کودکی در دامن پدر و مادر، در کودکستان و دبستان، در کوچه و بازار فرا گرفته اند و در ضمیرشان مستقر و ثابت شده است، قسمتی از صفات شخصیت آنان را تشکیل می دهد. مردم شناسان، به حق، اهمیت چهارچوب فرهنگی و اجتماعی را در تکوین شخصیت تاکید کرده اند. این که فردی اهل کدام ناحیه از کشور خویش است و در چه نوع خانواده ای بزرگ شده و پدر و مادر او، با او یا جدا می زیسته اند و او به چه نوع مدرسه ای رفته و با کدام دسته ای از کودکان معاشر بوده و چه دیده و چه شنیده است، همه در ساختمان شخصیت او تاثیر بسزا داشته اند. تاثیر عوامل اجتماعی در کودک از آغاز تولد شروع می شود و این تاثیر مدام که زنده است ادامه می یابد. مهم ترین عامل اجتماعی مؤثر در کودک، ارتباطی است که بین او و پدر و مادرش برقرار می شود، اگر پدر و مادر کودک سختگیر و کم مهر باشند، کودک اغلب درون گرا می شود و از جهان واقعی به جهان خیالبافی پناه می برد و در آنجا، آن چه را که در زندگی عادی نیافت است، جست و جو می کند. از طرف دیگر ممکن است پدر و مادر، محبت بیش از حد به کودک ابراز داند و او را وادارند که پیوسته خودنمایی کند و بیش از آنچه واقعا هست، برون گرا شود، و نیز ممکن است او را وادارند که برای هرگونه تصمیمی به آنها اتکا نماید و در نتیجه وی را وابسته به دگران بار آورند. بعضی از پدران و مادران ممکن است در خانواده ایجاد کشمکش و اختلاف کنند. این نوع عوامل همه در تکوین و تحول شخصیت کودک مؤثر است. (۵۸۳) (عن ابی جعفر علیه السلام قال: یحفظ الاطفال بصلاح آبائهم. (۵۸۴)) امام باقر علیه السلام فرموده است: فرزندان بشر با صلاح اخلاقی پدران خود از خطر انحراف مصون می مانند. برای آنکه نقش محیط در تکوین شخصیت فرزندان تا اندازه ای واضح گردد و جوانان از چگونگی تاثیر خانواده و جامعه، در ساختن صفات اجتماعی فرزندان آگاه شوند، به اختصار درباره بعضی از موارد توضیح داده می شود. ۱. مملکت به منزله یک خانواده بزرگ، و خانواده به منزله یک کشور کوچک است. خانواده از مجموع افراد کوچک و بزرگ به وجود می آید و مملکت نیز از مجموع خانواده های بزرگ و کوچک تشکیل می شود و در واقع افراد، واحد خانواده ها و خانواده ها واحد اجتماع هستند.

طرز اداره خانواده

طرز اداره مملکت و روش حکومت ها در محیط اجتماعی کشور، روی فکر پدران و مادران اثر می گذارد و شخصیت معنوی آنان به همان کیفیت پی ریزی می شود. والدین نیز خانواده را با طرز تفکر خود اداره می کنند و شخصیت فرزندان را به تناسب افکار خویش می سازند و در واقع اطفال تحت تاثیر محیط خانواده و اجتماع اند و به همان کیفیت بار می آیند. مونتسکیو می گوید: (قوانین تربیت اولین قوانینی هستند که بر ما حکمفرمایی می کنند و از آن جایی که این قوانین ما را برای ملت بودن حاضر می کنند، هر خانواده به خصوص باید مطابق نقشه خانواده بزرگی که شامل همه خانواده هاست و نامش جامعه است، اداره شود. اگر ملت به طور کلی دارای اصولی باشد، خانواده ها هم دارای همان اصول خواهند بود. بنابراین قوانین تربیت به اعتبار حکومت ها مختلف است. در حکومت های مشروطه مبنی بر شرافت و در جمهوریت براساس تقوا و در حکومت استبدادی بر اصول ترس و اطاعت استوار خواهد بود. (۵۸۵)) (همان طوری که در کشورهای مشروطه، تربیت برای تهذیب اخلاق و علو همت و توسعه صدر می کوشد و جوانمردی می آموزد، در کشورهای استبدادی، به همان اندازه، برای پستی و دنائت مردم جدیت به خرج می دهد و اشخاص را ناجوان مرد بار می آورد. در این کشورها قلوب باید بردگی و بنده منشی را پیشه کند. در حکومت های استبدادی، هر خانه یک حکومت جداگانه است. تربیت در حکومت استبدادی عبارت از این است که ترس را در قلوب جای گیر نمایند. در آن جا دلش خطرناک است و نتایج شوم در بر دارد. (۵۸۶))

محیط اجتماعی و حکومت

گرچه محیط محدود خانواده و محیط وسیع اجتماع، هر دو در ایجاد صفات اجتماعی و ساختن شخصیت آدمی مؤثرند، ولی تاثیر محیط اجتماعی و کیفیت حکومت زمامداران در تکوین شخصیت و طرز سازش افراد با اجتماع به مراتب بیش از محیط محدود خانواده و تاثیر پدران و مادران است. (قال علی علیه السلام: الناس بامرائهم اشبه منهم بآبائهم. (۵۸۷)) علی علیه السلام فرموده است: مردم در روش های اخلاقی و صفات اجتماعی، به حکومت های خود بیشتر شباهت دارند تا به پدران خویش.

وضع اقتصادی خانواده

۲. یکی دیگر از عواملی که در ساختن شخصیت کودکان اثر قابل ملاحظه ای دارد و در دوران بلوغ و جوانی به صورتهای مطلوب و نامطلوب آشکار می گردد، وضع اقتصادی و مالی خانوادهاست. پدران که به اندازه مخارج خویش در آمد دارند و زندگی خانواده را با آبرومندی و در حدود شأن اجتماعی خود اداره می کنند، طبقه متوسط اند. در چنین خانواده هایی، فرزندان از نظر روانی وضع عادی دارند و تمایلاتشان به اندازه شایسته ارضا می شود، و اگر با موانع دیگری مواجه نشوند، شخصیتشان به خوبی پرورش می یابد. اولیای گرامی اسلام زندگی متوسط و توازن دخل و خرج را بهترین زندگی شناخته و آن را از شاخه های خوشبختی و سعادت معرفی کرده اند. (روی عن العالم علیه السلام: طوبی لمن آمن و کان عیشه کفافا. (۵۸۸)) از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام روایت شده است که فرمود: خوشبخت، انسان باایمانی است که برای گذران زندگی درآمد کافی داشته باشد.

اثر اقتصاد بر شخصیت

(وضع مالی و اجتماعی خانواده نیز به طور مستقیم و غیر مستقیم در رشد و تکامل شخصیت کودک مؤثر است. کودکی که تمام

وسایل زندگی و ارضای امیالش فراهم است، در سازش های اجتماعی کمتر دچار اشکال می شود و در نتیجه رشد شخصیت خوبی خواهد داشت، ولی کودکی که از این نعمت محروم است، همواره خود را حقیر و ناقص می پندارد. (۵۸۹) پدرانی که به قدر مخارج زندگی درآمد ندارند و از ارضای خواهش های طبیعی و تامین حوایج ضروری اعضای خانواده خود عاجزند، طبقه فقیر اجتماع اند. کودکان در چنین خانواده ای اغلب گرفتار مضیقه و محرومیت هستند و همواره در خود احساس عقب افتادگی و کمبود می کنند. بدون تردید، این احساس تلخ و نامطلوب در تکوین شخصیتشان اثر می گذارد و آنان را در راه سازگاری با محیط و آمیزش های اجتماعی، با مشکلات گوناگونی مواجه می سازد.

فقر وضعف شخصیت

اینان در جوانی به ضعف شخصیت مبتلا هستند که بر اثر فقر و تنگدستی در خود احساس حقارت می کنند و خویشان را نسبت به دگران عقب افتاده و محروم می بینند. این احساس رنج آور، روان آنها را تیره می کند و روی عقل و هوششان اثر بد می گذارد و رد بر خورد های اجتماعی و ابراز شخصیت، در خود احساس ضعف و ناروایی می کنند. (قال علی علیه السلام: الفقر یخرس القطن عن حجه و المقل غریب فی بلدته. (۵۹۰)) علی علیه السلام فرموده است: فقر و تهی دستی، انسان باهوش را در بیان دلیل خود لایل می کند و انسان کم بضاعت در شهر خود تنها و غریب است. (و عنه علیه السلام: ان الفقر منقصة للدين، مدهشة للعقل، داعية للمقت. (۵۹۱)) امیرالمومنین به فرزند خود، محمد حنفیه، فرموده است: فقر و بی چیزی، زمینه مساعدی برای شکست دین و حیرت زدگی خرد و جلب عداوت و دشمنی است. لغزش ایمان بود زاییده فقر و نیاز ورنه هیچ آلوده دامن دزد مادرزاد نیست

بدبینی و آشفتنگی

(ناداری در شخصیت ما اثر دارد. بی پولی موجب پریشانی خاطر و غم و وحشت می شود. کسی که نتواند خوراک و پوشاک و سایر ضروریات یومیه خود را آماده کند، دائما آشفته و نسبت به دیگران بدبین و بدخواه است. این احوال در همه کس اثر دارد و صفات و ذاتیات را مبدل می کند. از چنین آدمی انتظار خوی خودش و از خود گذشتگی و وفای به عهد و سایر خصال نیکو نمی رود. مردم تهی دست، چون خود را خفیف و از دیگران کوچک تر می بیند، حالت حجب و ترس و درماندگی به خود می گیرند و از قابلیت و فعالیت و خلق خوش خود، مقدار زیادی از دست می دهند و بعدها نیز اگر دارنده شدند، مغرور و بی رحم و بی ادب خواهند شد. (۵۹۲)) سازمان همکاری ملی دانشجویان در جزوه مستدلی اعلام کرده است که از صد هزار دانشجو، هزار نفر مبتلا به بیماری روحی هستند. کوی دانشگاه و رستورانهای دانشجویی یک نوع زندان سربسته است. اینان همیشه حالت نیمه وابستگی اقتصادی دارند. یعنی همیشه به انتظار پول پدران و مادران و چک های خانوادگی هستند تا پول جیبشان تامین شود و به همین دلیل، با آن که فرهنگ کافی دارند، نیروی دماغیشان به اندازه جوانان همسن و سالی که شخصا پول توی جیب درمی آورند، رشد نمی کند. در نظر جوانان روزگار ما، پول مظهر استقلال است. (۵۹۳))

ثروت و شخصیت

ناگفته نماند که سرمایه و ثروت پدران و مادران نیز مانند فقر و تهی دستی ممکن است در فرزندان اثر بد داشته باشد و شخصیت آنان را با وضعی زننده و نامطلوب بسازد و سرانجام در سازش های اجتماعی با مشکلات بزرگی مواجهشان نماید. پدران و مادران نادانی که با ثروت بی حساب خود، تمایلات نابجای فرزندان خویش را ارضاء می کنند و زمینه خودخواهی و هواپرستی آنان را

آماده می نمایند، هرگز قادر نیستند آنان را با شخصیت خوب و وظیفه شناسی بار آورند و برای سازگاری صحیح اجتماعی مجهزشان سازند.

فرزندان یاغی و متجاوز

ثروت خانواده، اگر در مجاری نادرست به کار افتد، برای فرزندان خطرات بزرگی دربر دارد و ممکن است آنان را یاغی و متجاوز، شهوت پرست و بی عفت، تنبل و تن پرور، از خودراضی و مغرور بار آورد و در جوانی بر اثر سوء اخلاق و رفتار، از حسن سازگاری با محیط عاجز باشند و مورد تنفر و انزجار جامعه قرار گیرند. (کلا ان الانسان لیطغی ان رآه استغنی. (۵۹۴)) آدمی به سرکشی طغیان می گراید وقتی خود را غنی و بی نیاز می بیند. (قال علی علیه السلام: المال مادة الشهوات. (۵۹۵)) علی علیه السلام فرموده است: دارایی و ثروت مایه اصلی شهوات بشر است. ۳. عامل دیگری که در ساختن شخصیت فرزندان اثر بسیار عمیق دارد، خوی و خلق والدین و مریبان و افراد اجتماع است. خشونت یا ملایمت، تندخویی یا مهربانی، حسن معاشرت یا سوء برخورد، شجاعت یا جبن، سخاوت یا بخل، تواضع یا تکبر، عزت نفس یا تملق و خلاصه کلیه صفات اخلاقی پدران و مادران در ضمیر فرزندان نفوذ می کند و در ساختن شخصیت و طرز سازگاری آنان با محیط اجتماعی مؤثر است. همچنین، روش های اخلاقی مدیر و ناظم و معلم و شاگردان در محیط مردم در اجتماع، روی صفات اخلاقی دانش آموزان و تکوین شخصیت آنان اثر دارد و خلاصه، محیط، به معنای وسیع خود، که شامل خانه و مدرسه و اجتماع است، منشاء تکوین یک قسمت مهم از شخصیت آدمی است و بسیاری از کامیاری ها و ناکامی ها، پیروزی و شکست های مردم در سازش های اجتماعی، از صفات اکتسابی محیط خانوادگی و تربیتی و اجتماعی آنان سرچشمه می گیرد.

فضایل اخلاقی

کسانی که در پرتو تربیت های صحیح والدین و مریبان دانای خود، با ایمان و درستکار، متواضع و مهربان، گشاده رو و خوش برخورد و خلاصه با سجایای اخلاقی پرورش یافته و با صفات پسندیده بار آمده اند، دارای شخصیت شایسته اجتماعی هستند. اینان در بین مردم همواره محبوب و مورد احترام اند و در سازش های اجتماعی و برخوردهای عمومی غالباً موفق و کامروا خواهند بود. (ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات سیجعل لهم الرحمن ودا. (۵۹۶)) کسانی که در باطن با ایمان و در عمل نیکوکار هستند، خداوند مهر آنها را در قلوب مردم قرار می دهد و در جامعه عزیز و محبوبشان می سازد. (عن ابی جعفر علیه السلام قال: البشر الحسن و طلاقه الوجه مکسبه للمحبه و قربه من الله. (۵۹۷))

محبوبیت اجتماعی

امام باقر علیه السلام فرموده است: بشاشت و گشاده رویی در برخوردهای اجتماعی، مایه جلب محبت مردم و قرب به خداوند است. (قال الصادق علیه السلام: التواضع اصل کل شرف نفیس و مرتبه رفیعه. (۵۹۸)) امام صادق علیه السلام فرمود: فروتنی و تواضع، مایه اصلی هر شرف محبوب و مقام بلند است. (قال علی علیه السلام: من تاءلف الناس احبوه. (۵۹۹)) علی علیه السلام فرموده: کسی که در آمیزش با مردم از در الفت و محبت وارد شود، مردم دوستدار وی خواهند بود. (عن ابی عبدالله علیه السلام: من کان رفیقاً فی امره نال ما یرید من الناس. (۶۰۰)) حضرت صادق علیه السلام فرموده است: کسی که کار خود را با لطف و مدارا انجام دهد، به آن چه از مردم متوقع است نایل خواهد شد.

خلقیات ناپسند

کسانی که بر اثر تربیت های نادرست والدین و مریبان نادان خود، بی ایمان و بد اخلاق، تندخو و خشن، متکبر و خودپسند، آزمند و حریص، فرومایه و زبون بار آمده اند و از محیط تربیتی و اجتماعی خویش، سیئات اخلاقی و صفات ناپسند فرا گرفته اند، شخصیت نامطلوب و زنده ای دارند. اینان به سبب گفتار و رفتار ناروای خود، همواره در نظر مردم حقیر و ناچیزند و در سازش های اجتماعی و برخوردهای عمومی غالباً با ناکامی و شکست مواجه می شوند. (والدین کسبواالسیئات جزآء سیئه بمثلها و ترهقههم ذلئ. (۶۰۱)) آنان که بدکاری را پیشه خود ساخته اند، هم اند اعمال ناروای خود، به بدی مجازات می شوند و پیوسته با خواری و رسوایی، هم آغوش خواهند بود.

صفات ناپسند

(عن ابی جعفر علیه السلام: عبوس الوجه و سوءالبشر مکسبه للمقت و بعد من الله. (۶۰۲)) امام باقر علیه السلام فرموده: تلخ رویی و گرفتگی رخسار باعث جلب دشمنی مردم و دوری از پروردگار است. (عن علی علیه السلام: قال من رضی عن نفسه کثر الساخط علیه. (۶۰۳)) علی علیه السلام فرموده: کسی که از خودراضی و خویشتن پسند باشد، غضب کننده به وی بسیار خواهد بود. (عن علی علیه السلام: من غلب علیه الحرص عظمت ذلته. (۶۰۴)) علی علیه السلام فرموده: آن کس که بیماری حرص بر جانش مستولی گردد، به خواری و ذلت بزرگ دچار خواهد شد. به طوری که ملاحظه می شود، در این چند حدیث، صفات پسندیده و ناپسند، از نظر آمیزش های اجتماعی و به اعتبار رغبت یا تنفر مردم، مورد توجه قرار گرفته است. اولیای گرامی اسلام، در برنامه ساختن شخصیت پیروان خود، به منظور حسن سازگاری با محیط، آنان را به فراگرفتن سجایای اخلاقی و فضایل انسانی تشویق کرده اند و از تخلق به صفات ناپسند و خلقیات ذمیمه بر حذرشان داشته اند.

رشد شخصیت جوان

قال الله ...

قال الله العظیم فی کتابه: ... انا جعلنا ما علی الارض زینة لها لنبلوهم ایهم احسن عملا. (۶۰۵) شخصیت اجتماعی و صفات اخلاقی فرزندان بشر، مانند عضلات و اعضای داخلی بدن آنها، از روزهای اول ولادت پیوسته در مسیر رشد و تکامل است. هر یک از عوامل طبیعی و شرایط تربیتی، به نوبه خود، سهمی در پرورش صفات اخلاقی و رشد شخصیت کودکان دارد و تدریجاً خلق و خوی آنان را برای آمیزش های اجتماعی و سازش با محیط پی ریزی می کند. وظیفه والدین و مریبان است که همواره ناظر کودکان باشند و آنان را با صفات پسندیده و شخصیت شایسته پرورش دهند. همچنین وظیفه جوانان و بزرگسالان که خود شخصا مراقب خلق و خوی خویش باشند و هر گاه به صفت ناپسندی آلوده شدند، فوراً آن را اصلاح نمایند.

اصلاح نقایص

(یقین بدانید که شخصیت شما از روز تولد در حال رشد و پرورش بوده و پیوسته در این حال خواهد بود. بنابراین ممکن است آن را در راه راست و به نفع سعادت خود وادارید، به شرط آنکه با خود راستگو و صدیق باشید، یعنی نقایص و شکست های خود را بی خجالت و پرده پوشی روبه رو بگذارید و هیچ یک را نادیده نگیرید، زیرا عیب و نقص وقتی مایه شرمندگی است که درصدد اصلاح آن نباشیم و نامرادی وقتی موجب ملال می شود که آن را درس عبرت قرار ندهیم. ای بسا شکست و ناکامی که مایه فتح و

سعادت گشته و چه بسا عیب و نقص که به نیروی همت، شخص را به اوج کمال رسانیده است. (۶۰۶)

منشاء طبیعی شخصیت

با در نظر گرفتن این نکته که صفات طبیعی و خصوصیات ساختمانی هر فرد، منشاء یک قسمت از شخصیت اوست و با توجه به این اصل که نوزادان با صفات و ممیزات گوناگون از مادر متولد می‌شوند، این نتیجه به دست می‌آید که منشاء طبیعی شخصیت فرزندان بشر، از همان روزهای اول زندگی با یکدیگر متفاوت است و خلق و خویشان، که تشکیل دهنده صفات شخصیت آنان است، تدریجا براساس همان، تفاوت و اختلاف ساخته می‌شود. (مطالعات روان شناسان در مورد نوزادان نشان می‌دهد که حتی در روزهای اولیه زندگی کودک اختلافاتی در خوی و رفتار او نسبت به کودکان دیگر مشاهده می‌گردد. یک کودک آرام و بی صداست، و حال آن که کودک دیگری بی تاب و بی قرار است و پیوسته می‌گرید و ابراز خشم و عصبانیت می‌کند. دوران به سر بردن کودک در شکم مادر و چگونگی به دنیا آمدن وی ممکن است در مشی عمومی رفتار او به هنگام تولد مؤثر باشد. حتی در میان کودکانی که از یک پدر و مادر به دنیا آمده‌اند، در مرحله نوزادی، از لحاظ خوی و رفتار اختلافاتی مشاهده می‌گردد. خوی و بنیه عمومی کودک خردسال، از حیث نوع فعالیت و توانایی عضلانی و میزان تطبیق با محیط و نیروی جسمانی و مقاومت در مقابل ناراحتی‌های جسمانی و آمادگی برای تبسم یا گریه و واکنش‌های متشابه با سایر کودکان متفاوت است. عقیده عده‌ای از روان شناسان بر آن است که در همین واکنش‌های اولیه کودک می‌توان نطفه شخصیت کودک را، که نتیجه قدرت عصبی و چگونگی عمل غدد و توانایی جنسی کودک است، تشخیص داد. (۶۰۷)

اعمال انعکاسی شیرخوار

زندگی روانی شیرخواران در نظر دانشمندان بسیار پیچیده و مبهم است و درباره آن عقاید مختلفی ابراز شده و می‌شود. بعضی از روان شناسان عقیده دارند که نوزادان درای شخصیت معنوی و روانی نیستند و تنها در ماه‌های اول ولادت یک سلسله اعمال انعکاسی از خود نشان می‌دهند و آغاز شخصیتشان از زمانی است که خود را در میان افراد دیگر احساس می‌کنند و خصوصیات اخلاقی و روانی خویش را بروز می‌دهند. بعضی عقیده دارند که نوزادان از همان اوان ولادت دارای شخصیت معنوی پنهانی هستند که بر اثر نداشتن وسایل لازم نمی‌توانند آن را ابراز نمایند.

شخصیت پنهانی کودکان

(یکی از نکات اساسی که روان پزشکی جدید را از روان پزشکی دوره‌های پیشین جدا و مشخص می‌نماید، پی بردن به وجود یک شخصیت واقعی مستور و مخفی است که تظاهر خارجی نداشته و در شیرخواران و اطفال کوچک، حتی در مواردی که شعور روشن ظاهرا فعالیت‌هایی ندارد خودنمایی می‌کند. این موضوع توجه ما را به راز شخصیت باطنی، که به وسیله باروک، در کتاب روان پزشکی اخلاقی، تجربی، فردی و اجتماعی عنوان شده، جلب می‌کند. باروک این شخصیت را به طریق زیر تعریف کرده است:

عکس العمل اسرار آمیز

وقتی یک بیمار روانی را در نظر بگیریم و واکنش‌های او را مورد مطالعه قرار دهیم، بعد از مدتی متوجه می‌شویم که وراى حرکات غیرطبیعی و وضع عجیب و غریب او، یک انسان واقعی که حس می‌کند، رنج می‌کشد، قضاوت می‌کند و مثل افراد

سالم عکس العمل نشان می‌دهد، وجود دارد. منتهی این اعمال او مخفی و مستور بوده و به طور غیرمستقیم و اسرارآمیز تجلی می‌نماید. منشاء این تظاهرات، همان است که باروک از آن تحت عنوان شخصیت عمیق و نهائی نام می‌برد. در نوزادان که از بیشتر جهات، مخصوصاً از نقطه نظر فیزیولوژیک، شباهت زیادی به مجانین دارند، با وجود نبودن تکلم و تظاهرات مشخص، واکنش‌های هیجانی هستند، وجود شخصیتی را که هنوز توسعه نداشته و فاقد وسایل کافی برای خودنمایی است، به ثبوت می‌رساند. وسایل لازم جهت بروز شخصیت در مجانین بر اثر بیماری دچار وقفه گردیده، ولی در شیرخواران هنوز رشد و توسعه کافی پیدا نکرده است.) (۶۰۸)

رشد جسم و شخصیت

به نسبتی که اندام شیرخوار رشد می‌کند و قوای جسمی و عصبی نیرومند می‌گردد، شخصیتش نیز تدریجاً رشد می‌کند. یک طفل دو ساله که دوره اول کودکی را پشت سر گذارده است، از پدر و مادر خود مسائل بسیاری را آموخته و در راه رشد شخصیت، منازل متعددی را طی کرده است. او تمام صفات نیک و بدی را که در محیط تربیتی خانواده فرا گرفته و در ضمیرش جایگیر شده است، در مواقع بازی یا در برخورد با دیگران از خود بروز می‌هد و بدین وسیله شخصیت پسندیده یا ناپسندش آشکار می‌گردد.

بسط عواطف و احساسات

دوران دوم کودکی از سال سوم ولادت تا پایان یازده سالگی، یعنی آغاز ایام بلوغ است. در این دوره بالنسبه طولانی، تحولات بزرگی در جسم و جان کودک پدید می‌آید که در رشد شخصیتش اثر عمیق دارد. در این دوره، نیروی درک کودک پیوسته قوی تر و عواطف و احساساتش شکفته تر می‌شود و غرایز و تمایلاتش به مقدار قابل ملاحظه‌ای توسعه می‌یابد. در این دوره، حرکات کودک سریع تر و در رفتار و گفتار مطمئن تر می‌گردد. صفاتی که در دوره اول کودکی کسب کرده، در این دوره تکمیل می‌شود و شخصیت خوب یا بدش رشد بیشتری پیدا می‌کند. (از ابتدای دومنی دوره کودکی و گاه زودتر از آن، دوران بحران خلقی ظاهر می‌شود و حالات ضد و نقیضی از قبیل غرور و برتری جویی یا برعکس تواضع و فروتنی، شادی و غم، بی‌اعتمادی و بدگمانی یا گرم گرفتن و معاشرت افراطی با اطرافیان، گذشت یا انتقام جویی، تجاوز و زورگویی، استبداد رأی و بالاخره حسادت و زودرنجی در کودک مشاهده می‌گردد. به این ترتیب، طرح اولیه سرشت‌های روانی ریخته می‌شود و بعضی از اطفال در این دوره، زندگی داخلی مبهم و غیرقابل توصیف دارند. از این مرحله است که منش فردی تشکیل می‌شود و خط مشی‌های روانی خاص، که تمام زندگی روحی و اجتماعی را تحت تأثیر قرار خواهد داد، تظاهر می‌کند.

تجلی وجدان اخلاقی

در جریان کودکی دوم، مفهوم درستکاری، وظیفه‌شناسی و احترام و غیره تجلی می‌کند و غالباً وجدان اخلاقی، یعنی حس تشخیص نیک و بد، اهمیت اساسی داشته و تا حدود زیادی شخصیت فرد را تحت سلطه خود دارد. اغلب، احساساتی از قبیل عفت و شرم، پشیمانی و ندامت، حجب و حیا و گاهی اوقات انحرافات تهاجمی، از اختلالات یا آزرده‌گی‌های خفیف وجدان اخلاقی، در برخورد با نمو غرایز ناشی می‌شود.

تشخیصی خوب و بد

پیاژه در تجسمات معروف و جالب توجه خود، با تحت نظر گرفتن بازی های اطفال و به وسیله، تست های مخصوص، مراحل رشد و نمود قضاوت اخلاقی را در کودکان مورد مطالعه قرار داده است. دانشمند نامبرده نشان داده که در اطفال ۶ - ۱۲ ساله، قضاوت اخلاقی ابتدا ناچیز و متکی به گرایش و تمایلات مادی بوده، رفته رفته تا حد دقت ادراک ارادی و حس همدردی و وظیفه شناسی و بالاخره تشخیص خوب و بد توسعه می یابد. (۶۰۹) در خلال دوره دوم کودکی، شرایط زندگی طفل تدریجا دگرگون می گردد و با اوضاع و احوال تازه ای مواجه می شود. در این دوره است که کودک بر اثر رشد قوای مادی و معنوی، درک و فهمش قوی تر و احساسات و عواطفش بیدارتر می یابد، به شخصیت خود اطمینان بیشتری پیدا می کند و بر اعتماد به نفس و استقلالش افزوده می شود. در این دوره است که کودک از محیط خانواده قدم بیرون می گذارد و راه کودکستان و سپس دبستان را در پیش می گیرد. چهره های تازه ای می بیند و با اشخاص ناشناسی آشنا می شود. محیط کودکستان و دبستان، خلق و خوی کودکان، رفتار و گفتار مربیان آموزگاران و خلاصه تمام آنچه را که می بیند و می شنود، در روانش اثر می گذارد و باعث رشد صحیح یا ناصحیح شخصیتش می گردد.

شکفته شدن استعدادها

در این دوره است که روش های منصفانه و محبت های به موقع والدین و تشویق های به جای مربیان، باعث شکفته شدن استعدادهای درونی کودک و رشد صحیح شخصیت وی می شود و برعکس، بی مهری یا محبت نابه جا، تشویق یا تویخ بی مورد و همچنین زورگویی و رفتار ظالمانه والدین و مربی، باعث شدن استعدادهای درونی و پدید آمدن عقده های روانی و مایه شکست شخصیت وی می گردد.

تکوین خلق و خوی

در این دوره، کودک نسبت به اعمال نیک و بد اطرافیان خود حساسیت خاصی دارد و عکس العمل های مختلفی از خود نشان می دهد. بدون تردید، رفتار ظالمانه یا منصفانه دیگران و همچنین اهانت یا تکریم آنان نسبت به کودک، اعمال نیک و بد اطرافیان خود حساسیت خاصی دارد و عکس العمل های مختلفی از خود نشان می دهد. بدون تردید، رفتار ظالمانه یا منصفانه دیگران و همچنین اهانت یا تکریم آنان نسبت به کودک، در تکوین خلق و خوی وی و در کیفیت رشد شخصیتش اثری بس عمیق دارد. باسپری شدن دوره دوم کودکی، ایام سراسر بحران بلوغ فرامی رسد. کودک از آغاز دوازده سالگی تا پایان پانزده سالگی، دوره سوم کودک، یعنی ایام نوجوانی را می گذراند. اثر این دوره طوفانی در تغییر اساسی خلق و خوی کودک و رشد شخصیت او به مراتب مهم تر از دوره اول و دوم است.

دوران بحرانی بلوغ

به عبارت دیگر، شخصیت اطفال، گرچه از ایام شیرخوارگی تا پایان دوره دوم، یعنی سنین قبل از بلوغ، همواره در مسیر رشد و ترقی بوده و هر روز یک قدم پیشتر رفته است، ولی با فرارسیدن دوره سوم کودکی و تاءثیر عوامل بلوغ، تحولات عمیقی در جسم و جان کودکان پدیدار می شود. خلق و خوی آنان با سرعت و شدت دگرگون می گردد و شخصیتشان به طور انقلابی و با وضع تازه تری رشد می کند و خلاصه کیفیت رشد شخصیت نوجوانان در دوران بلوغ، قابل مقایسه با دوره های اول و دوم کودکی نیست. (در پایان دومین دوره کودکی، جسم و روان متحمل انقلاب عمیق تازه ای می گردد که منجر به تشکیل شخصیت بالغ می شود و این مرحله را دوران بلوغ می نامند. این دوره با تغییرات کلی در تمامی ارگانسیم همراه است و مخصوصا فعالیت غددی در

این مرحله قابل توجه است که بالنتیجه رشد اندامهای تناسلی، بزرگ شدن پستانها، بروز نشانه و شاخصهای ثانوی، قد کشیدن و غیره از آن ناشی می‌شود و به این ترتیب تغییرات مهم و زیادی در تمام ارگانسیم به وجود می‌آید. از نقطه نظر عصبی، این تحولات، بیش از همه در حوزه اعمال روانی به وقوع می‌پیوندد و تغییرات روحی بلوغ بی‌اندازه پیچیده و مبهم است. (۶۱۰)

تغییرات اساسی در اخلاق و عقاید

(تغییرات جسمانی که در اوایل بلوغ روی می‌دهد، تاءثیر عمیقی در چگونگی پرورش شخصیت دارد. روش‌های نوین تازه بالغ، نسبت به خودش و روابطش با دیگران و رغبت‌ها و تمایلات جدیدی که از رسیدن به بلوغ ایجاد می‌گردد، یک تغییر اساسی در خوی و شخصیت وی ایجاد می‌کند. در سن دوازده سالگی، در افکار و عقاید و ایده‌آلهای کودک تغییرات کلی حاصل می‌گردد. مطالعاتی که درباره صفات و خصایص اخلاقی مورد علاقه و توجه کودکان، از سن دوازده سالگی تا پانزده سالگی به عمل آمده است نشان می‌دهد که در فاصله این مدت، نوبالغ تمایلات و رغبت‌های پیشین خود را کودکانه می‌پندارد و شروع به ستایش خصایص دیگری در همسالان خود می‌کند. در سن دوازده سالگی، دختر مطابق با ایده‌آل‌های دوران بلوغ، مجذوب شخصیت دیگران می‌گردد، لکن چون به سن پانزده سالگی رسید، در ظاهر خود را کاملاً بالغ میدانند و می‌کوشد حتی المقدور بر جذابیت و محبوبیت خود بیفزاید. طی همین سالها، در افکار و ایده‌آلهای پسر نیز در مورد رهبری دیگران تغییرات شگرفی حاصل می‌شود. کودک دوازده ساله ممکن است هنوز حس انفرادی نیرومندی داشته باشد و قوانین و مقررات بالغان را به دیده بی‌اعتنایی بنگرد، لکن چون به اواسط سنین بلوغ رسید، میل دارد بسیاری از خصایص جدید مردانه خوی و طبع خویش را نشان دهد و اثبات کند به حد بلوغ رسیده و با وی باید مانند مردان رفتار کند. (۶۱۱)

تمایلات ناپایدار

فعل و انفعال‌های بلوغ، منشاء بزرگ‌ترین تحول طبیعی در جسم و جان نوجوان است. پدیده بلوغ مزاج نوبالغان را آشفته و طوفانی می‌کند و بر اثر آن تمایلاتی گوناگون و متضاد و خواهش‌هایی حاد و ناپایدار در نهادشان شکفته می‌شود. هر تمایلی آنان را به تصمیمی وامی‌دارد و به راهی سوق می‌دهد. طولی نمی‌کشد که تغییر عقیده می‌دهند و از مسیری که رفته‌اند برمی‌گردند، ولی همین تصمیم‌ها و تغییر عقیده‌ها، پیشروی‌ها و عقب‌نشینی‌ها، قدرت سنجش و تشخیص نوجوانان را تقویت می‌کند. به فکراشان نیرو می‌بخشد و بیش از پیش موجبات رشد شخصیتشان را فراهم می‌آورد. (دوران سوم کودکی دوره‌ای که در آن تکامل اخلاق با آرامش و بدون درخشش انجام می‌گیرد و فرد به تدریج خود را با محیط تطبیق می‌دهد. دوران بلوغ، سالهای هیجان و آشفته‌گی هستند که در آن تطبیق با محیط ناپایدار و مشکل‌می‌باشد. شخصیت در این دوره ابتدا متغیر است و از صور چندی تشکیل یافته است که ظاهراً با شخص مورد گفت و گو و اوضاع اطراف وی متباین و متناقض به نظر می‌آیند، اما بالاخره همین صور متفاوت ساختمان آن را تکمیل می‌نمایند.

تشکیل شخصیت

هرگاه خیال کنیم که این تلاشهای تشکیل شخصیت، مانند تردیدهای اولیه پیدایش غریزه جنسی، بی‌اهمیت و بدون فردا می‌باشند، دچار خبط و اشتباه شده‌ایم. بالعکس، این‌ها علامت روشن تمایل شخصیت به سوی یک جهت و امتداد اساسی می‌باشند

(۶۱۲)

ارزشهای زندگی

یکی از حالاتی که به طور عموم در همه نوبالغان مشاهده می شود و افکار آنان را به خود معطوف می دارد، توجه به ارزشهای مختلف زندگی است. در دوران بلوغ، نوجوان تدریجا به اهمیت و ارزش امور اقتصادی، اجتماعی، علمی، سیاسی، اخلاقی، مذهبی، زیبایی و نظایر آنها پی می برد و به هر یک از چیزهایی که در شئون مادی و معنوی حیات بشر مؤثر و مورد احتیاج است و روان شناسان از آن به کلمه ارزش تعبیر می کنند، علاقه مند می گردد. (مفهوم ارزش. هرچیز که یکی از احتیاجات ما را رفع کند، از نظر روانشناسان ارزش نامیده می شود، اعم از این که آن چیز یک شیء، یک موجود، یک حادثه یا یک فکر باشد. مفهوم ارزش، جز آن قیمتی که انسان در خاطر برای هر چیزی قائل شود نیست. بنابراین یک مفهوم ذهنی محسوب می شود و ممکن است هیچ گونه ارتباطی با معنی اجتماعی ارزش، که همان ارزش تجارتي یک جنس معین یا یک کار معینی است، نداشته باشد.) (۶۱۳)

تکوین اخلاق بر اساس ارزشها

تکوین اخلاق و صفات شخصیت نوبالغان و جوانان با طرز تفکر و درجه علاقه آنان نسبت به ارزش اشیاء، ارتباط مستقیم دارد و خوی و خلقشان متناسب با همان ارزشها ساخته می شود. به عبارت دیگر، جوانان اخلاق و صفات خود را با چیزهایی که در نظرشان ارزشمند و مورد توجه است، تطبیق می دهند و شخصیت خویش را با آن ها هم آهنگ می سازند. بدیهی است هر چیزی که در فکر جوان ارزشمند تر باشد، اثر آن در پی ریزی اخلاق و رشد شخصیتش بیشتر خواهد بود. جوانی که علم و دین را بهترین و بزرگترین ارزش زندگی می داند، افکار و اخلاق خود را بر طبق آن دو تنظیم می کند. از پی علم و دین می رود و به صفاتی که متناسب با تحصیل دانش و فراگرفتن دین است، متصف می گردد. آن کس که ثروت و مال یا تجمل و خودآرایی و یا ورزش و اعمال قهرمانی را عالی ترین ارزش زندگی می داند، در راه نیل به آنها قدم برمی دارد و صفات اخلاقی خود را متناسب با هدفهای خویش می سازد.

زیبایی های زندگی

خداوند در قرآن شریف ارزش های زندگی را به کلمه زینت تعبیر فرموده و صریحا خاطر نشان کرده است که زینت های زمین را وسیله آزمایش و امتحان مردم قرار دادیم تا افراد نیکوکار و صحیح العمل شناخته شوند. (انا جعلنا ما علی الارض زینة لها لنبلوهم ایهم احسن عملا. (۶۱۴)) کامروایی ها و ناکامی ها، پیشروی ها و عقب ماندگیها، موفقیت ها و محرومیتها و خلاصه خوشبختی ها و بدبختیهای همه مردم، عموما، و نسل جوان، خصوصا، براساس زیبایی های زندگی و ارزش های حیات و کیفیت و کمیت آنها استوار است.

شگست شخصیت

کسانی که از راه فعالیت های مشروع، با اندازه گیری صحیح، در راه نیل به ارزشهای زندگی کوشش می کنند و از زیباییهای اجتماعی برخوردار می شوند، شخصیت شایسته ای به دست می آورند و خوشبخت و کامروا، امرار حیات می نمایند، در صف نیکوکاران قرار می گیرند و عمر خود را به پاکی می گذارند. کسانی که بر اثر سستی و مسامحه کاری از انجام وظایف مشروع و قطعی خود شانه خالی می کنند و به ارزش های زندگی، که پایه سعادت آنهاست، پشت پا می زنند، شخصیت انسانی و عز

اجتماعی خویش را در هم می شکنند و زندگی را با محرومیت و ناکامی می گذرانند و سرانجام بدبخت و بدنام از جهان می روند . کسانی که بر اثر حرص و ولع ، شهوت پرستی و عیاشی یا خودپسندی و جاه طلبی دچار تندروری می شوند و برای نیل به ارزشهای مورد نظرشان به کارهای ناروا و اعمال غیرمشروع دست می زنند ، شخصیت خود را فاسد می کنند ، به صفات ناپسند آلوده می شوند ، منفور جامعه می گردند و عمرشان با ناپاکی و بدبختی طی می شود و در صف بدکاران و نادرستان قرار می گیرند و این هاست آزمایش های خداوند . خلاصه ، دوران بلوغ و ایام شباب ، برای نوبالغان و جوانان ، دوره توجه شدید به ارزش اشیاء و زیبای های زندگی در شئون مختلف مادی و معنوی است . به همین جهت ، اخلاق آنان بر معیار ارزش های زندگی توسعه می یابد و شخصیتشان بر همان اساس رشد می کند . ضمناً جوانان باید متوجه باشند که صفات پسندیده یا ناپسندی را که در این دوره در آنها خویش پایه گذاری می کنند ، اثر بسیار عمیقی در خوشبختی و بدبختی آنان در تمام دوران عمر خواهد داشت .

حساسیت جوان در مقابل ارزشها

(در نزد طفل ، مفهوم ارزش زود بیدار می شود ، اما جهت آن کاملاً مشخص نیست . در واقع صورت دیگری از میل و آرزو می باشد و در حدود پانزده سالگی این مفهوم توسعه می یابد و ناگهان شدت پیدا می کند . جوان ، بر حسب منافع خود و افکار باطنی خویش ، در مقابل ارزشی که برای اشیاء و اعمال و اوضاع قائل می شود ، خیلی حساس می گردد . سلامی که به کسی می کند ، از صورت عادت خارج می شود و برای آن ارزش قائل می گردد . در جهانی که جوانان برای خود به وجود می آورند ، دنیای ارزش ها در مجاورت دنیای علم و اطلاع شروع به پایه گذاری می نماید . جوانان این ارزش ها را از روی کیفیت آنها معین می کنند و آن گاه این ارزشها در تنظیم رفتار ایشان و مشخص ساختن عقاید آنان بسیار مؤثر واقع می گردند .) (۶۱۵) (در نتیجه ندای ارزشهای زندگی ، وضع آنها نسبت به شخصیت معین می شود و این ارزشها در داخل وجود ، دستگاہ منظمی تولید می نمایند . به این ترتیب ، به مفهوم اخلاقی شخص ، که شخصیت اجتماعی ، بیان خارجی آن می باشد ، و در عین حال تابع یک حقیقت بالاتری است ، پی می بریم .) (۶۱۶) برای آن که نوبالغان و جوانان به اخلاق حمیده و صفات پسندیده متخلق گردند و شخصیتشان به خوبی و شایستگی رشد نماید و در نتیجه به سعادت واقعی نایل گردند ، لازم است همواره به سه نکته اساسی متوجه باشند . اول . ارزش ایام عمر : جوانان باید بدانند که هر روز از ایام زندگی آدمیان به منزله یک واحد از مجموع نقد عمر آنهاست . در نظر اولیای گرامی اسلام ، خوشبختی و سعادت کامل نصیب کسانی است که از تمام واحدهای عمر خود به درستی استفاده کنند و هر روز به مقدار یک روز به کمال معنوی و رشد شخصیت انسانی خویش بیفزایند و یک قدم در راه سعادت پیشروی نمایند .)
 عن ابی عبدالله علیه السلام انه قال : من استوی یوماه فهو مغبون و من کان آخر یومیه خیرهما فهو مغبوط و من کان آخر یومیه شرهما فهو ملعون و من لم یر الزیاده فی نفسه فهو الی النقصان و من کان الی النقصان فالموت خیر له من الحیاء . (۶۱۷) امام صادق علیه السلام درباره رشد مداوم شخصیت و کمالات روز افزون انسان فرموده است : کسی که دو روزش در بهره زندگی و رشد انسانی یکسان باشد ، در معامله نقد عمر مغبون است و کسی که امروزش بهتر از دیروزش باشد شایسته است ، که مورد غبطه دیگران واقع شود و توفیق او را تمنا کند و کسی که امروزش بدتر از دیروزش باشد ، محروم از رحمت حق است و کسی که نفس خود را پیوسته در کمال تازه ای نبیند و در معنویات خویش احساس فزونی ننماید ، در معرض کمبود و نقص قرار گرفته است و کسی که در راه نقص قدم برمی دارد ، مرگ از زندگی برای او بهتر است .

تفاوت ارزش در نظر جوانان

دوم . ارزش های زندگی : در نظر بعضی از جوانان ، علم و ایمان ، فضیلت و تقوا ، کار و کوشش نظایر اینها ، بزرگترین ارزش

زندگی است. اینان شخصیت خود را بر وفق آن ارزشها می سازند و سیمای اجتماعی خویش را با دست یافتن به آنها می آریند. در نظر بعضی از جوانان، قمار و شراب، عیاشی و خوش گذرانی، لذت و شهوت رانی و چیزهایی مانند آنها، ارزنده ترین امور زندگی است. اینان نیز در راه نیل به ارزشهای مورد نظرشان کوشش می کنند و شخصیت اخلاقی و سیمای اجتماعی خود را بر وفق آنها می سازند. تفاوت ارزش اشیاء و اعمال در نظر جوانان نه تنها حاکی از اختلاف روحیه و معرف طرز تفکر آنان است، بلکه از اختلاف نظر و هدف ها و تفاوت فعالیت جوانان می توان به ارزش معنوی خود آنها نیز پی برد. کسی که کمال روحی و تعالی روانی را عالی ترین ارزش زندگی دانسته و بر اثر کسب علم و ایمان در جامعه محبوب شده است، ارزش وی همان ارزش علم و ایمان است. کسی که همتش گردآوری مال بوده و با جمع ثروت، جمال اجتماعی به دست آورده است، معیار ارزش وی همان مال و ثروت است. کسی که عالی ترین ارزش در نظرش پهلوانی و قهرمانی آمده و با سعی و کوشش به هدف خود رسیده است، ارزش شخصیت او با ارزش پهلوانی سنجیده می شود. خلاصه، میزان ارزش هر انسان، آن صفتی است که سیمای اجتماعی او را آراسته و در جامعه به وی حسن و جمال بخشیده است. (عن محمد بن علی قال: قال علی علیهما السلام: قیمة کل امرء ما یحسنة. (۶۱۸)) امام جواد از جدش علی علیهما السلام حدیث کرده که فرموده است: معیار ارزش هر انسانی آن چیزی است که وی را نیکو می کند و به او حسن و جمال اجتماعی می بخشد.

انتخاب ارزشهای واقعی

جوانان موظف اند با کمک تعالیم الهی و مرییان لایق، ارزشهای واقعی و ثمربخش زندگی را به درستی تشخیص دهند و در انتخاب آنها کمال دقت را معمول دارند و بهترین ایام عمر را در راهی صرف کنند که سرانجام به آنان عز اجتماعی و سعادت انسانی عاید سازد. بعضی از جوانان به گناه و ناپاکی دل می بندند و پاره ای از کارهای مضر و خطرناک را از اعمال ارزنده زندگی میندازند، عمر شریف را در راه آنها تباه می نمایند و به نکبت های آن آلوده می گردند. پسی از آن که فرصت گرانبهای جوانی و سرمایه عمر عزیز از دست شان رفت، به خطای خویش پی می برند و از کرده های خود پشیمان می شوند، ولی آن موقع خیلی دیر شده و ندامت سودی نخواهد داشت. (عن ابی جعفر علیه السلام قال: ما من نكبة یصیب العبد الا بذنب. (۶۱۹)) امام باقر علیه السلام فرموده است: هیچ نکبت و حادثه نامطلوبی دامنگیر آدمی نمی شود مگر به سبب گناه.

از دست دادن فرصت

بعضی از جوانان به پاره ای از امور موهوم علاقه مند می شوند و آنها را از ارزشهای زندگی تصور می کنند. مثلاً در اوقات تحصیل و موقع مطالعه کتب درسی، به خواندن کتابهای بی ثمر و احیاناً مضر می پردازند و به جای آن که مسائل علمی و مطالب لازم و مفید را به حافظه بسپارند، شرح زندگی ستاره های سینما و مطالب بی فایده را حفظ می کنند و در نتیجه از موفقیت های تحصیلی و پیشرفت های علمی باز می مانند. اینان نیز روزی بر فرصت از دست رفته خود افسوس می خورند، ولی بی ثمر است. (قال علی علیه السلام: من شغل نفسه بما لا یجب ضیع من امره ما یجب. (۶۲۰)) علی علیه السلام فرموده است: کسی که خویشتن را به کارهای غیر ضروری سرگرم کند، با این عمل، کارهای ضروری خود را ضایع و تباه نموده است.

اخلاق خوب و بد

سوم. حدود ارزشهای اخلاقی: نکته دیگری که در رشد صحیح شخصیت جوانان اهمیت بسیار دارد، شناختن اخلاق حمیده و تمیز آن از صفات ناپسند است. مشکلی که در این راه وجود دارد این است که بعضی از خلیقات پسندیده و ناپسند به قدری با هم

مشابه اند و در مجاورت یکدیگر قرار دارند که با مختصر غفلت ممکن است خلق خوب آدمی به خلق بد مبدل گردد. مثلاً عزت نفس، که از صفات عالی شخصیت است، اگر از حدش تجاوز نماید، تکبر مذموم خواهد شد و همچنین تواضع، که از خلقیات حمیده است، اگر از اندازه اش بگذرد، به تملق مذموم مبدل می‌شود. (قال ابو محمد العسکری علیه السلام: ان للسخاء مقدار فان زاد علیه فهو سرف و للحزم مقدار فان زاد علیه فهو جبن و للاقتصاد مقدار فان زاد علیه فهو بخل و للشجاعه مقدار فان زاد علیه فهو تهور. (۶۲۱)) حضرت عسکری علیه السلام فرموده است: جود و سخا اندازه ای دارد که اگر از آن تجاوز کند اسراف می‌شود. احتیاط و محکم کاری اندازه ای دارد که اگر از حدش فزونتر شد ترس خواهد بود. صرفه جویی و اعتدال در صرف مال اندازه ای دارد که اگر از آن بیشتر شود بخل است و شجاعت و دلیری اندازه ای دارد که اگر از حدش بگذرد تهور و بی باکی خواهد بود. برای آن که جوانان در فراگرفتن اخلاق حمیده و رشد شخصیت به خطا نروند و دچار سیئات اخلاقی نشوند، لازم است همواره از تعالیم دینی و برنامه های علمی استفاده کنند و با کمک راهنمایان شایسته و مربیان لایق، در راه پرورش خلقیات خویش قدم بردارند.

وظیفه مربیان

وظیفه مربیان نسل جوان این است که برنامه پرورش جوانان را طوری تنظیم نمایند که از طرفی حاوی تمام ارزشهای ایمانی و اخلاقی، علمی و عملی، جسمی و روانی و مادی و معنوی باشد و از طرف دیگر، کیفیت و کمیت مواد برنامه را طوری اندازه گیری کنند که اجرای آن برای جوانان سنگین و طاقت فرسا نباشد، وجد و نشاط آنان را درهم نشکند و به نیرو و قدرتشان آسیب نرساند.

توجه به همه ارزشها

(هر دستگامی از ارزشها را که انتخاب کنیم، باید دقت کافی نماییم که با آرزوها و امیال جوان توافق داشته باشد. هدف ما باید این باشد که روح نشاط در او زنده بماند. به فداکاری های جوانمردانه علاقه مند گردد و به خصوص قدرت دوست داشتن خود را مورد استفاده قرار دهد. خدا، شرافت، وظیفه و زیبایی را دوست داشته باشد و بدین وسیله همه ارزشهای زندگی را بزرگترین مرحله کمال خود برساند. اما در عین حال که جوانان را در این راه هدایت می‌کنیم، باید امکانات ایشان را نیز از نظر دور نداریم. اگر هدف، مافوق قدرت آنان باشد، موجب یأس می‌شود. کوششهای شدید ممکن است موجب سقوط ناگهانی شده و یا جوان را پژمرده و مریض نماید. راهنمایی اخلاقی نیز مانند راهنمایی بدنی باید تدریجی باشد و اندازه گیری شود. (۶۲۲))

اندازه گیری قدرت و رغبت

در آیین مقدس اسلام توانایی و قدرت افراد و همچنین رغبت و نشاط آنان در ادای وظایف عبادی و انجام برنامه های تربیتی مورد کمال توجه قرار گرفته است. این مطلب ضمن آیات و روایات متعددی صریحاً خاطر نشان شده است. (لایکلف الله نفساً الا وسعها. (۶۲۳)) خداوند به هیچ کس بیش از قدرت و توانایی اش وظیفه ای را محول نمی‌فرماید. (و ماجعل علیکم فی الدین من حرج. (۶۲۴)). خداوند عالم در انجام مقررات دینی شما را در مضیقه و تنگنا قرار نداده است. (عن ابی عبدالله علیه السلام قال: لا تکرهوا الی انفسکم العبادة. (۶۲۵)) امام صادق علیه السلام فرموده است: عبادت خداوند را با بی میلی به نفس خود تحمیل ننمایید.

عشق به عبادت

(قال رسول الله صلى الله عليه و آله : افضل الناس من عشق العبادۃ فعانقها و احبها بقلبه و باشرها بجسده . (۶۲۶)) رسول اکرم (ص) فرموده : از همه مردم برتر و بهتر در پرستش الهی کسی است که با عبادت خدا عشق ورزی کند ، معانقه نماید ، بندگی پروردگار را در دل دوست بدارد و با بدن انجام دهد . نیمی از پیروزی و موفقیت جوانان در رشد شخصیت و نیل به سعادت ، به عهده مربیان لایق و مربوط به برنامه جامع و متناسبی است که برای آنها تنظیم می کنند و نیم دیگر به عهده خود جوانان و مربوط به طرز عمل آنان در اجرای آن برنامه است . وظیفه جوانان این است که در راه رسیدن به ارزش های زندگی و تامین خوشبختی های مادی و معنوی ، از فرصت جوانی استفاده نمایند و نیروی خود را با اندازه گیری صحیح ، در انجام وظایف مقرر ، طبق برنامه تنظیم شده به کار اندازند و موجبات تعالی و رشد شخصیت خویش را از هر جهت فراهم آورند . جوانان باید همواره به این نکته متوجه باشند که از نظر دینی و علمی ، هر نوع افراط و زیاده روی یا تفریط و مسامحه کاری ، به سعادت و خوشبختی آنان ضرر می زند و از پیروزی و نیل به کمال لایقشان باز می دارد . برای جوانان محصل ، همان طور که سستی و تنبلی در انجام وظایف درسی مذموم و ناپسند است ، زیاده روی در کار و فرسوده کردن جسم و جان نیز مضر و زیان بخش است . برای جوان کاسب و کارگر ، همان طور که مسامحه و کوتاهی کردن در انجام کارهای محوله مایه عقب ماندگی و محرومیت است ، زیاده روی و حرص و طمع نیز مذموم و ناپسند است .

پرهیز از افراط و تفریط

خلاصه ، جوانان در راه نیل به ارزشهای مشروع زندگی باید مراعات اعتدال و اندازه گیری را بنمایند و از افراط یا تفریط پرهیزند . عبادت به اندازه ، کار به اندازه ، استراحت به اندازه ، ورزش به اندازه و بالاخره همه چیز را با اندازه گیری صحیح انجام دهند . اولیای گرامی اسلام ، در برنامه های تربیتی خود ، به این نکته عنایت کامل داشته و پیروان خویش را در ادای تمام وظایف علمی ، عملی ، عبادی ، اقتصادی ، مادی و معنوی ، از زیاده روی و افراط و همچنین از مسامحه کاری و تفریط برحذر داشته اند . در این باره آیات و روایات بسیاری رسیده و تنها به ذکر دو روایت قناعت می شود . (عن ابی جعفر علیه السلام قال : قال رسول الله (ص) : ان هذاالدین متین فاوغلوا فیه برفق . (۶۲۷)) امام باقر علیه السلام از رسول اکرم صلی الله علیه و آله حدیث کرده که فرمود : اسلام دین محکم و قوی خداوند است . راه مستقیم آن را با مدارا بیمایید و تندروری ننمایید . سپس در ذیل حدیث ، رفتار تند مردم افراط کار را به مسافری تشبیه کرده که در پیمودن راه ، زیاده روی نموده و به مرکب سواری خود بیش از حد فشار آورده است و در نتیجه مرکبش از کار افتاده و خودش از پیمودن راه بازمانده و سرانجام به منزل مقصود نرسیده است .

کلید ناکامی

(کالراکب المنبت الذی لا سفرا قطع و لا ظهرا ابقی . (۶۲۸)) قال علی علیه السلام : التوانی مفتاح البؤس . (۶۲۹)) علی علیه السلام فرموده : مسامحه و سستی کلید شداید و مصائب است . نتیجه آنکه اگر مربیان به وظیفه خود عمل کنند و برنامه تربیت جوانان را براساس موازنه تمام ارزشهای زندگی ، به طور جامع و کامل با در نظر گرفتن نیرو و نشاط آنان تنظیم نمایند ، و همچنین اگر جوانان نیز به وظیفه خویش عمل کنند و برنامه خود را با علاقه مندی و دور از افراط و تندروری یا تفریط و مسامحه کاری اجرا نمایند ، نتایج درخشانی نصیب آنان می گردد و موجبات تامین سعادت مادی و معنوی و رشد شخصیتشان از هر جهت فراهم می آید . علم ، ایمان ، اخلاق ، آزادی ، وجدان ، زیبایی ، خوددوستی ، مال ، لذت ، کار ، شهرت ، سیاست ، ورزش و چیزهایی نظایر

این ها ، امور ارزنده در زندگی انسان اند . پی بردن به ارزشهای گوناگون زندگی و احراز هر یک از آنها برای نوبالغان و جوانان مسرت بخش و مایه رشد شخصیت آنان است ، به شرط آن که در راه دست یافتن بر آنها ، از حدود اعتدال و مصلحت تجاوز نمایند . در بحث های آینده پیرامون بعضی از ارزشها مبسوطا گفت و گو خواهد شد . در این بحث به اختصار درباره دو مورد توضیح داده می شود .

خوددوستی

یکی از حالات روانی که در ایام شباب با شدت ظهور می کند و در رشد شخصیت جوانان و تکوین روشهای اخلاقی آنان اثر عمیق دارد ، خوددوستی شدید و عشق به ارزش خویشتن است .

خودپرستی

منشاء طبیعی خوددوستی ، غریزه حب ذات است و آن از غرایز اصیلی است که به قضای حکیمانه الهی در نهاد آدمیان آفریده شده و از دوران کودکی تا پایان عمر ، همواره بیدار و منشاء اثر است ، ولی در دوران بلوغ ، با بروز غریزه جنسی ، تمایل خوددوستی تشدید می شود ، تا جایی که در نزد بعضی از جوانان به صورت خودپرستی درمی آید . گویی در ایام بلوغ و جوانی این دو غریزه به هم می پیوندند و به یک قدرت نیرومند مبدل می شوند و نوبالغان را به شدت تحت تاءثیر قرار می دهند . در این دوره ، جوانان نه تنها خود را دوست دارند ، بلکه از تماشای بدن خود ، از موی و روی خود ، از لباس پوشیدن و آرایش خود لذت می برند و با خود عشق می ورزند . ممکن است این علاقه شدید در بعضی از موارد به خوددوستی غیرعادی ، که یک نوع بیماری روانی است ، منتهی گردد . موريس دبس می گوید : (صورت اساسی و اصلی اثبات وجود جوانان را می توانیم به خوبی در عزت نفس یا بهتر از آن در خودپرستی ایشان ، که هیچ گاه از دوران بلوغ قوی تر و شدیدتر نیست ، مشاهده نماییم . خودپرستی در این زمان به وسیله توجه زیاد به بدن و به آرایش شخصی هویدا می گردد و نشانه آن لذتی است که از مشاهده خود در آینه نصیب شخص می شود . ممکن است این صفت شدت یافته و به سیر در باطن خویش و عشق به وجود خود ، یعنی خودپرستی خارق العاده یا نارسیسیم منجر گردد . طبق تجزیه و تحلیل های روحی جدید ، این حالت نتیجه یک نوع تحریکات جنسی ، که در وجود شخص نفوذ کرده باشد ، ایجاد می گردد . به همین علت است که وفور آن ، به خصوص در نزد دخترکان مشاهده می شود .) (۶۳۰)

خوددوستی و رشد شخصیت

خوددوستی شدید ، که با فرارسیدن دوران بلوغ در نهاد نسل جوان بیدار می شود ، یکی از سرمایه های پرارزش انسان است . این خواهش طبیعی نقش مؤثری در پیشرفت اجتماعی و تکوین خلق و خوی و رشد شخصیت جوانان دارد . خوددوستی ، که از تمایلات طبیعی بشر است ، یکی از ضروری ترین عوامل زندگی و یکی از ارکان اساسی سعادت مادی و معنوی انسان است . آدمی با خوددوستی ، ملایمات زندگی را به خود جلب می کند و از منافرات آن دوری می جوید . خوددوستی باعث حفظ حیات و سلامت و مایه بقای فرد و اجتماع است . خوددوستی اگر به اندازه باشد و به درستی رهبری شود و در مجاری صحیح به کار افتد ، منشاء بزرگترین پیروزی ها و موفقیت هاست . این تمایل می تواند جوانان را به فراگرفتن علم و دانش و فضل و کمال وادار کند و آنان را محبوب سازد . این تمایل می تواند جوانان را به صفات عالیه انسانی متصف سازد و سیمای اجتماعی آنان را با حسن اخلاق بیاراید . خوددوستی ، محصل را به تحصیل ، بازرگان را به تجارت ، کارگر را به کار و کشاورز را به زراعت وامی دارد . خلاصه ، خودشناسی صحیح و خوددوستی به اندازه است که جوانان را در راههای صعب العبور و پرپیچ و خم زندگی با نیرومندی و عشق و

امید به پیش می راند و سرانجام آنان را به اوج عزت و عظمت می رساند . (هر کس باید به قدر و اهمیت خویش پی ببرد و وجود خود را چنان که هست بپذیرد و محترم بشمارد ، نه این که برای خود لیاقت و کمال و برتری و مزایای خاصی قائل باشد ، بلکه خود را در جامعه عضوی مفید سازد و برای انجام دادن وظایف زندگی آماده نماید . کسی که اعتماد به نفس دارد و به وجود خود احترام می گذارد ، از خودخواهی و نخوت بری است و به جای آن که وقت گرانها را به فکر نقایص زندگی خویش بگذراند یا به خودستایی و تحقیر دیگران و بدگویی از غایبین و تمنای مدح و تعریف و تقاضای مزد و توجه بیشتر بپردازد ، به کارهای مفید صرف می کند و این حالت در خوشبختی و رشد شخصیت و سلامت روح اهمیت بسیار دارد .) (۶۳۱)

مفاسد خودخواهی

اگر تمایل خوددوستی از حدود شایسته تجاوز نماید و رنگ افراطی به خود بگیرد ، مفاسد بسیاری به بار می آورد . خوددوستی افراطی جوان را از ترقی و تکامل باز می دارد . پرورش اخلاق حمیده و ملکات پسندیده را ، که اساس رشد شخصیت انسانی است ، در وی مشکل یا غیر ممکن می سازد . عیوب و نقایصش را از نظرش پنهان می کند و او را به خودپسندی و غرور ، به توقعات نابه جا و بلندپروازی های بی مورد وادار می نماید .

سد راه ترقی

(قال علی علیه السلام : الاعجاب یمنع الازدیاد . (۶۳۲)) علی علیه السلام فرموده : خودپسندی مانع افزایش کمال معنوی و سد راه رشد انسانی است . (عن الصادق علیه السلام : من اعجب بنفسه و فعله فقد ضل عن منهج الرشاد و ادعی ما لیس له . (۶۳۳)) امام صادق علیه السلام فرموده : کسی که نسبت به خود و کارهای خود دچار خوددوستی مفرط گردد ، از راه مستقیم هدایت منحرف شده و به گمراهی گراییده و چیزی را که شایسته آن نیست ، ادعا می کند . (قال امیرالمؤمنین (ع) : ایاک ان تعجب بنفسک فتظهر علیک النقص والثناء . (۶۳۴)) امیرالمؤمنین (ع) فرموده است : از خودپسندی و خویشتن دوستی مفرط پرهیز کن که با این صفت ، نقایص خود را آشکار می کنی و دشمنی ها را ظاهر می سازی .

خودپسندی بیماری است

(علمای اخلاق حالت خودپرستی مفرط را یک نوع انحرافی می دانند که می تواند توسعه اخلاقی را بی حاصل سازد و هرگاه پایدار بماند و به طول انجامد ، صورت یک مرض روحی پیدا می کند . این حالت با یک نوع احساسات غرور توأن است که در نتیجه افراط در تصور ارزش شخصی ایجاد می شود . این تکبر و غرور ، به خصوص نزد طبایع تودار ، بسیار دیده می شود .

علاقه به خودنمایی

صفت خودپسندی در تماس با دیگران یک نوع احساس غبطه و هم چشمی شدید ، مخصوصا در امور ورزشی تولید می نماید و شخص علاقه پیدا می کند که در هر مسابقه ای از حدود خود و دیگران تجاوز نماید . عقاید شخصی توسعه و نمو می یابد و مخصوصا در نزد دخترکان تولید یک نوع نخوت مخصوص می نماید که منجر به ظاهرسازی و خودنمایی مفرط می گردد . این موضوع نشان می دهد که چقدر جوانان ، برای شهرت خود نزد دیگران و تمجید از ایشان نزد مردم ، ارزش قائل اند . (۶۳۵) بدبختانه ایام جوانی دوره شدت احساسات تند و تخیلات موهوم است . این حالت طوفانی جوانان را اغلب از واقع بینی بازمی دارد و نمی گذارد اشخاص یا اشیاء را آن طوری که هستند ، ببینند . جوانان بر اثر این حالت روانی ، در شناسایی خویشتن و صفات

خویش، دچار اشتباه می‌شوند و به خودپرستی مفرط می‌گیرند و همچنین در شناختن مردم نیز به خطا می‌روند و آنان را با نظر تحقیر و پستی می‌نگرند.

افراط در جنبه فردی

طرز تفکر جوان اصولاً-شاعرانه است و به طور افراط جنبه فردی دارد. به عبارت دیگر، مابین فکر او و امور مورد تفکرش توافق وجود ندارد. برای کودک نیز تا حدی وضع به همین منوال است، با این تفاوت که فکر بچه ابتدا متوجه عمل است و خود را با اشیاء و موجودات متوافق می‌سازد و حال آنکه طرز تفکر جوان نورسیده طوری است که از اشیاء و موجودات جدا می‌شود و نمی‌تواند با همه کشمکش درونی که برای تجاوز از افکار شخصی و تطابق با محیط دارد، از قید خودپرستی رهایی یابد. گذشته از آن، طرز تفکر تا حدی جنبه بازی دارد. وی تماشا را دوست دارد حتی از تماشای شخص خود نیز لذت می‌برد. فکر جوان، مفتون و مسحور وجودی می‌شود که شخصیت او را تولید می‌نماید. به همین دلیل می‌توان با تغییر مختصری در معنای کلام استنادال، که طرز تفکر جوان را تعریف کرده، آن را طرز تفکر خودخواهانه یا خودپرستانه دانست، حال آنکه طرز تفکر کودک، طبق تعریف ژ. پیازه، با خودبینی توأم است. (۶۳۶)

لزوم تعدیل احساسات

جوانان اگر بخواهند از تمایل خوددوستی، که یکی از بزرگ‌ترین ارزشهای زندگی است، به اندازه استفاده نمایند و به شایستگی موجبات رشد شخصیت خود را فراهم آورند، باید از آغاز دوران بلوغ، خود را در اختیار تعالیم الهی و برنامه‌های علمی و دینی آن قرار دهند. قدم به قدم وظایف ایمانی و اخلاقی خویش را بیاموزند و با علاقه مندی به کار بندند. باید از اول، با کمک مربیان لایق و شایسته و دلسوز، احساسات افراطی و عواطف تند خود را تعدیل نمایند و به خلیقات پسندیده متخلق گردند. جوانانی که از برنامه‌های دینی و علمی بی‌نصیب مانده‌اند و جوانانی که مربی لایق نداشته یا داشته ولی به دستورشان عملاً بی‌اعتنا بوده‌اند، همواره در معرض انحراف‌های اخلاقی و بیماری‌های روانی قرار دارند و احساسات پرشور و حساب نشده جوانی، آنان را به پرتگاه‌های سقوط و تباهی سوق می‌دهد. یکی از آن پرتگاه‌ها، که مایه بسیاری از بدبختی‌ها و تیره‌روزی‌هاست، خوددوستی مفرط یعنی خودپرستی است.

شخصیت کاذب خودپرستان

خودپرستی جوانان را کور و کر می‌کند و از درک حقیقت عاجزشان می‌سازد. جوانان خودپرست همواره به خویشتن متوجه‌اند و جز خود کسی را نمی‌بینند. خودپرستان متوقع‌اند که مردم از تشخیص غلط آنان پیروی کنند و مثل خودشان آنها را بزرگ بشناسند و بزرگ‌ترین احترام را درباره آنان معمول دارند. اینان، برای آن که شخصیت کاذب شان در هم شکسته نشود و ارزش موهوم خود را همواره محفوظ نگهدارند و برای آن که خود را از هر جهت شایسته و نیرومند معرفی کنند و هرگز در مقابل رقبای خویش اظهار ضعف و ناتوانی ننمایند، گاهی برخلاف میل باطنی رقبا، خویش اظهار ضعف و ناتوانی نمایند، گاهی برخلاف میل باطنی رقبا، خویش اظهار ضعف و ناتوانی نمایند، گاهی برخلاف میل باطنی و عقیده قلبی خود به کارهای ناروا و احمقانه‌ای دست می‌زنند و احیاناً گناهان بزرگی مرتکب می‌شوند و به جای احراز شخصیت بهتر و کسب آبرو و حیثیت بیشتر، ارزش موجود و آبروی به دست آمده را نیز از کف می‌دهند.

خودخواهی و اعمال احمقانه

(شاختر می گوید : جوانی را می شناختم که از قمار نفرت داشت ، ولی برای آنکه در جمع رفقا مورد تحقیر و تمسخر نباشد و از دگران در جوانی و بی باکی عقب نماند و رفقا را از دست ندهد ، در مجلسشان حاضر می شد و شاید بی باکانه تر از همه بازی می کرد . این نوع پیروی از جمعیت و ترس از مخالفت و تنها ماندن احيانا سرزنش شنیدن ، خواه در زندگی عادی یا اجتماعی ، دلیل بر ناپختگی و سستی اخلاق است .) (۶۳۷) (در فرانسه ، چهار دختر از خانواده های مرفه و پولدار تصمیم به قرعه کشی عجیبی گرفتند . روی هر یک از قرعه ها یکی از این جملات را نوشتند . من خودکشی خواهم کرد . دختر خوبی خواهم شد . خودفروشی خواهم کرد . دزدی خواهم نمود . یکشنبه بعد ، یکی از آنها به نام ایزابل رگ خود را زد . ماری یک پالتو دزدید . آنی اخلاقیش بهتر شد و جیتی خود را تسلیم دگران نمود .) (۶۳۸)

عشق به مسائل سیاسی

یکی دیگر از اموری که در نظر جوانان بسیار ارزنده و زیبا جلوه می کند و توجه آنان را از هر جهت به خود معطوف می دارد ، مسائل سیاسی است . جوانان با کنجکاوی و دقت فراوان اخبار سیاسی را در جراید می خوانند و به سخنان سیاستمداران ، با علاقه و رغبت گوش می دهند . درباره مطالب سیاسی فکر می کنند ، آنها را تجزیه و تحلیل می نمایند و پیرامون هر یک به بحث و انتقاد می پردازند . مسائل سیاسی در نظر جوانان به قدری مطبوع و دلپذیر ، ارزنده و مهم و محرک و پرهیجان است که در بعضی از مواقع چنان اوقات و افکار آنان را در اختیار خود می گیرد که گویی کارهای عادی و خانوادگی یا برنامه های درسی و تحصیلی و خلاصه ، وظایف ضروری خود را به کلی فراموش کرده اند . بدون تردید تحلیل مسائل سیاسی جهان و دقت در گفتار و رفتار سیاستمداران بشر و طرز تصمیم آنان در موارد مختلف ، نقش مؤثری در شکفتن عقل و پرورش فکر و توسعه هوش و رشد شخصیت جوانان دارد ، به شرط آنکه در این راه از حدود مصلحت و اعتدال تجاوز نمایند ، دچار افکار حساب نشده و احساسات افراطی نشوند ، سرمایه پراج خود را به رایگان از کف ندهند و از تحصیلات علمی و فعالیتهای اقتصادی و کارهای مفید و ثمربخش بازمانند .

علاقه به اکتشافات اشیاء

جوانان ، عاشق اکتشاف اشیاء و شناختن اشخاص هستند . جوانان می خواهند به حقایق موجودات و وقایع پی ببرند و درباره آنها اظهار علم و اطلاع شوند و بدین وسیله ارزش شخصیت خود را بالا ببرند و خویشتن را برای زندگی وسیع و دامنه دار اجتماعی مجهز نمایند ، ولی بر اثر نارسایی اطلاعات علمی و کمی تجربیات اجتماعی ، بسیار اتفاق می افتد که در هر دو مورد دچار خبط و خطا می شوند و از درک حقیقت اشیاء یا اشخاص عاجز می مانند .

توقع نابه جای جوانان

در مورد اکتشاف اشیاء ، جوانان به خود حق می دهند که در دقیق ترین مسائل علمی یا دینی یا سیاسی مداخله کنند ، صریحا نفی و اثبات نمایند و مانند یک فرد محقق و آزموده سخن بگویند و متوقع اند دگران گفته آنها را بپذیرند و نظریاتشان را تایید نمایند ، با آن که در مسائل یا هیچ اطلاعی ندارند یا آن که اطلاعاتشان بسیار محدود و سطحی است . (در کلاس های بزرگ مدارس ما ، افراط و مالیخولیای استدلال کاملا محسوس است . به خصوص محسوس است که جوانان ابتدا به میل خود ، ماسک عدم اطمینان و عدم اطلاع به چهره خود می زنند تا بعدها با طمطراق و فصاحت و بلاغت ، استدلالات خود را به طرف بنمایانند .

فکر خام و بلندپروازی

عبارت جوانان که از لحاظ استعمال لغات و انسجام مطالب خیلی غنی تر از عبارات اطفال است، قابل بیان کردن افکار عمیق می باشند، اما در غالب موارد، این عبارات جز یک لباس گل آلود و گشاد چیزی نیستند. غالب اوقات در ابتدای امر از بوسوه تقلید می کنند و حال آنکه مطالب، جز یک نثر عادی شورای کشاورزی چیزی نیست. علت این است که اینان در مدت کوتاهی لغات متعدد آموخته اند و فرصت کافی برای هضم و جذب و تعیین موارد استعمال واقعی این لغات پیدا نکرده اند. خودشان خیال می کنند که فهمیده اند، اما فهم آنها غالباً ناقص و نصفه است. آنان به میل خود سخنان حکیمانه می گویند و منظور از آن میل و لذت، دانستن یا پند دادن نیست، بلکه می خواهند بر همه ثابت شود که حق با آنهاست، حتی در نزد بعضی از آنها یک نوع تعصب و جمود استدلالی مشاهده می شود که در حالات بعد تبدیل به یک نوع مرض نظم و ترتیب فکری می گردد. (۶۳۹)

جوانان ناپخته

گاهی در سیاست مسائل مشکلی پیش می آید که پیچیده تر از مسائل دقیق علمی است. صاحب نظران آزموده و مردان باهوشی که عمر خود را در جزر و مد سیاست گذرانده اند، در حل آنها متحیر می مانند و اظهار عجز می کنند، ولی در همان موارد، بعضی از جوانان ناپخته و بی تجربه نظر می دهند. اظهار عقیده می کنند. تصمیم می گیرند و در حدود قدرت و شعاع شخصیت خود به اقدام عملی دست می زنند. انتظار دارند که دگران نیز عقیده آنها را بپذیرند و با آنان عملاً همکاری نمایند. ای حد ناشناسی و بلندپروازی، ناشی از فکر خام و ناآزموده دوران جوانی است. (قال علی علیه السلام: کفی بالمرء جهلان لا یعرف قدره. (۶۴۰)) (علی علیه السلام فرموده است: در نادانی مرد همین بس که حد خود را نشناسد و از آن آگاه نباشد.

تندروی های ناسنجیده

این قبیل تندروی های ناسنجیده که از افکار نارسا و احساسات افراطی دوران جوانی سرچشمه می گیرد، ممکن است حوادث نامطلوبی به بار بیاورد و احیاناً سبب پیش آمدها و مصائب غیرقابل جبرانی گردد. در شناسایی اشخاص نیز جوانان مشکلاتی بر سر راه دارند. آنان مایل اند خود را و همچنین دگران را به خوبی بشناسند و به ارزش واقعی خویشتن و سایر اشخاص پی ببرند، ولی در این راه کمتر به مقصد می رسند، زیرا جوانان، به اقتضای طبع جوانی، اغلب تحت تاءثیر کشش های عاطفی هستند و درباره خود و دگران بیشتر براساس احساسات قضاوت می کنند نه بر پایه تعقل و تفکر.

تخیلات احساساتی

(نقش بلوغ در زندگی هر کس، اکتشاف موجودات است، یعنی هم شخص خود و هم دگران را و به اصطلاح آقای بوهر، من و تو را بشناسد و در آنها از نظر سه حقیقت فردی، اجتماعی و ایده آلی مطالعه نماید. جوان نورسیده، در مقام تماس با دگران، به امتحان خود نیز موفق می شود. دگران را از نظر خود مشاهده می کند، یعنی آنها را افرادی می داند که در یک زندگی اجتماعی شرکت نموده اند، ولی در هر حال، اعم از این که شخص مورد امتحان او، من یا تو باشد، وی آن شخص را از دریچه تخیلات احساساتی خویش، به صورت موجودی ایده آلی که فقط طرحی از ایشان در نظر دارد، مشاهده می نماید. (۶۴۱)) جوانان از یک طرف به واسطه کمی سن و نارسایی عقل و نداشتن تجربه کافی مردم را کمتر می شناسند و از نیرنگ های افراد خائن بی اطلاعند و از طرف دیگر، بر اثر این که فطرت پاک انسانی در نهادشان دست نخورده و سالم مانده است، به همه مردم با چشم

خوش بینی می نگرند و تمام افراد را پاک و منزّه می پندارند . به علاوه ، احساسات تند و افراطی به آنان مجال بررسی و تحقیق نمی دهد و در کارها بی مطالعه تصمیم می گیرند .

دلستگی نسنجیده

بر اثر این سه عامل مؤثر ، جوانان اغلب اغفال می شوند . فریب می خورند . نسنجیده با اشخاص دل می بندند . با آنها طرح دوستی می ریزند . اسرار زندگی خود را با آنان در میان می گذارند و گاهی ، به تحریک آنها ، مرتکب اعمال ناروایی می شوند و موقعی به خطای خویش پی می برند که زیان ها دیده و لکه ها تیره ای دامن پاکشان را آلوده نموده است . (قال علی علیه السلام : الطمانینه الی کل احد قبل الاختبار من قصور العقل . (۶۴۲)) علی علیه السلام فرموده است : پیش از آزمایش به هرکس دل بستن و از وی در باطن ، سکون و ایمنی داشتن ، ناشی از نارسایی عقل و کوتاهی خرد است .

استثمار جوانان

در سراسر جهان و در تمام ادوار ، بسیار اتفاق افتاده که جوانان پاک دل و کم تجربه ، روی تمایل شدیدی که به مسائل سیاسی داشته اند ، اغفال شده و عناصر فاسد و جاه طلب ، آنان را آلت دست خود ساخته اند و به عنوان فعالیت های مفید سیاسی ، نیروی عظیم و ثمربخششان را به نفع مقاصد سوء خود ، در مجاری مضر و خطرناک به کار انداخته اند و سرانجام آنان را دچار سقوط و تباهی کرده و جامعه را به مسیر بدبختی و تیره روزی سوق داده اند .

نصایح و اندرزهای حکیمانه

اولیای گرامی اسلام ، برای آن که پیروان خود را عموماً و نسل جوان را خصوصاً ، از لغزش های سیاسی محافظت نمایند و آنان را از همکاری های مضر و خطرناک بازدارند ، وظایفشان را با تعبیرهای مختلف ، به صورت نصایح و اندرزهای حکیمانه خاطر نشان فرموده اند . (عن ابن ابان قال سمعت ابا عبدالله علیه السلام یقول : یا معشر الاحداث اتقوا الله و لا تاتوا الرؤساء ، دعوهم حتی یصیروا اذنا . (۶۴۳)) امام صادق علیه السلام فرموده است : ای گروه جوانان ، از خدا بترسید و گرد فرمانروایان ستمکار نگردید ، آنان را ترک گوید تا از مقام سروری و بزرگی تنزل کنند و دنباله رو جامعه باشند .

پیروی های ناروا

(قال علیه السلام : لا تطیعوا الادعیاء الذین شربتم بصفوکم کدرهم و خلطتم بصحتکم مرضهم و ادخلتم حقم فی باطلهم . (۶۴۴)) (علی علیه السلام فرموده است : از فرمان کسانی که به دروغ مدعی پیروی از روش رسول اکرم (ص) هستند اطاعت ننمایند . آنان که شما را واداشتند تا آب صاف چشمه ایمان خود را با رشحات تیره افکار آنان بنوشید و سلامت خویش را با بیماری آنها بیامیزید و حق خود را در باطلشان وارد سازید . محمد بن مسلم زهری ، سالیان دراز با حکومت بنی امیه همکاری داشت و در راه اجرای سیاست ظالمانه و مقاصد سوء آنان فعالیت می کرد . حضرت سجاد علیه السلام نامه مفصلی به وی نوشت . او را موعظه کرد . کارهای خطرناکش را خاطر نشان فرمود و از وی خواست که روش نادرست خویش را ترک گوید و گذشته خود را با رفتار صحیح جبران نماید .

نردبان گمراهی

(جعلوك قطبا اداروا بك رحى مظالمهم و جسرا يعبرون عليك الى بلاياهم و سلما الى ظلالتهم . (۶۴۵)) زين العابدين عليه السلام به زهرى نوشت : بنى اميه تو را چون ميله آهنى ساختند تا به وسيله تو آسياب ستم خود را به گردش در آورند و منويات ظالمانه خویش را بر مردم تحميل نمایند . تو را چون پلى قرار دادند تا از پشتت گذر کنند و به هدف هاىي كه برای مردم ، مصيبت بار و رنج آور است برسند . تو را نردبانی ساختند تا از آن بالا بروند و به گمراهی های خویش دست یابند . (ولاتحسب انى اردت توييخك و تعيفك و تعيرك لكنى اردت ان ينعش الله ماقدفات من رايك و يرد ما عزب من دينك . . . اما بعد فاعرض عن كل ما انت فيه حتى تلحق بالصالحين . (۶۴۶)) گمان مدار كه مى خواهم تو را توييخ كنم و به كارهاىي كه مرتكب شده اى ملامت و سرزنش نمايم . بلكه مقصود اين است كه خداوند آراى ناصوابت را جبران نمايد و چيزهاىي كه از دينت دور شده ، به تو بازگرداند . . . بعد از اين ، از كارهاى نارواىي كه بدانها آلوده هستى ، روى گردان تا مگر به گروه نيكو كاران پيوندى و به آنان ملحق شوى . نتيجه آنكه جوانان به مسائل سياسى علاقه وافر دارند و آن را از ارزشهاى مهم زندگى مى دانند . اگر در اين راه تندروى نکنند و تصميم هاى مضر نگیرند ، مى توانند با بررسى مسائل سياسى و مطالعه نظريات سياستمداران بشر ، فهم خود را تقويت کنند و موجبات رشد شخصيت خویش را فراهم آورند . برعكس ، اگر دچار زياده روى و افراط گردند و از كارهاى اساسى يا تحصيل علم بازمانند يا عناصر فاسد آنان را آلت دست خود سازند ، در راه خطا قدم گذارده اند و ممكن است مايه تباهى و سقوطشان گردد .

نقش محیط در ساختن شخصیت جوان

قال الله . . .

قال الله العظيم فى كتابه : . . . و جاوزنا بنى اسرائيل البحر فأتوا على قوم يعكفون على اصنام لهم قالوا يا موسى اجعل لنا الها كما لهم الهة قال انكم قوم تجهلون . (۶۴۷) زندگى كردن انواع حشرات و حيوانات برى و بحرى ، در كره زمين ، از جهت نیازمندی به كمك دگران يا بى نیازى از اين و آن و همچنين از نظر زندگى فردى و جمعى ، اوضاع مختلف و گوناگونى دارد و هريك از آنها با شرايط مخصوصى ادامه حيات مى دهند . بعضى از جانوران اند كه از روز اول ولادت داراى فعاليت حياتى هستند و به حمايت پدر و مادر احتياج ندارند . آنها مى توانند مستقلا زندگى کنند . خود به تنهائى از پى آب و غذا بروند و از حيات خویشان دفاع نمایند . اين قسم از جانوران دوران كودكى ندارند و براى ادامه حيات به دگران محتاج نیستند .

دوران كودكى حيوانات

بعضى از جانوران ، در روزهاى اول ولادت ، بر اثر ضعف و ناتوانى ، به كمك و حمايت دگران نیازمندند و نمى توانند خود به تنهائى زندگى کنند . خداوند حكيم محبت آنها را در دل والدين يا مادرشان قرار داده كه با علاقه مندى و فداكارى ، در تامين زندگى فرزندان خود بكوشند ، به آنها آب و غذا برسانند و در مقابل دشمن از حياتشان دفاع نمایند تا رفته رفته نيرومند شوند و براى زندگى استقلالى مهيا گردند . اين قسم از جانوران دوران كودكى دارند و براى ادامه حيات به دگران محتاج هستند .

اندازه گيرى محبت والدين

جالب آن كه در نظام حكيمانه آفرينش ، محبت والدين با مقياس طول ايام كودكان و مقدار نیازمندی و احتياج آنها اندازه گيرى شده است . هر حيوانى كه ايام ناتوانى اش بيشتري و دوران كودكى اش طولانى تر است ، امتداد محبت والدينش زيادتر و مهرشان به

فرزند پایدارتر است. با این تفاوت که در خلال دوران کودکی، به هر نسبتی که بچه نیرومندتر می‌گردد و نیازش به حمایت کمتر می‌شود، به همان نسبت علاقه والدین کاهش می‌یابد. روزی که دوران کودکی سپری می‌شود و بچه برای زندگی مستقل مهیا می‌گردد، محبت والدین نیز پایان می‌پذیرد، پدر و مادر وی را ترک می‌گویند و به راه زندگی مستقل روانش می‌سازند.

دوران کودکی بشر

در میان انواع پستانداران، دران کودکی انسان از همه طولانی‌تر و احتیاجش به حمایت دگران از همه بیشتر است. فرزند بشر باید در طول سالهای متمادی، از حمایت‌های وسیع و کمک‌های گوناگون دگران برخوردار باشد تا شایسته زندگی مستقل شود و به شرایط ادامه حیات مجهز گردد. به عبارت دیگر، نیاز بشر در ایام کودکی، تنها این نیست که چندی در آغوش مادر زندگی کند، از شیرش ارتزاق نماید تا به راه بیفتد، دندان درآورد و غذا بخورد و سپس زندگی مستقل خود را آغاز نماید، بلکه فرزند بشر در طول ایام کودکی باید جسم و جاننش تقویت گردد، خلق و خویش ساخته شود، از دگران گفتار و رفتار بیاموزد، از آداب و رسوم اجتماعی آگاه گردد و خلاصه از هر جهت برای زندگی و سازش با محیط مجهز شود و این کار احتیاج به دوران کودکی درازمدت دارد. (دوره رشد انسان نسبت به جانوران دیگر بسیار دراز است. از این رو، نوزاد انسانی دیر زمانی به دگران تکیه می‌کند و به مدد آنان زنده می‌ماند و پرورده و پخته می‌شود. انسان در میان شبکه روابط متقابل جامعه خود به سر می‌برد و در ضمن فعلهای متقابلی که بین او و دیگران روی می‌دهند، میراث‌های جامعه را به خود می‌کشد و در نتیجه جامعه‌پذیر و فرهیخته می‌شود. رابطه‌های متقابلی که فرد را به افراد دیگر و به فرهنگ جامعه پیوند می‌دهند، از هر سو زندگی انسان را در میان می‌گیرند و به او هیئت اجتماعی می‌بخشند.) (۶۴۸)

نیاز بشر به اجتماع

احتیاج بشر به حمایت و کمک دگران منحصر به دوران کودکی و ایام ضعف و ناتوانی اش نیست، بلکه این نیازمندی، پس از سپری شدن ایام کودکی همچنان ادامه دارد و آدمی برای ادامه زندگی، در تمام دوره‌های جوانی و میان‌سالی و پیری نیز محتاج به حمایت و همکاری دگران است. زیرا بشر به قضای حکیمانه الهی، اجتماعی آفریده شده و قادر نیست یک‌تنه و بدون کمک دگران در صحنه بیکار زندگی نبرد کند و خود به تنهایی بر تمام مشکلات فائق آید و ادامه حیات دهد. بشر باید همواره در ظل جامعه زیست کند و برای دست یافتن به ضروریات زندگی و حوایج مادی، برای پیروزی در نبرد با طبیعت و غلبه بر موانع طبیعی، برای پیمودن راه کمال و نیل به مدارج عالی انسانی و خلاصه برای حفظ حیات فردی و به فعلیت درآوردن استعدادهای درونی خویش همواره به اشتراک مساعی افراد نوع خود احتیاج دارد.

ضرورت اخلاق

نیاز قطعی بشر به حمایت دگران و لزوم همکاری با این و آن ایجاب می‌کند که هر فردی برای تامین زندگی و ادامه حیات، دارای خلق و خوی اجتماعی باشد. باید در کودکی افکار و اخلاقیاتش طوری ساخته شود که وقتی بزرگ شد و وارد جامعه گردید بتواند خود را با محیط اجتماعی خویش تطبیق دهد و در جامعه عضو مفید و مؤثری به حساب آید، مردم از وی منتفع شوند و او نیز از مردم بهره‌مند گردد. (کلیه افعال و اعمال منظم آدمی باید با مقتضیات محیط تطبیق گردد و مهم‌ترین عوامل محیط هم که اهمیت مستقیم در شخص دارند، همان عواملی هستند که از فعالیت‌های سایر افراد سرچشمه می‌گیرند. این حقیقت را چگونگی زندگی هر فردی به نیکوترین وجهی اثبات می‌کند. در حقیقت، هر شخصی هنگام تولد کاملاً نیازمند به کمک دگران است، بنابراین

جنبه انفرادی در خوی و طبع آدمی وجود خارجی ندارد، زیرا انسان هرچه دارد پرتوی است که از خارج می‌گیرد. (۶۴۹)

مقیاس کامیابی

کامیابی و بهره‌مندی هر کس در جامعه به مقیاس خلق و خوی اجتماعی اوست. خوشبخت‌ترین مردم از نظر زندگی کسانی هستند که بر اثر تربیت صحیح، به اخلاق حمیده و صفات پسندیده متخلق شده‌اند، با مردم به پاکی و فضیلت و به نیکی و گشاده‌رویی برخورد می‌کنند، حقوق و حدود دیگران را محترم می‌شمارند و به شایستگی خویشان را با جامعه تطبیق می‌دهند.

لزوم معاشرت

(عن ابی عبدالله علیه السلام: خالطوا الناس و آتوهم و اعینوهم و لا تجانبوهم و قولوا لهم کما قال الله تعالی: و قولوا للناس حسنا. (۶۵۰)) امام صادق علیه السلام فرموده است: با مردم بیامیزید، در اجتماعشان شرکت کنید و آنان را در کارها یاری نمایید. منزوی نشوید و از جامعه کنار نگیرید و همواره در معاشرت‌های اجتماعی دستور خداوند را به کار بندید که فرموده است: با مردم به خوبی سخن بگویید و حسن برخورد داشته باشید. یکی از جهاتی که باعث طولانی بودن دوران کودکی فرزندان بشر است، ضرورت پرورش‌های اخلاقی و لزوم فراگرفتن صفات اجتماعی است. بشر در دوران کودکی باید نیک و بدهای زندگی را بشناسد. به آداب و رسوم جامعه پی ببرد. باید یاد بگیرد که چگونه با مردم بیامیزد و با آنان در اداره امور زندگی همکاری نماید. چطور خویشان را با جامعه تطبیق دهد و از مزایای زندگی اجتماعی برخوردار گردد. بدیهی است که نیل به چنین هدف بزرگی سالها وقت لازم دارد. فرزندان بشر، از دختر و پسر، وقتی از مادر متولد می‌شوند، دارای استعدادها و گوناگونی هستند که به امر الهی با سرشتشان آمیخته شده و در نهاد همه آنها وجود دارد. بعضی از آن استعدادها به طور طبیعی و بدون احتیاج به پرورش، در موقع مقرر به فعلیت می‌رسند و خود به خود شکفته می‌شوند، مانند قابلیت نطفه‌سازی در وجود پسران و بچه‌سازی در رحم دختران که با فرارسیدن بلوغ به طور خودکار آشکار می‌شوند و نیازی به حمایت و پرورش ندارند.

پرورش استعدادها

بعضی از استعدادها است که ظهور آنها احتیاج به مراقبت و تربیت دارد و بدون پرورش تحقق پیدا نمی‌کنند، مانند سخن گفتن بچه انسان و بچه حیوان وقتی از مادر متولد می‌شوند، هر دو از سخن‌گویی عاجزند، با این تفاوت که در بچه حیوان اساساً استعداد سخن گفتن نیست، ولی در بچه انسان این قابلیت وجود دارد. اگر فرزند بشر در معرض پرورش قرار گیرد و مربیان با وی حرف بزنند، رفته رفته به زبان می‌آید و آن استعداد شکفته می‌شود، ولی در صورتی که پرستاران و اطرافیان کودک، خود لال و بی‌زبان باشند و نتوانند با او سخن بگویند، بچه نیز بی‌زبان می‌آید و آن استعداد طبیعی در وی همچنان خاموش می‌ماند و هرگز خود به خود بروز نمی‌کند. یکی از استعدادهایی که به طور طبیعی در نهاد انسانها وجود دارد و در پرتو تربیت آشکار می‌شود، استعداد اجتماعی شدن است. فرزندان بشر وقتی از مادر متولد می‌شوند، قابل پذیرش زندگی اجتماعی هستند، ولی تنها وجود آن قابلیت برای اجتماعی شدن آنان کافی نیست، بلکه باید طفل را با خلق و خوی اجتماعی پرورش داد و روشهای معاشرت با مردم و طرز سازگاری با محیط را به وی آموخت و بدین وسیله آن استعداد طبیعی را از قوه به فعلیت آورد. بعضی از حشرات، مثل موربانه و زنبور عسل، به طور طبیعی زندگی جمعی دارند و مانند انسان با هم تشریک مساعی می‌کنند و در تمام دوران حیات به همکاری یو تشخیص برنامه‌های همزیستی، احتیاج به فراگرفتن صفات اکتسابی ندارند، بلکه وظیفه‌شناسی به طور غریزی در نهادشان شکفته می‌شود. هر حشره‌ای خودبه‌خود از برنامه‌ای که در زندگی جمعی باید انجام دهد، آگاه می‌گردد و به

هدایت تکوینی پروردگار، خود را با محیط زندگی خویش منطبق می‌سازد. ولی در انسان، تنها استعداد اجتماعی شدن طبیعی است و برای این که آن استعداد شکل عملی به خود بگیرد و مورد بهره برداری واقع شود، باید قدم به قدم تمام وظایف زندگی اجتماعی را به فرزندان بشر یاد داد و از راه تربیت، آنان را برای سازش با محیط مجهز ساخت. (هر نوزادی هنگامی که چشم به جهان می‌گشاید، فقط قوا و استعدادهایی محدود دارد که در پرتو آن می‌تواند تبدیل به انسان گردد. به تدریج، بر اثر تجربیات مختلفی، به قول جامعه‌شناسان اجتماعی می‌گردد. مراد از اجتماعی شدن کیفیتی است که در نتیجه آن آدمی یک عضو مثبت در جامعه‌ای می‌گردد که در آن به دنیا آمده است و به موجب آداب و رسوم و سنن آن جامعه رفتار می‌کند.) (۶۵۱) طفل از زمان ولادت تا پایان ایام بلوغ، دوران کودکی خود را طی می‌کند و در خلال این مدت طولانی، ضمن این که بدن ناتوانش تواند می‌گردند، استعداد اجتماعی‌اش نیز تدریجاً فعلیت پیدا می‌کند، به خلیقات اجتماعی و صفات سازگاری با محیط متخلق می‌گردد و برای همکاری با مردم و زندگی در جامعه آماده می‌شود.

محیط تربیتی

گرچه شرایط محیط طبیعی به مقدار قابل ملاحظه‌ای در ساختن خلق و خوی آدمی مؤثر است، و هر انسانی با صفات و خلیقات متناسب با محیط طبیعی خود بار می‌آید، ولی عامل بسیار مؤثری که استعداد اجتماعی طفل را به فعلیت می‌آورد، شخصیت کودک را پایه‌گذاری می‌کند و او را به صفات خوب یا بد اجتماعی متصف می‌سازد، محیط تربیتی اوست. فرزندان بشر صفات اجتماعی خود را از کسانی فرامی‌گیرند که از دوران کودکی تا ایام جوانی در محیطهای مختلف خانواده و آموزشگاه و کوی و برزن، به طور متناوب با آنان در تماس بوده و از رفتار و گفتارشان سرمشق گرفته‌اند.

کودک و خانواده

(نخست کودک از محیط پیرامون خود هیچ‌گونه آگاهی ندارد، لکن به زودی نسبت به اشیاء و اشخاص پیرامون خودش احساس علاقه می‌کند و از میان این اشخاص، از همه نزدیکتر به وی مادر اوست که در اکثر فرهنگ‌ها عبارت از مهمترین شخصی است که در عمر خود خواهد دید. بعد از مادر، به ترتیب اهمیت، پدر و سایر اعضای خانواده او قرار دارند. در همین دایره محدود است که فرد، نخستین و پایدارترین اثرات ذهنی را کسب می‌کند و هم آنجاست که داخل در زندگی حقیقی می‌گردد. به همین جهت، به هیچ روی جای شگفتی نیست که روان‌شناسان و روان‌کاوان و جامعه‌شناسان، تا این اندازه به سالهای اول زندگی کودک و محیط حیات وی اهمیت می‌دهند. دایره محدود خانواده بعداً توسعه یافته و همبازی‌ها را نیز فرامی‌گیرد و سپس بیش از پیش گسترش یافته و شامل همدرسان و آموزگاران و دوستان سرانجام عده کثیری از خارجیان می‌گردد و همه آنان در اجتماعی ساختن کودک تأثیر دارند.) (۶۵۲)

کودک و رفتار دگران

(همان‌طور که کولی در کتاب خود به نام طبع انسانی و نظم اجتماعی خاطرنشان می‌کند، فرد بر اثر تماس با اعضای خانواده به وجود خودش پی می‌برد و این آگاهی نیز از طریق توجه به رفتار آنان نسبت به وی حاصل می‌گردد. به عبارت دیگر، کودک نخست به وجود خودش پی می‌برد و سپس با تصور عقیده دگران راجع به خودش و دقت در چگونگی رفتار و کردار سایرین، درمی‌یابد که چگونه آدمی است. به همین جهت، معمولی عقیده کودک را درباره خودش آینه شخصیت فرد خوانده است. از آن جا که کودک خودش را غیرمستقیم در محیط خویش می‌بیند، هرگز تصویر حقیقی خودش را مشاهده نمی‌کند، بلکه

برحسب رفتار و کردار دگران، خویشتن را بهتر یا بدتر از آن چه هست می بیند. استانلی هال، روان شناس آمریکایی، حتی بر آن است که طرز صدا زدن طفل، از جانب اعضای خانواده و یا دوستانش، ممکن است در نظر او نسبت به خودش اثر فراوان داشته باشد، چنان که کودکی که مادرش او را فرشته بخواند، درباره خودش عقیده ای پیدا می کند که بسیار متفاوت با عقیده کودک دیگری است که مادرش او را رذل صدا می زند. (۶۵۳)

آموزش های آگاهانه

خلقیات خوب یا بد اجتماعی و صفات سازگار با محیط، به دو صورت در ضمیر فرزندان بشر مستقر می شود و استعداد اجتماعی شدن آنان را به فعلیت می آورد: یکی دانسته و به طور آگاه و دیگری ندانسته و به صورت ناآگاه. بعضی از صفات اجتماعی است که مریبان و اطرافیان کودک به او می آموزند و مکرر به وی خاطر نشان می کنند و طفل نیز با توجه و آگاهی، آنها را فرامی گیرد و عملاً به کار می بندد. رفته رفته بر اثر تکرار، به آن صفات عادت می کند و در آینده برنامه زندگی اجتماعی اش می گردد. مثل آن که مادر به طفل می گوید همیشه پاکیزه باش. دست و صورتت را بشوی. در حضور دگران درست بنشین و زیاد حرف نزن. یا آموزگار به نوآموز می گوید دست در کیف همکلاسی ات مکن. همبازی ات را آزار مده. به معلم احترام کن. در کلاس مودب باش و کارهایی نظیر این ها.

فراگیری های ناآگاه

بعضی از صفات است که طفل بدون آن که به وی بیاموزند یا خودش خواسته باشد، به طور ناآگاه از محیط خانه و مدرسه و کوچه و بازار یاد می گیرد و ندانسته به آن خلقیات متخلق می شود. مثلاً در خانه ای که پدر و مادر ترسو هستند، در خانه ای که والدین و اطرافیان کودک خرافی و معتقد به موهومات باشند، در آموزشگاهی که معلم فحاش و بدزبان است و در کوچه ای که همسایگان و همبازیهای کودک زورگو و متجاوزند، بدون آنکه بدانند یا بخواهد، تحت تاءثیر واقع می شود و به طور ناآگاه ترسو و خرافی و بدزبان و زورگو بار می آید و طبع اجتماعی اش با همان صفات مذموم و خلقیات ناپسند ساخته می شود.

پایه گذاران شخصیت

خلاصه آن که محیط خانواده و آموزشگاه و سایر اطرافیان کودک سازنده خلق و خوی اجتماعی وی هستند. آنان اند که با روش های پسندیده یا ناپسند خود، به طور آگاه یا ناآگاه، شخصیت طفل را پایه گذاری می کنند و استعداد اجتماعی شدن کودک را به فعلیت می آورند. آنان اند که در طول دوران کودکی، طفل را برای زندگی اجتماعی آماده می کنند و او را برای همکاری با مردم و سازش با محیط مجهز می سازند.

تربیت خوب و بد

کسی که از دوران شیرخوارگی تا پایان ایام بلوغ، به خوبی تربیت یافته و استعداد اجتماعی اش با وضع شایسته ای به فعلیت رسیده است، کسی که در محیط خانه و مدرسه و کوی و برزن به درستی بارآمده و به طور آگاه یا ناآگاه خلقیات پسندیده ای را از اطرافیان خود فراگرفته است، وقتی به دوران جوانی می رسد و وارد جامعه می گردد، واجد شرایط لازم زندگی اجتماعی است. او قادر است با مردم به خوبی بیامیزد و به آسانی عضو مفید اجتماع گردد. او می تواند خویشتن را با شرایط گوناگون محیط تطبیق دهد و خود را با تحولات سریع اجتماعی هم آهنگ سازد. برعکس کسی که از طفولیت بد تربیت شده و طبع اجتماعی اش شکل

نامناسب به خود گرفته ، کسی که از اطرافیان خود دانسته یا ندانسته صفات بد کسب کرده و با شخصیت ناپسند بارآمده است ، وقتی وارد جامعه می شود ، در سازش با محیط ، ضعیف و ناتوان و احیانا وامانده و غیرقادر است . او در جوانی ، بر اثر عجز ، از هم آهنگی با اجتماع و تطبیق دادن خود با محیط ، همواره ناراحت و نگران است و مکرر با ناکامی و شکست مواجه می شود و این آشفته‌گی روحی ممکن است وی را به کارهای ناروایی وادار کند و از خود عکس العمل های نامطلوبی بروز دهد .

محیط نیرومند اجتماع

گرچه خانواده و آموزشگاه و کوی و برزن سه عامل نیرومند در پایه گذاری شخصیت و ساختن خلق و خوی فرزندان بشر است و آدمی خواه ناخواه تحت تاءثیر این سه محیط مقتدر قرار دارد ، ولی محیط اجتماعی ، که آخرین کلاس ساختن اخلاق و شخصیت آدمی است ، به مراتب قوی تر از آن سه محیط است . (گفته اند که هر جامعه ای ارگانسیم اعضای خود را تحت سازمان معینی درمی آورد و به اصطلاح ، افراد را واجد نوع معینی از شخصیت می کند . گفته اند با آن که وجود اختلافاتی بین شخصیت های افراد یک جامعه جدایی می افکند ، اعضای هر جامعه ای در زمینه شخصیت ، دارای هم مانندهایی هستند و از این جاست که انگلیسی آرام به آسانی از فرانسوی پرشور متمایز است و آلمانی پرخاشگر با ایتالیایی خون گرم یکسان نیست و ژاپنی قانون شناس با کره ای گردن کش فرق دارد و همچنین کرارا از جنگ پرستی سرخ پوستان ماندان و آرامش دوستی سرخ پوستان زونی و فزون جویی قبیله مانو و کناره گیری و رخوت قوم بالی سخن رفته است . باید دید که علت این اخلافات چیست ؟) (۶۵۴) (این محیط اجتماعی است که قسمتی از امکانات ارگانسیم را مورد استفاده قرار می دهد و موافق مقتضیات خود آن را متعین و مشخص می سازد . هرکسی با امکانات ادراکی و عاطفی دامنه دار و متنوعی زاده می شود ، ولی این امکانات ادراکی و عاطفی ، چنان که از معنی کلمه امکان برمی آید ، سرمایه ای بالقوه و به هیچ روی صورتی بالفعل و نظامی متحقق ندارند ، بلکه به تدریج ، در برابر مطالبات محیط اجتماعی از قوه به فعل می آیند و در قوالب معینی جاری می شوند . پس جریان زندگی اجتماعی است که به کسی ادراکات علمی می دهد و خرافات را موضوع ادراکات کسی دیگر می کند . جریان زندگی اجتماعی است که یکی را اسیر عاطفه عداوت می گرداند و عاطفه محبت را بر دیگری چیره می سازد و باز همین جریان زندگی اجتماعی است که عداوت یکی را متوجه ابنای نوع خود می کند و عداوت دیگری را به سوی موانع طبیعی و اجتماعی نوع انسان سوق می دهد . انسان از لحاظ خصایص اصلی ارگانیک در همه اعصار و اجتماعات تاریخی تقریبا یکسان بوده است ، ولی از لحاظ خصایص اجتماعی ، اقسام مختلفی یافته است . زن در همه جا ساختمان بدنی معینی دارد ، ولی بنا بر تحقیقات دامنه دار مرگرت مید ، همه تیپ های شخصیت ، از تیپ فرمانبردار محض تا تیپ استقلال طلب و خودکام و پرخاشگر ، در میان زنان جامعه های گوناگون دیده می شود . خلاصه ، چنان که فریس می نویسد ، ارگانسیم انسانی هرچه باشد در دست توانای جامعه می گردد و مطابق الزامات اجتماعی تشخیص می یابد . جامعه به قدری نیرومند است که می تواند از امکانات یک ارگانسیم ضعیف به حداکثر بهره برداری کند و شخصیت توانایی بسازد ، یا ارگانسیم نیرومندی را به صورتی درآورد که با گوشه گیری و ریاضت و کشتن نفس ، امکانات عظیم طبیعی خود را عاطل و باطل گذارد و حتی با خودکشی به حیات خود پایان دهد .) (۶۵۵) کشش های اجتماعی به اندازه ای نیرومند و تواناست که عموم مردم ، به استثنای افراد بزرگ و نوابغ ، از تمام مقرراتش پیروی می کنند و بدون اندیشه و فکر ، خویشان را با آداب و سنن منطبق می سازند . محیط نیرومند اجتماع قادر است به آسانی جوانان را هم رنگ خود نماید و صفات و خلیات خانوادگی آنان را که هم آهنگ روش های اجتماعی نیست ، به دست فراموشی بسپارد .

پیروی مردم از اجتماع

(قال علی علیه السلام : الناس بزمانهم اشیبه منہم بآبائہم . (۶۵۶)) شباهت اخلاقی مردم به محیط اجتماعی و مقتضیات زمان خودشان ، بیشتر از شباهت به صفات خانوادگی و خلیقات پدران آنهاست . (انسان دارای یک غریزه اجتماعی است و این غریزه وی را بر آن می دارد که در داخل گروه زندگی کند و از آن هرگز خارج نشود . به همین جهت است که انسان همواره نسبت به گروه خود حساسیت فراوان دارد و تابع افکار و عقاید اوست . به عقیده تروتر ، تأثیر و نفوذ گروه انسانی بر فرد مقاومت ناپذیر است و فرد آن چه را که جمع درست بداند ، قبول می کند و آن چه را که جمع ، تقبیح یا ممنوع کند ، مکروه می شمرد و امکان قلیلی برای آزادی فکر و عقیده وجود دارد . مخالفت با اصول و رفتار اجتماع ، وجدان را ناراحت می کند و در آدمی احساس ارتکاب بزه ایجاد می نماید .) (۶۵۷)

گرایش افراد به آداب نوین

هرگاه بدعت تازه ای از رسوم پیشین بهتر باشد یا به عللی مورد پسند افراد جامعه قرار گیرد ، عمودم بدان می گریند و تبدیل به عادت می گردد و خود به کلیه افراد جامعه ، برای تطبیق یافتن با آن فشار وارد می آورد و آدمی ناگزیر بدان خوی می گردد . بدین طریق ، آن چه برای جامعه حکم رسمی داشت ، برای فرد جنبه عادت پیدا می کند . آدمی ، در حقیقت ، در شرایط معمولی ، تقریباً همیشه تحت فشار عادت و بدون تفکر رفتار می کند و خود به خود از راه و رسم اجتماع پیروی می نماید .) (۶۵۸)

تأثیر اجتماع در عقاید

قدرت اجتماع نه تنها در امور سطحی زندگی و روی رفتار و گفتار عادی فرد اثر می گذارد و می تواند نیک و بدها را در نظرش دگرگون جلوه دهد ، بلکه محیط اجتماعی قادر است تا اعماق جان افراد نفوذ کند و بر روی عقاید مذهبی و افکار ایمانی آنان نیز مؤثر واقع شود و سرانجام از راه حق و حقیقت منحرفشان سازد . بنی اسرائیل در طول سالیان دراز اسیر دست فراغنه بودند و با بدترین وضعی زندگی می کردند . حضرت موسی بن عمران ، به امر الهی قیام کرد . با حکومت جبار فرعون به مخالفت برخاست و مردم را به خدای یگانه دعوت کرد . بنی اسرائیل تیره روز و بدبخت ، به رهبری آن پیامبر بزرگ از ذلت و اسارت رهایی یافتند و با عنایت خداوند توانا از دریای نیل به سلامت عبور کردند و از آن محیط خفقان آور و کشنده نجات یافتند . بدیهی است چنین قومی باید همواره شکرگزار خدای یگانه باشند ، لحظه ای به شرک و انحراف نگریند و هرگز از تعالیم آسمانی رهبر بزرگ خویش سرپیچی نکنند . متأسفانه چنین نشد و تنها ورود در یک جامعه مشرک و مشاهده پرستش بت ، توانست افکار آنان را از مسیر صحیح بگرداند و به بت پرستی متمایلشان سازد . قرآن شریف می گوید : (و جاوزنا بینی اسرائیل البحر فاتوا علی قوم یعکفون علی اصنام لهم قالوا یا موسی اجعل لنا الها الهة قال انکم قوم تجهلون .) ما بنی اسرائیل را از دریا عبور دادیم . بر سر راه خود با مردمی مشرک و بت پرست برخورد کردند . محیط اجتماعی مشرک چنان در آنها اثر گذارد که به موسی گفتند : همان طور که این مردم خدایانی دارند و آنها را پرستش می کنند ، تو نیز برای ما بت هایی مهیا کن تا ما هم آن ها را پرستیم . موسی از این حق ناشناسی و توقع بی جا سخت و رنجیده خاطر شد و به بنی اسرائیل گفت : راستی که شما مردم نادان و بی خردی هستید . آری جامعه مشرک قادر است فرد موحد را از یکتاپرستی بازدارد و به شرک و بت پرستی متمایل سازد . جامعه بی دین و گناهکار می تواند فرد متدین و صحیح العمل را از صراط مستقیم پاکی و فضیلت بگرداند . پرده حیای ایمانی و اخلاقی او را بدرود و به راه فساد و تباهی اش سوق دهد .

اقامت در محیط فساد

اگر مسلمانی در بلد غیرمسلمان از اظهار شعائر اسلامی عاجز باشد و نتواند به وظایف دینی خود عمل کند، حق ندارد به آن بلد مهاجرت نماید و اقامت در آن محیط نیز بر وی ممنوع است، زیرا چنین محیطی در وی اثر بد می‌گذارد. و به طور ناآگاه از مسیر مسلمانی منحرفش می‌سازد. (قال رسول الله صلی الله علیه و آله: انی بریء من کل مسلم نزل مع مشرک فی دار الحرب). (۶۵۹) (رسول اکرم (ص) فرموده است: هر مسلمانی که در بلد کفر به مشرکی وارد شود و در آن جا اقامت گزیند، من از وی بری و بیزارم). (عن امیرالمومنین علیه السلام قال: من الکبائر قتل المومن عمدا الی ان قال و التعرب بعدالهجرة). (۶۶۰) (علی علیه السلام در ضمن حدیثی که گناهان کبیره را برشمرده است، فرموده: یکی از کبایر، قتل عمدی مسلمان است و کبیره دیگر این است که آدمی پس از قبول اسلام و مهاجرت، از محیط مسلمانان اعراض کند و به جوامع کفر و ضلالت بپیوندد.

تغرب بعد از هجرت

(عن محمد بن سنان ان ابالحسن الرضا علیه السلام كتب الیه فیما كتب من جواب مسائله: و حرم الله التعرب بعدالهجرة للرجوع عن الدین و ترک الموازرة للاءنبیاء والحجج (ع) و ما فی ذلک من الفساد و ابطال حق کل ذی حق). (۶۶۱) حضرت رضا علیه السلام در نامه ای که به سوالات محمد بن سنان جواب داده، نوشته است: خداوند تعرب بعد از هجرت را حرام کرده، زیرا حقیقت این عمل، برگشت از دین خدا و ترک یاری و تقویت پیامبران الهی است. به علاوه، این کار مفاسدی در بر دارد و حقوق صاحبان حق را باطل خواهد ساخت. اراده اجتماع مظهر بزرگترین نیرو و به وجود آوردن عظیم ترین قدرت است. مردم یک جامعه وقتی چیزی را بخواهند و برای نیل به آن جنبش کنند، خواه حق باشد یا باطل، ظالمانه باشد یا منصفانه، سرانجام به آن می‌رسند و به خواسته خویش جامه عمل می‌پوشاند. (قال علی علیه السلام: ارجاف العامة بالشیء دلیل علی مقدمات کونه). (۶۶۲) (علی علیه السلام فرموده: تحریک شدید و جنبش مردم نسبت به چیزی، مقدمه به وجود آمدن آن چیزی است. (و عنه علیه السلام: خوض الناس فی شیء مقدمه الكائن). (۶۶۳) و نیز فرموده است: فرورفتن افکار مردم در چیزی، زمینه موجود شدن و تحقق یافتن آن است.

حرکت فرد در اجتماع

در محیط نیرومند و توانای اجتماع، فرد به صلاح و فساد فکر نمی‌کند و به عواقب کار خود نمی‌اندیشد. او در دست اجتماع، مانند تخته پاره کوچک ناچیزی است که در مسیر حرکت سیلاب عظیم و بنیان شکنی قرار گرفته است. کورکورانه حرکت می‌کند و جامعه به هر طرف که می‌رود، وی را با خود می‌برد.

اطاعت کورکورانه

(بنا به فرضیه لوبن، فرد در اجتماع شخصیت آگاه خود را از دست می‌دهد و تابع تلقینات جمعیت می‌گردد. درست مانند معلول هیپنوتیسم که به فرمان عامل است. فردی که جزء جمعیتی در می‌آید، در نردبان مدنیت چندین پله پائین تر می‌آید. شخص ممکن است فوق العاده با تربیت و عاقل باشد و در حال انفرادی سخت درباره عواقب کردار و رفتار خویش بیندیشد، لکن در میان جمع ممکن است تبدیل به یک وحشی گردد و بدون تفکر و تأمل، در تحت سلطه غریزه، به هر اقدامی تن در دهد. انسان در جمع به درجه وحشیگری سقوط می‌کند و از هر تلقینی، کورکورانه و بدون چون و چرا، پیروی می‌نماید و دست به اقداماتی مخالف عادت و افکار خود می‌زند. به نظر لوبن، فرد در میان جمعیت حکم شنی را در میان خرمن شن دارد که باد به میل خود هر جا بخواهد آن را می‌برد.) (۶۶۴) اگر جامعه از مردمان رشید، عالم، درستکار و بافضیلت تشکیل شده باشد، ممکن است

جنبش عمومی و حرکت اجتماعی آنان، منشاء خیر و خوبی گردد و موجبات رفاه بیشتری را برای مردم فراهم آورد. ولی در جایی که اکثریت مردم افراد نادان، بی سواد، فرومایه و بی فضیلت باشند، در آن جا حرکت اجتماعی اغلب مضر و خطرناک است و می تواند مصائب غیرقابل جبرانی به با بیاورد.

جنبش فرومایگان

(قال علی علیه السلام : فی صفه الغوغاء هم الذین اذا اجتمعوا ضروا و اذا تفرقوا نفعوا . (۶۶۵)) علی علیه السلام درباره غوغا فرموده : آنان مردمی هستند که وقتی به هم پیوندند و حرکت اجتماعی کنند، ضرر می زنند و چون متفرق گردند و به کارهای فردی خود بپردازند، منفعت می رسانند. غوغای اجتماعی، مانند بیماری های ساری، خیلی زود دامن گیر همه می شود و قدرت نیرومند اجتماع به طور ناآگاه عموم افراد را به خود جذب می کند و با سرعت به هدف خویش جامه عمل می پوشد و تنها افراد بسیار قوی و نیرومند ممکن است شخصیت خود را حفظ کنند و خویشان را از جریانهای مخرب و نامطلوب برکنار نگاه دارند. در جنبش های لجام گسیخته، افراد متجاوز، از فرصت اجتماع مردم سوء استفاده می کنند و در میان موج جمعیت، به طور ناشناس خسارات و ویرانی هایی را به بار می آورند و به جرایم و جنایاتی دست می زنند و سرانجام چون شناخته نمی شوند، مورد تعقیب کیفری و مجازات قانونی قرار نمی گیرند.

نهضت جهال

(قال علی علیه السلام : هم الذین اذا اجتمعوا غلبوا و اذا تفرقوا لم يعرفوا . (۶۶۶)) علی علیه السلام فرموده : به وجود آورنده نهضت های جاهلانه کسانی هستند که وقتی اجتماعی کنند، پیروز می شوند و به مقصد خود نایل می گردند و چون پراکنده گشتند، شناخته نمی شوند. (افراد در میان جمعیت دستخوش احساسات خودخواهی و خصومت می گردند و جمعیت به آنان اجازه نمی دهد که عنان این احساسات را از دست بدهند. از خصوصیات مهم جمعیت، خودپسندی و عقیده جزمی یا قطعی به حق خود است و در زیر پرچم همین عقیده و ایده آلیسم، جمعیت حاضر است هر آنچه را در سر راه خود می یابد، نابود کند و بر افکار و آرمان های خودش لباس عمل بپوشاند.) (۶۶۷)

مجرمین ناشناخته

در میان گروهی از افراد که دارای هدف مشترکی هستند، فرد قدرتی احساس می کند که در حال انفرادی فاقد آن است. گذشته از این جزء، گروهی بودن موجب ناشناختگی و در نتیجه موجب عدم مسئولیت است. بنابراین، عضو یک جمعیت، از قید و بند هرگونه بازرسی خویشان را آزاد می داند و بدون توجه به عواقب کار، برای مبادرت به هرگونه اقدامی آماده می گردد. گذشته از این، در گروهی که دارای هدف مشترکی باشد، نیروی تلقین فوق العاده قوی است و این کیفیت موجب بروز وضعی می گردد که یک فکر یا حس تلقین شده، به سرعت همه افراد جمعیت را فرامی گردد. افرادی که دارای شخصیت بسیار نیرومند باشند و بتوانند در مقابل نیروی تلقین مقاومت ورزند و برخلاف امواج شنا کنند. بسی نادرند. منتهی که بتوانند انجام دهند آن است که عقاید دگری اظهار دارند و تفرقه ای ایجاد کنند و از همین طریق، جمعیت ها در بسیاری از موارد از مبادرت به اقدامات ظالمانه و وحشیانه خودداری کرده اند.) (۶۶۸) خلاصه آن که فرزندان بشر از زمان ولادت تا پایان دوران بلوغ همواره تحت تاءثیر خانواده و آموزشگاه و کوی و برزن هستند و در این سه محیط سازنده و نیرومند، شخصیت خوب یا بدشان پایه گذاری می شود و به صفات پسندیده یا ناپسند متخلق می گردند و در آغاز جوانی که وارد اجتماع می شوند، براساس تربیت هایی که در آن سه محیط

آموخته اند، با مردم می آمیزند و با همان صفات و خلقیاتی که فراگرفته اند، با جامعه سازش می کنند. اگر در جامعه تحول اساسی و انقلاب عمیقی روی ندهد و اوضاع اجتماع دگرگون نگردد، گروههای مختلف با تفاوت تربیت های خانوادگی و آموزشگاهی، می توانند با هم زندگی کنند و هر گروهی خود را در شرایط مخصوص به خویش با جامعه تطبیق دهد و شخصیت متناسب خود را احراز نماید. (مادام که جامعه تغییر شکل نداده و دستخوش تحول بزرگی نگشته، تصادم و اصطکاک بین اصول مختلف به وجود نخواهد آمد و همه در کنار یکدیگر به زندگی خود ادامه خواهد داد. یک جا قدرت، افتخار، عزت، تسلط و در جای دیگر کار و زحمت و محرومیت و حقارت به طور منفک وجود خواهد داشت. در گوشه ای اصل زور و قلدری و استثمار و در گوشه دیگر اصل بردباری و فرمانبرداری و تمکین حکمفرما خواهد بود. زنان صفاتی مخصوص به خود و مردان فضایی ویژه خویش خواهند داشت.) (۶۶۹)

اختلال شخصیت

متاسفانه در جهان کنونی، یعنی دنیای صنعت و ماشین، روش های اجتماعی به سرعت عوض می شود و آداب و رسوم عمومی در مدت کوتاهی تغییر شکل می یابد. در خلال این تحولات سریع، چه بسیار نارواها در نظر مردم روا می شود و رواها ناروا می گردد.

تحول در دنیای ماشین

به عبارت دیگر، آداب و رسوم اجتماعی، در گذشته و حال، همواره دستخوش تحول و انقلاب بوده و هرگز قرار و ثبات نداشته و ندارد، با این تفاوت که در ادوار گذشته، تحولات اجتماعی با آرامی و در طی یک یا چند قرن صورت می گرفت، ولی در عصر ماشین تغییر و تحول به قدری سریع انجام می شود که ممکن است در طول زندگی یک نسل، تحولات گوناگونی در شئون اساسی اجتماعی پدید آید و بسیاری از رسوم یا سنن اخلاقی، که یک روز در جامعه مطلوب و مورد قبول بوده، روز دیگر وازده و مطرود شناخته شود. بدیهی است در چنین وضعی بیشتر جوانان دچار کشمکش های درونی می شوند و از تضاد و ن سازگاری تربیت های خانوادگی با روش های نوین اجتماعی ناراحت و نگران می گردند. برای آن که اولیای اطفال و همچنین نسل جوان تا اندازه ای به اهمیت این مشکل بزرگ اجتماعی و تربیتی واقف شوند و نظر اولیای گرامی اسلام را درباره تحولات روا و ناروا بدانند و نظر اولیای گرامی اسلام را درباره تحولات روا و ناروا بدانند و برای آن که نقش صنعت و ماشین در تغییر سریع آداب اجتماعی و سنن اخلاقی واضح گردد، لازم است پیرامون آن ها به اختصار گفت و گو شود.

آداب اجتماعی

از روزگارهای گذشته تا کنون هر یک از ملل و اقوام بشری، با اختلاف شرایط حیات و مغایرت نژاد و تفاوت مذهب و زبان، یک سلسله مقرراتی را به نام آداب و رسوم اجتماعی پذیرفته و در اداره امور زندگی براساس همان آداب و رسوم با یکدیگر برخورد داشته و دارند. (آداب و رسوم اجتماعی عبارت از مقررات و روش های معمولی است که از نسل های پیشین به نسل های بعد انتقال یافته و بر حسب ضروریات، آداب تازه ای به آن اضافه می شود. سمنر، آداب اجتماعی را به منزله تنها وسیله تطبیق فرد یا اجتماع می داند. آداب اجتماعی شامل کلیه رسوم متداول زندگی، اعم از جزیی ترین و جدی ترین رسم هاست و تعداد این آداب از اندازه خارج است.) (۶۷۰)

پایه های اخلاق

(اخلاق ، هنگامی که جنبه عملی پیدا می کند ، به نام سنن و عادات و آداب دسته جمعی متداول خوانده می شود . سنن و آداب هر جامعه ای پایه فعالیت های انفرادی آن جامعه است . در حقیقت این سنن تارهایی هستند که فعالیت انفرادی ، همچون پودی بر روی آنها بافته می شوند و این حقیقت همواره از آغاز پیدایش بشر جاری بوده است . در هر صورت ، آداب همواره به منزله پایه های اخلاق به شمار می روند ، زیرا رواج برخی سنن و آداب ، آدمی را ناگزیر می کند که اخلاق و عادات خویش را از آن آداب اقتباس کند و هر عاداتی یک توقع ناآگاهی به وجود می آورد .) (۶۷۱) در نظر مردم ، تمام مقررات عادی و آداب و رسوم اجتماعی ارزش یکسان ندارند و جامعه همه آن ها را به یک چشم نمی نگرند ، بلکه بعضی را مهم و لازم الاجرا و بعضی را عادی و قابل تخلف می داند . سنن و مقرراتی که ناشی از عقاید مذهبی یا مبانی ملی است و در سعادت و خوشبختی جامعه نقش مؤثری دارد ، مهم و غیرقابل اغماض است و سرپیچی از آن ها مایه زیان مادی و معنوی است ، ولی آداب و رسومی که زاینده افکار عادی و ناشی از روش های سطحی زندگی است ، چندان قابل ملاحظه نیست و ممکن است کسانی در اجتماع آن ها را نادیده انگارند و عملاً از انجامشان سر ، باز زنند .

آداب و سنن

بعضی از جامعه شناسان ، قسم اول ، یعنی آداب و رسومی را که حاوی سعادت و مایه رستگاری مردم است ، به سنن تعبیر کرده و قسم دیگر را که روش های عادی اجتماع است ، آداب و رسوم خوانده اند . (آن دسته از آداب و رسوم که به نظر جامعه ، رعایت آن ها برای رفاه و نیک بختی مردم ضروری است و تخلف از آنها حیات جامعه را به خطر می افکند ، سنن خوانده می شود . بنا به تعریف سمندر و کلر ، سنن عبارت از آداب و رسومی است که متضمن فکر رفاه و صلاح جامعه باشد و آدمی را بر آن دارد که خود را با آنها وفق دهد ، گو این که هیچ اجباری از طرف مقامی به وی وارد نیاید . در اثباتی که انسان می تواند آداب و رسوم عادی را بدون گوشمالی و مجازات شدیدی زیر پا بگذارد ، هرگز جرات آن را ندارد که سنتی را نادیده انگارد ، زیرا از این تخلف ، زیان بزرگ خواهد دید .

رسوم ناپایدار

آداب و رسوم اجتماعی هر قومی متناسب با وضع زندگی و شرایط محیط اجتماعی آن قوم است . با توجه به این مطلب که تمام ملت ها ، کم و بیش ، در راه ترقی و تکامل تلاش می کند و پیوسته شرایط زندگی خود را در پرتو پیشرفت های علمی و صنعتی دگرگون می سازند ، ناچار آداب و رسوم اجتماعی آنان نیز ثابت و پایدار نخواهد ماند ، بلکه با عوض شدن اوضاع اجتماعی یا تغییر شکل می دهند یا به کلی از میان می روند . (آداب و رسوم اجتماعی با تغییر شرایط اجتماعی عوض می شود . گو این که در مقابل هر تغییری معمولاً- ابراز مقاومت می شود . آداب مربوط به افکار و آرا و رسوم خانوادگی و مالکیت و غیره ، معمولاً بیش از رسومی که بستگی به فعالیت های اقتصادی یک ملت دارند ، مانند فن تهیه محصول ، در مقابل تغییرات مقاومت می کنند .) (۶۷۲)

تغییر مقتضیات زمان

عقلا- و خردمندان که از دگرگونی های اجتناب ناپذیر جامعه با خبرند و از تغییر مقتضیات زمان آگاه اند ، هرگز در تحولات

اجتماعی خود را نمی‌بازند و راه صحیح زندگی را گم نمی‌کنند، بلکه تغییرات اجتماعی را با کمال دقت مورد توجه قرار می‌دهند و با پیشرفت‌های اساسی و ثمربخش زمان پیش می‌روند. خویشتن را با شرایط تازه محیط منطبق می‌سازند و عملاً از آداب و رسوم پیروی می‌کنند. (قال علی علیه السلام: اعرف الناس بالزمان من لم يتعجب من احداثه. (۶۷۳)) علی علیه السلام فرموده است: داناترین مردم به مقتضیات زمان کسی است که از تحولات آن دچار شگفتی نشود و خویشتن را نبازد. (و عنه علیه السلام: ینبغی لمن عرف الزمان ان لا یاءمن الصروف و الغیر. (۶۷۴)) و نیز فرموده است: کسی که عارف به مقتضیات زمان است و از دگرگونی‌های پی‌گیرش آگاهی دارد، شایسته است هرگز خویشتن را از تحولات و تغییرات اجتناب ناپذیرش در امان نداند.

تربیت بر وفق محیط

آداب و رسوم اجتماعی هر زمان به منزله برنامه عمل و خط مشی زندگی مردم آن زمان است. هر فردی با به کار بستن آن برنامه می‌تواند به شایستگی با مردم بیامیزد و خویشتن را با مقتضیات زمان خود منطبق سازد. پدران و مادران دانا موظف اند در تربیت فرزندان متوجه مقتضیات زمان باشند، آنان را با شرایط محیط تربیت کنند و به صفات متناسب زمان، که شرط حسن سازگاری با اجتماع است، مجهزشان نمایند.

تفاوت زمان پدران و مادران

(قال علی علیه السلام: لا تقسروا اولادکم علی آدابکم فانهم مخلوقون لزمان غیر زمانکم. (۶۷۵)) علی علیه السلام فرموده است: آداب و رسوم زمان خودتان را با زور و فشار به فرزندان خویش تحمیل نکنید، زیرا آنان برای زمانی غیر از زمان شما آفریده شده‌اند. برای آنکه سخن علی علیه السلام مورد سوء تفسیر و تعبیر افراد مغرض یا نادان قرار نگیرد و باعث گمراهی افراد ساده دل و بی اطلاع نشود، لازم است این نکته خاطر نشان گردد که سفارش تربیتی علی علیه السلام، همان طور که در متن حدیث آمده است، تنها ناظر به آداب، یعنی رسوم معمولی اجتماعی است، و گر نه سنن ثابت انسانی و مقررات قطعی اسلامی که پایه و اساس خوشبختی بشر است، تغییرناپذیرند و همواره باید ثابت و پایدار بماند. پدران و مادران دانا موظف اند فرزندان خود را براساس همان سنن تربیت کنند و تربیت کنند و بدین وسیله موجبات سعادتشان را فراهم آورند و بدانند اگر بر فرض، جامعه ای نادان از انجام سنن اساسی و سعادت خود سر، باز زند و به نام تغییر مقتضیات زمان، گناهای را روا و فرایضی را غیرضروری یا ناروا تلقی نماید، واقعیت آن سنن تغییر نمی‌کند و سرانجام، نتایج شوم آن تخلف و سرپیچی، دامن گیر جامعه خواهد شد.

پیشرفت با تکامل زمان

به عبارت روشن تر، علی علیه السلام می‌خواهد بگوید اگر دیروز پدری طبق مقتضیات زمان خویش، با خواندن کتاب قانون بوعلی، طبیب شده و بیماران را درمان کرده است، نباید امروز همان برنامه را به فرزند خود تحمیل کند، زیرا مقتضیات زمان تغییر کرده و شرایط طبابت عوض شده است. چنین پدری اگر بخواهد فرزندش طبیب شود، باید طبق آداب و رسوم زمان عمل کند. او را به دانشگاه بفرستد تا طب و جراحی جدید را فرا گیرد و در هر قسمت از آخرین تحقیقات علمی دانشمندان جهان آگاه شود.

پدیده‌های نوین

اگر پدری دیروز با خشت و گل برای مردم خانه می‌ساخت و مورد قبول جامعه بود، نباید امروز راه و رسم بنایی زمان خود را به

فرزند خویش تحمیل کند و او را در این کار با همان روش تربیت نماید، زیرا در دنیای امروز طرز ساختمان و مواد آن تغییر کرده است. او موظف است فرزند خود را برای تحصیل در رشته معماری به دانشگاه بفرستد تا مهندس شود و به اسلوب ساختمانهای بتونی و اسکلت فلزی مطابق آداب و رسوم زمان خود آشنایی کامل پیدا کند. دیروز ریسندگی و بافندگی با چرخ های چوبی و وسایل دستی بود، امروز با ماشینهای خودکار است. دیروز حمل و نقل بار و مسافر به وسیله اسب و شتر بود، امروز با اتومبیل و طیاره است. دیروز به وسیله روشنائی، چراغ های روغنی و نفتی بود، امروز به وسیله لامپ و نیروی برق است. دیروز مردم در مجالس و منازل روی زمین می نشستند، امروز میز و صندلی معمول شده است. دیروز سرداری و کمرچین می پوشیدند، امروز کت و شلوار و خلاصه آداب و رسوم اجتماعی در تمام شئون زندگی تغییر کرده است.

سنن تغییر ناپذیر

علی علیه السلام به پیروان خویش توصیه کرده است که آداب و رسوم زمان خود را به فرزندانتان تحمیل نکنید و آنان را به اعمال روش های عصر خودتان ملزم ننمایید، چه آنها برای زمان دیگری آفریده شده اند. وظیفه شما این است که با تحولات تکاملی جهان پیشروی کنید و فرزندان را با مقتضیات زمان خودشان تربیت نمایید تا بتوانند خود را با شرایط زمان تطبیق دهند و به شایستگی با جامعه همکاری و سازش نمایند. ولی هرگز به آنان اجازه نمی دهد که به نام تغییر شرایط زمان، سنن اساسی و سعادت بخش اجتماع را نادیده انگارند و از حدود مقررات قطعی اسلامی، که در همه ادوار پایه سعادت و رستگاری انسان هاست، قدمی فراتر بگذارند. اقامه عدل و انصاف، ادای امانت و وفای به عهد، وظیفه شناسی و شرافت نفس، راستگویی و درستکاری و دیگر صفات انسانی از سنن ثابت الهی و مایه خوشبختی بشر است. مسلمان باید همیشه و در همه جا آنها را عملاً به کار بندد و فرزندان خویش را نیز با همان سنن تربیت کند. میگساری و قمار، تجاوز و ستم، ناپاکی و خیانت، بی عفتی و زنا و سایر صفات ذمیمه از محرّمات قطعی اسلام و عامل تیره روزی و بدبختی آدمی است. مسلمین همواره باید از آنها اجتناب نمایند و فرزندان خود را نیز از آن اعمال برحذر دارند. اگر به فرض در محیط فاسدی، زورگویی و خیانت سند لیاقت باشد و تجاوز و ستم نشانه قدرت، بی عفتی و ناپاکی علامت تجددخواهی و شراب و قمار در ردیف آداب و رسوم پسندیده به حساب آید، فرد مسلمان نباید خود را تسلیم آن روش های ناپسند نماید و خویشتن را به پلیدی های آن محیط مسموم آلوده کند. حق ندارد فرزند خود را طبق آن آداب و رسوم غلط تربیت نماید و به تصور هماهنگی با مقتضیات زمان، موجبات تباهی و سقوط خود و خاندان خود را فراهم سازد. پذیرفتن آداب و رسوم جدید، که ناشی از تکامل علمی جامعه و باعث بهتر زیستن است، نشانه شخصیت و آزادگی و حاکی از قدرت سازگاری با روش های نوین اجتماعی است. برعکس، ترک گفتن سنن انسانی و تن دادن به پلیدی گناه، علامت فرومایگی و زبونی و نشانه ضعف نفس و هوی پرستی است. با کمال تأسف، در دنیای کنونی صنعت و ماشین، بسیاری از سنن اخلاقی و سجایای انسانی مورد بی اعتنائی قرار گرفته و پاره ای از آنها، مانند آداب و رسوم کهنه و متروک، به دست فراموشی سپرده شده است. در دنیای ماشین، فروغ ایمان رفته رفته به خمودی گراییده و دل بستگی مردم به خداوند ضعیف شده و پاکی و تقوی، که اساس سعادت آدمی است، رنگ افسانه و تخیل به خود گرفته است. پیشرفت های روزافزون علوم طبیعی و پی بردن به اسرار نهفته خلقت، از یک طرف، بشر را چنان مست و مغرور کرده که به ندای پیامبران الهی و رهبران روحانی بی اعتنا شده است و از طرف دیگر چنان در شئون مادی غوطه ور شده که جنبه معنوی و انسانی خود را به کلی از یاد برده است.

هدف زندگی در جهان امروز

در دنیای صنعت، عواطف عالی انسانی و سجایای اخلاقی ارزش واقعی خود را از دست داده است. در نظر جامعه امروز، تنها بهتر

زیستن و بیشتر لذت بردن و خلاصه‌گرایی و خواهش‌های نفسانی را هرچه زیادتر ارضا کردن، هدف عالی زندگی شناخته شده است. در نتیجه این طرز تفکر، خوی تهاجم و درندگی در نهاد بشر بیدار شده و تعدی و تجاوز فزونی یافته و پیوسته رو به افزایش می‌رود. اصل شرافتمندانه تعاون بقا در زندگی بشر تدریجا جای خود را به تنازع بقا می‌دهد و مردم در کشاکش حیات، مانند درندگان، به خشونت و بی‌رحمی با یکدیگر برخورد می‌کنند. پدیده صنعت و تحولات خیره‌کننده آن، زیبایی‌ها و زشتی‌های فراوانی را در جوامع بشری به ارمغان آورد و سود و زیان بسیاری را در شئون مختلف زندگی نصیب انسان‌ها ساخت. قدرت صنعت، بشر را در نبرد با طبیعت پیروز ساخت. صدای ماشین‌ها، غرش طیاره‌ها و سوت کشتی‌ها، حکومت آدمی را در زمین و هوا و دریا اعلام نمود. در پرتو صنعت، قلمرو حکومت بشر توسعه یافت و همچنان گسترش می‌یابد. از یک طرف به عمق دریاها فرو می‌رود و از طرف دیگر در ماوران جو به سیر و مطالعه می‌پردازد و فکر تسخیر اجرام کیهانی را در سر می‌پرورد.

بهبودی در پرتو علم

بشر در پرتو طبیعت، به اعماق تاریک طبیعت راه یافت. از اسرار نهفته اش آگاه شد. با نیروی علم، منابع طبیعی را به نفع خویش مسخر ساخت و موجبات بهزیستی خود را فراهم آورد. با پیشرفت صنعت، جهان اسرارآمیز میکروب شناخته شد و آدمی به منشاء بیماری‌های خانمانسوز پی برد و با مبارزات علمی، خویشتن را از شر بسیاری از دردهای جانکاه و امراض مهلک و طاقت فرسا نجات داد. خلاصه، صنعت ماشین در تمام شئون زندگی مردم اثر گذارد و تحولات عمیقی در کشاورزی، آبیاری، سدبندی، راهسازی بهداشت، اقتصاد، ریسندگی، بافندگی و دیگر امور حیاتی به وجود آورد و موجبات آسایش جوامع صنعتی را فراهم ساخت.

نتایج زیان بخش ماشین

همزمان با تحولات مفید و سودمندی که صنایع ماشینی در زندگی انسان‌ها به وجود آورد و مردم را از منافع بسیاری برخوردار ساخت، نتایج زیان بخش و نامطلوبی نیز در جامعه بشری از خود به جای گذارد و در مواقع جنگ و صلح، جنایات بزرگ و مفاسد غیرقابل جبرانی به بار آورد. پیشرفت صنایع ماشینی، سلاح‌های وحشتناک و مرگباری در اختیار بشر گذارد و قدرت جنگی ملل و اقوام جهان را در کشتار انسانها و تخریب شهرها و نابود کردن تمدن‌ها به وضع حیرت‌آوری افزایش داد. بشر خودسر و جاه طلب، با صنعت ماشین، توانست در جنگ جهانی دوم به آن همه اعمال ضد انسانی دست بزند و آن وقایع فجیع و جنایت شرم‌آور را به وجود آورد.

زمینه نابودی بشر

مهمتر آن که پیشرفت روزافزون علوم طبیعی و صنایع ماشینی از یک طرف و ضعف مبادی ایمانی و اخلاقی از طرف دیگر چنان بشریت را در معرض خطر قرار داده که بعضی از دانشمندان، نسبت به مفید بودن پیشرفت‌های علوم طبیعی در تاءمین سعادت بشر اظهار تردید کرده و فکر می‌کنند آدمی با دست یافتن به نیروی اتم، زمینه نابودی خود را مهیا کرده و ممکن است این موفقیت درخشان علمی، در مدت کوتاهی به حیات بشر در کره زمین خاتمه دهد. راسل می‌گوید: (بمب اتمی و حتی بیشتر از آن، بمب هیدروژنی سبب ایجاد وحشت‌های تازه‌ای شده و نتایج علم را در زندگی بشر بیش از پیش در معرض تردید قرار داده است. حتی بعضی از صاحب نظران برجسته که انیشتین به شمار آنان است، خاطر نشان ساخته‌اند که خطر محو حیات این سیاره خاکی را تهدید کند.) (۶۷۶)

لزوم توسعه اخلاق

راسل در کتاب دیگرش گفته: (اشخاصی هستند، از جمله، که به زعم آنها محتمل است که انسان دوره حیات خود را طی کرده باشد و در ظرف سنین معدودی موفق شود با مهارت شگرف علمی خود، خویش را نابود کند.) (۶۷۷) لکن دونهی می گوید: (امروز که بشریت در نتیجه به کار بردن نیروی اتمیک تهدید به انهدام کامل می شود، مردم تازه متوجه می شوند که تنها نجات مؤثر آنها منوط به توسعه بیشتر و عالی تر اخلاق انسان است. برای اولین بار در تاریخ بشر، انسان از کاری که با هوش خود انجام داده بیمناک است و در عجب است که آیا راه راست را برگزیده است.) (۶۷۸) و استان از دست دیوانه سلاح تا ز تو راضی شود عل و صلاح چون سلاحش هست و عقلش نی ببند دست را ورنه صد آرد گزند بد گهر را علم و فن آموختن دادن تیغ است دست راهزن تیغ دادن در کف زنگی مست به که آید علم ناکس را به دست علم و مال و منصب و جاه و قران فتنه آرد در کف بد گوهرا

بلوغ جنسی و بلوغ اقتصادی

در دنیای ماشین شرایطی به وجود آمد که بین بلوغ جنسی و بلوغ اقتصادی جوانان قهرا فاصله افتاد و باعث تعویق ازدواجشان گردید، زیرا کسی که می خواهد در جهان صنعت زندگی کند و خود را با شرایط و مقتضیات آن منطبق سازد، باید سالیان دراز درس بخواند و به یکی از فنون دنیای ماشین آشنا شود تا بتواند درآمد مناسبی برای خود پایه گذاری کند و از آن راه زندگی خود و عائله خویش را تاءمین نماید.

تضعیف عفت و اخلاق

در این فاصله دراز، تمایل جنسی به جوانان فشار می آورد و آنان را در مضیقه و تنگنای قرار می دهد. به علاوه، تماشای فیلمهای مهیج و شهوت انگیز، که خود از فرآورده های زندگی ماشینی است، کشش تمایل جنسی را تشدید می کند و بر فشار طبیعی شهوت جوانان می افزاید. همچنین دیدن زنان نیمه عریان در کوچه و خیابان، شهوت جوانان را به شدت مشتعل می سازد و نیروی عفت و اخلاق را در نهادشان تضعیف می کند. در این موقع است که بسیاری از پسران و دختران جوان راه فساد و تباهی را در پیش می گیرند و عملا به مقررات اخلاقی و سنن اجتماعی پشت پا می زنند.

مشکلات زندگی در دنیای ماشین

ویل دورانت می گوید: (ناگهان کارخانه ها ظاهر شد و مردان و زنان و فرزندان خانه و خانواده را ترک گفتند تا در ساختمانهای غم انگیزی که نه برای پناه دادن انسانها، بلکه برای حمایت ماشین ها ساخته شده بود، به نحو فردی، نه خانوادگی، کار کنند و مزد خود را نیز به نحو فردی دریابند. شهرها بزرگ تر شدند و مردان به جای بذرافشانی و جمع خرمن در مزارع، در امکانه کثیف و تاریک با، تسمه ها و قرقره ها و تیغه ها و ااره ها و هزاران چرخ و منگنه و دنده آهنی و بازوی پولادی به نبرد مرگ و زندگی پرداختند. ظهور ماشین های نو، عمل زندگی و درک آن را سال به سال مشکل تر ساخته است. بلوغ و پختگی ذهنی در شهر دیرتر از مزرعه حاصل شد. در دنیای ماشین، مردان بیست ساله شهرهای جدید، در برابر تغییر و غموض روزافزون اوضاع، به مثابه کودکان شدند و ده سال دیگر لازم آمد تا اشتباهات آنها برطرف گردد. دوران رشد درازتر گشت و تعلیم و تربیت وسیعی لازم آمد تا ذهن را با وظایف حیات جدید آشنا سازد.) (۶۷۹)

برافتادن عفت و حیا

(رشد جنسی مانند سابق زود دست می دهد ، ولی رشد اقتصادی دیرتر می رسد . تحدید شهوات که در زندگی روستایی امری معقول و عملی به نظر می رسید ، در جامعه صنعتی که ازدواج را تا سی سالگی به تاءخیر می اندازد ، امری دشوار و غیرطبیعی می نماید . شهوت ناگزیر سر بر می آورد و کف نفس مشکل می گردد . عفت که وقتی جزو فضایل بود ، مردود می شود و حجب و حیا از میان می رود . مردان به کثرت گناهان افتخار می کنند و زنان می خواهند در لجام گسیختگی با مردان همقدم شوند و عشق بازی امری عادی می شود و فحشای رسمی ، بر اثر مراقبت پلیس ، بلکه به علت رقابت فحشای غیر رسمی از کوچه و بازار برچیده می شود . اصول اخلاقی جامعه کشاورزی از هم می پاشد و جامعه شهری دیگر آن را به حساب نمی آورد .) (۶۸۰)

رواج ناپاکی

نتیجه آن که در دنیای ماشین ، نه تنها آداب و رسوم عادی در معرض دگرگونی سریع قرار دارد ، بلکه سنن ثابت اجتماعی و مقررات اساسی اخلاق نیز دستخوش تحول و تغییر قرار گرفته و بر اثر فساد اخلاق و ناپاکی محیط ، بسیاری از فضایل و پاکی ها مطرود شناخته شده و بسیاری از رذایل و ناپاکی ها مطلوب و مقبول جامعه قرار گرفته است . (قال علی علیه السلام : اذا خبث الزمان كسدت الفضائل و ضرت و نفقت الرذائل و نفعت .) (۶۸۱) علی علیه السلام فرموده است : وقتی محیط اجتماع آلوده و ناپاک شد ، سجایای انسانی و فضایل اخلاقی بی رونق و زیان آور می شود برعکس ، رذایل و ناپاکی در جامعه رایج و سودبخش می گردد . (افکار ما راجع به درست و نادرست و صاب و ناصواب کاملا بستگی به آداب و رسوم و سنن متداول دارد . آداب و رسوم اجتماعی ممکن است هر ناصوابی را صواب جلوه دهد و آن چه روزی مطلوب بوده ، ممکن است روزی نامطلوب شناخته شود و بالعکس . همچنین آن چه در جامعه ای صواب می نماید ، ممکن است در جامعه دیگر خطا به نظر آید .) (۶۸۲) مسلمین جهان نیز مانند سایر ملل و اقوام تحت تاءثیر تحولات دنیای ماشین قرار گرفته و بسیار از سنن اجتماعی و مقررات اسلامی را عملاً ترک گفته و آنها را مزاحم لذایذ و سد راه منافع خود دانسته اند و بر عکس ، به گناهان و ناپاکی های بسیاری عملاً تن داده و لذت و نفع خویش را در آنها پنداشته اند .

پیش بینی انحطاط اخلاقی

اولیای گرامی اسلام ، در قرون گذشته ، این انحطاط و پستی اخلاقی را برای مسلمین پیش بینی کرده ، و در ضمن احادیث متعددی ، تحول سنن اجتماعی و سجایای انسانی را خیر داده اند . (قال رسول الله صلی الله علیه و آله : یاءتی علی الناس زمان . . . السنه فیهم بدعه و البدعه فیهم سنه و الحلیم منهم غادر و الغادر بینهم حلیم .) (۶۸۳) رسول اکرم (ص) فرموده است : روزگاری بر مردم می آید که سنت های سعادت بخش در جامعه بدعت تلقی می شود و بدعت ها سنت . بردبارانشان فریبکار و حیلہ گران بین مردم بردبار شناخته می شوند . (قال علی علیه السلام : صار الفسوق فی الناس نسبا و العفاف عجا .) (۶۸۴) علی علیه السلام درباره محیط فاسد می گوید : گناهکاری و ناپاکی در آن جامعه از اوصاف عادی مردم شده و کف نفس و پاکدامنی باعث شگفتی گردیده است .

فروریختن بنای اخلاق

بدیهی است در چنین محیط مسموم و شرایط فاسد اجتماعی ، جوانان به راه فساد و تباهی رانده می شوند . بنای فضایل اخلاقی و

سجایای انسانی، که محیط خانواده در نهادشان پایه گذاری کرده بود، فرو می ریزد و شخصیت شایسته ای را که با مراقبت پدر و مادر، در دوران کودکی فراگرفته بودند، از یاد می برند. محیط نیرومند اجتماع، اخلاقشان را دگرگون می سازد و صفات شخصیت آنان را با مقتضیات فاسد محیط و شرایط گمراه کننده اجتماع هم آهنگ می نماید. تنها کسانی می توانند از فساد و گمراهی مصون بمانند که در راه انجام سنن اسلامی و وظایف انسانی، مجاهده کنند و بر شهوات و تمایلات غیر مشروع خود حاکم باشند. شخصیت خویش را نیازند و عنان نفس سرکش را هرگز از دست ندهد و این کار بسی دشوار و مشکل است.

جوان و اثبات شخصیت

قال الله ...

قال الله العظیم فی کتابه : ... قالوا سمعنا فتی یذکرهم یقال له ابراهیم . (۶۸۵) میل اظهار وجود و اثبات شخصیت برای نوبالغان و جوانان یکی از طبیعی ترین حالات روانی آنهاست که به قضای حکیمانه الهی در نهادشان آفریده شده است . نوجوانی که دوره کودکی را گذرانده روزگار طفیلی گری اش سپری شده است ، خواه ناخواه ، باید خود را برای زندگی مستقل اجتماعی مجهز نماید و با فراگرفتن صفاتی که لازمه سازش با محیط و احراز شخصیت است ، متصف گردد ، ولی این کار هرگز به آسانی صورت نمی گیرد . نسل جوان حاضر نیست بدون قید و شرط از تمام روش بزرگ سالان پیروی کند و بی چون و چرا کلیه صفات شخصیت خود را با آنان هم آهنگ سازد ، بلکه بر عکس ، در بین تمام ملل و اقوام همواره یک نوع مخالفت و تضاد بین نسل جوان و نسل کهن وجود داشته و دارد و در بعضی از مواقع آن مخالفت ها را به صورت جنگ و ستیز درآمده و منجر به طغیان و عصیان نسل جوان گشته است .

احساسات تند جوانی

بدون تردید ، احساسات تند و آتشینی که به طور طبیعی بر اثر پدیده بلوغ ، در نهاد جوانان بیدار می شود و تمام وجود آنها را تحت تاءثیر خود قرار می دهد ، نقش مؤثری در مخالفت و سرپیچی جوانان دارد و آنان را در برابر بزرگسالان به مقاومت و خودسری وادار می کند .

عواطف زودگذر

(جهش فوق العاده حساسیت و هجوم تصورات معلوم می دارند که دوران بلوغ ، سالهای خاص احساسات است . هیجاناتی که در وضع بدن مؤثرند ، مولد یک نوع بی نظمی هایی می شوند . این هیجانات ، در نتیجه تجسمات ذهنی که آنها را بر روی بنیان وجدان مستقر می سازند ، تطویل می شوند . مثلاً یک حرکت حاکی از علاقه مندی به شخص مخصوصی ، هیجانات و عواطف زودگذر و متعددی ایجاد می کند و از مجموعه آنها ، یک ماجرا ، یک داستان به وجود می آید . که عبارت از احساس دائمی و پابرجای یک محبت خاص می باشد .) (۶۸۶)

سرپیچی جوان از رسوم کهن

علاوه بر جهش احساسات عمومی ، اساساً با فرارسیدن دوران بلوغ ، یک سلسله تمایلات مخصوصی در نوبالغان پدید می آید که هر یک از آنها به نوبه خود ، سهمی در انگیزه سرپیچی جوانان از پذیرش پاره ای از آداب و سنن بزرگسالان دارد و می تواند نسل

جوان را در انتخاب صفات شخصیت، به مخالفت نسل سابق وادار نماید. برای روشن شدن مطلب، پیرامون بعضی از آنها به اختصار گفت و گو می کنیم.

تجددخواهی جوان

یکی از تمایلاتی که در همه جوانان به طور طبیعی وجود دارد و روی شخصیتشان اثر می گذارد، علاقه به کارهای نو و افکار جدید است. جوانان با حفظ تمام ممیزات طبیعی و صفات ثابت دوران شباب، منعکس کننده اوضاع و احوال اختصاصی زمان خود هستند. جوانان شیفته مطالب و مقالات تازه و سبک های نوین روزگار خود می باشند. به سخنان جدید در کمال دقت گوش فرامی دارند و پیرامون مطالب نو و با علاقه فراموان گفت و گو می کنند. در پوشیدن لباس و انتخاب کفش و کلاه و آراستن موی و روی و خلاصه در تمام حرکات و سکنات پیرو مدهای تازه و روش های نوین هستند و مایل اند در زندگی برنامه های جدیدی را برای خود انتخاب کنند و روش هایی را غیر از روش بزرگ سالان برگزینند. موریس دبس می گوید: (جوانان اوضاع و احوال زمان خود را منعکس می نمایند و خیلی بیش از دگران تحت تاءثیر اوضاع اجتماعی جدید قرار می گیرند و حتی تاءثیر این اوضاع در ایشان خیلی بیشتر از آن است که بعضی تصور کرده اند. ما امروز شاهد مشخصات جوانان، که مطابق مد و به نرخ روز است، می باشیم. جوانان ورزشکار با قدم های محکم مصمم به طرف میدان های ورزش هجوم آورده اند. پیشاهنگان به نشان عجیب مزین شده اند و در داخل چادرها، در مقابل آتش و در سکوت جنگل ها اقامت می نمایند. دختران جوان موهای خود را کوتاه کرده اند و مشت های نیرومند و ورزش را می پسندند.) (۶۸۷)

تکامل در پرتو عقل

حیوانات که در پرتو هدایت تکوینی خداوند، در چهارچوب غرایز زندگی می کنند، روش های یکنواختی دارند که در طول قرنهای متمادی همواره ثابت بوده و هرگز تغییر شکل نمی دهند. ولی بشر با استفاده از نیروی خلاقه عقل، پیوسته در مسیر ترقی و تکامل است و با گذشت زمان، برنامه های تازه ای را در زندگی خود طرح می کند و در راه های جدیدی قدم می گذارد. بشر در طول قرن ها، بر اثر پیشرفت تدریجی علوم، به قسمتی از اسرار طبیعت پی برده و به نفع خود بهره برداری کرده است. دانشمندان، در هر عصری از تجربیات خود در راه بهتر زیستن استفاده نموده و قیافه زندگی را تغییر داده اند و به تمام مظاهر آن رنگ های تازه تری بخشیده اند.

تطبیق با تحولات

خلاصه، بشر، با گذشت زمان، مدارج تکامل را پیموده و همچنین می پیماید. مردان عاقل کسانی هستند که از مقتضیات زمان خود آگاه باشند و خویشان را با تحولات صحیح و شایسته آن تطبیق دهند. این مطلب در روایات اسلامی با عبارات مختلفی خاطر نشان شده است. (عن ابی عبدالله قال فی حکم داود (ع): علی العاقل ان یکون عارفا بزمانه مقبلا علی شاءنه. (۶۸۸)) امام صادق علیه السلام از مطالب حکیمانه داود نقل کرده است: انسان عاقل موظف است زمان خود را بشناسد و به وظایف خویش متوجه باشد. (عن ابی عبدالله علیه السلام قال: العالم بزمانه لاتهجم علیه اللوابس. (۶۸۹)) امام صادق علیه السلام فرموده: کسی که عالم به مقتضیات زمان خود باشد، مورد هجوم اشتباهات قرار نمی گیرد.

شناسایی روزگار

(قال امیرالمومنین علیه السلام : من عرف الايام لم یعقل عن الاستعداد . (۶۹۰)) (علی علیه السلام فرموده است : کسی که اوضاع روزگار خود را می شناسد ، از آمادگی در مقابل مقتضیات آن غفلت نمی ورزد . (راء الرسول صلی الله علیه و آله ان اتساع الفتوح یقضى بان یتعلم بعض اصحابه صنعۃ الدبابات و المجانیق و الضبور فارسلی الی جرش الیمن اثین من اصحابه یتعلمانها . (۶۹۱)) (رسول اکرم (ص) مشاهده کرد که توسعه فتوحات اسلامی و بسط امور نظامی ایجاب می کند که بعضی از اصحابش با سلاحهای جدید آشنا شوند . به همین جهت ، دو نفر از اصحاب خود را به جرش ، که یکی از روستاهای یمن بود ، فرستاد تا اطلاعات لازم را فراگیرند .

شرط کامیابی

آگاهی از تحولات و تکامل زمان و همگامی با پیشرفت های گوناگون بشر در مظاهر مختلف زندگی ، شرط اساسی کامیابی و موفقیت فرد و اجتماع است . عاقل کسی است که خود را با ترقیات صحیح عصر خویش تطبیق دهد و از مزایای سودمند آن استفاده نماید . به تقلید گویندگان کهن نکردم گنه گر نگفتم سخن سخنگوی باشد زبان زمان که حال زمان را بود ترجمان زمان را کسی ترجمانی کند که با منطقش همزبانی کند درخت کهن کایدش بوی مرگ به پیوند نو ، نو کند بار و برگ کهن تا ننگشتی نوآموز باش به هر روز دانای آن روز باش

محافظه کاری نسل کهن

نسل جوان بر اثر تمایل تجددخواهی و نوظللی ، خیلی زود به افکار تازه و پیشرفت های نوین متوجه می شود و خود را با مقتضیات زمان تطبیق می دهد . بر عکس ، نسل کهن که به محافظه کاری علاقه دارد ، مایل است از آداب و رسوم گذشته پیروی کند و تا آن جا که ممکن است ، روش های دیرین را در برنامه زندگانی خود همچنان نگاهداری نماید . همین تفاوت میل ، منشاء یک قسمت از اختلافات جوانان با بزرگسالان در محیط خانواده و اجتماع است . نمی توان گفت سرپیچی و تخلف نسل جوان از آداب و رسوم نسل کهن همیشه و در همه جا مفید و ثمربخش است ، بلکه بر عکس ، در پاره ای از موارد ممکن است منشاء خطرات بزرگی گردد و ضررهای قابل جبرانی به بار بیاورد . ولی بدون تردید می توان گفت اگر تجددخواهی جوانان به درستی هدایت شود و با راهنمایی مریبان لایق در مسیر صحیح خود قرار گیرد و از افراط و تندروری های نا به جا مصون بماند ، مایه نوسازی محیط و منشاء بسیاری از تحولات اجتماعی است و می تواند جامعه را از پاره ای از رسوم فاسد و آداب غلط رهایی بخشد و از انحطاط و پستی و احیاناً از سقوط و تباهی اش محافظت نماید .

ویرانی های جنگ

جواهر لعل نهرو می گوید : (جنگ ، سرپای افکار و عقایدی را که ما با آن پرورش یافته بودیم ، مرتعش ساخت و ما را حتی درباره مبانی اجتماع و تمدن جدید به شک و تردید افکند . ما دیدیم که چگونه انبوه کثیری از جوانان جهان نابود شدند . ما شاهد دروغ ها ، خشونت ها ، وحشیگری ها ، ویرانی ها و تباهی های بسیار بودیم و از خود می پرسیدیم که آیا پایان تمدن فرا رسیده است ؟ دوران جنگ و پس از آن ، دوران تجزیه و دوران از هم گسستن و دوران درهم شکستن اعتقادات و عادات کهن بود . دوران شک و تردید و تکاپویی بود که همیشه به هنگام تغییرات و تحولات سریع پیش می آید .

جوان و نوسازی محیط

در چنین دورانهای تاریخی جهان است که باید فکر ما و جسم و جان ما به فعالیت بیشتر و جدی تر پردازد. این دوران ها زمانی است که زندگی بی مزه و یکنواخت عادی، جان تازه می گیرد و ماجراهای بزرگ پیش می آید و هر یک از ما می توانیم در ساختمان دنیای نو و نظام تازه سهمی به عهده بگیریم. در چنین دورانی، جوانان نقش عمده ای را اجرا می کنند، زیرا آنها خیلی آسان تر از کسانی که پیر شده اند و ذهن و فکرشان با افکار کهنه و قدیمی، خشک و جامد شده است می توانند خود را با افکار و مقتضیات زمان منطبق سازند. (۶۹۲)

جوانان و پیشوای اسلام

حجاز، قبل از اسلام، کانون فساد و مرکز آداب و رسوم ناپسند بود. مردم آن سرزمین چنان به دخترکشی، چپاول، جنایت، بت پرستی و خلاصه به انحراف عقاید و اخلاق خو گرفته بودند که از کارهای ناروای خود کمترین احساس ناراحتی نمی کردند. موقعی که پیشوای گرامی اسلام آیین جدید الهی و برنامه های نوین مذهبی خود را به مردم عرضه می کرد و بزرگ ترین انقلاب سعادت بخش جهانی را پایه گذاری نمود، جوانان با شور و گرمی زاید الوصفی به آن دین مقدس گرویدند و با رهبری پیامبر اسلام، به منظور امحای عقاید غلط و سنن فاسد به پاخاستند و بر اثر مجاهده و کوشش پیگیر خود توانستند در مدت کوتاهی محیط حجاز را از آن همه پلید و ناپاکی تطهیر کنند و جامعه عقب افتاده را به عالی ترین مدارج کمال برسانند. نتیجه آن که تجددخواهی و نوظللی، یکی از عوامل مخالفت نسل جوان با نسل کهن است. این تمایل طبیعی، جوانان را در راه احراز شخصیت و برگزیدن صفات اخلاقی، به سرپیچی از پاره ای از آداب و رسوم بزرگسالان وامی دارد و آنان را به مسیر روشهای نوین سوق می دهد.

آزادی خواهی مفرط

یکی دیگر از عواملی که باعث سرپیچی نوبالغان از آداب و رسوم اجتماعی می گردد، استقلال طلبی و آزادی خواهی مفرط نسل جوان است. عکس العمل این تمایل افراطی، مخالفت با تقلید از پاره ای از روش های دیرین بزرگسالان و برگزیدن صفات تازه ای در بنیان گذاری اخلاق و شخصیت است. و روشن شدن این مطلب احتیاج به توضیح کوتاهی دارد. دو تمایل مفید به فضای حکیمانانه الهی در نهاد آدمیان آفریده شده، که اگر هر یک از آن دو با اندازه گیری صحیح در جای خود به کار برده شود، مایه خوشبختی و سعادت است. یکی میل به تقلید و پیروی از کارهای دگران و دیگری میل به تخلف و سرپیچی از تقلید این و آن.

اثر تقلید و ضد تقلید

اثر مفید تقلید آن است که هر نسلی مجموعه معلومات و تجربیات نسل های گذشته را فراگیرد، یا هر فردی رفتار و گفتار دگران را سرمشق خود قرار دهد و با پیروی از روشهای سنجیده و آزموده آنان، موجبات رفاه و آسایش خویش را فراهم سازد. اثر مخالفت با تقلید آن است که آدمی درهای ترقی و تعالی را بر روی خود نبندد و خویشتن را در محدوده تقلید دگران زندانی ننماید و احیانا با پیروی بی قید و شرط از آنان، اشتباهاتشان را تکرار نکند. بلکه همواره عقل و فکر خود را در بررسی روشهای دگران به کار اندازد و از نیروی ابتکار خویش استفاده کند و در مسیر تعالی و تکامل قدم بردارد و راه های تازه ای را به روی خود بگشاید.

اندازه گیری بر معیار عقل

(فبشر عبدالذین یستمعون القول فیتبعون احسنه اولئک الذین هدیهم الله و اولئک هم اولوالالباب. (۶۹۳)) بشارت ده به بندگانی که شنوای سخن هستند و از بهترین آن پیروی می کنند. اینان کسانی هستند که خداوند هدایتشان فرموده و آنها صاحبان عقل و

درایت اند. در این آیه، تقلید و مخالفت با تقلید، بر معیار عقل اندازه‌گیری شده است و خداوند بشارت می‌دهد که پیروزی و سعادت نصیب کسانی است که به سخنان دگران گوش فرادارند و تنها از آن چه خوب و پسندیده است پیروی نمایند، نه آن که بدون سنجش عقلی، از گفتار و رفتار دگران کورکورانه تقلید نمایند. (قال ابو عبدالله علیه السلام: ایاک ان تنصب رجلا دون الحجة فتصدقه فی کل ماقال. (۶۹۴)) امام صادق علیه السلام فرموده است: پرهیز از این که بدون دلیل کسی را به رهبری خود برگزینی و بدون چون و چرای تمام گفته‌های او را تصدیق نمایی.

پیروی بی قید و شرط

هیچ یک از افراد بشر، حتی مردان حکیم و دانشمند، مصون از خطا و اشتباه نیستند. عاقل کسی است که در تقلید از مردان تحصیل کرده نیز جانب عقل و درایت را مراعات کند، و از پیروی بی قید و شرط پرهیزد، تا از ضررهای محتمله مصون بماند. (قال علی علیه السلام: ان کلام الحکماء اذا کان صوابا کان دواء و اذا کان داء. (۶۹۵)) علی علیه السلام فرموده است: سخن حکما و دانشمندان، اگر درست و مطابق با واقع باشد، داروی شفابخش است و اگر خطا و غیرواقعی باشد، بیماری است. (شما خوب می‌دانید که چون عملی در مقابل ما انجام شود، ما نیز میل می‌کنیم که آن را تکرار نماییم. این موضوع حالت سرایت، حالت الهام و تلقین دارد. اما غیر از آن، یک حالت دیگر نیز در انسان وجود دارد و آن تمایل به گفتن نه و مخالفت است. برحسب مزاج و اخلاق شخصی و سن و سال، گاهی این غریزه و گاهی آن تفوق می‌یابد. هر دوی این غریزه‌ها مفیدند، اولی با تلقین آن چه نسبت به ما بیگانه بود، و جود ما را غنی تر می‌سازد و دومی نیروی مقاومت به ما می‌دهد و لزوم انجام کاری غیر از کار دگران را تلقین می‌نماید. اگر این غریزه بیش از حد خود پیشرفت کنند، اولی انسان را مقلدی سست و بی اراده بار می‌آورد و دومی شخص را منفی باف و بی حاصل می‌سازد. به طور طبیعی و عادی، این هر دو غریزه در رفتار شخص مؤثرند. (۶۹۶))

تقلید کورکورانه

یکی از مشکلاتی که بر سر راه تبلیغ پیامبران الهی وجود داشت، تقلیدهای کورکورانه مردان متعصب از روش‌های ناپسند و گذشتگان بود. فرستادگان خداوند برای آن که مردم مشرک و گناهکار را از بت پرستی و آلودگیهای اخلاقی برهانند و موجبات خوشبختی و سعادتشان را فراهم آورند، آنان را به تفکر و تدبر دعوت می‌نمودند و از آنها می‌خواستند که در شناختن حق و باطل، از نیروی عقل خویش استفاده کنند، ولی مشرکین نادان متعصب، در حفظ عقاید باطل و تصحیح اعمال ناروای خویش، تنها به روشهای پدران خود تکیه می‌کردند و تقلید از عقاید و رفتار نادرست گذشتگان را سند صحت افکار و اعمال باطل خود قرار می‌دادند. واضح است که چنین تقلیدهای جاهلانه و بی اساس تا چه حد در خمودی عقل مؤثر است و چگونه فروغ خود را تیره و تار می‌سازد.

پیروی های احمقانه

(قال هل یسمعونکم اذ تدعون. او ینفعونکم او یضرون. قالوا بل وجدنا آباءنا کذلک یفعلون. (۶۹۷)) ابراهیم خلیل به بت پرستان می‌فرمود: آیا این می‌شنوند وقتی شما آنها را می‌خوانید؟ یا آن که می‌توانند به شما سود یا زیانی برسانند؟ در جواب گفتند: ما پدران و مادران خود را دیدیم که چنین می‌کردند. (و اذا فعلوا فاحشه قالوا وجدنا علیها آباءنا. (۶۹۸)) و موقعی که مرتکب عمل زشت و ناروایی می‌شدند، برای توجیه آن می‌گفتند پدران ما به این کار دست زده‌اند. (اگر عکس العمل تقلید غلبه نماید، فرد به طور کلی آداب و سنن اجتماع را می‌پذیرد و در عین حال، عادات مضحک و کلمات اصطلاحات معمول و

عادی ایشان را نیز قبول می‌کند، فقط از این رو که مثل دگران کرده باشد. آن وقت این خطر وجود دارد که فرد، خود را به وضع خرف کننده‌ای منطبق با محیط خویش سازد. (۶۹۹)

سرپیچی‌های نابه جا

همان طور که تقلیدهای کورکورانه مانع تعقل و تفکر و سد راه تعالی و تکامل بشر است، همچنین سرپیچی‌های نابه جا از تقلیدهای صحیح و خردمندانه، که از خودسری و غرور احمقانه آدمی سرچشمه می‌گیرد، نیز مایه عقب افتادگی و محرومیت و احیاناً باعث تباهی و هلاکت است. (قال علی علیه السلام: لا تستبد برایک فمن استبد براءیه هلك. (۷۰۰)) علی علیه السلام فرموده است: مستبد به رای نباش. چه آن کس که در رای خود استبداد ورزد سرانجام هلاک خواهد شد. تنها راه پیروزی و سعادت در این زمینه، حفظ موازنه بین تمایل تقلید و خواهش ضد تقلید است. همان طور که قرآن شریف خاطر نشان فرموده است، مردان عاقل کسانی هستند که نه پیرو تقلیدهای جاهلانه باشند تا تمام روش‌های دگران را بی‌قید و شرط بپذیرند و نه اسیر خودسری و استبداد رای باشند تا بدون مطالعه از تقلیدهای مفید و ثمربخش سرپیچی نمایند. (تمام این عوامل وضعی به وجود می‌آورد که مطالعه دوران پس از جنگ را به صورت تاریخ، بسیار دشوار می‌سازد. اما در عین حال که ما به بحث و گفت‌وگو درباره اعتقادات و افکار می‌پردازیم و بسیاری از چیزها را فقط از آن جهت که گفته می‌شود کهنه و قدیمی است، نمی‌پذیریم، باید متوجه باشیم که نمی‌توانیم به این بهانه با افکار گوناگون بازی کنیم، بلکه باید با کمال جدیت بکوشیم تا بفهمیم که چه باید کرد و راه درست و مناسب در برابرمان کدام است. (۷۰۱))

جوان و روش‌های افراطی

متأسفانه، در سنین بلوغ و دوران شباب، موازنه تمایل تقلید و ضد تقلید بر هم می‌خورد و در جوانان یک حالت افراطی مخالفت با آداب و سنن بزرگسالان بروز می‌کند. آنان مایل اند در برنامه‌های زندگی و تازه‌ای را برای خود اتخاذ نمایند، یا آن که از اعمال کسانی تقلید کنند که از روش‌های عادی و آداب رسوم عمومی سرباز زده و به کارهای تازه‌ای مبادرت کرده‌اند. همین تمایل ضد تقلید و یا تقلید در جهت مخالف، سبب بروز اختلاف بین نسل جوان و نسل کهن می‌گردد و احیاناً منشاء جرایم جنایات غیر قابل جبران می‌شود.

تقلید در جهت مخالف

(در حالیکه گزینه تقلید در دوران سوم کودکی، غالب و مسلط است، گزینه مخالفت در ابتدای بلوغ بزرگ می‌شود و یک حالت ضدیت و مخالفت به روح انسان می‌دهد. نیروی قبول تلقین، انحطاط می‌یابد و حال آن که قدرت منع اعمال و بازرسی رفتار و نیروی مقابله کردن با مشکلات را قوت می‌بخشد. در نزد پسران، به خصوص، این موضوع، به واسطه علاقه‌ای به تهاجم و زد و خورد دارند که کاملاً آشکار است، اما با این حال، عکس‌العمل تقلید نیز هنوز وجود دارد و با عکس‌العمل ضد تقلید مخلوط شده است. میل ایجاد چیزهای تازه که در این سنین به فراوانی دیده می‌شود، در واقع نتیجه همان تقلید در جهت مخالف است. (۷۰۲)) در سال ۱۹۶۶، یک جوان در شیکاگو، نه پرستار را به قتل رساند، طولی نکشید جوان دیگری در دانشگاه تگزاس شانزده نفر را کشت. این دو حادثه خونین سبب شد که رابرت اسمیت، جوان هیجده ساله، به تقلید از آن دو نفر، در همان سال به جنایت مشابهی دست بزند و شش نفر را هدف گلوله خود قرار دهد. (رابرت اسمیت، یک جوان هیجده ساله آمریکایی، امروز ناگهان وارد یم مدرسه آرایشگری شد و با طپانچه شش دختر را هدف قرار داد. اسمیت در کلاسی که دختران

درس آرایشگری یاد می‌گرفتند وارد شد و به آن شش تن دستور داد دایره وار روی زمین دراز بکشند. او سپس طیآنچه خود را بیرون آورد و مغز دختران را هدف قرار داد. دو تن از دختران فورا و سه تن دیگر در راه بیمارستان در گذشتند و ششمین دختر در اغمای کامل است و امیدی به نجات او نمی‌رود. اسمیت پس از این کشتار از کلاس خارج شد، در حالی که به شدت می‌خندید. زنی موفق شد که فورا پلیس را آگاه کرده و قاتل را تحویل عدالت بدهد. رابرت اسمیت در کلاتری به پلیس گفت: قتل‌های دسته جمعی که اخیرا در آمریکا روی داده، الهام بخش جنایت امروز بوده است. (۷۰۳) نتیجه آن که آزادی خواهی بی حساب و تمایل افراطی ضد تقلید جوانان، که منشاء سرپیچی زاید از حد آنان از آداب و رسوم اجتماعی است، یکی از علل اساسی مخالفت نسل جوان با بزرگسالان در برگزیدن صفات اخلاقی و اثبات شخصیت است.

جوان و تخیلات

یکی از تمایلاتی که در دوران شباب به شدت بروز می‌کند و باعث سرپیچی نوبالغان از روش‌های عاقلانه بزرگسالان می‌گردد، علاقه به تخیلات غیر ممکن و تصورات افسانه مانند است. در این دوره، افکار شیرین ناشدنی چنان در اعماق روح جوانان اثر می‌گذارد و آنان را به عالم خواب و خیال می‌کشاند که از واقع بینی و درک حقایق زندگی باز می‌مانند. (شاید هرگز در دوران زندگی، تجسم و تخیل انسان این قدر شدید و درخشان و غیر قابل مقاومت نباشد. به خصوص دورانی که ما بین ۱۷ و ۲۰ سالگی محصور است، امتیاز خاصی را در ادوار زندگی داراست. خیالیبافی صورت مرجع تفکر در دوران تکلیف است. شروع آن در نتیجه یک هیجان سبک و ساده می‌باشد که اولین صور ذهنی را به وجود می‌آورد آنگاه در نتیجه تداعی افکار و یادگارها، صور جدیدی از آن مشتق می‌گردند، چنان که گویی جوان بر روی شیب ملایمی به طرف یک دنیای نیمه خیالی، که در عین حال بستگی تام با وضع احساسات فعلی وی دارد، رانده می‌شود. (۷۰۴)

تخیلات مفید

علاقه به تخیلات که به فضای حکیمانه الهی در نهاد نسل جوان آفریده شده، اگر عاقلانه و با اندازه گیری صحیح به کار برده شود، قطعاً نتایج سودمندی به بار می‌آورد. تخیلات در حدود مصلحت، نیروی خلاقه ذهن جوانان را به کار می‌اندازد و به آنان افکار ذهنی جوانان را بیدار می‌کند و آنان را برای نیل به مدارج عالی تری آماده می‌سازد. کرسی مورسین می‌گوید: (قوه تخیل در اطفال، سر منشاء بسیاری از خوشی‌ها و مسرت‌ها است. در مواقع بازی، کودکان تخیلات خود را آزادانه به کار می‌اندازند و علامت آن اعتماد و اطمینان کودکانه‌ای است که به هم بازی‌های خود دارند. طفلی که تفنگ چوبی به دوش انداخته و قدم نظامی برمی‌دارد، خود را یک سرباز واقعی تصور می‌کند. گاهی یک تخیل عمیق بر اثر تربیت و تجربه یا به واسطه تاءثیرات محیط، به صورت یک شاهکار هنری یا تابلو نقاشی یا اختراع مکانیکی در می‌آید، افکار و عقاید، زاییده همین قوه تخیل است نبوغ و دهاء نیز مولود همان می‌باشد. عالی‌ترین تجلیات مغز بشری، در اختراعات و ترقیات مکانیکی و فهم ریاضیات عالی، نتیجه همین قوه تصور و تخیل است. (۷۰۵) مورسین دبس می‌گوید: تخیل و پیشرفت‌های فکری (باید با دقت تمام، ما بین فعالیت طبیعی فکری جوانان نارس با حالات غیر عادی آنان، که در نزد مبتلایان به امراض عصبی دیده می‌شود، تفاوت قائل گردید. این تخیلات، از لحاظ امکانات جدید و اختراعات و افکار بدیع بسیار غنی است و برای پیشرفت فکری و فرهنگی جوانان مقدمه مناسبی می‌باشد. اگر ما نیز مانند پ. گیوم معتقد باشیم که تجسم و تصور، بیش از فعالیت هوش، در زندگی انسان مؤثر است، باید قبول کنیم که دوران بلوغ یکی از مراحل اساسی توسعه بدن انسانی است.

جوان و افکار شاعرانه

وقتی انسان از ای موضوع بیشتر اطمینان می یابد که ملاحظه می کند جهش تجسمات خلاق و به خصوص جهش پیشرفت های هنری در این زمان بیشتر قابل ملاحظه است. جوان نورسیده که علاقه مفراطی به صور شاعرانه پیدا می کند، در مقابل زیبایی، حساس تر از دیگران است. تجسم و تخیل جوان را وادار می سازد که وجود خود را کشف کند و دیگران را درک نماید. (۷۰۶) اگر تخیلات دوران شباب از حدود شایسته خود تجاوز کند و به صورت توسعه اوهام و خواب خیال در آید و جوانان در آرزوهای ناشدنی و تصورات محال خود غرق شوند و از درک واقعیت های زندگی باز مانند، آن تخیلات مایه تیره روزی و بدبختی آنان خواهد شد. در چنین مواقعی، نیروی فروزان عقل خاموشی می شود، سرمایه گران بهای عمر به رایگان از کف می رود و آدمی از کوشش و فعالیت که مایه پیروزی های زندگی است، باز می ماند و سرانجام دوران حیاتش با محرومیت و ناکامی سپری می گردد.

خیالات باطل

(البته خیال و تصور ما به جا و لازم است، به شرط آنکه مقدمه عمل باشد، و گرنه خیالاتی که منجر به عمل و نتیجه نشود، یکسره باطل و مانع پیشرفت و تلف کننده عمر خواهد بود. فرق نویسندگان و مخترعین که مخلوق خود را در خیال می سازند و می پروراند با مردم خیالباف این است که آنان مهار خیال را به دست دارند و آن را به هر چه که می خواهند می برند، در صورتی که مردم خیالباف را، خیال، همچو اسبی سرکش، دیوانه وار، به هر جا می کشانند و احیانا به خطر می اندازد. آن که در عالم حقیقت به دنبال آرزو پویان و کوشان است، هر روز به مقصود خود نزدیک تر می شود، ولی آن که آرزو را در فقط خیال جست و جو می کند، هر روز از آن دورتر و ناامیدتر خواهد بود. (۷۰۷) مرغ بر بالا پران و سایه اش می دود بر خاک و پران مرغ و ش ابله صیاد آن سایه شود می دود چندان که بی مایه شود بی خبر کان عکس آم مرغ هواست بی خبر که اصل آن سایه کجاست تیر اندازد به سوی سایه او ترکش خالی شود در جست و جو ترکش عمرش تهی شد عمر رفت از دویدن در شکار سایه تفت

اسلام و تخیلات مفید

پیشوای عالی قدر اسلام، تخیلات مفید و آرزوهای به جای بشر را، که منشاء سعی و کوشش مایه ترقی و تعالی است، پسندیده و ممدوح دانسته و آن را از شاخه های رحمت الهی معرفی فرموده است. (قال رسول الله صلی الله علیه و آله: الا مل رحمة لامتی ولولا الا مل مارضعت والدة ولدها ولا غرس غارس شجرا.) (۷۰۸) رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است: آرزو برای امت من رحمت است. چه اگر آرزو نمی بود، هیچ مادری فرزند خود را شیر نمی داد و هیچ باغبانی درختی نمی نشاند. برعکس، تخیلات مضر و آرزوهای دراز و ناشدنی، در روایات مذهبی مطرود و ناپسند شناخته شده و اولیای گرامی اسلام آن را نشانه کوتاه فکری و نادانی معرفی کردند. (قال علی علیه السلام: من الحمق الاتکال علی الا مل.) (۷۰۹) علی علیه السلام فرموده: تکیه کردن بر آرزو از ابله و حماقت است. (و عنه علیه السلام: کثرة الامانی من فساد العقل.) (۷۱۰)

آرزوهای دراز

و نیز فرموده است: آرزوهای زیاد، ناشی از فساد عقل آدمی است. (قال امیرالمومنین علیه السلام: من اطال الا مل اسا العمل.) (۷۱۱) امیرالمومنین علیه السلام فرموده است: کسی که آرزو را دراز گرداند رفتار خود را ضایع و بد ساخته است. متأسفانه، عشق

، تخیلات ناشدنی و آرزوهای دراز، در نسل جوان، خصوصا در دختران، بیش از حد ضرورت و مصلحت بروز می‌کند و در بعضی از موارد، تصورات موهوم به طوری بر روح جوانان چیره می‌شود و آنان را به عالم خواب و خیال می‌کشاند که به کلی از درک واقعیت‌های زندگی غافل می‌شوند. در محیط مدرسه بر اثر پریشان‌فکری، درس معلم را نمی‌فهمند و در محیط خانواده به کارهای ناموزون دست می‌زنند و زندگی عادی را به باد مسخره می‌گیرند و تنها به افکار شیرین و غیر ممکن خود شرخوش و مست اند. این حالت روانی یکی از علل سرپیچی نسل جوان از روش‌های سنجیده و عقلانی بزرگسالان است.

شخصیت موهوم

(تخیل و تجسم پرشور و جوان نوریسیده، شخصیت او را به آن صورتی که خود مایل است و آرزو دارد، به وجود می‌آورد و آن را در نظر قشنگ و زیبا می‌سازد. یک گودال عمیق مابین وجود واقعی و تصور افسانه آمیزی که خیالبافی از آن به وجود آورده است، ایجاد می‌شود. توافق مابین وجود و شخصیت واقعی، و آن وجودی که در نتیجه تحریکات افسانه آمیز خیالبافی ایجاد شده است، هر لحظه مشکل‌تر می‌شود.) (۷۱۲) (تخیل و تجسم احساساتی در نزد دخترکان، مقام وسیع تری را داراست مخصوصا برای دخترکان با فرهنگ و تحصیل کرده، یک ملاقات ساده و بعضی گفت و گوهای عادی و بی حاصل کافی است که در مغز ایشان یک رمان کامل به تمام معنی به وجود آورد.) (۷۱۳)

علل سرپیچی جوانان

نتیجه آن که جهش احساسات و هیجان‌های عاطفی، حس تجددخواهی، میل مخالفت با تقلید، یا تقلید در جهت مخالف و همچنین تخیلات ناشدنی و آرزوهای بی حساب، از تمایلات طبیعی دوران شباب است و با تفاوت شدت و ضعف در وجود کلیه جوانان نهفته است. بدون تردید، هر یک از این تمایلات به نوبه خود در ساختن صفات اخلاقی و پیریزی شخصیت جوانان سهم مؤثری دارد و در پاره‌ای از موارد، آنان را به مخالفت با آداب و رسوم نسل کهن و سرپیچی از آنها وارد می‌کند و گاهی کار به طغیان و عصیان منجر می‌شود.

فعالیت‌های غیر عمیق

بعضی از جوانان در احراز شخصیت و انتخاب راه سازش با محیط، دارای وضع عادی هستند و برای ساختن شخصیت خود، مستقیما از برنامه‌های خانواده و اجتماع پیروی می‌کنند و خیلی زود خود را با شرایط زندگی تطبیق می‌دهند و دوش به دوش جامعه قدم برمی‌دارند و اگر در پاره‌ای از مواقع به اقتضای جوانی و بر اثر عواطف و انگیزه‌های دوران شباب، از روش‌های عادی و رسوم و سنن اجتماعی سرباز زنند، مخالفشان عمیق و ریشه‌نیست و سرپیچی آنها ثابت و پایدار نمی‌نماند، بلکه پس از گذشت مدت کوتاهی مخالفت خود را ترک گفته و همچنان روش عادی به خود می‌گیرند. (برای عده‌ای اثبات شخصیت با آرامی و بدون درخشش صورت می‌گیرد. شخص بیشتر علاقه مند به تغییرات و ترقیات مداوم است. فکر کم کم با منافع جدید خود می‌گیرد و آنها را مختص خود می‌سازد و رفت رفته با حقیقت منطبق می‌شود. هیجان‌ات و آشوب‌های گذری که ایجاد می‌شوند، هرگز تا قلمرو مسائل اختصاصی وجود پیشرفت نمی‌نمایند. این اشخاص بیشتر افکار مثبت و مردان فعال را به وجود می‌آورند.)

عصیان ناپایدار

برای برخی، این عمل به وضعی دراماتیک و آمیخته با نمایش و خودنمایی به عمل می‌آید و همراه با یک عصیان ناپایدار است.

علاقه به چیزهای تازه و آرزوهای مشخص ساختن خویش منجر به این می شود که در گفتار و لباس پوشیدن ، یک وضع غیر عادی پیش گیرد . کشف وجود شخصی ، یک نوع نهضت حب ذات و خود ستایی مفرط ایجاد می نماید . این بحران بدعت که در رفتار و حرکات روزانه و نیز در افکار و احساسات هویداست ، در خاتمه دوران بلوغ تسکین می یابد . علت ای موضوع آن است که تکامل این دسته از جوانان با آهنگ مخصوص و ضربات ناگهانی به عمل می آید که منجر به حوادث کوچکی می گردد . (۷۱۴)

جوانان انقلابی

بعضی از نوبالغان و جوانان در راه اظهار وجود اثبات شخصیت خود وضع انقلابی دارند . اینان تسلیم آداب و سنن معمولی نمی شوند و همواره می خواهند افراد استثنایی جامعه باشند . آنها در این فکر نیستند که صفات و اخلاق دگران را به طور عادی فرا گیرند و خود را با وضع اجتماعی موجود منطبق سازند ، بلکه می خواهند حتی المقدور و با روش های محیط مخالفت کنند و این راه شخصیت مخصوصی برای خویشان احرار نماید . مخالفت جوانان انقلابی با آداب و رسوم اجتماعی ، ریشه دار و عمیق است و منشاء آن ، تنها عواطف دوران شباب و تجدد خواهی ، یا مخالفت با تقلید و تخیلات جوانی نیست ، بلکه در نهاد آنان انگیزه های مطلوب و نامطلوبی وجود دارد که پیوستن مجموع آنها به یکدیگر ، باعث سرپیچی و تخلفشان از روش های اجتماعی می گردد . گروهی از این قبیل جوانان ، بر اثر پاره ای از بیماری های روانی یا سوء تربیت دوران کودکی ، از واقع بینی باز می ماند و در راه احرار شخصیت ، به روش های تند و انقلابی دست می زنند و احیانا به طغیان و عصیان می گرایند . بعضی از آنها به قدری از حقیقت دور می شوند که تا پایان عمر به سازش با محیط اجتماعی خویش موفق نمی گردند .

مخالفت بر اثر بیماری یا نبوغ

گروهی دیگر از جوانان انقلابی کسانی هستند که بر اثر نبوغ ذاتی و فروغ عقلی خود ، از روش های نا صحیح اجتماعی سرباز می زنند و در کمال واقع بینی ، ب آداب و سنن ناپسند جامعه مخالفت می کنند . این گروه ممتاز و پرارزش نه تنها از اعمال نادرست دگران پیروی نمی کنند و خویشان را به ناروایی های مردم آلوده نمی سازند ، بلکه می کوشند تا مسیر جامعه را نیز تغییر دهند و محیط تازه ای بر وفق افکار خود به وجود آورند . برای روشن شدن مطلب ، پیرامون هر دو قسمت به اختصار توضیح داده می شود .

غرور فطری

(گذشته از امراضی جزئی ابراز شخصیت ، امراض فکری اساسی تری وجود دارد . یکی از آنها مرض پارانویا است که علامت آن منم نمم کردن بسیار است و زندگی اجتماعی را غیر ممکن می سازد .) (۷۱۵)

منطق غلط

(طفل پارانویاک از همان اوان تولد دارای اخلاقی مخصوص به خود است که او را به وضع مخصوصی اصلاح ناپذیر می سازد . از قبیل غرور فطری ، که بر اثر خودخواهی ، بر تمام تمایلاتش غلبه دارد . رشد فوق العاده حس انانیت و خودپرستی ، بی اعتنایی ، که از حساسیت فوق العاده شروع می شود و حتی ممکن است به فکر آزار دگران منتهی گردد . لحنی که معلول منطق غلط اوست و خطر این حالت در اینجاست که طفل پارانویاک همواره بر این منطق شکست ناپذیر غلط متکی است از آن صرف نظر نمی کند .

در ذهنش اشیاء و موجودات به صورت کاملاً غلطی نقش بسته که گویی در اشعه منکسری دیده شده است. قیافه و رفتار طفل پارانوئیک کاملاً معلوم است. صورتش گرفته سرد و سخت و غالباً عصبانی است. لبانش باریک و کشیده، نگاهش ثابت و سرد و زمانی که مات می‌شود، به هیچ وسیله نمی‌توان وی را از این حالت بیرون آورد. شخصیتش غیر قابل تأثیر و تاثر است و این حالت انجماد روحی، که اغلب به خوبی نمایان است، معرف اوست. چه وضع و حالتش نیز مانند عضلات صورتش بی حرکت و بی نشاط می‌ماند.

شخصیت تغییر ناپذیر

طفل کاملاً خود را می‌گیرد و چنان رفتار می‌کند که گویی در حال حمله است و به همه چیز بی‌اعتناست. تمام اینها نشانه شخصیتی است که ممکن است در هم بشکند. ولی تغییر نکند و خود را تغییر ندهد. در حرکاتش سریع است. از اوان کودکی کوس استقلال می‌زند و سعی می‌کند راه زندگی اش را به تنهایی بیاموزد. بعضی اوقات، اینگونه اطفال، به جوامعی که حس خودخواهی آنها را ارضا نکرده و آنان را رنجانده است، اعلان جنگ می‌دهند و چون اشخاصی ناراضی و خطرناک اند، در اطراف خود سبب خرابی‌های هولناک می‌شوند. نوجوان پانزده ساله بسیار زیبا و متفرعن و بی‌اعتنایی که تمام وقت خود را وقف اندازه‌گیری مواد منفجره می‌نمود و یک روز مقداری از آن گردها را منفجر کرد و باعث آتش‌سوزی گردید، از این قبیل اطفال بود. آیا می‌توانید حدس بزنید مقصودش از این عمل چه بود؟ آری او میخواست دنیا را منجر سازد. تمام دنیا را به معنی اعم و این جملات خود اوست و این هدف بزرگ، خود نشانه خوبی از اخلاقیاتش می‌باشد. (۷۱۶)

بیماری هیستری

(مرض دوم، هیستری است که انتشار آن کمتر از آن است که اطباء امراض دماغی در اواخر قرن گذشته تصور می‌نمودند. با این حال، در نزد دختران جوانی که علاقه به تظاهر و خودنمایی دارند، بسیار دیده می‌شود. اینان میل دارند مناظری به وجود آورند، کمدهای بازی کنند، از شخصیت معینی تقلید نمایند و لاقول خود را نیمی از آرزو و تخیل خویش وفق دهند.)

شیزوفرنی

از همه بیماری‌های شخصیت تنفر آورتر، جنون پیش‌رس، به آن صورتی است که در نوبالغان و جوانان پیدا می‌شود. فعالیت روحی از حقیقت منحرف می‌گردد. عجایب کیفیت اخلاقی موجب می‌شود که موجود به سوی خود بازگشت نماید. آنگاه یک نوع بی‌قیدی عمیقی در مقابل محیط در وی تولید می‌شود. این حالت را اوتیسم می‌نامند. مریض، اوقات خود را به نشخوار تمام نشدنی می‌گذارد. فکر بی‌حرکت می‌شود. آنگاه حالتی در بیمار پدید می‌آید که گویی از محیط بریده است. این نوع جنون تدریجی را امروز شیزوفرنی می‌نامند. (۷۱۷) تربیت‌های غلط دوران کودکی نیز مانند پاره‌ای از بیماری‌های روانی باعث ناسازگاری با محیط اجتماعی و شکست شخصیت است. کسانی که در کودکی خودپسند و متکبر، حقیر و فرومایه، از خود راضی و نازپرورده یا با صفات مذموم دیگری نظیر اینها باز آمده‌اند، در دوران بلوغ و جوانی با مشکلات گوناگونی مواجه هستند و نمی‌توانند به آسانی خود را با جامعه تطبیق دهند و به شایستگی احراز شخصیت نمایند.

جوانان خشمگین

اینان بر اثر شکست‌های درونی و بی‌اعتنایی‌های مردم به توقعات نادرستشان، همواره ناراضی و خشمگین هستند و همه را بد و

فاسد الاخلاق می دانند و اغلب با سرپیچی از آداب و رسوم اجتماعی یا جنگ و ستیز با مردم، خاطر آشفته خود را آرام و تحقیرها و اهانت های دگران را تلافی می کنند. غافل از آن که با این قبیل اعمال ناپسند، نه تنها شخصیتی کسب نکرده و نقایص خود را جبران ننموده اند، بلکه یک قدم تازه ای در راه بدبختی خود برداشته و مشکل جدیدی بر مشکلات خویشان افزوده اند. (بسیاری از کودکان طبیعی که در میان افراد فاسد و جنایتکار به دنیا می آیند و در چنان محیطی پرورش می یابند، نمی توانند بالاخره با محیط تطابق نمایند و بعدها یا زندان ها را پر می کنند و یا آزادانه جنایت و دزدی رت ادامه می دهند. این افراد عاری از مسئولیت را باید محصول انحطاط و فساد دانست که تمدن صنعتی موجد آن گردیده است.

عجز از سازش با محیط

در مدارس جدید، کودکانی که لزوم تلاش و تمرکز فکر و اصول اخلاقی در تربیت آنها رعایت نشود نیز بدون حس مسئولیت و سطحی بار می آیند و بعدها، وقتی این جوانان با فشار محیط روبه رو می شوند، در برابر دشواری های مادی و معنوی زندگی، جز با گریز و گوشه گیری و یا جست و جو کمک و تهیه حامی، از سازش با محیط عاجز می مانند و در موارد باریک زندگی دست به جنایت و یا خودکشی می زنند. (۷۱۸)

عدم اعتماد به نفس

(طفلی که بد تربیت شده، موقعی که بزرگ شد، اگر وارث ثروت کلانی باشد، خواهی مجبور به معاشرت و تماس با مردم است و چون اطرافیان خویش را مثل اطرافیان دوره کودکی بی بندوبار، مهربان و سهل انگار نمی بیند، ناچار همه را پست و فاسد و غیر قابل معاشرت دانسته و زندگی را بر خود تلخ می کند و اگر وارث ثروتی از پدر و مادر نبوده و مجبور باشد برای ادامه زندگی دنبال کسب و کاری برود، آن وقت است که بر اثر فقدان حس شجاعت و اعتماد به نفس، فاجعه زندگی او شروع می شود و میان ناامیدی و بدبختی محصور می گردد. به زودی در می یابد که وی برای زندگی در دنیای تنازع بقاء تربیت نشده است و نمی تواند به تنهایی روی پای خود بایستد و ناچار در صف کسانی در می آید که نه تنها سربار جامعه اند، بلکه پارازیت مردم اند. مثل جیب برها، فالگیرها، قمار بازها، میخوارگان و غیره.) (۷۱۹) نتیجه آنکه سرپیچی و مخالفت این گروه از جوانان، که دارای شخصیت انقلابی هستند و با روش های اجتماعی سازش نمی کنند، ناشی از نقایص روانی و بیماری های روحی آنان یا سوء تربیتشان در دوران کودکی است.

شخصیت انقلابی نوانگ

گروه نوانگ و رهبران عالی قدر بشر نیز دارای شخصیت انقلابی هستند و با آداب و سنن نادرست اجتماع سازش نمی کنند، ولی منشاء مخالفت آنان، تشخیص صحیح قدرت درک روحانی آنهاست. تحولات عظیمی که در طول قرن های متمادی در زندگی انسان ها پدید آمده و پیشرفت های بزرگی که از هر جهت نصیب جامعه بشر گردیده، از فکر روشن و عقل واقع بین مردان بزرگ سرچشمه گرفته است. آنان بودند که با عزم راسخ و اراده تزلزل خود، با انحطاط و پستی و با جهل و نادانی مبارزه کردند و مردم را در راه نیل به کمال و سعادت، قدم به قدم به پیش راندند.

رهبران روحانی

پیشاپیش این گروه انقلابی و سعادت بخش، رهبران روحانی یعنی فرستادگان خداوند قرار دارند، زیرا در هر عصری از اعصار

گذشته، بزرگ‌ترین تحول اصلاحی در عقاید و اخلاق و اعمال جوامع بشری به وسیله آنان پایه گذاری شده است. انبیا بودند که در عقب افتاده‌ترین ملل و اقوام قیام کردند و در راه مبارزه با شرک و بت پرستی و جهل و نادانی، تا پای مرگ پیشروی نمودند و انسان‌ها را از منجلاب فساد و تباهی نجات دادند. انبیا بودند که با روح انقلابی خود، در راه دفاع از حریم حق و حقیقت و نابود کردن آداب و سنن فاسد اجتماع به پا خاستند. از آزار و شکنجه نهراسیدند. از کشته شدن در راه خدا نترسیدند، و تا آخرین نفس با کمال نیرومندی و اطمینان خاطر تلاش کردند و بذر تعالیم عالیه خود را در ضمیر مردم مستعد افشاندند و با مراقبت‌های مداوم و تذکرات پی در پی، آنان را از گمراهی و جهل‌رهایی بخشیدند.

آغاز رهبری ابراهیم

یکی از مردان الهی که از عقاید و آداب ناصواب قوم خود سرپیچی نمود و با شخصیت انقلابی خویش، که ناشی از رشد عقلی و فیض نبوت بود، طوفان عظیمی ایجاد کرد، حضرت ابراهیم خلیل است، قرآن شریف در چند مورد از خدمات آن رهبر بزرگ تمجید کرده و آنها را به مسلمین خاطر نشان فرموده است. او از اول شخصیت ممتازی داشت و خداوند با لطف مخصوص خود لیاقت رهبری مردم را به وی عنایت فرموده بود. (و لقد آتینا ابراهیم رشده من قبل و کنا به عالمین.) (۷۲۰) حضرت ابراهیم دعوت انقلابی خود را، که در درجه اول مبارزه با بت و بت پرستی بود، از محیط خانواده و بین کسان و بستگان خویش آغاز نمود و مراتب دانایی و حسن تشخیص خویش را ابتدا با آنان در میان گذارد. (اذ قال لایبه یا ابت لم تعبد مالایسمع و لا یبصر و لا یغنی عنک شیئا. یا انت انی قد جاءنی من العلم ما لم یاءتک فاتبعنی اهدک صراطا سویا.) (۷۲۱) به آذر می فرموده: چرا بت‌های نایبنا و ناشنوا را که نمی‌توانند کوچک‌ترین نفعی به تو برسانند، پرستش می‌کنی؟ ای آذر، من از افاضات الهی علمی فرا گرفته‌ام که تو از آن آگاه نیستی، بیا در ترک بت پرستی از من پیروی کن تا تو را به راه راست هدایت نمایم. (قال اراغب انت عن آلہتی یا ابراهیم لئن لم تنته لا رجمنک و اهجرنی ملیا.) (۷۲۲)

سخنان ابراهیم و آذر

آذر، که از سخنان ابراهیم به خشم آمده بود، به وی گفت: مگر تو از خدایان من روگردان شده‌ای؟ اگر از این روش باز نایستی و از مخالفت بت‌ها دست برنداری، سنگسارت خواهم کرد. برو از من دور شو که سال‌ها رویت را نبینم. ابراهیم که با فکر بلند و روح انقلابی خود تصمیم قطعی داشت که با اساس شرک مخالفت کند و بت پرستی را از بیخ و بن براندازد، در کمال صراحت به آذر پاسخ داد و گفت: (و اعتزلکم و ماتدعون من دون الله و ادعو ربی عسی الا اکون بدعاء ربی شقیئا.) (۷۲۳) من از شما و بت‌های شما کناره‌گیری می‌کنم و تنها خدای یگانه را می‌خوانم. امیدوارم از رحمتش محروم نباشم.

مبارزه ابراهیم با بت پرستی

ابراهیم جوان همچنان به دعوت آسمانی و روش انقلابی خود ادامه داد و با منطق مستدل خویش بین مردم قیام کرد و در کمال صراحت با بت پرستی، که از آداب و رسوم کهن قومش بود، مخالفت نمود و همه آنها را پدرانشان را نادان و گمراه خواند. (ما هذه التماثل التي انتم له عاکفون. قالو الوجدنا آباءنا لها عابدين. قال لقد کنتم انتم و آباؤکم فی ضلال مبین.) (۷۲۴) این مجسمه‌ای بی‌روح چیست که پرستش می‌کند و عمری در کنارشان به سر می‌برید. در جواب گفتند: ما پدران خود را دیده بودیم که اینها را پرستش می‌کردند و ما از آنان پیروی می‌کنیم. ابراهیم فرمود: شماها و همچنین پدران نادانتان سخت در گمراهی بوده و هستید. سخنان آتشین ابراهیم بین مردم موجی از خشم و وحشت ایجاد کرد و به وی می‌گفتند: آیا نمی‌ترسی از

این که با خدایان این چنین مخالفت می کنی؟ ابراهیم گفت: (و کیف اخاف ما اشرکتکم و لا تخافون انکم اشرکتکم بالله .) (۷۲۵) چگونه من از بت هایی که شریک خدا قرار داده اید بترسم، ولی شما از این که برای خدای یگانه شریک ساخته اید، نمی ترسید؟

تشدید مبارزات

وقتی ابراهیم خلیل دید که مردم مرده دل از سخنان مستدل و تذکرات تندش به خود نمی آیند و از شرک و بت پرستی دست نمی کشند، روش مبارزه را تشدید کرد و با منطق مهیج تری به آنان حرف زد و گفت: (و تالله لا کیدن اصنامکم بعد ان تولوا مدبرین .) (۷۲۶) به خدا قسم که من با هر نقشه و تدبیری که ممکن باشد، در غیاب شما بت ها را درهم می شکنم.

اعلام بت شکنی

حضرت ابراهیم، با این تهدید تند، شدیدترین مراتب مخالفت و سرپیچی خویش را از آئین ساختگی قوم خود به زبان آورد و صریحا تصمیم قطعی خود را برای شکستن بت ها به مردم اعلام نمود و منتظر فرصت نشست. سرانجام در روز مناسبی تهدید خود را عملی کرد و تمام بت ها را به استثنای بت بزرگ قطعه قطعه نمود. این عمل انقلابی طوفان عجیبی بر پا کرد. شهر را تکان داد. بت پرستان با خشم و هیجان غیر قابل توصیفی فریاد می زدند و در جست و جوی کسی بودند که چنین ستمی را به خدایان روا داشته است. واضح بود که آن شخص کسی جز ابراهیم نیست. زیرا همه مردم، کم و بیش سخنان او را شنیده و از طرز تفکرش آگاه بودند. (قالوا سمعنا فتی یدکر هم یقال له ابراهیم .) (۷۲۷) همه یک صدا گفتند: آن جوانی که بدگویی بت ها را از او شنیده ام و به نام ابراهیم خوانده می شود، به چنین کار خطیری دست زده است.

محاکمه علنی ابراهیم

قرار شد او را برای محاکمه علنی و کیفر به حضور مردم بیاورند. ابراهیم را آوردند و پس از رد و بدل سخنانی چند، بدون وحشت و در کمال صراحت، آن مردم خشمگین را مخاطب ساخت و فرمود: (افتعبدون من دون الله مالا ینفعکم شیئا و لایضرکم اف لکم و لما تعبدون من دون الله افلاتعقلون .) (۷۲۸) آیا جز خدای یگانه، موجودات بی اثری را می پرستید؟ اف بر شما و بر معبودهای شما. آیا عقل ندارید و تفکر نمی کنید.

نتیجه انقلابی

شخصیت انقلابی ابراهیم خلیل، ناشی از رشد عقلی و وحی الهی بود، سبب شد که با آیین باطل و رسوم کهن قوم خود مخالفت نماید و در مقابل بت و بت پرستی به پیکار برخیزد. گرچه در این راه با مشکلات و مصائب جانکاهی روبرو شد، ولی موفق گردید که عقل مردم را به مقدار قابل ملاحظه ای تکان بدهد و جامعه را به تفکر و تعقل وادار نماید. یکی دیگر از مردان الهی که در پرتو نیروی فروزان عقل و وحی، به مخالفت با آداب و رسوم ناپسند قوم خود پیا خواست و با شخصیت انقلابی خویش، بزرگترین تحول درخشان و حیات بخش را در جامعه بوجود آورد و مردم را از حسیض جهل و پستی به اوج دانایی و عزت رسانید، پیامبر گرامی اسلام است. حضرت محمد صلی الله علیه و آله در محیطی به پیغمبری مبعوث شد که مردم نادانش علاوه بر شرک و بت پرستی، به انواع جرائم و جنایات و نارواییها و خرافات آلوده بودند زور گویی و ستمگری، کشتن دختران و تحقیر زنان، تجاوز به اموال و اعراض دیگران و می خوارگی و قماربازی، چپاول و غارت و خلاصه دهها صفات رذیله، در ردیف سنن ملی و

آداب و رسوم معمولی آن بود و کمترین احساس شرمساری و ندامت از آنهمه جرائم می نمودند .

قیام رهبر اسلام

پیشوای عالی قدر اسلام ، با راهنمایی وحی الهی و در پرتو عقل کامل خویش ، با تمام آن روشهای ناپسند به مخالفت و سرپیچی برخاست و با عزمی ثابت ، مبارزه پیگیر خود را آغاز نمود . البته هدف عالی آن شخصیت بزرگ انقلابی تنها مخالفت فردی با آداب و رسوم باطل مردم نبود ، بلکه او می خواست با سعی و مجاهده ، همه لکه های ننگین را از دامن اجتماع پاک کند و کلیه روشهای ناپسند مردم را از بیخ و بن براندازند . محیط تازه ای را بر فوق اراده براساس عقل و منطق و عدل و انصاف را پایه گذاری کند و شخصیت مردم را بر طبق شرایط محیط جدید بسازد ، و در این راه موفقیت درخشان و بی نظیری نصیبش گردید . بعبارت دیگر ، او در ساختن شخصیت خود ، تنها از مردم نادان پیروی نکرد و خویشتن را با روشهای غلط و سنن فاسد منطبق ساخت ، بلکه بر عکس ، با همت بلند و اراده عالی خود ، جامعه را با خویشتن تطبیق داد و مردم را به پیروی از هدفهای عالی و روشهای عالمانه خود وادار نمود . قال علی علیه السلام : بعثه و الناس ضلال فی حیره و خابطون فی فتنه قد استهوتهم الاهواء و اسیتزلهم الکبریاء و استخفتهم الجاهلیة الجهلاء حیاری فی زلزال من الامر و بلاء من الجهل . (۷۲۹)

اوضاع عصر جاهلیت

علی علیه السلام درباره اوضاع فاسد دوره جاهلیت فرموده است : خداوند رسول گرامی را به پیامبری مبعوث فرمود ، هنگامی که مردم گمراه و سرگردان بودند در بیراهه های فتنه و فساد سیر می کردند . هوای نفس اسیرشان ساخته و تکبر و خودپرستی به اشتباهشان سوق داده بود . و بر اثر جهل و نادانی ، کوته فکر و سبکسر گشته و در کارها حیرت زده و نگران بودند . مقالات انقلابی و مستدل پیغمبر گرامی اسلام تا اعماق جان مردم نفوذ کرد و منطق حکیمانه آن حضرت ، در مدت کوتاهی بزرگترین تحول اصلاحی را در آن محیط عقب افتاده و فاسد بوجود آورد و جامعه را از هر جهت منقلب نمود . قد صرفت نحوه افنده الابرار و ثبتت الیه ازمه الابصار . دفن الله به الضغائن و اطفاء به النوائر الف به اخوانا و فرق به اقرانا اعز به الذلّة و اذل به العزّة . (۷۳۰)

تحولات درخشان

دل های مردم نیکوکار به وی متوجه گشت و نگاه چشم ها به سوی او معطوف گردید . خداوند به دست آن رهبر توانا ، کینه های دیرینه را از صفحات خاطرها محو نمود و شعله های خانمانسوز را خاموش کرد . افراد بیگانه را با تعالیم او با هم برادر ساخت و کسانی را که به ناحق با یکدیگر همکاری داشتند ، از هم جدا نمود . حق و فضیلت را در پرتو کوشش او ، از خواری به عزت رساند و ظلم و فساد را به ذلت و پستی انداخت . نهری می گوید : (محمد صلی الله علیه و آله نیز مانند بنیان گذار بعضی از مذاهب دیگر ، مردی شورشوی بود که برای مخالفت با بسیاری از عادات و نظام اجتماعی وجود قیام کرد . دینی که او مردم را بدان می خواند ، به خاطر سادگی و صراحتش و به خاطر رنگ دموکراسی و برابری که با خود داشت ، توده های مردم را در کشورهای همسایه جلب می کرد ، زیرا آنها روزگاری دراز تحت سلطه قدرت مطلقه پادشاهان مستبد و روحانیان و پیشوایان دینی مستبد به سر می بردند . آن ها از نظام قدیمی فرسوده شده بودند و برای یک تغییر وضع آمادگی داشتند . اسلام این تغییر را به ایشان عرضه می داشت و از طرف ایشان هم استقبال می شد ، زیرا از بسیاری جهات وضعشان را بهتر می ساخت و بسیاری از مفاسد قدیمی را پایان می داد و این احساس را در هر فرد مسلمان به وجود می آورد که عضو یک جامعه اخوت و برادری بزرگ است .) (۷۳۱)

پیغمبر و نسل جوان

مقالات انقلابی و سخنان آتشین رسول اکرم، در آغاز دعوت، بیش از همه در نسل جوان تحول روحی ایجاد کرد. جوانان که طبعاً تجدد طلب و انقلابی هستند، گرد آن حضرت جمع شدند و صمیمانه به آیین مقدسش گرویدند و به پیروی از برنامه‌های عقلی و علمی رهبر عالی قدر خود، مبارزه خویش را با سنن فاسد و روش‌های ناپسند جامعه شروع کردند و همه جا، در سفر و حضر، در محیط خانواده و اجتماع، مخالفت خود را با عقاید و افکار باطل مردم صریحاً اظهار می‌نمودند. سعدبن مالک، از جوانان پرشور و انقلابی صدر اسلام بود. او در ۱۷ سالگی به آیین نبی اکرم گروید و در شرایط مشکل قبل از هجرت، همه جا مراتب وفاداری خود را به دین اسلام و مخالفت خویش را با سنن نادرست جاهلیت ابراز می‌کرد. جوانان با ایمان، برای آن که از شر مشرکین مصون باشند، همه روزه برای اقامه نماز، به دره‌های اطراف مکه می‌رفتند و فریضه یومیه را دور از چشم مخالفین انجام می‌دادند.

اولین تصادم جوانان با مشرکین

در یکی از روزها که جمعی از جوانان مسلمان در یکی از دره‌ها به نماز مشغول بودند، گروهی از مشرکین رسیدند و با مشاهده عبادت آنان، لب به توبیخ و سرزنش گشودند و به آیین آنها بدگویی کردند و کار آن دو گروه به زد و خورد کشید. در آن میان، سعدبن مالک، که از سخنان مشرکین و اهانت به اسلام خشمگین شده بود، با استخوان فک شتر، سریکی از آنها را شکست و خون جاری شد و این اولین خونی بود که در اسلام به زمین ریخته شد. در آن روزها مشرکین در کمال قدرت و مسلمین در نهایت ضعف و ناتوانی بودند و زد و خورد با آنان ممکن بود به حوادث سنگین و خطرناکی منجر شود، ولی جوانان که خود را برای تحمل آزار و شکنجه‌ای آماده کرده بودند، از دورنمای خطر نهر اسیدند و در دفاع از حریم اسلام از کیفر نترسیدند. سعد می‌گوید: من نسبت به مادرم خیلی مهربان و نیکوکار بودم. موقعی که قبول اسلام کردم و مادرم آگاه شد روزی به من گفت: فرزند، این چه دینی است که پذیرفته‌ای؟ یا باید از آن دست برداری و به بت پرستی برگردی یا من آن قدر از خوردن و آشامیدن امساک می‌کنم تا بمیرم و سپس مرا در دین جدید سرزنش و ملامت نمود. سعد که به مادر علاقه زیاد داشت، با کمال مهربانی و ادب به وی گفت: من از دینم دست نمی‌کشم و از شما درخواست می‌کنم که از خوردن و آشامیدن خودداری نکنی. مادر به گفته فرزند اعتنا نکرد. یک شبانه روز غذا نخورد و فردای آن روز سخت ضعیف و ناتوان شد. مادر تصور می‌کرد که سعد با آن همه علاقه و مهری که نسبت به وی دارد، اگر او را با حال ضعیف ببیند، از دین خود دست می‌کشد، غافل از آن که مهر الهی آن چنان در عمق جاننش نفوذ کرده که مهر مادری نمی‌تواند در برابر آن مقاومت نماید. به همین جهت، روز دوم، وضع سخن گفتن سعد تدبیر کرد. او با منطقی خشن و قاطع به مادر گفت: (و الله لو کانت لک الف نفس فخرجت نفساً نفساً ماترکت دینی) به خدا قسم اگر هزار جان در تن داشته باشی و یک یک از بدنت خارج شود، من از دینم دست برنمی‌دارم. وقتی مادر تصمیم جدی فرزند آگاه شد از تغییر عقیده سعد مایوس گردید، امساک خود را شکست و غذا خورد. (۷۳۲) خلاصه روش انقلابی و سخنان پرشور رسول اکرم صلی الله علیه و آله در جوانان نیز شخصیت انقلابی به وجود آورد. آنان با اتکای خداوند و به راهنمایی پیشوای عالی قدر خود، با سنن فاسد جاهلیت به مبارزه برخاستند. بت‌ها را شکستند بتخانه‌ها را ویران کردند. ظلم و ستم را از ریشه برانداختند. آداب و رسوم باطل را نابود ساختند و به جای همه آنها، سازمانی نو براساس ایمان و علم، عدل و آزادی و اخلاق و فضیلت به وجود آوردند و عقب افتاده‌ترین مردم را به عالی‌ترین مدارج کمال رسانیدند.

تغییر شخصیت جوان

قال الله ...

قال الله العظیم فی کتابه : ... قد افلح من زکیها . قد خاب من دستها . (۷۳۳) یکی از مسائلی که لازم است در بحث های مربوط به شخصیت مورد ، دقت توجه دقت و توجه واقع شود و دانستن آن برای نسل جوان ضرورت دارد ، این است که صفات اخلاقی و عادات اکتسابی ، که پایه اساسی و مایه اصلی شخصیت آدمی در ایام جوانی است ؛ قابل تحول و تغییر است .

صفات قابل تغییر

به عبارت دیگر ، تربیت های خوب و بد و عادات پسندیده یا ناپسندی که جوانان آن ها را در دوران کودکی و ایام بلوغ ، از محیط خانواده و اجتماع آموخته اند و بدان ها خو گرفته اند ، تخلف ناپذیر و غیر قابل اجتناب نیست ، بلکه در شرایط مخصوص و مساعد ممکن است همه آن صفات تغییر کند و صفات و عادات تازه ای جایگزین آن ها گردد .

صفات موروث و مکتب

(ممکن در سر تاپای خود دقت می کنید ، می بینید که هر قسمت از ساختمان جسمی شما ارثی است که پدر و مادر یا اجداد برده اید . مثلا ممکن است موی سیاه پرشکن را از مادر صورت گرد را از مادر بزرگ گرفته و رنگ صورت را از پدر و قد بلند را از پدر بزرگ داشته باشید . به هر حال ، شکل و قد و قوای بدنی بی شک همه موروثی و مبداء آن قابل تشخیص است . لکن نمی توان مبداء زود رنجی یا شوخی طبعی را به آسانی معلوم کرد . همین قدر مسلم است که عادات و صفات و به طور کلی طرز فکر و رفتار ما معلول قضایا و برخوردهای زندگی ، یعنی ساخته محیط ماست . وقتی وقایع و اثرات محیط تکرار شد ، بدون آن که متوجه باشیم ، شخصیت ما رادر قالب خود می ریزد ، ولی خوشبختانه هر وقت بخواهیم ، می توانیم آن قالب را بشکنیم و خود را از بند برهانیم . یعنی هر اندازه عادت غیر مفید یا مزاحمی در ما کهنه شده و ریشه گرفته باشد ، می توان به قوت اراده آن را از بن در آورد و به جای آن عادت و خوی بهتری نشانید . بلی ، شخصیت خود ، یعنی سرشت و خوی خود را می توان جزئا یا کلا تغییر داد .) (۷۳۴) بنابراین ، اگر جوانی بر اثر تربیت های ناپسند خانوادگی و محیط فاسد اجتماعی ، بدبار آمده و نمی تواند با جامعه سازش کند ، مایوس نباشد و تصور نکند که بر اثر همیشه بدبخت و شکست خورده خواهد بود ، بلکه او می تواند با اراده جدی و تصمیم قاطع ، خویشتن را اصلاح کند و شخصیت شایسته ای را احراز نماید . مبارزه با عادات ناپسند چنین انسانی از نظر دینی و علمی موظف است با عادات فاسد خویش مبارزه کند و خلقیات ناپسندی را که مایه محرومیتش شده ، از صفحه خاطر بزدايد و با فراگرفتن صفات پسندیده موجهات کامیابی و موفقیت خویش را فراهم آورد . (قال علیه السلام : لا تترك الاجتهاد فی اصلاح نفسک فانه لا یعنک علیها الالجد .) (۷۳۵)

مجاهده در راه اصلاح

علی علیه السلام فرمود : هرگز از مجاهده و کوشش در اصلاح خویش باز ناپست ، زیرا چیزی جز سعی و کوشش تو را در این کار یاری نخواهد کرد . (و عنه علیه السلام : ایها الناس تولوا من انفسکم تاءدیها و اعدلوا بها عن ضراوة عاداتها .) (۷۳۶) و نیز فرموده است : ای مردم ، خودتان تادیب نفس خویش را عهده دار شوید و از عادت ناپسندش باز گردانید . (عن ابی عبدالله علیه السلام : اقصر نفسک عما یضرها من قبل ان تفارقک و اسع فی فکاکها کما تسعی فی طلب معیشتک فان نفسک رهینه بعملک .) (۷۳۷) امام صادق علیه السلام فرموده است : نفس خود را از آن چه برایش مضر است بازدار ، قبل از آن که بمیری ، و در آزادی جانت

کوشش کن ، همان طور که در طلب روزی ات کوشش می کنی ، زیرا که جانت در گرو اعمال توست و جز با کوشش تو آزاد نخواهد شد .

استفاده از عقل و منطق

(عاداتی که به سالیان دراز برای ما طبیعت ثانوی شده ، یک شبه از سر به در نمی رود ، ولی خوشبختانه ، اگر به دستور عقل و منطق و یا عزمی راسخ رفتار کنیم و شتابزده نباشیم ، هر خلق و خوبی ، هر چه کهنه باشد ، خیلی زودتر از آن چه آمده ، خواهد رفت . باید اول قواعد کلی را که بر وجود انسانی حکم فرماست فرا بگیریم ، پس از آن ، هر چه بهتر شخص خودمان را بشناسیم ، یعنی بدانیم چه خلیقه و عادت‌های را می خواهیم در خود عوض کنیم و کدام را رشد و نمود بدهیم و به خصوص بفهمیم چه قابلیت خاصی در ما موجود است که بتواند در زندگی مایه برجستگی و کامیابی باشد ، بعد از آن که به این تشخیصات موفق شدیم ، باید خود را به صفات پافشاری و شکیبایی مجهز کنیم و همواره ناظر و مواظب خود باشیم و تا اصلاحی را که در نظر گرفته ایم در خود به وجود نیاوریم ، دست از کوشش و مجاهده بر نداریم .) (۷۳۸)

خودپسندی حجاب عقل است

جوانانی که گرفتار عیوب اخلاقی و عادات ناپسندیده هستند و در راه اصلاح خویشتن قدمی بر نمی دارند ، یا از آن جهت است که خودپسندی حجاب عقلشان شده و از انحراف های معنوی خود را درک نمی کنند ، یا آن که به علت جهل و نادانی ، فضیلت را از ردیلت تمیز نمی دهند ، یا بر اثر ضعف اراده نمی توانند به اصلاح خویش تصمیم قطعی بگیرند . این گروه ، در هر صورت ، مورد سوء نظر و بدبینی اولیای گرامی اسلام اند . (قال علی علیه السلام : جهل المرء بعبویه من اکبر ذبویه .) (۷۳۹) علی علیه السلام می فرماید : جهل و بی خبری انسان از عیوب اخلاقی اش در ردیف بزرگ ترین کناهان اوست . (قال امیرالمؤمنین علیه السلام : الجهل بالفضائل من اقبح الرذائل .) (۷۴۰) امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید : جهل آدمی به فضایل اخلاقی خود ، از قبیح ترین صفات رذیله است . (و عنه علیه السلام : اعجز الناس من قدر علی ان یزیل النقص عن نفسه و لم یفعل .) (۷۴۱)

ناتوان ترین مردم

و نیز فرموده است : ناتوان ترین مردم کسی است که به اصلاح نقایص معنوی و سیئات اخلاقی خود قادر باشد و اقدام نکند . (جوانان تحت سیطره عادات و رسوم متداول و مستقر قرار ندارند و جهان فعالیت غریزی آنان یک جهان زنده و قابل انعطاف و مملو از تجربه و کنجکاوای است . جوانان می توانند با تلاش و همت کافی محیط خویش را تغییر دهند . البته ممکن است آنان نتواند به طور صریح تغییرات و اصلاحات مورد لزوم را تشخیص دهند و یا آن که حاضر به فداکاری برای انجام این اصلاحات گردند .) (۷۴۲)

سعادت در پرتو عمل

بدون تردید ، خوشبختی و سعادت عر انسانی در گرو اعمال خود اوست . جوانی که با دقت کتاب روح خود را بررسی می کند و با سعی و مجاهده صفحه خاطر را از پلیدهای اخلاقی تطهیر می نماید ، واجد شخصیت بزرگ گشته و شایسته رستگاری و سعادت است . برعکس ، کسی که از خلق و خوی بد خویش احساس ناراحتی نمی کند و همچنان سیئات اخلاقی را در باطن خود نگاه می دارد ، شخصیت انسانی خود را عملاً درهم شکسته و سزاوار بدبختی و محرومیت است . این مطلب را قرآن شریف با سوگندهای

متعدد به مسلمین خاطر نشان فرموده است . (قد افلح من زکیها و قد خاب من دسیها .)

تزکیه روح

رستگاری قطعی برای کسی است که جان خود را تزکیه کند و صفحه خاطر را از صفات ناپسند تطهیر نماید . بدبختی و خسران ، دامنگیر انسانی است که با سیئات اخلاقی ، ارزش های معنوی خویش را پنهان سازد و در راه تزکیه نفس قدمی بردارد .

اثر معاشرت های بد

ناگفته نماند که عادات خوب و اخلاق پسندیده نیز مانند سیئات اخلاقی تحول پذیر و قابل تغییرند . بنابراین ، جوانانی که بر اثر تربیت های صحیح والدین و مربیان شایسته خود ، از دوران کودکی خوب و با فضیلت باز آمده اند ، مغرور نباشند و گمان نکنند که خلقیات پسندیده آنها به هر صورت و در هر شرایطی باقی و پایدار می ماند و برای همیشه خوشبخت و سعادتمند خواهند بود ، بلکه معاشرت های بد و محیطهای فاسد می تواند نتایج خوب دوران کودکی را نابود کند و خلق و خوی پسندیده آنها را به عادات بد و صفات ناپسند تبدیل نماید و در نتیجه شخصیت معنوی و حسن سازش اجتماعی آنان را در هم بشکند . و موجبات ناکامی و محرومیتشان را فراهم آورد . چه بسیار اتفاق افتاده که جوانانی پاکدل و با فضیلت ، بر اثر رفت و آمد در مراکز فساد و همنشینی با رفقای بد ، تمام مزایای اخلاقی و صفات انسانی خود را از دست داده اند و با میگساری و قمار و آلودگی به مواد مخدره ، جسم و جان خود را تباه کرده و در منجلاب فساد و تیره روزی سقوط نموده اند . بعضی از آنها چنان به انحطاط و پستی گراییده اند که سرانجام دست به خودکشی زده و به حیات ننگین خود خاتمه داده اند . پسر نوح با بدان بنشست خاندان نبوتش گم شد اولیای گرامی اسلام ، برای آن که پیروان شایسته و با فضیلت خود را از انحراف و سقوط محافظت کنند و آنان را از خطرات سیئات اخلاقی و پلیدهای معنوی برهانند ، همواره با تذکرات موکد ، از معاشرت های مضر و گمراه کننده بر حذرشان داشته اند . (فی وصیة امیرالمؤمنین علیه السلام لکمیل بن زیاد : یا کمیل جانب المنافقین و لاتصاحب الخائنین ایاک و تطرق ابواب الظالمین و الاختلاط بهم ایاک ان تطیعهم او تشهد مجالسهم بما سخط الله علیک .) (۷۴۳) علی علیه السلام به کمیل بن زیاد سفارش کرد که از منافقین اجتناب کن و با افراد خائن رفاقت منما . پرهیز از این که به خانه ستمکاران رفت و آمد کنی و با آنان بیامیزی . پرهیز از این که فراژمانبردار آنها باشی و در مجالسشان حاضر شوی که خدایت بر تو غضب روا دارد . (قال علی علیه السلام : ایاک و صحبة من الهاک و اغراک فانه بخذلك و یوبقک .) (۷۴۴) پرهیزد از رفاقت با کسی اغفالت می کند و فریب می دهد ، که سرانجام مایه خواری و هلاکت خواهد شد . (عن الرضا علیه السلام : لا تجالس شارب الخمر و لاتسلم علیه .) (۷۴۵)

همنشین شرابخوار

حضرت رضا علیه السلام فرموده : همنشین شراب خوار مباش و به او سلام مکن . (عن الجواد علیه السلام ایاک و مصاحبه الشریر فانه کالسیف یحسن منظره و بقبح اثره .) (۷۴۶) امام جواد علیه السلام فرموده : از رفاقت با شرور پرهیز که مانند شمشیر ظاهری خوب و اثری بد دارد . مسئله تغییرپذیری یا تغییر ناپذیری خلق و خوی بشر و این که آیا عادات و اخلاق آدمی قابل تحول و نوسازی است یا نه ، در گذشته و حال از مسائل مهم روانی و تربیتی شناخته شده و همواره مورد بحث و گفت و گو بوده و پیرامون آن نظریات مختلفی ابراز شده است .

آیا اخلاق بشر تابع غرایز است ؟

بعضی عقیده دارند که پایه اساسی و ریشه اصلی خلیات انسان ، غرایز طبیعی اوست که به وسیله وراثت های غیر اختیاری ، از نسل های سابق به نسل های لاحق منتقل شده و در نهاد آدمی ریشه فطری دارد ، بنابراین خلق و خوی بشر در سنین مختلف زندگی ، تابع وضع غرایز طبیعی او خواهد بود و تغییر اساسی آن غیر ممکن است . (محافظه ای کاران ، کیفیت غرایز طبیعی را برای اثبات اصل تغییر ناپذیری خوی انسانی ، به عنوان یک محمل علمی ذکر می کنند و بر این عقیده اند که اگر چه مقتضیات ممکن است تغییر یابد ، لکن خوی انسانی در سنین مختلف همان بود که قبلا- بوده است و در اساس آن چندان تغییری حاصل نمی شود . در خوی و طبع انسانی ، عامل وراثت به مراتب مهم تر از عامل محیط است و وراثت نیز هرگز تحت سلطه و اراده بشر به در نخواهد آمد . بنابراین ، تلاش در تغییر کامل خوی و سنت و آداب و رسوم جوامع انسانی ، مشتم بر سندان کوبیدن و آب در غربال کردن است و اوضاع همواره به همان حال که بوده است ، خواهد ماند .) (۷۴۷)

آیا محیط نیرومندتر از غرایز است ؟

بعضی عقیده دارند که فعالیت های ذاتی و تمایلات غریزی نقش مهمی در ساختن خلق و خوی بشر ندارد ، بلکه صفات اخلاقی هر فرد ساخته و پرداخته محیط پرورش اوست . اینان می گویند آدمی برای قبول هر قسم تربیت ، استعداد نامحدود دارد و قادر است هر عادت ناپسندی را از صفحه خاطر بزدايد و صفت خوبی را جایگزین آن نماید . (مصلحین اولیه ، به پیروی از جان لوک ، فعالیت های ذاتی را ناچیز انگاشته و پیوسته اهمیت استعداد آدمی را در کسب عادات نیکو و مطلوب تایید می کردند . بدین معنی که آدمی قابل تربیت و پرورش است و برای اصلاح و بهبود وضع بشر هیچ گونه حدود و ثغوری وجود ندارد . روح آدمی در ازل ، صفحه سفیدی بیش نیست ، و آن را می توان کاملاً- به میل خود تغییر و تبدیل داد . بنابراین ، تعلیم و تربیت را باید مبنی بر قالب ریختن جامعه بشکل و نمونه ایده آل دانست و این اصل را ترویج کرد که آدمی قادر به نیل به درجه کمال است .) (۷۴۸) حقیقت این است که وراثت و تربیت دو قدرت نیرومند و دو عامل موثر در پی ریزی صفات اخلاقی و ایجاد شخصیت آدمی است . نه می توان در مقابل قدرت غرایز ، غرایز را نادیده گرفت ، بلکه هر یک از آنها در ساختن خلق و خوی انسان سهم قابل ملاحظه ای دارد .

پایه های اساسی تربیت

تمایلات انسانی و غرایز طبیعی ، به منزله پایه های اساسی است که تربیت بر روی آنها بنا می شود ، به عبارت دیگر ، تربیت عبارت از تعدیل خواهش های طبیعی و تنظیم کیفیت بهره برداری از نیروهای غریزی است . (خوی و منش عبارت است از غرایزی که شغل و تجربه آن را به گونه های مختلف رنگ کرده و مانند کاشی کار ماهری پهلوی هم چیده است .) (۷۴۹) موقعی که آداب و رسوم تربیت ، بر اثر تکرار و ممارست ، رنگ عادت به خود می گیرد و به صورت خلق و خوی ثابت در می آید ، آدمی بر طبق آن ، از سرمایه های طبیعی خود استفاده می کند و به آسانی غرایز در مجاری عادات به جریان می افتد . (عادات به محض آن که تشکیل یابند ، با بهره برداری از ذخیره فعالیت های ذاتی آدمی ، به وجود خود ادامه می دهند و لاینقطع این فعالیتها را به میل خودشان تحریک می کنند ، تقویت می نمایند ، تفکیکی می سازند ، متمرکز می کنند و از غرایز خام و نامنظم ، دنیایی که مطابق میل خود به وجود می آورند ، به طوری که می توان گفت آن موجود نه مخلوق عقل است نه زاییده غریزه ، بلکه مصنوع عادت می باشد .) (۷۵۰)

نقش عادات در زندگی بشر

عادت، یکی از مؤثرترین عواملی است که بشر را به مسیر خود می‌کشاند و او را به انجام کاری که بدان معتاد شده است، وامی‌دارد. صفات و خلقیاتی که بر اثر تمرین و ممارست، در نهاد آدمی ریشه می‌کند و رنگ عادت به خود می‌گیرند، گرچه اکتسابی هستند، ولی مانند صفات ذاتی و تمایلات طبیعی، مقتدر و نیرومندند. (قال علی علیه السلام: العادة طبع ثان.) (۷۵۱) علی علیه السلام فرموده است: عادات اکتسابی، طبیعت دومی انسان است.

منشاء عادات خوب و بد

خوبی و بدی عادات مردم، تابع تربیت‌های اولیه و محیط پرورش آنهاست، اگر برنامه‌های تربیت به درستی طرح شود و محیط زندگی بر اساس پاکی و فضیلت استوار باشد، آدمی تدریجاً به خلق و خوی پسندیده عادت می‌کند و همواره در مسیر خوشبختی و سعادت گام برمی‌دارد. برعکس، اگر از اول تربیت و محیط نادرست باشد، عادات ناشیه از آن مضر و مایه تیره‌روزی و بدبختی خواهد بود. مکتب آسمانی اسلام، که تربیت صحیح و سعادت بخش خود را بر اساس احیای تمایلات عالی‌انسانی و تعدیل غرایز خواهش‌های نفسانی استوار نموده است، به وسیله برنامه‌های علمی و عملی و از راه مراقبت در انجام فرایض دینی و تمرین وظایف عبادی و اخلاقی، پیروان خود را در احراز عادات پسندیده تقوا و مالکیت نفس و نیل به ملکات فاضله عدالت و اخلاق تشویق فرموده است. (فی الخبر: الزموا التقوی و استعیدوها.) (۷۵۲) در حدیث آمده است: همواره ملازم تقوا و پرهیزگاری باشید و خویشان را به آن عادت دهید. (قال علی علیه السلام: عود نفسک التصبر علی المکره.) (۷۵۳)

عادت به بردباری در ناملايمات

علی علیه السلام در ضمن وصایای خود به حضرت مجتبی علیه السلام فرموده است: نفس خویش را به بردباری در مقابل ناملايمات عادت ده. کسانی که از کودکی به دست والدین و مربیان نادان و در محیط‌های فاسد پرورش یافته‌اند و به خلقیات بد عادت کرده‌اند، در جوانی مشکلات بزرگی بر سر راه زندگی دارند. اینان بر اثر سوء تربیت قادر نیستند به درستی با مردم سازش کنند به شایستگی احراز شخصیت نمایند. عادت ناپسند به منزله دشمن نیرومندی است که مدتی دراز در اعماق جان آدمی جای گرفته و با کمال قدرت انسان را به کارهای ناپسند وادار می‌کند. رهایی از شر دشمن توانا بسی دشوار و مشکل است. (قال علی علیه السلام: العادة عدو مملک.) (۷۵۴)

حکومت عادات بر بشر

علی علیه السلام فرموده: عادت بد؛ دشمنی است که با قدرت بر صاحبش حکومت می‌کند. (عن ابی محمد العسکری علیه السلام: قال رد المعتاد عن عادته کالمعجز.) (۷۵۵) حضرت عسکری علیه السلام می‌فرماید: برگرداندن معتاد از عادت که بدان خو گرفته، مانند خرق عادت در طبیعت است.

طرز مبارزه با عادات بد

مبارزه با عادات ناپسند، گرچه مشکل است، ولی ناشدنی و محال نیست. جوانان با انجام دو وظیفه، که شرط اساسی پیروزی است؛ در این مبارزه بزرگ موفق شوند و بر عادات بد خویش، که دشمن خوشبختی و سعادت آنهاست غلبه نمایند و در نتیجه به سازش‌های صحیح اجتماعی و احراز شخصیت نایل گردند. وظیفه اول آن است که در راه پیکار با هر یک از عادات ناپسندیده، باید هدف و مقصود خود را به درستی تعیین کنند و به طور مشخص بدانند که چه می‌کنند و چه می‌خواهند، با کدام عادت قصد

مبارزه دارند و چه صفتی را می‌خواهند جایگزین آن کنند. (هنگامی که آدمی دست به اقدام می‌زند، لازم است بداند چه می‌خواهد بکند و اقدامش چه نتیجه‌ای خواهد بخشید. برای آن که اقدامش به مورد و شایسته باشد، لازم است نتایج آن را به همان صورتی که دیگران به نظر می‌آورند، در مقابل دیدگانش مجسم کند و مخصوصاً توجه کند که از لحاظ ابراز شخصیت، آیا عمل و اقدامش اثر مطلوب خواهد بخشید یا خیر؟) (۷۵۶) وظیفه دوم آن است که با اراده جدی و قاطع به سوی هدف تعیین شده پیشروی کنند و برای رسیدن به آن، تمام قوای خود را به کار اندازد و در راه نیل به مقصود، از همه نیروهای خویش استفاده نمایند.

بسیج قوا برای مبارزه

ممکن است برای جوانان این سؤال پیش آید که اراده را چگونه می‌توان تقویت کرد؟ و به چه وسیله می‌شود تمام نیروهای معنوی در راه نیل به هدف بسیج نمود و به سوی نقطه مقصود به حرکت در آورد. خلاصه، محور اساسی قدرت اراده و تصمیم در آدمی چیست. پاسخ روان‌شناسی به این پرسش آن است که بزرگترین پایگاه اساسی اراده و تصمیم آدمی در شئون مختلف زندگی، غرایز طبیعی است. انگیزه‌های غریزی نیرومندترین قدرت محرک انسان است. برای تقویت اراده و هم‌آهنگی تمام قوا در راه مبارزه با عادات ناپسند یا تعدیل عادات باید از نیروی غرایز استفاده کرد.

استفاده از غرایز

(غریزه امکان تجدیدنظر در عادات را برای مواجهه با موفقیت‌های جدید زیاده‌تر می‌کند، اساس مسئله اخلاقی، چه در کودک و چه در بالغ، در مورد غرایز این است که از آن‌ها برای تشکیل عادات جدید و با اصلاح عادات قدیم حتی المقدور استفاده کنیم. تاءثیر غریزه را در خوی و شخصیت آدمی، به عنوان محور اصلاح و تجدید نظر در عادات، به قرار زیر می‌توان روشن کرد. غریزه از یک طرف از قلمرو عادات مشخص و نیرومند رانده می‌شود و از جانب دیگر خود غریزه قانون و قلمروی مخصوص خود دارد. غریزه یک منبع لازم برای رهایی از عادات و رسوم است و هرچه بیشتر به درستی از آن استفاده شود، شخصیتی نیرومندتر و کامل‌تر به وجود می‌آید.) (۷۵۷) کسی که نیم قرن در خوردن و نوشیدن آزاد بوده و از انواع میوه‌ها و غذاها استفاده می‌کرده است، در پنجاه سالگی به بیماری قند مبتلا می‌شود. وقتی پزشک معالج به وی می‌گوید باید از خوردن مواد قندی خودداری کنی، فوراً اطاعت می‌نماید. او آزادی پنجاه ساله را که بدن عادت کرده بود، به دست فراموشی می‌سپارد و اوامر طبیب را جدی و تصمیم قاطع به کار می‌بندد و عملاً خود را محدود می‌سازد. این اراده قوی از کجا سرچشمه گرفته است؟ منشأ این تصمیم قاطع غریزه حب حیات است. او قبل از بیماری برای ارضای تمایل لذت، از همه نعمتها استفاده می‌کرد ولی موقعی که سلامتی و حیاتش در معرض خطر قرار می‌گیرد، غریزه زندگی قدم پیش می‌گذارد و او را از آنچه ضرر دارد، منع می‌کند. سایر غرایز و تمایلات نیز از غریزه حب حیات، که در اینجا نقش رهبری دارد، پیروی میکنند و همه با هم آهنگ کامل دستور پزشک را اجرا می‌نمایند.

راه تقویت اراده

برای بدست آوردن اراده قوی و تصمیم جدی به منظور درمان بیماریهای اخلاقی و مبارزه با عادات ناپسند نیز باید از نیروی غریزه استفاده کرد و تمام قوا را در رسیدن به مقصود با هم متحد و هماهنگ ساخت و به سوی هدف پیشروی کرد کسی که از کودکی بر اثر سوء تربیت والدین یا مربی خویش، لوس و از خود راضی بار آمده و با آن صفت ناپسند خو گرفته است، در جوانی مورد

تنفر و انزجار مردم است. او نمی‌تواند با جامعه سازش کند و شخصیت محبوبی به دست بیاورد، همواره از احساس ذلت و محرومیت رنج می‌برد و تنها راه نجاتش از این تیره روزی و بدبختی درمان آن خلق مذموم است. او برای بدست آوردن اراده قوی در امحای آن سیئه اخلاقی، باید از غریزه حب ذات استفاده کند و بدان وسیله سایر نیروهای خود را به همکاری وادار نماید.

غریزه خوددوستی

هر انسانی، بالفطره، دارای غریزه خود دوستی و عشق به عزت و محبوبیت است. انسان خودپسند که مورد تحقیر و اهانت جامعه قرار گرفته و عزت نفیش جریحه دار شده است، اگر از منشاء تنفر مردم آگاه شود و به عیب اخلاقی خویش واقف گردد، می‌تواند از این غریزه قدرتمند کسب قدرت و اراده نماید و به منظور نیل به عزت و محبوبیت، با آن عادت ناپسند مبارزه کند. و خوی خودپسندی را از صفحه خاطر بزدايد. ویل دورانت می‌گوید: (اگر بخواهیم خود را قوی تر کنیم، باید نخست بدانیم که اراده چیست. اراده امری اسرار آمیزی که مانند رهبر ارکستر در میان اجزای خوی و منش انسانی به پا خیزد و دستش را گاهی به چپ و گاهی به راست حرکت دهد و به نوازندگان دستور دهد نیست، بلکه فقط مجموعه و جوهر همه دوایی و رقابت انسانی است. این قوای محرکه، پیشوایی که از او اطاعت کنند ندارند مگر خودشان. از میان این امیال و رغبات، یکی باید چنان نیرومند باشد که بتواند بر دیگر رغبات مسلط شود و آنان را متحد سازد. معنی قدرت و اراده این است که یک میل قوی چنان برتر و بالاتر از امیال دیگر باشد که همه را به سوی خود بکشاند و تمام یراق به سوی یک هدف، یک جهت متوجه گردد. اگر ما هدف همسازکننده و مقصد آمر و حاکمی نداشته باشیم که بتوانیم امیال و خواهشهای نفسانی دیگر را در راه آن فدا کنیم، به وحدت و یگانگی نمی‌رسیم و سرانجام باید سنگ بنای انسان دیگری باشیم.) (۷۵۸) آیین مقدس اسلام نیز مانند مکتب روانشناسی برای تقویت اراده، به نیروی غرایز توجه کافی دارد و در راه اصلاح اخلاق جامعه و مبارزه با عادات ناپسند، از تمایلات طبیعی استفاده می‌نماید، با این تفاوت که در نظر روانشناسان، مهمترین پایگاه اساسی قوت و اراده، انگیزه‌های غریزی است، ولی اولیای اسلام، با استفاده از نیروهای غرایز به پایگاه محکم ایمان نیز تکیه گاه دارند و برای مبارزه با عادت مذموم و صفات ناپسند، از این دو نیرو، با هم و به موازات یکدیگر بهره برداری می‌کنند و این خود یکی از جهات برتری و مزیت تعالیم الهی بر سایر مکاتب علمی و روانی است.

استفاده از غریزه و ایمان

بدون تردید، نیروی غریزه و خواهشهای طبیعی نقش مؤثری در قدرت اراده دارند، ولی نیروی ایمان در نهاد مردم با حقیقت به قدری قوی است که می‌تواند در موقع لزوم، غرایز نیرومند را مهار نماید. و آنها را از تجاوز و تندروری بازدارد. مکتب آسمانی اسلام در پرتو ایمان به خدا، استفاده از غرایز طبیعی پیروان خود را در راه اصلاح ملکات نفسانی و ترک عادات مضره، با عزم راسخ به فعالیت و کوشش وامی‌دارد و موجبات سعادت و خوشبختی آنان را فراهم می‌آورد. برای روشن شدن طرز استفاده از نیروی غرایز و نیروی ایمان در برنامه‌های تربیت اسلام، به چند حدیث اشاره می‌شود. (قال ابوالحسن الثالث علیه السلام: من رضی عن نفسه کثر الساخون علیه.) (۷۵۹) حضرت امام هادی علیه السلام می‌فرماید: کسی که پر مدعی و از خود راضی باشد، مردم بسیاری به وی خشمگین و بدبین خواهند شد. (قال علی علیه السلام: من رضی عن نفسه اسخط ربه.) (۷۶۰) علی علیه السلام فرموده: کسی که از خود راضی و خویشتن پسند باشد، با آن خوی بد، خدا را به خشم آورده است.

درمان خودپسندی

خودپسندی یکی از عادات مذمومی است که شخصیت صاحبش را در هم می‌شکند و مردم را نسبت به وی خشمگین می‌کند.

روانشناسان برای درمان این بیماری، تنها از نیروی غریزه حب ذات استفاده می‌کنند و به خودپسند می‌گویند اگر می‌خواهی محبوب جامعه باشی، باید این صفت را ترک‌گویی. ولی مکتب اسلام از دو قدرت بهره‌برداری می‌کند. از یک طرف با اشاره به تنفر عمومی، غریزه حب ذات را بیدار می‌کند و از طرف دیگر خاطر نشان می‌سازد که این صفت، نه تنها باعث نفرت اجتماعی و سرکوب شدن تمایل عزت نفس است، بلکه باعث برانگیختن خشم خداوند و مایه بدبختی و عذاب ابدی نیز خواهند بود. (قال امیرالمؤمنین علیه السلام: العجب لغفلة الحساد عن سلامة الاجساد.) (۷۶۱) علی علیه السلام می‌فرماید: عجب است که حسودان از سلامتی بدنهای خویش غافل‌اند. (عن ابی جعفر علیه السلام: ان الحسد لیاکل الايمان كما تاءكل النار الحطب.) (۷۶۲) امام باقر علیه السلام می‌فرماید: حسد ایمان را می‌خورد و نابود می‌کند، همان‌طور که آتش هیزم را.

مبارزه با حسد

حسد یکی از صفات مذمومی است که فکر صاحبش را بی‌قرار و بدنش را بیمار می‌سازد. روان‌شناس برای مبارزه با این سیئه اخلاقی، به غریزه خوددوستی تکیه می‌کند و به حسود می‌گوید اگر این خوی ناپسند را ترک‌نگویی زندگی و سلامتت تباه خواهد شد. اولیای گرامی اسلام نیز از تمایل سلامت و غریزه حب ذات استفاده می‌کند، ولی به موازات آن، خطر بزرگ تری را که نابودی ایمان است، به وی خاطر نشان می‌نمایند. در واقع، اسلام در راه مبارزه با حسد، از قدرت غریزه و نیروی ایمان یک‌جا بهره‌برداری می‌کند. (قال علی علیه السلام: من تکبر علی الناس ذل.) (۷۶۳) علی بن ابیطالب به حضرت حسین علیهما السلام، در ضمن وصایای خود فرموده است: کسی که نسبت به مردم تکبر نماید، ذلیل و خوار خواهد شد. (قال النبی صلی الله علیه و آله: لا ينظر الله الى رجل یجر ازاره بطرا.) (۷۶۴)

علاج بیماری تکبر

تکبر نیز یکی از صفات ذمیمه و باعث ذلت و خواری متکبر است. از نظر روان‌شناسی، راه درمان این بیماری استفاده از غریزه عزت نفس است. ولی اولیای اسلام در مبارزه با این خوی ناپسند، با استفاده از نیروی غریزه، به قدرت ایمان نیز تکیه دارند و به پیروان خود خاطر نشان نموده‌اند که تکبر مایه ذلت اجتماعی و باعث حرمان از رحمت الهی است. (قال علی علیه السلام: من لم ینزه نفسه عن دنائه المطامع فقد اذل نفسه و هو فی الاخرة اذل و اخری.) (۷۶۵) علی علیه السلام فرموده: کسی که صفحه خاطر را از پستی طمع پاک نکند، خویشتن را ذلیل و پست کرده و در قیامت به خواری و اهانت بیشتری گرفتار است. از این چند حدیث و روایات دیگری نظایر اینها به خوبی واضح می‌شود که چگونه مکتب آسمانی اسلام، در برنامه‌های تربیتی خود، از نیروی غرایز و نیروی ایمان یک‌جا استفاده می‌کند و در راه مبارزه با سیئات اخلاقی و عادات ناپسند، از هر دو قدرت به موازات یکدیگر بهره‌برداری می‌نماید.

دشواری مبارزه با عادات

ناگفته نماند که از نظر دینی و علمی، ترک عادات ناپسند به آسانی میسر نیست. کسی می‌تواند بر خلقیات ذمیمه خویش غلبه کند و شخصیت نامطبوع خود را تغییر دهد که از موانع و مشکلات نهراسد و از یک یا چند شکست‌مآیوس نگردد. با توجه به این نکته که عادت، طبیعت دوم انسان است، مبارزه با آن احتیاج به پایداری و استقامت دارد. جوانانی که در راه اصلاح ملکات اخلاقی خویش، با مجاهده پیگیر فعالیت می‌کنند و برای نیل به مقصود، کوشش مداوم دارند، سرانجام پیروز می‌شوند و به هدف خویش نایل می‌گردند. (قال امیرالمؤمنین علیه السلام: من استدام قرع الباب ولج ولج.) (۷۶۶) علی علیه السلام فرموده

است: هر کس به کوبیدن دری ادامه دهد و اصرار ورزد، عاقبت از آن در وارد خواهد شد.

سعادت در پرتو مجاهده

(و عنه علیه السلام: من اجهد نفسه فی صلاحها سعد.) (۷۶۷) و نیز فرموده است: هر آن کس که خود را در اصلاح نفس خویش به مشقت و زحمت وادارد و سعی بلیغ نماید، به سعادت و خوشبختی نایل می‌گردد. (اگر خواستار قدرت هستیم، باید نخست هدف خود را برگزینیم و راه خود را تعیین کنیم، بعد باید به آن بچسبیم تا هرچه پیش آید. باید از اول متوجه باشیم که راهی را که بر می‌گزینیم، به سر خواهیم برد، زیرا هر شکستی ما را ضعیف می‌کند و هر توفیقی ممکن است به قدرت ما بیفزاید. اجرای هر کار مستلزم کار تازه‌ای است پیروزیهای کوچکتر به ما نیرو می‌بخشد و ما را به پیروزیهای بزرگتر مطمئن می‌سازد. عمل اراده را می‌آورد. اما اگر کسی احتیاط پیشه کرد و در اقدام به کارهای بزرگ تردید و دو دلی به خرج داد، همیشه کوچک خواهد ماند. چنان باش که از پیروزیها و موفقیت‌های کوچک خرسند نگردی. پس از پیروزی در کاری، فقط یک روز جشن بگیر و روز بعد به دنبال کار خطرتر باش و جویای خطر و مسئولیت باش. ممکن است شکست بخوری، حتی نابود شوی، اما روزی که در آن می‌میریم، چنان ناچیز و حقیر است که ارزش متزلزل ساختن روش و عقیده ما را ندارد. اگر خطرات تو را هلاک نکند، نیرومندت می‌کند و به هدفی که دارای نزدیک‌ترت می‌سازد و به سوی بزرگی راهبرت می‌گردد. یا بزرگی و عز و نعمت و جاه، یا چو مردانت مرگ رویاروی.) (۷۶۸) یکی از بهترین و درخشان‌ترین نمونه‌های تغییر شخصیت، که می‌تواند برای جوانان سرمشق عبرت و دقت باشد و به آنان نور امید و نیروی تصمیم بخشد، مطالعه در تحول و انقلاب عظیمی است که در پرتو تعالیم عالی الهی بین مردم نادان و عقب افتاده دوران جاهلیت به وجود آمد.

جنبش حیات بخش در صدر اسلام

پیشوای عالی قدر اسلام، برای آن که مردم بدبخت و تیره روز آن عصر را از سیئات اخلاقی و عادات ناپسند برهاند و آنان را با عزمی راسخ و تصمیمی قاطع در راه اصلاح خویشتن به حرکت در آورد، از آغاز، به نیروی ایمان و انگیزه‌های غریزی تکیه کرد و برنامه‌های تربیتی خود را بر اساس این دو قدرت، که حاوی سعادت مادی و معنوی است، پایه‌گذاری نمود و این حقیقت را در موارد متعدد با عبارات مختلفی به مردم خاطر نشان ساخت. موقعی که از طرف خداوند مامور شد خاندان خود را به اسلام دعوت کند، مجلسی تشکیل داد و در ضمن یک سخنرانی کوتاه، ماموریت خویش را از طرف پروردگار به اطلاع آنان رسانید. سپس فرمود: (والله یا بنی عبدالمطلب ما اعلم شابا جاء قومہ بافضل مما جئتکم به انی قد جئتکم بامر الدنيا والاخرة.) (۷۶۹) ای فرزندان عبدالمطلب، به خدا قسم سراغ ندارم جوانی را که برای خیر و سعادت قوم خود چیزی بهتر از تعالیم من آورده باشد. من برای امور دنیا و آخرت شما برنامه جامعی آورده‌ام. موقعی که اسلام در مسیر پیشروی قرار گرفت و تدریجا مردم به آن آیین الهی متوجه شدند، قریش نزد ابوطالب رفتند و گفتند اگر فقر و تهی دستی، برادرزاده‌ات را به این کار واداشته، ما حاضریم برای او پولی جمع‌آوری کنیم و در اختیارش بگذاریم و به قدری متمکنش سازم که از همه قریش ثروتمندتر باشد. (فقال رسول الله صلی الله علیه و آله: ما لی حاجه فی المال فاجیبونی تکونوا ملوکا فی الدنيا و ملوکا فی الآخرة.) (۷۷۰) رسول اکرم فرمود: من به مال احتیاج ندارم، دعوت مرا اجابت نمایند تا در دنیا به اوج سلطنت و عزت برسید و در آخرت نیز در کمال بزرگی و عظمت باشید.

تحول سریع و درخشان

تحول و جنبشی که بر اثر برنامه‌های انقلابی رسول اکرم در مردم جاهلیت پدید آمد و شخصیت حیات بخشی که با تعالیم عالی

اسلام در مدت کوتاهی نصیب مسلمین گردید، به اندازه ای مهم و چشمگیر بود که جهان آن روز را مبهوت و متحیر کرد. اکنون، پس از گذشتن قرنهای متمادی، دانشمندان محقق نیز به آن حادثه بزرگ با دیده شگفتی و اعجاب می‌نگرند. دکتر واگاری استاد دانشگاه ناپولی می‌گوید: (اسلام مانند سرچشمه‌ای زدوده و پاک در میان قومی به نشو و نمو پرداخت که وحشی و بیابانگرد بوده و در سرزمینهای خشک و دورافتاده زندگی می‌کردند. آن چشمه به اندازه ای پر آب بود که به زودی شکل جویباری را به خود گرفت و سپس به رودخانه ای مبدل گشت، تا از آن، عاقبه الامر، هزاران کاریز دیگر در سرزمین‌ها و شهرها به جریان در آمد.

ایجاد پیوند برادری

در اماکنی که قوم مزبور طعم آن آبهای معجزه آسا را چشیدند، کشمکشها و ستیزه‌ها جای خود را به مساوات و برابری داده و تفرقه‌جماعتی که با یکدیگر عناد و دشمنی می‌ورزیدند به اتحاد و تجمع مبدل گردید و به جای خونخواهی، که عالترین قانون به شمار رفته، عاطفه ای تازه نمایان شد و آن عاطفه اخوت و برادری بود که بهترین هدف اخلاقی و دینی محسوب گردیده، و مانند زنجیر ناگسستنی، مردمان را به یکدیگر مرتبط ساخت. چشمه مزبور هنوز به شکل رودخانه ای که راه مقاومت در برابر آن مسدود باشد در نیامده بود که امواج شکننده و پاکیزه آن، ممالک سرکشی را که تمدنهای باستانی در آن‌ها سایه افکنده بود، در بر گرفت و پیش از آن که ملل کشورهای مذکور، مسیر جریان حقیقی حادثه را پی ببرند، آن موج سنگین و متلاطم، ناگهان همه آنها را در خود فرو برد. در حالی که سرزمینها را تسخیر می‌کرد. موانع را در هم می‌شکست خرده‌ها را با خروش شدید خود از خواب غفلت بیدار می‌نمود و از بزرگترین اقوام پراکنده و متفرق، جامعه متحدی به وجود می‌آورد. تاریخ مانند این واقع را پیش از آن روز ندیده است و تصور سرعتی که فتوحات اسلام در آن به مرحله علمی در آمد، برای آدمی بسیار سخت و دشوار است. (۷۷۱) نهری می‌گوید: (شگفت‌انگیز است که نژاد عرب، که در طول قرون دراز، گویی در حال خفتگی به سر می‌برد و ظاهراً از آن چه در سایر نواحی اتفاق می‌افتاد جدا بی‌خبر بود، ناگهان بیدار شد و با نیرو و قدرتی شگرف دنیا را زیر و رو ساخت.

پایه گذاری تمدن جدید

سرگذشت عربها و داستان این که چگونه به سرعت در آسیا و اروپا و آفریقا توسعه یافتند و فرهنگ و تمدن عالی و بزرگی به وجود آوردند، یکی از شگفتیهای تاریخ بشری می‌باشد. نیرو و فکر تازه ای که عربها را بیدار ساخت و ایشان را از اعتماد به نفس و قدرت سرشار ساخت، اسلام بود. (۷۷۲) سالی که پادشاه حبشه به منظور ویران کردن کعبه مکرمه لشکر مجهزی به فرماندهی ابرهه، با چند فیل تربیت شده به مکه فرستاد، در تاریخ عام الفیل خوانده شده و حضرت محمد صلی الله علیه و آله، پیشوای عالی قدر اسلام، در همان سال متولد گردیده است.

ضعف مردم مکه

موقعی که خبر نزدیک شدن لشکر ابرهه به مکه رسید، مردم به شدت دچار وحشت و نگرانی شدند و تصمیم گرفتند با زن و فرزند و تمام اموال و اغنام واحشام خود از شهر فرار کنند. عبدالمطلب، که از تصمیم مردم ناراحت شده بود، گفت: این عمل مایه ننگ و رسوایی است، و کوشش کرد تا مگر آنان را از این فکر منصرف کند، ولی سخنان او نتوانست مردم را مطمئن سازد و خاطر پریشانشان را آرام نماید. سرانجام، همانطور که تصمیم گرفته بودند، عمل کردند و شهر را ترک گفتند. بعضی به کوهها و دره های اطراف پناهنده شدند و بعضی به نقاط دورتر گریختند و بعضی از راه دریا مهاجرت کردند و خلاصه همه مردم مکه با این

عمل، شدت ترس و ضعف و ناتوانی خویش را از هجوم سربازان وحشی اثبات نمودند. (۷۷۳) چهل سال پس از این واقعه، حضرت محمد صلی الله علیه و آله، به پیامبری مبعوث گردید و تربیت آسمانی خود را در این راه اصلاح قانون و تغییر شخصیت آن مردم آغاز نمود و در مدت کوتاهی، بزرگترین تحول روحی را در آنان به وجود آورد.

نیرومندی بر اثر اسلام

قومی که در مقابل هجوم سربازان حبشی تاب مقاومت نیاوردند و از ترس، شهر مسکونی و خانه و زندگی خویش را ترک گفتند، بر اثر تعالیم عالیه اسلام چنان شجاع و نیرومند شدند که در ایام حیات پیغمبر و پس از مرگ آن حضرت، در مقابل بزرگترین ارتش نیرومند جهان آن روز ایستادگی کردند و به فتوحات درخشان و حیرت زایی نایل آمدند.

پیشرفت سریع مسلمین

(اعراب از یک پیروزی به پیروزی دیگر نایل شدند و اغلب بدون جنگ و مقاومت پیروزی می‌گشتند. پس از رحلت پیغمبرشان، تمامی ایران و سوریه و ارمنستان و قسمتی از آسیای مرکزی را از یک سو و مصر و قسمتهایی از شمال آفریقا را از سوی دیگر فتح کردند. در شرق، شهرهای هرات و کابل و بلخ در برابر ایشان سقوط کرد و آنها به ایالت سند و سواحل رود سند در هند رسیدند. عربها از مراکش و آفریقا، از تنگه باریک دریا گذشتند و به اسپانیا و اروپا وارد شدند. این تنگه تا آن زمان به نام ستونهای هرکولس نامیده می‌شد و این نامی بود که یونانی‌های قدیم به آن داده بودند. سردار عرب که از این تنگه عبور کرد، طارق نام داشت و از آن پس آن جا به نام او جبل الطارق (صخره طارق) نامیده شد. در زبانهای اروپایی، همین کلمه به صورت جیبرالتار در آمده است. سراسر اسپانیا به سرعت مسخر گشت و مسلمین از آن جا به جنوب فرانسه سرازیر شدند. بدین شکل، در حدود ۱۰۰ سال پس از درگذشت حضرت محمد، امپراطوری اسلام از جنوب فرانسه و اسپانیا در سراسر شمال آفریقا تا سوئز و از آن جا در سراسر عربستان و ایران و آسیای مرکزی تا مرزهای مغولستان گسترش یافت.) (۷۷۴)

سرمایه پیروزی

بزرگترین سرمایه معنوی رسول اکرم (ص) در این پیروزی عظیم، ایمان به خداوند و استقامت در برابر تمام مشکلات بود، او به خالق جهان و تعالیم مقدسش مؤمن بود و توانست مردانی با ایمان پرورد و به عالی‌ترین صفات انسانی مختلفشان سازد. (آمن الرسول بما انزل الیه من ربه و المؤمنون کل آمن بالله.) (۷۷۵)

مقاومت رهبر اسلام

او به اتکای خداوند در مقابل تهدید و فشار مشرکین خود را نباخت و با اطمینان خاطر ایستادگی کرد و موفق شد افرادی را تربیت کند که از حوادث و خطرات نهراسند و در مقابل پیش آمدهای سخت با کمال قدرت و نیرومندی مقاومت نمایند. از کسانی که در سالهای اول بعثت، در سخت‌ترین شرایط، به پیغمبر اکرم ایمان آوردند و در راه اعلائی حق با مصائب سنگین مواجه شدند و در کمال نیرومندی مقاومت نمودند، عیاش بن ابی‌ریبعه و همسرش اسماء بنت سلامه است.

پایداری مسلمین

عیاش برادر مادری ابوجهل و حارث است و در موقعی که قبول اسلام کرد، سنش در حدود سی سال بود و همسرش بیست سال

داشت. خانواده عیاش از مسلمانی وی سخت به خشم آمدند و برای آن که او را از پیروی پیغمبر باز دارند، شکنجه و آزارش دادند، ولی مؤثر واقع نشد و او همچنان در آیین مقدس اسلام ثابت قدم ماند. عیاش و همسرش به معیت جمعی از مسلمانان، با موافقت پیغمبر اکرم، به حبشه مهاجرت نمودند، ولی زودتر از دگران به مکه بازگشتند و مجدداً گرفتار آزار مشرکین شدند، تا هجرت پیغمبر پیش آمد و مسلمین به مدینه مهاجرت نمودند و از گزند دشمنان آسوده شدند. موقعی که اسماء، مادر عیاش از مهاجرت پسرش آگاه شد، قسم یاد کرد که تا عیاش برنگردد، سر خود را روغن نزند و در سایه ننشیند، ابوجهل و حارث به مدینه مسافرت نمودند و سوگند مادر را به وی خبر دادند و گفتند تو از همه فرزندان نزد مادر عزیزتری و به دینی عقیده داری که نیکی به والدین را سفارش کرده است. به مکه برگرد و خدای خود را در مکه عبادت کن، همان طور که اکنون در مدینه عبادت می کنی. عیاش برای مادر متاثر شد و گفته های برادران را تصدیق کرد و از آنان عهد و پیمان گرفت که اگر به مکه بیاید، به وی خیانت نکنند. با آنها از مدینه حرکت کرد. وقتی از شهر دور شدند، آزار و اذیت شروع شد، کتف عیاش را بستند و به همان وضع، روز روشن او را وارد مکه نمودند. (و قالوا یا اهل مکة هكذا فافعلوا بسفهائکم كما فعلنا بسفینهما) و به صدای بلند فریاد می زدند؛ مردم مکه، با نادانهای خود که به اسلام گرویده اند، این طور موهن و با خشونت رفتار کنید، چنان که ما با سفیه خود چنین کردیم. سپس او را در یک اتاق بدون سقف، در سخت ترین شرایط زندانی کردند و همه پیمان ها را فراموش نمودند.

بردباری در پرتو ایمان

چند سال او در مکه گرفتار زندان و آزار بود و در آن مدت کوچکترین آثار زبونی و شکست روحی از وی مشاهده نشد. او با خداوند مرتبط بود و با نیروی ایمان در مقابل مصائب و ناملایمات مقاومت می کرد. رسول اکرم در مدینه ایمان برای نجات او مکرر دعا کرد و همه مردم برای عیاش متاثر بودند. سرانجام یکی از مسلمین، به طور پنهانی به مکه رفت و با طرح نقشه ماهرانه ای موجبات فرار او را از زندان فراهم نمود و به اتفاق هم به مدینه بازگشتند. (۷۷۶) سعید بن زید و همسرش فاطمه، نیز از مسلمین صدر اول هستند. او در سن بیست سالگی و عیالش که کمتر از بیست سال داشت، قبول اسلام کردند و در محیط وحشت و خطر، به محضر رسول اکرم شرفیاب می شدند و آیات قرآن و تعالیم دینی را فرا می گرفتند. فاطمه برادری داشت که اخلاقاً تند و جسماً نیرومند و شدیداً با اسلام مخالف بود. در یک از روزهای گرم، یک نفر قریشی در رهگذر با او برخورد کرد و گفت که اسلام در خاندانت نفوذ کرده و خواهرت آیین جدید را پذیرفته است. از شنیدن این سخن به سختی خشمگین شد و به طرف خانه خواهر رفت.

برنامه تعاون

روش پیغمبر اکرم در آغاز دعوت این بود که اگر کسی قبول اسلام می کرد و بنیه مالی نداشت، او را به مسلمین متمکنی می سپرد که عهده دار مخارجش شود و با هم زندگی کنند. آن حضرت قبلاً دو نفر مسلمان را به سعید بن زید سپرده بود و آنان نیز در آن ساعت داخل منزل بودند و به قرائت قرآن اشتغال داشتند. وقتی برادر به در خانه رسید، در را کوبید و صدایش بلند شد. آن دو نفر مسلمان داخل منزل خود را پنهان کردند و خواهر در خانه را گشود. برادر خشمگین وارد منزل شد و به وی گفت ای دشمن جان خود، شنیده ام مسلمان شده ای و سپس سیلی محکمی به روی خواهر زد که خون از صورتش جاری شد. خواهر جوان که وضع خونین خود را دید، راز را از پرده در آورد و با کمال صراحت و رشادت به برادر گفت: (ما کنت فاعلاً فافعل فقد اسلمت. هر کاری که از دستت می آید بکن، بلی من پیروی رسول اکرم را پذیرفته اند و مسلمان شده ام. (۷۷۷) در دوره جاهلیت، دختران و زنان از جمیع حقوق انسانی و مدنی محروم بودند و بدتر از بردگان و حیوانات زندگی می کردند. ولی ایمان به خداوند

و برنامه های تربیتی اسلام به طوری شخصیتشان را تغییر داد و به آنان اراده قوی و استقلال فکر بخشید که یک دختر جوان توانست در مقابل برادر نیرومند خود بایستد و در کمال قدرت و شهامت از ایمان و عقیده خود دفاع نماید .

نقش مربی در تربیت

تمام مردم ، به خصوص کودکان و جوانان ، تحت تاءثیر مربیان خویش هستند و خواه ناخواه از افکار خوب و بدشان متاثر می شوند و از اعمال پسندیده یا ناپسندشان سرمشق می گیرند . خلاصه ، طرز تفکر و کیفیت رفتار و گفتار مربیان ، یکی از عوامل مهم ساختن شخصیت آدمی است . کسانی که خود دارای ایمان واقعی و سجایای انسانی هستند ، اگر تربیت دگران را به عهده بگیرند و صمیمانه مجاهده نمایند ، می توانند افرادی مؤمن و با فضیلت پرورند و آنان را از مزایای ایمانی و اخلاقی خویش برخوردار سازند . نهری می گوید : (حضرت محمد (ص) از شهر مدینه پیامی برای حکمرانان و پادشاهان جهان فرستاد و آنها را به قبول وجود خدای یگانه و رسولش دعوت کرد . لابد این پادشاهان و حکمرانان حیرت کردند که این مرد گمنام کیست که جرات کرده است برای آن ها دستور صادر کنند . از فرستادن همین پیامها می توان تصور کرد که حضرت محمد (ص) چه اعتماد و اطمینان فوق العاده ای به خود و رسالتش داشته است و توانست همین اعتماد و ایمان را در مردم کشورش نیز به وجود آورد و به آنها الهام ببخشد . به طوری که آن مردان توانستند بدون دشواری بر نیمی از جهان معلوم آن زمان مسلط گردند . ایمان و اعتماد به نفس چیز بزرگی است و این ثمرات عالی را به وجود می آورد .) (۷۷۸) گر نبود آزادگان را سر خط ایمان به دست این همه نقش عجب بر صفحه دوران نبود انبیا را فضل ایمان راز یزدانی سپرد کاین امانت را امین جز محرم یزدان نبود روز طوفان گر نه ایمان بود کشتیان نوح رستگاری نوح را از لجه طوفان نبود هیچ ملکی بی قوام معدلت قائم نگشت هیچ قومی بی فضیلت صاحب فرمان نبود پیغمبر گرامی اسلام ، در ظرف بیست و سه سال مجاهده و کوشش پی گیر ، برنامه های اصلاحی خود را یکی پس از دیگری اجرا کرد و در پرتو ایمان به خداوند و استفاده صحیح از نیروهای غرایز ، با تمام عادات ناپسند و خلیقات مذمومی که بر مردم جاهلیت حاکم بود و در طول چند نسل به آنها خو گرفته بودند ، مبارزه نمود . صفات شخصیتشان را به کلی تغییر داد و آنان را به اوج عزت و عظمت رسانید .

نتایج مجاهدات پیغمبر (ص)

بتهایی را که با دست جهل و نادانی ساخته بودند در هم شکست و بتکده هایی را که بر پایه بی خردی بنا کرده بودند ، ویران ساخت مردم مشرک را از اسارت بت پرستی و عبادت چوب و سنگ آزاد نمود و آنان را به پرستش خداوند یگانه متوجه کرد . اختلافات طبقاتی و نژادی را که یکی از مظاهر ظلم و بیدادگری و منشاء بسیاری از مفاسد اخلاقی و اجتماعی بود ، ریشه کن نمود و کلیه طبقات مردم را از حقوق متساوی و استفاده یکسان از عدل آزادی برخوردار ساخت . دشمنی و کینه توزی را که از عادات کهن دوران جاهلیت و از عوامل کشتارهای وحشیانه و جنایات مدهش بود ، از صفحه خاطرشان زدود و به جای آن برادری و محبت اسلامی را که مایه صفا و صمیمیت است ، در اعماق جانیشان مستقر ساخت . نتیجه بحث آن که از نظر دینی و علمی ، شخصیت آدمی قابل تغییر و تحول است ، جوانانی که دارای یک یا چند صفت ناپسند هستند و بر اثر آن نمی توانند به درستی با مردم سازش کنند و شخصیت شایسته ای احراز نمایند ، دچار یاس و نومیدی نشوند .

تغییر عادات مذموم

اگر افراد معتقد و باایمانی هستند ، می توانند با اتکای ایمان به خدا و استفاده از انگیزه های غریزی ، صفات ناپسند و عادات مذموم

خویش را تغییر دهند و بوسیله اطاعت از اوامر الهی، خویشتن را به سجایای انسانی و مکارم اخلاقی متخلق سازند. (قال علی علیه السلام: ذلوا انفسکم بترك العادات و قودوها الی فعل الطاعات و حملو بها اعباء المغارم و حلوها بفعل المکارم و صونوها عن دنس المائم). (۷۷۹) علی علیه السلام فرموده است: نفس متجاوز و سرکش خویش را با ترک عادات ناپسند خوار نماید و به انجام اوامر الهی و ادارش سازید و بار غرامت های تخلفش را بر وی تحمیل نمایید. با ارتکاب مکارم الاخلاق زیتش کنید و از پلیدی های گناه مصونش دارید. اگر جوانی فاقد سرمایه ایمان است و بر اثر عادات مذموم و اخلاق بد خویش، از سازش با مردم و احراز شخصیت عاجز است، او نیز باید با استفاده از نیروی غرایز، خویشتن را اصلاح نماید و به صفات پسندیده متصف گردد. زیرا نیل به خوشبختی زندگی و احراز محبوبیت اجتماعی، که خواهش فطری بشر است، با تخلق به صفات حمیده و مکارم اخلاق به دست می آید. (قال امیرالمؤمنین علیه السلام: لو کنا لا نرجو جنه و لا نارا و لا ثوابا و لا عقابا لکان ینبغی لنا ان نطالب بمکارم الاخلاق فانها مما تدل علی سبیل النجاح). (۷۸۰) علی علیه السلام می فرماید: اگر به فرض، ما به بهشت و دوزخ امیدی نمی داشتیم، باز هم شایسته ما بود که در طلب مکارم الاخلاق باشیم، چه آن که سجایای اخلاقی از وسایل دلالت ما به راههای کامیابی و پیروزی است.

ترس و شکست شخصیت جوان

قال الله ...

قال الله العظیم فی کتابه: ... ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم. (۷۸۱)

شرط اساسی اثبات شخصیت

فراگرفتن صفات حمیده و خلیقات پسندیده، یکی از شرایط اساسی اظهار وجود و اثبات شخصیت اجتماعی است. جوانی که دارای سجایای اخلاقی است، هرچند کوچک باشد، در جامعه عزیز و محبوب است. او می تواند به شایستگی با مردم پیامزد و در سازشهای اجتماعی پیروز گردد. بر عکس، جوانی که دچار سیئات اخلاقی و ملکات ناپسند است، هر قدر بزرگ باشد، مردم از وی متفرند، او نمی تواند خود را با جامعه تطبیق دهد و شخصیت شایسته ای را احراز نماید. (قال علی علیه السلام: سوء الخلق یوحش القریب و ینفر البعید). (۷۸۲) علی علیه السلام فرموده است: خلق بد، دوست و خویشاوند را می رماند و بیگانه و ناشناس را به اعراض و بی اعتنایی وامی دارد. (و عنه علیه السلام: رب عزیز اذله خلقه و ذلیل اعزه خلقه). (۷۸۳)

عزت و ذلت بر اثر اخلاق

و نیز فرموده است: چه بسا عزیزانی که اخلاق ناپسند، آنها را به ذلت و خواری انداخته و چه بسا مردم پست و کوچکی که صفات پسندیده، آنان را عزیز و محبوب ساخته است. مسئله اخلاق در زندگی بشر به اندازه ای مهم و قابل ملاحظه است که خداوند، در قرآن شریف، تغییر اوضاع و احوال فردی و اجتماعی مردم را به تغییر خلیقات و ملکات نفسانی آنان مرتبط نموده است. (ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم). خداوند اوضاع هیچ مردمی را تغییر نمی دهد، مگر آنکه خودشان صفات نفسانی و ملکات روحی خویش را دگرگون سازند.

اسلام و تزکیه نفوس

یکی از ماءموریت‌های آسمانی رسول اکرم در نشر آیین مقدس اسلام، تزکیه و مبارزه با سیئات اخلاقی بود. تغییرات عظیم و پیشرفت‌های سریعی که در صدر اسلام نصیب مردم عقب افتاده دوران جاهلیت گردید، و توانستند در مدت کوتاهی خویشتن را از حسیض ذلت به اوج عظمت و بزرگی برسانند و بر قسمت عظیمی از جهان آن روز حکومت و سیادت نمایند، بر اثر تزکیه نفس و اصلاحاتی بود که با مجاهدات پی گیر پیغمبر اکرم و در پرتو تعالیم عالیه اسلام، در خلق و خویشان به وجود آمد. در جهان کنونی و در نظر دانشمندان امروز نیز مسئله اخلاق برای عموم طبقات، به خصوص نسل جوان، مورد کمال توجه است. جوانان موظف اند. همزمان با فراگرفتن مسائل علمی و بسط معارف، به تزکیه نفس و تحکیم مبانی اخلاقی خویش پردازند و با تخلق به ملکات پسندیده و صفات حمیده، ضمیر خویش را از سیئات اخلاقی تطهیر نمایند و برای حسن سازشهای اجتماعی مجهز گردند و از این راه، شخصیت خود را اثبات و مراتب لیاقت و شایستگی خویش را احراز نمایند. موریس دبس می گوید:

لزوم پرورش اخلاق

(چگونه ممکن است حداکثر استفاده را از دوران اثبات شخصیت، برای تعلیم و تربیت جوانان نورسیده هر دو جنس، طبق قوانین جدید تربیتی به دست آورد؟ برای این کار باید مسئله تشکیل اخلاق را که اهمیت آن امروزه به طور حاد در تمام کشورهای جهان معلوم گردیده است، مورد مطالعه قرار داد. یک تعلیم و تربیت تمام و کامل نمی تواند فقط به تشکیل نیروی فکری اکتفا نماید. چنین تعلیم و تربیتی باید برای جهش اخلاقی، محیط مساعدی به دست آورد. مقصود از آن، مسائلی است که از قبیل اعتماد به نفس و اعتماد به زندگی و ذوق عمل و ذوق قبول مسئولیت و کسب لذت در هنگام غلبه بر مشکلات و کوششهای بزرگ و غیره. به طور خلاصه، باید بر میل اثبات شخصیت اتکا نمود و به کمک آن، مسئله تمرین اراده را به مرحله عمل درآورد تا دو موضوع لازم زیر انجام پذیرد: اولاً، شخصیت جوان نورسیده بتواند واقعا لیاقت خود را ثابت کند تا از وفور تصورات و تخیلات ایمن باشد. ثانیاً، فعالیت وی متوجه کوششهای دسته جمعی، که تمرین همان اعمال دوران بلوغ و کمال هستند، بشود، تا از خطر خودخواهی فردی جلوگیری به عمل آید.) (۷۸۴) بدون تردید، صفات ناپسند و سیئات اخلاقی در شکست شخصیت اجتماعی نسل جوان نقش مؤثری دارند. ممکن است یک خلق مذموم، مانند خودپسندی یا تکبر یا ترس و عدم اعتماد به نفس، جوان را مطرود جامعه سازد و او را از سازشهای صحیح اجتماعی و احراز شخصیت بازدارد. برای توضیح بیشتر و مزید اطلاع جوانان، این بحث را به بررسی حالت انفعالی ترس و شناختن ریشه های آن اختصاص می دهیم و پیرامون این صفت گفت و گو می کنیم. امید است که مفید و ثمربخش باشد. یکی از مباحث جالب توجه در روان شناسی کودک، تحقیق در این مطلب است که آیا پایه اصلی و ریشه اساسی ترس و وحشت، که در سنین اول زندگی در نهاد اطفال بیدار می شود، ناشی از غریزه طبیعی است، یا آن که ترسهای کودک به طور کلی از تلقینهای والدین و مربی یا اطرافیان کودک سرچشمه میگردد.

آیا ترس در کودک غریزی است؟

بعضی عقیده دارند که مایه اصلی ترس در نهاد آدمی، ریشه طبیعی دارد و با سرشت انسان آمیخته شده است و اثر مفید آن صیانت ذات و دوری جستن از محیط خطر است. بعضی تصور کرده اند که ترس، فطری بشر نیست، بلکه مانند بیماریها ساری، از راه رفتار و گفتار وحشتزای دگران به کودک سرایت می کند و باعث رعب و تشویش خاطرش می گردد.

ترسهای غریزی و تلقینی

(بچه نوزاد به آسانی دچار ترس می شود. دکتر واتسن و خانمش چنین دریافته اند که چیزهایی که بیشتر موجب ترس بچه می

شود، صداهاى بلند و همچنين احساسى است مبنى بر اين كه مبدا كسى او را پرتاب كند. مع ذلك، نوزاد به قدرى تحت حمايت كامل قرار گرفته است كه محلى براى ترسهاى بى جا و نامعقول نيست. در جريان سال دوم و سوم تولد، ترسهاى تازه اى نشو و نما مى كند، اما بايد دانست كه تا چه حدى به تلقين راجع مى شود و تا چه حد به غريزه مربوط است. موضوع وجود نداشتن ترسها در سال اول تولد، دليل قاطع بر عدم وجود صفات غريزى بچه نخواهد بود؛ زيرا غرايز، با پيشرفت سنين زندگى كودك نضج مى گيرد، حتى افراطى ترين پيروان فرويد هم مدعى نيستند كه غريزه جنسى در حال تولد نضج پيدا كرده است. بديهى است كودكانى كه مى توانند به هر طرف روان گردند، بيشتر احتياج به ترس دارند تا بچه هاى كه هنوز راه نيافته اند.

نياز كودك به ترس

بنابراين اگر بگويم غريزه ترس ناشى از نياز پيدا كردن بدان است، جاى تعجب خواهد بود. اين مسئله از نظر تربيت اهميت بسيار دارد. اگر تمام ترسها ناشى از القاء باشد، پس مى توان به يك وسيله ساده از آن جلوگيرى كرد و آن اين است كه حال ترس يا نفرت پيش بچه نشان ندهيم، اگر بعضى از آنها غريزى باشد، ناچار محتاج متدهاى دقيق مى شويم. بچه هاى كمتر از يك سال هرگز از حيوانات نمى ترسند. همچنين ترس از تاريخى، هرگز در اطفالى كه وحشتناكى تاريخى به آنان تلقين شده است، ديده نمى شود. به طور مسلم، غالب ترسهاى كه ما به آنها عادت كرده ايم، اكتسابى است و اگر بزرگترها آن ها را ايجاد نكنند، در بچه ها نشو و نما پيدا نمى كند. (۷۸۵)

ترسهاى نابه جا

با فرض آن كه بگويم مايه اصلى ترس، ريشه فطرى دارد و با سرشت كودك آميخته شده است، بايد قبول كنيم كه قسمت اعظم ترسها نابه جايى كه دامن گير اطفال مى شود و بعضى از آنها تا سنين جوانى و احيانا تا پايان عمر باقى مى ماند و پيوسته صاحبانش را رنج مى دهد، ناشى از نادانى و عقايد خرافى والدين و مريان، يا سوء تربيت آنان است. گرچه بعضى از ترسهاى دوران كودكى، كه اغلب جنبه فردى دارد، با فرارسيدن ايام جوانى و توسعه نيروهاى جسمى و فكرى، خود به خود برطرف مى شود، ولى آثار آن در اعماق جان باقى مى ماند و در دوران شباب، به صورت ترسهاى اجتماعى آشكار مى گردد.

ترس بر اثر خشونت والدين

مثلا كودكى كه اسير پدر و مادر تندخو و ستمكار باشد و هرگز از زورگويى و تجاوز آنان ايمنى نداشته باشد، همواره احساس وحشت و نگرانى مى كند و در باطن از ترس شر آن ها بيم و هراس دارد. چنين كودكى، وقتى به جوانى مى رسد و پدر و مادرش مى ميرند، گرچه موضوع ترس فردى او قهرا منتفى شده است، ولى اثر آن را از خاطرش محو نمى گردد. او خويشتن را حقير مى بيند و در خود احساس كمبود مى كند. او در معاشرتهائى اجتماعى، در اجراى برنامه هاى تحصيلى، در سخن گفتن با معلم يا مردم و خلاصه در سازش يا محيط و اظهار وجود دچار ترس و وحشت است. اين قبيل جوانان، همواره در يك كشاكش درونى و تضاد روحى به سر مى برند. از طرفى طبق خواهش فطرى ماييل اند در جامعه به شايستگى پيشروى كنند و به وسيله حسن سازش با مردم، شخصيت خود را اثبات نمايند و از طرف ديگر، به علت ضعف و ترسى كه در باطن دارند، به خود اجازه پيشروى نمى دهند. جرات نمى كنند كه با مردم بياميزند و خويشتن را با اوضاع عمومى تطبيق دهند. گويى خود را لايق هم آهنگى با جامعه نمى دانند. ماييل اند حتى المقدور از مردم كناره گيرى كنند و بدين وسيله ضعف درونى خويش را پنهان نگاه دارند.

درمان بیماری ترس

خوشبختانه ترسهای مضر و مزاحم، که از بیماریهای اخلاقی است، درمان پذیر و قابل علاج است. جوانان، اگر بخواهند، می توانند با تحلیل حالات روحی خود، بر آن مسلط گردند و خویشتن را از شرش رهایی بخشند. (کم رویی نشانه ترس از شکست و دلیل بر وحشت از برخورد با اشخاص است. علت اصلی آن را باید در اوان طفولیت جست و جو کرد. طفلی که در بچگی مورد نامهربانی و سخت گیری واقع می شود، در آینده از عهده پیکار زندگی و مبارزه با دیگران بر نمی آید و ناچار انزوا را بر آمیزش ترجیح می دهد و احيانا برای جبران شکست، خود را به وسایل دیگری سرگرم می کند.

تحليل حالات روحی

این نقیصه و ضعف روحی را با فرار از معاشرت نمی توان رفع کرد، بلکه باید خود را به حشر و آمیزش مجبور ساخت و در مقابل انکار نفس، از خود پرسید که چرا از این شخص یا از این جمعیت می گریزی؟ از چه می ترسی؟ از که بدت می آید؟ آیا نمی دانی که اگر عاقل باشی و درست رفتار کنی، همه را دوست و هواخواه خودخواهی کرد. (۷۸۶) اولین مطلبی که در بحث ترس باید مورد توجه قرار گیرد این است که نگرانی و ترس، همه جا و در هر صورت ناپسندیده و مذموم نیست، بلکه برعکس، ترسهای به جا و عاقلانه، که ناشی از احساس خطر واقعی و حاکی از فکر دوراندیشی آدمی است، پسندیده و ممدوح است.

فکر چاره جوئی

ترسهای به جا، در جنبه روان بشر، مانند دردهای عضوی در ناحیه جسم است. همان طور که احساس دارد از عارضه بیماری خبر می دهد و آدمی را به درمان عضو دردناک و می دارد، ترسهای به جا نیز به منزله اعلام خطر است و صاحبش را به فکر چاره جوئی و پیشگیری می اندازد. (قال علی علیه السلام: کم من خائف و فد بخوفه علی قراره الامن.) (۷۸۷) علی علیه السلام فرموده: چه بسا مرد خائفی که خوفش او را در سر منزل آرامش و ایمنی مستقر می سازد. ترس دانشجو از رد شدن در امتحانات ممکن است باعث پیشرفت و موفقیت وی گردد و به جبران گذشته، تنبلی و مسامحه کاری را ترک گوید و یا سعی و کوشش در مطالعه کتابهای درسی و تمرینهای لازم، خویشتن را برای امتحان آماده کند و سرانجام کامروا و پیروز گردد.

ترسهای مفید

ترس بیمار از خطر تشدید مرض یا مزمن شدن بیماری، عامل محرک وی در به کار بستن دستور پزشکی است. ترس است که بیمار را به فکر چاره جوئی می اندازد و او را به استعمال داروهای مفید و مراعات پرهیزهای لازم وامی دارد و بدین وسیله، موجبات بهبود و سلامت را فراهم می آورد. ترس مردان با ایمان از عذاب الهی، پایه اصلی اطاعت آنان از اوامر و نواهی خداوند است. مردان با ایمان، از ترس کیفرهای عادلانه پروردگار توانا، دامن خود را به پلیدیهای گناه آلوده نمی کنند و از راه وظیفه شناسی و اطاعت اوامر الهی، موجبات کامیابی و سعادت ابدی خویش را مهیا می سازند. (الذین یوفون بعهد الله و لا ینقضون الميثاق و الذین یصلون ما امر الله به ان یوصل و یخشون ربهم و یخافون سوء الحساب.) (۷۸۸) آنان که به عهد خدا وفا دارند و پیمان الهی را نمی شکنند و آنچه را که امر به پیوند آن فرموده است، اطاعت می کنند، از خدا می ترسند و از سختی عذاب و حساب الهی بیم دارند. (علی علیه السلام: الخوف سجن النفس و رادعها عن المعاصی.) (۷۸۹) علی علیه السلام فرموده است: ترس از مجازات برای نفس سرکش آدمی، به منزله زندن است و او را از ارتکاب معاصی باز می دارد. خلاصه، ترسهای عاقلانه

ای که نشانه خطر است و آدمی را از پیش آمدهای ناگوار برحذر می‌دارد، مفید و لازم است، کسانی که از خطر نمی‌ترسند و به موقع چاره‌جویی نمی‌کنند، غفلتا در برابر آن قرار می‌گیرند و بر فرصت از دست رفته خویش افسوس می‌خورند. (قال علی علیه السلام: من قلت مخافته کثرت آفته.) (۷۹۰) علی علیه السلام فرموده: کسی که کمتر می‌ترسد و از خطر پرهیز ندارد، در زندگی با آفتهای بیشتری مواجه خواهد شد.

ترسهای مضر

ترس مذموم و زیان‌آور، آن ترسی است که سد راه سعادت انسان و مانع از پیشرفت و تکامل است. ترسی است که از جهت و نادانی و از ضعف و زبونی سرچشمه می‌گیرد و اراده آدمی را متزلزل می‌کند. ترس مذموم، علاوه بر آن که محرک عمل مفیدی نیست، مضر و مزاحم است، پیوسته جسم و جان صاحبش را می‌کاهد و او را به راه سقوط و تباهی سوق می‌دهد. ترسهای نابجا و مضر در همه ادوار بین ملل و اقوام مختلف وجود داشته و دارد و نتایج شوم آن، کم و بیش، دامن‌گیر مردم بوده و هست. آیین مقدس اسلام، در ضمن برنامه‌های تربیتی خود، پیروان خویش را از اسارت چنین ترسهای آزاد نموده و از عوارض زیانبخش آنها بر حذر داشته است. برای نمونه، در این جا به پاره‌ای از موارد اشاره می‌شود. یکی از ترسهای زیانبخش، که از قرنهای گذشته که تا کنون در نهاد انسانها وجود داشته و از نسلهای پیشین، به نسلهای بعد منتقل شده است، ترس از فال بد است. این ترس در زندگی بشر تیرگی‌ها و بدبختی‌های بزرگی به بار آورده و عوارض نامطلوبی از خود به جای گذارده است.

ترس از فال بد

چه بسیار مردمی عدد سیزده و خواندن کلاغ و صدای جغد و چیزهایی نظیر اینها را شوم دانسته و به آنها فال بد می‌زدند. نگرانی و تشویش خاطر می‌شد. می‌ترسید از این که مبادا خطر ناشناخته‌ای مواجه گردد و به اساس خوشبختی و سعادتش لطمه وارد شود. اسلام با این عقیده غلط، که مایه ناراحتی فکر و ناشی از جهل و نادانی بود، جدا مبارزه کرد. پیشوایان مذهبی، در ضمن روایات متعددی، آن را یک عقیده خرافی و منافی با اساس توحید معرفی نموده‌اند. (قال علی علیه السلام: الطیرة لیست بحق.) (۷۹۱) علی علیه السلام فرموده است: فال بد یک امر حقیقی و واقعی نیست. (قال رسول صلی الله علیه و آله: الطیرة شرک.) (۷۹۲) رسول اکرم (ص) فرموده: اعتقاد به تاءثیر فال بد، شرک به خداوند است.

فال بد و نگرانی

فال بد، در قوانین نظام آفرینش، منشاء اثری نیست و نمی‌تواند میسر علل و معالیل جهان را بگرداند و مستقلاً حادثه نامطلوبی به وجود آورد. کسانی که بدان معتقد نیستند، آسوده‌خاطرند و کمترین تاثیر فکری از فال بد ندارند. ولی کسانی که به آن معتقدند، اگر در معرض فال بد قرار گیرند، دچار اختلال فکر و نگرانی می‌شوند. البته پریشان‌فکری و ناراحتی روح، خود یک امر واقعی روانی است و می‌تواند گفتار و رفتار صاحبش را از مسیر صحیح خارج کند و نتایج شومی به بار بیاورد. بدیهی است آن نتایج شوم، اثر مستقیم فال بد نیست، بلکه معلول اختلالات روانی است که از عقیده به فال بد سرچشمه گرفته است. (عمر و بن حرث قال قال ابو عبدالله علیه السلام: الطیرة علی ما تجعلها. ان هوتها تهونت و ان شددتها تشددت و ان لم تجعلها شیئا لم تکن شیئا.) (۷۹۳) امام صادق علیه السلام به عمر و بن حرث فرموده: تاءثیر یا بی تاءثیر فال بد در روان تو، تابه وضعی است که آن را در نهاد خود قرار می‌دهی. اگر سست و ناچیزش بدانی، سست و ناچیز خواهد بود. اگر آن را یک امر قوی و مهم پنداری، اثرش در تو نیز مهم و شدید خواهد بود. اگر اصلاً به فال بد، ترتیب اثر ندهی و آن را هیچ و غیر واقعی بدانی، هیچ و بی اثر

خواهد بود .

ترس و تصمیمهای غیر عاقلانه

از جمله ترسهای مذمومی که در گذشته فکر بسیاری از مردم را ناراحت داشته و مفسد زیادی به بار آورده ، ترس از شومی زن و مرکب و خانه بوده است . کسانی که به این عقاید خرافی معتقد بودند ، پیش آمدهای بد و حوادث ناگوار زندگی خود را ، که هر یک معلول علت مخصوصی بوده ، به شومی یکی از آنها مستند می کردند و به وجودشان فال بد می زدند و از ترس این که مبادا با حوادث تازه ای مواجه گردند ، درباره آنها تصمیم های غیر عاقلانه و احیانا ظالمانه می گرفتند . هنوز هم کسانی اسیر این طرز تفکر ناصحیح هستند . چه بسیار خانواده هایی که به گمان شومی و بدقدمی زن متلاشی شده و کودکان بی گناهی به بدبختی و سیه روزی افتاده اند . چه بسیار خانه هایی که به تصور شومی و نامیمونی ویران گشته و به صورت خرابه های متروکی در آمده است .

اسلام و مبارزه با خرافات

پیشوای عالی قدر اسلام ، با آن عقاید خرافی و ناصحیح که از جهل و نادانی سرچشمه گرفته بود ، مبارزه کرد و به مردم خاطر نشان نمود که به وجود آنها فال بد نزنند و ندانسته بد آمدهای زندگی را به آنها نسبت ندهند و از پی آن ، تصمیمهای ناروا نگیرند . به علاوه ، در ضمن برنامه های تربیتی خود ، نامیمونی زن و خانه و مرکب را به معنی واقعی تبیین و توضیح نمود و افکار مردم را درباره آنها به مسیر صحیح و عاقلانه هدایت فرمود . (خالد بن نجیح عن ابی عبدالله علیه السلام قال تذکروا الشؤم عنده فقال : الشؤم فی ثلاثه فی المرئه و الدابه و الدار فاما شوم المرئه فکثره مهرها و عقوق زوجها و اما الدابه فسوء خلقها و منعها ظهرها و اما الدار فضیق ساحتها و شر جیرانها و کثره عیوبها .) (۷۹۴) خالد بن نجیح می گوید : در محضر امام صادق علیه السلام سخن از شومی به میان آمد . حضرت فرمود : شومی در سه چیز است . در زن و مرکب و خانه شومی زن در این است که مهرش سنگین باشد و بر اثر بی مهری و عصیان نسبت به شوهر ، موجبات جدایی اش فراهم گردد . شومی مرکب در این است که بد خلق باشد و در موقع سواری رکاب ندهد . شومی خانه در این است که فضایش تنگ و همسایگانش بد و عیوبش بسیار باشد . در این حدیث ، امام صادق علیه السلام ، از شومی و موهومی که مردم نادان در این سه مورد از آن می ترسیدند و بدان فال بد می زدند ، نامی نبرده و غیر مستقیم آن را مطرود و غیر قابل اعتنا شناخته است . به جای آن ، درباره آن ها صفات نامطلوبی را که مایه شومی واقعی و باعث ناراحتی و اختلال زندگی است ، یادآور شده و پیروان خود را از آن بر حذر داشته است .

بشر و ستاره شناسی

بشر از دیر زمانی علاقه داشت که اجرام سماوی را بشناسد و از جهان ستارگان آگاه گردد و به اسرار کاخ آفرینش پی ببرد . افراد بسیاری که دارای هوش و فراست طبیعی بودند ، در این باره به مطالعه و تحقیق برخاستند و در طول قرنهای متمادی ، عمر خویش را در راه شناسایی اسرار کیهان صرف کردند . سخنان درست و نادرست ، زیاد گفتند و به عنوان علم نجوم کتاب ها نوشتند و فرضیه های صحیح و ناصحیح بسیاری به جهانیان عرضه کردند و با هدایت ستارگان ، راه دریاها و صحراها را پیمودند در جهان امروز ، بر اثر پیشرفت هی علوم و صنایع ، بسیاری از حقایق ناشناخته کیهانی واضح گشته و مجهولات زیادی بر بشر معلوم شده است . اکنون ، در دنیا مسئله روز در آمده است . هر یک از کشورهای بزرگ جهان می کوشید تا هر چه زودتر خود را بدین هدف بزرگ برساند و در این مسابقه از رقبای خویش پیشی گیرد .

ادعاهای غیر واقعی

در روزگار گذشته، ضمن بحث‌های نجومی و تحقیقات کیهانی، این سخن به میان آمد که پاره‌ای از حوادث ارضی مربوط به کرات سماوی است و قسمتی از خوشبختی‌ها و بدبختی‌های مردم روی زمین، به اوضاع و احوال مخصوص اجرام کیهانی بستگی دارد. کسانی ادعا کردند که از این راز بزرگ با خبرند و می‌توانند از راه محاسبه‌های نجومی مسیر خیر و شر بشر را تعیین کنند.

ترس و مشورت با کاهنان

آنان که به سخن غیر واقعی این گروه دل بستند و بدان معتقد شدند، همواره از ترس بر خورد با ضررهای ناشناخته ستارگان، احساس بیم و هراس می‌کردند و در تصمیم‌های خویش دو دل و متحیر بودند و مشورت با کاهنان و مدعیان علم غیب را، برای مصون ماندن از شرور مجهول کیهانی ضروری و لازم می‌دانستند. چه بسیار مردمی که بر اثر این عقیده خرافی گرفتار بدبختی و تیره‌روزی شدند و چه بسیار افرادی که از ترس شرور ستارگان و ضررهای کیهانی، از پیروزی‌ها و موفقیت‌های درخشانی که بر سر راه زندگی خود داشتند محروم ماندند. آیین مقدس اسلام، در زمینه مطالعه اجرام سماوی، از یک طرف به منظور بسط علوم و اطلاعات حقیقی و پی‌بردن به عظمت آفرینش، پیروان خود را به تفکر در عوالم سماوی تشویق نموده و از طرف دیگر آنان را از عقاید نادرست و غیر واقعی بر حذر داشته است. خداوند در قرآن شریف به آفتاب و ماه ستارگان و همچنین به روز و شب قسم یاد کرده و چند سوره را به اسم نجم شمس، قمر، لیل و ضحی نام‌گذاری نموده است. این خود نشانه توجه اسلام به ارزش و اهمیت علوم کیهانی است.

اسلام و علم نجوم

قال موسی بن جعفر علیهما السلام: الله تبارک و تعالی قد مدح النجوم و لولا ان النجوم صحیحه ما مدحها الله عزوجل و الانبیاء کانوا عالمین بها. (۷۹۵) حضرت موسی بن جعفر، علیهما السلام، به هارون الرشید فرمود: خداوند از نجوم به نیکی یاد کرده و آن را مدح فرموده است و اگر نجوم صحیح و واقعی نمی‌بود، خداوند آن را مدح نمی‌کرد. سپس فرمود پیامبران الهی از نجوم آگاهی داشتند و به چند آیه استشهاد کرد. قرآن شریف، در موارد متعدد، از خلقت متعدد، از خلقت حیرت‌انگیز اجرام سماوی، که دلیل بارزی بر وجود پروردگار جهان است، سخن گفته و مردم را به تدبیر و تفکر در نظام حکیمانه آن تشویق فرموده است.

تفکر در آفرینش جهان

ان فی خلق السموات و الارض و اختلاف الیل و النهار لایات لاولی الالباب. الذین ینذرون الله قیاما و قعودا و علی جنوبهم و یتفكرون فی خلق السموات ربنا ما خلقت هذا باطلا. (۷۹۶) در آفرینش آسمان‌ها و زمین و آمد روز و شب برای مردان عقل و خرد، آیات بسیاری وجود دارد. آنان که در حال ایستادن آسمان‌ها و زمین فکر می‌کنند و می‌گویند: پروردگار این کاخ مجلل را بیهوده و بی حساب نیافریده‌ای. در آفرینش آسمان‌ها و زمین و آمد روز و شب برای مردان عقل و خرد، آیات بسیاری وجود دارد آنان که در حال ایستادن و نشستن و موقعی که به پهلو آرمیده‌اند به یاد خدا هستند و پیوسته در آفرینش آسمان‌ها و زمین فکر می‌کنند و می‌گویند: پروردگارا این کاخ مجلل را بیهوده و بی حساب نیافریده‌ای. در این پرده یک رشته بیکار نیست سررشته بر ما پدیدار نیست نه زین رشته سر می‌توان تافتن نه سررشته را می‌توان یافتن اولیای گرامی اسلام، در ضمن تشویق مسلمین به تفکر در اجرام سماوی و پی‌بردن به نظام حکیمانه الهی و تحکیم مبانی ایمانی، آنان را از دل بستن به عقاید باطل و

پندارهای غیر واقعی تحذیر می کردند و به موازات مجاهده و کوشش در راه بسط علوم معارف حقیقی، از نشر معتقدات خرافی جلوگیری می نمودند. موقعی که علی علیه السلام سربازان خود را برای جنگ خوارج مهیا ساخته و آماده حرکت بود، یکی از اصحاب آن حضرت گفت: ای پیشوای مسلمین، اگر در این ساعت حرکت کنی می ترسم به مراد خود نایل نشوی و در مقابل دشمن دچار شکست گردی و ترس من بر اساس محاسبه نجومی است. فقال علی علیه السلام: اءترکم تهدی الی الساعه الی من سارفيها صرف عنه السوء؟ و تخوف من الساعه الی من سارفيها حاق به الضر؟ و تخوف من الساعه الی من سارفيها حاق به الضر؟ فمن صدقك بهذا فقد كذب القرآن و استغنى عن الاستعانه بالله في نيل المحجوب و دفع المكروه و ينبغى في قولك للعامل بامرک ان يوليک الحمد دون ربه لانک بزعمک انت هدينه الی الساعه الی نال فيها النفع و امن الضر ثم اقبل علیه السلام علی الناس فقال سيروا علی اسم الله (۷۹۷).

پندار نادرست

علی علیه السلام و در جواب وی فرمود: آیا گمانت این است که تو مردم را هدایت می کنی به ساعتی که هر کس در آن ساعت به مقصد خود حرکت کند، از پیش آمد بد مصون خواهد بود؟ و می ترسانی از ساعتی؟ هر کس در آن ساعت حرکت کند، دچار ضرر و خطر خواهد بود؟ آن کس که تو را در این امر تاءید و تصدیق نماید خدا تکذیب کرده است و در استمداد از ذات الهی، در رسیدن به مقصود خود، بی نیازی به خرج داده است. به گفته تو، سزاوار است کسی که به دستورات عمل کند، تو را حمد و سپاس نموده ای. سپس حضرت به سربازان خود توجه کرد و فرمود به نام خدا به سوی جبهه جنگ حرکت کنید. مردی تصور می کرد که می تواند از راه محاسبه نجومی، غیب گویی کند و از حوادث آینده اشخاص با واقع بینی خبر دهد. لذا به رئیس کشور می گوید اگر در این ساعت به جنگ دشمن کنی، می ترسم باشکست مواجه گردی. علی علیه السلام، اگر مانند بعضی از مردم به این قبیل سخنان بی اساس عقیده می داشت، لازم بود از شنیدن شکست خود بترسد و به گفته وی ترتیب اثر دهد و از تصمیم حرکت در آن ساعت منصرف گردد. ولی امیر المؤمنین، که در مکتب علمی و ایمانی اسلام پرورش یافته بود، به آن سخن غیر واقعی اعتنا نکرد و کمترین ترس و نگرانی به خود راه نداد و در کمال صراحت، گفتار او را رد کرد و به اتکای خداوند بزرگ در همان ساعت سربازان خود را به جبهه حرکت داد و سرانجام بر دشمن غلبه کرد و با فتح و پیروزی مراجعت نمود.

ترس و تضعیف جسم و جان

(امروز در سراسر دنیا، ترس و غصه، همچو وبا و طاعون به جان بشر افتاده و سبب بروز چنان امراضی گشته که اطبا را دچار حیرت کرده است. و آن چه ما خود حس می کنیم و به چشم می بینیم این است که ترس و غصه از قدرت روحی و جسمی و توانایی حافظه و قابلیت کار ما به مقدار زیادی کم می کند. مگر ترس مولود تصور نیست؟ مثلاً تصور می کنیم که اگر رعد و برق در گیرد، ممکن است خانه ما بسوزد، یا اگر جنگی بشود خانه و خانمان ما بر افتد، اینها همه تصور است و احتمال. باید به جای این که خود را به این تصورات تسلیم کنیم، در مقابل آنها افکار دیگری را واداریم، و به خود بگوییم که صاعقه ها زده و به ما آسیبی نرسیده، جنگها شده که خانمان ما را ویران نکرده است. چون وقایع آینده به جز خیال و تصور چیزی نیست، خود را در آینده چنان تصور کنید که از هر محنت و بلایی در امان خواهید بود و قلم سرنوشت، چنان که تاکنون به حفظ شما رقم کرده، از این به بعد نیز به خیر و صلاح شما خواهد رفت. ایمان و خوش بینی را مایه زندگی قرار بدهید و خود را از هر گونه ترس و ضعف و اندوه بری بیندازید، زیرا هر کس در آینده همان خواهد بود که خود را می پندارد.) (۷۹۸)

ترس و تزلزل اراده

نتیجه آن که ترسهای موهوم و نا به جا، مانند چند موردی که به آنها اشاره شد، برای نسل جوان و نسل کهن مضر و زیان بخش است و همه جا و برای همه مردم، سد راه خوشبختی و سعادت است. این قبیل ترس ها شخصیت آدمی را در هم می شکنند. عزم و اراده را متزلزل می کند، حس اعتماد به نفس را تضعیف می نماید و موجبات ناکامی و محرومیت صاحبش را فراهم می سازد. آیین مقدس اسلام، ضمن برنامه های تربیتی خود، با استفاده از نیروی عقل و استمداد از قدرت عظیم ایمان، مسلمین را از شر ترسهای مضر و غیر واقعی نجات داد و آنان را از اسارت و ذلت آزاد نمود. ترسهای گوناگونی که اغلب در دوران شباب بروز می کند و نوبالغان و جوانان را در سازشهای اجتماعی دچار نگرانی و اضطراب می نماید و باعث خودباختگی و شکست شخصیت آنان می شود، ریشه های مختلف دارد.

ترس بر اثر نقص اندام

بعضی از ترسها در جوانان ناشی از ناموزونی صفات موروثی و معلول نقایص یا عیوب عضوی آنهاست. کودکی که با چشم پیچیده یا کور، در رحم ساخته شده است، طفلی که با لب شکافته یا انحراف دست و پا متولد شده و خلاصه مولودی که در اندامش یک یا چند نقص طبیعی مادرزاد وجود دارد، وقتی بزرگ می شود، همواره در خود احساس کمبود و حقارت می کند و هرچه بیشتر می رود این احساس در وی شدیدتر می گردد.

ترس از استهزا

موقعی که به حد بلوغ و جوانی می رسد، از ورود در اجتماع و آمیزش با مردم خائف و نگران است و می ترسد از اینکه، به او بخندند و مورد تمسخر و استهزا قرار دهند یا لاقبل با دیده تحقیر و پستی به او نگاه کنند. بدیهی است چنین جوانی نمی تواند در جامعه اظهار وجود کند و شخصیت خود را اثبات نماید. یک خال یا لکه کوچکی که در صورت یک دختر زیبایی باشد، یا کجی استخوان پا یا ستون فقرات و نواقص مشابه آنها، می تواند انسان را از اول تا آخر عمر زیر فشار عقده حقارت شکنجه دهد. کودکی که ضعف یا نقص بدنی دارد، مجبور است که پیوسته مورد سرزنش و تمسخر همبازیهای سالم خود بوده و به واسطه همان نقص بدنی قادر به دفاع از خود نباشد. تنها عکس العمل او این است که فقط به روی خودش نیارد، ولی همین خودخوری و سرکوبی غرور و احساسات است که مقدمه بدبختی های بعدی و ناراحتی های فکری او می شود. احساسات جریحه دار، وقتی که به وسیله ای التیام نیافت، به ضمیر ناآگاه می خزد و تمام انرژیهای سرکوفته را دور و بر خود جمع کرده و مایه تباهی اندیشه و اختلال فکر می گردد.) (۷۹۹) جوان محصلی که لکنت زبان داشت و نمی توانست روان سخن بگوید، در نامه خود نوشته بود با آن که خوب درس خوانده ام و همیشه در امتحانات قبول شده ام، ولی کندی زبانم مرا به سختی رنج می دهد، جرات ندارم با کسی صحبت کنم، همیشه در آخر کلاس می نشینم و حتی المقدور خود را از چشم دبیر پنهان نگاه می دارم، زیرا می ترسم از من سئوالی کند و در جواب، زبانم بگیرد و همکلاسانم مرا استهزا نمایند. نوشته بود جرات نمی کنم ساعت به دستم بندم از ترس این که مبادا کسی که من وقت را سؤال کند و در جواب، بر اثر لکنت زبان، مورد تحقیر و اهانت واقع شوم. (تجزیه و تحلیل روانی که از یک استاد دانشگاه به عمل آمد، نشان داد که عقده حقارتی که وی از آن رنج می برده، از دوران تحصیلی او در دبستان به وجود آمده بوده است. بدین معنی که وی بلندترین شاگردان بود و هنگام بازی یا استراحت و تفریح، قبل از همه، او به چشم اولیای مدرسه می رسید. از این رو هر وقت اتفاقی در مدرسه می افتاد، برای تنبیه سایرین، بلافاصله او را از صف بیرون

کشیده و وسیله عبرت قرار می‌دادند. هرچند در پاره‌ای از موارد این عمل به جا بود، ولی این طفل از همان وقت احساس می‌کرد که در بیشتر مواقع مورد ظلم و ستم قرار گرفته است و این بدبختی هم علتی جز بلندی قد او نداشته است. (۸۰۰) خوشبختانه با پیشرفت‌های که در علوم مختلف نصیب بشر شده است، در جهان امروز، پاره‌ای از عیوب و نقایص موروثی، مانند شکاف لب و پیچیدگی چشم و عوارضی نظیر آن‌ها علاج پذیرند.

درمان عیوب موروثی

جوانی که به عیب موروثی قابل اصلاح گرفتار است، اگر در شرایط مساعد درمانی قرار گیرد و بتواند ناموزونی عضوی خویش را برطرف نماید، عقده درونی اش گشوده می‌شود و قهرا از احساس حقارت و ترس ناشی از آن رهایی می‌یابد. جوانی که قیافه نامطبوع یا لنگی پایش قابل علاج نیست، اگر از ترس سخریه و اهانت دگران منزوی گردد و از سعی و مجاهده باز ایستد، نه تنها با این عمل نقص عضوی خود را جبران ننموده و راه سعادت به روی خویش نگشوده است، بلکه برعکس، خود را محروم تر ساخته و روز به روز ترسش بیشتر و بدبختی اش و فزون تر می‌گردد. چنین جوانی موظف است:

تشخیص استعدادهای شخصی

اولاً، استعدادهای عقلی یا بدنی خود را بشناسد و لیاقت خود را در فعالیتهای زندگی تشخیص دهد و به کاری که شایستگی دارد دست بزند و تمام نیروی خود را در راه نیل به آن بسیج نماید. ثانیاً، در برخوردهای اجتماعی، حتی المقدور خود را فراموش کند، و به جای توجه به نقص عضوی خویش، متوجه دگران باشد. یا آن که خود را با کسانی که نقص و عیب بزرگ تری دارند مقایسه نماید و بدین وسیله از رنجهای درونی و ناراحتی‌های خویش بکاهد. به نظر می‌رسد اجرای این برنامه، استعدادهای درونی وی را سریعاً به فعلیت می‌آورد و او را در مدت کوتاهی به کمال لایقش می‌رساند و بر اثر پیروزی و موفقیتی که به دست آورده، حقارت درونی و نقص ساختمانی اش جبران می‌شود و در نتیجه، شخصیت شایسته خود را در جامعه احراز خواهد کرد. قال امیرالمؤمنین علیه السلام: اکثر النظر الی من فضلت علیه فان ذک من ابواب الشکر. (۸۰۱) علی علیه السلام فرموده است: بیشتر توجهت به کسانی باشد که تو بر آنها برتری داری. چه این خود یکی از درهای شکرگزاری و استفاده از نعمتهای الهی است. (ابی عبدالله علیه السلام: قال انظر الی من هو دونک فتکون لانعم الله شاکراً و لمزیده مستوجبا و لوجوده ساکناً. (۸۰۲) امام صادق علیه السلام فرموده است: برای تسکین خاطر و تخفیف اندوه خود، همواره به کسی نظر کن که نصیبش از نعمتهای الهی کمتر از توست تا شکر نعمتهای موجود را به جای آوری و برای افزایش نعمت خداوند، شایسته باشی و قرارگاه عطیه الهی گردی.

استفاده از سرمایه های طبیعی

کسی که دچار سنگینی گوش یا لکنت زبان است، اگر خود را با مردم کر و لال بسنجد، کسی که گرفتار پیچیدگی چشم یا لنگی پاست، اگر خویش را با افراد کور و افلیج مقایسه نماید، از تاثیر و اندوهش کاسته می‌شود و می‌تواند از عقل و هوش یا دست و بدن سالم و خلاصه از سایر سرمایه‌هایی که در اختیار دارد، استفاده کند. و در پرتو سعی و کوشش، از نعمتهای تازه‌ای برخوردار گردد. برعکس، کسی که به علت یک نقص عضو، نشاط و امید را در خود بمیراند و بر اثر افسردگی و تاثیر خاطر، سایر نعمت‌های الهی را نادیده انگارد و از آنها بهره‌نگیرد، شایسته ناکامی و محرومیت است. او هرگز نمی‌تواند از ذخائر درونی خویش استفاده نماید و موجبات رشد و سعادت خود را فراهم آورد. جوانان معلول و ناقص عضو، همواره باید بخاطر داشته باشند که در گذشته و حال، مردم بسیاری در جهان قدم‌گذارند که با ابتلای به نقایص و عیوب موروثی، با منظر کریه و ناموزونی

اندام، بیم و هراس به خود راه نداده و از زندگی و نیل به سعادت ناامید نشدند. اینان با عزمی راسخ به کارهای علمی و عملی دست زده و از استعدادهای درونی خویش استفاده بسیار برده و عمر خود را به عزت و خوشبختی به سر آوردند. بعضی از آنها، بر اثر لیاقت طبیعی و مجاهدات پی گیر، عالی ترین مدارج علمی و فنی را پیموده و به درخشان ترین شخصیت و شهرت اجتماعی نایل آمدند.

راه جبران حقارت

نتیجه آن که یک قسمت از ترسهای جوانان، که مانع آمیزشهای اجتماعی و باعث شکست شخصیت آنهاست، ناشی از نقایص و عیوب بدنی و خلاصه ناموزونی صفات موروثی است. به شرحی که اشاره شد، این قبیل جوانان، تا جایی که قادرند، باید نقایص خود را نادیده انگارند و با سعی کوشش، استعدادهای طبیعی خویش را در یکی از رشته های علمی یا عملی که شایستگی دارند، پرورش دهند و از این راه حقارت خود را جبران و شخصیت خویش را احراز نمایند. بعضی از ترس های جوانان، معلول صفات اکتسابی و ناشی از تربیتهای نادرست دوران کودکی است. خشونت و سختگیریهای بی مورد یا نوازش و مهرورزیهای نا به جای پدران و مادران نسبت به فرزندان و همچنین پاره ای از شرایط نامطلوب محیط خانواده، در روان کودک اثر بد می گذارد و در ایام جوانی به صورتهای مختلف، از آن جمله بیم از معاشرت های اجتماعی و ترس از سازگاری صحیح با محیط زندگی آشکار می گردد. حقیقتی که روز به روز بیشتر آشکار می شود این است که ادراکات دوران بچگی و وقایع و تجارت آن؛ بر زندگی بعدی و شخصیت انسان اثر قاطعی دارد. با جرات می توان گفت که این ادراکات و تجارت، سلامتی، بیماری، خوشبختی یا بدبختی افراد را در تمام عمر پی ریزی می نماید. طفل، در اولین سالهای کودکی، تار و پود زندگی اش را می سازد و از همان روزهای اولی که گهواره را ترک می گوید، هر چه باید بشود یا نشود، شده است. همچنان که نهال نورسته ای، اگر کج یا راست تربیت شود، تا آخر عمر همان طور می ماند، مسیر زندگی آدمی هم از این قانون مستثنا نیست. (۸۰۳)

ترس بر اثر سوء تربیت

برای توضیح و تبیین این مطلب، که قسمتی از ترسهای جوانان در سازشهای اجتماعی و اثبات شخصیت، ناشی از تربیتهای غلط دوران کودکی است، بر سیل نمونه به پاره ای از موارد آن اشاره می شود.

تربیت بر اساس بیم و امید

تربیت صحیح و ثمربخش، آن تربیتی است که بر اساس بیم و امید استوار باشد. یعنی آن کس که در معرض تعلیم و تربیت قرار می گیرد، باید احساس کند که در مقابل انجام وظیفه، شایسته پاداش است و در برابر تخلف از وظیفه، استحقاق کیفر دارد. امید به پاداش آدمی را به انجام وظایف و تکالیف مقرر تشویق و دلگرم می کند و به فعالیتش می افزاید و ترس از مجازات، وی را از تخلف و سرپیچی از مقررات باز می دارد. در مکتب آسمانی اسلام، بنای تربیت بر همین اصل اساسی پایه گذاری شده و هر مسلمان وظیفه شناسی مکلف است همواره خود را بین خوف و رجا بداند. یعنی نه هرگز خویش را از عذاب الهی ایمن دانسته و نه هرگز خود را از رحمت و وسعه خداوند ناامید پندارد. (قال ابو عبدالله علیه السلام: کان ابی یقول انه لیس من عبد مؤ من الا و فی قلبه نوران نور خفیة و نور رجاء لو وزن هذا لم یزد علی هذا و لو وزن هذا لم یزد علی هذا). (۸۰۴) امام صادق علیه السلام از پدرش نقل کرده است که می فرمود: هیچ بنده مؤ منی نیست مگر آن که در قلبش دو روشنی وجود دارد. یکی نور ترس و دیگری نور امید. این دو احساس در نهاد مردم با ایمان آن چنان متساوی است که اگر سنجیده شوند، هیچ یک بر دیگری فزونی

ندارد .

موازنه بیم و امید

بر هم خوردن موازنه بیم و امید و از دست رفتن تعادل خوف و رجا ، آثار نامطلوبی در نهاد آدمی به جای می گذارد و افراد را از روش صحیح انجام وظایف علمی و عملی باز می دارد ، خوف بیش از رجا مایه یأس و ناامیدی ، و امید بیش از نیم ساعت غرور و لابلالی گری است . اکنون جای این پرسش است که آیا مریبان جامعه نیز موظف اند در راه اجرای برنامه های آموزشی و پرورشی به این دو نیرو به طور متساوی تکیه کنند ، یا آن که می توانند از یک نیرو بیش از نیروی دیگر استفاده نمایند ؟

پیشرفت بر اثر تشویق

(آیا ستودن کسان برای کاری که کرده اند ، در یادگیری آنان مؤثرتر است یا سرزنش کردن برای خطاهایی که مرتکب شده اند ؟ یکی از بهترین آزمایشهایی که در این موضوع به عمل آمده است ، آزمایش زیر است : آزمودنی ها ۱۰۶ دختر از کلاس چهارم و ششم ابتدایی بودند . این عده را به چهار گروه تقسیم کردند . دیدند که استعداد حساب در همه گروهها یکسان است . کاری که به آنها رجوع کردند این بود که در پانزده دقیقه وقت ، هر قدر بتوانند از سی مسئله حساب که به آنها رجوع شده بود ، حل کنند . آزمایش پنج روز طول کشید .

مقایسه تشویق و توبیخ

گروه اول را هر روز جلو کلاس برپا می داشتند و آنان را برای بدی کارشان (بدون آن که به نتیجه کار آنها توجه کرده باشند) سرزنش میکردند . این گروه البته نمی دانست که چه مقدار مسائل را درست حل کرده است . گروه دوم را باز بدون توجه به نتیجه کار ، در مقابل کلاس برپا می داشتند و آنان را می ستودند . به گروه سوم چیزی نمی گفتند ، لکن آنان شاهد ما وقع بودند . گروه چهارم به کلی از این جریان غافل بودند و در اطاق جداگانه در آزمایش شرکت می کردند . نتیجه آزمایش به این صورت درآمد که عده متوسط مسائلی که هر گروه در روز اول حل کرده بود . یعنی دوازده مسئله . در روز دوم گروه ستوده شده و گروه سرزنش شده پیشرفت متساوی داشتند ، یعنی هر دو شانزده مسئله حل کردند . از آن روز به بعد ، گروه سرزنش شده پس افتاد و گروه ستوده شده پیشرفت کرده و دو گروه دیگر پیشرفت معینی نکردند . (۸۰۵)

پاداش و کیفر در اسلام

مکتب آسمانی اسلام ، در چهارده قرن قبل ، به این نکته دقیق روانی ، یعنی برتری تاءثیر پاداش نسبت به کیفر ، در پیشرفت برنامه های دینی و تربیتی ، توجه کامل داشته و برای اجرای مقررات اسلامی ، به امید رحمت خداوند ، بیش از ترس از عذاب الهی تکیه کرده است . قرآن شریف با آن که همه جا بشارت و انذار را با هم آورده و به موازات وعده پاداش الهی از عذاب خداوند نیز سخن گفته است ، ولی کفه اجر و وظیفه شناسی را به مراتب سنگین تر از کفه مجازات تخلف معرفی کرده و پاداش نیکی را چندین برابر کیفر گناه تعیین نموده است . (من جاء بالحسنة فله عشر امثالها و من جاء بالسيئة فلا يجزي الا مثلها .) (۸۰۶) کسی که یک کار نیک انجام دهد ، پاداش ده کار نیک به او داده می شود و کسی که مرتکب یک کار بد شود ، یک کیفر می بیند .

وظیفه فرمانروایان

(عن الصادق علیه السلام : ثلاثه تجب علی السلطان للخاصه و العامه : مکافاه المحسن بالاحسان لیزدادوا رغبه فیه و تغمد ذنوب المسیء لیتوب و یرجع عن غیه و تاءلفهم جمیعا بالاحسان و الانصاف .) (۸۰۷) بفرموده امام صادق علیه السلام ، بر فرمانروایان فرض است که همواره سه وظیفه را درباره فرد و جامعه انجام دهند . یکی آن که نیکوکاران را با پاداش نیک تشویق کنند و از این راه میل درستکاری را در آنان افزایش دهند . دیگر آن که پرده بدکار را پاره نکنند و گنااهش را مستور نگاه دارند تا از کرده خود پشیمان شود و از راه نادرست بازگردد . سوم آن که با روشهای تفضیل آمیز و منصفانه ، موجبات همیشگی و الفت جامعه را فراهم سازند . علی علیه السلام در ضمن بعضی از نامه های رسمی ، از تشویق نیکوکاران سخن گفته و انجام این وظیفه مؤثر تربیتی را به مامورین عالی رتبه دولت خود ، صریحا خاطر نشان فرموده است . از آن جمله به مالک اشتر نوشته است . (فافسح فی آمالهم و اصل فی حسن الثناء علیهم و تعدید ما ابلی ذو و البلاء منهم ، فان کثره الذکر لحسن افعالهم تهز الشجاع و تحرض الناکل .) (۸۰۸)

قدردانی از خدمتگزاران

به آنان میدان بده تا به آرزوهای مشروع خویش برسند و پیوسته به نیکی یادشان نما . کسانی که با تحمل رنج و زحمت ، به خوبی امتحان داده و انجام وظیفه کرده اند ، خدمتشان را یک به یک به زبان بیاور و قدردانی کن . چه آن که تشویق مکرر از کارهای خوب ، دلیران را در انجام وظایف تهییج می کند و ضعیفان ترسو را تشجیع و تشویق می نماید . کودکی که در خانواده بر اساس بیم و امید پرورش یافته و در مقابل وظیفه شناسی ، به اندازه مناسب پاداش گرفته و در موارد تخلف به مقدار شایسته کیفر دیده است ، کودکی که در طول ایام طفولیت همواره از محبت و تشویق به جا و همچنین از تعرض و توبیخ به موقع پدر و مادر برخوردار بوده و به درستی تربیت شده است ، خاطری مطمئن و ضمیری آرام دارد . او در محیط خانواده و از رفتار والدین خود دریافته است که انسان وظیفه شناس و درستکار مورد تکریم و تشویق واقع می شود و شخص نادرست و متخلف در معرض توبیخ و تنفر قرار می گیرد .

ضمیر آرام بر اثر حسن تربیت

چنین کودکی ، با این طرز تفکر ، وقتی به دوران جوانی می رسد و قدم در اجتماع می گذارد ، بدون ترس و نگرانی با مردم می آمیزد و با اتکای رفتار و گفتار صحیح خود ، می تواند در جامعه نفوذ کند و شخصیت اجتماعی خویش را اثبات نماید . برعکس کودکی که گرفتار پدر و مادر تندخو و سختگیر بوده و در طول ایام طفولیت ، پیوسته مورد تحقیر و اهانت قرار گرفته است ، کودکی که در محیط خانواده با ترس از توبیخ و سرزنش و احيانا زجر و شکنجه و رشد کرده و هرگز لذت محبت و تشویق را نچشیده است ، خاطری ناآرام و شخصیتی سرکوب شده دارد . او بر اثر رفتار خشن و بی رحمانه والدین ، اسیر عقده حقارت است و همواره خود را ناچیز و پست می داند .

خودباختگی بر اثر سوء تربیت

چنین کودکی ، با این خاطرات تلخ و رنج آور ، وقتی به دوران جوانی می رسد ، همچنان خودباخته و مرعوب است و از قدم گذاردن در اجتماع و آمیزش با مردم بیم و هراس دارد ، زیرا فکر می کنند من که دیروز در محیط خانواده جایی جز انزجار و تنفر نداشتم و از پدر و مادر ، سخنی جز توبیخ و ملامت نشنیدم ، اگر امروز هم به محیط اجتماع قدم بگذارم و با مردم بیامیزم ، وضع به همان منوال است و مصائب دیروزم به صورت شدیدتری تکرار خواهد شد . بهتر این است که حتی المقدور از جامعه کناره گیری

کنم تا جایی که ممکن است، از معاشرت با مردم خودداری نمایم و خویشتن را با مصائب تازه ای مواجه نسازم. بدون تردید یک قسمت از ترسهای جوانان ناشی از روشهای موهن و تحقیرآمیزی است که پدران و مادران در دوران کودکی نسبت به آن ها اعمال کرده و آنان را مرعوب و بی شخصیت بار آورده اند. آثار خودباختگی و عدم اعتماد به نفس، از خلال حرکات و سکنات و گفتار و رفتار این قبیل جوانان به خوبی مشهود است و اگر خویشتن را درمان نکنند، تا آخر عمر گرفتار عوارض نامطلوب آن خواهند بود.

عوارض ترس

(آلرز معتقد است که ترس به انواع گوناگون، به طور آشکار یا پوشیده، در رفتارهای نامناسب ظاهر می گردد. این رفتارهای دشوار، به عقیده اکثر روان پزشکان عبارت اند از لکنت و گرفتگی زبان، ادرار غیر ارادی، خواب پریشان و یا حرکات عصبی. ترس یا اضطراب، اساس تمام حالات عصبی است و اصل و اساس اکثر ناراحتی های عقلی و روانی ترس است. ترس، علاوه بر ناراحتی های نامبرده سبب می شود که آدمی حسود و کمرو گردد و این دو رفتار تا آخر عمر او را ناراحت و معذب خواهند کرد. (۸۰۹) پریشان فکری و اضطراب های درونی یا آرامش فکر و اطمینان خاطر هر فردی روی تمام قوای بدنش عموماً در سخن گفتن و ادای کلماتش خصوصاً اثر مستقیم دارد. و به عبارت دیگر، کیفیت و کمیت سخنان هر انسانی، حاکی از وضع درونی و حالت روانی اوست. (قال علی علیه السلام: بیان الرجل ینبیء عن قوه جنانه.) (۸۱۰) علی علیه السلام فرموده: سخن آدمی حاکی از درجه قدرت روحی و مقدار نیروی معنوی اوست. (بیماران روحی دائماً به این درد مبتلا هستند که یا زیادی و بی مورد و عجولانه حرف می زنند یا آن که کلمات را به زحمت پیدا می کنند و به هم می بندند و یا برای خودنمایی و اظهار علم و اطلاع، با بیاناتی دراز و میان خالی، باعث خستگی حاضرین می شوند. در صورتی که شخص سالم همیشه طبیعی و به اندازه و منطقی حرف می زند و رعایت احساسات دیگران را هرگز از دست نمی دهد. از این روست که پزشکان روانی، این همه به طرز صحت اهمیت می گذارند و معتقدند که فکر و بیان با یکدیگر نسبت مستقیم دارند و نشان بهبود فکر، بهبود بیان است.) (۸۱۱)

عقده حقارت و ترس

جوانی که بر اثر سوء تربیت پدر و مادر، دچار عقده حقارت شده و به خود اطمینان ندارد، همواره گرفتار حالت انفعالی ترس است. او خویشتن را کوچک تر از این می داند که با جامعه بیامیزد و اظهار وجود نماید. به همین جهت، موقعی که با مردم مواجه می گردد، خود را گم می کند و از مجموع حرکات ناموزون و گردش چشم و لرز اندام و عرق پیشانی و سخنان در هم و پر اضطراب، مراتب نگرانی و ترسش به خوبی خواننده می شود. گاهی این قبیل جوانان، برای آن که حقارتشان پنهان بماند و ترسشان آشکار نشود، به حرکات متهورانه ای دست می زنند و سخنانی که حاکی از قدرت و شهامت باشد به زبان می آورند، غافل از این که رفتار گفتار ساختگی، ترس باطنی را از میان نمی برد و خاطر مضطرب و نگران را آرام نمی کند. (مانند آن سه کودک که آنان را به تماشای باغ وحش برده بودند. همین که شیر را با آن یال و کوپال دیدند که در قفس می گرد و قدم می زند، یکی از بچه ها زیر دامن مادر پنهان شد و به گریه افتاد. دیگری رنگ پریده و لرزان گفت: (من از شیر نمی ترسم)، سومی خیره به شیر نگاهی کرد و پا را محکم به زمین زد و گفت: (مادر جان، بگذار بروم به روی شیر تف بیندازم.) (حس ترس در هر یک از این سه کودک به نوعی ظاهر می شود، حال آن که بغیر از اولی، آن دو تای دیگر خیال می کنند که نمی ترسند یا ترس خود را به نحوی می پوشانند.) (۸۱۲)

ترس و تباهی جسم و جان

ترسهای نابه جا و بی مورد برای همه طبقات مردم، به خصوص نسل جوان که در بهار عمر و آغاز زندگی اجتماعی قرار دارند، بسی جانکاه و خطرناک است و اگر پایدار بماند، باعث ناکامی و محرومیت و مایه تباهی جسم و جانشان خواهد شد. (قال علی علیه السلام: من هاب خاب.) (۸۱۳) علی علیه السلام فرموده: کسی که می ترسد به مقصد نمی رسد و زیان نمی بیند. (ترسی که به عمل لازم و مفیدی منتهی نشود، جان و تن را می کاهد. زیرا ترسحاتی که در موقع وحشت از غده ها می شود، اگر به مصرف فعالیت عضلات نرسد، زهری است که در بدن ویرانی می کند و طرز تفکر و رفتار ما را مختل می سازد.) (۸۱۴)

مبارزه با منشاء ترس

بیماری ترس تنها با اظهار قدرت و تظاهر به نترسیدن درمان نمی شود. بلکه باید با منشاء روانی و ریشه واقعی آن مبارزه کرد و روح را از اسارتش آزاد ساخت و تا زمانی که عقده ترس در نهاد آدمی گشوده نشود، نگرانی و اضطراب همچنان وجود خواهد داشت. مردم بصره، برخلاف موازین اسلامی در جنگ جمل شرکت کردند و در مقابل حکومت علی علیه السلام قیام مسلحانه نمودند. پس از شکست، دچار نگرانی و ترس شدند و بر اثر آن، حالت روانی، شهر بصره در معرض خطرات تازه ای قرار گرفت. علی علیه السلام برای آرامش افکار و اعاده وضع عادی، به ابن عباس که در آن موقع فرماندار بصره بود، نوشت. (فحادث اهلها بالاحسان الیهم و احلل عقده الخوف عن قلوبهم.) (۸۱۵) با مردم بر اساس عطف و احسان برخورد کن و عقده ترس را در دلهای آنان بگشای. علی علیه السلام، با این دستور، ترسهای روانی مردم را برطرف ساخت و از حوادث احتمالی جلوگیری نمود. جوانی که از دوران اول زندگی، بر اثر تحقیرهای پدر و مادر ضعیف و بی شخصیت بار آمده و از آمیزش با مردم می ترسد، اگر به نکات لازم متوجه گردد و افکار و اعمال خود را با برنامه ای که توضیح داده می شود، منطبق سازد، می تواند بیماری خویش را درمان کند و از عوارض رنج آور آن رهایی یابد.

درمان ترس

۱. متوجه باشد که ترس، در زندگی بشر، از بیماریهای خطرناک و از عوامل مهم تیره روزی و بدبختی است. ترس مایه ناکامی و محرومیت و دشمن آسایش و آرامش است. آدمی هر قدر بیشتر بترسد، خود را ضعیف تر ساخته و به شخصیت خویش ضربه بزرگ تر زده است و اگر به درمان خود همت گمارد، می تواند موجبات بهبود و سلامت روان خویش را فراهم آورد و به سعادت و کامیابی نایل گردد. (قال علی علیه السلام: لا ینبغی للعاقل ان یقیم علی الخوف اذا وجد الی الامن سبیلا.) (۸۱۶) علی علیه السلام فرموده است: سزاوار نیست انسان عاقل در خوف و نگرانی به سر برد، اگر راهی به آرامش و ایمنی داشته باشد. ۲. باید بداند که گفتار و نامرتب و اعمال ناموزون بدنش، ناشی از ترس درونی است و تا زمانی که علت ترس از عمق جاننش ریشه کن نشود، اعتماد به نفس ندارد و نمی تواند با مردم به خوبی بیامیزد و به درستی با آنان سخن بگوید. (با حس ترس مبارزه کردن و خود را به نترسیدن زدن، کافی نیست. باید با علت ترس مبارزه کرد، یعنی به محض این که از علت و موجب ترس آگاه شویم، باید در رفع آن بکوشیم، وگرنه تا علت رفع نشده، مبارزه با حس ترس بیهوده خواهد بود.) (۸۱۷) (ان الله لا یغیر ما بقوم حتی ینظروا ما بانفسهم.) خداوند اوضاع و احوال هیچ قومی را تغییر نمی دهد، مگر آن که خودشان صفات نفسانی و ملکات روحی خویش را دگرگون سازند. (قال علی علیه السلام: من حسنت سریره حسنت علانیه.) (۸۱۸) علی علیه السلام فرموده: آن کس که باطنش خوب و ضمیرش نکو باشد، ظاهرش خوب و نیکو خواهد بود. ۳. باید با دقت به حساب نفس خود رسیدگی

کند و حالت روانی خویش را به درستی تجزیه و تحلیل نماید تا به منشاء روانی و علت اساسی ترس خود پی ببرد سپس به رفع آن پردازد .

تحلیل حالات روانی

(قال علی علیه السلام : من حاسب نفسه ربح و من غفل عنها خسر .) (۸۱۹) علی علیه السلام فرموده است : هر کس به حساب نفس خویش برسد ، سود می برد و هر کس از این وظیفه غفلت نماید ، زیان می بیند . مثلا جوان مورد بحث ، که بر اثر اهانت های دیروز پدر و مادر به عقده حقارت دچار شده و در نتیجه از معاشرت و مکالمه با مردم بیم دارد ، اگر به حساب نفس خود رسیدگی کند و بفهمد که منشاء ترس امروزش چیزی جز تحقیر و توهین دوران کودکی نیست ، می تواند خود را به این منطق عاقلانه قانع نماید که گرچه پدر و مادر مرا در کودکی تحقیر کردند و شخصیتم را سرکوب نمودند ، ولی آن دوره سپری شد و اکنون خود یک فرد بالغ اجتماع هستم . مردم با من دشمنی مخصوص ندارند . اگر به خوبی قدم بردارم و به درستی وظیفه خود را انجام دهم ، می توانم در جامعه عرض وجود کنم و مورد توجه و تحسین قرار گیرم . بدون تردید ، این محاسبه صحیح و منطق عاقلانه ، ترس درونی اش را تخفیف می دهد و از نگرانی و وحشتش می کاهد . دریچه امیدی در ضمیرش باز می کند و نسبت به آینده تا اندازه ای خوشبینش می سازد و این خود اولین قدم عملی ، در راه درمان بیماری ترس است .

راه جلب محبت

۴ . پس از محاسبه نفس و امید به پیروزی ، برای آن که در معاشرت و مکالمه با مردم جرات پیدا کند ، باید در اولین برخوردهای اجتماعی از ساده ترین روشهای اخلاقی ، که مایه جلب محبت است ، استفاده نماید . این مطلب در کتابهای اخلاقی امروز آمده و اولیای گرامی اسلام نیز در چهارده قرن قبل به پیروان خود آموخته اند . (نشان آدم کمرو این است که به دشواری با کسی آشنا می شود و از پیش دگران نمی تواند به آزادی صحبت کند . برای مبارزه با ترس و کمرویی ، اگر این دو نکته مختصر را مراعات کنید ، مقداری و شاید یک باره از رنج کمرویی خلاص خواهید شد . اولاً به هر که می رسید اول ، شما سلام کنید ، ثانیاً خوشرو و متبسم باشید . شاید این نسخه به نظرتان کوچک و حقیر بیاید ، لکن هزاران نفر را مداوا کرده است . شما هم بیازمایید پشیمان نخواهید شد .) (۸۲۰)

با سلام آغاز سخن کنید

(قال علی علیه السلام : لكل داخل دهشة فابدوا بالسلام .) (۸۲۱) علی علیه السلام فرموده : هر تازه واردی در محیط ناماءنوس ، حیرت زده می شود . برای آرامش خاطر ، سخن خود را به سلام آغاز کنید . (و عنه علیه السلام : البشاشة حباله المودة .) (۸۲۲) و نیز فرموده است : خوشرویی و بشاشت ، ریسمان مهر و مودت است . نتیجه آن که خشونت‌های بی مورد و سختگیریهای ظالمانه پدران و مادران نسبت به کودکان ، یکی از عوامل ترس آنان در دوران جوانی است . کودکی که در خانواده با اضطراب و نگرانی رشد کرده و در محیط بیم و وحشت پرورش یافته است ، اعتماد به نفس ندارد . او در جوانی ، خودباخته و مرعوب است و از معاشرت با مردم می ترسد . ولی اگر به درمان خویش تصمیم بگیرد ، می تواند عقده درونی خود را بگشاید و از اسارت ترس و وحشت آزاد گردد .

محبت های نا به جا

یکی دیگر از عوامل ترس، مهرورزی‌های بی‌مورد دوران طفولیت است. کودکی که در آغوش پدر و مادر نادان، همواره مورد محبت‌های بی‌جا و نوازش‌های بی‌مورد قرار گرفته و در نتیجه لوس و از خود راضی بار آمده است، کودکی که در محیط خانواده، تنها از عطف و مهربانی مداوم و بی‌حساب والدین برخوردار بوده و هرگز در مقابل رفتار بد و گفتار ناپسند خود، توبیخ و مجازات ندیده است، خلاصه کودکی که در طول ایام طفولیت با تشویق بدون توبیخ، با پاداش بدون کیفر و با امید بدون بیم، پرورش یافته و به نادرستی تربیت شده است، خاطری پر توقع و شخصیتی زودرنج دارد. او می‌خواهد همیشه و در همه جا محبوب مردم باشد و از کوچکترین بی‌اعتنایی و عدم توجه دگران، متاثر و رنجیده خاطر می‌شود. چنین کودکی، وقتی به دوران جوانی می‌رسد و به محیط اجتماعی قدم می‌گذارد، در سازش با مردم احراز شخصیت با مشکلات گوناگونی مواجه می‌گردد و خیلی زود شکست می‌خورد. او انتظار دارد همه مردم از دیدنش مسرور شوند و با نداشتن شرایط صلاحیت و شایستگی، بزرگش بدانند و به توقعاتش جامه عمل بپوشند.

قطع مراوده بر اثر ترس

او که در دوران کودکی مطاع و فرمانروای مطلق خانواده بوده و در نظرش مخالفت و بی‌اعتنایی مفهومی نداشته است، وقتی می‌بیند مردم به وی اعتنا ندارند و بعلاوه در مقابل توقعات بی‌جا، استهزایش می‌کنند، خود را می‌بازد، مرعوب می‌شود و از ترس تمسخر و اهانت، تماس خود را با جامعه کم می‌کند. این طبقه از مردم اکثراً شامل زنان و مردانی هستند که بر اثر تربیت غلط، از میدان نبرد حیات عقب‌نشینی کرده‌اند. (مک‌براید می‌گوید: اخیراً در قلب شهر لندن، به ناطق دوره‌گردی برخورد کردم که از همه جهت در منتهای سلامت بود و ضمن بیانات خود شکوه داشت وقتی کودک بوده، همه کس او را دوست می‌داشته، ولی حالا که مردی شده کسی به او توجه ندارد. این ناطق، نان خود را مثل گدایان دوره‌گرد با گرفتن کلاه در مقابل مردم جمع می‌کرد. همین مرد اگر انرژی خود را صرف امور تعلیماتی می‌کرد، هم نان می‌خورد هم دوستان زیادی به چنگش می‌افتاد. اما او از زندگی ترسیده بود و به طوری که از گفتارش بر می‌آمد، آرزو داشت به دوران کودکی و طفیلی‌گری گذشته برگردد و حاضر نبود اتکای به نفس و استقامت خود را به کار اندازد. درست همانطور که یک گل نازپرورده خانگی در مقابل بادهای سرد زمستانی تاب مقاومت ندارد، یک کودک نازپرورده عزیز دردانه هم در برابر ناملایمات زندگی؛ ذره‌ای از خود استقامت نشان نخواهد داد.) (۸۲۳) فرزند خرد را به مشقت بزرگ کن کز زحمت است هر که به راحت رسیده است ورنه چشم دهر بیفتد چه طفل اشک آن بی‌هنر پسر که تو را نور دیده است پیوسته در نیاز و نقم باید آن پسر کورا پدر به ناز و نعم پروریده است آسان کشد به ساحل مقصود رخت بخت آن ناخدا که سختی دریا کشیده است

ترس از قبول مسئولیت

نازپروردگان که همواره از حمایت‌های نابه‌جای پدر و مادر برخوردار بوده و در نتیجه زبون و بی‌شخصیت بار آمده‌اند، در جوانی و بزرگسالی نیز همچنان کودکانه فکر می‌کنند و از سازش با مردم عاجزند و از قبول مسئولیت اجتماعی خوف و هراس دارند. اینان حتی جرات نمی‌کنند که همسری اختیار نمایند و مسئولیت‌عائله‌ای را به عهده بگیرند و اگر فرضاً به این کار تن دردهند، زن بزرگتر از خود می‌گیرند که برای آن‌ها نقش مادر را ایفا نماید و اگر زنی در حدود سن خود بگیرند، از وی توقع مادری دارند. این قبیل جوانان نیز مانند گروه تحقیر شده، اگر به اصلاح خوی ناپسند خود مصمم شوند، می‌توانند با محاسبه دقیق به منشاء روانی ترس خویش پی ببرند و با طرح برنامه‌های صحیح عملی خود را درمان نمایند و خویش‌تند را از شر آن خلق مذموم آزاد سازند.

ترس جوان در دوره تحصیل

یکی دیگر از ترس‌هایی که مایه نگرانی و تشویق خاطر جوانان است و می‌تواند باعث شکست شخصیت آنان گردد، ترس آموزشگاهی و خوف محرومیت از تحصیل است، به خصوص در جوانانی که یک یا چند بار در امتحان مردود شده باشند. ولی این ترس را نیز می‌توان با بررسی و محاسبه صحیح و استفاده از افکار مردان شایسته، برطرف نمود و موجبات پیروزی و موفقیت را فراهم آورد. (دانشجویی چون یک بار و دو بار از امتحان ریاضی رد شده بود، دلایلی بر پوچی این علم اقامه می‌کرد. یا اگر شنوندگان را مهیای شنیدن نمی‌دید، شرحی از بی‌استعدادی خود در این رشته می‌گفت و خویش را فریب می‌داد. تا آن که خوشبختانه با استاد مهربانی برخورد که در طی چند جلسه، کمال اهمیت و لزوم ریاضی و قابلیت او را در تحصیل این دانش به وی ثابت کرد و تحصیلات او را زیر نظر گرفت تا دانشجوی شکست خورده و ترسیده، که خود را در مقابل ریاضی حقیر و نالایق می‌دانست، عاقبت ریاضی دان معروفی شد.) (۸۲۴) در دوران شباب، ترس‌های دیگری دامن گیر جوانان می‌شود که همه آنها با تصمیم و اراده جدی قابل درمان اند. (قال علی علیه السلام: ان کنتم للنجاه طالبین فارفضوا الغفلة واللهم والزموا الجهاد والجد.) (۸۲۵) علی علیه السلام فرموده: اگر طالب نجات و رستگاری هستید، بی‌خبری و غفلت را ترک گوئید و پیوسته ملازم کوشش و مجاهده باشید.

جوان و آزادی

قال الله ...

قال الله العظیم فی کتابه: ... بل یرید الانسان لیفجر امامه. (۸۲۶) آزادی از بزرگترین نعمت‌های زندگی و از گرانبهارترین سرمایه‌های سعادت مادی و معنوی انسان است. خواهش آزادی حریت با سرشت بشر آمیخته شده و از مطبوع‌ترین و گواراترین تمایلات طبیعی آدمی است.

آزادی و نیل به کمال

در شرایط آزاد، عقل می‌تواند به درستی فکر کند و به قدر توانایی خود به درک حقایق نائل گردد. در پرتو آزادی، بشر قادر است استعداد مادی و معنوی خویش را به فعلیت بیاورد و در نتیجه به کمال لایق خود برسد. در محیط آزاد ممکن است تمام خواهش‌های غریزی و تمایلات طبیعی با اندازه‌گیری صحیح ارضا شوند و زندگی را مطبوع و دلپذیر سازند. خلاصه، تمام افراد بشر از هر ملت و نژاد، شیفته حریت و آزادی هستند و از اسارت و محدودیت رنج می‌برند و اگر روزی آزادیشان از کف برود، تا آن جا که قدرت دارند مجاهده می‌کنند تا محبوب از دست رفته را بازگردانند.

تمایل آزادی در حیوان

نه تنها انسان علاقه مند به آزادی است و برای درهم شکستن عوامل محدودیت مجاهده می‌کند، بلکه در جهان حیوان نیز مطلب به همین منوال است. موقعی که پرنده آزادی در قفس زندانی می‌شود، قرار و آرام خود را از دست می‌دهد. با وحشت و نگرانی به هر سو می‌پرد و دیوانه وار خود را به اطراف قفس می‌زند تا مگر راه فراری پیدا کند و خویشتن را از بند اسارت برهاند و آزادی خویش را باز یابد. با آن که صیاد تمام وسایل زندگی اش را در قفس آماده نموده و بهترین آب و دانه را در اختیارش گذارده

است، حیوان اعتنا نمی‌کند و با زبان حال به صیاد می‌گوید آب و دانه، بدون آزادی ارزشی ندارد و همچنان به امید آزادی به مجاهده و کوشش خود ادامه می‌دهد.

تفاوت آزادی با افراطکاری

باید توجه داشت که در نظر مردان الهی و دانشمندان بشر، آزادی با افراط کاری و لابلالی گری فرق دارد. آزادی مایه پیروزی و رستگاری و افراط باعث سقوط و تباهی است. آزادی، فضایل اخلاقی را احیا می‌کند و آدمی را به مدارج عالی انسانی می‌رساند و لابلالی گری فضیلت را می‌کشد و آدمی را از حیوان پست تر می‌سازد. آزادی، غرایز طبیعی را در جای خود، به کار می‌برد و جامعه را خوشبخت و کامروا می‌کند و لابلالی گری غرایز را به تندروری های نابه جا و می‌دارد و آدمی را در منجلا ب فساد و ناپاکی می‌افکند. آزادی مایه نظم اجتماعی و سازنده تمدن انسانی است و لابلالی گری بر هم زننده نظم و آرامش و به وجود آورنده فساد و هرج و مرج است. خلاصه، آزادی مشعل فروزانی است که راه انسانیت را روشن می‌کند و آدمی را به مسیر خوشبختی سوق می‌دهد و برعکس تندروری و افراط کاری آتش مشتعلی است که می‌تواند ریشه فضیلت را بسوزاند و اساس سعادت را بر باد دهد.

جوان و خواهش آزادی

یکی از تمایلات سوزانی که با فرارسیدن دوران شباب به شدت و نیرومندی در نهاد جوانی بیدار می‌شود و آنان را مجذوب و دلباخته خود می‌سازد، خواهش آزادی و حریت است. ولی نه آزادی معتدل و معقول بلکه آزادی تند و افراطی. جوان به طبع جوانی، آزادی بی‌قید و شرط می‌خواهد. در نظر جوان، سخن از عقل و منطق، از قانون و مقررات و از مصلحت و اندازه‌گیری بسی نامطلوب و بی‌ارج است. چیزی که مورد علاقه جوان است و با شور و شوق از پی آن می‌رود ارضای آزاد غرایز و کامرانی مطلق در نیل به خواهشهای نفسانی است و این مقصود تنها در آزادی نامحدود و بی‌حساب قابل اجراست. لذا گفته‌اند جوانی دوران تندروری و میانسالی دوران اعتدال و پیری دوران محفظه کاری است. ویل دورانت می‌گوید: (جوان، که پس از سالها نازپروردگی از خانواده به اجتماع قدم می‌نهد، خود را آزاد می‌یابد و جام لذت آزادی را تا جرعه آخر سر می‌کشد و با توحش نعره می‌زند و می‌رود تا دنیا را بگیرد و از نو بسازد. جوانی، مانند خدایان، صبور و بی‌باک است، آشوب و ماجرا را بیش از غذا دوست می‌دارد. عاشق برترین چیزها و مبالغه‌ها و نامحدودیت هاست، زیرا انرژی فراوان دارد و سخت می‌کوشد تا قدرت خود را آزادی و رهایی بخشد و هر چیز تازه و خطرناک را دوست می‌دارد. جوانی انسان، به نسبت و اندازه خطراتی است که پیش می‌گیرد. جوان، با اکراه و بی‌میلی به نظم قانون می‌دهد، آن جا که نعره و فریاد وسیله حیاتی اوست، از او سکوت و خاموشی می‌خواهند. آن جا که سخت مشتاق فعالیت است، از او آرامی و انفعال می‌خواهند. آن جا که از خون خودش پیوسته مست است، از او اعتدال و هشیاری می‌خواهند. جوانی سن بی‌قیدی و بی‌بند و باری است و شعار آن این است: هیچ چیز مانند زیاده روی، مایه کامیابی نیست. جوانی خستگی ناپذیر است. زندگی او در زمان حال است و افسوس گذشته را نمی‌خورد و از آینده نمی‌ترسد و با خوش دلی و سبک روحی، از تپه ای بالا می‌رود که قله، آن طرف دیگر را از چشم او پنهان داشته است.

جوانی و احساسات تند

جوانی سن احساسات تند و رغبات نافروده است. هنوز تکرار و نومیدی، حوادث را تلخ و ناگوار ساخته است، آن چه مهم و با شکوه است، شور و شوق است. خوشی یعنی آزادی غرایز و چنین است جوانی. در نظر بیشتر مردم دوره زندگی واقعی همان

دوره جوانی است. بیشتر مردم در چهل سالگی، جز خاطره و یادبود چیزی نیستند و خاکستری هستند از آتشی که زمانی شعله ور بوده. آن چه در زندگی غم انگیز است، این است که در آن عقل و حکمت وقتی فرامی رسد که جوانی از دست رفته است. کاش جوانی می دانست و پیری می توانست. (۸۲۷)

تمایل جوان به آزادی نامحدود

ایام جوانی دوران بی قراری و تندروی است. دوران شورش و طغیان است. جوان میل دارد حدود مقررات اجتماعی را نادیده انگارد و به آداب و رسوم ملی پشت پا بزند و در راه ارضای تمایلات خویش، از آزادیهای تند و بی حساب استفاده کند و به هر صورتی که میسر است، به هدفهای درونی و خواهشهای نفسانی خود نایل گردد. چه آزادی بر طبق مقررات و قوانین اجتماعی جوابگوی تمنیات جوانان نیست و ارضای تمایلات غریزی در حدود عقل و مصلحت، آنان را راضی و خشنود نمی سازد. عواطف و احساسات جوانان به طور طبیعی حاد و آتشین است و آزادی هایی که بر وفق مصلحت و به موجب مقررات و قوانین اجتماعی مجاز شناخته شده به نظرشان نارسا و غیر واقعی است و نمی تواند غرایز طوفانی آنها را قانع و اشباع نماید. عکس العمل جوان در مقابل محدودیت ها به علاوه، جوانان که تازه از حقارت دوران کودکی خلاص شده و از وابستگی به بزرگسالان آزاد گشته اند، می خواهند با روش های تند و افراطی خویش، عکس العمل شدیدی در مقابل محدودیتهای دوران کودکی نشان بدهند و حقارت گذشته خود را با سرعت و شدتی هر چه بیشتر جبران نمایند. این کار در چهار چوب آزادیهای عقلی و قانونی میسر نیست، لذا در بعضی از مواقع، از مرزهای آزادی عقلانی و حساب شده تجاوز می کنند و به کارهای مضر و ناروا دست می زنند. به علاوه، زندگی، میدان مبارزه و صحنه نبرد و کشاکش است. وقتی جوان نوحاسته، که سرد و گرم روزگار را ندیده، برخلاف انتظار به رقابتها و مزاحمتهای اجتماعی بر می خورد و با شکست مواجه می شود، رنگ عصیان و طغیان به خود می گیرد و برای تسکین خشم خود، به تمام حدود و مقررات پشت پا میزند و احیانا با کارهای خطرناکی که مرتکب می شود مفسد غیر قابل جبرانی به بار می آورد.

توجه جوان به رقابتهای اجتماعی

(جوان با دریافت جهان اجتماعی، شرور و زشتی را نیز کشف می کند و از اطلاع بر طبیعت انسان متوحش می گردد، هنگامیکه در خانواده پرورش می یافت، اصل اولی، کمک متقابل و یاری قوی به ضعیف و تقسیم غنایم بود، اما جوان در می یابد که در اجتماع، اصل اولی، رقابت و مبارزه برای حیات و از میان رفتن ضعیف و بقای قوی است. جوان از این معنی تکان خورده، شورش می کند.) (۸۲۸)

خطر آزادی نامحدود

گرچه اقتضای جوانی آزادی نامحدود و بی حساب است و جوانان طبعاً مایل به تندروی و افراطاند ولی اعمال این تمایل، قطعاً به مصلحت آنان نیست. جوانان اگر به زندگی خود علاقه دارند و خواهان خوشبختی و سعادت خویش هستند، باید در اعمال غرایز از زیاده روی بپرهیزند و به رغم تمایل خویش به آزادی، در حد حدود مصلحت قانع باشند. باید از خواهش های بی حساب خویش چشم پوشند و تمنیات ناروای خود را سرکوب کنند، و گرنه نفس متجاوز و سرکش، آنان را به پرتگاه های خطرناک می کشد و خوشبختی و سعادتشان را تباه می سازد. (قال علی علیه السلام: اقمعوا هذه النفوس فانها تطلق ان تطيعوها تنزع بكم الى شر غاية.) (۸۲۹) علی علیه السلام فرموده است: این نفوس سرکش را مقهور کنید و از خواهش های نادرستشان باز دارید که خود

سر و بی قیدند. اگر خواسته‌های آنها را پیروی نمایید و به تمنیات نامشروعشان جامه عمل بپوشید، سرانجام شما را در بدترین پرتگاه می‌افکنند. (انگیزه‌ها و دواعی ما مانند بادی است که برای راندن کشتی سودمند است، اما نباید بادبان کشتی را به حال خود بگذاریم، در آن صورت ما را مانند بردگان و غلامان با خود خواهد کشانید. هر کسی در عمر خود یکی از آن کسانی را که در بند آز و یا شهوت و یا ستیزه‌جویی یا پرگویی و یا قماربازی باشد، دیده است. آزادی کامل هر یک از این صفات، مایه ویرانی خوی و منش است.

مایه ویرانی اخلاق

تسلط معرفت بر میل و رغبت، جواهر واقعی عقل و اساس و سلاح ضبط نفس است بر نفس، مهم‌ترین چیزی است که برای بنای خوی و منش لازم است. یا باید دنیا ما را زیر انضباط درآورد و یا بر خود مسلط گردیم. (۸۳۰)

ضرورت تعدیل غرایز

برای آن که جوانان بدانند که آزادی بی قید و شرط، با توجه به موانع طبیعی اساساً غیرممکن است، برای آن که متوجه شوند افراط و تندروری در اعمال غرایز با رستگاری و سعادت بشر ناسازگار است و خلاصه برای آن که واضح شود که تعدیل غرایز و اندازه‌گیری آزادی یک ضرورت اجتناب‌ناپذیر در زندگی فردی و اجتماعی است، در این بحث، به اختصار بعضی از موانع آزادی توضیح داده می‌شود. امید است برای نسل جوان مفید و سودمند باشد. اولین عاملی که از دوران کودکی تا پایان عمر، آزادی ما را به مقدار قابل ملاحظه‌ای محدود می‌کند و آدمی را وا می‌دارد که از بسیاری از خواهش‌ها و تمایلات خود چشم‌پوشد، موانع طبیعی است.

آزادی و موانع طبیعی

طفل با طبع آزاد خود میل دارد هر جا که می‌خواهد برود و هر چه را که می‌بیند بردارد و هر چیزی را که مایل است بخورد و از مزاحمت مربی دانای خود خشمگین می‌گردد. ولی وقتی از بلندی پرت می‌شود و آسیب می‌بیند، وقتی دست به آتش می‌زند و می‌سوزد، وقتی خود را به آب می‌افکند و نفسش قطع می‌شود، وقتی که بر اثر غذای نامناسب دچار بیماری شده و از درد و تب اظهار ناراحتی می‌کند، می‌فهمد آن طوری که مایل است آزاد نیست و نمی‌تواند بهمه خواسته‌های خود جامه عمل بپوشد. او به هر نسبتی که رشد می‌کند و فهمش افزایش می‌یابد، به محدودیت خود بیشتر پی می‌برد. دوران کودکی سپری می‌شود. ایام جوانی و سپس دوران پیری فرا می‌رسد، ولی قوانین نیرومند طبیعت، همچنان سد راه بسیاری از تمایلات ماست و به‌احدی اجازه تندروری و آزادی مطلق نمی‌دهد. بشر ناگزیر است که از مقررات نظام آفرینش اطاعت کند و خواسته‌های خود را با آن منطبق سازد. هر کس به منظور ارضای خواهش‌های نفسانی خویش از مرز قوانین خلقت قدمی فراتر بگذارد و به تصور آزادی بی‌حساب، از اوامر طبیعت سرپیچی نماید، قطعاً با کیفر اجتناب‌ناپذیرش مواجه می‌گردد و به نسبت تخلفش مجازات خواهد شد.

کیفر تندروری در غرایز

تندروری در اعمال غریزه جنسی مایه ناتوانی بدن و ضعف اعصاب است. اعتیاد به نوشابه‌های الکلی باعث بیماری کبد و دیگر عوارض ناشیه از آن است. شکم پرستی و زیاده‌روی در غذا یا شب‌بیداری‌ها و هیجان‌های عصبی کنار میز قمار و خلاصه اعمال هر خواهشی بر خلاف قوانین خلقت، مجازات ناراحت‌کننده‌ای به دنبال دارد و متخلف به مقدار تخلفش کیفر می‌بیند. (قوانین

طبیعی، جهانی و سخت‌اند و در هر کشوری که باشد، هیچ کس نمی‌تواند بی‌آن که کیفر ببیند، از اطاعت آن‌ها سرپیچی کند و قوانین طبیعی جاودانی هستند و از آغاز پیدایش جهان وجود داشته‌اند و برای همیشه نیز باقی خواهند بود. سرعت سیر نور هیچگاه تغییر نخواهد یافت. در برابر قانون قوه ثقل، همه آدمیان یکسان‌اند. برای ما همیشه غیر ممکن خواهد بود که با پای خود به روی آب راه برویم و یا خود بخود به آسمان صعود کنیم. قوانین تورات لایتغیرند و افراد دیوانه و ناقص عقل، همیشه از پدران دیوانه و ناقص عقل بوجود خواهند آمد. بافت‌های انسانی چنان ساخته شده‌اند که بر اثر الکل فاسد می‌شوند. (۸۳۱)

الزامات قوانین طبیعی

(تضاد تاءثر انگیزی بین آزادی فکر و عمل ما و الزامات قوانین طبیعی وجود دارد. کسی که به بقای خود علاقه دارد، باید از اصول دقیقی پیروی کند و به طبیعت حقیقی اشیا احترام بگذارد. استفاده نامحدود از آزادی، او و بازماندگان را به فساد و تباهی و مرگ محکوم می‌کند.) (۸۳۲)

تضاد غرایز

نتیجه آن که اولین مانع اعمال آزادی نامحدود و بی‌حساب، قوانین نیرومند آفرینش است. جوانان، اگر بخواهند از کیفرهای طبیعت برکنار باشند، باید از خواهش آزادی بی‌قید و شرط چشم‌پوشند و تمایلات خود را در حدود مقررات خلقت ارضا نمایند. دومین عاملی که از آزادی آدمی را محدود می‌کند و جوانان را از اعمال پاره‌ای از تمایلاتشان باز می‌دارد، ناسازگاری و تضادی است که بین بعضی از غرایز و خواهش‌های نفسانی وجود دارد، به طوری که ارضای کامل یکی از تمایلات، جز با سرکوب کردن تمایل دیگر میسر نیست. برای توضیح مطلب، تمایل عز اجتماعی و علاقه به ثروت را، که دو خواهش طبیعی است، مورد مقایسه و سنجش قرار می‌دهیم. بشر از یک طرف خواستار عز اجتماعی و تکریم عمومی است و خواهش احترام و محبوبیت، که از شاخه‌های غریزه حب ذات است، به طور طبیعی در نهاد تمام مردم وجود دارد و برای نیل به آن، در کمال جدیت مجاهده و کوشش می‌نماید. ارضای این تمایل عالی انسانی و جلب احترام عمومی، تنها برای کسانی میسر است که خود صاحب علو همت و عزت نفس باشند. آنان که اسیر زبونی و فرومایگی هستند، نه تنها به عز اجتماعی نایل نمی‌شوند، بلکه با همان خوی ناپسند، موجبات ذلت و خواری خود را فراهم می‌آورند.

ناسازگاری تمایلات

از طرف دیگر، بشر دارای غریزه تملک و علاقه مند به جمع‌آوری مال و ثروت است و از ارضای این تمایل بسی خشنود می‌گردد. جالب آن که احساس مال دوستی در باطن آدمی به قدری وسیع و پردامنه است که اگر یک فرد، معادل صد برابر احتیاجات زندگی تمام عمر خود، ثروت جمع‌آوری کند، قانع نمی‌شود و با حرص و ولع در این فکر است که مال بیشتری به دست آورد و بر اندوخته‌های خویشتن بیفزاید. (قال رسول الله صلی الله علیه و آله: لو کان لابن آدم و ادیان من مذهب لا بتغی و رائهما ثالثا.) (۸۳۳)

ولع و حرص بشر

رسول اکرم (ص) فرموده: اگر فرزند آدم به طرفیت دو رودخانه بزرگ، سیل طلا در اختیار داشته باشد، باز هم قرار نمی‌گیرد و در طلب ثروت‌های دیگری است. منشا روانی حرص بشر در جمع‌آوری ثروت، حالت نگرانی و بدبینی به آینده مجهول است.

آدمی از فقر و تهی دستی فردای خود می ترسد. به همین جهت، در جمع آوری مال حرص می زند و نسبت به آن چه در اختیار دارد، بخل می ورزد و به دگران مساعدت نمی نماید. (قال رسول الله صلی الله علیه و آله: ان الجبن و البخل و الحرص غریزه واحده یجمعها سو الضن. (۸۳۴)) پیغمبر اکرم فرموده است: ترس و بخل و حرص شاخه های یک غریزه هستند و قدر جامعشان بدگمانی به آینده ناشناخته یا سو ظن به الطاف کریمانه الهی است.

عقل در هدایت غریزه

اگر کسی در ارضای غریزه تملک و اعمال خواهش مال دوستی، جانب عقل و مصلحت را مراعات کند و راه اعتدال را در پیش گیرد، اگر تمایل نفسانی خود را تعدیل نماید و هدف خویش را از کسب مال، اداره زندگی شرافتمندانه و تأمین معاش قرار دهد، او می تواند همزمان با کسب ثروت، تمایل عز و شرف اجتماعی خود را نیز ارضا کند و عمری را با آرامش فکر بگذراند. (قال علی علیه السلام: من اقتصر علی بلغه الکفاف فقد انتظم الراحة) (۸۳۵)

توافق تمایلات

علی علیه السلام فرموده است: هر کس به در آمدی که به کفاف زندگی رسا باشد اکتفا کند، از پریشان فکری و بدین وسیله اسایش خاطر خود را مرتب ساخته است. در چنین وضعی، نه تنها بین تمایل عز اجتماعی و خواهش مال، تضادی پدید نمی آید، بلکه بر عکس، کسب مال به منظور تأمین زندگی و بی نیازی از مردم، به عز اجتماعی و شرف انسانی کمک می کند. (قال النبی صلی الله علیه و آله: عز المؤمن استغناؤه عن الناس و فی القناعه الحریه و العز. (۸۳۶))

حرص و سرکوبی عزت نفس

رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرموده: عزت مردم با ایمان در بی نیازی از مردم است و آزادی و شرافت در پرتو قناعت به دست می آید. کسی که در اعمال تمایل ثروت و مال دوستی به موازین عقل و مصلحت توجه نمی نمایند و با آزادی بی قید و شرط، از تمنیات نامحدود خویش پیروی می کند، کسی که اسیر حرص و طمع می گردد و تمام نیروی خود را در گردآوری مال به کار می اندازد، عملاً تمایل عزت نفس و شرافت اجتماعی خود را لگد کوب می کند، زیرا عز اجتماعی و شرافت نفس با پستی و فرومایگی ناسازگار است. (قال الباقر علیه السلام فی وصیه لجابر: واطلب بقا العز باماته الطمع. (۸۳۷)) امام باقر علیه السلام در وصیت خود به جابر فرمود: با میراندن خوی مذموم طمع، بقای عز و شرف را طلب کن.

طمع کاری و ذلت

طمع کاری که برای دست یافتن به خواهش نفسانی خود، به هر پستی و ذلتی تن می دهد. از چاپلوسی و تملق اباندارد، هرگز قادر نیست به عزت و کرامت نفس ناسل گردد و تمایل شرف انسانی خود ارضا نماید. (سئل امیرالمؤمنین علیه السلام: ای ذل. قال الحرص علی الدنيا. (۸۳۸)) از حضرت علی علیه السلام سوال شد: پست ترین ذلت ها کدام است؟ در جواب حرص دنیا را بزرگ ترین ذلت و خواری خواند. (و عنه علیه السلام: الطامع فی و ثاق الذل. (۸۳۹)) و نیز فرموده است: طمع کار با ذلت و خواری هم پیمان است. اگر در جهان بایدت برتری نباید که خود پست و دون بشمیری چو خود خویشتن پست بینی و خوار دگر از کس امید عزت مدار بلندی ندید آن که خود پست شد کجا نیستی مایه هست شد

ناکامی آزمندان

بدبختانه ، آزمندان با تن دادن به بدترین ذلت ها ، هرگز به آرزوی دل نمی رسند و سرانجام ناکام از دنیا می روند . زیرا اگر به فرض مرد حریصی به تمام ثروت روی زمین دست یابد ، نفس طماع و فزون طلبش قانع نمی شود و در خود احساس بی نیازی نمی نماید . (حمزه بن حرمان قال : شکار جل الی ابی عبدالله علیه السلام انه یطلب فیصیب و لا یقنع و تنازعه نفسه الی ماهو اکثر منه و قال علمنی شیئا انتفع به فقال ابو عبدالله علیه السلام : ان کان ما یکفیک و ان کان ما یغنیک فکل ما فیها لایغنیک (۸۴۰))

کشمکش های درونی

حمزه بن حرمان می گوید : مردی از وضع روحی و اخلاقی خود به حضرت صادق علیه السلام شکایت کرد که در طلب مال می رود و ثروت به دست می آورد ، ولی قانع نمی شود و نفس حریمش با وی منازعه دارد و مال بیشتری طلب می کند . سپس گفت : به من چیزی بیاموزید که در اصلاح خوی خود منتفع شوم . حضرت در جواب فرمود : اگر به کفاف زندگی اکتفا کنی ، کم ترین مال دنیایی نیازی می کند و اگر اکتفا نکنی ، تمام ثروت جهان نمی تواند تو را غنی و بی نیاز سازد . نتیجه آن که ناسازگاری و تضاد پاره ای از غرایز و تمایلات طبیعی ، از عواملی است که آزادی بشر را محدود می کند و آدمی را از اعمال قسمتی از تمیئاتش باز می دارد .

لزوم تعدیل تمایلات

جوانی که می خواهد به تمام خواهش های طبیعی خود نایل گردد و از هر جهت خوشبخت و کامیاب باشد ، باید از آزادی بی قید و شرط چشم پوشد و از افراطکاری و زیاده روی باز ایستد . باید خواهش های درونی خود را عاقلانه تعدیل کند و هر یک در جای خود با اندازه گیری صحیح ارضا نماید . سومین عاملی که آزادی خودسرانه و بی حساب ما را محدود می کند و افراد را از اعمال پاره ای از تمایلاتشان باز می دارد ، لزوم مراعات قوانین و مقرراتی است که به منظور تاءمین زندگی اجتماعی و حفظ اساس تمدن وضع شده است . به بیان واضح تر ، بشر خواستار ادامه حیات و استفاده از لذایذ زندگی است . بشر علاقه مند است که استعدادهای درونی خود را به فعلیت بیاورد و به کمالاتی که شایسته مقام انسان است نایل گردد و خلاصه هر انسانی خواهان خوشبختی و سعادت مادی و معنوی است و این مقصود جز با تشکیل زندگی اجتماعی و جلب همکاری دگران به دست نمی آید .

قوانین و تحدید آزادی

برقراری تمدن و تنظیم زندگی اجتماعی مستلزم وضع یک سلسله قوانین و مقرراتی است که حقوق و حدود افراد جامعه را تعیین کند و مردم را از تجاوز به یکدیگر باز دارد . لازمه اجرای چنین مقرراتی ، محدود شدن آزادی و سرکوب شده پاره ای از تمایلات غریزی و خواهش های طبیعی است . کسی که برقراری تمدن را در راه نیل به سعادت انسانی ضروری می داند ، کسی که برای احراز خوشبختی ، به زندگی اجتماعی تن می دهد ، ناچار باید مقررات آن را نیز بپذیرد . آزادی خود را محدود کند و غرایز و تمایلات خویش را با توجه به مصلحت های اجتماعی ارضا نماید .

هدف تمدن

(معمولاً- برای تمدن دو هدف تشخیص داده می شود یکی مبارزه بر ضد طبیعت و دیگری تنظیم زندگی اجتماعی . ولی این دو هدف در حقیقت وسایل و مراحل به شمار می روند که مقصود نهایی انسان را ، که عبارت از نیل به سعادت است ، تأمین نمایند . به زبان ساده تر ، امید و توقع ابدی بشریت دسترسی به خوشبختی و سعادت است و دو هدف مزبور انسان را در رسیدن به این مقصود یاری می دهد . باید دانست که سعادت فقط در ارضای مادی غرایز ابتدائی نیست ، بلکه در ارضای تمایلاتی هم که مشتق از این غرایز هستند ، وجود دارد . مثلاً غرایز جنسی در نتیجه تصعید ممکن است به صورت تمایل به زیبایی و هنر و غیره در بیایند و اقتناع این نوع تمایل نیز خود موجب درک سعادت می گردد . تمدن فرد را مجبور می کند که در بسیاری از تحریک های غریزی خود تغییر شکل داده و آن ها را پس از جرح و تعدیل ، با محیط اجتماع سازگار سازد . به همین جهت ، تمدن ملزم است تمایلات را که تغییر شکل و تغییر مکان داده اند ، راضی سازد .) (۸۴۱) مقررات تمدن به منزله زنجیری است که بشر با اراده و اختیار خود به دست و پای خویش گذارده و عملاً آزادی خود را محدود کرده است . در این زمینه ممکن است این سوال پیش آید که آیا وضع قوانین محدودکننده از ناحیه بشر ، با فطرت آزادی خواهی بشر منافات ندارد ؟ به عبارت دیگر ، اگر آدمی طبعاً عاشق آزادی است ، پس چرا با وضع قوانین ، عملاً از خود سلب آزادی می کند و خویشتن را محدود می نماید ؟ تحدیدهای آزادی دلیل آزادی است پاسخش این است که این کار نه تنها منافی با آزادی خواهی بشر نیست ، بلکه بر عکس ، بع کار بستن مصلحت های عقلانی و اجرای مقررات ضروری زندگی ، در هر مورد؛ دلیل آزادی انسان است . مثلاً بیماری که احتیاج به عمل جراحی دارد ، برای بهبود مزاج به بیمارستان می رود . خود را در اختیار جراح می گذارد و چند هفته از خویشتن سلب آزادی می کند . این سلب آزادی عقلانی که برای نیل به سلامتی ضروری است ، خود دلیل آزادی بیمار است . کارگر برای تهیه و تأمین لوازم زندگی روزی چند ساعت ، خود را در محیط کارخانه یا در عمق معدن زندانی می کند و عملاً از خویشتن سلب آزادی می نماید ولی این محدودیت ، که ضرورت یک زندگی شرافتمندانه آن را به وجود آورده است ، خود دلیل بر آزادی کارگر است .

حدشناسی در اجتماع

ضرورت برقراری تمدن و لزوم زندگی اجتماعی نیز ایجاب کرده است که بشر از آزادی خود استفاده کند و با روشن بینی ، قوانینی را برای محدود کردن تمایلات خویش وضع نماید تا هر یک از افراد جامعه ، حد خود را بشناسد و با توجه با مصلحت های عمومی با مردم بیامیزد و از مزایای حیات بهره مند گردد . به عبارت دیگر ، بشر برای برقراری آزادی عاقلانه و نیل به سعادت انسانی از خود سلب آزادی خودسرانه کرده و با وضع قوانین ، خویشتن را محدود کرده است تا همه مردم بتوانند راه زندگی را آزادانه و در کمال آرامش و ایمنی پیمایند و از تجاوز متجاوزین مصون باشند . این عمل ، نه تنها با آزادی خواهی بشر منافات ندارد بلکه خودسند آزادی انسان و وسیله استفاده از آزادی است . ویل دورانت می گوید : (نخستین شرط آزادی محدودیت است . زندگی ، تعادل نیروهای متخالف است ، همچنان که معلق بودن زمین در فضا نتیجه تعادل نیروهای متخالف می باشد . مردم در شجاعت و استعداد چنان مختلف هستند که اگر قید و بندی در می زند و رشد می کند و بشریت را به حال رکورد نومید کننده ای می افکند .) (۸۴۲)

آغاز آزادی

جان دیویی می گوید : (ادراک لزوم وضع قوانین خاص ، نقش بزرگی در آزادی بازی می کند . آزادی در حقیقت عبارت از درک حقیقت یک ضرورت است . هنگامی که ما قانون را برای پیش بینی عواقب و با تأمین نتیجه ای به کار می بریم ، آزادی ما آغاز می گردد .) (۸۴۳) تشکیل زندگی اجتماعی برای تأمین سعادت مادی و معنوی بشر ، یک ضرورت اجتناب ناپذیر است که

در گذشته و حال وجود داشته و خواهد داشت. بدون تردید، ارزش تمدن‌ها در هر عصری، به اعتبار اختلاف قوانین موضوعه و تفاوت سطح افکار مردم متفاوت بوده و هست.

حقوق بر اساس انصاف

بهترین زندگی اجتماعی و عالی‌ترین تمدن انسانی آن تمدنی است که حقوق و حدود افراد جامعه، بر مبنای حق و انصاف تعیین شده باشد. به علاوه، مردمش به نسبت، دارای لیاقت و شایستگی بیشتری باشند. در زندگی اجتماعی همه مردم از فواید تعاون و همکاری‌های عمومی برخوردارند و به شایستگی راه تکامل را می‌پیمایند، ولی قانون به احادی اجازه ستمکاری و تجاوز به حقوق دیگران را نمی‌دهد. در تمدن عالی انسانی، تمام افراد جامعه دارای آزادی فردی هستند و می‌توانند آزادانه در راه اصلاح و رستگاری خود گام بردارند، ولی حق ندارند به افراطکاری و لاپرواہی گری دست بزنند و از آزادی فردی خود سوء استفاده نمایند.

کیفر تجاوز به حقوق دیگران

در زندگی اجتماعی، اگر افراد از مقررات تمدن اطاعت نمایند و تمایلات خود را با شرایط آن هم‌آهنگ سازند، می‌توانند یک عمر آزادی خود را به شایستگی حفظ کنند و آزادانه از مزایای تمدن بهره‌مند گردند. برعکس، اگر کسی از مقررات عادلانه آن سرپیچی نماید، نه تنها به آزادی بیشتری نایل نمی‌شود، بلکه به سبب تجاوزکاری و تعدی به حقوق دیگران، آزادی قانونی نیز برای همیشه یا مدت معینی از وی سلب می‌گردد و در بعضی از مواقع از حق حیات محروم می‌شود. (قال علی علیه السلام: من قام بشرائط الحریه اهل للعتق و من قصر عن احکام الحریه اعيد الی الرق.) (۸۴۴) علی علیه السلام فرموده: هر کس به شرایط و لوازم حریت عمل کند، شایسته آزادی است و هر کس در انجام وظایف و مقررات آزادی کوتاهی نماید، به ذلت بردگی بر می‌گردد.

تحدید آزادی

می‌گویند در دنیای کنونی این جمله زیان‌زد عموم مردم در کشورهای متمدن است که: در جامعه فردی حق دارد از آزادی به مقداری استفاده کند که مضر به آزادی دیگران نباشد. این عبارت کوتاه و جامع، به مردم همه کشورهای متمدن فهمانده است که تحدید آزادی فردی و چشم‌پوشی از اعمال پاره‌ای از خواش‌های نفسانی، شرط اساسی استفاده از زندگی اجتماعی است. کسی که می‌خواهد از مزایای تمدن بهره‌مند گردد و در جامعه با مردم زندگانی کند، باید آزادی خود را با آزادی دیگران تطبیق دهد و تمایلات خویش را با توجه به مصلحت‌های جامعه اعمال نماید و اگر از این دستور سرپیچی کند، مورد مواخذه قرار می‌گیرد و به تناسب تخلفش مجازات می‌شود. مدلول این عبارت، مطلب جدیدی نیست که تصور شود دنیای متمدن امروز به تازگی آنرا فهمیده و برای حفظ حقوق افراد جامعه و استقرار تمدن عملاً به کار بسته است.

اسلام و آزادی فردی

این موضوع در دنیای تیره چهارده قرن قبل، در روزگار پایه‌گذاری تمدن اسلام، مورد توجه رسول اکرم بوده و در کمال صراحت از آزادی‌های فردی مضر به حقوق و آزادی دیگران جلوگیری کرده است. امام باقر علیه السلام فرموده: سمره بن جندب در محوطه‌ای که متعلق به یکی از انصار بود، درخت خرماي بارداري داشت و راه ورود به آن محوطه، از خانه مسکونی همان مرد انصاری بود. سمره، برای آن که به درخت خود سرکشی کند، بدون اجازه وارد آن خانه می‌شد و به محوطه می‌رفت.

تجاوز به آزادی غیر

انصاری که از عمل سمره ناراحت شده بود، از وی خواست که هر بار قبل از ورود به منزلش اجازه بگیرد، ولی سمره به درخواست او توجه نکرد و همچنان بدون اجازه وارد منزل می‌شد. مرد انصاری به شکایت نزد پیغمبر اکرم آمد و جریان را به عرض رساند. حضرت رسول اکرم سمره را احضار کرد و گفته‌های شاکی را به اطلاعش رساند و صریحا فرمود هر وقت خواستی از منزل انصاری عبوری کنی، اجازه بگیر. سمره از اطاعت امر رسول اکرم نیز ابا کرد و از قبول استجاره سر باز زد. حضرت با مشاهده این وضع پیشنهاد کرد که درخت خود را بفروشد و ضمنا برای آن که او را در انجام معامله تشویق فرماید، قیمت آن را به چند برابر بالا برد و سرانجام فرمود به هر مبلغی که مایلی آن را واگذار کن. سمره از معامله درخت نیز خودداری کرد و برای فروش آن، ولو به چند برابر قیمتش، حاضر نشد. سپس حضرت او را به جنبه معنوی متوجه کرد و در مقابل استجاره یا فروش درخت به وی وعده پاداش اخروی داد، ولی سمره باز هم نپذیرفت. (فقال رسول الله علیه و آله لانصاری اذهب فاقلعها و ارم بها الیه فانه لا ضرر و لا ضرار) (۸۴۵)

کیفر متجاوز

در این موقع رسول اکرم به مرد انصاری فرمود: برو درخت را از ریشه برآور و نزد وی بینداز که اسلام دین ضرری نیست و قانون آسمانی آن اجازه ضرر زدن ابتدایی یا انتقامی به کسی نمی‌دهد. با تحلیل این قضیه و توجه به نکات آن به خوبی روشن می‌شود که طبق مقررات اجتماعی اسلام، افراد جامعه در اعمال آزادی‌های فردی خود تا جایی مجازند که به آزادی دیگران ضرر نرسانند. اینک توضیح مطلب:

تجزیه و تحلیل یک تجاوز

۱- مردی از انصار، در مدینه مالک محوطه‌ای است که خانه مسکونی در مجاورت آن قرار دارد و راه ورود به محوطه منحصر از آن منزل است. ۲- سمره بن جندب در آن محوطه درخت خرمايي دارد که بار آورده و مایل است تا برداشت محصول، مکرر به سرکشی آن برود و هر بار باید از آن خانه رفت و آمد نماید. ۳- مرد انصاری قانونا در خانه هود دارای آزادی فردی است و کسی حق مزاحمت او را ندارد. ۴- سمره بن جندب نیز از آن منزل حق عبور دارد و هر وقت مایل باشد، می‌توان از حق خود استفاده نماید. ۵- برای آن که سمره از حق خود استفاده کند و به حق اهل خانه نیز ضرر نرسد، مرد انصاری از وی خواست که قبل از ورود به منزل، اجازه بگیرد، ولی سمره قبول نکرد. ۶- قضیه به عرض رسول اکرم رسید و آن حضرت خواسته مرد انصاری را که بهترین راه برای حفظ حق دو طرف بود، تایید فرمود و صریحا به سمره امر کرد قبل از ورود اجازه بگیرد و او همچنان از قبول آن ابا کرد. ۷- رسول اکرم به منظور هم آهنگ ساختن آزادی هر دو طرف، از در دیگر وارد شد و به سمره پیشنهاد فرمود که از حق مالکیت خود استفاده کند و درخت را بفروشد و برای آن که او را در این کار تشویق کرده باشد تا در کمال رغبت و آزادی به معامله اقدام نماید، تعیین قیمت را، به لو به چند برابر ارزش واقعی درخت باشد، به اختیار او گذارد. به علاوه پیشنهاد خود را با وعده پاداش اخروی تایید فرمود، ولی سمره خود سر و لجوج از انجام معامله نیز سر باز زد. ۸- روش تند و خود سرانه سمره منافی با مقررات اجتماعی اسلام بود. زیرا حاضر نشد با استیفای حق خود، حق مرد انصاری را نیز مراعات نماید و آزادی خویش را با آزادی وی تطبیق دهد و چنین فرد متخلفی در جامعه استحقاق کیفر دارد. ۹- رسول اکرم، برای کیفر سمره، به مرد انصاری فرمود درخت او را از ریشه درآورد و نزدش بیفکند و با این دستور به وی فهماند که هر کس در استفاده از آزادی خود تا حدی

مجاز است که به آزادی دگران ضرر نرساند. قاعده لاضرر ۱۰ - پس از دستور کندن درخت فرمود: لاضرار با این عبارت کوتاه یک اصل کلی را در اسلام پایه گذاری کرد و به پیروان خود خاطر نشان فرمود که نه تنها سمره حق ندارد به مرد انصاری ضرر بزند، بلکه این اصل در اسلام، همه جا و برای همیشه لازم الاجراست. بهمین جهت فقهای عالی قدر اسلام، بر مبنای گفته رسول اکرم، قاعده لاضرر را تاسیس کردند و بر اساس آن در مسایل عبادی و در امور حقوقی فردی و اجتماعی و خانوادگی، صدها حکم و فتوا دادند. خلاصه، تنظیم زندگی اجتماعی و حفظ تمدن انسانی، ایجاب کرده است که پیامبران خدا و همچنین دانشمندان بشر، با وضع قوانین و مقررات لازم و مفید، آزادی بشر را محدود کنند و افراد جامعه را به سرکوبی قسمتی از غرایز و تمایلاتشان وادار نمایند. ناگفته نماند که لزوم تحدید آزادی بشر، به حکم عقل واقع بین و به منظور تأمین سعادت و خوشبختی آدمی است، و گرنه غریزه کور و کر خواهان آزادی بی قید و شرط است و نفس متجاوز و سرکش انسان، هرگز به این محدودیت و محرومیت رضایت نمی دهد. (بل یزید الانسان لیفجر امامه). آدمی برای نیل به تمیئاتش مایل است راهی را که در پیش دارد بگشاید و هیچ مانع دینی و عقلی و قانونی سد راهش نشود و سلب آزادی اش ننماید.

میل بشر به آزادی مطلق

همه مردم به طبع اولی خود، آزادی کامل و بی قید و شرط می خواهند و نسبت به مقررات که غرایز را محدود می کند، بی میل و ناراضی هستند. با این تفاوت که گروه بسیاری، با در نظر گرفتن ضرورت تمدن و با توجه به جهات عقلی و مصلحت های زندگی، وضع قوانین محدود کننده را در تأمین سعادت بشر، لازم و مفید دانسته و اجرای آن را ضروری و اجتناب ناپذیر شناخته اند. بعضی می گویند اساس تمدن و قوانین ناشیه از آن، که باعث سلب آزادی است و همچنین وجود حکومتهایی که عهده دار اجرای آن مقررات اند، همه و همه مضر و منافی با سعادت آدمی است. اینان عقیده دارند که معیار خوشبختی بشر، در آزادی غرایز و زندگی بر وفق تمایلات طبیعی است. ادگارپش، استاد فرانسوی می گوید:

مخالفین تمدن

(گروهی از متفکرین در هر عصر و زمان معتقدند که مسئول اختلال ها، تنازع ها و گرفتاری های بشر، فقط تمدن است و توصیه کرده اند که برای رهایی از این وضع، انسان باید به حال ابتدایی برگشت کند. ادعا و شکایات ایشان از نظر علمی مبتنی بر یک پایه صحیح نیست، بلکه شکایاتشان از تمدن در واقع تحریکهای غریزی خودپسندانه تهاجم آمیز و غیر اجتماعی ایشان را ظاهر می سازد.) (۸۴۶)

خطر الغای مقررات

کسانی که تمدن انسانی و مقررات عادلانه آن ناراضی هستند و تصور می کنند که سعادت و خوشبختی بشر در آزادی کامل غرایز و تمایلات طبیعی است، سخت در اشتباه اند، زیرا بر فرض اگر تمدن و مقررات عادلانه آن ملغی شود و نظم و انضباط قانونی از میان برود و بشر مانند حیوانات در ارضای غرایز و خواهشهای نفسانی خود از هر قید و بندی آزاد گردد، نه تنها خوشبخت و خشنود نمی شود، بلکه با بدبختی های بیشتر و محرومیت های زیادتری مواجه خواهد شد. تمدن، با قوانین مصلحت آمیز و مقررات اجتماعی خود، توانسته است به مقدار قابل ملاحظه ای غریزه تهاجم و تخریب آدمیان را مهار کند و افراد جامعه را از شر تجاوز و تعدی یکدیگر مصون نگاه دارد. تمدن در طول قرنهای متمادی و در پرتو نظم و امنیت، به بشر فرصت داد که با بسیاری از بیماریهای خانمانسوز مبارزه کند و به وسیله نیروی علم، مردم را در مقابل خطرات گوناگون ناشی از طبیعت محافظت نماید.

عوارض نابودی تمدن

اگر تمدن انسانی و مقررات عادلانه اش الغا گردد و امنیت قانونی در هم شکسته شود، اگر محدودیت های اجتماعی از میان برود و غرایز سرکش و متجاوز آدمیان از هر جهت آزاد گردد، از یک طرف مردم مانند درندگان به جان هم افتاده و با رفتار خشن و بیرحمانه خود به بزرگترین جرایم و جنایات دست می زنند و موجبات بدبختی و سیه روزی و احیانا نابودی یکدیگر را فراهم می آورند و از طرف دیگر، فساد ناامنی و جنایت و خونریزی، زمینه را برای شیوع بیماری و گرسنگی و سایر مصائب و آلام طبیعی آماده می کند و مردم به سرعت از پای در می آیند. در این موقع است که طرفداران آزادی نامحدود غرایز، از ستم و بیداد لجام گسیختگان و از مصائب و آلام طبیعی و به جان می آیند و صمیمانه تمدن قانونی و محدودیت غرایز و تمایلات نفسانی را آرزو می کنند. (قال علی علیه السلام: فان فی العدل سعه و من ضاق علیه العدل فالجور علیه اضیق. (۸۴۷)) علی علیه السلام فرموده است: تحقیقا گشایش و آزادی در عدل است و کسی که محیط عدل و داد در نظرش تنگ آید، عرصه جور و ستم تنگ تر خواهد بود.

ارضای نامحدود غرایز

(البته ارضای نامحدود همه امیال و تمایلات غریزی، موجب لذت می شود، ولی اغلب متضمن رنج هایی که معلول دنیای مخالف و کج رفتار است، نیز هست. پس از زندگی کردن، مانند یک حیوان، که حتی آزاد هم باشد، ایجاد خوشبختی نمی کند.) (۸۴۸) (نمی توان منکر شد که تمدن با تحریک های غریزی بد رفتاری کرده است، ولی آیا به همین دلیل باید آن را یک باره محکوم نمود؟ فریاد این طور پاسخ می دهد. چقدر آرزوی ملغی شدن تمدن و فرهنگ، حق ناشناسی کوتاه بینی می خواهد؟ آن چه که پس از این کار می ماند، طبیعت است، طبیعتی که تحمل آن به مراتب مشکل تر و پرزحمت تر است. بدیهی است که طبیعت، فشار به غرایز را از ما طلب نمی کند، بلکه آن ها را کاملا آزاد می گذارد ولی در عوض روش خود، روش خاص خود را برای محدود ساختن ما به کار می برد. طبیعت بشر را با سختی، با ستمگری و با خشونت توسط خود او نابود می کند و این عمل گاهی به مناسبت ارضای غرایز انجام می پذیرد. پس به علت این مخاطرات، ما به یکدیگر نزدیک شده و تمدن را ایجاد کرده ایم.

برگشت به زندگی ابتدایی

بشر برای فرار از خطرها و رنج های بی شمار طبیعت، متدرجا یک اجتماع مدنی را ایجاد کرده است، ولی از این اجتماع ناراضی است. زیرا رنج می کشد. خود را حقیرتر و ناراحت تر می یابد و گاهی از خود می پرسد آیا بهتر نیست تمدن را به کناری بگذارد و به وضع نخستین باز گردد؟ در این جا می بیند قدرت بازگشت ندارد و تازه در صورت امکان، خیلی متحمل، بلکه مسلم است که مجددا به فرار از طبیعت بی رحم و سرسخت مشتاق بشود و تشکیل یک اجتماع مدنی را مانند آن چه که طی هزاران سال کرده است، آرزو نماید.) (۸۴۹)

مخالفین حکومت های دینی یا بشری

طرفداران آزادی کامل، نه تنها با اساس تمدن و مقررات آن، که سرکوب کننده قسمتی از غرایز و تمایلات طبیعی است، مخالفت دارند بلکه با هر قسم حکومت دینی یا بشری، که مجری قوانین تمدن است نیز مخالف اند و آن را مزاحم خوشبختی و سعادت

انسان‌ها می‌دانند. اینان عقیده دارند اگر قوانین تمدن به کلی ملغی شود و حکومت‌ها از میان بروند، طبیعت فضیلت خواه بشر، با راهنمایی عقل، جایگزین آن می‌شود و نظم و انضباط را برقرار خواهد کرد، ولی به نظر دانشمندان واقع بین، این عقیده جز توهمی بیش نیست، زیرا در صورت الغای قوانین اجتماعی، غرایز نیرومند و سرکش، قدرت را در دست می‌گیرند و مجالی برای عقل و فضیلت باقی نمی‌گذارند. به همین جهت، بعضی از طرفداران این فکر پس از دقت و تعمق بیشتر، عقیده دادند و ضرورت تمدن و مقررات آن را تایید کردند.

فضیلت‌های فطری به جای قوانین

ویل دورانت می‌گوید: (گودوین مطمئن بود که طبیعت انسانی با فضیلت فطری خود می‌تواند بی‌کمک قانون نظم را نگاه دارد و اگر همه قوانین ملغی شوند، عقل و خوی و خلق انسانی به نحوه بی‌سابقه و بی‌مانندی می‌شکند. مدت‌ها پس از آن که گودوین از این اعتقاد دست برداشت، تازه شلی آن را به نظم درآورد و این آزادی خواهی نوین را با ازدواج با دختر گودوین عملی کرد و حق این فیلسوف را در این که پس از سال‌ها می‌تواند در عقاید خود تجدید نظر کند، رعایت نکرد.) (۸۵۰) در سال‌های انقلابی ۱۸۴۸-۱۸۴۰، پرودن نوشت حکومت انسان بر انسان به هر شکلی که باشد، نوعی از بنده کردن است. جامعه وقتی در کمال عالی خویش است که نظم را بی‌احتیاج به دولت مستقر سازد.) (۸۵۱)

برقراری نظم بدون حکومت

(ویلیم موریس، در انگلستان، احترام خود را به دولت چنین بیان کرد که می‌خواهد روزی را ببیند که در آن روز ساختمان‌های پارلمان جای انباشتن کود برای مدینه فاضله باشد.) (۸۵۲) (اما اجتماع بر حقیقت و طبیعت انسان بنا شده است، نه بر خیالات و تصورات ما، این خیالات و توهمات برای آن است که طبیعت انسان را از چشم خود او و از چشم جهانی پنهان کند.) (۸۵۳) بشر به طبع اولی خود، مانند حیوانات، مهاجم و متجاوز است برای ارضای غرایز و تمایلات خویش، از هیچ تعدی و ستمی ابا ندارد. بشر برای نیل به تمنیات خویش مایل است آزادانه از تمام نیرو و قدرتی که در اختیار دارد، استفاده کند. به ضعیف‌تر از خود بتازد. او را از پای درآورد یا مطیع و برده خویش سازد و بدین وسیله راه لذت و کامرانی خویش را هموارتر نماید و مرکب مراد را آن طور که می‌خواهد بتازد.

معایب آزادی مطلق

(یک بار دیگر مطمئن باشیم که فلسفه آزادی‌معایی دارد، زیرا تجاوز قوی به ضعیف را در نظر نمی‌گیرد. همین تسلط بی‌رحمانه که به دولت نسبت می‌دهیم، در صورت نبودن دولت، بیشتر به چشم می‌خورد و زورگویی مستقیم با هرج و مرج بسیار و رنج و آزار فراوان شایع می‌گردد. قسمتی از تمدن مدیون استقرار نظم و ناپایداری قوانین بین‌المللی بدان جهت است که تجاوز در میان دول قوی امر دائمی است و فقط دولت‌های ضعیف طرفدار فضیلت هستند. سقراط به آریستی پوس می‌گوید: اگر در عین زندگی در میان مردم، خیال می‌کنید بهتر آن است که در اجتماع انسانی، نه فرماندهی باشد نه فرمانبری، در چنین اجتماعی، ظاهراً طولی نمی‌کشد که اقویا راه بنده کردن ضعفا را بهتر یاد بگیرند.) (۸۵۴)

اسلام و لزوم حکومت

در نظر اولیای گرامی اسلام، وجود حکومت و اجرای حق و عدالت، یکی از ارکان اساسی زندگی انسانی است. نفس سرکش و

متجاوز آدمی یا باید به وسیله نیروی ایمان و قدرت حکومت الهی رام گردد یا با نیروی شمشیر و به دست حکومت های بشری مهار شود. در غیر این صورت، بشر حیات انسانی ندارد، بلکه زندگی اش زندگی وحشی ها و بهائم خواهد بود. (ابی عبدالله علیه السلام: لا یستغنی اهل کل بلد عن ثلاثه یغزع الیه فی امر دنیا و آخرتهم فان عدموا ذلک کتوا همجا فقیه عالم ورع و امیر خیر مطاع و طیب بصیر ثقفه.) (۸۵۵) امام صادق علیه السلام فرموده: تمام بلاد از سه طبقه بی نیاز نیستند، تا در تنظیم امور دنیا و آخرت خود به آنان پناهنده شوند، و اگر گروهی فاقد آن سه باشند، زندگی وحشی و حیوانی خواهند داشت نه زندگی انسان. اول فقیهی که عالم و متقی باشد. دوم حکومتی که خیرخواه و فرمانروا باشد. سوم طبیعی که در کار خود بینا و مورد اعتماد مردم باشد.

امیر خیرخواه و مطاع

در این حدیث امام صادق علیه السلام امیر خیرخواه و مطاع را برای زندگی انسانی لازم و ضروری دانسته و وجود حکومت را، اعم از الهی یا بشری، یکی از ارکان اصلی حیات بشر شناخته است. (ابی جعفر علیه السلام قال: ان طبایع الناس مرکبه علی الشهوّه و الرغبه و الحرص و الرخبه و الغضب و الاذه الا ان فی الناس من زم هذه الخلال بالتقوی و الحیا و الانف فاذا دعتک نفسک الی کیره من الامر فارم ببصرک الی السما فان لم تخف من فیها فانظر الی من فی الارض لعلک تستحیی ممن فیها فان کنت لاممن فی السما تخاف و لا ممن فی الارض تستحیی تعد نفسک فی البهائم.) (۸۵۶)

طبع سرکش بشر

امام باقر علیه السلام فرموده، طبیعت بشر با شهوت و میل و حرص و ترس و خشم و لذت آمیخته شده است، جز آن که در بین مردم کسانی هستند که این پیوند و کشش طبیعی را با نیروی تقوا و حیا و تنزه مهار کرده اند. موقعی که نفس متجاوزات، تو را به گناه می خواند، به آسمان با عظمت و کیهان جیرت زا نگاه کن و از خداوند بزرگی که جهان را آفریده و بر آن حکومت می کند بترس و از گناه خودداری کن. اگر از خداوند توانا خوف نداری، به زمین نظر افکن، شاید از حکومت بشری و افکار عمومی شرم کنی و مرتکب معصیت نشوی. اگر جرات و جسارتت به جایی رسیده که نه از حکومت الهی می ترسی و نه از مردم زمین شرم داری، خود را از صف انسان ها خارج بدان و در عداد بهائم و حیوانات به حساب آور. در این حدیث، امام باقر علیه السلام، نیز حکومت الهی یا بشری را، وسیله تحدید غرایز و جلوگیری از تجاوز و گناه شناخته و کسانی را که به مقررات عادلانه اعتنا ندارد و مانند حیوانات، مطیع و بی قید و شرط غرایز و خواهش های نفسانی خود هستند، در ردیف به حساب آورده است. نتیجه آن که تمدن و قوانین اجتماعی آن از عوامل محدودکننده آزادی است. جوانی که می خواهد با مردم زندگی کند و از مزایای تمدن بهره مند گردد، باید از آزادی تند و افراطی چشم پوشد و تمایلات غریزی خود را در حدود قوانین و با توجه به مصلحت های جامعه ارضا نماید و در صورت تخلف از مقررات اجتماعی و تجاوز به آزادی دیگران، با کیفرهای قانونی مواجه خواهد شد.

خواهش تعالی روان

چهارمین عاملی که از آزادی بشر را محدود می کند و جوانان را از اعمال پاره ای از تمایلات غریزی و شهواتشان باز می دارد، خواهش تعالی روان و نیل به مکارم اخلاق است. کسی که می خواهد از حریم حیوانیت قدمی فراتر بگذارد و به صفات انسانی متصف گردد، کسی که می خواهد تمایلات عالیه خویش را احیا کند و مدارج کمال انسانی را پیماید و خلاصه کسی که می خواهد انسانی واقعی باشد نه حیوان انسان نما، باید شهوات نفسانی خود را تعدیل کند و از ارضای بی قید و شرط غرایز خویش،

که مستلزم گناه و پلیدی است، چشم ببوشد، زیرا آزادی کامل غرایز و شهوات، با تعالی روان و تکامل روحانی بشر ناسازگار است. دکتر کارل می گوید: (بسیاری از افراد امروزی آن قدر به زندگی حیوانی نزدیک اند که مطلقاً جویای ارزش های مادی هستند. بدین جهت زندگی آنان خیلی کم مایه تر از حیوانات است، زیرا فقط ارزش های معنوی می تواند به ما روشنایی و شادی ببخشد. هر کس باید در لحظه ای از زندگی خود بین راه مادی و انسانی یکی را انتخاب کند. یعنی پیروی از قانون تعالی و روانی را یاد کند یا بپذیرد. تعالی روانی در طول تکامل هر فرد، نه تنها یک قانون اصلی زندگی انسانی، بلکه یکی از خصایص آن است.) (۸۵۷)

تمایلات اختصاصی بشر

در نهاد آدمی دو قسم تمایل به قضای حکیمانه الهی آفریده شده است: یک قسم خواهش های غریزی و انگیزه های شهوی است که مشترک بین انسان و حیوان است و قسم دیگر تمایلات عالیه انسانی است که به بشر اختصاص دارد. مانند فطرت توحید، علاقه بشر و عزت نفس، میل به عدل و انصاف، خواهش وفای به عهد و ادای امانت، تمایل به عفو و احسان و نظایر آن ها. ارضای غرایز و تمایلات طبیعی، مایه ادامه زندگی و جلب لذایذ و تاءمین خوشبختی مادی است و احیای تمایلات عالیه انسانی، باعث تکامل روح و تعالی روانی و نیل به سعادت معنوی است. حیوانات با هدایت تکوینی خداوند، غرایز خود را آزادانه به کار می بندند و این آزادی کمترین ضرری به مصلحت های فردی و نوعی آن ها نمی زند ولی انسان نمی تواند در اعمال غرایز خود مانند حیوانات، آزادی بی قید و شرط داشته باشد، زیرا مواردی اتفاق می افتد که ارضای غریزه حیوانی مستلزم سرکوب کردن تمایل معنوی و شرف انسانی است.

اعمال ضد انسانی

مثلاً کسی که دختر پاکدامنی را با مکر و فریب اغفال می کند و با وی می آمیزد و برای همیشه بدبخت و بی آبرویش می سازد، خواهش جنسی خود را ارضا کرده، ولی با این عمل خائنه تمایل شرف انسانی خویش را لگدکوب کرده است. کسی که از راه چاپلوسی و تملق، مقام رفیعی به دست می آورد، غریزه جاه دوستی و تفوق طلبی خود را راضی کرده، ولی با تن دادن به ذلت و زبونی، تمایل شرافت خواهی و عزت نفس خویش را سرکوب نموده است.

موازنه تمایلات

سعادت جامع و کامل نصیب انسانی است که بر وفق قانون آفرینش زندگی کند و از هیچ یک از خواهش های مادی و روحانی خود غافل نباشد. برنامه اعمال خویش را طوری تنظیم نماید که غرایز طبیعی و تمایلات عالیه انسانی اش با یکدیگر موزون و هم آهنگ گردند و هر یک در جای خود با اندازه گیری صحیح ارضا شوند. این کار جز با تعدیل خواهش های غریزی و محدود ساختن شهوات نفسانی میسر نیست، زیرا آزادی بی قید و شرط غرایز، تمایلات عالیه بشری را می میراند و فروغ فضیلت و مکارم اخلاق را در نهاد آدمی خاموش می سازد و در نتیجه، عواطف انسانی و سجایای اخلاقی فدای تمایلات غریزی و زندگی حیوانی می شود و این عمل، خود مخالف نظام آفرینش بشر و منافعی با سعادت واقعی انسان است. هر انسانی می تواند از دو راه یکی را برگزیند: یا احیای تمایلات عالیه و زندگی انسانی و یا آزادی بی قید و شرط غرایز و حیات حیوانی. به عبارت دیگر، یا آدمی مسخر و مطیع شهوات خود باشد، یا شهوات را مطیع و مسخر عقل و انسانیت خویش سازد. آنان که آزادی غرایز را انتخاب می کنند و پیرو بی قید و شرط شهوات خود می شوند، نه تنها از سجایای انسانی و سعادت واقعی محروم اند، بلکه در نظر اولیای

کرامی اسلام، با این عمل به بدترین اسارت‌ها و پست‌ترین بردگی‌ها تن داده‌اند. (قال علی علیه السلام: عبد الشهوه اسیر لا ینفک اسره) علی علیه السلام فرموده: بنده شهوت‌آسیری است که هرگز آزادی نخواهد داشت. (و عنه علیه السلام: مغلوب الشهوه اذل من مملوک الرق) (۸۵۸)

دلیل تر از بردگان

و نیز فرموده است: کسی که مغلوب شهوت خویشتن است، ذلت و خواری اش بیش از برده زر خرید است. نتیجه بحث آن که نسل جوان، گرچه به طبع جوانی خواهان آزادی افراطی است، ولی موانع طبیعی، تضاد غرایز، مقررات اجتماعی و تعالی روان عواملی هستند که آزادی ما را محدود می‌نماید و قسمتی از تمایلات را سرکوب می‌کنند. جوانان به ضرورت عقلی و دینی موظف‌اند از آزادی تند و بی‌حساب چشم‌پوشند، غرایز و خواهش‌های نفسانی خویش را تعدیل کنند و هر یک را در جای خود و در حدود عقل و مصلحت اعمال نمایند تا در زندگی کامیاب شوند و به خوشبختی و سعادت انسانی نایل گردند.

جوان و تضاد وجدان و غریزه

قال الله ...

قال الله العظیم فی کتابه: فما آمن لموسی الا ذریه من قومه. (۸۵۹)

دو راهی وجدان و غرایز

یکی از لحظات حساس در زندگی نوبالغان و جوانان موقعی است که بر سر دو راهی‌های غرایز و وجدان اخلاقی قرار می‌گیرند و ناچاراند یکی از آن دو را اختیار نمایند. در این مواقع است که جوانان دچار دو دلی و تحیر می‌گردند و به سوی دو نقطه متضاد کشیده می‌شوند. از یک طرف الهام و ندای وجدان اخلاقی نوجوان را به سوی خود می‌خواند تا به راه فضیلت و شرف انسانی اش سوق دهد و از طرف دیگر، کشش نیرومند غریزه او را به جانب خود می‌کشد تا به ارضای خواهش‌های نفسانی و تمایلات ضد وجدانی اش وادار سازد. این لحظات خطیر، مکرر در سر راه نوجوان پیش می‌آید و با کوچک‌ترین غفلت ممکن است بزرگ‌ترین اشتباه را مرتکب شوند و برای همیشه موجبات ناکامی و تیره‌بختی خویش را فراهم آورند. بر آن که موارد تضاد غرایز و وجدان اخلاقی و تأثیر عمیق آن در زندگی بشر به خوبی روشن گردد، در این بحث پیرامون آن گفت و گو می‌شود تا مگر نوبالغان و جوانان به اهمیت موضوع پی ببرند و با توجه کامل مراقبت نمایند تا در چنین مواقع حساس از مسیر پاکی و فضیلت منحرف نشوند. در نهاد هر انسانی به قضای حکیمانه خداوند، نیرویی آفریده شده که بدون مربی و معلم، امهات فضایل و رذایل اخلاقی را می‌شناسد و خوی نیک و بد را تشخیص می‌دهد. این قوه دراکه از سرمایه‌های فطری آدمی است که به طور طبیعی با سرشت تمام افراد بشر آمیخته شده است. قرآن شریف از آن نیروی خدا داد در یک جا به الهام الهی و در جای دیگر به هدایت پروردگار تعبیر نموده است. (و نفس و ما سویها فالهما فجورها و تقویها). (۸۶۰) قسم به جان بشر و آن خدایی که او را موزون و متناسب آفریده و نیک و بدش را به وی الهام کرده است. (ابی عبدالله (علیه السلام) فی قول الله عزوجل. (فالهما فجورها و تقویها) قال: بین لها ما تاتی و ما تترک. (۸۶۱)) امام صادق (علیه السلام) در تفسیر این آیه فرموده است که خداوند بر بشر واضح و آشکار ساخت آن چه را که خوب است و باید بدان عمل کند، و آن چه را که بد است و باید ترک گوید. (و هدیانه النجدین (۸۶۲)) ما بشر را به خیر و شرش هدایت نمودیم. (حمزه بن محمد عن ابی عبدالله (علیه السلام) قال: سألته عن قول الله

عزوجل (و هدیانه النجدین) قال : نجد الخیر و نجد الشر (۸۶۳) امام صادق (علیه السلام) در جواب حمزه بن محمد ، که از تفسیر این سوال کرده بود ، فرمود : مراد وضوح خیر و شر است . روان شناسان دانشمند ، این نیروی فطری را به نام وجدان اخلاقی خوانده اند و در کتب روانی به همین اسم پیرامون آن سخن گفته و درباره تاءثیر عمیق آن در روان بشر ، مبسوطا بحث و گفت و گو کرده اند .

تفاوت های وجدان و عقل

اولین نکته ای که در این موضوع باید مورد توجه قرار گیرد این است که وجدان اخلاقی غیر از عقل است و بین آن دو از چند جهت تفاوت است . از آن جمله عقل برای قضاوت ، احتیاج به تنظیم مقدمات و بررسی و مطالعه دقیق دارد تا بتواند از مجموع مقدمات نتیجه بگیرد و نظر خود را اعلام کند . ولی وجدان اخلاقی بی مقدمه و بدون فکر و رویه ، خوب و بد اخلاقی را تشخیص می دهد و نتیجه را اعلام می دارد . دیگر آن که عقل گاهی در تنظیم مقدمات و نتیجه گیری اشتباه می کند و حکم می کند . به علاوه ، عقل در تمام مسائل مختلف سیاسی ، اقتصادی ، علمی ، اخلاقی ، اجتماعی و تربیتی وارد می شود و پس از رسیدگی حکم می کند ولی وجدان اخلاقی تنها در نیک و بد های اساسی اخلاق نظر می دهد ، و در سایر مسایل قضاوتی ندارد . خلاصه وجدان اخلاقی و عقل دو نیروی مستقل و ممتاز از یکدیگر هستند و هر یک در راهنمایی بشر فعالیت مخصوص به خود دارد .

وجدان یا نور ذاتی

جان دیویی می گوید : (اخلاقیون کلاسیک ، وجدان را همواره واحد مستقلی تلقی کرده اند در کلیه مکتب های دیگر اخلاقی نیز تقریباً همین نظر حکمفرماست و وجود مستقلی برای وجدان قائل گردیده و تایید کرده اند که وجدان یک نور ذاتی است که بر حقایق اخلاقی پرتو افکنده و آن ها را به صورت حقیقی خود در مقابل دیدگاه آدمی مجسم می کند . طرفداران این عقیده درباره هدف های فعالیت وجدان ، اختلاف نظر دارند . عده ای معتقدند که هم وجدان به تعیین اصول کلی اخلاقی مصروف می گردد . عده ای بر آن اند که وجدان اقدامات فوری را تحت کنترل قرار می دهد . دسته ای وظیف شناسی را به منزله دایره فعالیت وجدان تلقی می کنند و بالاخره عده ای علم به حقایق اخلاقی را ناشی از الهام وجدان می دانند . اما در میان این اقوال ، یک نکته سازش و هم آهنگی کامل وجود دارد که پیرامون همه این مکتب ها بر آن اند که باید یک نیروی غیر طبیعی و جدا گانه ای برای علم اخلاق وجود داشته باشد و فعالیت ها دارای معنی اخلاقی نیستند ، مگر آن که تحت نظر وجدان مستقل و جدا گانه ای قرار گیرند) (۸۶۴)

معیار تشخیص خوب و بد

وجدان اخلاقی مشعل فروزانی است که خداوند در باطن تمام مردم بر افروخته تا راه تاریک زندگی را بر بشر روشن کند صفات خوب و بد را بنمایاند . وجدان اخلاقی راهنمای واقع بین و راستگویی است که از اعماق جان ما با ما سخن می گوید و پیوسته به راه فضایل اخلاقی هدایتمان می نماید . خلاصه ، وجدان اخلاقی ، ندای الهی و معیار شناسایی خوی پسندیده و ناپسند است که در پیرو جوان ، دهاتی و شهری ، تحصیل کرده و بی سواد ، در سفر و حضر و در بیماری و سلامت همواره با ماست و تا آخرین لحظات زندگی از ما جدا نمی شود . اولیای گرامی اسلام در راه اصلاح اخلاق جامعه و شناساندن صفات خوب و بد ، از نیروی وجدان اخلاقی استفاده نموده و مکرر خاطر نشان فرموده اند که ره انسانی موظف است در برخورد با مردم از ندای درونی خود پیروی کند و خواهش فطری اش معیار عمل او با دگران باشد . (فی خبر الشیخ الشامی قال امیر المؤمنین (علیه السلام) : یا شیخ

ارض للناس مارتضی لنفسک و آت الی الناس ما تحب ان یوتی الیک (۸۶۵) علی (علیه السلام) به شیخ شامی فرمود : برای مردم آن را بخواه که برای خود می خواهی و با دگران طوری رفتار کن که مایلی درباره ات آن چنان کنند . (علی بن الحسین) علیه السلام) . . . و کف الادذی عنهم و ان تحب لهم ما تحب لنفسک و تکره لنفسک . (۸۶۶) حضرت سجاد (علیه السلام) در ضمن حدیث حقوق فرموده : حق مردم این است که از ایدانشان خودداری کنی و چیزی را برای آنان دوست بداری که برای خود دوست داری و نخواهی درباره آن ها چیزی را که برای خود نمی خواهی . اگر مردم عملاً از وجدان اخلاقی خود پیروی کنند و تمایلات غریزی خویش را با آن هم آهنگ سازند ، روابط اجتماعی محکم می شود ، انسان ها نسبت به یکدیگر وظیفه شناس و مهربان خواهند شد و جوامع بشری از صفا و صمیمیت برخوردار می گردد . با احیای وجدان اخلاقی ملکات پاک انسانی و صفات فاضله همواره در جهان انسان زنده و پایدار می ماند و موجبات خوشبختی فرد و جامعه فراهم می آید .

نقش وجدان در صفات انسانی

بر عکس اگر مردم به ندای وجدان اخلاقی توجه نکنند و پیر و بی قید و شرط تمایلات غریزی خود باشند ، اگر عملاً وجدان را سرکوب کنند و تنها از خواهش های نفسانی خویش اطاعت نمایند ، رفته رفته سجایای اخلاقی فراموش می شود و اساس فضایل انسانی از میان می رود . مردم به خوبی درندگی متخلق می گردند و به حدود و حقوق هم متجاوز می کنند و به نابودی یکدیگر همت می گمارند و سرانجام با دست خود موجبات فساد و بدبختی و فنا و نابودی خود را فراهم می آورند .

سعادت در پرتو وجدان

پرفسور هانری باروک می گوید : (وجدان اخلاقی باید در یک جهت معین و به نحو عادلانه در خدمت نیکی و زیبایی فعالیت کند . در عمل وجدان یک نوع قضاوت ارزش ها وجود دارد که چون ارضا شود ، صلح و سلم روح و سعادت درونی به وجود می آورد . بهترین راه این است که اعمال خود را به منظور ارضای وجدان اخلاقی تحت اقتدار خویش در آوریم . این نحو عمل است که در آن واحد هم به صلاح شخص و هم صلاح جامعه است و فرد و جامعه را برای حصول به صلح و سعادت مشترک به هم می پیوندد .

فقد وجدان و درنده خویی

حذف و اغماض از وجدان اخلاقی ، رویایی بیش نیست و قابل تحقیق نمی باشد ، زیرا حذف وجدان اخلاقی ، در واقع نابود ساختن قضاوت داخلی است که جز لاینفک انسان بوده و چنین امری ممکن نیست . چه اگر فرض کنیم که حذف وجدان اخلاقی انسان ممکن باشد و انسان فاقد این جنبه انسانی گردد ، از انسان جز غولی وحشت زا و حیوانی درنده باقی نمی ماند و هر گونه زندگی اجتماعی غیر ممکن و در نتیجه منجر به این می شود که خود کامگی و استبداد موحشی در کار آید و جامعه انسانی را تبدیل به اجتماعی از حیوانات و برده ها نماید . در این حال فرد خوشبخت نخواهد بود ، بلکه بر عکس در حسیض مذلت و خواری سقوط خواهد کرد . اشتباهی که متأسفانه بر اغلب کسان حکومت می کند این است که خیال می کنند که ارضای نامحدود غرایز می تواند سرچشمه خوشبختی و سعادت باشد ، رد صورتی که چنین امری ، خود غرایز را نابود می سازد و سرانجام به انهدام و خودکشی فرد و جامعه منجر می گردد . (۸۶۷)

بلوغ و شکفتگی وجدان

گرچه وجدان اخلاقی از دوران کودکی در نهاد بشر بروز می‌کند و اطفال کم و بیش امهات فضایل و رذایل اخلاقی را تشخیص می‌دهند، ولی در خلال سال‌های بلوغ که تحول همه‌جانبه‌ای در نهاد کودکان پدید می‌آید، وجدان اخلاقی و همچنین غرایز نهفته، یکی پس از دیگری به شکفتگی کامل می‌رسند و با سرعت، جسم و جان نوبالغ را تسخیر می‌کنند. نکته جالب آن که وجدان اخلاقی زودتر از سایر غرایز به کمال نهایی خود می‌رسد. مثلاً موقعی که هنوز غریزه جنسی و میل به آمیزش در وجود نوجوان به خوبی آشکار نشده، وجدان اخلاقی اش منازل تکاملی را پیموده و در اعماق جان وی نفوذ کرده است. گویی قضای حکیمانه الهی بر این قرار گرفته است که قبل از بروز طوفان غرایز، نوجوان را به نیروی وجدان اخلاقی مجهز نماید و او را برای مقابله با تمایلات سرکش آماده کند تا بتواند در اولین لحظات خطر، خواهش‌های غریزی خود را تعدیل نماید و خویشتن را از انحراف‌های ضد اخلاقی برهاند.

جوان و اندیشه پاکی

نوجوان، به ندای فطری و الهام وجدان اخلاقی، عاشق حق و حقیقت و علاقه مند به تنزه و تقدس است. نوجوان برای نیکی و درستکاری حساسیت مخصوص دارد و زان آن لذت می‌برد و خشنود می‌شود. نوجوان همواره در اندیشه پاکی و فضیلت است و می‌کوشد که گفتار و رفتارش بر راستی و درستی استوار باشد نوجوان نه تنها بر نادرستی دگران افسوس می‌خورد و از اعمال ناپاک مردم رنج می‌برد، بلکه در دل آرزو دارد که قدرتی به دست آورد تا ناپاکی‌ها را از بیخ و بن براندازد و دنیای تازه‌ای را بر اساس اخلاق و فضیلت و عدل و انصاف پایه‌گذاری کند.

آرزوی عدالت مطلق

موریس دبس می‌گوید: (در حدود پانزده تا هفده سالگی، اینان به ندای تقدس یا شجاعت به لرزه در می‌آیند. آرزومند می‌شوند که جهان را از نو تشکیل دهند. بدی را محو و نابود سازند و عدالت مطلق را حکم فرما نمایند.) (۱۶۸) نوجوانان، نه تنها در افکار و اعمال خود تحت تأثیر وجدان اخلاقی هستند و به پاکی و فضیلت فکر می‌کنند، بلکه دگران را نیز از پشت عینک وجدان می‌بینند و همه را خوب و شایسته می‌پندارند. و بطور طبیعی گفتار و رفتارشان را درست و منزه تلقی می‌کنند و با همین اندیشه پاک و بی‌آلایش با مردم برخورد می‌نمایند. بر همین اساس، با امثال و اقران خود طرح دوستی و رفاقت می‌ریزند.) دوستی‌های جوانان به مراتب از دوستی‌های اشخاص کامل‌تر است و به ندرت ممکن است طبق حساب قبلی بنیان‌گذاری شده باشد. بنیاد این دوستی‌ها، در نتیجه میل غیر قابل مقاومتی است که برای جلب محبت در انسان به وجود می‌آید و پیدایش آن‌ها به وسیله تأثیرات خاطر و نیکوکاری‌ها اعلام می‌شود. دوستی‌های جوانان به واسطه صمیمیت فوق‌العاده، عطش شدید، فداکاری، میل به سوی حقیقت و بالاخره به واسطه ظرافت خارق‌العاده خود، از هر نوع پلیدی و تباهی مصون است.) (۱۶۹)

خودسازی جوان

نوجوانان از یک طرف برای آن که شخصیت خود را بسازند و افکار و اعمال خویش را در قالبی که متناسب با زندگی اجتماعی است، بریزند، احتیاج به رهبری دارند که در کارهای خود از وی سرمشق بگیرند و از رویه و روشش پیروی کنند و او را الگوی سازندگی خویش قرار دهند. از طرف دیگر، بر اثر پاک‌دلی و صفای باطن، شیفته سجایای اخلاقی و صفات عالیه انسانی هستند. مایل‌اند از وجدان اخلاقی و الهام فطری خود پیروی کنند و شخصیت خویش را بر پایه نیکی و درستکاری استوار نمایند.

گرایش جوان به پاکی

بدیهی است اگر نوجوانان با مربی شایسته و با حقیقتی برخورد کنند که آن‌ها را به راه پاکی و فضیلت سوق دهد و با روش‌های صحیح تربیتی، خواهش‌های وجدان اخلاقی آنان را ارضا نمایند، صمیمانه به او می‌گروند و دعوتش را اجابت می‌نمایند و در کمال خلوص از وی پیروی می‌کنند. تحولات اصلاحی و انقلاب‌های مفیدی که در اعصار گذشته به رهبری پیامبران خدا و با کمک و همکاری خالصانه و خستگی‌ناپذیر نسل جوان، در ملل و اقوام پیشین اتفاق افتاده، گواه صادق این مدعی است. موقعی که مریبان الهی بین مشرکین فاسد الاخلاق و آلوده قیام می‌کردند و هدف مقدس خود را، که دعوت به خداپرستی و فضایل اخلاق بود، به مردم عرضه می‌داشتند و با مقالات مستدل و متین خویش آنان را به آیین حق می‌خواندند، بیشتر کسانی که گردش جمع می‌شدند و دعوتشان را صمیمانه اجابت می‌کردند، نوبالغان و جوانان بودند، زیرا جوانان سخنان پیامبران را موافق الهام فطری و ندای وجدانی خود می‌یافتند و آن بهترین جوابگوی تمنای فضیلت دوستی خویش می‌دیدند. جوانان با پیروی از مردان الهی، عالی‌ترین خواهش فطری انسانی خود را از ارضا می‌کردند و از این راه موجبات خوشبختی و سعادت مادی و معنوی خویش را فراهم می‌آوردند. (فما آمن لموسی الاذریه من قومه)

پیروی جوانان از مردان الهی

زمانی که حضرت موسی بن عمران به امر الهی قیام کرد مردم را به آیین حق دعوت نمود، جز جمعی از ذراری و فرزندان آن قوم یعنی کودکان و نوبالغان، کسی به وی ایمان نیاورد. (قال رسول الله صلی الله علیه و آله: او صیکم بالشبان خیرا فانهم ارق افئده ان الله بعثنی بشیرا و نذیرا فحالفتنی الشبان و خالفتنی الشیوخ ثم قرا فطال علیهم الامد فقسست قلوبهم). (۸۷۰)

فضیلت پذیری جوان

رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: به شماها درباره نوبالغان و جوانان به نیکی سفارش می‌کنم که آن‌ها دلی رقیق تر و قلبی فضیلت پذیرتر دارند. خداوند مرا به پیامبری برانگیخت تا مردم را به رحمت الهی بشارت دهم و از عذابش بترسانم. جوانان سخنانم را پذیرفتند و با من پیمان محبت بستند، ولی پیران از قبول دعوتم سرباز زدند و به مخالفتم برخاستند. سپس به آیه ای از قرآن اشاره کرد و درباره مردم کهنسال، که مدت زندگی آن‌ها به درازا کشیده و دچار قساوت و سخت دلی شده اند، سخن گفت. پیشوای عالی قدر اسلام، در ابتدای بعثت، برای آن که از شر مشرکین و بت پرستان مصون باشد، سه سال مردم را در خفا و به طور پنهانی به اسلام دعوت می‌کرد. در این مدت فقط چهل نفر از زن و مرد به آیین مقدسش گرویدند که اکثریت قریب به اتفاق آن‌ها کودکان و نوبالغان و جوانان بودند و سنشان بین ده تا بیست و پنج سال بود.

گرایش صادقانه

این عده معدود که وجدانی بیدار و فطرتی پاک و دست نخورده داشتند، شایسته ترین افراد برای پذیرش آیین اسلام بودند، زیرا سخنان رسول اکرم موافق طبع حقیقت جو و فضیلت دوست نسل جوان بود. اینان بر اساس ندای فطرت توحیدی و الهام وجدان اخلاقی به آن حضرت گرویدند و مجذوب تعالیم عالیه اسلام شدند و گفتار پیغمبر تا اعماق جانشان نفوذ کرد و در کمال خلوص و پاک دلی، رهبری آن حضرت را پذیرفتند، گردش جمع شدند و هسته مرکزی اسلام را تشکیل دادند. می‌توان گفت در آن موقع دعوت رسول اکرم بین کودکان و جوانان نفوذ کامل داشت و آن‌ها بودند که مانند پروانه در اطرافش می‌گشتند و صمیمانه

دستورش را به کار می بستند. به همین جهت، پیغمبر اکرم از جوانان حمایت کرده و درباره آنان به پیروان خود به نیکی سفارش فرموده است.

نفوذ اسلام در نسل جوان

پس از آن که دوره دعوت های پنهانی به سر آمد و رسول اکرم از طرف خداوند مأمور شد که آشکارا مردم را به آیین اسلام دعوت کند و تعالیم آسمانی خود را بی پرده با آنان در میان بگذارد، باز هم بیشتر کسانی که به آن حضرت می گرویدند و دین اسلام را می پذیرفتند، جوانان بودند. استقبال پرشور و روز افزون نسل جوان از تعالیم رسول اکرم باعث خشم شدید و ناراحتی عمیق بزرگسالان متعصب و لجوج شده بود، تا جایی که در تمام محافل، مسلمان شدن جوانان را فساد و گمراهی می خواندند و در ضمن شکایت های خویش از رسول اکرم، این موضوع را به زبان می آوردند و مراتب نگرانی خود را صریحا اظهار می نمودند.

شکایت مشرکین از پیغمبر

عتبه که یکی از رجال مشرک مکه بود، به اسعد بن زراره گفت: (خرج فینا رجل یدعی انه رسول الله سفه احلامنا و سب الهتنا و افسد شباننا و فرق جماعتنا (۸۷۱)) مردی در بین ما قیام کرده و ادعا دارد که فرستاده خداوند است. او افکار ما را نادرست و جاهلانه می داند و از خدایان ما به بدی یاد می کند و جوانان ما را فاسد و جماعتمان را پراکنده ساخته است. روزی که رجال قریش و بزرگسالان بت پرست، به منظور تنظیم نقشه مبارزه با رسول اکرم و جلوگیری از پیشرفت سریع اسلام و سرکوب کردن پیروان آن حضرت در دارالندوه اجتماع نمودند و هر یک سخنان مهیج و آتشی القا کردند. ابو جهل ضمن سخنرانی خود به جمله (افسد شباننا) تکیه کرد و از تاءثیر شدید و نفوذ عمیق پیغمبر اسلام در نسل جوان مکه به شدت اظهار نگرانی و ناراحتی نمود. (۸۷۲)

خشم پدران و مادران

خلاصه، در صدر اسلام، همه جا سخن از ایمان نسل جوان بود. پدران و مادران و عموم بزرگسالان مکه، از این جهت که نوبالغان و جوانانشان دعوت رسول اکرم را اجابت نموده و صمیمانه با وی همکاری می کنند، سخت ناراضی و خشمگین بودند. برای آن که مسیر جوانان را تغییر دهند و آنان را از پیروی آن حضرت باز دارند، به تمام وسایل زجر و شکنجه متوسل شدند و با شدتی هر چه تمام تر در مزیقه و فشارشان گذاردند تا مگر از دین اسلام دست بردارند و به بت پرستی بردارند و به بت پرستی، که آیین پدرانشان بود، بازگردند. ولی رفتار ظالمانه و اعمال غیر انسانی مشرکین مکه کمترین اثر معنوی نداشت و نتوانست جوانان را در ایمانشان متزلزل سازد و آنان را از پیروی رسول اکرم باز دارد، زیرا تعالیم آسمانی اسلام خواسته عقل و فطرت و گم گشته وجدان پاک و بی آرایش جوانان بود. پیغمبر با زبان دل آنان سخن گفته و اسلام را در عمق جانیشان جای داده بود. زجر و شکنجه بدنی و اهانت های شفاهی، هرگز نمی توانست عقیده باطنی آنان را تغییر دهد و روح پاکشان را از مسیر فطرت بگرداند.

زندگی تلخ مسلمانان

گرچه پیروان رسول اکرم، در مقابل صدمات جانکاه فشارهای شکننده مشرکین، همچنان در ایمان خود ثابت قدم بودن، ولی زندگی بر آنان تلخ و غیر قابل تحمل شده بود و باید هر چه زودتر به این وضع خطرناک خاتمه داده شود. لذا با موافقت رسول اکرم قرار شد گروهی از زن و مرد مسلمان، مکه را ترک گویند و به کشور حبشه مهاجرت نمایند و گروه دیگر در معیت آن

حضرت به خارج مکه بروند و در نقطه ای به نام شعب ابی طالب زندگی کنند، تا هر دو گروه مدتی از مشرکین دور و از تجاوزشان مصون باشند. سرانجام این تصمیم عملی شد و به طوری که در تاریخ آمده، هشتاد و سه نفر مرد و هیجده نفر زن، شهر مکه را ترک گفتند و راه حبشه را در پیش گرفتند. (۸۷۳)

مهاجرت مسلمین به حبشه

مهاجرین مسلمان، که اکثرشان نوجوان و جوان بودند، به سلامت وارد حبشه شدند و در کمال آزادی و ایمنی، زندگی عادی و برنامه های دینی خود را آغاز نمودند. موقعی که قریش از ورود آنان به حبشه آگاه شدند، به توطئه تازه ای دست زدند و برای آن که مهاجرین را با ذلت و خواری از حبشه اخراج کنند و به مکه، یعنی به حوزه قدرت خود، برگردانند، عمرو بن عاص و عماره بن ولید را با هدایایی نزد پادشاه حبشه فرستادند. شرح مسافرت نمایندگان قریش و ورودشان به مجلس ملک و همچنین ملاقات مسلمین با پادشاه حبشه و سخنان جعفر طیار، مبسوطا در کتب تاریخ نقل شده است. ولی دو نکته جالب، که شاهد بحث ماست، از مجموع گفتارهای رد و بدل شده به خوبی استفاده می شود. اول تقابل نسل کهن با نسل جوان و دوم هم آهنگی تعالیم اصولی اسلام با ندای فطرت و وجدان که مختصرا به هر دو اشاره می شود. اول. نمایندگان قریش در ملاقات خود با پادشاه حبشه از انحراف دینی نوبالغان و جوانان مسلمان شده شکایت کردند و خویشتم را نماینده پدران و عموها و خلاصه بزرگسالان قوم آنان معرفی نمودند و گفتند: (ایها الملک انه قد صبا الی بلدک منا غلمان سفها فارقوا دین قومهم و لم یدخلوا فی دینک و جاوا بدین مبتدع و قد بعثنا الیک فیهم اشراف قومهم من آبائهم و اعمالهم و عشائرهم لیردوهم الیهم. (۸۷۴)) ای پادشاه جمعی از نوبالغان و جوانان نادان ما به کشور تو هجوم آورده اند. اینان دین قوم خود را ترک گفته و به دین تو هم در نیامده اند، بلکه خود دین تازه ای ساخته اند. اشراف مکه و پدران و عموها و بستگان این جوانان، ما را به نمایندگی نزد شما فرستاده اند تا آن را به سوی خود برگردانند. از این عبارت به خوبی استفاده می شود که بر اثر دعوت رسول اکرم، نسل جوان و نسل کهن در مقابل یکدیگر قرار گرفته اند. نوبالغان و جوانان به آن حضرت گرویده و اسلام آورده اند و برای نجات از ایدای پدران و بزرگان قوم خود، به حبشه پناهنده شده اند و بزرگسالان به مخالفت برخاسته. از یک طرف در مکه با تمام قدرت جوانان را کوبیده اند و از طرف دیگر، به همین منظور نمایندگی به کشور، حبشه فرستاده اند.

احضار مهاجرین به مجلس ملک

پادشاه حبشه که مرد متین و عاقلی بود به اظهارات دو نماینده قریش ترتیب اثر قطعی نداد و به اطرافیان خود گفت باید شخصا مهاجرین مسلمان را به حضور بخوانم و از عقایدشان پرسش کنم. اگر مطلب آن طوری است که فرستادگان قریش گفته اند، آنان را تسلیم آن دو خواهم کرد و اگر آن طور نبود، از آن ها دفاع می کنم و تا زمانی که مایل باشند، آنان را در کشور خویش نگاهداری می نمایم. سپس دستور داد روز معینی مهاجرین را به حضورش بیاورند. امر پادشاه به اطلاع مسلمین رسید. قبل از روز مقرر، آنان با یکدیگر شور کردند و با توجه به اهمیت مجلس، متفقا جعفر طیار را که آن روز سنش در حدود بیست و پنج سال بود، به عنوان سخنگوی خود برگزیدند تا به سوالات ملک پاسخ دهد.

خودداری مسلمین از سجده ملک

در آن روزگار، معمول کشور حبشه چنین بود که هر کس به حضور ملک می رسید، باید او را سجده کند، ولی مسلمین از سجده پادشاه خودداری کردند. کسانی که در محضر ملک حاضر بودن، به مسلمین گفتند: چرا سجده نکردید؟ جعفر در جواب

گفت: ما هیچ کس جز خدای یگانه را سجده نمی کنیم. پادشاه حبشه پرسید: این چه دینی است که شما به آن گرویده اید؟ جعفر در جواب گفت: قوم ما از نادانی بت می پرستیدند. میته می خوردند. قطع رحم می کردند. به همسایه آزار می دادند. زورمندان به جان و مال ناتوانان تجاوز می نمودند و آنان را طعمه خود می ساختند. وضع ما بدین منوال بود تا خداوند بر ما پیامبری را فرستاد، همان طور که بر اقوام گذشته پیغمبرانی را فرستاده بود. این پیغمبر از خود ماست. از شرف خانوادگی اش آگاهیم و او را به راستگویی و عفت و امانت می شناسیم. (فدعانا الی الله تعالی لنوحده و نخلع ماکان یعبد آباونا من دونه من الحجاره و الوثان و امرنا ان نعبد الله تعالی وحده و امرنا بالصلاه و امرنا بصدق الحدیث و ادا الامانه وصله الارحام و حسن الجور و الکف عن المحارم و الدما و نهانا عن الفواحش و قول الزور و اکل مال الیتیم و قذف المحصنه فصدقناه و آمانا به و اتباعناه علی ماجا به فعدا علینا قومنا لیردونا الی الاصلنام و استحلال الخبائث فلما قهرونا و ظلمونا و ظلمونا و ضیقوا علینا خرجنا الی بلدک و اخترناک علی من سواک (۸۷۵))

سخنان جعفر

او ما را به خدای یگانه دعوت کرد و گفت که خدایان سنگی بت ها را که پدرانمان می پرستیدند، ترک گوئیم و تنها خداوند جهان را پرستش نماییم. او امر کرده است که نماز بخوانیم. راست بگوئیم. در امانت ها خیانت نکنیم. صلّه رحم نماییم و نسبت به همسایگان نیکوکار باشیم. او به ما دستور داده است از گناه و خونریزی بپرهیزیم و از بی عفتی و سخنان ناروا و تجاوز به مال یتیمی و تهمت به زنان پاکدامن اجتناب نماییم. ما سخنانش را قبول کردیم و به وی امان آوردیم و عملاً از دستوراتش پیروی نمودیم. بزرگان قوم، ما را مورد تجاوزهای ظالمانه خود قرار دادند تا مگر دوباره به بت پرستی و رواداشتن ناپاکی گذشته برگردیم. وقتی سختگیری و ستمکاران آنان نسبت به ما شدید و غیر قابل تحمل شد، ناچار مکه را ترک گفتیم و به کشور حبشه آمدیم و شما را بر دگران ترجیح دادیم. جعفر طیار در مجلس ملک، ابتدا از بت پرستی ضد عقل و رفتار ضد وجدان مردم مکه سخن گفت و سپس به یکتاپرستی فطری و اخلاق انسانی اسلام اشاره نمود. جعفر طیار در کلمات خود از عقل و وجدان اخلاقی سخنی به میان نیاورده، ولی در مقاله کوتاه و عمیق خود، آیین کهن مردم مکه را با تعالیم جدید رسول اکرم طوری در برابر یکدیگر قرار داده و با هم مقایسه نموده که هر شنونده عاقل و منصفی با معیار عقل و وجدان به بطلان آیین مشرکین و حقانیت دین اسلام اعتراف می کند. چنان که پادشاه حبشه با همین منطق، تحت تأثیر قرار گرفت و صریحاً از مسلمین مهاجر حمایت نمود. جالب آن که جعفر طیار، برای توجیه مسلمان شدن خود و سایر مهاجرین، تنها به همان مقایسه و سنجش، که در واقع قضاوت عقل و وجدان بود، قناعت نمود و دلیل دیگری بر حقانیت آیین مقدس اسلام اقامه نکرد. معمرین و بزرگسالان قریش، که سالیان دراز به بت پرستی و ستمکاری عادت کرده و به روش های ضد عقل و وجدان خو گرفته بودن، نمی توانستند به آسانی قبح عقاید خود را درک کنند و به اخلاق ظالمانه و غیر انسانی خویش پی ببرند. ولی نوبالغان و جوانان که ضمیری پاک و وجدانی بیدار داشتند، از آیین غلط آبای خود ناراضی بودند و از اخلاق ضد وجدانی آنان رنج می برند. وقتی سخنان آسمانی رسول اکرم را شنیدند، به شدت تکان خوردند، زیرا گفته های آن حضرت را مطابق خواسته های فطری و موافق ندای وجدانی خود یافتند. در واقع نوبالغان و جوانان، با ظهور اسلام، گم گشته خود را یافتند و صمیمانه از آن استقبال کردند. به همین جهت پیشوای اسلام از جوانان قدردانی فرموده و درباره آنان به نیکی سفارش کرده است. نتیجه آن که وجدان اخلاقی نیروی سعادت بخشی است که با سرشت بشر آمیخته شده و ممیز صفات پسندیده و ناپسند است. گرچه این نیرو همیشه در باطن آدمی وجود دارد، ولی در دوران بلوغ و جوانی به حد کمال می رسد و نسل جوان را تحت تأثیر کشش های معنوی و جاذبه روحانی خود قرار می دهد. وجدان اخلاقی، انگیزه پاک و مقدسی است که در نهاد جوانان، با شدت و نیرومندی بروز می کند و آنان را به راه پاکی و فضیلت سوق

می دهد و از صفات ناپسند و خلقیات غیر انسانی بر حذر شان می دارد . لکن دو نوئی می گوید : (خوبی آن است که به سیر صعودی تکامل کمک کند و ما را از حیوانیت به سوی آزادی هدایت نماید . بدی آن است که با تکامل مخالف باشد و به طور انحطاط به طرف حیوانیت برود و از تکامل رو برگرداند) (۸۷۶) یکی از عواملی که به قضای حکیمانه الهی ما را به خوبی و انسانیت می خواند و راه تعالی و تکامل را به ما نشان می دهد ، وجدان اخلاقی است . کسی که می خواهد همیشه خوب و پاک زندگی کند و پیوسته به زیور صفات عالیه انسانی آراسته باشد ، باید وجدان اخلاقی را در نهاد خود زنده و فعال نگاه دارد و ندای وجدان را اصل ثابت روش های اخلاقی خویش در تمام مظاهر زندگی قرار دهد . (قال علی (علیه السلام) : تحللوا بالاخذ بالفضل و الکف عن البغی و العمل بالحق و الانصاف من النفس . (۸۷۷)) علی (علیه السلام) فرموده است : خویشان را با فضایل اخلاقی و ملکات انسانی بیارایید . از ستم خودداری کنید . به حق و درستی رفتار نمایید و با قضاوت وجدانی خود نسبت به مردم منصف باشید .

هم آهنگ ساختن وجدان با غرایز

کسی که می خواهد از انحراف و لغزش مصون باشد و دچار فساد و تباهی نشود ، باید تمایلات غریزی خود را با وجدان اخلاقی خویش هم آهنگ سازد و خواهش های نفسانی را در حدود موافقت و رضای وجدان اعمال نماید . چه نتیجه پیروی بی قید و شرط از غرایز و هوای نفس ، سقوط و هلاکت خواهد بود . (محمد بن علی (علیه السلام) : راکب الشهوات لاتقال عثرته) (۸۷۸) امام جواد (علیه السلام) فرموده : کسی که بر مرکب شهوات خویش سوار است و خود سرانه می تازد ، هرگز از لغزش و سقوط رهایی نخواهد داشت . (قال علی (علیه السلام) : غلبه الشهوة تبطل العصمه و تورد الهک) (۸۷۹) علی (علیه السلام) فرموده است : غلبه و فرمانروایی شهوت ، مصونیت اخلاقی را از میان می برد و آدمی را به وادی هلاکت و تباهی می کشاند . دیرزمانی است که در دنیای کنونی ، بسیاری از مردم جهان خصوصا پیروان مکتب فروید ، غرایز و شهوات نفسانی را معیار شناسایی خوب و بد و اصل اساسی خوشبختی و سعادت شناخته و عملا وجدان اخلاقی و مکارم انسانی را به دست فراموشی سپرده اند . این تشخیص غلط ، که بطلانش رفته رفته آشکار می شود ، تا کنون مفاصد عظیمی به بار آورده و بسیاری از جوانان را در سراسر جهان به راه سقوط اخلاقی و فساد و تباهی سوق داده است .

انتقاد باروک از مکتب فروید

(روان کاری که بر جنبه غرایز استوار ، برای بیان هر گونه تظاهرات روح انسانی ، غرایز را پایه و ملاک قرار می دهد و چون این تظاهرات متعدد و متضاد می باشند ، فروید ناچار شده است که هر یک از این غرایز ، به غریزه ها معتقد شود . در نتیجه ، به غریزه زندگی ، غریزه مرگ و غریزه تهاجم قائل شده است . فرضیه فروید مستلزم یک درک اصلی بدبینانه ای است و از همین جاست که غریزه تهاجم در فریضه روان کاوی ، جای مهم و بسیار بزرگی را گرفته است . به زعم فروید ، انسان در حکم یک حیوان شروری است که تمایل طبیعی اش نفرت از نوع می باشد و هیچ گونه عامل محبت و مهری در او وجود ندارد . در صورتی که در عمل و واقع ، عوامل عاطفی مسلما در کار است . به علاوه : نقش وجدان اخلاقی که روان کاوی بدان معرفت ندارد ، در عمل به بحرانهایی منجر گردیده است .) (۸۸۰)

نقش غرایز در روانشناسی مدرن

(روانشناسی مدرن تحت سلطه و نفوذ روان کاوی ، غرایز را اصل و اساس قرار داده و آن را به مقام الوهیت رسانیده است و در

نتیجه سیر قهقرایی به سوی شرک باستانی پیدا شده است. البته غرایز در زمان توحید موسی و عیسی و محمد صلی الله علیه و آله نیز دارای اهمیت بوده است، ولی تابع سلسله مراتب بوده و زیرا اقتدار وجدان اخلاقی فعالیت داشته است، وجدان اخلاقی و غرایز را هم آهنگ ساخته و آن‌ها را در جهت مفهوم اجتماعی بشریت سوق می‌داده است. روان‌شناسی مدرن، غرایز را به جای هم آهنگ ساختن یک به یک، تفکیک کرده و آزادشان گذارده و از مهار عقل رهانشان ساخته است، و چون در این روش پیش رویم کم کم به دستگامی کردن عیش و خوشی می‌رسیم و با حذف مسئله زشت و زیبا و منسوب کردن هر چه ما را خوش آید به خوبی و هر چه ما را خوش نیاید و به زشتی، به جایی می‌رسیم که میزان و ملاک خوب و بد نفس اماره ما خواهد بود و حکومت نفس بر عقل آشکار می‌شود، که نتایج جامعه ویران کن آن را خوب می‌شود پیش بینی کرد. (۸۸۱)

حکومت نفس بر عقل

(پس از غریزه جنسی فروید و عقده کم و کاستی ادلر و ضمیر باطن یا وجدان اجتماعی یونگ، اینک دانش لوتسداک جلوه گر می‌شود و دانش اخیر به زعم باروک، تواند نه تنها حیات انسانی را کاملاً بشناساند، بلکه فصل مشترک مسائل فردی و اجتماعی نیز قرار گیرد و با روانشناسی باروک مسائل اخلاقی وجدانی، که مدت‌ها به صورت وظایف مذهبی و تبعیدی بوده و در قرن اخیر زاید و بیهوده تلقی می‌گردید، مجدداً رونق یافته و پایه علمی و روان‌شناسی اجتماعی و زیست‌شناسی پیدا کرد.) (۸۸۲) از مجموع بحث دو نکته روش شد. اول آن که وجدان اخلاقی که نیروی الهام الهی و نور هدایت خداوند است، با سرشت آمیخته و در نهاد آدمی ریشه عمیق فطری دارد. دوم آن که جاذبه معنوی و کشش روحانی وجدان اخلاقی، در دوران بلوغ و جوانی، قوی و نیرومند است و نسل جوان که ضمیری پاک و باطنی منزّه دارد، و به طور طبیعی شیفته سجایای انسانی و فضایل اخلاقی است.

علل انحراف نسل جوان

با توجه به این دو نکته، اینک جای این پرسش است که چرا بعضی از نوبالغان و جوانان، به ندای وجدان اعتنا نمی‌کنند و چه باعث می‌شود که از مسیر فضایل اخلاقی و صفات انسانی منحرف می‌گردند و به پاره‌ای از اعمال ضد وجدان دست می‌زنند؟ در پاسخ می‌توان گفت انحراف اخلاقی نسل جوان علل متعددی دارد. در این جا برای مزید اطلاع جوانان به بعضی از آنها اشاره می‌شود. اول. یکی از علل سرکوب شدن تمایلات وجدانی فرزندان بشر، سوء تربیت آنان در دوران کودکی است. اطفالی که در خانواده‌های فاسد و در دامن والدین و مریبان آلوده و گناهکار پرورش می‌یابند و همواره ناظر رفتار و گفتار ضد انسانی آن‌ها هستند، رفته رفته از مسیر فطرت منحرف می‌شوند و نیروی وجدان اخلاقی و فضایل انسانی در نهادشان خاموش می‌گردد و چنان به روش‌های پلید عادت می‌کنند که در دوران بلوغ و جوانی از ارتکاب بزرگ‌ترین گناه اخلاقی، کمترین ناراحتی و ندامت احساس نم‌نمایند. (قال علی (علیه السلام): المر حیث وضع نفسه بریاضته و طاعته فان نزهها تنزهت و ان دنسها تدنست.) (۸۸۳) علی (علیه السلام) فرموده است: خوب و بد هر انسانی تابع روشی است که تربیت روح خود را بر آن قرار داده و در آره نیل به آن روش، مجاهده و از آن پیروی می‌نماید. اگر با روش‌های صحیح جان خود را از پلیدی پاک کرده باشد، پاک است و اگر آلوده نموده، آلوده خواهد بود.

عادات بد بر اثر سوء تربیت

کسانی که به خلقیات بد و صفات ضد انسانی خو گرفته و بدان عادت کرده‌اند، به آسانی قادر نیستند خود را از شر آن خلاص کنند و در جامعه، خویشان را با فضیلت نشان بدهند، زیرا عادات بد در باطن آدمی مانند آتش پر نیرویی است که هر قدر

صاحبش آن را زیر خاکستر تصنع و خود سازی پنهان نماید، عاقبت از خلال گفتار و رفتارش آشکار می شود و با جرعه های خود، شخص بد اخلاق را رسوا می کند. (قال الحسن (علیه السلام): العادات قاهرات فمن اعتاد شیئا فی سره و خلواته فضحه فی علانیه و عند الملا (۸۸۴)) حضرت حسن (علیه السلام) فرموده است: عادات، در وجود آدمیان، با قهر و غلبه حکومت می کنند. کسی که در پنهانی به چیزی عادت کند، آشکارا و در محضر مردم مفتضح خواهد ساخت. دوم. عامل دیگر که نوبالغان و جوانان را از روش های پاک وجدانی و صفات انسانی منحرف می سازد و به راه خیانت و ناپاکی می کشاند، رفقای بد، تبلیغات بد، محیط آلوده اجتماع فاسد و افراد خائن است.

جوان و محیط فاسد

موقعی که جوانان با افراد منحرف و بد اخلاق رفیق می شوند یا تحت تاءثیر عناصر الوده و فاسد قرار می گیرند، وقتی که جوانان بر خلاف انتظار فطری خود، به نادرستی و خیانت جامعه پی می برند و از زورگویی و فریبکاری افراد آگاه کی گردند، و زمانی که پرده های ریا و خودسازی از چهره نادرستان عقب می رود و قیافه واقعی آنان در برابر چشم های کنجکاو جوانان آشکار می گردد، زمینه انحرافشان آماده می شود. در این موقع است که فروغ راستی و حقیقت در ضمیر نوبالغان و جوانان به خمودی می گراید و نیروی وجدان اخلاقی و میل به فضیلت و پاکی در نهادشان سرکوب می شود. نوجوانان از مشاهده اعمال ناروای جامعه و محیط فاسد، درس خیانت و نادرستی می گیرند و عملا از روش های ناپسند دگران پیروی می نمایند. ژان ژاک روسو می گوید: (دلم می خواست معاشرین یک جوان را طوری انتخاب کنند که تمام کسانی را که اطرافش هستند، خوب بشمارد و مجالس و محافل را طوری به او بشناساند که هر چه در آن جا صورت می گیرد، بد بداند. لایزم است بدانند که انسان طبیعتا خوب است باید این حقیقت را حس بکند و ابنای نوع خود را مانند خویش فطرتا نیک پندارد. ولی باید ببیند چگونه جامعه، افراد را خراب می کند و چگونه عقاید غلط، سرچشمه مفساد ایشان است. باید هر فرد را عزیز و محترم دارد، لیکن مجموعه افراد را پست بشمارد. باید ملتفت بشود که تمام صورت ها تقریبا یک نوع ماسک دارد، ولی بعضی صورت ها از ماسکی که آن را می پوشاند، زیباتر است. (۸۸۵) چه بسیار افرادی که از مادر سالم و طبیعی متولد شده اند و از دوران کودکی در خانواده خوب و در دامن پدر و مادران شایسته، با ملکات حمیده و صفات پسندیده، پرورش یافته اند، ولی در دوران بلوغ و جوانی، بر اثر پاره ای از عوامل بد و شرایط فاسد، به راه خیانت و تبهکاری کشیده شده اند، وجدان اخلاقی و سجایای انسانی را فراموش کرده و به پست ترین اعمال ضد انسانی و خطرناک ترین جرایم و جنایات دست زده اند.

تغییر مفاهیم خوب و بد

(کشش تدریجی به جنایت، نفوذ تبلیغ شدید، ترس و هراس حقیر شدن شخصیت ها و آموزش مستمر یک ایدئولوژی کژ خو و شیطانی، موجب تغییر مفاهیم خوب و بد می شود و هر گونه احساس انسانیت و نوع دوستی را نابود می سازد. این عوامل بر بسیاری از افراد متوسط اثر کی گذارد. افرادی که بیش و کم طبیعی و انسان عادی بوده، با این عوامل عوض می شوند و قابل تلقین هستند و از چنین افرادی، جانی و تبهکار ساخته می شود. با چنین واقعیات موحش، نفوذ بی شمار و بزرگ ایدئولوژی ها و آموزش و پرورش و عوامل اجتماعی، در ظهور وحشتناک ترین کژخویی ها و انحرافات که انسان ممکن است بدان دچار شود، مشهود می گردد.) (۸۸۶) اولیای گرامی اسلام، برای آن که پیروان خود را عموما و نسل جوان را خصوصا در راه فضایل اخلاقی و روش های انسانی ثابت قدم نگاه دارند و از خطر سقوط و تباهی محافظتشان نمایند، درباره تبلیغات گمراه کننده و مضر و رفتار بد و فاسد و همچنین سایر عوامل ضد اخلاقی، در خلال روایات اسلامی سخن گفته و نکات لازم را خاطر نشان ساخته اند.)

محمد بن علی علیهما السلام: من اصغی الی ناطق فقد عبده فان كان الناطق عن الله فقد عبدالله و ان كان الناطق ینطق عن لسان ابلیس فقد عبد ابلیس (۸۸۷) امام جواد (علیه السلام) فرموده است: کسی که به سخن گوینده ای فرا دارد، با این عمل وی را بندگی کرده است. اگر گوینده سخن از خدا می گوید، او خدا را بندگی کرده و اگر ناطق از زبان شیطان و افکار شیطانی سخن می گوید، شیطان را بندگی نموده است. (قال علی (علیه السلام) : غشک من ارضاک بالباطل و اغراک بالملاهی و الهزل . (۸۸۸))

(علی (علیه السلام) فرموده: کسی که تو را به مطالب باطل خشنود سازد، و به بازی و سخنان غیر واقعی گول بزند، او حقایق را از تو پنهان داشته و دربارہ ات خیانت کرده است. (قال رسول الله صلی الله علیه و آله : المره علی دین خلیله فلینظر احد کم من یخالل . (۸۸۹)) رسول اکرم فرموده: آدمی تحت تاءثیر رفیق است و عملا از سیره و روش او پیروی می کند. البته هر یک از شما باید در انتخاب دوست دقت کند و ببیند با چه کسی طرح رفاقت و دوستی می ریزد. (علی (علیه السلام) : قارن اهل الخیر تکن منهم و باین اهل الشر تبین عنهم . (۸۹۰))

کشش غرایز و شهوات

علی (علیه السلام)، در ضمن نامه خود به حضرت مجتبی (علیه السلام)، نوشته است: با نیکوکاران قرین شو تا از آنان باشی و از بدکاران دوری کن تا از آن ها جدا شوی. سوم. عامل دیگری که از دو عامل مذکور عمومی تر و شعاع تاءثیرش وسیعتر است و می تواند جوانان را به شدت تحت تاءثیر قرار دهد و آنان رحمه الله از روش های پاک انسانی و صفات عالیه وجدانی باز دارد و به راه گناه و ناپاکی های اخلاقی بکشاند، غرایز طبیعی و شهوات نفسانی است. با فرارسیدن دوران بلوغ و شکفته شدن وجدان اخلاقی، غرایز طبیعی نیز یکی پس از دیگری شکفته می شوند و خواهش های نفسانی با قدرت و نیرومندی بروز می کنند. تمایل شهوت جنسی، عشق به تجمل و خود آرایی، تمنای قدرت و تفوق طلبی، علاقه به ثروت و نیرومندی و خلاصه عواطف گوناگون و احساسات تند و آتشین دوران شباب، مزاج جوانان را طوفانی می کند و مسیر افکار و اعمالشان را به کلی تغییر می دهد.

تحوالات اخلاقی بر اثر بلوغ

(در ابن میان بلوغ فرا می رسد. ناگهان پسران آمادگی و وحدتی را که برای کارهای ناسنجیده داشتند، از دست می دهند و قیافه پریده تفکر بر آنان سایه می اندازد. دختران، خود را بادقت بیشتری آرایش می دهند و موی خود را با هنر بیشتری آشفته می سازند. روزی ده ساعت درباره لباس فکر می کنند و روزی صد بار با خیرگی دل انگیزی به دامن خود می نگرند پسر، سرو گردن خود را می شوید و کفش خود را وا کس می زند و به دختران متوجه می گردد. جوان خود و جهان را می آزماید. شاخک های بی پایانی از هر سوی با سوالات و نظریات، برای فهم معنی اشیا دراز می کند. ذهن مانند چشمه جوشانی در جوشش و زایش است. هر سخنی و هر فکری صد سخن و فکر دیگر را بر می انگیزد. جوان به سن شوخی های پسرانه و خنده های دخترانه پا می نهد. طغیان امیال و رغبات، حس زیبایی شناسی را تقویت می کند و نمو می بخشد. حس اکتساب بالا می گیرد و هر دو دست خود را برای گرفتن پول و قدرت دراز می کند. (۸۹۱) تمایلات غریزی، که به قضای حکیمانه الهی در نهاد بشر آفریده شده، مایه حفظ حیات فردی و نوعی و محرک آدمی در اداره شئون مختلف زندگی است و باید همه آن ها در جای خود، با اندازه گیری صحیح ارضا شوند. سرکوب کردن هر یک از غرایز و خواهش های طبیعی، مخالف با قانون آفرینش و منافی با سعادت و خوشبختی بشر است. یکی از معیارهای صحیح اندازه گیری غرایز و تمایلات نفسانی، وجدان اخلاقی است. کسی که می خواهد انسان واقعی باشد و همواره حدود فضایل اخلاقی را مراعات نماید، باید غرایز خود را الهام وجدان اخلاقی تعدیل کند و تمایلات خویش را با پیروی از هدایت وجدان اعمال نماید، تا از مفسد اخلاقی و رفتار ضد انسانی و همچنین از عوارض نامطلوب سرکوب

شدن تمایلات غریزی مصون باشد

لزوم هم‌آهنگی وجدان و غرایز

(غریزه جنسی باید با وجدان اخلاقی هم‌آهنگ شود . دو حالت متضاد می‌تواند مانع این امر گردد ، یا جلو غریزه گرفته می‌شود و یک روش ریاضتی و زهد و تقوای افراطی تعقیب می‌گردد و بر اثر آن تمایلات سرکوفته و یا گاهی بعضی انحرافات به وجود می‌آید و یا اینکه زندگی اخلاقی قربانی غریزه بدون کنترل به وجود می‌آید و یا اینکه زندگی اخلاقی قربانی غریزه بدون کنترل بی‌بند و بار می‌شود که نتیجه آن ، فقر و ضعف اخلاقی بوده و جسم و روح به نوعی از هم جدا می‌گردند و عواقب وخیمی روی شخصیت باقی می‌گذارند . رشد و نمو هم‌آهنگ و متعادل غریزه جنسی و تعالی آن بر اثر ادغام بازنگی اخلاقی ، نقطه تحول بسیار حساس و مهمی است که اگر به خوبی طی نشود ، اثرات آن به صورت های نامطلوبی تظاهر (۸۹۲) می‌کند .)

پرتگاه زندگی

موقعی که جوانان ، در موارد مخصوصی ، با ناسازگاری غرایز و وجدان مواجه می‌گردند و بر سر دو راهی تضاد اخلاقی و تمایل نفسانی واقع می‌شوند ، باید به هوش باشند که بر لب پرتگاه زندگی قرار گرفته و به محیط خطر نزدیک شده اند . اگر فوراً تصمیم نگیرید و به شهوات ضد اخلاقی خود پشت پا نزنند ، سقوط خواهند کرد و ممکن است برای همیشه تیره روز و بدبخت گردند . برای نمونه به بعضی از موارد اشاره می‌شود . غریزه جنسی با قدرت و نیرومندی بروز می‌کند و تمام وجود جوان را مسخر خود می‌سازد اتفاقاً با دختر زیبایی برخورد می‌کند . به او علاقه مند می‌شود . مجذوبش می‌گردد . رفته رفته محبت به صورت عشق سوزانی در می‌آید و قرار و آرام را از وی سلب می‌کند . می‌کوشد تا به هر وسیله که ممکن است ، به وصل او برسد و تمایل جنسی خود را به وسیله آن محبوب خواستنی و دلپذیر ارضا نماید . اگر بتواند با او ازدواج کند و تمایل آتشین خود را در چهار چوبه شرع و قانون و با حفظ اصول اخلاق و انسانیت اعمال نماید ، توانسته است با این عمل ، که موافق تعالیم دینی و علمی است ، غریزه جنسی که وجدان اخلاقی خویش را با هم ، هم‌آهنگ سازد و هر دو خواهش را یک جا ارضا نماید . اگر نتواند یا نخواهد با او ازدواج کند یا دختر به عللی حاضر نیست به همسری وی درآید ، در این صورت جوان دل‌باخته ، که به شدت در فشار عشق و تمایل جنسی قرار دارد ، به دو صورت می‌تواند عمل کند .

جوان بر سر دو راهی

اول آن که از دختر چشم‌پوشانند و با نفس خویش مجاهده نماید تا فکر او را از صفحه خاطر بزدايد و تدریجاً فراموشش کند دوم آن که همچنان از پی او برود و مقصد خود را که دست یافتن به دختر و ارضای شهوت جنسی است ، دنبال کند و برای نیل به هدف غریزی خویش ، به هر کاری که پیش آید دست بزند . فرض دوم است که می‌تواند منشاء حوادث نامطلوبی گردد و انگیزه غریزه جنسی ، جوان عاشق را کور و کر کند و او را ارتکاب جرایم بزرگ و اعمال ضد وجدانی وادار سازد . چه بسیار اتفاق افتاده که بعضی از جوانان ، شیفته دخترانی پاکدامن و عفیف شده اند و برای آن که شهوت خود را موقتاً ارضا کنند و به وسیله آن کامیاب شوند ، با خودسازی و وعده های دروغ ، آن ساده دلان را فریب داده و ناجوانمردانه با حيله و نیرنگ ضد وجدانی ، آن‌ها را به دام خویش افکنده اند و به قیمت یک یا چند روز کامرانی و شهوت پرستی ، حیثیت و شرفشان را بر باد داده و برای همیشه آنان را بدبخت و تیره روز ساخته اند . گاهی آن دختران اغفال شده بر اثر فشار روحی بیماری دچار روانی شده یا از ترس رسوایی ، در سنین جوانی ، به خودکشی دست زده اند . چه بسیار اتفاق افتاده که بعضی از جوانان ، برای آن که به دختر دلخواه

خود برسند یا دختران به مرد مورد علاقه خویش دست یابند، به منظور بر طرف کردن موانع، مرتکب جنایات و اعمال ضد انسانی شده‌اند و زنان و مردان مزاحم را کشته یا مسموم کرده‌اند.

انتقام جویی در اثر شکست در عشق

چه بسیار جوانی که دل‌باخته دختری شده، ولی دختر به عشق و علاقه وی اعتنا نکرده و او را از خود رانده است. یا برعکس دختری که علاقه مند به جوانی شده، ولی جوان با بی‌اعتنایی تقاضای او را رد کرده است. در نتیجه، پسر یا دختر، بر اثر شکست در عشق خشمگین گشته و به فکر انتقام افتاده است و سرانجام به جنایت غیر قابل جبرانی دست زده و معشوق خود را کشته است. علاقه به مال و ثروت یا عشق به تفوق و قدرت و خلاصه تمام تمایلات غریزی مانند غریزه جنسی است. اگر جوانان در راه ارضای غرائز خود، همواره به ندای وجدان اخلاقی متوجه باشند و طوری عمل کنند که غرایز و وجدانشان با یکدیگر هم‌آهنگ شوند، می‌توانند به خوشبختی واقعی و سعادت انسانی نایل گردند. برعکس، اگر در راه ارضای غرایز تند روی کنند و عملاً به ندای وجدان اخلاقی بی‌اعتنا باشند، به جرایم و اعمال ضد انسانی آلوده می‌شوند و سرانجام گرفتار بدبختی و تیره روزی خواهند شد. اطاعت بی‌قید و شرط از تمایلات غریزی و خواهش‌های نفسانی و بی‌اعتنایی به الهامات وجدانی و اوامر الهی، منشاء فساد و تباهی است و قطعاً آدمی را از وصول به کمال انسانی و نیل به سعادت مادی و معنوی محروم می‌سازد. اولیای گرامی اسلام، ضمن احادیث بسیاری این موضوع مهم را به پیروان خود خاطر نشان فرموده و آنان را از اطاعت بی‌قید و شرط هوای نفس بر حذر داشته‌اند. (قال علی (علیه السلام): اهجرُوا الشهوات فانها تقودکم الی رکوب الذنوب و التهجم علی السیاء، (۸۹۳)) علی (علیه السلام) فرموده است: از تمایلات ناروای خود اعراض کنید و شهوات نفسانی را ترک گوئید که شما را به وادی گناهکاری می‌کشاند و به طور غافلگیر، در آغوش ناپاکی و سیئاتان می‌افکند. (و عنه (علیه السلام): طاعة دواعی الشرور یفسد عواقب الامور. (۸۹۴)) و نیز فرموده است: اطاعت از انگیزه‌های شرور و بدی‌ها پایان کارها را فاسد و تباه می‌سازد. (عبد الرحمن بن الحجاج قال قال لی ابوالحسن (علیه السلام): اتق المرقتی السهل اذا کان منحدره و عرا. (۸۹۵)) حضرت رضا (علیه السلام) به عبدالرحمن بن حجاج فرموده: از نقطه‌های مرتفعی که راه بالا رفتنش آسان و مسیر برگشتش سخت و ناهموار است، پرهیز کن. این دستور حکیمانه در تمام شئون زندگی، از آن جمله در مورد اعمال شهوات نابه‌جا، باید برنامه عمل باشد، زیرا اوج گرفتن در اجرای بی‌قید و شرط تمایلات نفسانی و زیاده‌روی در ارضای غرایز، چون بر وفق تمایل طبیعی ماست، به آسانی صورت می‌گیرد، ولی عکس‌العمل آن، که فساد و تباهی است و به قیمت بر باد رفتن سعادت و خوشبختی انسان تمام می‌شود، بسی مشکل و دشوار خواهد بود و باید از چنین عملی پرهیز کرد. قال الجواد (علیه السلام): من اطاع هواه اعطی عدوه منا. (۸۹۶) امام جواد (علیه السلام) فرموده است: که از هوای نفس خود اطاعت نماید، با این عمل آرزوی دشمن خویش را بر آورده است. برای جوانان، که فطرت پاک و فضیلت دوست هستند و قدرت الهامی وجدان، در نهادشان بالنسبه نیرومند است، پیروی از تمایلات ناروای غریزی و پشت پا زدن ره ندای وجدان اخلاقی کار آسانی نیست. موقعی که برای اولین بار جوانی در معرض تضاد وجدان و غریزه قرار می‌گیرند، با کشمکش روحی شدید مواجه می‌شود. از یک طرف، وجدان اخلاقی او را به راه پاکی و فضیلت می‌خواند و از گناه و خیانت بر حذرش می‌دارد و از طرف دیگر، انگیزه نیرومند غریزه وی را به سوی خود می‌کشاند و به اعمال تمایل غیر مشروعش تحریک می‌کند و گاهی این حالت کشاکش و تعارض درونی: هفته‌ها و ماه‌ها به طول می‌انجامد تا سرانجام یا وجدان غلبه کند و از گناه منصرف گردد یا غریزه غلبه کند و به گناه ضد وجدان آلوده شود البته محیط فاسد: رفقای بد: مشاهده اعمال ناپسند دگران و چیزهایی نظایر این‌ها: در غلبه غریزه و شکست وجدان اخلاقی نقش مؤثری دارند و می‌توانند جوان را بر خلاف تمایل فطری و انسانی اش به ناپاکی و گناه وادارند و به ارتکاب جنایت مصممش سازند. ناگفته نماند که

تعارض تمایلات در نهاد آدمی: منحصر به تضاد غریزه و وجدان نیست بلکه در بعضی از مواقع: افراد بشر و هم چنین انواع حیوانات: در مقابل دو تمایل متضاد غریزی قرار می‌گیرند و دچار کشاکش درونی می‌شوند و سرانجام بر اثر پاره‌ای از شرایط موجود، یکی از آن دو را انتخاب می‌کنند. (اگر در روز هی یخی بدان، روی آستانه پنجره خود برای پرندگان خرده نان بریزید، ملاحظه خواهید کرد که در وجود آن‌ها، بین ترس و گرسنگی، جدال و کشمکش سختی درگیر است متدرجا پرندگان که جسورترند، به سمت خرده‌های نان حمله برده، به شتاب بر می‌گردند. کار آنها سرمشق شده، به دگران دل به جرات می‌دهد و پس از مدت زمانی، پرندگان که در مجاورت شما زندگی می‌کنند، متوجه می‌شوند که شما بی‌آزار هستید ولی حتی در آن وقت هم ملاحظه خواهید کرد که در همان حین که مشغول دانه برچیدن هستند، پیوسته با هوشیاری به این طرف و آن طرف خود نظر می‌اندازند تا از نزدیک شدن خطر آگاه شوند) (۸۹۷)

تضاد غرایز

جوانی که در کشور خود دارای مقام بزرگی است عاشق دختر بیگانه‌ای می‌شود. طبق مقررات مملکتی، اگر با وی ازدواج کند، از آن مقام رفیع خواهد شد. تمایل جنسی و عطش قدرت، دو خواهش غریزی است که در این مورد به خصوص با یکدیگر ناسازگار شده و باید یکی فدای دیگری گردد. سرانجام یا غریزه تفوق طلبی غلبه می‌کند و خواهش جنسی مغلوب می‌گردد، یا برعکس، غریزه جنسی پیروز می‌شود و تمایل قدرت شکست می‌خورد و از صحنه مبارزه خارج می‌شود. نکته قابل ملاحظه‌ای که باید همواره عموم مردم، بالاخص نسل جوان بدان متوجه باشند، این است که اگر آدمی در راه ارضای غریزه و خواهش نفسانی خود به ندای وجدان اخلاقی اعتنا نکند و با ارتکاب جنایت و اعمال ضد انسانی آن را سرکوب کند، به ناراحتی‌های طاقت فرسا و رنج‌های علاج‌ناپذیر دچار خواهد شد. احساس مجرمیت، راحت و آرام را از گناهکار سلب می‌کند و شکنجه‌های جانکاه وجدان اخلاقی، زندگی را تلخ و غیر قابل تحمل می‌سازد. ملامت‌های پی‌گیر و سرزنش‌های مداومی که گناهکار پیوسته از اعماق جان خود می‌شنود، چنان پریشان‌فکر و ناراحتی‌ش می‌نماید که در بعضی از مواقع به بیماری روحی و غیر قابل درمان منجر می‌گردد.

شکنجه وجدان اخلاقی

پرفسور باروک می‌گوید: (عدم معرفت به وجدان اخلاقی و انکار و واپس زدن آن موجب پیدایش اختلالات و رنج‌های وحشتناکی است که از همه انواع رنج‌ها شدیدتر می‌باشد. کسی که لذت آنی را بالاتر از هر چیز دانسته و هر گونه دگر دوستی و عدالت را فدای لذت آنی خود کند، به هیچ وجه به خوشی و سعادت نخواهد رسید و حوادث بسیار ناگواری در انتظار او خواهد بود و آنوقت است که شدیداً از وجدان رنج می‌برد و می‌نالد. سماجت در خطا که با یک خودخواهی شدید ظالمانه و غیر انسانی توأم است، موجب ناراحتی درمان‌ناپذیری می‌شود که بالمآل باعث پیدایش واکنش‌های هر چه بیشتر تهاجمی می‌گردد) (۸۹۸)

(برای آن که نوبالغان و جوانان همواره بر غرایز خویش حاکم باشند و در طول دوران زندگی، هرگز عنان نفس سرکش را از کف ندهند، و برای آن که در مواقع تضاد غریزه و وجدان، دچار سقوط و تباهی نگردند و دامن پاکشان به گناه و جنایت آلوده نشود، باید دو نکته را عملاً به کار بندند. اول. جوان از ابتدای بروز تمایل جنسی و آشکار شدن خواهش‌های غریزی، تمنیات شهوی خویش را با نیروی ایمان و عقل و وجدان مها کند. چه اگر از اول، شهوات محدود نشوند و غرایز خود سر و لجام گسیخته بار آیند، صاحب خود را اسیر و فرمان‌بردار خویش می‌سازند و در تمام دوران حیات بروی حکومت می‌کنند. (قال علی) علیه السلام): غالب الشهوه قبل قوه ضراوتها فانها ان قویت ملکتنک و استقادتک و لم تقدر علی مقاومتها (۸۹۹)) علی (علیه السلام)

فرموده: است بر شهرت خویش مسلط شو پیش از آن که قدرت تجری پیدا کند و به تندروی عادت نماید. چه آن اگر شهوت در خودسری و تجاوز نیرومند گردد، مالک و فرمانروای تو می شود و به هر سو که بخواهد، می کشاند و تو در مقابل نیروی آن، تاب مقاومت نخواهی داشت. دوم. موقعی که جوان با ناسازگاری غریزه و وجدان مواجه می شود، در اتخاذ تصمیم، تردید و دودلی به خود راه نهد و در اطراف گناه فکر نکند و نگذارد صفحه خاطرش میدان کشاکش غریزه و وجدان گردد. بلکه از همان لحظه اول، از وجدان اخلاقی پیروی کند و در کمال صراحت و قاطعیت، تمایل غیر مشروع غریزی خویش را سرکوب نماید. چه آن که فکر کردن پیرامون گناه، تدریجا آدمی را جری جسور می کند و به راه ناپاکی و گناه سوق می دهد. (قال امیرالمؤمنین (علیه السلام): من کثر فکرة فی المعاصی دعتة الیها (۹۰۰)) امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرموده است: کشی که در اندیشه گناه باشد و پیرامون آن بسیار فکر کند، سرانجام همان افکار بد و اندیشه های پلید، او را به ارتکاب گناه می خواند و آلوده اش می سازد.

جوان و عزت نفس

قال الله ...

قال الله العظیم فی کتابه: والله العزه و لرسوله و للمؤمنین (۹۰۱)

بشر و خواهش عزت

خواهش عزت نفس و شرافت، یکی از تمایلات عالیه انسانی است که به قضای حکیمانه خداوند با سرشت بشر آمیخته شده و در نهاد آدمیان ریشه فطری دارد. تمام مردم به طور طبیعی به شرافت و عزت نفس متمایل اند و از آن خشنود می گردند و از پستی و فرومایگی متفرند و از آن احساس رنج و عدم رضایت می نمایند. خواهش عزت نفس مانند سایر تمایلات طبیعی، از روز اول ولادت، به طور زمینه و استعداد در نهاد فرزندان بشر نهفته است و به موازات رشد و نمویشان آن تمایل نیز تدریجا شکفته می شود و رنگ تحقق و فعلیت به خود می گیرد. اگر محیط پرورش کودک خوب باشد و برنامه تربیتش بر اساس صحیح پایه گذاری شود، اگر والدین و مربی، خود دارای شرافت معنوی باشند و طفل را به شایستگی بار بیاورند، تمایل عزت نفس در نهاد وی به خوبی شکفته می شود و با سنجیه شرافت رشد می کند. بر عکس اگر محیط خانواده فاسد باشد، اگر والدین و مربی بر اثر پستی و فرومایگی اساسا معنی عزت نفس را درک نکنند، طفل نیز زبون و پست بار می آید و خواهش واپس رفته عزت نفسش رفته رفته به دست فراموشی سپرده می شود و در اعماق ضمیرش دفن می گردد. کودکی که همواره از مراقبت های صحیح والدین و مربیان لایق برخوردار بوده و شایستگی تربیت شده است، کودکی که در خانواده شریف و محیط سالم زندگی کرده و از اول با شرافت نفس بار آمده است، وقتی به دوران پر شور بلوغ و جوانی می رسد و احساسات آتشین ایام شباب سراسر وجودش را مسخر می سازد، حس شرافت دوستی اش تشدید می شود و خواهش عزت نفس با نیرومندی تمام در نهادش بروز می کند. نوبالغان و جوانان، شیفته عزت نفس و عاشق شرافت و علو همت هستند. کوچک ترین خواری و ذلت را برای خود بزرگ ترین مصیبت می دانند و اگر کسانی با آنان به پستی و امانت برخورد کنند و باعث شکست شرافت و عزت نفسشان گردند، به سختی بر آشفته و خشمگین می شوند و ممکن است در مقام انتقام جویی به کارهای خطرناکی دست بزنند و احیانا جرایم غیر قابل جبرانی به بار بیاورند. اولیای اطفال موظف اند در تربیت نونهالان از قانون حکیمانه آفرینش پیروی نمایند و سنجیه عزت نفس را، که یکی از تمایلات فطری بشر است، در نهاد فرزندان پرورش دهند. باید با آنان طوری رفتار کنند که عزیز النفس و شرف دوست بار آیند و

از تن دادن به ذلت و خواری منزجر باشند .

عزت نفس و آزادگی

خوی پسندیده عزت نفس یکی از پایه های اساسی شخصیت آدمی و باعث نیل به افتخار و سربلندی است . عزت نفس مایه آزادگی و علو همت است . افراد شریف و عزیزالنفس هرگز به ذلت و بندگی دگران تن نمی دهند و سرمایه و شرافت و آزادگی خود را با هیچ متاع گران قیمتی معامله نمی کنند . (قال علی (علیه السلام) : اکرم نفسک عن کل دنیه و ان ساقطک الی الرغائب فانک لن تعترض بما تبدل من نفسک عوضا و لا تکن عبد غیرک و قد جعلک الله حرا (۹۰۲)) علی (علیه السلام) به فرزند خود ، حضرت مجتبی توصیه فرموده که نفس خویش را عزیز شمار و به هیچ پستی و دنائتی تن مده ، گرچه عمل پست ، تو را به تمنیات برساند ، زیرا هیچ چیز با شرافت نفس برابری نمی کند و هرگز به جای عزت از دست داده ، عوضی هم مانند آن نصیب نخواهد شد . فرزند عزیز آزادگی را از کف مده و بنده و برده دگران مباش که خداوند تو را آزاد قرار داده است .

عزت نفس و اجتناب از گناه

عزت نفس برای همه مردم ، در کلیه شئون زندگی فردی اجتماعی ، مادی و معنوی و همچنین در تمام ادوار حیات ، از دوران کودکی و جوانی تا ایام میان سالی و پیری ، یکی از ارکان اساسی خوشبختی و سعادت است . خانواده هایی که اعضای آن با عزت نفس و شرافت اخلاقی خو گرفته اند و به پستی و فرومایگی آلوده نشده اند ، از بسیاری از گناهان و پلیدی های اخلاقی که منشاء فساد و تیره روزی است ، منزه و مبری هستند . کشوری که افراد آن با عزت نفس بار آمده اند و در نظر مردم و حکومت ، شرافت اخلاقی مهم و لازم الرعایه شناخته شده است ، دروغ و تملق گویی ، دزدی و رشوه خواری ، خدعه و فریبکاری و خلاصه بسیاری از گناهان و ناپاکی های اخلاقی در آن کشور راه ندارد . عزت نفس و شرافت دوستی خود به خود مردم را به راه وظیفه شناسی سوق می دهد و از اعمال ضد اخلاقی برحذر شان می دارد . (قال علی (علیه السلام) : من کرمت علیه نفسه لم یهنها بالمعصیه (۹۰۳)) علی (علیه السلام) فرموده است : کسی که نفس شرافتمند و با عزت دارد ، هرگز آن را با پلیدی گناه ، خوار و پست نخواهد ساخت . برای آن که نقش عزت نفس در محیط خانواده و تربیت کودک روشن شود و همچنین اثر شرافت نفسانی در محیط اجتماعی و اداره مملکت واضح گردد ، برای آن که جوانان از نظر دینی و علمی به ارزش عزت نفس و شرافت اخلاقی وقوف بیشتری پیدا کنند ، در این بحث به اختصار پیرامون آن گفت و گو می شود . امید است که مفید و سودمند افتد . تربیت صحیح اطفال و پرورش صفات پسندیده در نهاد آنان یکی از وظایف اسلامی و اجتماعی پدران و مادران است . والدین مکلف اند فرزندان خویش را به پاکی و نیکی تربیت کنند و عملا آن ها را افرادی شایسته و با فضیلت بار آورند . (قال علی بن الحسین (علیه السلام) : و اما حق ولدک فتعلم انه منک و مضاف الیک فی عاجل الدنیا بخیره و شره و انک مسئول عما و لیه . . . فاعمل فی امره عمل المتزین بحسن اثره علیه فی عاجل الدنیا المغدر الی فیما بیتک و بینه بحسن القیام علیه و لاخذله منه . (۹۰۴))

حق فرزند به پدر

حضرت سجاد (علیه السلام) فرموده است : حق فرزندت به تو این سات که بدانی وجود او از تو و نیک و بدش در این جهان وابسته به تو است و بادارا بودن قدرت واسطه پدری ، مسئول تربیت وی هستی . باید رفتار تو درباره فرزندت هم مانند رفتار مربی شایسته ای باشد که تربیت صحیحش در این جهان ، مایه زیبایی و جمال اخلاقی فرزند گردد و در پیشگاه الهی ، دلیل وظیفه شناسی اش باشد .

ضامن اجرای فضایل

عزت نفس از طرفی برای تمام افراد یکی از بزرگ ترین فضایل و سجایای انسانی است و از طرف دیگر محرک آدمی در اجرای سایر برنامه ها اخلاقی و وظیفه شناسی نسبت به دیگران است به عبارت دیگر ، شرافت نفس ، علاوه بر آن که خود از نظر فردی برای کودک و جوان و بزرگسالان یکی از صفات حمیده است ، می تواند ضامن اجرای سایر صفات پسندیده در محیط خانواده و آموزشگاه و اجتماع نیز باشد و صاحبش را به مراعات تمام وظایف اخلاقی و انسانی وادار سازد . خانواده . اگر پدر و مادر و سایر اعضای خانواده خود دارای عزت نفس و شرافت اخلاقی باشند و این خوی پسندیده را همواره در تماس با هم مورد توجه قرار دهند ، اگر از کارهای پست و سخنان موهن پرهیزند و عملاً شخصیت یکدیگر را محترم شمارند ، طبعاً کودکانی که در آن خانواده تربیت می شوند ، عزیز النفس بار می آیند و به شرافت اخلاقی خود اهمیت می دهند در چنین خانواده ای ، پرورش صحیح اطفال و واداشتن آنان به انجام وظایف اخلاقی و اجرای برنامه های دینی و علمی دشوار نیست . زیرا کودکان درک می کنند که تجاوز به حقوق دیگران و سرپیچی از انجام وظایف ، به حیثیتشان لطمه می زند و شرافت آنان را که مایه محبوبیت خانوادگی است ، لکه دار می سازد .

سرکوب شدن عزت نفس

اگر پدر و مادر و سایر اعضای خانواده ، خود ، دنی النفس و زبون باشند و شرافت اخلاقی به نظرشان ارزشمند و مهم نیاید ، قهراً فرزندانشان در آن محیط فاسد ، زبون و فرومایه بار می آیند و به پستی و دنائت اخلاق خو می گیرند . در چنین خانواده ای علاوه بر آن که تمایل فطری عزت نفس در نهاد کودکان سرکوب می شود ، پرورش سایر فضایل اخلاقی و ملکات انسانی نیز در آنان بسی دشوار و مشکل خواهد بود . زیرا کسی که به فرومایگی و دنائت نفس عادت کرده است ، از ارتکاب کارهای پست و موهن ابا ندارد و از ننگ رسوایی احساس ناراحتی و شرمساری نمی کند . (قال علی (علیه السلام) : النفس الدینه لا تنفک عن الدنئات (۹۰۵)) علی (علیه السلام) فرموده است : کسی که فرومایه و دنی النفس است ، از کارهای پست و موهن جدایی ندارد .

مراعات شرف کودک در خانواده

کودکان ، مانند بزرگسالان به شرافت معنوی و شخصیت خود علاقه دراند و اگر کسی به حیثیتشان آسیبی برساند ، سخت رنجیده خاطر و خشمگین می شوند و از خود عکس العمل نشان می دهند . والدین و مربیان ، اگر بخواهند به کودکان دستور العملی بدهند یا در محیط خانواده مراتب قدرت خود را اثبات کنند ، باید مراعات شرافت کودکان را بناید و طوری رفتار کنند که عزت نفس اطفال مجروح نشود و شخصیتشان سرکوب نگردد . چه اگر با آنان آمرانه سخن گویند و با خشونت برخورد نمایند ، نه تنها از دستورشان اطاعت نمی کنند ، بلکه آشکارا به مخالفت و ستیز بر می خیزند و بدین وسیله از گفتار و رفتار تند و موهن اولیای خود انتقام می گیرند . ویل دورانت می گوید : (فرمان به کودک حسس مقاومت و جنگجویی او را بر می انگیزد . این قانون چنان مسلم است که قوانین حرکت نیوتن همیشه بر جای خواهد ماند . حتی اگر اینشتین هم به دست فراموشی سپرده شود ، سگ خفته غرور خود خواهی ، بر آن که فرمان می دهد می شورد . هر امر و فرمانی که می دهیم ، اسلحه دفاعی طرف مقابل را به حرکت در می آوریم . اگر خواهش کنی ، خواهشی بر آورده می شود و اگر فرمان دهی ، رد خواهد شد . با کودک خوش رفتاری کن تا مهر و اعتقاد او را جلب کنی . در این صورت است که خواهش و پیشنهادت از امر و نهی ات گیراتر خواهد بود . بعضی از پدران و مادرانی که در عشق یا امور مالی شکست خورده اند ، انتقام آن را از فرزندان خود می کشند و آنان را همواره در معرض سرزنش

و عتاب می آورند. مردم زبون، آخرین پناهگاه خود را در تسلط بر فرزندان خود می جویند. (۹۰۶)

آموزشگاه و عزت نفس نوآموز

آموزشگاه. توجه اولیای مدارس به عزت نفس و شرافت انسانی محصلین و احترام به شخصیت آنان، از عوامل مهم یادگیری و باعث پیشرفت برنامه های تحصیلی، در تمام آموزشگاه های ابتدایی و متوسطه و عالی است. چنانکه اهانت به شخصیت محصلین و درهم شکستن عزت نفسشان، باعث دلسردی در تحصیل و احیانا مایه عصیان و طغیان آنان خواهد شد. (مدرسه ممکن است کودکی را چنان به دانش علاقه مند کند که همه عمر خود را وقف دانش اندوزی نماید و نیز ممکن است حتی کودک مستعدی را به کلی از کسب دانش بیزار کند. (۹۰۷)) اهانت به محصلین و درهم شکستن عزت نفس و شخصیت آنان در آموزشگاه به صورت مختلفی متصور است. گاهی جنبه عمومی دارد و محیط مدرسه طوری است که هر ساعت ممکن است دانش آموزان در معرض تحقیر و توهین قرار گیرند و عزت نفسشان سرکوب گردد. گاهی جنبه خصوصی دارد و در بعضی از مواقع، افراد مخصوصی، به ناحق مورد اهانت و توبیخ واقع می شوند.

محیط اهانت و تحقیر

اگر رئیس مدرسه و معلمین کلاس ها افرادی خود پسند و مغرور و خشن و بدزبان باشند و محصلین را بادیده پستی و حقارت بنگرند و با کلمات زننده و یاس آور آنان را مورد اهانت و تمسخر قرار دهند، محیط مدرسه برای عموم محصلین موهن و ذلت بار خواهد بود. در چنین شرایط جانکاه و شکننده، دانش آموزان همواره ناراضی و خشمگین هستند. علاوه بر آن که خوب درس نمی خوانند، ممکن است برای انتقام جویی به کارهای خطرناکی دست بزنند. در آموزشگاهی که شخصیت و شرافت تمام محصلین مورد احترام اولیای مدرسه است و همه دانش آموزان از جهت عزت نفس و شرافت معنوی احساس ایمنی و تحصیلی به خوبی اجرا می شود، و هر محصلی به قدر استعداد خود، پیش می رود. در چنین محیطی، خطر از نظر توهین عمومی وجود ندارد. ولی ممکن است اولیای مدرسه در بعضی از مواقع، دانسته و یا ندانسته، عزت نفس و شخصیت یک یا چند نفر را به ناروا مورد اهانت و تحقیر قرار دهند و به همان نسبت آثار نامطلوبی به بار آورند. در این جا، بر سیل مثال، به تشویق ها و توبیخ های بی جا و بی اشاره می کنیم تا مطلب واضح گردد.

تشویق و بسط فعالیت

تشویق. محصلی که بیشتر زحمت کشیده و بهتر درس خوانده است، اگر مورد تشویق و قدردانی اولیای مدرسه قرار گیرد، بیش از پیش امیدوار و دلگرم می شود. تشویق به موقع، فعالیت دانش آموز را گسترش می دهد و مدارج تحصیلی را با شوق بیشتری می پیماید. تمجید و قدردانی به جا، شخصیت محصل را تقویت می کند و به عزت نفسش نیرو می بخشد. این تشویق به حق را تمام محصلین می پذیرند و در دل آرزو می کنند که آنان نیز بهتر موفق شوند و روزی مورد تشویق قرار گیرند. (مدح و تشویق به سلول ها نیرو می دهد، اعضا را تقویت می کند و دشوارترین کارها را به حادته جویی و پیروزی مبدل می سازد. با اهرم خود خواهی می توان جهان را بلند کرد. به جای آن که کار خوب انجام نیافته را مذمت کنیم و آن را از سرزنش و ملامت پر سازیم، بهتر است به کارهای خوب انجام یافته بنگریم و آن را چنان بستاییم که خاطره شیرینش همواره در ذهن بماند و مایه تشویق کارهای دیگر شود. ویل دورانت می گوید: (وقتی فرزندم خبر می آورد که در درس حساب و افسانه است، تاءسف می خوریم، ولی او را توبیخ و ملامت نمی کنیم. بهتر است نداند که نمرات او در حساب، از نمراتی که مادر سن او گرفته ایم خیلی

بهتر است. اما اگر با خبر نمره های خوب به خانه بیاید، ما از شادی جشن می گیریم و همه کوشش خود را به کار می بریم که خود را در کمیابی هایش شاد و خرم نشان دهیم (۹۰۸)

ضرر تشویق نابه جا

اگر محصلی با نداشتن شایستگی و لیاقت مورد تشویق واقع شود و معلم، عالی ترین نمره را به وی بدهد، اگر دانش آموزی بدون صلاحیت علمی و اخلاقی، بر اثر تملق و چاپلوسی یا به جهات دیگری نظایر آن، توجه اولیای مدرسه را به خود جلب کند و آنان وی را در حضور تمام شاگردان به عنوان محصلی که از تمام همکلاسی های خود بهتر درس خوانده و از همه لایقتر است، معرفی نمایند، و خلاصه اگر در محیط آموزشگاه فرد نالایقی به ناحق مورد تمجید و تشویق واقع شود، قهرا به حیثیت و عزت نفس کسانی که از او بهتر درس خوانده، ولی تملق نمی گویند اهانت شده و این عمل ناروا شکست مؤثری به شخصیت و شرافت معنوی آنان وارد می کند و از نظر روانی این شکست بی اثر نخواهد ماند. توبیخ. به طوری که از کتب روانی و تربیتی امروز استفاده می شود، کارشناسان آموزش و پرورش عقیده دارند که تشویق افراد خوب و وظیفه شناس و همچنین توبیخ متخلفین و وظیفه ناشناسان، دو عامل مؤثر در گسترش خوبیها و جلوگیری از بدی هاست و در راه اجرای برنامه های تربیتی، باید از این دو وسیله مؤثر استفاده کرد. با این تفاوت که تشویق را مؤثرتر از توبیخ دانسته و بدان بیشتر اهمیت داده اند. این عقیده از نظر مکتب تربیتی اسلام، احتیاج به بررسی و توضیح دارد. اگر مقصود کارشناسان تربیتی از توبیخ، اجرای مقررات کیفی یا اظهار عدم رضایت مردم از گناه و گناهکار باشد، مکتب آسمانی با آن موافق است. ولی اگر مراد از توبیخ، ملامت و تغییر گناهکار باشد، یعنی متخلف را مورد سرزنش قرار دهیم و تخلف های او را یک به یک بشماریم و به رخس بکشیم و با جملات موهن توبیخش نماییم، برنامه های تربیتی اسلام با آن موافق نیست.

خودداری از توبیخ

به موجب روایات متعدد اولیای گرامی اسلام پیروان خود را از سرزنش و ملامت متخلفین و گناهکاران بر حذر داشته اند. ولی در عوض، از یک طرف، به حکومت دستور اجرای قوانین کیفی را درباره آنان داده اند و از طرف دیگر، به جامعه توصیه کرده اند که از گناهکاران دوری کنید و رشته دوستی و رفاقت خود را از آن ها قطع نمایید و با برخورد تلخ، مراتب تنفر و انزجار خود را از گناه و گناهکار اعلام دارید. (قال علی بن الحسین (علیه السلام) قال: کان آخر ما اوصی به الخضر موسی بن عمران (علیهما السلام) ان قال لا تعیرن احدا بذنب. (۹۰۹)) حضرت سجاد (علیه السلام) فرمود: آخرین وصیت خضر عالم به موسی بن عمران این بود که گفت: هرگز کسی را به سبب گناهش ملامت و سرزنش ننمایید. (الصادق (علیه السلام): اذا وقع بینک و بین اخیک هنه فلا تعیره بذنب. (۹۱۰)) امام صادق (علیه السلام) فرموده است: اگر بین تو و برادر مسلمان چیزی اتفاق افتاد، او را برای گناهش مورد ملامت و توبیخ قرار مده. (امیرالمؤمنین (علیه السلام) قال: لا تکونن عیابا و لا تطلبن لکل زله عتابا و لکل ذنب عتابا. (۹۱۱)) علی (علیه السلام) فرموده: از مردم عیب جویی نکنید و برای هر لغزش مورد ملامتشان قرار ندهید و به هر گناهی کیفرشان ننمایید. (قال رسول الله صلی الله علیه و آله: اذا زنت خادم احدکم فلیجلدها الحد و لا یعیرها. (۹۱۲))

اجرای کیفر قانونی

رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است: اگر زنی که خدمتگزار یکی از شماست، مرتکب عمل منافی با عفت شد، او را به وسیله قاضی شرع به کیفر قانونی برسانید، ولی سرزنش و ملامتش نکنید. (ابی عبدالله (علیه السلام) قال: قال امیرالمؤمنین امرنا

رسول الله صلی الله علیه و آله و آله ان نلقى اهل المعاصی بوجه مکفهره . (۹۱۳) امام صادق از علی (علیه السلام) حدیث کرده است : پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله امر فرموده که ما با گناهکاران ، عبوس و ترس روی برخورد نماییم . (فی وصیه امیرالمؤمنین (علیه السلام) لکمیل : یا کمیل قل الحق علی کل حال وواد المتقین و اهجر الفاسقین و جانب المنافقین و لا تصاحب الخائنین . (۹۱۴)) علی (علیه السلام) به کمیل بم زیاد توصیه فرمود : در هر حال به حق سخن گوی پرهیزکاران را دوست بدار . گناهکاران را ترک گوی . با منافقین میامیز و با خیانتکاران رفاقت مکن . اگر محصل وظیفه شناسی در حضور شاگردان آموزشگاه مورد تمجید و تشویق واقع شود ، قطعاً در وی اثر مفید می گذارد و امیدش را فروتر و روحیه اش را قوی تر می سازد . به نظر می رسد که تشویق ، او را برای پیمودن کلاس های بالاتر آماده تر می کند و به مجاهده و کوشش بیشتری وادارش می نماید . بر عکس ، اگر محصل متخلف و بدکار مورد توبیخ و سرزنش قرار گیرد و در مقابل سایر محصلین ، شخصیت و عزت نفسش در هم شکسته شود نه تنها این عمل وی را اصلاح نمی کنید ، بلکه ممکن است تحقیر و اهانت اثر معکوس داشته باشد و محصل متخلف را به مقاومت وادار کند و در ادامه کارهای بدش جسورتر نماید .

یک اشتباه تربیتی

سرزنش و ملامت محصل متجاوز ، در محیط آموزشگاه ، یک اشتباه بزرگ تربیتی است و نتایج نامطلوبی به بار می آورد و اشتباه بزرگ تر ، تکرار ملامت و زیاده روی در توبیخ است چه این کار از یک طرف اثر روانی توبیخ و نتیجه کیفری آن را از میان می برد و از طرف دیگر ، جوان توبیخ شده را به انتقامجویی و لجاجت وا می دارد . محصلی که مکرر در حضور شاگردان مورد ملامت و توبیخ واقع شده و تمام حیثیت و شخصیتش بر باد رفته است ، جوانی که لکه گناه و بدنامی به دامنش نشسته و همه او را خائن و ناپاک خوانده اند ، از هیچ ننگ و رسوایی باک ندارد . او برای آن که در مقابل آن همه اهانت اظهار وجود کند و انتقام بگیرد ، ممکن است به گناهان بزرگ تری دست بزند و بدین وسیله ، در مقابل توبیخ هایی که شنیده عکس العمل نشان بدهد . (قال علی (علیه السلام) : الا فراط فی الملامه یشب نار اللجاجه . (۹۱۵)) علی (علیه السلام) فرمود : زیادروی در ملامت و توبیخ آتش لجاجت را مشتعل می سازد . (ه (علیه السلام) : ایاک ان تکرر التعب فان ذلک یغری بلذنب و یهون العتب . (۹۱۶)) و نیز فرموده است : از تکرار سرزنش پرهیزید که این کار باعث پیوستن به گناه و بی اثر کردن ملامت است .

توبیخ بی گناه

اشتباه خیلی مهم که می توان آن را یک مصیبت بزرگ به حساب آورد ، این است که محصل بی گناه را ندانسته مورد شدیدترین توبیخ قرار دهیم و به ناحق در حضور محصلین آموزشگاه آبروی او را ببریم . در چنین موارد خطیر ، ارگ به زودی اشتباه خود را جبران نکنیم و موجبات اعاده حیثیت محصل پاکدامنی را ، که مورد توبیخ نابه جا قرار گرفته است ، فراهم نیاوریم ، بزرگ ترین خیانت تربیتی را مرتکب شده ایم و فرد شایسته و لایقی را به عضوی خطرناک مبدل ساخته ایم . دکتر آلفندی می گوید : (یک پسر شانزده ساله که روز به روز مرتکب دزدی های بزرگ تری می شد ، برای درمان به من سپرده شده بود . هنگامی که این پسر هفت یا هشت سال داشت . یک روز از گنجینه مادرش یک قطعه شکلات دزدید ، اما کار با این سادگی پایان نیافت . نوکری که این جریان را به چشم دیده بود ، از همان گنجینه پولی دزدید و این پسرک بی گناه را متهم کرد و آن گاه این کودک برای دزدی پولی که مرتکب نشده بود ، مجازات سختی دید ، زیرا پدرش تصمیم گرفته بود به حساب این بچه ، خوب رسیدگی کند . برای این منظور ، پدر با مدیر مدرسه توافق حاصل کرد و یک روز در حضور تمام همشاگردی هایش ، او را دزد معرفی کردند . و از همان روز کودک دزدی را آغاز کرد و اسباب های همشاگردان خود را می دزدید . پدر و مادر او بودند که با ارتکاب یک رشته

خطاهای روان شناسی، وی را به این صورت در آورده بودند. روزی که او را به من سپردند، یک در و یک شیشه را شکسته و مرتکب دزدی شده بود. من موفق شدم که وی را عوض کنم و به راه راست بیاورم، در حالی که اگر این وضع ادامه می یافت، ممکن بود کودکی که گمان می رفت روزی مرد دلیر و مصممی شود، در آینده یک جانی خطرناک بار بیاید (۹۱۷) (قال علی (علیه السلام): رب ملوم و لا ذنب له. (۹۱۸)) علی (علیه السلام) فرمود چه بسا کسی که مورد ملامت و توبیخ واقع می شود، با آن که گناهی ندارد.

اندرز به جای توبیخ

اگر اولیای آموزشگاه، به جای توبیخ و اهانت از نصیحت استفاده کنند و وظایف محصل بدکار و متخلف را خیر خواهانه در کمال ادب و ملامت تذکر دهند، به احتمال قوی اثر مفید و سودمند خواهد داشت و ممکن است بدین وسیله او را از نادرستی و انحراف برهانند و به راه پاکی و فضیلت سوقش دهند و چنان چه ناصح خیرخواه، در محیط خلوت و دور از چشم دگران، محصل متخلف را اندرز گوید، قطعاً اثرش بهتر و بیشتر خواهد بود، زیرا نصیحت گفتن در حضور سایر محصلین، در نظر شنونده گران می آید چه ممکن است به حیثیت و شخصیتش آسیب وارد شود. (قال علی (علیه السلام): النصیح بین الملا تفریح. (۹۱۹)) علی (علیه السلام) فرموده: نصیحت گفتن به فردی در حضور مردم، کوبیدن شخصیت آن فرد است. (العسکری (علیه السلام): من وعظ اخاه سر افقد زانه و من وعظه علانیه فقد شانه (۹۲۰))

نصیحت در خلوت

امام حسن عسکری (علیه السلام) فرموده است: آن کس که برادر خود را در خفا اندرز گوید، به وی جمال زیبایی بخشیده است و کسی که به برادرش آشکارا نصیحت کند: وی را نامزین ساخته است. مردی به نام شقرانی، که به حضرت صادق (علیه السلام) ابراز علاقه می کرد و خود را از دوستان اهل بیت علیهم السلام می دانست، بدبختانه به گناه شرب خمر مبتلا بود. روزی از آن حضرت درخواست کرد که نزد منصور دوانیقی از وی شفاعت نماید. امام خواهش او را انجام داد و سپس برای آن که از شرب خمرش نهی نماید، در کمال ادب و دور از سرزنش و ملامت و بدون آن که کسی متوجه شود فرمود: (ان الحسن من کل احد حسن و انه منک احسن لمکانک منا وان القبیح من کل احد قبیح و انه منک اقبح. (۹۲۱)) کار خوب را هر کس انجام دهد خوب است و از تو خوب تر است، زیرا به ما بستگی داری و کار بد از هر کس باشد بد است و از تو بدتر خلاصه آن که در مکتب تربیتی اسلام، تغییر و ملامت مذموم است و مسلمین موظف اند از این خوی ناپسند پرهیزند، ولی در جایی که توبیخ و تغییر، حاوی مصلحت بزرگی باشد، مثل آن که بتواند مردم را از شر عناصر گمراه کنند برهاند، یا جامعه را از چنگال ستمگران متجاوز خلاص نماید، در چنین مواردی می توان گفت توبیخ و ملامت، مانند آن قسم دروغ ها و غیبت های مصلحت آمیزی است که شرعاً مجاز شناخته شده است.

محیط اجتماعی و عزت نفس

اجتماع. احترام به شرافت و شخصیت افراد، در محیط اجتماعی، از علائم بارز رشد عمومی و یکی از ارکان اساسی سعادت و خوشبختی اجتماع است چنان که بی احترامی به شخصیت و هتک شرافت افراد جامعه، نشانه انحطاط و عقب ماندگی عمومی و مایه تیره روزی و بدبختی اجتماع است. گرچه روش های خانوادگی و تربیت های آموزشگاهی در پرورش تمایل عزت نفس و شرافت خواهی یا سرکوب کردن آن مؤثر است، ولی رژیم حکومت و طرز تفکر فرمانروایان، در احیای عزت نفس و شرف انسانی یا

نابود کردن عزت و فضیلت، نقش بسیار مؤثری دارد.

نقش حکومت در احیای شرافت

کشوری که مقررات عادلانه اش حقوق مردم و اعضای حکومت را در کمال صراحت تعیین نموده و به احدی اجازه نمی دهد از مرز خود تجاوز کند، کشوری که قوانینش تمام طبقات مردم را محترم شناخته و همه افراد، در حدود قانون، دارای آزادی و امنیت هستند و تا کسی به حق دیگر تعدی نکند مورد تعقیب قانونی و مجازات واقع نمی شود، آن جا محیط مساعدی برای پرورش عزت نفس و شرافت انسانی است. در آن جا مردم بدون اضطراب و نگرانی و دور از ذلت و زبونی زندگی می کنند و به اتکای قانونی، پیوسته از آرامش خاطر و اطمینان نفس برخوردارند. بر عکس، کشوری که با رژیم استبدادی و خودسری یا ملوک الطوائفی اداره می شود و مقررات عادلانه ثابتی در آن حکمفرما نیست، هیچ کس در آن احساس ایمنی و آرامش نمی کند و هر لحظه ممکن است جان و مالش مورد تجاوز قرار گیرد. در چنین محیط فاسدی، عزت نفس و مناعت طبع و شرف و فضیلت معنی و مفهومی ندارد. بلکه گاهی تن دادن به تملق و چاپلوسی یا دست زدن به اعمال غیر انسانی، مایه نجات و موقتش می شود و بدان وسیله چند روز دگری به زندگی ننگین و نکبت بار خود ادامه می دهد.

شرافت در حکومت قانون

مونتسکیو می گوید: (شرافت، مبنای حکومت استبدادی نیست و در دولت های استبدادی مردم همگی بندگان اند و کسی را بر دگران امتیازی نیست. شرافت، دارای قوانین و قواعدی مخصوص به خودش می باشد و نمی تواند مطیع مقررات دگر بشود. بنابراین فقط در کشورهایی یافت می شود که دارای اساس ثابتی هستند و قوانین متقن دارند و هر لحظه تغییر نمی کنند. شرافت چگونه می تواند زیر بار استبداد برود؟ زیرا آن، قوانین مدون و مقاصد معین و مرتب دارد و حال آن که مستبد به هیچ گونه قاعده ای پابند نیست و هوس های او مافوق تمام مقررات می باشد و می خواهد دیگران را نابود و محو کند. شرافت، که در کشورهای مشروطه فرمانفرماست و به تمام هیت های سیاسی و قوانین و حتی فضایل نیرو می دهد. در حکومت های استبدادی، طبیعت حکومت، یک اطاعت نامحدودی را ایجاب می کند. اراده مستبد به محض آن که معلوم شد، باید اثرش هم فوراً معلوم شود، در این قبیل حکومت ها، اراده مستبد مطلق و غیر قابل تغییر است.

زندگی حیوانات در حکومت استبداد

در این حکومت ها، درباره اوامر صادره، تغییر، مهلت، سازش، موعد، نعم البدل، مذکرات ایرادات و هیچ نوع میانجیگری وجود ندارد. امر الزم الاجرا است و هیچ امر دیگری را نمی توان پیشنهاد کرد. در لوای حکومت استبدادی، انسان، مانند حیوانات، نصیبی جز غریزه طبیعی و اطاعت و تنبیه ندارد و احساسات طبیعی از قبیل احترام والدین، محبت به زن و فرزند، قوانین شرافت، حالات مزاجی و چیزهایی نظیر آنها را پیش کشیدن فایده ندارد. هر امری که صادر شده است کافی است. باید پذیرفت و چون و چرا ندارد. (۹۲۲) پیغمبر اکرم در چهارده قرن قبل به وحی الهی، کشور نو بنیاد اسلام را براساس قوانین عادلانه پایه گذاری کرد. حدود اختیارات حکومت و همچنین حقوق تمام طبقات مردم را در جمیع شئون مختلف زندگی با وضع مقررات حکیمانه معین نمود.

آیین اسلام و عزت نفس

پیشوای گرامی اسلام، از آغاز دعوت، به تمام مسلمین درس عزت نفس و علو طبع داد و آنان را به شرافت معنوی و فضیلت روحانی تربیت کرد. این موضوع به قدری مهم و ارزنده و نامود شده که خداوند، در قرآن شریف، عزت مؤمنین را در ردیف عزت خود و عزت پیغمبر گرامی خود به حساب آورده است. (و لله الغرة و لرسوله و للمؤمنین). عزت برای خدا و برای پیغمبر و برای مؤمنین است. در آیین مقدس اسلام، تمام افراد مسلمین، از زن و مرد، فقیر و غنی، ضعیف و قوی و خلاصه هر کس از هر طبقه و در هر مقام، به قدری عز و شرفش محترم است که به موجب روایات بسیاری، خداوند اهانت هر یک از آنان را مخالفت و محاربه با خود شناخته است.

جنگ با خدا

عن ابی عبدالله (علیه السلام) انه قال: نزل جبرئیل علی النبی صلی الله علیه و آله و قال: یا محمد ان ربک یقول من اهان عبدی المومن فقد استقبلنی بالمحاربه. (۹۲۳) امام صادق (علیه السلام) فرمود: که جبرئیل به محضر رسول اکرم شرفیاب شد. عرض کرد: خدایت می گوید هر کس بنده مؤمن مرا اهانت نماید، با ستیز و جنگ به استقبال من آمده است. در مکتب اسلام تمام افراد مکلف اند حیثیت و عزت خود را محترم شمارند و از ذلت و زبونی اجتناب کنند و هیچ مسلمانی حق ندارد موجبات پستی و اهانت خود را فراهم آورد. در این باره نیز روایات بسیاری از رسول اکرم و اولیای اسلام رسیده است.

لزوم اجتناب از ذلت

قال رسول الله صلی الله علیه و آله: لا-یحل لمومن ان یدل نفسه. (۹۲۴) رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود است: بر هیچ مسلمانی جایز نیست که خود را ذلیل و خوار نماید. قال ابو عبدالله (علیه السلام): ان الله عزوجل فوض الی المومن اموره کلها و لم یفوض الیه ان یدل نفسه. (۹۲۵) امام صادق (علیه السلام) فرموده: خداوند تمام کارهای مسلمان را به خود او واگذار کرده و در اختیارش قرار داده است، ولی به او اختیار نداده که خود را ذلیل و خوار نماید. قال علی (علیه السلام): ساعة ذل لا تفی بغير الدهر. (۹۲۶) علی (علیه السلام) فرموده است: یک ساعت ذلت، با عزت تمام دوران زندگی برابری نمی کند. قال علی بن الحسین (علیه السلام): ما احب ان لی بذل نفسی حمر النعم. (۹۲۷) حضرت سجاد (علیه السلام) می فرماید: دوست ندارم که با ذلت نفس، به ارزنده ترین سرمایه ها و ثروت ها دست یابم. برای آن که قاطبه مسلمین، عزیز النفس و منیع الطبع بار آیند و هرگز به پستی و ذلت آلوده نشوند، پیشوای اسلام در تمام برنامه های عبادی و اجتماعی و اخلاقی و اقتصادی، موضوع عز و شرف را مورد عنایت مخصوص قرار داده و تمام تعالیم خود را با آن خوی پسندیده هم آهنگ ساخته است. به طور نمونه، به پاره ای از آن ها مختصراً اشاره می شود.

اسلام و مبارزه با شرک

پرستش. در روزگار طلوع اسلام، بزرگ ترین جهل و ذلت مردم مکه این بود که بت های ساخته خود را می پرستیدند و در مقابل جماد، اظهار خضوع و ذلت می کردند. پیشوای گرامی اسلام، برای آن که مشرکین را از خواری شرک در عبادت خلاص کند و آنان را از حقارت و پستی برهاند، دعوت خود را با پرستش خدای یگانه و مبارزه با معبودهای ساختگی آغاز نمود و به مردم فهماند که مسلمانان، جز در مقابل خالق توانای عالم، در برابر هیچ کس و هیچ چیز حق تذلل و بندگی ندارد. پیغمبر اسلام در پرتو یکتاپرستی زنجیرهای عبودیت را شکست. پیروان خود را از ذلت و بندگی غیر خدا آزاد ساخت و بدین وسیله عالی ترین شخصیت انسانی و درخشان ترین آزادی و عزت نفس را در نهاد آنان پایه گذاری کرد. کسانی که دیروز خود اسیر بت بودند، در

ظل توحید اسلام، پرچمدار حریت و آزادی شدند. اینان نه تنها در مکه بت پرستی را نابود ساختند، بلکه در هر کشوری قدم گذاردند، با پرستش آفتاب و ماه، با عبادت چوب و سنگ و با سجده کردن در مقابل انسان های مغرور مقتدر، که بدبختانه در آن روزگار بسیار معمول بود، مبارزه کردند و مردم را از ذلت ها و اسارت های گوناگون آزاد ساختند.

حکومت بر اساس شرافت

حکومت. پیغمبر گرامی اسلام، با آن که خود رهبر مذهبی و پیشوای روحانی جامعه مسلمین بود، اداره امور کشور را نیز در اختیار داشت و بر اساس قوانین اسلام و مردم حکومت می کرد. پیشوای اسلام، در مقام فرمانروایی و حکومت، چون پدری خلیق و مهربان بود. به حقوق اخلاقی و شرافت انسانی همه مردم توجه داشت و عزت نفس و حیثیت آنان را همواره احترام می کرد. در حکومت رسول اکرم نه کسی حق داشت موجبات خواری و ذلت خویش را فراهم آورد و نه می توانست دگران را نورد تحقیر و اهانت خود قرار دهد. در محضر رهبر عالی قدر اسلام، نه تنها احدی اجازه تملق و چاپلوسی نداشت، بلکه اگر از رفتار کسی استشمام کمترین ذلت و پستی می نمود، صریحا تذکر می داد و او را از کار منع می فرمود. (روی ان رسول الله علیه و آله لا یدع احد ایشی معه اذاکان حتی یحمله معه فان ابی قال تقدم امامی و ادرکنی فی المکان الذی ترید. (۹۲۸))

روش پیشوای اسلام

موقعی که رسول اکرم سواره حرکت می کرد، اجازه نمی داد کسی با او پیاده راه برود، مگر آن که او را به ترک خود سوار کند و اگر پیاده از سوار شدن خودداری می نمود، به وی می فرمود: شما بیشتر بروید و در مکان مورد نظر یکدیگر را ملاقات خواهیم کرد. خلاصه آن که پیغمبر اکرم حکومت قانونی اسلام را بر اساس آزادی و احترام به حیثیت و شخصیت مردم پایه گذاری کرد و تا زمانی که خود در قید حیات بود، با همان روش انسانی بر مردم حکومت نمود. پس از مرگ آن حضرت، با پیشرفت و گسترش اسلام، آزادی و احترام به شرافت مردم در سایر بلاد نیز عملی گردید و آداب و رسوم ذلت آوری که حکومت ها معمول کرده بودند، یکی پس از دیگری در هم شکسته شد و مردم از پستی و خواری رهایی یافتند. برای نمونه، تنها به یک مورد اشاره می شود. یکی از شهرهای ایران در زمان حکومت ساسانیان شهر انبار بود. به طوری که در معجم البلدان آمده، این شهر در مغرب بغداد، در کنار فرات بوده و تا بغداد ده فرسخ فاصله داشت. بنیان گذار شهر انبار، شاپور ذوالاکتاف است و ابوالعباس سفاح، اولین خلیفه عباسی در آن شهر، قصرهایی ساخت و در آن جا مسکن گزید تا از دنیا رفت. (نام شهر انبار، فیروز شاپور بود. اما چون تاءمین جنگ هایی که در سر حدهای غربی کشور ساسانی با رومیان اغلب روی می داد، در این شهر وسایل عمده لشکرکشی را از حیث خوراک و سلاح و غیره همیشه آماده داشتند و در آن جا انبار کرده بودند. این شهر بیشتر بنام انبار معروف بود.) (۹۲۹) (قال علی (علیه السلام) و قد لقیه عند مسیره الی الشام دهاقین الانبار فتر جلواله و اشتدوا بین یدیه: ما هذا الذی صنعتموه؟ فقالوا خلق منا نعظم به امرئنا. فقال و الله ما ینقفع بهذا امراکم و انکم لتشقون علی انفسکم فی دنیاکم و تشقون به فی آخرتکم و ما اخسر المشقه ورائها العقاب و اربح الدعه معها الامان من النار.) (۹۳۰)

نکوهش از رفتار ناپسند

علی (علیه السلام) در راه مسافرت شام، با سربازان خود به شهر انبار آمد. در خارج شهر، مردم به رسم و آیین دوره ساسانیان، کنار جاده، زیر آفتاب، به انتظار ایستاده بودند. کوفعی که رئیس مملکت به صف مستقبلین رسید، کدخدایان و تجار و بزرگان شهر یک باره به سوی آن حضرت هجوم بردند و در رکابش پیاده شروع کردن به دویدن. علی (علیه السلام) از مشاهده این

حرکت و هن اور و ذلت بار ، که منافی با آزادگی و شرافت اسلامی بود ، سخت ناراحت شد . پرسید : این چه کاری بود که کردید ؟ گفتند : این رسم و روش ماست که به منظور بزرگداشت امرا و فرمانروایان خود انجام می دهیم . علی (علیه السلام) آن روش تحقیر امیز را به شدت نکوهش کرد و فرمود : امرا و زمامداران از این کار بهره ای نمی برند ، ولی شما با این عمل موهن ، خویشتن را در دنیا به رنج و مشقت می اندازید و خود را حقیر و خوار می سازید . به علاوه ، رد آخرت نیز عذاب و مشقت خواهید داشت و برای تن دادن به پستی و ذلت کیفر خواهید شد . سپس فرمود : چه زیان آور است مشقتی که آدمی از پی آن عذاب و کیفر بیند و چه پرمفعت است آسودگی و آرامشی که با آن ایمنی از عذاب الهی باشد .

رفاقت با احترام متقابل

رفاقت . در برنامه اخلاقی اسلام ، رفاقت افراد مسلمین با یکدیگر باید بر اساس فضیلت و عدالت و بر پایه احترام متقابل و تکریم شخصیت یکدیگر باشد . این مطلب به عنوان حق رفیق در روایات اسلامی تصریح شده است . کسی که این حق اخلاقی را مراعات نمی کند و به عزت و شخصیت رفیق خود توجه ندارد ، شایسته دوستی و رفاقت نیست . (قال علی بن الحسین (علیه السلام) : و اما حق الصاحب فان تصحبه بالفضل ما وجدت الیه سیلا و الافلا اقل من الانصاف و ان تکرمه کما یکرمک) (۹۳۱) حضرت سجاد (علیه السلام) فرمود : حق رفیق این است که با او بر اساس تفضل عواطف عالیه انسانی برخورد نمایی و در مواردی که قادر به تفضیل اخلاقی نیستی باید از مرز عدل و انصاف تنزل نمایی و موظفی که رفیقت را همواره احترام کنی همانطور که او محترمت می دارد . (قال رسوا الله صلی الله علیه و آله : لا خیر لک فی صبحه من لا یری لک من الحق مثل ماتری له .) (۹۳۲) رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است : کسی که تو به حقوق او توجه داری ، ولی او به حق تو توجه نمی کند رفیق خوبی نخواهد بود و برای مصاحبت شایستگی ندارد . اولیای گرامی اسلام در راه حفظ عزت نفس و شرافت پیروان خود ، نه تنها آنان را از رفاقت مردم حق ناشناس و دور از فضیلت و اخلاق بر حذر داشته اند ، بلکه توصیه کرده اند با کسانی که نسبت به شما از نظر مالی و اجتماعی در سطح بالاتری قرار دارند نیز رفاقت و مصاحبت نکنید و از این راه خویشتن را در معرض خواری و ذلت قرار ندهید . (ابی بصیر قال قلت للصادق (علیه السلام) یخرج الرجل مع قوم میاسیر و هو اقلهم شیئا فیخرجون النفقه و لا یقدر هو ان یخرج مثل ما اخرجوا ، قال : ما احب ان یذل نفسه ، لیخرج مع من هو مثله .) (۹۳۳) ابی بصیر به امام صادق (علیه السلام) عرض کرد : مردی کم بضاعت ، با افراد متمکن و ثروتمند رفیق سفر می شود . آنان با ثروت بسیاری که دارند ، آزادانه مصارف مسافرت را می پردازند ، ولی او قادر نیست مانند آن ها خرج کند . امام فرمود : دوست ندارم که خود را ذلیل و پست نماید ، البته با کسانی رفیق راه شود که در ثروت هم مانند وی هستند . (قال جعفر (علیه السلام) : اذا صحبت فاصحب نحوک و لا تصحب من یکفیک فان ذلک مذله للمومن .) (۹۳۴) امام باقر (علیه السلام) فرموده است : با اقران و امثال خود مصاحبت کن و با کسانی که مساعدت و کمک آنان بی نیازت می سازد ، رفاقت مکن چه این کار مایه ذلت و خواری است . ثرو ، یکی از عواملی که ممکن است عزت نفس و شرف انسانی را درهم بشکند و آدمی را به پرتگاه پستی و ذلت بکشاند ، موضوع مال است . اسلام از یک طرف مردم را به کار و فعالیت تشویق نموده تا از درآمد مشروع خود با عزت زندگی کنند و دست سؤل به روی مردم نکشایند و از طرف دیگر ، آنان را از حرص و طمع بر حذر داشته تا بنده ثروت نشوند و به افراط و زیاده روی نگریند . چه در هر دو صورت شرافتشان از کف می رود و خوار و ذلیل خواهند شد . (قال علی (علیه السلام) : المسئله طوق الذله تسلب العزیز عزه و الحسیب حسیبه .) (۹۳۵) (علی (علیه السلام) فرموده است : گدایی طوق ذلتی است که عزت را از عزیزان و شرافت خانوادگی را از شریفان سلب می کند .) (و عنه (علیه السلام) : المذله و المهانه و الشقا فی الطمع و الحرص .) (۹۳۶) و نیز فرموده : ذلت و پستی و بدبختی ، در خوی ناپسند حرص و آز نهفته است . آنان که با شرافت نفسانی و سجایای اخلاقی خود گرفته اند و آنان که عزیز النفس و منیع

الطبع بار آمده اند و به ارزش انسانی خود واقف هستند، همواره با علو همت و بی نیاز از مردم زندگی می کنند و هرگز شرافت نفسانی خویش را از کف نمی دهند. در مکتب آسمانی اسلام، فقر و بی چیزی شرافتمندانه، بر ثروت و تمکن موهن و ذلت آور ترجیح دارد. پیروان واقعی آن مکتب، با تهی دستی و گرسنگی می سازند و زیر بار پستی و خواری نمی روند. (للفقرا الذین احصروا فی سبیل الله لا یستطیعون ضربا فی الارض یحسبهم الجاهل اغنیا من التعفف تعرفهم بسیماهم لا یسئلون الناس الحافا. (۹۳۷)) (انفاق خالصانه و توأم با عز و احترام، شایسته تهی دستان با شرافتی است که در راه اعلائی حق به مضیقه افتاده اند و اکنون بر اثر ناتوانی، قدرت کار و فعالیت ندارند. به قدری عقیف اند که اگر کسی از وضع واقعی آن‌ها آگاه نباشد، غنی و ثروتمندشان می پندارد. اینان با عزت نفس و مناعت طبعی که دارند، هرگز به ذل سوال تن نمی دهند و از مردم تقاضای عجزآمیز نمی کنند.) قال علی (علیه السلام): الصبر علی الفقر مع العز اجمل من الغنی مع الذل. (۹۳۸)) علی (علیه السلام) فرموده: بردباری در فقر توأم با عزت، بهتر از ثروت آمیخته به خواری و ذلت است. (و عنه (علیه السلام): الجوع خیر من ذل الخضوع. (۹۳۹)) و نیز فرموده است: گرسنگی بهتر از ذلت سرافکنده و زبونی است. خلاصه آن که در مکتب آسمانی اسلام، احترام به عزت و شرافت و اجتناب از خواری و ذلت، یک اصل ثابت و لا یتغیر در جمیع شئون مادی و معنوی مسلمین شناخته شده است. قانونگذار اسلام، تمام مقررات فردی و اجتماعی کشور را با توجه به آن خوی انسانی وضع نموده و همه برنامه های دینی را با آن هم آهنگ ساخته است.

رژیم استبداد و کیفرهای خشن

در کشورهای استبدادی که شرافت نفس و شخصیت افراد ارزش و اعتباری ندارد و مردم مانند حیوانات اسیر، زندگی می کنند، برای حسن اجرای دستورهای مستبدانه، مقررات کیفری خشن لازم است، در آن جا، مردم باید از شکنجه و عذاب بترسند تا وظایفی را که بر عهده آنان گذارده شده، به خوبی انجام دهند. برعکس، در کشورهای قانونی که عزت نفس و شرافت مردم مورد کمال توجه و احترام است و هر فردی به حیثیت و آبروی اجتماعی خویش عنایت مخصوص دارد، نیازی به وضع قوانین کیفری خشن و اعمال شکنجه و عذاب نیست. در آن جا ترس از ننگ و رسوایی اجتماعی و نگرانی از انزجار و تنفر عمومی بهترین محرک مردم در انجام وظایف و نیرومندترین وسیله برای حسن قوانین است. (در حکومت های استبدادی، که اساس آن‌ها بر ترس وحشت است، سختی کیفرها مناسب می باشد. ولی برای حکومت های مشروطه و جمهوری، که بر پایه شرافت و تقوا بر قرار شده ه شدت مجازات مناسب نیست. در دولتهای معتدل، حب و طن و خجالت و ترس از سرزنش، عواملی هستند که مانع از وقوع جنایات می شوند و بزرگترین مجازات یک عمل بد، همین خواهد بود که وقوع آن به ثبوت برسد و مرتکب را شرمسار کند. بنابراین، قوانین مدنی با سهولت، مرتکبین را تنبیه می کند و احتیاج زیادی به قدرت نیست. در این قبیل دولت ها، قانون گزاران خوب سعی می کنند از وقوع جرایم جلوگیری نمایند و به مردم اخلاق خوب تعلیم دهند، نه این که آن را شکنجه نمایند و بر سختی و شدت مجازات بیفزایند.) (۹۴۰) مونتسکیو می گوید: (در زمان ما فرار از خدمت نظام در جنگ فراوان است. برای این کار، کیفر فراریان را اعدام مقرر داشتند. با این حال فرار از جنگ کمتر نشده است. علت این قضیه خیلی طبیعی است زیرا سربازی که عادت دارد هر روز، زندگی خود را در معرض خطر بیندازد، این مجازات را حقیر می شمارد، یا چنان وانمود می کند که حقیر است. ولی همین سرباز عادت دارد که دائما از ننگ بترسد و پس لازم است کیفری به او بدهند که آثارش در تمام مدت عمر باقی باشد و او را همواره ننگین بدارد. در این صورت، با وضع مجازات اعدام در چنین موردی، در واقع کیفر را تخفیف داده اند، در حالی که تصور می کردند کیفر شدیدی برقرار نموده اند. مدرم را از راه های افراطی نباید هدایت نمود، بلکه باید به طبیعت تاسی کنیم که خجالت را مانند یک بلیه برای مردم خلق کرده است و بزرگترین قسمت مجزات را، ننگ تحمل مجازات

قرار دهیم . (۹۴۱)

مجازات ننگ و بدنامی

پیشوای عالی قدر اسلام ، در چهارده قرن قبل ، به منظور حسن اجرای مقررات دینی و کیفر مجرمین و گناهکاران ، از ننگ و بدنامی اجتماعی و نفرت و انزجار عمومی استفاده نمود و به پیروان خود خاطر نشان کرد که از رفاقت با گناهکاران پرهیزند و با آنان به گرمی و گشاده رویی برخورد نکنند و بدین وسیله از وقوع جرایم و جنایات جلوگیری نمایند . برای نمونه ، به یک مورد که مربوط به فرار از خدمت سربازی است و مونتسکیو درباره آن سخن گفته ، اشاره می شود . رسول اکرم ، به منظور تجهیز لشکر برای جنگ تبوک ، بسیج عمومی کرد . سپاهیان اسلام ، خود را آماده کردند و روز مقرر از مدینه خارج شدند و رهسپار جبهه جنگ گردیدند ، ولی سه نفر از انصار به نام های کعب بن مالک ، هلال بن امیه و ابن ربیع ، بدون عذر موجه و قانونی ، از دستور آن حضرت سرباز زدند و در مدینه ماندند . موقعی که پیغمبر اسلام با سپاه خود به مدینه بازگشت ، آن سه نفر به منظور عذرخواهی از تخلف خود به محضر آن حضرت شرفیات شدند و از کرده خود پوزش طلبیدند . ولی رسول اکرم با آنان حرف نزد و به مسلمین هم دستور داد که با آن ها سخن نگویند . در نتیجه ، تمام مردم حتی کودکان افراد خانواده خود آنها نیز با آن سه نفر ترک مراوده و مکالمه کردند . تنها ، کسانشان ، در مواقع غذا ، نزد آنان می آمدند و بدون آنکه سخنی بگویند ، ظرف طعام را کنارشان می گذاردند و می رفتند .

شکنجه بی اعتنایی مردم

این جریان در حدود پنجاه روز به طول انجامید و آن سه نفر از این وضع طاقت فرسا به جان آمدند . بعضی از روزها بر اثر شدت ناراحتی ، شهر مدینه را ترک می گفتند و به تپه ها و کوه های اطراف پناهنده می شدند و پیوسته در پیشگاه الهی از عمل خود اظهار پشیمانی و ندامت می کردند و با دیده اشکبار در خواست عفو و بخشش می نمودند . سرانجام خداوند توبه آنان را قبول کرد و گناهشان را بخشید . (۹۴۲) (و علی الثلاثة الذین خلفوا حتی اذا ضاقت علیهم الارض بمار حبت و ضاقت علیهم انفسهم و ظنوا ان لاملجا من الله الا- ثم تاب علیهم لبتوبوا ان الله هو التواب الرحیم .) (۹۴۳) توبه آن سه افسر متخلف پذیرفته شد . آنان در طول ایام مجازات ، از کیفر ترک مکالمه مردم چنان به ستوه آمدند که زمین بت همه وسعتش بر آنان تنگ شد و از ناراحتی جانشان به تنگ آمد و دانستند که برای نجات از کیفر الهی ، پناهی جز خداوند نیست . توبه کردند . خداوند آنها را بخشید که پرودگار توبه پذیر مهربان است . یک روز ، رسول اکرم ، بعد از ادای فریضه صبح ، بشارت قبول توبه و پایان دوره محرومیت و محکومیت آن سه نفر را اعلام نمود و بدین وسیله حیات اجتماعی آنان را تجدید کرد و عز و حیثیتشان را برگردانید . این خبر مهیج ، شهر مدینه را غرق شادی و مسرت کرد و موجی از وجد و سرور در بین تمام طبقات مردم پدید آورد . پیشوای اسلام ، افسران متخلف را به زندان و شکنجه و اعدام محکوم نساخت ، بلکه از عزت و شرافت اجتماعی استفاده کرد و به کیفر ننگ و بدنامی مجازاتشان نمود . اعراض و بی اعتنایی مردم برای آنها از هر زندانی سخت تر و از هر کیفری جانکاه تر بود . با آن که ظاهرا آزادی داشتند و می توانستند در جامعه رفت و آمد کنند ، ولی فشار افکار عمومی ، دنیا را در نظرشان تنگ و زندگی را غیر قابل تحمل ساخته بود .

انگیزه درستکاری

آری ، در کشورهای که ارکان اجتماع براساس عزت و شرافت استوار باشد ، برای حسن اجرای قوانین لازم نیست همه جا از کیفرهای خشن استفاده شود ، زیرا در نظر مردم شرافتمند ، مجازات ننگ و بدنامی به مراتب از شکنجه و زندان و اعدام سخت تر

است. شرف انسانی، خود انگیزه درستکاری و محرک آدمی در راه وظیفه شناسی است. کسی که با کرامت نفس و شرافت طبع پرورش یافته و با سجیه عزت و فضیلت بار آمده است به تمایل روانی و به کشش اخلاقی و انسانی به راه درستکاری و انجام وظیفه می رود. (قال علی (علیه السلام): الکریم یری مکارم افعاله دینا علیه یقضیه .) (۹۴۴) علی (علیه السلام) فرموده: در نظر انسان شریف و کریم النفس، نیکوکاری و حسن عمل، دینی است که بر ذمه اوست و خویشتن را به ادای آن مواظف می داند. ایام شباب، دوران شرافت دوستی و عزت خواهی است.

جوان و شرافت دوستی

جوانان به طور طبیعی عاشق سربلندی و مناعت طبع هستند و از چیزی که باعث کمترین ذلت و تحقیرشان گردد، سخت گریزان و متنفرند. خواهش عزت، که در ایام جوانی به شگفتگی کامل می رسد، یکی از ارکان اساسی سعادت بشر است. اگر جوانان بتوانند آن تمایل عالی فطری را همواره در نهاد خود زنده و حاکم نگاه دارند و رفتار و گفتار خویش را با آن هم آهنگ سازند، توانسته اند اساس سعادت انسانی خود را برای تمام دوران عمر پایه گذاری کنند و زمینه خوشبختی و کامیابی دائمی خویش را فراهم آورند. برعکس، اگر به شرافت انسانی و عزت نفس خود پشت پازدند و برای تن دادن به ذلت و فرومایگی آماده شدند، با این عمل زمینه بدبختی و پستی خود را فراهم آورده و در راه سقوط و تباهی قدم برداشته اند. (قال علی (علیه السلام): الرجل حیث اختار لنفسه، ان صانها ارتفعت و ان ابدالها اتضعت.) (۹۴۵) علی (علیه السلام) فرموده: ارزش شخصیت هر فردی وابسته به روشی است که اتخاذ می کند. اگر نفس خود را از پستی و دنائت بر کار نگاه داشت، به مقام رفیع انسانی نایل می شود و اگر عزت و حیثیت معنوی خویش را ترک گفت، به پستی و ذلت می گراید. جوانی که دارای عالی ترین عزت نفس و شرافت انسانی است، نه تنها به ذلت گناه تن نمی دهد و شخصیت عزیز خویش را با تجاوز به حقوق دیگران خوار نمی کند، بلکه آن قدر بلند همت است که اگر به دیگران خدمتی نماید، از آنان پاداش نمی خواهد و با توقع تمجید و قدر دانی، خود را زبون و فرومایه نشان نمی دهد. عن الصادق (علیه السلام) فرموده است: بدان که هر عمل کریمانه و کار پسندیده ای را که درباره یکی از بندگان خدا انجام داده ای، در واقع به شخص خود احترام نموده ای و شرف خویشتن را زیبا ساخته ای. پس هرگز تشکر خدمتی را که در باره خود کرده ای، از دیگران مخواه. جوانی که به عزت نفس و شرافت انسانی پشت پازده و از تن دادن به ذلت و خواری مضایقه ندارد، همواره در معرض ناپاکی و انحراف است، او از ننگ و بدنامی نمی ترسد و ممکن است برای نیل به تمنیات نفسانی خویش، به هر عمل پلید و ناروایی دست بزند. (قال علی (علیه السلام): من تذلل لابناء الدنیا تعری من لباس التقوی.) علی (علیه السلام) فرمود: کسی که در مقابل شیفتگان دنیا اظهار ذلت کند و برای دلباختگان مال و مقام، تن به خواری بدهد، با این عمل، جامه تقوا و پاکی را از خود به در آورده است.

عزت نفس و درستکاری

شرافت اخلاقی و عزت نفس، به قدری در وظیفه شناسی و از وجود آنان به نفع مقاصد ظالمانه و پلید خود استفاده کنند، باید کسانی را انتخاب نمایند که از کودکی در خانواده های پست و فرومایه بار آمده باشند و اساسا معنی عزت نفس و شرافت انسانی را درک نکنند، و اگر در فکر استفاده از وجود افراد با شرافت افتند، باید در قدم اول به وسیله تهدید یا تطمیع، عزت نفس و شخصیت آنان را در هم بشکنند و اندیشه فضایل اخلاق و ملکات انسانی را از صفحه خاطرشان بزدايند و سپس به کارهای پست و پلید وادارشان سازند. (مءاءسفانه کشفیات روان شناسی را نازیهای آلمانی برای زجر و شکنجه و پست کردن و کشتن روح هممنوع خود به کار می بردند. از اردوهای کار اجباری همگی شنیده و خوانده ایم، لکن حقیقت مهیب تر از آن بوده که زبان و قلم از

عهده شرح آن بر آید .

جرایم اخلاقی در جنگ دوم

تبل هایم ، روانشناس معروف ، که یک سال در حبس نازی ، بوده می نویسد : پلیس مخفی از اردوی کار اجباری چندین منظور دارد . یکی آن که اراده و شخصیت را از فرد بگیرد و او را آلتی بسازد و جزئی از دستگاه کند . دوم آن که مردم را از رفتار سختی که با زندانیان می شود ، به وحشت بیندازد و از خیال هر نوع مخالفت باز دارد . سوم تهیه اعضای قابل اعتماد برای پلیس مخفی ، که در نتیجه مشق و عادت ، هر گونه حس رقت و ترحم را از دل بیرون کرده باشند . چهارم ، سعی در تغییر طبیعت و غرایز بشری به نفع مرام حکومت نازی ، یعنی به جای آن که از غرایز انسانی ، اگر چیزی منحرف باشد ، آن را استوار کنند ، سعی می کردند که غرایز سالم را با فشار و اجبار از طریق سلامت برگردانند . پنجم ، یکی دیگر از مقاصد نازی این بود که روح زندانی را چنان ضعیف و بیمار کند که به حال طفولیت برگردد . یعنی فعلا جز به حال حاضر به چیزی فکر نکند و آینده دور را نبیند و دائما به رفع حوایج مادی خود سرگرم باشد . این بود که در هر حال و بدون جهت و لزوم ، نهایت شدت و سخت گیری را به زندانی می کردند تا حرکتی بچه وار از او ناشی شود . نه تنها برای قضای حاجت وقت معینی نگذاشته بودند ، بلکه در آن وقت هم ، گاه به زندانی اجازه خروج نمی دادند تا خود را ملوث کند . زندانیان بایستی مثل اطفال به یکدیگر تو خطاب کنند ، ولی نسبت به زندانیان نهایت احترام را به عمل بیاورند و هر دفعه در خطاب تمام عناوین او را تکرار نمایند . مشقت دیگری که برای برهم زدن احوال و کوچک کردن روح زندانیان بر آنان تحمیل می کردند ، بردن سنگ های وزین از یک نقطه به نقطه دیگر و باز آوردن آنها به جای اول بود . بر اثر این تدابیر روان شناسی ، زندانیان مثل اطفال ، به گذشته و آینده بی توجه می شدند و برای سرگرمی قصه ها می گفتند و از خود حکایت نقل می کردند که غالبا دروغ بود و اگر دروغشان معلوم می شد ، بی خجالت ، با دگران به دروغ خود می خندید .

خوی قساوت و بیدادگری

رفته رفته ، آن عده از زندانیان که به شدائد محبس خو می گرفتند و قواعد و اعمال پلیس مخفی به نظرشان عادی و طبیعی می آمد ، به زندانبانی و آزار دیگران گماشته می شدند و چنان قساوت و بیدادی از خود نشان می دادند که موجب رضایت و خرسندی میر غضبان روان شناس می گردید . (۹۴۶) چه بسا دختران و پسران جوان که در خانواده های اصیل و شریف تربیت شده و با فضایل اخلاقی و ملکات انسانی پرورش یافته بودند ، بر اثر وسوسه های خائنه افراد فاسد و بی ایمان ، از مسیر صحیح خود منحرف گشتند . به هروئین و مشروب معتاد گردیدند . رفته رفته سرمایه شرافت و عزت نفس را از کف دادند و سرانجام به دزدی و بی عفتی و به ناپاکی و گناه آلوده شدند و در منجلاب فساد و تباهی سقوط کردند .

سعادت در حفظ شرافت

جوانان ، اگر بخواهند همواره انسان واقعی باشند و دوران حیات را با خوشبختی و سعادت بگذارند ، اگر بخواهند همیشه سربلند و با افتخار زندگی کنند و دچار تیره روزی و بدنامی نشوند ، باید با قاطعیت کامل در حفظ شرافت انسانی خویش بکوشند و آن گوهر گران بها را از دستبرد دزدان اخلاقی مصون نگاه دارند . باید از گناه ، که مایه ذلت نفس و پستی شخصیت است ، بپرهیزند و هرگز به کارهایی که با عزت نفس و مناعت طبع ناسازگار است ، تن ندهند . سعادت و خوشبختی کامل بشر در پرتو اجرای تمام برنامه های منفی و مثبت به دست می آید . برنامه منفی اجتناب از گناهان و برنامه مثبت ، ارتکاب فرایض و سنن است . خطر

بزرگی که سعادت بشر را تهدید می کند و می تواند آدمی را سیه روز و بدبخت نماید ، گناه و ناپاکی است . اگر جوانان در حفظ عز ایمانی و شرافت نفسانی خویش پافشاری کنند و با اراده جدی ، خود را از قسم گناه و پلیدی برکنار نگاه دارند و خلاصه برنامه منفی را به خوبی اجرا نمایند ، به آسانی می توانند برنامه های مثبت را نیز عملی کنند و در پرتو اخلاق حمیده و رفتار پسندیده ، خویشتن را به سعادت واقعی و کمال انسانی برسانند . (قال امیرالمؤمنین (علیه السلام) : غالبوا انفسکم علی ترک المعاصی تسهل علیکم مقادتها الی الطاعات . (۹۴۷)) امیرالمؤمنین فرموده است : با ترک گناهان ، بر نفس سرکش خود غلبه کنید تا عنانش را در دست گیرید و به آسانی در راه اطاعتش بکشانید . کسی که اسیر هوای نفس خویشتن است و نمی تواند خود را از گناه و ناپاکی برکنار نگاه دارد ، کجا می تواند نفس خویش را به فضائل اخلاقی متخلق نماید و خود را انسان واقعی بسازد .

جوان و رفاقت

قال الله ...

قال الله العظیم فی کتابه : ... یا ویلتی لم اتخذ فلا نا خلیلا (۹۴۸)

نیاز بشر به رفاقت

فرزندان بشر ، در تمام ادوار زندگی ، از ایام کودکی و جوانی تا روزگار کهولت و پیری همواره نیازمند رفاقت و دوستی دگران هستند . همان طور که آدمی از داشتن رفیق موافق و دوست یک دل ، احساس مسرت می کند و از مصاحبتش خشنود می کرد همچنین از تنهایی رنج می برد و از نداشتن هم صحبت شایسته و مناسب آزرده خاطر متاثر می شود . رفقا و دوستان نه تنها با هم انس می گیرند و با مصاحبت و همنشینی موجبات شادمانی و نشاط یکدیگر را فراهم می سازد بلکه هر دوستی به مقیاس درجه رفاقت و دوستی در امور مادی و معنوی رفیق خود نفوذ می کند و هر یک دانسته یا ندانسته ، روی عقاید و اخلاق و رفتار دیگری اثر می گذارد . (قال رسول الله صلی الله علیه و آله : المرءة علی دین خلیله و فرینه .) (۹۴۹)

تاءثیر رفیق

رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است : روش آدمی بر طبق مذهب و سیره دوست صمیمی و رفیق دلبندش خواهد بود . (روی ان سلیمان (علیه السلام) قال : لاتحکموا علی رجل بشیء حتی تنظروا الی من یصاحب فانما یعرف الرجل باشکاله و اقارانه و ینسب الی اصحابه و اخدانه . (۹۵۰)) حضرت سلیمان فرموده است : درباره کسی به نیکی یا بدی قضاوت نکنید تا رفقایش را ببینید چه آن که آدمی از امثال و اقارانش شناخته می شود و به صفات همنشینان و دوستان صمیمی اش توصیف می گردد . دوست شایسته و با فضیلت یکی از سرمایه های بزرگ زندگی و از عوامل خوشبختی و سعادت بشر است اولیای گرامی اسلام پیروان خود را در انتخاب رفیق عاقل و با ایمان ، تشویق نموده و فواید وجود چنین دوستی را خاطر نشان ساخته اند . (قال علی بن ابیطالب (علیه السلام) : علیکم بالاخوان فانهم عده فی الدنیا و الاخره الا تسمعون الی قوله تعالی فمالنا من شافعین و لا صدیق حمیم . (۹۵۱))

ذخیره زندگی

علی (علیه السلام) فرموده است : پیوند دوستی را با برادران دینی خود محکم سازید که آنان ذخایر دنیا و آخرت هستند . مگر

نشیده اید که خداوند در قرآن شریف به تأثیر گمراهان در قیامت اشاره کرده که می‌گویند: در این روز سخت نه شفیع داریم، نه دوستی که در کارمان همت گمارد.

مصیبت بزرگ

دوست با فضیلت و لایق، که در ایام خوشی و ناخوشی، یار یک دل و صدیق و وفادار است، برای آدمی ارزش حیاتی دارد و از دست دادن چنین رفیق عزیزی از مصائب بزرگ زندان است. (قال (علیه السلام): من فقد اخا فی الله فکانما فقد اشرف اعصائه. (۹۵۲) علی (علیه السلام) فرموده است: کسی که دوست پاک ضمیر خود را، که برای خدا با وی پیوند دوستی داشته از دست بدهد، مثل این است که شریف ترین اعضای بدن خود را از کف داده است. گر چه رفیق خوب و شایسته برای کلیه طبقات مردم، در تمام ادوار زندگی، ارزنده مهم است، ولی برای نسل جوان اهمیت بیشتری دارد، زیرا جوانان، که در آستانه زندگی اجتماعی قرار گرفته‌اند، می‌توانند به وسیله رفیق خوب و با فضیلت، شخصیت خود را تقویت کنند و استعدادهای اجتماعی خویش را به فعلیت در آورند و خود را برای فعالیت‌های دامنه دار اجتماعی فردای خویش مهیا سازند.

مکتب فداکاری

(دوستی‌های ایام جوانی و دوران بلوغ، در نتیجه تجاربی که بوجود می‌آورند در توسعه شخصیت نقش مهمی باز می‌کند همچنین این دوستی‌ها مولد دوستی‌های عاقلانه تری در زمان کمال و بزرگی می‌شود که بر روی عاقلانه و اعتماد متقابل متکی می‌باشد و از یادگارهای یک جوانی پر شور و پر حرارت، روشن و نورانی است. حتی جمعی معتقدند که این دوستی‌ها، این ارزش فوق العاده را دارند که اولین احساسات واقعی نوع دوستی را در انسان بوجود می‌آورند. این مطلب کاملاً حقیقت دارد که این نوع دوستی‌ها فرد را وادار می‌سازد که قدری از وجود خود غفلت کند و در واقع یک مکتب فداکاری به شمار می‌روند.) (۹۵۳) ناگفته نماند که نداشتن رفیق شایسته و دوست صمیمی، مایه محرومیتی‌های در زندگی دنیا و تآثیراتی در جهان آخرت است.

خطر رفیق بد

ولی مصیبت بسیار بزرگ، رفاقت با عناصر فاسد و همنشینی با افراد گناه کار است. زیرا این قبیل دوستان، با تلقین‌های شیطانی، رفیق خود را به گمراهی و ناپاکی سوق می‌دهند و با وسوسه‌های منحرف کننده، به انواع گناه و پلیدی آلوده اش می‌سازند. به عبارت دیگر، کسی که رفیق خوب ندارد، تنها به پاره‌ای از نعمت‌ها نمی‌رسد و از کمالاتی ممکن بود بر اثر رفیق شایسته نصیب شود، محروم می‌ماند. ولی آنکس که رفیق بد دارد، نه تنها با مساعدت او به کمال عالی تری نمی‌رسد، بلکه کمالات فکری طبیعی خود را نیز از دست می‌دهد و در نتیجه به محرومیت‌ها و آلام دنیوی و همچنین کیفی‌های اخروی دچار می‌شود، و موقعی که سیه روز و بد بخت شد و دین. دنیایش تباہ گشت، اظهار ندامت می‌نماید و آرزو می‌کند ای کاش با چنین عنصر فاسدی طرح رفاقت نریخته بودم. (یا ویلتی لیتنی لم اتخذ فلانا خلیلاً). وای بر من! ای کاش فلان مرد پلید و گناه کار دوست نمی‌گرفتم و به مصاحبتش تن نمی‌دادم.

اندرز اولیای اسلام

اولیای گرامی اسلام، ضمن نامه‌ها و سخنان حکیمانه خود، خطر رفاقت‌های مضر و گمراه کننده را خاطر نشان فرموده و پیروان

خویش را از مجالست و همنشینی افراد فاسد و تبه‌کار بر حذر داشته اند . (قال علی (علیه السلام) : و احذر صحابه من یقیل رایه و ینکر عمله فان الصحاب معتبر بصاحبه . (۹۵۴)) علی (علیه السلام) در نامه خود به حارث همدانی توصیه کرده است : از رفاقت با کسانی که افکارشان خطا و اعمالشان ناپسند است ، بر حذر باش . چه آدمی به رویه و روش رفیقش خو می گیرد و به افکار و اعمال وی معتاد می شود . (و عنه (علیه السلام) : لاتصحب الشریر فان طبعک یسرق من طبعه شرا و انت لاتعلم . (۹۵۵))

دزدی ناآگاهانه

و نیز فرموده است : از مصاحبت با مردم شریر و فاسد پرهیز ، که طبیعت ، به طور ناآگاه ، بدی و ناپاکی را از طبع منحرف او می دزدید و تو از آن بی خبری . (الصادق (علیه السلام) : من یصحب صاحب السوء لایسلم .) (۹۵۶) امام صادق (علیه السلام) فرموده است : کسی که با رفیق بد همنشین شود ، سالم نمی نماند و سرانجام به ناپاکی آلوده می شود . نظر به این که موضوع رفاقت و انتخاب رفیق ، از نظر دینی و علمی مورد کمال توجه است و نیک و بدش در خوشبختی بدبختی تمام طبقات ، عموماً ، و نسل جوان ، خصوصاً ، اثر عمیق دارد ، در این بحث پیرامون آن گفت و گو می شود ، امید است برای جوانان مفید و سودمند افتد .

جوان و انتخاب رفیق

یکی از مشکل ترین مسائل جوانان ، که همیشه و در همه جا با آن مواجه بوده و هستند و در بعضی از مواقع ، مصائب عظیم و غیر قابل جبرانی به بار آورده است ، مسئله برگزیدن دوستان محرم و انتخاب رفقای یک دل و موافق است . اشکال این موضوع ، در دوران شباب ، از آن جهت است که جوانان ، از یک طرف به کشش طبیعی و خواهش دل ، عاشق دوستی و رفاقت اند و میل دارند با یک چند نفر از همسالان خود رفیق صمیمی شوند و عمیق ترین روابط دوستانه را با آنان برقرار سازند و از طرف دیگر ، بر اثر احساسات تند و ناسجیده و عدم توجه به جهات عقل و مصلحت ، ممکن است عناصر ناصالح و تبه‌کاری را به دوستی برگزینند و بر اثر رفاقت شوم و خطرناک آنان ، موجبات تیره روزی و بدبختی خویش را فراهم آورند .

جوان و تمایل رفاقت

برای آن که جوانان با همسالان خود بیامیزند و با آنان طرح دوستی و رفاقت ریزند ، نیازی به تشویق والدین یا ترغیب مربیان ندارند ، زیرا جوانی که جسم و جانس سالم و طبیعی است و نقص عضوی یا عقده روحی ندارد ، خود به خود به راه انس و رفاقت کشیده می شود و با میل و علاقه مندی شدید ، درهای دوستی با دگران را به روی خود می گشاید و بدین وسیله خویشتن را برای ارتباطهای اجتماعی دوران به بعد آماده می سازد . (بیداری غریزه جنسی در جوانان ، ایشان را متوجه گروه همسالان خود می نماید . از یک طرف احساس رقابت و دوستی و تعلق به رازداری را در ایشان قوی می کند و از طرف دیگر ایشان را به رقابت می کشاند . گرچه بیداری غریزه جنسی مقدمه روابط با همسالان می شود ، ولی این احتیاج تنها نیاز این دوره نیست ، بلکه با روز شواهد غریزه جنسی ، جوان ، از دوره قبل از بلوغ ، که غریزه جنسی وی به صورت خاموش در او نهفته بود ، جدا می شود و خصوصیات آن دوره را موقتاً پشت سر می گذارد و وارد جهان تازه ای می گردد که مستلزم ارتباط نوی است . انفصال از دوره قبل از بلوغ ، اضطرابی خاص همراه دارد که فقط با اتصال به گروه هم سن تسکین می یابد و این همبستگی خود ، بعداً مقدمه ارتباط با آرمانهای دوره بعد از بلوغ جنسی می شود .) (۹۵۷)

نیاز جوان به راهنمایی

آن چه جوانان در زمینه رفاقت و دوستی بدان نیازمندند، راهنمایی صحیح آنان در انتخاب رفیق و همچنین اندازه گیری حدود رفاقت است. اگر والدین و مربیان بتوانند اقتضای روانی دوران شباب را برای جوانان توضیح و تشریح کنند و آنان را به ضرر تندروری در رفاقت را به جوانان بفهمانند و با منطقی مستدل و خیرخواهانه آنان را از رفاقت با عناصر تبهکار و افراط در دوستی بر حذر دارند، توانسته اند وظیفه خویش را نسبت به آنها در مورد انتخاب رفیق انجام دهند و از این راه موجبات خوشبختی و سعادتشان را فراهم سازند. اینک به منظور مزید آگاهی جوانان و راهنمایی آنان در این بحث، روحیه نسل جوان را در انتخاب رفیق و طرز رفاقت مورد بررسی قرار می دهیم و با استفاده از منابع دینی و تحقیقات علمی دانشمندان، پیرامون این مسئله مهم از چند جهت گفتگو می کنیم:

انگیزه های دوستی

۱ اولین مطلبی که در بررسی رفاقت جوانان جلب توجه می کند و دوستی آنان را از دوستی کودکان و بزرگسالان ممتاز می سازد و بدان رنگ اختصاصی می بخشد، تفاوتی است که در انگیزه دوستی جوانان با انگیزه های دوستی اطفال و کهنسالان وجود دارد. می توان گفت دوستی کودکان با یکدیگر، قبل از آغاز دوران بلوغ، تنها یک محبت بی الیش و یک جاذبه ساده طبیعی است که از غریزه و کشش انس سرچشمه می گیرد و بر اثر برخوردهای تصادفی در محیط زندگی تحقق می یابد. دوستی بزرگسالان با یکدیگر ناشی از جلب منافع زندگی و ضرورت‌های حیاتی است، ولی دوستی جوانان با همسالان خود، از جنس موافق یا مغایر، ناشی از ضربه های عاطفی و احساسات محبت آمیز تندی است که بر اثر بروز غریزه جنسی آشکار شده و گاهی رفاقت را به یک عشق سوزان مبدل می سازد و در بعضی از مواقع به فساد جنسی و انحراف اخلاقی منجر می گردد.

تفاوت رفاقت کودکان و جوانان

(روابط کودک، در خارج از محیط خانواده، معمولا غریزی گذری و در ردیف بازی می باشد. این دوستی ها، که در نتیجه همسایگی یا بر حسب عادت به وجود می آیند، بعد از جدایی چندان پایدار نمی مانند. غالبا این نوع دوستی ها از میل به اجتماعی بودن، که در دوران سوم کودکی ظهور می نماید، سرچشمه می گیرند و در نزد پسران، دسته های دوستان را به وجود می آورند. در نزد کودکان، محبت به کودکان همسال، صورت یک رفاقت ساده و محبت به اطفال بزرگتر، صورت عشق پدر و فرزند می آورد. بالعکس، دوستی در دوران بلوغ با انتخاب و با تعصب همراه است و غالبا مبهم و ابر آلود است. این دوستی ها همه ترس ها و واژه های را که در شور و شوق مفرط وجود دارد، شامل اند و همه طوفان های حسادت را در بردارند.) (۹۵۸) (پیدایش عشق با توسعه غریزه جنسی در زمان تکلیف بستگی دارد. منظور از این مطلب آن نیست که این نیروی محرک، عشق را به وجود می آورد، یا آن مطلب که هر یک از این دو موضوع وجود دیگری را توضیح و تبیین می نماید، بلکه عشق طبیعی بشری، بدون پیدایش و شکفتگی غریزه جنسی قابل تصور نیست. اما عاطفه و هیجان محبت که نیز در همین زمان شکفته می شود، مؤلفه لازم دیگری برای پیدایش عشق می باشد. اما خود این عاطفه را نیز نمی توان عشق نامید. عشق در واقع منتهی این دو مؤلفه است و یک نوع فعالیت مشخصی است که از هر دو عامل غریزه جنسی و هیجان محبت ریشه و سرچشمه می گیرد و از هر دوی آن ها تغذیه می کند. حال می توانیم با این توضیحات، دوستی ما بین جوانان همجنس را با عشق مقایسه نماییم. سرچشمه این دوستی ها همان عاطفه و هیجان محبت است و به همین علت است که با عشق، که نیز از همین عاطفه سرچشمه می گیرد، شباهت دارد و باز به همین دلیل است که گاهی این دوستی به فساد اخلاقی و تباهی جنسی تبدیل می شود و یا صورت یک کاریکاتور عشق را پیدا می کند و این در موردی است که نیروی محرک تولید مثل با عاطفه محبت مخلوط گردند.) (۹۵۹)

رفاقت بزرگسالان

۲ تفاوت دیگری که از نظر معنوی و روانی در دوستی های جوانان شایان توجه است و رفاقت آنان را با یکدیگر از دوستی های بزرگسالان فهمیده و عاقل جدا می کند ، بررسی های عقلی و مآل اندیشی در بزرگسالان و عوامل عاطفی حساب نشده در جوانان است . بزرگسالان با تجربه و خردمند ، در انتخاب دوست ، سخت گیر و دیر پسندند ، اینان اگر بخواهند با کسی طرح دوستی بریزند و رفیق و یک دل و صمیمی شوند ، به راهنمایی عقل و دور از احساس تند و حساب نشده قدم بر می دارند . ابتدا با او مأمون می شوند تا از طرز تفکر و کیفیت معاشرتش آگاه گردند . سپس از وضع اخلاقی و سوابق زندگی اش اطلاع می گیرند و در خلال برخوردها به صور مختلف امتحانش می کنند . پس از آن که او را از هر جهت شایسته دوستی یافتند و به صلاحیتش مطمئن شدند ، با وی رفیق می شوند . بدیهی است چنین دوستی عاقلانه و رفاقت حساب شده و دقیق ، علاوه بر آن که بی خطر است ، معمولا پایدار و ثابت خواهد ماند . قال علی (علیه السلام) : من اتخذ اخا بعد حسن الاختبار دامت صحبته و تاکدت مودته . (۹۶۰) علی (علیه السلام) فرموده : کسی که پس از آزمایش صحیح ، کسی را به دوستی برگزیند ، رفاقتش پایدار و مودتش استوار خواهد ماند .

جوان و رفاقتهای اتفاقی

برعکس ، جوانان در انتخاب رفیق آسان پذیر و زود پسندند ، زیرا آنان بیشتر به احساسات زود گذار و انگیزه های عاطفی متوجه اند تا به محاسبه های عقلی . به همین جهت ، ممکن است کسی را که هرگز ندیده و نمی شناسد ، تنها بر اثر یک برخورد عادی یا پیش آمد اتفاقی مجذوبش گردند و بدون اطلاع از سوابق خانوادگی و صفات اخلاقی اش با وی رفیق شوند و ناسنجیده عمیق ترین روابط دوستی را با او برقرار سازند . واضح است چنین دوستی های تصادفی و حساب نشده می تواند ثمرات تلخی به بار بیاورد و ممکن است جوان پاک دل و زودباوری را مجبور نماید که برخلاف میل باطنی خود اسیر رفاقت عنصر فاسدی باشد و مدتی دراز ، مصائب سنگین دوستی او را تحمل نماید . (قال علی (علیه السلام) : من اتخذ اخا من غیر اختبار الجاه الاضطرار الی مرافقه الاشرار .) (۹۶۱) علی (علیه السلام) فرموده : کسی که ناسنجیده با دگران پیمان دوستی می بندد ، ناچار باید به رفاقت اشرار و افراد فاسد تن در دهد .

دوستی خالی از تفکر

(غالب اوقات دوستی ها ما بین جوانان هم سن و هم جنس ، مثلا در مدرسه شبانه روزی به وجود می آید . انتخاب شخص ، بعد از ضربه علاقه مندی به وسیله یک نیروی محرک ، که خالی از تفکر و نامل و در نتیجه بعضی اوضاع و احوال اتفاقی است ، به عمل می آید . این حادثه اتفاقی ممکن است خدمتی باشد که در یک زمان سخت صورت گرفته است ، یا در نتیجه سلب اعتماد از یک از رفقا ، شخص در صدد باشد روح موافقی پیدا کند که راز دل با او در میان نهد .) (۹۶۲) ۳ سال مندان عاقل و خردمند ، نسبت به رفیق ، متعصب و لجوج نیستند و درباره رفاقت سرسختی و پافشاری نمی کنند . اگر بزرگسال پخته و دانایی اتفاقا اغفال شود و بر اثر رفت و آمد مکرر با شخص فاسدی روابط دوستانه برقرار نماید ، موقعی که افراد خیرخواه و بی غرض ، که از فساد اخلاق وی آگاهی دارند ، به او تذکر دهند ، به خود می آید و تحقیق می کند و اگر تذکر آنان را به جا و مطابق با واقع دید ، بدون مقاومت ترک مرادده می کند و پیوند رفاقت را قطع می نماید . کودکان نیز در مورد رفیق تعصبی ندارند . موقعی که والدین یا مربی با آنان آمرانه یا دوستانه تذکر دهند که رفت و آمد با فلان کودک به مصلحت شما نیست ، می پذیرد و قطع علاقه می کند .

جوان و تعصب در رفاقت

برعکس رفاقت جوانان با یکدیگر توأم با تعصب و سرسختی است. جوانی که در انتخاب رفیق اشتباه کرده است و با جوان فاسدی طرح دوستی ریخته و با وی رفیق صمیمی شده است، به اشخاص اجازه نمی‌دهد درباره رفیقش انتقاد کنند و کارهای بد او را به زبان بیاورند. زیرا جوان، قبول انتقاد دگران را به منزله اعتراف غیر مستقیم به نادانی و سوء تشخیص خود در انتخاب رفیق تلقی می‌کند. غرور و خودپسندی دوران شباب نمی‌گذارد جوان به چنین اعترافی تن در دهد. به همین جهت، اگر کسی روی حسن نظر و خیرخواهی درباره رفیقش به وی تذکری بدهد، بر آشفته و خشمگین می‌شود و به شدت از دوست خود دفاع می‌کند و انتقاد شخص خیرخواه را به نادانی و بی‌اطلاعی یا غرض ورزی و سوء نیت حمل می‌نماید، غافل از آن که این لجاجت و مقاومت، واقع را تغییر نمی‌دهد و رفیق ناصالح را شایسته و نیکوکار نمی‌سازد و سرانجام از چنین همنشینی زیان خواهد دید. قال علی (علیه السلام): اللجاج اکثر الاشیاء مضره فی العاجل و الاجل. (۹۶۳) علی (علیه السلام) فرمود: ضرر زودرس و دیررس لجاجت و خودسری، از زیان هر چیزی زیادتر است. ۴ نکته دیگری که از نظر اخلاقی و روانی، رفاقت بزرگسالان خردمند و عاقل را از رفاقت جوانان خام و بی‌تجربه جدا می‌کند، موضوع اندازه‌گیری حدود رفاقت در بزرگسالان و افراط و تندروری در جوانان است.

جوان و دوستی افراطی

دو فرد پاک دل و با فضیلت، که رفیق صمیمی و محرم یکدیگر شده‌اند و در کمال خلوص و صفا با هم برخورد می‌کنند، اگر عاقل و مال‌اندیش باشند، باید از این نکته هرگز غفلت نمایند که پیوند دوستی و یگانگی، همیشه و در همه شرایط، محکم و پایدار نمی‌ماند و ممکن است پیش آمدها و حوادثی‌ها رشته رفاقت را قطع کند و دوستی آن دو را به دشمنی مبدل سازد. بنابراین، رفقای یک دل، در ایام دوستی، باید همواره از افراط و زیاده روی پرهیزند و بی‌حساب نسبت به یکدیگر اظهار اعتماد و اطمینان نکنند. باید پایان کارهای خود را بسنجند و در حدود عقل و خرد با هم یگانه باشند. قال الصادق (علیه السلام): لبعض اصحابه: لا تطلع صدیقک من سرک الا علی ماموا اطلع علیه عدوک لم یضرك فان الصدیق قد یكون عدوا یوما. (۹۶۴) امام صادق (علیه السلام) به بعضی از اصحاب خود فرمود: دوست خود را از اسرار زندگی ات آگاه مکن، مگر آن سری که اگر به فرض دشمنت بداند، به تو زیان نمی‌رساند، زیرا دوست کنونی ممکن است روزی دشمن تو گردد.

جوان و زیاده روی در رفاقت

بزرگسالان کارآزموده و خردمند، در بحبوحه دوستی و پیوستگی از پیش آمد اختلاف و جدایی غافل نیستند و به همین جهت، در ایام رفاقت تند نمی‌روند. حدود روابط دوستانه را با رفقای خویش با دقت و مال‌اندیشی تعیین می‌کنند و از حریم عقل و مصلحت قدمی فراتر نمی‌گذارند. ولی جوانان خام و ساده دل، که در انتخاب دوست، پیرو عواطف و احساسات آنی خود هستند، به فردای دوستی هرگز فکر نمی‌کنند و ارتباط امروز را یک پیوند ثابت و ناگسستی می‌پندارند. به قدری در دوستی و یکرنگی افراط می‌کنند که گویی یک روح اند در دو بدن. مثل هم لباس می‌پوشند و مانند یکدیگر موی و روی خود را می‌آریند. با هم از دری و سری سخن می‌گویند و هیچ رازی را از رفیق خود پنهان نمی‌کنند. ضرر این تند روی موقعی آشکار می‌شود که بر اثر یک پیش‌آمد نامطلوب، با رنجش خاطر از هم قهر می‌کنند و دوستی آن دو به دشمنی مبدل می‌گردد. در این موقع است که برای انتقام جویی، هر یک راز دیگری را فاش می‌کند تا بدین وسیله او را مفتضح و رسوا سازد. (در هنگام رفاقت، جوان به

دوست خود ایمان دارد. او را تحسین می کند. می خواهد که دوست، همواره مال او باشد و سعی می کند با تقدیم هدایایی، احساسات خود را به وی نشان دهد. خلاصه خوش وقت است که خود را به او فداکار و صمیمی معرفی نماید. غالباً بر این احساسات میل شدیدی هم اضافه می شود که در همه آیین ها متحد و متفق باشند، حتی نام و هويت مشترك داشته باشند. کوشش دارند که سلیقه و عقیده آن ها یکی باشد و تقلید یکدیگر، تا بریدن موها و نوشتن خط متحدالشکل نیز پیش می رود. نامه هایی که رد و بدل می شود، حاکی از محبت جانسوز است و عبارات پر حرارت و سوزان دارد. (۹۶۵) (جوان نارس کسی را که عزیز می دارد، از آن کس یک من آید آلی به وجود می آورد، او را چنان می بیند که خود می خواهند. در واقع، به جای آن که دوست خود را شخصی غیر از خود بپندارد، وی را نسخه ثانوی از شخصیت خویش می شمارد. اما بعدها ممکن است این تصور محو معدوم شود و اگر جزئی اختلافی، ما بین آن دو دوست ایده آلی و دوست واقعی ایجاد گردد، موجب آن شود که دوستی محو و نابود گردد. (۹۶۶) ۵- جوانان نه تنها در ایام دوستی و پیوستگی نسبت به رفیق، تند رو و مبالغه کارند و در مقام ابراز محبت و علاقه افراد می کنند، بلکه وقتی رشته رفاقتشان پاره می شود و از هم قطع علاقه می نمایند، در اظهار مخالفت نیز زیاده رو هستند و راه اعمال دشمنی نسبت به یکدیگر، به کارهای تند و افراطی دست می زنند.

احترام به حقوق رفیق

دوستی دو رفیق یک دل و صمیمی، اگر بر اساس فضیلت و اخلاق و بر پایه عقل و درایت استوار باشد، در ایام دوستی، همواره حقوق یکدیگر را محترم می شمارند و به اتکای یکرنگی و صمیمیت، به حدود هم تجاوز نمی کنند و با روش های ناپسند و توقعات نا به جای خود موجبات تیرگی روابط و گسستن رشته دوستی را فراهم نمی سازند. و من وصیة له علیه السلام للحسن بن علی: و لا- تضيع حق اخیک اتکالا- علی ما بینک و بینه فانه لیس لک باخ من اضعحت حقه. (۹۶۷) علی علیه السلام در ضمن توصیه نامه خود به فرزندش، حضرت مجتبی (ع) فرموده است: به اتکای روابط دوستانه و رفاقت صمیمانه، حق برادرت را ضایع مکن، چه در زمینه تضییع حقوق، روابط دوستی نابود می شود و آن کس که حقش را تباه ساختی، برای تو برادر نخواهد بود.

مال بینی در ایام جدائی

آن دو رفیق عاقل و بافضیلت و وظیفه شناس و مال بین، اگر روی بر اثر پیش آمد نامطلوبی رشته دوستی را گسستند و با کدورت و دلتنگی از یکدیگر جدا شدند، چون خردمند و دوراندیش هستند، در ایام جدایی، همواره جانب عقل و مصلحت را نگاه می دارند و هرگز در اظهار گله و شکایت از رفیق دیروز خود تندروی نمی کنند و با سخنان ناروا و کارهای ناسنجیده، راه آشتی را به روی خود نمی بندند. زیرا به این نکته متوجه اند که ممکن است روزی تیرگی روابط برطرف شود و افق دوستی دوباره روشن گردد. اگر امروز تندروی کنند، فردا با ندامت و شرمساری مواجه خواهند شد. قال الصادق علیه السلام: لا تتبع اخاک بع القطیعة و قیعة فیه فتسد علیه طریق الرجوع الیک فلعن التجارب ترده علیک. (۹۶۸) حضرت صادق علیه السلام فرموده: پس از آن که از رفیقت جدا شدی و رشته دوستی اش را بریدی، پشت سرش بدگویی و غیبت مکن که با این کار راه برگشت او را می بندی. شاید تجربه های زندگی وی را به راه آشتی و تجدید رفاقت بکشاند. (به طور کلی، درجه محبت را نمی توان همیشه به یک میزان نگاه داشت و حتی گاه از کسی که خیلی دوستش داریم، به علتی می رنجیم و در عین دوستی، از او بیزار می شویم. به خصوص هر چه دوستی شدیدتر باشد، توقع زیادتر و رنجش بیشتر است. این حال مخصوص را که ترکیبی از محبت و بیزاری یا دوستی و دشمنی است، اگر قهر و مهر بنامیم، شاید مناسب باشد. بین برادران و دوستان، گول این حال را نباید خورد و در پس قهر و دعوا، مهر و محبت را نباید نادیده گرفت. زیرا به صد احتمال، عاقبت مهر بر قهر می کند. (۹۶۹) ارزش عقل و درایت و

همچنین مراتب پاکی و فضیلت اشخاص ، در مواقع اندوه و شادی ، خشم و ترس ، دوستی و دشمنی ، تنگدستی و ثروتمندی و خلاصه در حالات غیر عادی تشخیص داده می شود .

رفیق شایسته

کسی که با خشم و ناراحتی رفیق خود را ترک می گوید و با گله مندی از وی جدا می شود ، اگر در ایام جدایی خود را نبازد و از حدود حق و فضیلت خارج نشود ، اگر به پاکی امتحان بدهد و از حریم عدل و انصاف و عقل و مصلحت قدمی فراتر نگذارد ، دارای ارزش عقلی و صلاحیت اخلاقی است . چنین انسان شایسته و دوست داشتنی ، لایق دوستی و رفاقت است . (قال الصادق علیه السلام : من غضب علیک ثلاث مرات فلم یقل فیک سوء فاتخذہ لک خلا . (۹۷۰)) امام صادق علیه السلام فرموده است : کسی که سه بار نسبت به تو خشمگین شود و درباره ات به بدی سخن نگوید ، شایسته رفاقت است . او را برای دوستی انتخاب کن . با توجه به وضع روانی و مقتضیات طبیعی دوران شباب ، برای جوانان ، مراعات همه جانبه حدود و حقوق عادلانه رفیق بسیار مشکل به نظر می رسد . زیرا جوانان حقوق رفاقت و با مقیاس عقل و مصلحت اندازه گیری نمی کنند بلکه میزان سنجش حقوق رفیق ، بین جوانان ، همان عواطف تند و احساسات آتشین است .

جوان و خودپسندی

جوانان اسیر خوددوستی و احیانا خودپرستی هستند و نیک و بدهای زندگی را براساس تمایلات درونی خویش ارزیابی می کنند . در نظر جوانان ، رفیق خوب و حق شناس کسی است که بی قید و شرط به خواش های دوست جوان خود پاسخ مثبت دهد و در کمال صمیمیت و فداکاری در اجرای آن ها بکوشد . اگر جوانی به تمنیات خود پسندانه رفیق خویش ترتیب اثر ندهد ، وی را بی صفا و حق ناشناس می خوانند و با دیده خشم و بدبینی اش می نگرند . (ما نیز گاهی مثل بیماران روحی ، دوستان و آشنایان و دگران را به خاطر وجود خود تصور می کنیم و هر چه بتوانیم آنان را به اجرای مقاصد و امیال خویش وا می داریم و مطلقا رنج و زیانشان را در نظر نمی گیریم . هر که به حال ما مفید است و از ما فرمان می برد ، او را خوب می دانیم و از هر که به درد ما نخورد و به حرف ما نرود ، بد می گوئیم .) (۹۷۱) (قال علی علیه السلام : من لم یرض من صدیقه الا بایثاره علی نفسه دام سخطه .) (۹۷۲)

توقع بی جا از رفیق

علی علیه السلام فرموده است : خود پسند نادانی که از رفیق خویش توقع بی جا می کند و در رفاقت از وی خشنود نمی گردد ، مگر آن شخصیت خود را نادیده انگارد و رفیق نادانی را بر خود ترجیح دهد ، همواره در خشم و ناراحتی خواهد ماند ، زیرا هیچ رفیق عاقلی به این گذشت احمقانه تن نمی دهد . (با بیداری غریزه جنسی ، جوان متوجه به درون خود می شود . جهان اشیاء برایش مانند دوره قبل ارزش ندارد و به جهان اجتماعی گروه خود می گراید . جوانان اطمینان قبلی خود را از دست می دهند و به واسطه همین عدم اطمینان ، مرکز گفتار و کردار ایشان من آن هاست و چون جهان

جوان و گله مندی از محیط

محیط به گرد من جوانان نمی گردد ، خواه و ناخواه از محیط دلخوشی ندارد و پیوسته گله دارند . اعتراض و انتقاد می کنند . از اوضاع و احوال دلخوش نیستند و قوه فاعله و اراده ایشان ضعیف و سست می شود ، مثل این که رابطه ای غیر مستقیم بین این دو

حال، یعنی حال اعتراض و سستی اراده وجود دارد. همه چیز را نسبت به تمایلات خود می‌سنجند و ثبات عقیده ندارند و بر اثر همین خصوصیات است که به آسانی بازیچه این و آن می‌شوند. بعضی اوقات این احساسات و تمایلات به طور شدیدی یک طرفی سیر می‌کنند و موجبات تاءثرات و عواطف خطرناکی را برای فرد فراهم می‌نمایند (۹۷۳)

پیروی از احساسات تند

جوانان یک روز به خواهش دل و انگیزه های عاطفی و دور از محاسبه عقلی و مآل تندیشی و با یکدیگر طرح دوستی می‌ریزند و با هم رفیق و یک دل و صمیمی می‌شوند. روز دیگر بر اثر یک پیشامد ناچیز، طبع حساس و زود رنجشان آزرده می‌شود و دوستی گرمشان به دشمنی و کینه تیزی مبدل می‌گردد. در ایام دوستی، به پیروی از احساسات تند و تعدیل نشده، نسبت به رفیق خود، بیش از حد ابراز علاقه و محبت می‌کنند و گاهی رفاقتشان به صورت یک انزوای دو نفری در می‌آید و در ایام رنجش و جدایی نیز بیش از حد ابراز مخالفت و دشمنی می‌کنند، تا جایی که ممکن است به جرایم بزرگی دست بزنند و حوادث غیر قابل جبرانی به بار بیاورند. (شدت عواطف متغیر و زود گذر و تلطیف نشده و در دوره بلوغ، موجبات اشتباهات و خطاها حتی بزه ها را در این سن فراهم می‌کند. اعمال و رفتار آنها صورت می‌گیرد. اگر به نتیجه رسید، از در صلح و صفا در می‌آید و اگر کارش منتج به نتیجه نشد، قهر می‌کند. ستیزه جویی می‌نماید و پیوسته در نوسان است. این خصوصیات طبیعی جوانان است که محتاج به فرصت عمل و صبر و وسیله برای پرورش آن است. اگر فرصت وجود نداشته باشد، اگر راهنمایی و صبر وجود نداشته باشد و اگر وسیله بیان وجود نداشته باشد، این نیروی آماده رشد، متوجه انحرافات فردی و اجتماعی می‌شود.) (۹۷۴) طغیان خشم و انتقامجویی جوانان، نه تنها در مورد رفاقت های بر باد رفته و دوستان دشمن شده خطرناک است، بلکه در تمام موارد، حتی در محیط خانواده خطراتی در بردارد. اگر جوان خشمگین و برافروخته شود و دستخوش احساسات آتشین خود گردد، ممکن است به کارهای وحشتناک و جنون آمیزی دست بزند و مصائب سنگینی به بار بیاورد. (یک جوان هیجده ساله، دیروز، با خوردن اسید به عمر خود پایان داد، ولی قبل از اقدام به خودکشی به روی مادر و خواهر جوان خویش اسید پاشید. این دو نفر نیز در بیمارستان تحت معالجه قرار گرفتند.) (۹۷۵)

میانه روی در رفاقت

جوانان، اگر در زندگی دوستدار خوشبختی و سعادت و خواهان پیروزی و کامیابی هستند، باید با کمک ایمان و عقل بر عواطف خود چیره شوند و هرگز تسلیم بی‌قید و شرط احساسات خام و سوزان خویش نگردند و با اعمال ناروا، سعادت خود و دگران را تباه نسازند در مورد رفیق، باید همواره معتدل و میانه رو باشند. روزی که با همسالان خود روابط دوستانه دارند، تند روی نکنند و بی حساب نسبت به آن‌ها اظهار اعتماد و اطمینان نمایند و روزی که با دلگیری و آزرده‌گی از آنان جدا می‌شوند، به نام خشم انتقام جویی تندروی نکنند و در اعمال دشمنی و عداوت، از حدود عقل و مصلحت قدمی فراتر نگذارند و عملاً اندرز حکیمانه علی علیه السلام را به کار بندند که فرموده است: (احب حبیبک هونا ما عسی ان یعصیک یوما وابعض بغیضک هونا ما عسی ان یکون حبیبک یوما ما.) (۹۷۶)

دوستی در حدود مصلحت

با دوست مورد علاقه ات به مدارا و با حفظ جهات مصلحت اظهار دوستی کن، شاید روزی دشمنت شود و به مخالفت برخیزی، نیز در اظهار بی‌مهری نسبت به کسی که مورد خشم قرار گرفته، مدارا کن، چه ممکن است روزی تیرگی از میان برود و علاقه و

محبت واقع شود . ۶- ارتباط کودکان با یکدیگر ، در دوران چند ساله طفولیت محدود به محیط خانواده و سپس آموزشگاه است . ولی با فرارسیدن جوانی و بروز عواطف و احساسات دوران شباب ، وضع به کلی دگرگون می گردد و جوانان در خارج از محیط خانواده و مدرسه با دگران آشنا می شوند و با آنان طرح دوستی و رفاقت می ریزند و بدین وسیله روابط خود را با جامعه توسعه می دهند .

جوان و رفاقت با همسالان

معمولا ، جوانان در خارج از محیط خانواده ، رفقای خود را از گروه همسالان و بین امثال و اقران خود انتخاب می کنند و صمیمی ترین روابط دوستانه را با آنان برقرار می سازند . کمتر اتفاق می افتد که یک نفر جوان ، به طور عادی و بدون هدف مشروع یا نامشروع ، با کودکی نابالغ و یا شخصی بزرگسال رفیق صمیمی و دوست یک دل گردد . جوان حاضر نیست با کودک نابالغ رفیق شود و دوستی او را مناسب با شان خود نمی داند ، زیرا عقیده دارد با قبول رفاقت کوچک تر از خود ، سند بی لیاقتی خویش را امضا کرده است و با این کار ، شخصیت خود را تحقیر نموده و عملا ارزش مقام خویش را تنزل داده است .

رفاقت جوان و بزرگسالان

جوان ، که طبعا بلند پرواز و تفوق طلب است بسیار مسرور و شادمان می گردد اگر مردی بزرگ تر از خودش وی را به رفاقت برگزیند و به عنوان همکاری و همبازی ، با او دست دوستی و صمیمیت بدهد ، زیرا این امر را نشانه پیشرفت سریع شخصیت خود می داند . ولی به خود جرات نمی دهد که به بزرگتر از خود پیشنهاد رفاقت نماید ، زیرا احساس می کند همان طور که خودش حاضر نیست با کوچک تر از خود رفاقت کند و آن را مایه حقارت و دلیل بی لیاقتی خویش می داند ، همچنین بزرگسالان نیز حاضر نیستند با وی رفاقت کنند و موجبات هتک و تحقیر خود را فراهم آورند . به علاوه جوان از یک طرف خود را خام و بی تجربه می داند و به اندیشه و افکار خویش اطمینان ندارد و می ترسد از این که در خلال ایام رفاقت با بزرگ تر از خود ، سخنی نا به جا بگوید یا کار ناسنجیده ای مرتکب شود و مورد تمسخر و استهزا قرار گیرد و از طرف دیگر ، فکر می کند دو نفر جوان که قرین و نظیر یکدیگرند ، اگر با هم روابط دوستانه برقرار نمایند ، مردم آن دو را به چشم پدری و فرزندگی یا استاد و شاگردی می نگرند یا آن که جوان را طفیلی و سربار بزرگ سال تصور می کنند و در نتیجه عزت نفس جوان و شخصیتش در هم شکسته خواهد شد . با در نظر گرفتن این مطلب ، که جوانان عموما با همسالان خود طرح دوستی می ریزند و با آنان رفیق صمیمی می شوند و با توجه به این نکته که انگیزه جوانان در رفاقت ، کشش های عاطفی است و کمتر به جهات عقل و مصلحت توجه می کنند ، می توان پیش بینی کرد که رفاقت جوانان خام و بی تجربه تا چه پایه ممکن است به کارهای خطا و اشتباه منجر گردد و اگر مواردی با تحریک غرایز و طغیان احساسات مواجه شود ، چگونه می تواند حوادث غیر قابل جبرانی به بار بیاورد . ممکن است کسانی تصور کنند که والدین و مربیان عاقل و مال اندیش موظف اند در امر رفاقت جوانان مداخله کنند و یا بررسی صحیح و تبادل فکر ، برای آنان رفقای شایسته انتخاب نمایند و بدین وسیله جوانان را از خطر معاشرت های مضر و بدفرجام نگاه دارند . بدون تردید ، انجام چنین کار عاقلانه ای ، برای نسل جوان مفید و سودمند است . ولی این برنامه زمانی قابل اجرا است که جوانان خود جدا خواستار چنین کاری باشند و در کمال صراحت افکار خویش را با بزرگسالان کار آزموده و با تجربه در میان گذارند و نتیجه مشورت را عملا به کار بندند . ولی متأسفانه ، جوانان نه تنها خواستار چنین برنامه ای نیستند ، بلکه با آن مخالف اند .

جوان و اثبات لیاقت

جوان طبعاً شیفته عرض وجود و اثبات شخصیت است می خواهد خود مستقلاً در کارها تصمیم بگیرد. شخصاً اراده خویش را اعمال نماید و مراتب کاردانی و لیاقت خود را ثابت کند جوان حاضر نیست در انتخاب رفیق با بزرگسالان مشورت کند و از این راه به کوتاه فکری و نارسایی عقل خود اعتراف ضمنی نماید. به علاوه جوانان عقیده دارند که اساس ۳ بزرگسالان، زبان روح و ندای عاطفی جوانان را درک نمی کنند و از احساسات شورانگیز نسل جوان آگاهی ندارند، چطور ممکن است افکار خود را با آنان در میان بگذارند و با افراد بی اطلاعی مشورت کنند.

جوان و راز داری

به فرض اگر در موارد معدودی والدین یا مربیان، افراد بسیار فهمیده و با شخصیتی باشند که بتوانند با منطق مستدل و قوی خود، نظرات پخته و پیشنهادهای مصلحت آمیز خویش را به جوانان بقبولانند، باز هم نتیجه صد در صد مثبت نخواهد بود، زیرا جوان از نظر روانی به قدری قدرت استتار دارد که اگر بخواهد می تواند طبق خواهش دل و بر خلاف عقل و مصلحت، مدت ها با کسی دوستی پنهانی داشته باشد و با هوش ترین پدران و مادران و مربیان از آن روابط پشت پرده بی خبر باشند. (از مجموعه تجزیه و تحلیل هایی که درباره روحیات جوانان کردیم، می توانیم کیفیت محبت و تاءلمات جوانان را به وسیله مقایسه ایشان با کودکان به دست آوریم. تاءلمات جوانان داخلی تر است. کیفیت محبت جوانان مانند کودکان خود به خود مشخص نمی باشد. ما بین ضربه هیجان و عکس العملی که از آن ایجاد می شود، یک عمل ذهنی وجود دارد که هر قدر تکامل اعضای بدن بیشتر انجام یافته باشد، این عمل ذهنی پیچیده تر می باشد، در حالی که زندگی قلبی و تاءثرات خاطر کودک خردسال، اثر خود را زود ظاهر می سازد و با یک حرکت بدنی نتیجه آن هویدا می شود. محبت جوانان صمیمانه تر و اسرار آمیزتر است اینان قدرت دارند که این محبت را با دقت مخفی نمایند و یا با شدت و حرارت اظهار کنند. این تغییر مکان آثار محبت، از خارج به داخل، که در سایر کیفیات دوران بلوغ نیز دیده می شود، به نظر من یکی از مشخصات اصلی معرفت النفس جوانان، از زمان تکلیف به بعد است.) (۹۷۷)

رفاقت های خود سرانه

چه بسیارند جوانانی که دارای استعداد طبیعی هستند و اگر به درستی از آن بهره برداری کنند، به آسانی می توانند مدارج رشد و ترقی را ببینند و به کمال لایق خود برسند، ولی به اقتضای خود سری های دوران شباب، با عناصر فاسد و آلوده و روابط دوستی برقرار می کنند و روی خامی و بی اطلاعی، بر خلاف عقل و مصلحت، تنها به خواهش دل با آنان رفیق صمیمی می شوند می سپارند. گران بهاترین ایام عمر را در مجالس گناه می گذرانند. دامن پاک خود را آلوده می سازند و روزی به اشتباه خود پی می برند که فرصت از دست رفته و عمر عزیز سپری شده و از رفقای ناپاک و خائن، جز تیره روزی و بد نامی نصیبی نبرده اند. در نیمه راه عمرم و یاران نیم راه چون دزد کام دیده پراکنده از برم غمناک و بی امید و کم آمیز و دیر جوش در انتظار ضربت یاران دیگرم دانم حدیث چرب زبانان خود فروش دانم حدیث یار فروشان خود پرست دانم فسون راست نمایان کج نهاد دانم فریب کار گشایان چیره دست دانم ولی چه سود که اندرز روزگار چون پند پیرو صحبت آموزگار نیست تا روزگار تجربه آید به سر دریغ عفریت مرگ خنده زند روزگار نیست

رفیق پایه گذاری اخلاق

بدون تردید، مسئله رفاقت و انتخاب رفیق برای نسل جوان یکی از اساسی ترین مسائل دوران شباب است. جوانان باید همواره به این نکته متوجه باشند که رفقای دوران جوانی، نقش مؤثری در پایه گذاری شخصیت و ساختن خلق و خوی آنان دارند. رفیق

خوب می‌تواند جوان را به راه فضیلت و کمال انسانی سوق دهد. او را به صفات حمیده متصف سازد و موجبات پیروزی و سعادتش را برای تمام عمر فراهم نماید. رفیق بد قادر است جوان زود باور و ساده دل را به مسیر ناپاکی و گناه بکشاند آلوده دامن و بدنامش کند و مایه تیره روزی و بدبختی وی در تمام دوران زندگی گردد.

رفاقت بر اساس عقل

جوانان اگر خواستار سعادت و کامیابی هستند، باید در انتخاب رفیق جانب عقل و مصلحت را نگاه دارند و خود سرانه، از احساسات تند و ناسنجیده خویش پیروی نکنند، باید از خودپسندی، که بدبختانه در دوران شباب به اوج خود می‌رسد پرهیزند و به قوت و قدرت جوانی مغرور نباشند. بکوشند تا از افکار روشن مردان سالخورده و کاردان استفاده کنند. با مشورت و مصلحت اندیشی آنان با همسالان خویش رفاقت نمایند و مطمئن باشند که نظر واقع بین بزرگسالان خردمند، بیش از نیروی جوانی، در تاءمین سعادت و خوشبختی آنان مؤثر است. (قال علی علیه السلام: رای الشیخ احب الی من جلد الغلام. (۹۷۸)) علی علیه السلام فرمود: در نظر من رای صائب پیر سالخورده، محبوبتر از نیروی قوی جوان بی تجربه است. اولیای گرامی اسلام، به منظور راهنمایی پیروان خود، ضمن ده‌ها حدیث، درباره شرایط اساسی رفاقت مطالبی را بیان فرموده و صفات رفیق خوب و رفیق بد را خاطر نشان ساخته‌اند. در این جا برای مزید اطلاع جوانان پاره‌ای از آن روایات با توضیح مختصری نقل می‌شود.

اجتناب از احمق

یکی از شرایط اساسی رفاقت، که در روایات مذهبی مورد کمال توجه قرار گرفته، موضوع عقل رفیق است. اولیای اسلام جدا توصیه کرده‌اند که با افراد احمق طرح دوستی نریزید و هرگز آنان را به مصاحبت و رفاقت انتخاب نکنید، زیرا دوست احمق مایه ناراحتی و ملالت خاطر است و ممکن است در مواقعی زیان و ضرر به بار آورد. (قال علی علیه السلام: صدیق الاحمق فی تعب.) (۹۷۹)) علی علیه السلام فرموده: کسی که رفیق احمق دارد، همواره در رنج و ناراحتی است. (قال الصادق علیه السلام: من لم یجتنب مصاحبه الاحمق یوشک ان یتخلق باخلاقه.) (۹۸۰)) امام صادق علیه السلام فرموده است: کسی که از رفاقت و همنشینی با احمق پرهیز نکند، تحت تأثیر کارهای احمقانه وی واقع می‌شود و خیلی زود به اخلاق ناپسندش متخلق می‌گردد. (قال علی بن الحسین علیه السلام: یا بنی ایاک و مصاحبه الاحمق فانه یرید ان ینفعک فیضرک.) (۹۸۱)) حضرت سجاد علیه السلام به فرزندش امام باقر فرموده است: از رفاقت با احمق پرهیز کن، چه او اراده می‌کند به نفع تو قدمی بردارد، ولی بر اثر حمق و ناهمی، مایه زیان و ضرورت می‌شود.

دوست موقع ناشناس

روزی قنبر، خدمتگزار علی علیه السلام، به مجلس یکی از مردان متکبر و تجاوز کار وارد شد. در محضر وی جمعی نشسته بودند. از آن جمله مرد کوته فکر و کم تشخیصی بود که خود را از شیعیان ثابت قدم علی علیه السلام می‌دانست. موقعی که قنبر به مجلس ورود کرد، آن شیعه موقع ناشناس، برای احترام قنبر و به پاس مقام شامخ علی علیه السلام از جا برخاست و عملاً مقدم او را گرامی شمرد. مرد متکبر از این کار خشمگین شد و به وی گفت: آیا در محضر من برای ورود یک فرد خدمتگزار قیام می‌کنی؟ مرد موقع ناشناس به جای آن سکوت کند و بر جای خود بنشیند و به خشم تجاوز کار متکبر پایان دهد، جوابی داد که خشم او را تشدید کرد. گفت: چرا به احترام قنبر قیام نکنم؟ او به قدری بزرگوار و شریف است که فرشتگان بال‌های خود را در راه وی می‌گسترانند و قنبر روی بال ملائکه راه می‌رود. این اظهار دوستی نا به جا و بی مورد، چنان مرد متکبر را عصبی و ناراحت کرد که

از جای خود برخاست، قنبر را زد و به او ناسزا گفت. به علاوه، تهدیدش کرد که این ماجرا باید پنهان بماند و کسی از کتک زدن و دشنام دادن من آگاه نشود. طولی نکشید آن شیعه موقع ناشناس و کوتاه فکر، بر اثر مار گزیدگی بستری شد. علی علیه السلام به عیادتش رفت. از فرصت استفاده نمود و به وی فرمود: اگر می خواهی خداوند عافیت دهد، باید متعهد شوی که از این بعد نسبت به ما و دوستان ما اظهار علاقه و محبت بی مورد نکنی و در محضر دشمنان، موجبات زحمت و آزار ما و یاران ما را فراهم نیاوری. (۹۸۲) آن مرد موقع ناشناس، اگر شخص فهمیده و عاقلی می بود، هرگز به چنین عمل ناسنجیده و خامی دست نمی زد و بی جهت موجبات هتک و توهین قنبر را فراهم نمی ساخت. آری دوست نادان مایه رنج و ملال است. می خواهد به رفیق خود نفعی برساند، از نادانی به وی ضرر می زند. (قال العسکری علیه السلام: صدیق الجاهل تعب. (۹۸۳))

دوست نادان

حضرت امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: دوست شخص نادان همواره در زحمت و ناراحتی است. ناگفته نماند همانطور که نادانی و کوتاه فکری مراتب و درجاتی دارد و هر قدر آدمی نادان تر باشد، خطر دوستی اش بیشتر است، همچنین عقل و درایت نیز دارای مراتبی است و دوست هر چه عاقلتر باشد، ارزش رفاقتش بیشتر خواهد بود. (الصادق علیه السلام: الاخوان ثلاثه فواحد كالغذا الذي يحتاج اليه كل وقت العاقل و الثاني في معنى الدا وهو الاحمق و الثالث في معنى الدوا فهو اللبيب. (۹۸۴)) امام صادق علیه السلام فرمود: رفقای صمیمی که هم مانند به آدمی وابسته و نزدیک هستند، سه قسم اند. اول، کسی که مانند غذا، از لوازم ضروری زندگی به حساب می آید و در همه حالات، آدمی به وی نیاز دارد. او رفیق عاقل است. دوم، کسی است که وجود او برای انسان به منزله یک بیماری مزاحم و رنج آور است و او رفیق احمق است. سوم، رفیقی است که وجود نافعش به منزله داروی شفا بخش و ضد بیماری است و او رفیق لیب است، یعنی روشنفکر بسیار عاقل است.

رفیق خردمند

بعضی از افراد به قدری خردمند و عاقل و نیز بین و مال اندیش هستند که کلمه عاقل برای شناساندن آنان نارسا و کوتاه است. در این حدیث، امام صادق علیه السلام، آن مردان شایسته و ممتاز را با کلمه لیب معرفی کرده است. می توان گفت کسی که رفیق لیب دارد، از نعمت بسیار بزرگی در زندگی بر خوردار است. باید قدر آن نعمت گران بها را بدان و از وجود چنین دوست پراج و لایق به شایستگی استفاده کند. رفیق لیب داروی دردهای زندگی و حلال مشکلات اجتماعی است. او می تواند در موقع حساس و خطرناک، بزرگ ترین خدمت را نسبت به دوست خود بنماید و با عقل روشن خویش، وی را از یقوت و بدبختی برهاند.

معتصم در مهمانی وزیر

فضل مروان از وزرای معتصم عباسی بود. او بر اثر لیاقت و کاردانی، بر تمام اقران خود تقدم یافت و مورد عنایت مخصوص خلیفه قرار گرفت. وزیر برای آن که مردم را از قرب معنوی خود نزد معتصم آگاه سازد و مراتب محبوبیت خویش را به دگران بفهماند، از خلیفه درخواست نمود که به وی افتخار دهد و روزی به عنوان صرف عصرانه، منزلش را به قدوم خود مزین سازد خلیفه دعوت او را برای روز مقرر اجابت نمود. وزیر برای پذیرایی هر چه بهتر و عالی تر، خانه مجلل خود را با فرش های گران بها و پارچه های قیمتی و گل های رنگارنگ به وضع بسیار جالب و خیره کننده ای تزین نمود. ظروف طلا و نقره بسیار تهیه کرد. بهترین میوه ها و شیرینی ها را مهیا نمود و خلاصه مجلس بی نظیری تشکیل داد. موقعی که خلیفه وارد مجلس شد، از دیدن آن همه تجمل و

ثروت به شگفتگی آمد و از اینکه و زیرش چنین زندگی با شکوه و مجللی تهیه کرده ، رشک برد . چند لحظه با ناراحتی نشست و سپس به بهانه درد شکم از جای حرکت کرد و از مجلس بیرون رفت .

هوش ابراهیم موصلی

وزیر ، از این پیشامد سخت نگران شد . در خاطرش گذشت که این مجلس شوم و بد فرجام ، نه تنها مقامش را بالا نبرد ، بلکه زمینه تنزل و سقوطش را آماده ساخت . باید فوراً چاره جویی کند ، ولی از شدت اضطراب و خود باختگی قدرت فکر کردن نداشت . در آن موقع حساس تصمیم گرفت حقیقت امر را به اطلاع رفیق لیب و هوشمند خود ، ابراهیم موصلی ، که در مجلس مهمانی حضور داشت ، برساند و از عقل تیزبین او استفاده کند . جریان را با وی در میان گذارد . ابراهیم لحظه ای فکر کرد . به وزیر گفت : تو از خلیفه جدا نشو و به عنوان بدرقه و مراقبت حال مزاجی اش به دربار برو . در محضر خلیفه بمان و منتظر نامه من باش . وقتی نامه ام به دستت رسید ، در حضور معتصم بخوان . از تو می پرسد نامه چیست ؟ مدلول آن را به عرض برسان . وزیر طبق دستور رفیق دانای خود عمل کرد و نامه به موقع رسید . ابراهیم در نامه نوشته بود که صاحبان فرش ها و ظروف طلا و نقره آمده اند و می گویند مجلس پذیرایی خلیفه تمام شد . اجازه دهید اموال خود را ببریم . همان طور که ابراهیم پیش بینی کرده بود ، معتصم از نامه سؤال کرد . وزیر مفاد نامه را به عرض رساند . خلیفه بی اختیار خندید و عقده درونی گشوده شد ، زیرا دانست آن همه اموال ، ملک شخصی وزیر نبوده بلکه از دگران به عاریت گرفته است . به همین جهت ، با گشاده رویی و مسرت ، از زحمات وزیر قدردانی کرد . رفیق لیب با این تدبیر عاقلانه توانست دوست خود را از یک خطر قطعی برهاند . (۹۸۵) مسئله عقل و درایت رفیق در کتب تربیتی اسلام به قدری مهم و پر ارزش است که اگر به فرض کسی ، با دارا بودن عقل تیز بین و فکر روشن ، فاقد پاره ای از مکارم اخلاق باشد ، رفاقت با وی روا و مجاز شناخته شده است . (ابی عبدالله علیه السلام قال امیرالمؤمنین : لا علیک ان تصحب ذالعقل و ان تحمد کرمه و لکن انتفع بعقله . (۹۸۶)) علی علیه السلام فرموده است : مانعی ندارد که با فرد عاقل و خردمندی که دارای طبع بلند و کرامت اخلاق نیست ، رفاقت نمایی ، ولی مراقب باش که در برخوردهای دوستانه ، تنها از فکر روشنش استفاده کنی و به دنائت و پستی اخلاقش متخلق نگردی .

رفیق گناهکار

یکی از دیگر از شرایط رفیق ، پاکدامنی وی از آلودگی های گناه و بزهکاری است . اولیای گرامی اسلام به پیروان خود توصیه کرده اند که با افراد فاسد و ناپاک رفاقت نکنید و در مجالسشان حاضر نشوید . چه رفیق گناهکار می کوشد تا دوست خود را به اعمال بد خویش آلوده کند و او را در معصیت هم‌رنگ خود سازد . (فی وصیه امیرالمؤمنین لولده الحسن علیهما السلام انه قال فیها : و ایاک و مواطن التهمه و المجلس المظنون به السوفان قرین السو یغیر جلیسه . (۹۸۷)) علی علیه السلام در ضمن وصیای خود به حضرت مجتبی فرموده است : از مراکز بدنام پرهیز . از مجالسی که مورد سو ظن است دوری کن و بدان که رفیق بد ، دوست خود را فریب می دهد و میل او را به کارهای ناپسند تحریک می کند و سرانجام آلوده اش می سازد . چه بسیار جوانان بی تجربه و خام ، با همسالان خود ، که به مواد مخدره و میگساری ، به بی عفتی و قمار و خلاصه به انواع گناه مبتلا بودند ، رفیق شدند و از آنان درس ناپاکی آموختند و به منظور عیاشی و جلب لذت بیشتر ، به کارهای پست و گناهان خانمان سوز دست زدند و سرانجام سلامت و سعادت خود را تباه ساختند و برای تمام عمر ، خویشان را بدبخت و سیه روز نمودند . (روز دوازدهم ژانویه امسال ، شش نفر از دانشجویان یکی از دانشگاه های پنسیلوانیا ، در امریکا ، بر اثر استعمال ماده مخدر ال - اس - دی ، قدرت بینائی خود را از دست داده و کور شدند . آقای نورمان یا در ، کمیسر امور نابینایان در قسمت رفاه عمومی ایالت پنسلوانیا ، جریان واقعه را در

یک مصاحبه مطبوعاتی چنین شرح داد: این شش نفر، که دانشجویان سال سوم دانشگاه هستند، در نقطه ای خلوت، در خارج از دانشگاه جمع شده و پس از شش ساعت عده ای دیگر از دانشجویان آن‌ها را با وضعی فجیع، در حالی که قدرت بینایی خود را از دست داده بودند، پیدا می‌کنند. آقای یا در اضافه کرد که بر اثر استعمال این ماده آن‌ها حتی نمی‌توانسته‌اند تشخیص دهند که در مقابل اشعه گرم خورشید قرار گرفته‌اند و هنگامی به خود می‌آیند که اثر ال - اس - دی، از بین رفته و متوجه می‌شوند که کور شده‌اند. (۹۸۸)

رفیق بد و بدنامی

جوانی که با رفقای گناهکار و بد نام رفاقت می‌کند و در جامعه با آنان رفت و آمد می‌نماید، اگر به فرض، خویشان دار و با اراده باشد و مراقبت کند که به گناهانشان آلوده نشود، نمی‌تواند از بدنامی اجتماعی و سو شهرت خود را مصون نگاه دارد. زیرا بدنامی یک اثر قهری است که بر اثر رفاقت با افراد گناهکار دامن گیر جوان می‌شود و سوابق او را ننگین می‌کند، اگر چه به کارهای بد آنان آلوده نشده باشد. (قال رسول الله صلی الله علیه و آله: اولی الناس بالثمه من جالس اهل الثمه. (۹۸۹)) رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است: شایسته‌ترین مردم برای بدنامی و ننگ اجتماعی کسانی هستند که با بدنامان رفیق می‌شوند و با آنان مجالست می‌نمایند.

رفیق دروغگو

رفاقت جوانان با افراد گناهکار و متجاوز و دروغگو و خائن، نه تنها در اوقات دوستی و پیوستگی مایه فساد اخلاق و بدنامی آنان است، بلکه در ایام جدایی و دوره کناره‌گیری نیز جوانان از شر چنین دوستان منحرفی نخواهند بود. کسی که در روز دوستی به عنوان حمایت از رفیق خود دروغ می‌گوید و با بی‌باکی دگران را به نفع دوست خود متهم می‌سازد، چرا در روز دلتنگی و جدایی، به منظور انتقام جویی و کینه توزی به رفیق دیروز خود تهمت نزد و در راه ایدای او مرتکب جنایت نشود؟ (الصادق علیه السلام: احذر من الناس ثلاثة. الخائن و الظلوم و النمام لان خان لك خانك و من ظلم لك سیظلمك و من نم اليك سینم عليك. (۹۹۰)) امام صادق علیه السلام فرموده است: از رفاقت و همبستگی سه گروه بر حذر باش. خائن، ستمکار و سخن چین. کسی که روزی به نفع تو خیانت می‌کند، روز دیگر به ضرر تو خیانت خواهد کرد. کسی که برای تو به دیگری ستم می‌نماید، طولی نمی‌کشد که به شخص تو ستم می‌کند و کسی که از دگران نزد تو نما می‌کند، آن قریب از تو نزد دگران نما می‌خواهد کرد. (قال علی علیه السلام: من مدحك بما لیس فیک فهو خلیق ان یذمک بما لیس فیک. (۹۹۱)) علی علیه السلام فرموده است: کسی که روزی برای فضیلتی که در تو نیست، به دروغ مدحت گوید، سزاوار است روز دیگر برای صفت بدی که از آن مزهی، مذمت کند. خلاصه، کسی که به گناه و ناپاکی آلوده شده و به سیئات اخلاقی و خیانت کاری خو گرفته است، قابل اعتماد و شایسته رفاقت نیست، زیرا چنین انسان منحرفی خیلی زود رفیق خود را فاسد می‌کند و او را بین مردم ننگین و متهم می‌سازد. به علاوه، چنین انسان پستی، اگر در روز رفاقت از کارهای ظالمانه و ضد فضیلت خود به نفع رفیق استفاده می‌کند، در روز جدایی نیز با همان روش‌های ناپسند و رفتار ظالمانه، به وی آسیب می‌رساند و در هر دو صورت، روش‌های نادرست و ضد اخلاقی چنین رفیقی، در نظر اولیای گرامی اسلام مذموم و مطرود شناخته شده است.

رفیق متملق

یکی از رفاقت‌هایی که در تعالیم مذهبی مضر و مذموم شناخته شده و اولیای گرامی اسلام پیروان خود را از آن بر حذر داشته‌اند،

رفاقت با افراد متملق و چاپلوس است. متملق کسی است که به انگیزه ترس یا طمع، بر خلاف عقیده باطنی و اعتقاد واقعی خود، لب تمجید این و آن می‌گشاید و با مدح و ثناگویی نا به جا شخصت معنوی و ارزش انسانی خویش را پایمال می‌کند. متملق برای آن که از شدت رسوایی و ننگ کار خود بکاهد و پستی و دنائت خویش را تا اندازه‌ای پنهان کند، می‌کوشد که عمل نادرست و غیر واقعی خویش را درست و حقیقی جلوه دهد و اصرار می‌ورزد تا دگران را در این روش باطل و همرنگ و هم عقیده خود سازد. (قال علی علیه السلام: لا تصحب المالمق فیزین لک فعله و یود انک مثله. (۹۹۲)) علی علیه السلام فرموده است: با چاپلوسی رفاقت مکن که او با چرب زبانی تو را اغفال می‌کند. کار ناروای خود را در نظرات زیبا می‌نماید و دوست دارد که تو نیز مانند وی باشی. جوانان باید از همنشینی فرومایگان متملق بپرهیزند و با آنان طرح دوستی و رفاقت نریزند و متوجه باشند که بر اثر معاشرت و مجالست با آن‌ها رفته رفته به خوی ناپسند تملق مبتلا می‌شوند. جوانان باید بدانند که تملق و چاپلوسی، به منزله انتحار معنوی و نابود کردن شخصیت اجتماعی خویش است. کسی که به سعادت و خوشبختی خود علاقه دارد، هرگز به چنین خلق ناپسندی متخلق نمی‌شود و با دست خود موجبات نابودی شخصیت خویش را فراهم نمی‌سازد. درباره رفاقت و شرایط رفیق، احادیث دیگری نیز از اولیای اسلام رسیده است. در این جا با نقل یکی از آن روایات، که حاوی شرایط رفیق خوب و شایسته، بحث رفاقت را خاتمه می‌دهیم. (الصادق علیه السلام: الصداقه محدوده فمن لم تکن فیه تلک الحدود فلا تنسبه الی کمال الصداقه و من لم یکن فیه شیء من تلک الحدود فلا تنسبه الی شیء من الصداقه. اولها ان یکون سریرته و علانیته لک واحده و الثانیه ان یری زینک زینه و شینک شینه و الثالثه لایغمره عنک مال و لا ولایه و الرابعه ان یمنعک شیئا مما تصل الیه مقدرته و الخامسه لایسلمک عند النکبات.) (۹۹۳) امام صادق علیه السلام فرموده است: دوستی و رفاقت حدودی دارد. کسی که واجد تمام آن حدود نیست، او دوست کامل نیست و آن کس که دارای هیچ یک از آن حدود نیست، اساسا دوست نیست. اول آن که ظاهر و باطن رفیقیت نسبت به تو یکسان باشد. دوم آنکه زیبایی و آبروی تو را جمال خود ببیند و نازیبایی تو را نازیبایی خود بداند. سوم دست یافتن به مال یا رسیدن به مقام، روش دوستانه او را نسبت به تو تغییر ندهد. چهارم در زمینه رفاقت، از آن چه و هر چه در اختیار دارد، نسبت به تو مضیقه ننماید. پنجم تو را در موقع آلام و مصائب ترک نکوید.

جوان و انتخاب شغل

قال الله ...

قال الله العظیم فی کتابه: ... و لقد مکناکم فی الارض و جلنا لکم فیها معایش قلیلا ما تشکرون (۹۹۴) مسئله انتخاب شغل و به دست آوردن کار، یکی از مهم ترین مسائل نسل جوان است. فرزندان بشر موقعی که روزگار کودکی و ایام بلوغ را طی می‌کنند و به دوران جوانی قدم می‌گذارند، مایل اند کاری به دست آورند و جایی در جامعه برای خود باز کنند. زندگی خویش را از درآمد شخصی تاءمین نمایند و در پرتو آن به آزادی و استقلال نایل گردند. شایستگی خود را ثابت کنند و شخصیت خویش را در جامعه مستقر سازند. اشتغال به کار و قبول مسئولیت، لازمه زندگی شرافتمندانه در اجتماعات بشری است. کسی که می‌خواهد از مزایای تمدن برخوردار گردد و با عزت و آبرومندی امرار حیات نماید، باید خود عضو مفید جامعه باشد و در لیاقت و شایستگی کاری را به عهده بگیرد و همان طور که وی از نتایج کار دگران استفاده می‌کند، دگران نیز از نتیجه کار او بهره مند گردند. فرومایگی که از قبول مسئولیت و انجام کار شانه خالی می‌کنند و در زندگی سربار مردم اند و مانند انگل‌ها از محصول زحمت دگران ارتزاق می‌کنند، مورد بدبینی اسلام و منفور جوامع بشری هستند و سرانجام، بیکاری و تن پروری، آنان را به راه فساد اخلاق و تباهی سوق می‌دهد. (قال رسول الله صلی الله علیه و آله: ملعون من القی کله علی الناس.) (۹۹۵)

بیکاری و فساد اخلاق

رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است: رانده و مطرود در گناه الهی است کسی که بار زندگی خود را بر دوش دگران بیفکند و از دسترنج مردم امرار معاش نمایند. (قال علی علیه السلام: ان یکن الشغل مجهده فاتصال الفراغ مفسده. (۹۹۶)) علی علیه السلام فرموده: اگر تن دادن به شغل، مایه زحمت و تعب است، بیکاری دائم نیز باعث نادرستی و فساد است. خداوند، بشر را با نیروی عقل و استعداد نامحدود آفریده و از وی خواسته است تا با کار و کوشش و با سعی و عمل، ذخائر نهفته زمین را بیرون آورد، غذا و لباس و سایر لوازم معیشت خود را تهیه نماید، با آسایش خاطر زیست کند و شکرگزار او باشد. (و لقد مکنناکم فی الارض و جعلنا لکم فیها معایش قلیلا ما تشکرون.) ای فرزند بشر، ما به شما در زمین سلطه و اقتدار بخشیدیم و برای تاءمین روزی و معیشتتان، هر قسم نعمتی را در آن قرار دادیم، ولی اندکی از شما شکرگزار نعمت های خدا هستید.

بهزیستی در پرتو کار

سعی و عمل مایه بهزیستی و عمران و آبادی و حافظ عز و شرف و از عوامل مؤثر در سعادت مادی و معنوی بشر است. اولیای گرامی اسلام، در کمال صراحت، پیرامون خود را به کار و کوشش مشروع ترغیب و تشویق نموده و ارزش مجاهدات آنان را در راه تاءمین معاش خود و فرزندانشان، در ردیف فداکاری سربازان اسلام به حساب آورده اند. به علاوه خودشان کار می کردند و عملا نیز مردم را به سعی و کوشش دعوت می نمودند. (ابی عبدالله علیه السلام: الکاد علی عباله کالمجاهد فی سبیل الله. (۹۹۷)) امام صادق علیه السلام فرمود: کسی که در طلب روزی خانواده خود کار می کند و به سعی و کوشش تن می دهد، مانند مجاهدی است که در میدان کارزار برای خدا جهاد می نماید. (الرضا علیه السلام: ان الذی یطلب من فضل یکف به عیاله اعظم اجرا من المجاهد فی سبیل الله. (۹۹۸))

ارزش کار در اسلام

حضرت رضا علیه السلام فرموده: آن کس که برای تاءمین معاش عائله خود فعالیت می کند و از پی روزی می رود، اجرش از مجاهده راه خدا بزرگ تر است. (ابی عمر و الشیبانی قال: رایت ابا عبدالله علیه السلام و بیده مسحاه و علیه آزار غلیظ یعمل فی حائط له و العرق یتصاب عن ظهره فقلت جعلت فداک اعطنی اکفک فقال لی انی احب ان یتاذی الرجل بحر الشمس فی طلب المعیشه. (۹۹۹))

تحمل رنج در تاءمین معاش

ابی عمرو شیبانی می گوید: امام صادق علیه السلام را دیدم که بیلی در دست و جامه خشنی در برداشت. در محوطه شخصی خود کار می کرد و عرق از پشتش می ریخت. عرض کردم بیل را به من بدهید تا کار شما را انجام دهم. حضرت فرمود: دوست دارم که مرد در راه به دست آوردن معاش، آزار حرارت آفتاب را ببیند و رنج آن را تحمل نماید. (علی بن ابی حمزه قال: رایت اباالحسن علیه السلام یعمل فی ارض له قد استتفعت قدماه العرق. قلت جعلت فداک این الرجال؟ فقال یا علی عمل بالید من هو خیر منی و من ابی فی ارضه. فقلت له و من هو فقال رسول الله صلی الله علیه و آله و امیر المؤمنین و ابائی کلهم قد عملوا بایدیهم و هو من عمل النبین المرسلین و الصالحین. (۱۰۰۰)) علی بن حمزه می گوید: حضرت اباالحسن علیه السلام را دیدم که در زمین خود کار می کند و قدم های مبارکش غرق عرق شده است. عرض کردم: مردان کار کجا هستند که شما شخصا زحمت می

کشید؟ در جواب فرمود: کسانی که از من و پدرم بهتر بودند، کار می‌کردند. پرسیدم: آن‌ها کیستند؟ فرمود: رسول خدا امیرالمؤمنین و تمام پدرانم با دست خود کار می‌کردند کار کردن، عمل انبیا و مرسلین و مردان صالح و شایسته است. پیشوای عالی قدر اسلام، برای آن که مسلمین را به کار و کوشش و به سعی و عمل تشویق کند و آنان را از تبلی و بیکاری بر حذر دارد، عملاً افراد زحمت کش و کارگر را مورد مهر و عنایت مخصوص خود قرار می‌داد و به صور مختلف تشویقشان می‌کرد. برعکس، با بیکاران به تلخی و سردی برخورد می‌نمود و مراتب نارضایی خود را صریحاً اظهار می‌فرمود. (روی انس بن مالک ان رسول الله صلی الله علیه و آله لما اقبل من غزوه تبوک استقبله سعد الانصاری فصافحه النبی صلی الله علیه و آله ثم قال له ما هذا الذی اکنب یدیک؟ قال یا رسول الله اضرب بالمر و المسحاه فانفقہ علی عیالی فقبل یده رسول الله صلی الله علیه و آله و قال هذه ید لاتمسها النار. (۱۰۱))

پیغمبر اکرم و تشویق کارگر

انس بن مالک گفت: موقعی که رسول اکرم از جنگ تبوک مراجعت می‌کرد، سعد انصاری به استقبال آمد حضرت با او مصافحه کرد و دست سعد را زبر و خشن دید. فرمود: چه صدمه ای و آسیبی به دستت رسیده است؟ عرض کرد: یا رسول الله، من با طناب و بیل کار می‌کنم و درآمدم را خرج معاش خانواده ام می‌نمایم. رسول اکرم دست او را بوسید و فرمود: این دستی است که آتش با آن تماس پیدا نمی‌کند. (کان رسول الله صلی الله علیه و آله اذا نظر الی الرجل فاعجبه قال هل له حرفه فان قالوا لا، قال سقط من عینی. (۱۰۲)) رسم پیغمبر اکرم این بود که وقتی با مردی برخورد می‌کرد که نیرو و قوتش مایه شگفتی آن حضرت می‌شد، سؤال می‌کرد آیا حرفه ای دارد و به کاری مشغول است؟ اگر جواب منفی بود، می‌فرمود از چشم من افتاد. پیغمبر اسلام از نظر معنوی فرستاده خداوند و رهبر روحانی جامعه و از نظر ظاهری رئیس کشور و شخص اول مملکت بود. وقتی در حضور مردم دست سعد انصاری را به احترام سعی و عملش می‌بوسد، در واقع بالاترین مراتب احترام و تشویق را نسبت به کار و کارگر معمول داشته است و موقعی که درباره فرد بیکار می‌فرماید: (از چشم من افتاد)، نافذترین سخن را درباره نارضایی و اعراض خود از بیکاری و بیکار ادا فرموده است.

وظایف پدران

در آیین مقدس اسلام، پدران موظف اند که فرزندان جوان خود را در انتخاب شغل یاری کنند و آنان را به کار شایسته و مناسبی وا دارند. این خود یکی از حقوقی است که فرزندان به پدران مسلمان خود دارند و پدران باید آن را ادا نمایند. (قال رسول الله صلی الله علیه و آله: یا علی حق الولد علی والده ان یحسن اسمه و ادبه و یضعه موضعا صالحا. (۱۰۳))

سربلندی در پرتو کار

رسول اکرم به علی علیه السلام فرمود: حق فرزند به پدرش این است که برای وی نام خوب انتخاب کند، در ادب و تربیتش بکوشد و او را به کار شایسته ای بگمارد. داشتن شغل و قبول مسئولیت نه تنها وسیله امرار معاش و ادامه زندگی است بلکه خود مایه عز و شرف اجتماعی و از عوامل مؤثر اعتماد به نفس و اثبات شخصیت است. جوانی که کار می‌کند و رد آمد شخصی دارد، خود را مستقل و آزاد می‌بیند و در باطن احساس سربلندی و افتخار می‌کند، به خود حق می‌دهد که در جامعه اظهار وجود نماید و خویشتن را به نام یک عضو مفید و مؤثر اجتماع به حساب آورد. موريس دبس می‌گوید: (شغل و انتخاب آن یک نقش مستقیم در اثبات شخصیت جوان دارد زیرا این موضوع نشانه آزادی جوان است و از این پس می‌تواند از وسایل شخصی برای ادامه

زندگانی استفاده کند. به همین دلیل است که به دست آوردن اولین پول این قدر لذیذ و مطبوع است. در نتیجه اعتماد به شخص خود پیدا می‌کند و تا سمت الرءس صعود می‌نماید. من جوانانی را می‌شناختم که حاضر بودند به طیب خاطر، تمام مزد خود را به خانواده بسپارند، اما اگر این موضوع از طرف خانواده امر عادی و طبیعی تلقی می‌شد، حاضر به تحمل نبودند. جوان دانشجویی که هنوز پول به دست نمی‌آورد و حتی احتیاج به کمک مالی دارد، غالباً یک نوع خفت و خواری مبهمی را حس می‌نماید. وی لااقل با این خوش حالی و لذت راضی است که پول جیب خود را مطابق میل خود مصرف نماید. (۱۰۰۴)

کار و تحکیم شخصیت

اولیای گرامی اسلام، ضمن این کار را از جنبه مادی و به منظور تاءمین معاش و اداره زندگی مورد توجه قرار داده و به پیروان خود توصیه کرده‌اند، به جنبه معنوی آن نیز عنایت داشته و کار و کوشش را وسیله استقلال و تحکیم شخصیت و مایه عز اجتماعی بی‌نیازی از مردم خوانده‌اند. (زراره عن الصادق علیه السلام: ان رجلا اتاه فقال اننی لا احسن ان اعمل عملا یبیدی و لا احسن ان اتجر و انا محارف محتاج فقال اعمل و احمل علی راسک و استغن عن الناس. (۱۰۰۵)) زراره می‌گوید: مردی به حضور امام صادق علیه السلام آمد. عرض کرد: دست سالمی ندارم که با آن کار کنم. سرمایه ندارم تا با آن تجارت نمایم. مرد محروم و مستمندی هستم. چه کنم؟ اما صادق علیه السلام، که می‌دید سر آن مرد مسائل سالم است و می‌تواند طبق رسوم محلی با آن کار کند، راضی عز و شرفش با گدایی از مردم در هم بشکند. به وی فرمود: با سرت باربری کن و خود را از مردم مستغنی و بی‌نیاز بدار. (روی عن العالم انه قال: الیاس مما فی ایدی الناس عز الناس عز المومن فی دینه و مروته فی نفسه و شرفه فی دنیا و عظمته فی اعین الناس و جلالته فی عشیرته و مهابته عند عیاله و هو اغنی الناس عند نفسه و عند جمیع الناس. (۱۰۰۶)) حضرت موسی بن جعفر علیه السلام فرموده است: از مردم قطع امید کردن و از ثروتشان چشم پوشیدن و به در آمد کار خود قانع بودن، برای مرد با ایمان، مایه عز دینی و روح جوانمردی و شرف دنیوی است. چنین انسانی در نظر مردم بزرگ و بین فامیل خود محترم و در محیط خانواده اش دارای هیبت و عظمت خواهد بود. او در ضمیر خود. در نظر دیگران بی‌نیازترین تمام مردم است.

مشاغل مشروع

ناگفته نماند که تشویق و ترغیب اولیای گرامی اسلام به کار و کوشش، تنها ناظر به شغل‌های مشروع و کارهای مفیدی است که خیر و صلاح جامعه در آنهاست. و گرنه کارهایی که به جسم و جان مردم و به عفت و اخلاق عمومی آسیب می‌رساند و منافی با شرافت و عزت نفس است، هرگز نمی‌تواند باعث افتخار و سربلندی و مایه عز و شرف اجتماعی گردد. کسی که از راه رشوه خواری و تملق‌گویی ارتزاق می‌کند، کسی که از راه زنا و لواط با تشکیل فاحشه‌خانه و قوادی امرار معاش می‌نماید، کسی که با قمار بازی و در آمد قمار خانه یا مشروب فروشی و بدبخت کردن مردم اعاشه می‌کند و خلاصه کسی که از راه کسب‌های غیر مشروع چرخ زندگی خود را می‌گرداند، نه تنها شخصیت شریفی به دست نمی‌آورد، بلکه برعکس، کارهای پست و پلید او را زبون و فرومایه می‌سازد، شخصیت انسانی اش را در هم می‌شکند و به صفات ناپسند متصفش می‌سازد. (دموستن، ناطق معروف یونان، در نطقی که درباره چگونگی مقاومت فیلیپ ایراد کرد، چنین گفت: (به نظر من، با داشتن شغلی پست و دون غیر ممکن است که شخص بتواند روحیه‌ای عالی و نجیب داشته باشد. شغل و عمل افراد هر چه که باشد، اخلاق آنان متناسب با آن خواهد بود.)

رابطه شغل با اخلاق

این نظریه صحیح روان شناسی است درست نشان می دهد که چه اقداماتی باید در مورد نظم اقتصادی کنونی ما اعمال گردد . فعالیت فرد ، نفوذی قوی و تاءثیراتی گوناگون بر اصول اخلاقی وی باقی می گذارد و کارهای او ایجاد عاداتی انتخابی و مخصوصی می نماید و روشن می کند که آن فرد به خصوص ، چه چیز را نادیده خواهد گرفت . کار و اقدامات فرد و همچنین تکرار اعمال معین و مشخص و آزمایشهای معلوم ، آن اعمال و فعالیت ها را مبدل به عادات و رفتار شخص می کند و بلند پروازهای وی را هدایت می نماید و معلوم می دارد که او چه اشخاصی را در طبقه دوستان و چه اشخاصی را در طبقه دشمنان خویش جای می دهد . بنابراین وقتی دمستن گفت : (کسی که شغلی پست و دون دارد ، غیر ممکن است بتواند روحی عالی و نجیب داشته باشد .) کلماتی فقط به خاطر خوش آیند شنوندگان خویش نگفت ، بلکه وی در مورد چگونگی این که محیط کار هر فرد ، اخلاق او را طرح ریزی می کند ، سخن گفت : زیرا هر کجا که خزانه پول شماسست قلب شما هم همان جا خواهد بود و همان جا فکر شما ، فعالیت شما اراده شما هم خواهد بود . آنجا که فعالیت و کار افراد باعث خودبینی می گردد طبعا افراد نمی توانند با سایرین همدردی کنند و اگر در علم روان شناسی قوانین عمومی وجود داشته باشد ، این یکی از آن قوانین است .) (۱۰۰۷) خلاصه آن که شغل هر فردی ، از یک طرف مجرای در آمد مالی و وسیله معیشت و زندگی اوست و از طرف دیگر ، سازنده شخصیت اجتماعی و صفات اخلاقی اوست . با توجه به این مطلب که شغل ها از نظر پاکی و ناپاکی و همچنین از نظر ارزش معنوی و اجتماعی متفاوت اند و ضرورت هر شغلی ایجاب می کند که آدمی با گروه مخصوصی مرتبط شود و به صفات متصف گردد ، ناچار باید گفت شغل هر انسانی روی شخصیتش اثر عمیق دارد و صفات اخلاقی وی بر وفق مقتضیات آن شغل ساخته می شود . (نفوذ طبقه اجتماعی بسیار پدیده است و از جهات گوناگون در زندگی اجتماعی منعکس می شود و در شخصیت افراد تصرف می کند . شغلی که فرد بر می گزیند ، دیر یا زود در شخصیت او تغییراتی به وجود می آورد ، چنان که یک معلم یا قاضی یا روحانی درستکار به مقتضای شغل خود دارای شخصیتی می شود که با شخصیت یک بازیگر یا افسر ارتش یا پیشه ور فرق دارد . بر همین منوال ، شخص مطابق وضع طبقه خود ، به عضویت حزب یا انجمنی در می آید و حزب یا انجمن در شخصیت او مؤثر می افتد مسلما الزامات عضویت حزب انقلابی کمونیست با الزامات عضویت سازمان سیاسی فراماسون یا دسته ارتجاعی کوکلاکس کلان یکسان نیستند .) (۱۰۰۸)

کار و تاءمین معاش کار و ثروت اندوزی

در موضوع کار کوشش و به دست آوردن مال ، نکته جالبی در روایات اسلامی خاطر نشان شده که امروز نیز مورد توجه O.....آ.....بشر است و آن این که اگر انگیزه کار به دست آوردن مال ، تاءمین معاش خود و خانواده و بستگان یا بالا بردن سطح زندگی عائله خویش و دگران باشد ، آن کار مقدس و آن مال ممدوح و صاحبش مورد تکریم و احترام است ، ولی اگر مقصود از کار و کوشش ، ثروت اندوزی و جمع مال برای فخرفروشی و تفوق باشد ، نه تنها چنین کار و مالی شریف و مقدس نیست ، بلکه صاحبش نیز از صراط فضیلت و اخلاق منحرف شده و پیر و حرص و افکار شیطانی خود شده است . (کان صلی الله علیه و آله جالسا مع اصحابه ذات یوم فنظر الی شاب ذی جلد و قوه و قد بکر یسعی فقلوا و یح هذا لوکان شبابه و جلدہ فی سبیل الله فقال صلی الله علیه و آله : لا تقولوا هذا فانه ان کان یسعی علی نفسه لیکفها هن المستله و یغنیها عن الناس فهو فی سبیل الله و ان کان یسعی علی ابوین ضعفین او ذریه ضعافا لیغنیهم و یکفیهم فهو فی سبیل الله و ان کان یسعی تفاعرا و تکاثرا فهو فی سبیل الشیطان .) (۱۰۰۹) روزی رسول اکرم با اصحاب خود نشسته بود توانا و نیرومندی را دید که اول صبح به کار و کوشش مشغول شده است . کسانی که در محضر آن حضرت بودند ، گفتند : این جوان شایسته مدح و تمجید بود ، اگر جوانی و نیرومندی خود را در راه خدا به کار می انداخت .

انگیزه های کار

رسول اکرم فرمود: این سخن را نگویند. این جوان برای معاش خود کار می کند که زندگی محتاج دگران نباشد و از مردم مستغنی گردد، او با این عمل در راه خدا قدم بر می دارد. همچنین اگر کار می کند به نفع والدین ضعیف یا کودکان ناتوان، که زندگی آنان را تاءمین کند و از مردم بی نیازشان، باز هم به راه خدا می رود، ولی اگر کار می کند تا با در آمد خود به تهی دستان مباحات نماید و بر ثروت و دارایی خود بیفزاید، او به راه شیطان رفته و از صراط حق منحرف شده است. (قال رجل لابی عبد الله علیه السلام و الله انا لنتطلب الدنيا و نحب ان نؤ تاها. فقال ان تصنع بها ماذا؟ قال: اعود بها علی نفسی و عیالی و اصل بها و اتصدق بها و احج و اعتمر. فقال علیه السلام لیس هذا طلب الدنيا هذا طلب الاخرة. (۱۰۱۰)) مردی با نگرانی به امام صادق علیه السلام عرض کرد: به خدا قسم ما سخت گرفتار دنیا شده ایم و دوست داریم که بر مال و ذخایر آن دست یابیم. وضع ما چگونه خواهد بود؟ حضرت از او سؤال کرد: - دوست داری با مال دنیا چه کنی و درآمدت را در چه راه صرف نمایی؟ جواب داد: ۱: قسمتی را در بهبود زندگی خود عائله ام صرف نمایم. ۲: صله رحم کنم و به بستگان تهی دستم کمک نمایم. ۳: در راه خدا به فقر و مستمندان بدهم. ۴: و به سفر عبادت حج و عمر بروم. حضرت فرمود: نگران نباش. کار تو دنیا طلبی مذموم نیست، بلکه این کار خود آخرت طلبی است. (عمر و بن جمیع قال سمعت ابا عبدالله یقول: لا خیر فیمن لایحب جمع المال من حلال یکلف به وجهه و یقضی به دینه و یصل به رحمه. (۱۰۱۱)) عمر و بن جمیع می گوید از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: خیر و خوبی در کس نیست که دوستدار جمع آوری مال حلال نباشد تا بدان وسیله آبروی خود را از ذلت سؤال مصون بدارد و دین خویش را پردازد و به ارحام فقیر خود کمک نماید.

هدف کار و کوشش

از این چند حدیث به خوبی استفاده می شود که سعی و عمل هر فردی، اگر به این منظور باشد که زندگی خود و عائله خویش را بهبود بخشد و از مازاد درآمدش به معیشت دگران کمک کند، آن کار در اسلام، مقدس و مرضی خداوند است. ولی اگر کار به منظور گردآوری مال و به دست آوردن قدرت و تقوق باشد، نه تنها ممدوح و پسندیده نیست، بلکه رسول اکرم آن را راه شیطانی و مخالف راه خداوند خوانده است. این موضوع پس از چهارده قرن به عنوان اساس اقتصاد سالم مورد توجه و بخت دانشمندان امروز است. اوراستریت، استاد دانشگاه های آمریکا می گوید: (هر کجا که درباره نظم اقتصادی ما سخن گفته می شود، طرفداران آن می گوید در ممالکی که نظم مزبور فائق و مسلط شده، سطح مادی زندگی را بالا برده است. ذکر و تکرار این واقعه این فکر را به وجود می آورد که در سرمایه داری صنعتی، بالا رفتن سطح زندگی مهم ترین هدف و مقصود فعالیت انسانی بوده است. اگر واقعا وضع همین طور بود، آن وقت می شد گفت که سرمایه می توانست خود را عامل مهمی در راه کمال روان شناسی انسان به حساب آورد و بشر را دعوت کند که مسئولیت های خلاقه را بر عهده گیرد و قوه تصور خود را برای فهم احتیاجات ملل دیگر به کار اندازد و فرد انسانی را به شکل یک واحد کامل و با عضویت یک بشریت کامل به حساب آورد. اما حقیقت چیز دیگر است، بالا رفتن سطح زندگی در حقیقت اساس کار نبود، بلکه فقط یک محصول فرعی به شمار می رفت و هدف اصلی و کار اساسی فقط تحصیل پول بود و بس. در هر کجا اختلاف و جنگ بین تحصیل پول و بالا رفتن سطح زندگی به وجود آمد، موفقیت با اولی بود. یک دلیل و در عین حال نمونه آن را باید در وضع کنونی خانه ها جست و جو کرد: اگر هدف اصل دلالتان خانه ها را برای افراد تهیه نمایند، به طوری که مرد و زن و اطفال بتوانند برای زندگی خانوادگی خویش از اصول مادی بهتری بهره مند گردند، آیا دیگر اتحادیه های مزبور سعی می کردند با مخارج هنگفت، عده ای از وکلا را اخیر خود کرده و علیه برنامه های

خانه های ارزان قیمت بچکنند. اگر کسی تصور کند که رؤسای اتحادیه صنفی، اعضای هیئت مدیره اتحادیه های فولاد و معادن زغال، نساجان، وکلا- و یا دلال ها فقط به خاطر بالا بردن سطح زندگی مردم کوشش کرده و تحصیل پول و مال را هم یک موضوع فرعی می دانند، خیلی باید ساده لوح باشند. مدارک بسیار دیگری را که ثابت می کند هدف اصلی در سرمایه صنعتی، تحصیل پول می باشد، به آسانی می توان گردآورد. مثلاً می توانیم به استعمار ممتد زنان و اطفال در کارخانه ها و آسیاها و مبارزه ای که صاحبان آن در راه عدم موفقیت قوانین مساعد برای آنها به کار برده اند، اشاره کنیم و یادآور شویم که با چه اصراری صاحبان کارخانه سعی کردند قوانین لازم به نفع این طبقه تصویب نگرند. (۱۰۱۲) (نظام سرمایه داری، مخصوصاً در عصر حاضر، گرفتاری ها و ناروایی های عظیمی به بار آورده است. اکثر فجایع جهانی کنونی، تنگدستی مبرم، بیکاری پر دامنه، خودکشی روزافزون، طلاق فراوان، تن فروشی دریغ آور، بهره کشی بهیمی و حتی مستعمره طلبی و جنگ های جهانی از عوارض دوره سرمایه داری است. در عصر ما سرمایه داری با مخاطرات مهلکی، که مهم ترین آن ها وسعت یافتن فواصل طبقه های اجتماعی و در گرفتن بحران سوداگری یا بحران اقتصادی هستند، مواجه شده است. (۱۰۱۳) مسئله به دست آوردن کار و تاءمین معاش در دنیای کنونی و تطبیق یافتن افراد جامعه با زندگی صنعت و ماشین، یکی از مهم ترین مسائل اجتماعی در جهان امروز است. برای آنکه جوانان تا اندازه ای به مشکلات کاریابی و شرایط سازگاری با محیط کنونی واقف شوند و موجبات پیروزی و موفقیت خود را در اداره زندگی فراهم سازند، در اینجا پیرامون بعضی از آنها به اختصار گفتگو می شود. از قرون گذشته تا کنون، دانشمندان بشر جامعه را به یک انسان تشبیه کرده اند و دهها وجه شباهت این تشبیه ذکر کرده اند. از جمله این که در بدن آدمی کارها قسمت شده اند و هر عضوی که از هر گروه سلولی معینی تشکیل یافته، عهده دار کار مخصوصی است. در جامعه نیز باید کارها قسمت شود و هر گروهی عهده دار کار اختصاصی خود باشد. دیگر آنکه گروهی سلولی هر عضوی، از نظر ساختمان طبیعی، شایسته و متناسب آن کاری است که به عهده اش محول شده و گروه عضوی اجتماع نیز باید از نظر استعداد طبیعی و ساختمان عقلی و جسمی، شایسته کاری باشد که به عهده می گیرد. در بدن آدمی کلمه عضو به هر یک از اعضاء بدن به معنی واقعی و به طور متساوی اطلاق می شود، با آنکه گروه سلولی هر عضوی از جهات متعدد با گروه سلولی عضو دیگر فرق دارد. (وقتی که انواع مختلف سلولها را در آزمایشگاه رشد دهند، خصایص آنها نیز مانند نژادهای مختلف میکروبی آشکار می گردد. هر دسته سلول یک رشته صفات مخصوص خود دارد که حتی اگر سالیان دراز از بدن موجود جدا باشد، باز آنها را نگاه می دارد. نژادهای مختلف سلولی، به واسطه طرز حرکت و چگونگی اجتماع و میزان رشد و موادی که ترشح می کند و غذای خاصی که بدان نیازمندند و همچنین شکل ظاهری خود مشخص می گردند.) (۱۰۱۴) در پیکر اجتماع نیز کلمه عضو به گروه های مختلف صنفی و کلمه انسان به تمام افراد جامعه، که به منزله واحد سلولی بدن اجتماع اند اطلاق می شود و همه دارای احترام و حقوق اجتماعی هستند. ولی ساختمان طبیعی و خصایص موروثی و صفات شخصیت تمام افراد با یکدیگر متساوی نیست، بلکه از جهات متعدد با هم تفاوت دارند. (ابی عبدالله علیه السلام: الناس معادن كمعادن الذهب و الفضة.) (۱۰۱۵) امام صادق علیه السلام فرموده: مردم معدنی هستند مانند معادن طلا و نقره. در این تشبیه، امام صادق علیه السلام، جهت وحدت و اختلاف بشر را با کلمه معدن بیان کرده است. همه می دانند که طلا- و نقره و مس و آهن و سرب و سایر مواد معدنی، از نظر صفات اختصاصی، با یکدیگر متفاوت اند، ولی به همه آنها کلمه معدن اطلاق می شود و وجود هر یک در جای خود ضروری و لازم است. (افراد از نظر سن و جنس و عادات بدنی و روانی متفاوتند. برخی می توانند از عهده انجام کارهایی برآیند که دگران کم هوش تر یا جاهل تر یا بی دست و پاتر و یا ضعیف تر از آن اند که به انجامشان قادر باشند. برخی برای فکر و بعضی برای عمل ساخته شده اند و بالاخره دسته ای از موهبت فطری فرماندهی برخوردارند در صورتی که اغلب از اداره خود نیز عاجزند.) (۱۰۱۶) (در جامعه گروه هایی عضوی وقتی مفیدند که با گروههای عضوی دیگر، برای ایجاد یک اجتماع موزون همکاری کنند.

هرگاه عضوی که با غرور و خودبینی رشد کند، در زندگی اجتماعی همان علمی را دارد که سرطان در بدن انجام می دهد.

تساوی حقوق در اجتماع

افراد گروه‌هایی پیکری و عضوی فقط از این نظر مساوی اند که همگی موجودات انسانی اند، ولی از نظر امکانات ارثی و عادات و سن و جنس و ارزش فیزیولوژیکی و اخلاقی و فکری متفاوتند. مع هذا، اختلاف ظرفیت فردی و اعمال اجتماعی، دلیلی بر تفاوت شرافت نیست. معده و مخرج نیز برای بدن همچون مغز و چشم‌ها ضروری اند همه اعضاء به قلب بستگی دارد و قلب نیز به همه آنها وابسته است. کارگر در خدمت کارفرما در خدمت کارگران است. در یک اجتماع پیکری، کارهای حقیر شرافت کمتری از کارهای خطیر ندارند. در موفقیت یک پرواز، مهندس و مکانیسین نیز همچون خلبان سهم دارند. (۱۰۱۷)

اختلاف مردم در ساختمان

اختلاف و تفاوتی که در ساختمان طبیعی سلولهای بدن انسان وجود دارد، ناشی از قضای حکیمانه الهی و برای انجام کارهای مختلف در حفظ حیات فردی است. تفاوت و اختلافی که در ساختمان طبیعی افراد بشر وجود دارد نیز متکی به حکمت و مصلحت که برای انجام کارهای مختلف در حفظ حیات اجتماعی است. جامعه اگر بخواهد زنده بماند و به شایستگی زندگی کند، باید از قانون آفرینش پیروی نماید و تفاوت ساختمانی افراد را مورد حمایت پرورش قرار دهد و از وجود آنها در کارهای مختلف اجتماعی استفاده نماید. (قال علی علیه السلام: لا یزال الناس بخیر ما تفاوتوا فاذا ستوا هلكوا.) (۱۰۱۸) علی علیه السلام فرموده: مردم همواره در خیر و خوبی به سر می برند. تا موقعی که با یکدیگر متفاوتند و گریکسان گشتند، هلاک خواهند شد. دکتر کارل می گوید: (اگر اجتماع به شخصیت افراد توجه کند، ناگزیر به عدم تساوی آنان قائل می شود. هرکس باید موفق خصایص فردی خود مورد استفاده قرار گیرد، زیرا خوشبختی وی، با توافق صحیح با نوع کارش بستگی دارد. ما با تلاش در یکنواخت و یکسان کردن افراد، این اختصاصات را که بسیار مفید بوده اند، پایمال کرده ایم. در اجتماع امروز، مشاغل و وظایف بسیار متنوعی می توان یافت. بنابراین، بایستی افراد انسانی را به جای یکنواخت کردنشان متفاوت دانست و این اختلاف را با تعلیم و تربیت عادات زندگی آنان محسوس تر ساخت.) (۱۰۱۹)

کار بر اساس فعالیت‌های فطری

با توجه به این مطلب که ساختمان طبیعی و استعدادهای فطری افراد بشر در حسن انجام کارها متفاوت است، اولین مطلبی که در انتخاب شغل باید مورد توجه جوانان قرار گیرد، این است که قابلیت فطری و ساختمان طبیعی خود را تا جایی که ممکن است، بشناسند و تشخیص دهند که برای چه کارهایی صلاحیت و شایستگی دارند و شغل خود را بر وفق لیاقت طبیعی خود برگزینند. (همه در این عقیده متفق القول اند که لیاقت‌ها بعد از دوران تکلیف به سرعت هویدا و دقیق می شود. بعضی از استعدادها زودتر ظاهر می گردند. ابتدا لیاقت مکانیک، به وسیله مهارت فنی هویدا می شود، خود را نشان می دهد. آنگاه استعداد رسم ظاهر می گردد و پس از آن استعداد ریاضیات و بالاخره استعداد ادبی و علمی، که قبل از شانزده یا هفده سالگی آشکار نمی گردد.) (۱۰۲۰)

تشخیص استعداد

(برای آنان که جوانان بتوانند مشاغلی اختیار کنند که با استعدادهای واقعی ایشان توافق داشته باشد، باید آنان را به سمت شغل

معینی توجه داد. این موضوع، به خصوص برای کسانی مفید است که می‌خواهند هر چه زودتر شغل اختیار نمایند. نتیجه این توجه دادن‌ها، به خصوص در مورد مشاغل دستی خیلی واضح است، زیرا تستهای محرک، که در مواردی بسیار استادانه و بدیع‌اند، نقش مهمی بر عهده دارند. اما در موارد ممتاز، آن تستها کافی نیستند، زیرا تشخیص استعداد، که به این ترتیب به عمل می‌آید، قطعیتی به دست نمی‌دهد، بلکه احتمالی را معین می‌نماید. بنابراین، برای توجه دادن جوانان به سوی مشاغل، مسائل دیگری را نیز باید دخالت داد، از قبیل امتحان طبی و نتایج تحصیلی آرزوهای خانواده و خود جوان. ضمناً ذوق شاگردان را نباید با استعداد ایشان اشتباه نمود، زیرا در بسیاری از موارد، انسان ابتدا شغلی را دوست دارد، ولی استعدادش در آن زمینه متوسط است. راهنماهای استعداد، که از طرف آمریکائها درست شده است، در این مقام، صمیمیت آمیخته با شهادت خاصی به کار می‌برند. مثلاً به پسر یک نفر بانکدار یا مأمور عالی‌رتبه دولت، که کم استعداد است، اما در امور دستی موفقیتی حاصل می‌کند، نصیحت می‌نماید که شغل آشپزی یا باغبانی اختیار نماید، ولی راهنمایان این موضوع را نیز خاطر نشان می‌کنند که خانواده‌ها به هیچ وجه از این مسئله خوش وقت و با آن مساعد نیستند (۱۰۲۱). گرچه بشر تا کنون نتوانسته است با وسایل آزمایشی و برنامه‌های علمی، استعداد و لیاقت واقعی افراد را از هر جهت به خوبی تشخیص دهد و آنان را به شغلی که در انجامش شایستگی کامل دارند، راهنمایی نماید، ولی این کار تا اندازه‌ای میسر است زیرا در هر جامعه‌ای، کم و بیش، افراد عالم و لایقی وجود دارند که می‌توانند به وسیله پاره‌ای از سؤالات علمی و اعمال آزمایشی، حدود قابلیت و صلاحیت افراد را تعیین کنند. اگر جوانان برای شناخت استعداد خود به آنان مراجعه نمایند و به سؤالاتشان پاسخ صحیح بدهند، به نظر می‌رسد با کمک و راهنمایی آنها می‌توانند شغل و یا رشته تحصیلی مناسبی را که شایسته آن هستند انتخاب نمایند و به آسانی بر آن فائق و پیروز گردند.

شناخت استعداد اختصاصی

(از هر وجودی هزاران کار برمی‌آید که در بعضی از آنها ضعیف است و در برخی معتدل و در معدودی بسیار قوی و مستعد. ولی هیچ دو نفری در استعداد و قابلیت یکسان نیستند. اگر می‌بیند فلان همشاگردی در تحصیل از شما باهوش‌تر است و با هر گونه جد و جهد به او نمی‌رسد، خیال نکنید که در هر کار دیگر نیز از شما برتر باشد، بلکه یقین بدانید در شما استعداد خاصی هست که در او نیست. باید جستجو کنید و استعداد خود را بیابید، زیرا آینده و سعادت شما بسته به این یک نکته است که آیا در زندگی راه موفقیت، یعنی استعداد خود را پیدا کرده‌اید و در آن راه تلاش می‌کنید، یا بیراهه می‌روید و زحمت بیهوده می‌کشید.) (۱۰۲۲) (قال رسول الله صلی الله علیه و آله: اعملوا فکل میسر لما خلق له.) (۱۰۲۳) رسول اکرم فرموده است: همه شما کار کنید و کوشش نمایید، ولی متوجه باشید که هر کس برای کاری که آفریده شده لایق‌تر است و آن را به سهولت و آسانی انجام می‌دهد. مسئله شوق و علاقه به کار نیز مانند شایستگی صلاحیت طبیعی، از ارکان موفقیت و پیروزی است. جوانی که از نظر طبیعی برای انجام کاری شایستگی دارد، ولی شخصاً نسبت به آن کار دل‌سرد و بی‌میل است، یا بر اثر محیط زندگی و شرایط خانوادگی یا علل دیگر نسبت به آن شغل بی‌رغبت است، اگر وارد آن کار شود، پیروزی و موفقیت درخشانی نصیبش نخواهد شد و در آن راه به پیشرفت قابل ملاحظه‌ای موفق نمی‌گردد.

میل طبیعی در انتخاب شغل

(در انتخاب شغل باید با عامل احساساتی ذوق و سلیقه را نیز در نظر داشت، زیرا بدون یک میل طبیعی از استعداد نتیجه‌عاملی به دست نمی‌آید و بسا ممکن است کسی که شغل خود را دوست ندارد، کار خود را ترک گوید و شخصی سست‌رأی و ناپایدار گردد.) (۱۰۲۴) (پیش از انتخاب شغل باید، شوق خود را در نظر گرفت، زیرا شغلی که مورد علاقه نباشد، خوب انجام نمی‌گردد.)

گیرد و موفقیت و سعادت نمی آورد. کسی که کار خود را دوست دارد، به آسانی در این کار پیش می رود و چون طبعاً راضی و خوش خو می شود، با زیردستان و بالادستان به خوشی می سازد و دشواریهای کار را، هر چه باشد، به نیروهای عشق و علاقه از میان برمی دارد. (۱۰۲۵) خلاصه، پیشرفت و موفقیت در هر کار، مشروط به صلاحیت طبیعی و شوق عاطفی است و این دو مکمل یکدیگرند و با فقدان هر یک از این دو شرط، کوشش و مجاهده جوانان به نتیجه مطلوب نمی رسد و مایه کامروایی و پیروزی نمی گردد. بعضی از جوانان در انتخاب شغل یا رشته تحصیل دچار تخیلات موهون می شوند و بدون توجه به لیاقت و استعداد طبیعی خویش، تنها به اتکای شوق و علاقه ای که در خود احساس می کنند، به کاری دست می زنند یا در رشته ای وارد می شوند که شایسته آن نیستند و بی جهت قسمتی از عمر عزیز و نیروی خود را به رایگان از کف می دهند. اینان اگر زود به خود آیند و مسیر غلطی را که برگزیده اند ترک گویند و به کار یا رشته ای که شایستگی دارند، وارد شوند، ممکن است به آسانی زیان اشتباه خود را جبران نمایند و سرانجام به موفقیت و پیروزی نایل گردند. ولی اگر به مسیر غلط خویش ادامه دهند و همچنان به راه خطا بروند، طولی نمی کشد که مجبور می شوند آن را ترک گویند و با ناکامی و شکست، عقب نشینی نمایند. (اگر به کاری شوق داریم که استعداد آن در ما نیست، باید آن شعله را در خود فرو بنشانیم، زیرا هرچند قوه و همت صرف کنیم در آن به کار جایی نخواهیم رسید. خوشبخت کسی است که استعداد خود را موضوع کار و حرفه خویش قرار داده باشد. (۱۰۲۶)

کار بر معیار ذوق و استعداد

(کسی که به آزادی و به تشخیص عقلانی، کاری را مطابق استعداد و ذوق خود نمی بیند، و آن را رها می کند، وجودی است بالغ که به رشد فکری رسیده و قوه تمیز یافته، لکن آن که در نتیجه شکست و از ناچاری دست از کاری می کشد و توجهی به واقع ندارد، از رشد فکری محروم است. (۱۰۲۷) صرف نظر از استعداد طبیعی و شوق عاطفی، بعضی از جوانان با وضع استثنایی آفریده شده اند و از نظر تمایل روانی یا نبوغ فطری یا ساختمان بدنی دارای صفت مخصوصی هستند که می تواند در خوش بختی و بدبختی آنان اثر عمیق داشته باشد و اوضاع زندگی آن ها را دگرگون سازد. مشاورین و راهنمایان این قبیل جوانان موظف اند در خلال بررسی استعداد فطری و شوق عاطفی به صفت مخصوصشان نیز متوجه باشند و شغل آنان را با در نظر گرفتن آن صفت استثنایی تعیین نمایند. (مثلاً- یک نفر راغب به مردم آزاری (سادیک) ممکن است تمایلات خود را بر حسب سطح فرهنگ و شرایط زندگی خویش به طرق دیگری ارضا کند. یعنی اگر دارای معرفت و فرهنگ اندکی باشد، شغل قصابی را اختیار خواهد کرد و اگر دارای تحصیلات عالی باشد، به شغل جراحی خواهد پرداخت و بدین سان تمایلات ناشی از رغبت او به آزار دگران، به طریق سمبولیک عملی خواهد شد. (۱۰۲۸) گرچه مسئله صلاحیت و شایستگی برای قبول مسئولیت در گذشته و حال پیوسته مورد توجه عقلای بشر بوده و هست، ولی در جهان کنونی علم و صنعت، این اصل با اهمیت بیشتری تلقی شده و برای حسن انجام کارهای پیچیده و مشکل دنیای ماشین، یکی از شرایط پیروزی و موفقیت به حساب آمده است. در روزگار گذشته، که اقتصاد بشر بر اساس کشاورزی بود، تشخیص استعدادهای طبیعی جوانان برای انتخاب شغل و اشتغال به کار ضرورت قطعی نداشت، زیرا در آن دوره، به استثنای بعضی از کارها که به استعداد طبیعی و شایستگی فطری نیاز داشت، بیشتر کارها به قدری ساده و سطحی بود که اغلب جوانان، با اختلاف درجات هوش و استعداد، در هر کاری که وارد می شدند، به آسانی آن را فرا می گرفتند و به خوبی از عهده انجامش برمی آمدند. ولی در دنیای کنونی، که اقتصاد جهانی بر پایه تکنیک و ماشین قرار گرفته است، در دنیای که بشر با قدرت عقل و هوش و در پرتو علم و محاسبه، صدها پدیده صنعتی به وجود آورده و هر پدیده ای موضوع کار و مجرای درآمد هزاران مردم جهان شده است، مسئله تشخیص استعداد طبیعی و لیاقت فطری جوانان در انتخاب شغل نقش بسیار مؤثری دارد. جوانی که می خواهد در دنیای صنعت جایی برای خود باز کند و خویشتن را با زندگی ماشینی تطبیق

دهد، قبلاً باید بداند که در چه رشته‌ای لیاقت دارد، و از عهده چه کاری برمی‌آید، سپس در حدودی که می‌خواهد، در آن پیشرفت کند و معلومات لازم را فراگیرد تا بتواند شغل مناسبی به دست آورد و به آبرومندی زندگی کند. ناگفته نماند که تنها کسب معلومات در رشته مورد نظر و تحصیل تخصص برای نیل به زندگی موفقیت آمیز و با شرافت کافی نیست، بلکه علاوه بر آن، شایستگی اخلاقی و حسن سازش اجتماعی لازم است. (ابی عبدالله علیه السلام قال: کل ذی صناعه مضطر الی ثلاث خلال یجتلب بها الکسب و هو ان یکون حاذقا بعلم مؤ دیا لامانه فیه مستمیلا لمن استعمله). (۱۰۲۹)

شرایط پیروزی در کار

امام صادق علیه السلام فرموده است: هر صاحب حرفه و صنعتی ناچار باید دارای سه خصلت باشد تا بتواند بوسیله آن تحصیل درآمد کند. اول آنکه در رشته علمی خویش مهارت داشته باشد. دیگر آنکه با درستکاری و امانت رفتار کند. سوم آنکه با کارفرمایان حسن برخورد داشته باشد و نسبت به آنان ابراز تمایل نماید. در دنیای کشاورزی دیروز، جوانان خیلی زود به استقلال اقتصادی می‌رسیدند و به آسانی دارای شغل و درآمد می‌شدند، زیرا طبق آداب و رسوم زمان، فرزندان از دوران قبل از بلوغ با پدر به مزرعه می‌رفتند و او را در کارهای فلاحی کمک می‌نمودند و در ضمن، خود نیز به فنون ساده کشاورزی، که معمول آن روز بود، آشنا می‌شدند و برای فراگرفتن تعلیمات لازم کشاورزی، دیناری صرف آنان نمی‌شد. مرد در مزرعه از حیثیت عقل و جسم زودتر پخته و بالغ می‌گردید و وظایف حیات را در بیست سالگی مانند مردان چهل ساله به خوبی می‌کرد. احتیاج او تنها به گاوآهن و بازوی قوی و مراقب اوضاع جوی بود. (۱۰۳۰)

اقتصاد در دوره کشاورزی

در دوران کشاورزی، مسئله تجارت و صنعت نیز مانند کار فلاحی ابتدایی و سطحی بود زیرا تجارت در آن زمان عبارت از مبادله چند قلم کالای طبیعی یا صنایع دستی بود که بازرگانان در شعاع محدود حوزه فعالیت خود انجام می‌دادند و محصولات صنعتی نیز چند قلم ابزارهای ساده کشاورزی و ساختمانی و سلاحهای سربازی مقداری لوازم زندگی و نظایر اینها بود. بدیهی است فراگرفت فنون صنعت یا رموز تجارت در سطح آن زمان، احتیاج به استعداد خوب و تحصیلات عالی نداشت. به همین جهت، فرزندان تجار و صاحبان صنایع می‌توانستند مانند روستازادگان در اوایل جوانی وارد کار شوند و خیلی زود به استقلال اقتصادی و درآمد شخصی نایل آیند. در عصر کنونی که مهم‌ترین پایه اقتصادش بر صنایع ماشینی استوار است، شرایط زندگی نسبت به دوره کشاورزی چندان تغییر کرده که با یکدیگر قابل مقایسه نیستند. پدیده صنعت که مهم‌ترین موضوع کار و فعالیت جهان امروز است، نتیجه اندیشه‌های خلاق و محاسبه‌های دقیق گروهی از دانشمندان دیروز و امروز است. اینان با سرمایه‌های علمی و تجربیات مداوم خویش اکتشافات و اختراعات عظیمی موفق شدند و زندگی مردم کره زمین را دگرگون ساختند. این فعالیت علمی و فنی همچنان ادامه دارد و پیوسته پدیده‌های تازه‌ای به جهان عرضه می‌شود.

کاریابی در دنیای ماشین

جوانانی که می‌خواهند خود را با چنین دنیایی منطبق کنند و از مزایای زندگی ماشینی برخوردار گردند، باید برای کاریابی و نیل به استقلال اقتصادی منازلی را بپیمایند. و به مشکلات آن تن در دهند و باید سطح فهم و اطلاعات خود را از راه تحصیلات علمی و تمرینهای علمی بالا ببرند و در خور استعداد طبیعی خویش، رشته‌ای را انتخاب کنند و در آن تخصص یابند تا بتوانند در پیکر اجتماع عضو مفید و کارآمدی به حساب آیند و در کمال عز و احترام زندگی کنند. انجام کارهای بزرگ علمی، علاوه بر لیاقت

طبیعی، وقت زیاد و مجاهده بسیار لازم دارد. ویل دورانت می‌گوید: (انتقال از کشاورزی به صنعت، در زندگی بشر مؤثر افتاد و استقلال اقتصادی فرد نیز مانند بلوغ و رشد ذهنی او دیرتر فرارسید. در طبقه کارگران صنایع دستی، فقط جوانان بیست و یک ساله می‌توانستند نان خود را در آورند و ازدواج کنند. سن کسب معیشت در طبقات بالاتر به نسبت مقام و تجمل بالاتر رفت. تاخیر رشد اقتصادی در مشاغل مهم‌تر، بیشتر گردید. هزاران عامل نوع تسلط فرد را بر صنعت و اقتصاد مشکل‌تر ساخت و آن را هر لحظه در معرض خطر قرار داد.) (۱۰۳۱)

مشکلات کار در اقتصاد صنعتی

بعضی از کارهاست که انجام آن، احتیاج به تحصیلات عالی و معلومات زیاد دارد. پاره‌ای از کارها با فراگرفتن تحصیلات متوسط انجام پذیر است. قسمتی از مشاغل و کارهای دستی است که تحصیلات علمی و درسی لازم ندارد و فراگرفتن آن با تمرین‌های عملی میسر است. البته تمام این مشاغل از نظر ارزش علمی و وزن اجتماعی و درآمد مالی یکسان نیستند، ولی همه آن‌ها در اداره اجتماع نقش مؤثری دارند و هریک باید در جای خود محترم باشد. اگر جوانان کم‌استعداد درباره خود واقع بین باشند و با فراگرفتن یکی از شغل‌های متوسط یا کارهای دستی، که مناسب استعدادشان باشد، خدمت اجتماعی خویش را آغاز نمایند و آن کار را به خوبی انجام دهند؛ می‌توانند به شایستگی جای خود را در جامعه باز کنند و به استقلال اقتصادی نایل آیند.

انتخاب شغل در خور توانایی

(بی‌تردید و تامل، به شغلی بپردازید که در خور توانایی و استعداد شماست، زیرا اگر در جهان کار پستی باشد، آن است که صاحب کار از عهده بر نیاید، و گرنه هر عملی که با مهارت و کمال انجام شود، موجب افتخار و سربلندی است.) (۱۰۳۲)

متأسفانه بسیاری از جوانان کم‌استعداد که حاضر نیستند به نارسایی طبیعی خود اعتراف نمایند، در آرزوی دست یافتن به شغل‌های بزرگ علمی یا کارهای مهم اجتماعی، که هرگز از عهده آن بر نمی‌آیند، عمر عزیز خود را به هدر می‌دهند و برای روش غلط خود دلایلی می‌آورند. بعضی از این جوانان، پدرانی بزرگ و عالی قدر دارند. اینان بدون توجه به کمی استعداد خویش، از مقام خانوادگی خود سخن می‌گویند و متوقع‌اند شغلشان بالاتر از شغل پدرانشان یا لااقل در ردیف شغل آنان باشد و حاضر نیستند کاری را در خور لیاقت و استعداد خود بپذیرند. بعضی از آنان به رقابت جوانان فامیل و همسایگی و همدرسان خود برخاسته و می‌گویند ما از آن‌ها چه کم داریم؟ غافل از این که آن‌ها دارای استعداد طبیعی و هوش فطری هستند و هر سال به کلاس بالاتر رفته‌اند و اینان فاقد لیاقت و استعداد فطری هستند و در ظرف چند سال، حتی یک قدم پیشروی نکرده‌اند و هر قدر هم کوشش کنند، به نتیجه نخواهند رسید و باید به کاری وارد شوند که در خور استعدادشان باشد.

پندار غلط

بعضی از این جوانان، مجذوب کارهای علمی و صنعتی جهان امروز شده و با نداشتن استعداد کافی پیوسته آرزوی آن کارها را در سر می‌پرورند و تصور می‌کنند پذیرفتن سایر شغل‌های ضروری و مفید اجتماع، مایه پستی و حقارت است. اینان در مقابل پیشرفت‌های علمی و پدیده‌های صنعتی جهان به طوری خود را باخته‌اند که اگر بین کسان و بستگانش افراد کشاورز یا باغدار یا دامپرور باشند، آن‌ها را پست و عقب افتاده اجتماع می‌خوانند و از وابستگی آنان احساس حقارت می‌نمایند و گاهی پدر یا عموی خود را به عنوان آشپز یا باغبانشان معرفی می‌کنند. این گروه تیره بخت نیز به سبب نداشتن استعداد طبیعی نمی‌توانند مدارج عالی علمی را بپیمایند و به آرزوی دل برسند و بر اثر تصور باطلی که نسبت به سایر کارها در مغز خود پرورده‌اند، حاضر

نیستند شغلی را که متناسب با استعدادشان باشد، بپذیرند. عمر گران بها را به هدر می دهند و سرانجام تیره روز و بدبخت خواهند شد، مگر آن که به خود آیند و از راه غلطی که رفته اند هرچه زودتر برگردند.

نشانه رشد

(نشان رشد و تمیز این است که شخص خود را واقع بشناسد و استعداد و ذوق و توانایی خود را به میزان عقل بسنجد و عقاید و تلقینات دیگران را بدون دقت و رسیدگی بر خود حاکم مطلق قرار ندهد، یعنی خود هادی و رهبر خویش باشد. لکن بسیاری همت برگشت از عقاید غلطی را که به آنان تلقین شده ندارند و عمری را به اشتباه در سختی می گذرانند، همان گونه که کودک به اشکال چیزی را از دست می دهد، شخص بالغ نیز عقیده ای را که نسبت به خود، در ضمیر جا داده، مشکل از دست می گذارد، ولو آن که او را به هزار زحمت دچار کرده باشد. آن ها که به غلط خود را شایسته کاری تصور می کنند که در خور و مستعد آن نیستند، دنیا و دگران را مسئول عدم موفقیت خود می دانند و با همه در باطن و ظاهر در جنگ اند؛ و درون خود را همواره رنجیده و آزرده می دارند، مگر آن که در نتیجه تعقل و تفکر و یا برخوردن به کلامی مؤثر و یا معالجه روان پزشکی، نوری در خاطرشان بدمد و حقیقت را روشن کند. (۱۰۳۳) بعضی از جوانان در جامعه ما چنان دچار خودپرستی و اشتباه شده اند که حاضر نیستند به طور موقت کار خرید لوازم خانه خود را به عهده بگیرند و از پولی که پدر، با زحمت کار تحصیل کرده، نان و غذا تهیه کنند و به منزل بیاورند، چه رسد به این که شغل های متوسط و کارهای دستی را به طور دائم بپذیرند و آن را مجرای معیشت و زندگی خود قرار دهند. اگر بخواهیم جوانان به کارهای متوسطی که در خور استعداد و لیاقت آن هاست، علاقه مند شوند و در قبول و انجام آن کارها، احساس پستی و حقارت ننمایند، باید کلیه طبقات مردم، عموماً و صاحبان قدرت و مقام، خصوصاً همه آن شغل ها را محترم شمارند و هر فردی که عهده دار کار مفیدی است، قولا و عملا مورد احترام و تکریم قرار گیرد و باید جوانان بفهمند که کار مفید و مورد احتیاج اجتماع، هر چه باشد، اگر به خوبی و درستی انجام پذیرد، برای جوان مایه ننگ و حقارت نیست، بلکه ننگ و پستی برای جوان این است که بیکار و سربرار جامعه باشد، یا آن که کاری را به خیانت و نادرستی انجام دهد. اولیای گرامی اسلام، علاوه بر آن که خود شخصا در کار کشاورزی و درخت کاری مانند سایر کارگران کار می کردند و با دست خود بیل می زدند، در بعضی از مواقع با داشتن نوکر و خدمتگزار و دوستان بسیار صمیمی، لوازم خانه خود را شخصا خریداری می کردند و در مقابل چشم مردم روی دست می گرفتند و به منزل می بردند تا به پیروان آن روز و امروز خود بفهمانند که از انجام کارهای مفید، خواه بزرگ باشد یا کوچک، ابا نکنند و از نگاه مردم احساس انفعال ننمایند. (۱۰۳۴) سیدالمرسلین یثیری الشیء فیحمله الی بیته بنفسه، فیقول له صاحبه اعطنی احمله، فیقول: صاحب المتاع احق بحمله. (۱۰۳۴) معمولاً رسول اکرم چیزی را از بازار خریداری می کرد و شخصا به خانه می برد. کسی که همراه آن حضرت بود، می گفت آن را به من بدهید تا بیاورم. (رایت علیا علیه السلام اشتری تمرا بدرهم فحمله فقیل له یا امیرالمؤمنین الانحمله عنک فقال ابوالعبال احق بحمله. (۱۰۳۵) راوی حدیث می گوید: علی علیه السلام را دیدم که یک درهم خرما خریداری کرد و خود شخصا آن را می برد. بعضی روی ارادت به رئیس مملکت گفتند: اجازه دهید آن را برای شما بیاوریم. در جواب فرمود: کسی که عائله دارد، به حمل متاع خود شایسته است.

موانع اشتغال پس از فراغت از تحصیل

ناگفته نماند که مشکل جوانان در انتخاب کار و اشتغال به شغل، تنها تشخیص استعداد طبیعی و تحصیل مبانی علمی و آموختن فنون علمی نیست، بلکه پس از فراغت از تحصیل و فراگرفتن تجربیات لازم، ممکن است در راه اشتغال به کار یا ادامه کار با موانع

تازه ای مواجه شوند و مشکلات جدیدی سد راه پیشرفت و موفقیتشان گردد. مثلاً موقعی که جوانان برای انجام یکی از کارهای اجتماعی آماده می شوند و از هر جهت به شرایط لازم آن مجهز می گردند و قدم در جامعه می گذارند، اغلب مشاهده می کنند برای اشتغال به کاری که مربوط به رشته آن هاست، جای خالی وجود ندارد و دگران قبلاً آن را اشغال کرده اند، از این وضع سخت ناراحت و متاثر می شوند. گاهی برافروخته و خشمگین می گردند. مدتی باید مجاهده کنند و رفت و آمد نمایند تا مگر این که مشکل حل شود و به کار مورد نظرشان دست یابند. این مطلب در جهان غرب نیز یکی از مشکلات نسل جوان امروز است. موريس ديس می گوید: (جوانانی که شغلی آموخته اند و یا پس از سال ها کوشش و مطالعه و زحمت وارد در کاری می شوند، به محض ورود در زندگانی فعال، نسل ما قبل خود را ملاقات می کنند که همه جاها را اشغال کرده و به درخواست های مشروع ایشان جواب مساعد نمی دهند. از این جا یک مخالفت غیر قابل اجتناب مابین جوانان و پیران ایجاد می شود که در تمام دوره اولیه کمال باقی و پایدار می ماند.) (۱۰۳۶) عامل دیگری که در راه کارایی و پیشرفت جوانان ایجاد مانع می کند و امکان اشتغال آنان را پیوسته محدودتر می سازد و در پاره ای از مواقع صاحبان مشاغل را نیز از کار برکنار می نماید، دگرگونی سریع ابزارهای فنی و توسعه ماشین های خودکار است. از ابتدای قرن حاضر، تحولات قابل ملاحظه ای در تمام رشته های صنعتی آغاز شد و ابزارهای خودکار، مؤسسات بزرگ صنعتی را تدریجاً از فعالیت کارگران آزموده بی نیاز ساختند. در واقع ابزارهای فنی جای دست انسان ها را گرفت.

پدیده صنایع خودکار

اکنون کار ترقی صنعت و ماشین به جایی رسیده که دقیق ترین محاسبه های علمی و نظارتهای فکری نیز به وسیله ماشین انجام می شود و در حال حاضر مؤسسات بزرگ صنعتی جهان از وجود مغزهای متفکر و افراد تحصیل کرده نیز بی نیاز شده اند. در حقیقت، ماشین های الکترونیکی کارهای علمی مردان تحصیل کرده و حسابداران متخصص را انجام می دهند.

نظارت ماشین بر ماشین

مقصود از یک صنعت خودکار، تنها این نیست که تمام و یا قسمت اعظم کارها به وسیله ماشین انجام شود. تحقق این پیشرفت بزرگ را می توان مرحله ای از انقلاب صنعتی دانست که کار ماشین را جانشین کار دست کرد. وجه تشخیص یک صنعت خودکار از یک صنعت ماشینی معمولی (کلاسیک) این است که نه تنها انجام اعمال مختلف به وسیله ماشین صورت بگیرد، بلکه هدایت و نظارت مجموعه ماشین ها نیز به وسیله دستگاه هایی به عمل آید که در کار آن بشر دخالتی نداشته باشد. به همین مناسبت گفته اند، مفهوم صنایع خودکار، هدایت و نظارت ماشین به وسیله ماشین و نتیجه آن حذف کامل یا تقریباً کامل دخالت بشر در جریان تولید صنعتی است. انقلاب صنعتی، کار ماشین را جانشین کار دست کرده بود. توسعه صنایع خودکار، که در مورد آن بسیاری از صاحب نظران صحبت از سومین انقلاب صنعتی می کنند، کار ماشین را جانشین کار فکری و کار مغزی می کند. (۱۰۳۷) پدیده صنایع خودکار، راه های بهتر و سریع تری را در تولید محصول نشان داد و مورد قبول صاحبان مؤسسات بزرگ صنعتی واقع شد و با به کار افتادن ماشین آلات و ابزارهای مدرن و دگرگون شدن طرز تولید کالا، عده زیادی از متخصصین تحصیل کرده و کارگران تجربه دیده بیکار شدند. این، خود فصل نوینی را در زندگی کشورهای صنعتی گشود و مشکل تازه ای را به نام بیکاری تکنولوژی به وجود آورد و با توسعه صنایع خودکار این مشکل در سراسر جهان پیوسته گسترش می یابد. (معمولاً ترقیات فنی موجب می گردد که نسبت استفاده از کار در هر واحد از تولید، تقلیل یابد. با این وضع باید دید پس از حصول تغییر و ترقی فنی و پیدایش کارگران زاید، صنایع دیگر چه حد از کارگران مزبور را جذب می نماید و اشتغال

مجدد چه وقت و در چه محلی صورت می‌گیرد. به این نتیجه رسیده‌اند که بررسی‌هایی از این قبیل را از طریق روش استقرایی نمی‌توان به نتیجه رساند. زیرا نتایج حاصله از آن به دوران انجام تحقیقات محدود مانده و به سایر ادوار با خصوصیات دیگر قابل اعمال نیست. نظر به این نقص، برای تحقیق از روشهای مختلف استفاده کرده‌اند. یکی از مؤسسات که نسبت به تاءثیرات تکنولوژی در امر اشتغال مطالعاتی به عمل آورده، نتیجه بررسی‌های خود را در صنعتی که مورد مطالعه قرار گرفته است، به این شرح اعلام نموده است. در زمان بررسی، ۴۵ از کارگرانی که به بیکاری تکنولوژی گرفتار شده بودند، مشاغل جدید و ثابت پیدا کرده و بقیه هنوز بیکار بوده‌اند. (۱۰۳۸)

بیکاری تکنولوژی

در دنیایی که عده زیادی از افراد شاغل، بر اثر به کار افتادن ماشین‌های جدید، در مؤسسات بزرگ صنعتی، به عنوان کارگران زاید از کار برکنار می‌شوند، قطعاً افراد متخصص و کارگرانی که تازه می‌خواهند فعالیت اجتماعی خود را آغاز کنند و تحصیل درآمدی نمایند، وضع مشکل‌تری دارند و در راه کاریابی و به دست آوردن شغل با موانع بیشتری مواجه خواهند شد. وظیفه جوانان لایق و فعال این است که از موانع و مشکلات نهراسند و در شرایط سخت، با اراده و تصمیم قاطع کوشش و مجاهده نمایند تا کاری در خور استعداد طبیعی خویش به دست آورند و آن را در کمال صحت و درستی انجام دهند و بدین وسیله راه معاش و شرافتمندانه خود را هموار سازند. اولیای گرامی اسلام، در چهارده قرن قبل، ضمن روایات متعددی خاطر نشان ساخته‌اند که تحصیل معاش و تاءمین زندگی مباح، از وظایف قطعی پیروان اسلام است و به آنان توصیه کرده‌اند که در سخت‌ترین شرایط از کار و کوشش و کسب معیشت خودداری ننمایند. (قال رسول الله صلی الله علیه و آله: طلب الحلال فریضة علی کل مسلم و مسلمة). (۱۰۳۹) رسول اکرم فرموده است: خواستن رزق مباح و گذران کردن از درآمد حلال وظیفه واجب هر مرد و زن مسلمان است. (العسکری علیه السلام قال: لا یسغلك رزق مضمون عن عمل مفروض). (۱۰۴۰)

لزوم کوشش در تاءمین معاش

امام حسن عسکری علیه السلام فرموده است: گرچه خداوند در نظام حکیمانه آفرینش، ارزاق مردم را تضمین کرده است، ولی مبدا اندیشه ضمانت خداوند رازق، مغرورتان سازد و شما را از انجام فریضة کار و کوشش باز دارد. (قال ابو عبدالله علیه السلام: یا هشام ان رایت الصفین قد التقیا فلاتدع طلب الرزق فی ذلک الیوم). (۱۰۴۱) امام صادق علیه السلام به هشام فرمود: اگر روزی را ببینی که سربازان در میدان کارزار، از دو طرف در مقابل یکدیگر صف کشیده‌اند و با مشتعل شدن آتش جنگ، نگرانی و وحشت همه جا را فرا گرفته است، تو در همان روز از انجام کار و طلب روزی باز نایست و در همان شرایط سخت و دشوار، برای به دست آوردن معاش کوشش کن.

جوان و دنیای ماشین

قال الله ...

قال الله العظیم فی کتابه: ... هو انشاکم من الارض و استعمرکم فیها (۱۰۴۲)

انسان و عقل

بشر مانند سایر موجودات زنده پدیده ای است در طبیعت که به اراده حکیمانه خداوند بزرگ آفریده شده است. چیزی که حساب بشر را از حساب تمام موجودات زنده جدا کرده و او را لایق کمال نامحدود ساخته، و چیزی که میدان فعالیت حیاتی بشر را وسیع و دامنه دار نموده و سطح زندگی وی را از سطح زندگی همه موجودات زنده بالاتر برده است، نیروی خلاقه عقل و سرمایه گران بهای هوش انسانی است.

آزادی در پرتو خرد

تمام موجودات زنده کره زمین، مانند انسان، در پرتو سنن ثابت الهی و قوانین محکم نظام آفرینش زندگی می کنند و برای ادامه حیات خویش از منابع طبیعی استفاده می نمایند، با این تفاوت که انطباق نبات و حیوان با قوانین خلقت، متکی به رویه و محاسبه عقلی نیست و در کارهای دقیقی که در برنامه زندگی خود انجام می دهند، آزادی و آگاهی ندارند، بلکه اعمال آنها ناشی از الهام فطری و در چهارچوبه هدایت تکوینی خداوند است و قلم توانای تقدیر، مسیر حیاتشان را به صورت کشش های طبیعی و تمایلات غریزی تعیین نموده است. همچنین بهره برداری آن ها از منابع خلقت، بر اساس همان هدایت تکوینی اندازه گیری شده و دارای حدود معینی است، ولی انسان بر اثر دارا بودن عقل و هوش، در صحنه پهناور زندگی آزادی عمل دارد و می تواند در پرتو خرد و درایت، که بزرگ ترین عطیه الهی است، خویشتن را با قوانین مختلف نظام آفرینش منطبق کند و با استفاده از منابع سرشار طبیعت، چهره زندگی خود را دگرگون سازد و هر روز یک قدم در راه تعالی و تکامل پیشروی کند. به عبارت دیگر، نبات و حیوان مقهور و مسخر دست طبیعت اند و قادر نیستند از مرز محدود زندگی قدمی فراتر بگذارند. اما در مورد انسان قضیه برعکس است. خداوند، طبیعت را مسخر و مقهور بشر ساخته است و او را بر آب و خاک، نبات و حیوان و تمام موجودات روی زمین حاکم و فرمانروا قرار داده و از وی خواسته است که عقل و فکر خود را به کار اندازد و با سعی و عمل، از تمام ذخایر طبیعی بهره برداری کند. کره زمین را آباد سازد و موجبات بهزیستی خود را از هر جهت فراهم آورد. (الم تر ان الله سخر لکم ما فی الارض. (۱۰۴۳) ای بشر آیا ندیدی که خداوند تمام آن چه را که در کره زمین است مسخر و مقهور تو ساخته است؟ (هو انشاکم من الارض و استعمر کم فیها) خداوند شمارا از زمین آفریده است و آن را مستعمره شمار قرار داده و خواسته که با سعی و عمل، معمور و آبادش سازید. شیخ ط. سی در تفسیر تبیان می گوید: (و استعمر کم فیای جعلکم قادرین علی عماره الارض و مکنکم من عمارتها.)

آبادی زمین به دست بشر

خداوند در بشر قدرت آباد کردن زمین را قرار داده و او را برای معمور ساختن آن توانا کرده است. در این موضوع که خداوند حکیم کره زمین محتویات آن را مسخر بشر ساخته و قدرت بهره برداری از تمام منابع و موالیذ آن را به وی عطا فرموده، و نکته شایان توجه و دقت است. اول آن که مقصود از مسخر بودن زمین در دست بشر به عبارت معنی نیست که آدمی آزاد مطلق و حاکم بی قید و شرط کره زمین است و می تواند به تمام خواسته های خود جامعه عمل پیوشاند، گرچه برخلاف قوانین و نظامات آفرینش باشد. بلکه مقصود این است که بشر با به کار انداختن عقل و هوش خود می تواند به سنن و مقررات خلقت پی ببرد و از رموز کتاب آفرینش آگاه گردد و با سعی و عمل، خود را با علل و معالیل جهان طبیعت منطبق سازد و شرایطی به وجود آورد که از منابع زمین به نفع زندگی خویش بهره کند و موجبات آبادی جهان را فراهم نماید.

بهره برداری از منابع طبیعت

به عبارت روشن تر، بشر می تواند به راز برق پی ببرد و شرایط تولیدش را فراهم سازد و با وسایل لازم مهارش کند و در راه آبادی زمین و بهبود زندگی خود به جریان اندازد. بشر می تواند به تائیر پاره ای از مواد طبیعی واقف شود و آن ها را به صورت دارو مورد استفاده قرار دهد و خود را از شر بیماری ها برهاند. بشر می تواند از شرایط زندگی و رشد نبات و حیوان آگاه گردد و با اجرای برنامه های عالمانه و مفید، به وضع کشاورزی و دامپروری خود بهبود بخشد و غذای بیشتر و بهتری تهیه نماید، ولی هرگز قادر نیست نظام طبیعت را تغییر دهد و قوانین آفرینش را دگرگون سازد. بشر قادر نیست زمین را از حرکت وضعی یا انتقالی اش باز دارد. یا آن که نظام منظومه شمسی را به هم بریزد و بشر قادر نیست نیروی جاذبه را از زمین بگیرد یا قانون مرگ و حیات را براندازد. راسل می گوید: (انسان هر قدر هم عالم باشد، قادر مطلق نیست و قدرت او محدود به حدود طبیعت است. به وسیله علم و صنعت می تواند این حدود را توسعه دهد، ولی هرگز نخواهد توانست به کلی آن را از میان بردارد. در حالی که ما می توانیم با ملایمت، طبیعت را به بر آوردن بسیاری از آرزوهای خود راضی کنیم، نمی توانیم بر او فرمانروا باشیم یا کاری کنیم که طبیعت سر مویی از راه خود منحرف شود.) (۱۰۴۴)

استعداد نامحدود بشر

دوم آن که قدرت تسخیر زمین و بهره برداری از منابع آن، عطیه ای است که خداوند حکیم به صورت استعدادهای نامحدود در نهاد آدمیان مستقر ساخته و به نسبتی که بشر از راه علم و عمل، آن استعدادها را به فعلیت در آورد و به قابلیت های خود تحقق بخشد، می تواند بر زمین و موجودات آن حکومت نماید. دیرزمانی است که انسانها به منظور احیای استعدادهای طبیعی و آشکار ساختن لیاقت های انسانی خویش، به فعالیتهای پی گیر و مداومی دست زده و با به کار انداختن عقل و هوش و حافظه و دیگر قوای خود، تدریجا به رازهای طبیعت پی برده و قدم به قدم در راه تسخیر منابع زمین و بسط حاکمیت انسان پیشروی نموده اند. هر نسلی مجموعه معلومات و تجربیات خود را به وسیله زبان و قلم به نسل بعد انتقال داده است و این روش همچنان ادامه دارد. گر چه بشر امروز که وارث علوم نسل های گذشته است، از لیاقت انسانی خود بهره بسیار برده و در تسخیر کره زمین و منابع آن موفقیت های عظیمی نصیبش شده است، ولی گنجینه بزرگ استعداد باز است. نسل های آینده می توانند با تفکر و تحقیق و با سعی و عمل، مدارج بالاتری را پیمایند و به پیشرفت های بزرگ تری نایل آیند.

تسخیر اجرام سماوی

بشر، امروز پس از تسخیر زمین و فرمانروایی بر صحراها و دریاها، به فکر تسخیر فضا افتاده، راه آسمان ها را در پیش گرفته و بشر را در کره ماه پیدا و بشر را در کره ماه پیاده کرده است و تصمیم دارد حوزه حکومت خود را گسترش دهد و به سایر اجرام سماوی هم دست یابد و از منافع و ذخایر آنها نیز بهره برداری نماید. در نظر پیروان اسلام، آدمی برای نیل به چنین هدف بزرگی، شایستگی دارد. زیرا خداوند از آغاز، استعداد و قابلیت تسخیر اجرام کیهانی را نیز به بشر عطا فرموده و لیاقت بهره برداری از منابع کرات سماوی را چهارده قرن قبل، ضمن چندین آیه از قرآن شریف به وی نوید داده است. (الم تر وان الله سخر لکم ما فی السموات و ما فی الارض و اسع علیکم نعمه ظاهرة و باطنه.) (۱۰۴۵) آیا مشاهده نمی کنید که خداوند انواع موجوداتی را که در آسمان ها و زمین است، برای شما مسخر ساخته و نعمتهای آشکار و پنهان خود را برای شما فراوان نموده است؟ الله الذی سخر لکم البحر لتجری الفلک فیه بامرہ و لتبتغوا من فضلہ و لعلکم تشکرون. و سخر لکم ما فی السموات و ما فی الارض جمیعا منه ان فی ذلک لآیات لقوم یتفکرون. (۱۰۴۶) خداوند است آنکه دریا را برای شما مسخر ساخت تا کشتی به فرمانش در آن حرکت کند و روزی خود را از فضل الهی طلب کنید و شکرگذارش باشید، و تمام آن چه را که در آسمان ها و زمین است، برای شما

مسخر کرده و در این کار حکیمانه، آیات الهی برای اهل تفکر آشکارا است.

آغاز حکومت بشر بر زمین

حکومت بشر بر کره زمین از موقعی آغاز شد که به کار کشاورزی دست زد و با راهنمایی عقل و در پرتو سعی و عمل توانست از عوامل جوی و ارضی استفاده نماید، قسمتی از ذخایر زمین را به نفع زندگی خود تسخیر کند و با صرف وقت کمتر، مواد غذایی بیشتری به دست آورد و به تدریج اوضاع حیاتی خویش را دگرگون سازد و شرایط زندگی خود را زندگی حیوانات جدا کند. (قال النبی صلی الله علیه و آله: اکرمو الخبز فانه قد عمل فیه ما بین العرش الی الارض و ما فیها من کثیر من خلقه. (۱۰۴۷)) رسول اکرم (ص) فرمود: نان را که فراورده کشاورزی است، عزیز دارید. چه آن که عوامل سماوی و ارضی و بسیاری از آفریده‌های الهی در ایجاد آن مؤثر بوده‌اند. ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند تا تو نانی به کف آری و به غفلت نخوری همه از بهر تو سرگشته و فرمان بردار شرط انصاف نباشد که تو فرمان نبری

طرز تغذیه بشر ابتدایی

می‌گویند بشر قبل از دوره کشاورزی و دامپروری، از گیاهان خودرو و میوه‌های وحشی تغذیه می‌کرد و سپس شکار حیوانات خشکی و آبی نیز بر آن افزوده شد. بشر آن روز تمام وقت و نیرویش را در راه به دست آوردن غذا مصروف می‌شد و ناچار بود از صبح تا غروب در تلاش معاش باشد و مانند حیوانات در فضای وسیعی جست و جو کند تا طعنه‌ای به دست آورد و شکم خود را سیر نماید و روز بعد باز همان برنامه را تکرار کند. بدیهی است چنین بشری در آن شرایط سخت، مجال تعقل و تفکر نخواهد داشت و نمی‌تواند از استعداد درونی خود به نفع بهبود زندگی خویش استفاده نماید. (انسانهای ابتدایی موجوداتی درخت‌زی بودند و در میان شاخ و برگ درختان به سر می‌بردند و با مواد گیاهی ارتزاق می‌کردند. گتهی ریشه‌های خوراکی و احیاناً جانوران کوچک را بر غذای درختی خود می‌افزودند. انسان این دوره، هنوز با کشتکاری و دامپروری آشنا نبود و صرفاً طریق برچیدن و ربودن مواد غذایی، که پیرامون خود می‌یافت، به زندگی ادامه می‌داد. از این رو، این دوره را دوره گردآوری خوراک می‌نامند. دوره خوراک حیوانی یا دوره شکار. (۱۰۴۸)) انسان به محض صید و حوش آن‌ها را قطعه قطعه می‌کرد و بیشتر به حالت خام و تا آن جا که معده گنجایش داشت، می‌خورد. زیرا در آن زمان تمدن به معنی فراهم آوری و امن اقتصادی وجود نداشت و حرص و ولع برای حفظ نفس ضروری نخستین، مانند سگان امروز غذا می‌خوردند، زیرا نمی‌دانستند غذای بعدی کی خواهد رسید. (۱۰۴۹))

فقدان امنیت اقتصادی

(فعالیت خاصه انسان که او را از سایر حیوانات ممتاز می‌کند، تماماً مربوط به کاستن قیود اسارت او در چنگال طبیعت است. تا وقتی که انسان مجبور بود تمام اوقات خود را صرف فراهم کردن غذای خود کند، نمی‌توانست قسمت زیادی از نیروی خود را در جنگ یا سیاست یا الهیات یا علوم به کار برد. این امور، محصول قوه مولده کار و ناشی از تفاضل مقدار تولید یک فرد بر مقدار غذای مصرفی اوست. هر چه این تفاضل زیادتر شود. امکان این که انسان وقت خود را به فرهنگ یا سایر تجملات اختصاص دهد، بیشتر می‌شود. (۱۰۵۰))

آغاز تکامل در پرتو کشاورزی

پدیده کشاورزی تاریخ حیات بشر را تغییر داد و درهای ترقی و تکامل را به رویش باز کرد و راه تسخیر منابع زمین را همواره ساخت. بشر در پرتو کشاورزی و ذخیره محصول توانست خوراک روزهای بعد خود را تأمین نماید و خاطر خویش را از وحشت گرسنگی خلاص کند و فرصتی به دست آورد تا فکر خود را در بهبود زندگی به کار اندازد، استعدادهای درونی خویش را یکی پس از دیگری به فعلیت درآورد و با پیشرفت های علمی و عملی، منازل بالا-تری را بیاماید و حکومت خویش را بر کره زمین گسترش دهد.

پایه گذاری تمدن

بشر در پرتو کشاورزی و ذخیره غذای سالیانه خود توانست اساس تمدن انسان را پایه گذاری کند. باب معاملات و داد و ستد را بگشاید. قسمتی از نیروهای افراد را در سایر مجاری زندگی به کار اندازد. به صحرا و دریا دست یابد. حیوانات وحشی را رام نماید. تدریجا به بهره برداری خود از منافع طبیعی توسعه دهد و موجبات آسایش خویش و آبادی زمین را، که خواسته خداوند بزرگ بود، فراهم آورد. (در آغاز دوره کشاورزی، انسان ناگزیر می شود که برای مراقبت کشته های خود را سیر و سفر و دائم دست بردارد و در مزرعه خویش یا نزدیک آن سکونت کند. این ضرورت انسان را به خانه سازی و می دارد. پیدایش خانه ثابت و با دوام، به تدارک افزار خانه کشانیده می شود و لزوما سفال گری و بافندگی و صنایع دستی دیگر را به پیش می راند. بر اثر فراوانی خواربار و ذخیره خوراک، بازار داد و ستد گرم می شود. در هر ناحیه ای بازارهای هفتگی برپا می گردند و نیازمندی های گوناگون مردم را با معامله پایاپای بر آورده می کنند. از آن گذشته، تجارت خارجی نیز رونق می گیرد. بسط تقسیم کار و تخصص کشف فلزات، رام کردن اسب، ساختن چرخ و تعبیه وسایل دریانوردی، تولید اضافی و تجارت دامنه دار را میسر می سازد. میان مردم نواحی دور از یکدیگر روابط گوناگون به وجود می آید. نتیجه این ترقیات، پیدایش شهرهای بازرگانی است.) (۱۰۵۱)

اهمیت کشاورزی در زندگی بشر

نمی دانیم بشر کی و چگونه از زندگی گیاهی و صیادی به زندگی کشاورزی منتقل شد و از راه زراعت غذای خود را به دست آورد. ولی این نکته معلوم است که هر چه بر عمر کشاورزی گذشته است، بشر به ارزش و اهمیت آن بیشتر پی برده و در راه بهبود و توسعه آن زیاده تر کوشیده است. در کشاورزی ابتدایی، بر اثر نارسایی فکر و کمی تجربه و فقدان وسایل کار، مقدار محصولی که از آب و زمین و کار و کوشش عاید مردم می شد بسیار کم و ناچیز بود، ولی تدریجا بشر به رموز کاز زراعت بیشتر آشنا شد و ابزارهای بهتری تهیه کرد و در نتیجه از یک طرف بر سطح اراضی زیر کشت افزود و زمین های مرده را آباد کرد و از طرف دیگر محصول بیشتری به نسبت مساحت زمین برداشت نمود. در دنیای کنونی، علم و صنعت و وضع کشاورزی به کلی تغییر کرده و بشر بر اثر اطلاعات علوم طبیعی و تهیه ابزارهای ماشینی، بازده زمین و تولید محصول را به قدری بالا برده که به هیچ وجه قابل قیاس با گذشته نیست. راسل می گوید: (در از منه قدیم دو میل مربع زمین آن هم زمینی که به قدر کافی بالطبع حاصلخیز باشد برای کفاف آذوقه سالیانه یکی از افراد انسان لازم بوده است. امروز در انگلستان یک میل مربع معاش ۷۵۰ نفر را فراهم می کند، یعنی هزار و پانصد برابر اوقاتی که هنوز استعداد بشری موفق به اختراعات نشده بود. این کیفیت البته بیشتر مربوط به صنعت است.) (۱۰۵۲)

تقدس کشاورزی در ادیان الهی

کشاورزی در تمام ادیان الهی یک شغل مقدس شناخته شده و پیشوایان مذهبی در هر عصر، علاوه بر آن که خود با کمال علاقه مندی به کار کشاورزی اشتغال داشتند، مردم را نیز به این کار وادار می ساختند. آباد کردن زمین، که خواسته خداوند بزرگ است و همچنین بهره برداری از منابع و ذخایر آن، به صورت مختلف میسر است و یکی از بهترین طرق آن، که در روایات اسلامی مورد تشویق و ترغیب قرار گرفته، مسئله کشاورزی است. (علی علیه السلام... فقولہ تعالی (هو انشاکم من الارض و استعمرکم فیها) فاعلمنا سبحانه انه قد امرهم بالمعاره لیکون ذلک سببا لمعا یشهم بما یخرج من الارض من الحب و الثمرات و ماشاکل ذلک مما جعله الله تعالی معایش للخلق. (۱۰۵۳))

امر خداوند به آباد کردن زمین

علی علیه السلام در تفسیر آیه (هو انشاکم من الارض و استعمرکم فیها) فرمود: خداوند به مردم امر کرده است زمین را با کشاورزی آباد سازند تا بدین وسیله خود را کشان از غلات و حبوبات و میوه ها و سایر روئیدنی ها تاءمین گردد و در آسایش زندگی کنند.

بهترین کار

(ابی جعفر علیه السلام: خیر الاعمال زرع یزرعه فیاکل منه البر و الفاجر. (۱۰۵۴)) امام باقر علیه السلام فرمود: بهترین کارها زراعت است که نفعش عاید عموم می شود و از محصول آن نیکوکاران و بدکاران ارتزاق می کنند. (الصادق علیه السلام قال: کنوز الله فی ارضه و ما فی الاعمال شیء احب الی الله من الرزعه و ما بعث الله نبیا الا زراعا الا ادریس علیه السلام فانه کان خیاطا.) (۱۰۵۵) امام صادق علیه السلام فرمود: گنجهای الهی در زمین نهفته است و هیچ کاری نزد خداوند محبوب تر از زراعت نیست. تمام پیامبران خدا کشاورز بودند، جز ادریس که کارش دو زندگی بود. (ابی عبدالله علیه السلام قال: ازرعلو و اغرسوا و الله ما عمل الناس عملا احل و لا اطیب منه و الله لیزرع عن الزرع و لیغرسن الغرس بعد خروج الدجال.) (۱۰۵۶) امام صادق علیه السلام فرمود: زراعت کنید و درخت بکارید. به خدا قسم هیچ عملی مباح تر و پاکیزه تر از آن نیست (از این نظر کشاورزی و درخت کاری یک امر ضروری دذر تغذیه و حیات بشر است و گذشت زمان آن را از مسان نخواهد برد.) در آخر حدیث، امام صادق قسم یاد کرد که در آخر زمان نیز مردم زراعت می کنند و درخت می نشانند.

ذخیره قوت و آرامش خاطر

مسئله کشاورزی و ذخیره خوراک سالیانه، نه تنها در ادوار گذشته مایه آرامش خاطر بوده و بشر را در راه ترقی و تعالی به پیش رانده است، بلکه تمدن درخشان کنونی و جنبش های عملی و صنعتی امروز نیز بر اساس محصول کشاورزی و ذخیره غذایی استوار است.

تاءمین غذا و تکامل بشر

دانشمندان عالی قدر زمانی قادر به مطالعه و تحقیق اند که نگران گرسنگی نباشند و بدانند جامعه به قدر کافی ذخیره غذایی دارد و پس از فراغت از کار، می توانند خوراک لازم خود را به دست بیاورند. مخترعین بزرگ موقعی می توانند افکار خلاقه خود را به کار اندازند و مردم را از ابتکار خویش برخوردار سازند که از نظر خوراک اطمینان خاطر داشته باشند و همچنین اساتید، در تدریس شاگردان، و اطبا در درمان بیماران، و کارگران در اداره موسسات صنعتی: خلاصه تمام طبقات مؤثر در جهان پیشرفته امروز،

زمانی وظایف خود را به خوبی و با آرامش فکر انجام می دهند که از جهت آذوقه و خوراک در اضطراب و نگرانی نباشند . قال رسول الله صلی الله علیه و آله : ان النفس اذا احزرت قوتها استقرت . (۱۰۵۷) رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است : روح زمانی قرار و آرام دارد که قوت خود را ذخیره کرده باشد . (الرضا علیه السلام : ان الانسان اذا ادخل طعام سنته خف ظهره واستراح و کان ابو جعفر و ابو عبدالله علیهما السلام و لا یشتريان عقده حتى یحرزا طعام سنتها .) (۱۰۵۸) حضرت رضا علیه السلام فرمود : آدمی وقتی خوراک سال خود را ذخیره کند ، پشتش از بار زندگی سبک می گردد و آسوده خاطر می شود . سپس فرمود : حضرت باقر و صادق علیهما السلام تا زمانی که قوت سال خود را ذخیره نکرده بودند ، خانه یا ملک نمی خریدند .

مهم ترین نیاز انسان

احتیاج به غذا و سیر کردن شکم ، اولین و مهم ترین نیازی است که به طور طبیعی در تمام فرزندان بشر ، از روز ولادت تا دوران پیری و لحظه مرگ وجود دارد و این حاجت قبل از سایر حوایج طبیعی باید برآورده شود . (ابی جعفر علیه السلام : ان الله عزوجل خلق ابن ادم اجوف .) (۱۰۵۹) امام باقر علیه السلام فرموده است : خداوند آدمی را میان تهی آفریده و ناچار باید به شکم خود غذا برساند . (ابی عبدالله علیه السلام قال : انما بنی الجسد علی الخبز .) (۱۰۶۰) حضرت صادق علیه السلام فرمود : بدن آدمی بر غذا پایه گذاری شده است . همه قوای عقلی و معنوی و تمام تمایلات غریزی که در نهاد آدمی وجود دارند ، از غذا کسب نیرو می کنند و زمانی به جنبش و حرکت می آیند و فعالیت‌های طبیعی خود را آغاز می کنند که احتیاج به غذا برطرف گشته و شکم سیر شده باشد .

گرسنگی و خمود عقل و احساس

انسان گرسنه به مسائل عقلی و علمی فکر نمی کند . به زیبایی و جمال توجه ندارد . از جاه و مقام سخن نمی گوید . عشق و شهوت در مزاجش بی فروغ می شود و انتقامجویی و غضبش به خمودی می گراید . انسان گرسنه سرمایه های معنوی و مذهبی را از یاد می برد . عدل و انصاف ، رحمت و رافت ، دوستی و رفاقت ، بستگی و رحمت و سایر عواطف انسانی را به دست فراموشی می سپارد ، و خلاصه در نظر انسان گرسنه ، چیزی به زیبایی و محبوبیت و غذا نیست ، تنها آرزویش به دست آوردن خوراک است و جز به سیر کردن شکم خود به چیزی فکر نمی کند . (در نظر مردی که از گرسنگی نزدیک به هلاکت است ، یک ظرف طعام ممکن است به همان اندازه زیبا باشد که یک زن سی ساله در نظر یک جوان چاق و چله . اگر این جوان دچار گرسنگی شود ، زیباترین پریان در نظرش زیبا نخواهد بود و شاید در نظر او چنین پری پیکری برای خوردن مناسب تر باشد .) (۱۰۶۱)

قیام صاحب الزنج

در قرن سوم هجری ، مردی به نام علی بن محمد ، که بعدا به صاحب الزنج معروف شد ، در بصره قیام کرد و سیاه پوستان را که در آن موقع در بصره زیاد بودند ، گرد خود جمع نمود و به عنوان آزاد ساختن نژاد سیاه ، علم طغیان برافراشت . آتش فتنه و فساد روشن کرد و شهر بصره را در آشفستگی و هرج و مرج فرو برد . آن فتنه وحشتناک و خونین ، در حدود پانزده سال به طول انجامید و در خلال این مدت ، ناامنی و وحشت سراسر آن منطقه را فرا گرفته بود . ده ها هزار نفر از صغیر و کبیر کشته شدند . اموال و اعراض بسیاری از مردم بر باد رفت . کشاورزی تعطیل شد و رفته رفته خواربار نایاب گردید . کار گرسنگی به جایی کشید که مردم از گوشت سگ ها و گربه ها تغذیه می کردند و اگر یک نفر می مرد ، گوشت او را بین خود تقسیم می نمودند . سربازان صاحب الزنج نیز از فشار قطعی و گرسنگی مصون نماندند و در جبهه جنگ با لشکر خلیفه وقت ، از گوشت سربازان کشته سد

جوع می کردند. (۱۰۶۲) نقل شده است که در ایام سختی و قطعی بصره، زنی را دیدند که سربریده انسانی را در دست گرفته و گریه می کند. از وی سبب گریه اش را پرسیدند. جواب داد مردم گرد خواهر محتضرم جمع شدند تا بمیرد و گوشتش را بخورند. هنوز خواهرم نمرده بود که او را قطعه قطعه کردند و گوشتش را تقسیم نمودند و از آن گوشت به من سهمی ندادند. فقط سر بریده خواهرم را به من دادند و در این تقسیم نسبت به من ستم نمودند. (۱۰۶۳)

محو عواطف خواهری

بلای عظیم گرسنگی آن چنان آدمی را از خود بی خود می کند و عواطف انسانی را نابودی می سازد که وقتی زن زنده ای را در مقابل دیده خواهرش قطعه قطعه می کنند، از کشتن وی اظهار ناراحتی و شکایت نمی نماید، بلکه از این جهت شکایت دارد و اشک می ریزد که از گوشت بدن خواهرش بی نصیب مانده و به وی سهمی ن داده اند. مهم تر از عواطف خواهری، مهر و محبت سوزان مادری است که آن نیز در شدت قحطی و گرسنگی برباد می رود. رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: در روزگار گذشته قوم دانیال نبی بر اثر کفران نعمت دچار قحطی شدند و کارشان به آدم خواری کشید. (قالت امرأة لآخری و لهما ولدان یا فلانه تعالی حتی تاکل انا و انت الیوم ولدی و اذا کان غدا اکلنا ولدک قالت لها نعم. فاکتاه فلما ان جاعت من بعد راودت الاخری علی اکل و لدها فامتعت علیها. فقالت لها بینی بینک نبی الله. فاختصما الی دانیال علیه السلام فقال لهما و قد بلغ الامر الی ما اری. قالتا له نعم یا نبی الله و اشد. قال فرفع یده الی السماء فقال اللهم عد علینا بفصلک) (۱۰۶۴)

مادر گرسنه و خوردن فرزند

زن بچه داری به زن دیگر، که او نیز فرزند داشت، پیشنهاد کرد فلانی بیا امروز من بچه خود را در میان می گذارم و هر دو نفر گوشتش را می خوریم و روز بعد تو بچه ات را بیاور، تا هر دو بخوریم. گفته او مورد قبول واقع شد زن اول که خود پیشنهاد دهنده بود، از فرزندش دل بر گرفت و هر دو نفر طفلش را قطعه قطعه کرد، ولی زن دوم از کشتن بچه خود امتناع نمود و کار به خصومت و دعوا کشید. برای حکمیت به دنبال مراجعه کردند دانیال نبی از شنیدن چنین دعوایی سخت ناراحت شد و گفت: کار گرسنگی به اینجا کشیده است؟ گفتند: بلی و از این هم سخت تر شده است. دانیال دست به دعا برداشت و از پیشگاه الهی در خواست تفصل و رحمت نمود و خداوند رابر طر کرد. (فی الخبر و اعوذبک من الجوع فانه بئس الضجیع). (۱۰۶۵) در حدیث آمده است که پروردگار از گرسنگی به تو پناه می برم که هم آغوش بدی است.

تحول بر اثر کشاورزی و صنعت

دو عامل بزرگ در تاریخ زندگی بشر منشا عمیق ترین تحول و انقلاب عمومی گردید و هر یک از آن دو عامل، روی تمام شئون مادی و معنوی و اخلاقی و اجتماعی مردم اثر گذارد وقایع و حوادث بسیاری را به وجود آورد و مسیر زندگی انسان ها را تغییر داد. عامل اول زراعت بود و عامل دوم صنعت. پدیده زراعت و تاءمین آذوقه سال، بشر را از دوران گیاه خواری و صیادی به دوره کشاورزی منتقل نمود. زمین آباد گشت و تمدن های بشری به وجود آمد. در طول قرن های متمادی گردید. حکومت ها و سازمان های اداری روی کار آمدند. دانشمندی در رشته های مختلف علوم پرورش یافتند. درس ها گفتند و کتاب ها نوشتند و در نتیجه بشر تدریجا به مدارج ترقی و تعالی نایل آمد. پدیده صنعت، بشر را از دوره کشاورزی به دوره صنایع ماشینی منتقل نمود و تحولات عظیمی را در تمام مظاهر زندگی انسان ها به وجود آورد. در مزارع گاو آهن جای خود را به ماشین کشاورزی داد و در کارگاه ها ماشین های بزرگ جای وسایل دستی را گرفت.

نتایج انقلاب صنعتی

پیشرفت علوم و صنایع، طبیعت را بیش از پیش مسخر دست بشر ساخت و قدرت بهره برداری اش را از ذخایر و منابع مختلف زمین به قدری بالا برد که قابل قیاس با دوره کشاورزی نیست (انقلاب صنعتی در قرن هیجده هم روی می دهد بر اثر این انقلاب، که در قرن نوزدهم و بیستم به بسیاری از جامعه های دیگر سرایت می کند، صنایع با شتابی افزاینده توسعه می پذیرند و صنایع دستی را از اعتبار می اندازند و در تمام شئون زندگی انسان رخنه می کنند. ماشین کاری جای دست کاری را می گیرد و اقتصاد دیرینه، که کانونش خانواده بود، از اهمیت می افتد. ماشین، نه تنها به مزارع کشیده می شود و کمیت و کیفیت تولید کشاورزی را بالا می برد، بلکه وسیله تهیه تمام وسایل زندگی می گردد. تولید عظیم ماشینی، داد و ستد را وسعت می بخشد و معاملات پیچیده پولی را جایگزین معاملات ساده قدیم می کند. چون در این دوره کارخانه محور زندگی اقتصادی جامعه به شمار می رود، می توان آن را دوره اقتصاد کارخانه ای نامید. در اقتصاد کارخانه ای، نیروی ماشین، که جانشین نیروی انسان و حیوان می شود، همواره شدت و وسعت بیشتری می گیرد. در ایالات متحده آمریکا، در اواسط قرن نوزدهم، فقط ۲۵ درصد نیروهای صنعتی از ماشین به دست می آمد، در صورتی که در اواسط قرن بیستم ۶/۹۸ درصد نیروها از ماشین می زاید. (۱۰۶۶) در دوران کشاورزی، اکثر نیروی انسانی هر کشور در راه زراعت و دامداری و تهیه خواربار و تاءمین حوایج ضروری زندگی مصروف می شد. زیرا از یک طرف اطلاعات مردم در علوم طبیعی ناچیز بود و نمی توانستند حداکثر استفاده را از منابع طبیعی بنمایند و از طرف دیگر، در کارهای کشاورزی و اداره امور زندگی، اغلب از نیروی محدود حیوانی استفاده می کردند. بدیهی است در چنین شرایطی عده قلیلی می توانستند به کسب دانش پردازند و مدارج علمی را بیمایند یا در سایر اموری که با زندگی ارتباط مستقیم نداشت، وارد شوند. در دوران صنعت، بر اثر پیشرفت علوم و استفاده از نیروی عظیم ماشین، بشر توانسته است با صرف وقت کمتر، حداکثر استفاده را از آب و زمین بنماید و در نتیجه افراد کمتری به کارهای کشاورزی و تولید محصول و تاءمین حوایج اولیه زندگی جامعه اشتغال داشته و مقدار بیشتری از نیروی انسانی کشور، در رشته های علمی و مؤسسات فرهنگی و دیگر امور اجتماعی مصروف می گردد. (قبل از این که تولید ماشینی معمول شود، ممکن بود عده کمی از مردم را به کارهای دیگری غیر از تولید خواربار اختصاص دهند و از این طریق، اعیان و پیشوایان دین پیدا شده اند، لشکریان بری و بحری به جود آمده اند و فلاسفه و هنرمندان ظهور کرده اند. به جود آمدن سقراط و افلاطون و بود!... فقط به این علت میسر شده که تهیه کنندگان خواربار توانسته اند بیش از آن چه خود به مصرف می رسانده اند. تولید کنند. وقتی انسان به جامعه ای نظیر جامعه ایالات متحده آمریکا توجه می کند، تجلی اجتماعی تازه ای می بیند. مشاهده می کند که اکثریت عظیم مردم از چیزهای بسیار، که همه بالاتر و والاتر از حوایج اولیه زندگانی است، بهره مند هستند. با جود این، عده زیادی از مردم به امر تولید، خواه تولید زراعتی و خواه تولید صنعتی، نمی پردازند. از این قبیل اند تمام جوانانی که پس از رشد کامل جسمانی باز مشغول تحصیل هستند. قوای مسلح کشور، نویسندگان و روزنامه نگاران، معلمین و خدمه دین، سیاستمداران و مستخدمین دولت، وجود تمام این طبقات، به نظر انسان های اولیه، از تجملات محسوب می شده و حال آن که جامعه های جدید بدون آنها یا لاقبل بدون بعضی از آنها، نمی توانند وجود پیدا کنند. (۱۰۶۷)

نسخیر طبیعت در پرتو صنعت

انقلاب صنعتی در تمام ظاهر مادیات و معنویات بشر اثر عمیق گذارد. اساس زندگی انسان ها را دگرگون ساخت و برنامه فعالیتشان را به کلی تغییر داد. انقلاب صنعتی و پیشرفت علوم طبیعی، زوایای تاریک خلقت را روشن کرد و استعدادهای درونی

بشر را یکی پس از دیگری به فعلیت آورد و قلم به قدم انسان را به پیش راند. انقلاب صنعتی بشر را به مقیاس وسیعی بر علل و معالیل نظام آفرینش آگاه نمود. طبیعت را مسخر و مقهور وی ساخت و شعاع حکومتش را بر کره زمین گسترش داد. تحولاتی که اقتصاد صنعتی به بار آورد، در روابط خانوادگی و اخلاق عمومی و نیک و بد‌های اجتماعی و بالاخره در عقاید ایمانی و مذهبی بشر نتایج نیک و بد بسیاری به جای گذارد و جوامع بشری را عموماً و نسل جوان را خصوصاً با زیبایی و زشتی های گوناگونی مواجه ساخت. (در اواخر قرن هجدهم میلادی، انسان یا به مرحله جدیدی گذاشته که متضمن تغییری اساسی، نظیر حاصل از پرداختن به زراعت بوده است. منظور من از این مرحله در صنعت است. می توان گفت علوم طبیعی سیصد و پنجاه سال است که تولید ماشینی به وجود آمده است تولید ماشینی در مدتی که اختراع شده، خود را قدرتی انقلابی، با شدتی تولید ماشینی در مدتی که اختراع شده، تا امروز، این قدرت انقلابی، با شدتی هر چه حیرت انگیزتر نشان داده است. تا امروز، این قدرت فقط در روابط انسان با طبیعت مؤثر بوده، ولی به واسطه انقلابی که در روابط انسان با طبیعت به وجود آورده، موازنه کهنسالی را که در روابط انسان با انسان و در رابطه انسان با خودش وجود داشته بر هم زده است.) (۱۰۶۸)

بسط مدرسه و دانشگاه

مهم ترین تحولی که بر اثر انقلاب صنعتی در کشورهای بزرگ روی داد، استقرار تعلیمات عمومی و توسعه دانشگاه ها و مدارس و موسسات آموزشی است. پدیده صنعت ماشین، که خود معلول پیشرفت علوم طبیعی و زاینده مغزهای خلاق مردان عالم و مبتکر بود، مایه تشویق جوانان به تحصیل علم شد که با علاقه و رغبت به مدارس روی آوردند و هر سال بر تعداد داوطلبان افزوده می شد. دولت ها نیز به موازات ازدیاد روز افزون محصلین، تعداد دانشگاه ها و مدارس را افزایش دادند و با توسعه سازمانهای آموزشی، وسایل تحصیل آنان را فراهم آوردند و این وضع همچنان ادامه دارد. (امروز تمایل به تعلیم و تربیت همگانی جنبه بین المللی یافته است. تعلیمات عمومی دیگر محدود به آموزشگاه ها و دبیرستان و دانشکده نیست، بلکه شاکل تاسیساتی مانند آموزشگاه های پرستاری و آموزشگاه های مخصوص عاجزان جسمی و ذهنی و آموزشگاه های حرفه ای و کلاس های اکابر است و این گسترش حیرت انگیز تعلیم و تربیت نشان می دهد که اینک آموزش و پرورش، جز نیازمندی های حیاتی بشر قرار گرفته و از گهواره آغاز می گردد و تا گور ادامه می یابد بهترین گواه بر این که تعلیم و تربیت بیش از پیش مورد توجه دولت های متمدن قرار می گیرد، مخارج روز افزونی است که صرف آموزش و پرورش می شود و تعداد خارج از حد دانش آموزان و دانشجویانی است که به کلیه آموزشگاه ها و دانشکده های مختلف هجوم می برند. مخارج آموزش و پرورش در آمریکا، از سال ۱۹۰۰ تا ۱۹۳۰، هزار در صد افزایش یافته است و در سال ۱۹۵۰، ملت آمریکا در حدود شصت میلیارد دلار صرف آموزشگاه ها کرده است. در حدود ۸۰ درصد جوانانی که به سن رفتن به دبیرستان رسیده اند، از تحصیلات متوسط بهر مند می گردند. دیگر تحصیلات متوسطه، منحصر به عده معدودی نیست. همچنین تحصیل در دانشگاه ها نیز مانند تحصیل در دبیرستان ها فزونی حیرت انگیز یافت و عده دانشجویان دانشگاه ها، که در سال ۱۸۹۰، از ۲۸۵/۰۰۰ تن تجاوز نمی کرد، در حقیقت پانصد درصد افزایش با محاسبه صددرصد افزایش جمعیت در همان زمان.) (۱۰۶۹) انقلاب صنعتی، کم و بیش، در تمام کشورها نفوذ کرده و با سرعت پیشروی می کند و آثار خوب و بد خود را همه جا به ارمغان می برد. یکی از آثار خوب و پسندیده دوران صنعتی، ارزش تحصیلات علمی و بسط موسسات فرهنگی و جنبش عمومی در راه فراگرفتن دانش است.

ضرورت آموزش در جهات صنعت

گرچه علم در دوران گذشته نیز مایه بزرگی و افتخار بشر بوده و آیین مقدس اسلام در چهارده قرن قبل ارزش و مقام عالم را به

مراتب بالاتر از غیر عالم دانسته است، ولی در انقلاب صنعتی، علم نه تنها مایه بزرگی و برتری است، بلکه فرا گرفتن دانش در زندگی کنونی به صورت یک ضرورت قطعی و اجتناب ناپذیر در آمده است. جوانان موظف اند از فرصت جوانی حداکثر استفاده را بنمایند و در راه تحصیل علم و فراگرفتن اطلاعات لازم در یکی از رشته های علمی یا عملی، که شایستگی دارند، مجاهده و کوشش نمایند تا در بزرگسالی به کار شرافتمندانه ای اشتغال ورزند و در جامعه عزیز و محترم زندگی کنند. (قال علی علیه السلام: تعلموا العلم صغارا تسودوا به کبارا. (۱۰۷۰)) علی علیه السلام فرموده است: در خردسالی علم بیاموزید تا در بزرگسالی به برتری و سیادت نایل آید.

تقدم اجتماعی بر اثر دانش

(و عنه علیه السلام: من لم يتعلم في الصغر لم يتقدم في الكبر. (۱۰۷۱)) و نیز فرموده است: کسی که در کوچکی تحصیل علم نکند، در بزرگی تقدم اجتماعی نخواهد داشت. نکته ای که در دوران تحصیل همواره باید مورد توجه جوانان باشد این است که در کسب دانش، ابتدا رشته خود را تعیین کنند و بدانند چه می خواهند، سپس تمام نیروی جسمی و معنوی خود را در آن راه به کار اندازد و تنها از پی آن هدف بروند تا نتیجه مثبت عایدشان گردد. جوانانی که فکر نا آرام و بی قرار دارند و بر اثر تردید و دودلی هر چند وقت یکبار تغییر عقیده می دهند و مسیر تحصیلی خود را عوض می کنند، یا آن که در خلال تحصیل، قسمت مهمی از وقت خود را به مطالعه کتب متفرق و احیانا بیهوده یا از بر کردن مطالب غیر مربوط به تحصیل صرف می کنند، بعید است که در رشته تحصیل خود توفیقی به دست آورند و پیروزی درخشانی نصیبشان گردد. مطالب علمی و دانستی های جالب در رشته های مختلف علوم در روزگار گذشته بسیار بوده و در دنیای کنونی خیلی بیشتر شده است. هر فردی میل دارد همه چیز را بداند و به تمام مسائل علمی پی ببرد، ولی این کار با عمر کوتاه و نیروی محدود بشر هرگز میسر نیست. جوان وظیفه شناس و دانا کسی است که از علوم وسیع جهان بشر، یک قسمت کوچکی را که با استعدادش سازگار باشد و در زندگی مایه خوشبختی و سعادتش گردد، انتخاب کند و با سعی و کوشش آن را به خوبی فرا گیرد و یک عمر از فوایدش برخوردار باشد. (قال علی علیه السلام: العلم اکثر من ان يحاط به فخذوا من كل علم احسنه. (۱۰۷۲)) علی علیه السلام فرموده: علم و دانش بیش از مقداری است که قابل احاطه باشد و یک فرد نمی تواند بر همه آن ها واقف گردد، پس از هر علمی بهتر شایسته ترش را فرا گیرید. (و عنه علیه السلام: اولی الاشیا ان يتعلمها الاحداث الاشیا التي اذا صاروا رجالا احتاجوا اليها. (۱۰۷۳))

جوان و تحصیل علم

و نیز فرموده: بهترین مطالبی که شایسته است جوانان یاد بگیرند، چیزهایی است که در بزرگسالی مورد نیازشان باشد و بتوانند در زندگی اجتماعی، از آموخته های دوران جوانی خود استفاده نمایند. در انقلاب صنعتی، سطح دانش بشر، به سرعت بالا رفت و شرایطی به وجود آمد که در مدتی کوتاه، دانشمندی بزرگ و گران قدر در رشته های مختلف علوم پرورش یافتند، قلمرو حکومت بشر را توسعه دادند. در زمین و فضا به کارهای بزرگی دست زدند و پیروزی هایی نصیبشان گردید که برای نسل های گذشته غیر قابل تصور بود و همچنان در راه پیروزی های بزرگ تری پیش می روند.

غلبه علم بر عوامل طبیعت

(عوامل طبیعی بسیاری که زمانی تصور می رفت رام شدنی نیست، اکنون میدان جولان فکر انسانی شده. انسان با صحراری بی آب و علف در می افتد. رودخانه ها استرالیا را به جای آن که از مغرب به مشرق بروند، می تواند از مشرق به مغرب جریان دهد. عن

قریب قسمت های نامناسب سلسله های جبال را از جای خواهند کند و من جرات کرده می گویم که به وسیله رادیو اکتیویته ، یخ های قطبی را آب خواهند نمود و چیزی نخواهد گذشت که مسافرت به ماه ممکن شود . (۱۰۷۴) روزگاری که بشر بر اثر بی سوادی و نادانی از علل و معالیل جهان خلقت بی خبر بود و منشا حوادث طبیعی و رویدادهای جوی را نمی شناخت ، از ترس یا طمع ، اجرام سماوی و موجودات ارضی را با خضوع و خشوع پرستش می نمود و از آن ها استعانت و استمداد می کرد . پیامبران الهی ، در هر عصر ، با این عقاید رافی مبارزه کردند . مردم را به خداوند خالق متوجه ساختند و به آنان فهماندند که همه موجودات زمین و آسمان آفریده خداوند خالق اند و هیچ یک از آن ها لایق بندگی و عبودیت نیست .

غرور علمی بشر

در جهان امروز ، با پیشرفت علوم ، مسئله پرستش های جاهلانه حل شده و از نظر علمی جایی برای عبادت ستاره و بت باقی نمانده است . ولی بدبختانه اکتشاف علمی و پی بردن به سنن آفرینش ، بعضی از مردم جهان را چنان مست و مغرور ساخته که گویی خود مدعی خدایی هستند . به چیزی جز علل و اسباب طبیعی و قدرت ماشین فکر نمی کنند . اینان به طوری سرگرم مصنوع شده اند که صانع عالم را از یاد برده اند و خالق طبیعت و آفریننده علل و اسباب را نادیده گرفته و پروردگار حکیم را که به آن ها هوش و خرد بخشیده و زمین و متحویات آن را مسخرشان ساخته است ، فراموش کرده اند و این خود یکی از زشتی های عصر ماشین است .

عجب بشر مقابل طبیعت

راسل می گوید : (خضوع و خشوع چوپان ها که خود را تحت استیلا و نفوذ ستاره پروین می دانستند ، دیگر در دنیای علم و معرفت مورد ندارد . ولی اینک بیم آن می رود که عجب و تکبر و گستاخی در مقابل طبیعت ، جای خضوع و خشوع سابق را بگیرد و بلیات عظیمی از آن حاصل شود . باید به یاد داشته باشیم که بشر خدا نیست . ممکن است از این برآشفته و فریاد کنید که من هرگز چنین فکری دیواره انسان نکرده ام . خواننده عزیز شک نیست که تو از اشخاصی نیستی که جنون های شدید زمان دامنگیر آن هاست ، زیرا اگر از آن ها بودی ، از خوانندگان کتاب من نمی شدی . ولی اگر پولیپ بور یا تکنوکرات های آمریکا را در نظر بیاوری ، می بینی کسانی هستند که از این راه از بی اعتقادی به خدا می گریزند تا خود را ملحدانه بر او رنگ خدایی قرار دهند .) (۱۰۷۵)

خودسری بر اثر بی ایمانی

به نسبت پیشرفت علوم و روشن شدن زوایای تاریک خلقت ، بشر از قید اسارت طبیعت می رهد و در اعمال تمایلات خویش آزاد می گردد . در این موقع ، اگر آدمی به خداوند متوجه باشد و خویشتن را به اطاعت او امرش موظف بداند ، علم و آزادی را در مسیر صحیح و به نفع سعادت بشر به کار می اندازد و موجبات خوشبختی خود و جامعه را فراهم می سازد و چنان چه خداوند را انکار کند یا عملاً از او امرش سر باز زند و در باطن احساس مسئولیتی در پیشگاه الهی ننماید ، آزادی مایه خودسری اش می گردد . علم خدمتگزار غرایزش می شود . غرور علمی او را به پرتگاه خودپرستی می برد و سرانجام سعادتش را به بدبختی مبدل می سازد . (قال علی علیه السلام : شرالعلم ما افسدت به رشادک .) (۱۰۷۶) علی علیه السلام فرموده است : علمی که با آن هدایت خود را فاسد و تباه سازی ، بدترین علم است .

علم در خدمت غرایز

دو جنگ بزرگ جهانی، که در عمر کوتاه انقلاب صنعتی اتفاق افتاده، بهترین گواه این مطلب است. در آن دو جنگ، ایمان به خدا و احساس مسئولیت در پیشگاه الهی به دست فراموشی سپرده شد. فضایل اخلاقی و سجایای انسانی و عدل و انصاف عملاً لگدکوب گردید. در نتیجه، نیروی علم در اختیار غرایز و شهوات نفسانی قرار گرفت. قدرت ماشین در راه نابودی انسان‌ها و کشتارهای دسته جمعی به کار افتاد. سببیت و درندگی، جنایت و تجاوزکاری، خودپرستی و جاه طلبی و خلاصه و خلاصه تمام پلیدی‌های ضد انسانی رایج شد و به اوج خود رسید و هزاران ویرانی و بدبختی به بار آورد. می‌توان گفت وضع امروز بشر به مراتب سخت‌تر و خطرناک‌تر از دو جنگ گذشته است. زیرا از یک طرف، نیروی علم و قدرت ماشین به مقدار قابل ملاحظه‌ای افزایش یافته و از طرف دیگر، بی‌ایمانی و بداخلاقی، خودسری و لجام‌گسیختگی و شهوت پرستی و جاه طلبی، اگر بیش از پیش نشده باشد، کمتر نشده است.

ناموزونی علم و ایمان

قدرت روز افزون ماشین و صنعت و ضعف روز افزون اخلاق و فطیلت، یا به عبارت کوتاه‌تر، ناموزونی قدرت علمی و نیروی ایمانی، آرامش و آسایش را از بشر سلب کرده و حیرتی توأم با اضطراب و نگرانی، ملل جهان را فرا گرفته است. اگر در جهان تصادمی اتفاق افتد و جنگی واقع شود، بیم آن می‌رود که به قیمت نابودی قسمت اعظم بشر پایان پذیرد و این وضع ناراحت‌کننده، خود یکی از زشتی‌های انقلاب صنعتی است.

آزادی غرایز جنگی

(امروز فقط قسمتی از آن‌چه را که ملتی به مصرف ازدیاد جمعیت نمی‌رساند، صرف رفاه و آسایش خویش می‌کند و قسمت بسیار عظیمی از نیروهای خود را به کشتن مردم دیگر یا تهیه وسایل کشتن آن‌ها یا پرداخت اجر به آن‌ها، که سابقاً مردم را کشته‌اند، اختصاص می‌دهد. در ایالات متحده آمریکا، تقریباً یک پنجم مجموع تولید کشور صرف تجدید تسلیحات می‌شود. بنابراین، آزادی از قید اسارت در دست طبیعت را که به هیچ وجه نمی‌شود. مطلقاً نعمت دانست. نعمت است تا آن‌جا که اختیار، یعنی آزادی علمی، که در نتیجه آن نصیب ما می‌شود، ازدیاد فعالیت در امور مفید به حال نوع بشر را برای ما ممکن می‌سازد، ولی در آن‌جا که صرفاً به غرائز جنگی آزادی عمل می‌دهد، نه فقط هیچ فایده‌ای نمی‌رساند، بلکه بر خلاف کاملاً مضر هم هست. اشخاصی قصه‌های شیرین از استعمال بمب اتمی در صنعت و صرفه جویی‌هایی که از آن حاصل می‌شود نقل می‌کنند. اگر دنیا به همین وضع سیاسی امروز باقی بماند، این صرفه جویی‌ها جز زیان حاصلی نخواهد داشت. زیرا در نتیجه آن، قسمت عظیمی از نیروی انسانی، صرفه جویی شده در هلاک متقابل به مصرف می‌رسد. این مثال نشان می‌دهد چگونه تسلط بر طبیعت، مسئولیت و وظایف تازه‌ای را برای انسان به وجود می‌آورد. اگر آدمی خود را لایق متناسب شدن با این وضع نشان ندهد، سراسر نهضت علمی و جنبش علمی صنعتی، جز بدبختی چیزی به بار نخواهد آورد و شاید نوع بشر را به بن بست بکشانند.) (۱۰۷۷)

قال علی علیه السلام: رب عالم قتلہ علمہ. (۱۰۷۸)) علی علیه السلام فرموده است: چه بسا مردم عالمی که علمشان باعث قتل و نابودی آنان شد.

افزایش جنایات

یکی از مسائل مهم که در جهان کنونی مایه نگرانی و ناراحتی شدید شده، این مطلب است که در جوامع پیشرفته صنعتی، به موجب آمارهای دقیق، جرایم و جنایات پیوسته فزونی یافته و همچنان رو به افزایش می‌رود و روح طغیان و عصیان مانند امراض

ساری بین جوانان آن کشورها گسترش می یابد .

درمان بیماری اجتماعی

بعضی از مردان علم و تجربه ، پس از بررسی و تحقیق به این نتیجه رسیده اند که برای درمان این بیماری اجتماعی و حفظ اساس تمدن رسیده اند که برای درمان این بیماری اجتماعی و حفظ اساس تمدن و تکامل باید از نیروهای معنوی و سرمایه های گران قدر ایمانی و اخلاقی استفاده کرد و به موازات پیشرفت علم و صنعت ، فضایل روحانی و سجایای انسانی را نیز مورد حمایت و پرورش قرار تا مگر بدین وسیله با جرایم روز افزون دنیای ماشین مبارزه شود و بشر از خطر تباهی و فساد رهایی یابد .

استفاده از اخلاق و معنویات

نهر و می گوید : (چه بخواهیم به امور مربوط به بمب اتمی پردازیم و چه درباره ساختمان اجتماعی خود یا مسائل دیگر بیندیشیم ، در هر حال ، یک جهت امر اهمیت روز افزونی کسب می کند و آن جهت اخلاقی است . ملاحظه کنید که اگر بمب اتمی با نیروی اتمی یا موشک های فضا نورد داشته باشیم ، مهم ترین مسئله این است که آن ها را چگونه به کار بریم تمام این اکتشافات اخیر از حدود اقتصادیات عادی بیرون است و نمی توان درباره این چیزها با موازین اقتصادی ، به بحث و استدلال پرداخت . باید روش های تازه ، روش های جدید و روش های اخلاقی و معنوی یافت که نمی دانم چگونه به درستی بیان کنم . اما در هر حال ، چیزی از این انواع لازم است . در غیر این صورت ، راه حلی برای این مشکلات وجود ندارد . اگر چنین راه حلی پیدا نشود ، همه چیز به صورت رقابت میان نیروها در خواهد آمد که توسعه و تکامل دوران علمی و فنی ما را در بر خواهد گرفت و ناچیز خواهد ساخت و همین موضوع است که به نظر من مشکل ترین مسائل زمان ما را تشکیل می دهد و همه چیز را به صورت معمایی در می آورد .) (۱۰۷۹) جوانان اگر به سعادت و کامیابی خود علاقه دارند ، موظف اند از دانش دنیای غرب استفاده کنند ، آن را به خوبی فرا گیرند و جامعه خود را از فواید انقلاب صنعتی برخوردار سازند ، ولی از گناهان و ناپاکی هایش برحذر باشند ، دامن خویش را به پلیدی های معاصی الوده نمایند و خود را به عوارض شوم گناهان مبتلا نسازند . (قال علی علیه السلام : اذکروا عند المعاصی ذهاب اللذات و بقا التبعات (۱۰۸۰)) علی علیه السلام فرموده است : در موقعی که می خواهید گناهی مرتکب شوید ، به خاطر بیاورید که لذت زود گذر معصیت پایان می پذیرد ، ولی عوارض و تیرگی هایش باقی خواهد ماند .

کار بدون ابتکار

در انقلاب صنعتی ، نیروی خلاقه مغز اغلب کارگران سرکوب می شود و قدرت ابتکار طبیعی آنان پایمال می گردد . در کارخانه های بزرگ ماشین سازی جهان ، برنامه کاری و طرز انجام کار طوری طرح ریزی شده که کارگر در مورد کار خود جایی برای اعمال فکر و اندیشه پیدا نمی کند و راهی برای اظهار استعداد و لیاقت خویش نمی بیند . به همین جهت ، فروغ عقل و هوش کارگر رفته رفته به خمودی می گراید و شعله های فروزان ذوق و قریحه اش تدریجا خاموش می گردد . خلاصه ، در موسسات عظیم صنعتی ، شخصیت انسانی کارگر در هم شکسته می شود و وجود یک انسان با خرد و مبتکر ، به صورت یکی از ابزارهای فنی کارخانه در می آید و این نیز یکی دیگر از زشتی های انقلاب صنعتی است . جان دیوبی می گوید : (امروز قسمت اعظم فعالیت های اقتصادی به وسیله ماشین ابزار می گردد و به طور کلی این ماشین های تحت کنترل و بازرسی اشخاصی که با آن ها کار می کنند ، قرار ندارند و همچنین چیزی از ماشین ها نمی فهمند و به هدف آن ها توجهی ندارند . به قول امرسون ، فعالیت مکانیکی به تدریج افراد را تبدیل به نخ و سزن می کند . هر گاه افراد بدانند چه نقشی در انجام مجموعه کار بازی می کنند ،

هرگاه به چشم خود از چگونگی تمام کار، که فعالیت هودشان جزئی از آن کار است، آگاه گردند، هرگاه به تمام کار ابزار علاقه و توجه نمایند، آن گاه اثر مکانیکی کار خنثی می گردد. برعکس، هرگاه مرد تنها یک ضمیمه ماشین باشد، هیچ گونه علاقه ای به کار نمی تواند داشته باشد و فعالیت وی را به هیچ روی نمی توان فعالیت خلاقه دانست. (۱۰۸۱)

کار با اعمال ذوق

پیش از انقلاب صنعتی و به کار افتادن ماشین، تمام اشیا و لوازم زندگی با دست یا ابزارهای ساده دستی درست می شد. بافندگی و نجاری، ظروف یفالین و کاشی سازی و دیگر کارهای صنعتی همه دستی بود و هر کارگری به تمام جهات کار خود، که آفریده ذوق و محصول فعالیتش بود، نظارت و توجه کامل داشت و با علاقه می کوشید تا هر چه بهتر و بیشتر سلیقه و ابتکار خود را در بهبود مصنوع خویش به کار اندازد و با طرح نقشه های جدید و زیبا، روی پارچه و کاشی، مراتب لیاقت و استادی خود را آشکار سازد و بدان مباحثات نماید. خلاصه، در آن روزگار مردم به کار دستی خود علاقه داشتند در ضمن امرار معاش، هوش و خرد و استعداد و ذوق خود را نیز در پرتو آن کار پرورش می دادند. (اما جریان کارگر و کارخانه چنین نیست. تشکیل ماشین از قطعه های متعدد و تقسیم کار به واحدهای فراوان، همچنان که تخصص را ایجاد می کنند، باعث ملامت کارگران می شوند. یک اتومبیل معمولی تقریباً مرکب از پنج هزار قطعه گوناگون است و ساختن هر قطعه محتاج تخصص است و به دست یک یا چند کارگر معین فراهم می آید. بی گمان، کارگری که همواره به ساختن یکی از قطعه های پنج هزار گانه اتومبیل مشغول باشد، برخلاف پیشه وری که مثلاً به دست خود یک میز کامل یا کوزه ساخته و پرداخته به وجود می آورد، کار خود را با معنی نمی یابد و از آن لذت نمی برد. از این ها مهم تر، چون کار فرمایان به مصلحت و سعادت کارگران اعتنایی ندارند و انسان کارگر را صرفاً دستی از دست های فعال کارخانه می شمارند، کارخانه برای کارگر محیطی خوشایند نیست. کارگر کارخانه، که برخلاف صنعتگران مستقل قدیم برای خود کار نمی کند، نه تنها با شوق و ذوق به کار خور نمی پردازد، بلکه چه بسا با خشم و دشمنی به کار فرما و ماشین و تولید کارخانه ای می نگرد. (۱۰۸۲)

تکامل اثر آزادی

هر عضوی یا دستگاهی در بدن آدمی، طبق نظام آفرینش، وظیفه خاصی را به عهده دارد و باید آزادانه فعالیت کند و اعمال طبیعی خود را انجام دهد تا مراحل ترقی بییماید و به کمال لایق خویش برسد. اگر عضوی را عملاً از فعالیت بازدارند و مانع اعمال طبیعی اش شوند، رفته رفته از کار می افتد و سرانجام عضو معطل و ناقصی خواهد شد. هوش و خرد نیز مانند سایر عضای بدن، اگر در راه فعالیت طبیعی خود آزاد باشند و بتوانند وظیفه رهبری خویش را انجام دهند، بارور و شکفته می شوند و پیوسته مدارج کمال را می پیمایند. برعکس، اگر مورد بی اعتنایی قرار گیرند و عملاً سرکوب شوند، تدریجاً ضعیف شده و سرانجام به خمودی و تیرگی می گریند. آیین مقدس اسلام، عقل و علم و فهم و فکر را بسیار مهم شمرده و در روایات مذهبی عقاید و اخلاق و اعمال مردم با مقیاس عملشان سنجیده شده است، عاقل ترین مردم کسی است که در کسب و کار، در تحصیل و در درس، در معاشرت و سخن گفتن و خلاصه در تمام شئون مادی و معنوی از هوش و خرد استفاده کند و هر کاری را فکر و فهم انجام دهد.

کار توأم با فهم

شغل کم درآمدی که عقل و هوش را به فعالیت وادار می دارد و شخص را به اعمال فکر و فهم و ملزم می سازد و در انجام آن کار بر معلومات آدمی افزوده می شود، به مراتب بهتر و ارزنده تر از شغل پردرآمدی است که عقل و هوش در آن نقشی ندارند و در

انجام آن از فکر و فهم استفاده نمی شوند. (یا هشام ان العاقل رضی بالدون من الدنيا مع الحکمة و لم یرض بالدون من الحکمة مع الدنيا) (۱۰۸۳) حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام به هشام بن حکم فرمود: انسان عاقل از زندگی محدود و ناچیز دنیا، با وجود عقل و فهم، راضی و خشنود است و از زندگی عالی و مرفه دنیا، با قلت و علم و فهم، ناراضی و آزموده خاطر است. در دنیای کنونی، صنعت و ماشین کارهای بسیاری وجود دارد که عقل و هوش و ذوق و ابتکار در انجام آنها فعالیت می کنند. اگر جوان در حدود و صلاحیت خود به یکی از آن کارها اشتغال ورزد، از یک طرف معاش خود را تأمین نموده و از طرف دیگر هوش و خرد خویش را به فعالیت واداشته است.

وظیفه کارگر در صنایع سنگین

جوانی که در یکی از مؤسسات بزرگ صنعتی اشتغال دارد و کار روزانه اش مانند یک چرخ یا تسمه، تنها تکرار یک عمل سطحی است و در انجام آن احتیاج به اعمال فکر و ذوق ندارد، برای آن که هوش و خردش ضعیف نشوند و ذوق و ابتکارش از کار نایستد، باید حتما در ساعات فراغت قسمتی از وقت خود را به مطالعات علمی و ذوقی اختصاص دهد و یا در مجالس مردان فهم و فضل شرکت کند و پیرامون مسائل مختلف با آن گفت گو نماید و بدین وسیله نیروهای معنوی خویش را به کار اندازد و سرمایه گران قدر عقل و هوش را در نهاد خود زنده نگاه دارد.

گفت و گو با افراد عالم

(کان امیر المؤمنین علیه السلام یقول: روحوا انفسکم ببیدع الحکمة فانها تکل کما تکل الابدان) (۱۰۸۴) علی علیه السلام به پیروان خود توصیه می فرمود: جان خود را با مطلب حکیمانه و دلنشین خرم و شاداب سازید، چه روح نویز مانند بدن و امانده و خسته می شود و سخنان جالب، نیرو و نشاطش می بخشد. (شخصی که کار یکنواخت و تکراری انجام می دهد که احتیاجی به نیروی فکر و هوش ندارد، کم کم قوه فکر و هوش او از کار می افتد. ولی اگر این شخص، در خارج از محیط کار خود، از فکر و هوش خویش استفاده نماید، مثلا مطالعه کند، هنری بیاموزد و سرگرمی های آموزنده داشته باشد، قوای فکری او پرورش می یابد.

تفریحات مصنوعی

اگر شما عادت کنید که خود را با تفریحات و سرگرمی های مصنوعی، که احتیاجی به بکار اداختن قوای بدنی و فکری ندارد، مشغول سازید، نتیجه اش این خواهد بود که رفته رفته ذوق و نیروی فکر شما ضعیف شده و از بین برود. کسی که تنها تفریحش سینماست و کارش این است که در سینما بر روی صندلی راحت بلمد و داستان های خیالی و عاشقانه را، که ساخته و پرداخته فکر دگران است تماشا کند، بدون این که خود درباره آنها فکر کند، درست مثل بچه ای است که غذا را با قاشق به دهانش می گذارند. این شخص به تدریج نیروی مقابله با زندگی واقعی را، که با حوادث و سرگذشت های خیالی سینما به کلی متفاوت است، از دست می دهد و همچنین دیگر نخواهد توانست درباره امور زندگی تفکر کند، زیرا همیشه در دنیای رؤیاهای و خیالبافی های خود، که نتیجه تماشای فیلم سینماست، غوطهور خواهد بود. (۱۰۸۵) محصل نباید تنها به نیروی خود تکیه کند و حفظ کردن سرسری مطالب قانع باشد، زیرا درس خواندن چنین محصلی مانند کار کردن در مؤسسه اتومبیل سازی است که هوش و خرد در آن مدخلیت ندارد و ذوق و ابتکار در انجام آن بی اثر است. تحصیل آن محصل و کار آن کارگر، مانند عمل یک ماشین صنعتی است که پیوسته می گردد، ولی از کار خود آگاهی ندارد و نمی داند چه می کند.

وظیفه محصل

محصلی که می خواهد درست درس بخواند و عالم واقعی شود ، موظف است عقل و هوش خود را در راه تحصیل به کار اندازد . آن چه را که فرامی گیرد ، به خوبی بفهمد و به عمق دروسی که می خواند پی ببرد . چنین محصلی می تواند به شایستگی مدارج عالی را طی کند و با فهم هر مطلبی ، نیروی درک خود را برای یادگیری و فهمیدن مطلب عالی تر آماده سازد . (قال علی علیه السلام : من اکثر الفکر فیما تعلم اتقن علمه و فهم ما لم یکن یفهم) (۱۰۸۶) علی علیه السلام فرموده است : کسی که در آموخته های خود بسیار بیندیشد ، دانش خود را استوار ساخته و به فهم مطالبی که نایل نمی فهمد ، نایل می گردد .

جوان و ساعات فراغت

قال الله ...

قال الله العظیم فی کتابه : أ فمن کان علی بینه من ربه کمن زین له سو عمله و اتبعوا اهوائهم (۱۰۸۷)

ضرورت تفریح در زندگی

تفریح و سرگرمی در زندگی بشر یک ضرورت حیاتی است که در طفولیت به صورت بازی های کودکانه انجام می شود و در بزرگسالی ، به اعتبار تفاوت تربیت های خانوادگی و شرایط محیط اجتماعی ، به شکل های مختلفی تحقق می پذیرد . میل به تفریح ، یکی از خواهش های طبیعی است که با سرشت انسان آمیخته شده و از آغاز زندگی تا پایان عمر همواره ثابت و پایدار است . ارضای این تمایل ، برای تمام طبقات مردم ، در سنین مختلف ، لذت بخش و مایه شادی و مسرت است . (قال علی علیه السلام : السرور یبسط النفس و یشیر النشاط .) (۱۰۸۸) علی علیه السلام فرموده است : فرح و شادمانی باعث بهجت و انبساط روح و مایه تهییج وجد و نشاط است .

تفریح و آرامش خاطر

کارهای تفریحی ارزش اقتصادی ندارند ، ولی روی فعالیت های اقتصادی و وظایف اجتماعی اثر بسیار مفید می گذارند . به وسیله تفریح ، نیاز جسم و جان برآورده می شود و لذت مایه خشنودی و آرامش خاطر می گردد . تفریح ، آدمی را با شادی و مسرت برای کار و کوشش مهیا می کند و در راه فعالیت های اقتصادی و اجتماعی ، با نیروی بیشتر آماده می سازد . (الرضا علیه السلام : اجعلوا لانفسکم حظا من الدنیا باعطائها ماتشتهی من الحلال و مالا تلم المروه و لا سرف فیه و استعینوا بذلک علی امور الدنیا .) (۱۰۸۹) حضرت رضا علیه السلام فرموده است : از لذایذ دنیوی نصیبی برای کامیابی خویش قرار دهید و تمنیات دل را از راه های مشروع بر آورید . مراقبت کنید . در این کار به مردانگی و شرافتتان آسیب نرسد و دچار اسراف و تندروی نشوید . تفریح و سرگرمی های لذت بخش ، شما را در اداره زندگی یاری می کند و با کمک آن بهتر به امور دنیای خویش موفق خواهید شد .

تفریح و رفع خستگی

سرگرمی و تفریح ، آدمی را از ملالت کارهای یکنواخت و خسته زندگی خلاص می کند و برای مدت کوتاهی ، بار سنگین مسئولیت را از دوش وی بر میدارد و زنجیرهای وظایف روزمره را موقتا از دست و پایش می گشاید . تفریح ، برای استراحت بدن

و جبران خستگی های ناشی از کار ، یک نیاز اساسی و اجتناب ناپذیر است . (علی علیه السلام : لكل عضو من البدن استراحة .) (۱۰۹۰)) علی علیه السلام فرموده است : هر یک از اعضای بدن استراحت احتیاج دارد .

فرصت سودبخش

ساعت تفریح ، یکی از بهترین فرصت های سودبخش در حیات بشر است . در موقع تفریح و سرگرمی ، محیط زندگی رنگ ذوق و ابتکار به خود می گیرد و لطف و صفای مخصوصی پیدا می کند . روح سبک بال و پر نشاط می شود . عواطف و احساسات شکوفان می گردند و آدمی در خور احساس آزادی و حریت می نماید . (قال امیرالمومنین علیه السلام : اوقات السرور خلسه .) (۱۰۹۱)) علی علیه السلام فرموده : مواقع تفریح و شادمانی فرصت است (افراد عاقل فرصت ها را مغتنم می شمارند و از آن ها به نفع خوشبختی و سعادت خویش استفاده می کنند) (سرگرمی های گوناگون ، به منزله وسایلی برای رهایی و آزاد کردن عواطف فشرده و محبوس و فرار از حقایق تلخ زندگی است و به طوری که کیمبال یانگ ، در کتاب جامعه شناسی خویش خاطر نشان می کند ، این سرگرمی ها به افراد اجازه می دهد که برای چهد ساعتی از تعهدات خود ، به عنوان پدر یا فرمان بردار جامعه برهند و با دخول در یک دنیای رویایی ساختگی ، از دلهره و نگرانی نجات یابند . به همین جهت است که به تماشای مناظر خنده آور اشتغال می ورزند و در نقاط سرگرم کننده ازدحام می کنند .) (۱۰۹۲)

اسلام و تمایل به تفریح

در آیین مقدس اسلام ، تمایل به تفریح مانند سایر خواهش های طبیعی بشر مورد توجه واقع شده و به شایستگی ارضا می شود . در بعضی از روایات دست یافتن به مشتهیات و لذایذ مشروع ، در ردیف امور مربوط به معاش و معاد قرار گرفته و خاطر نشان شده است که مسلمان شایسته قسمتی از وقت خود را به جلب لذت های مباح اختصاص می دهد و موجبات بهجت و انبساط خود را فراهم می سازد و برای انجام وظایف دینی و دنیوی آماده میشود . (الرضا علیه السلام قال : واجتهدوا ان یکون زمانکم اربع ساعوا ساعه لله لمناجاته و ساعه لامر المعاش و ساعه لمعاشره الاخوان الثقات و الذین یعرفونکم عیوبکم و یخلصون لکم فی الباطن و ساعه تخلون فیها للذاتکم و بهذه الساعه تقدرن علی الثلاث الساعات) (۱۰۹۳))

تقسیم ساعات روز

حضرت رضا علیه السلام فرموده است : کوشش کنید اوقات روز شما چهار ساعت باشد . ساعتی برای عبادت و خلوت با خدا ، ساعتی برای تاهمین معاش ، ساعتی برای آمیزش و مصاحبت برادران مورد اعتماد و کسانی که شما را به عیوبتان واقف می سازند و در باطن نسبت به شما خلوص و صفا دارند و ساعتی را به تفریحات و لذایذ خود اختصاص دهید و از مسرت و نشاط ساعات تفریح ، نیروی انجام وظایف ساعات دیگر را تاهمین نمایید . عطش تفریح و میل به سرگرمی لذت بخش زمانی بروز می کند که آدمی از فکر معیشت فارغ گشته و ضروریات زندگی هود را تهیه کرده باشد . کسی که ناچار است همه روزه کار کند و برای حفظ حیات و تاهمین معاش خویش تلاش نماید ، موقعی که سرگرم فعالیت های روزانه است ، در فکر گردش و تفریح نیست ، او تنها در این فکر است که با سعی و کوشش کار خود را انجام دهد و در آمدی تحصیل کند تا قوت و غذا و لوازم زندگی خویش را مهیا سازد . اما وقتی مشکل زندگی را حل کرد و با تاهمین معیشت ، خاطر خود را مطمئن و آرام ساخت ، تمایل تفریح در نهادش بیدار می شود و او را به ارضای تمنیات و مشتهیاتش تحریک می کند . در این موقع است که وی راه تفریح و تعیش را در پیش می گیرد و از پی کامرانی و جلب لذت می رود .

تفریح پس از تاءمین معاش

(تفریح وقتی اهمیت خاص می یابد و مورد توجه کامل قرار می گیرد که جامعه به درجه تکامل لازم رسیده و مبارزه برای حیات جنبه مداوم نداشته باشد و افراد در مواقع معین بتوانند به تفریح و سرگرمی می پردازند . در هر جا که نیازمندی های اساسی بشر کاملاً-تاءمین گردد ، تفریح و سرگرمی مقام مهمی در زندگی احراز می کند . گزارش های مربوط به فرهنگ های اولیه حاکی است که اهمیت و میزان زمانی که وقف تفریح می گردد و همچنین درجه پیشرفت و تکامل سرگرمی ها ، بستگی کامل به رفاهیت مادی جامعه دارد .) (۱۰۹۴) نکته شایان دقت آن که بر اثر انقلاب صنعتی و توسعه کارهای ماشینی فراغت مردم به مقدار قابل ملاحظه ای افزایش یافته و مسئله تفریح و تفرج جنبه عمومی و همگانی به خود گرفته است .

دوره کارهای دستی

در دوره کشاورزی و روزگار پیش از انقلاب صنعتی ، که کار روزانه با دست یا ابزارهای ساده ابتدایی انجام می شد ، قسمت اعظم وقت و قوای مردم در راه تاءمین معاش و تهیه ضروریات زندگی مصروف می گردید و موقعی که از کار دست می کشیدند ، نیروی اضافی در وجودشان باقی نمانده بود که آن را بوسیله تفریح و سرگرمی های فرح آور آزاد سازند ، ناچار به بستر خواب پناهنده می شدند تا خستگی روزانه را جبران کنند و نیروی تازه ای برای فردای خود ذخیره نمایند . تنها افراد متمکن و مرفه ، که در امر معاش نیازی به فعالیت های بدنی نداشتند ، از تفریحات گوناگون استفاده می کردند و نیروی زاید خود بدان وسیله آزاد می ساختند .

ماشین به جای نیروی انسانی

اکنون در دنیای صنعت ، نیروی ماشین در بیشتر موارد جایگزین نیروی انسانی شده و کارهایی که دیروز به وسیله دست و قوت بازو و صرف نیروی کارگر انجام می شد ، امروز به وسیله ماشین انجام می پذیرد و با صرف وقت کم و نیروی ناچیز ، چندین برابر محصول دیروز به دست می آید . دیروز یک کارگر دستباف روزی دوازده ساعت کار می کرد و در موقع بافندگی ناچار بود از دست و پا و چشم و فکر و تمام قوای بدن خویش استفاده کند و همه آن ها را به کار اندازد ، تا چند متر پارچه متوسط و ناصاف ببافد و از در آمد آن معاش خویش را تاءمین نماید و موقعی که خسته و کوفته از پشت دستگاه بافندگی خارج می شد ، نیروی ذخیره ای نداشت تا از پی تفریح و گردش برود و آن را آزاد نماید . در جهان کنونی ، که پارچه بافی دستی جای خود را به ماشین های عظیم خود کار داده ، وضع کارگران بافنده به کلی دگرگون شده است . از طرفی ، نیروی برق و قدرت ماشین جایگزین نیروی انسانی شده و کارگر وظیفه اش تنها مراقبت و نظارت بر کار ماشین و احیانا انجام دادن یک عمل بسیار ساده است . از طرف دیگر ، سرعت کار ماشین و زیادی محصول ایجاب کرده است که ساعات کار تقلیل یابد . در نتیجه یک کارگر بافنده وقتی از کار فارغ می شود ، چند ساعت وقت آزاد و مقدار زیادی نیروی ذخیره در بدن دارد به همین جهت ، با بی صبری از پی تفریح و تفرج می رود تا از ساعات فراغت خود استفاده کند و نیروی باقیمانده را در لذت و کامرانی آزاد سازد

آزادی در ساعات فراغت

جورج لوندبرگ ، در کتاب خود به نام بیکاری چنین می نگارد : ایام بیکاری عبارت از ایامی است که طی آن ، ما از روشن ترین و رسمی ترین وظایف خود ، که برای انجام آن مزد می گیریم و با این که ملزم به انجام آن هستیم ، آزاد باشیم . مسئله بیکاری ، بر

اثر پیشرفت اختراعات، که بیش از پیش کار انسان را کمتر کرده اند، به وجود آمده است. در سال ۱۸۴۰، در آمریکا، هفته کار هر کارگر در حدود ۸۴ ساعت بود و

تقلیل ساعات کار

حال آن که در سال ۱۹۳۰ به پنجاه ساعت و کمتر تقلیل یافت اینک ساعات کار در هفته، در بسیاری از کشورها به ۴۰ ساعت تنزل یافته است و احتمال می رود از این میزان نیز کمتر شود. (۱۰۹۵) در روزگار گذشته، نقطه اصلی و هدف اساسی زندگی اجتماعی در نظر مردم کار و فعالیت بود و تفریح و تفرج را یک امر فرعی و غیر ضروری می شناختند. زیرا در آن موقع کارها به وسیله دست و با نیروی محدود انسانی انجام می شد و در نتیجه بازده کار بسیار کم و مقدار تولید ناچیز بود. ضرورت زندگی ایجاب می کرد مردم هر چه بیشتر کار کنند تا محصول زیادتری به دست آورند.

ماشین و ازدیاد تولید

در دنیای کنونی درست قضیه بر عکس شده است. تفریح و تفرج و جلب لذت اصلی و هدف اساسی زندگی شناخته شده و چند ساعت کار وسیله ای است که در مواقع فراغت، به تفریح بهتری دست یابند و از تعیش و کامرانی بیشتری برخوردار گردند. زیرا کارها با نیروی ماشین انجام می شود و بر اثر آن به قدری سطح تولید بالا رفته که در بعضی از کالاها به مقدار محصول چندین برابر میزان مصرف است. (در گذشته، انسان برای تأمین نیازمندی های اساسی خویش ناگزیر بود به کارهای دشوار تن دهد و مداوم کار کند و در نتیجه، کار به نظر احترام و بیکاری به دیده نفرت نگریسته می شد و حال آن که اکنون اوضاع به کلی دگرگون شده است. امروز انسان بر اثر توانایی تولید، بیش از میزان مصرف خود، آن هم با بذل جزئی از مساعی و وقتی که در گذشته به کار می برد، نمی تواند با همان دیده احترام دیرین به کار بنگرد. رب النوع کار باید از کرسی پر جلال و جبروت دیرین خویش فرود آید و جای خود را به الهه تفریح بدهد. ما باید این نکته را درک کنیم که ایام بی کاری، یعنی ایامی که باید به خوشی و تفریح بگذرد، تنها زمانی است که زندگی را شایسته زندگی کردن می سازد و ایام دیگر را ما تنها از آن لحاظ تحمل می کنیم که در غنی ساختن و با ارزش کردن ایام بیکاری و فراغت ما اثر دارد.) (۱۰۹۶) دیر زمانی است که مهندسين هوشمند در صنایع ماشینی تحولاتی را به وجود آورده اند و بر اثر آن زندگی مردم در کشورهای صنعتی دگرگون شده است. از طرفی قسمت اعظم ماشین ها به وسیله لوازم و ابزارهای فنی، خودکار شده و دیگر جایی برای صرف نیروی انسانی یا دخالت دست کارگر باقی نمانده است. در نتیجه این تحول، کارگر در ساعات کار نیروی خود را اعمال نمی کند و همچنان در وجودش باقی می ماند. موقعی که ساعات کار پایان می پذیرد، با عجله و بی صبری از محیط کار گاه خارج می شود تا خود را به تفریحی که از آن لذت می برد، سرگرم سازد و نیروی نهنفته خویش را بدان وسیله آزاد نماید. از طرف دیگر، با تغییرات فنی و دقیقی که در صنایع صورت گرفته، کار ماشین ها سریع تر شده و سطح تولیدشان بالا رفته است و بر اثر آن ساعات کار کارگران کاهش یافته و بر اوقات فراغتشان افزوده شده است.

افزایش ساعات فراغت

خودکار شدن ماشین ها و ازدیاد ساعات بی کاری، بر مقدار جرایم و جنایات افزوده و ممالک پیشرفته صنعتی را با مشکلات بسیار عظیمی مواجه ساخته است. جامعه شناسان محقق در این اندیشه اند که مردم در ساعات فراغت چه می کنند؟ اوقات بی کاری خود را چگونه بگذرانند و نیروی ذخیره خویش را در چه راهی صرف نمایند؟ چه باید کرد که جامعه در اوقات بیکاری راه فساد

و تباهی در پیش نگیرد و موجبات سقوط و بدبختی خود را فراهم نسازد؟

بسط جرایم در کشورهای مرفه

(نهر، نخست وزیر هندوستان می گوید: یکی از مهم ترین مسایلی که در برابر ماست و در سال های آینده، مخصوصا در ایالات متحده آمریکا و سایر کشورهای که از لحاظ اقتصادی پیش رفته اند و اکنون صنایع و امور اقتصادی ایشان به میزان وسیع به شکل خودکار در می آید، مطرح خواهد شد، ساعات فراغت و بیکاری است. در کشورهای تکامل نیافته، چون هند، این مسئله به آن اندازهی که در ایالات متحده و در اروپا، به خصوص در کشورهای اسکاندیناوی پیش می آید، مطرح نیست. این مسئله در آمریکا از همه جا شدیدتر است و ظاهرا در آینده وسعت و دامنه بیشتر هم پیدا خواهد کرد. در روزنامه های سراسر جهان مطالبی درباره فساد و جنایات جوانان و انحطاط عمومی اصول اخلاقی و انضباط روحی جامعه بشری می خوانید که بیشتر در جامعه های ثروتمندتر و مرفه تر پیش می آید. آیا با این مسئله تازه استفاده از ساعات فراغت چه باید کرد؟ یافتن پاسخی برای این سوال اهمیت فراوان دارد، زیرا اگر به درستی به آن نپردازیم، یک نوع فرسودگی روحی و اخلاقی نسبت به خود تمدن پیش خواهد آمد. (۱۰۹۷) وقتی شما مسئله بیکاری را حل کردید، مسئله بعدی و بزرگ تر، به کار بستن زمان فراغت و بیکاری مطرح می شود. تا وقتی که انسان مشغول کار است و به خاطر زنده ماندن خود تلاش می کند، چه این تلاش به صورت سخت و دشواری باشد که در کشور ما وجود دارد و چه به صورت ملایم تر که در بعضی کشورهای مرفه است، در هر حال سرگرم می باشد. اما وقتی که مسایل اجتماعی و اقتصادی اش حل شد و خودکار شدن کارها نیز بار سنگین کار را از دو شش برداشت، با مسایل تازه ای مواجه می شویم که هرگز پیش از آن سابقه نداشته است. مانند مسایل جنایات جوانان، تجاوزات جنسی، افزایش قتل و کشتار، و رواج مشروبات الکلی، طغیان نیروهای ویران کننده، هرج و مرج و صدها میکروب دیگر که موجب بیماری روحی و انحطاط اخلاقی می گردد. (۱۰۹۸)

یک مسئله حیاتی

ساموئل کینگ می گوید: (بر اثر کاهش ساعات کار طی سال های اخیر، تفریح با فعالیت ساعات بیکاری تبدیل به یک مسئله اجتماعی حیاتی گردیده و توجه بسیاری از محققان را به خود معطوف داشته است. مطالعات این دانشمندان نشان می دهد مادام که ما نتوانیم به طور عاقلانه اوقات روز افزون بیکاری خودمان را به سر بریم، چه در زندگی و چه در شخصیت ما اختلالاتی روی خواهد داد. افراد بشر همواره طبعاً مایل به داشتن اوقات بیکاری بیشتری بوده اند، لکن اینک مواجه با این خطر شده اند که اوقات فراغتشان بیش از آن است که در خور آن اند و بیم آن می رود که بر اثر عدم توانایی امرار این اوقات، به طور عاقلانه، خطرات بزرگی برای خودشان و جامعه به وجود آوردند. به همین جهت است که مسئله گذراندن ساعات بیکاری، امروز یکی از دشوارترین مسائلی است که تا کنون اکثر ملل جهان و ته ویژه باختریان با آن مواجه می باشند. (۱۰۹۹)

ثروت در اقتصاد صنعتی

توسعه اقتصاد صنعتی، کشورهای پیشرفته را غنیع و ثروتمند ساخت و بنیه مالی مردم را تقویت کرد. در نتیجه، راه ارضای غرایز و تمایلات نفسانی آنان هموار گردید. در کشورهای صنعتی، نیروی ماشین برای تولید محصول و تاءمین معاش مردم به کار افتاد و به آسانی موجبات رفاه و آسایش مردم را فراهم آورد. در عوض نیروهای صرفه جویی شده مردم در مسیر لذت و کامرانی به حرکت در آمد و به جای کار و کوشش، راه شهوترانی و عیاشی را در پیش گرفت. خلاصه، ثروت فراوان، زندگی مرفه، کار

کم، فراغت زیاد و نیری سرشار شرایط مساعدی را برای تاخت و تاز غرایز به وجود آورد و زمینه تجاوز و طغیان افراد خودسر را مهیا ساخت.

ثروت و طغیان غرایز

(کلا ان الانسان لیطغی ان راه استغنی . (۱۱۰۰)) آدمی به طغیان و سرکشی می‌گراید، موقعی که ثروتمند می‌شود و خویشتر را غنی و بی‌نیاز می‌بیند. (قال رسول الله صلی الله علیه و آله : فوالله ما الفقر اخشی علیکم و لکنی اخشی علیکم ان تبسط لکم الدنیا کما بسطت علی من کان قبلکم فتنافسوها کما تنافسوها و تهلكکم کما اهلکتکم . (۱۱۰۱)) رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرموده: به خدا قسم از فقر و تنگدستی بر شما نمی‌ترسم، بلکه از آن می‌ترسم که ثروتمند شوید و دنیای شما گشایش یابد، همان طور که پیش از شما کسانی تمکن یافتند، آن‌گاه مانند آن‌ها به زیاده روی دچار شوید و سرانجام، ثروت شما را هلاک کند، چنان که آنان را تباه ساخت.

ویرانی اصول اخلاق

(ثروت مملکت ما، در عصر حاضر، اصول اخلاقی محکم و خشن مهاجرین سابق به آمریکا را، بیشتر از هر انقلاب ادبی، به بی‌بندوباری نفوس از قید جسته بدل کرد. روزهای آخر هفته که برای استراحت و عبادت بود، ایام عیش و لذت‌دنیوی نامحدود بدل گشت و این خود نشانه بارزی بر تغییر اخلاق و زندگی دور از قید و بند ما تواند بود. هنگام تنگدستی، تقوا آسان است و اگر پیروی از هوی و هوس به قیمت گران تمام شود، میتوان آن را ترک گفت. اما اگر جیب‌ها از پول مالا مال شد و انسان توانست خود را از چشم همسایگان پوشاند، حفظ تقوا بسی دشوار است. علمای اخلاق، بیهوده از تن‌آسایی و تفنن‌طلبی امروز می‌نالند، زیرا این‌گونه دواعی همیشه در ما بوده است و فقط امروز فرصت ظهور آن دواعی به دست آمده است و تا موقعی که وضع اقتصادی دگرگون نشود، کار بدین منوال خواهد بود تا پیشرفت ماشین‌ایام فراغت را بیشتر می‌کند و اعمال ذهنی را جانشین کارهای جسمانی می‌سازد، قوایی که باید در رنج بدنی صرف شود، در خون ذخیره خواهد شد و حساسیت ما را در برابر شهوات روز به روز بیشتر خواهد کرد.) (۱۱۰۲)

لزوم تعدیل غریزه تفریح

تمایل به تفریح که به فضای حکیمانه الهی در نهاد بشر آفریده شده، یکی از تمنیات فطری انسان است و مانند سایر غرایز و خواهش‌های طبیعی باید تعدیل شود و با اندازه‌گیری صحیح و دور از افراط و تفریط، در جای خود ارضا گردد. این موضوع در گذشته مورد توجه اولیای گرامی اسلام قرار گرفته و ضمن روایات متعددی، تعالیم لازم را به پیروان خود داده‌اند. متأسفانه در دنیای صنعت و ماشین، که ساعات فراغت به مراتب بیشتر شده و مسئله تفریح و جلب لذت اهمیت زیادتری پیدا کرده است، دانشمندان، به موقع خود در این باره فکری نکردند و برنامه جامع و کاملی را که موافق سعادت و مصلحت باشد، طرح نمودند. در نتیجه، بسیاری از جوانان در کشورهای صنعتی، خود سرانه و بدون راهنمایی صحیح، در ساعات فراغت مرتکب اعمال ناروایی شدند و به نام تفریح و خوشگذرانی، موجبات بدبختی و سقوط خود و دگران را فراهم آوردند و این روش نادرست همچنان ادامه دارد.

عدم توجه به اوقات بیکاری

(فعالیت اوقات بیکاری ، که در گذشته جنبه اختیاری داشت و محدود به خانه بود ، بر اثر هجوم روستاییان به شهرها و اختراعات بزرگی مانند اتومبیل و سینما و رادیو و تلویزیون ، دستخوش تغییرات شگرفی شده است . متأسفانه ، همان طور که لوند برگ در کتاب خود خاطر نشان می کند ، مسایل ناشی از افزایش اوقات بیکاری بشر از جانب دانشمندان اجتماعی مورد توجه کامل قرار نگرفته است ، زیرا جامعه شناسان هنوز تحت تأثیر همان نظریه اقتصادی دیرین هستند که محصول را مهم تر از مصرف می داند و به کار بیش از بیکاری توجه دارد . گو این بیکاری روز به روز اهمیت بیشتری کسب می کند . برخی از جامعه شناسان ، حتی بیکاری را به منزله یک موضوع احساساتی تلقی کرده و آن را در خارج از حیطه تحقیقات علمی قرار می دهند و حال آن که بر عکس ، این مسئله باید مورد توجه کامل آنان قرار گیرد . زیرا تنها تحقیقات علمی است که می تواند روشن کند انسان اوقات بیکاری خود را چگونه می تواند با حداکثر استفاده به سر برد . حتی می توان گفت چگونگی امرار اوقات بیکاری ، تا اندازه ای کیفیت تمدن ملتی را روشن می کند .) (۱۱۰۳) جوانان به طور طبیعی مایل اند در ساعات فراغت ، از تفریح های لذت بخش و نشاط آور استفاده کنند و بدین وسیله موجبات مسرت خاطر و خشنودی نفس خویش را فراهم آورند و از فواید آن برخوردار گردند . ولی برای آن که در اعمال این تمایل تندروی نکنند ، قطعاً به راهنمایی و هدایت صحیح احتیاج دارند .

اسلام و تمایل لذت

اولیای گرامی اسلام ، در برنامه های تعلیماتی خود ، تمایل لذت را تعدیل کرده و آن را با مقیاس مصلحت و سلامت اندازه گیری نموده اند لذایزی را که باعص انبساط روح و مایه وجد و شدامانی است و آسیبی به خوشبختی و سعادت بشر نمی رسانند امضا کرده و بهره مندی از آنها را به پیروان خود اجازه داده اند و ضمناً خاطر نشان ساخته اند که لذایذ مباح آدمی را در انجام وظایف روحانی و معنوی یاری می کند . (عن ابی عبدالله علیه السلام قا : ینبغی للمسلم العاقل ان یکون له ساعته یفرضی بها الی عمله فیما بینه و بین الله عزوجلج و ساعت یلاقی اخوانه الذین یفاوضمهم و یفاوضونه فی امر اخرته و ساعه یخلی بین نفسه ولذاتها فی یر محرم فنها عون علی تلک الساعتین) (۱۱۰۴)

استفاده از لذایذ مشروع

امام صادق علیه السلام فرموده : شایسته است مسلمان عاقل ساعتی از روز خود را برای کارهایی که بین او و خداوند انجام می گیرد ، اختصاص دهد و ساعتی را دران ایمانی و دوستان خود را ملاقات کند و در امور معنوی و اخروی با آنان گفت و گو نماید و ساعتی نفس خود را با لذایذ و مشتھایتش که گناه نباشد آزاد بگذارد و این ساعت لذت آدمی را در انجام وظایف دو ساعت دیگر کمک می کند . لذت هایی که به جسم و جان ضرر می رسانند و با سعادت و سلامت بشر ناسازگارند و سرانجام تیره روزی و بدبختی به بار می آورند در اسلام ممنوع شناخته شده و اولیای مذهب پیروان خود را از آلوده شدن به آن ها بر حذر داشته اند . (قال علی علیه السلام : نزهوا انفسکم عن دنس اللذات و تبعات الشهوات) (۱۱۰۵) علی علیه السلام فرموده است : خویشان را از آلودگی لذات پلید و عوارض بد شهوات منزّه و پاک نگاه دارید . (و عنه علیه السلام : لا خیر فی لذذ توجب ندما و شهوة تعقب الما (۱۱۰۶)) و نیز فرموده است : خیر و خوبی یافت نمی شود در لذتی که پشیمانی به بار می آورد و شهوتی که درد و ناراحتی از پی دارد .

تندروی جوانان کامجو

پیشرفت علوم طبیعی و صنایع مشائنی ، پدیده های لذت بخشی را به وجود آورد و لذایذ تازه ای را در اختیار بشر گذارد افزایش

ساعات فراغت و ازادی های بی حساب ، زمینه را برای بهره برداری از آن لذایذ آماده کرد نیروهای مالی و انسانی در تاسیس مراکز عیاشی به کار افتاد و موسسات خوشگذرانی به طور روز افزون گسترش یافت جوانان کامجو و هوسباز فرصت مناسبی به دست آوردند تا هر چه بیشتر از لذایذ دنیایی ماشین استفاده کنند و از خوشی های گوناگونش برخوردار گردند غافل از این که بعضی از آن لذایذ مخالف مصلحت و منافی با سعادت و سلامت بشر است و سرانجام بدبختی های غیر قابل جبرانی به بار خواهد آورد . (میل به تفریح ، جنبه بین المللی پیدا کرده است و کلیه افراد بشر به ایام بیکاری ابراز علاقه بیشتری می کنند و استفاده از تفریح را حق مسلم خود می دانند . در آمریکا ، نهضت خوشگذرانی توسعه یافته و قسمت اعظم سرمایه ملت صرف آن می گردد .) (۱۱۰۷) جان دیویی می گوید : (البته میل به تفریح مخالف با اخلاق نیست و بر عکس علاقه به نشاط و آمیزش و اجتماع ، یکی از استوارترین پایه های اخلاق و رفتار مطلوب است . لکن ، متأسفانه ، تفریح و نشاط با هیجان های مخصوص ، تحریک های شدید ، قلقلک دادن حواس و برافروختن آتش اشتها برای التذاذ فوری ، بدون کمترین توجه به عواقب وخیم آن ، مشتبه شده است . این نوع تفریح و لذت جوئی ها نشانه اضمحلال و ذوب شدن است . فعالیتی که از تحریک عادی و معمولی محروم گردد ، برای خود مجرای نامطلوبی می یابد ، مجرای که در خوی و رفتار و اخلاق آدمی منفک است و سرانجام آن نابودی و تباهی است) (۱۱۰۸) .

گناهکاری به نام تفریحی

چه بسیار جوانانی که در راه کامرانی و لذت تفریح به مواد مخدر و مشروبات الکلی معتاد شدند . به قمار و اعمال منافی عفت و اخلاق آلوده گشتند و بر اثر فرومایگی و پستی ، شخصیت انسانی خود را از کف دادند و سرانجام حیاتشان با سیه روزی و بدنامی پایان پذیرفت . اکنون نیز چه بسیارند جوانانی که از ذلت و خواری آنان پند نیاموختند و از بدبختی و سقوطشان عبرت نگرفتند و برای کامیابی و نیل به لذایذ ، همان راه های خطرناک را می پیمایند و با شتاب خویشتن را به پرتگاه سقوط و تباهی نزدیک می کنند . (قال علی علیه السلام : عجب لمن عرف سوء عواقب اللذات کیف لا یعف .) (۱۱۰۹) علی علیه السلام فرموده است : عجب دارم از آن کس که عواقب بد لذتهای مضر را می داند ، چگونه از آن ها دست نمی کشد . لازم است این نکته به جوانان خاطرنشان شود که عمر ، پرارزش ترین سرمایه در زندگی بشر است . قسمتی از این سرمایه گران قدر ، در ساعات کار برای انجام وظیفه مصروف می شود و قسمتی در ساعات فراغت ، برای تفریح و تفرج . انسان عاقل کسی است که ساعات تفریح را نیز در راه صحیح و سودبخش بگذارند و از اوقات فراغت به نفع یکی از جهات مادی یا معنوی خویش استفاده نماید . به عبارت روشن تر ، تفریح به معنی لابلالی گری و بی بند و باری نیست . تفریح به معنی بیکارگی و اتلاف وقت نیست . تفریح به معنی آلوده شدن به پلیدی های گناه و سیئات اخلاقی نیست و خلاصه تفریح به معنی ایجاد بدبختی و سیه روزی نیست . بلکه تفریح عبارت از فعالیت های مطبوع و لذت بخش است که خارج از برنامه کار روزانه ، در ساعات فراغت انجام می شود و باعث انبساط روح و مسرت خاطر می گردد و روی جسم و جان اثر مفید می گذارد .

تفریح و پرورش قوا

(تفریح ، یک وسیله مؤثر برای پرورش قوای جسمانی و فکری و اخلاقی افراد و بهترین عامل برای جلوگیری از تبه کاری و جنایات است . ورزش و تفریح تنها جنبه سرگرمی ندارد ، بلکه به منزله عاملی برای تاءمین سلامتی جسمانی و اجتماعی به شمار می رود . توسعه امکانات برای فعالیت تفریحی امروز به منزله یکی از وظایف اساسی هر جامعه به حساب آمده است .) (۱۱۱۰) دکتر کارل می گوید : (ارضای وحشیانه شهوات ممکن است جلب نوعی اهمیت نماید ، ولی هیچ چیز غیر منطقی تر از آن زندگی

نیست. اگر زندگی منحصر به رقصیدن و به دور شهر با اتومبیل چرخیدن و سینما رفتن و رادیو شنیدن باشد، چه سودی دارد؟ تفریح بدون آن که متضمن نفعی باشد، فرصتهایی را که کارگران بر اثر تکامل ماشین‌ها و حسن تهیه محصول به دست آورده‌اند، عبث بر باد می‌دهد. زحمات مصروفه، حداقل چهارساعت در روز به طول زندگی افزوده است. یعنی اوقات گرانبهایی که اگر کسی آن را عاقلانه مصرف کند می‌تواند تعلیم بگیرد، جسم و جانش را نیرومند کند، کسب شخصیت نماید و وظیفه انسانیت خود را انجام دهد. بسیاری از کارگران جوان سه یا چهار شب را در سینماها و موزیک هال‌ها و دانسینگ‌ها می‌گذرانند. مطالعه رمان‌های کم‌مایه و پرگویی‌های روزانه بقیه وقت آزاد را پر می‌کند. گوش دادن به دروغ پردازی‌های رادیو وسیله دیگری برای اتلاف عمر است. رادیو نیز مانند سینما و موزیک هال، کاهلی کاملی به کسانی می‌بخشد که با آن سرگرم‌اند. (۱۱۱۱) برای آن که جوانان از ساعات فراغت خود به شایستگی استفاده کنند و آن را در فعالیت‌های مفید و سودمند مصروف دارند، در اینجا به بعضی از تفریحات سالم و لذت بخشی که در برنامه‌های اسلامیت آمده و در دنیای امروز نیز مورد توجه است، اشاره می‌شود تا مگر جوانان، در مواقع بیکاری، خود را به آن تفریحات سرگرم کنند و از نتایج جسمی و روانی آن‌ها بهره‌مند گردند.

مسافرت و جهانگردی

یکی از تفریحات مطبوع و نشاط‌انگیز، که آثار درخشانی در بهبود جسم و پرورش فکر دارد، مسافرت است. در آیین اسلام، مسافرت یکی از وسایل تفریح و لذت شناخته شده و در روایات مذهبی مورد توجه مخصوص قرار گرفته است. به شرط آن که سفر برای معصیت و به منظور اجرای برنامه‌های غیر مشروع و نیل به لذت‌های ناروا نباشد. (فی وصیة النبی صلی الله علیه و آله لعلی (ع) قال یا علی: لا ینبغی للرجل العاقل ان یکون ظاعنا الا فی ثلاث مرمة لمعاش او تزود لمعاد او لذة فی غیر محرم). (۱۱۱۲) رسول اکرم (ص) در وصایای خود به علی علیه السلام فرمود: سزاوار نیست انسان عاقل به سفر برود، مگر برای سه منظور: یا برای تجارت و تحصیل در آمد و اصلاح معاش، یا برای نیل به کمالات معنوی و تعالی روح و ذخیره معاد، یا برای تفریح و تفرج و جلب لذایذ مباح. در این حدیث، مسافرت گروه اول و دوم سفر تدریجی، به معنی موضوع بحث ما نیست، زیرا گروه اول برای امرار معاش و تاءمین زندگی به سفر می‌روند و در واقع سفر آن‌ها انجام وظایف در ساعات کار است. گروه دوم نیز برای ادای فریضه مذهبی یا انجام وظیفه معنوی به سفر می‌روند و آن نیز تفریح و تفرج نیست. تنها سفر تفریحی، برای گروه سوم است که در مواقع فراغت و به منظور نیل به لذایذ مباح مسافرت می‌کنند.

مسافرت و سلامت جسم

اولین اثر مفید مسافرت و تغییر محیط زندگی، سلامت جسم و تحصیل نشاط و مسرت است. کسانی که برای رفع خستگی کار مداوم و تجدید قوا در ایام فراغت به سفر می‌روند، از طرفی به تفریح مطبوع و دلپذیری نایل شده و از طرف دیگر به سلامت و نیرومندی خویش کمک کرده‌اند. (قال رسول الله صلی الله علیه و آله: سافروا تصحوا). (۱۱۱۳) رسول اکرم (ص) فرموده است: مسافرت کنید تا صحیح و سالم بمانید. (موضوع تغییر آب و هوا، از زمان قدیم بسیار معمول بوده است و بیمارانی که بیماری‌های سخت و لا علاج داشتند، بدین نحو درمان می‌کردند. امروز هم مسافرت جزء برنامه‌های قطعی مردم قرار گرفته و یکی از مهم‌ترین عوامل تندرستی محسوب می‌شود. به طور کلی، امروز از نظر پزشکی ثابت شده است که زندگی و کار و خوراک یکنواخت، برای شخص ضرر دارد و اعضا زودتر فرسوده و ناتوان می‌گردد، پس تغییر زندگی و تنوع باید جزء برنامه بهداشتی قرار گیرد. در مسافرت، به گردش و راه پیمایی پردازید و بدانید که یک راه رفتن ساده، خود جزء بهترین ورزش‌ها محسوب می‌شود و اقلای روزی چند ساعت پیاده روی کنید، بدین وسیله، خون بهتر جریان می‌کند. غدد ترشحات داخلی و کلیه

اعضا بهتر وظایف خود را انجام می دهند . سموم بدن دفع می شوند و شما شاداب و خرم می شوید ، اعصاب تکسین یافته خواب بهتر می گردد و دیگر احتیاج به داروی خواب آور و مسکن ندارید . یک مسافرت مطلوب از صدها شیشه قرص و شربت مسکن ویتامین ها و آمپول های مقوی بیشتر اثر دارد . (۱۱۱۴)

مسافرت و ازدیاد معلومات

دومین اثر مفید مسافرت ، بالا-رفتن سطح فهم و ازدیاد معلومات و بسط اطلاعات و پرورش شخصیت است . کسی که به منظور تفریح و تفرج و فارغ از کار روزانه مسافرت می کند و به شهرها و کشورهای مختلف وارد می شود ، فرصتی پیدا می کند تا از وضع محیطهای مختلف طبیعی و اجتماعی آگاه گردد . پیشرفت ها و عقب ماندگی ها و آبادی ها و ویرانی ها را از نزدیک ببیند . به آداب و رسومی که در نظرش تازگی دارد برخورد کند . با فکری آرام و مطمئن درباره آن ها بیندیشد و از نیک و بدش استفاده علمی و عملی نماید و ارزش شخصیت خود را بالا-برد . (قال النبی صلی الله علیه و آله : سافروا ان لم تغنموا مالا افدتم عقلا .) (۱۱۱۵) رسول اکرم (ص) فرموده است : مسافرت کنید ، چه اگر در سفر نفع مالی عایدتان نشود ، از فواید عقلی بهره مند خواهید شد . در دیوانی که به علی علیه السلام نسبت داده شده ، چنین آمده است . (تغرب عن الاوطان فی طلب العلی فسافر ففی الاسفار خمس فوائد تفرج هم و اکتساب معیشت و علم و آداب و صحبه ماجد (۱۱۱۶))

فواید مسافرت

برای نیل به تعالی و ترقی ، از وطن های خود دور شوید و مسافرت کنید ، که در سفر پنج فایده است : سفر باعث تفریح و انبساط روح است و اندوه تأمین معاش است . مسافرت وسیله فراگرفتن علم و تجربه است . مسافرت به انسان آداب زندگی می آموزد و آدمی در سفر با افراد با فضیلت و خلیق برخورد می کند و با آنان دوست می شود .

ورزش در دنیای کنونی

خلاصه ، مسافرت یکی از تفریح های سالم و نشاط آور است و با تسهیلاتی که صنایع ماشینی برای مسافرت فراهم آورده ، جوانان می توانند قسمتی از ایام فراغت سالیانه خود را به مسافرت اختصاص دهند و از فواید این تفریح ثمربخش برخوردار گردند . یکی از تفریحاتی که در دنیای کنونی مورد توجه کامل قرار گرفته و با سرعت گسترش می یابد مسئله ورزش است . جوانان امروز ، در شرق و غرب ، از ورزش به گرمی استقبال نموده اند و قسمتی از اوقات فراغت خود را در حرکات ورزشی یا تماشای فعالیت های ورزشکاران در مسابقات ورزشی می گذرانند . صاحب نظران عقیده دارند که ورزش در شرایط زندگی ماشینی ، علاوه بر جنبه تفریحی ، یک وظیفه بهداشتی است و برای حفظ سلامت افراد جامعه ضرورت دارد . در ادوار گذشته و روزگار پیش از انقلاب صنعتی ، تمام افراد مردم کم و بیش فعالیت عضوی و حرکات بدنی داشتند و برای انجام کارهای روزانه ، دست و پا و اعصاب و عضلات خود را به کار می انداختند و نیروهای خود را در تلاش معاش مصروف می داشتند و بر اثر آن اعمال تطابقی ، بدن آنها منظم بود و در نتیجه سالم و نیرومند بودند .

کار عضلانی و سلامت بدن

در دنیای کنونی صنعت ، مشاغل یدی و اعمال بدنی تقریباً از میان رفته و کارهای سخت و پر زحمتی که دیروز با نیروی انسانی به وسیله دست و پا و عضلات انجام می شد ، اکنون همه آن کارها با سرعتی بیشتر و به مقداری زیاده تر به وسیله ماشین انجام می شود و

در نتیجه عضلات و اعصاب و دیگر قوای جسمانی به قدر کافی فعالیت ندارد و بر اثر آن توازن داخلی بدن مختل گشته و اعمال تطابقی از وضع طبیعی خود خارج شده است. این امر برای سلامت و نیرومندی مردم زیان بخش است. (در تمدن جدید، گرچه تلاش‌های عضلات یک باره از بین نرفته، ولی خیلی کمتر از پیش شده و در بسیاری از موارد، ماشین جای زندگی عادی را گرفته است. با حذف تلاش‌های عضلانی در زندگی روزانه، بدون آن که خود متوجه باشیم، سیستم‌های عصبی احشایی را از تمرینهایی که برای حفظ تعادل محیط داخلی لازم است، محروم ساخته ایم. می‌دانیم که عضلات هنگام کار اکسیژن و قند زیاد مصرف و حرارت ایجاد می‌کنند و مقداری اسید لاکتیک در جریان خون می‌ریزند. برای تطابق با این تغییرات، بدن بایستی قلب و دستگان تنفس و کبد و لوزالمعده و کلیه‌ها و غدد مترشحه عرق و سیستم عصبی مرکزی و سمپاتیک را به کار بیندازد. امروز ما اعمال بدنی خود را فقط در برخی لحظات و بعضی از روزها به فعالیت وامی‌داریم و در غیر این موارد اعمال تطابقی ما در حال خمود باقی می‌ماند.) (۱۱۱۷)

خمود اعمال تطابقی

فقدان نظم داخلی سبب ترک تلاش ارادی می‌گردد و به افراط در آسایش و راحت طلبی در زندگی منجر می‌شود و در نتیجه اعمال تطابقی به حال خمود در می‌آید و تلاش‌های دائمی عروق و اندام‌ها و دستگاه عصبی، که معرف مبارزه علیه گرسنگی و خواب و خستگی و تغییرات جو است، ضایع می‌ماند. تلاش، شرط اصلی پرورش بافت‌ها و روان است.) (۱۱۱۸)

ورزش و توازن قوا

ورزش، به مقدار قابل ملاحظه‌ای اعضای بدن را به فعالیت وامی‌دارد و به توازن قوای جسمانی کمک می‌کند. حرکات ورزشی، خلایی را که بر اثر ترک تلاش‌های عضلانی به وجود آمده، پر می‌کند و تا حدودی اعمال تطابقی بدن را تنظیم می‌نماید. در دنیای کنونی صنعت و ماشین، ورزش تا اندازه‌ای به جای کارهای عضلانی، شخم زنی، بیلداری، پیاده روی، باربری و دیگر اعمال بدنی مردم در روزگار گذشته است. خلاصه، ورزش از طرفی یک عمل تفریحی نشاط‌آور و سرگرم‌کننده در ساعات فراغت است و از طرف دیگر وسیله مؤثری در حفظ سلامت بدن و نیرومندی جسم است.

اسلام و نیرومندی جسم

گرچه مسئله ورزش و مسابقات ورزشی به معنایی که امروز توجه جهانیان را به خود جلب کرده و به اشکال مختلف اجرا می‌شود، در آیین مقدس اسلام مورد بحث و گفت و گو واقع نشده است، ولی در صورتی که اعمال ورزشی امروز جنبه عقلایی داشته باشد و ورزشکار آسیبی به خود و دیگران نرساند و باعث جرم و جنایت نشود و اگر ورزش به عنوان یک تفریح سالم و منزّه و به منظور سلامت بدن و نیرومندی جسم باشد، نه تنها از نظر مقررات اصولی اسلام بلامانع است، بلکه با توجه به این مطلب که اولیای گرامی اسلام به سلامت و نیرومندی پیروان خود علاقه دارند، می‌توان گفت ورزش مفید و سلامت بخش، مطلوب پیشوایان مذهبی است. (قال رسول الله صلی الله علیه و آله: طوبی لمن اسلم و کان عیسه کفافا و قواه شدادا.) (۱۱۱۹) رسول اکرم (ص) فرموده: خوشبخت کسی است که آیین اسلام را پذیرفته و به قدر معاش خود درآمد دارد و قوای بدنش نیرومند است. (قال علی علیه السلام: الصحه افضل النعم.) (۱۱۲۰) علی علیه السلام فرموده: سلامت بدن بهترین نعمت‌های خداوند است. در چهارده قرن قبل، یعنی دوره قیام رسول اکرم، ورزش یک امر ضروری بهداشتی در حیات اجتماعی بشر نبود. چه آن که مردم آن روز برای تأمین معاش به قدر کافی فعالیت جسمانی و حرکات عضلانی داشتند و اعمال تطابقی بدنشان خود به خود صورت می‌گرفت

. به علاوه ، چون کارها به وسیله دست و با نیروی انسانی انجام می شد ، اوقات فراغتشان آن قدر زیاد نبود که در جست و جوی کارهای تفریحی و سرگرم کننده باشند . با این حال ، پیشوای گرامی اسلام ، از اوقات کوتاه فراغت مردم استفاده کرد و بعضی از اعمال ورزشی و تفریحی را به منظور هدف های مخصوص مورد تشویق و تایید قرارداد تا به وسیله آن ، پاره ای از مصلحت های اجتماعی را تاءمین نماید و در ضمن پیروان خود را از انحرافات که ممکن بود در مواقع بیکاری دامنگیرشان شود ، مصون نگاه دارد .

اسب دوانی و تیراندازی

مسابقه اسب دوانی و همچنین مسابقه تیراندازی در اسلام به عنوان دو عمل ممدوح و پسندیده به حساب آمده و در ترغیب مردم به این دو مسابقه ، روایات بسیاری رسیده است ، با آن که پیروی اسلام قماربازی و برد و باخت را بر پیروان خود تحریم نموده و آنان را از این عمل برحذر داشته است ، ولی در مسابقه اسب دوانی و تیراندازی ، شرطبندی و برد و باخت را امضا نموده و قانونا آن را مجاز شناخته است تا بدین وسیله تمایل تفوق طلبی و برتری جویی مردم را تحریک کند و آنان را برای کسب افتخار و امتیاز ، به رقابت یکدیگر وادار سازد و در نتیجه به فنون سواری و تیراندازی تسلط کامل یابند .

برد و باخت قانونی

اولیای گرامی اسلام ، علاوه بر تشویق مردم ، خود شخصا در این مسابقات مکرر شرکت کردند و پیروزی های درخشانی به دست آوردند ، تا جایی که در بعضی از مواقع زبردستی و مهارتشان باعث تعجب بینندگان مسابقه می شد . (ابی لیبید قال : سئل ابن مالک هل کنتم تتراهنون علی عهد رسول الله صلی الله علیه و آله فقال نعم . راهن رسول الله (ص) علی فرس له فسبق فسر بذلک و اعجبه .) (۱۱۲۱) از انس به مالک سوال شد : آیا شما در زمان پیغمبر برای مسابقه شرطبندی می کردید ؟ جواب داد : بلی ، پیغمبر اکرم خود روی اسبی که داشت ، شرطبندی کرد و مسابقه را برد و این پیروزی باعث مسرت و اعجاب آن حضرت شد . چند نفر از مشرکین برای دستبرد به گوسفندهای مردم ، به اطراف مدینه آمدند . رسول اکرم و جمعی از مسلمین برای سرکوبی آنان بر اسب ها سوار شدند و به خارج مدینه روی آوردند . مشرکین که احساس خطر نموده بودند ، به سرعت فرار کردند و خود را از دسترس مسلمین دور ساختند . . .

شرکت پیغمبر در مسابقه

(فقال ابوقتاده : یا رسول الله ان العدو قد انصرف فان رایت ان نستبق . فقال نعم . فاستبقوا فخرج الله سابقا علیهم .) (۱۱۲۲) ابوقتاده که یکی از سواران بود ، به حضرت عرض کرد : دشمن برگشته است . اگر موافقت فرمایید ، در این فرصت یک مسابقه اسب دوانی برقرار کنیم . رسول اکرم جواب مثبت داد . مسابقه آغاز شد ، سرانجام آن حضرت از همه پیشی گرفت و مسابقه را برد . (روی ان النبی صلی الله علیه و آله مر بقوم من الانصار یترامون فقال رسول الله (ص) : انا مع الحزب الذی فیه ابن الارذغ فامسک الحزب الاخر و قالوا لن یغلب حزب فیه رسول الله فقال ارموا فانی ارمی معکم فرمی مع کل واحد منهم رشقا .) (۱۱۲۳) رسول اکرم بر مردمی از انصار که مشغول تیراندازی بودند ، گذر کرد و داوطلب شد که در مسابقه آن ها شرکت کند .

رسول اکرم و تیراندازی

فرمود : من با گروهی که ابن اردع در آن است همکاری می کنم . دسته مقابل با شنیدن سخن آن حضرت ، از تیراندازی دست

کشیدند و گفتند گروهی که رسول اکرم در آن تیراندازی کند، هرگز مغلوب نخواهد شد. برای آن که مسابقه تعطیل نشود، فرمود: من با هر دو گروه همکاری می‌کنم. مجدداً مسابقه شروع شد و پیغمبر با هر دو دسته تیراندازی کرد. (ابی عبدالله علیه السلام: انه كان يحضر الرمي و الرهان.) (۱۱۲۴) امام صادق علیه السلام شخصاً در مسابقه تیراندازی حاضر می‌شد و در شرطبندی آن شرکت می‌فرمود. امام صادق علیه السلام فرمود: من در معیت پدرم به مجلس هشام بن عبدالملک در شام وارد شدیم، او بر کرسی خلافت نشسته بود. نظامیان و نزدیکانش در اطراف وی برپا ایستاده بودند، در دیدگاه خلیفه، هدفی برای تیراندازی قرار داشت و بزرگان قومش در حضور وی تیراندازی می‌کردند. به محض آن که وارد مجلس شدیم، از پدرم خواست که با شیوخ عرب تیراندازی کند. حضرت فرمود: من پیر شده‌ام. ممکن است مرا معاف بداری. قسم یاد کرد غیر ممکن است و به یکی از شیوخ بنی امیه اشاره کرد که کمانت را به امام باقر بده. پدرم ناچار کمان را گرفت. تیری در آن گذارد و رها کرد. تیر در وسط هدف نشست. سپس تیر دیگری گرفت و آن را روی تیر اول نشانده و سوار آن را شکافت و خلاصه چند تیری روی هم زد. این قدرت تیراندازی و هدف‌گیری، هشام را مبهوت و پریشان خاطر ساخت، به امام باقر عرض کرد مهارت شما از تمام تیراندازان عرب و عجم بیشتر است و سپس آن حضرت را به سریر خود دعوت کرد. از جا برخاست دست در گردن پدرم انداخت و او را طرف راست خود نشانده. آن گاه دست به گردن من انداخت و مرا در سمت راست پدرم نشانده و به امام باقر گفت: این تیراندازی را از که آموخته‌اید و در چه مدتی فرا گرفته‌اید؟ (فقال قد علمت ان اهل المدینه يتعاطونه فتعاطينه ايام حدثي ثم تركته.) (۱۱۲۵) فرمود: می‌دانی که اهل مدینه مسابقات تیراندازی به پا می‌کردند و با علاقه در آن شرکت می‌نمودند. من نیز در ایام جوانی به این کار علاقه داشتم و در آن وارد بودم و سپس ترک کردم. اکنون از من خواستی، به روزگار جوانی برگشتم و تیراندازم. هشام گفت: من هرگز تصور نمی‌کردم کسی روی زمین این چنین تیراندازی کند، آیا فرزند شما جعفر نیز مثل شما تیرانداز است؟ حضرت باقر فرمود: ما همه وارث کمالات پیغمبر اکرم هستیم. گرچه مسابقه اسب دوانی و تیراندازی، از این جهت که عضلات رابه فعالیت وامی‌دارد و باعث تقویت جسم می‌شود، جنبه ورزشی دارد و از این نظر که در ساعات فراغت وسیله سرگرمی و مایه وجد و سرور است و جنبه تفریحی دارد، ولی هدف اساسی پیشوای اسلام در تشویق این مسابقه، عالی‌تر از جهات ورزشی و تفریحی بود. پیغمبر اکرم می‌خواست عموم مردم در آن روز فنون نظامی و تعالیم سربازی را فراگیرند و برای مقابله با دشمن مجهز شوند تا در میدان جنگ به خوبی از حقوق اسلام و مسلمین دفاع نمایند و کشورشان را از هجوم بیگانگان محافظت کنند. در دنیای امروز، که وضع سربازی و تمرین‌های نظامی تغییر کرده است، اگر بعضی از جوانان در اوقات فراغت به مسابقه اسب دوانی و تیراندازی دست یابند. می‌توانند از جنبه ورزشی و تفریحی آن به خوبی استفاده کنند. از طرفی به سلامت و نیرومندی خود کمک کنند و از طرف دیگر قسمتی از ساعات فراغت خویش را با تفریح سالم و نشاط‌آور بگذرانند.

شنا کردن

شناوری برای جوانان یکی دیگر از ورزشهای مفید و ثمربخش و از تفریحات سالم و نشاط‌آور است که مورد توجه پیشوای اسلام قرار گرفته و پیروان خود را به فراگرفتن آن تشویق کرده است. (قال رسول الله صلی الله علیه و آله: علموا ابنائکم الرمی و السباحه.) (۱۱۲۶) شنا عضلات را به حرکت در می‌آورد. بدن را به فعالیت وامی‌دارد. جسم را تقویت می‌کند و به آدمی نیرو می‌بخشد. شنا در ساعات فراغت یکی از وسایل سرگرمی و تفریح و مایه شادمانی و مسرت است. به علاوه، کسی که شنا می‌داند، قادر است در موقع پیشامد خود را از آب برهاند یا غرقی را نجات دهد. ورزشهای مفید و نیروبخش دیگری نیز وجود دارد که جوانان می‌توانند در ساعات فراغت از آن‌ها استفاده کنند، از این قبیل پیاده روی، کوهنوردی، حرکات سالم ورزشی، و خلاصه هر قسم فعالیت عاقلانه و بی‌ضرری که باعث تاءمین سلامت بدن و تقویت جسم می‌شود. سلامت و نیرومندی بدن شرط اساسی

هر پیروزی و موفقیت در زندگی بشر است. انسان بیمار و ناتوان نه قادر است به امور علمی و دینی بپردازد و نه می تواند امور مادی و دنیوی خود را به درستی اداره کند. در زندگی ماشینی امروز، که مردم به اندازه کافی فعالیت جسمانی و حرکات عضلانی ندارند و بر اثر اختلال اعمال تطابقی و ناموزونی تعادل داخلی و سلامتشان در معرض خطر قرار گرفته است، ناچار باید از حرکات ورزشی استفاده کنند و خود را به فعالیت وادارند.

گسترش ورزش

دنیای کنونی، برنامه ورزش را پیوسته برای تمام مردم گسترش می دهد و به طور مختلف آنان را در این راه تشویق می نماید. در محیط مدارس و دانشگاه ها ورزش را الزامی نبوده و جوانان را به انجام کارهای ورزشی ملزم ساخته است. برای بزرگسالان نیز وسایل ورزش رامهیا نموده و همه جا در دسترس مردم قرار داده است تا عموم طبقات بتوانند خود را نیرومند کنند و از قوت و سلامت جسم برخوردار گردند. ویل دورانت می گوید: (یک دانشجوی عینکی چینی گفت که دانشگاههای آمریکایی اتحادیه های ورزشی هستند که در آن وسایلی هم برای مطالعه صاحبان بنیه های ضعیف موجود است. هر فیلسوفی باید مانند افلاطون ورزشکار باشد و اگر نباشد فلسفه او مورد شک و تردید است. نیچه می گوید: شرط اول هر انسان شریف آن است که حیوان کاملی باشد. تعلیم و تربیت باید بر این اساس نهاده شود. تربیت بدنی باید همسنگ تربیت ذهنی باشد.) (۱۱۲۷) بدبختانه، پاره ای از اعمال وحشیانه و ضد اخلاق به نام ورزش و به عنوان تفریح و سرگرمی در جهان متمدن امروز معمول گشته است و عواطف بعضی از جوانان ساده دل به سوی آن جلب شده و کورکورانه به انحراف و کجروی گراییده اند.

مسابقه بکس

مشت زنی که یک عمل خشن و بی رحمانه است و در آدمی خوی درندگی و سبعت را بیدار می کند، از کارهایی است که مورد تشویق دنیای کنونی قرار گرفته و برای آن مسابقات مهم تشکیل می شود و به برنده مسابقه جایزه بزرگ می دهند و مخالفت افراد واقع بین و با تشخیص تاکنون مؤثر واقع نشده است. (مفسر روزنامه نیویورک تایمز، چاپ نیویورک، به اندازه ای از دیدن یک مسابقه بکس ناراحت شده که روزنامه را وادار کرده که از مقامات شهر نیویورک بخواهد مسابقات مشت زنی را تحریم کنند. روزنامه دیگر آمریکایی در سرمقاله خود تحت عنوان پستی می نویسد: آن صحنه های سبعمانه که دیده شد، اسباب رسوایی ورزش مشت زنی و موجب نفرت تماشاگران گردید. مگر ممکن است یک نفر که خود را قهرمان جهان می داند، این قدر پستی نشان دهد. آن گاه سرمقاله به این موضوع اشاره می کند که بایگانی و آمار روزنامه نشان می دهد که از ۱۹۵۹ تا ۱۹۶۵، تعداد ۵۹ حادثه منجر به مرگ در مسابقات مشت زنی پیش آمده است. این چه ورزشی است. این خونریزی است. ایالت نیویورک بایستی برای سایر ایالات آمریکا سرمشق شود و هر چه زودتر مشت زنی حرفه ای را محکوم کند.) (۱۱۲۸) آیین مقدس اسلام، که ناشی از وحی الهی و حاوی سعادت و مصلحت بشر است، این قبیل اعمال مضر و خطرناک را که باعث تقویت عضوی و احیانا کشته شدن یک انسان است، هرگز امضا نمی کند و به پیروان خود اجازه نمی دهد که به نام ورزش، در این کارهای وحشیانه شرکت نمایند. به طوری که از خلال بعضی از کتب غربی استفاده می شود، در دنیای ورزش، بر اثر زیاد شدن اتومبیل و آسان شدن مسافرت، مسئله شکار نیز در ردیف سرگرمی ها و تفریحات قرار گرفته و بعضی از مردم ساعات فراغت خود را با شکار حیوانات می گذرانند. عجب است که دنیای غرب از طرفی سخن از حمایت حیوان می گوید و از طرف دیگر شکار حیوان را تفریح و سرگرمی می داند. (توسعه و تعمیم ورزش در همان موقعی صورت گرفت که اختراعات نوین موجب پیدایش تفریحات و سرگرمی های دیگری برای بشر گردید. تنزل قیمت اتومبیل و قرار گرفتن آن در اختیار اکثریت افراد، نقش بزرگی در ایجاد

سرگرمی های جدید بازی کرد . موتور رانی و جهانگردی در کشورهای بزرگ ، جزء تفریحات اساسی قرار گرفت . اختراع اتومبیل ، امکانات پرداختن به تفریح های دیگر مانند اردو زدن و شکار را بیشتر ساخت . (۱۱۲۹)

شکار لهُو

در آیین اسلام ، شکار حیوانات در حدود ضرورت و احتیاج زندگی مجاز است و شکار لهُو و کشتن حیوان به نام تفریح و برای سرگرمی ممنوع شناخته شده است . تا جایی که فقها ، مسافرت برای شکار لهُو را سفر معصیت شناخته اند و چنین مسافری نمی تواند از ارفاقهای قانونی سفر ، مانند افطار روزه و قصر نماز استفاده نماید . جوانان مسلمان با پیروی از تعالیم الهی می توانند در ساعات فراغت از تمام سرگرمی های روا و تفریح های مفید استفاده کنند و بدون آلوده ساختن جسم و جان و موجبات شادمانی و مسرت خاطر خویش را فراهم آورند . برعکس جوانانی که پیرو تمایلات نفسانی و هوی و هوس خویش هستند ، چه بسا که ناروایی ها در نظرشان زیبا جلوه می کنند و به عنوان تفریح و سرگرمی ، به کارهای ناپسندی دست می زنند یا به اعتیادات مضر معتاد می شوند و سرانجام دچار بدبختی و تباهی می گردند . (افمن كان علی بینه من ربه کمین له سوء عمله و اتبعوا اهوائهم .) آیا کسی که در کارهای خود حجت و دلیلی از خداوند در دست دارد ، مانند کسانی است که بدکاری در نظرشان زیبا جلوه کرد و از هوای نفس خویش پیروی نموده اند ؟

جوان و دگر دوستی

قال الله ...

قال الله العظیم فی کتابه : لقد جاء کم رسول من انفسکم عزیز عیبه ما عنتم حریص علیکم بالمؤمنین رؤف رحیم (۱۱۳۰) حب ذات یعنی خود دوستی و حب غیر یعنی دگردوستی ، دو میل فطری است که به قضای حکیمانه الهی در نهاد تمام فرزندان بشر آفریده شده است . هر یک از این دو خواهش طبیعی ، سهم مؤثری در تاءمین سعادت و خوشبختی بشر دارد و باید در جای خود ارضا گردد .

غریزه خوددوستی

خود دوستی ، که از غرایز مشترک حیوان و انسان است ، مایه صیانت ذات و حافظ فردی و شئون شخصی است ، این تمایل ، آدمی را به خویش متوجه می کند و انسان را وا می دارد تا آن چه را که برای خود مفید و ملایم تشخیص داد ، به سوی خویشتن جلب نماید و هر چه را که مضر و ناملایم شناخت ، از خود دفع کند . دگردوستی ، که از صفات اختصاصی بشر و از تمایلات عالی انسانی است ، مایه مهرورزی به مردم و دوست داشتن دگران است . این تمایل ، آدمی را به غیر خود متوجه می کند و به زندگی لطف و صفای انسانی می بخشد . احیای این کشش روحانی ، جامعه را با هم مهربان سازد . حس تعاون و همدردی را به جریان می اندازد و افراد را در غم و شادی یکدیگر شریک می کند .

تمایل دگردوستی

غریزه حب ذات مانند سایر غرایز حیوانی در وجود بشر ریشه عمیق دارد . خود به خود شکفته می شود و به سرعت رشد می کند و برای قوت گرفتن و نیرومند شدن ، نیازی به حمایت و پرورش ندارد . تمایل دگردوستی مثل سایر تمایلات عالی انسانی ضعیف و

کم فروغ است و بدون تربیت و مراقبت نیرومند نمی شود. اگر والدین و مربیان از دوران کودکی متوجه فرزندان باشند و وظایف خود را به خوبی انجام دهند، می توانند این خوی انسانی را تدریجا در نهادشان پرورش دهند و آنان را بشر دوست و خیرخواه بار بیاورند. خود دوستی اگر مورد حمایت و تقویت قرار گیرد تشدید می شود و از حدود مصلحت تجاوز نمی کند و در نتیجه به خودپسندی و خودپرستی مبدل می گردد و سرانجام مفسد عظیمی به بار می آورد و آدمی را به سیئات اخلاقی و تجاوز به حقوق دیگران آلوده می کند و به کارهای ضد انسانی وامی دارد. دگر دوستی، اگر مورد حمایت و تقویت قرار گیرد، بر صفات حیوانی چیره می شود. غریزه تخریب و تهاجم را تضعیف می کند. درنده خویی و سبیت را سرکوب می نماید و آدمی را به یکی از عالی ترین صفات انسانی متصف می سازد.

تضعیف غریزه تهاجم

ناگفته نماند که مقصود از دگر دوستی، محبت و مهر به انسان ها از جهت فضیلت اخلاقی و شرافت انسانی است، نه آن که انگیزه دوستی نیل به خواهش های غریزی و تمنیات مادی باشد. انسان بیمار به طیب معالج و پرستار مراقب خود ابراز علاقه می کند، ولی منشاء روانی این علاقه، دگردوستی و تمایل عالی انسانی نیست، بلکه این محبت از غریزه حب ذات و عشق به زندگی سرچشمه گرفته است. علاقه بیمار به طیب و پرستار برای این است که او را درمان می کنند و سلامت را به وی باز می گردانند و بدین وسیله غریزه خود دوستی اش را ارضا می کنند چنین محبتی در حیوانات نیز یافت می شود و اختصاص به انسان ندارد.

انسان دوستی بی آرایش

دگر دوست واقعی کسی است که انسان ها را برای انسان بودن و به انگیزه عواطف پاک انسانی دوست بدارد و محبتش فارغ از آرایش خودخواهی و منافع مادی باشد. چنین دوستداری، حاکی از تعالی روان و نشانه صفای روح و از مختصات انسان است. این قسم دوستی و محبت، زندگی آدمیان را از زندگی حیوانات جدا می کند. جوامع بشری را با هم مرتبط می سازد. دل های مردم را با رشته های محبت انسانی به هم پیوند می دهد و روح برادری و تعاون را زنده می کند. چنین محبتی مردم را از خوی حیوانی و درندگی برکنار می دارد و به انسانهای ایمنی و اطمینان خاطر می بخشد و محیط صلح و صفا به وجود می آورد و زندگی را مطبوع و دلپذیر می سازد. در آیین مقدس اسلام، مسئله دگردوستی و محبت به انسان ها مورد کمال توجه قرار گرفته و پیشوایان مذهبی این خوی پسندیده را یکی از عوامل سعادت بشر و از وسایل جلب عنایات الهی دانسته اند. (ابی الحسن موسی علیه السلام قال: ان اهل الارض لمرحومون ما تحابوا و ادوا لمانه و عملوا الحق.) (۱۱۳۱) حضرت موسی بن جعفر علیه السلام فرموده است: مردم روی کره زمین پیوسته در رحمت و شفقت به سر می برند مادامی که یکدیگر را دوست بدانند و ادای امانت کنند و رفتارشان بر وفق حق و حقیقت باشد. (قال علی علیه السلام: ابلغ ما تستدر به الرحمه ان تضمر لجميع الناس الرحمه.) (۱۱۳۲) علی علیه السلام فرموده: رساترین چیزی که به وسیله آن می توانی رحمت الهی را به خود جلب کنی، این است که در باطن به همه مردم عطف و مهربان باشی. (و عنه علیه السلام: ان الله سبحانه یحب ان یکون نیه الانسان للناس جمیله.) (۱۱۳۳) و نیز فرموده است: خداوند دوست دارد که مردم درباره هم خوب فکر کنند و خیرخواه یکدیگر باشند.

پیامبران و بشر دوستی

بشر دوستی و خودخواهی نسبت به عموم مردم، از صفات بارز پیامبران الهی و رهبران روحانی بود. آنان عاشق سعادت و خوشبختی مردم بودند و از گمراهی و نادانی انسان ها رنج می بردند. پیامبران خدا، مانند پدرانی دلسوز و مهربان، روز و شب

مجاهده می کردند و در راه نجات گمراهان ، به همه مصائب و ناملایمات تن می دادند تا مگر آنان را به صراط مستقیم هدایت کنند و از قید جهل و اسارت آزادشان سازند . در قرآن شریف ، علاقه شدید رسول اکرم به هدایت و سعادت مردم تصریح شده و مراتب بشردوستی و عواطف انسانی آن حضرت ، خاطر نشان گردیده است : (لقد جاءكم رسول من انفسكم عزیز علیه ما عنتم حریص علیکم بالمؤمنین رؤف رحیم .) خداوند ، مردم عصر رسول اکرم را ، از هر مذهب و نژاد مخاطب ساخته و فرموده است :

عواطف پیشوای اسلام

همانا پیغمبری از جنس خود شما برای هدایت و راهنمایی شما آمده است . او به سبب دگردوستی و نوع خواهی ، از بدبختی و جهل و فقرتان ناراحت است . مصائب و شداید شما بر وی سنگین و گران است . او در نجات همه شما ، عموماً ، حریص است و به سعادتتان علاقه شدید دارد و نسبت به مؤمنین ، خصوصاً ، رؤف و مهربان است . مکتب آسمانی اسلام زندگی مفید و سودبخش را تنها نصیب کسانی می داند که تمایل خوددوستی و دگردوستی خویش را به موازات یکدیگر و با اندازه گیری صحیح ارضا نمایند . از طرفی به خود متوجه باشند و در راه تعالی معنوی و تاءمین حوایج مادی خود کوشش کنند و در هر کاری به شایستگی قدم بردارند و از طرف دیگر به غیر متوجه باشند و آنان را نیز به مسیر پاکی و فضیلت سوق دهند و موجبات خوشبختی و سعادتشان را فراهم آورند . (و العصر ان الانسان لفی خسر ، الا الذین آمنوا و عملوا الصالحات و تواصوا بالحق ، و تواصوا بالصبر .) (۱۱۳۴) به روزگار قسم ، که زندگی تمام انسان ها را از هر نژاد و ملت زیان بار و ضرر آور است ، مگر آنان که با ایمان و اعمال شایسته ، خود را رستگار و سعادتمند کنند و با سفارش به حق و صبر ، موجبات خوشبختی و سعادت دگران را فراهم آورند . به موجب روایات اسلامی ، مسلمان واقعی کسی است که دگردوستی و خدمت به مردم ، جزء برنامه روزانه اش باشد و در حدود توانایی و قدرت خویش ، این وظیفه انسانی و اخلاقی در نسبت به تمام مردم انجام دهد . (قال رسول الله صلی الله علیه و آله : من سمع رجلاً ینادی یا للمسلمین فلم یجبه فلیس بمسلم .) (۱۱۳۵) رسول اکرم (ص) فرموده است : اگر مسلمانی بشنود که مردی از هر مذهب و آیین ، مسلمین را به یاری خود می خواند و از آنان کمک می طلبد ، اگر به ندایش جواب مثبت ندهد و یاری اش نکند ، مسلمان نیست . (قال النبی (ص) : لیس بمؤ من من بات شعباناً و جاره طاویاً .) (۱۱۳۶) و نیز فرموده است : با ایمان نیست کسی که سیر بخوابد و همسایه اش گرسنه باشد . (قال رسول الله صلی الله علیه و آله : من اصبح لا یهتم بامور المسلمین فلیس بمسلم .) (۱۱۳۷) و نیز فرموده است : کسی که صبح کند و قصد خدمتگزاری در کارهای مسلمانان نداشته باشد ، مسلمان نیست . (قال علی علیه السلام : المؤمن من نفسه فی تعب و الناس منه فی راحة .) (۱۱۳۸) علی علیه السلام فرموده است : مرد با ایمان خود را در زحمت و رنج قرار می دهد و مردم در پرتو وی در آسایش و راحت به سر می برند . (قال علی بن الحسین علیه السلام : یا بنی افعل الخیر الی کل من طلبه منک فان کان من اهله فقد اصبت موضعه و ان لم یکن من اهله کنت انت من اهله .) (۱۱۳۹) حضرت سجاد علیه السلام به امام باقر فرمود : فرزندم ، هر کس که از تو درخواست خیر و خوبی نماید ، به وی نیکی کن . چه ، اگر درخواست شایسته آن نیکی باشد ، تو به واقع رسیده ای و کار خوبی را در موردش انجام داده ای و اگر او شایسته آن نیکی نبوده است ، تو با انجام درخواست او ، مراتب شایستگی خود را در کار خیر ابراز کرده ای . دگردوستی و مهرورزی به ابنای بشر ، که نشانه تعالی روان و رشد اخلاق است ، در تمام ادوار محبوب و مطلوب پیامبران الهی و عقلای بشر بوده و آن را یکی از شرایط ضروری زندگی انسانی به حساب آورده اند . ولی در دنیای کنونی ، وجود این خوی پسندیده ، برای صلح و آرامش و بهزیستی جوامع بشری ضرورت بیشتری پیدا کرده است .

بهزیستی در پرتو دگردوستی

در دنیای کنونی، بر اثر پیشرفت علم و دانش و توسعه صنعت و ماشین، بشر، قدرت زیادتری به دست آورده و نیروی بیشتری در اختیار گرفته است. در چنین شرایطی، اگر دگردوستی و محبت به غیر در نهادش قوت بگیرد و به خوبی مهرورزی متخلق گردد، نیرو عظیم علم و صنعت را در مجرای صحیح و برای بهبود زندگی به کار می‌اندازد و از آن به نفع انسانیت استفاده می‌کند و موجبات رفاه و آسایش مردم را فراهم می‌سازد و در نتیجه جوامع بشری از نعمت صلح و صفا، مهر و محبت و همکاری و مواسات برخوردار می‌گردند. برعکس اگر در شرایط پیشرفت علم و صنعت، بشر به خوددوستی و شهوات خویش متوجه گردد و حب ذات خود را تقویت کند و از دگردوستی و خوی انسانی غافل شود، مفساد عظیمی به بار می‌آید. در این موقع، حس جاه طلبی و خودپرستی بیدار می‌شود، خواهش‌های نفسانی به طغیان و سرکشی می‌گرایند و نیروی علم و صنعت در دست بشر وسیله ارضای غرایز و شهوات می‌شود و در راه ظلم و ستم، تجاوز و تخریب و خونریزی و فساد و به کار می‌افتد. انسان‌ها درنده خو می‌شوند. اقویا، ضعفا را نابود می‌کنند و بشر با سرعت در راه دشمنی و کینه توزی و فساد و تباهی پیش می‌رود. (علم یک غلام حلقه به گوش است، به فرمان جنگ، آدمیان را به خاک هلاک می‌اندازد و به دستور طب آنان را از مرگ و نیستی رهایی می‌بخشد. سیل آتش را از توپ جاری می‌سازد و یا برعکس، آتش تب را خفیف می‌دهد. پل‌های عظیم به وجود می‌آورد و یا آن که آن‌ها را با خاک یکسان می‌سازد. انسان در پرتو علم، هم می‌تواند راحتی و نیکبختی خویش را تأمین کند و هم بر اثر علم از هر دو قسمت محروم سازد. متأسفانه، این احتمال از هر حیث نزدیک به نظر می‌رسد، لکن هر گاه فرمانروا ازاده کند، غلام می‌تواند او را از هر گونه رنج و بدبختی نجات دهد.

اوضاع نامطلوب جهان کنونی

مسلم آن است که اوضاع دنیا بر وفق مراد و مطابق دلخواه جهانیان نیست، بلکه مملو از خصومت، دشمنی، کشتار، ناکامی، گرسنگی، ویرانی، بدبینی، ترس و غم است و ما به غلام خود نهیب می‌زنیم که بیش از پیش بر دامنه این بلاها بیفزاید. به راستی مایه بسی حیرت است که علم پس از تبدیل وحشیان به آدمیان، اینک بار دیگر آدمیان را به صورت وحشیان در می‌آورد. تمدن دستخوش چه فلاکتی شد؟ آیا بیمار است؟ آیا پایه‌های آن اصولاً تزلزل است؟ معبودی است که مریدان خود را به هلاک می‌رساند؟ یا آن که در مقابل خوی و طبع پست انسانی یارای مقاومت ندارد؟ آیا منشاء همه ناکامی‌ها و بیماری‌های بین‌المللی همین خوی انسانی است؟ آیا ممکن است آن چه بر انسان می‌گذرد، نتیجه عمل خودش باشد؟ علم به این پرسش پاسخ مثبت می‌دهد، ولی علم برده‌ای بیش نیست. چه می‌شد اگر این غلام حلقه به گوش، یعنی علم را درست مورد استفاده قرار می‌دادیم؟ چه می‌شد هر گاه در پرتو نور آن جلو می‌رفتیم و به عوض استمداد از آن برای ساختن توپ و تفنگ، برای به وجود آوردن یک جامعه بین‌المللی آرام‌تر و سعادت‌مندتری از آن یاری می‌طلبیدیم؟ (۱۱۴۰)

منشاء بدبختی بشر

آیین مقدس اسلام، بدبختی و تیره‌روزی مردم را در تمام ادوار، مستند به اخلاق فاسد و اعمال ناپسند خود مردم دانسته، همچنین تغییر وضع و اصلاح جامعه را نیز مشروط به اصلاح افکار و اعمال همان مردم می‌داند. و این مطلب را قرآن شریف در موارد متعدد خاطر نشان نموده است. (ظهر الفساد فی البر و البحر بما کسبت ایدی الناس لیذیقهم بعض الذی عملوا لعلهم یرجعون.) (۱۱۴۱) بر اثر اعمال ناروای مردم، فساد و تباهی در خشکی و دریا آشکار گردید تا خداوند نتایج شوم پاره‌ای از کارهای ناپسند آنان را به خودشان بچشانند. باشد که متنبه شوند و از راه غلطی که رفته‌اند بازگردند. (ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یرغروا ما بانفسهم.) (۱۱۴۲) خداوند اوضاع و احوال هیچ ملتی را دگرگون نمی‌سازد، مگر این که آن مردم خود اعمال و اخلاق خویش

را تغییر دهند. کسانی که بر اثر خودخواهی و افراط در حب ذات، بدخواه دگران اند و در دل بغض و کینه مردم می پرورند و عمرشان در جنگ و ستیز می گذرد، پیوسته ناراحت و بی قرارند و زندگی را با تلخی و ناکامی می گذارند. اینان اگر آرزوی خوشبختی و سعادت دارند، باید در قوم اول خود را اصلاح کنند و طرز تفکر خویش را دگرگون سازند. باید تمایل حب ذات را تعدیل نمایند و دگردوستی را در دل پرورش دهند تا اوضاع زندگیشان تغییر کند و مهر و محبت جایگزین جنگ و ستیز گردد.

داروی رنجهای اجتماعی

(امروز دو قانون مخالف با هم در نزاع اند. یکی قانون خونریزی و مرگ است که پیوسته در تجسس و سایل نوبتی برای تخریب و انهدام است و دیگری قانون صلح و کار و سلامتی که دائما در صدد کشف و سایل در بر گرفته است. انگیزه زندگی کردن و دوست داشتن در مقابل غریزه خصومت ورزیدن، یک منع بزرگ نیرومندی و نیکبختی است. هرگاه بتوانیم دوست داشته باشیم، زندگی را در خوشی و سعادت به سر خواهیم برد. این داروی محبت و دوستی، که شفابخش همه رنج ها و غم هاست، از قرنها پیش توسط کلیه پیامبران تجویز شده است. شاید جنبه علمی این نظریه را بتوان این سان بیان کرد: چه منابعی در اختیار ماست که در پرتو آن بتوانیم غریزه زندگی را تقویت کنیم و در مقابل غریزه مرگ مقاومت ورزیم؟ چگونه می توانیم محبت و دوستی را تشویق کنیم و در عوض از میزان دشمنی و تنفر بکاهیم؟ چگونه می توانیم آنها را به طور عاقلانه ای به هم بیامیزیم؟ آیا نمی توان از غرایز دلاوری و تفوق دوستی به طور عاقلانه تر و مدبرانه تری استفاده کرد و از به کار بردن آن در راه قتل و کشتار و نابودی و انهدام خودداری نمود؟ آیا نمی توان این نیروی اعجازانگیز محبت را که موجب کشش مرد و زن به سوی یکدیگر و دوستی و همرنگی انبای بشر است، بیش از پیش تقویت کرد؟ آیا این داروی شفابخش را که موجب برطرف شدن علل پراکندگی و نفاق و چند دستگی است، نمی توان تعمیم داد؟ عقل و منطق ما را بر آن می دارد که به این پرسش ها پاسخ مثبت دهیم و تجربیات روان شناسان نیز مؤید این نظر منطقی است، زیرا اعجاز محبت هر روز در عمل و در موارد مختلف در مقابل دیدگان محققان مکشوف می گردد.) (۱۱۴۳) (قال رسول الله صلی الله علیه و آله : راءس العقل بعد الدین التودد الی الناس و اصطناع الخیر الی کل بر و فاجر.) (۱۱۴۴)

عقل و مهرورزی

رسول اکرم (ص) فرمود: پس از ایمان به خداوند، سرآمد تمام اعمال عاقلانه بشر دوستی و نیکی به همه مردم است، خواه خوب و درستکار باشد یا فاسق و گناهکار. (ابی الحسن علیه السلام قال: التودد الی الناس نصف العقل.) (۱۱۴۵) حضرت رضا (ع) فرمود: نصف عقل آدمی اظهار دوستی و محبت نسبت به عموم مردم است. (قال رسول الله صلی الله علیه و آله : الخلق عیال الله فاحب الخلق الی الله من نفع عیال الله و ادخل علی اهل بیت سرورا.) (۱۱۴۶) رسول اکرم (ص) فرموده است: مخلوق خداوند عموما عیالات خدا هستند و محبوب ترین فرد نزد پروردگار کسی است که به عیالات خدا نفعی برساند و خانواده ای را شاد نماید.

جوان و دگردوستی

جوانان، که در بهترین ایام عمر قرار دارند و منازل ابتدایی زندگی اجتماعی را طی می کنند، موظف اند تمایل دگردوستی را در نهاد خود پرورش دهند و به این خوی شریف انسانی متخلق گردند، از تمام فرصت های مناسب برای مهرورزی و محبت به مردم استفاده کنند و جوانمردانه در غم و شادی، آنان شریک باشند تا در زندگی، پیروز و کامیاب گردند و دوران حیات خود را با آسایش و آرامش و با شادکامی و مسرت بگذرانند.

تقسیم ساعات فراغت

یکی از فرصتهای بسیار مناسب برای ارضای تمایل دگردوستی و ابراز مهر و محبت به مردم، اوقات فراغت و ساعات بیکاری است. جوانان با فضیلت می‌توانند ساعات فراغت خود را تقسیم کنند. قسمتی را به جلب لذایذ مشروع و اعمال غریزه خود دوستی اختصاص دهند و موجبات خشنودی نفس و کامیابی خویش را فراهم آورند و قسمت دیگر را برای نیل به لذایذ روحانی و ارضای تمایل دگردوستی مصروف دارند و در راه کمال اخلاقی و تعالی روانی پیشروی کنند و جنبه انسانی خود را احیاء نمایند. برای توضیح و تبیین این موضوع مهم لازم است پیرامون آن بحث و گفت و گو شود تا جوانان به ارزش اوقات فراغت خود بیشتر شوند و بتوانند در آن فرصت پر ارج، حب ذات و حب غیر را، که در وجودشان ریشه فطری دارد، به موازات یکدیگر ارضا کنند و هر یک از این دو تمایل را در جای خود با موازنه و تناسب اعمال نمایند. در شبانه روز قسمتی از وقت مردم در کسب و کار و انجام وظایف روزانه برایت تهیه معاش و تأمین لوازم زندگی می‌گذرد و قسمت دیگر در خواب و استراحت برای رفع خستگی و تجدید قوا صرف می‌شود. قسمت سوم از وقت مردم، ساعات فراغت و بیکاری است که در آن اوقات نه مسئولیت شغلی دارند و نه احتیاج به خواب و استراحت. محرک مردم در کارهای روزانه، غریزه خوددوستی و عشق به زندگی است. افراد در ساعات اشتغال به کسب و فعالیتهای اقتصادی زحمت می‌کشند و مجاهده و کوشش می‌کنند تا غذا و لوازم معیشت خود را مهیا سازند و خود را از خطر گرسنگی و برهنگی و بیماری و مرگ برهانند و به حیات فردی خویش ادامه دهند. همچنین عاملی که مردم را به استراحت وادار می‌کند، ضرورت طبیعی و غریزه حب ذات است. افراد برای حفظ حیات و سلامت خویش به بستر خواب می‌روند تا سموم ناشی از کار و فعالیت را برطرف نمایند و نیروی تازه‌ای به دست آورند و خود را برای فعالیتهای حیاتی روز بعد مجهز سازند. مردم در قسمت اول و دوم ساعات شبانه روز به خویشتن متوجه اند، برای خود کار می‌کنند و نتایج اعمالشان عاید خودشان می‌گردد. در واقع، به وسیله کار و استراحت، غریزه حب ذات خویشتن را ارضا می‌نمایند و این امر اختصاص به انسان ندارد، بلکه حیوانات نیز برای دست یافتن به غذا و ادامه زندگی تلاش و کوشش می‌کنند و به قدر لزوم استراحت می‌نمایند.

طرز استفاده از اوقات آزادی

قسمت سوم ساعات شبانه روز، یعنی مواقع بیکاری و فراغت، اوقات آزادی بشر است. افراد می‌توانند ساعات فراغت خود را به اعمال تمایلات غریزی و جلب لذایذ مادی اختصاص دهند و حب ذات خویش را ارضا نمایند و می‌توانند چند ساعتی خویشتن را از اسارت غرایز و شهوات حیوانی آزاد سازند، به محیط فضایل اخلاقی و ملکات انسانی قدم بگذارند، به دگردوستی و لذایذ معنوی بپردازند و انسان باشند. (قال علی علیه السلام: لا یكونن افضل مانلت من دنیاك بلوغ لذة و اشفاء غیظ ولیکن احیاء حق و اماتة باطل.) (۱۱۴۷) علی علیه السلام فرموده است: نکند که بالاترین چیزی که می‌خواهی از دنیای خود بدان دست یابی، رسیدن به لذتی یا فرونشاندن خشمی باشد، بلکه باید لذت تو در زنده کردن حقی یا میراندن باطلی باشد. نکته جالب توجه این است که نیل به مقام شامخ انسانی و لذت بردن از معنویات، برای افراد بشر، بدون مجاهده و کوشش علمی و عملی میسر نیست. کسانی که می‌خواهند از محدوده غرایز حیوانی و شهوات نفسانی قدمی فراتر بگذارند و به صفات عالی انسانی متخلق شوند، باید استعدادهای معنوی خود را به فعلیت درآورند و حس بشردوستی و فضیلت خواهی را در نهاد خویش بیدار کنند تا بتوانند از لذایذ معنوی و روحانی بهره مند گردند و در انجام وظایف انسانی احساس خشنودی و مسرت نمایند.

پرورش صفات انسانی

به عبارت دیگر، بشر در ادراک لذایذ و شهوات حیوانی احتیاج به مربی و معلم ندارد و مانند سایر حیوانات، خود به خود به سوی خوردن و نوشیدن و اعمال شهوت و غضب و دیگر تمنیات مادی کشیده می‌شود، ولی برای آن که به مقام انسانیت برسد و از صفات عالی انسانی برخوردار باشد، باید از وجود مربی و برنامه‌های تربیتی استفاده کند و با سعی و کوشش، خویش را بر طبق آن بسازد. اعمال غریزه‌نیرومند خود دوستی، که مشترک بین بشر و حیوانات است نیازی به حمایت و تربیت ندارد، ولی خلق انسانی دگر دوستی، در پرتو حمایت و پرورش نیرومند می‌شود و به کار می‌افتد ارضای بی‌قید و شرط شهوت جنسی، که از صفات حیوانی است، احتیاج به مربی و راهنما ندارد، ولی نیل به خلق عفو و اغماض، که نشانه انسانیت است، آموزش و پرورش می‌خواهد. اعمال غریزه‌حرص در جمع‌آوری مال، که باعث جمال اجتماعی و لذت مادی است، محرک خارجی لازم ندارد، و بشر خود به خود در این راه می‌رود، ولی برای آن که یک فرد ثروتمند دگر دوست باشد و قسمتی از اموال خود را به رایگان در اداره زندگی یتیمان صرف کند یا در اختیار بیماران فقیر بگذارد، احتیاج به مربی و محرک دارد. بشر عاشق کامیابی و شیفته لذت است. محرک مردم در ارضای غرایز حیوانی و اعمال شهوات، جلب لذایذ و خشنودی نفس است. مربیان بشر اگر بخواهند مردم را به راه انسانیت سوق دهند و به صفات عالی انسانی متخلقشان سازند، باید نیروی درک معنوی آنان را بیدار کنند تا احساس نمایند که راه کامیابی و نیل به لذایذ، منحصر در اعمال شهوات حیوانی نیست، بلکه ارضای تمایلات عالی انسانی و اعمال تمنیات روحانی نیز مانند به کار بستن غرایز حیوانی لذت بخش و مایه خشنودی خاطر است، با این تفاوت که لذایذ حیوانی، زودگذر و سطحی است و لذایذ روحانی، پایدار و عمیق است. اگر افراد بر اثر تعالی نفس از لذت عفو و اغماض آگاه گردند و بفهمند که در عفو لذتی است که در انتقام نیست، با کمال میل و رغبت از این خوی انسانی استقبال می‌کنند و خویش را از صفت سبعانه انتقام بر حذر می‌دارند. اگر به خوبی درک کنند که تسکین آلام دردمندان و شاد کردن دل‌های شکسته یتیمان، بیش از جمع مال لذت دارد، با گشاده رویی به این روش انسانی می‌گرایند و قسمتی از ثروت خود را در راه دگردوستی و برای جلب لذت معنوی صرف می‌کنند.

پیامبران و انسان سازی

انبیای الهی با احیای فطرت توحیدی بشر، برنامه انسان سازی خود را آغاز کردند و در ظل ایمان به خداوند، مردم را به انجام وظایف انسانی و مکارم اخلاقی وادار ساختند و به آنان خاطر نشان نمودند که خدای را پرستیدن و به خلق خدا نیکی کردن، مایه رضا و خشنودی پروردگار بزرگ است و برای انسان به ایمان، جلب رضای الهی از هر نعمتی گواراتر و از هر لذتی مطبوع تر است. (قال الصادق علیه السلام: اوحی الله عزوجل الی داود یا داود بی فافرح و بذکری فتلذذ و بمنجاتی فتنعم.) (۱۱۴۸) امام صادق (ع) فرمود: خداوند به داود پیغمبر وحی فرستاد: ای داود، به وجود من شادی کن و از یاد من لذت ببر و با مناجات من متنعم باش. خداپرستان واقعی در مقام دگردوستی و ادای وظیفه انسانی، به بینویان کمک می‌کنند و گرسنگان را غذا می‌دهند و هدف آنان در این خدمت صادقانه، بهره مند شدن از تجلیل و تمجید مردم نیست، بلکه لذت آن‌ها در این عبادت جلب رضایت و خشنودی خداوند بزرگ است. (انما نطعمکم لوجه الله لا نرید منکم جزاء و لا شکورا.) (۱۱۴۹) برای خدا اطعام می‌کنیم و در این کار از شما انتظار پاداش و سپاسی نداریم.

لذت بیشتر در ظلایمان

پیامبران خدا با تعالیم روحانی خود، لذایذ مردم را گسترش دادند و آن را از انحصار شهوات حیوانی خارج ساختند. نیروی درک باطنشان را تقویت کردند و کام‌جانشان را به طعم معنویات آشنا نمودند و به آنان فهماندند که انسان با ایمان می‌تواند به موازات

کامیابی های مادی ، از لذایذ معنوی نیز برخوردار باشد . عی ایی جعفر علیه السلام قال : هو الومن فی ثلثه اشیا . التمتع بالنساو مفاکله الاخوان و الصلوه باللیل . (۱۱۵۰) امام باقر علیه السلام فرمود : انس مطبوع و لذت بخش مردان با ایمان در سه چیز است . بهره مندی از زنان و شرکت در بزم دوستان و برادران و خلوت کردن با خداوند در نماز شب . در این حدیث ، امام علیه السلام ، بهره مند شدن از زن و مجلس انس و نماز شب را برای افراد با ایمان در یک ردیف آورده است . لذت با زنان و خشنود شدن از بزم مزاح دوستان که جنبه لذت مادی دارد ، برای همه مرم قابل درک است ، ولی لذت معنوی نماز شب را تنها کسی درک می کند که حب خداوند در نهادشان بیدار شده و به پروردگار جهان ایمان واقعی دارند و گرنه برای افراد بی ایمان از لذت نماز شب سخن گفتن ، مانند آن است که با کودکان نابالغ از لذت جنسی و با کوران مادرزاد از لذت جمال و زیبایی سخن بگوییم .

سرکوب کردن تمایلات روحانی

کسی که در زندگی تنها جنبه حیوانی خود را متوجه قرار داده و به جنبه روحانی و انسانی خود عملا- پشت پا زده است ، تمام سعادت و خوشبختی خویش را ارضای غرایز حیوانی و شهوات نفسانی جست و جو می کند و از درک لذایذ معنوی و کامیابی های روحانی محروم و بی نصیب است . (بحق اقول لكم انه كما ينظر المريض الى طيب الطعام فلا- يلتذ به مع مايجده من شده الوجع كذلك صاحب الدنيا لا يلتذ بالعبادة و لايجد حلاوتها مع يجد من حب المال) (۱۱۵۱) حضرت مسیح علیه السلام در مواظ حکیمان خود فرمود : همان طور که بیمار به غذای گوارا و مطبوع نظر می کند و بر اثر شدت درد از خوردن آن لذت نمی برد ، همچنین دنیاپرستان ، بر اثر حب مال ، از عبادت الهی لذت نمی برند و شیرینی آن را درک نمی کنند . کسی که جنبه معنوی در نهادش پرورش یافته و انسان واقعی شده است ، هرگز اسیر لذایذ مادی و ارضای غرایز حیوانی نیست . او بیشتر به لذایذ روحانی و کامیابی های انسانی توجه دارد و از لذایذ مادی تا حدی استفاده می کند که مرضی خدا باشد و به جنبه معنوی و انسانی اش آسیبی نرساند . (قال عبدالله بن عباس دخلت على اميرالمؤمنين عليه السلام بذي قار و هو يخصف نعله فقال لى : ما قيمه هذا النعل ؟ فقلت لا قيمه لها . فقال عليه السلام و الله لهي احب الى من امرتكم الا ان اقيم حقا او ادفع حقا او ادفع باطلا .) (۱۱۵۲) علی علیه السلام در موقعی که با لشکریانش به جنگ جمل می رفت ، در یکی از منازل نزدیک بصره ، به نام ذی قار ، فرود آمد . عبدالله بن عباس می گوید : بر آن حضرت وارد شدم ، دیدم نشسته و کفش پاره خود را وصله می زند . به من فرمود : قیمت این لنگه نعلین چقدر است ؟ عرض کردم : ارزشی ندارد . فرمود : به خدا قسم این نعلین در نظر من محبوب تر از فرمانروایی و حکومت بر شماست ، مگر آن که بتوانم در پرتو آن اقامه عدل و حقی نمایم یا آن که باطل و بیدادی را براندازم .

حکومت و اقامه عدل

ریاست و حکومت بر مردم وسیله ارضای غریزه قدرت طلبی و تفوق جوئی و یکی از لذایذ مادی است . اقامه عدل و امحای باطل نشانه انسانیت و از لذایذ روحانی و معنوی است . کسی که هدفش تنها جلب لذایذ مادی است ، از حکومت و فرمانروایی بر مردم ، به هر صورت ، لذت می برد و کامیاب می گردد . ولی آن کس که انسان واقعی است ، لذتش از حکومت ، اقامه عدل و داد است و اگر نتواند از کرسی فرمانروایی به نفع حق و عدالت استفاده نماید ، لذت حکمرانی و ارضای غریزه قدرت دوستی در نظرش ارزشی ندارد . خلاصه آن که در مکتب آسمانی پیامبران الهی ، لذت بشر منحصر به لذایذ مادی و ارضای غرایز حیوانی نیست ، بلکه دگردوستی و نیل به تمایلات عالی انسانی برای افراد با ایمان و انسانهای واقعی نیز لذت بخش و مایه کامیابی و مسرت است . جوانانی که به خداوند جهان معتقدند و به تعالیم اسلامی و برنامه های مذهبی دلبسته و علاقه مندند ، می توانند از ساعات فراغت خویش به نفع خوددوستی و دگردوستی استفاده کنند . از طرفی با دست یافتن به لذایذ مشروع جوابگوی غرایز حیوانی و تمنیات

مادی خود باشند و از طرف دیگر با پرستش خدا و خدمت به خلق، از لذایذ انسانی و روحانی برخوردار گردند.

ضرورت اخلاق در دنیای کنونی

گرچه احیای تمایلات معنوی و تخلق به مکارم اخلاق در تمام ادوار معیار کمال واقعی و مایه بهزیستی و سعادت بشر بوده و هست، ولی در دنیای امروز، با پیشرفت سریع صنعت و ماشین و ازدیاد ساعات فراغت و بیکاری و بسط انواع لذایذ و شهوات، توجه به جنبه های ایمان و اخلاق ضرورت بیشتری پیدا کرده است و بدون آن، زندگی اجتماعی، آمیخته با انواع مصائب و ناملایمات و احوالنا توام با شرایط طاقت فرسا و غیر قابل تحمل خواهد بود. زیرا در دنیای کنونی، که جنبه های حیوانی مورد حمایت و پرورش قرار گرفته و وسایل ارضای غرایز و شهوات از هر جهت فراهم آمده است، اگر امور معنوی و اخلاقی به صورت جدی مورد توجه واقع نشود و بین جنبه مادی و معنوی انسان موازنه برقرار نگردد، طبع متجاوز و سرکش بشر راه طغیان و عصیان را پیش می گیرد و برای ارضای تمنیات خود، به انواع جرایم و جنایات دست می زند و سرانجام آسایش و ایمنی را از جامعه سلب می کند و سعادت و خوشبختی را تباه می سازد.

نجات تمدن در پرتو ایمان

نهری، نخست وزیر سابق هندوستان، در ایام زندگی خود به خداوند و مذهب و امور روحانی توجهی نداشت، ولی پیشرفت صنایع ماشینی و مشکل ساعات فراغت و مشاهده جرایم و جنایات روزافزون در کشورهای پیشرفته، افکار نهری را سخت تکان داد و در پایان عمر افکار و عقایدش دگرگون گردید. به ارزش معنویات و لزوم مذهب در زندگی بشر پی برد و ضمن مصاحبه با یکی از خبرنگاران، به تغییر اندیشه خود اعتراف کرد و تصریح نمود که برای نجات تمدن و حل مشکل ساعات فراغت و جلوگیری از بسط جرایم و جنایات، باید از سرمایه های ایمان و مذهب استفاده کرده و جوامع بشری را به راه اخلاق و روحانیات سوق داد. در این جا قسمتی از سخنانش را عینا نقل می کنیم. (کارانجیا: به طوری که خواننده ام، شوروی ها می کوشند با استفاده از روشهای علمی، خود را با مسئله ساعات فراغت و بیکاری منطبق سازند.

اندیشه نهری

نهری: بلی، بلی. آن ها مشغول اند و کارهایی می کنند، اما حتی در شوروی نیز مشکلاتی پیش آمده است، هرچند هم که نسبت به کشورهای دیگر کمتر باشد. اصولاً من نمی دانم آیا چنین مسئله ای را می توان فقط با توسل به روشهای علمی و با کنار گذاردن ارزشهای دیگر حل کرد. کارانجیا: آقای نهری، آیا اظهارات شما که اکنون از مفاهیم راه حل های اخلاقی و روحی سخن می گوئید، میان جنابعالی با جواهر لعل دیروز تفاوتی به وجود نمی آورد؟ آن چه شما می گوئید این تصور را ایجاد می کند که آقای نهری در شامگاه عمرش در جست و جوی خداوند برآمده است.

نقش مذهب در تعالی اخلاق

نهری: اگر بخواهید مطلب خود را به این صورت بیان کنید، پاسخ من این است: آری من تغییر یافته ام. تاءکید من بر روی موازین و راه حل های اخلاقی و روحی، بدون توجه و نادانسته نیست. این تاءکید فهمیده و تعمیدی است و کاملاً از روی فهم و قصد است. برای این وضع، دلایل فراوان وجود دارد. نخست این که صرف نظر از توسعه و پیشرفت مادی، که امری لازم و ضروری است، به عقیده من اندیشه انسان تشنه چیزی عمیق تر از نوع پیشرفت و تکامل اخلاقی و روحی است که بدون آن تمام پیشرفت ها و

ترقیات مادی ممکن است ارزشی نداشته باشد. اکنون این مسئله پیش می‌آید که چگونه می‌توان اخلاق و روحیات را به سطح عالی‌ترین بالا برد؟ بدیهی است برای این منظور، مذهب وجود دارد. (۱۱۵۳) کارانجیا: ما داشتیم درباره استفاده از زمان فراغت و بیکاری به عنوان یکی از مسائلی که مارکس نتوانسته است پیش بینی کند، گفت و گو می‌کردیم و جنابعالی می‌گفتید که تنها از راه های علمی و روشهای مارکسیستی نمی‌توان به حل آن پرداخت. نهر: بلی، در واقع مسئله آفرینش یک موجود انسانی کامل مطرح است. یعنی علاوه بر توسعه دستگاههای مادی و طرح برنامه های پیشرفت اقتصادی و مادی برای به وجود آوردن یک انسان واقعی، لازم است چیزهایی که شاید بتوان آنها را عوامل روحی و اخلاقی نامید، نیز بر آن افزوده شود. طرح برنامه ها و توسعه اقتصادی و مادی، اکنون تقریباً صورت یک فرمول علمی و ریاضی را پیدا کرده است. به طوری که هرگاه زمینه محکم و استواری برای اقتصادی فراهم گردد، ناچار نتایج دلخواه و مورد نظر، از لحاظ به وجود آمدن رفاه مادی و اقتصاد متکی به خویش نیز به دست خواهد آمد. اما آیا واقعا همین کافی است؟ من چنین گمان ندارم. حتی در کشورهایی که از لحاظ اقتصادی تکامل بسیار یافته اند، پیشرفت های مادی نتوانسته است زندگی کامل و شایسته و درستی برای مردم فراهم سازد و در آن جاها یک نوع خلاء و کمبود و عدم تناسب و تعادل وجود دارد. (۱۱۵۴) بشر از نظر ساختمان طبیعی مجموعه ای است به هم آمیخته از روح و بدن، ماده و معنی و محسوس و نامحسوس. از یک طرف دارای غرایز حیوانی و خواهشهای بهیمی است و از طرف دیگر واجد تمایلات عالی انسانی و استعدادهای اخلاقی و روحانی است.

زندگی بر وفق آفرینش

انسان سعادت‌مند کسی است که برنامه زندگی خود را بر وفق خلقت خود طرح کند و اعمال خویش را با کتاب آفرینش منطبق سازد و تمام جهات روحی و جسمی خود را ببیند و به همه شئون مادی و معنوی خویش متوجه باشد. نه به منظور تقویت جنبه معنوی و تعالی روانی خواهشهای غریزی خود را سرکوب کند و نه برای جلب لذایذ حیوانی بنده بی قید و شرط غرایز باشد و به تمایلات معنوی خود پشت پا نزند. بلکه پیرو قانون فطرت و خلقت باشد و تمام خواهشهای مادی و تمایلات معنوی خویش را با اندازه گیری صحیح و به موازات یکدیگر ارضا نماید و هر یک از جهات حیوانی و انسانی خویش را در جای خود مورد توجه قرار دهد و به کمال لایقش برساند. اگر در دنیای کنونی صنعت و ماشین، برنامه های اوقات فراغت بر این اساس طبیعی و انسانی طرح ریزی شود، اگر جوانان در ساعات بیکاری تنها به فکر جلب لذایذ حیوانی و کامیابی های مادی نباشد، بلکه قسمتی از وقت فراغتشان به ارضای تمنیات انسانی و لذایذ روحانی اختصاص یابد و با توجه به خدا و خدمت به خلق، خویشان را شاد و مسرور سازند، قطعاً به زندگی پاک و متزه انسانی دست می‌یابند و از درنده خویی و خطرات روزافزون جرایم و جنایات مصون و برکنار خواهند بود. برعکس اگر هدف جوانان در ساعات فراغت تنها نیل به لذایذ مادی و ارضای غرایز و شهوات باشد و جهات روحانی را عملاً به دست فراموشی بسپارند، رفته رفته زبون و فرومایه می‌شوند، به پستی و سقوط می‌گرایند، خوی حیوانی در نهادشان بیدار می‌شود و زمینه جرایم و جنایات آماده می‌گردد. (قال علی علیه السلام: ولوع الجبال باللذات یغوی و یردی. (۱۱۵۵)) علی علیه السلام فرمود: شدت علاقه و حرص آدمی به جلب لذایذ، باعث گمراهی و مایه پستی و سقراط است.

انحراف از مسیر فطرت

بدبختانه، در دنیای کنونی و زندگی ماشینی امروز بسیاری از مردم از صراط مستقیم خلقت و فطرت منحرف شده اند. نیمی از انسان را که جنبه مادی و محسوس اوست مورد کمال توجه قرار داده و فعالیت های خود را در راه آن به کار انداخته اند و به نیم معنوی و نامحسوسش، که پایگاه اصلی زندگی انسانی است، بی اعتنا شده و عملاً پشت پا زده اند. اینان پنداشته اند که هدف

اساسی در زندگی بشر، تنها ارضای غرایز حیوانی و اعمال تمایلات نفسانی و بهره مندی بیشتر از لذایذ و شهوات است. پیشوای عالی قدر اسلام، چنین گمان ناروا و تصور باطل را که مایه تحقیر و اهانت به مقام انسان است، ناشی از نادانی و جهل می داند و صاحبان چنین پنداری را مستحق عذاب الهی می شناسد. (قال رسول الله صلی الله علیه و آله: من لم یر ان الله علیه نعمه الا من مطعم او مشرب فقد جهل و کفر نعم الله و ضل سعیه و دنا منه عذابه.) (۱۱۵۶) رسول اکرم (ص) فرموده است: آن کس که از تمام عطایای الهی در وجود خودش جز خوردنی و نوشیدنی نمی بیند و بشریت را تنها از دیده لذایذ و شهواتش می نگرند، نادان و کفران کننده نعمتهای خداوند است. او با این تصور باطل را، راه حقیقت را گم کرده و کیفر نزدیکی در پیش دارد. محصور ساختن بشر در شئون مادی و حیوانی و سرکوب کردن جنبه ای معنوی و روحانی، تخلف از قانون فطرت و سرپیچی از سنت حکیمانه آفرینش است و همان طور که رسول اکرم فرموده، تخلف از قانون خلقت بدون کیفر نخواهد ماند. کشورهای پیشرفته صنعتی، که بیش و کم به این روش ضد فطری گراییده اند، اکنون تا اندازه ای به نتایج به شوم و خانمان براندازش مواجه شده و کیفر تخلف خود را از قانون خلقت بدون کیفر نخواهد ماند.

افزایش جنایت

کشورهای پیشرفته صنعتی، که بیش و کم به این روش ضد فطری گراییده اند، اکنون تا اندازه ای به نتایج شوم و خانمان براندازش مواجه شده و کیفر تخلف خود را از قانون آفرینش مشاهده می کنند. به طوری که از آمارهای رسمی استفاده می شود، جرایم و جنایات در آن کشورها به صورت وحشتزایی در آمده و همه ساله رو به افزایش می رود. برای نمونه، به قسمتی از جرایم آمریکا، با مقایسه سالهای ۱۹۶۷ و ۱۹۶۸، اشاره می شود. (در گزارشی که ادگار هوور، رئیس اف. بی. آی (سازمان تحقیقات دولتی آمریکا) منتشر ساخته، ذکر شده است که تعداد جنایات در آمریکا، در سال ۱۹۶۷، به میزان ۳/۱۵ درصد افزایش یافته است. ادگار هوور در گزارش خود می گوید: شاید هیچ گاه در تاریخ کشور ما تمایل به جنایت تا این میزان نرسیده باشد. ارقام و آمار این جنایات، که از پرونده ها و بایگانیهای پلیسهای محلی و پلیسهای دولتی اخذ شده، حاکی از آن است که در سال ۱۹۶۷، بیش از ۳۸ میلیون مورد، جنایت جدی و شدید در آمریکا شده است. در این گزارش تاءکید شده که شایع ترین اسلحه مورد استعمال در این جنایات، اسلحه گرم (هفت تیر و تفنگ) بوده است. با استفاده از هفت تیر، تعداد ۷۶۰۰ مورد قتل، ۵۲/۰۰۰ مورد حمله و تجاوز و ۷۳/۰۰۰ مورد سرقت در سال ۱۹۶۷ اتفاق افتاده است. بنا به ارقام و آمار گزارش مزبور، احتمال قربانی شدن یک آمریکایی متوسط (فرد عادی اجتماع)، که در سال ۱۹۶۶ به میزان تقریبی یک در پنجاه نفر بوده، به ۱۵ درصد افزایش پیدا کرده است. در جای دیگر از گزارش ذکر شده است که میزان جنایت در شهرهایی با جمعیت بیش از ۲۵۰/۰۰۰ نفر، ۱۷ درصد، در حومه شهرها ۱۶ درصد و در نواحی روستانشین ۱۲ درصد افزایش یافته است. میزان جنایات به نسبت زمان، به طریق زیر محاسبه شده است. هر ۴۳ دقیقه یک قتل. هر ۱۹ دقیقه یک تجاوز جنسی. هر ۲ دقیقه یک حمله و تهدید با اسلحه. هر ۵/۲ دقیقه یک سرقت معمولی. هر ۲۰ ثانیه یک سرقت در خانه مردم، هر ۴۸ ثانیه یک مورد اتومبیل دزدی و هر ۳۰ ثانیه یک جیب بری.) (۱۱۵۷) (افزایش جنایت در آمریکا اف. بی. آی، پلیس فدرال آمریکا، گزارش داد که میزان جنایات جدی، طی سال ۱۹۶۸ در آمریکا، ۱۷ درصد بالا رفت. تعداد جنایات همراه با اعمال خشونت ۱۹ درصد افزایش یافت که دزدی و سرقت، با ۲۹ درصد افزایش در راس آن قرار دارد. تعداد قتل و تجاوز جنسی، هر دو، ۱۴ درصد بیشتر از سال ۱۹۶۷ بود. ادگار هوور، رئیس پلیس فدرال، گفت که سرقت مسلحانه با ۳۴ درصد افزایش، ۶۱ درصد تمام جرایم سال گذشته را تشکیل داده است. نیویورک با ۹۰۴ قتل در راس شهرهای دیگر آمریکا قرار گرفته است.) (۱۱۵۸) نیکسون اظهار داشت: هم اکنون جامعه دستخوش بحران بزرگی است و آن افزایش جنایات به طور روزمره است. چنین به نظر می رسد که از دست دستگاه های عدالت آمریکا برای مقابله آن

هیچ کاری ساخته نیست و دامنه جنایات آن قدر بالا گرفته و توسعه یافته است که مردم از این که از خانه های خود بیرون بروند ، وحشت دارند و ترجیح می دهند که در خانه بمانند . اگر وضع بر همین منوال تا سال ۱۹۷۲ پیش برود ، میزان جرایم و جنایاتی که هم اکنون در آمریکا واقع می شود ، دو برابر خواهد شد . (۱۱۵۹)

توجه بشر به محسوسات

دنیای امروز ، ماده و شئون مادی را در زندگی بشر اصیل شناخته و به جهات روحانی اعتنا ندارد . در دنیای کنونی به اندازه ای توجه بشر به محسوسات جلب شده که بسیاری از مردم کشورهای پیشرفته ، خوشبختی و سعادت خود را تنها در مادیات و مظاهر آن جستجو می کنند و معنویات عملاً به دست فراموشی سپرده شده است . بشر امروز در راه علم و دانش به پیروزی های عظیمی نیل آمده است ، ولی تمام این پیروزیها در حدود مسائل مادی و امور محسوس جهان طبیعت است و در امور معنوی و انسانی ، نه تنها پیشرفتی نکرده ، بلکه اساساً مسائل معنوی را از مباحث علمی حذف کرده است . در نظر دنیای امروز ، علم عبارت از بررسی و تحقیق پیرامون جهان ماده و پی بردن به اسرار نهفته آن است . عالم کسی است که نکته مجهولی را در دنیای محسوس آشکار سازد و به یکی از رازهای طبیعت پی ببرد و قدمی در بهبود زندگی مادی بشر بردارد و بر لذایزش بیفزاید . خلاصه ، در جهان امروز ، علم خدمتگزار زندگی مادی و وسیله ارضای غرایز و برآوردن خواهشهای نفسانی بشر است و پیرامون انسان سازی و احیای جهات روحانی و معنوی بشر بحث و گفت و گویی ندارد . (یعلمون ظاهراً من الحیوة الدنیا و هم عن الآخرة هم غافلون .) (۱۱۶۰) اینان تنها از ظواهر جهان طبیعت و محسوسات عالم ماده آگاهی دارند و از جنبه معنوی و اخروی آن غافل و بی خبرند . دکتر کارل می گوید : (بایستی پیشتر رفت و علمی حقیقی از انسان را پایه نهاد . علمی که به کمک تمام تکنیک های معلوم ، کاوش عمیق تری از دنیای درونی ما کند و هر جزء را در عین مجموعه مطالعه نماید ، برای این مقصود باید مدتی توجه خود را از ترقی مکانیک و حتی در بعضی از جهات از بهداشت و طب و علوم دیگری ، که صرفاً جنبه مادی وجود ما را تحقیق می کند ، برگیریم . معمولاً- توجه همه کس به موجبات آسایش و ثروت معطوف است ولی هیچ کس نمی اندیشد که لزوم بهبود وضع ساختمانی و عملی و روانی وجود ما نیز قابل انکار نیست و سلامت عقل و احساسات و عملی و روانی وجود ما نیز قابل انکار نیست و سلامت عقل و احساسات و نظم اخلاقی و بسط قوای روحی و معنوی نیز هم مانند بهداشت و سلامت بدنی و پیشگیری بیماریهای عفونی شایان توجه است .) (۱۱۶۱)

لزوم احیای معنویت

انسان ، به جز یک جنبه حقیقت را درک نکرده و روی درخت علم میوه ممنوع را چیده است ، ولی این میوه نارس بوده و ما را به همه چیز جز خودمان بینا کرده است . تکنولوژی برای ما موجب ثروت و سلامت و آسایش و همه قسم تسهیلات زندگی گردید ، ولی خطای بزرگی در طرح ما راه یافت ، زیرا علوم زیستی خیلی از علوم ماده بی جان عقب افتاده و ما قبل از آن که به شناسایی جسم و جان خویش موفق شویم ، بر دنیای مادی تسلط شدیم ، انسان متجدد برای ماده اولویت قائل شد و معنی را در برابر اقتصاد قربانی کرد . اگر انسان را فقط به فعالیت اقتصادی اش منحصر کنند ، مانند آن است که قسمت بزرگی را از وی بریده باشند .) (۱۱۶۲)

نوید الهی

قرآن شریف در چهارده قرن روزگار سعادت بخش و درخشانی را ، که حق در آن آشکار و حقیقت بر آن حاکم و فرمانروا باشد ،

به بشر نوید داده و فرموده است. (سنریم آیاتنا فی الافاق و فی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق.) (۱۱۶۳) ما در آتیه نشانه‌ها و آیات خود را که در مجموعه جهان آفرینش و همچنین در ساختمان انسان وجود دارد، به مردم نشان خواهیم داد تا بر آنان واضح و آشکار گردد که خدا بر حق است. این آیه با سنین که حرف استقبال است، آغاز شده و خداوند مژده داده است که در آینده آیات آفاقی و انفسی را به موازات نظام حکیمانه آفرینش آگاه گردد و هم خود را بشناسد و به جنبه‌های مادی و معنوی خویش واقف شود و بر اثر این دو آگاهی، حق بر عموم مردم آشکار آید و بشر به افتخار ایمان و خداپرستی نایل گردد. گرچه دنیای امروز، من حیث المجموع، در شناخت جهان و انسان پیشرفت‌های عظیمی نصیبش شده و به مقدار قابل ملاحظه‌ای به آیات آفاقی و انفسی پی برده است، ولی این پیشروی با موازنه و تعادل صورت نگرفته و در نتیجه حق و حقیقت به شایستگی آشکار نشده است و جوامع بشری آن طور که باید از نعمت ایمان به خداوند برخوردار نیستند.

پیشرفت ناموزون

بشر امروز در شناسایی جهان ماده و پی بردن به آیات آفاقی فرسنگها پیشروی کرده است. از یک طرف، هسته اتم را شکافت و نیروی آن را مسخر نموده و از طرف دیگر سینه فضا را شکافته و انسان را به کره ماه رسانده است، ولی در شناختن خود و پی بردن به آیات انفسی چند قدمی بیشتر بر نداشته، آن هم در حدود مسائل مادی و امور محسوس آدمی است و گرنه انسان از جنبه‌های معنوی مورد مطالعه و شناسایی قرار نگرفته و اسرار روح بشر آشکار نشده است.

خودشناسی و زندگی انسانی

همان طور که قرآن کریم وعده داده، روزی خواهد آمد که بشر خود را بشناسد و به دقایق آیات انفسی نیز پی ببرد و بین ماده معنی تعادل و موازنه برقرار شود، البته در آن روز حق و فضیلت آشکار می‌گردد و بشر در ظل ایمان، به زندگی انسانی دست می‌یابد و در کمال آسایش و آرامش امرار حیات می‌کند. ولی در دوره کنونی که تمام توجه معطوف به امور مادی است و جنبه‌های معنوی عملاً به دست فراموشی سپرده شده است، بشر راه پستی و انحطاط اخلاقی را می‌پیماید و پیوسته بر مقدار جرایم و جنایات خویش می‌افزاید و در نگرانی و فشار روحی زندگی می‌کند. (و من اعرض عن ذکری فان له معیشتة ضنکاً.) (۱۱۶۴) آن کس که از یاد خدا روی گرداند، زندگی اش در مضیقه و تنگی می‌گذرد و همواره با فشارهای مادی و معنوی مواجه است. (با وجود حکومت مقتدر ماده و ماشین بر انسان و استفاده‌های سرشار از آن، بشر فرسنگها از سعادت دور است و مهجور. انسان معاصر با تکیه بر علوم مادی، کیهان‌پیمایی می‌کند، ولی از دنیای درون خود بی‌خبر است و توجهی به آن ندارد، یا بهتر بگوییم، فرصت توجه بدان را ندارد. انسان معاصر، بر اثر ماشینیسیم، از نظر مادی مراحل ترقی را پیموده، اما متأسفانه، همین انسان آمر یا عامل یا شاهد است که در گوشه و کنار جهان با ماشینهای مخرب جنگی انسانها کشته می‌شوند، از گرسنگی می‌میرند، هنوز زور بر حق می‌چربد و اغلب به صورت پنهان و آشکار قانون جنگل در میان انسانها حکمفرماست. از نظر فردی نیز دلهره و عدم امنیت انسان را بیچاره کرده است. سرعت ماشینیسیم، فرصت درون‌نگری و خودشناسی را از انسان گرفته است. انسان دیگر انسان نیست. ماشینی است که به طور یکنواخت کار می‌کند و برای امکان کار، می‌خورد و می‌خوابد و برای این که چنین دور و تسلسل جهنمی ادامه یابد، تولید نسل می‌کند که انسانها همچو ماشین‌ها بیایند و بروند و کار کنند و بمیرند. این تسلسل است که هر روز بیشتر انسان را از سعادت و رضایت و خودشناسی و دیگر دوستی و یکتاپرستی دور می‌دارد، زیرا به معنی توجهی ندارد.

خمود عواطف

انسان معاصر، بر اثر ماشینیسیم، در نوسان بین اوج مادی و حسیض معنوی به سرگیجه دچار است، هوش و اندیشه و عواطف وی دچار رکود و خمودی شده است، فقط حس و حرکت است که به فعالیت ادامه می دهد. حیوان نیز چنین است. پس آیا انسان معاصر حیوانی بیش نیست (۱۱۶۵) در این دنیا تیره و تاریک که خوددوستی و مادی گری بر آن حاکم است، جوانان مسلمان باید از تعالیم آسمانی اسلام به شایستگی استفاده کنند و با به کار بستن برنامه های آن، خودشناس و خداشناس، دگردوست و خدمتگزار مردم و خلاصه انسان واقعی باشند و بدین وسیله خویش را سعادت مند و خوشبخت سازند. جوانان مسلمان برای جلب رضای الهی و نیل به مقام شامخ انسانی موظف اند قسمتی از اوقات فراغت خود را به احیای جنبه های معنوی و جلب لذایذ روحانی اختصاص دهند و با ستایش و پرستش پروردگار، با اقامه حق و فضیلت و با محبت به مردم و خدمت به انسان ها، خود را از حسیض حیوانیت و پستی های آن برهانند و موجبات تعالی و تکامل خویش را فراهم آورند.

جوان و مکارم اخلاق

خلاصه، جوانان باید بدانند که ایام شباب یکی از نعمت های بزرگ خداوند و از بهترین فرصتهای زندگی برای تخلق به مکارم اخلاقی و احیای جنبه های انسانی است. آنان موظف اند از این نعمت زودگذر قدردانی کنند و در اوقات فراغت، شخصیت روحانی و معنوی خویش را پرورش دهند و خود را انسان واقعی بسازند. (قال علی علیه السلام: احسنوا صحبه النعم قبل فراقها فانها تزول و تشهد علی صاحبها بما عمل فیها.) (۱۱۶۶) علی علیه السلام فرموده است: از نعمت هایی که در اختیار دارید، خوب استفاده کنید، پیش از آن که شما را ترک گویند. چه آن که نعمتهای زودگذر از کف می روند و شهادت می دهند که صاحبشان با آنها چگونه رفتار نموده است.

جوان و تفریحات زبان بخش

قال الله ...

قال الله العظیم فی کتابه: یسئلونک عن الخمر و المیسر قل فیهما اثم کبیر و منافع للناس و اثمهما اکبر من نفعهما (۱۱۶۷)

رهبری غریزه تفریح

یکی از تمایلات غریزی بشر که باید حتما تحت مراقبت کامل و رهبری صحیح قرار گیرد و طبق برنامه های منظم و هدایت مریبان شایسته، در جای خود با اندازه گیری ارضا شود، تمایل به تفریح است. بشر، به کشش طبیعی برای رفع خستگی اعمال روزانه و رهایی از آداب و رسوم اجتماعی، به پناه تفریح و تفرج می رود و اوقات فراغت خود را با کارهای مسرت بخش و فرح انگیز می گذارند، تا موقتا از قید و بندهای عادی آزاد گردد و چند ساعتی بدون احساس مسؤ ولیت، سرگرم نشاط و شادمانی باشد. کسی که در این مواقع حساس، به دلخواه خود دنبال کامجویی و لذت طلبی می رود و در راه ارضای غریزه تفریح، بی قید و شرط از هوای نفس خویش پیروی می نماید، سرانجام به عوارض نامطلوب مواجه گشته و احیانا به مصائب و آلام غیر قابل جبران دچار خواهد شد. (قال علی علیه السلام: من فعل ما شاء لقی ما ساء.) (۱۱۶۸) علی علیه السلام فرموده است: هر آن کس که در کارها به صلاح و فساد توجه نمی کند و تنها بر طبق میل نفسانی و خواهش دل عمل می نماید، در نتیجه، با بدیها و ناملایمات روبه رو خواهد شد.

سوء تشخیصی در گذشته و حال

بدبختانه، در قرون گذشته، مردم بسیاری در کارهای تفریحی به راه خطا رفتند و بر اثر نداشتن مربی لایق یا بی‌اعتنایی به برنامه‌های صحیح تربیتی، از مسیر خیر و مصلحت منحرف شدند. اینان به منظور کامرانی و جلب لذت زودگذر، از خواهش دل‌پروی کردند و به نام خوشگذرانی، در ساعات فراغت به پاره‌ای از سرگرمی‌های بد و خطرناک دست زدند و خویشتن را به عادات مضر معتاد ساختند و موجبات تیره‌روزی و بدبختی خود را فراهم آوردند. این سوء تشخیص، نه تنها در ادوار گذشته معمول بوده و مصائبی به بار آورده است، بلکه در دنیای کنونی صنعت و ماشین نیز همان روشهای ناپسند با شدت بیشتر و تنوع زیادتر ادامه دارد و کم و بیش مردم جهان، عموماً، و نسل جوان، خصوصاً، از عوارض شوم آن عادات مضر و خانمان‌برباد ده رنج می‌برند. (قال النبی صلی الله علیه و آله: خلتان کثیر من الناس فیهما مفتون الصحه و الفراغ.) (۱۱۶۹) رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است: بیشتر مردم درباره دو خصلت دچار گمراهی و ضلالت هستند. یکی در مورد سلامت و صحت و آن دیگر در امر فراغت و بیکاری. بشر در موقعی که سالم است، به خطر بیماری فکر نمی‌کند و با افراط در غذا و زیاده‌روی در پاره‌ای از اعمال، از مسیر بهداشت منحرف می‌شود و سلامت خود را از دست می‌دهد. همچنین در اوقات فراغت، به عنوان تفریح و شادکامی، به کارهای خلاف مصلحت دست می‌زند و برای نیل به لذایذ بیشتر، خود را تیره‌روز و بدبخت می‌نماید.

توجه به دو نکته اساسی

برای آن که جوانان از عوارض شوم تفریحات مضر مصون بمانند و در ساعات فراغت، خویشتن را به پلیده‌ها آلوده‌ها نکنند، لازم است دو نکته را همواره مورد توجه جدی خویش قرار دهند و با تصمیم قاطع آنها را به کار بندند. اول، خود را از اسارت تقلید دگران آزاد سازند و با واقع بینی و به کمک تعالیم دینی و راهنمایی‌های علمی، سرگرمی‌های خوب و بد را به دستی تشخیص دهند و کورکورانه تحت تأثیر آداب غلط و عادات ناپسند محیط خود یا اوضاع و احوال جهان خویش قرار نگیرند و مانند مردمی نباشند که قرآن شریف درباره آنان فرموده است: (و اذا فعلوا فاحشه قالوا وجدنا علیها آباءنا.) زمانی که مرتکب عمل خلاف عفت و اخلاق می‌شدند، برای تصحیح و توجیه آن می‌گفتند: پدران ما چنین می‌کردند. دوم: بنده تمایلات نفسانی و تمنیات غریزی خود نباشند و عنان نفس سرکش را همواره در دست داشته باشند. از لذایذ مشروع زندگی به اندازه صحیح استفاده کنند و از لذایذ مضر و خلاف مصلحت چشم‌پوشند و به خاطر داشته باشند که پایان لذت جویی‌های ناسنجیده و بی‌حساب، فساد و تباهی است. (قال علی علیه السلام: ضابط نفسه عن دواعی اللذات مالک و مهملهما هالک.) (۱۱۷۰) علی علیه السلام فرمود: کسی که نفس خود را در مقابل انگیزه لذایذ نگاه می‌دارد، مالک تمایلات خویشتن است و آن کس که نفس سرکش را در راه نیل به لذایذ آزاد می‌گذارد و در معرض نابودی و هلاکت است. اینک برای مزید آگاهی و اطلاع نسل جوان، در این بحث، پیرامون بعضی از تفریحات مضر و زیان‌بخش گفت و گو می‌کنیم و با استفاده از تعالیم اسلامی و تحقیقات علمی دانشمندان بشر، پاره‌ای از خطرات جسمی و روانی آنها را مورد بررسی قرار می‌دهیم تا جوانان برای حفظ سلامت و تأمین سعادت خویش، از آن تفریحات ناسالم برحذر باشند و خویشتن را از عوارض شوم آنها مصون نگاه دارند.

میکساری و قماربازی

میکساری و قماربازی، دو عمل تفریحی خطرناک و دو سرگرمی زیان‌آوری است که در طول قرن‌های متمادی، بین ملل و اقوام بشری معمول بوده و مفاصد بی‌شماری به بار آورده است. در دنیای امروز نیز نوبت به نوبت‌های الکلی و قمار، با مقیاس وسیع‌تری، برای بسیاری از مردم جهان وسیله تفریح و سرگرمی است و جوامع بشری بیش از پیش گرفتار عوارض خانمانسوز و این دو عامل

بدبختی و فساد هستند. این نکته قابل انکار نیست که مشروبات الکلی، از نظر اقتصادی، برای کشورهایی که به کار تولید یا تجارت آن اشتغال دارند، حایز اهمیت است. خانواده های زیادی بدین وسیله ارتزاق می کنند و مالیات سرشاری عاید خزانه دولت ها می شود و خلاصه در آمدی که از این راه به دست می آید، رقم قابل ملاحظه ای را تشکیل می دهد.

در آمد مشروب و قمار

از نظر اقتصادی، تا سال ۱۹۴۹، بیش از چهار میلیون نفر فرانسوی، قسمت اعظم یا تمام در آمد را از راه تولید یا تجارت نوشابه های الکلی به دست می آورند و به طور قطع اکنون آمار تولیدکنندگان و بازرگانان الکل، از این رقم تجاوز کرده است. در راس همه باید توده کشاورزان فرانسه را که به کشت انگور اشتغال دارند، در نظر داشت. سطحی که زیر کشت مو می باشد، از یک میلیون و پانصد هزار هکتار تجاوز می کند و در قسمت شمال غرب فرانسه، سطح وسیعی به کشت سیب اختصاص یافته و گروه کثیری به تولید شراب سیب اشتغال دارند که در این منظور نشده است. (۱۱۷۱) قمار نیز مانند مشروبات الکلی منبع در آمد مالی و دارای ارزش اقتصادی است. در بعضی از کشورها برای قمار مؤسسات بزرگی ساخته شده و ثروتمندان جهان را برای قمار بازی به خود جلب می کنند و از این راه درآمدهای زیادی عاید می گردد که قسمتی به عنوان مالیات به خزانه دولت می رود و قسمت دیگر نصیب صاحبان مؤسسات و کارکنان آنها می شود. جنبه اقتصادی و منافع مالی نوشابه های الکلی و قمار، در چهارده قرن قبل، مورد توجه رسول اکرم بوده و در قرآن شریف از آن گفت و گو شده است. ولی به این جهت که زیان و ضرر این دو عامل فساد از سودشان بیشتر بوده، آیین اسلام شراب و قمار را بر مسلمین تحریم کرد تا در مقابل دست یافتن به منافع اقتصادی دچار ضررهای بزرگ تر مادی و معنوی نشوند.

زیان بیش از سود

(یسئلونک عن الخمر و المیسرقل فیها اثم کبیر و منافع للناس و اثمها اکبر من نفعهما.) خداوند به پیغمبر فرموده درباره شراب و قمار از تو پرسش می کنند، ذر جواب بگو: این دو کار حاوی گناه بزرگ و منافعی برای مردم است، ولی گنااهش از سودش زیادتر است.

سودجویی و تیرگی خرد

بدبختانه، سودجویی چنان حجاب عقل حکومت ها و ملت هاست که منافع نقد شراب و قمار را می بینند و بدان اهمیت می دهند، ولی به زیان هایی که از این راه دامنگیر جامعه می شود، توجه نمی کنند و به فرض توجه، اهمیت نمی دهند. (تا سال ۱۹۴۹، تعداد پیاله فروشی ها در فرانسه، از ۰۵۴ / ۴۵۵ می گذشته است. برای هر ۸۶ نفر، یک نوشابه فروشی دایر است. مسئله مهم تر وضع مالی خود دولت است که مالیات هنگفت از تولید، توزیع و مصرف الکل عاید خزانه می شود. در مقابل این در آمد، سیل بیماران، دیوانگان، مرگ و میرهای زودرس، حوادث رانندگی و تقلیل عمومی راندمان کار برای دولت چه اهمیتی دارد؟ به قول پروفیسور پرن: دولت فرانسه به حساب در آمد روز می اندیشد و نمی تواند خسارات و کسر در آمد ملی دو سال، پنجسال و ده سال بعد را در نظر آورد. دولت فرانسه به سیلی نقد، یعنی در آمد حاصل از الکل اهمیت می دهد. وزرای دارایی فرانسه به تعادل فوری بودجه نظر دارند و نتوانسته اند به فکر آینده اطمینان بخشی باشند.) (۱۱۷۲) نوشابه های الکلی و قمار، زیان های مشترک و زیان های اختصاصی بسیار دارند که در منابع دینی از آنها یاد شده و اولیای گرامی اسلام صریحا خاطر نشان ساخته اند و دانشمندان بشر نیز بر اساس تحقیقات علمی و روش های تجربی به وجود آن زیان ها اعتراف نموده و در کتابهای خود آورده اند.

برای مزید اطلاع جوانان در این بحث به پاره ای از آنها اشاره می شود .

دشمنی بر اثر مشروب و قمار

یکی از زیان های مشترک شراب و قمار ، که از نظر روانی و اجتماعی مهم و قابل ملاحظه است و می تواند مفسد بسیاری به بار بیاورد ، دشمنی و خصومتی است که بر اثر این دو عامل فساد بین افراد ایجاد می شود ، مشروب و قمار ، حس بدبینی و کینه توزی را در نهاد آدمی بیدار می کند ، محیط محبت و دوستی را تیره و تار می سازد و زمینه انتقامجویی و اعمال خشم را مهیا می نماید . (انما یرید الشیطان ان یوقع بینکم العداوه و البغضاء فی الخمر و المیسر .) (۱۱۷۳) شیطان قصد دارد به وسیله شراب و قمار روابط شما را با یکدیگر تیره کند و بین شماها دشمنی و کینه برانگیزد . دکتر ایتوف می گوید : (الکل خالق بزرگ خیالات واهی است . چون در مستی حس حقیقت جویی کاهش یافت و مست دستخوش افکار باطل گردید ، هر سخن اطرافیان و یا حرکت دگران را تعبیری نابه جا می نماید و از همین جاست که او را آتش خشم و غضب به هیچ و پوچ برافروخته و بسا که جنایات سهمناک به وقوع می پیوندد .) (۱۱۷۴) (دشمنی و خصومت هایی که در اثنا ی بازی ورق روی می دهد ، نیازی به تفسیر و توضیح ندارد . این نکته را باید یادآور شد که حتی در متمدن ترین جوامع و دوستانه ترین بازی ها ، به خوبی می توان آثار تجلیات غرایز مخرب را به صورت لطیف تر و ملایم تر مشاهده کرد . در بازی پوکر نیازی بدان نیست که انگیزه های مخرب ، تغییر صورت دهد . بازی پوکر خود مبنی به جنگ و مبارزه است . در این بازی ، تا حدودی که مقررات اجازه می دهد ، هر بازیکنی می کوشد تسلط خود را بر بازیکن دیگر تحمیل نماید . او ممکن است طرف دیگر را درباره نیروی خودش اغفال کند و به اشتباه بیندازد و به قول معروف بلوف بزند ، زیرا هدف بازی ، اغفال طرف دیگر درباره نیروی حقیقی خود است و آن که اثبات این نیرو می باشد . بازی شطرنج نیز از هر حیث مظهر تمایل انسان به تلطیف غرایز مخرب خود است ، با این تفاوت که در این بازی ، نسبت به بازی های دیگر ، قوای خصومت آمیز صریح تر و گشاده تر عرضه شده است . این بازی به صورت یک جنگ بازی یعنی یک نمایش جنگ بین دو کشور است . ارنست جانس ، ضمن مطالعه استادانه روان شناسی شطرنج ، خاطر نشان می کند : مسلم است که انگیزه بازیکنان شطرنج تنها جنبه مبارزه طلبی بازی شطرنج که خاص همه بازی های مبارزه ای است ، نمی باشد بلکه انگیزه ای زشت تر و ناپسند تر دارد که همان جنبه پدرکشی این بازی است . زیرا هدف این بازی ، اسیر کردن و مات کردن است . جان هس از این که در دوران اقامت در زندان شطرنج بازی کرده بود ، احساس ندامت می کرد ، زیرا معتقد بود که بدین طریق عواطف نامطلوب خویش را بروز داده است .) (۱۱۷۵) یکی دیگر از زیان های مشترک شراب و قمار که می تواند آدمی را به راه گناه و ناپاکی سوق دهد و بی پروا به جرایم و جنایات وادارش سازد ، دریدن پرده شرم و آزر است . بعضی از افراد ، که پابند اخلاق و ایمان نیستند و به مقررات قانونی اعتنا ندارند ، تنها به سبب حیای از مردم به پاره ای از گناهان دست نمی زنند و از ترس نفرت عمومی ، قسمتی از خواهش های غیر مشروع خویش را سرکوب می کنند . در واقع شرم و حیای اجتماعی برای این گروه ضامن اجرای قوانین اخلاقی و اجتماعی است . (قال الصادق علیه السلام : فان من الناس من لولا الحياء لم یرع حق و الدیه و لم یصل ذارحم و لم یود امانه و لم یعف عن فاحشه .) (۱۱۷۶)

نقش حیا در اجرای قوانین

امام صادق علیه السلام به مفضل فرموده است : بعضی از مردم اند که اگر حیا نمی بود ، حق پدر و مادر و همچنین حق ارحام و بستگان خود را مراعات نمی نمودند . اگر حیا و ترس از ملامت مردم نمی بود ، هیچ امانتی را بر نمی گرداندند و از هیچ فحشا و بی غفتی چشم پوشی نمی کردند . بدبختانه مشروب و قمار دو عامل خطرناکی هستند که می توانند پاره حیا را پاره کنند و

احساس شرم را از صفحه خاطر بزدایند و افراد را چنان در گناه جسور و بی باک سازند که از هیچ شرایطی اظهار انفعال نکنند و بی پروا به هر ناپاکی و جنایتی دست بزنند. (قال علی بن الحسین علیه السلام: و الذنوب التي تهتك العصم شرب الخمر و اللعب بالقمار.) (۱۱۷۷) حضرت سجاد علیه السلام فرموده است: شرابخوری و قمار بازی از گناهانی است که پرده‌ها را پاره می‌کند و شرم و حیا را از میان بر می‌دارد. (نوشابه‌های الکلی از استعمال سریعاً جذب خون می‌شود و خون در مسیر خود، مغز و مغز حرام را بی نصیب نمی‌گذارد و در نتیجه، عمل سلسله اعصاب رو به ضعف می‌رود و کف نفس، که ارادی بود. منشاء شرم و حیا در انسان است. مانع از بروز اعمال و قیحانه است، از کف به در می‌رود. به عبارت دیگر، الکل عالی‌ترین اعمال مغزی، یعنی اعمال توافقی آن را فلج می‌نماید. چون شرم و حیا از بین رفت، بالمال ارتکاب اعمال شنیع و قبیح برای اشخاص مست، به علت ضایع شدن قوه درک قباحت، تسهیل می‌شود. جنایات جنسی، آدم کشی، ضرب و جرح، دزدی و لگردی در بسیاری از موارد، متعاقب استعمال نوشابه‌های الکلی رخ می‌دهد.) (۱۱۷۸) (الکل شرم و حیا را از بین می‌برد، پرده عفت‌ها را از هم می‌درد و شخص را از کلیه قیود و رسوم اجتماعی، مذهبی و اخلاقی آزاد کرده، ندای وجدان را خفه می‌سازد و فرشته را تبدیل به اهرمن می‌نماید و اولین قدمی که از جاده عفاف بیرون نهاده می‌شود، غالباً در حین مستی است، زیرا مستی که آمد، عقل و وجدان به در می‌رود و در غیاب عقل و وجدان، عفت مفهومی ندارد. پسران و دختران و زنانی که گمراه می‌گردند، کسانی هستند که در جاده زندگی، نخست فریب دختر رز خورده و در مصاحبت وی از شاهراه صلاح منحرف شده، لاجرم در بیابان وحشتناک زندگی سرگردان و آخرالامر در منجلاب نکبت و بدبختی غرق گردیده‌اند.) (۱۱۷۹)

قمار و خصومت

کسی که در قمار می‌بازد و از رقیب خود شکست می‌خورد، عقلش تیره و تار می‌گردد. پرده شرم و حیاءش پاره می‌شود. گزینه تخریب و خصومتش به هیجان می‌آید و ممکن است در آن موقع به جرایم بزرگ و جنایات غیر قابل جبرانی دست بزنند. به طوری که همه می‌دانند، همان قوای خصومت آمیز و مخربی که تصور می‌رود بازی جذب می‌کند، گاهی موجب پیدایش عقده‌های شدیدتر و منازعات خطرناک می‌گردد و این حقیقت، نه تنها در بازی‌های کودکانه مصداق دارد، بلکه در بازی بزرگان نیز فراوان مشاهده می‌گردد.) (۱۱۸۰) (کارگر ۳۹ ساله‌ای در کافه‌ای ضمن قمار، تمام دستمزد هفته خود را باخت. در نتیجه به هیجان آمد و چاقوی خود را بیرون کشید. شخصی که جزء بازیکنان نبود، گفت: ژان چاقو را کنار بگذار، اما این کارگر بی‌درنگ چاقو را در قلب او فرو کرد.) (۱۱۸۱) یکی از زیان‌های اختصاصی نوشابه‌های الکلی، که در روایات اسلامی بدان اشاره شده و در ردیف علل تحریم شراب به حساب آمده است اثر سوئی است که روی عقل بشر می‌گذارد.

میخواری و تیرگی عقل

میگساری خرد را تیره و تار می‌کند و عقل را از درک واقعیت‌ها عاجز و ناتوان می‌سازد. (الرضا علیه السلام قال: ان الله تعالی حرم الخمر لما فيها من الفساد و بطلان العقول فی الحقائق و ذهاب الحياء من الوجه.) (۱۱۸۲) حضرت رضا علیه السلام فرمود: خداوند شراب را حرام کرده است برای آن که شراب مایه فساد است. به علاوه، عقل را از درک حقایق ساقط می‌کند و آدمی را رحمه الله مواجهه با مردم بی‌شرم و حیا می‌نماید. شرابخواران بر اثر سم جانکاه الکل همواره رد معرض آسیب عقلی قرار دارند و دو قسم دیوانگی آنان را تهدید می‌کند. اول جنون حاد و دوم جنون مزمن.

مستی یا جنون حاد

جنون حاد عبارت از دیوانگی کوتاه مدتی است که به نام مستی عارض شرابخوار می‌گردد و چند ساعتی عقلش را تیره و تاریک می‌کند و بر اثر آن، گفتار و رفتار از وجهه عقلانی خارج می‌شود و به کارهای جنون آمیز دست می‌زند و احياناً مرتکب جنایت می‌گردد. (الکل با زایل کردن عقل، قدر منزلتی برای آدمی باقی نمی‌گذارد. با مستی، همه مفساد روحی و اجتماعی پدید می‌آید و همه موانع اخلاقی درهم می‌شکند. چون نفس از کف به در رفت، آن چه که آدمی را جلو می‌گرفت و به خویشتن داری و امی داشت، از میان برمی‌خیزد و عقلی نیست که به آدمی نهب زند این کار را بکن و آن کار را منمای، این سخن را بگوی و لب از فلان گفتار فرو بند.) (۱۱۸۳) نکند عاقل مستی نخورد دانا می‌نهد مرد خردمند سوی پستی پی چه خوری چیزی کز خوردن آن چیز تورانی چنان سرو نماید به نظر سرو چونی گر کنی بخشش گویند که می‌کرد نه او ور کنی عربده گویند که وی کرد نه می (قال رسول الله صلی الله علیه و آله: الخمر ام اخبائث.) (۱۱۸۴) رسول اکرم فرموده است: شراب مادر تمام پلیدی‌ها و منشاء همه ناپاکی‌هاست. (قیل لامیر المومنین علیه السلام: انک تزعم ان شرب الخمر اشد من الزنا و السرقة فقال نعم!... و ان شارب الخمر اذا شرب زنی و سرق و قتل النفس التي حرم الله عزوجل ترک الصلوة.) (۱۱۸۵) به علی علیه السلام گفته شد: شما عقیده دارید شرب خمر بدتر از زنا و دزدی است؟ فرمود: (بلی). و سپس استدلال کرد که شارب الخمر وقتی می‌مورد و مست می‌شود، زنا می‌کند، به سرقت دست می‌زند، آدمی می‌کشد و فریضه نماز را ترک می‌نماید.

عامل مولد جرم

(الکل بزرگ‌ترین عامل مولد جرم است. علت ۷۵ درصد قتل‌ها و ۳۸ درصد ضرب و جرح و ۸۲ درصد حریق‌های عمدی، الکلیسم بوده است. ۶۰ درصد اطفال و جوانان کمتر از ۱۸ سال، که در سال ۱۹۴۰ به دادگاه شهر نانت فرستاده شدند، اقرار کردند که قبل از ارتکاب جرم مقدار قابل توجهی نوشیده بودند. به طور خلاصه، الکل پیوسته مشغول تهیه مشتری برای زندان‌ها می‌باشد.) (۱۱۸۶)

جنون مزمن بر اثر الکل

جنون مزمن عبارت از دیوانگی ثابت و مداومی است که الکیست‌ها، یا به لغت مذهبی، مدمن‌الخمرها، دچار آن هستند و سرانجام کارشان به تیمارستان می‌کشد. در نظر اولیای گرامی اسلام، گناه مدمن‌الخمیر به قدری عظیم است که آن را در ردیف بت پرستی و شرک به خداوند بزرگ شناخته‌اند. (قال رسول الله صلی الله علیه و آله: مدمن‌الخمیر کعابد و ثن اذا مات و هو مدمن علیه یلقى الله عزوجل حین یلقاء کعابد و ثن.) (۱۱۸۷) رسول اکرم فرموده است: کسی که به طور مداوم شرب خمر می‌کند، مانند کسی است که بت می‌پرسد و اگر با همان آلودگی و اصرار در می‌گساری بمیرد، خداوند را مانند بت پرست ملاقات خواهد کرد.

رابطه الکلیسم با دیوانگی

(الکلیسم با دیوانگی رابطه مستقیم دارد. دکتر پلوزل، که صلاحیت فنی او مورد قبول عالم پزشکی است، می‌گوید: الکلیسم آدمی را به دیوانگی سوق می‌دهد و می‌توان گفت در اشخاص بالغ، به نسبتی که در حدود ۱۷ درصد نوسان می‌کند، الکل عامل مستقیم دیوانگی است. در مناطقی که الکل بسیار مصرف می‌شود، شماره دیوانگان چند برابر مناطقی است که مصرف الکل آن‌ها ناچیز است. بنابراین، شماره دیوانگان هر شهر متناسب با تعداد می‌فروشی‌های آن است. در زمان پوانکار (۱۹۳۴ تا ۱۸۶۰)، که سال‌ها نخست وزیر فرانسه و از سال ۱۹۱۳ تا ۱۹۲۰، رئیس‌جمهور آن کشور بود، دویست هزار دیوانه بر اثر الکل

در فرانسه تشخیص داده بودند . یک آمار سوئیسی نشان می دهد که در مدت پنج سال ، از ۱۹۲۶ تا ۱۹۳۰ از مردانی که در بیمارستان بستری شده اند ، ۵ / ۲۲ درصد دارای بیماریهای روانی ناشی از الکل بوده و ۶ / ۷ درصد امراض روانی دیگر داشته اند که توام با الکلیسم بوده ، یعنی جمعا ۱ / ۳۰ درصد بیماران روانی را نوشابه های الکلی به بیمارستان کشانده است . (۱۱۸۸) بعضی تصور می کنند نوشابه های الکلی موقعی روی عقل و جسم اثر بد می گذارد و به آدمی ضرر می زند که در مصرف آن زیاده روی شود ، وگرنه کسی که به مقدار کم از آن استفاده می کند ، نه تنها زیان نمی بیند ، بلکه ممکن است در مزاجش اثر مفید بگذارد .

مشروب و سلولهای مغز

چنین پندار غلطی از نظر تعالیم دینی و تحقیقات علمی مطرود شناخته شده است . اولیای گرامی اسلام ، در قرون گذشته ، نوشابه های الکلی را به مقدار کم یا زیاد صریحا تحریم کرده اند و دانشمندان امروز نیز عقیده دارند که نوشابه های الکلی ، ولو به مقدار کم ، سبب اختلال در کار سلول های مغزی می شود . (فقه الرضا علیه السلام عن رسول الله صلی الله علیه و آله قال : کل شراب یتغیر العقل منه کثیره قلیله حرام .) (۱۱۸۹) حضرت رضا علیه السلام از رسول اکرم صلی الله علیه و آله نقل کرده که فرموده است : هر قسم مشروب الکلی که از نوشیدنش عقل تغییر می کند ، زیاد و کمش حرام است . (معاویه بن وهب عن ابی عبدالله علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله : کل مسکر حرام فما اسکر کثیره فقلیله حرام . قال قلت فقلیل الحرام یحلّه کثیر الماء . فرد علیه بکفه مرتین لالا .) (۱۱۹۰) امام صادق علیه السلام از رسول اکرم صلی الله علیه و آله حدیث کرده است که هر چیز مست کننده حرام است و چیزی که زیادش مست می کند ، کمش نیز حرام است . راوی حدیث سؤال کرد : آیا حرام کم را آب زیاد حلال می کند ؟ حضرت دوباره کف دست خود را داد که نه . (و عنه علیه السلام قال رسول الله صلی الله علیه و آله : کل مسکر حرام قال قلت اصلحک الله کله حرام ؟ فقال نعم الجرعة منه حرام .) (۱۱۹۱) و نیز از رسول اکرم صلی الله علیه و آله نقل کرده است که فرمود : هر ماده سکرآور حرام است . راوی می گوید پرسیدم به هر مقدار باشد ممنوع است ؟ فرمود : بلی ، نوشیدن یک جرعه آن هم حرام است .

تضعیف قدرت فهم

(کاپلین روان پزشک معروف شاگردانش ثابت کرده اند که جذب الکل در خون ، ولو آن که میزان آن هر قدر ناچیز بوده باشد ، درجه دقت قدرت فهم و ادراک را ضعیف می کند و در مقابل ، ترشحات انسانی زیادتر می شود و همبستگی عضلات و اعصاب و اسکلت برای حرکت عادی و جا به جا شدن دچار اختلال می گردد .) (۱۱۹۲) (چندی پیش پزشکان متخصص از چهار گوشه جهان برای شرکت در کنگره جهانی مبارزه با الکل و الکلیسم : در واشنگتن اجتماع کردند . دکتر کنزلی ، که سال های زیادی را به تحقیق در زمینه الکلیسم گذرانده است در نخستین جلسه کنگره گفت : حتی مصرف کم الکل می تواند ضایعات مغزی را سبب می شود . از نوشیدن مقدار کمی الکل احساس لذت و شادی می کند . نمی تواند به نابودی سلولهای مغزی خود کمک کرده است ! مردم خیال می کنند مصرف الکل به میزان کم نه تنها خطری ندارد ، بلکه شاید ضروری نیز به نظر برسد . بعضی ها چنین می پندارند لبی تر نکنند ، گرفتار اعتیاد نمی شوند ، یا الکل در آنها ضایعات مغزی به وجود نمی آورد ، در حالی که تحقیقات وسیعی که در این زمینه شده است ، نشان می دهد که مشروبات الکلی ، حتی به میزان بسیار کم ، سبب اختلال در کار سلول های مغزی می شود . دکتر بنینگون نیز در گزارشی در چهار صفحه به کنگره ارائه داد ، عقیده دارد الکل بی شک خطرناک ترین دشمن بشر است و آن هایی که به خیال خود گاه و بی گاه کمی مشروب می نوشند ، در معرض خطرات ناشی از وجود این دشمن

(دارند .) (۱۱۹۳)

الکلیست و فرزندانشان

یکی دیگر از زیان های بزرگ مشروبات الکلی ، که از نظر دینی و علمی ثابت و محقق است ، عیوب و نقایص موروثی است ، که از افراد الکلیست به فرزندانشان منتقل می شود . فرزند شخص الکلی تنبل و کودن و عصبانی است و پیوسته در معرض بیمارهای گوناگون قرار دارد و اگر نطفه در حین مستی والدین یا یکی از آنها منعقد شود ، عوارض عصبی و روانی سخت تری دامنگیر فرزند خواهد بود . دکتر کارل می گوید : (مستی زن یا شوهر در لحظه آمیزش ، جنایت واقعی است ، زیرا کودکانی که در این شرایط به وجود می آیند اغلب از عوارض عصبی یا روانی درمان ناپذیر رنج می برند .) (۱۱۹۴) اولیای گرامی اسلام برای آن که جامعه را از خطر موالید معلول و ناقص الخلقه مصون نگاه دارند ، به پیروان خود اکیدا توصیه کرده اند که با شارب الخمر ازدواج نکنند و دختران پاک خود را به همسری افراد الکلیست در نیاورند . (قال ابو عبدالله علیه السلام : من زوج کریمته من شارب الخمر فقد قطع رحمها . ع) (۱۱۹۵) امام صادق علیه السلام فرموده : هر کس دختر خود را به شرابخوار بدهد ، با این عمل رحمت او را قطع کرده است . (النبی صلی الله علیه و آله : من زوج کریمته من شارب الخمر فکانما ساقها الی الزنا .) (۱۱۹۶)

وصلت با شراب خوار

رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است : هر کس دختر خود را به همسری شارب الخمر در آورد ، مانند آن است وی را به راه زنا و بی عفتی سوق داده باشد . (الصادق علیه السلام : ایما امرأ اطاعت زوجها و هو شارب الخمر کان لها الخطایا بعدد نجوم السماء و کل مولود یلد منه فهو نجس .) (۱۱۹۷) هر زنی به آمیختن با شوهر شرابخوار خود تن دردهد ، به عدد ستارگان آسمان خطا کرده و فرزندی که از آن آمیزش تولید می شود ، پلید و ناپاک است . (پرفسور آرنلد در مقاله ای که تحت عنوان الکلیسم و کودکان در مجله پزشکی نانت منتشر کرد ، نوشت : مرگ کودکان الکلیک بیش از مجموع مرگ و میر کودکان سیفلیسی و مسلول است . به طور کلی کودکان الکلیک در برابر بیمارهای عفونی مقاومت ندارند . کودکان شیرخوار به ورم معده و امعاء مبتلا هستند . کودکان بزرگ تر در معرض حملات تب های گوناگون می باشند . اطفالی که از پدران الکلیک به وجود آمده و زنده بمانند ، غالبا ضعیف علیل و مبتلا- به تشنجات شدید بوده و قدرت دفاعی آنها در مبارزه با مشکلات حیات ، ناچیز و در برابر عفونت های مختلف بسیار حساس خواهند بود . نقص بدنی ، مانند عدم تقارن صورت ، انحراف ستون فقرات ، کر و لالی ، کودک نمایی و عوارض ناشی از نارسایی غده تیروئید و همچنین ضایعات دماغی ، مانند عقب ماندگی ، بلاهت ، عدم رشد ، تصلب مغزی ، داء الرقص ، مالیخولیا ، دیوانگی های حاد ، هیستری و غیره در آنان فراوان دیده می شود .) (۱۱۹۸)

الکل و عوارض جسمانی

عوارض زیان بخش مشروبات الکلی منحصر به ضایعات سلولی مغزهای افراد الکلیست یا عیوب و نقایص موروثی فرزندانشان نیست ، بلکه این سم خانمانسوز ، روی اندام افراد الکلیک نیز اثر بد می گذارد و آنان را به عوارض جسمی خطرناکی مبتلا می سازد . (الرضا علیه السلام : الخمر تورث انفساد القلب و یسود الاسنان و یبخر الفم .) (۱۱۹۹) حضرت رضا علیه السلام فرموده است : شراب باعث عوارض قلبی است و در آن ضایعاتی به وجود می آورد . شراب دندان ها را سیاه و دهان را متعفن و بدبو می کند . (و عنه علیه السلام : . . . و هو یورث مع ذلك الداء الدفین .) (۱۲۰۰) و نیز فرموده است : مشروبات الکلی علاوه بر تمام زیان ها ، باعث ایجاد بیمارهای نهانی در اعضای داخلی بدن است .

الکل و عوارض قلبی

(الکل سریعا و بدون آن که تغییر ماهیت دهد، به همان شکل خالص وارد خون می شود. بنابراین دستگاه گردش خون، یعنی قلب و عروق، که معبر این سم قرار می گیرند، در معرض آسیب آن خواهند بود. در بیشتر حالات، قلب را زرهی از چربی می پوشاند که کاملا-مزاحم کار کردن آن است. زیرا بدین ترتیب، انقباض و انبساط نمی تواند به سهولت انجام گیرد و بطن چپ قلب، دیگر نخواهد توانست به آسانی و نیروی کافی خون ها را به داخل شریان ها براند. وقتی کار بدین جا کشید، خفقان و تنگ نفس های شدید پدید آمده و انجام هر کار فعالی دشواری می شود. اتساع قلب و بزرگ شدن آن با بی کفایتی کامل طپش دائمی : خفقان شبانه سخته قلبی گریبانگیر می شود.) (۱۲۰۱) (هیچ عنصری از بدن نیست که به آفت الکل دچار نشود. الکل به کلیه اعضا آسیب رسانده و همه را از پای در می آورد. آن که دست به مشروب می زند تا عمری به خوشی و مستی بگذراند و خود را مصنوعا شاد سازد، باید بداند که چون معتاد شد، دیگر خوشی به سراغ او نخواهد آمد.

الکل و جهاز هاضمه

الکل مخاط زبان را خراب کرده و حس ذائقه را از بین می برد. به علاوه، بر اثر خرابی کبد، همیشه به رنگ سرخ و دارای باره ای کثیف خواهد بود. کمتر معتاد الکلی است که از معده خود شکایتی نداشته باشد و به سوء هاضمه، تشنج معده، شکم درد و استفراغ صبحگاهان دچار نباشد.) (۱۲۰۲) (یکی از اعمال مهم کبد، تجزیه خنثی کردن سمومی است که به داخل آن راه پیدا می کند. متأسفانه کبد روی سم الکل اثری ندارد، برعکس این ماده سمی قدرت تحریکی خود را روی کبد نیز اعمال می نماید. کبد برای مقابله با این تحریک و به منظور این که سم الکل نتواند به سلول های اصلی آن، که در واقع هر یک لابراتوار کوچکی می باشد، برسد، بر ضخامت بافته ای که اطراف سلول های مزبور قرار دارد، می افزاید و اگر این وضع ادامه یابد، کبد سفت و سخت می شود و سلول ها در حجراتی مستحکم محبوس خواهند شد. در این هنگام است که می گویند کبد تشنج یافته و مبتلای بدان محکوم به مرگ خواهد بود.) (۱۲۰۳) (نوشابه های الکلی نه تنها روی افراد یک مملکت اثر بد می گذارد و اشخاص را علیل و ناتوان می سازد و مقاومت مزاجشان را در برابر هجوم بیماری ها تضعیف می کند، بلکه این سم خانمانسوز به شخصیت ملت ها نیز آسیب می رساند. آنان را پست و زبون می نماید نیروی مقاومت ملی و دفاع اجتماعی را در وجودشان تضعیف می کند و در نتیجه موقع هجوم دشمن خیلی زود از پای در می آیند.

رابطه الکل با شکست فرانسه

(فرانسه نیمی از محصول شراب اروپا را تولید می کند و اروپا نیمی از محصول شراب دنیا را با این حال فرانسه آن چه تولید می کند برای مصرفش کافی نیست. به عبارت دیگر، یک چهارم محصول شراب دنیا در فرانسه تهیه می شود و این مقدار شراب برای فرانسوی ها، که یک شصتم جمعیت دنیا را تشکیل می دهند، کافی نیست. اگر بگوییم یکی از علل عمده سقوط سریع فرانسه در جنگ دوم جهانی، افراط آن ملت در استعمال نوشابه های الکلی بوده است، سخنی به گزاف نگفته ایم. به سال ۱۹۴۵، که نیروی اشتغاگران به کمک متفقین از سرزمین فرانسه رانده شد و آن کشور آزاد گردید، فورا بزرگان و علمای قوم به تحقیق برخاستند تا علت این شکست فاحش را بیابند. یکی از علل بزرگ و موجبات بدبختی فرانسویان، الکلیسم و عادت به میگساری تشخیص داده شد. در این باره دکتر هویر دوشن می نویسد: مبالغه نخواهد بود اگر بگوییم اشاعه الکلیسم در ارتش و مردمان غیر نظامی، از علل مستقیم و موجبات عمده شکست ما می باشد. دکتر سیکاردو پلوزل، تحت عنوان الکلیسم از گذرگاه اجتماعی، می نویسد:

الکلیسم یکی از مهم ترین علل مصیبت ماست . وی اعلامیه ای را که تحت عنوان تاءثیر الکلیسم در شکست سال ۱۹۴۰ به آکادمی پزشکی پاریس تسلیم نمود ، به این عبارت خاتمه داد . به طور خلاصه ، الکلیسم نه فقط به واسطه نوشابه های تقطیر شده ، بلکه به خصوص به واسطه شراب ، در بین سایر عوامل ، یکی از علل شکست ۱۹۴۰ می باشد .

اعلامیه آکادمی پزشکی

روی این اعلامیه ، کمیسیون الکلیسم آکادمی پزشکی فرانسه نیز به اتفاق آرا قطعنامه ای به این مضمون تصویب کرد : بین عوامل متعددی که در شکست فرانسه به سال ۱۹۴۰ مؤثر بوده اند ، الکلیسم مزمن و حاد ، بر اثر نوشابه های تقطیر شده و شراب ، نقشی بازی کرده که آکادمی وظیفه دار است آن را اعلام کند . آری ، آن زمان که ملت آلمان شب و روز کار می کرد ، جوانان آلمانی تعلیمات نظامی می دیدند و ارتش آلمان تجهیز می شد ، ملت فرانسه شب و روز در میگساری به سر می برد و دید آن چه را که انتظار نداشت . (۱۲۰۴) گرچه دنیای امروز بر اثر تحقیقات علمی و پیشرفت های تجربی به زیان های گوناگون مشروبات الکلی واقف گشته و به مقدار قابل ملاحظه ای از نتایج خطرناک آن آگاه شده است ، ولی با کمال تاءسف مشاهده می شود که هوای نفس بر جهان بشر حاکم است و به رغم عقل و مصلحت ، تمام کشورهای پیشرفته و در حال رشد ، کم و بیش ، به این سم مهلک آلوده هستند و هم اکنون میگساری یکی از وسایل تفریح و سرگرمی بسیاری از مردم جهان در ساعات فراغت و بیکاری است . جالب آن که مردم بعضی از کشورهای متمدن مانند اعراب وحشی دوره جاهلیت ، به میگساری و شرابخواری مباحات می کنند و آن را نشانه برتری و مردانگی می پندارند .

پندار جاهلانه

(بسیاری دشوار است که به کارگر فرانسوی فهمانده شود که الکل برای کار او ضرورت ندارد . الکل نشانه ادب و مردانگی نیست و فرزند کارگر فرانسوی تالب به می نزند در خود احساس حقارت می کند و نوشیدن شراب را دلیل بزرگی و مردانگی خود می پندارد . همسر کارگر ، ظاهراً اگر نزد دیگری از میگساری شوهرش گله گذاری می کند ، باطنا او را می ستاید و در خود احساس غرور می کند . این است طرز فکر و روحیه آن ملت .) (۱۲۰۵) خلاصه آن که شرب خمر یکی از تفریحات مضر و زیان بخش و از گناهان کبیره است . اولیای گرامی اسلام ، شارب الخمر را مستحق کیفرهای دنیوی و اخروی دانسته و از وی بیزاری و براءت جسته اند ، مگر آن که از عمل خود توبه و از راهی که رفته است بازگردد . (قال رسول الله صلی الله علیه و آله : لاینال شفاعتی من شرب المسکر و لایبرد علی الحوض لاوالله .) (۱۲۰۶) رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است : به خدا قسم شرابخوار در قیامت به شفاعت من نایل نمی شود و در کنار کوثر به من وارد نخواهد شد . (عبدالله علیه السلام قال : شارب المسکر لا عصمه بیننا و بینه .) (۱۲۰۷) امام صادق علیه السلام فرموده : شارب الخمر از مصونیت های وابسته به ما بی بهره است و از وی بری و بیزاریم . جوانان اگر خواهان سعادت مادی و معنوی هستند و به سلامت عقل و جسم خود علاقه دارند ، باید به پیروی از تعالیم عالی اسلام از این تفریح و سرگرمی خطرناک چشم پوشند و خویشان را در ساعات فراغت با آن سم جانکاه مسموم نمایند و برای جلب لذت و کامیابی زود گذر ، جوانی خود را تباه نسازند . شنیدم که ساقی به میخواره گفت اگر راست خواهی فرح در شراب است شنید این سخنت مرد دهقان و گفت غلط کرد ساقی فرح در شباب است

شرکت در مجلس شراب

لازم است جوانان بدانند که اسلام نه تنها شرب خمر را بر مسلمین تحریم نموده ، بلکه شرکت آنان را در مجالس شرابخواری

دگران نیز اجازه نداده است. زیرا مشاهده میگساری دگران می تواند طبع متجاوز را تحریک کند. آدمی را به گناه شرب خمر وادار سازد. ز دست دیده و دل هر دو فریاد که هر چه دیده بیند دل کند یاد یکی از افسران ارتش منصور دوانیقی، به مناسبت ختنه فرزند خود مجلس ضیافتی در حیره تشکیل داد. جمعی از رجال و معاریف را به آن مهمانی دعوت کرد. امام صادق علیه السلام نیز از مدعوین آن مجلس بود. موقعی که مهمان ها کنار سفره مشغول صرف غذا بودند یکی از مدعوین آب طلبید. پیشخدمت به جای آب، کاسه شرابی آورد. همین که ظرف شراب را به دست مهمان داد، امام صادق علیه السلام از جا برخاست و سفره را ترک گفت. صاحب منزل علت حرکت آن حضرت را پرسید و در جواب فرمود: (قال رسول الله صلی الله علیه و آله: ملعون من مجلس علی مائده یشرب علیها الخمر). (۱۲۰۸) رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: مطرود از رحمت حق است کسی که در کنار سفره ای بنشیند که در قرآن شرب خمر می شود.

قمار و هیجان روحی

قمار نیز علاوه بر زیان های مشترکی که با شراب دارد و بدان اشاره رفت، خود دارای زیان اختصاصی است. قمار باز بر اثر شکست در قمار، وضع غیر عادی به خود می گیرد و دچار هیجان شدید روحی می شود و برای آن که شکست خویش را جبران نماید، از خواب و استراحت چشم می پوشد، کار روزانه خود را ترک می گوید و همچنان به بازی ادامه می دهد تا مگر بر حریف خود غلبه کند و ضمیر ناراحت و طوفانی خویش را آرام نماید و اگر باز هم شکست مواجه گردد و در نتیجه تمام هستی خود را بیازد، دست بر نمی دارد و به امید پیروزی ممکن است سرمایه های شرافت خود را در میان بگذارد و دیوانه وار آنها را در معرض بازی قمار قرار دهد. در عصر جاهلیت، قمار بازی به صورت های مختلف در بین مردم رایج بود. بازیکنان، در آغاز با اموال خود برد و باخت می کردند و موقعی که یکی از طرفین بازی، تمام اموال نقدی و جنسی خود را می باخت، زن خود را در معرض قمار می گذارد و اگر او را نیز می باخت، زن موظف بود خانه شوهر را ترک گوید و خود را در اختیار برنده قمار قرار دهد. (ابی عبدالله علیه السلام قال: کانت قریش تقامر الرجل باهله و ماله فنهامهم الله عزوجل عن ذلک). (۱۲۰۹) امام صادق علیه السلام فرمود: قریش مال خود و زن خود را در معرض برد و باخت قرار می داد و قمار می زد. خداوند این عمل ناروا را تحریم نمود و آنان را از این کار بر حذر داشت. بدبختانه، این نادانی به عرب قبل از اسلام اختصاص ندارد. چه بسا مردمی که بر اثر شکست در قمار به هیجان آمده اند و برای جبران شکست، زن خود یا شرافت خویش را در معرض بازی قرار داده و سرانجام آنها را نیز باخته اند.

قمار بر سر زن و آزادی

(مکزیکو، خبرگزاری فرانسه، ۲۵ نوامبر. ریکاردولموس، یکی از اعضای ارکستر جاز تلویزیون مکزیک، که علاقه زیادی به بازی پوکر داشت، دیشب در منزل خود یک مجلس قمار تشکیل داد و پس از آن که تمام موجودی خود را به رفقا باخت، تصمیم گرفت بر سر تنها چیزی که برایش باقی مانده بود، بازی را ادامه دهد و آن هم زنش بود. متأسفانه در آخر بازی زنش را نیز باخت و چون همسرش در مقابل اصرار وی حاضر نشد خود را به برنده بازی تسلیم کند، آن قدر او را زد تا از حال رفت. اکنون زن بدبخت در بیمارستان بستری است و امیدی به بهبود او نیست). (۱۲۱۰) (تاسیت، مؤلف رومی، از عشق آلمان ها به قمار نقل می کند که آنان حتی آزادی خود را قمار می کردند و اگر می باختند در اسارت برنده در می آمدند). (۱۲۱۱) به صریح قرآن شریف و روایات اسلامی، آیین مقدس اسلام در چهارده قرن قبل، تمام اقسام قمار را بر مسلمین تحریم کرده است. به علاوه، در آمدی که از راه برد و باخت به دست می آید غیر قانونی شناخته و پیروان خود را از تصرف در آن اموال بر حذر داشته است.

(الرضا علیه السلام قال: ان الله تبارك و تعالی نهی عن جمیع القمار و امر العباد بالاجتناب منها و سماها رجسا فقال رجس من عمل الشیطان فاجتنبوه.) (۱۲۱۲) حضرت رضا علیه السلام فرمود: خداوند تمام اقسام قمار را تحریم کرده و به مردم فرمان داده است از آن اجتناب نمایند. خداوند قمار را پلیدی خوانده و آن را عمل شیطانی دانسته و مردم را از آن برحذر داشته است. (۱۲۱۳)

حرمت قمار

(قال ابو عبدالله علیه السلام فی قول الله عزوجل: و لا تاكلوا اموالکم بینکم بالباطل قال ذلك القمار.) (۱۲۱۴) در قرآن شریف آمده است که اموال یکدیگر را به باطل و به طور غیر مشروع تصرف نکنید. امام صادق علیه السلام در تفسیر این آیه فرموده است: مقصود مالی است که از مجرای قمار به دست می آید. فرید و جدی می گوید: (در قرن ۱۶، قمار، در سراسر اروپا بین عموم مردم شایع بود و قمارخانه های بزرگی وجود داشت. تنها در پاریس ۳۷ قمارخانه مهم در دسترس قماربازان بود. این وضع تا مدتی پس از انقلاب کبیر فرانسه همچنان ادامه داشت. سپس مؤسسات قماربازی به ۹ قمارخانه تقلیل داده شد و مقرر گردید که اجازه تاسیس قمارخانه جدید تنها به کسانی داده شود که مالیات بسیار سنگینی به پلیس مخفی فرانسه پرداخت نمایند. در سال ۱۸۳۷ حکومت فرانسه صدور اجازه تاسیس قمارخانه را با پرداخت مالیات مقرر نیز ممنوع کرد و در این موقع ۷ قمارخانه عمومی در پاریس و چهار قمارخانه خصوصی در کاخ حکومت وجود داشت که یکی از آن چهار قمارخانه مختص بانوان بود. در انگلستان، در سال ۱۸۵۳، قمار ممنوع شد، ولی پس از منع قانونی، ۱۸ قمارخانه برای قماربازی اعیان دایر بود. آمریکا در سال ۱۸۵۵ و پروس در سال ۱۸۵۴ و آلمان در سال ۱۸۸۲ قمار را تحریم کردند. آیین اسلام، قرن ها پیش از تمام این کشورهای متمدن قمار را تحریم نموده است.) (۱۲۱۵)

قمار بازی در دنیای امروز

بدبختانه در دنیای امروز بازی قمار به عنوان یکی از تفریحات مطبوع و دلپذیر به حساب آمده و مردم بسیاری از ساعات فراغت خود را با سرگرمی برد و باخت می گذرانند. بعضی به این کار ناپسند چنان معتاد شده اند که قسمت مهمی از عمرشان در قمار بازی طی می شود و همواره از زیان های روحی و عصبی و اخلاقی و مالی آن رنج می برند. جوانان عاقل و باهوش هرگز پیرامون قمار بازی نمی گردند و ساعات فراغت خود را در این سرگرمی مضر و زیان بخش مصروف نمی دارند و افکار و اعصاب خود را فرسوده نمی کنند و موجبات تیره روزی و بدبختی خویش را فراهم نمی سازند. جوانان با ایمان و مال اندیش، به پیروی از تعالیم آسمانی اسلام، نه تنها قمار نمی زنند و خود را به این گناه بزرگ آلوده نمی کنند، بلکه در مجلس قمار نیز شرکت نمی نمایند و بی جهت باعث بدنامی و احیاناً انحراف خود نمی شوند. خیال باخت جوان را کند به صورت پیر که چون در آینه بیند شود ز خویش بری قمار برد ندارد چنان که از اول قمار بازی گفتند نی قمار بری قمار باز چو دندان کشیده ای ماند که درد می کشد و می کند مدیحه گری خلاصه سرمد اگر باخت بینوا گردد و گر که برد شود کاسبی اش مفتخوری

نسل جوان و مواد مخدر

یکی دیگر از تفریحات مضر و زیان بخش، که بدبختانه در بسیاری از ممالک جهان مخصوصاً کشورهای پیشرفته غرب نفوذ کرده و نسل جوان را آلوده نموده و پیوسته با سرعت رو به افزایش می رود، استفاده از مواد مخدر و نشاطانگیز است. بشر به طور طبیعی مایل به جلب لذایت و مشتیهات نفسانی است. کوشش می کند تا هر چه بیشتر موجبات کامرانی و خشنودی خویش را فراهم آورد و در زندگی از لذایذ زیادتری برخوردار گردد. مواد مخدر که خود یکی از نیرومندترین وسایل کامیابی و لذت است و می تواند

جوابگوی این تمایل طبیعی باشد، قهرا مورد علاقه لذت طلبان قرار گیرد و با آغوش باز از آن استقبال می‌کنند، غافل از آن که این مواد لذت بخش و نشاط‌آور، عوارض بسیار خطرناکی در پی دارد و زیان‌های غیر قابل جبرانی به بار می‌آورد. انسان عاقل هرگز برای نیل به یک لذت کوتاه مدت و زور گذر، خویشتن را گرفتار مصیبت بزرگ و درد پایدار نمی‌نماید. (قال علی علیه السلام: لا یقوم خلاوة اللذة بمرارة الافات، (۱۲۱۶)) علی علیه السلام فرموده است: شیرینی لذت زبان بخش به تلخی آفات و عوارض دردناک آن نمی‌ارزد. پیشرفت علوم و بسط صنایع ماشینی در تمام شئون زندگی مردم اثر گذارد و اوضاع جوامع انسانی را به کلی دگرگون ساخت.

ارمغان تمدن جدید

بشر در پرتو علم، به اسرار نهفته خلقت پی برد و از خاصیت بسایط طبیعی و ترکیبات شیمیایی آگاه شد و هزارها پدیده صنعتی و مواد مصنوعی در اختیار بشر گذارد و موجبات بهزیستی و رفاه مردم را فراهم آورد. ولی به موازات عرضه پدیده‌های مفید و سودبخش، پدیده‌های مضر و زیان‌باری را نیز به جوامع بشری عرضه کرد و مفسد گوناگون به بار آورد. هروئین و ماری‌جوانا و ال. اس دی و دیگر مواد مخدر، ارمغان تمدن جدید و از پدیده‌های مضر این تمدن است. چه بسیار جوانانی که بر اثر اعتیاد به مواد مخدر، شخصیت انسانی و فضایل اخلاقی خود را از دست دادند. زبون و فرومایه شدند. به دزدی و جنابت آلود گشتند و سرانجام با سیه روزی و بدبختی جان سپردند. چه بسیار جوانانی که بر اثر مواد مخدر، جوانانی و حیاتشان تباه گردید. از سلامت جسم و عقل محروم شدند. به عوارض بدنی و بیماری روانی دچار گشتند. کارشان به بیمارستان کشید و در نتیجه شرافت انسانی و عمر عزیزشان یک جا بر باد رفت. برای آن که جوانان ما از خطر وحشتناک مواد مخدر آگاه گردند و بیش از پیش به زیان‌های غیر قابل جبران این سموم خانمانسوز پی ببرند، اوضاع اسف‌بار دختران و پسران معتاد چند کشور غربی را به اختصار از جراید نقل می‌کنیم. (افکار عمومی مردم فرانسه به هیجان آمده و هر روز فاجعه‌ای در این کشور رخ می‌دهد. مارتین ۱۷ ساله، در باندول، پاتریشیای ۱۶ ساله، در کان و ژان کلود ۲۱ ساله، در مارسی، بر اثر استعمال داروی مخدر مرده‌اند. دکتر رومائون می‌گوید: تنها مسئله کشیدن و دود کردن نیست. من در این دو سه سال اخیر به پسر بچه‌ها و دختر بچه‌ها چهارده و پانزده ساله برخورد کرده‌ام که بازویشان پوشیده از جای آمپول بود و آنها با تزریق مواد مخدر، خود را در معرض نیستی و هلاکت قرار می‌دهند. هفته گذشته، مامورین پلیس، زن جوانی را که لباس مندرس او عبارت بود از یک مانتوی پشمی و یک پیراهن نخی و یک جفت کفش صندل و در پیاده‌رو خوابیده بود از خواب بیدار کرده و او را مستقیماً به دادسرای ناحیه بردند. یکی از پاسبانان وقتی دید که او به شدت می‌لرزد پتویی روی دوشش انداخت. زن در بازپرسی چنین گفت: اسمم فرانسوازو هفده سال دارم. دو روز است که هیچ ماده مخدری مصرف نکرده‌ام. بازپرس به او دستور داد آستین‌هایش را بالا بزند. او هم اطاعت کرد. بازویش سراسر پوشیده از جای آمپول بود. او شخصاً هروئین به خود تزریق می‌کرد و گفت چون رگ دستش را پیدا نمی‌کند، ناچار به قوزک پایش تزریق می‌نماید و بعد چنین توضیح داد: پریروز هنگام تزریق دیدم که خون در سرنگ داخل شد. فهمیدم که باید سرنگ را بکشم و این خون برای من به منزله چراغ قرمز است. هر وقت خون در سرنگ ظاهر می‌شود، می‌فهمم که باید تزریق را متوقف کنم و تا دو روز صبر کنم سپس دوباره شروع کنم.) (۱۲۱۷) (داروی مخدر سهم عمده‌ای در جنایات و حوادث نیویورک دارد. تعداد معتادان نیویورک دویست و پنجاه هزار نفر تخمین زده می‌شود که صد هزار نفرشان در محله هارلم سکونت دارند.) (۱۲۱۸) (بیشتر زندانیان آمریکایی معتاد به مواد مخدر، به خصوص ماری‌جوانا می‌باشند، لکن در این مورد اشکالی وجود دارد و آن تعداد معتادان است. زیرا بنا به قول مقامات رسمی، در حدود دو سوم زندانیان مرد و نود و پنج درصد زنان زندانی واشنگتن معتاد می‌باشند با توجه با این ارقام مشاهده می‌شود که در پایتخت ایالات متحده آمریکا، حداقل پنجهزار نفر معتاد وجود دارد که

برای ارضای احتیاجات خود، سالانه پانصد هزار دلار صرف می کنند و به منظور تهیه این مبلغ، حداقل یکصد و پنجاه هزار دلار کالا از نقاط مختلف سرقت می نمایند. (۱۲۱۹)

دزدی بر اثر اعتیاد

(ارت لینگ لوز، معروف ترین چهره تلویزیونی هالیوود، که چند روز پیش دختر بیست ساله اش تحت تاءثیر ال. اس. دی خود را از پنجره آپارتمانش به خیابان انداخت و مرد، دیروز گفت: پدرها و مادرها باید به واقعیت گسترش مواد مخدر و الکل در میان جوان ها نزدیک شوند و از طریقی عاقلانه فرزندان خود را از بلای مواد مخدر و اعتیاد به الکل نجات دهند. وی پس از انجام مراسم تدفین دختر بیست ساله اش (دایان) گفت: ال. اس. دی مثل بیری گرسنه در رگ های دخترم جاری شد و چنان دیوانه اش کرد که به سفری بی بازگشت رفت. او را کسانی که ال. اس. دی می سازند به قتل رساندند و به خاطر سودجویی، دایان را به خاک سپردند.) (۱۲۲۰) (سخنگوی وزارت بهداری انگلستان اعلام داشت تعداد مبتلایان به مواد مخدر در این کشور شش برابر شده است. وی پیشنهاد کرد در روش های فعلی مبارزه با مواد مخدر تجدید نظر شود. آمار نشان می دهد که معتادین بیشتر از طبقه جوان هستند.) (۱۲۲۱)

لذت موقت و رسوایی پایدار

اگر جوانان بخواهند از اسارت اعتیادات مضر مصون بمانند و به دام مواد مخدر گرفتار نشوند، باید از رفت و آمد با مردم آلوده بپرهیزند و از رفاقت و مجالستشان بر حذر باشند. جوانان باید داشته باشند که این کامکاری موقت، بدبختی و رسوایی پایداری به بار می آورد و چنین لذت کوتاه مدتی به تیره روزی و رسوایی دایمی اش نمی ارزد. (قال علی علیه السلام: عار الفضيحة یكدر حلاوة اللذة.) (۱۲۲۲) علی علیه السلام فرموده است: ننگ رسوایی، شیرینی لذت را تیره و تاری می سازد. خلاصه بحث آن که شرابخواری و قماربازی و استعمال مواد مخدر از تفریحات و سرگرمی های مضر و زیان بخش است. جوانی که در اوقات فراغت پیرامون آنها می گردد و خویشان را آلوده می کند، باید بداند با این عمل راه هلاک و تباهی را در پیش گرفته و با دست خود بنای سعادت خویش را ویران می سازد.

پی نوشتها

از اقا ۱۶۰

۱- سوره، ۳۰، آیه ۵۴. ۲- سوره ۳۶، آیه ۶۸. ۳- چه می دانم؟ بلوغ، ۴. ۷۴- چه می دانم؟ بلوغ، ص ۱۸. ۵- چه می دانم؟ بلوغ، ص ۲۰. ۶- غررالحکم، ص ۴۴۹. ۷- تاریخ یعقوبی، ص ۸۰. ۵۹- کافی، ج ۲، ص ۱۳۵. ۹- چه می دانم؟ بلوغ، ص ۱۲۸. ۱۰- سدالغابه، ج ۴، ص ۳۶۹. ۱۱- بحار، ج ۶، ص ۱۲. ۴۰۵- اسدالغابه، ج ۴، ص ۱۳. ۳۶۹- سیره حلبی، ج ۳، ص ۱۲۰. ۱۴- اسدالغابه، ج ۳، ص ۱۵. ۳۵۸- ناسخ التواریخ، حالات رسول (ص)، ص ۱۶. ۳۸۷- بحار، ج ۶، ص ۶۷۰. ۱۷- اسدالغابه، ج ۱، ص ۱۸. ۶۴- بحار، ج ۶، ص ۱۹. ۶۷۰- اسدالغابه، ج ۲، (خالد)، ص ۲۰. ۸۱- سوره ۷، آیه ۳۲. ۲۱- چه می دانم؟ بلوغ، ص ۱۲۴. ۲۲- چه می دانم؟ بلوغ، ص ۱۱۴. ۲۳- روان شناسی اجتماعی، ص ۱۳۷. ۲۴- تاریخ تمدن، ویل دورانت، ج ۱، ص ۱۳۰. ۲۵- نسان ناشناخته، ص ۱۲۷. ۲۶- شناخت زیبایی، ص ۸. ۲۷- شناخت زیبایی، ص ۹. ۲۸- سوره ۱۵، آیه ۱۶. ۲۹- سوره ۶۷، آیه ۵. ۳۰- سوره ۵۰، آیه ۷. ۳۱- سوره ۱۸، آیه ۷. ۳۲- سفینه، (ملح)، ص

۵۴۶. ۳۳ - غررالحکم، ص ۳۷۹. ۳۴ - بحار، ج ۱۵، قسمت ۲، ص ۲۶. ۳۵ - کافی، ج ۵، ص ۳۲۴. ۳۶ - رسول اکرم، (ملح)، ص ۵۴۶. ۳۷ - بحار، ج ۹، ص ۴۵۰. ۳۸ - سوره ۷، آیه ۳۱. ۳۹ - تفسیر برهانک ص ۳۵۱. ۴۰ - کافی، ج ۶، ص ۴۴۰. ۴۱ - مکارم الاخلاق، ص ۵۱. ۴۲ - ه می دانم؟ بلوغ، ص ۱۱۴. ۴۳ - چه می دانم؟ بلوغ، ص ۴۵. ۴۴ - مکارم الاخلاق، ص ۴۳. ۴۵ - مکارم الاخلاق، ص ۴۵. ۴۶ - مستدرک، ج ۱، ص ۲۱۰. ۴۷ - غررالحکم، ص ۷۵۹. ۴۸ - غررالحکم، ص ۵۴. ۴۹ - بحار، ج ۱، ص ۳۲. ۵۰ - کافی، ج ۶، ص ۴۳۸. ۵۱ - شناخت زیبایی، ص ۴. ۵۲ - چه می دانم؟ بلوغ، ص ۱۱۷. ۵۳ - روضه کافی، ص ۳ (۵۴ - سوره ۱۲، آیه ۹۷. ۵۵ - سوره ۱۲، آیه ۹۱. ۵۶ - سفینه، قلب، ص ۴۴۲. ۵۷ - چه می دانم؟ بلوغ، ص ۱۱۶. ۵۸ - وسائل، ج ۵، ص ۱۱۵. ۵۹ - سوره ۳۵، آیه ۳۷. ۶۰ - بحار، ج ۱۷، ص ۲۳. ۶۱ - غررالحکم، ص ۳۴۰. ۶۲ - جعفریات، ص ۱۷۶. ۶۳ - سوره ۵۳، آیه ۳۹. ۶۴ - کافی، ج ۲، ص ۴۵۴. ۶۵ - محجۀ البيضاء، ج ۵، ص ۱۵. ۶۶ - مستدرک، ج ۲، ص ۳۵۰. ۶۷ - نهج البلاغه، فیض، ص ۱۰۸۶. ۶۸ - غررالحکم، ص ۸۹. ۶۹ - مستدرک، ج ۲، ص ۳۵۰. ۷۰ - بحار، ج ۱۵، قسمت ۲، ص ۲۳۶. ۷۱ - چه می دانم؟ بلوغک ص ۲۲. ۷۲ - وسائل، ج ۴، ص ۳۰. ۷۳ - مستدرک، ج ۲، ص ۳۵۳. ۷۴ - تفسیر برهان، ص ۸۸۲. ۷۵ - مجله حقوق امروز، شماره ۶، سال اول، ص ۸۱. نقل از ماهنامه علمی فرانسه. ۷۶ - چه می دانم؟ بلوغ، ص ۱۲۳. ۷۷ - ما و فرزندان ما، ص ۷۹. ۷۸ - ما و فرزندان ما، ص ۷۸. ۷۹ - ما و فرزندان ما، ص ۷۸. ۷۸ - نهج البلاغه، فیض، ص ۱۸۰. ۸۱ - غررالحکم، ص ۷۵۴. ۸۲ - غررالحکم، ص ۲۸۹. ۸۳ - غررالحکم، ص ۸۲۰. ۸۴ - تحف العقول، ص ۳۲۴. ۸۵ - کافی، ج ۲، ص ۴۵۴. ۸۶ - نهج البلاغه، فیض، ص ۸۶۴. ۸۷ - نهج البلاغه، فیض، ص ۱۲۶۵. ۸۸ - آیین زندگی، ص ۸. ۸۹ - چه می دانم؟ بلوغ، ص ۴۸. ۹۰ - چه می دانم؟ بلوغ، ص ۱۰۹. ۹۱ - چه می دانم؟ بلوغ، ص ۸۸. ۹۲ - چه می دانم؟ بلوغ، ص ۱۹. ۹۳ - چه می دانم؟ بلوغ، ص ۱۶. ۹۴ - رشد و زندگی، ص ۱۵۷. ۹۵ - سوره ۴۰، آیه ۶۷. ۹۶ - چه می دانم؟ بلوغ، ص ۹۷. ۹۷ - چه می دانم؟ بلوغ، ص ۱۵. ۹۸ - مستدرک، ج ۳، ص ۲۲۳. ۹۹ - همان منبع. ۱۰۰ - چه می دانم؟ بلوغ، ص ۱۱. ۱۰۱ - رشد و زندگی، ص ۶۵. ۱۰۲ - بدن انسانک ص ۱۲۴. ۱۰۳ - بدن انسان، ص ۱۲۵. ۱۰۴ - رشد و زندگی، ص ۱۱۴. ۱۰۵ - هورمون ها، ص ۲۳. ۱۰۶ - رشد و زندگی، ص ۱۲۱. ۱۰۷ - هورمون ها، ص ۲۸. ۱۰۸ - هورمون ها، ص ۲۳. ۱۰۹ - بدن انسان، ص ۱۴۰. ۱۱۰ - رشد و زندگی، ص ۱۲۳. ۱۱۱ - هورمون ها، ص ۱۲. ۱۱۲ - چه می دانم؟ بلوغ، ص ۲۳. ۱۱۳ - مستدرکک ج ۲، ص ۶۲۵. ۱۱۴ - هورمون ها، ص ۱۸. ۱۱۵ - هورمون ها، ص ۱۸. ۱۱۶ - هورمون ها، ص ۱۸. ۱۱۷ - انسان ناشناخته، ص ۸۴. ۱۱۸ - چه می دانم؟ بلوغ، ص ۲۶. ۱۱۹ - سوره ۵۴، آیه ۴۹. ۱۲۰ - سوره ۱۳، آیه ۸. ۱۲۱ - سوره ۶۵، آیه ۳. ۱۲۲ - بحار، ج ۲، ص ۲۱. ۱۲۳ - بدن انسان، ص ۱۲۶. ۱۲۴ - چه می دانم؟ بلوغ، ص ۲۸. ۱۲۵ - بحار، ج ۲، ص ۱۹. ۱۲۶ - بحار، ج ۲، ص ۲۰. ۱۲۷ - چه می دانم؟ بلوغ، ص ۲۳. ۱۲۸ - تفسیر برهان، ص ۴۹۹. ۱۲۹ - سوره ۴، آیه ۶. ۱۳۰ - انسان ناشناخته، ص ۸۴. ۱۳۱ - انسان ناشناخته، ص ۱۳۶. ۱۳۲ - شفا، ص ۳۴۸. ۱۳۳ - اشارات، ص ۷۳. ۱۳۴ - اسفار، ج ۴، باب ۶. ۱۳۵ - همان منبع. ۱۳۶ - چه می دانم؟ حافظه، ص ۱۱۰. ۱۳۷ - چه می دانم؟ حافظه، ص ۱۱۴. ۱۳۸ - چه می دانم؟ حافظه، ص ۱۲۱. ۱۳۹ - انسان ناشناخته، ص ۱۱۴. ۱۴۰ - انسان ناشناخته، ص ۷۶. ۱۴۱ - سوره ۱۷، آیه ۸۵. ۱۴۲ - رشد و زندگی، ص ۱۳۴. ۱۴۳ - تحف العقول، ص ۳۷۱. ۱۴۴ - بحار، ج ۱۴، ص ۴۸۴. ۱۴۵ - هورمون ها، ص ۱۱. ۱۴۶ - بیماری های سلسله اعصاب در نوزادان، دوران کودکی و بلوغ، ص ۸. ۱۴۷ - بیماری های سلسله اعصاب در نوزادان، دوران کودکی و بلوغ، ص ۶. ۱۴۸ - بیماری های سلسله اعصاب در نوزادان، دوران کودکی و بلوغ، ص ۸. ۱۴۹ - مستدرک، ج ۲، ص ۶۲۵. ۱۵۰ - مکارم الاخلاق، ص ۱۱۵. ۱۵۱ - چه می دانم؟ بلوغ، ص ۹۷. ۱۵۲ - چه می دانم؟ بلوغ، ص ۹۹. ۱۵۳ - بحار، ج ۱، ص ۳۳. ۱۵۴ - انسان ناشناخته، ص ۱۴۹. ۱۵۵ - روان پزشکی، دکتر میر سپاسی، ص ۲۱۸. ۱۵۶ - اصول روان شناسی مان، ص ۱۸۰. ۱۵۷ - چه می دانم؟ بلوغ، ص ۱۱۷. ۱۵۸ - چه می دانم؟

؟ بلوغ، ص ۱۰۷. ۱۵۹ - مجله حقوق امروز، سال اول، شماره ۶، ص ۷۸. ۱۶۰ - بحار، ج ۱۷، ۴۹.

از ۱۶۱ تا ۳۲۰

۱۶۱ - غررالْحکْم، ص ۸۶۲. ۱۶۲ - تحف العقول، ص ۱۲۶. ۱۶۳ - غررالْحکْم، ص ۳۷۲. ۱۶۴ - نهج البلاغه، فیض، ص ۱۱۱۴. ۱۶۵ - رشد و زندگی، ص ۲۹۳. ۱۶۶ - وسائل، ج ۴، ص ۱۹۹. ۱۶۷ - مستدرک، ج ۲، ص ۴۹۶. ۱۶۸ - بحار، ج ۲۳، ص ۳۹. ۱۶۹ - روضه کافی، ص ۱۵۰. ۱۷۰ - محجۀ البیضاء، ج ۱، ص ۱۰۷. ۱۷۱ - سوره ۷۱، آیه ۱۴. ۱۷۲ - کافی، ج ۱، ص ۱۰. ۱۷۳ - کافی، ج ۱، ص ۱۲. ۱۷۴ - بحار، ج ۱، ص ۳۶. ۱۷۵ - عقل کامل، ص ۱۳. ۱۷۶ - بحار، ج ۱۶، قسمت ۲، ص ۵۳. ۱۷۷ - انسان ناشناخته، ص ۲۴۶. ۱۷۸ - سفینه، (حمق)، ص ۳۴۱. ۱۷۹ - کافی، ج ۱، ص ۲۴. ۱۸۰ - بحار، ج ۱، ص ۵۳. ۱۸۱ - عقل کامل، ص ۱۵. ۱۸۲ - اصول روانشناسی مان، ص ۵۶. ۱۸۳ - راه رسم و زندگی، ص ۱۱. ۱۸۴ - کافی، ج ۱، ص ۲۹. ۱۸۵ - راه و رسم زندگی، ص ۶۲. ۱۸۶ - راه و رسم زندگی، ص ۱۲. ۱۸۷ - راه و رسم زندگی، ص ۷۴. ۱۸۸ - بحار، ج ۱، ص ۴۳. ۱۸۹ - غررالْحکْم، ص ۴۹۰. ۱۹۰ - غررالْحکْم، ص ۴۷۴. ۱۹۱ - عقل کامل، ص ۱۶. ۱۹۲ - بحار، ج ۱۲، ص ۱۲۲. ۱۹۳ - سفینه، ج ۲، (عقل)، ص ۲۱۴. ۱۹۴ - سوره ۶، آیه ۱۲۴. ۱۹۵ - اصول روان شناسی مان، ص ۴۷. ۱۹۶ - بحار، ج ۱، ص ۳۲. ۱۹۷ - عقل کامل، ص ۴۳. ۱۹۸ - غررالْحکْم، ص ۴۹۹. ۱۹۹ - کافی، ج ۱، ص ۲۷. ۲۰۰ - سفینه، (یوم)، ص ۷۴۱. ۲۰۱ - تحف العقول، ص ۸۵. ۲۰۲ - مجله حقوق امروز، شماره ۶، سال اول، ص ۱۷، نقل از ماهنامه فرانسه. ۲۰۳ - سوره ۳۹، آیه ۹. ۲۰۴ - عین الیقین، فیض، ص ۲۴۳. ۲۰۵ - اصول روان شناسی مان، ص ۲۲۰. ۲۰۶ - غررالْحکْم، ص ۶۷. ۲۰۷ - مستدرک، ج ۲، ص ۲۸۷. ۲۰۸ - بحار، ج ۱، ص ۵۲. ۲۰۹ - غررالْحکْم، ص ۶۴۱. ۲۱۰ - مقدمه ای بر فلسفه آموزش و پرورش، ص ۶۹. ۲۱۱ - غررالْحکْم، ص ۵۱۷. ۲۱۲ - بحار، ج ۱، ص ۱۱۸. ۲۱۳ - نهج البلاغه فیض، ص ۸۱۷. ۲۱۴ - بحار، ج ۱، ص ۱۱۸. ۲۱۵ - مقدمه ای بر فلسفه آموزش و پرورش، ص ۷۰. ۲۱۶ - مقدمه ای بر فلسفه آموزش و پرورش، ص ۱۲۱. ۲۱۷ - غررالْحکْم، ص ۶۹۷. ۲۱۸ - عقل کامل، ص ۲۴۱. ۲۱۹ - راه و رسم زندگی، ص ۱۱۸. ۲۲۰ - عقل کامل، ص ۲۵. ۲۲۱ - بحار، ج ۱، ص ۵۳. ۲۲۲ - غررالْحکْم، ص ۳۸۴. ۲۲۳ - غررالْحکْم، ص ۵۴۶. ۲۲۴ - مقدمه ای بر فلسفه آموزش و پرورش، ص ۱۳۷. ۲۲۵ - راه و رسم زندگی، ص ۶۲. ۲۲۶ - سفینه، (شب)، ص ۶۸۰. ۲۲۷ - نهج البلاغه، فیض، ص ۹۰۳. ۲۲۸ - چه می دانم؟ بلوغ، ص ۸۲. ۲۲۹ - چه می دانم؟ بلوغ، ص ۱۰۶. ۲۳۰ - تاریخ یعقوبی، ص ۱۵۲. ۲۳۱ - مقدمه ای بر فلسفه آموزش و پرورش، ص ۱۱۹. ۲۳۲ - ۲۳۳ - راه و رسم زندگی، ص ۱۶۲. ۲۳۴ - بحار، ج ۱، ص ۵۵. ۲۳۵ - اسد الغابۀ، ج ۴، (معاذ)، ص ۳۷۵. ۲۳۶ - سیره حلبی، ج ۳، ص ۱۲۰. ۲۳۷ - ما و فرزندان ما، ص ۷۹. ۲۳۸ - مجموعه ورام، ج ۱، ص ۵۹. ۲۳۹ - غررالْحکْم، ص ۷۹۲. ۲۴۰ - سفینه، ج ۲، (نوم)، ص ۶۲۴. ۲۴۱ - غررالْحکْم، ص ۷۱۳. ۲۴۲ - چه می دانم؟ بلوغ، ص ۴۹. ۲۴۳ - ما و فرزندان ما، ص ۸۳. ۲۴۴ - غررالْحکْم، ص ۶۶۹. ۲۴۵ - سوره ۷، آیه ۱۷۶. ۲۴۶ - بحار، ج ۱۷، ص ۱۱۶. ۲۴۷ - غررالْحکْم، ص ۵۸. ۲۴۸ - تحف العقول، ص ۹۶. ۲۴۹ - مقدمه ای بر فلسفه آموزش و پرورش، ص ۱۰۵. ۲۵۰ - غررالْحکْم، ص ۴۲۳. ۲۵۱ - غررالْحکْم، ص ۷۱۹. ۲۵۲ - نهج البلاغه، فیض، ص ۹۲۲. ۲۵۳ - نهج البلاغه، فیض، ص ۱۰۷۳. ۲۵۴ - مستدرک، ج ۳، ص ۱۷۷. ۲۵۵ - عقل کامل، ص ۱۸. ۲۵۶ - غررالْحکْم، ص ۶۳۰. ۲۵۷ - چه می دانم؟ بلوغ، ص ۷۲. ۲۵۸ - چه می دانم؟ بلوغ، ص ۱۰۸. ۲۵۹ - مقدمه ای بر فلسفه آموزش و پرورش، ص ۱۸۸. ۲۶۰ - غررالْحکْم، ص ۳۵. ۲۶۱ - بحار، ج ۱، ص ۴۳. ۲۶۲ - مقدمه ای بر فلسفه آموزش و پرورش، ص ۱۰۸. ۲۶۳ - غررالْحکْم، ص ۱۷. ۲۶۴ - آموزش تاریخ، انتشارات یونسکو، ص ۱۰۲. ۲۶۵ - آموزش تاریخ، انتشارات یونسکو، ص ۱۱۰. ۲۶۶ - نهج البلاغه، فیض، ص ۹۲۶. ۲۶۷ - مقدمه ای بر فلسفه آموزش و پرورش، ص ۱۵۴. ۲۶۸ - سفینه، (عبر)، ص ۱۴۶. ۲۶۹ - سوره

۵۴، آیه ۴ و ۵. ۲۷۰ - غررالحکم، ص ۶۴۶. ۲۷۱ - آموزش تاریخ، انتشارات یونسکو، ۱۱۱. ۲۷۲ - مقدمه ای بر فلسفه آموزش و پرورش، ص ۱۵۶. ۲۷۳ - آموزش تاریخ، انتشارات یونسکو، ص ۱۳۷. ۲۷۴ - نهج البلاغه، فیض، ص ۹۰۴. ۲۷۵ - ناسخ التواریخ، حالات حضرت سجاد، ج ۲، ص ۲۷۴. ۲۷۶ - بحار، ج ۱، ص ۵۳. ۲۷۷ - غررالحکم، ص ۶۷۸. ۲۷۸ - الفتوحات الاسلامیه، ج ۱، ص ۲۸۶. ۲۷۹ - سوره ۶، آیه ۱۱۹. ۲۸۰ - چه می دانم؟ بلوغ، ص ۴۶. ۲۸۱ - چه می دانم؟ بلوغ، ص ۴۷. ۲۸۲ - چه می دانم؟ بلوغ، ص ۵۰. ۲۸۳ - نهج البلاغه، فیض، ص ۱۱۷۲. ۲۸۴ - بحار، ج ۱۸، ص ۴۲۴. ۲۸۵ - انسان ناشناخته، ص ۱۲۱. ۲۸۶ - راه و رسم زندگی، ص ۱۱۳. ۲۸۷ - راه و رسم زندگی، ص ۱۳۰. ۲۸۸ - تحف العقول، ص ۵۴. ۲۸۹ - کافی، ج ۱، ص ۲۵. ۲۹۰ - مستدرک، ج ۲، ص ۲۸۶. ۲۹۱ - نهج البلاغه، فیض، ص ۱۲۱۳. ۲۹۲ - کافی، ج ۱، ص ۲۵. ۲۹۳ - اصول روان شناسی مان، ص ۱۲۰. ۲۹۴ - چه می دانم؟ بلوغ، ص ۴۲. ۲۹۵ - غررالحکم، ص ۱۰۵. ۲۹۶ - مستدرک، ج ۲، ص ۳۱۰. ۲۹۷ - عقل کامل، ص ۱۳. ۲۹۸ - رشد و زندگی، ص ۱۳۶. ۲۹۹ - مستدرک، ج ۱، ص ۳۴۵. ۳۰۰ - محبته البيضاء، ج ۵، ص ۴۹. ۳۰۱ - اندیشه های فروید، ص ۵۱. ۳۰۲ - سفینه، ج ۲، (هوی)، ص ۷۲۸. ۳۰۳ - غررالحکم، ص ۶۷۵. ۳۰۴ - چه می دانم؟ جنایت، ص ۱۶. ۳۰۵ - تحف العقول، ص ۹۶. ۳۰۶ - غررالحکم، ص ۵۸۱. ۳۰۷ - راه و رسم زندگی، ص ۱۱۴. ۳۰۸ - مستدرک، ج ۲، ص ۲۸۷. ۳۰۹ - غررالحکم، ص ۲۹۲. ۳۱۰ - بحار، ج ۱۷، ص ۱۱۶. ۳۱۱ - نهج البلاغه، فیض، ص ۷۰۵. ۳۱۲ - غررالحکم، ص ۴۹. ۳۱۳ - کافی، ص ۳۰۳. ۳۱۴ - چه می دانم؟ جنایت، ص ۱۹. ۳۱۵ - روان شناسی اجتماعی، ص ۴۴۷. ۳۱۶ - بحار، ج ۱۱، ص ۴۵. ۳۱۷ - بحار، ج ۱۷، ص ۱۱۶. ۳۱۸ - راه و رسم زندگی، ص ۱۱۷. ۳۱۹ - معانی الاخبار، ص ۱۶۰. ۳۲۰ - نهج البلاغه، فیض، ص ۱۲۷۵.

از ۴۸۰ تا ۵۲۱

۳۲۱ - مجمع البحرين، (عقل)، ص ۳۲۲. سوره ۱۲، آیه ۲۳. ۳۲۳ - سوره ۱۷، آیه ۲۳. ۳۲۴ - سوره ۱۶، آیه ۷۸. ۳۲۵ - عقل کامل، ص ۲۲۱. ۳۲۶ - مکارم الاخلاق، ص ۲۳۲. ۳۲۷ - نهج البلاغه، فیض، ص ۱۲۶۴. ۳۲۸ - روضه کافی، ص ۱۵۰. ۳۲۹ - مستدرک، ج ۲، ص ۶۲۵. ۳۳۰ - غررالحکم، ص ۳۷۹. ۳۳۱ - روضه کافی، ص ۱۵۰. ۳۳۲ - نهج البلاغه، فیض، ص ۱۱۲۹. ۳۳۳ - صحیفه سجادیهک (دعاؤه لولده)، ص ۳۳۴ - نهج البلاغه، فیض، ص ۹۰۳. ۳۳۵ - مقدمه ای بر فلسفه آموزش و پرورش، ص ۱۹. ۳۳۶ - اصول روان شناسی مان، ص ۱۵۶. ۳۳۷ - رشد و زندگی، ص ۱۵. ۳۳۸ - غررالحکم، ص ۶۴۵. ۳۳۹ - غررالحکم، ص ۶۴۵. ۳۴۰ - انسان ناشناخته، ص ۱۸۱. ۳۴۱ - اخلاق و شخصیت، ص ۱۶۰. ۳۴۲ - بحار، ج ۲۳، ص ۱۱۴. ۳۴۳ - عقل کامل، ص ۲۳. ۳۴۴ - عقل کامل، ص ۲۴. ۳۴۵ - رشد و زندگی، ص ۱۷۱. ۳۴۶ - سلامت روح، ص ۵۵. ۳۴۷ - تاریخ یعقوبی، ج ۳، ص ۵۳. ۳۴۸ - ما و فرزندان ما، ص ۴۰. ۳۴۹ - وسائل، ج ۵، ص ۱۲۶. الغرامه مایلزم ادائه، و منه يستحب غرامه الصبی، مجمع البحرين، (غرم)، ص ۳۵۰. ۳۵۰ - بحار، ج ۶، ص ۸۸. ۳۵۱ - کامل این اثیر، ج ۲، ص ۱۵. ۳۵۲ - کامل ابن اثیر، ص ۱۶. ۳۵۳ - سیره حلبی، ج ۱، ص ۱۵۶. ۳۵۴ - سیره حلبی، ص ۱۵۷. ۳۵۵ - چه می دانم؟ بلوغ، ص ۴۲. ۳۵۶ - نهج البلاغه، فیض، ص ۱۲۴۶. ۳۵۷ - غررالحکم، ص ۷۱۹. ۳۵۸ - مجموعه ورام، ج ۲، ص ۱۱۸. ۳۵۹ - رشد و زندگی، ص ۱۶. ۳۶۰ - رشد و زندگی، ص ۱۷۰. ۳۶۱ - غررالحکم، ص ۴۴۰. ۳۶۲ - غررالحکم، ص ۷۱۰. ۳۶۳ - سوره ۱۷، آیه ۱۶. ۳۶۴ - تحف العقول، ص ۵۲. ۳۶۵ - رشد و زندگی، ص ۱۸. ۳۶۶ - چه می دانم؟ بلوغ، ص ۱۲۵. ۳۶۷ - تحف العقول، ص ۴۷. ۳۶۸ - تحف العقول، ص ۱۷۱. ۳۶۹ - کافیک ج ۱، ص ۴۳. ۳۷۰ - چه می دانم؟ بلوغ، ص ۴۶. ۳۷۱ - نهج البلاغه، فیض، ص ۱۱۲۶. ۳۷۲ - آداب النفس، ج ۱، ص ۲۶. ۳۷۳ - ارشاد، مفید، ص ۱۴۱. ۳۷۴ - مجموعه ورام، ج ۲، ص ۱۱۷. ۳۷۵ - غررالحکم، ص ۵۵۰. ۳۷۶ - مستدرک، ج ۲، ص ۲۸۷. ۳۷۷ - غررالحکم، ص ۴۹۸. ۳۷۸ - مستدرک، ج ۲، ص ۲۸۷. ۳۷۹

- سیره حلبی، ج ۱، ص ۱۵۱. ۳۸۰ - مستدرک، ج ۲، ص ۲۸۷. ۳۸۱ - منبع پیشین. ۳۸۲ - شادکامی، ص ۱۴۸. ۳۸۳ - مستدرک، ج ۲، ص ۵۳۲. ۳۸۴ - کافی، ج ۵، ص ۳۳۲. ۳۸۵ - النظرات، ج ۱، ص ۲۴۵. ۳۸۶ - وسائل، ج ۴، ص ۲۹. ۳۸۷ - سوره، ۹۵، آیه ۴. ۳۸۸ - راه زندگی، ص ۱۷۰. ۳۸۹ - سوره، ۳۰، آیه ۳۰. ۳۹۰ - بحار، ج ۲، ص ۸۷. ۳۹۱ - شادکامی، ص ۴۱. ۳۹۲ - سوره ۹۱، آیات ۷ و ۸. ۳۹۳ - کافی، ج ۱، ص ۱۶۳. ۳۹۴ - امیل، ص ۲۰۴. ۳۹۵ - شادکامی، ص ۴۰. ۳۹۶ - چه می دانم؟ بلوغ، ص ۱۲۲. ۳۹۷ - چه می دانم؟ بلوغ، ص ۱۱۸. ۳۹۸ - بحار، ج ۶، ص ۳۴۳. ۳۹۹ - اعلام الوری، ص ۶۸. ۴۰۰ - چه می دانم؟ بلوغ، ص ۱۲۱. ۴۰۱ - نهج البلاغه، فیض، ص ۹۰۵. ۴۰۲ - وسائل، ج ۲، ص ۱۴۰. ۴۰۳ - کافی، ج ۶، ص ۴۷. ۴۰۴ - تفسیر مجمع البیان، ج ۲، ص ۳۸۵. ۴۰۵ - مشکوٰۃ الانوار، ص ۱۵۵. ۴۰۶ - سفینه، (شیب)، ص ۶۸۰. ۴۰۷ - مستدرک، ج ۲، ص ۶۲۵. ۴۰۸ - کافی، ج ۶، ص ۴۷. ۴۰۹ - سورهی ۱۳، آیه ۲۸. ۴۱۰ - آیین زندگی، ص ۱۵۵. ۴۱۱ - شادکامی، ص ۴۳. ۴۱۲ - راه و رسم زندگی، ص ۱۲۶. ۴۱۳ - راه و رسم زندگیک ص ۱۶۹. ۴۱۴ - سرنوشت بشر، ص ۲۱۶. ۴۱۵ - اندیشه های فروید، ص ۱۱۷. ۴۱۶ - اندیشه های فروید، ص ۱۲۳. ۴۱۷ - اندیشه های فروید، ص ۱۲۵. ۴۱۸ - اندیشه های فروید، ص ۱۲۶. ۴۱۹ - سوره ۲۰، آیه ۱۲۴. ۴۲۰ - سوره ۴۲، آیه ۳۷. ۴۲۱ - کافی، ج ۲، ص ۳۳۶. ۴۲۲ - اندیشه های فروید، ص ۱۲۱. ۴۲۳ - غررالحکم، ص ۵۱۶. ۴۲۴ - غررالحکم، ص ۴۹. ۴۲۵ - غررالحکم، ص ۱۹۵. ۴۲۶ - مستدرکک ج ۲، ص ۳۱۰. ۴۲۷ - تاریخ علوم، ص ۱۹۳. ۴۲۸ - غررالحکم، ص ۶۴۵. ۴۲۹ - اندیشه های فرویدک ص ۱۱۶. ۴۳۰ - اندیشه های فروید، ص ۱۱۸. ۴۳۱ - اندیشه های فروید، ص ۱۱۹. ۴۳۲ - راه و رسم و زندگی، ص ۱۱۳. ۴۳۳ - چه می دانم؟ بیماری های روحی و عصبی، ص ۶۷. ۴۳۴ - شادکامی، ص ۴۱. ۴۳۵ - چه می دانم؟ بلوغ، ص ۱۱۸. ۴۳۶ - چه می دانم؟ بلوغ، ص ۱۱۸. ۴۳۷ - چه می دانم؟ بلوغ، ص ۱۲۰. ۴۳۸ - سوره ۱۷، آیه ۹. ۴۳۹ - سوره ۲۱، آیه ۱۰. ۴۴۰ - سوره ۸، آیه ۲۲. ۴۴۱ - سوره ۹، آیه ۳۳. ۴۴۲ - راه و رسم زندگی، ص ۱۳۶. ۴۴۳ - روضه کافی، ص ۸۰. ۴۴۴ - سوره ۹، آیه ۷۲. ۴۴۵ - سوره ۵، آیه ۴۲. ۴۴۶ - سوره ۹، آیه ۴. ۴۴۷ - سوره ۲، آیه ۲۲۲. ۴۴۸ - سوره ۹، آیه ۱۰۸. ۴۴۹ - سوره ۳، آیه ۱۴۸. ۴۵۰ - سوره ۳، آیه ۱۴۶. ۴۵۱ - سوره ۲، آیه ۱۹۰. ۴۵۲ - سوره ۲، آیه ۲۰۵. ۴۵۳ - سوره ۳، آیه ۵۷. ۴۵۴ - سوره ۸، آیه ۵۸. ۴۵۵ - سوره ۱۶، آیه ۲۳. ۴۵۶ - سوره ۲، آیه ۲۷۶. ۴۵۷ - سوره ۶۱، آیه ۴. ۴۵۸ - سوره ۲، آیه ۱۷۷. ۴۵۹ - سوره ۲۹، آیه ۴۵. ۴۶۰ - سوره ۳، آیه ۳۱. ۴۶۱ - چه می دانم؟ بلوغ، ص ۱۱۹. ۴۶۲ - انسان ناشناخته، صص ۳۶ ۳۷. ۴۶۳ - روزنامه اطلاعات، شماره ۱۱۷۶۵. ۴۶۴ - روزنامه کیهان، شماره ۶۵۹۶. ۴۶۵ - انسان ناشناخته، ص ۲۶۵. ۴۶۶ - اندیشه های فروید، ص ۹۶. ۴۶۷ - اندیشه های فروید، ص ۹۷. ۴۶۸ - اندیشه های فرویدک ص ۱۰۱. ۴۶۹ - اندیشه های فروید، ص ۱۰۰. ۴۷۰ - اندیشه های فروید، ص ۱۱۷. ۴۷۱ - اندیشه های فروید، ص ۱۸. ۴۷۲ - سوره ۹، آیه ۲۵. ۴۷۳ - مجموعه ورامک ج ۲، ص ۱۰. ۴۷۴ - بحار، ج ۱۵، قسمت ۲، ص ۱۷۳. ۴۷۵ - کافی، ج ۲، ص ۸۷. ۴۷۶ - سوره ۴۷، آیه ۸۴. ۴۷۷ - چه می دانم؟ بلوغ، ص ۷۶. ۴۷۸ - چه می دانم؟ بلوغ، ص ۸۲. ۴۷۹ - روان شناسی اجتماعی، ج ۱، ص ۱۱۶. ۴۸۰ - چه می دانم؟ بلوغک ص ۸۸.

از ۴۸۱ تا ۶۴۰

۴۸۱ - امیل، ص ۱۸۹. ۴۸۲ - چه می دانم؟ بلوغ، ص ۳۹. ۴۸۳ - انسان ناشناخته، ص ۱۴۴. ۴۸۴ - عقل کامل، ص ۲۰۰. ۴۸۵ - رشد و زندگی، ص ۲۲۵. ۴۸۶ - چه می دانم؟ جنایت، ص ۲۷. ۴۸۷ - روزنامه اطلاعات، شماره ۱۰۳۸۶. ۴۸۸ - روزنامه اطلاعات، شماره ۱۱۶۳۰. ۴۸۹ - بحار، ج ۱۷، ص ۱۴۹. ۴۹۰ - شادکامی، ص ۱۱۲. ۴۹۱ - سفینه، (یسر)، ص ۷۳۲. ۴۹۲ - رشد و زندگی، ص ۱۸. ۴۹۳ - نهج البلاغه، فیض، ص ۱۰۹۴. ۴۹۴ - بحار، ج ۱۵، ص ۲۱۱. ۴۹۵ - سفینه، (خلق)، ص

۴۱۱. ۴۹۶ - بحار، ج ۱۷، ص ۱۳۰. ۴۹۷ - اندیشه های فروید، ص ۱۲۳. ۴۹۸ - مستدرک، ج ۲، ص ۲۷۰. ۴۹۹ - غررالحکم، ص ۲۲۰. ۵۰۰ - مستدرک، ج ۲، ص ۳۱۰. ۵۰۱ - تحف العقول، ص ۹۹. ۵۰۲ - غررالحکم، ص ۲۲۰. ۵۰۳ - غررالحکمکص ۴۰۰. ۵۰۴ - مجموعه ورامک ج ۲، ص ۱۰. ۵۰۵ - مجموعه ورام، ج ۱، ص ۱۲۲. ۵۰۶ - غررالحکم، ص ۶۴۲. ۵۰۷ - مجموعه ورام، ج ۲، ص ۱۰. ۵۰۸ - بحار، ج ۱۵، قسمت ۲، ص ۱۶۴. ۵۰۹ - تحف العقول، ص ۹۷. ۵۱۰ - غررالحکم، ص ۶۴۵. ۵۱۱ - غررالحکم، ص ۷۰۵. ۵۱۲ - غررالحکم، ص ۶۴۴. ۵۱۳ - غررالحکم، ص ۶۸۳. ۵۱۴ - سوره ۳۵، آیه ۸. ۵۱۵ - تحف العقول، ص ۹۱. ۵۱۶ - حیوة الحیوان، دمیری، ج ۱، ص ۴۴. ۵۱۷ - سوره ۳۱، آیه ۱۳. ۵۱۸ - چه می دانم؟ بلوغ، ص ۷۸. ۵۱۹ - چه می دانم؟ بلوغ، ص ۷۶. ۵۲۰ - رشد و زندگی، ص ۱۶۲. ۵۲۱ - رشد و زندگی، ص ۱۶۲. ۵۲۲ - چه می دانم؟ بلوغ، ص ۸۱. ۵۲۳ - مکارم الاخلاق، ص ۱۱۵. ۵۲۴ - وسائل، ج ۵، ص ۱۲۵. ۵۲۵ - نهج البلاغ، فیض، ص ۱۲۸۳. ۵۲۶ - غررالحکم، ص ۶۷۷. ۵۲۷ - تحت العقول، ص ۴۸۳. ۵۲۸ - مجله حقوق امروز، سال اول شماره ۶، نقل از ماهنامه فرانسه، ص ۷۷. ۵۲۹ - شادکامی، ص ۱۶۲. ۵۳۰ - چه می دانم؟ بلوغ، ص ۷۹. ۵۳۱ - چه می دانم؟ تربیت اطفال دشوار، ص ۷۸. ۵۳۲ - ما و فرزندان ما، ص ۷۸. ۵۳۳ - ما و فرزندان ما، ص ۷۸. ۵۳۴ - نهج البلاغه، فیض، ص ۹۰۹. ۵۳۵ - چه می دانم؟ تربیت اطفال دشوار، ص ۷۸. ۵۳۶ - چه می دانم؟ تربیت اطفال دشوار، ص ۷۹. ۵۳۷ - تحت العقول، ص ۲۷۹. ۵۳۸ - تحت العقول، ص ۲۷۹. ۵۳۹ - غررالحکم، ص ۳۴۸. ۵۴۰ - تحف العقول، ص ۸۴. ۵۴۱ - غررالحکم، ص ۲۷۸. ۵۴۲ - سلامت روح، ص ۷۳. ۵۴۳ - مستدرک، ج ۲، ص ۶۲۵. ۵۴۴ - وسائل، ج ۵، ص ۱۱۵. ۵۴۵ - تتمه المنتهی، ص ۳۴۳. ۵۴۶ - کافی، ج ۲۳، ص ۳۴۹. ۵۴۷ - رشد و زندگی، ص ۱۶۳. ۵۴۸ - تحف العقول، ص ۲۷۷. ۵۴۹ - غررالحکم، ص ۶۵۰. ۵۵۰ - غررالحکم، ص ۶۴۰. ۵۵۱ - غررالحکم، ص ۷۱۰. ۵۵۲ - سوره ۱۹، آیه ۹۶. ۵۵۳ - چه می دانم؟ بلوغ، ص ۹۰. ۵۵۴ - اصول روان شناسی مان، ص ۱۸۳. ۵۵۵ - روان شناسی اجتماعی، ص ۳۴۹. ۵۵۶ - جامعه شناسی ساموئل کینگ، ص ۱۰۶. ۵۵۷ - روان شناسی کودک، ص ۳۰۶. ۵۵۸ - روان شناسی اجتماعی، ص ۳۴۹. ۵۵۹ - روان شناسی رشد، ص ۴۱۲. ۵۶۰ - اصول روانشناسی مان، ص ۱۵۰. ۵۶۱ - نهج البلاغه، کلمه ۲۴۷. ۵۶۲ - روان شناسی اجتماعی، ص ۳۴۸. ۵۶۳ - کافی، ج ۲، صص ۱۴۴ و ۱۰۲ و ۱۰۰. ۵۶۴ - کافی، ج ۲، صص ۱۴۴ و ۱۰۲ و ۱۰۰. ۵۶۵ - کافی، ج ۲، صص ۱۴۴ و ۱۰۲ و ۱۰۰. ۵۶۶ - کافی، ج ۲، صص ۱۴۴ و ۱۰۲ و ۱۰۰. ۵۶۷ - نهج البلاغه، کلمه ۱۱. ۵۶۸ - سلامت روح، ص ۴۰. ۵۶۹ - رشد شخصیت، ص ۳۵. ۵۷۰ - روان شناسی رشد، ص ۴۱۷. ۵۷۱ - روان شناسی کودک، ص ۳۱۸. ۵۷۲ - اصول روان شناسی مان، ص ۱۵۵. ۵۷۳ - کافی، ج ۲، ص ۱۰۳. ۵۷۴ - کافی، ج ۲، ص ۱۰۱. ۵۷۵ - روان شناسی رشد، ص ۴۱۴. ۵۷۶ - رشد شخصیت، ص ۱۱۶. ۵۷۷ - کافی، ج ۲، ص ۲۵۹. ۵۷۸ - روان شناسی کودک، ص ۳۱۶. ۵۷۹ - روان شناسی رشد، ص ۴۱۷. ۵۸۰ - لغت نامه دهخدا، آ - ابوسعده، ص ۳۵۲. ۵۸۱ - غررالحکم، ص ۶۳۰. ۵۸۲ - کافی، ج ۲، ص ۳۰۲. ۵۸۳ - اصول روان شناسی مان، ص ۱۵۷. ۵۸۴ - بحار، ج ۱۵، ص ۱۷۸. ۵۸۵ - روح القوانین، صص ۳۸ و ۴۲. ۵۸۶ - روح القوانین، صص ۳۸ و ۴۲. ۵۸۷ - بحار، ج ۱۷، ص ۱۲۹. ۵۸۸ - بحار، ج ۱۵، قسمت ۲، ص ۲۳۶. ۵۸۹ - روان شناسی رشد، ص ۴۱۹. ۵۹۰ - سفینه، (فقر) ت ص ۳۷۹. ۵۹۱ - نهج البلاغه، کلمه ۳۱۱. ۵۹۲ - شادکامی، ص ۱۶۷. ۵۹۳ - مجله حقوق امروز، سال اول، شماره ۶، نقل از ماهنامه فرانسه، ص ۷۵. ۵۹۴ - سوره ۹۶، آیه ۶. ۵۹۵ - نهج البلاغه، کلمه ۵۵. ۵۹۶ - سوره ۱۹، آیه ۹۶. ۵۹۷ - بحار، ج ۱۷، ص ۱۶۴. ۵۹۸ - محجة البیضاء، ج ۶، ص ۲۲۵. ۵۹۹ - غررالحکم، ص ۶۲۲. ۶۰۰ - کافی، ج ۲، ص ۱۲۰. ۶۰۱ - سوره ۱۰، آیه ۲۷. ۶۰۲ - بحار، ج ۱۷، ص ۱۶۴. ۶۰۳ - نهج البلاغه، کلمه ۶. ۶۰۴ - غررالحکم، ص ۶۲۹. ۶۰۵ - سوره ۱۸، آیه ۷. ۶۰۶ - رشد شخصیت، ص ۲۶. ۶۰۷ - روانشناسی کودک، ص ۳۰۷. ۶۰۸ - روان پزشکی کودک، دکتر گیلانی، ص ۳۷. ۶۰۹ - روان پزشکی کودک، دکتر گیلانی، ص ۲۷. ۶۱۰ - روان پزشکی کودک، ص ۲۹. ۶۱۱ - روان شناسی کودک، ص ۳۱۱. ۶۱۲ -

چه می دانم؟ بلوغ، ص ۶۱۳. ۷۳ - چه می دانم؟ بلوغ، ص ۶۱۴. ۱۱ - سوره ۱۸، آیه ۶۱۵. ۷ - چه می دانم؟ بلوغ، ص ۱۱۱. ۶۱۶ - چه می دانم؟ بلوغ، ص ۶۱۷. ۱۲۰ - معانی الاخبار، ص ۶۱۸. ۳۴۲ - بحار، ج ۱۷، ص ۱۰۱. ۱۹۹ - کافی، ج ۲، ص ۲۶۹. ۲۶۰ - غررالحکم، ص ۶۲۱. ۶۶۱ - بحار، ج ۱۷، ص ۲۱۸. ۲۲۲ - چه می دانم؟ بلوغ، ص ۱۲۱. ۲۲۳ - سوره ۲، آیه ۲۸۶. ۲۸۴ - سوره ۲۲، آیه ۶۲۵. ۷۸ - کافی، ج ۲، صص ۸۶ و ۸۴. ۶۲۶ - کافی، ج ۲، صص ۸۶ و ۸۴. ۶۲۷ - کافی، ج ۲، ص ۸۶. ۶۲۸. ۸۶ - کافی، ج ۲، ص ۸۶. ۶۲۹. ۸۶ - منبع پیشین. ۶۳۰ - چه می دانم؟ بلوغ، ص ۸۶. ۶۳۱. ۸۶ - سلامت روح، ص ۶۴. ۶۳۲ - بحار، ج ۱۶، ص ۵۷. ۶۳۳ - سفینه، (عجب)، ص ۱۶۱. ۶۳۴ - غررالحکم، ص ۱۵۱. ۶۳۵ - چه می دانم؟ بلوغ، ص ۸۶. ۶۳۶ - چه می دانم؟ بلوغ، ص ۱۰۹. ۶۳۷ - رشد شخصیت، ص ۴۴. ۶۳۸ - مجله خواندنی ها، شماره ۱۸، سال ۱۳۲۵. ۶۳۹ - چه می دانم؟ بلوغ، ص ۱۰۶. ۶۴۰ - نهج البلاغه، خطبه ۱۰۲.

از ۶۴۱ تا ۸۰۰

۶۴۱ - چه می دانم؟ بلوغ، ص ۱۲۵. ۶۴۲ - غررالحکم، ص ۸۶. ۶۴۳ - تفسیر برهان، ص ۴۱۲. ۶۴۴ - غررالحکم، ص ۸۰۶. ۶۴۵ - تحف العقول، ص ۲۷۵. ۶۴۶ - تحف العقول، ص ۲۷۵. ۶۴۷ - سوره ۷، آیه ۱۳۸. ۶۴۸ - زمینه جامعه شناسی، ص ۱۷۶. ۶۴۹ - اخلاق و شخصیت، ص ۸۵. ۶۵۰ - مستدرک، ج ۲، ص ۶۱. ۶۵۱ - جامعه شناسی ساموئل کینگ، ص ۱۰۱. ۶۵۲ - جامعه شناسی، ص ۱۰۱. ۶۵۳ - جامعه شناسی، ص ۱۰۲. ۶۵۴ - زمینه جامعه شناسی، ص ۱۷۳. ۶۵۵ - زمینه جامعه شناسی، ص ۱۹۵. ۶۵۶ - ناسخ، حالات علی (ع)، ص ۸۶۹. ۶۵۷ - حالات علی (ع)، ص ۸۹۶. ۶۵۸ - جامعه شناسی، صص ۴۰۳ و ۸۸. ۶۵۹ - مستدرک، ج ۲، ص ۲۶۰. ۶۶۰ - مستدرک، ج ۲، ص ۲۶۰. ۶۶۱ - وسائل، ج ۴، ص ۱۴. ۶۶۲ - بحار، ج ۱۷، ص ۱۱۱. ۶۶۳ - غررالحکم، ص ۳۹۶. ۶۶۴ - جامعه شناسی، ص ۳۹۵. ۶۶۵ - نهج البلاغه، کلمه ۱۹۰. ۶۶۶ - نهج البلاغه، کلمه ۱۹۰. ۶۶۷ - جامعه شناسی، صص ۳۹۸ و ۳۹۴. ۶۶۸ - جامعه شناسی، صص ۳۹۸ و ۳۹۴. ۶۶۹ - اخلاق و شخصیت، ص ۸۳. ۶۷۰ - جامعه شناسی، ص ۷۷. ۶۷۱ - اخلاق و شخصیت، ص ۷۷. ۶۷۲ - جامعه شناسی، صص ۸۹ و ۸۸. ۶۷۳ - غررالحکم، ص ۲۰۱. ۶۷۴ - فهرست غرر، ص ۱۴۸. ۶۷۵ - شرح ابن ابی الحدید، ج ۲۰، کلمه ۱۰۲، ص ۲۶۷. ۶۷۶ - تاءثیر علم بر اجتماع، ص ۱۴۶. ۶۷۷ - امیدهای نو، ص ۲۴. ۶۷۸ - سرنوشت بشر د، ص ۶۵. ۶۷۹ - لذات فلسفه، صص ۸۸ و ۹۱. ۶۸۰ - لذات فلسفه صص ۸۸ و ۹۹. ۶۸۱ - ابن ابی الحدید، ج ۲۰، کلمه ۱۲۵، ص ۲۷۰. ۶۸۲ - جامعه شناسی، ص ۹۰. ۶۸۳ - سفینه، ج ۱، (زمن)، ص ۵۵۷. ۶۸۴ - غررالحکم، ص ۲۵۷. ۶۸۵ - سوره ۲۱، آیه ۶. ۶۸۶ - چه می دانم؟ بلوغ، صص ۵۱ و ۵۲. ۶۸۷ - چه می دانم؟ بلوغ، ص ۱۱. ۶۸۸ - بحار، ج ۵، ص ۳۴۲. ۶۸۹ - کافی، ج ۱، ص ۲۷. ۶۹۰ - تحف العقول، ص ۹۸. ۶۹۱ - الاسلام و الحضارة العربیة، ص ۱۰۳. ۶۹۲ - نگاهی به تاریخ جهان، ج ۳، ص ۱۴۶۲. ۶۹۳ - سوره ۳۹، آیه ۱۸. ۶۹۴ - بحار، ج ۱، ص ۹۰. ۶۹۵ - نهج البلاغه، کلمه ۲۷۵. ۶۹۶ - چه می دانم؟ بلوغ، ص ۷۶. ۶۹۷ - سوره ۲۶، آیه ۷۲. ۶۹۸ - سوره ۷، آیه ۲۸. ۶۹۹ - چه می دانم؟ بلوغ، ص ۸۴. ۷۰۰ - غررالحکم، ص ۸۱۱. ۷۰۱ - نگاهی به تاریخ جهان، ج ۳، ص ۱۴۶۲. ۷۰۲ - چه می دانم؟ بلوغ، ص ۷۷. ۷۰۳ - روزنامه اطلاعات، شماره ۱۲۱۳۱. ۷۰۴ - چه می دانم؟ بلوغ، ص ۵۰. ۷۰۵ - راز آفرینش انسان، ص ۱۴۰. ۷۰۶ - چه می دانم؟ بلوغ، ص ۴۹. ۷۰۷ - کتاب شادکامی، ص ۱۱۰. ۷۰۸ - سفینه (امل)، ص ۳۰. ۷۰۹ - غررالحکم، ص ۷۲۶. ۷۱۰ - غررالحکم، ص ۵۶۱. ۷۱۱ - نهج البلاغه، کلمه ۳۵. ۷۱۲ - چه می دانم؟ بلوغ، ص ۸۶. ۷۱۳ - چه می دانم؟ بلوغ، ص ۶۹. ۷۱۴ - چه می دانم؟ بلوغ، ص ۸۹. ۷۱۵ - چه می دانم؟ بلوغ، ص ۹۱. ۷۱۶ - چه می دانم؟ تربیت اطفال دشوار، ص ۳۳. ۷۱۷ - چه می دانم؟ بلوغ، ص ۹۱. ۷۱۸ - انسان ناشناخته، ص ۲۱۴. ۷۱۹ - عقده حقارت، ص ۱۴. ۷۲۰ - سوره ۲۱، آیه ۵۱. ۷۲۱ - سوره ۱۹، آیات ۴۲ و ۴۳. ۷۲۲ - سوره ۱۹، آیه ۴۶. ۷۲۳ - سوره ۱۹،

آیات ۴۸ . ۷۲۴ - سوره ۲۱ ، آیات ۵۲ و ۵۳ و ۷۲۵ . ۵۴ - سوره ۶ ، آیه ۸۱ . ۷۲۶ - سوره ۲۱ ، آیه ۵۷ . ۷۲۷ - سوره ۲۱ ، آیه ۶۰
 ۷۲۸ - سوره ۲۱ ، آیه ۶۷ . ۷۲۹ - نهج البلاغه ، خطبه ۹۴ . ۷۳۰ - نهج البلاغه ، خطبه ۹۵ . ۷۳۱ - نگاهی به تاریخ جهان ، ص ۳۲۳
 ۷۳۲ . - اسدالغایه ، ج ۲ ، ص ۲۹۰ . ۷۳۳ - سوره ۹۱ ، آیه ۹ و ۱۰ . ۷۳۴ - رشد شخصیت ، ص ۳۶ . ۷۳۵ - غررالحکم ، ص ۸۱۸
 ۷۳۶ - نهج البلاغه ، کلمه ۳۵۱ . ۷۳۷ - وسایل ، ج ۴ ، ص ۴۰ . ۷۳۸ - رشد شخصیت ، ص ۲۶ . ۷۳۹ - ارشاد مفید ، ص ۱۴۲ .
 ۷۴۰ - غررالحکم ، ص ۹۱ . ۷۴۱ - مستدرک ج ۲ ، ص ۳۱۰ . ۷۴۲ - اخلاق و شخصیت ، ص ۱۲۴ . ۷۴۳ - مستدرک ، ج ۲ ،
 ص ۶۷ . ۷۴۴ - غررالحکم ، ص ۱۵۲ . ۷۴۵ - مستدرک ، ج ۲ ، ص ۶۷ . ۷۴۶ - بحار ، ج ۱۷ ، ص ۲۱۴ . ۷۴۷ - اخلاق و
 شخصیت ، ص ۱۰۶ . ۷۴۸ - اخلاق و شخصیت ، ص ۱۰۵ . ۷۴۹ - لذات فلسفه ، ص ۲۱۱ . ۷۵۰ - اخلاق و شخصیت ، ص ۱۲۳ .
 ۷۵۱ - غررالحکم ، ص ۲۶ . ۷۵۲ - مجمع البحرین ، عود . ۷۵۳ - نهج البلاغه ، نامه ۳۱ . ۷۵۴ - غررالحکم ، ص ۳۳ . ۷۵۵ - بحار
 ، ج ۱۷ ، ص ۲۱۷ . ۷۵۶ - اخلاق و شخصیت ، ص ۱۱۸ . ۷۵۷ - اخلاق و شخصیت ، ص ۱۰۴ . ۷۵۸ - لذات فلسفه ، ص ۲۲۲ .
 ۷۵۹ - بحار ، ج ۱۷ ، ص ۲۱۵ . ۷۶۰ - غررالحکم ، ص ۶۴۲ . ۷۶۱ - نهج البلاغه ، کلمه ۲۱۶ . ۷۶۲ - کافی ، ج ۲ ، ص ۳۰۶ .
 ۷۶۳ - تحف العقول ، ص ۸۸ . ۷۶۴ - مجموعه ورام ، ج ۱ ، ص ۱۹۹ . ۷۶۵ - غررالحکم ، ص ۶۹۰ . ۷۶۶ - غررالحکم ، ص ۷۱۸
 ۷۶۷ - غررالحکم ، ص ۶۴۴ . ۷۶۸ - لذات فلسفه ، ص ۲۲۲ . ۷۶۹ - سیره حلبی ، ص ۳۲۱ . ۷۷۰ - بحار ، ج ۶ ، ص ۳۴۴ . ۷۷۱
 - دفاع از اسلام ، ص ۲۳ . ۷۷۲ - نگاهی به تاریخ جهان ، ج ۱ ، ص ۳۱۷ . ۷۷۳ - بحار ، ص ۶ ، ص ۱۷ . ۷۷۴ - نگاهی به تاریخ
 جهان ، ج ۱ ، ص ۳۲۳ . ۷۷۵ - سوره بقره ، آیه ۲۸۵ . ۷۷۶ - شباب قریش ، ص ۱۲۸ . ۷۷۷ - اسدالغابه ، ج ۴ ، ص ۵۴ . ۷۷۸ -
 نگاه به تاریخ جهان ، ج ۱ ، ص ۳۲۰ . ۷۷۹ - غررالحکم ، ص ۴۰۷ . ۷۸۰ - آداب النفس ، ج ۱ ، ص ۲۶ . ۷۸۱ - سوره ۱۳ ، آیه
 ۱۱ . ۷۸۲ - سوره ۱۳ ، آیه ۱۱ . ۷۸۳ - سفینه ، خلق ، ص ۴۱۱ . ۷۸۴ - چه می دانم ؟ بلوغ ، ص ۹۲ . ۷۸۵ - در تربیت ، ص ۶۹ .
 ۷۸۶ - شادکامی ، ص ۳۳ . ۷۸۷ - غررالحکم ، ص ۵۵۲ . ۷۸۸ - سوره ۱۳ ، آیه ۲۰ و ۲۱ . ۷۸۹ - غررالحکم ، ص ۸۷ . ۷۹۰ -
 غررالحکم ، ص ۶۵۱ . ۷۹۱ - نهج البلاغه ، کلمه ۳۹۲ . ۷۹۲ - حیوة الحیوان دمیری ، ج ۲ ، ص ۶۶ . ۷۹۳ - روضه کافی ، ص ۱۹۷
 ۷۹۴ - امالی صدوق ، ص ۱۴۵ . ۷۹۵ - بحار ، ج ۱۴ ، ص ۱۵۱ . ۷۹۶ - سوره ۳ ، آیه ۱۹۰ و ۱۹۱ . ۷۹۷ - نهج البلاغه ، خطبه ۷۸
 ۷۹۸ - سلامت روح ، ص ۹۹ . ۷۹۹ - عقده حقارت ، ص ۱۲ . ۸۰۰ - عقده حقارت ، ص ۱۳ .

از ۸۰۱ تا ۹۵۰

۸۰۱ - غررالحکم ، ص ۱۱۷ . ۸۰۲ - مستدرک ، ج ۲ ، ص ۶۴ . ۸۰۳ - عقده حقارت ، ص ۹ . ۸۰۴ - کافی ، ج ۲ ، ص ۶۷ . ۸۰۵
 - اصول روان شناسی مان ، ص ۲۲۸ . ۸۰۶ - سوره ۶ ، آیه ۱۶۰ . ۸۰۷ - تحف العقول ، ص ۳۱۹ . ۸۰۸ - نهج البلاغه ، نامه ۵۳ .
 ۸۰۹ - روان شناسی رشد ، ص ۲۳۸ . ۸۱۰ - غررالحکم ، ص ۳۴۳ . ۸۱۱ - سلامت روح ، ص ۱۶ . ۸۱۲ - شادکامی ، ص ۱۰۵ .
 ۸۱۳ - غررالحکم ، ص ۶۱۳ . ۸۱۴ - شادکامی ، ص ۴۸ . ۸۱۵ - نهج البلاغه ، نامه ۱۸ . ۸۱۶ - غررالحکم ، ص ۸۵۱ . ۸۱۷ -
 شادکامی ، ص ۵۱ . ۸۱۸ - غررالحکم ، ص ۶۳۰ . ۸۱۹ - نهج البلاغه ، کلمه ۱۹۹ . ۸۲۰ - شادکامی ، ص ۵۶ . ۸۲۱ - غررالحکم ،
 ص ۵۷۹ . ۸۲۲ - مجموعه ورام ، ج ۱ ، ص ۳۱ . ۸۲۳ - عقده حقارت ، ص ۱۵ . ۸۲۴ - شادکامی ، ص ۱۰۶ . ۸۲۵ - غررالحکم ،
 ص ۲۷۷ . ۸۲۶ - سوره ۷۵ ، آیه ۵ . ۸۲۷ - لذات فلسفه ، ص ۴۹۱ . ۸۲۸ - لذات فلسفه ، ص ۴۹۳ . ۸۲۹ - غررالحکم ، ص ۴۹۳ .
 ۸۳۰ - لذات فلسفه ، ص ۲۲۸ . ۸۳۱ - راه و رسم زندگی ، ص ۲۱ و ۴۰ . ۸۳۲ - راه و رسم زندگی ، ص ۲۱ و ۴۰ . ۸۳۳ - مجموعه
 ورام ، ج ۱ ، ص ۱۶۳ . ۸۳۴ - سفینه ، جلد ۱ ، حرص ، ص ۲۴۴ . ۸۳۵ - نهج البلاغه ، کلمه ۳۶۳ . ۸۳۶ - مجموعه ورام ، ج ۱ ص ۱۶۹
 ۸۳۷ - سفینه ، طمع ، ص ۹۳ . ۸۳۸ - سفینه ، ج ۱ ، حرص ، ص ۲۴۴ . ۸۳۹ - نهج البلاغه ، کلمه ۲۱۷ . ۸۴۰ - کافی ، ج ۲ ، ص ۱۳۹
 ۸۴۱ - اندیشه های فروید ، ص ۱۱۵ . ۸۴۲ - لذات فلسفه ، ص ۳۴۵ . ۸۴۳ - اخلاق و شخصیت ، ص ۲۷۸ . ۸۴۴ - غررالحکم ،

ص ۶۶۱ . ۸۴۵ - سفینه ، ج ۱ ، ص ۶۵۴ ۸۴۶ - اندیشه های فروید ، ص ۱۱۹ . ۸۴۷ - نهج البلاغه ، خطبه ۱۵ ۸۴۸ - اندیشه های فروید ، ص ۱۰۸ ۸۴۹ - اندیشه های فروید ، ص ۱۲۰ ۸۵۰ - لذات فلسفه ، ص ۳۳۹ . ۸۵۱ - لذات فلسفه ، ص ۳۳۹ . ۸۵۲ - لذات فلسفه ، ص ۳۴۰ . ۸۵۳ - لذات فلسفه ، ص ۳۴۴ . ۸۵۴ - لذات فلسفه ، ص ۳۴۴ . ۸۵۵ - تحف العقول ، ص ۳۲۱ ۸۵۶ - مستدرک ، ج ۲ ، ص ۲۷۸ ۸۵۷ - راه و رسم زندگی ، ص ۶۴ ۸۵۸ - غرر الحکم ، ص ۴۹۹ و ۷۶۵ ۸۵۹ - سوره ۱۰ ، آیه ۸۳ . ۸۶۰ - سوره ۹۱ ، آیه ۷ و ۸ . ۸۶۱ - کافی ج ۱ ، ص ۱۶۳ ۸۶۲ - سوره ۹۰ ، آیه ۱۰ ۸۶۳ - کافی ، ج ۱ ، ص ۱۶۳ ۸۶۴ - اخلاق و شخصیت ، ص ۱۷۷ . ۸۶۵ - مستدرک ، ج ۲ ، ص ۳۰۹ . ۸۶۶ - مکارم الاخلاق ، ص ۲۳۴ ۸۶۷ - روان پزشکی اجتماعی ، ص ۹۷ ۸۶۸ - چه می دانیم ؟ بلوغ ، ص ۱۲۲ ۸۶۹ - چه میدانم ؟ بلوغ ، ص ۵۴ ۸۷۰ - کتاب شباب قریش ، ص ۱ ۸۷۱ - بحار ، ج ۶ ص ۴۰۵ ۸۷۲ - بحار ، ج ۶ ، ص ۴۱۵ ۸۷۳ - سیره حلبی ، ج ۱ ص ۳۷۵ ۸۷۴ - سیره حلبی ، ج ۱ ، ص ۳۷۸ ۸۷۵ - سیره حلبی ، ج ۱ ، ص ۳۷۸ ۸۷۶ - سرنوشت بشر ، ص ۱۸۵ ۸۷۷ - غرر الحکم ، ص ۳۵۲ ۸۷۸ - بحار ، ج ۱۷ ، ص ۲۱۴ ۸۷۹ - غرر الحکم ، ص ۵۰۷ ۸۸۰ - روان پزشکی اجتماعی ، ص ۸۹ ۸۸۱ - روان پزشکی اجتماعی ، ص ۹۴ ۸۸۲ - روان پزشکی ، دکتر نیر سیاسی ، ص ۷۸ ۸۸۳ - فهرست غرر ، ص ۳۰۵ ۸۸۴ - مجموعه ورام ، ج ۲ ، ص ۱۱۳ ۸۸۵ - امیل ، ص ۱۷۷ ۸۸۶ - روان پزشکی اجتماعی ، ص ۱۳۰ ۸۸۷ - تحف العقول ، ص ۴۵۶ ۸۸۸ - غرر الحکم ، ص ۵۰۸ ۸۸۹ - مستدرک ، ج ۲ ، ص ۶۲ ۸۹۰ - نهج البلاغه ، نامه ۳۱ ۸۹۱ - لذات فلسفه ، ص ۴۹۳ ۸۹۲ - روان پزشکی کودک ، ص ۳۳ ۸۹۳ - فهرست غرر ، ص ۱۸۶ ۸۹۴ - غرر الحکم ، ص ۴۷۰ ۸۹۵ - کافی ، ج ۲ ، ص ۳۳۶ ۸۹۶ - سفینه ، ج ۲ ، هوی ، ص ۷۲۸ . ۸۹۷ - امیدهای نو ، ص ۲۴۰ . ۸۹۸ - روان پزشکی اجتماعی ، ص ۹۸ ۸۹۹ - غرر الحکم ، ص ۵۱۰ ۹۰۰ - غرر الحکم ، ص ۶۶۴ ۹۰۱ - سوره ۶۳ ، آیه ۲۸ ۹۰۲ - نهج البلاغه ، نامه ۳۱ ۹۰۳ - غرر الحکم ، ص ۶۷۷ ۹۰۴ - تحف العقول ، ص ۲۶۳ ۹۰۵ - فهرست غرر ، ص ۱۱۷ ۹۰۶ - لذات فلسفه ، ص ۱۹۵ ۹۰۷ - اصول روان شناسی مان ، ص ۱۵۸ ۹۰۸ - لذات فلسفه ، ص ۱۹۹ ۹۰۹ - بحار ، ج ۱۶ ، ص ۱۶۴ ۹۱۰ - مستدرک ، ج ۲ ، ص ۱۰۵ ۹۱۱ - مستدرک ، ج ۲ ، ص ۱۰۵ ۹۱۲ - مجموعه ورام ، ج ۱ ، ص ۵۷ ۹۱۳ - وسائل ، ج ۴ ، ص ۶۸ ۹۱۴ - مستدرک ، ج ۲ ، ص ۳۶۲ ۹۱۵ - غرر الحکم ، ص ۷۰ ۹۱۶ - فهرست غرر ، ص ۳۵۹ ۹۱۷ - ما و فرزندان ما ، ص ۷۲ ۹۱۸ - فهرست غرر ، ص ۳۵۹ ۹۱۹ - شرح ابن ابی الحدید ، ج ۲۰ کلمه ۹۰۸ ، ص ۳۴۱ ۹۲۰ - تحف العقول ، ص ۴۸۹ ۹۲۱ - بحار ، ج ۱۱ ، ص ۲۰۹ ۹۲۲ - روح القوانین ، ص ۳۲ . ۹۲۳ - مستدرک ، ج ۲ ، ص ۱۰۳ ۹۲۴ - تاریخ یعقوبی ، ص ۶۷ . ۹۲۵ - کافی ، ج ۵ ، ص ۶۳ . ۹۲۶ - غرر الحکم ، ص ۴۳۴ . ۹۲۷ - مستدرک ، ج ۲ ، ص ۳۶۴ ۹۲۸ - بحار ، ج ۶ ، ص ۱۵۳ ۹۲۹ - تاریخ اجتماعی ایران ، ص ۸۶ ۹۳۰ - نهج البلاغه ، کلمه ۳۶ ۹۳۱ - تحف العقول ، ص ۲۶۶ ۹۳۲ - تاریخ یعقوبی ، ص ۶۶ ۹۳۳ - مکارم الاخلاق ، ص ۱۳۱ ۹۳۴ - مکارم الاخلاق ، ص ۱۳۱ ۹۳۵ - غرر الحکم ، ص ۹۹ ۹۳۶ - غرر الحکم ، ص ۹۶ ۹۳۷ - سوره ۲ ، آیه ۲۷۳ ۹۳۸ - غرر الحکم ، ص ۸۹ ۹۳۹ - فهرست غرر ، ص ۱۲۵ ۹۴۰ - روح القوانین ، ص ۱۰۱ . ۹۴۱ - روح القوانین ، ص ۱۰۵ . ۹۴۲ - تفسیر تبيان ، ج ۱ ص ۸۶۴ . ۹۴۳ - سوره ۹ ، آیه ۱۱۸ ۹۴۴ - غرر الحکم ، ص ۹۰ . ۹۴۵ - غرر الحکم ، ص ۸۰ . ۹۴۶ - سلامت روح ، ص ۵۸ . ۹۴۷ - مستدرک ، ج ۲ ، ص ۳۱۳ ۹۴۸ - سوره ۲۵ آیه ۲۸ . ۹۴۹ - وسایل : ج ۴ ص ۲۰۷ ۹۵۰ - مستدرک ، ج ۲ ص ۶۲ .

از ۹۵۱ تا ۱۱۱۰

۹۵۱ - مستدرک ج ۲ ، ص ۶۲ . ۹۵۲ - غرر الحکم ، ص ۷۲۳ . ۹۵۳ - چه می دانیم ! ؟ بلوغ ، ص ۵۷ . ۹۵۴ - نهج البلاغه ، نامه ۶۹ . ۹۵۵ - ابن لهص الحدید ، ج ۲۰ کلمه ۱۴۷ ، ص ۲۷۲ . ۹۵۶ - مستدرک ، ج ۲ ، ص ۶۵ . ۹۵۷ - تجدید حیات جوانان ، ص ۲۶ . ۹۵۸ - چه می دانم ؟ بلوغ ، ص ۵۴ ۹۵۹ - چه می دانم ؟ بلوغ ، ص ۵۹ . ۹۶۰ - غرر الحکم ، ص ۶۹۵ . ۹۶۱ - غرر الحکم ، ص ۶۹۵ . ۹۶۲ - چه می دانم ؟ بلوغ ، ص ۵۵ . ۹۶۳ - فهرست غرر ، ص ۳۵۶ . ۹۶۴ - امالی صدوق ، ص ۳۹۷ . ۹۶۵ - چه می دانم ؟

بلوغ ، ص ۵۵ و ۵۷ . ۹۶۶ - چه می دانم ؟ بلوغ ، ص ۵۵ و ۵۷ . ۹۶۷ - نهج البلاغه ، نامه ۳۱ . ۹۶۸ - بحار ، ج ۱۶ ، ص ۴۶ . ۹۶۹ - تاریخ یعقوبی ، ص ۹۷ . ۹۷۰ - تاریخ یعقوبی ، ص ۹۷ . ۹۷۱ - سلامت روح ، ص ۳۶ . ۹۷۲ - فهرست غرر ، ص ۲۰۴ . ۹۷۳ - تجدید حیات جوانان ، ص ۲۶ . ۹۷۴ - تجدید حیات جوانان ، ص ۶۰ . ۹۷۵ - اطلاعات ، شماره ۱۲۵۶۵ . ۹۷۶ - تحف العقول ، ص ۲۰۱ . ۹۷۷ - چه می دانم ؟ بلوغ ، ص ۵۲ . ۹۷۸ - غرر الحکم ، ص ۴۲۲ . ۹۷۹ - فهرست غرر ، ص ۸۳ . ۹۸۰ - مستدرک ، ج ۲ ، ص ۶۴ . ۹۸۱ - وسایل ، ج ۳ ، ص ۲۰۵ . ۹۸۲ - سفینه البحار ، سبب ، ص ۵۹۲ . ۹۸۳ - بحار ، ج ۱۷ ، ص ۲۱۷ . ۹۸۴ - تحف العقول ، ص ۳۲۳ . ۹۸۵ - جوامع الحکایات ، ص ۶ . ۹۸۶ - وسایل ، ج ۳ ، ص ۲۰۳ . ۹۸۷ - وسایل ، ج ۳ ، ص ۲۰۶ . ۹۸۸ - اطلاعات ، شماره ۱۲۵۷۹ . ۹۸۹ - مستدرک ، ج ۲ ، ص ۶۵ . ۹۹۰ - تحف العقول ، ص ۳۱۶ . ۹۹۱ - غرر الحکم ، ص ۶۷۱ . ۹۹۲ - غرر الحکم ، ص ۸۱۱ . ۹۹۳ - امالی صدوق ، ص ۳۹۷ . ۹۹۴ - سوره ۷ ، آیه ۱۰ . ۹۹۵ - تحف العقول ، ص ۳۷ . ۹۹۶ - ارشاد مفید ، ص ۱۴۱ . ۹۹۷ - کافی ، ج ۵ ، ص ۸۸ . ۹۹۸ - تحف العقول ، ص ۴۴۵ . ۹۹۹ - کافی ، ج ۵ ، ص ۷۶ . ۱۰۰۰ - محجه البيضاء ، ج ۳ ، ص ۱۴۷ . ۱۰۰۱ - اسعد الغابه ، ج ۲ ، ص ۲۶۹ . ۱۰۰۲ - بحار ، ج ۲۳ ، ص ۳۶ . ۱۰۰۳ - بحار ، ج ۱۷ ، ص ۱۸ . ۱۰۰۴ - چه می دانم ؟ بلوغ ، ص ۷۸ . ۱۰۰۵ - محجه البيضاء ، ج ۳ ، ص ۱۴۳ . ۱۰۰۶ - سفینه ، غنی ، ص ۳۲۷ . ۱۰۰۷ - عقل کامل ، ص ۱۶۸ . ۱۰۰۸ - زمینه جامعه شناسی ، ص ۱۹۰ . ۱۰۰۹ - محجه البيضاء ج ۳ ، ص ۱۴۰ . ۱۰۱۰ - کافی ، ج ۵ ، ص ۷۲ . ۱۰۱۱ - منبع پیشین . ۱۰۱۲ - ۱۰۱۳ - زمینه جامعه شناسی ، ص ۲۸۸ . ۱۰۱۴ - انسان ناشناخته ، ص ۶۹ . ۱۰۱۵ - روضه کافی ، ص ۱۷۷ . ۱۰۱۶ - راه و رسم زندگی ، ص ۱۴۹ . ۱۰۱۷ - راه و رسم زندگی ، ص ۱۵۰ . ۱۰۱۸ - بحار ، جلد ۱۷ ، ص ۱۰۱ . ۱۰۱۹ - انسان ناشناخته ، ص ۳۰۵ . ۱۰۲۰ - چه می دانم ؟ بلوغ ، ص ۱۰۲ . ۱۰۲۱ - چه می دانم ؟ بلوغ ، ص ۱۰۴ . ۱۰۲۲ - شادکامی ، ص ۹۱ . ۱۰۲۳ - سفینه ، یسر ، ص ۷۲۲ . ۱۰۲۴ - چه می دانیم ؟ بلوغ ، ص ۱۰۵ . ۱۰۲۵ - شادکامی ، ص ۱۷۷ . ۱۰۲۶ - شادکامی ، ص ۱۷۸ . ۱۰۲۷ - سلامت روح ، ص ۲۸ . ۱۰۲۸ - اندیشه های فروید ، ص ۵۸ . ۱۰۲۹ - بحار ، ج ۱۷ ، ص ۱۸۲ . ۱۰۳۰ - لذات فلسفه ، ص ۸۷ . ۱۰۳۱ - لذات فلسفه ، ص ۸۹ . ۱۰۳۲ - شادکامی ، ص ۱۷۸ . ۱۰۳۳ - سلامت روح ، ص ۲۸ . ۱۰۳۴ - محجه البيضاء ، ج ۴ ، ص ۳۳ . ۱۰۳۵ - مجموعه ورام ، ص ۲۳ . ۱۰۳۶ - چه می دانم ؟ بلوغ ، ص ۸۳ . ۱۰۳۷ - بیکاری ، ص ۱۲۶ . ۱۰۳۸ - بیکاری ، ص ۱۳۱ . ۱۰۳۹ - بحار ، ج ۲۳ ، ص ۶ . ۱۰۴۰ - تحف العقول ، ج ۴۸۹ . ۱۰۴۱ - وسائل ، ج ۴ ، ص ۱۰۱ . ۱۰۴۲ - سوره ۱۱ ، آیه ۶۱ . ۱۰۴۳ - سوره ۲۲ ، آیه ۶۵ . ۱۰۴۴ - امیدهای نو ، ص ۴۱ . ۱۰۴۵ - سوره ۳۱ ، آیه ۲۰ . ۱۰۴۶ - سوره ۴۵ ، آیه ۱۲ و ۱۳ . ۱۰۴۷ - سوره ۴۵ ، آیه ۱۲ و ۱۳ . ۱۰۴۸ - زمینه جامعه شناسی ، ص ۲۷۷ . ۱۰۴۹ - لذات فلسفه ، ص ۸۶ . ۱۰۵۰ - امیدهای نو ، ص ۳۵ . ۱۰۵۱ - زمینه جامعه شناسی ، ص ۲۸۱ . ۱۰۵۲ - امیدهای نو ، ص ۳۶ . ۱۰۵۳ - مستدرک ، ج ۲ ، ص ۴۲۶ . ۱۰۵۴ - بحار ، ج ۲۳ ، ص ۲۰ . ۱۰۵۵ - وسائل ، ج ۴ ، ص ۱۰۳ . ۱۰۵۶ - بحار ، ج ۲۳ ، ص ۲۰ . ۱۰۵۷ - کافی ، ج ۵ ، ص ۸۹ . ۱۰۵۸ - منبع پیشین . ۱۰۵۹ - کافی ، ج ۶ ، ص ۲۸۶ . ۱۰۶۰ - کافی ، ج ۶ ، ص ۲۸۶ . ۱۰۶۱ - لذات فلسفه ، ص ۲۳۶ . ۱۰۶۲ - لغت نامه دهخدا ، صلی الله علیه و آله ، صاحب الزنج ، ص ۳۱ . ۱۰۶۳ - تمه المتتهی ، ص ۳۸۰ . ۱۰۶۴ - کافی ، ج ۶ ، ص ۳۰۲ . ۱۰۶۵ - سفینه ، ج ۱ ، ص ۱۹۶ . ۱۰۶۶ - زمینه جامعه شناسی ، ص ۲۸۵ . ۱۰۶۷ - امیدهای نو ، ص ۳۶ . ۱۰۶۸ - امیدهای نو ، ص ۳۴ . ۱۰۶۹ - جامعه شناسی ، ص ۲۸۰ و ۲۸۳ . ۱۰۷۰ - شرح ابن ابی الحدید ، ج ۲۰ ، کلمه ۹۸ ، ص ۲۶۷ . ۱۰۷۱ - غرر الحکم ، ص ۶۹۷ . ۱۰۷۲ - فهرست غرر ، ص ۲۶۵ . ۱۰۷۳ - شرح ابن ابی الحدید ، ج ۲۰ کلمه ۸۱۷ ، ص ۳۳۳ . ۱۰۷۴ - امیدهای نو ، ص ۳۹ . ۱۰۷۵ - امیدهای نو ، ص ۴۱ . ۱۰۷۶ - غرر الحکم ، ص ۴۴۴ . ۱۰۷۷ - امیدهای نو ، ص ۳۸ . ۱۰۷۸ - فهرست غرر ، ص ۲۶۹ . ۱۰۷۹ - اندیشه های نهرو ، ص ۲۲۴ . ۱۰۸۰ - فهرست غرر ، ص ۱۲۶ . ۱۰۸۱ - اخلاق و شخصیت ، ص ۱۳۹ . ۱۰۸۲ - زمینه جامعه شناسی ، ص ۲۸۸ . ۱۰۸۳ - تحف العقول ، ص ۳۸۷ . ۱۰۸۴ - کافی ، ص ۴۸ . ۱۰۸۵ - رشد و زندگی ، ص ۲۷۲ . ۱۰۸۶ - فهرست غرر ، ص ۳۱۶ . ۱۰۸۷ - سوره ۴۷ ، آیه ۱۴ . ۱۰۸۸ - فهرست غرر ، ص ۱۵۷ . ۱۰۸۹ - بحار ، ج ۱۷ ، ص ۲۰۸ . ۱۰۹۰ - غرر الحکم ، ص ۲۴۵ . ۱۰۹۱ - فهرست غرر ، ص ۱۵۷ . ۱۰۹۲ - جامعه

شناسی، ص ۲۹۱ ۱۰۹۳ - بحار، ج ۱۷، ص ۲۰۸ ۱۰۹۴ - جامعه شناسی، ص ۲۸۶ ۱۰۹۵ - جامعه شناسی، ص ۲۹۹ ۱۰۹۶ - جامعه شناسی، ص ۳۰۱ ۱۰۹۷ - اندیشه های نهرو، ص ۲۱۹ ۱۰۹۸ - اندیشه های نهرو، ص ۲۲۳ ۱۰۹۹ - جامعه شناسی ص ۲۹۹. ۱۱۰۰ - سوره ۹۶، آیات ۶ و ۱۱۰۱۷ - مجموعه ورام، ج ۱، ص ۱۳۲ ۱۱۰۲ - لذات فلسفه، ص ۹۶ ۱۱۰۳ - جامعه شناسی، ص ۳۰۱ ۱۱۰۴ - کافی، ج ۵، ص ۸۷ ۱۱۰۵ - غررالحکم: ص ۷۷۵ ۱۱۰۶ - فهرت غرر، ص ۳۵۸ ۱۱۰۷ - جامعه شناسی، ص ۳۰۳ ۱۱۰۸ - اخلاق و شخصیت، ص ۱۵۲ ۱۱۰۹ - غررالحکم، ص ۴۹۴ ۱۱۱۰ - جامعه شناسی، ص ۳۰۳.

از ۱۱۱۱ تا ۱۲۲۲

۱۱۱۱ - راه و رسم زندگی، ص ۱۷ ۱۱۱۲ - وسائل، ج ۳، ص ۱۷۷ ۱۱۱۳ - مستدرک، ج ۲، ص ۲۲ ۱۱۱۴ - مجله تندرست، شماره ۶، سال ۲۲ ۱۱۱۵ - مکارم الاخلاق، ص ۱۲۴ ۱۱۱۶ - مستدرک، ج ۲، ص ۲۲ ۱۱۱۷ - انسان ناشناخته، ص ۲۲۰ ۱۱۱۸ - راه و رسم زندگی، ص ۳۶ ۱۱۱۹ - بحار، ج ۱۵، قسمت ۲، ص ۲۳۶ ۱۱۲۰ - فهرست غرر، ص ۱۹۹. ۱۱۲۱ - مستدرک، ج ۲، ص ۵۱۷ ۱۱۲۲ - وسائل، ج ۴، ص ۲۳۱ ۱۱۲۳ - مبسوط، سبق و رمایه ۱۱۲۴ - وسائل، ج ۴، ص ۲۳۱ ۱۱۲۵ - مستدرک، ج ۲، ص ۵۱۶ ۱۱۲۶ - جعفریات، ص ۹۸ ۱۱۲۷ - لذات فلسفه، ۴۹۲ ۱۱۲۸ - روزنامه کیهان، شماره ۷۰۶۰ ۱۱۲۹ - جامعه شناسی، ص ۲۹۷ ۱۱۳۰ - سوره ۹، آیه ۱۲۸ ۱۱۳۱ - مجموعه ورام، ج ۱، ص ۱۲ ۱۱۳۲ - غررالحکم، ص ۲۱۲ ۱۱۳۳ - غررالحکم، ص ۲۷۱ ۱۱۳۴ - سوره ۱۰۳ ۱۱۳۵ - کافی، ج ۲، ص ۱۶۴ ۱۱۳۶ - مکارم الاخلاق، ص ۷۱ ۱۱۳۷ - کافی، ج ۲، ص ۱۶۳ ۱۱۳۸ - ارشاد مفید، ص ۱۴۳ ۱۱۳۹ - روضه کافی، ص ۱۵۳ ۱۱۴۰ - اعجاز و روان کاوی، ص ۱ ۱۱۴۱ - سوره ۳۰، آیه ۴۱ ۱۱۴۲ - سوره ۱۳، آیه ۱۱ ۱۱۴۳ - اعجاز روانکاوی، ص ۴ ۱۱۴۴ - مستدرک، ج ۲، ص ۶۷ ۱۱۴۵ - وسائل، ج ۳، ص ۲۰۷ ۱۱۴۶ - کافی، ج ۲، ص ۱۶۴ ۱۱۴۷ - غررالحکم، ص ۸۱۶. ۱۱۴۸ - امالی، صدوق، ص ۱۱۸ ۱۱۴۹ - سوره ۷۶، آیه ۹ ۱۱۵۰ - سفینه، ج ۲، لها، ص ۵۱۹ ۱۱۵۱ - بحار، ج ۱۷، ص ۲۵۶ ۱۱۵۲ - نهج البلاغه، خطبه ۳۳ ۱۱۵۳ - اندیشه های نهرو، ص ۲۱۹ ۱۱۵۴ - اندیشه های نهرو، ص ۲۲۲ ۱۱۵۵ - غررالحکم، ص ۷۸۱ ۱۱۵۶ - تحف العقول، ص ۵۲ ۱۱۵۷ - روزنامه کیهان، شماره ۷۵۳۳ ۱۱۵۸ - روزنامه اطلاعات، شماره ۱۲۸۵۷ ۱۱۵۹ - روزنامه کیهان، شماره ۷۴۳۴ ۱۱۶۰ - سوره ۳۰، آیه ۷ ۱۱۶۱ - انسان ناشناخته، ص ۳۹ ۱۱۶۲ - راه و رسم زندگی، ص ۳۳ ۱۱۶۳ - سوره ۴۱، آیه ۵۳ ۱۱۶۴ - سوره ۲۰، آیه ۱۲۴ ۱۱۶۵ - مجله روانپزشکی، سال دوم، شماره اول، ص ۸ ۱۱۶۶ - مکارم الاخلاق، ص ۷۷ ۱۱۶۷ - سوره ۲، آیه ۲۱۹ ۱۱۶۸ - غررالحکم، ص ۶۳۱ ۱۱۶۹ - روضه کافی، ص ۱۵۲ ۱۱۷۰ - فهرست غرر، ص ۳۵۷ ۱۱۷۱ - علوم جنایی، دکتر کی نیا، ص ۹۷۰ ۱۱۷۲ - علوم جنایی، ص ۹۷۰ ۱۱۷۳ - سوره ۵، آیه ۹۱ ۱۱۷۴ - علوم جنایی، ص ۸۵۷ ۱۱۷۵ - اعجاز روان کاوی، ص ۲۱۲ ۱۱۷۶ - بحار، ج ۲، ص ۲۵ ۱۱۷۷ - بحار، ج ۱۶، ص ۱۶۲ ۱۱۷۸ - علوم جنایی، ص ۸۳۱ ۱۱۷۹ - علوم جنایی، ص ۸۴۳ ۱۱۸۰ - اعجاز روان کاوی، ص ۲۱۲. ۱۱۸۱ - علوم جنایی، ص ۸۴۶ ۱۱۸۲ - مستدرک، ج ۳، ص ۱۳۷ ۱۱۸۳ - علوم جنایی، ص ۸۴۰ ۱۱۸۴ - مستدرک، ج ۳، ص ۱۳۹ ۱۱۸۵ - کافی، ج ۶، ص ۴۰۳ ۱۱۸۶ - علوم جنایی، ص ۸۳۷ ۱۱۸۷ - کافی، ج ۶، ص ۴۰۵ ۱۱۸۸ - علوم جنایی، ص ۸۴۱ ۱۱۸۹ - مستدرک، ج ۳، ص ۱۴۱ ۱۱۹۰ - کافی، ج ۶، ص ۴۰۸ ۱۱۹۱ - کافی، ج ۶، ص ۴۰۹ ۱۱۹۲ - علوم جنایی، ص ۸۵۵ ۱۱۹۳ - روزنامه کیهان، شماره ۷۵۶۸ ۱۱۹۴ - راه و رسم زندگی، ص ۹۱ ۱۱۹۵ - کافی، ج ۵، ص ۳۴۷. ۱۱۹۶ - مستدرک، ج ۲، ص ۵۳۸ ۱۱۹۷ - لئالی الاخبار، ص ۲۶۷ ۱۱۹۸ - علوم جنایی، ص ۸۶۳ ۱۱۹۹ - مستدرک: ج ۳، ص ۱۳۷ ۱۲۰۰ - منبع پیشین ۱۲۰۱ - علوم جنایی، ص ۸۵۳ ۱۲۰۲ - علوم جنایی، ص ۸۵۱ ۱۲۰۳ - علوم جنایی، ص ۸۴۹. ۱۲۰۴ - علوم جنایی، ص ۸۳۴ ۱۲۰۵ - علوم جنایی، ص ۹۷۱ ۱۲۰۶ - کافی، ج ۶، ص ۴۰۰ ۱۲۰۷ - کافی، ج ۶، ص ۳۹۸

۱۲۰۸ - بحار، ج ۱۱، ص ۱۱۵. ۱۲۰۹ - کافی، ج ۵، ص ۱۲۲. ۱۲۱۰ - روزنامه اطلاعات، شماره ۱۰۰۷۱. ۱۲۱۱ - لغت نامه دهخدا، قمار، ص ۴۶۶. ۱۲۱۲ - مستدرک، ج ۲، ص ۴۳۶. ۱۲۱۳ - تفسیر مجمع البیان، ج ۳، ص ۲۳۹. ۱۲۱۴ - وسائل، ج ۴، ص ۱۱۷. ۱۲۱۵ - دائر المعارف فرید وجدی، ج ۷، قمر، ص ۹۴۴. ۱۲۱۶ - غرر الحکم، ص ۸۵۴. ۱۲۱۷ - روزنامه کیهان، شماره ۷۸۲۶. ۱۲۱۸ - روزنامه کیهان، شماره ۷۸۷۱. ۱۲۱۹ - روزنامه اطلاعات، شماره ۱۲۸۱۲. ۱۲۲۰ - روزنامه اطلاعات، شماره ۷۸۶۶. ۱۲۲۱ - روزنامه اطلاعات، شماره ۱۱۸۵۳. ۱۲۲۲ - فهرست غرر، ص ۳۵۸.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱) با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹ بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند. مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است. اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البيت عليهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید. از جمله فعالیت های گسترده مرکز: الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و... د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای و راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴ ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و... ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ... ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان تاریخ

تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶ وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵ (۰۳۱۱) نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایند انشاءالله. شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبا: ۵۳-۵۳۰۹-۰۶۲۱-۰۶۰۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۱۸۰-۰۱۹۰ IR به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید ارزش کار فکری و عقیدتی الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام :- هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در گرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید». التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بدان، نگاه می دارد و با حجّت های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می سازد و او را می شکند؟». [سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد». مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گامگاه

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

